

اخلاق اسلامی

مجموعه چند کتاب اخلاقی



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد

مصطفی و آل طاهرینش

انک لعلی خلق عظیم

پیامبر تو اخلاقت عظیم است.

خداوند در ایه مذکور از اخلاق عالی پیامبر تعریف کرده است.

اخلاق به معنای خوب برخورد کردن با دیگران اعم از خانواده و فامیل و

همسایه ها و همکارها و باقی مردم است.

مهربانی با مردم. با تبسم با مردم روبرو شدن. اول سلام کردن. تواضع داشتن.

سخاوتمند بودن. اهل گذشت بودن و.... اینها همه جزو اخلاق اسلامی است.

خوش اخلاقی معجزه می کند و آدمای خوش اخلاق معمولاً در زندگی موفق

هستند.

لذا پیامبر ما فرمود من برای کامل کردن اخلاق خوب مبعوث شده ام.

اما آدمای بد اخلاق معمولاً رفیق ندارند و حتی تو خانه خود تنها هستند. پس

بهتر است همه خوش اخلاق باشیم در این صورت خوش اخلاقی ما باعث

خوشحالی دیگران میشود و خدا هم از ما راضی خواهد بود.

مجموعه چند کتاب اخلاقی را اینجا آورده ایم انشالله اگر بد اخلاق هستیم با

مطالعه این کتابها خوش اخلاق بشویم.

تابستان 1404. کرمانشاه



خوبی ها و بدی ها

رذائل و فضائل اخلاقی

محمد تقی صرفی

خوبی ها و بدیها

ج 1

بخش اول: خوبی ها

اهمیت پرهیز کاری در اسلام

از مهمترین و اصلیت‌ترین خصوصیات که در کمال انسان و دوری انسان از شیطان نقش مهمی دارد پرهیز کاری است.

تقوی که همان پرهیز کاری است در لغت بمعنی دور نگه داشتن خود و در اصطلاح قرآن و احادیث منظور از تقوی دوری از گناه و در نظر داشتن خدا در همه لحظات زندگی می باشد و شخص متقی کسی است که از هر چه خداوند نهی کرده دوری کند و در موقع برخورد با گناه خدا را در نظر گرفته از انجام آن پرهیز نماید و در حقیقت تقوی یک حالت روحانی و معنوی است که حافظ و نگهبان انسان از گناه است.

در قرآن آیات فراوانی درباره تقوی است . در یک جا می فرماید:

((افمن اسس بنیانه علی تقوی من الله و رضوان خیرام من اسس بنیانه علی شفا جرف فانهار به فی نار جهنم))

آیا کسیکه بنیان او بر تقوی و رضایت الهی بنا نهاده شد بهتر است یا کسیکه بنیان او سست و در کنار سیل که زود و یران شده و عاقبت به آتش جهنم می افتد.

و در جای دیگر تقوی مردم را موجب نزول برکات خدا می داند:

((ولو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض)).

اگر اهل شهرها ایمان می آوردند و تقوی پیشه می نمودند هر آینه برکاتی از آسمان و زمین بر ایشان می گشودیم.

و در آیه دیگری می فرماید ((تزودوا فان خیر الزاد التقوی)).

توشه برگیرید بدرستیکه بهترین توشه تقوا است.

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

ایمان به خدا کاملاً در انسان جا نمی گیرد تا زمانی که خدا برای او بهتر و مهمتر باشد از خودش و از مادرش و از پدر و
اهلش و از مالش و از همه مردم خدا برای او بهتر باشد.

شاعر می گوید:

تا بمنزل رسی و شاد شوی توشه ره بساز از تقوی

گر در این ره بغیر زاد شوی نبری ره به منزل مقصود

پیامبر(صلی الله علیه و آله) در تفسیر آیه:

((ومن یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب))

کسی که تقوای الهی داشته باشد خدا برای او راه خروجی از گرفتاری گشوده از جایی که نمی داند برای او روزی می
فرستد.

فرمود: منظور راه خروج از مهای دنیا و از سختیهای مرگ و قیامت خداوند او را خارج می کند.

و حضرت علی (علیه السلام) در تفسیر آیه مذکور فرمود: منظور از خروج یعنی خداوند او را از تاریکی فتنه ها نجات
می دهد و در فتنه ها گرفتار نمی شود.

عارفی گفته است: جامع همه خیرات تقوی است.

یکی از عرفا پنجاه سال از عمرش گذشته بود روزی حساب کرد که اگر از 15 سالگی حداقل روزی یک گناه صغیره
مرتکب شده باشد الان در نامه عملش 12600 گناه دارد و به خود خطاب کرد که با این گناهان چگونه با خدا ملاقات
نماید پس ناله ای کرد و از دنیا رفت.

بزرگان گفته اند: متقی کسی است که همچون محرم باشد در حرم یعنی لجام بر سر نفس سرکش کرده باشد و از حرام
و شبهه و ریا احرام گرفته و این چنین کسی را ورع نیز گویند و سید همه عملها ورع است.

تقوی شرف مرد بود در دو جهان

بی زهد و ورع کجا رسد کس بجنان

تقوی حقیقی یکی بر اثر دوری از موجبات گناه مثل پیشگیری در بهداشت و یکی هم بر اثر ممارست در روح و نفس نیرویی بوجود می آورد که به او مصونیت دهد و نمی گذارد دچار معصیت شود.

ارزش جهاد با نفس:

در روایت است که چون عده ای از مسلمین از جنگ سختی با پیروزی برگشتند پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) به استقبال آنان بیرونه رفته بود پس زمانیکه حضرت با آنان ملاقات نمود فرمود:

مرحبا به قومی که از جهاد اصغر و کوچک برگشتند.

آنان که متعجب شده بودند سؤال کردند یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) اگر این جنگ با این شدت و سختی جهاد کوچکتر بوده جهاد بزرگتر کدام است فرمود:

جهاد اکبر، مبارزه با نفس اماره و وسوسه های شیطان است که اگر شخص در این وادی پیروز شود جهاد بزرگتر را انجام داده است.

درباره ابن سیرین که چگونه به علم تعبیر خواب دست پیدا کرد نوشته اند:

ابن سیرین در جوانی شاگرد بزاز بود روزی زن جوانی به مغازه او آمد و چون ابن سیرین را دید دوست و عاشق او شد لذا مقداری پارچه خرید و از ابن سیرین خواهش کرد که آنها را به منزل او بیاورد پس زمانیکه ابن سیرین آنها را بدرب منزل او آورد آن زن خواهش کرد که پارچه ها را در داهل منزل بگذارد ولی همینکه ابن سیرین وارد منزل شد آن زن درب منزل را بروی او بست و گفت باید مرا حاصل نمایی ابن سیرین بسیار او را نصیحت نمود ولی فایده ای نبخشید پس به فکر راه نجاتی افتاد لذا به زن گفت من حاضر هستم تو را به مراد برسانم ولی اول باید به مستراح بروم پس وارد مستراح شد و مقداری از کثافات و نجاسات آنجا را به سر و روی خود مالید و بیرون نمود و خداوند بواسطه این مبارزه با نفس به او علم تعبیر خواب عطا فرمود.

از زندگی امام هفتم شیعیان داستانی منقولست بشرح زیر:

هشدار امام کاظم (ع) به گنهکاران:

روزی امام موسی کاظم (علیه السلام) از کوچه ای عبور می کرد و متوجه شد که از خانه ای صدای ساز و آواز بلند است و معلوم است که بساط عیش و عشرت و میگساری برپاست لذا امام درب خانه را زدند کنیز کی بیرون آمد حضرت از آن کنیز پرسید صاحب این خانه بنده است یا آزاد کنیز جواب داد آزاد است حضرت فرمود: معلوم است که آزاد است اگر بنده می بود پروای صاحب و مالک و خداوند خویش را می داشت و این بساط را پهن نمی کرد.

و حضرت رفتند صاحبخانه که متوجه شد کسی درب منزل او را زده وقتی از کنیز سؤال کرد کی بود کنیز جواب داد پیرمردی بود که آثار عبادت و زهد داشت و سؤال کرد صاحب این خانه آزاد است یا بنده و وقتی که من گفتم آزاد است فرمود: اگر بنده بود معصیت خدا را نمی نمود. صاحبخانه بالا فاصله ملتفت شد که آن شخص امام هفتم بوده لذا پای برهنه از خانه خارج و بدنبال حضرت دوید پس خود را بحضرت رساند و بدست ایشان توبه نمود و دیگر به افتخار آن روز که با پای برهنه به شرف توبه نائل آمده بود کفش به پا نکرد لذا به او می گفتند (بشر الحافی) یعنی (بشر پا برهنه).

برخورد خشن امام صادق(ع):

منصور دوانیقی هر چندی یکبار به بهانه های مختلف امام صادق را از مدینه به عراق می طلبد و تحت نظر قرار می داد و گاهی مدت زیادی امام را از بازگشت به حجاز مانع می شد. در یکی از اوقات که امام در عراق بود یکی از سران سپاه منصور پسر خود را ختنه کرده عده زیادی را دعوت نمود و ولیمه مفصلی داد اعیان و اشراف و رجال همه حاضر بودند از جمله کسانی که در آن ولیمه دعوت شده بودند امام صادق (علیه السلام) بود. سفره حاضر شد و مدعوین سر سفره نشستند و مشغول غذا خوردن شدند در این بین یکی از مدوین آب خواست به بهانه آب قدحی از شراب به دستش دادند قدح که به دست او داده شد فوراً امام صادق (علیه السلام) نیمه کاره از سر سفره حرکت کرد و بیرون رفت. خواستند امام را مجدداً برگردانند برنگشت فرمود: رسول خدا فرموده است هر کس بر سر سفره ای بنشیند که در آنجا شراب است لعنت خدا بر او است.

امام باقر (علیه السلام) از حضرت علی (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: برای اهل تقوی و پرهیزکاران نشانه هائست که به آنها شناخته می شوند راستگوئی، رد امانت، وفای به عهد، کم فخر کردن و کم بخل ورزیدن، صله رحم، ترحم بر ضعیفان، کم انسی بازانان، بخشش و احسان، خوش خلقی، حلم ورزیدن، پیروی از دانش در آنچه که انسان را به خدا نزدیک می کند خوشا بحال اینان.

یکی از راههای رسیدن به تقوی محاسبه نفس است.

آثار درخشان تقوی و پرهیزکاری:

با توجه به آیات قرآن می توان آثار تقوی را 12 خصلت دانست.

تقوی باعث مدح و ثناء الهی است چنانکه می فرماید:

((و ان تصبرو و تتقو فان ذلک من عزم الامود))

اگر صبر نموده و تقوی داشته باشید این از نشانه های قدرت اراده در کارهاست.

باعث حفاظت و ایمنی است چنانکه می فرماید: اگر صبر کنید و تقوا ورزید حيله دشمنان در شما اثر نمی کند.

تأیید و یاری خداوند با متقین است چنانکه در آیه می فرماید:

((ان الله مع الذين اتقوا)) خداوند با متقین است.

باعث نجات از سختیها و جلب رزق حلال است .

اصلاح اعمال با تقوا است چنانکه می فرماید:

کسیکه تقوا ورزد خدا برای او راه خروج از گرفتاری گشوده و از جایی که نمی داند برای او روزی می فرستد.

اصلاح اعمال با تقوا است چنانکه می فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده اید تقوا پیشه کنید و سخن درست بگوئید تا اعمالتان اصلاح شود.

آمزش گناهان بواسطه تقوا است می فرماید: تقوا پیشه کنید تا گناهانتان آمرزیده شود.

خدا متقین را دوست دارد می فرماید: ((ان الله يحب المتقین)) خدا دوست دار متقین است.

تقوا سبب قبولی اعمال است ((انما يتقبل الله من المتقین)) خدا از تقوا پیشگان می پذیرد.

اکرام و احترام و اعزاز در تقواست می فرماید ((ان اکرمکم عندالله اتقیکم)) گرامیترین شما نزد خدا متیقترین شما است.

بشارت الهی در دنیا و آخرت برای متقین است می فرماید: آنانکه ایمان آورده و متقی هستند در دنیا و آخرت بر ایشان بشارت باد.

تقوا سبب نجات از جهنم است می فرماید: سپس نجات می دهد خدا آنان را که متقی هستند.

باعث خلود و بهشت دائمی می شود چنانکه می فرماید: این بهشت برای متقین آماده شده است.

علی (علیه السلام) به یکی از اصحابش به عنوان موعظه نوشت: تو را و خودم را به تقوی کسی سفارش می کنم که نافرمانیش روا نیست و امید و بی نیازی جز به او و از او نباشد زیرا هر که از خدا پروا کرد عزیر و قوی شد و سیرو سیر آب گشت و عقلش از اهل دنیا بالا گرفت.

اهمیت یاد خدا:

امام صادق (علیه السلام) فرمود: محکم ترین چیزی که خدا بر خلقش واجب کرده است زیاد یاد خدا بودن است. سپس حضرت فرمود: مراد من (سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر) نیست اگر چه اینها هم ذکر است و لکن منظور از یاد خدا بودن این است که زمانیکه با حلالی و حرامی برخورد کرد یاد خدا بوده اگر طاعتی است به آن عمل کند و اگر معصیتی است از آن دوری کند.

علی (علیه السلام) فرمود: کسیکه شرافت باطن و گوهر انسانی خود را بشناسد این شناسائی او را از پستی های شهوت و آرزوهای باطل مصون خواهد داشت.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: کسیکه عزت می خواهد بدون اینکه عشیره و پیروانی داشته باشد و ثروت می خواهد بدون اینکه مالی داشته باشد و هیبت می خواهد بدون اینکه ریاستی داشته باشد پس از ذلت معصیت خدا منتقل شود به عزت طاعت الهی.

علی (علیه السلام) فرمود: نفس خویش را عزیز شمار و به هیچ پستی و دنائتی تن مده گر چه عمل پست تو را به تمنیایت برساند. زیرا هیچ چیز با شرافت نفس برابری نمیکند و هرگز بجای عزت از دست داده عوضی همانند آن نصیبت نخواهد شد و هرگز بنده دیگری نباش زیرا خداوند تو را آزاده آفریده است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: ای بندگان خدا شما مانند مریضی بوده و پروردگار عالمیان مانند پزشک می باشد پس صلاح مریض در آن چیزی است که علم دارد و تدبیر و دستور پزشک است نه در آنچه که نفسش به آن اشتها پیدا می کند و بی حساب نسبت به آنها تمایل پیدا می نماید. آگاه باشید که تسلیم امر خدا بوده تا رستگار شوید.

گریه شعیب پیامبر از خوف خدا:

در علل الشرایع از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت کرده شعیب پیامبر آنقدر از حب خدا گریست که دیدگانش نابینا شد خدای متعال چشمان او را بدو مرحمت کرد. مجدداً آنقدر گریست تا از چشم محروم گردید باز خدا دیدگانش را عنایت فرمود بار دیگر آنقدر گریه کرد که از نعمت چشم بازماند خدای منان نعمت گرانمایه چشم را بدو ارزانی فرمود. چون بار چهارمین شد خدای مهربان بدو خطاب کرد تاکی بدینکار می پردازی و می گریی اگر از آتش خائفی تو را از شکنجه در امان دارم و اگر مشتاق بهشتی نعمتهای آنرا به تو ارزانی فرمودم. عرضکرد سید و آقای من می دانی که از ترس آتش نمی نالم و از اشتیاق به بهشت نمی گریم. لیکن عقده محبت قلب مرا ربوده و صبر و طاقتم را برده شکییائی ندارم مگر بوصال تو نائل آیم. خدای متعال بدو خطاب کرد اکنون که برای وصال می گریی موسی بن عمران کلیم خود را به خدمت تو برمی انگیزم.

امام صادق (علیه السلام) به اسحق بن عمار فرمود: ای اسحق از خدا چنان پرهیز که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند و اگر بدانی که هر کاری انجام می دهی او تو را نمی بیند به خدا کافر شده ای.

خوف از خدا و آثار آن:

پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) فرمود: کسی که زشتی یا عمل شهوترانی بر او عرضه شود و از خوف خدا از آن اجتناب نماید خدای رئوف آتش جهنم را بر او حرام می کند او را از جزع و فرع اکبر روز قیامت در امان خواهد داشت.

از آخوند همدانی نقل شده که با چشمان خود دیدم که در کربلا صحن ابوالفضل (علیه السلام) بچه ای از بالای منار و یا بام پرت شدو پدرش با دست اشاره کرد و گفت بمان ، بچه در هوا معلق ماند پس نردبان گذاشت و او را از هوا گرفتند پس از این جریان فهمیدم که پدرش آدم فوق العاده ای است به سراغ او رفتم پرسیدم شما چه کاره اید گفت من حمالم و بار می برم از اول جوانی تصمیم گرفتم هیچ گناهی نکنم و نکردم. یک عمر خدا فرمود اطاعت کردم حالا یک دفعه من از خدا خواهش کردم و او محبت کرد.

قال النبی (صلی الله علیه و آله وسلم):

((النظر سهم من سهام الشیطان مسموم))

پیامبر فرمود: نگاه به نامحرم تیری از تیرهای شیطان است که مسموم می باشد.

و همچنین حضرت فرمود: کسی که چشم خود را از دیدن نامحرم پر کند خدای قهار چشم او را فردای قیامت از آتش پر می کند. مگر اینکه توبه کند و برگردد.

آورده اند که حضرت عیسی (علیه السلام) به گورستانی بگذشت قبری دید که آتش از وی بر می آید عصا بر آن قبر زده بشکافت شخصی را دید در میان آتش فرمود چه کرده ای که بدین عذاب معذب شده ای گفت یا روح الله مردی بودم که از پی زنان مردم رفتمی و ناشایستها کردمی و بر زنان اقدام نمودمی چون بمردم آوازی شنیده که وی را بسوزانید از آن روز مرا می سوزانند. عیسی (علیه السلام) نگاه کرد ماری سیاه عظیم در گور او دید پرسید که ای مار با این مسکین چه می کنی گفت از آن زمان که وی را دفن کرده اند یک دم از وی غایب نبوده ام با زهری که اگر یک قطره از آن را در رود نیل ریزند همه آبهای او زهر قاتل گردد.

ارزش عزت نفس:

عزت داشتن یعنی تحقیر نشدن و بزرگی و احترام در بین اطرافیان داشتن و توجه دیگران به او.

در آیه قرآن می فرماید:

((ولله العزة و لرسوله)).

عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنین است.

و خدا هر چیزی که باعث ذلت و خواری مؤمن بشود را دشمن دانسته و از آن نهی نموده است.

علی (علیه السلام) می فرماید: عزت انسان در روزگار بلند نمی ارزد به یک ساعت ذلت و خواری.

و امام یازدهم (علیه السلام) می فرماید:

((ما اقح بالمؤمن ان يكون رغبة تذله))

چه زشت است برای مؤمن که به چیزی علاقه دارد که او را ذلیل می کند.

انسان هیچوقت به خازر صعود به درجات کمال نباید از وسایل ذلیل کننده استفاده کند و کسی که به آزادی حقیقی

دست یابد نه خو را خوار می سازد و نه کرامت انسانی را لذا علی (علیه السلام) می فرماید:

((ينبغي لمن عرف شرف نفسه ان ينزهها عن دنائه الدنيا))

سزاوار است برای کسیکه شرافت خودش را شناخته که آن را پاک و دور نماید از پستیهای دنیا.

از عوامل ذلت انسان می توان به یکی آلوده بودن به اعمال خلاف شرف و فضیلت اشاره کرد که کسیکه بر هوی نفس خود مسلط نیست و گناه می نماید در خود احساس حقارت و زبونی می کند و بر عکس کسیکه از گناه دوری می کند از عزت نفس و آرامش روانی خاصی برخوردار است. علی (علیه السلام) در این باره می فرماید:

((من کرم علی نفسه لم یهنها بالمعصیه))

کسیکه نفسش در نظر گرامی است آن را با معصیت پست نمی نماید.

و از جمله عوامل ذلت و خوار شدن انسان مطرح کردن مشکلات و دشواریهای خود نزد دیگران است که عزت نفس را لکه دار می کند. به داستان زیر در این مورد توجه نمائید:

مفضل بن قیس در اثر گرفتاری مالی نزد امام صادق (علیه السلام) آمد و از وضع زندگی خود لب به شکایت گشود و به امام عرضکرد مبلغی بدهکارم. نمی دانم چگونه بدهی خود را ادا کنم و برای هزینه زندگی در آمدی ندارم و ... امام دستور دادند کیسه حاوی چهارصد دینار طلا برای او آوردند و بعد فرمود: هرگز برای مردم گرفتاری خود را بازگو مکن زیرا نخستین اثرش این است که وانمود می شود تو در صحنه زندگی شکست خورده ای .

علی (علیه السلام) می فرماید:

((رضی بالذل من کشف ضره لغیره))

راضی شده به ذلت کسی که گرفتارش را برای غیر ظاهر کند.

و همچنین از عوامل ذلت انسان چاپلوسی و تملق دیگران است زیرا این اعمال منافی با شرف و آزادی است و هیچ مسلمان نباید خویشتن را به آن آلود کند.

علی (علیه السلام) می فرماید:

تحسین های تملق آمیز دو نتیجه ضرر آور دارند از یک سو عزت نفس متملق بر باد می رود و از سوی دیگر طرف مقابل به غور مبتلا خواهد شد.

((کثر الثناء ملق یحدث الزهو و یدنی من العزه))

معصوم (علیه السلام) می فرماید:

زیاد تملق گفتن باعث ایجاد نخوت شده و عزیز را پست می نماید.

امام سجاد (علیه السلام) می فرماید:

((ما احب ان لي بذل نفسي حجر السخم))

حاضر نیستم در برابر از دست دادن عزت نفس به ارزنده ترین دارائیه‌ها دست یابم.

اگر فردی به عزت و آبرو بهایی ندهد و احترام گذاشتن دیگران به او برایش ارزشی نداشته باشد در راهی قدم گذاشته که اگر میدان برای او آماده شود به بدترین جنایتها دست می زند زیرا بسیاری هستند که گناه و جرم مرتکب نمی شوند نه از ترس خدا بلکه از ترس آبرو و از ترس از بین رفتن ارزشها پیش دیگران اما اگر آبرو و عزت دیگر برای او معنایی نداشت آنوقت علنا جرم مرتکب شده و معصیت می نماید نه تنها در خفا و پنهانی بلکه در انظار مردم که به این عمل تظاهر به گناه می گویند. لذا در روایت است که اگر شخصی گناهی مرتکب شود که کسی از آن خبر ندارد اگر این فرد توبه کند در نزد خداوند بهتر است تا اینکه مثلا در اثر فشار وجدان خود را به دادگاه و مأمورین جهت تحمل مجازات معرفی کند مگر اینکه در اثر معرفی نکردن خود دیگری مجازات شود.

شاعر گوید:

پیش همه گر کنی عم خویش بیان

ای بس که بجای سود بینی تو زیان

آنکس، کہ کند فقیری خویش، عیان

یهوده برد عزت خود را از میان

امام سجاد (علیه السلام) فرمود: دیدم همه خیر را که جمع شده در قطع طمع از آنچه در دستان مردم است و کسیکه از مردم امید در چیزی نداشته و اموراتش را به خدا بسپارد خداوند دعایش را در هر چیزی اجابت می کند.

که خداوند فرمود: کسیکه به یکی از دوستان من اهانت نماید پس به جنگ من برخواسته و من از هر کسی بیشتر تعجیل می نمایم در یاری دوستانم.

سخن پیامبر (ص) درباره عزت نفس:

ضکرند یا رسول الله آیا بهشت را برای ما ضمانت عده ای از انصار خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمدند و عر می کنید حضرت فرمود:

شما قول می دهید که از کسی چیزی طلب نکنید.

گفتند: بله یار سول الله. پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بهشت را برای آنها تضمین کرد بعد از این جریان اگر مردی تازیانه اش می افتاد و او سواره بود پیاده می شد و آنرا برمی داشت و خوش نداشت که سؤال کند از کس.

امام پنجم (علیه السلام) می فرماید: به خدا قسم هیچکس در سؤال را بر روی خود باز نمی کند مگر اینکه خداوند در فقر و فلاکت را بروی او باز کند.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: شیعیان ما مردمانی هستند که اگر از گرسنگی بمیرند دست نیاز به این و آن دراز نمی کنند و از آن حضرت است که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شخصی وضع مالیش سخت شد و همسرش به او گفت ای کاش نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می رفتی و از او چیزی طلب می کردی آن مرد نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد وقتی که حضرت او را دیدند قبل از اینکه او صحبتی کند حضرت فرمود: هر کس از ما سؤال کند به او عطا می کنیم و هر کس از ما نخواهد خدا او را بی نیاز می کند.

آن مرد با خود گفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) غیر مرا قصد نکرده پس به خانه برگشت و جریان را به زنش گفت. زنش گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم بشر است او از کجا خبر دارد ما گرسنه هستیم. برو و او را از وضع زندگی ما آگاه کن آن مرد پیش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفت و پیامبر همان جمله را فرمودند و تا سه بار این رفت و برگشت پیش آمد تا اینکه آن مرد عزم خود را جزم کرد تا سخن پیامبر را بکار ببندد پس رفت و یک تبری عاریه کرد و بالای کوهی رفت و هیزم تهیه کرد و فروخت و به جای آن آرد گرفت و آن شب غذا تهیه کردند و فردا هیزم بیشتری تهیه کرد و فروخت و روز به روز وضعش بهتر شده پس تبری خرید و بعد دو شتر بارکش و سپس غلام خرید و توانگر شد آنگاه نزد پیامبر آمد و شرح حالش را گفت رسول خدا فرمود من که به تو گفتم هر کس از ما بخواهد می دهیم و هر کس نخواهد خدا او را بی نیاز می کند.

آبست آبرو که نباید بجوی باز

از تشنگی بمیر و نبر آبروی خویش

دست طمع که پیش کسان می کنی دراز

پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش

ارزش توکل:

توکل در اصطلاح یعنی انسان یقین کند اسباب مادی استقلال ندارند و همه مسبب از خدا هستند فقط و تکیه بر خدا باید کرد و همه چیز را از او ببیند و ایمان به حمایت الهی در او باشد.

قرآن می فرماید:

((انه ليس له سلطان على الذين آمنوا و على ربهم يتوكلون)).

یعنی شیطان حکومتی و تسلطی بر کسانی که ایمان آورده و بر خدایشان توکل می کنند ندارد.

توکل از سه چیز تشکیل می شود اول یقین بقدرت بی پایان خدا که:

((انه على كل شيء قدير)) خدا بر هر چیزی قادر است. دوم دانستن اینکه خداوند ر همه نهان ها و آشکارها عالم است و با اصطلاح عالم السرو الخفيات است. سوم علم به اینکه پروردگار عالمیان منتهی محبت و شفقت را به بندگانش دارد. مادر چقدر به فرزندش علاقه دارد هزاران درجه بلکه بالاتر و به مقدار نامتناهی پروردگار نسبت به بنده اش دارد.

علی (علیه السلام) می فرماید:

((من توكل على الله هانت له الصعاب و سهلت عليه الاسبابو تبوء لخفض والكرامه))

کسی که بر خدا توکل کند سختی برای او آسان و اسباب برای او راحت شده و کرامه سهولت برای او پیدا می شود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

((ان سرک ان تكون اقوى الناس فتوكل على الله))

اگر می خواهی قوی ترین مردم باشی پس به خدا توکل کن.

علامه طباطبائی در این رابطه می فرماید: رشد فکری آن است که وقتی انسان امری را اراده می کند و به منظور رسیدن به آن متوسل به اسباب عادی می شود در عین حال معتقد است که تنها سببی که مستقل به تدبیر امور است خدای سبحان است و استقلال و اصالت را از خودش و اسباب عادی نفی نموده و بر خدا توکل می کند.

گویند حقیقت توکل آنست که اگر آسمان رویین شود یعنی از او باران نیاید و زمین آهنین گردد یعنی از او نیات نروید
بنده داند که خدا او را فراموش نکند و روزی او رساند.

روزی از آنجا که فرستاده اند

آن خوری اینجا که ترا داده اند

شرم نداری که غم نان خوری

کانچه نصیب تو بود آن خوری

هر چه که روزیست رسد در زمان

و آنچه نباشد نرسد بیگمان

پس ز پس آنچه نخواهد رسید

ز حمت بیهوده نباید کشید.

به حضرت موسی(ع) ندا رسید که نمک طعامت را از من بخواه یعنی باید بدانی که به امید خدا دنبال نمک بروی که
اگر تمام دنیا پر از نمک باشد و خدا نخواهد بدست تو نخواهد رسید.

یک داستان شیرین:

یکی از حکام بسفر شکار رفته بود در وسط روز سفره ناهار را پهن کرده و مرغ بریانی را درنزد او می گذارند تا می
خواهد بخورد ناگهان شاهینی از بالا مستقیماً می آید و در چشم بهم زدنی مرغ را بلند می کند و می برد. حاکم متغیر می
شود و دستور می دهد همه سوار شده و شاهین را تعقیب کنند و بعد از مدتی شاهین فرود می آید و متوجه میشود مرغ را
در دهان مردی که دستها و پاهایش بسته است می گذارد وقتی احوال مرد را می پرسند می گویند یکی از تجار بودم
راهزنان مرا لخت کردند و دستها

و پاهای مرا بستند و این شاهین پیدا شد و برای من نان و آب آورد حاکم با شنیدن این مطلب دچار تنبه شده و از
حکومت دست کشیده از زهاد شد.

آمده است: علی بن ابی طالب (علیه السلام) از خانه بیرون آمده بود و طبق معمول به طرف صحرا و باغستانها که با کار کردن در آنها آشنا بود می رفت، ضمناً باری نیز همراه داشت. شخصی پرسید: یا علی چه چیز همراه داری علی (علیه السلام) فرمود: درخت خرما انشاء الله آن مرد تعجب کرد و گفت درخت خرما اما وقتی بعد از مدتی او و دیگران دیدند تمام هسته های خرمایی که آن روز علی همراه می برد که کشت کند و آرزو داشت در آینده هر یک درخت خرمای تناور شود به صورت یک نخلستان در آمد و تمام آن هسته ها سبز و هر کدام درختی شدند تعجبشان زاید شد.

در زمان امام صادق (علیه السلام) یکسال نرخ گندم و نان، روز به روز در مدینه بالا می رفت نگرانی و وحشت بر همه مردم مستولی شده بود آن کس که آذوقه سال را تهیه نکرده بود در تلاش بود که تهیه کند و آن کس که تهیه کرده بود موظف بود آن را حفظ کند و در این میان مردمی هم بودند که بواسطه تنگدستی مجبور بودند روز به روز آذوقه خود را از بازار بخرند. امام صادق (علیه السلام) از معتب و کیل خرج خانه خود پرسید ما امسال در خانه گندم داریم و کیل حضرت جواب داد بلی یابن رسول الله و قدری که چندین ماه را کفایت کند گندم ذخیره داریم. حضرت فرمود: آنها را به بازار ببر و در اختیار مردم بگذار و بفروش. آن مرد عرض کرد: یابن رسول الله گندم در مدینه نایاب است اگر اینها را بفروشم دیگر خریدن گندم برای ما میسر نخواهد شد. حضرت فرمود: همین است که گفتم همه را در اختیار مردم بگذار و بفروش. معتب دستور امام را اطاعت کرد گندمها را فروخت و نتیجه را گزارش داد. امام به او دستور داد: بعد از این نان خانه مرا روز به روز از بازار بخران خانه من نباید با نانی که در حال حاضر مردم مصرف می کنند تفاوت داشته باشد نان خانه من باید بعد از این نیمی از گندم و نیمی از جو باشد من توانایی دارم که تا آخر سال خانه خود را با نان گندم به بهترین وجهی اداره کنم ولی این کار را نمی کنم تا در پیشگاه الهی مسئله اندازه گیری معیشت را رعایت کرده باشم.

نبرد رگی تا نخواهد خدای
اگر تیغ عالم بجنبد ز جای

مردی در زمان امام صادق (علیه السلام) چند دختر داشت و در بستر بیماری افتاد در حال احتضار بود پس حضرت بر بالین او حاضر شده و پرسید؟ چه حاجتی داری آن مرد گفت غم دخترانم را می خورم که چگونه بعد از من زندگی می کنند حضرت فرمود: آن کس که این فرزندان را به تو داد و تا کنون آنها را روزی داده بعد از تو هم آنها را روزی میدهد.

در روایت است وقتی صبح شخصی از خانه بیرون می آید شیاطین درب در منتظرند وقتی بیرون آمد گفت: (آمنت بالله و تو کلت علی الله) بخدا ایمان آورده و بر او توکل کردم شیاطین فرار می کنند.

روایت است روزی امام هفتم (علیه السلام) بیمار شد طبیب جهودی را آوردند تا معالجه کند حضرت فرمود: کمی صبر کن من دوستی دارم می خواهم با او مشورت کنم آنگاه روی خود از طبیب برگردانیده بجانب قبله توجه نمود و این جملات را فرمود: خدایا تو مرا بیمار کرده ای و تو نیز طبیب منی بفضل خویش نظری به این بنده بیفکن و از شراب دوستی و عشق خود مرا جا می بده و شیرینی مقام قربت را بر آن اضافه نما.

هنوز حضرت این جملات را تمام نکرده بود که اثر بهبودی در صورت مبارکش ظاهر شد و همان آن بکلی مرض زائل گشت. طبیب با تحیری عجیب می نگریست. بعد از مشاهده این امر، طبیب پیش آمد گفت ای سرور من! اول گمان کردم تو بیماری و من طبیب اکنون آشکار شد که من بیمارم و تو طبیب از تو خواهش می کنم مرا معالجه نمائی. حضرت اسلام را بر او عرضه داشت و او مسلمان شد.

اگر این گونه بگوید زانی ندارد.

از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده در تفسیر آیه مبارکه :

((و ما يؤمن اكثر هم بالله الا و هم مشركون)) (سوره يوسف) اكثر آنها به خدا ایمان نیاوردند و مشرك هستند.

منظور از شرك بخدا چنین است که یکی می گوید اگر فلانی نمی بود از بین رفته بودم یا اگر فلانی نمی بود من به این مال نمی رسیدم. و یا اینکه می گوید اگر فلان کس بما توجه نمی کرد خانواده ام از بین رفته بودند. نمی بینی چگونه شریک برای خدا بواسطه همین سخن قرار می دهد از نظر روزی دادن و جلوگیری از پیش آمد. راوی می گوید عرض کردم پس در چنین مواردی چگونه بگوید : بگوید اگر خداوند بر من منت نمی گذارد بواسطه فلان شخص، از بین می رفتم صحیح است؟ حضرت فرمود: آری اگر اینطور بگوید زانی ندارد. (متأسفانه اكثر ما دچار شرك خفی هستیم و بجای اینکه در همه مسائل و حوادث، فقط خداوند منان را مسبب الاسباب بدانیم و او را همه کاره عالم هستی بخوانیم و فقط به او امید داشته باشیم و همانطوری که در سوره حمد همه روزه می گوییم: ایاک نعبد و ایاک نستعین، فقط تو را عبادت می کنیم و فقط از تو کمک می خواهیم، هر موقع دچار گرفتاری شدیم فقط از خداوند مهربان کمک بخواهیم. برعکس. در مشکلات دنبال این هستیم که از دوستان چه کسی می تواند بما کمک کند و سراغ او برویم. و اگر دوستی بما کمک کرد نمی گوییم خداوند این را واسطه قرار داد. بلکه می گوییم اگر این دوست ما دست ما را نمی گرفت دچار مشکل می شدیم! در حالی که این دوست ما هم بنده ضعیفی از بندگان خداست که هران احتمال دارد اجلش برسد و از دنیا برود و خودش نیاز به مدد الهی دارد.)

رسول خدا (ص) فرمود: هرگاه شما بطوریکه باید و شاید به خدا توکل کنید خداوند مانند مرغی که گرسنه از آشیانه بیرون می آید و سیر به لانه برمی گردد شما روزی می دهد.

امام صادق (علیه السلام) فرمود : در یکی از کتابهای آسمانی خواند ام که خدا می فرماید سوگند به بزرگواری و جلال و برتری خود بر عرشم هر کس بدیگری چشم داشته باشد او را ناامید می سازم و او را پیش مردم خوار می کنم و از قرب خود می رانم و از وصال خود محروم می دارم آیا در سختیها به دیگری توجه می کند؟ با آنکه کلید همه شاداید در دست من است و بدیگری امیدوار می گردد و به اندیشه باطل خود حلقه درب خانه غیر را میکوبد با آنکه گشایش هر درهای

بسته بدست من است و درب خانه من برای هر که مرا بخواند باز است . پس کیست آرزومند بمن تا ناگواریهای او را برطرف سازم و کیست امیدوار بمن تا امیدوارش گردانم.

پیامبر(ص) فرمود: کسیکه می خواهد خوشحال شود که از همه مردم ثروتمند تر است بایستی اعتمادش به آنچه نزد خدا است بیشتر باشد از آنچه خود در تحت اختیار دارد.

توکل ناصحیح:

حکایت کرده اند یکی از پارسایان از شهرها دوری گزیده و به غار کوهی پناهنده گردید و نی گفت از هیچکس سؤال نمی کنم و دست نیاز بدر خانه احدی دراز نمی نمایم . جز اینکه خدای متعال روزی مرا کرامت فرماید. هفت روز به همین کیفیت گرسنه و تشنه بسر برد تا نزدیک بود بمیرد و بالاخره در روزی از هیچ طرف بروی او گشاده نشد پارسا که از گرسنگی بیچاره شده بود سر بطرف آسمان بلند کرد عرضکرد پروردگارا اگر می خواهی مرا زنده بداری روزی که قسمت من فرموده ای برای من عنایت فرما و گرنه روح مرا بگیر و از این بیچارگی رهائی ده خدای متعال بدو وحی فرمود سوگند به بزرگی و ارجمندی خودم تا وقتی که یکی از شهرها وارد نشوی و با مردم نشست و برخاست نکنی و با آنان هم آهنگی ننمائی روزی به تو نخواهم داد پارسا ه از اندیشه نارسای خود بهره مند ی شد طبق دستور وارد شهری شد و با مردم همکاری کرد و آب و نان مقسومیش اعطا گردید و بی اندازه شرمسار بود خدا به او وحی کرد خواستی با زهد خود حکمت دنیوی مرا تعییر دهی مگر نمی دانی هرگاه روزی بنده ام را بدست بندگانم مرحمت فرمایم دوست تر دارم تا بدست توانای خود کرامت فرمایم.

قرآن می فرماید:

((الذین قال لهم الناس الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمان و قالوا حسبنا الله ونعم الوكيل)).

اهل ایمان کسانی هستند وقتی که مردم به آنها می گویند همه علیه شما هستند پس ترسانند ایشان را اما اهل ایمان با شنیدن لین سخنان ایمانشان بیشتر شده و می گویند خداوند ما را کفایت می کند و او است بهترین تکیه گاه.

در اصول کافی است که محمد بن عجلان بدهی سختی مبتلا شد و به فکر افتاد یزد حاکم مدینه برود و از نفوذ او استفاده کند در راه به محمد بن عبدالله بن زین العابدین(ع) رسید و او از مقصرش سؤال کرده محمد بن عجلان گفت نزد حاکم می روم تا گرفتاریم برطرف شود محمد بن عبدالله گفت خودم شنیدم از امام صادق(ع) که ضمن حدیث قدسی فرمود خدا گفته است:

((و عزتی و جلالی لا قطعن امل کل مؤمن غیری))

به عزت و جلالم سوگند هر آینه قطع می نمایم آرزوی هر کس را که به غیر من امید دارد.

محمد بن عجلان گفت دوباره بگو. روایت را برایش دوباره خواند گفت دوباره بخوان او هم مرتبه سوم خواند خوب که این حدیث در او اثر کرد گفت: به خدا امید دارم و به او کارم را واگذار نمودم. پس نرفت پیش حاکم و کارش درست شد.

کلمه: ((لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم)).

یعنی: هیچ جنبشی و قدرتی در عالم نیست مگر بواسطه خداوند بلند مرتبه و عظیم.

و برای گوینده اش چه ثوابها است همان توکل کردن در اعمال را برای انسان بیان می کند.

توکل حضرت ابراهیم(ع):

گویند: حضرت ابراهیم(ع) وقتی که بدستور نمرود به آتش افکنده شد جبرئیل گفت حاجتی داری گفت: به تونه عرض کرد پرسید به آنکه داری بگو فرمود:

((حسبی عن سؤال علمه بحالی))

خدا به حالم عالم است و نیازی به سؤال نیست.

روایت است که در آخرین حج پیامبر حضرت حلقه درب کعبه را گرفته و روبه اصحاب فرمود:

((ان روح الامین نفث فی روعی انه لن تموت حتی یستکمل رزقها فاتقوا الله و اجملو فی الطلب))

بدرستی که روح الامین به من رساند که هیچ بشری نمی میرد مگر این که روزیش کامل شده باشد پس از خدا بترسید و حرص نزنید.

نجات یک دسته در میان پنج دسته:

پیامبر(صلی الله علیه و آله) در حدیثی فرمود: کردم بر پنج مرتبه هستند عده ای از آنها روزی را از کسب می بیند نه از خدا که ایش ان کافرنده و عده ای روزی را از کسب و از خدا میبینند و ایشان مشرکند و عده ای روزی را از خدا دیده و کسب را سببی برای روزی می دانند ولی امید ندارند که خدا به آنها عطا می کند یا نه پس ایشان منافقند که در راز قیت خدا شک دارند و عده ای از مردم اعتقاد دارند که روزی رسان خداست و کسب سبب روزی است ولی حق خدا را از اموالشان ادا نموده و در راه طلب روزی معصیت خدا را نمی نمایند که اینها مؤمن و مخلص واقعی هستند. امام صادق(علیه السلام) فرمود: خدا وحی کرد به داود پیامبر که بنده ای از بندگان اگر فقط به من اطمینان و توکل کرد و من از نیت او آگاهم پس اگر آسمانها و زمین و هر آنچه در اینها است با او دشمنی کنند من او را از آن گرفتاریها نجات می دهم و اگر بنده ای به مخلوقاتم تکیه کند و به من اطمینان نکند و مت از نیتش آگاهم پس همه اسباب آسمانها و زمین را از او قطع می کنم و زمین زیرش را برایش خشمناک می کنم واهمیتی ندارد که به کدام زمین هلاک شود.

اثر درخشان بر آوردن حاجت نیازمندان:

در کتاب داستانهای شگفت آمده که سید حسین ورشوچی که در بازار تهران ورشو فروشی داشته وقتی سرمایه اش از کفش می رود و مقدار زیادی بدهکار میشود می گوید روزی دهتری وارد مغازه ام شد و گفت: من یهودیه ام پول ندارم و صدویست تومان دارم و می خواهم شوهر کنم و شنیده ام تو شخص درستکاری هستی این مبلغ را بگیر و معادل آن اجناسی که در این ورقه نوشته شده است جهت جهیزیه ام بده قبول کردم و آنچه داشتم دادم و بقیه را از مغازه ای دیگر تدارک کردم و قیمت مجموع صد و پنجاه تومان شد دهتر گفت: جز آنچه دادم ندارم گفتم من نمی خواهم دهتر سر بالا کرد و به من دعا کرد و رفت پس اجناس را در گاری گذاردم و چون کرایه را نداشت بدهد از خودم دادم و بخانه اش رفت روزی با خودم گفتم که رفیقم حاج آقا علاقه بند که از ثروتمندان تهران است حالم را بگیرم و مقداری پول بگیرم؛ صبح زود شمیران رفتم دو من سیب به عنوان هدیه خریدم در امامزاده قاسم در باغ او رازدم باغبان آمد سیب را دادم و گفتم به حاجی بگوئید حسین ورشوچی است چون گرفت و رفت بخود آمدم و خود را ملالت کردم چرا رو به خانه مخلوقی آوردی و به امید غیرا و حرکت کردی فوراً پشیمان شده و فرار کردم و به صحرا رفتم و در خاکها به سجده و گریه مشغول شدم و مرتباً وبه و از پروردگا خود طلب آمرزش می نمودم چون خواستم به شهر برگردم از راهی که احتمال نم رفت گماشتگان حاجی مرا ببیند برگشتم و چون می دانستم دنبال من خواهد فرستاد تانزدیک ظهر مغازه نرفتم و قتیکه مطمئن شدم که دیگر کسی از گماشتگان حاجی را نمی بینم به مغازه آمدم . شاگردان گفتند تاکنون چند مرتبه گماشتگان حاجی علی آقا آمدند و تو نبودی بلا فاصله نوکر او آمد و گفت شما که صبح آمدید چرا برگشتید الحال حاجی منتظر شما است. گفتم اشتباه شده است رفت پسر حاجی آمد و گفت: پدرم منتظر شما است گفتم من با ایشان کاری ندارم بالاخره

رفت پس از ساعتی دیدم خود حاجی با عصا و حال مریض آمد و گفت چرا صبح برگشتی حتما کاری داشتی بگو بینم حاجت تو چیست؟ من سخت منکر شدم و گفتم اشتباه شده است. خلاصه حاجی با قهر و غیظ برگشت چند روز بعد هنگام ظهر در خانه نان و انگور می خوردم یکی از تجار که با من رفاقت داشت وارد خانه شد و گفت جنسی دارم که بکار تو می خورد و مدتیست انبار منزل را اشغال کرده و آن خشت لعاب ورشو است گفتم نمی خواهم بالاخره بمن فروخت بهامان مبلغی که خریده بود از قرار خشتی 17 تومان یسیه . زرف عصر تمام آنها را که از هزار متجاوز بود آورد انبار مغازه ام پر شد فردا یک خشت را برای نمونه بکار خانه ورشو سازی بردم گفتند از کجا آوردی مدتی است این جنس نایاب شده بالاخره خشبی پنجاه تومان خریدند و من تمام بدهی خود را پرداختم و سرمایه را نو کردم و شکر خدا رابجا آوردم.

ارزش خوش اخلاقی:

مهمترین زینت انسان صفات نیک اخلاقی است. احترام به دیگران شخصیت دادن به مردم و کسانی که با آنها رفت و آمد اجتماعی داریم و حتی احترام به بچه های نونهال و نوجوان از صفاتی است که در میان همه امتهای و مکتبها مورد تأکید و تمجید قرار گرفته است. گاهی یک برخورد خوب باعث می شود کسی که منحرف بوده هدایت شود و بالعکس دیده شده گاهی بخاطر عملکرد بد بعضی افراد و خوب عمل نکردن کسی از راه راست برگشته و از هدایت منزجر شده است خداوند در قرآن به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

تو اگر خشن و سخت دل و زود رنج و دارای اخلاق خوبی نبودی کسی در اطرافت جمع نمی شد و یکی از عوامل که باعث شد عرب بیابانگرد خشن که از زنده بگور کردن دخترش خوشحال می شد و از ریختن خون دیگران لذت می برد به گرد پیامبر (ص) جمع شود و راه هدایت را برگزیند اخلاق فاضله و حسن پیامبر (ص) بود که در بالاترین حد کمال آن در پیامبر (ص) وجود داشت.

علی (ع) می فرماید: با مردم چنان رفتار کنید که تا زنده اید به همنشینی شما مایل باشند و اگر از دنیا رفتید در عزای شما گریه کنند.

امام صادق (ع) می فرماید:

((لا عیش اهنأمن حسن الخلق))

زندگی گوارتر از اخلاق نیکو داشتن نیست.

انس بن مالک می گوید: ده سال خدمتگزار پیامبر (ص) بودم هرگز بمن تندی نکرد و اگر کاری را کرده بودم نگفت چرا کردی و شبها بامقدار کمی شیر و نان آب زده افطار می کرد اتفاقاً یکی از شبها پیامبر دیر به منزل آمده و من فکر کرده بودم پیامبر مهمان است پس شیر او را خوردم وقتی پیامبر آمد از همراه حضرت پرسیدم آیا پیامبر افطار کرده گفتند نه غمگین شدم و ترسیدم پیامبر غای خود را بطلب و لی تا اذان صبح سخنی در این باره نگفت و روز هم روزه بگرفت. به

پیامبر گفتند: فلانی روزها روزه و شبها نماز می خواند ولی اخلاق بدی دارد که همسایگانش را با زبان اذیت می کند
حضرت فرمود: در او خیری نیست و او از اهل جهنم است.

پیرزن یینوایی در مسجد پیامبر جارو می کشید و همانجا می خوابید و خوراک او را مردم تهیه می کردند روزی پیامبر
وارد مسجد شد چون آن زن را ندید فرمود: کجا رفته است مردم جواب دادند شب گذشته مرد و او را دفت کردند
حضرت از شنیدن این مطلب ناراحت شده و آنها را بخاطر عدم اطلاع به پیامبر نوبیخ کرده و سپس بهمرا جمعیت روی قبر
زن آمده و برای آمرزش این زن نماز خواند.

از علی (ع) سؤال شد چه کسی در می ان مردم از همه غمگین تر است فرمود:

آنکه اخلاقش بدتر است.

نجات بت پرست خوش اخلاق:

چند تن از مشرکین که به قصد قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اطراف مدینه آمده بودند و دستگیر شدند چون حاضر
بتوبه نشدند حضرت فرمود: یک نفر از آنها را آزاد و بقیه را بقتل برسانند شخص آزاد شده با شگفتی از پیامبر (صلی الله علیه
و آله) سؤال کرد که چه دلیلی داشت که همکاران مرا کشتی و تنها مرا آزاد کردی فرمود: اینک جبرئیل از جانب خداوند
بر من نازل شد و خبر داد تو دارای پنج خصلت هستی که خدا و رسول آنها را دوست دارند اول آنکه تو نسبت به ناموس و
حریمت غیرت داری دوم آنکه مردی با سخاوتی سوم آنکه راستگویی چهارم آنکه شجاعت داری پنجم آنکه دارای حسن
خلق هستی پس این مرد شهادتین را گفت و مسلمان شد.

پند حضرت عیسی:

روزی حضرت عیسی (علیه السلام) با حواریون به راهی می رفتند ناگاه به سگ مرده گندیده ای رسیدند حواریون
گفتند چه بسیار متعفن است بوی این سگ حضرت فرمود چه سفید و خوش آیند است دندانهای آن (فقط بدیهای او را
نگویید بلکه صفات خوب او هم بگویید).

علی (علیه السلام) می فرماید:

((حسن الخلق خیر رفیق))

اخلاق نیکو بهترین رفیق است.

ابن ربیع شامی می گوید: وارد شدم به امام صادق (علیه السلام) و اطلاق پر از جمعیت خراسانی و شامی و سای بلاد بود و من جائی که بنشینم نیافتم. حضرت که تکیه کرده بود روی دو پا نشست و فرمود ای شیعیان آل محمد بدانید که نیست از ما کسیکه نتواند هنگام غضب بر خودش مسلط شود و کسیکه هم مصاحب خوبی نباشد و اخلاق خوبی نسبت به کسیکه با او مدارا می کند نکند و رعایت همسایگی نسبت به کسیکه با او همسایه است نکند و هم خوراک نیکو نباشد.

پنج خصلت نیک پیامبر (ص):

پیامبر (ص) فرمود: پنج خصلت است که تا مردن ترک نخواهم کرد. بر روی زمین طعام خوردن با غلامان سوار شدن دراز گوش با جل و دوشیدن بز بدست خود و پوشیدن پشم و سلام کردن بر اطفال تا اینها سنت شود بعد از من و مردم به اینها عمل کنند.

نمونه هائی از اخلاق پیامبر (ص):

از امام موسی کاظم (ع) منقولست که: یهودی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) چند دینار می طلبد روزی آمد و مطالبه کرد حضرت فرمود ای یهودی ندارم که بدهم یهودی گفت از تو نمی شنوم تا بدهی فرمود: پس می نشینم با تو در اینجا. پس پیامبر (ص) با آن یهودی نشینت تا ظهر و عصر و مغرب و عشا و بامداد پس اصحاب حضرت یهودی را تهدید کردند حضرت فرمود که چکار دارید با او گفتند یا رسول الله یهودی ترا حبس کرده و نمی گذارد به جائی روی حضرت فرمود: که حق تعالی مرا مبعوث نکرده که ستم کنم بر کسی که در امانست. چون روز شد یهودی شهادتین گفته و نصف مال خود را در راه خدا داد.

در حدیث معتبر است که زن بدویه ای بر آنحضرت گذشت دید که بر روی زمین طعام تناول می فرماید: گفت ای محمد تو به روش بندگان طعام می خوری و به روش بندگان می نشینی حضرت فرمود: که کدام بنده از من بنده تر است نزد حق تعالی پس آن زن گفت که لقمه ای از طعام خود بمن بده چون داد گفت نه همان لقمه را می خواهم که در دهان گاشته ای حضرت لقمه را از دهان بیرون آورد به او داد و ببرکت آن لقمه آن زن را دردی نرسید تا از دنیا مفارقت کرد.

شاعر می گوید:

هر که درو سیرت نیکو بود

آدمی از آدمیان او بود

نیکی مردم نه نکورویی است

خوی نکو مایه نیکویی است

پیامبر فرمود: بهترین شما نیکوترین شماست از حیث اخلاق که همنشینی نواز بود با مردم انس می گیرد و مردم با او انس می گیرند و روی فرشتان می نشیند.

در جای دیگر فرمود: گشاده رو بودن کینه را از بین می برد.

از امام صادق (ع) سؤال شد تعریف اخلاق خوب چیست؟ فرمود: فروتنی کن خوش سخن باش و ملاقات کن با برادرت با خوشروئی.

از جمله اعمالیکه باعث می شود اخلاق حسنه به اخلاق بد تبدیل شود یکی فحاشی کردن است که فرد عادت داشته باشد و در موقع خشم و عصبانیت به دیگران فحاشی کند در روایت است که:

((ان البدأ مما یفسد القلب و ینبت النفاق))

فحاشی از چیزهایی است که قلب را فاسد و باعث رشد نفاق می شود.

آورده اند که امام صادق (ع) دوستی داشت که با غلامش همیشه در خدمت حضرت بود روزی با غلامش بدنبال حضرت (ع) در بازار حرکت می کردند در راه احتیاجی به غلامش پیدا کرد برگشت او را ندید چند بار او را صدا کرد تا اینکه او را دید پس فحش به او و مادرش داد و به او گفت: ای فرزند زن زناکار حضرت وقتی این جمله را از او شنید فرمود: سبحان الله من تو را آدم متقی می دانستم این چه سخن بود که به او گفתי عرض کرد مادرش کنیز و کافر است حضرت فرمود: کافر باشد هر دینی برای ازدواج خودشان قانونی دارند و طبق آن قانون حلال زاده هستند و من دیگر با تو رفاقت نمی نمایم و بین او و حضرت جدایی افتاد تا زمانیکه مرد سراغ آن شخص آمد.

همچنین مسخره کردن دیگران با القاب بد دیگران را صدا زدن و تندخویی کردن از آفات اخلاق حسنه می باشد.

شاعر می گوید:

تندی مکن که رشته چهل ساله دوستی

در حال بگلسد جو شود تند آدمی

همواره و نرم باش که شیر درنده را

زیر قلاده توان برد با ملایمی

فشار قبر شهید به خاطر بد اخلاقی با همسرش:

در روایت است که وقتی سعد بن معاذ شهید شد پیامبر (ص) تشییع جنازه با شکوهی برای او انجام داد حضرت در حالیکه پاها را برهنه کرده بود و بدن رداء دنبال جنازه سعد حرکت کرده گاهی طرف راست و گاهی طرف چپ بدن سعد را می گرفت چون نزدیک قبر شدند حضرت داخل قبر شده و با دست مبارکش او را داخل قبر گذاشته و قبر او را آماده و خشت بر آن گذاشت در این هنگام مادر سعد کنار قبر او آمد و گفت گوارا باشد بر تو بهشت ای سعد. حضرت رسول (ص) فرمود: مادر سعد با چنین یقینی سخن مگو که الان قبر فشار سختی بر بدن سعد وارد نمود. پس مردم سؤال کردند چرا یا رسول الله با اینکه در تشییع جنازه سعد آنچنان اهمیت قائل شدی که نسبت به دیگری سابقه نداشت آنوقت می فرمایی که یعد دچار فشار قبر شد حضرت فرمود: آری سعد مقداری نسبت به خانواده اش بد اخلاق بود و این فشار قبر از آن بد اخلاقی بود.

اخلاق نیک پیامبر (ص) نسبت به عرب:

عربی خدمت پیامبر (ص) آمده تقاضای کمک مالی کرد حضرت باندازه کفایت باو بخشیده فرمود احسان بتو کردم عرضکرد نه بلکه کار خوبی هم نکردید طرفیان پیغمبر با اشفتهگی از جای حکت کردند تا او را کیفر دهند. حضرت اشارخ کرد خودداری کنید آنگاه وارد منزل شد مقدار دیگری بعطای خویش افزود و به اعرابی تسلیم کرد بعد فرمود: اینک احسان کردم. گفت آری خداوند پاداش نیگوئی بشما عنایت کند یه اعرابی فرمود تو در پیش اصحابم سخنی گفتی که باعث کدورت آنها شد اکنون اگر صلاح بدانی همین حرف را پیش آنها بزن تا رنجیدگی برطرف شود فردا صبح اعرابی هنگامیکه اصحاب حضور داشتند خدمت پیامبر رسید. فرمودند دیروز این مرد حرفی زد پس از آنکه به اطایش اضاف کردم می گفت از من راضی شده رو به او کرده فرمود: همینطور است؟ عرضکرد آری خداوند در فامیل و خانواده به شما خیر عنایت کند. به اصحاب فرمود مثل این فرد مانند کسی است که شتری رم کرده و در حال فرار باشد مردم از پس آن شتر بروند هر چه بیشتر ارحام کنند آن حیوان فرارش زیادتیر می شود.

صاحب شتر فریاد می کند مرا با شترم واگذارید من بهتر او را رام می کنم و راه رام کردنش را خوبتر می دانم آنگاه خودش پیش می رود گرد و غبار از پیکر او می زداید تا آرام شود کم کم او را خوابانده جهاز بر او می گذارد و سوار می

شود . من هم اگر شما را آزاد می گذاشتم وقتی این مرد آن حرف را زد او را می کشتید بیچاره به آتش جهنم می سوخت . از علاء بن کامل است که امام صادق(ع) فرمود: هرگاه با مردم معاشرت کردی طوری باش که همیشه تو احسان به آنها بنمایی زیرا بنده را گاهی در عبادت کوتاهی است ولی خلق خوشی دارد. بواسطه همان اخلاق نیکو به مرتبه ای می رسد برابر با روزه داری که شب زنده دار نیز باشد.

یکی از مهمترین راههای رسیدن به اخلاق حسنه دوری از محرّمات الهی است.علی (ع) می فرماید:

((من احب المکارم اجتنب المحارم))

کسی که کرامتهای انسانی را دوست دارد باید از حرام دوری کند.

شاعر می گوید:

ز خوی و ز خلق کریم و خوشگوئی

عجب مدار که بیگانه آشنا گردد

ولی بشومی خوی و ز راه بی مهری

بسی بود که پدر از پسر جدا گردد

حضرت علی (علیه السلام) درباره درد بی درمان فرمود:

هر جراحی دوا دارد اما بداخلاقی دوا ندارد.

ابی حنیفه مقدم می گوید من و دامادم درباره میراثی نزاع می کردیم که مفضل بما رسید ساعتی بر ما ایستاد و سپس گفت بمنزل من آئید . ما رفتیم و او میان ما به چهار صد درهم صلح داد و آن پول را بما داد و از هر یک نسبت به دیگری تعهد گرفت که ادعائی نکنیم سپس گفت بداند که این پول از مال من نبود بلکه امام صادق(ع) بمن دستور داده که هرگاه دو نفر از ما شیعه در موضوعی اختلاف کردند میان آنها صلح دهم و از مال آنحضرت مصرف کنم پس این پول از امام صادق(ع) است.

ارزش اخلاص:

اخلاص در اصطلاح بمعنی کار برای خدا کردن و فقط او را در نظر داشتن و همه عبادات و اعمال را وسایلی برای نزدیکی به خدا دانستن است.

از پله های ترقی مؤمن بسوی درجات عالیّه داشتن اخلاصی است که انسان را از شیاطین دور کرده و به خدا نزدیک نماید لذا شیطان قسم خورد که:

((لا عوینهم اجمعین الا عبادک المخلصین))

همه بندگان را گمراه می نمایم مگر بندگان مخلصت را.

در حدیث قدسی است که خداوند فرمود:

((الا خلاص سر من اسراری اودعه فی قلب من احبته))

اخلاص رازی از رازهای من است که ودیعه می گذارم در قلب کسیکه او را دوست دارم.

آورده اند زاهدی با پسرش مهمان پادشاهی شد در وقت غذا خوردن زاهد کم غذا خورد و بکه با فرزندش به منزل آمد به همسرش گفت برای ما غذا بیاور فرزندش گفت چرا نزد پادشاه کم خوردی که هنوز گرسنه ای گفت آنچا کم خوردم که به کار آید فرزندش گفت پس عبادتهایت را قضا کن که به کار نیاید.

گفته اند آثار اخلاص چند چیز است یکی رسیدن به معرفت و بصیرت و حکمت در سایه اخلاص که رسول اکرم (ص) فرمود:

((من اخلص لله اربعین صباحا فجرالله ینایع الحمه من قلبه علی لسانه))

کسیکه چهل روز اخلاص پیشه کند خداوند برای او می گشاید چشمه های حکمت را از قلبش به زبانش.

دوم پیروزی و موفقیت است که علی (ع) فرمود: ((اخلص تنل))

اخلاص داشته باش به پیروزی می رسی.

سوم ملاک ارزش اعمال انسان از روی اخلاص است زیرا پیامبر(ص) فرمود: اگر اعمالی را انجام دادی پس برای خدا انجام بده خالصا برای اینکه خداوند قبول نمی کند اعمال را مگر آنچه خالص باشد.

علی (ع) در این رابطه می فرماید:

((العمل كله هباء الا ما اخلص فيه))

همه اعمال بر باد رفته است مگر آنچه در او اخلاص باشد.

شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان می فرماید: من کتاب منازل الاخره را نوشته بودم و از روی این کتاب در حرم حضرت معصوم (ع) بعد از نماز یکی از آقایان مسئله می گفت و پدر من نیز در پای صحبت آن مسئله گو شرکت م کرد. روزی پدرم بمن گفت شیخ عباس چه می شد تو هم می توانستی نفل فلان شخص مسئله گو از روی کتاب برای مردم مسئله می گفستی من چند بار خواستم بگویم بابا این کتاب تألیف من است که دیگران با افتخار از روی آن مسئله می گویند ولی بر خودم مسلط شدم و فقط گفتم دعا کنید انشاء الله خدا توفیق دهد.

راه رسیدن به اخلاص با توجه به روایات مبارزه با لذت‌های نفسانی و قطع طمع از دنیا و اختیار آخرت است که در اینصورت بدست آوردن اخلاص آسان می شود.

نماز آلوده به ریا:

آورده اند که شخصی وارد مسجد شد و مشغول عبادت گردید . در حین نماز متوجه شد گویا کسی وارد مسجد شد لذا نماز را غلیظ تر می خواند و رکوع و سجودهای آن را طولانی تر کرد و با خود می گفت که اگر نماز با حالی بخوانم این شخص که وارد مسجد شده به مردم می گوید که من چقدر نماز را دوست دارم و کارم در بین مردم رونق می گیرد پس از ساعتی که نماز را تمام کرده و سر برگرداند که ببیند چه کسی است با کمال تعجب دید که چون باران می آمده و در ب مسجد باز بوده سگی برای فرار از باران به مسجد پناه آورده لذا دو دستی بر سر خود می زد و گفت این همه نماز برای این سگ بوده است.

رسول خدا(ص) از اصحاب سؤال کرد که در میان دستگیره های ایمان کدامیک مهم تر است هر کس یک چیزی گفت یکی گفت نماز دیگری گفت جهاد سومی چیز دیگری گفت حضرت فرمود همه اینها مهم است ولی جواب سؤال دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن بخاطر او می باشد.

در روایت است که بخاطر اخلاصی که علی (ع) موقع کشتن عمرو بن عبدو داشت ضربتی که علی (ع) بر عمرو وارد کرد از عبادت انس و جن تا روز قیامت برتر است.

خطاب به حضرت ابراهیم (ع) رسید که بگو:

((قل ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین))

خدایا نمازم و روزه ام و مرگم همه برای خداوند عالمان است. روزی شیخ شوشتری بدیدار شیخ بهائی رفت موقع نماز شیخ بهائی شیخ شوشتری گفت جلو بایست تا اقتدا کنم ملا تأمل کرده و پذیرفت بلکه برخاست و به خانه خویش رفت وقتی سؤال کردند چرا خواهش شیخ بهائی را نپذیرفتی در پاسخ فرمود قدری در حال خودم تأمل کردم دیدم چنان نیستم که اگر شیخ بهائی پشت سرم نماز بخواند فرقی نکند.

داستان بهلول و مسجد سازی برای غیر خدا:

در داستان بهلول نوشته اند که شخصی مسجدی ساخت و اسم خود را بالای مسجد نوشت پس بهلول شب آمد و اسم او را پاک کرده و اسم خود را نوشت وقتی روز شد و بانی مسجد این مطلب را دید سخت بر آشفت و بدنبال بهلول فرستاد و پس چون بهلول آمد علت این عمل را از او سؤال کرد بهلول جواب داد اگر تو مسجد را برای خدا ساخته ای دیگر نباید بایت فرقی داشته باشد که اسم چه کسی بر بالای آن باشد.

از جمله آفات اخلاص کار خیر خود را بازگو کردن است امام باقر (ع) فرمود: باقی ماندن بر عمل چیست فرمود: مردی نماز می خواند و برای خدا انفاق می کند و در صحیفه عملش ثواب عمل پنهان را برای او می نویسند بعد آن عمل را برای دیگران می گوید ثواب عمل آشکار را برای او می نویسند. برای سومین بار بر زبان می آورد که برای او عمل ریائی می نویسند.

در کتاب هزار و یک حکایت آمده که یکی از اطرافیان مرحوم شیخ هادی نجم آبادی نقل می کرد: یک روز یکی از علاقه مندان شیخ که مردی افغانی بود و گاهگاهی به دیدن شیخ می آمد برای او پیغام داد که من دچار وبا شده ام به خاطر خدا بر سر بالینم بیاید. شیخ با آنکه سالها بود هیچ جا نرفته بود آهنگ عیادت بیمار را کرد و به من گفت تو هم بیا من قبول کردم و به همراه وی به خانه بیمار و بازده رفتیم. بیمار از شدت استفراغ و اسهال کاملاً توانایی خود را از دست داده بود بطوری که در حضور ما دو بار به سختی خود را به توالت رساند ولی بار سوم دیگر یارای حرکت نداشت. شیخ رو به من کرد و گفت این مرد غریب است قادر به حرکت نیست وی را سر پا بگیر که پیش خدا بی مزد نیست. من برخاستم او را به توالت بردم و سر پا گرفتم از شدت عفونت و گند حالم بهم خورد. سپس او را شسته و خوابانیدم. پس از چندی باز

هم آن مرد غریب اسهال گرفت. این بار خود شیخ برخاست و او را بغل گرفت. من هر چه اصرار کردم که من جوانم و شما پیر و ناتوانید این کار را بمن واگذار کنید قبول نکرد و گفت این بار نوبت من است و بعد مرد بیمار را به توالی برد. از آن پس شیخ هادی تا زمان مرگ بیمار غریب و بی کس افغانی به خانه او می رفت و پرستاریش می کرد و پس از مرگ بیمار او را به خاک سپرد. امام صادق (ع) به عبادین کثیر فرمود: وای بر تو ای عباد مبادا خودنمایی کنی زیرا هر که برای جز خدا کار کند خدایش به کسی وا گذارد که برای او کار کرده است.

داستان عابد بنی اسرائیل:

آورده اند: در بنی اسرائیل عابدی بود که تمام وقت عمرش صرف عبادت می شد او را گفتند که در فلان محل درختی است که گروهی از مردم آنرا می پرستند عابد برای خدا غیرت کرده و تبر را برداشت و قصد آن درخت کرد که آنرا از ریشه بکند. شیطان به صورت پیرمردی بنزدش آمد و گفت: چه قصد داری عابد گفت می خواهم درخت را از ریشه قطع کنم تا پرستش غیر خدا نشود شیطان گفت اگر خدا این درخت را بریده خواستی پیغمبرش را فرستادی تا آنرا ببرد تو را به این چه کار است؟ عابد یخن او را نشنید پس شیطان با او رد آویخت و پس از زد و خورد عابد ابلیس را بر زمین کوفت. ابلیس گفت مرا رها کن تا با تو سخن گویم که تو را نفع بخشد از کندن این درخت دست بردار چه معلوم نیست که در کندن آن بو را ثواب باشد و اگر از این کار برگردی من هر شب دو درهم به تو می رسانم و تو آنرا به فقرا برسان تا ثواب یقینی برایت باشد و نفعی به مردم از تو رسیده است.

عابد گفت: چون صلاح من و نفع فقرا در اینست از تو می پذیرم.

پس بخانه اش برگشت. آن شب ابلیس دو درهم را به او رساند و عابد خوشحال شد و آنرا به فقراء رساند شب دیگر هر چه انتظار کشید از دو درهم خبری نشد روز دیگر با حالت غضب بر آن پیرمرد که او را فریب داده تبر برداشت و پای آن درخت آمد. ابلیس به همان صورت دو روز پیش نزدش حاضر شد و گفت می خواهم درخت را ریشه کن کنم. ابلیس گفت تو را چنین توانائی نیست. بالاخره با هم گلاویز شدند در این دفعه شیطان عابد را بر زمین کوفت عابد سخت در شگفت شد بناچار از خود ابلیس پرسش کرد که چه شد آنروز تو در دست من بماند گنجشکی بودی و تو را بر زمین زد و امروز به عکس شده؟ ابلیس گفت اینست که در آنروز برای خدا غیرت کردی و غضبناک شدی و خواستی درخت را ریشه کن کنی تا کسی آنرا نپرستد ولی امروز برای نرسیدن دو درهم غضبناک شدی و به این غرض می خواهی درخت را بکنی و البته توانی چون آنروز برای خدا خالص بودی و خدا هم یار و یاور تو بود و لی امروز برای هوای نفس است از این رو خوارو ذیلی.

گویند در جلسه ای ملا عبدالله تستری از مقدس اردبیلی سؤالی پرسید:

او گفت: بعداً می گویم پس از جلسه دست وی را گرفت و به صحرا برد و پاسخ گفت. ملا عرض کرد چرا در جلسه نگفتی گفت اگر در میان مردم می گفتم شاید مایه نقصان من و تو می شد چون هر یک خواهان برتری خویش بودیم و این نفس سرکش استفاده سوء می نمود و از شائبه ریا و خودخواهی خالی نبود و گناهکار می شدیم ولیاکنون در این بیا بان جز من و تو و خدا کسی اینجا نیست و ریا و شیطان نفس هیچگونه دهالتی ندارد.

نقلست که هرگاه بنده به صفحه دل و لوح خاطر متوجه رضایت خدا در عمل گردد و جوارح خود را به خضوع و خشوع در آورد حق تعالی از روی کرم بسویش اقبال نموده دلهای خلاق را مصرف او ساخته محبوب گرداند و چون بارگاه قیومی از عمل بنده ای راضی شود به او محبت داشته و خطاب مقدس به جبرئیل (ع) فرماید که فلانی از ظل دوستی ما مفتخر گشته پس جبرئیل دوستی خود را باو افکند پس به جبرئیل خطاب در رسد که ندا به اهل آسمان دهد که حق تعالی فلانی را در ظل محبت خود در آورد شما هم محبت خود را متوجه او گردانید پس همه اهل آسمان به صدق دوستیش در آیند و دوستی او را حق تعالی در دلهای خلاق جاری و ساری فرماید.

ارزش همیاری و نوع دوستی و مواسات و برادری:

از مهمترین خصوصیات که پایه اجتماع را قوی و دلها را به هم نزدیک می کند نوع دوستی و مواسات است.

قرآن می فرماید:

((انما المومنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم))

بدرستیکه مؤمنین برادر هستند پس بین برادرانتان اصلاح نمائید.

لذا سعدی از حدیث امام ششم که می فرماید: مؤمن برادر مؤمن است مثل روحهایی در یک جسم اگر چیزی از این جسم ناراحت باشد این درد به همه اعضاء می رسد و ارواح مؤمنین از یک روح است و بدرستیکه ارواح مؤمنین از نظر

اتصال به هم سخت تر است از اتصال شعاع خورشید به خورشید استفاده کرده و شعر بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند را سروده است.

از امام پنجم است که فرمود: گروهی از مسلمین مسافرت رفتند پسر را گم کرده و دچار تشنگی شدید شده پس کفن پوشیدند و خود را به ریشه های درختان چسبانیدند پیرمردی سفید پوش نزد آنها آمده و گفت برخیزید باکی بر شما نیست این آبست آنها بر خاستند و آب آشامیدند و سیر آب شدند سپس گفتند کیستی تو خدایت رحمت کند گفت من از طایفه جن هستم که با پیامبر (ص) بیعت کردند من از رسول خدا شنیدم که فرمود: مؤمن برادر مؤمن است چشم او و راهنمای اوست پس شما نباید در حضور من تباه گردید. ابو اسماعیل گوید به امام پنجم عرض کرد: قربانت گردم نزد ما شیعه بسیار است پس حضرت فرمود آیا ثروتمندان شما به فقرا توجه دارند و آیا نیکو کاران از بدکاران می گذرند و آیا مواساء می نمایند؟ گفتم نه حضرت فرمود اینها شیعه نیستند بلکه شیعه کسی است که این صفات را عمل نماید.

امام صادق (ع) فرمود: کسیکه یک خاشاکی را از صورت برادرش بزدايد خداوند ده حسنه برای او می نویسد و کسیکه بر روی برادرش تبسم کند برای او یک حسنه است.

طبق قوانین شرعی مسلمان آنقدر ارزش دارد که باید برای حفظ جان او در صورت لزوم قسم دروغ خورد و یا به مقدسات در ظاهر توهین کرد و حتی گوشت سگ و خوک برای زنده ماندن مسلمان حلال می شود لذا پیامبر (ص) فرمود: هر کس که حاجتی برای برادر مؤمنش برآورده باشد مثل اینست که روزگاری (یک عمر) عبادت خداوند نموده است.

واقدی یکی از دانشمندان زمان مأمون می گوید دو رفیق داشتم که سه نفری مانند یک روح بودیم در سخ جسم: یکی از سالها ایام عید گرفتار فقر شدم همسرم گفت من و تو می توانیم با سختیها بسازیم ولی این بچه ها دل مرا آتش زده اند زیرا می بینند بچه های دیگر لباس نو پوشیده ولی آنها ندارند.

لذا من در فکر فرو رفتن و آخر الامر نامه ای به رفیق هاشمی ام نوشتم و او یک کیسه ای با هزار درهم بایم فرستاد. هنوز کیسه را باز نکرده بودم که فرستاده رفیق دیگرم آمده و از قول رفیق اظهار کمک کرد و من کیسه را به او دادم و خود به مسجد رفتم و تا صبح در مسجد بودم صبح به خانه رفتم در آن حال رفیق هاشمی ام به خانه ما وارد شده گفت بمن راست بگو کیسه پولی را که دیروز فرستادم چه کردی گفتم برای رفیق دیگرمان فرستادم گفت دیروز که تو پیغام دادی من پول ندارم همان کیسه هزار درهمی را داشتم که برای تو فرستادم و نامه ای برای رفیق دیگرمان نوشتم که مقداری قرض می خواهم که رفیقمان هم کیسه خودم را فرستاد و این مایه تعجب بود و الان روشن شدم.

واقدی می گوید که آن کیسه را بین سخ نفر تقسیم کردیم و این ماجرا ی عجیب به گوش مأمون رسیده دستور داد به هر کدام دوهزار درهم دینار بدهند.

حقوق برادران از دیدگاه امام سجّاد (ع):

امام سجاد(ع) می فرماید: اما حقوق برادران دینی آنست که همواره از صمیم قلب سلامتی آنها را خواسته و نهایت مهربانی داشته و مدارا کنی با بدان آنها و دلجوئی کرده در اصلاحشان بکوشی و از خوبانشان تشکر کنی و همه را دعا کنی و یاری نمایی و هریک را فراخور حالش مراعات کنی بزگشان را بمنزله پدرت و کوچکشان را بمنزله فرزندت و میانسالشان را بمنزله رادر قرار داده و هر که نزدت آمد با مهر و محبت پذیرا باشی و به برادرت آنچنان خدمتی کنی مثل آنچه واجب است برادر به برادر خدمت کند.

محمد بن جمهور گوید: نجاشی حاکم اهواز بود یکی از کارمندانش به امام ششم (ع)

عرضکرد در دفتر نجاشی خراجی به عهده من است و او مؤمن و مطیع شما است اگر صلاح بدانید برایم به او توصیه ای بنویسید: امام ششم (ع) نوشت:

((بسم الله الرحمن الرحيم ير اخاك يسرك الله))

برادرت را مسرور نما تا خدا تو را مسرور نماید.

پس نامه را بینزد نجاشی آورد در زمانی که در جلسه عمومی بودند و چون مجلس خلوت شد نامه را به او داد و گفت این نامه امام صادق (ع) است. نجاشی نامه را گرفته و بوسید و روی دیده گذاشت و گفت حاجت چیست. گفت در دفتر شما خراجی بر گردن من است نجاشی گفت چه مقدار؟ گفت: ده هزار درهم. نجاشی دفتر دارش را خواست و دستور داد از حساب خود او بپردازد و سال آینده نیز همان مقدار برای سال آینده بنویسد.

پس گفت: آیا تو را شاد کردم گفت آری قربانت پس است و کنیز و نوکری به او داد و همچنین یکدست لباس پس گفت فرش این اطاق که روی آن نشیه تودند را نیز به او دادند . مرد فرش و هدایا را برداشته و به خدمت امام ششم مشرف شد و جریان را گفت حضرت از دفتار نجاشی مسرور شد آن مر گفت مثل اینکه بر خورد نجاشی شما را خوشحال کرد . فرمود: آری بخدا خدا و پیامبرش را هم شاد کرد.

امام ششم (ع) فرمود: کسیکه سروری را بر دل مؤمنی وارد نماید پس مثل اینست که بر دل پیامبر (ص) وارد نموده و کسیکه بر دل پیامبر سروری را وارد نماید پس به خدا می رسد و همچنین کسیکه غمی را بر شخصی وارد کند این غم را بر پیامبر و کسیکه پیامبر را غمگین کند مثل اینکه خدا را ناراضی نموده است.

حضرت موسی (ع) فرمود که مؤمنی در مملکت پادشاه جباری بود و آن پادشاه در صدد آزار وی بر آمد پس او گریخت و بشهر کفار وارد شده و پناه بکافری برد. آن کافر او را جا داد و مهربانی کرد چون وقت مرگ آن کافر شد حق تعالی فرمود:

به عزت و جلال خود سوگند می خورم که اگر بهشت بر کافر حرام نبود تو را به بهشت می بردم پس خطاب نمود که ای آتش جهنم او را بترسان ولی نسوزان.

پیامبر (ص) فرمود:

((خير الناس من ينفع الناس و شر الناس من يضر الناس))

بهترین مردم کسی است که به مردم نفع برساند و بدترین مردم کسی است که به مردم ضرر برساند.

صفوان جمال می گوید: در مجلس امام صادق (ع) نشسته بودم پس مردی از اهل مکه وارد شد و به عرض رساند که پولش تمام شده و کرایه بازگشتن به وطن را ندارد. امام (ع) بمن دستور داد که برخیز و در اصلاح کار برادر دینی خود اقدام کن پس فوراً برخاستم و پول کرایه آنمرد را تهیه و به او تسلیم کردم و به مجلس حضرت برگشتم حضرت پرسید در کار برادرت چه اقدامی کردی؟ به عرض رساندم که خداوند اصلاح کرد و کارش روبراه شد. امام فرمود: آگاه باش که اگر برادر مسلمانان را یاری نمائی در نزد من محبوبتر از آنست که یک هفته بیت الله الحرام را طواف کنی.

پیامبر (ص) فرمود:

((لا يرحم الله من لا يرحم الناس))

خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم رحم نمی کند.

امام ششم (ع) فرمود: روا کردن حاجت مؤمن بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و بهتر از فرستادن هزار اسب در راه خدا.

در روایت است که دری در بهشت است بنام معروف که فقط افراد نیکوکار از آن وارد می شوند و پیامبر (ص) از مؤمنیکه بحاجتش رسیده خوشحال تر است.

همچنین پیامبر (ص) فرمود: مردم روزی خوار خدا هستند پس محبوبترین خلق به خدا کسی است که به عیال الله نفع برساند و بر آنها سروری وارد کند.

موانع برادری و مواساه چند چیز است:

از جمله آنها وابستگی های مادی است که بخاطر مال دنیا باعث می شود کمک و محبت به دیگران و دستگیری از دیگران فراموش شود. آورده اند که علامه سید محمد باقر شفتی بنیان گذار مسجد سید اصفهان در زمان تحصیل در نجف بسیار فقیر بود. روزی مقداری پول بدستش آمده پس داخل بازار شد و با خود خیال کرد چیز یکه ارزانتر باشد گرفته تا خود و عیال سد جوع بنمایند لذا از قصاب جگر بند گوسفندی گرفت و روانه خانه شد در راه به خرابه ای رسید و نگاه کرد دید که سگی گرگین ضعیف و نحیف و لاغر خوابیده و بچه های او در دور او جمع و در نهایت ضعف و در پستان مادر شیر نمانده پس حجه الاسلام را بر آن حالت رحم آمد و گرسنگی آنها را بر گرسنگی خود و عیال مقدم داشته و آن جگر بند را در نزد آنها انداخته به یک باره آن حیوانات هجوم آوردند و آن جگر را خوردند پس از خوردن آن سگ گرگین روی به آسمان کرده گویا دعا می کرد پس بی فاصله دولت و دنیا به او اقبال نمود و بطوری شد که هفت پسر داشت پس هر کدام اندرونی و بیرونی مستقل داشته و مخارج ایشان جدا بوده و در اصطبل فرزند بزرگش 17 اسب خوب بسته بود و عیالات او به غیر از پسرانش صد نفر در شماره آمده بود از خادمان و کنیزان و زنان و در اصفهان گویا چهار صد کاروانسرا از مال خود داشته و این شاید نتیجه محبت به حیوانی باشد تا چه رسد به کمک به مؤمنین و مؤمنات. همچنین از موانع مواساه و کمک به ممنوع سوء ظن و بدگمانی به دیگران است که انسان در معاشرت ها به دیگران اطمینان نداشته باشد حاضر نباشد مثلاً قرض بدهد و یا ضامن باشد و یا چیزی را عاریه بدهد لذا علی (ع) فرمود:

کسیکه حسن ظن نداشته باشد از هر فردی وحشت دارد. وعدم توجه به اهمیت برادری و مواساه نیز از موانع خدمت به دیگران است که با مطالعه آیات و احادیث امید است این نقیصه برطرف شود.

تواضع و فروتنی:

تواضع به معنی اظهار کوچکی در مقابل دیگران می باشد البته اظهار کوچکی که نشانه احترام به دیگران و برتر ندانستن خود از غیر بوده نه اینکه شخص با تواضع خودش را در مقابل دیگران کوچک و بی مقدار کرده و عزت خود را از دست بدهد.

قرآن می فرماید:

((ان الله لا يحب كل مختال فخور))

خدا دوست ندارد هر متکبر فخر کننده را.

و در جای دیگر می فرماید:

((ولا تمش فی الارض مرحا))

خرامان در زمین راه مرو.

پیامبر اسلام(ص) که نمونه کامل تواضع و احترام به دیگران بود فرموده است: که پنج خصلت است که من آنها را تا مردن ترک نمی کنم . بر زمین طعام خوردن با غلامان و سوار شدن بر دراز گوش با جل و دوشیدن بز بدست خود و پوشیدن پشم و سلام کردن بر اطفال تا آن که اینها سنت شود بعد از من و مردم به اینها عمل کنند.

پیامبر(ص) فرمود:

((من تواضع رفعه الله و من تکبر وضعه الله))

کسیکه تواضع نماید خدا او را بالا می برد و کسیکه تکبر کند خدا او را پائین می آورد.

شاعر گوید:

تواضع سر رفعت افرازدت تکبر بخاک اندر اندازدت

تواضع رسول خدا به مرتبه ای بود که در جنگ خیبر بر الاغی سوار شده بود که لجامش از لیف خرما بود و بر اطفال و زنان سلام می کرد . روزی شخصی با آن حضرت سخن می گفت و می لرزید حضرت فرمود : چرا از من می ترسی من که پادشاه نیستم.

از جابر انصاری روایت شده که گفت: من در نوزده جنگ با پیامبر بودم و می دیدم که پیامبر در پشت سر مردم حرکت می کرد تا ضعیفان را به قافله رساند و هنگامیکه ضعیفی را می دید او را سوار بر مرکبش کرده و برای او دعا می کرد.

برخورد گرم امام سجاده(ع) با جذامیان:

در روایت است که روزی امام سجاده(ع) به دسته ای جذامی ها گذشت که مشغول خوردن نهار بودند و امام را به خوردن نهار بودند و امام را به خوردن غذا دعوت کردند. حضرت فرمود: اگر روزه نبودم هر آینه با شما غذا می خوردم پس از آن به منزل رفته دستور داد غذای بسیار مطبوعی و لذیذی تهیه کنند و آنگاه ایشانرا دعوت نموده و با آنها غذا میل فرمود.

امام صادق(ع) فرمود: از نشانه های تواضع آنست که به محلی در پائین مجلس راضی باشی و سلام کنی بر هر که می بینی بحث و مجادله را واگذاری اگر چه حق با تو باشد و دوست نداشته باشی تو را بر پرهیز کاری مدح کنند.

ملاقات گرم امام کاظم(ع) با فردی مستضعف:

امام هفتم(ع) به مردی بادیه نشین که زشت رو بود گذشت به او سلام کرده مدتی پهلویش نشست و با او صحبت نمود. هنگامیکه خواست حرکت کند فرمود: چنانچه کاری داشته باشی در انجامش حاضرم به انجناب عرضکردند یابن رسول الله پهلوی چنین کسی می نشینی؟ آنگاه خود را نیز آماده برای انجام خدماتش قرار می دهی. حضرت فرمود: او هم بنده ای از بندگان خداست و قرآن مار اباهم برادر قرار داده و نسبت ما و او به یک پدر یعنی حضرت آدم منتهی می شود و هر دو دارای یک دین به نام اسلامیم.

از اینها گذشته شاید روزگاری کاری کند که روزی به او محتاج شویم. اگر امروز تکبر کنیم در آنروز خواهید دید چگونه بواسطه احتیاج در مقابلش کوچک و متواضع شده ایم.

در وصایای پیامبر (ص) به علی (ع) است که فرمود: یا علی به خدا سوگند فروتن و متواضع اگر در دل چاه باشد خداوند باد و طوفان می انگیزد تا او را بالاتر از خوبان بلند کند در حکومت ستمگران.

امام صادق(ع) فرمود: تواضع مایه اصلی هر شرف محبوب و مقام بلند است.

علی (ع):

((من تألف الناس احبوه))

کسیکه با مردم الفت و محبت داشته باشد مردم او را دوست دارند.

پیامبر(ص) فرمود: اگر متواضعین را دیدید تواضع کنید اگر متکبران را دیدید تکبر کنید. و همچنین حضرت رسول (ص) فرمود: هر صاحب نعمتی مورد حسد واقع می شود مگر صاحب تواضع و تواضع از اخلاق پیامبران بوده است و تکبر از اخلاق کفار و فرعون ها بوده است. پیامبر(ص) خطاب به یاران خود چنین فرمود: چه شده است که شیرینی عبادت را در شما نمی بینم پرسیدند شیرینی عبادت در چیست؟ فرمود: در فروتنی.

تواضع از دیدگاه قرآن:

خداوند در قرآن یمی فرماید:

((و عباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما))

بندگان خدا کسانی هستند که بی تکبر و یا آرامش بر روی زمین راه می روند و هر گاه اهلین آنها را مخاطب قرار می دهند سلام گفته و عبور می نمایند.

پیامبر اسلام فرمود: بدرستی که خداوند وحی نموده بمن که تواضع نمائید.

نمونه ای از تواضع پیامبر اسلام(ص):

سیره رسول خدا (ص) آن بود که هر که را سه روز نمی دید احوال او را می پرسید اگر م گفتند که بسفر رفته برای او دعا می کرد و اگر حاضر بود بدیدن او می رفت و اگر بیمار بود عیادتش می کرد.

شاعر می گوید:

تواضع ز گردن فرازان نکوست

گدا گر تواضع کند خوی اوست

آمده است که در سفری که عده ای از اصحاب با پیامبر اسلام به محلی می رفتند در منزلی که استراحت می کردند تصمیم جمعیت بر این شد که برای غذا گوسفندی را ذبح و آماده کنند. یکی از اصحاب گفت: سربریدن گوسفند بامن، دیگری گفت: کندن پوست آن بامن، سومی گفت: پختن گوشت آن بامن، چهارمی،...

رسول اکرم(ص) فرمود: جمع کردن هیزم از صحرا با من اصحاب عرض کردند ما که هستیم نیازی به زحمت شما نیست . حضرت فرمود: می دانم ولی خداوند دوست ندارد کسی خودش را از دیگران امتیاز دهد.

نمونه ای از تواضع امام سجاد(ع):

همچنین در حالات امام سجاد(ع) آمده است که حضرت هر زمان به سفر می رفت با کاروانهایی مسافرت می نمودند که افراد آن کاروان حضرت را نمی شناختند. سپس حضرت در بین راه کارهای خدماتی کاروان را مثل تهیه هیزم و شیتن ظروف و تهیه غذا و غیره را انجام می دادند.

در یکی از این مسافرت ها وقتی حضرت مشغول انجام این کارها بودند شخصی حضرت را شناخته و به افراد کاروان گفت: می دانید این شخص که کارهای شما را انجام می دهد چه شخص است؟ عرض کردند نمی دانیم او کیست ولی عرد عابد و زاهدی است که به ما خدمت می نماید. آن مرد عرض کرد وای به حال شما این حضرت علی بن الحسین امام چهارم است.

پس اهل کاروان مضطرب شده به خدمت حضرت آمده زبان به معذرت گشودند ولی حضرت فرمودند: من عمدا در کاروانهای مسافرت می کنم تا مرانشناخته و من به فیض این ثواب بزرگ نائل گردم.

تواضع حضرت عیسی(ع):

حضرت عیسی(ع) به حواریین گفت: من خواهش و حاجتی دارم اگر قول می دهید آن را برآورید بگویم . حواریین گفتند: هر چه امر کنی اطاعت می کنیم . عیسی از جا حرکت کرد و پاهای یک یک آنها را شیت. حواریین در خود احساس ناراحتی می کردند و لی چون قول داده بودند خواهش عیسی را بپذیرند تسلیم شدند و عیسی پای همه را شست. همینکه کار به انجام رسید حواریین گفتند: تو معلم ما هستی شایسته این بود که ما پای تو را می شستیم نه تو پای ما را .

حضرت عیسی فرمود: این کار را کردم برای اینکه به شما بفهمانم که از همه مردم سزاوارتر به اینکه خدمت مردم را به عهده بگیرد عالم است. این کار را کردم تا تواضع کرده باشم و شما درس تواضع را فراگیرید و بعد از من که عهده دار تعلیم و ارشاد مردم می شوید راه و روش خود را تواضع و خدمت خلق قرار دهید. اساساً حکمت در زمینه تواضع رشد می کند نه در زمینه تکبر. همان گونه که گیاه در زمین نرم دشت می روید نه در زمین سخت کوهستان.

تواضع ملاهادی سبزواری:

در حالات ملاهادی سبزواری حکایتی نقل شده که وقتی گذارش به کرمان افتاد چون جایی را نداشت به مدرسه علمیه ای مراجعه کرده و از خادم آنجا تقاضای جایی برای استراحت کرد و خادم نیز حاضر شد در مقابل کمک ملاهادی سبزواری در امر نظافت مدرسه به او جای بدهد در حالیکه اگر ملاهادی خود را معرفی می کرد همه علمای شهر که آوازه او را شنیده بودند به استقبال او آمده و از او پذیرایی می نمودند.

لذا مرحوم سبزواری وارد مدرسه شد و روزها به امر نظافت مدرسه می پرداخت و در مقابل خادم مدرسه به او غذا و جا می داد و سرانجام دختر خادم را به عقد خود رد آورد.

تا اینکه روزی استاد آن مدرسه مسئله ای را برای شاگردان مطرح کرد و هیچکدام از شاگردان نتوانستند جواب بدهند این مسئله بگوش ملاهادی رسیده و به یکی از شاگردان جواب مسئله را یاد داد وقتی آن شاگرد جواب را به استاد گفت استاد او اظهار نمود که این جواب مال تو نیست. و باید بگویی که از چه کسی این جواب را گرفتی و خلاصه ملاهادی سبزواری شناخته شده و با تجلیل به سبزواری برگشت.

البته قولی نیز است که تا مراجعت ملاهادی سبزواری کسی او را نشناخت.

پیامبر(ص) فرمود:

((لیس منا من لم یوقر کیرنا و یرحم صغیرنا))

نیستاز ما کسیکه به بزرگسالان احترام نگذاشته و به کم سالان ما رحم ننماید.

پیامبر اسلام (ص) فرمود: هر کس دوست دارد که مردمان در پیش او ایستاده باشند پس نشستگاهش از آتش پس پر خواهد شد.

و فرمود: هر کس از روی کبر بر زمین راه رود از زیر و رویش او را لعنت کنند.

شاعر می فرماید:

بزرگی که خود را ز خردان شمرد

بدنیا و عقبی بزرگی بیرد

تو آنگه شوی پیش مردم عزیز

که مر خویشان را نگیری به چیز

گفتار خدا با موسی (ع):

مروست که خداوند به موسی (ع) وحی فرمود: هرگاه برای مناجات آمدی کسی که خودت را از او بهتر و بالاتر می دانی همراهت بیاور.

موسی (ع) هر فردی از بشر را که نگریست جرأت نکرد بگوید من از او بهترم. پس بشر را رها کرده و در اصناف حیوانات ملاحظه نمود تا رسید به سگ جرب داری با خود گفت این را همراه می برم. بندی بگردن سگ بست و همراه آورد چون قدری راه رفت پشیمان شد بند را باز کرد و سگ را رها نمود. و چون بمحل مناجات رسید خداوند فرمود: کجا است آنچه به تو امر کردیم. گفت: خداوند! کس را نیافتم خداوند فرمود: بعزت و جلالم اگر کسی با خودت آورده بودی نامت از لیست پیامبران حذف می کردم

از جمله خصوصیات تواضع اینست که در نشستن بیائین مجلس راضی باشی و به هر که برخوردی سلام کنی و مجادله را وانهی گر چه حق با تو باشد و خوش نداشته باشی که تو را به پرهیز کاری بستانند.

تواضع علی بن یقطین نسبت به ساربان:

درباره علی بن یقطین آمده است که وی وزیر هارون الرشید بوده اما باطنا مرید و شیعه امام هفتم بود. روزی یکی از مؤمنین بنام ابراهیم جمال خواست خدمت علی بن یقطین برسد چون شعل ابراهیم ساربانی بود علی بن یقطین وزیر او را راه نداد و اتفاقاً در همانسال علی بن یقطین به حج مشرف شد. در مدینه خواست خدمت موسی بن جعفر (ع) شرفیاب شود حضرت او را راه نداد روز دوم در بیرونی خانه علی با آنحضرت ملاقات نمود و عرضه داشت که ای سید من تقصیر من

چه بود که مرا راه ندادید فرمود: به جهت آنکه راه ندادی برادرت ابراهیم جمال را و حق تعالی فرمود از آنکه حج تو را قبول فرماید مگر بعد از آنکه ابراهیم تو را عفو نماید.

علی گفت ای سید و مولای من ابراهیم را من در اینوقت کجا ملاقات کنم من در مدینه ام و او در کوفه است حضرت فرمود: هر گاه شب داهل شود تنها برو به قبرستان بقیع بدون آنکه کسی از اصحاب و غلامان تو بفهمد. در آنجا شتری زین کرده خواهی دید آن شتر را سوار می شوی و بکوفه می روی. علی بن یقطین شب به بقیع رفت و همان شتر را سوار شد به اندک زمانی در خانه ابراهیم جمال رسید شتر را خوابانید و در را کویید ابراهیم گفت کیست؟ گفت علی بن یقطین. ابراهیم گفت علی بن یقطین در خانه من چه می کند. فرمود: بیرون بیا که امر من عظیم است و قسم داد او را که اذن دخول دهد چون داخل شد گفت ای ابراهیم آقا و مولی ابا فرمود که عمل مرا قبول فرماید مگر آنکه تو از من بگذری گفت خدا تو را بیامرزد علی بن یقطین صورت خود را بر خاک گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پا روی صورت من گذار و صورت مرا زیر پای خود بمال. ابراهیم امتناع نمود علی او را قسم داد که چنین کند. پس ابراهیم پا بر صورت علی گذاشت و رخ او را زیر پای خود بمالید و علی می گفت خدایا تو شاهد باش پس بیرون آمد و سوار شد و همانشب بمدینه برگشت و شتر را بر در خانه حضرت موسی بن جعفر(ع) خوابانید. آنوقت حضرت او را اذن داد و بر آنجناب وارد شده حضرت از او قبول فرمود.

نصیحتی از شهید دستغیب:

شهید دستغیب در کتاب قلب سلیم می فرماید: از اموری که برای تحصیل تواضع باید رعایت کرد یکی ابتدا به سلام است که امام صادق(ع) فرمود: از تواضع است که به هر کس برخوردی سلام کنی. و در وصیع پیامبر اسلام(ص) به علی(ع) آمده: یا علی سخ چیز پاک کننده گناه است: بطور آشکار سلام کردن، طعام دادن و نماز خواندن در شب هنگامیکه مردم خوابند.

دوم اینکه در امود زندگی خود مخصوصا کارهای شخصی بدیگری فرمان ندهد و توقع و انتظار خدمت از دیگری نداشته باشد و آمده است که روزی رسول خدا(ص) با حذیفه یمانی در بیرون مدینه می خواستند غسل کنند حذیفه جامه ای را به دو دست گرفت و حائل قرار داد تا آنحضرت غسل کرد سپس آنحضرت جامه را گرفت و برای حذیفه حائل کرد تا غسل نماید حذیفه گفت پدر و مادرم قربانت چنین مکن رسول خدا(ص) نپذیرفت جز اینکه غسل کند و او را حائل شود و فرمود دو نفریکه همراه باشند هر کدام رفیق است نزد خدا محبوبتر است.

علی (ع) فرمود پیغمبر(ص) فرمود: هر مسلمانی خدمت کند گروهی از مسلمانان را خداوند برای او در بهشت به عدد آنها خادم قرار خواهد داد.

سوم اینکه صدر نشینی را نخواهد یعنی در هر مجلسی که وارد می شود نخواهد بالای آن مجلس یا بالا دست دیگری بنشیند مگر در صورتیکه جز آنجا محل خالی نباشد یا اینکه صاحب منزل او را آنجا نشاند.

امام صادق(ع) فرمود: از تواضع این است که در نشستن پائین مجلس راضی باشی.

و رسول خدا(ص) فرمود: هر وقت یکی از شما در مجلسی وارد شدید نزد نفر آخر بنشینید. و به امام ششم گفته شد آیا این همه خلق آمدند. فرمود: بیاوند از آنها کسی را که مسواک کردن را ترک می کند و در جای تنگ چهارزانو می نشیند.

ارزش عفو و بخشش:

عفو در اصطلاح به صفتی می گویند که باعث می شود از گناه و بدی دیگران چشم پوشی کرده و اگر کسی به صاحب عفو اهانتی و یا ظلمی نمود او درگذرد مخصوصا زمانی که قدرت برمقابله و برخورد را داشته باشد.

قرآن می فرماید:

((فمن عفا و اصلح فاجره علی الله))

هر کس که ببخشد و اصلاح نماید پس اجرش با خداوند می باشد پیامبر اسلام(ص) می فرماید:

((ان الله عفو یحب العفو))

بدرستی که خداوند صاحب عفو است و عفو را دوست دارد. آورده اند که موسی(ع) با حق مناجات کرد که الهی کدام بنده بیزد تو عزیز تر است خطاب آمد که آنکس که عفو با اینکه می تواند کرده و انتقام بگیرد.

موارد عفو و گذشت زیاد است مثل آنجایی که کسی گناهی و یا ستمی را به فردی وارد کند یا اینکه برادر ایمانی در حال عصبانیت اهانتی به انسان نماید و یا اینکه در رابطه با برخورد با ارباب رجوع مورد اذیت قرار گیرد که در همه این موارد عفو پسندیده است.

آورده اند که روزی مالک اشتر سردار سپاه علی(ع) با لباس ساده ای از میان بازار کوفه عبور می کرد یکی از اشخاص مغرور و متکبر که مالک اشتر را نمی شناخت وقتی دید مردی با لباس ساده ای از میان بازار عبور می کند پوست خربزه ای را به سوی مالک اشتر پرتاب نمود ولی مالک اشتر بدون اعتنا از بازار خارج شد.

پس یکی از بازاریان به این مرد گفت میدانستی این اهانت را به چه کسی نمودی این فرد مالک اشتر بود. وقتی متوجه شد به چه شخصی اهانت نموده بدنش شروع به لرزیدن کرد بدنال مالک اشتر رفت تا اینکه مالک را در مسجدی دید که

مشغول نماز خواندن است بعد از اتمام نماز شروع به عذر خواهی از مالک اشتر نمود و لی مالک عرض کرد من به مسجد نیامدم مگر برای اینکه از خدا طلب آمرزش برای تو نمایم.

شاعر می گوید:

چو قدرت یافتی بر خصم قاهر

بعفوش بند کن تا بنده گردد

که معذب کشته افعال خویش است

چو بوی عفو یابد زنده گردد

علی (ع) می فرماید: هر وقت بر دشمنت قدرت یافتی پس بعنوان تشکر از تسلط تو بر او از او عفو نما.

علماء اخلاق گفته اند عفو گوهری است که حق تعالی در ضمیر انسان به ودیعه گذاشته و برای رسیدن بدان و پیدا کردنش زحمات زیادی کشید و ناملایمات فراوانی را باید تحمل شد و کسانی به این صفت متعالی می رسند که او را از معاصی تبری جسته و روح را به اوصاف عالی الهی آرایش داده و ثنایا کاری کند که حق تعالی او را مورد عفو قرار دهد که امام صادق (ع) فرمود:

به مرحله عفو نمی رسد مگر زمانی که خدا او را مورد عفو قرار داده و گناهان گذشته و آینده او را ببخشد و به نور الهی او را منور کند.

در روایت است چون روز قیامت شود خدای تبارک و تعالی پیشینیان و پسینیان را در یک سرزمین گرد آورده منادی فریاد کشد اهل فضل کجایند. جماعتی از مردم برخیزند. فرشتگان ایشان را استقبال کنند و گویند فضل شما چه بوده گویند ما به کسی که از ما می برید پیوستیم و آنکه ما را محکوم می کرد احسان می کردیم.

رسول خدا (ص) فرمود: یا علی کسیکه نپذیرد پوزش عذر خواهی را چه راست گوید و چه دروغ به شفاعت من نرسد. نیز فرمود: پوزش پذیر باشید از هر پوزشی خواه درست باشد یا نادرست و هر که نپذیرد شفاعت من به او نرسد.

مقام بخشش امام علی (ع):

ابن خلکان نقل کرده از شیخ نصرالله بن مجلی که گفت شبی در خواب حضرت امیرالمؤمنین (ع) را دیدم و به آنحضرت گفتم قریش و بنی امیه در مکه باشما ستمها کردند آب و نان برویتان بستند. از شکنجه و آزار دریغ نکردند تا

بمدینه هجرت کردید آنگاه لشکر کشی کردند و با شما جنگ نمودند بزرگانتان را کشتند ولی نوبت بشما که رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه گفتید هر کس به خانه ابو سفیان رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندان حسین(ع) پیدا شد؟

امیر المؤمنین(ع) فرمود: اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده ای؟ گفتم نه فرمود از او بشنو!

از خواب بیدار شدم بخانه ابن صیفی رفتم و خواب خود را برایش گفتم پس صیحه زد و ناله کرده و گریست و گفت بخدا سوگند اشعاری را دیشب گفته ام و هنوز آنرا ننوشته ام و به احدی نگفته ام! پس اشعار خود را خواند و ترجمه اش اینست که: توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب خون در مکه براه افتاد. شما کشتن اسیران را روا شمردید ولی ما از اسیران می گذشتیم و می بخشیدیم همین تفاوت بس است میان ما و شما" از کوزه برون همان براود که در او است"

شخصی به محضر امام صادق(ع) شرفیاب شد و عرضکرد مرا از مکارم اخلاق آگاه کن

حضرت در جواب او از چند صفت انسانی نام برد و فرمود: گذشت و عفو از آن کسی که بتو ستم کرده و ارتباط با کسی که با تو قطع رابطه نمود و بذل و اعطاء به کسی که تو را محروم کرده و سخن حق اگر چه بر علیه خودت باشد اینها از مکارم اخلاق است.

بخشندگی کاشف الغطا:

در حالات مرحوم کاشف الغطا که از علمای بزرگ عالم اسلام بوده است آمده که روزی در محراب عبادت نشسته بودند گدائی به ایشان نزدیک شد و از او درخواست مقداری پول کرد ایشان به دلایلی به وی پول ندادند اما سائل آب دهان به صورت مرحوم کاشف الغطا انداخت پس از این عمل کاشف الغطا به پا خاستند و شخصا میان صفهای نماز گشتند و برای او پول جمع آوری کردند.

روایتی از پیامبر(ص) است: وقتی خدا بخواهد مؤمنی را بزرگ کند او را صاحب عفت و گذشت می نماید.

نمونه ای از عفو و گذشت امام سجاد(ع):

شخصی از اهل بیت حضرت زین العابدین (ع) بحضور آنحضرت آمد و به آن بزرگوار ناسزا گفت ولی آنحضرت در جوابش چیزی نفرمود.

موقعی که آن شخص رفت امام سجاد(ع) متوجه اهل مجلس شد و فرمود شنیدید که این مرد بمن چه گفت اکنون من دوست دارم که همه با هم نزد او رویم و من جواب ناسزاهای او را بگویم حضار مجلس گفتند: مانعی ندارد ما هم مایل بودیم که شما جواب او را می دادی حضرت زین العابدین نعلین های خود را پوشید و حرکت کرد. پس حرکت این آیه شریفه را تلاوت می فرمود:

((والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين))

یعنی مردمان با تقوا آن افرادی هستند که خشم خود را فرو می برند و نسبت به خطای مردم عفو و بخشش می کنند و خدا نیکو کارانرا دوست دارد.

راوی می گوید: وقتی آنحضرت این آیه را تلاوت فرمود: ما فهمیدیم که آن بزرگوار به آن شخص بد گوئی نخواهد کرد. همینکه نزدیک منزل آن مرد رسیدیم امام علیه السلام وی را صدا زد و فرمود: بگوئید علی بن الحسین آمده. وقتی آن شخص دریافت که حضرت زین العابدین آمده گمان کرد آن بزرگوار در صدد انتقام است لذا خود را برای دفاع آماده نمود. موقعی که چشم امام(ع) به وی افتاد فرمود: ای برادر تو نزد من آمدی و چنین و چنان گفתי اگر آن سخنانی را که بمن گفתי درباره من صدق کند از خدا می خواهم که مرا بیامرزد. راوی می گوید: همینکه آن شخص این سخنان را از امام سجاد(ع) شنید دیدگان آن بزرگوار را بوسید و گفت: آنچه که من در باره شما گفتم در وجود تو نیست بلکه من خودم به گفته هایم سزاوارترم.

و همچنین آمده است که یکی از کنیزان امام سجاد(ع) آب بر سر آن بزرگوار می ریخت در آن حین که آب می ریخت ابرق از دستش افتاد و سر آن حضرت را شکست زین العابدین (ع) سر خود را بلند نمود و به آن کنیز یک نگاهی کرد کنیز گفت خدا می فرماید:

((والكاظمين الغيظ))

امام فرمود: خدا تو را عفو فرماید. کنیز گفت:

((والله يحب المحسنين))

امام(ع) فرمود: برو من تو را برای رضای خدا آزاد کردم.

داستانی از تاریخ:

آورده اند اول کسیکه از ملوک سامانی اقتدار و عظمت پیدا کرد امیر اسمعیل سامانی است که مردی بسیار پسندیده سیرت و دارای اخلاقی شایسته بود. امیر اسمعیل ابتدا از طرف برادر خود امیر نصر سامانی حمومت بخارا را داشت هنوز چیزی از مدت حکم رانیش نگذشته بود که بواسطه مدالت و دادگری و حسن رفتا با رعیت دلهای مردم را بسوی خود متوجه کرد بطوریکه از اطراف و جوانب آوازه رعیت نوازی او را شنیده گردش را گرفتند. کم کم دامنه حکومتش وسعت یافت بعضی از فتنه جویان میان دو برادر را تیره کرده امیر نصر را علیه برادر خود برانگیختند.

امیر اشکری فراوان از سمرقند برای سرکوبی اسمعیل حرکت داد و پس از روبرو شدن دو لشکر و مبارزه دو سپاه امیر نصر مغلوب شده و فرار کرد ولی بدست یکی از یاران امیر اسمعیل گرفتار گردید پس او را با دست بسته پیش برادر کوچکترش اسمعیل سامانی آوردند همه گمان داشتند فوراً دستور کشتنش را خواهد داد اما همینکه چشم امیر اسمعیل به برادر بزرگتر از هود افتاد و از اسب پیاده شد و با کمال احترام پیش رفته ابتدا ران و بعد رکاب او را بوسید. این گذشت چنان بی سابقه بود که امیر نصر خیال کرد او را مسخره می کند. امیر اسمعیل دستور داد خیمه و خرگاه مرتبی روبروی هیمه خودش برای او اختصاص دهند. سپس رو به برادر کرده و گفت تو همان برادر بزرگتر و من همان خدمتگزار کوچکم. اگر بهارا را به من ارزانی داری منت دارم و گرنه هر چه رأی و فرمان تو باشد انجام خواهم داد. امیر نصر از رفتار برادر خود شرمنده گشت و امیر اسمعیل با احترام او را روانه سمرقند کرده و در سنه 279 امیر نصر وفات یافت. از این رو تمام ماوراء النهر در اختیار امیر اسمعیل در آمد. اگر عفو سیره انسان نباشد آنوقت شاید کینه جای عفو را بگیرد به داستان زیر توجه کنید.

در قرن ششم هجری شخصی بنام ابن سلار که از افسران ارتش مصر بود به مقام وزارت رسید و در کنال قدرت بر مردم حکومت می کرد. او از یک طرف مردی شجاع فعال و با هوش بود و از طرف دیگر خودخواه و خشن و ستمکار. در دوران وزارت خود خدمت بسیار و ظلم فراوان کرد. موقعیکه ابن سلار یک فرد سپاهی بود به پرداخت غرامتی محکوم شد برای شکایت نزد ابی الکرم مستوفی دیوان رفت و پیرامون محکومیت خود توضیحاتی داد. ابی الکرم به حق یا نا حق به اظهارات او ترتیب اثر نداد و گفت: سخن تو در گوش من فرو نشود. ابن سلار از گفته وی هشمگین گردید کینه اش را بدل گرفت. موقعیکه وزیر شد و فرصت انتقام بدست آورد او را دستگیر نمود و فرمان داد میخ بلندی را در گوش وی فرو کوفتند تا از گوش دیگرش سر بیرون کرد. در آغاز کوبیدن میخ هر بار که ابی الکرم فریاد می زد ابن سلار می گفت اکنون سخن من در گوش تو فرو شد. سپس به دستور او پیکر بی جانش را با همان میخی که د سر داشت بدار آویختند.

امام سجاد(ع) فرمود: اگر مردی به تو از راست بدی کرد و از طرف چپ غدر خواسته به تو روی آورد تو از او قبول نموده و او را عفو نما.

ارزش صدق و راستی:

راستی جزء فطرت انسان بوده و راستگو با آرامش خاطر صحبت کرده و هیچگاه لرزش در بیانش پیدا نمی شود که قرآن می فرماید:

((ولو نشاء لا ريناكم فلعرفتهم بسيماهم ولتعرفنهم في لحن القول)).

اگر بخواهیم نشان می دهیم ایشان را (دروغگویان را) به تو پس آنها را از سیمایشان و آهنگ گفتارشان بشناسیشان.

در جای دیگر قرآن بت پرستی و دروغ را در کنار هم ذکر کرده می فرماید:

((فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور)).

از پلیدی بتها و قول باطل اجتناب کنید.

پیامبر فرمود: بر شما باد به راستی پس بدرستی که راستی نیک است و نیکی انسان را به بهشت می رساند.

قرآن می فرماید:

((يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقين)).

ای اهل ایمان تقوا داشته و با راستگویان باشید.

قرآن می فرماید:

((والذی جاء بالصدق و صدق به اولئک هم المتقون)).

آنکس که راستی آورد و راست پنداشتن آنانند پرهیز کاران.

آورده اند: زنی سیاه پوست آفریقایی پسری داشت که بیش از حد به او علاقه می ورزید شخصی از آن زن پرسید کدامیک از صفات برجسته پسرت را بیشتر دوست می داری؟ زن آفریقایی اندکی فکر کرد و گفت: محبوبترین خوی این پسر نزد من آن است که هیچگاه دروغ نمی گوید.

شاعر می گوید"

از همه غم رستی اگر راستی از کجی افتی بکم و کاستی

روایت است که حضرت صادق(ع) فرمود: بروزه و نماز مردم گول نخورید زیرا بسا انسان به نماز و روزه شیفته می شود تا آنجا که اگر ترک کند بهراس افتد ولی آنها را براستگویی و اداء امانت بیازمائید . همچنین امام ششم فرمود: هر که زبانش راست باشد کردارش پاک است.

یکی از اصحاب امام پنجم می گوید: نخستین بار که خدمت امام باقر(ع) رسیدم فرمود: پیش از یاد گرفتن حدیث راستگوی بیاموزید.

داستانی از شیخ عبدالقادر:

در حالات شیخ عبدالقادر در گیلان که یکی از علمای اهل سنت است آمده که گفت: من روزی با مادرم قرار بستم و عهد کردم که هرگز دروغ نگویم اتفاقا در سفریکه از مکه به بغداد می رفتم مادرم چهل درهم به من داد و گفت برعهدهت وفادار باش.

وقتی که به همراه قافله به اراضی همدان رسیدیم جماعتی از دزدان و راهزنان بر ما هجوم آوردند و هر چه بود به سرقت بردند.

یکی از دزدان به من گفت: جقدر پول داری؟ گفتم چهل دینار آن مرد مرا نزد رئیس دزدان برد و رئیس پرسید چه داری گفتم چهل دینار.

پرسید چه باعث شد که اینگونه راست بگویی گفتم: مادرم مرا بصداقت وادار کرد و من هم عهد کردم که راست بگویمو من هم راست گفتم تا بر خلاف عهدی که با مادرم بسته بودم نشود زیرا از کیفر خلف عهد می ترسم.

رئیس دزدها صیحه ای زد و گفت: عجب تو می ترسی که خلاف امر مادرت نکنی ولی ما خوف نمی کنیم و نمی ترسیم از خدای بزرگی که با امر او مخالفت می نمائیم.

رئیس دستور داد که هر چه از قافله برده بودند به آنها برگردانند و خودش نیز توبه کرد . دزدان گفتند که تو امیر ما بودی ودر وقت دزدی و چگونه امیر نباشی در وقت توبه ، دزدان نیز به پیروی از رئیسشان برگشتند و از هر خلافی توبه کردند.

شاعر می گوید:

راستان رسته اند روز شمار

جهد کن تا از آن شمار شوی

اندرین رسته راستگاری کن

تا در آن رسته رستگار شوی

زبان پاک را حیفت بسیار

که از لوٹ دروغ آلوده سازی

اگر پا برنداری از ره صدق

سر از گردون گردان برفرازی

دهقان زاده فرانسوی :

دهقان زاده فرانسوی به جرم شرکت در شورش کمون سال 1871 در فرانسه به اعدام محکوم شده و حکم در شرف اجراست سربازان آماده شلیک هستند. دهقانزاده از افسر فرماند تقاضا می کند به او اجازه داده شود ساعت نقره خویش را به مادرش که در آن نزدیکی زندگی می کند بدهد و باز گردد. افسر دلش به رحم آمده و به او اجازه رفتن می دهد شاید هم به این قصد که دیگر باز نگردد. اما پسر بچه، پانزده دقیقه بعد بازگشته در مقابل مجریان حکم بر پای می ایستد و می گوید من آماده ام . و دوازده گلوله آن نهال نورس را بر خاک می افکند.

و باز آمده است که:

محمد عاکف شاعر معروف ترکیه عقیده داشت که مسلمان معتقد و با ایمان همیشه به وعده های خود وفا می کند او می گفت: وعده ای که داده شد بایستی وفا کرده شود اگر به کسی در ساعت چهار وعده ملاقات داده ای در چهار روده دقیقه رفتن گناه است.

در سالهای اولیه مشروطیت روزی که برفی به قد آدمی به زمین نشسته بود و هیچ وسیله نقلیه ای کار نمی کرد عاکف به هر وسیله ای اتفاقا از عبور کرد و از آنجا تا چاپار پیاده به خانه رفت زیرا قبلا در آن روز به او وعده ملاقات داده بود. وقتی

که به آنجا رسید نیمی از بدنش از برودت یخ بسته بود. با وجود این به صاحبخانه گفت: برای نیامدن من مانع برف کافی نیست بلکه مرگ لازم بود زیرا گفته بودم که خواهم آمد.

از رسول خدا (ص) سؤال شد کدام فرد از همه مردم افضل باشد فرمود: کسیکه راستگو و محمودالقلب باشد به عرض رسانیدند راستگو معلوم باشد اما محمودالقلب کدام باشد فرمود: هر که در او غل و غش و حسد نبود.

آمده است که یکی از دوستان امام صادق (ع) به وی گفت: من می خواهم مشغول تجارت و کاسبی بشوم خواهش می کنم در حق من دعا کنید. امام فرمود: تو را به راستگوئی سفارش می کنم و هرگز دروغ مگو و عیب کالای خود را از مشتری پنهان مدار و مردم را مغبون نکن و راضی مباش بر مردم مگر به آن چیزی که برای خودت می خواهی.

حق بده و حق بگیر زیرا تاجر راستگو در قیامت در صف سفیران می باشد و هرگاه می خواهی سفر کنی استخاره کن و دعا زیاد بخوان ، خداوند به کار تو برکت دهد.

یکی از حکمرانان روزی تصمیم گرفت شخصا به زندان رفته و از نزدیک وضع زندان را ببیند و از آنها سؤالاتی کرده بی گناهان را آزاد کند و سرگذشت آنها و حرفه آنها را از خودشان جویا باشد.

بندیان همه خود را بی گناه معرفی کردند. یکی سوگندها خورد که او را بی گناه گرفته اند دیگری از بی تقصیری خود سخن ها گفت اما دیگری اعتراف کرد و تقصیرات خود را بر شمرد و از آنها اظهار پشیمانی کرد. حکمران گفت اینطور که معلوم است این اشخاص به کلی بی گناه و بیتقصیرند و از صالحان و نیکانند و فقط این یک نفر خود به بدی و بزهکاری خود اعتراف دارد و صلاح نیست که با وجود یک نفر دیگران نیز با هم نشینی وی فاسد شوند.

دستور داد این یک نفر گناهکار را از آنها جدا نموده و او را آزاد نمایند.

سخن امام صادق (ع) درباره راستگوئی:

از امام صادق (ع) است که : مردم را با قلب راستگو و درستکار خود براه خیر دعوت کنید تا آنان از شما جدیت و راستی و پرهیزگاری را مشاهده نمایند.

سپس حضرت به یکی از یارانش فرمود: بین علی (ع) چه عمل انجام داد که بدانوسیله آن مقام و موقعیت را نزد رسول خدا (ص) بدست آورد تو هم همان عمل را انجام بده سپس عمل علی (ع) را اینطور تشریح فرمود:

فرمود: علی (ع) به سبب سخن راست و اداء امانت بدان منزلت نائل آمد.

خداوند در قرآن می فرماید:

((وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ))

بدون هیچ شک و شبهه ای خدای متعال از احوال راستگویان و دروغگویان با خبر است.

پیامبر (ص) فرمود: هر که راستگو تر است سخن مردم را زودتر باور می کند و هر که دروغگو تر است بیشتر مردم را دروغگو می شمارد.

ارزش صبر و استقامت:

از خصوصیتی که اگر تحصیل شود مصیبتها و سختی ها را برای انسان آسان می نماید صبر است و این صفت اگر درست بکار گرفته شود به اهرمی تبدیل می شود که سنگینترین موانع و بزرگترین مشکلات را با سهولت برطرف می سازد و در یک جامعه بدبخت کلید همه خوشبختی ها به شمار می آید.

قرآن کریم در بیشتر از 70 آیه از صبر و صابران یاد کرده که از جمله آنها آیه سوره والعصر است که می فرماید:

((بسم الله الرحمن الرحيم والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر))

قسم به عصر که انسان در زیانکاری است مگر آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده و وصیت به حق و صبر نمایند. و یا در آیه دیگر می فرماید:

((و بشر الصابرين الذين اذاصابتهم مصيبة قالو : انالله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمه و اولئك هم المهتدون))

بشارت بده صابران را آنانکه هرگاه مصیبتی می بینند می گویند انالله وانا اليه راجعون ایشان که خداوند بر آنها صلوات و رحمه می فرستد و اینها هستند هدایت شده گان.

پیامبر فرمود:

((الايمان نصفان نصف صبر و نصف شكر))

ایمان دو نیمه دارد نیمی صبر و نیمی شکر است.

انسان در دوران زندگی محدود خود با دشواریها و سختیها و موانع فراوانی بر خورد می کند که صبر یعنی در برابر همه این موانع مقاومت ورزیدن و با اراده و عزمی استوار از آنها گذشتن.

صبر توصیه همه پیامبران و رهبران حقیقت است به جانشینان.

امام پنجم (ع) می فرماید: زمانیکه لحظه وفات پدرم فرا رسید مرا به سینه خود چسبانیده فرمود:

وصیت می کنم به تو به آنچه که پدرم در حین وفاتش به من وصیت کرد و او رهم به آنچه پدرش حسین وصیت کرد که ای فرزند صبر بر حق کن اگر چه تلخ باشد.

شاعر می گوید:

(سأصبر حبی يعلم الصبب اننی صبرت علی شئ امر من الصبر)

آنچنان صبر می کنم تا صبر بداند که من صبر نمودم بر چیزیکه از صبر تلخ تر بوده است.

داستانی از اصمعی :

اصمعی که مرد متمکن و وزیر مأمون بود نقل می کند:

روزی به شکار رفتم در بیابان بی آب و علفی گم شدم . تشنگی مرا از پای در آورده بود. خیمه ای در وسط بیابان دیدم . به طرف آن رفتم دیدم یک زن جوان در خیمه نشسته . به او سلام کردم و از او تقاضای آب کردم رنگش پرید و سپس گفت در خیمه آب هست و لی اجازه ندارم از آن به تو بدهم ولی مقداری شیر برای ناهار دارم این را به تو می دهم شیر را به من داد طولی نکشید که سیاهی از دور پیدا شد . این زن تا متوجه آن سیاهی شد ظرف آب را برداشت و بیرون از خیمه منتظر ماند . دیدم پیرمرد سیاه و لنگی که شوهر این زن بود با شترش آمد.

زن به استقبال شوهر خود رفته بود اورا نشانده و پاهایش را شست و بسیار احترامش کرد ولی هر چه زن محبت و خوش اخلاقی میکرد مرد بدخلقی می نمود و هر چه خستگی داشت سر آن زن تلافی می کرد. هر چه زن با ملاطفت برخورد می کرد شوهرش تند و خشن با او سخن می گفت این منظره عجیب را نتوانستم تحمل کنم و حاضر شدم از سایه خیمه به زیر آفتاب سوزان بروم اما صحنه برخورد این زن و شوهر را بینم از خیمه بیرون رفتم مرد به من اعتنا نکرد ولی زنش جهت احترام مرا مشایعت کرد وقتی این احترام را از زن جوان دیدم به او گفتم حیف از جوانی و جمالت نیست جوانی و جمال و اخلاق خود را در ازای چه چیز در اختیار این مرد گذاشته ای ؟ او نه جوان است و نه با جمال و نه ثروتی دارد پس چرا اینقدر در مقابل او تواضع می کنی و به او احترام می گذاری.

زن با شنیدن این حرف سخت بر آشفت و گفت افسوس بر تو که با این که وزیر مملکت اسلامی هستی با این سخنان پوچ می خواهی محبت همسرم را از دلم بزدائی چرا سخن چینی می کنی ؟

اصمعی می گوید: من که از این سخنان متحیر شده بودم با نصیحت او روبرو شدم که می گفت : روایتی از پیامبر اکرم شنیده ام و می خواهم به این روایت عمل کنم تا با ایمان کامل از دنیا بروم . حضرت در آن روایت این چنین فرمود:

(الایمان نصفه الشکر و نصفه الصبر) ایمان نصفش شکرگزاری و نصفش صبر است

سپس افزود دنیا چه خوب و چه بد چه تلخ و چه شیرین می گذرد . ولی مهم این است که انسان با ایمان از دنیا برود .
دنیا پل رسیدن به آخرت است و سرائی که همیشه باقی و محل قرار است آخرت است . اینجا جای مردن و رفتن است و
آنجا محل قرار و ثبات و جاودانگی است.

شاعر می گوید:

صبر بهتر مرد را از هر چه هست

تا تواند بر در شادی نشست

گوشمال نفس تو صبر ست و بس

جوهر عقلست صبرای بوالهوس

پیامبر(ص) از قول خداوند فرمود: اگر به بنده ای از بندگانم مصیبتی در بدنش یا مالش یا فرزندش تقدیر نمودم و او هم
با صبر جمیل از این مصیبت استقبال نمود حیا می کنم روز قیامت اینکه نصب کنم برای او میزانی و یا دیوان حسب و کتابی
را برای او باز نمایم.

معصوم(ع) فرمود: صبر نسبت به ایمان مثل سرنسبت به بدن است.

اقسام صبر و استقامت:

صبر سه نوع است:

صبر بر طاعت خداوند: یعنی انسان بر عمل کردن به واجبات و ترک محرمات صبور باشد انسان باید ساعتی را صرف
مقدمات نماز از طهارت و غیره کند و در حال نماز هم توجه خود را به همین نیت مشغول بدارد و یا در روز ساعاتی متوالی
از خوردن و آشامیدن اجتناب کند و تا افطار صب کند و با وجود آب گوارا و غذای مطبوع بر بشنگی و گرسنگی صبر
کند و یا در حج رنج سفر و دوری از وطن را بر خود هموار کند و دری میان گروهی نا آشنا مبالغی از مال و عمر را صرف
نماید و یا در امر به معروف و نهی از منکر چه خون دلها که باید بخورد و همه اینها به صبر احتیاج داد البته این عبادات برای
اهلش سخت نیست بلکه شیرین نیز است همانطوریکه در روایت است که وقت اذان پیامبر(ص) به بلال می فرمود: (ارحنا یا
بلال) ما را راحت و مسرور کن ای بلال.

دوم صبر در برابر معصیت است. در انسان بطور طبیعی تمایلات و کششهایی است که مانند خودخواهی و فرزند دوستی و مال طلبی و قدرت طلبی و تمایلات جنسی و غیره اگر فرد بی قید و شرط در مقابل آنها تسلیم شود انسان گمراه گردد لذا جهت به کمال رسیدن انسان دستوراتی برای تعدیل این غرایز به انسان صادر فرموده است که اگر خوب به این اوامر عمل شود سعادت به جامعه بشری رو می آورد.

پیامبر(ص) فرمود: روزی بر مردم می آید که کسی به پادشاهی نمی رسد مگر با قتل و ستم و ثروتمندی به پول نمی رسد مگر با غضب و بخل و کس به عزت و محبت نمی رسد مگر با خارج شدن از دین و متابعت هوی نفس پس کسیکه آن زمان را درک کند پس اگر صبر کند بر فقر در حالیکه بر ثروت قدرت دارد و صبر کند بر دشمن در حالیکه قدرت بر عزت و محبت دارد و صبر کند بر خواری در حالیکه بر عزت قدرت دارد خداوند ثواب 50 راستگو را در راستیشان به او عنایت می کند.

سوم صبر در مقابل مصیبت است به قول رودکی: فضل و بزرگمردی انسان را در هنگامه بلا می توان آزمود.

انسان صبور در مقابل با مصائب متانت و شخصیت انسانی خود را از دست نداده و دست و پای خود را در برابر حادثه گم نمی کند و مصیبت او را دلمرده و بی نشاط نمی سازد و پای او را از حرکت باز نمی دارد.

علی(ع) فرمود: کسیکه بر مرکب صبر سوار شود به میدان پیروزی وارد می شود.

شاعر می گوید:

تا که نامش ز اولیاء نکنیم	ما بلا بر کس عطا نکنیم
ما به هر کس گهر عطا نکنیم	این بلا گوهر خزانه ماست

بعضی از فوائد صبر و استقامت:

از جمله فوائد صبر در مقابل مصیبت این است که صبر ذخیره نشاط روحی را حفظ می کند و اراده انسانی را نیرومند می سازد.

امام صادق(ع) فرمود: شدید ترین مردم از نظر مبتلا به مصیبت شدن پیامبران سپس آنهاییکه پیروان آنان بودند که هر چه نزدیکتر به پیامبر بودند بلا بیشتر داشتند.

علی(ع) فرمود: صبور به پیروزی می رسد اگر چه زمان طولانی شود.

حکماء گفته اند شخص بی صبر مانند سرباز بدون زره و سلاح است .

در کتاب پند تاریخ آمده کسانی که از علماء مشهور ادبیات عرب است گفت: در ایام تحصیل روزگار بفقیر و تنگدستی می گذراندم هر بامداد هنگام اذان صبح لباسی پوشیده بمدرسه می رفتم، در رهگذر من مرد بقال فضولی بود هر روز به من می گفت: ای هرزه گرد کجا می روی این شغل بیهوده را واگذار بکاری پرداز که قوت لایموت از آن پیدا شود .در آن مدت روزی گفت: هنوز وقت آن نشده که این کاغذ پاره ها را در چاله ای بریزی و آب بر آن ببندی تا سبز شود.

من با سرزنش های او از کار دلسرد نشدم . به آزار و اذیت او صبر کردم تا در رشته های مختلف علم بدرجه بلندی رسیدم اما چنان پریشان بودم که قدرت تهیه لباسی نداشتم . در مجاورت خانه ما شخصی می نشست که او هم مرا می رنجاند روزی از خانه بیرون آمدم مشاهده کردم بر سر کوچه کوشکی ساخته که راه را تنگ نموده شخص سواره از آنجا نمی تواند عبور کند. گفتم در اینراه من هم حق دارم چرا این کوشک را ساخته ای گفت: هر زمان هودج تو خواست از اینجا عبور کند بگو تا خراب کنم . من به این طعنه ها صبر کردم یک روز در منزل ایستاده بودم کاردار امیر براه آمد گفت: امیر مرا از پس شما فرستاده گفتم بمن چکار داری با این وضع لبس از حضور در مجلس امیر پوزش می خواهم. کاردار رفت. بعد از ساعتی برگشت . جامه ای قسمتی با هزار مثقال طلا برایم آورد گفت این جامه را بپو و زودتر به مجلس امیر بیا من بموجب دستور عمل کردم. همینکه چشم امیر بمن افتاد گفت خلیفه امر کرده برای تعلیم فرزندانش امین و مأمون تو را به بغداد بفرستم.

در همان روز و سائل حرکت را آماده کرد و رهسپار شدم وقتی وارد خدمت خلیفه شدم امین و مأمون را برای آموزش آوردند . هنگام شروع در تعلیم طبقهای زر افشانند در آنروز چندان طلا جمع کردم که هرگز تصور چنین مقداری را نمی کردم. هر ماهی ده هزار دینار نیز حقوق مقرری را تعیین کردند. مدتی گذشت یک روز هارون گفت میل دارم امین و مأمون بمنبر روند خطبه بخوانند گفتم در این فن آنها را یگانه روزگار کرده ام روز جمعه امین بمنبر رفت خطبه نیکوئی انشاء نموده در آنروز امراء و اعیان دولت طبقهای زر افشانند. برای من اموال نامحدودی گرد آید هارون نیز جایزه بزرگی داد. اینک هر آرزویی داری بخواه گفتم از دولت خلیفه مرا آرزویی نمانده اما می خواهم اجازه فرمائید ببصره رفته و بستگان خود را بینم تا الطاف خلیفه را درباره ام مشاهده نمایند دو مرتبه باز می گردم هارون بعد از اجازه بوالی بصره دستوری نوشت که باید جمیع اعیان از من استقبال کنند هفته ای دو بار فرماندار با اعیان شهر بدیدنم بیایند همینکه ببصره رسیدم جمعیت زیادی با استقبال آمدند با همان جمعیت که پیاده بودند بطرف خانه خود رفتم هودچی زرنگار برایم ترتیب داده بودند . چون بکوشک آن همسایه رسیدم هودج رد نشده امر کردم که کوشک را خراب کنند بعد از اینکه برای دیدار آشنایان نشستم همان مرد بقال با جمعی بدیدنم آمد . و هدیه ای هم آورده بود . تا چشمم به او افتاد گفتم دیدی آن کاغذ پاره ها چه درخت سبزی شده چه ثمره ای بار داد. بقال پوزش خواست و بنادانی خود اعتراف کرد.

داستانی از امام علی (ع):

در کتاب پند تاریخ آمده که روزی علی (ع) داخل مسجد شد به شخصی فرمود استر مارا بگیر و نگه دار تا من برگردم همینکه آن جناب وارد مسجد شد مرد دلجام استر را برداشت و رفت. علی (ع) پس از پایان کار خود بیرون آمد دو درهم در دست داشت می خواست به آن مرد بدهد دید استر ایستاده و لجام بر سر او نیست. دو درهم را به غلام خود داد تا از بازار لجامی خریداری کند غلام در بازار همان شخص را دید که لجام را بدو درهم فروخته بود آنرا خرید و خدمت حضرت آورد علی (ع) فرمود: بنده بواسطه عجله و ترک صبر روزی خود را حرام یم کند و بیشتر از آنچه مقدر شده به او نخواهد رسید

. امام صادق (ع) فرمود: آزاد مرد در تمام شئون زندگی آزاد از هوی نفس است. اگر پیش آمد ناگواری به او روی آورد با عزمی استوار شکیبایی می کند. سیل اندوه و مصیبتها در ارکان او شکست ایجاد نمی نماید اگر چه برده و بنده دیگری شود زیر دست گردد و نعمت سرشار او به تنگدستی مبدل شود چنانچه به آزادی یوسف صدیق (ع) زیانی نرسید اگر چند روزی بنده و زیر دیت گردید. تاریکی و وحشت چاه نیز او را نیازارد. در مقابل این گرفتاری خداوند بلطف خود همان سلطان ستمگر را که مالک یوسف بود فرمانبردارش قرار داد و او را برسالت برانگیخت و بواسطه آن بزرگوار امتی را مشمول رحمت خویش قرار داد. شکیبایی کنید و روحی بزرگ داشته باشید تا آماده برای صبر کردن باشد.

امام صادق (ع) فرمود: برای بنده مقامی است در نزد خدا که نمی رسد به آن با عملش بلکه خداوند او را مبتلا می کند یا به مرضی در جسمش یا به مصیبت در مالش یا در فرزندش پس اگر صبر کرد به آن درجه می رسد.

تحمل صبر در برابر بلیات:

پیامبر اکرم (ص) دختری را خواستگاری کرد. پدر دختر شروع به تعریف دختر خود نمود و امتیازات او را می شمرد. از آن جمله گفت این دختر از زمان تولدش بیمار نشده حضرت از مجلس برخاست و قطع کلام خود نمود سپس فرمود: خیری در چنین موجودی نیست که مانند گور خرم بیمار نشود. مرض و بلا تحفه ایست از جانب خدا بسوی بنده که اگر از یاد او غافل شده باشد آن پیش آمد او را متوجه سازد.

امام موسی کاظم (ع) فرمود: مصیبت برای صبر کننده یکی و برای شخص بی تاب دو تا به شمار می آید.

امام پنجم (ع) فرمود: سخت ترین بیتابی و کم صبری ناله کردن و لطمه به سر و سینه زدن و موی کندن است و هر کس ناله بر پاکند شکیبائی از دست داده و به بیراهه رفته است.

آمزش گناه والدین

پیامبر اکرم (ص) فرمود: مصیبت و بلا گریبان گیر جسم و مال و فرزند شخصی که با ایمان است می گردد و آن مؤمن بخاطر صبر و بردباری در این مصیبت در حالی که خدا را ملاقات می کند که هیچ لغزش و خطایی برای او نخواهد بود. (1)

پیامبر اکرم (ص) فرمود: خدای متعال زن و مرد مسلمانی که سه فرزند کودک آنها از دنیا رفته باشد را به فضل و رحمت خود مورد آمزش و مغفرت قرار می دهد. (2)

امام باقر (ع) فرمود: شخصی که مصیبتی به او روی می آورد و او در مقابل آن مصیبت، کلمه استرجاع را بر زبان جاری می نماید و صبر و بردباری از خود نشان می دهد، خدای متعال گناهان گذشته او را مورد آمزش و مغفرت قرار می دهد و هرگاه که این بنده به یاد مصیبتی - که در گذشته به او رسیده بود - بیفتد، و جمله استرجاع را بر زبان جاری کند، خدای متعال گناهان او را از زمان وقوع مصیبت با زمان استرجاع خواهد بخشید. (3)

ایمن بودن والدین از گزند آتش جهنم

پیامبر اکرم (ص) فرمود: خداوند متعال بزرگوارتر از آن است که جگرگوشه شخصی را از او بگیرد و او در مقابل این امر صبر نماید و از خدا اجر و ثواب طلب کند و حمد الهی را بجای آورد سپس چنین شخصی را به عذاب آتش گرفتار نماید. (4)

امام باقر (ع) فرمود: شخصی که فرزندی را از دست داده باشد و او در این مصیبت، صبر و بردباری نموده و راضی به رضای الهی باشد، مصیبت فقدان این فرزند را موجب می گردد تا او از گزند آتش جهنم در امان باشد. (5)

امام صادق (ع) فرمود: شخصی که دو فرزند او از دنیا رفته باشند و او در این مصیبت صبر نماید و اجر الهی را از خدای متعال طلب کند، این مصیبت او را از گزند آتش جهنم ایمن خواهد ساخت. (6)

پیامبر اکرم (ص) فرمود: هرگاه شخص با ایمانی فرزندانش را از دست بدهد و او در این مصیبت صبر نماید و راضی به رضای الهی باشد، او از گزند آتش جهنم ایمن خواهد بود. (7)

زنی به نزد پیامبر (ص) آمد و به ایشان گفت: من تاکنون سه فرزند را از دست داده ام؛ پیامبر اکرم (ص) به او فرمود: بدرسیتکه تو از گزند آتش جهنم ایمن گشته ای. (8)

ایمن بودن والدین از محاسبه و بازخواست

پیامبر اکرم (ص) به این مضمون فرمود: خدای متعال می فرماید: هرگاه بنده ای از بندگان خود را بوسیله مصیبتی در جسم اش یا در مالش یا در فرزندش مورد امتحال قرار بدهم و او در برابر این مصیبت صبر و بردباری نماید و شکوه و گلایه نکند، من حیا می کنم از اینکه در روز قیامت او را مورد محاسبه قرار دهم و نامه اعمال او را بگشایم. (9)

اجر و ثواب والدین

پیامبر اکرم (ص) فرمود: شما در مقابل از دست دادن فرزند، اجر و ثواب خواهید برد. (10)

حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود: مصیبتها کلید های اجر و ثواب هستند. (11)

امام صادق (ع) فرمود: هرگاه به شخصی از اهل ایمان مصیبتی روی آورد و او در برابر آن صبر و بردباری نماید، برای او همانند هزار شهید اجر و ثواب خواهد بود. (12)

امام صادق (ع) فرمود: هنگامی که مصیبت و بلایی به شخصی روی آورد و او در برابر آن صبر و بردباری نماید و او از خدای متعال در قبال آن اجر و ثواب دریافت می دارد، چنین امری را نباید مصیبت بشمار آورد. بلکه مصیبت واقعی آن است که شخص در مقابل مصیبتی صبر و بردباری ننماید و بدینوسیله اجر و ثواب خود را ضایع سازد. (13)

امام باقر (ع) فرمود: شخصی که در برابر مصیبتی که به او روی آورده است صبر نماید و استرجاع کند و حمد الهی را

بجای آورد، بدستیکه او راضی به رضای الهی شده است و اجر چنین شخصی با خدای متعال خواهد بود و اگر او چنین نکند مقدرات بر او خواهد گذشت در حالی که او مورد ملامت و مذمت قرار خواهد گرفت و اجر و ثواب او ضایع خواهد شد.(14)

روزی مرد مصیبت دیده ای به نزد امام صادق(ع) آمد و لب به شکوه و شکایت باز نمود. در این هنگام امام صادق(ع) به او فرمود: اگر در مقابل این مصیبت صبر و بردباری نمائی اجر و ثواب خواهی برد و چنانچه تو در این مصیبت صبر ننمائی مقدرات الهی بر تو خواهد گذشت، در حالیکه وزر و وبال گریبانگیر تو خواهد شد.(15)

حضرت امیرالمؤمنین(ع) به شخص مصیبت دیده ای فرمود: اگر تو در مقابل این مصیبت صبر و بردباری نمایی مقدرات الهی بر تو خواهد گذشت در حالی که تو اجر و ثواب خواهی برد و چنانچه تو در مقابل این مصیبت جزع و فزع کنی و بی تابی نمایی مقدرات الهی بر تو خواهد گذشت در حالی که وزر و وبال گریبان گیر تو خواهد گشت.(16)

پیامبر اکرم(ص) به مردی که فرزندش را از دست داده بود نامه تسلیت آمیزی ارسال داشتند. در این نامه چنین آمده است:

خدای متعال اجر تو افزون کند و صبر و بردباری را به الهام نماید و به ما و تو توفیق شکرگذاری را عنایت فرماید. جان ما و اموال ما و فرزندان ما موهبتی الهی است که به عنوان امانت در دست ما می باشد. خدای متعال تا وقت معین و اجل مشخصی آنها را در اختیار ما قرار می دهد و سپس در وقت معلوم آنها را از ما می ستاند و خدای متعال به ما دستور داده است که در وقت داشتن نعمت شکر او را بجای آوریم و در هنگام بلا و مصیبت صبر و بردباری را پیشه خود سازیم. بدانکه فرزند تو نعمت و موهبت الهی بود که خدای متعال آن را در اختیار تو قرار داد تا تو با آن مسرور و خوشحال باشی و خدای متعال فرزندت را گرفت و در مقابل آن - چنانچه صبر نمایی و راضی به رضای الهی باشی- به تو اجر و ثواب کرامت می فرماید.

سعی کن تا جزع و بی تابی اجر و ثواب تو را ضایع نسازد. زیرا در این صورت بر فقدان این اجر و ثواب پشیمان خواهی شد و بدانکه اگر بر زیادی ثواب صبر بر این مصیبت آگاهی پیدا کنی. خواهی دانست که این مصیبت کوچک در مقابل آن ثواب بزرگ کم ارزش می باشد و بدانکه جزع و فزع نمودن و بی تابی کردن چیز از دست رفته را بر نمی گرداند و غم و اندوه مقدرات الهی را بر هم نمی زند و لازم است که تأسف تو بر از دست دادن ثواب و اجر باشد، نه بر فقدان و مرگ فرزندت.(17)

حضرت امیرالمؤمنین(ع) به مردی به نام اشعث که فرزندش را از دست داده بود، تسلیت گفته و به او چنین فرمود: اگر در فقدان فرزندت محزون گردی حق خویشاوندی با او را اداء نموده ای و اگر در این مصیبت صبر نمایی بدانکه خدای متعال برای هر مصیبتی جبران و تدارکی مقرر فرموده است.

ای اشعث! بدان اگر در این مصیبت صبر و بردباری نمایی مقدرات الهی بر تو خواهد گذشت در حالی که تو مستحق اجر و ثواب خواهی بود و چنانچه در این مصیبت جزع نمایی و بی تابی کنی مقدرات الهی بر تو خواهد گذشت در حالی که تو خطاکار خواهی بود. فرزند تو - در وقتی که زنده بود- اگرچه تو را خوشحال و مسرور کرده بود. اما او مایه بلا و امتحان الهی بود و تو بخاطر اینکه او از دنیا رفته است محزون و ناراحت شده ای، در حالی که فقدان او برای تو موجب ثواب و اجر و رحمت الهی است.(18)

مردی که فرزندش را از دست داده بود و ناراحتی ناشی از این مصیبت بر او سنگینی می کرد به حضرت امام جواد(ع) نامه ای نوشت و از آن حضرت(ع) چاره جویی کرد.

امام جواد(ع) برای او چنین نوشتند: بدانکه خدای متعال بهترین فرزندان افراد با ایمان را از آنها می گیرد تا به آنها در قبال این مصیبت اجر و ثواب کرامت فرماید.(19)

امام رضا(ع) در ضمن حدیثی به این مضمون فرمود: هنگامی که خدای متعال به حضرت ابراهیم(ع) امر فرمود که گوسفند را بجای فرزندش قربانی نماید؛ حضرت ابراهیم(ع) با خود گفت: ای کاش فرزندم را به درگاه الهی قربانی کرده بودم تا ثواب و اجر مصیبت فقدان فرزند را کسب می نمودم.

در این هنگام خدای متعال به او وحی فرمود: ای ابراهیم! کدامیک از بندگان مرا بیشتر دوست داری؟

حضرت ابراهیم(ع) فرمود: حبیب تو محمد را بیشتر از همه دوست دارم.

بار دیگر خدای متعال به حضرت ابراهیم(ع) وحی فرمود: او را بیشتر از جان خود دوست داری؟

حضرت ابراهیم(ع) فرمود: بله. او را بیشتر از جان خود دوست دارم.

سپس خدای متعال به حضرت ابراهیم(ع) فرمود: فرزندان او در نزد تو محبوبتر هستند یا فرزندان؟
 حضرت ابراهیم(ع) فرمود: فرزندان او در نزد من محبوبتر از فرزندانم هستند؟
 سپس خدای متعال به حضرت ابراهیم(ع) فرمود: آیا کشته شدن مظلومانه فرزندان او بدست دشمنان برای تو دردناک تر است؟ یا ذبح نمودن فرزندت در راه اطاعت از من؟
 حضرت ابراهیم(ع): بار خدایا! کشته شدن از مظلومانه فرزندان او بدست دشمنان برای قلب من دردناکتر از آن است که فرزندم را بدستور تو ذبح نمایم.
 در این هنگام خدای متعال به حضرت ابراهیم(ع) فرمود: ای ابراهیم! گروهی که ادعا می کنند از امت محمد هستند، فرزند او را پس از او مظلومانه و از روی دشمنی و عداوت می کشند همانگونه که گوسفند را می کشند و این گروه - بخاطر ارتکاب این جنایت مستحق خشم و غضب من خواهند شد.
 حضرت ابراهیم(ع) در این حین ناراحت و اندوهگین گشت و قلب او به درد آمد و اشک از چشمانش جاری شد. در این هنگام خدای متعال به حضرت ابراهیم(ع) وحی فرود: ای ابراهیم! اینک که تو برای کشته شدن حسین(ع) ناراحت و اندوهگین شدی و برای این مصیبت گریستی من نیز ثواب و اجری که مقرر بود در قبال قربانی کردن فرزندت به تو بدهم برای تو منظور می دارم و بهمین خاطر بالاترین درجاتی را - که به مصیبت دیدگان می دهم به تو کرامت می نمایم.(20)

سنگین شدن کفه میزان اعمال والدین

پیامبر اکرم(ص) فرمود: شخصی از امتم را دیدم که کفه میزان اعمال او سبک بود. در این هنگام فرزندان خردسالی که قبل از او از دنیا رفته بودند باعث شدند که کفه میزان اعمال او سنگین گردد.(21)

سیراب شدن والدین

پیامبر اکرم(ص) فرمود: خدای متعال در روز قیامت اطفال امت مرا در کنار حوض های بهشتی که در زیر عرش قرار دارند گردآوری می نمایند و نگاهی به آنها می افکند و می فرماید:
 ای کودکان! چرا سرهای خود را به طرف من بلند کرده اید؟
 آن کودکان می گویند: بار خدایا! پدران و مادران ما در این روز تشنه هستند، در حالی که ما در کنار این حوضهای بهشتی قرار گرفته ایم؟!
 در این هنگام خدای متعال به آن کودکان می فرماید: ظرفهای بهشتی را از آب این حوضهای بهشتی پر کنید و به طرف والدین خود بروید و آنها را سیراب نمایید.(22)
 در روایتی دیگر آمده است: هنگامی که روز قیامت فرا می رسد. کودکانی که از دنیا رفته اند از بهشت بیرون می آیند در حالی که در دست آنها جامههایی قرار دارد که مملو از شراب طهور بهشتی است. در این حال مردم به آنها می گویند: ما را سیراب کنید. ما را سیراب کنید، در این هنگام آن کودکان می گویند: این شراب طهور را برای پدران و مادران خود آورده ایم.(23)

شفاعت فرزند در حق والدین

پیامبر اکرم(ص) فرمود: فرزند، جگرگوشه مؤمن بشمار می آید. اگر قبل از والدین خود بمیرد در روز قیامت آنها را مورد شفاعت خود قرار می دهد و اگر والدین قبل از او بمیرند او برای آنها از درگاه خدای متعال استغفار می کند و آنها آمرزیده می شوند.(24)
 پیامبر اکرم(ص) فرمود: فرزندان که از دنیا رفته اند در زیر عرش الهی برای والدین خود استغفار می کنند.(25)
 امام سجاد(ع) فرمود: داشتن فرزند نعمت نیکویی بشمار می آید. زیرا اگر آن فرزند زنده بماند، برای والدین خود دعا می کند و اگر از دنیا برود. آنها را مورد شفاعت خود قرار می دهد.(26)
 پیامبر اکرم(ص) فرمود: فرزند سقط شده ای که از دنیا رفته است در روز قیامت در حالی که نگران است در کنار درب بهشت می ایستد.
 به او گفته می شود: وارد بهشت شو.

او در جواب می گوید: من بدون والدین خود وارد بهشت نمی شوم.
 در این هنگام است که والدینش با شفاعت او وارد بهشت می گردند. (27)
 راوی می گوید: مردی به همراه فرزند خود به نزد پیامبر اکرم (ص) می آمد و در کنار حضرت حضور می یافت.
 مدتی گذشت و از او خبری نشد.
 پیامبر اکرم (ص) از حال او جویا شدند.
 به پیامبر اکرم (ص) گفته شد: فرزند آن مرد از دنیا رفته است.
 در این هنگام پیامبر (ص) فرمود: چرا مرا خبر نکردید؟ تا به او تسلیت بگویم؟
 اینک برخیزید تا با هم به سوی او برویم و به او تسلیت بگویم.
 هنگامی که پیامبر اکرم (ص) به نزد آن مرد رسید، مردم مشاهده نمودند که آن مرد غمگین و افسرده است.
 پیامبر اکرم (ص) آن مرد را دلداری داده و به او تسلیت گفتند.
 آن مرد به پیامبر (ص) گفت: یا رسول الله! آرزو داشتم که این کودک در دوران پیری و ضعف کمک حال من باشد. در
 این هنگام پیامبر (ص) به او فرمود: آیا خوشحال نخواهی بود که این فرزند در روز قیامت به همراه تو باشد؟
 و هنگامی که به او گفته می شود: وارد بهشت شو.
 او می گوید: من بدون والدین خود به بهشت نمی روم.
 او همچنان بر این امر پافشاری می کند تا آنکه خدای متعال شفاعت او را در حق شما (78) می پذیرد و در این هنگام
 است که خدای متعال او را به همراه شما وارد بهشت می نماید.
 در حدیث دیگری آمده است: فرزند سقط شده والدین خود را که مستحق ورود در آتش بودند با بند ناف خود به سوی
 بهشت می کشاند. (28)
 پیامبر اکرم (ص) فرمود: اطفال مؤمنین را هنگام محاسبه اعمال در روز قیامت حاضر می کنند، در این هنگام خدای
 متعال به جبرئیل می فرماید: این کودکان را روانه بهشت کن؛ آنگاه این کودکان بر درب بهشت می ایستند و از حال پدر
 و مادر خود جویا می گردند. به آنها گفته می شود: پدر و مادر شما مانند شما نیستند بلکه آنها باید مورد محاسبه قرار
 گیرند، زیرا آنها دارای خطا و گناه بوده اند و باید پاسخگو باشند. در این هنگام این کودکان ناله بلندی سر می دهند و
 گریه می کنند.
 در این حال خدای متعال به جبرئیل می گوید: این ناله ها چیست؟
 جبرئیل در پاسخ می گوید: خدایا تو آگاهتری این صداها ناله اطفالی است که می گویند: ما داخل بهشت نمی شویم مگر
 آنکه پدر و مادر ما نیز وارد بهشت شوند؛ در این هنگام خدای متعال به جبرئیل می فرماید: به طرف جمعیت روانه شو
 و دست پدر و مادر این اطفال را بگیر. (29)

وارد شدن الدین به بهشت - بهشتی شدن والدین

امام باقر (ع) فرمود: شخصی که در برابر مصیبتی صبر و بردباری نماید، خدای متعال بر عزت او عزت دیگری را
 می افزاید و خدای متعال او را در بهشت با محمد و آل محمد (ص) محشور خواهد نمود. (30)
 پیامبر اکرم (ص) فرمود: شخصی که در هنگام رویارویی با مصیبتی و یا از دست دادن عزیزی صبر و بردباری نماید و
 راضی به رضای الهی باشد و اجر و ثواب را در این مصیبت از باری تعالی مسئلت نماید و در هنگام رویارویی با
 مصیبت - همانگونه که خدای عز و جل امر فرموده بگوید: إنا لله و إنا إليه راجعون.
 بر خداست که او را وارد بهشت نماید. (31)
 حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود: فرزندان مسلمانی که از دنیا می روند به همراه والدین خود در بهشت جای
 دارند. (32)
 امام صادق (ع) فرمود: ثواب و اجر شخص با ایمانی که فرزندش از دنیا برود بهشت خواهد بود. (33)
 پیامبر اکرم (ص) به این مضمون فرمود: شخصی که یک فرزند را از دست بدهد و بر این مصیبت صبر و بردباری
 نماید و راضی به رضای الهی باشد و اجر و ثواب را در این مصیبت از خدای متعال مسئلت نماید. بهشت بر او واجب
 می گردد. (34)
 پیامبر اکرم (ص) فرمود: شخصی که دو فرزندش را از دست بدهد و در این مصیبت صبر و بردباری نماید. بهشت بر او

واجب می گردد. (35)

پیامبر اکرم (ص) فرمود: زن و مرد مسلمانی که سه فرزند خود را از دست بدهند، خدای متعال آنها را وارد بهشت می نماید.

به پیامبر اکرم (ص) گفته شد: اگر دو نفر باشند چطور؟

حضرت (ص) فرمود: حتی اگر دو نفر باشند. (36)

پیامبر اکرم (ص) فرمود: شخصی که سه فرزندش را از دست بدهد و در مصیبت فقدان آنها صبر و بردباری نماید و

راضی به رضای الهی باشد، بهشت بر او واجب می گردد. (37)

پیامبر اکرم (ص) فرمود: من در روز قیامت به زیادی تعداد افراد اتم مباحات می کنم حتی به فرزندی که از آنها سقط شده باشد؛ زیرا این فرزند سقط شده - روز قیامت - در حالی که نگران و ناراحت است کنار درب بهشت می ایستد و خدای متعال به او می گوید: وارد بهشت شو.

اما او می گوید: من وارد بهشت نمی شوم مگر آنکه پدر و مادرم قبل از من وارد بهشت شوند.

در این هنگام خدای متعال به فرشته ای از فرشتگان می فرماید: پدر و مادر او را حاضر نمایند و پس از آنکه فرشتگان پدر و مادر این فرزند سقط شده را حاضر نمودند به آنها امر می کنند که وارد بهشت شوند. در این هنگام خدای متعال به آن فرزند سقط شده می فرماید: وارد بهشت شدن پدر و مادرت به بهشت ببرکت رحمتی است که من نسبت به تو

داشته ام. (38)

پیامبر اکرم (ص) فرمود: ازدواج کنید. زیرا من در روز قیامت به زیادی تعداد افراد اتم بر سایر امت ها افتخار می کنم و فرزند سقط شده ای که از امت من از دنیا می رود در کنار درب بهشت نگران باقی می ماند و هنگامی که به او می

گویند: وارد بهشت شو؛ او می گوید: من - قبل از پدر و مادرم - وارد بهشت نمی شوم. (39)

پس از آنکه فرزند حضرت خدیجه (ع) از دنیا رفت، پیامبر اکرم (ص) به او تسلیت گفته و چنین فرمود: آیا خرسند نیستی که او را در کنار بهشت بیابی در حالی که او دست تو را گرفته و وارد بهشت می نماید و تو را در پاکیزه ترین و

خوشبوترین جای آن اسکان می دهد. (40)

پیامبر اکرم (ص) به زنی که فرزندش از دنیا رفته بود تسلیت گفته و به او فرمود: آیا دوست نداری که فرزندت را در

کنار در بهشت ببینی که ترا به سوی بهشت دعوت می کند؟

آن زن گفت: بله این امر را دوست دارم؟

پیامبر اکرم (ص) فرمود: چنین خواهد شد؟ (41)

پیامبر اکرم (ص) پس از پایان جنگ احد مشاهده نمود که زنی سه جنازه را بر روی شتری حمل می کند.

پیامبر اکرم (ص) به آن زن فرمود: این سه نفر چه نسبتی با تو دارند؟

آن زن گفت: یکی از آنها برادرم می باشد و یکی از آنها فرزندم می باشد و یکی از آنها همسر من باشد.

سپس آن زن به پیامبر (ص) گفت: اگر در مصیبت فقدان این سه نفر صبر و بردباری نمایم، چه چیزی نصیب من خواهد شد؟

پیامبر اکرم (ص) به او فرمود: اگر صبر و بردباری نمایی، بهشت نصیب تو خواهد شد، در این هنگام آن زن گفت: اگر

صبر و بردباری من بر این مصیبت بهشت را نصیب می سازد. از این پس دیگر نگران چیزی نخواهم بود. (42)

هنگامی که پیامبر اکرم (ص) در میان اصحاب خود حاضر می شدند مردی نیز به همراه فرزند خردسال خود در آن جمع

حاضر می گشت و او فرزند خود را در آن جلسه کنار پیامبر (ص) می نشاند مدتی گذشت و آن کودک از دنیا رفت. به

همین خاطر آن پدر به علت حزن و اندوهی که در فقدان آن فرزندش برایش بوجود آمده بود، در آن جلسه حاضر نمی شد.

پیامبر اکرم (ص) از احوال او جويا شدند و از علت غیبت او از اصحاب سؤال کردند. به حضرت (ص) گفته شد: فرزند

آن مرد از دنیا رفته است و آن مرد بخاطر حزن و اندوهی که در فقدان فرزندش داشت در جلسه حاضر نمی شود و

شرکت نکردن او در این جلسه بخاطر این بود که خاطره حضور فرزندش در این جلسه برایش یادآوری می شد.

پس از این امر پیامبر اکرم (ص) آن مرد را ملاقات نمودند و از فرزند او پرسش نمودند و پس از آنکه آن مرد خبر فوت

فرزندش را به پیامبر (ص) داد، آن حضرت به آن مرد تسلیت گفتند و به او فرمود: - ای مرد - کدامیک از این دو امر

برای تو محبوبتر است؟

آیا می خواهی فرزندی در نزد تو زنده باشد.
 یا می خواهی او در کنار درب بهشت منتظر تو ایستاده باشد.
 و هنگامی که تو به یکی از درهای بهشت برسی. فرزند تو آن درب را برای تو باز نماید.
 آن مرد در جواب پیامبر(ص) گفت: رفتن فرزندم به بهشت و انتظار کشیدن او از من - برای رسیدنم- به آنجا برایم بهتر
 و گوارتر است. در این هنگام پیامبر اکرم(ص) به او فرمود: این امر برای تو این چنین خواهد بود.
 در این حین مردی از انصار به پیامبر(ص) گفت: آیا این امر مخصوص همین مرد است؟
 یا برای تمام کسانی است که فرزند کودک خود را از دست بدهند؟
 پیامبر اکرم(ص) به او فرمود: این امر برای تمام مسلمانانی است که فرزند کودک خود را از دست بدهند. (43)

پی نوشت ها :

- 1- قال رسول الله(ص) : لا يزال _البلاء بالمؤمن - و المؤمنة- في جسده و ماله و ولده حتى يلقي الله عز و جل و ما عليه من خطيئة (جامع الأخبار ص 310 الفصل 70 و مسكن الفؤاد ص 31) .
 _في مسكن الفؤاد: ما نزل.
- 2- قال رسول الله(ص) : ما من مسلمين يموت بينهما ثلاثة أولاد - لم يبلغوا الحنث- إلا غفر الله لهما بفضل رحمته إياهم (مسكن الفؤاد ص 40) .
- 3- برای اطلاع از متن این حدیث شریف به صفحه 97 مراجعه فرمائید.
- 4- قال رسول الله(ص) : الله أعز و أكرم من أن يسلب عبداً ثمرة فؤاده. فيصبر. يحتسب و يحمد الله. ثم يعذبه (الكافي ج 3 ص 219 و مشكاة الأنوار ج 1 ص 50) .
- 5- قال الإمام الباقر(ع) : من قدم أولاداً يحتسبهم _ - عند الله عز و جل - حجبوه من النار. بإذن الله عز و جل (الكافي ج 3 ص 220 و من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 119 و الأمل للشيخ الصدوق - عليه الرحمة- ص 633 المجلس 80 و جامع الأخبار ص 284 الفصل 62 و مسكن الفؤاد ص 30) .
 _في جامع الأخبار: احتسبهم.
- 6- قال الإمام الصادق(ع) : من قدم - من المسلمين- ولدين يحتسبهما- عند الله عز و جل- حجباه- من النار- بإذن الله تعالى (الكافي ج 3 ص 219) .
- (قال رسول الله(ص)) : لا يموت بين امرأين مسلمين ولدان أو ثلاث _ فيصبران و يحتسبان فيريان النار - أبداً- (بحار الأنوار ج 22 ص 419 و ج 42 ص 177 و شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ج 15 ص 99) .
 _في شرح نهج البلاغة: ثلاثة.
- 7- قال رسول الله(ص) : من قدم - من ولده- ثلاثاً صابراً محتسباً كان محجوباً من النار بإذن الله عز و جل (مسكن الفؤاد ص 38) .
 (و جاء في حديث آخر هكذا): من قدم شيئاً من ولده صابراً محتسباً. حجبوه بإذن الله من النار (مسكن الفؤاد ص 39) .
 قال رسول الله(ص): من مات له ثلاثة - من الولد- فأحتسبهم حجبوه من النار.
 قيل: - يا رسول الله - فإثنان؟ قال (ص) : و اثنان (دعائم الإسلام ج 1 ص 223) .
 قال رسول الله(ص) : أيما رجل (مؤمن) _ قدم ثلاثة أولاد لم يبلغوا الحنث _ .
 - أو امرأة قدمت ثلاثة أولاد - ف هم حجاب يسترونه من _ النار (جامع الأخبار ص 248 الفصل 62 و ثواب الأعمال ص 233 و مسكن الفؤاد ص 29) .
 _ما بين القوسين لم يذكر في ثواب الأعمال و مسكن الفؤاد.
- _الحنث - بكسر لامهملة- : الإثم و المعصية. _في مسكن الفؤاد: عن.
- 8- أئته (ص) امرأة فقالت: - يا نبي الله- ادع الله لي فقد دفنت ثلاثة.
 فقال(ص) : لقد احتظرت بحظار شديد من النار (بحار الأنوار ج 79 ص 122) .
 عن قبيصة (بن برمّة) _ قال: كنت عند رسول الله(ص) جالساً. إذا أئته امرأة.
 فقالت: - يا رسول الله- ادع الله لي. فإنه ليس يعيش لي ولد.

قال (ص) : و كم مات لك (ولد) _ ؟ قالت: ثلاثة.

قال (ص) : لقد احتظرت من النار بحظار شديد (مسكن الفؤاد ص 39 و البحار ج 79 ص 121) .

_ ما بين القوسين لم يذكر في بحار الأنوار. _ ما بين القوسين لم يذكر في مسكن الفؤاد.

عن ابي بن كعب: إن النبي(ص) قال لامرأه هل لك فرط؟ قالت: ثلاثة.

قال(ص) : جنة حصينه(مسكن الفؤاد ص39) .

9- قال رسول الله (ص) - : قال الله عز و جل: إذا وجهت إلى عبد من عبدى مصيبة فى بدنه أو ماله أو ولده. ثم استقبل

ذلك بصبر جميل _ . استحبيبت منه (يوم القيامة) _ أن أنصب له ميزاناً.

أو أنشر له ديواناً (مسكن الفؤاد ص 49 و جامع الأخبار ص 316 الفصل 71) .

_ فى جامع الأخبار هكذا: قال رسول الله(ص) حاكياً عن الله تعالى.

_ الصبر الجميل: الصبر الذى ليس فيه شكوى إلى الناس.

_ ما بين القوسين لم يذكر فى جامع الأخبار.

10- قال رسول الله(ص) : ... إن ولد أحدكم - إذا مات- اجر فيه.

و إن بقى (بعده) _ استغفر له بعد موته (من لا يحضره الفقيه ج 3 ص 311 و عوالى اللئالى ج 3 ص 289) . _ ما بين

القوسين لم يذكر فى عوالى اللئالى.

11- قال أمير المؤمنين(ع) : المصائب مفاتيح الأجر (مسكن الفؤاد ص 49) .

12- قال الإمام الصادق(ع) : من ابتلى من المؤمنين ببلاء. فصبر عليه. كان له مثل أجر ألف شهيد (الكافى ج 2 ص 92 و

مشكاة الأنوار ج 1 ص 56 و مسكن الفؤاد ص 51) .

13- عن إسحاق بن عمار عن أبى عبدالله(ع) قال: - يا إسحاق- لا تعدن مصيبة. أعطيت عليها الصبر.

و استوجبت عليها من الله عز و جل الثواب.

إنما المصيبة التى يحرم صاحبها أجرها و ثوابها - إذا لم يصبر عند نزولها - (الكافى ج 3 ص 225) .

14- براى اطلاع از متن اين حديث شريف به صفحه 99 مراجعه فرمائيد.

15- عن فضيل بن ميسر قال: كنا عند أبى عبدالله(ع) فجاء رجل فشكى إليه مصيبة أصيب بها. فقال له أبو عبدالله(ع) أما

إنك أن تصير تؤجر.

و إن لا تصبر يمضى عليك قدر الله - الذى قدر عليك- و أنت مأزور (الكافى ج 3 ص 225) .

16- قال امير المومنين(ع) : ان صبرت. جرى عليك القضاء وانت مأجور.

و ان جزعت. جرت عليك القضاء. و انت مأزور(مسكن الفؤاد ص26) .

قال أمير المؤمنين(ع) : إن صبرت. جرى عليك المقادير و أنت مأجور.

و إن جزعت. جرت عليك المقادير. و أنت مأزور (مسكن الفؤاد ص 48) .

قال أمير المؤمنين(ع) (إن صبرت جرى عليك القلم و أنت مأجور.

و إن جزعت جرى عليك القلم و أنت مأزور (غرر الحكم) .

قال الإمام الصادق(ع) : من رضى القضاء أتى عليه القضاء و هو مأجور.

و من سخط القضاء. أتى عليه القضاء. أحبط الله أجره (الخصال ص 23) .

17- (كتب رسول الله(ص)) إلى بعض أصحابه يعزيه:

أما بعد.

فعظم الله جل اسمه - لك - الأجر.

و ألهمك الصبر.

و رزقنا و إياك الشكر.

إن أنفسنا و أموالنا و أهلينا مواهب الله الهنيئة. و عواريه المستردة.

نتمتع بها إلى أجل معدود.

و يقبضها لوقت معلوم.

و قد جعل الله تعالى علينا:

الشكر - إذا أعطى- .

و الصبر - إذا ابتلى - .
 و قد كان ابنك من مواهب الله تعالى.
 متعك به في غبطة و سرور.
 و قبضه منك بأجر مذخور - إن صبرت و احتسبت - .
 فلا تجمعن _ أن يحبط جزعك أجرك .
 و أن تندم - غداً - على ثواب مصيبتك .
 و إنك لو قدمت - على ثوابها - علمت أن المصيبة قد قصرت عنها .
 و اعلم أن الجزع لا يرد فائتاً .
 و لا يدفع الحزن قضاء .
 فليذهب أسفك ما هو نازل بك مكان ابنك .
 و السلام (اعلام الدين ص 295) .
 _ هكذا في المصدر. أثبتناه كما وجدناه .
 و الظاهر وقوع سهو مطبعي في البين .
 و الصحيح: فلا تجمعن عليك مصيبتين .
 فيحبط أجرك. تندم .
 أو يكون الصحيح هكذا:

18- قال أمير المؤمنين (ع) و قد عزى الأشعث بن قيس عن ابن له: - يا اشعث - إن تحزن على ابنك فقد استحققت ذلك منك الرحم. و إن تصبر ففي الله من كل مصيبة خلف .
 - يا اشعث - إن صبرت. جرى عليك القدر و أنت مأجور .
 و إن جزعت. جرى عليك القدر و أنت مأزور .
 سرک و هو بلاء و فتنه. و حزنک. و هو ثواب و رحمة (نهج البلاغة الرسائل 291) .
 عزى أمير المؤمنين (ع) الأشعث بن قيس على ابنه فقال: إن تصبر ففي الله خلف من ابنك .
 و إن صبرت جرى عليك القدر و أنت مأجور .
 و إن جزعت جرى عليك القدر و أنت مأثوم (روضة الواعظين ج 2 ص 364) .
 قال أمير المؤمنين (ع): إنك - إن صبرت - جرت عليك المقادير - و أنت مأجور - .
 و إن جزعت. جرت عليك المقادير - و أنت مأزور - (جامع الأخبار ص 316 الفصل 71 و غرر الحكم) .
 19- عن علي بن مهزيار قال: كتب إلى أبي جعفر (ع) رجل يشكو إليه مصابه بولد له. شدة ما يدخله؟
 فقال: و كتب (ع) إليه: أما عملت أن الله عز و جل يختار من مال المؤمن و من ولده - نفسه - ليأجره على ذلك (الكافي ج 3 ص 218 و 263) . (راجع: مشكاة الأنوار ج 2 ص 219) .
 عن ابن مهران قال: كتب أبو جعفر الثاني (ع) إلى رجل: ذكرت مصيبتك بـ على ابنك .
 و ذكرت انه كان أحب ولدك إليك .
 و كذلك الله عز و جل إنما يأخذ من الوالد - و غيره - أركى ما عند أهله .
 ليعظم به أجر المصاب بالمصيبة .
 فأعظم الله أجرك .
 و أحسن عزاك .
 و ربط على قلبك .
 إنة قدیر .
 و عجل الله عليك بالخلف .

و أرجو أن يكون الله قد فعل - إن شاء الله تعالى - (الكافي ج 3 ص 205) .
 20- عن الفضل بن شاذان: قال سمعت (الإمام) الرضا (ع) يقول: لما أمر الله عز و جل إبراهيم (ع) أن يذبح مكان ابنه - إسماعيل - الكبش الذي أنزله عليه. تمنى إبراهيم (ع) أن يكون قد ذبح ابنه - إسماعيل - بيده. و إنه لم يؤمر بذبح الكبش -

مكانه- .

ليرجع إلى قلبه ما يرجع إلى قلب الوالد الذي يذبح أعز ولده - عليه- بيده.

فيستحق - بذلك- أرفع درجات أهل الثواب على المصائب.

فأوحى الله عز و جل إليه: - يا إبراهيم- من أحب خلقى إليك؟

فقال: - يا رب- ما خلقت خلقاً هو أحب إلى من حبيبك محمد.

فأوحى الله تعالى إليه: أفهو أحب إليك أم نفسك؟

قال: بل هو أحب إليك من نفسي.

قال: فولده أحب إليك أم ولدك؟

قال: بل ولده.

يقال: فذبح ولده - ظلماً- على أيدي أعدائه أوجع لقلبك؟ أو ذبح ولدك بيدك في طاعتي؟

قال: - يا رب- بل ذبح ولده - ظلماً- على أيدي أعدائه أوجع لقلبي.

قال: - يا إبراهيم- فإن طائفة - تزعم أنها من أمة محمد- ستقبل الحسين - ابنه- من بعده ظلماً و عدواناً - كما يذبح الكبش- . و

يستوجبون - بذلك- سخطي.

فجزع إبراهيم(ع) لذلك و توجه قلبه و أقبل يبيكي.

فأوحى الله عز و جل إليه: - يا إبراهيم- قد فديت جزعك على ابنك إسماعيل - لو ذبحته بيدك- بجزعك على الحسين و

قتله و أوجبت لك أرفع درجات أهل الثواب على المصائب...

(الخصال ص 58 - 59). (راجع: عيون الأخبار ج 1 ص 187 الباب 17) .

21- عن عبد الرحمان بن سمرة قال: كنا عند رسول الله(ص) - يوماً- فقال: إني رأيت - البارحة- عجائب...

رأيت رجلاً من امتي قد خفت موازينه.

ف جاءه افراطه فتقلوا موازينه (الأمالى للشيخ الصدوق - عليه الرحمة- ص 302 المجلس 41) .

قال رسول الله(ص) : إني رأيت - البارحة- عجائب...

رأيت رجلاً من امتي قد خف ميزانه.

ف جاء افراطه فتقلوا ميزانه (مسكن الفؤاد ص 31) .

22- قال رسول الله(ص) : يجمع الله أطفال أمة محمد - يوم القيامة- فى حياض تحت العرش.

فيطلع الله عليهم اطلاعة فيقول: مالى أراكم رافعى رؤوسكم إلى؟!

فيقولون: - يا ربنا- الآباء و الامهات فى عطش القيامة و نحن فى هذه الحياض!

قال: فيوحى الله إليهم أن أفرغوا فى هذه الآنية من الحياض.

ثم تخللوا صفوف القيامة فأسقوا الآباء و الامهات (مستدرک الوسائل ج 2 ص 402) .

23- إذا كان يوم القيامة خرج ولدان المسلمين - من الجنة- بأيديهم الشراب.

فيقول الناس لهم: اسقونا اسقونا.

فيقولون: أبويننا أبويننا (مسكن الفؤاد ص 33) .

24- قال رسول الله(ص) : الولد كبد المؤمن.

إن مات - قبله- صار شفيعاً له.

و إن مات - بعده- يستغفر له.

فيغفر الله له (عوالى اللئالى ج 1 ص 270) .

25- قال رسول الله(ص) : إن ولدان - تحت العرش- يستغفرون لأبائهم...(الكافى ج 5 ص 334 و النوادر للسيد فضل

الله الراوندى - عليه الرحمة- ص 115- 116) .

_ فى النوادر هكذا: تحت عرش الرحمن.

26- قال الإمام السجاد(ع) : نعم الشيء الولد.

إن عاش فدعاء حاضر.

و أن مات فشفيع سابق (الدعوات للشيخ الراوندى - عليه الرحمة- ص 285) .

27- قال رسول الله(ص) : إن السقط ليبقى محببناً على باب الجنة فيقال له: ادخل.

فيقول: لا. حتى يدخل أبواي. فيشفع فيهما. فيدخلان الجنة (مسكن الفؤاد ص 32) .

قال رسول الله(ص) : اعلّموا إن أحدكم يلقي سقطه محببناً على باب الجنة. حتى إذا رآه أخذ بيده حتى يدخله الجنة (الفقيه ج 3 ص 311 و عوالي اللئالي ج 3 ص 289) .

28- قال رسول الله(ص) : إن السقط يراغم ربه أن يدخل أبويه النار. فيقال: له: أيها السقط: المراغم ربه- . ارجع. فقد أدخلت أبويك الجنة.

فيجرهما بسرره حتى يدخلهما الجنة (مستدرک الوسائل ج 2 ص 400) .

29- قال رسول الله(ص) : يجيء يوم القيامة أطفال المؤمنين - عند عرض الخلائق للحساب - فيقول الله تعالى لجبرئيل (ع) : اذهب بهؤلاء إلى الجنة.

فيقفون على أبواب الجنة. ويسألون عن آبائهم و أمهاتهم.

فيقول لهم الخزنة: آبؤكم و أمهاتكم ليسوا ك أمثالكم. لهم ذنوب. و سيئات. يطالبون بها.

فيصيحون صيحة. باكين.

فيقول الله تعالى: - يا جبرئيل- ما هذه الصيحة؟

فيقول: اللهم أنت أعلم هؤلاء أطفال المؤمنين.

يقولون: لا ندخل الجنة حتى يدخل آبؤنا و أمهاتنا.

فيقول الله سبحانه و تعالى: - يا جبرئيل- تخلل الجمع و خذ بيد آبائهم و أمهاتهم.

فأدخلهم معهم الجنة. برحمتي (اعلام الدين ص 281)

(راجع: عوالي اللئالي ج 3 ص 287) .

30- قال الإمام الباقر(ع) : من صبر على مصيبة زاده الله عزاً إلى عزه.

و أدخله الجنة مع محمد و أهل بيته(ع) (ثواب الأعمال ص 235) .

31- قال رسول الله(ص) : من أصيب بمصيبة. أو حبيبة.

ثم صبر و احتسب.

و قال كما أمره الله: إنا لله و إنا إليه راجعون.

كان حقاً على الله أن يدخله الجنة (مستدرک الوسائل ج 2 ص 408) .

32- قال أمير المؤمنين(ع) : أولاد المسلمين مع آبائهم في الجنة (من لا يحضره الفقيه ج 3 ص 317) .

قال الإمام الصادق(ع) : من صبر كرهاً و لم يشك إلى الخلق. و لم يجزع بهتك ستره.

نصيبه ما قال الله عز و جل: و بشر الصابرين.

أى: بالجنة و المغفرة (مصباح الشريعة ص 186) .

33- قال الصادق(ع) : ثواب المؤمن من ولده (إذا مات) _ الجنة.

صبر أو لم يصبر (الكافي ج 3 ص 219 و من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 112 و عوالي اللئالي ج 3 ص 284 و مسكن الفؤاد ص 30) . _ ما بين القوسين لم يذكر في مسكن الفؤاد.

قال رسول الله(ص) : من مات له ابن - احتسبه أو لم يحتسبه. صبر أو لم يصبر - لم يكن له ثواب إلا الجنة (مستدرک الوسائل ج 2 ص 399) .

قال رسول الله(ص) : من مات و له ولد أو ابن - فصبر أو لم يصبر. يسلم أو لم يسلم - لم يكن له ثواب إلا الجنة (مستدرک الوسائل ج 2 ص 399) .

من مات له ولد يدخله الله الجنة.

صبر أو لم يصبر.

جزع أم لم يجزع (بحار الأنوار ج 69 ص 19) .

يدل على أن الجزع لا يحبط أجر المصيبة. و يمكن حمله على ما إذا لم يقل و لم يفعل ما يسخط الرب عز و جل. أو على ما إذا صدر منه بغير اختياره (بحار الأنوار ج 79 ص 116) .

34- قال رسول الله من دفن واحداً _ و صبر عليه و احتسبه _ و جبت له الجنة (مسكن الفؤاد ص 37) . _ المراد من دفن الولد هنا: موت الولد.

_ معنى يحتسب أى: يجعله حسبة و كفاية عند الله عز و جل.

أى: يحتسب بصبره على مصيبة بموته.و رضاه بالقضاء (مسكن الفؤاد ص 31) .

35- قال رسول الله(ص) : من دفن اثنين و صبر عليهما و احتسبهما.و جبت له الجنة (مسكن الفؤاد ص 37) .

36- قال رسول الله(ص) : ما من امرئ مسلم - و لا امرأة مسلمة- يموت لهما ثلاثة - من الولد- إلا ادخلهما الله الجنة. فقل له: و إثنان.

فقال (ص) : و إثنان (مسكن الفؤاد ص 38 و مستدرك الوسائل ج 2 ص 396) .

قال رسول الله(ص) : ما من مسلمين يقدمان ثلاثة - لم يبلغوا الحنث - إلا ادخلهما الله الجنة بفضل رحمته.

قالوا: - يا رسول الله - و ذو الاثنين؟

قال(ص) : و ذو الاثنين...(مسكن الفؤاد ص 39) .

قال رسول الله(ص) : من مات له ثلاثة - لم يبلغوا الحنث- أدخله الله الجنة بفضل رحمته و إياهم.

فقل: - يا رسول الله- و إثنان؟

قال (ص) : و إثنان (عوالى اللئالى ج 3 ص 289) .

37- قال رسول الله(ص) : من دفن ثلاثة أولاد و صبر عليهم و احتسب.و جبت له الجنة (مسكن الفؤاد ص 37) .

قال رسول الله(ص) : من ثكل _ ثلاثة - من صلبه- فأحتسبهم على الله عز و جل.و جبت له الجنة (الخصال ص 180 و

بحار الأنوار ج 79 ص 115) .

_فى بحار الأنوار: اثكل.

قال رسول الله(ص) : ما من مؤمن و لا مؤمنة يقدم الله تعالى له ثلاثة أولاد من صلبه - لم يبلغوا الحنث- إلا أدخله الله

الجنة بفضل رحمته إياهم (مسكن الفؤاد ص 40) .

قال رسول الله(ص) : ما من الناس من مسلم يتوفى له ثلاثة من الأولاد - لم يبلغوا الحنث - إلا أدخله الله الجنة بفضل الله

تعالى _ (مستدرك الوسائل ج 2 ص 399) .

_هكذا فى المصدر. أثبتناه كما وجدناه.

(قال أبوزر - عليه الرحمة-) : ما من مسلمين يقدمان أولاداً - لم يبلغوا الحنث - إلا أدخلهما الله الجنة بفضل رحمته (جامع

الأخبار ص 284) .

(قال أبوزر - عليه الرحمة-) : ما من مسلمين يقدمان عليهما ثلاثة أولاد - لم يبلغوا الحنث _ -

إلا أدخلهم _ الله الجنة بفضل رحمته (ثواب الأعمال ص 233 و مسكن الفؤاد ص 29) .

_الحنث: الإثم و الذنب.

و المعنى: إنهم لم يبلغوا السن الذى يكتب عليهم فيه الذنوب و الآثام.

قال الخليل: بلغ الغلام الحنث.

أى: جرى عليه القلم (نقلاً عن هامش مسكن الفؤاد) .

_فى مسكن الفؤاد: ادخلهما.

38- قال رسول الله(ص) : انى اباهى بكم لامم - يوم القيامة- حتى بالقسط.

يظل محببناً على باب الجنة.

فيقول الله عز و جل (له) _ : ادخل الجنة.

فيقول: لا (أدخل) _ حتى يدخل أبواى قبلى.

فيقول الله تبارك و تعالى لملك من الملائكة: ايتينى بأبوية.

فيأمر بهما إلى الجنة.

فيقول عز و جل: هذا بفضل رحمتى لك (الكافى ج 5 ص 334 و التوحيد ص 395 و تهذيب الأحكام ج 7 ص 462) .

(راجع: عوالى اللئالى ج 3 ص 287) .

_ما بين القوسين لم يذكر فى الكافى.

_ما بين القوسين لم يذكر فى التوحيد و التهذيب.

39- قال رسول الله(ص) : تزوجوا.فانى مكاثركم بكم الأمم يوم القيامة.

حتى أن السقط ليظل محببناً على باب الجنة.

فيقال له: ادخل.

فيقول: حتى يدخل ابواى (مسكن الفؤاد ص 32) .

قال رسول الله (ص) : إن السقط ليجيء محبباً على باب الجنة.

فيقال له: ادخل الجنة.

فيقول: لا. حتى يدخل ابواى (الجنة) _ قبلى (من لا يحضره الفقيه ج 3 ص 242 و معانى الأخبار ص 291 و ص 206 و

مكارم الأخلاق ج 1 ص 430) .

_ ما بين القوسين لم يذكر فى المعانى.

قال رسول الله(ص) : إن السقط ليظل محبباً على باب الجنة. فيقال له: ادخل الجنة.

فيقول: أنا و أبواى؟

فيقال: أنت و أبواك (مسكن الفؤاد ص 32) .

قال رسول الله(ص) : إن السقط يظل محبباً على باب الجنة.

فيقال له: ادخل الجنة.

فيقول: حتى يدخل أبواى معى (مستدرک الوسائل ج 2 ص 398) .

40- (قال رسول الله(ص) لخديجة(ع) بعد موت ولدها) : ...أما ترضين أن تجديه قائماً _ على باب الجنة.

فإذا أراك.أخذ بيدك. فأدخلك الجنة. أظهرها مكاناً و أطيبها (الكافي ج 3 ص 219 و مشكاة الأنوار ج 1 ص 49) .

_ فى مشكاة الأنوار: قائماً لك.

41- (قال رسول الله (ص) لإمرأة ماتت ولدها) : أما تحبين أن ترينه على باب الجنة.

و هو يدعوك إليها؟

فقلت: بلى.

قال(ص) : فإنه كذلك (مسكن الفؤاد ص 38) .

42- إن (رسول الله(ص)) مر - فى يوم احد - على امرأة حملت ثلاث جنائز - على بعير - .

فقال(ص) : من هؤلاء؟

فقلت: أخى و ابنى و زوجى - يا رسول الله _ .

ف مالى. إن صبرت؟

فقال(ص) : إن صبرت ف لك الجنة.

قلت: فما أبالى بعد هذا (مستدرک الوسائل ج 2 ص 430- 431) .

43- إن النبى(ص) كان إذا جلس تحلق إليه نفر من أصحابه.

و كان فيهم رجل له بنى صغير.

يأتيه من خلف ظهره. فيقعه بين يديه. إلى أن هلك ذلك الصبي.

فأمتنع الرجل من الحلقة أن يحضرها. تذكراً له و حزناً.

ففقده النبى(ص) .

فقال (ص) : ما لى لا أرى فلاناً؟

قالوا: - يا رسول الله- بنى الذى رأيته هلك.

فمنعه الحزن. أسفاً عليه. و تذكر له - أن يحضر الحلقة- .

فلقيه النبى(ص) فسأله عن ابنه؟

فأخبره بهلاكه.

فعزاه.

و قال (ص) : - يا فلان - أيما كان أحب إليك:

أن تمتع به عمرک؟!

أو لا تأتى - غداً- باباً من أبواب الجنة إلا وجدت قد سبقك إليه. يفتحه لك؟

قال: - يا نبى الله - لا. بل يسبقنى إلى باب الجنة. أحب إلى.

قال (ص) : فذاك لك.

فقام رجل من الأنصار فقال: - يا نبى الله- أهذا لهذا خاصة؟

أَمِنْ هَلَكٍ لَهُ طِفْلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَانَ لَهُ ذَلِكَ؟
قال (ص): بَلْ مِنْ هَلَكٍ لَهُ طِفْلٌ - مِنَ الْمُسْلِمِينَ - كَانَ لَهُ ذَلِكَ (مسكن الفؤاد ص 35-36).

منبع: ناجی جزایری، سید هاشم، پدران و مادران رحمت شده و پدران و مادران نفرین شده، قم: ناجی جزایری، (1388).

سنگین ترین وزنه

حضرت محمد (ص) در این باره می فرمایند: «پنج چیز که در میزان فضل خداوند، بسیار سنگین اند، کلمه لا اله الا الله و کلمه سبحان الله و کلمه الحمد لله و کلمه الله اکبر و فرزند پدری از اهل صلاح فوت شود و بر مصیبت آن فرزند، اجر و (ثواب برای او حساب شود)» (2)

بهتر از هفتاد پسر

در برخی از احادیث، فرزندی که فوت شود بهتر از فرزند جهاد کننده در راه خداوند معرفی شده است

امام صادق (ع) می فرمایند: «یک فرزند که پیش از مرد در گذرد، بهتر از هفتاد پسر است که پس از خود بگذارد و سوار (اسبان شوند و در راه خدای جهاد کنند)» (3)

هم چنین ایشان می فرمایند: «یک فرزند که پیش از پدر در گذرد، بهتر از هفتاد پسری است که پس از او بمانند و به (سعادت رکاب حضرت قائم - عجل الله فرجه - رسند)» (4)

حجایی از آتش

پیامبر اسلام (ص) در توصیف وضعیت والدین مصیبت دیده می فرمایند: «هر مردی که سه فرزندش پیش از او بمیرند و به سن گناه کردن (بلوغ) نرسیده باشند، یا هر زنی که سه فرزندش در زمان زندگی او در گذرند، پس آن فرزندان برای (والدینشان حجایی از آتش می شوند)» (5)

مجوز ورود به بهشت

حتماً دیده اید که پس از فوت فرزند، اطرافیان والدین، بیش از هر زمانی آنها را به صبر و شکیبایی و عدم کفران نعمت سفارش می کنند، البته لطف خداوند رحمان بیشتر از این حرف هاست و به قول امام صادق (ع): «پاداش بنده مومن از (مرگ) فرزندش، بهشت است خواه صبر کند و خواه نکند» (6)

در احادیث آمده است که کودک سقط شده با خشم بر در بهشت می ایستد و می گوید که من فقط با پدر و مادرم وارد (بهشت می شوم). (7)

وقتی فرزند بنده ای از بندگان خدا فوت می کند، خدای تعالی از ملائکه خود سوال می فرماید که آیا فرزند بنده مرا گرفتند؟، عرض می کنند: آری، خداوند می فرماید: گرفتید میوه دل او را؟ عرض می کنند: آری، خدا می فرماید: بنده من چه گفت؟، عرض می کنند: تو را ستایش نمود و انا لله و انا الیه راجعون گفت، خداوند می فرماید: خانه ای برای او در (بهشت بنا گذارید و آن را بیت الحمد بنامید). (8)

هم چنین رسول خدا (ص) می فرمایند: «زنی که در نفاس او طفلش بمیرد، طفل او را به قطعه ناف خود به بهشت می (کشد)». (9)

و می فرمایند: «...به درستی که بهشت هشت در دارد و آتش دوزخ هفت در دارد. آیا شاد نمی شوی که وارد هیچ یک از آن درها نشوی مگر این که در آن هنگام فرزندت را پهلوی خود بیایی که کمرت را گرفته و شفاعت تو را نزد حضرت پروردگارت سبحانه و تعالی می کند؟، به آن حضرت عرض شد که ای پیغمبر خدا! آیا برای فرزندان ما که فوت شده اند (نیز این مقام وجود دارد؟، فرمودند: برای همه کسانی که صبر کنند و اجر خواهند، [این مقام وجود دارد].» (10)

:پی نوشت

1. اسد البغابه : 2 ص 364: منتخب کنز العمال 6 ص 392 با تفاوت اندکی
2. خصال صدوق : 267 مسند احمد بن حنبل 3: 443 و 4: 237: مستدرک الحاکم 1: 511 الجامع الصغیر 1: 483 البحار 82: 117
3. صدوق آن را در من لایحضره الفقیه مرسل و با تفاوت اندکی در الفاظ نقل نموده است 1: 112 همچنین کلینی آن را در الکافی با اسناد دیگری آورده است 3: 218 بحار 82: 116
4. ثواب العمال : 2336
5. ثواب العمال : ص 233
6. تسلیة العباد در ترجمه مسکن الفواد، شهید ثانی، در بخش پاداش مؤمن در مرگ فرزند بهشت است
7. الجامع الصغیر 2: 55، منتخب کنز العمال 6: 390
8. کلینی آن را به سند خود از سکونی از امام صادق ع در کافی 3: 218 و صدوق آن را در من لایحضره الفقیه 1: 112 با تفاوت اندکی در الفاظ آورده است ، بحار الانوار همچنین در مسند احمد بن حنبل 4: 415 و الجامع الصغیر 1: 131

9. ابن الاثیر در اسد الغابه 4: 191 و احمد بن حنبل در مسند خود به نقل از ابوهریره 2: 419 و مسلم در صحیح خود 4: 2030
10. . امالی صدوق ، 63. التعازی : 19، روضه الواعظین : 422، با تفاوت اندکی

. کلیه منابع به نقل از مسکن الفواد، شهید ثانی است

مجموعه: احادیث و سخنان بزرگان

احادیث درباره صبر

حضرت باقر (ع) در مورد آیه: **أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا** « فرقان: آیه ۷۶ » فرمود: منظور از غرفه بهشت است به بهشت میرسند بواسطه صبری که بر فتنه های دنیا میکنند. بحارالانوار جلد ۱۷ (جلد ۲) صفحه ۱۶۵

*****احادیث درباره ی صبر*****

حضرت باقر (ع) در مورد آیه: **وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا** « الدهر: آیه ۱۳ » پاداش خداوند به آنها در مقابل صبرشان بهشت و حریر است فرمود بواسطه صبری که بر فقر و گرفتاریهای دنیا کردند. بحارالانوار جلد ۱۷ (جلد ۲) صفحه ۱۶۶

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام باقر (ع): چون روز رستاخیز شود ندا دهنده ای فریاد برآورد: کجایند بردباران؟ پس گروهی از مردم بایستند پس آنگاه ندا دهنده ای ندا دهد: کجایند تحمل کنندگان؟ پس گروهی از مردم به پا خیزند. عرض کردم [راوی]: فدایت گردم بردباران و تحمل کنندگان چه کسانی هستند؟ پس امام علیه السّلام فرمود: بردباران بر انجام واجبات و تحمل کنندگان بر دوری از گناهان. تحف العقول

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام باقر (ع): کمال انسان، تمام کمال در سه چیز است: فراگرفتن علم دین و شکیبایی در پیش آمدها و ناگواریها و اندازه نگه داشتن در زندگی. انوارالبهیة صفحه ۱۴۳

*****احادیث درباره ی صبر*****

حضرت صادق (ع) فرموده اند: کسی که صبر کند؛ پیروز شود. اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۱

*****احادیث درباره ی صبر*****

مولا علی (ع) فرمودند: صبر آن است که انسان مصیبتی را که به او می رسد، تحمل کند و خشم خود را فرو برد.
غرالحکم چاپ دانشگاه تهران، جلد ۲ حدیث ۱۸۷۴

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع): ریشه صبر، ایمان نیکو و عقیده استوار به خداوند است. غرالحکم جلد ۲ حدیث ۳۱۸۴

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع) فرمودند: صبر یا بر مصیبت است، یا بر اطاعت خدا، یا در مقابل معصیت است، که قسمت سوم صبر که در مقابل معصیت است از دو قسمت قبلی با ارزش تر است. میزان الحکمه، نشر دفتر تبلیغات اسلامی جلد ۵ حدیث ۱۰۱۰۱

*****احادیث درباره ی صبر*****

رسول خدا (ص) فرمودند: صبر چهار شعبه دارد: اشتیاق، هراس، وارستگی و انتظار. پس هر کس مشتاق بهشت است باید از شهوات بیرون برود. و کسی که از آتش میترسد باید از گناهان برگردد، و کسی که نسبت به دنیا زهد می ورزد، باید گرفتاری را سبک بشمارد، و کسی که در انتظار مرگ است باید در کارهای خوب بشتابد. میزان الحکمه جلد ۵ حدیث ۱۰۱۳۳

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع) فرمودند: صبر در کارها همانند سر در بدن است، همانطور که وقتی سر از بدن جدا شود، بدن فاسد میشود، هنگامی هم که صبر از کارها جدا شود کارها تباه میشود. بحار الانوار، نشر کتابفروشی اسلامیة، جلد ۷۱ صفحه ۷۳

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع) : صبر و شکیبایی و اخلاق نیکو و حلم و بردباری از اخلاق پیامبران است. بحارالانوار جلد ۷۱ حدیث ۹۲

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع) فرمودند : اگر صبر کنی به مقام و منزلت نیکان میرسی ، و اگر بی تابی کنی ، آن تو را به آتش وارد میکند. غررالحکم جلد ۳ حدیث ۳۷۱۳

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام صادق (ع) فرمودند : عاقبت صبر و شکیبایی خیر است ، بنابراین صبر کند ، تا پیروز شوید. بحارالانوار جلد ۷۱ حدیث ۹۶

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع) فرمودند : تو به آنچه که دوست داری از پروردگارت به تو برسد (بهشت) دست نمی یابی مگر اینکه در مقابل خواسته های نفسانی مقاومت کنی. غرالحکم جلد ۳ حدیث ۳۷۹۴

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع) فرمودند : کسی که بر مرکب صبر و بردباری سوار شد به میدان پیروزی خواهد رسید. بحارالانوار جلد ۷۸ صفحه ۷۹

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام باقر (ع) فرمودند: کسی که صبر کند، و کلمه استرجاع، یعنی (انا لله و انا اليه راجعون) بگوید

هوالمحبوب, [11:19 21.12.17]

و هنگام گرفتاری خدا را ستایش کند، پس او از کار خدا خشنود است و اجرش با خداست و کسی که این چنین نکند، سرنوشت او تغییر نمی‌کند و مذمت می‌شود و پاداش او هم از بین می‌رود. بحارالانوار جلد ۷۱ صفحه ۹۶

*****احادیث درباره ی صبر*****

حضرت محمد (ص) فرمودند: نشانه انسان صبور در سه چیز است: ۱-اینکه کسل نمیشود ۲-دل تنگ نمیشود ۳-از پروردگارش شکایت نمی‌کند، چرا که وقتی کسل شود، حق را ضایع و تباه خواهد کرد، و هنگامی که دلتنگ شد، سپاسگذاری نمی‌کند و وقتی که از پروردگارش شکایت کند، گناه خواهد کرد. بحارالانوار جلد ۷۱ صفحه ۸۶

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع) فرمودند: انسان صبور و شکیبای پیروزی را از دست ندهد، اگرچه زمان آن طولانی شود. میزان الحکمه جلد ۵ حدیث ۱۰۰۷۰

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع) فرمودند : کسی که در اطاعت خدا و کناره گیری از گناهان صبر و شکیبایی داشته باشد ، او مجاهد بسیار صبور است. غررالحکم جلد ۵ حدیث ۹۱۹۰

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع) : تنها کسی به نعمت های آخرت میرسد ، که در مقابل گرفتاریهای دنیا صبر و شکیبایی داشته باشد. غررالحکم جلد ۶ حدیث ۱۰۷۵۲

ارزش شجاعت و دلاوری:

آورده اند که شجاعت فضیلتی است بین گستاخی و بزدلی و کسیکه از ترس و وقاحت بر کنار باشد از فضیلت شجاعت برخوردار است و به طور کلی قدرتهای روحی عامل اصلی تعالی انسان است و در صحنه زندگی هر کس روحیه ای نیرومندتر داشته باشد موفقیتش درخشانتر است.

روایتی است که :

((ان الله يحب الشجاع))

خداوند آدم شجاع را دوست دارد.

گفته اند یکی از مبارزان عرب پیر شده بود و با وجود ضعف پیری قوت دل داشت روزی می خواست که سوار شود دو نفر بازوی او گرفتند تا سوار شد. بی ادبی طعنه زد که از این شخص چه کار می آید در حالیکه دو نفر باید او را سوار کنند پس شجاعت او چه خواهد شد. آن پیر مرد سخن او را شنیده و گفت آری دو نفر باید که او را سوار کنند اما هزار نفر باید او را پائین آورند.

شجاعت و دلیری یکی از مسلمین صدر اسلام که اسیر شده بود:

در زمان خلیفه دوم که سپاه اسلام در سوریه با قشون روم می جنگید در نبرد (قیساویه) عبدالله بن حدافه افسر رشید اسلام با هشتاد سرباز به دست رومیان اسیر شد. وقتی آنها را نزد فرماند سپاه روم بردند به عبدالله پیشنهاد کرد به کیش نصاری درآید و مسیحی شود. عبدالله پیشنهاد فرمانده نصاری را رد کرد. فرماند سپاه روم می دید که اگر این افسر رشید نصرانی شود و از دین اسلام برگردد بقیه اسیران مسلمین هم از وی پیروی نموده مسیحی می شوند و این خود پیروزی بزرگی برای سپاه روم خواهد بود.

فرمانده رویم دستور داد عبدالله را به چوبه دار بستند تا او را تیر باران کنند ولی عبدالله بر روی چوبه دار و مقابل تیراندازان دشمن با خونسردی و رشادت رومیان را می نگرست و احساس هیچگونه ناراحتی نمی کرد. فرمانده گفت او را پائین آورید سپس به فرمان وی دیگ بزرگ مسی آوردند و پر از آب نمودند و زیرش را روشن کرده تا کاملاً بجوش آمد آنگاه رو به عبدالله کرده و گفت:

اگر به دین ما نگروی تو را در این دیگ جوشان می افکنم و چون عبدالله ایستادگی نشان داد به دستور فرمانده رومیان یکی از سربازان اسیر مسلمان را آوردند و به میان دیگ افکندند و چندان نگاه داشتند تا پیش روی عبدالله پخت و گوشت و استخوانش جدا شد سپس مجدداً به وی پیشنهاد کردند به کیش نصاری درآید تا از این شکنجه دردناک نجات یابد. عبدالله همچنان پایداری نموده و از قبول پیشنهاد رومیان امتناع ورزید. به دستور فرمانده رومیان عبدالله را نزدیک بردند تا به میان دیگ جوشان بیفکنند عبدالله از شنیدن این دستور گریست.

رومیان شدی کنان گفتند سر انجام افسر مسلمان ناتوان شد و از سرنوشت خود می گریه. فرمانده دستور داد عبدالله را برگردانند شاید اکنون که به زانو در آمده حاضر شود به کیش نصاری درآید و تن به پیشنهاد آنها بدهد. ولی عبدالله رو به فرمانده رومیان کرد و با سخن گیرائی که حاکی از عزم و اراده محکم او بود گفت:

گمان مکن از این که دستور دادی که مرا به میان دیگ بیفکنند عاجز شده و گریستم نه موضوع این نیست . من چون دیدم هم اکنون در راه خدا به چنین سرنوشت دردناکی مبتلا می شوم که نزد خداوند پاداشی بزرگدارد گریستم و افسوس خوردم که چرا یک جان دارم و پیش خود گفتم ای کاش صد جان داشتم که بدین گونه در راه خدا و دین مقدس اسلام نثار کنم.

فرمانده روم که می دید سخنان عبد الله ناشی از صداقت و ایمان قوی اوست از این که این مرد در مقابل دیگ جوشان قرار گرفته و مرگ را در یک قدمی خود می بیند و با اینوصف چنین سخنانی به زبان می آورد در شگفت ماند و در دل به وی آفرین گفت و خواست که بهانه ای پیدا کند و از کشتن این افسر شرافتمند و از جان گذشته و شجاع در گذرد.

فرماند رومی به رسم پادشاهان و سران و فرماندهان نصاری روم به عبدالله گفتند: نزدیک بیا و سر مرا ببوس تا تو را آزاد کنم. بوسیدن سر پادشاهان و فرماندهان و امرای نصاری نشانه ذلت و خضوع در برابر او بود. عبدالله که این مطلب را می دانست گفت: نه نمی بوسم و تن به ذلت نمی دهم و آبروی مسلمانان را نمی برم.

فرمانده روم گفت پس به کیش ما در آی تا یکی از دختران خود را به همسری تو در آورم. عبدالله گفت: مسیحی نمی شوم و دخترت را هم نمی خواهم . فرمانده گفت: اگر به پیشنهاد من تن در دهی تو را در ملک و مقام خود سهم خواهم کرد. عبدالله گفت : این را هم نمی خواهم . فرماند نصاری که از سرسختی این افسر شجاع مسلمان در برابر اطرافیان خود ناراحت و خشمناک شده بود و می خواست هر طور شده عبدالله را حاضر کند تن به این کار بدهد یا سر او را ببوسد گفت اگر سر مرا بوسید هم خودت و هم اسیران مسلمین را آزاد می کنم.

عبدالله بن حذافه که با چشم خود دید که چگونه رومیان یکی از سربازان اسیر مسلمان را زنده در میان دیگ روغن زیتون چوشیده افکندند تا به کلی پخته و اعضای بدنش از هم متلاشی شد از شنیدن آزادی بقیه اسیران شاد شد و با شور و شوق از فراند رومی پرسید: آیا همه اسیران را که هشتاد سرباز هستند یکجا آزاد می کنی فرمانده گفت: آری . عبدالله گفت: به این شرط حاضرم سپس جلو رفت و سر فرمانده را بوسید و او نیز چنانکه قول داد در عوض شجاعت فرماند اسلام گفت: همه اسیران را آزاد ساخت.

عظمت شجاعت امام علی (ع):

وقتی که حضرت علی (ع) به میارزه عمرو بن عبدود رفت و او را کشت شخصی از حضرت سؤال کرد آیا نترسیدی که مبارزه چنین شخصی رفتی فرمود: چگونه از غیر خدا بترسد کسی که جز خدا احدی را به اندازه یک چشم بر هم زدن نپرستیده است.

شجاعت شهید سید حسین مدرس:

در باره مرحم شهید سید حسین مدرس نقل می کنند: روزی بمناسبت عید مردم دسته دسته به دیدار او می آمدند در این میان شخصی عینکی که ظاهر ا مأمور دولت بود آمد و به مدرس گفت: رضا خوان امر کرده اند که مردم دو نفر دو نفر به دیدار شما بیایند مدرس با عصبانیت فرمود: بیخود کرده چنین دستوری داده و به خدمتکار خودشان دستور دادند او را از خانه بیرون نمودند.

نقل می کنند در زمان طاغوت روزی سید مصطفی خمینی در باغی نشسته بودند که سرهنگی بدون اجازه وارد باغ شده و قصد استفاده از باغ را داشت ولی سید مصطفی بلند شده و یقه سرهنگ را گرفته و او را با زور از باغ بیرون نمود. در حالیکه زمان زورمندی این اشخاص نظامی بود.

ارزش حلم و بردباری :

از خلق و خوی خوبان و نیکان حلم داشتن و بردباری کردن است. قرآن می فرماید:

((و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما))

افراد مؤمن کسانی هستند که هر گاه افراد جاهل با آنان تکلم نمایند سلام کرده و اعتنایی نیم نمایند.

از علی (ع) پرسیدند: قویترین و داناترین شخص کیست؟ فرمود: هر که حلیم تر است. پرسیدند: حلیم ترین مردم کیست: حلیم ترین مردم کیست؟ فرمود: آنکه هر گز به غضب نیاید.

حلم خواجه نصیر طوسی:

درباره خواجه نصیر طوسی می نویسند که یکنفر جاهل نامه ای به او نوشته و او را سگ خطاب کرده بود. شیخ طوسی در جواب نوشت شما مرا سگ دانسته اید ولی من هر چه فکر کردم که چه چیزم به سگ می برد نفهمیدم من دو پا دارم ولی سگ چهار پا دارد او دندانهای تیزی دارد که استخوان را خرد و نرم می کند اما دندانهای من از کار هم افتاده ایت سگ پشم دارد من ندارم. و با این جواب آن شخص را شرمنده و پشیمان نمود.

شاعر گوید:

بردباری خزینه خرد است

هر که را حلم نیست دیو و دد است

دیو بند است اگر دانی

عصب از دست اوست زندانی

یا

سبب تقرب و جمال آمد حلم سرمایه کمال آمد

مومیائی هر شکسته دلست حلم شادی فزای هم خجلست

داستانی زیبا از یک پیامبر(ص):

در روایت است که به یکی از پیامبران از طرف خداوند باطن بعضی از امور را نشان دادند به اینصورت که به او گفتند فردا که به صحرا می روی نخستین چیزی را که دیدی باید بخوری پس به صحرا رفت و نخستین چیزی که مشاهده کرد کوه بزرگی بود تعجب کرد چگونه می شود کوه را خورد بعد با خود گفت من مأمورم که این کار را بکنم پس تا هر اندازه که بتوانم انجام می دهم شدن یا نشدن آن با من نیست پس با این تصمیم قدم پیش گذاشت هر گامی که بر می داشت کوه کوچکتر می شد تا وقتی که نزدیکش رسید دید به اندازه لقمه کوچکی گردید آنرا گرفته و در دهان گذاشت دید از عسل شیرینتر و گواراتر است بعد به او فهماندند که این کوه خشم و غضب است که نخست تحمل کردنش برای انسان مشکل ولی با حلم و بردباری آسان بلکه لذت بخش می شود.

انوشیروان از بزرگمهر پرسید: که حلم چیست. گفت: نمک خوان طعام است چه حروف آنرا چون برگردانند ملح میشود.

چنانکه هیچ طعامی بدون نمک مزه ندهد هیچ اخلاقی بی حلم جمال ننماید انوشیروان گفت: علامت حلم کدام است گفت: حلم را سه نشانه است یکی آنکه اگر ترش روئی سخت گو با او سخن تلخ در میان آرد او در برابر آن جواب شیرین بر زبان راند و اگر بفعل و کاری نیز او را برنجاند در جواب آن با او احسان نماید.

با تو گویم که چیست غایت حلم

هر که زهرت دهد شکر بخشش

هر که بجزا شدت جگر بجفا

همچون کان کریم زر بخشش

کم مباش از درخت سایه فکن

هر که سنگت زند ثمر بخشش

علامت دوم آنست که در عین آنکه آتش خشم زبانه زدن گیرد و صولت غضب و سطوت آن به انتها رسد خاموش گردد و این دلیل اطمینان دل و تسکین روح است.

نشانه سوم فروخوردن خشم است اگر کسی در واقع مستحق عقوبت باشد.

در اخبار آمده است که از حضرت عیسی سؤال کردند که سخت ترین همه چیزها چیست؟ جوابداد که خشم خداوند گفتند بچه چیز از غضب الهی ایمن میتوان شد. فرمود: که به ترک غضب خویش.

بزرگی از کوچه گذشت از پشت بام خانه یا مقداری خاکروبه بر سرش ریختند سربلند کرده و گفت خداوندا ترا سپاس می گویم که بر سر پرگناهم که سزاوار سنگ است بجایش خاک نرم زیختی.

سخاوت:

از صفات خوب و پسندیده برای یک مسلمان گشاده دستی و بخشنده بودن است و این میسر نمی شود مگر برای کسانی که دنیا برای آنان وسیله ای است برای رسیدن به درجات اخروی و دوستی و محبت دنیا در دل آنان ناپایدار است لذا می توانند باریحتی در راه خدا به مخلوق ببخشند و از مال و ثروت خود بگذرند.

قرآن می فرماید:

((وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْمَةً فَاُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ))

مؤمنین کسانی هستند که دیگران را بر خود ترجیح داده و ایثار کرده ولو اینکه خود نیاز دارند و کسیکه از بخل خود را نگهداری نماید جزو کسانی است که رستگارند.

پیامبر (ص) فرمود: سخاوتمند به خدا و بهشت و مردم نزدیک است و از آتش دور می باشد و بخیل از خدا و مردم و بهشت دور بوده و به جهنم نزدیک است و جاهل بخشنده بهتراست نزد خدا از عابد بخیل.

همچنین حضرت رسول (ص) فرمود:

((الجنة دار الاسخياء))

بهشت منزل سخاوتمندان است.

سخاوت کن که هر کس کو سخی بود

روا نبود که گویم دوزخی بود

سه نفر سخاوتمند:

هیثم بن عدی گفت: سخ نفر درباره سخاوتمندان اسلام مجادله کردند. یکی گفت در عصر ما سخی ترین مردم عبدالله بن جعفر است. دیگری گفت: عرابه اوسی سخی ترین است. و مومی قیس بن سعد بن عبادہ را ترجیح داد. وقوع این مجادله در مکه بود. گفتند امتحان این کار اشکالی ندارد هر کدام پیش کسیکه او را سخی ترین میدانند برود و از او چیزی بخواهد تا ببینم چه می دهد. آنگاه قضاوت کنیم. طرفدار عبدالله بن جعفر درب خانه او رفت. موقعی رسید که عبدالله می خواست سوار شتر بشود گفت ای پس عموی پیغمبر (ص) من راه مانده ام و غریب این بلادم بمن کمک کن. بلا فاصله عبدالله از شتر به زیر آمده و گفت سوار این شتر شو و هر چه در میان خورجین است بردار این شمشیر مرا نیز که از شمشیر های علی بن ابی طالب (ع) است بگیر. شتر را بگرفت در میان خورجین چهار هزار دینار و چند ردای خز بود و موضوع مهمتر در این عطا شمشیر علی (ع) بود. هواداران قیس بن سعد پیش او رفت در آنموقع او در خواب بود کنیزش گفت قیس خوابیده چه می خواهی جوابداد غریبی هستم که به وسیله بازگشت بوطن ندارم کنیز اظهار نمود حاجت تو ارزش بیدار کردن قیس را ندارد برو در جایگاه شتران ما به این علامت و نشانی شتری با لوازم و یک غلام بگیر و بوطن خود برگرد گفته کنیز را انجام داد و لحظه ای بعد با خوشحالی پیش رفقای خود بازگشت.

نفر سوم پیش عرابه اوسی رفت وقتی رسید که عرابه تکیه بدو غلام خود کرده چون بینایی خود را از دست داده بود. پس این شخص تقاضای کمک کرده و گفت مردی بینوایم، عرابه گفت این دو غلام را بگیر. افسوس حقوق لازم برای عرابه مالی نگذاشته. آنمرد گفت من این دو غلام را نمی گیرم زیرا اینان اکنون راهنمای تو هستند عرابه اظهار داشت اگر نگیری آزادشان می کنم پس دست بدیوار گرفته و بطرف منزل خود بازگشت آنمرد غلامهای عرابه را پیش رفقای خود

آورده جریان را شرح داد . ثابت شد این چند نفر براستی سخی ترین مردم زمانند سپس هر سه نفر متفقا حکم به افضلیت عرابه کردند زیرا او با آنکه احتیاج داشت بخشید.

علی (ع) فرمود: قوت بدن غذا خوردن هست و قوت ارواح طعام دادن به مردم است.

چو خوردی طعام قوت تن شد

چو دادی قوت روح اندر بدن شد

چو خوردی اندرین عالم فنا شد

چو دادی اندر آن عالم بقا شد

سخاوت حاتم طائی:

آمده است: به حاتم طائی گفتند از بسیاری کرم اسراف کردی:

((ولا خیر فی السرف))

خیری در اسراف نیست.

حاتم فوراً کلمات را مقلوب فرمود که:

((لا سرف فی الخیر))

در خیر اسراف نیست.

اگر کسی بر ضای خدای عزوجل

هزاره بدره ببخشد هنوز کم باشد

و گر برای هوی نیم دانگ خرج کند

یقین بدان که به اسراف متهم باشد

درباره حضرت ابراهیم(ع) گفته اند که روزها روزه داشته و برای افطار گوساله ای را ذبح نموده و طعام می کرد و وقت افطار در ب خانه منتظر مهمان می شد و تا مهمان بر او وارد نمی شد افطار نمی فرمود. همچنین در باب پیامبر گرامی اسلام (ص) آمده است که: شخص عربی پیش پیامبر آمده و ردای حضرت را گرفته و کشید بطوریکه اثر کشیدن ردا بر گردن حضرت نمودار شود. سپس حضرت گفت: یا محمد به من از اموال خدا که در نزد توست بده پس حضرت به او نگاه کرده و تبسم نموده و دستور دادند که به او مالی بدهند. علی (ع) درباره سخاوت پیامبر اسلام(ص) فرمود: رسول خدا کریمترین مردم در دادن مال بود.

پیامبر(ص) فرمود: من ادب کرده خدا بوده و علی ادب کرده من است . خداوند مرا امر نمود به سخاوت و نیکی و نهی کرد مرا از بخل و ستم و مبعوضترین چیز نزد خدا بخل و بداخلاقی است. از جابر انصاری است که هر کس از پیامبر تقاضایی می کرد جواب نه از حضرت نمی شنید.

روزی مردی اعرابی وارد مدینه شده پرسید سخاوتمند ترین مردم مدینه کیست؟ امام حسین(ع) را به او معرفی نمودند و به محل حضرت راهنمایش کردند عرب وارد مسجد شده آنجناب را در حال نماز دید ایستاد و چند شعر خواند به این مضمون (اینک ناامید نشده آنکه بتو امید داشته و کوبه در خانه ات را به امید بخشش کوبیده تو سخاوتمند و پشتیبان بیچارگانی پدرت نابود کننده فاسقین بود اگر نبود راهنمای پدر و جدت پیکر ما را جهنم فرا می گرفت.)

امام حسین(ع) نماز را تمام کرده بقنبر فرمود از مال حجاز چیزی باقی مانده عرضکرد چهار هزار دینار موجود است. دستور داد بیاور کسی که سزاوارتر به آن بوده رسید. وقتی دینارها را حاضر نمود امام (ع) دو برد خود را از تن در آورده پولها را در آنها پیچیده و بواسطه شرم و حیا دستش را از شکاف درب خارج نموده به اعرابی تقدیم کرد و این شعر را خواند:

بگیر این مقدار را و من از تو پوزش می خواهم . بدان نسبت به تو مهربانم که اگر در فردای آینده وسیله ایستادنی ما را بدست آید ثروت سرشاری بر تو ریزش خواهد کرد اما گذشت زمان خیلی تغییر پذیر است انک دست ما از نظر مالی گشاده نیست.

اعرابی پول را گرفته شروع بگریه نمود . امام فرمود شاید آنچه که دادیم کم بود. گفت: هرگز . گریه ام برای این است که چگونه سخاوتمند شما در دل خاک جای می گیرد.

شعیب بن عبدالرحمن گفت: هنگام دفن حضرت امام حسین(ع) بر پشت مبارکش اثری غیر متعارف مشاهده شد از امام سجاد(ع) سبب پیدایش آن اثر را پرسیدند فرمود: بواسطه انباهای نان و خرمائیکه بر در خانه سخاوتمندان و بیوه زنان می برد این اثر پیدا شده است.

شخصی خدمت رسول خدا(ص) آمده سؤال کرد: چه کسی از نظر ایمان فضیلت بیشتری بر مردم دارد حضرت فرمود: کسیکه از همه مردم گشاده دست تر باشد.

پیامبر فرمود: از گناه مرد سخاوتمند در گذرید برای آنکه خدای متعال از او دستگیری می فرماید و او را از لغزش نگه داری می نماید و همچنین فرمود: خدای متعال دوستان خود را با سخاوت و خوش خلق قرار داده است.

امام صادق(ع) به یکی از حاضرین مجلس خود فرمود: تو را آگاه نکنم از چیزیکه باعث نزدیکی به خدا و بهشت می شود و از آتش جهنم دور می کند عرضکرد بفرمائید فرمود: سخاوت را پیشه کن زیرا خداوند دسته ای از مردم را بر حمت خود خلق نمود تا ایشان را مورد مغفرت و رحمت خویش قرار دهد. چنین اشخاصی را اهل احسان و منبع نیکی قرار داده. اینها مقصد و مقصود مردمند در احتیاجات خود به ایشان روی می آورند تا آنها را زنده کنند همانطوریکه باران زمین تشنه و آب ندیده را زنده می کند این دسته از مؤمنین ایمن و آسوده هستند در روز قیامت.

پیامبر(ص) از خدا نقل نمود که حق تعالی می فرماید: که من از سخی عذاب قبر و شدت قیامت را رفع نمایم و سخاوتمند صبح و شام ننماید مگر آنکه آمرزیده شود و چون خدا کافر سخاوتمند را حکم به جهنم کند به مالک دوزخ میگوید که رخصب ده جهنم را عذاب او را کمتر نماید.

شعر:

نیست نکوتر ز سخاو پیشه

تجربه کردم زهر اندیشه

برگذر قافیه اینک کرم

خاصه ز بهر درم آمد کرم

قرآن فرمود: بدرستیکه نیکان در نعمت اند و بدرستیکه فاسقین در آتشند. پیامبر(ص) فرمود: سادات مردمان در دنیا سخاوتمندان هستند و سادات مردمان در آخرت اهل تقوا. در مثال آمده است که مرغ وحشی را با دام صید میتوان کرد و آدمی را با احسان و انعام.

کرم پیشه کن کادمی زاده صید

با حسان توان کرد وحشی بقید

چو دشمن کرم بیند و لطف وجود

نیاید ازو هیچ بد در وجود

مسلمان تصور نکند که همواره بایستی فردی دست بذل و بخشش از آستین بیرون کند که مال هنگفتی در اختیار داشته باشد و آدم بینوا که ثروتی ندارد بذل و بخشش او حساب نمی شود نه چنین نیست بلکه بینوا هم می تواند زیادی هزینه زندگیش را به نفع دیگران به مصرف برساند و از این کار هم دریغ نداشته باشد چه آنکه این عمل نهایت کوشش مرد تهیدست است و شکی نیست که اینگونه بخشش از مال هنگفتی که ثروتمند می کند برتر و بهتر است. لذا پیامبر(ص) فرمود: کسیکه به چیزی اشتها و تمایل داشته باشد و دست رد بسینه اشتهای خود زند و دیگری را بر خود مقدم دارد و آنچه محبوب نزد خدا می داند در اختیار او نهد خدای متعال از اعمال ناپسند او درگذرد و او را به ببخشد.

مروست که خداوند به جبرئیل وحی فرمود: که اگر تو را بدنیا فرستم و از اهل دنیا گردانم چه عملی انجام می دهی گفت: یا رب تو دانائی لکم سخ عمل نمایم خانواده پر فرزند را کمک می کنم به انفاق بر آنها و عیب خلق بیوشم تا که از بندگانت کسی شرمسار نگردد و تشنه را سیر آب نمایم.

در روایت است که شخصی نامه حاجت به امام مجتبی (ع) نوشت حضرت نامه را نگرفته فرمود: حاجت رواست آنشخص گفت آیا به مانه نگاه نمی کنید فرمود اگر نامه را بخوانم اثر خواری و کوچکی در صاحب نامه ظاهر می شود و خدا از من سؤال خواهد نمود.

پیامبر (ص) فرمود: مردم چهار صنفند سخی ، کریم ، بخیل و لئیم . اما سخی آنست که بخورد و اعطا کند و کریم آنست که نخورد و ببخشد و بخیل آنست که بخورد و نبخشد و لئیم آنست که نخورد و نبخشد.

مال ازس بهر آن بکار آید

تا ز بهر تنت سپر گردد

هر که تن را خدای مال کند

مال و تن عرصه خطر گردد

هر کریمی که خوار دارد زر

هر زمانی عزیز تر گردد

آورده اند که در زمان پیامبر(ص) مردی از صحابه هیچوقت مهمان قبول نمی کرد لذا رسول خدا به او عتاب فرمود عرضکرد یا رسول الله زنی دارم که اگر مهمان به منزل ببرم تا یکسال با من دعوا کند فرمود: برو و طعامی مهمیا گردانکه امشب من مهمان شما هستم مرد بخانه رفته و به زن گفت که امشب مهمان شما هستم مرد بخانه رفته و به زن گفت که

امشب رسول خدا مهمان ما است زن گفت چون طعامی کهلایق رسول خدا باشد نداریم به حضرت بگو وقت دیگر بیاید
مرد گفت نمی توان زیرا خود حضرت فرموده امشب می آیم پس زن قبول ننمود لذا مرد خود غذائی درست کرد پس
چون شب شد رسول خدا تشریف آورده و طعام تناول فرمودند و رفتند زن گفت ای مرد به پیامبر شکایت مرا کردی گفت
نه از کجا می گویی گفت از آنجا که رسول خدا از طعام ما هیچ نخورد مرد گفت طعام خورد زن گفت عجب دیدم که
رسول خدا وقتی وارد منزل ما شد نان در دامنش بود و چون بیرون رفت ماران و گژدمان بدامنش آویخته بیرون برد مرد
گفت من اینها را ندیدم پس برخواسته به خدمت حضرت رفتند و داستان را گفتند حضرت فرمود راست می گوید آن نان
را که همراه من بود روزی من بود که با من می آمد و آن ماران گناهان شما بودند که بیرون بردم و شما را پاک کردم.

ارزش قناعت در اسلام:

از صفاتی که سبب موفقیت انسان در زندگی خود مخصوصا زندگی مادی می شود و از ذلت و خواری و تملق گویی
دیگران جلوگیری می نماید قناعت است یعنی اکتفا کردن به ضروریات زندگی و دوری از آرزوهای طول و دراز و
رنگارنگ مادی.

خداوند در قرآن می فرماید:

((للفقراء الذين احصرو في سبيل الله لا يستطيعون ضربا في الارض يحسبهم الحاهل اغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا
يسئلون الناس الحافا))

برای بینوایانی که در راه خدا دچار تنگی شده که نمی توانند در زمین مهاجرت کنند و افراد بی اطلاع فکر می نمایند
آنان ثروتمند هستند بخاطر عفتی که در صورتشان است و از مردم کمک نخواهند.

قال رسول الله (ص) :

((عز من قنع و ذل من طمع))

در قناعت عزت و در طمع ذلت است.

عزت ز قناعتست و خواری ز طلب

با عزت خود بساز و خواری مطلب

کس از درخت طمع برنخورد

که آمد برین در که برسر نخورد.

امام صادق (ع) فرمود: هر که با معاش اندک خدا را ضی گردد خدا هم به عمل اندک او راضی شود.

علی (ع) فرمود: اگر از دنیا بقدر کفایت خواهی اندک و سبکتر چیز دنیا کفایت کند و اگر به قدر کفایت نخواهی هر چه در دنیاست کفایت نباشد.

پیامبر (ص) فرمود: هیچ توانگر و درویشی نیست جز اینکه فردای قیامت آرزو کند ای کاش در عالم دنیا بقدر قوت روزانه اکتفا کرده بودم.

از حضرت باقر (ع) است که فرمود: بپرهیز از اینکه چشم بمافوق خود بگشائی . کافست بدستوری که خدا به پیامبر (ص) داده است توجه کنی که در قرآن فرمود:

((ولا تعجبک اموالهم و لا اولادهم))

مال و فرزندان ایشان تو را بشگفت نیاورد.

و نیز فرموده است:

((لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجنا منهم زهره الحیوه الدنیا))

دیدگان خود را به زر و زیور دنیائی که بمردم کافر داده ام مگشای. پس هرگاه یکی از این امور برای تو پیش آمد از زندگانی رسول خدا (ص) یاد کن که اگر دسترسی پیدا می کرد خوراکش نان جویی بود و شیرینیش خرما و آتشگیره اش شاخه درخت خرما بود.

سعدی:

آن شنید ستم که در صحرای

کور یار سالاری در افتاد از ستور

گفت چشم تنگ دنیا دار را

یا قناعت پر کند یا خاک گور

کفاف در زندگی:

از نوفلی نقل شده که امام سجاد(ع) فرمود: رسول خدا(ص) به شترانی در بیابان رسید و مقداری شیر از او خواستند در پاسخ گفت آنچه در سینه شتران است اختصاص به صبحانه اهل قبیله دارد و آنچه در ظرف دوشیده ایم شامگاه از آن استفاده می کنیم.

آنجناب دعا کردند:

خداوندا مال و فرزندان این مرد را زیاد کن. از او گذشته در راه ساربان دیگری برخورد لذا از او هم درخواست شیر کردند ساربان سیه شتران را دوشیده محتوی ظرفهای خود را در میان ظرفهای پیامبر(ص) ریخت و یک گوسفند نیز اضافه بر شیر تقدیم نموده عرضکرد فعلا همین مقدار پیش من بود چنانچه اجازه بدهید بیش از این تهیه و تقدیم کنم. پیامبر(ص) دستهای خود را بلند کرده گفتند خداوندا به اندازه کفایت به این ساربان عنایت کن. همراهان عرضکردند یا رسول الله آنکه درخواست شما را اجابت نکرد دعائی کردی که ما همه آن دعا را دوست داریم ولی برای این ساربان که حاجت شما را برآورد از خداوند چیزی خواستید که ما دوست نداریم. فرمود:

((ما قل و کفی خیر مما کثر و الهی اللهم ارزق محمد و آل محمد الکفاف))

چیزی کم ولی کافر باشد بهتر است از چیزی که زیاد ولی انسان را از خدا مشغول کند.

رسول خدا (ص) توانگر آن نیست که با فراوانی مال آبروی خود را حفظ کند بلکه توانگر کسی است که نفسش بی نیاز باشد.

و همچنین فرمود: اگر آنچه نزد توست تو را کفایت می کند پس طلب نکن آنچه تو را به طغیان و می دارد.

در توراه آمده: ای فرزند هر طور می خواهی بکن چون هر نوع عمل می کنی بهمان نحو هم پاداش می بینی هر کس به روزی کم خداوند راضی باشد خداوند هم عمل او را قبول می کند و هر کس به مال حلال کم قانع باشد خداوند رنج او را کم می کند و به کسب او برکت می دهد و آن شخص را از جزو بندگان فاجر خارج میکند.

از علی (ع) درباره تفسیر آیه :

((فلنحینه حیاء طیه))

بر هر مرد و زنی که شایسته انجام دهند زندگی زیبایی عنایت می کنیم.

سؤال کردند حضرت فرمود: زندگی زیبا قناعت است.

گر پر از غم شود همه عالم

نخورد مرد با قناعت غم

داستانی از عمرو مرد فقیر:

آورده اند که در زمان خلافت عمر جوانی برای نماز به مسجد آمده و چون سلام نماز را می داد فوراً برخاسته می رفت و همیشه به اینصورت نماز می خواند روزی چون سلام نماز را داده و خواست برود عمر بانک بر او زد که چرا ادب نگاه نداشته و بعد از نماز به دعاها و ذکرهای وارد شده نمی پردازی و فوراً بلند شده می روی جوان گریان شده گفت ای پس خطاب بانک بر شکستگان می زنی تو چه می دانی که حال بیچارگان چگونه می گذرد . عمر گفت ای جوان مرا از حال خود خبر ده گفت فقیری ما به آنحال رسیده که من و عیالم یک لباس داریم و هر دو یک پیراهن. اگر او می پوشد من لباس ندارم و اگر من می پوشم او را نیست هر روز بامداد من می پوشم و به مسجد آمده نماز می خوانم و زود می روم و لباس را به او می دهم تا او نماز بخواند. حاضران از حال او بگریه آمدند عمر از بیت المال هشتاد درهم نقره آورد و گفت ای جوان این درهمها را بردار و صرف خود و عیال نما.

چون آن درهمها را برداشتع بمنزل رفته حال را به زنش گفت. زن گفت : ای بی همت چرا حال خود با عمر گفתי و سر ما را آشکار کردی و درویشی بمال دنیا بفروختی و عزت و جلال حق تعالی که اگر این پول را پس ندهی یک روز دیگر با تو نباشم من سختی دنیا را به این خاطر اختیار کردم که بدولت قبول آخرت باز نمانم.

جوان رفت و پولها را پس داد و برگشت موقع شب عیالش برخاست و رکعتی چند نماز گذارد و به شوهرش گفت: برخیز و وضو بگیر سپس زن به شوهرش گفت ای مرد مرا با فقری خود خوش بود و تا الان هیچکس از حال ما آگاه نبود اکنون چون آشکار شد من پیش از این دنیا و زندگی کردن نمی خواهم از خدا میخوام که روح مرا قبض کند تو نیز موافقت می کنی گفت: می کنم. پس هر دو به سجده افتادند و ساعتی با حق در مناجات بودند پس جان به حق تسلیم کردند.

عدی بن حاتم حضرت علی(ع) را دید که در برابرش کاسه ای آب و پاره ای نان جو و نمک نهاده اند گفت ای امیر مؤمنان این روا نیست که روز را گرسنه و مشغول کار و کوشش به سربری و شب را بیدار و درگیر با رنجها به روز آری و سپس افطارت این باشد . علی(ع)

گفت : نفس خود را به قناعت عادت ده و گرنه بیش از آنچه برای او بسنده باشد از تو طلب خواهد کرد.

بخش دوم:

زشتیها

و

بدیها

هوی پرستی:

درمقابل پرهیز کاران و متقین اشخاص فراوانی هستند که اراده کنترل غرائز و شهوات نفسانی خود را ندارند و در چند روزه عمر خود مهار نفس اماره را رها کرده و می گذارند هر جا که می خواهد قدم بگذارد که این دسته ذلیل ترین مردم هستند زیرا شرافت انسانیت را در راه لذات نامشروع زودگذر فدا می نمایند.

قرآن می فرماید:

((قل هل ننبئکم بالا خسرین اعمالا الذین ضل سعيهم فی الحیوة الدنيا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا اولئک الذین کفرو بایات ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم فال نقیم لهم یوم القیامة))

بگو ای رسول آیا آگاه نکنم شما را به اینکه چه کسانی بیشترین خسارات را از جهت اعمالشان دارند آنانیکه منحرف شده کوششان در راه زندگی دنیا و فکر می کنند که آنها خوب اعمالی دارند آنان کسانی هستند که به آیات الهی و روز قیامت کافر شده پس اعمالشان نابود و هیچ ارزشی در روز جزا برای اعمالشان نیست.

علی (ع) میفرماید:

((من ترک الشهوات کان حرا))

کسیکه شهوات را ترک کند آزاد مرد است.

امام ششم فرمود (ع) پرهیز کنید ا هوای نفستان همانطوریکه از دشمنان حذر می کنید زیرا برای مرد چیزی دشمنتر از پیروی از هوای نفسانی و گفتار بیهوده درباره دیگران نیست.

همچنین حضرت فرمود: کسیکه مالک نفسش باشد و او را کنترل کند در هنگامیکه به حرام رغبت می کند و از واجب فرار می کند و چیز نامشروع از خوراکی می خواهد و زمانیکه غضبناک است و مانیکه راضی است خداوند بدنش را بر آتش حرام می کنی.

داستان عفت و گریه امام حسین (ع) در برابر زن کامجو:

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد که در ابواء زنی بادیه نشین خدمت حضرت مجتبی (ع) رسید در آنحال امام حسن (ع) مشغول نماز بود. نماز را کوتاه نمود و فرمود کاری داشتی جوابداد آری پرسید حاجت تو چیست گفت من زنی بیشوهرم به این مکان وارد شده ام و مایلم از شما کام بگیرم.

حضرت فرمود: دور شو از من می خواهی مرا با خودت در آتش جهنم بسوزانی. آن زن پیوسته در صدد دل بردن از آنجناب بود.

حضرت شروع به گریه کرد و در این بین می فرمود: دور شو ای بر تو. کم کم گریه آنجناب شدید شد. زن که حال امام مجتبی (ع) را مشاهده کرد او هم شروع بگریه نمود امام حسین (ع) وارد شد دید برادرش با این زن هر دو گریه می کنند. سیلاب اشک امام حسن (ع) چنان برادر را تحت تأثیر قرار داد که او هم شروع بگریه کرد. عده ای از اصحاب حضرت آمدند هر کدام آن حال را مشاهده می کرد گریه آنها را می گرفت تا اینکه صدای گریه ایشان بلند شد. زن بادیه نشین خارج گردید. اصحاب هم متفرق شدند. مدتی از این پیش آمد و گذشت. حسین بن علی (ع) از نظر عظمت و جلالت برادر خویش سبب گریه را نپرسید. نیمه شبی که امام حسن (ع) خوابیده بود ناگاه بیدار شده و گریه آغاز نمود. حسین (ع) پرسید چه شده برادر جان فرمود: خوابی دیدم از آن جهت گریه می کنم تفصیل خواب را جویا شد. فرمود تا زنده ام بکسی مگو. یوسف صدیق را در خواب دیدم. مردم برای تماشای او جمع شده بودند من هم جلو رفته او را تماشا می کردم همینکه حسن و زیبائی اش را دیدم گریه ام گرفت یوسف بسوی من توجه نموده گفت برادرم چرا گریه می کنی پدر و مادرم فدایت باد. گفتم بیاد آوردم جریان تو را با زن عزیز مصر که چه رنج و مشقتی کشیدی بزندان افتادی پیر کهنسال یعقوب در فراق تو چه دید برای آن گریه می کنم و در شگفتم از نیروی تو که چه اندازه تقوا داری! یوسف گفت چرا تعجب نمی کنی از خودت راجع به آن زن بادیه نشین که او در ابواء با تو مصادف شد. چه حالی پیدا کردی دیدی چگونه اشک ریختی؟

پیامبر(ص) فرمود: کسیکه قدرت پیدا کند بر زنی یا کنیزی پس از ترس خدا او را ترک کند خداوند آتش را بر او حرام می کند و او را از قیامت ایمن کرده وارد بهشت می نماید و اگر حرام مرتکب شود خدا بهشت را برای او حرام کرده و او را وارد جهنم می نماید و در جای دیگر حضرت فرمود: بیشترین چیزی که باعث جهنمی شدن امت من میگردد دو چیز است شکم پرستی و شهوترانی.

نتیجه نیک مخالفت با هوای نفس:

حضرت رسول(ص) فرمود: در میان بنی اسرائیل عابدی زیبا و خوش سیما بود زندگی خود را بوسیله درست کردن زنبیل از درخت خرما می گذرانید. روزی از درخانه پادشاه می گذشت کنیز خانم پادشاه او را دیده وارد قصر شد و حکایتی از زیبایی و جمال عابد برای خانم تعریف کرد. خانم گفت بوسیله ای او را داخل قصر کن. همینکه عابد داخل شد چشم همسر سلطان به او افتاد از حسن و جمالش در شگفت شد در خواست نزدیکی کرد. عابد امتناع ورزید. زن دستور داد درهای قصر را ببندند و به او گفت غیر ممکن است باید من از تو کام بگیرم و تو نیز از من بهره ببری عابد چون راه چاره را مسدود دید. پرسید بالای قصر شما محلی نیست که در آن جا وضو بگیرم زن بکنیز گفت ظرف آبی بالای قصر ببر تا هر چه می خواهد انجام بدهد. عابد بر فراز قصر رفت در آنجا با خود گفت ای نفس مدت چندین سال عبادت را که روز و شب مشغول بودی به یک عمل ناچیز می خواهی تباه کنی. اکنون خود را از این بام به زیر انداز. بمیری بهتر از آن است که این کار انجام دهی نزدیک بام رفت دید قصر مرتفعی است و هیچ دست اویزی نیست که خود را به آن بیاویزد تا بزمین برسد. حضرت رسول(ص) فرمود: همینکه خود را آماده انداختن نمود امر بجبرئیل شد که فوراً بزمین برد بنده ما از ترس معصیت می خواهد خود را بکشتن دهد. او را بیال خود دریاب تا آزرده نشود عابد را در راه چون پدری مهربان گرفت و بزمین گذاشت. زیباییهایش در همان قصر ماند زنش پرسید پول زنبیل ها را چه کردی؟ گفت امروز چیزی عاید نشد گفت امشب را با چه افطار کنیم. جواب داد باید به گرسنگی صبر کنیم ولی تو تنور را بیافروز تا همسایگان متوجه نشوند ما نان تهیه نکرده ایم. زیرا ایشان بفکر ما خواهند افتاد. زن تنور را روشن کرده با مرد خود شروع به صحبت نمود. درین بین یکی از زنان همسایه برای بردن آتش وارد شد. گفت از تنور آتش بگیر. آن زن بمقدار لازم آتش برداشت و در موقع رفتن گفت شما گرم صحبت نشسته اید ناهایتان در تنور نزدیک است بسوزد زن نزدیک تنور آمده دید نان بسیار خوب و مرتبی بر اطراف تنور است. نانها را جدا کرده پیششور آورده باو گفت تو در پیش خدا منزلتی داری که برایت نان آماده می شود از خداوند بخواه بقیه عمر ما را از بدبختی و ذلت نجات دهد. عابد گفت صبر همین زندگانی بهتر است.

علی (ع) فرموده است:

((مغلوب الشهوة اذل من مملوك الرق))

کسیکه مغلوب شهوات باشد از بنده زر خرید ذلیل تر است.

همچنین فرمود:

((من احب المكارم اجتنب المحارم))

کسیکه کرامتها را دوست دارد از حرام چشم پوشی کند.

امام صادق (ع) فرمود: شیطان نمی تواند بنده ای را وسوسه کند مگر اینکه ابتدا یاد خدا را از او می برد و او را نسبت به دستور خدا سست می نماید و او را به محرمات وارد کرده و اینکه خدا بر اسرار او مطلع است را از یاد او می برد.

علی (ع) فرمود: مقهور کنید این نفوس یرکش را خود سر و بی قیدند اگر خواسته های آنها را پیروی نمائید شما را در پرتگاه می افکند. در طول تاریخ جهان همواره افرادی بوده اند که با علت پیروی از هوی نفسانی دچار انحراف شده و باعث بدبختی خود در ابتدا و انحراف و فساد بسیاری از افراد بشر شده اند.

پیروی از هوی نفسانی افراد در ابعاد مختلف مثل ریاست طلبی و قدرت طلبی و رفاه طلبی و شکمبارگی و شهوات جنسی و غیره ظاهر شده است. امثال نمرود و فرعون و بخت النصر و چنگیز و تیمور و یزید و بسیاری از افراد مشهور در خونخوارگی و استثمار افراد بشر کسانی بودند که در زندگی خود اراده لازم جهت کنترل غرائز سرکش خود نداشتند لذا باعث شدند که عمری را در غارت مردم محروم و مظلوم سپری و سپس با پرونده سنگینی از اعمال ضد بشری از این جهان رخت ببندند. به نمونه ای از این اشخاص اشاره می شود.

عاقبت نافر جام عمر سعد:

عمر سعد از کسانی بود که می گفتند در کودکی با امام حسین (ع) هم محله بودند و با هم بزرگ شدند و پدرش نیز سعدابن و قاص از سرداران سپاه اسلام بود و هیچکس حتی خود او فکر نمی کردند که روزی به جنگ فرزند پیامبر (ص) و امام برحق امام حسین (ع) برود و لی بدلیل غلبه هوی نفس بر عقل او نتوانست از ملک ری بگذرد و بخاطر حکمرانی بر قسمت کوچکی از این دنیا دست خود را به خون شریقتترین انسان با اصحابش آغشته نمود. علی (ع) می فرماید: چه بسا ساعتی شهوت باعث غم و اندوه روزگاری بشود.

همچنین می فرماید: اگر هوای نفس را فرمانروای خود سازید شما را کور و کر می کند و سرانجام موجب هلاک شما می شود.

هلاکت عابد بر اثر هوا پرستی:

آورده اند در زمان قدیم در سرزمینی عابدی زندگی می کرد که به عنوان زاهد و عابد و دائم الصلاه میان مردم مشهور بود ولی باطنش با ظاهرش فرق داشت تا اینکه یکی از تجار آن سرزمین عازم مسافرت شد چون تنها یک دختر داشت و کسی را در آن شهر نداشت که دختر را با اطمینان خاطر نزد او بگذارد لذا به فکرش رسید که چون عابد در فکر عبادت خداست لذا بهترین جایی است که می تواند دختر را یزد او بگذارد.

پس دختر را بنزد عابد گذاشت و به مسافرت رفت دختر نزد عابد بود تا اینکه چشم عابد به صورت دختر افتاد و از جمال او دچار وسوسه شیطان شده و بالاخره فریب خورد و با او عمل نامشروع را انجام داد و بعد از مدتی با خود گفت اگر تاجر این ماجرا را بفهمد تمام مردم شهر را خبر کرده و آبروی من خواهد رفت پس با وسوسه شیطان و نفس اماره دختر را کشته و در خارج از عبادتگاه خود جایی پنهانی دفن نمود.

تاجر پس از مراجعت به سراغ دختر خود آمد عابد گفت تو اصلاً دختری پیش من نیاوردی پس تاجر به نزد پادشاه شکایت کرده و حاکم دستور داد تا خانه و اطراف خانه عابد را گشتند که پس جستجو متوجه جسد دختر شده و به امر قاضی تصمیم گرفته شد که عابد را به دار آویزند. پس از اینکه طناب دار به گردن عابد انداختند شیطان به او گفت اگر می خواهی زنده بمانی که شاید از این اعمال توبه کنی باید بگویی من شیطان را می پرستم تا اینکه من تو را نجات بدهم پس عابد بدبخت این جمله را گفت و در همان حال طناب دار را بالا کشیدند و عابد در حالیکه زنا کرده و آدم کشته و مشرک شده بود از دنیا برفت و این همه نتیجه هوی نفس بود.



پیامبر (ص) فرمود: چهار چیز است که وارد خانه ای نمی شود الا اینکه آن خانه را خراب کرده و عمر را بی برکت می کند. خیانت ، شراب خواری ، زنا. مال حرام

علی (ع) فرمود: کسیکه دائماً فکرش در گناهان دور می زند عاقبت مرتکب گناه می شود.

امام پنجم فرمود: هیچ نکستی به انسان نمی رسد مگر بواسطه گناهی که مرتکب می شود.

علی(ع) فرمود: تعجب می کنم از کسیکه می داند عاقبت لذات نامشروع چیست ولی دست نمی کشد.

وسوسه شیطان چند صورت دارد. گاهی شیطان می خواهد جائی در دل باز کند و گاهی وسوسه می کند که گناه کنی و بعد توبه کن و گاهی به دلش می اندازد که این گناه صغیره است و گاهی از راه تهدید و ترساندن که اگر چنین و چنان نکنی چه می شود.

بلعم باعورا یا دانشمند قلابی :

یکی از علما و دانشمندان مشهور بنی اسرائیل بود .او در عصر حضرت موسی زندگی می کرد.

او نخست در مسیر حق بود و در راه خدا بسیار فعالیت و کوشش کرد و خدمات شایانی را انجام داد و به حدیکه در پیشگاه الهی مقرب شد که دعایش مستجاب می شد و افراد گرفتار و کسانیکه با مصائب و سختیهای روزگار دست و پنجه نرم می کردند پیش او می آمدند و از وی درخواست دعا می نمودند. او نیز دعا می کرد و خداوند هم دعایش را مستجاب کرده و گرفتاریهای مردم را برطرف می ساخت.

ولی بر اثر وسوسه و دغدغه شیطان و متابعت از هوی نفس از مسیر حق منحرف شد و در ردیف دنیا پرستان قرار گرفت. از اینرو تمام مقامات خود را از دست داد و از گمراهان گردید.

از امام هشتم(ع) نقل شده که فرمود: بلعم بن باعورا در پیشگاه ایزدی عزیز و محترم بود و خداوند اسم اعظم را به او ارزانی داشته بود. از اینجهت دعایش مستجاب می شد ولی گرفتار وسوسه های شیطان گشت . شیطان او را به هوا پرستی دعوت کرد و لذات جهان مادی را در نظرش آراست و سر انجام او را در صف مخالفان حضرت موسی (ع) قرار داد.

هنگامیکه فرعون به تعقیب موسی و پیروانش مصمم شد به بلعم باعورا گفت بر موسی و پیروانش نفرین کن و از خدا بخواه که آنانرا برای ما حبس کند و نگاه دارد.

بلعم باعورا سخن فرعون را پذیرفت و برای اجرای دستور او سوار الاغش شد که بع تعقیب موسی و یاران او پردازد و در محلی ویژه علیه آنان دعا کند ولیکن الاغش حرکت نکرد و از راه رفتن خود داری نمود بلعم باعورا الاغ را کتک مفصلی زد تا اینکه خداوند قادر آن حیوان را بزبان آورد و به بلعم باعورا اینچنین گفت: وای بر تو برای چه مرا می زنی آیا می خواهی همراه تو بیایم تا اینکه بر موسی و گروه مؤمنان نفرین کنی ، بلعم باعورا از عمل ناروا و ناشایست خود صرفنظر نکرد و دست برنداشت و آنقدر آن حیوان را زد تا اینکه آنرا کشت و خداوند متعال اسم اعظم را از او گرفت.

علی (ع) فرمود: کسانی که مست غفلت و غرور هستند خیلی دیر تر از مست شدگان شراب به هوش می آیند.

توبه حقیقی ثعلبه و نجات او:

در زمان رسول خدا(ص) رویه پیامبر اسلام(ص) این بود که هر گاه می خواستند عازم جهاد شوند میان هر دو نفر از یاران خود پیمان اخوت و برادری می بستند تا یکی به جهاد برود و دیگری در شهر بماند و کارهای لازم او را انجام دهد.

حضرت در جنگ تبوک میان سعیدالن عبدالرحمن و ثعلبه بن انصاری پیمان برادری بست. سعید در ملازمت پیامبر(ص) به جهاد رفت. ثعلبه هم در مدینه مانده و عهده دار امورات خانواده او گردید. ثعلبه هر روز می آمد و ما یحتاج خانواده سعید را مهیا میکرد. در یکی از روزها زن سعید راجع به کار لازم خانه طبق معمول از پس پرده با او حرف می زد و سوسه نفس هوس خفته ثعلبه را بیدا نمود و با خود گفت مدتی است که این زن از پس پرده با تو سخن می گوید آخر نظر ی بینداز و بین در پشت پرده چیست و گوینده این سخنان کیست. خیالات شیطانی و هوس های نفسانی چنان او را تحریک نمود که قادر بر حفظ خویشتن نبود. به همین جهت به خود جرئت داده و پرده را کنار زد دید زنی است زیبا که حجب و حیا رخسار او را احاطه کرده است. ثعلبه با همین یک نگاه چنان دل از دست داد وی بی قرار شد که قدم پیش نهاد و به زن نزدیک شد. آنگاه دست دراز کرد که با وی در آویزد. ولی همان لحظه حساس و خطر ناک زن فریاد زد و گفت ای ثعلبه آیا سزاوار است که پرده ناموس برادر مجاهد خود را بدری. آیا رواست که او در راه خدا پیکار کند و تو در خانه وی نسبت به همسرش قصد سوء کنی.

این کلام مانند صاعقه ای بر مغز ثعلبه فرود آمد نعره زد و از خانه بیرون رفت و سربکوه و صحرا نهاد. در پای کوهی شب و روز با پریشانی و بیقراری و گریه و زاری سر آورد و پیوسته می گفت: خدایا تو معروف به آمرزش و من موصوف به گناهم.

مدت ها گذشت و او همچنان در بیابان ناله و بی قراری می نمود و عذر تقصیر به پیشگاه خدا می برد و طلب عفو و آمرزش می کرد تا اینکه پیغمبر اکرم(ص) از سفر جهاد مراجعت فرمود وقتی سعید به خانه آمد قبل از هر چیز احوال ثعلبه را پرسید همسر وی ماجرا را برای او شرح داد و گفت هم اکنون در کوه و بیابان با غم و اندوه و ندامت دست به گریبان است. سعید با شنیدن این سخن از خاه بیرون آمد و برای جستجوی ثعلبه به هر طرف روی آورد. سرانجام او را یافت که در پشت سنگی نشسته و دست بسر گرفته و با صدایی بلند میگوید:

ای وای بر پریشانی و پشیمانی. وای بر شرمساری وای بر رسوائی روز قیامت. پس سعید نزدیک آمده او را در کنار گرفت و دلداری داد و گفت ای برادر برخیز و با هم نزد پیامبر رحمت برویم این درد را دوائی این رنج را شفائی باید. ثعلبه

گفت اگر لازم است حتما به حضور پیغمبر شرفیاب شوم باید دست ها و گردن مرا با بند بسته و مانند بردگان گریز پای به خدمت پیغمبر ببری .

وقتی که با همان وضع آمد درب خانه پیغمبر(ص) ایستاد و با صدای بلند گفت المذنب یعنی گناهکار. حضرت اجازه دادند وارد شود و پس از ورود پرسید ای ثعلبه این چه وضعی است. ثعلبه خلاصه ماجرا را عرض کرد. حضرت فرمود: گناهی بزرگ و خطایی عظیم از تو سرزده ، از اینجا برو و با خدا راز و نیاز کن تا چه خدا فرماید.

ثعلبه از خانه پیغمبر(ص) بیرون آمد و روی به صحرا نهاد دخترش جلو آمد و گفت ای پدر دلم سخت به حالت می سوزد می خواهم هر جا می روی همراهت باشم ولی چون پیغمبر(ص) تو را از نزد خود رانده است منم دیگر بتو نمی پیوندم. ثعلبه چند روزی بدین حال در سوز و گداز بسر برد و شبی چند را بگریه وی نیاز پایان آورد. سرانجام هنگام نماز عصر پیک حق آمد و این آیه را بر حضرت حتمی مرتبت خواند:

((والذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم ذکر والله فاستغفروا الذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله و لم یصرو علی ما فعلو و هم یعلمون))

پرهیز کاران کسانی هستند که هر گاه کار ناشایستی از آنها سر زد خدا را بیاد آورند و ا گناه خود توبه کنند و کیست جز خداوند که گناهان را بیامرزد و آنها کسانی هستند که بر کارهای زشت اصرار نورزند زیرا بزشتی گناهان آگاهند.

پس پیامبر(ص) ، علی (ع) و سلمان را بطلب ثعلبه فرستادند و در میان راه شبانی به آنها رسید حضرت سراغ ثعلبه را از او گرفت چوپان گفت شبها شخصی اینجا می آید و در زیر این درخت می نالد. پس حضرت با سلمان صبر کردند تا شب شد ثعلبه آمد و در زیر آن درخت دست نیاز بسوی خالق بی نیاز دراز کرد و عرض کرد خداوند از همه جا محرومم اگر تو نیز مرا بانی بکه روی اورم و چاره کار را از کجا بخواهم.

در این هنگام مولای متقیان گریست آنگاه نزدیک آمده و فرمود ای ثعلبه مژده باد که خدا تو را آمرزید و اکنون پیغمبر (ص) تو را می خواند آنگاه آیه شریفه یاد شده را که راجع به توبه او نازل شده بود قرائت فرمودند.

ثعلبه برخواست و همراه حضرت به مدینه آمده و یگراست وارد مسجد پیغمبر(ص) شدند حضرت مشغول نماز عشاء بود حضرت امیر و سلمان و ثعلبه نیز اقتدا کردند. بعد از حمد پیغمبر(ص) شروع به خواند یکاثر نمودند همینکه آیه اول را تلاوت فرمود:

((الهاکم التکاثر))

یعنی مشغول داشته شما را ثروت اندوزی .

ثعلبه نعره ای زد و چون آیه دوم را قرائت فرمود:

((حتى زرتم المقابر))

تا زمانی که شما قبرها را زیارت کنید.

بیشتر ناله کرد.

و چون آیه سوم را شنید:

((كلا سوف تعلمون))

یعنی آن چنین است که بزودی خواهید داشت .

نعره ای کشیده و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

پیامبر(ص) فرمود: از دنیا بترسید و از زنان پرهیزید زیرا شیطان آگاه و د رکمین گاه است و هیچیک از دامهای وی برای صید پرهیزکاران مانند زنان مورد اطمینان او نیست.

گناهان کبیره طبق نظر ائمه اطهار (ع) گناهی است که وعده عذاب درباره عمل کننده به آن داده شده و اگر بنده مؤمنی مرتکب آنها نشود خدا از گناهانش می آمرزد.

گناهان کبیره:

امام جواد(ع) از امام موسی کاظم(ع) از پدرش امام صادق(ع) نقل می کند که این گناهان جزء گناهان کبیره حساب می شوند.

1. بزرگترین گناه کبیره شرک به خداست.

2. ناامیدی از رحمت خدا.

3. از مکر خدا در امان بودن.

4. عاق والدین شدن.

5. بدون دلیل مرتکب قتل شدن.

6. زنا با زن اجنبی .

7. استفاده بنا حق از مال یتیم.

8. فرار از جهاد.

9. سحر و جادو.

10. مقاربت با زن مانع دار.

11. سوگند دروغ.

12. خیانت.

13. ربا خواری.

14. منع از زکوه واجب.

15. کتمان شهادت.

16. شرابخواری.

17. عهد شکنی و قطع ارتباط با فامیل.

رسول خدا (ص) فرمود: هر روزیکه خورشید سر از دریچه مشرق برآورد و هر شبیکه آفتاب چهره پرده مغرب فرو کشد دو فرشته به امر خدای تعالی چهار جمله را میان خود رد و بدل می نمایند یکی می گوید: ای کاش این مردم آفریده نشده بودند. دیگری می گوید: اکنون که آفریده شده اند ای کاش می دانستند برای چه آفریده شده اند. دیگری می گوید: اکنون که نمی دانند برای چه منظوری آفریده شده اند ای کاش بدانچه عالمند عمل عمل کنند. آندیکر می گوید: اینک که بدانچه می دانند عمل نمی کنند ایکاش از گذشته خود توبه کنند.

علی (ع): شاد کام مباش و خنده مکن با اینکه می دانی کارهای زشتی انجام داده ای و شب را با آنکه می دانی گناهکاری براحتهی پایان میاور.

پیامبر(ص) فرمود: هیچ مردی با زن نامحرمی تنها نمی شود جز آنکه سومی آنها شیطان است.

علی (ع) درباره دوری از محرمات می فرماید: بهترین عبادت چشم پوشی از گناه است.

پیامبر(ص) درباره زنا می فرماید: بعد از شرک به خدا عظیم ترین گناه ریختن نطفه در رحم زانی است(نامحرم است).

همچنین در این باره می فرماید: شدید می شود غضب خدای بر زن شوهر داری که چشمش را از نامحرم پر می کند که اگر این کار را کرد همه اعمالش باطل می شود و اگر زنا بدهد بر خدا لازم است که بعد از اینکه در قبرش او را عذاب کرد به آتش جهنم او را بسوزاند.

علی (ع) در این باره فرمود: پیروی از هوای نفس در مورد زنان ،خلق و خوی مردان احمق است.

امام پنجم(ع) در باره شراب می فرماید: دائم الخمر مانند بت پرست است.

کسیکه بطور مداوم می گساری کند مبتلا به رعشه می شود. سجایای اخلاقی و مردانگیش زایل می شود. شراب چنان آدمی را در گناه جسور می کند که از خونریزی و زنا باک ندارد.

علی (ع) درباره پیروی از شهوات فرمود: آنکس که علاقه شدید به لذت دارد و مطیع شهوات خویشتن است یا آنکس که دچار حرص شده و عاشق جمع مال و ثروتست این دو مراعات و عواطف دین و اوامر مذهبی را در هیچ مورد نمی نمایند. شبیه ترین موجود به این دو طبقه منحرف چهارپایان چرا گاهست.

حرص و طمع:

علی (ع) درباره این صفت رذیله می فرماید: طمع راهی است که بازگشت ندارد و ضامنی است بی وفا چه بسا نوشنده ای که قبل از سیر آب شدن لویش را گرفته است. هر چیزی که عظمت آن زیادتیر باشد و برای بدست آوردن آن بیشتر مبارزه شود برای از دست رفتنش مصیبت شدیدتر است.

نتیجه حرص و دنیا طلبی :

آمده است که حضرت عیسی (ع) به همراه مری سیاحت می کرد پس از مدتی راه رفتن گرسنه شدند. بدهکده ای رسیدند. عیسی به آن مرد گفت برو نانی تهیه کن و خود مشغول نماز شد. آن مرد رفته سه گرده نان تهیه کرد و بازگشت. مقداری صبر کرد تا نماز حضرت عیسی پایان پذیرد چون کمی طول کشید یک گرده را خورد. حضرت عیسی آمده پرسید گرده سوم چه شد گفت همین دو گرده بود. پس از آن مقداری دیگری راه پیموده به دسته آهوئی برخوردند حضرت عیسی یکی از آنها را پیش خواند و آنرا ذبح کرده و پخته خوردند بعد از خوردن حضرت عیسی فرمود:

قم باذن الله آهو حرکت کرده و زنده شد آن مرد تعجب کرده زبان بکلمه سبحان الله جاری کرد. عیسی گفت تو را سوگند می دهم بحق آن کسی که این نشانه قدرت را برای تو آشکار کرد بگو نان سوم چه شد باز جواب داد دو گرده بیشتر نبود. دو مرتبه براه افتاد نزدیک دهکده بزرگی رسیدند در آنجا سه خشت طلا افتاده بود رفیق عیسی گفت اینجا ثروت و مال زیادی است آنجناب فرمود: آری یک خشت از تو و یکی از آن من و خشت سوم را اختصاص می دهم به کسی که نان سوم را برداشته. مرد حریص گفت من نان سوم را خوردم عیسی از او جدا گردیده گفت هر سه خشت مال تو باشد آن مرد کنار خشتها نشسته و بفکر برداشتن و بردن آنها بود. سه نفر از آنجا عبور نمودند او را با سه خشت طلا دیدند. همسفر عیسی را کشته و طلاها را برداشتند. چون گرسنه بودند قرار بر این گذاشته یکی از آن سه نفر از دهکده مجاور نانی تهیه کند تا بخورد.

شخصیکه برای نان آوردن رفت با خود گفت نانها را مسموم کنم تا آندو پس از خوردن بمیرند. دو نفر دیگر نیز هم عهد شدند که رفیق خود را پس از برگشتن بکشند. هنگامیکه آن مرد نان را آورد آندو نفر او را کشته و خود با خاطری آسوده بخوردن نانها مشغول شدند چیزی نگذشت که آنها هم برفیق خود ملحق گشتند. حضرت عیسی در مراجعت چهار نفر را بر سر همان سه خشت مرده دید گفت اینجور دنیا با اهلش معامله می نماید.

امام ششم فرمود: اگر رزق را خدا قسمت بندی کرده پس حرص برای چیست؟

پیامبر فرمود:

((عز من قنع و ذل من طمع))

کسیکه قناعت داشت عزیز بوده و هر که طمع کرد ذلیل می شود.

عزت زقناعتست و خواری زطلب

با عزت خود بساز و خواری مطلب

کس از درخت طمع بر نخورد

که آمد برین در که سر نخورد

امام ششم فرمود: زمانیکه حضرت نوح از کشتی پیاده شد ابلیس بنزد او آمده و گفت تو از همه بیشتر بر من منت داری زیرا بر این فاسقین نفرین کردی و کار مرا راحت نمودی آیا نمیخواهی دو چیز بتو بیاموزم ، پرهیز از حسد زیرا با من آنچه باید بکند کرد و پرهیز از حرص پس آنچه باید با آدم بکند کرد.

هفت آفت حرص:

پیامبر (ص) فرمود : آدم حریص بین 7 آفت گرفتار است فکری که به بدنش ضرر زده و نفعی برای او ندارد و اندوهی که پایان ندارد و سختی و رنجی که از آن راحت نمی شود مگر هنگام مرگ و البته د راحتی نیز در سخت برین حالت است. و ترس که عاقبت از آنچه که می ترسد در او می افتد و غمی که زندگی را بر او تلخ می کند و برای او فایده ای ندارد و حساب الهی که از عذابش خلاص نمی شود مگر با عفو الهی و عقابی که هیچ راه فرار و گریزی از او ندارد.

امام پنجم (ع) سؤال شد ذلیلترین ذلت ها چیست؟ فرمود حرص بر دنیا.

و همچنین فرمود: کسیکه پیش ثروتمندی رفته و برای ثروتش برای او تواضع کند دو ثلث دینش رفته است.

برتری تحمل گرسنگی، از ذلت در برابر دیگران:

از شخصی بنام سلطان محمد که شغلش خیاطی و تهی دست بوده نقل شده که شبی بخاطر برهنگی بچه هایم و نزدیکی ایام عید و پریشانی و فلاکت خودم گریه زیادی کردم و به مولا علی (ع) خطاب کردم آقا تو شاه مردانی و سخاوتمند روزگاری گرفتاریهای مرا می بینی چون خوابیدم دیدم که از دروازه عیدگاه قندهار بیرون رفتم . باغی بزرگ دیدم که قلعه اش طلا و نقره بود. دری داشت که چندین نفر نزد آن ایستاده بودند.

نزدیک آنها رفتم پرسیدم این باغ کیست گفتند از حضرت علی (ع) است التماس کردم که بگذارند داخل شده و بحضور آن حضرت برسم. گفتند فعلا رسول خدا(ص) تشریف دارند. بعد اجازه دادند بخود گفتم اول خدمت رسول خدا می رسم و از ایشان سفارش می گیرم چون به خدمتش رسیدم از پریشانی خود شکایت کردم فرمود: پیش آقای خود ابوالحسن(ع) برو عرض کردم حواله ای مرحمت فرمائید حضرت خطی بمن دادند دو نفر را هم همراه فرستادند چون خدمت حضرت ابا الحسن رسیدم فرمود: سلطان محمد کجا بودی گفتم از پریشانی روزگار بشما پناه آورده ام و حواله از رسول خدا دارم پس آنحضرت حواله را گرفت و خواند و بمن نظر تندی فرمود و بازویم را بفشار گرفت و نزد دیوار باغ آورد اشاره فرمود شکافته شد دالان تاریک و طولانی نمایان شد و مرا همراه برد سخت ترسناک شدم اشاره دیگری کرد روشنائی ظاهر شد پس دری نمایان شد و بوی گندی بمشامم رسید با شدت بمن فرمود داخل شو و هر چه می خواهی بردار داخل شدم دیدم خرابه ایست پر از لاشه مردار حضرت بتندی فرمود زود برار از ترس مولا دست دراز کردم پای قورباغه مرده ای بدستم آمد برداشتم فرمود: برداشتی عرض کردم بلی . فرمود: بیا در برگشتن دالان روشن بود در وسط رالان دو دیگ پر آب روی اجاق خاموش مانده بود فرمود سلطان محمد چیزیکه در دست داری در اب بزن و بیرون بیاور چون آنرا در آب زدم دیدم طلا شده است حضرت بمن نگرست لکن خشمش اندک بود و فرمود سلطان محمد بای تو صلاح نیست. محبت مرا می خواهی یا این طلا را عرض کردم محبت شما را فرمود پس آنرا در خدابه انداز بمجرد انداختن از خواب بیدار شدم . بوی خوشی بمشامم رسید خوشحال بودم که از امتحان بیرون آمدم پس از این واقعه گرفتاریم برطرف شده و وضع فرزندان مرتب گردید.

علی (ع) فرمود: گرسنگی بهتر از ذلت خضوع در مقابل دیگران است.

و باز فرمود: ذلت و پستی و شقاوت در طمع و حرص است.

و از امام یازدهم روایت است که فرمود: کسیکه از روی مردم خجالت نمی کشد از خدا هم حیا نمی کند.

هنگامیکه عبدالله بن عامر والی عراق گردید دو نفر که سابقه رفاقت با او داشتند یکی از انصار و دیگر ثقفی برای استفاده از مقام و موقعیت او بسویش حرکت کردند. در بین راه مرد انصاری از مسافتر منصرف شد و بمحل خود بازگشت گفت کسیکه عبدالله بن عامر را والی عراق کرده توانا است بمن هم روزی عنایت کند.

مرد ثقفی بعراق آمد عبدالله بتن عامر احوال رفیق انصاری را از او پرسید ثقفی گفت او از بین راه بازگشت. عبدالله دستور داد بمرد ثقفی از این پیش آمد تعجب کرده شعری به این مضمون سرود. قسم بخدا حرص و آز شخص حریص فایده ای در زیاد کردن روزی ندارد و نه قناعت مرد پارسا ضرر بروزی می رساند.

خداوند به حضرت موسی(ع) وحی نمود که یا موسی می دانی چرا احمق را روزی می دهم عرضکرد نه فرمود تا عاقل بدانند که طلب رزق بیهوده و زرنگی نیست.

علت توبه ابراهیم ادهم:

در سبب توبه ابراهیم ادهم بعضی می گویند: روزی از پنجره قصر خود تماشا می کرد مرد فقیری را دید که در سایه قصر او نشسته کهنه انبانی با خود دارد یک نان از انبان بیرون آورد و خورد و بروی آن آبی نیز آشامید پس از آن راحت خوابید ابراهیم با مشاهده این حال از خواب غفلت بیدار شد با خود گفت هر گاه نفس انسان به این مقدار غذا قناعت کند و با کمال راحتی آرامش پیدا نماید من این پیریه های مادی را برای چه می خواهم که جز درد و رنج و اندوه هنگام مرگ نتیجه ای ندارد. پس با همین اندیشه دست از سلطنت و مملکت شسته از باغ خارج شد.

نقل کرده اند. روزی خواست داخل حمامی شود صاحب حمام چون لباسهای کهنه و ژنده او را دید با خود خیال کرد دستش از مال دنیا تهی است اجازه ورود به حمام نداد ابراهیم گفت بسیار در شگفتم کسی را که بدون پول بحمامی راه ندهند چگونه عمل و اطاعت داخل بهشت نمایند.

پیامبر (ص) فرمود: اگر برای بنی آدم دو رودخانه از طلا باشد باز هم قرار نگرفته در طلب رودخانه سوم است.

نکوهش ترسو بودن:

از صفات و خصوصیات که در آیات و روایات و کلمات علماء از آن مذمت شده صفت جبن یعنی ترسو بودن است. البته ترس از غرایز طبیعی بشر بوده و تا زمانی که از اعتدال و حد وسط خارج نشود برای زندگی طبیعی انسان مفید است ولی اگر باعث زیر بار زور و ظلم رفتن و استقلال خویش را از دست دادن بشود وسیله ای برای انحراف انسان است. لذا قرآن سفارش نموده که فقط از خدا بترسید و سعی کنید از غیر خدا ترس در دل نداشته باشید.

علی(ع) در جنگها زره به پشت نمی بست و وقتی سؤال می کردند چرا زره بر پشت نمی بندی می فرمود: من هیچوقت فرار نکرده و نمی کنم که بخواهم از پشت سر ایمن باشم و در جمله ای دیگر فرموده است: اگر همه عرب با شمشیر به من حمله نمایند من ذره ای ترس در وجود خود احساس نخواهم کرد.

عوامل ترسوئی:

عوامل ترس از قبیله زیر است:

1. جهل و نادانی نسبت به خصوصیات زندگانی است زیرا یک فرد دانا به دنیا و زندگی می داند که در زندگی مصیبتها و تلخیها و حوادث مختلفی برای انسان پیش می آید لذا باید در مقابل این اتفاقات خونسردی را حفظ کرد و دچار بیم و ترس نمی شود.

2. فاصله گرفتن از درستکاری و راستی و در زیر چتر بی عدالتی و ظلم رفتن.

3. وجود تخیلات بی پایه و بی اساس و دوری از واقعیات.

4. وابسته بودن به دنیا و لذات زودگذر آن که از مهمترین عوامل ترس است زیرا ترس از دست رفتن این جلوه ها و مادیات باعث می شود که ترس در دل انسان لانه کند.

شجاعت کم نظیر مرحوم مدرس:

مرحوم مدرس که در دنیا تعلقی و علاقه ای نداشت که از زایل شدن آن بترسد هیچوقت از کسی نترسید لذا نقل می کنند:

در جریان استیضاح دولت توسط شهید آیت الله مدرس (ره) روزی رضاخان برای ادای توضیح به مجلس آمد و پیش از تشکیل جلسه در ایوان ایستاد تا صدای زنده باد مرده باد طرفداران خود را بشنود. در همین وقت مدرس سر رسید مأمورین فریاد زدند:

زنده باد سردار سپه، مدرس با بی اعتنائی عصای خود را بر زمین زد سرش را کج کرد که مثلاً باشد چه می شود؟ مزدوران صدا در آوردند: مرده باد مدرس در اینجا مدرس قد علم کرد و گفت مردم بگوئید زنده باد مدرس. مردم هم بی اختیار گفتند زنده باد مدرس سپس گفت بگوئید مرده باد سردار سپه همه فریاد کشیدند مرده باد سردار سپه پس از پله های مجلس بالا رفت و در بالکن یقه رضاخان را گرفت رو به مردم کرد و گفت مردم صمدبار بگوئید مرده باد سردار سپه، صمدبار زنده باد مدرس، مردم از رشادت و دلیری سید نیرو گرفته مکرر فریاد زدند زنده باد مدرس، مرگ بر سردار سپه.

برای اشخاص کم ایمان معمولاً این ترس ها پیدا می شود: ترس از درد و رنج و فقر و نادانی و ضعیف بودن و شکست خوردن و غیره.

رسول اکرم (ص) فرمود: بدترین خصوصیات یک فرد دو چیز است:

1. بخل مفرط و بی اندازه و ترس خارج از حد.

علی (ع) می فرماید: اگر از سختی اول ترسیدی پس تو در مقابل آن سفت باش تا بر تو

آن کار آسان شود و آنرا نزد دیگران آسان فرض کن تا موفق باشی.

ضررهای ترس:

1. پیشرفت و عناصر موفقیت را نابود می کند.

2. اتلاف وقت می نماید.

3. نیروی معنوی و مادی بدن را کاهش می دهد.

4. استعداد افراد را از بین می برد.

5. بدگمانی و انزوا را برای فرد به ارث می آورد.

پیامبر اسلام فرمود: یا علی با ترسو مشورت نکن زیرا راه خروج از گرفتاری را برای تو ضیق و تنگ می کند.

یکی از دانشمندان خارجی می گوید: کسیکه از نیش زنبور می ترسد لیاقت آن را هم ندارد که کندوی زنبور را تصرف کند.

نکوهش خشم و غضب:

علی (ع) درباره غضب می فرماید: غضب نوعی از جنون است زیرا آدم غضبناک پشیمان می گردد و اگر پشیمان نشد دیوانگیش ریشه دار است. و علاوه بر آیات وحی و کلمات ائمه هدی (ع) همه عقلاء عالم اعتقاد دارند که باید غضب و خشم را کنترل کرد که چه بسا خشم قدرتمندی به نابود کردن مردمان بسیاری منتهی می شود همانطوریکه در تاریخ ایران و جهان نظائر زیادی می توان شاهد مثال آورد که یک لحظه خشم و غضب باعث از بین رفتن مردمان بسیاری شده است به عنوان مثال خشم آقا محمد خان قاجار بر مردم کرمان منجر به این شد که دستور داد هزاران جفت چشم از مردم کرمان درآورده و از چشمها تپه ای درست کردند.

از امام پنجم (ع) روایت شده که در تورات آمده است: ای موسی خشم خود را از کسانی که تحت قدرت و اراده تو و زیر دست تو هستند فروگذار تا منم غضبم را از تو باز دارم موسی عرض کرد: خداوندا کدام یک از بندگان در نزد تو عزیز است خدا فرمود: بنده ای که قدرت داشته باشد ولی خطا کار را عفو کند.

روایت شده که علی (ع) در جنگ با عمرو بن عبدود موفق شده که عمرو را بر زمین انداخته و روی سینه او بنشیند که عمرو آب به صورت مبارک علی (ع) انداخت حضرت او را در آن وقت نکشت بلکه بلند شد و مقداری راه رفت و بعد آمده سر او را جدا کرد. وقتی از حضرت سؤال کردند که علت چه بود فرمود ترسیدم اگر همان وقت سرش را جدا کنم از روی خشم نفسانی باشد که باطل است.

شهید دستغیب می فرماید: خشم حد وسطی در برابر افراط و تفریط دارد. حد وسط خشم که بودنش لازم و ضروری و کمال انسانی در آنست در جایی است که مال یا ناموس یا آبرو یا جان یا دینش مورد تهدید قرار گرفت باید بی تفاوت نباشد خشم صحیح اینجاست. مال حلال را که از راه صحیح بدست آمده تا می شود نباید گذاشت آنرا بنا حق بگیرند و غیره و قرآن هم می فرماید: نه ستم کنید و نه زیر بار ستم بروید. نه به کسی سیلی بزن نه بگذار بیجا به تو سیلی بزنند.

این شعر منسوب به علی (ع) است:

ولقد امر علی الیم یسبنی

فمضیت ثم قلت لا یعنینی

بر شخص پستی گذاشتم که مرا دشنام می داد من رد شدم و گفتم مرا اراده نکرده است بمن نبوده است.

موعظه رسول خدا(ص):

روایت است که مردی بنزد رسول خدا (ص) آمده عرض کرد: یا رسول الله مرا تعلیم ده فرمود: برو غضب مکن. آنمرد گفت همین مرا بس است و بجانب قبیله خود رفت ناگاه در میان قومش جنگی پاشد و اسلحه پوشیده و در برابر یکدیگر صف کشیدند آنمرد هم چون چنان دید اسلحه پوشیده و به صف ایستاد آنگاه سخن پیامبر (ص) را بیاد آورد که به او فرمود: غضب مکن پس اسلحه را کنار گذاشت و نزد مردمیکه دشمن قومش بودند آمد و گفت: ای مردم هر جراحت و قتل بی نشانه ای که در افراد شما باشد به عهده من است و من خویبهای آن را بشما می پردازم. آن مردم گفتند هر چه اینطور باشد به نفع شما ولی ما به پرداخت این جریمه سزاوارتریم سپس با یکدیگر صلح کردند و کینه از میان برداشت.

پیامبر (ص) فرمود: آنانکه در فرو بردن خشم از دیگران بیشتر است از همه کس دوراندیش تر است.

و باز فرمود: خشم از شیطان است و شیطان از آتش پدید آمده و آتش را با آب می توان خاموش کرد وقتی یکی از شما خشمگین شود وضو بگیرد.



امام پنجم فرمود: مردی که غضبناک شده و راضی نشود پس این سبب داخل شدن در جهنم است و هر که غضبناک شد اگر ایستاده بنشیند تا از او حالت شیطانی زایل گردد و اگر نشسته بایستد و هر مردیکه به فامیل خود خشم گیرد بلند شده و دست خود را به دست او بگیرد آرام می شود زیرا رحم باعث از بین رفتن خشم او می شود.

و امام ششم فرمود: کسیکه نتواند غضب و خشمش را کنترل کند مالک عقلش نمی تواند باشد.

نکوهش تکبر غرور و عجب:

از صفاتی که باعث شد شیطان از درگاه خدا رانده شود و سپس بسیاری از ابناء بشر بواسطه این صفت از خدا دور شوند کبر و غرور است.

قرآن می فرماید:

((ان الله لا يحب من كان مختالا فخورا))

خدا دوست ندارد متکبر فخر فروش را.

پیامبر اسلام (ص) فرمود: داخل بهشت نمی شود کسیکه ذره ای کبر در قلب او باشد.

تکبر ابوجهل هنگام مرگ:

در جنگ بد هنگامیکه ابو جهل برای مبارزه آمد عمرو بن جموح با وی روبرو شده و ضربتی بر ران ابوجهل زد و او هم ضربتی بر دست عمرو وارد آورد که دست او به پوستش آویزان شد. عبدالله بن مسعود گفت من بطرف ابوجهل رفتم موقعیکه در خون غوطه ور بود. گفتم خدا را سپاس که تو را خوار کرد. گفت: خداوند تو را خوار کند ، دین و سلطنت از کیست. گفتم از خدا و رسولش . آنگاه پای بر روی سینه اش گذاردم گفت ای کاش یکی از فرزندان ابوطالب مرا می کشت نه تو ای چوپان بر محل دشوار و بلندی بالا رفته ای اکنون که می خواهی سر مرا جدا کنی از پائین گردن قطع کن تا

با هیبت و یزرگ در نظر محمد(ص) وم اصحابش جلوه کند گفتم حال که چنین است من از دهان سر تو را جدا می کنم تا کوچک و حقیر معلوم شود. سرش را بریدم چون خدمت حضرت رسول(ص) آوردم پاسب شکر این نعمت بسجده رفت.

تکبر و غرور از دیدگاه قرآن و روایات:

قرآن می فرماید:

((و لا تمش فی الارض مرحانک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولاً))

بر روی زمین با تکبر راه نرو زیرا نه می توانی زمین را سوراخ کنی و نه از گوهها بالا تری .

پیامبر اکرم(ص) فرمود: روزی حضرت موسی نشسته بود در حالیکه شیطان کلاهی را که دارای چندین رنگ بود بر سرش بود پیش او آمد همینکه به موسی (ع) نزدیک شد کلاه از سر برداشته در مقابلش ایستاد و سلام کرد حضرت موسی پرسید تو کیستی ؟ جوابداد شیطان گفت تویی شیطان؟ خداوند تو را همسایه کسی نکند گفت من آمدم عرض سلامی بشما بکنم چون شما در نزد خداوند مقام و رتبه ای دارید موسی (ع) گفت: بگو بینم چه گناهی است که هر گاه از آدمی سر بزند تو قدرت بر او پیدا می کنی و تحت تسخیرت در می آید.

امام صادق (ع) فرمود: روز قیامت صاحبان کبر بصورت ذرات محصور می شوند و تا پایان حساب قیامت در زیر پاهای خلائقند. درباره غرور و تکبر یکی از امرای خراسان گویند: که جبه خزی پوشیده بود. برای او قلیانی آوردند. قلیان تکانی خورد و آتش آن روی جبه خزش افتاد. رخلاف شأن خودش می دید که لباسش را تکان می دهد تا آتش بیفتد فقط گفت : بچه ها بیائید تا آنها آمدند جبه و مقداری از تنش سوخت حتی شنیدیم اگر می خواست بینی خود را پاک کند دیگری باید دستمال جلوی دماغش می گرفت.

امام صادق (ع) فرمود: در جهنم برای متکبرین مکانی است که به آن سقر می گویند از شدت گرما و حرارت به خدا شکایت کرده و از خدا می خواهد که نفس بکشد پس چون نفس می کشد جهنم را می سوزاند.

مرحوم علامه مجلسی می فرماید: کبر 7 نوع است:

1. کبر در علم ، یعنی عالم بواسطه علمش مردم را حقیر دانسته و از آنها انتظار اکام و ابتداء به سالم داشته و از آنها خدمت خواسته و به شئونات آنها اهمیت ندهد.

2. کبر در عمل و عبادت، که به عبادات خود کبر کرده و دوست داشته باشد که مردم حوائج او را بر آورده کرده و بزیاره او آمده و او را به اهل عبادت و تقوی بودن یاد کنند و خودش را هدایت یافته و دیگران را گمراه می داند.
3. کبر به حسب و نسب، مخصوص کسانی که به اصطلاح نجیب زاده و یا اشراف زاده هستند.
4. فخر فروشی به جمال، که معمولاً مخصوص زنان است.
5. تکبر به مال، که معمولاً در افراد پولدار و ثروتمند دیده می شود.
6. کبر به قدرت بدنی و زور اندام و یا قدرت حکومتی.
7. تکبر نسبت به یاران و شاگردان و تابعین و غلامان و زیردستان.

لغزش همسفر عیسی(ع):

آمده است در یکی از مسافرتهاى حضرت عیسی(ع) مرد کوتاه قامتی که از یاران عیسی بشمار می رفت و بسیار ملازم آن بزرگوار بود با حضرت عیسی مسافرت کرد. موقعی که عیسی بن مریم (ع) لب دریا رسید با یقین کامل گفت: بسم الله و روی آب شروع کرد به راه رفتن. همین که آنمرد دید عیسی (ع) از روی آب با گفتن بسم الله عبور کرد، او نیز با یقین کامل گفت بسم الله و روی آب براه افتاد تا به حضرت عیسی رسید. در این اثناء بود که آنمرد دچار عجب و خودپسندی شده و با خود گفت: همچنانکه حضرت عیسی روی آب راه می رود من هم بالای آب راه می روم پس حضرت عیسی بر من چه فضیلتی دارد؟ در همین موقع بود که شروع کرد به غرق شدن و فریاد زد یا عیسی مرا دیاب حضرت عیسی وی را از غرق شدن نجات داد و فرمود: مگر چه گفتی و چه خیال کردی گفت: با خویشانم همچنانکه شما روی آب راه می روید من نیز روی آب راه می روم و دچار خودخواهی شدم پس آنمرد بدست حضرت عیسی توبه کرد و خدای رؤوف نیز بعد از قبول توبه او مقام قبلی وی را عطا فرمود.



امام ششم فرمود: هر کسیکه دچار کبر و غرور شود دلیل آن نیست جز اینکه د خودش احساس ذلت می نماید.

همچنین امام صادق (ع) فرمود: کبر و غرور گاه در بدترین مردم از هر طایفه و جنس می باشد. پیامبر(ص) در بعضی از کوچه های مدینه عبور می کرد در حالیکه زن ساه چهره ای سرگین جمع آوری می کرد پس کسی از یاران آن حضرت

به آن زن گفت راه را برای رسول خدا باز کن اما آن زن با کبر و غرور گفت را وسیع است پس بعضی از اشخاص می خواستند آن زن را کنار بزنند اما پیامبر (ص) فرمود او را رها کنید که متکبر و ستمکار است.

معصوم (ع) فرمود: خودپسندی و خودخواهی و فخر فروشی همه در ردیف شرک و گناه است که در روی زمین انجام می گیرد. امام ششم به شاگردش جاب فرمود: ای جابر مانع غرور و تکبر و خودخواهی بشو با شناخت نفس خودت. در روایت است که خداوند فرمود: همانا از بندگان مؤن کسانی هستند که درخواست توفیق طاعتی دارند و من آنان را بر انجام آن طاعت موفق نم کنم تا گرفتار عجب نگردند.

پیامبر (ص) فرمود: بدستیکه خودپسند و عجب هر آینه اعماء هفتاد سال را باطل و نابود می کند.

علی (ع) می فرماید: بیچاره فرزند آدم مرگش مخفی، مرضهایش پنهان، عمل او محفوظ، پشه او را به ناله می آورد، آب گلوگیرش می شود و او را می کشد و عرق او را می گنداند.

علی (ع) می فرماید: بنی آدم چقدر بدبخت است شکم او به او می یگوید مرا پر نما و الا آبرویت را می برم و وقتیکه شکمش را پر نمود شکمش به او می گوید مرا خالی نما و الا آبرویت را می برم.

ثروتمند مغرور و فقیر با عزت:

در محضر رسول خدا یکی از ثروتمندان نشسته بود در این هنگام فقیری از مسلمین وارد شد و به عادت اسلامی نزدیک برادر ثروتمندش یشت ناگاه شخص ثروتمند گوشه لباسش را جمع کرد. رسول خدا او را دیده و به او اعتراض کرد که ترسید از فقر او چیزی به تو سرایت کند آن شخص ثروتمند فوراً شرمنده شد عرض کرد با من چیزیست که مرا به کارهای ناروا و ا می دارد. من از این خطایم توبه کرده و بای جانبش نصف دارائیم را به او می دهم پیامبر به فقیر فرمود: می پذیری عرض کرد نه زیرا می ترسم بپذیرم و من هم مثل او به فقری کبر بورزم.

امام صادق (ع) فرمود: دو نفر عابد و فاسق وارد مسجد شدند چون بیرون رفتند فاسق عابد و عابد فاسق گردید زیرا وقتی وارد مسجد شدند عابد از عبادت خود دچار غرور و کبر گردید پس اعمالش باطل شد و فاسق احساس پشیمانی و ذلت در مقابل خدا کرده پس خدا او را بخشیده و هدایتش کرد.

روزی ملکی نزد رسول خدا (ص) آمده و گفت که خدا تو را اختیار داده که بنده و رسول متواضعی باشی یا پادشاه و رسول باشی و از مرتبه تو نزد خدا کم نشود و کلید های خزائن زمین را برای آنحضرت آورده بود. حضرت فرمود: که می خواهم بنده و رسول متواضع و شکسته باشم و پادشاهی نمی خواهم.

نکوهش ریا کاری:

علی (ع) درباره این صفت می فریاید: بار خدایا بتو پناه می برم که ظاهرم در نظر مردم خوب باشد و کارهای مخفیانه ام که از آن آگاهی قبیح بتو پناه می برم که حال من این باشد که در نظر مردم خود را حفظ کنم و خودنمایی نمایم به آنچه از من به آن آگاهی کار من این باشد که خودم را خوب جلوه دهم و کارهای بدم پیش تو آید و تمام هدفم از این روش این باشد که بمردم نزدیک شوم اما از خوشنودیهای تو دور گردم.

قرآن می فرماید:

((الذینهم یرائون و یمنعون الماعون))

آنهائیکه مورد غضب خدا هستند کسانی هستند که ریا می کنند و وسایل ضروری را از محتاجان دریغ می نمایند.

پیامبر (ص) فرمود: بدرستی که آنچه من آن بیشتر می ترسم شرک اصغر است. سؤال شد ای رسول خدا شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریا کاری.

واعظ ریاکار:

آورده اند بوعلای مرائی واعظی بوده است مشهور و معروف و به صفت ریا مشهور.

روزی بر سر منبر گفت: مردم مرا ریا کا می گویند و حال آنکه در کمال صدق و اخلاصم و از شائبه ریا و سمعه خلاصم همیشه در اخفای طاعت و پوشاندن عبادات می کوشم و خیرات و مبرات خود را از جمیع اشخاص روی زمین می پوشم. دیشب صد رکعت نماز خوانده ام و امروز روزه دارم و صد درهم تصدق کرده ام و امشب و فردا را نیز همین طاعات بجا خواهم آورد و هر چه دارم در راه رضای تعالی صدقه خواهم داد و آنرا به هیچ احدی ظاهر نخواهم کرد و آن میان من و خدای منست.

روایت است که مردم ریا کار دارای سه نشانه اند: چون مردم را ببینند شاد می شوند و چون تنها باشند کسل اند و دوست می دارند در تمام اعمالشان مورد پسند مردم واقع شوند.

از امام ششم است که خدای متعال می فرماید: من بهترین شریک هستم و هر گاه کسی در عملی که انجام داده دیگری را شریک گیرد من عمل غیر خالص او را نمی پذیرم.

ریاکاری از دیدگاه پیامبر((ص)):

روایت است که هرگاه بنده ای بجانب اقدس احدیت ربوبی روی نیاز نیاورد و خاک روب آن درگاه نباشد پس حق تعالی توجه کرم خود را ازو باز دارد و نظر کرامت بسویش نیافکند و از عملش راضی نشود مبعض او بود و خطاب از جانب رب الارباب بجبرئیل (ع) در رسد که از فلانی مبغضم پس حضرت جبرئیل مبغض او گردد و خطاب در رساند که ای جبرئیل به اهل آسمان منادی نمای که من مبغض فلانم پس جمع موجودات بغض و عدوات او بهم رسانیده و عملش بمنصبه قبول نیانجامد و دشمنیش در دلها جای می گیرد.

از رسول خدا(ص) روایت است که روز قیامت سه نفر را به موقف حساب آورند و به اولی که عالمست خطاب می رسد که چه اعمالی انجام داده ای گوید بارخدا یا در روز و شب به نماز و بندگی اشتغال داشتم پس خداوند گوید که دروغ می گویی که مرادت طاعت من نبود بلکه مقصودت مصرف به آن گشته که خلاق بذکر حمیده ات متوجه گشته بگویند که این مرد عابدست پس این نوع عبادت بدرگاه ما موجب اجر نگردد به دومی که صاحب نعمت است خطاب رسد که به تو نعمتها ارزانی کردم در کدام راه صرف نمودی گوید که بار خدای صدقه در شب و روز می دادم خدا گوید که دروغ می گویی و ملائکه بدروغ او اعتراف نمایند که مقصد اصلیت آن بود که مردم بگویند که فلان کس آدمی کریم و بخشنده ایست به سومی که شربت شهادت نوشیده خطاب رسد که چه اعمالی انجام داده ای گوید بارالها جهاد در راهت کرده تا شهید شدم فرمان رسد که دروغ می گویی و فرشتگان گویند که دروغ می گویی بلکه منظور تو از این جهاد آن بود که مردم گویند که فلانی شجاع است.

شاعر گوید:

یارب چکنم که دامن تر دارم

زین دامن تر دلی پر آزر دارم

خاکم بر سر چها نکردم امروز

فردا بچه رو پیش تو سر بردارم.

مردی به پیامبر (ص) عرضکرد که ای رسول خدا اعمالم را پنهانی انجام می دهم و دوست ندارم احدی از آنها مطلع شود که من خوشحال شوم پس پیامبر فرمود: برای تو دو اجر است اجر عمل پنهان و اجر عمل آشکار.

روایت است که بدرستی که خدا بهشت را بر هر آدم ریاکاری حرام نموده است.

در زمان پیامبر (ص) جنگی بین مسلمانان و مشرکین پیش آمد در حین جنگ یکی از مسلمانان ضعیف الایمان چشمش به پالان و الاغ یکی از مشرکین افتاد که باصطلاح با قیمت بود لذا به طرف آن مشرک حمله کرد که بتوان آن را مالک شود پس بدست آن مشرک کشته شد بعد از جنگ به پیامبر (ص) گفتند که فلانی هم شهید شد حضرت فرمود: او شهید نشد بلکه قتیل الحمار شد یعنی کشته راه الاغ.

زشتی و دروغگویی:

دروغ گفتن چون خلاف طینت پاک آدمی است و باعث انحراف بسوی بدیها می شود بسیار مورد نکوهش و مذمت قرار گرفته است:

قرآن می فرماید:

((ان الله لا يهدي من هو مسرف كذاب))

بدرستی که خدا هدایت نمی کند کسی که اسراف کننده و بسیار دروغگو است.

در روایت است که پیامبر(ص) فرمود:

((ایاکم والكذب فان الکذب فجور یهدی الی النار))

بر حذر باشید از دروغ زیرا گناهی است که انسان را به آتش جهنم می کشاند.

نتیجه ترک دروغ:

یکی از مسلمانان نزد حضرت علی (ع) آمده و گفت یا امیر المؤمنین در اسلام از همه کارهای زشت نهی شده و مرا اجتناب از همه آنها میسر نیست. یکی از زشتیها را بگو تا از آن دوری کنم. حضرت فرمود که دروغ مگو آن شخص قبول نموده و بیرون آمده در کوچه ها که می رفت نظرش به مستی افتاد و میل به شراب خوردن پیدا کرد ولی با خود اندیشید که اگر علی (ع) به من بگوید آیا شراب خوردی اگر بگویم نه دروغ گفته ام و اگر بگویم آری بر من حد شرعی جاری می کند پس از آنجا عبور کرده به قمار بازی رسیده و میل به قمار پیدا کرد ولی باز همین فکر به ذهنش آمده پس از آنجا هم عبور کرد و به همین صورت به هر منکری می رسید این فکر او را از گناه باز می داشت پس بنزد علی (ع) مراجعت نموده گفت یا علی راه همه گناهان دروغ است و باعث همه حسنات و کارهای خوب راستی است.

پیامبر (ص) فرمود:

((آیه المنافق ثلاث اذا وعدا خلف و اذا ائتمن خان و اذا حدث کذب))

علامت منافق سه چیز است اگر وعده به دهد تخلف می ورزد و اگر به او اطمینان کنند خیانت می کند و اگر سختی بگو به دروغ باشید.

بوذر جمهر گفته است. دروغگو با مرده یکسان است برای آنکه فضیلت سخن راستی است پس وقتی که اطمینان به سخن نباشد زندگی او باطل است.

کیفر دروغگو در عالم برزخ:

روزی رسول اکرم(ص) فرمود: دیشب در خواب دیدم که مردی نزد من آمد و گفت برخیز ، برخاستم دو مرد را دیدم که یکی ایستاده و در دست خود چیزی شبیه به عصای آهنین دارد و آنرا بر گوشه دهان مرد دیگری که نشسته است فرومی برد و باندازه ای فشار می دهد تا میان دو شانه اش می رسد آنگاه بیرون آورده و در طرف دیر دهان او داخل می کند طرف

اول خوب می شود این قسمت دیگر را هم مانند قبل پاره می کند. به آن شخص که مرا حرکت داد گفتم این چه شخصی است و برای چه اینطور عذاب می کشد گفت این مرد دروغگو است که در قبر او را تا روز قیامت اینطور کیفر می دهند.

فردوسی:

نیاید بکار اندرون کاستی همه راستی کن که از راستی

نبینی جز از خوبی و خرمی چو با راستی باشی و مردمی

بلندیش هرگز نگیرد فروغ رخ مرد را تیره دارد دروغ

شخصی خدمت رسول خدا(ص) آمد و گفت: اهل جهنم چه کرده بودند حضرت فرمود: دروغ زیرا بنده وقتی دروغ گفت گناهکار می شود و زمانیکه کافر شد داخل جهنم می شود.

انواع دروغ بشرح زیر است:

1. دروغ بر خداوند و پیامبر (ص) و امامان (ع) که روزه را باطل می کند و قرآن در این باره فرمود:

((فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا))

چه کسی ظالمتر است از کسیکه بر خدا از روی دروغ افترا می بندد.

2. شهادت دروغ: پیامبر (ص) در این باره فرمود:

((شاهد الزور کعالد الوثن))

شهادت دهنده دروغ مثل عبادت کننده بت است.

3. قسم دروغ که پیامبر (ص) می فرماید: سخ دیته هستند که روز قیامت خدا با آنان سخن نمی گوید از جمله آنها کسیکه سوگند دروغ برای فروش کالا یش می خورد.

4. دروغ در وعده رسول خدا(ص) فرمود:

((من کان یومن بالله والیوم الاخر فلیف وعده))

کسیکه به خدا و روز جزا ایمان دارد باید به وعده اش وفا کند.

5. شوخیهای دروغ امام حسین (ع) فرمود:

((اتقوا الكذب الصغير منه والكبير في كل جد وهزل))

بهره‌یازید از دروغ چه بزرگ آن چه کوچک آن در هر شوخی که باشد.

نقل کردن و نوشتن و گوش دادن به دروغ که منشاء بسیاری از شایعات نقل نمودن دروغ است.

شرمنده شدن دروغگو لاف زن:

گویند شخصی قبل از ظهر هر روز کنار درخانه خود فرشی پهن کرده و می نشست و قلیان می کشید.

بعضی از عابان نیز بنزد او آمده و با او می نشستند و بخوردن چای و قهوه مشغول می شدند.

آن مرد یکی از روزها در حالیکه دست بر سیل خود می کشید گفت دیشب جای شماها خالی بود. عیالم برای ما ته چین پلو پخته بود آنقدر این غذا چرب بود که نتوانستم همه اش را بخورم لذا قدری را گذاشتم برای امروز صبح به عنوان صبحانه خوردم آنقدر این غذا چرب بود که سیل ما را چرب کرده است در این میان کسی از بچه های کوچک منزل دویده و گفت ، آقا جان آقا جان آن دنبه ای که امروز صبح سیلت را با آن چرب کردی گربه آمد و آنرا برد.

آثار زشت دروغ:

1. سرچشمه نفاق است.

2. اساس ایمان را خراب می کند همانطور یکه امام پنجم فرمود:

((ان الكذب هو خراب الايمان))

دروغ یعنی نابود کردن ایمان است.

4. دروغ انسان را به کفر می کشاند.

5. دروغ باعث بی اعتباری دروغگو است. علی (ع) فرمود:

((من عرف بالكذب قلت الثقة))

به کسیکه معروف به دروغگویی شود اطمینان به او کم می شود .

ریشه های دروغگویی :

1. احساس حقارت و خود کم بینی پیامبر (ص) فرمود:

((لا يكذب الكاذب الا من مهانه نفسه))

دروغگو دروغ نمی گوید مگر بخاطر آنکه در خود احساس پستی می نماید.

2. ترس از جریمه و مجازات.

3. دورویی و نفاق قرآن می فرماید:

((والله يشهد ان المنافقين لكاذبين))

بدرستی که خدا شهادت می دهد که منافقین دروغگویند.

4. فشار زیاد از طرف پدر و مادر به فرزند و رؤسا و فرماندهان به زیر دستان.

5. دروغ پدر و مادر و مربیان باعث عادت کودک به دروغ می شود.

6. شوخی و خنده و خوشحال کردن دیگران.

امام پنجم درباره دروغ فرمود: خداوند برای کارهای بد قفلهایی قرار داده که کلید آن قفلها دروغ است و دروغ گفتن از شراب خوردن بدتر است.

امام باقر (ع) از رسول خدا (ص) روایت می کند:

((اقل الناس مروءة من كان كاذبا))

کم مروت ترین مردم کسی است که دروغگو باشد.

پیامبر (ص) در رابطه با سوگند دروغ می فرماید: کسی که به خدا قسم می خورد پس به اندازه پر پشه ای در آن دروغ وارد کند نقطه سیاهی در قلبش پیدا می شود که تا روز قیامت می ماند.

پیامبر (ص) فرمود: هر گان مؤمن بی عذر دروغ گوید هفتاد هزار فرشته به او لعنت نمایند و چون از قبر در آید بدبو بود و بوی او بعرش رسد و حمله عرش او را لعنت کنند.

حضرت عیسی (ع) فرمود: کسی که دروغش زیاد شد نورش می رود.

امام ششم فرمود: بدستیکه دروغگو دروغ می گوید پس بخاطر آن خداوند او را از نماز شب محروم می کند و هر گاه از نماز شب محروم شد رزق حلال بر او حرام می شود.

علی (ع) فرمود: راستی امانت و دروغ خیانت است.

شاعر گوید:

چه از شرک بگذشت کمتر گناه

میان کبایر دروغ است آه

مگر دان زیانت بگرد دروغ

که باشد رخت درد و گیتی سیاه

پیامبر (ص) فرمود: هر گاه مؤمنی بی عذر و دروغ گوید هفتار هزار فرشته او را لعنت نمایند و چون از قبر بیرون آید بدبو بود و بسوی او بعرش رسد و حاملان عرش او را لعنت کنند.

نکوهش و حسادت:

حسادت آفتی است که اگر به کسی برسد او را از درون سوزانده و سپس نابود می کند و حسد به کسی گویند که از پیشرفت و ترقی دیگران احساس ناراحتی نموده و آرزو می کند که دیگران پیشرفت نداشته و اگر خداوند به کسی نعمتی عنایت کرده آن نعمت از او گرفته شود.

قرآن می فرماید:

((ام يحسدون الناس على ما اتيهم الله من فضله))

آیا حسادت می ورزند به مردم برای آنچه که خدا از فضلش به آنان کرامت کرده.

که در آیه قبل این اشخاص را مورد لعن قرار داد.

((اولئك الذين لعنهم الله))

آنانند (حسودان) که خداوند آنها را لعن نموده است.

در احادیث به زبانهای مختلف از حسادت مذمت شده مثل اینکه از علی (ع) نقل شده که فرمود:

((الحسد يذيب الجسد))

حسد بدن را آب می کند.

((الحسد يفنى الجسد))

حسد بدن را از بین می برد.

((الحسود داوم السقم))

حسود همیشه بیمار است.

((الحسود ابدا عليل))

حسود همیشه بی چاره و ناتوان است.

امام صادق (ع) فرمود: خداوند به آدم و حی می کرد که اسم اعظم و وصیت نبوت را به هابیل اختصاص دهد. قایل بود که برادر بزرگتر بود پس از اطلاع خشمگین شده اعتراض کرد و گفت من بزرگترم و برای چنان موقعیتی سزاوارتر می باشم. خداوند به آدم وحی کرد برای اینکه کشف واقع شود و امتیاز هر کدام آشکار گردد بگو قربانی بنمایند از هر کدام قبول شد او صاحب این امتیاز است. و در آن زمان رسم بود هر که قربانی می کرد وقتی مورد قبول واقع می شد که آتش آسمان

قربان را فرا گیرد. قرآن در این باره می فرماید: ای پیامبر ما حکایت دو فرزند آدم را برای آنها بخوان هنگامیکه هر یک از آندو قربانی کردند و از یکی قبول شد و از دیگری مقبول واقع نگشت. هابیل گوسفند دار بود. گوسفندی فربه از میان گله خود جدا نموده برای قربانی به محل معینی آورد. ولی قابیل که کشاورز بود یک دسته از گندمهای بی ازش که دانه های لاغر داشت برداشته به قربانگاه آورد. در این هنگام شراره ای از آسمان فرود آمده و قربانی هابیل را فرا گرفت معلوم شد که خداوند قربان او را قبول کرده از این جهت قابیل بر برادر خود حسد ورزید و زمینه کشتن او را فراهم کرد. و سوسه شیطان نیز بیشتر او را تهییج نمود زیرا به او گفت این قبول شدن قربانی فعلا مهم نیست چون اختلاف بین تو و برادرت می باشد اما در آینده کهنسالهایتان زیاد گردید همین باعث افتخار اولاد هابیل بر فرزندان تو خواهد شد.

روزی قابیل گریبان برادر خود گرفت و به وسیله سنگی او را کشت پس از کشتن سرگردان شد که با بدن برادر خود چه معامله ای کند. در این هنگام دو کلاغ را مشاهده کرد که با یکدیگر در جنگند. یکی از آندو دیگری را کشت و با چنگال خود زمین را حفر نمود لاشه کلاغ را در آنجا پنهان کرد در قرآن نیز آمده است که (قابیل با خود گفت: وای بر من آیا از کلاهی کمترم که بدن برادرم را بپوشانم. پس از انجام این عمل پشیمان شد.) شیطان نیز اولین کاشانه بت پرستی را در زمین از این روز بنا نهاده پیش قابیل آمده گفت می دانی چرا قربانیت قبول نشد جواب داد نه گفت چون آتش را تعظیم نمی کنی اگر بخواهی بعد از این قربانیهایت قبول شود باید خانه ای را مخصوص آتش پرستی قرار دهی و آنرا عبادت کنی. قابیل اول کسی بود که آتش پرستی را قبول کرد. و این همه نتیجه حسادت بود.

روزی پیامبر اسلام (ص) فرمود: توجه داشته باشید که برآستی روی آورده بسوی شما درد و مرضیکه امتهای پیشین را فرا گرفته بود و آن حسد است. موی بدن را نم زداید ولی زداینده و نابود کننده دین است. انسان در صورتی از بلا ی حسد در امان است که دست و زبان خود را نگه دارد و طعنه بر برادر خود نزنند و سخن چینی درباره اش نکنند.

امام صادق (ع) به ابن جعفر فرزند نعمان احوال فرمود: دشمن تر از همه شما نزد من بزرگ منشی هایی هستند که سخن چین و حسد ورزند نسبت به برادرانشان. نه آنها از منند و نه من از آنهایم سپس فرمود به خدا قسم هرگاه یکی از شما به اندازه روی زمین طلا در راه خدا بدهد بعد از آنکه نسبت به مؤمنی حسد ببرد بوسیله همان طلاها پوست بدنش را در جهنم می سوزاند.

نمونه هایی از کيفر حسود:

آورده اند مردی از یادیه نشینان پیش معتصم خلیفه عباسی قرب و منزلت زیادی یافت بطوری که بدون اجازه وارد حرمرای او می شد. مرد بدوی همیشه این حرف را می زد نیکو کار را پاداش بده و کسیکه کار بد کرد، کردار زشتش او

را کیفر می دهد. خلیفه وزیری داشت حسود که از پیشرفت این مرد دربارگاه او رنج می برد. با خود گفت: اگر بزودی دفع او را ننمایم کم کم چنان در خلیفه نفوذ خواهد کرد که مرا نیز از وزارت بر کنار کند. برای از بین بردنش حيله ای اندیشید به او اظهار محبت و علاقه زیادی کرد و بسیار گرم گرفت تا اینکه یک روز او را جهت صرف غذا بمنزل خود دعوت نمود. غذای مطبوعی تهیه کرده در آن طعام سیر فراوانی ریخت وقتی عرب بدوی بمقدار کافی خورد و دست از غذا کشید وزیر گفت مواظب باش پیش خلیفه می روی بوی سیر دهانت او را اذیت نکند زیرا خلیفه از بوی آن بدش می آید و ناراحت می شود از طرف دیگر قبل از رفتن بدوی را که این مقدار مورد لطف قرار داده این به مردم می گوید خلیفه گند دهان دارد و من از بوی دهان او نزدیک است هلاک شوم. بدوی پس از ساعتی وارد شد در حالتی که دست خود را جلوی دهان گرفته بود در جای خویش نشیت تا بدوی سیر به مشام معتصم نرسد. خلیفه این وضع را که مشاهده کرد یقین نمود و زیر راست می گوید. نامه ای نوشت و بدست عرب داد و او را امر کرد نامه را به شخص معینی برساند. در آن نامه نوشته بود که آن شخص آورنده اش را گردن بزند. وقتی مرد بدوی بیرون آمد اتفاقاً با وزیر روبرو شد. همینکه او را با نامه مشاهده نمود خیالکرد معتصم برایش جایزه ای مقرر نموده پس با ملاطفت و مهربانی در خواست کرد برای وصول وجه مقرر خود را بزحمت نیاندازد و آنچه خلیفه تعیین کرده به دو هزار دینار نقد صلح نماید. عرب پذیرفت نامه را بوزیر سپرد و پول را گرفت وزیر نامه را به شخصی که باید برساند داد فرمان خلیفه نیز درباره اش انجام شد. پس ا چند روز معتصم از حال وزیر آگاه شد گفتند: بنا به دستور شما او را کشتند از مرد عرب جستجو کرد گفتند در شهر است او را خواست و داستان تصادفش را با وزیر پرسید بدوی جریان در خواست وزیر وجه جواله را به عرض رسانید معتصم فت تو نگفته ای دهان خلیفه بوی بد می دهد عرضکرد چیزی که من نفهمیده و نمی دانم چگونه می گویم. معتصم سؤال کرد چرا دهانت را در فلان روز پیش من گرفته بودی جوابداد وزیر مرا دعوت کرده بود و غذائی مخلوط با سیر بمن خوراند و گفت خلیفه از بوی سیر بسیار ناراحت می شود از این رو من دهانم را گرفته بودم معتصم گفت: خداوند حسد را نابود کند که اول حسود را از بین می برد.

بزرگان گفته اند: حسد شریست از شعله های آتش که ابلیس علیه اللعنته از آن مخلوق شده لا جرم خاصیت اصل خود دارد و اندک و بسیار او مؤثر است... نبینی که دائم حسود از راحت دیگران در رنج باشد و ا شادی دیگران در غم وهر کجا کسی پای نشاط بر زمین نهاد او دست حسرت بر سر زدن گید و بی سببی بر همه کس خشمگین باشد چنانکه حضرت علی (ع) می فرماید که:

((الحسد مغتاط علی من لا ذنب له))

حسود خشمگین است بر کسی که به او ظلمی نکرده.

توانم آنکه نیازارم اندرون کس

حسود را چه کنم کوز خود برنج درست

بمیر تا برهی ای حسود کاین رنجیست

که از مشقت آن جز بمرگ نتوان رسد

حسد رنجیست سوزنده کزو آتش بجان افتد

چه جایی جان که از حساد آتش در جهان افتد

مرنجان ای عزیز من ز سودای حسودان دل

که تو سودی بدست آری و ایشانرا زیان افتد

مهمترین خصوصیت حسادت این است که در میان همه طبقات بوده و هر شخص با هر شغلی می تواند دارای این صفت رذیله باشد مثلاً از دو نفر کارمند یک اداره گرفته که بر سر رسیدن به ریاست و یا رتبه و درجه نسبت به همدیگر شاید حسادت بورزند تا دو نفر مسئول گدا نسبت به همدیگر حسادت می ورزند و در فکر کوچک کردن و جلوگیری از پیشرفت همدیگر باشند لذا باید به دستورات اسلام در زمینه جلوگیری از ریشه دار شدن حسادت عمل کرد. در این باره روایتی از رسول خدا (ص) است که فرمود: خدای عزوجل به موسی بن عمران (ع) فرمود: ای پس عمران برآنچه از فضل خود بمردم داده ام حسد مبر و چشمت را دنبال آن در از مکن و دلت را پی آن مبر زیرا حسد برنده از نعمت من ناراحت است و از تقسیم که میان بندگانم کرده ام جلوگیری است و کسیکه چنین باشد من از او نیستم و او از من نیست.

نمونه ای دیگر از کيفر حسود:

آورده اند که در زمان خواجه نصیر طوسی چون هلاکو خان خواجه را وزیر خود نمود در میان درباریان هلاکو خان فقط خواجه نصیر شیعه بود لذا وزرای سنی که نسبت به وی حسادت می ورزیدند تصمیم گرفتند خواجه را از بین ببرند لذا منتظر فرصت بودند تا اینکه مادر هلاکو خان آمدند و گفتند چون مادر شما از دنیا رفته و طبق اعتقاد شیعه شب اول قبر نکیر و منکر از او سؤال و جواب می نمایند شاید ما در شما نتواند به سؤال و جواب می نمایند شاید ما در شما نتواند به سؤالات جواب دهد لذا دچار عذاب خواهد شد هلاکو خان گفت پس چه باید کرد گفتند چون خواجه از نظر بیان بسیار سخنگو و حاضر جواب است لذا او را با مادران دفن نمائید تا او بجای مادران جواب داده و مادران دچار عذاب نشود.

هلاکو خان این پیشنهاد را قبول کرده و خواجه را احضار کرد و این مطلب را با او در میان گذاشت خواجه نصیر با زیرکی جواب داد که من حرفی ندارم و حاضر هستم این عمل را انجام دهم ولی نمی دانید که شما هم بالاخره خواهی مرد و نکیر و منکر سراغ شما خواهند آمد لذا مرا برای خود نگه دارید و یکی از همین وزرای سنی را با مادرتان دفن کنید و همین کفایت خواهد کرد پس هلاکو خان دستور داد که از سر دسته آنها را با مادرش دفن نمودند و حسادت آنها به خودشان برگشت.

امام صادق(ع) فرمود: حسد ایمان را می خورد چنانکه آتش هیزم را می خورد.

نتیجه شوم حسادت:

آورده اند که شخصی همسایه ای داشت و به همسایه اش بسیار حسادت می ورزید مخصوصا اگر پیشرفت و ترقی برای همسایه حاصل می شد آتش حسادت این شخص شعله ورت می گردید تا اینکه از طرف حاکم شهر پست مهمی به این همسایه واگذار گردید که باعث غم و اندوه بیشتر این شخص حسود گردید تا اینکه طاقت نیاورده و غلام خود را احضار کرد و به او گفت باید کاری که می گویم انجام دهی تا هم آزاد گردی و هم پاداش خوبی برای تو در نظر می گیرم. غلام گفت تو ارباب و آقای من هستی و هر چه بگوئی به دیده منت انجام می دهم. ارباب گفت این همسایه ما اخیرا پست مهمی گرفته و من نمی توانم ترقی و ریاست او را ببینیم لذا تو باید مرا بکشی و جسد مرا بر بالای پشت بام خانه او بیاندازی تا او را دستگیر کرده و حداقل مدتی را در زندان باشد تا من کمی دلم خنک شود. غلام گفت این چه عملی است که من باید انجام بدهم و این کمال حماقت است که خود را در راه حسادت بکشتن بدهی و بعلاوه بعد از مردن دیگر برای شما سودی ندارد که او در زندان باشد یا نباشد اما این شخص حسود بر دستور خود اصرار ورزید و غلام نیز ناچار ارباب خود را کشته و جسد او را بالای پشت بام همسایه انداخت و مأمورین شهر نیز شخص همسایه را به جرم قتل دستگیر کرده و زندانی نمودند ولی غلام نزد قاضی رفته و کل ماجرا را برای او تعریف نمود و قاضی نیز حکم به آزادی غلام و شخص همسایه نمود.

حسد سرچشمه بسیاری از نابسامانیهای اجتماعی است از جمله اینکه : **1** - حسود تمام یا بیشتر نیروها و انرژیهای بدنی و فکری خود را که باید در راه پیشبرد اهداف اجتماعی به کار برد در مسیر نابودی و ویران کردن آنچه هست صرف میکند، و از این رو هم سرمایههای وجودی خود را از بین برده و هم سرمایه های اجتماعی را. **2** - حسد انگیزه

قسمتی از جنایات دنیا است و اگر عوامل و علل اصلی قتلها، دزدیها، تجاوزها و مانند آن را بررسی کنیم خواهیم دید که قسمت قابل توجهی از آنها از عامل حسد مایه میگیرد، و شاید بخاطر همین است که آن را به شرارهای از آتش تشبیه کرده اند که میتواند موجودیت حسود و یا جامعه ای را که در آن زندگی میکند به خطر بیندازد. یکی از دانشمندان میگوید حسد و بدخواهی از خطرناکترین صفات است و باید آن را به منزله موحشترین دشمن سعادت تلقی کرد و در دفع آن کوشید. جوامعی که افراد آن را اشخاص حسود و تنگ نظر تشکیل میدهند جوامعی عقب افتاده هستند، زیرا همانطور که گفتیم حسود همیشه میکوشد تا دیگران را به عقب بکشد و این درست بر خلاف روح تکامل و ترقی است. 3 - از همه اینها گذشته حسد اثرات بسیار نامطلوبی روی جسم و سلامت انسان میگذارد، و افراد حسود معمولاً افرادی رنجور و از نظر اعصاب و دستگاههای مختلف بدن غالباً ناراحت و بیمارند، زیرا امروز این حقیقت مسلم شده که بیماریهای جسمانی در بسیاری از موارد عامل روانی دارند، و در طب امروز بحثهای مشروحی تحت عنوان بیماریهای روان تنی دیده میشود که به این قسمت از بیماریها اختصاص دارد. جالب اینکه در روایات پیشوایان اسلام روی این موضوع تکیه شده است: در روایتی از علی (علیه السلام) میخوانیم ((صحة الجسد من قلة الحسد)) تندرستی از کمی حسد است.)) و در جای دیگر میفرماید: ((العجب لغفلة الحساد عن سلامة الاجساد: عجب است که حسودان از سلامت جسم خود بکلی غافلند)) و حتی در پاره ای از احادیث می خوانیم که حسد پیش از آنکه به محسود زیان برساند از حسود شروع میکند، و تدریجاً او را به قتل میرساند! 4 - از نظر معنوی حسد نشانه کمبود شخصیت و نادانی و کوتاه فکری و ضعف و نقص ایمان است، زیرا حسود در واقع خود را ناتوانتر از آن میبیند که به مقام محسود و بالاتر از آن برسد و لذا سعی میکند محسود را به عقب برگرداند، به علاوه او عملاً به حکمت خداوند که بخشنده اصلی این نعمتها است معترض است و نسبت به اعطای نعمت به افراد از طرف خداوند ایراد دارد، و لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم ((الحسد اصله من عمی القلب و الجحود لفضل الله تعالی و هما جناحان للكفر و بالحسد وقع ابن آدم في حيرة الابد و هلك مهلكاً لا ینجو منه ابدا: حسد و بدخواهی از تاریکی قلب و کوردلی است و از انکار نعمتهای خدا به افراد سرچشمه میگیرد، و این دو (کوردلی و ایراد بر بخشش خدا) دو بال کفر هستند، به سبب حسد بود که فرزند آدم در یک حسرت جاودانی فرو رفت و به هلاکتی افتاد که هرگز از آن رهایی نمی یابد. قرآن مجید میگوید: نخستین قتل و

کشتاری که در روی زمین واقع شد عامل آن حسد بود. و در نهج البلاغه از علی (علیه السلام)، نقل شده که فرمود ((ان الحسد ياكل الايمان كما تاكل النار الحطب حسد تدريجا ايمان را میخورد همانطور که آتش هیزم را تدريجا از بین میبرد. چه اینکه شخص حسود تدريجا سوء ظن به خدا و حکمت و عدالت او بیشتر میشود و همین سوء ظن است که او را از وادی ايمان بیرون میکشد. زیادهای معنوی و مادی، فردی، اجتماعی حسد فوق العاده زیاد است و آنچه گفتیم در حقیقت فهرستی از آن به شمار میرود.

نکوهش بخل:

بخل به معنای دست بسته بودن و دم تمایل به استفاده رساندن به برادران و خواهران خود از فضل و نعمت های الهی است که به او داده شده نمی بخشد و دوست ندارد کسی از ثروت او چیزی بدست آورد و این بخاطر دلبستگی سخت و محکم به مادیات است که در او بصورت بخل جلوه می نماید. قرآن می فرماید:

((ولا يحسبن الذين يبخلون بما اناهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم سيطوقون ما بخلوا به يوم القيمة والله ميراث السموات والارض والله بما تعملون خبير))

گمان نکنند آنانیکه نسبت به آنچه خداوند به آنان از فضلش داد.

یخل می ورزند برایشان این بخیل بودن خیر است بلکه خیر نیست و این شر است برای آنانکه آنچه بخل نموده اند روز قیامت برگردنشان آویخته می شود و برای خداست میراث آسمانها و زمین و خدا به آنچه می کنید آگاه است.

پیامبر (ع) بارها فرمود:

((الهم انى اعوذبك من البخل))

خدایا از بخل به تو پناه می برم.

و فرمود: در دل مؤمن دو خصلت جمع نشود: بخل ، بدخلقی .

و فرمود: نزد خداوند بخیل از ظالم بدتر بود و خدا قسم خورده که به عظمتو جلالتم بخیل را وارد بهشت ننمایم.

شاعر گوید:

بخور ، بپوش ، ببخش و بدانکه حاصل عمر

خرد ندانست کس کوبه دیگری بگذاشت

آورده اند : در اصفهان مردی بود مالدار ولی بخیل که دست کسی به غذای او نرسیده و شامه روزگار بوی شوربای او نشنیده مصداق این شعر:

از بخیلی که هست امساکش

گر ببرند دست نا پاکش

نیست ممکن که نیم قطره خون

آید از دست ممسکش بیرون

سه پسر داشت چون موقع مرگش رسید خواست امتحان کند کدامیک از پسرانش از جهت بخل از خودش بخیل تر هستند جانشین خود سازد پس پسر بزرگ خود را خواسته گفت تو نان چگونه خوری گفت نان با پنیر خورم گفت برو که بدبختی و تو را از دولت بهره نیست و پس دوم را طلبید و گفت نان چگونه خوری گفت نان به پنیر می مالم و می خورم گفت تو نیز بدبختی و از ساعات حظی نداری پسر سومى را خواست و گفت نان چگونه خوری گفت من پنیر را در خیال گذرانیده نان را با پنیر خیالی می خورم . گفت تو پسر منى پس کلید اموال خود را به او داد.

سخن حضرت یحیی(ع):

نقلست که حضرت یحیی (ع) شیطانرا بصورت اصلیش دید گفت ای ابلیس مرا خبر ده که کدام صنف از مردمان را دوست می داری و کدام صیف را دشمن گفت: دوسترین کس نزد من مؤمن بخیلست و دشمن ترین کس نزد من فاسق

سَخاوتمند . یحیی (ع) گفت: این چیست که می گوئی گفت زیرا بخیل بخلش (برای گمراهی) کافی باشد و خداوند به سخاوت سخاوتمند و نظر افکند و او را پیامرزد و بدی قباحث فسق را به او نگیرد.

پیامبر (ص) فرمود:

((اتقوا الشح فانه اهلك من كان قبلکم))

از بخل بهره‌زید زیرا بخل اقوام گذشته را نابود نمود.

آورده اند: پادشاهی که به کمال سخاوت بود روزی با یکی از درباریان خود صحبت می کرد و به او گفت مرا آرزوی آنستکه هزار هزار درهم بیک نفر ببهشم او گفت این مقدار بسیار است و برای یکنفر زیاد است گفت اگر نصف دهم چطور است گفت اینمقدار نیز زیاد است پادشاه گفت ای بدبخت من می خواستم این بخشش را به تو نمایم خود را محروم نموده و مرا از سخاوت بازداشتی .

مرد هر چند در هنر کوشد

بخل او جمله را فرو پوشد

از لثیمان تیره دل بگذیز

در کریمان پاک دین آویز

بدترین مرگها:

روزی پیامبر اسلام (ص) گرد خانه کعله طواف می نمود . مردی را دید دست بر پرده آویخته می گوید: خدایا تو را به عظمت این خانه سوگند می دهم که گناهم را پیامرزی آنجناب فرمود گناهت چیست و عرضکرد بزرگتر از آنستکه شرح دهم پرسید گناه تو بزرگتر است یا زمینها جوابداد گناه من بزرگتر است. سؤال کرد گناه تو بزرگتر از کوه ها است پاسخ داد آری فرمود از دنیا ها بزرگتر است گفت بلی پرسید گناهت بزرگتر است یا آسمانها عرضکرد گناه من فرمود از عرش نیز بزرگتر است جوابداد آری پرسید گناه تو بزرگتر است یا خدا عرضکرد خدا ، از تفصیل گناهایش جويا شد گفت یا رسول الله من مردی ثروتمندم هر گاه مستمندی یه من مراجعه می کند به اندازه ای ناراحت می شوم مثل اینکه کسی با آتش گداخته به من روی آورده پس پیامبر (ص) فرمود دور شو از من که با آتش خود مرا نسوزانی به آن خدائیکه مرا ی

برای خدایت بر انگيخته اگر بين ركن و مقام دو هزار سال نماز بخوانی و آنقدر گريه کنی که از اشک چشمت جويها جاری شود و درختها آبياری گردد در صورتیکه با بخل و لثامت بمیری خداوند تو را با سر در آتش خواهد انداخت . و ای بر تو مگر نمی دانی خدا در قرآن فرمود:

((و من ييخل فانما ييخل عن نفسه))

هر کس بخل ورزد از استفاده مالش نسبت به خود جلو گیری کرده است.

بخیلتر از بخیل (داستان):

بخیلی کوفی شنید در بصره مرد بخیلیست که در این صفت کامل است. بطرف بصره رفت تا با مصاحبتی اندازه بخلش را بیازماید. پس از ملاقات گفت من از راه دور به آرزوی همنشینی آمده ام تا شما که در این صفت مشهوری مرا چیزی بیاموزی گفت چون رنج سفر برده ای و از راه دور آمده ای اینک بر ما لازم است تو را میهمانی کنیم. فعلا میل به چه غذائی داری تا تهیه کنم. مرد کوفی گفت مدتها است که آرزوی پنیر تازه دارم اگر فراهم شود بد نیست که خیلی مشتاقم.

بصری ظرفی برداشته بیار آمده برای میهمان تازه وارد پنیر تهیه کند بدکان پنیر فروش مراجعه کرده گفت از کوفه میهمان عزیزی وارده شده و پنیر تازه خواسته مایلم یک درهم پنیر تازه خوب بدهی دکاندار گفت پنیری بدهم که مانند سر شیر باشد. بخیل با خود اندیشید که پس سرشیر بهتر از پنیر است جوانمردی آن است که بهتر را برای میهمان تهیه کنم. از دکان پنیر فروش خارج شده به سر شیر فروش مراجعه نمود از او نیز سرشیر خوب درخواست نمود. دکاندار گفت سرشیری برایت بیاورم که صافتر از روغن زیتون باشد. باز گفت معلوم می شود روغن زیتون بهتر از سرشیر است به روغن فروش مراجعه نموده و درخواست روغن خوب کرد. فروشنده گفت روغن صافتر از آب زلال دارم . بخیل گفت اینطور که معلوم می شود آب زلال بهتر از روغن زیتون است از روغن فروش جدا شده و گفت در خانه آب زلال خودم دارم. به منزل برگشته ظرف را پر از آب زلال نموده پیش میهمان نهاد گفت تمام بازار بصره را گشتم بهتر از آب زلال چیزی نیافتم. داستان را از اول تا آخر شرح داد. کوفی دست بخیل بصری را بوسیدخ گفت گواهی می دهم که تو در این فن از من استادتری .

پیامبر (ص) فرمود: بخیل از خدا مردم و بخشش دور بوده و به جهنم نزدیک است و بدترین دردها بخل است.

بخل موجب از دست دادن نعمت است:

آورده اند که بخیلی روزی با اهل و عیالش طعام می خورد. سائلی به درب منزل آمده تقاضای کمک کرد ولی همینکه زن خواست چیزی به فقیر بدهد شوهر عصبانی شد و کارشان به طلاق کشید. تا اینکه زن پس از مدتی ازدواج کرده و با شوهر دومش زندگی می کرد. روزی با شوهرش بر سر سفره نشسته بود که فقری درب خانه آمده و تقاضای کمک کرد. شوهر گفت آنچه از طعام مانده بردار و به او بده وقتی زن طعام را به دم درب خانه برد و به فقیر داد ناگهان متوجه شد این فقیر شوهر سابقش است پس فریاد زن بلند شد شوهر او آمده و گفت چه شد گفت این فقیر شوهر اولم است که مال بسیاری داشت ولی به سبب بخل مالش تلف شد و زندگیش از هم پاشید.

ضرب المثل است که یک آدم بخیلی بود که یک شب خدا به او گاوی داد و فردای آن شب هم به همسایه او یک گوساله آدم بخیل وقتی که خبردار شد به درگاه خدا نالید و گفت : خداوندانه می خواهم این گاو را به من بدهی و نه آن گوساله را به همسایه ام.

پیامبر (ص) فرمود: از بخل پرهیزید زیرا که بخل پیشینیان را هلاک کرد و آنها را وادار کرد که بخون یکدیگر بیالایند و محارم خویش را حلال شمارند.

فهرست:

پرهیزکاری 2

عزت 9

توکل 13

خوش اخلاقی 20

اخلاص 26

همیاری 30

تواضع 34

عفو 41

راستی 46

صبر 50

شجاعت 56

حلم 59

سخاوت 61

قناعت 66

هوی پرستی 92

حرص 87

ترس 84

خشم 87

تکبر 89

ریاکاری 93

دروغ 96

حسادت 100

بخل 105

((پایان))

خوبی ها و بدیها

(2)



بسم الله الرحمن الرحيم



سرشناسه : صرفی پور، محمد تقی، 1344 -

عنوان و پدید آور : خوبی ها و بدی ها، محمد تقی صرفی پور

مشخصات نشر : قم، صرفی پور، 1390.

مشخصات ظاهری : 64 ص.

چاپ اول : 1390

شابک : 40000 ریال ISBN 978 - 964 - 8436 - 29 - 7

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : عقاید - اخلاق اسلامی

موضوع : احادیث و روایات

رده بندی کنگره : 1388 8 ب 4 ع / BF 723

رده بندی دیویی : 155/4182

شماره کتابشناسی ملی : 1962799

خوبی ها و بدی ها

تألیف: محمد تقی صرفی پور

ناشر: صرفی پور

چاپخانه: وفا (0912 252 5625)

چاپ: اول - 1390

طرح و آماده سازی جلد:

گروه فنی چاپ وفا (0251 - 7743900)

شمارگان: 3000 نسخه

شابک: 6 - 26 - 8436 - 964 - 978

قیمت: 4000 تومان

مرکز پخش: 0916 669 7024 - 0916 361 3043

«کلیه حقوق محفوظ است»

(۲)

(۳)

(۴)

مقدمه:

بعد از حمد و ستایش خداوند که خالق خوبیهاست و بعد از صلوات بر محمد و آلش که گنجینه همه کرامتهای اخلاقی هستند.

یکی از ارزشهای انسانی، خوش اخلاق بودن و داشتن اخلاق خوب است؛ زیرا اخلاق خوب ارتباط انسان را با دیگران بصورت سالم و مفید برقرار می کند و باعث استحکام خانواده و جامعه می شود. همچنین باعث کنترل نفس اماره می گردد و حاکمیت عقل را بر نفس تقویت می کند. کسی که بتواند خشمش را کنترل کند. شخصی که بتواند حرص و طمعش و حسادتش را کنترل کند، شخص موفقی بوده و خدا و رسول از او راضی

می‌شوند. لذا یکی از مهم‌ترین هدف از بعثت پیامبران، مسئله تهذیب نفس و آراستن بشریت به اخلاق خوب بوده است.

در این کتاب که توسط یکی از اساتید این حوزه علمیه تالیف شده است به تعدادی از خوبیها و اخلاق پسندیده همچنین تعدادی از

(۵)

بدیها و اخلاق ناپسند اشاره شده است و توضیحاتی درباره آنها به وسیله آیات و روایات و داستانها و اشعار داده شده است. یکی از خصوصیات این کتاب، سادگی مطالب است که برای نوجوانان و جوانان قابل فهم بوده و می‌تواند تاثیر گزار باشد. امید است انتشار این کتاب قدمی در راه گسترش اخلاق اسلامی در جامعه اسلامی ایران بوده و برای طلاب حوزه‌های علمیه مفید واقع گردد.

معاونت تهذیب مدرسه علمیه الزهراء پلدختر

فروردین 1390

(۶)

شکرگزاری از خالق

ارزش شکرگزاری در قرآن و حدیث

قرآن کریم می‌فرماید

«وَأَشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»^(۱)

اگر فقط خدا را می‌پرستید شکر نعمت‌های او را بجا آورید .

«فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^(۲)

پس نعمت خدا را ذکر کنید شاید رستگار شوید .

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ * وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»⁽³⁾

خداوند سبحان اعلام فرمود اگر شکرگزاری کنید نعمت را زیادتر می‌کنم و اگر کفران نمایید عذاب من شدید است و موسی گفت اگر

1. سوره نحل، آیه 114

2. سوره اعراف، آیه 69

3. سوره ابراهیم، آیه 8

(۷)

شما و همه اهل زمین کافر شوید، خداوند حقیقتاً بی‌نیاز و پسندیده است .

تشکر کردن از کسی که به انسان محبت می‌کند مطابق عقل می‌باشد و جزء صفات خوب شمرده می‌شود .
چه تشکر از خالق باشد که احدی نمی‌تواند شکر همه نعمتهای خدا را بجا آورد . و چه تشکر از افرادی که به انسان محبتی می‌نمایند .

البته با این فرق که تشکر از خدا، باعث زیاد شدن نعمت می‌شود .

کفر نعمت از کفت بیرون کند

شکر نعمت نعمت افزون کند

لقمان و شکر خداوند

«ما به لقمان حکمت دادیم که شکر الهی را نما و هر که شکر کند، از خودش تشکر کرده و هر که ناسپاسی نماید، خدا بی نیاز و حمید است.»⁽¹⁾

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«پاداش کسی که غذا می خورد و شکر می کند مانند روزه گیر صبور است . و پاداش آدم سالم شکر کننده مانند مریض صبر کننده است . و پاداش صاحب نعمت شکر کننده مانند محروم قانع می باشد.»⁽²⁾

1. سوره لقمان، آیه 12.

2. الکافی 94/2

(۸)

شکر زبانی یا عملی

تشکر یا زبانی است و یا عملی . شکر زبانی با ادا کردن جملاتی مانند: خدایا ! شکر . تحقق می یابد و شکر عملی با انجام واجبات و ترک محرمات و راضی بودن خدا از اعمال انسان محقق می شود .

امام صادق علیه السلام فرمود:

«شاگرد به شخصی گویند که خدا را بر هر نعمتی که به او داده از قبیل خانواده و ثروت، شکر گوید و حقوق الهی نسبت به اموالش را ادا نماید.»⁽¹⁾

کز عهده شکرش بدر آید

از دست و زبان که بر آید

حضرت نوح و لقب شکور

خدا در قرآن کریم به حضرت نوح علیه السلام لقب «شکور» داده است . زیرا صبح و شب شکر خدا را می کرد و می گفت: خدایا ! آنچه در صبح و شب از نعمت و سلامتی دینی و دنیوی دارم، از تو ست . تویی یگانه و بدون شریک . ای خدا ! حمد و شکر این نعمتها مخصوص تو ست تا از من راضی شوی . همچنین او هیچ چیز کوچک و بزرگ را بر نمی داشت الا «بسم الله والحمد لله» می گفت .

1 . میزان الحکمة.

(۹)

او در حین غذا خوردن می گفت: شکر خدایی که بمن غذا داد و اگر می خواست مرا گرسنه می گذاشت . و هنگام آشامیدن می گفت: شکر خدایی که مرا سیراب کرد و اگر می خواست مرا تشنه می گذاشت . و در هنگام لباس پوشیدن می گفت: شکر خدایی که مرا پوشاند و اگر می خواست مرا بی لباس قرار می داد . و در هنگام پوشیدن کفش می گفت: شکر خدایی که مرا کفش پوشاند و اگر می خواست مرا پابرهنه می گذاشت . و در هنگام قضاء حاجت می گفت: شکر خدایی که اذیت را از من دور کرد و اگر می خواست در من باقی می گذاشت.^(۱)

شکر الهی در همه احوال

نعمت های خدا به انسان چه نسبت به خود انسان و چه در جهان هستی آنقدر مهم و حیاتی است که انسان باید در همه حالات از شکر الهی غافل نشود .

امام صادق علیه السلام فرمود:

«در هر نفس کشیدنی یک شکر بلکه هزار شکر و بیشتر لازم است و پائین ترین درجه شکر آنست که نعمت را فقط از خدا بداند و به آنچه خدا به او داده راضی باشد و خدا را با نعمتش معصیت نکند (مثلاً

1. تفسیر جامع ذیل آیه 3 اسراء.

(۱۰)

با چشم گناه نکند) و در امر و نهی الهی با نعمت خدا با خالق خود مخالفت ننماید. پس در هر حالی بنده شکر گزار خدا باشد، تا خدا را در هر حالی کریم بیابی»^(۱)

در حالات رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که:

یک روز در سفر کوتاهی وقتی برای استراحت توقف کردند، پنج سجده بجا آورد. اصحاب علت را پرسیدند. فرمود: جبرئیل برایم پنج بشارت آورد و من برای هر بشارتی یک سجده انجام دادم^(۲).

با شکرگزاری می توان به خالق تقرب جست. شکر فرصتی است تا با خدای خود مناجات و نجوایی داشته باشیم.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هرگاه یکی از شما به یاد نعمتی از نعمتهای خداوند عزوجل افتاد، پیشانیش را برای شکرگزاری، بر روی خاک بگذارد. و اگر سواره بود، پیاده شود و سجده کند. و اگر به خاطر انگشت نماشدن نمی تواند پیاده شود، پیشانیش را بر زین اسب (در زمان مافرمان ماشین) بگذارد و اگر اینهم نشد، پیشانیش را بر کف دست بگذارد و خدا را بر نعمتهایش شکر کند»^(۳)

گاهی بایک شکر کردن، بهشت بر انسان واجب می شود.

1. میزان الحکمة 1485/2

2. میزان الحکمة 1485/2

3. میزان الحکمة 1489/2

(۱۱)

امام صادق علیه السلام فرمود:

«فردی مقداری آب می خورد و به خاطر آن بهشت برایش واجب می شود. زیرا موقع نوشیدن آب وقتی ظرف آب را نزدیک دهانش می برد، بسم الله می گوید. سپس مقداری می خورد و حمد می کند. دوباره می نوشد و حمد می کند. برای بار سوم مقداری می نوشد و حمد الهی می کند. بوسیله این یک بسم الله و سه بار حمد، بهشت برایش واجب می شود.»^(۱)

شکر، افراد غرق در نعمت را بیدار نگه می دارد و آنها دچار غفلت نمی شوند.

امام چهارم علیه السلام را «سجاد» یعنی بسیار سجده کننده گویند؛ زیرا هرگاه به او نعمتی می رسید، به سجده شکر می رفت و هرگاه بین دو نفر اصلاح می کرد، سجده شکر می نمود و اگر از مریضی شفا می یافت، سجده شکر می کرد و اگر خدا به او فرزندی می داد سجده شکر می نمود.^(۲)

از آداب سفر است که وقتی به سلامت از سفر برگشتیم، سجده شکر نمائیم.

امام رضا علیه السلام بعد از نماز ظهر به سجده رفته و صدبار می فرمود: حمداً لله. و بعد از نماز عصر به سجده رفته و صدبار می فرمود: شکراً

1. میزان الحکمة - الکافی 96/2

2. منتهی الآمال.

(۱) «لِّلّٰهِ

خدا در قرآن کریم از بندگانش گلایه کرده و فرموده است که:

«وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»^(۲).

یعنی: بندگان شکرگزارم کم هستند.

آن که شد چشم او به منعم باز جان او بر کشد به حمد آواز

قسمتی از مناجات شاکرین

«خدایا! بخششهای پی در پی تو، مرا از برپائی شکرت غافل نموده و ریزش مداوم فضلت، مرا از شمردن ستایش ناتوان کرده و پشت سرهم بودن ستوده‌های تو، مرا از ذکر حمدهای تو بازداشته و متوالی بودن مساعدت هایت، مرا از نشر نیکی هایت ناتوان کرده است . . .

خدایا! در برابر نعمتهای بزرگ تو، شکر من ناچیز و در برابر اکرام تو به من، سپاس من حقیر می‌نماید . . .

خدایا! نعمتهای تو چنان زیاد است که که زبانم از شمارش آن ناتوان است و نعمتهایت چنان بسیار است که فهم من از درک آن قاصر است چه رسد به شمردن آن! من چگونه می‌توانم شکر کنم؟ حال آن که هر شکری که کنم نیاز به شکری دیگر دارد. پس هرگاه که می‌گوییم: شکر مخصوص توست. واجب است که دوباره بگوییم: خدایا شکر!

1. منتهی الآمال - مسند امام رضا علیه السلام / 42

2. سوره سبأ، آیه 13.

(که توفیق شکر بمن دادی.)^(۱)

اگر حق خانواده نبود

امام سجاد علیه السلام می فرماید:

«به خدا قسم اگر اعضای بدنم پاره پاره شود و چشمانم از حدقه بر سینه ام فرو غلتند تا مگر شکر یک دهم نعمتی از نعمتهای خدا را که شمارندگان، شمارش آن نتوانند کرد و حمد همه حامدان حق، یکی از آنها را ادا نتوانند کرد بجا آورم، به خدا سوگند نمی توانم، جز آن که خدا مرا چنان بیند که در شب و روز و خلوت و آشکار، چیزی مرا از شکر و ذکر او باز نمی دارد. و اگر نبود که خانواده ام بر من حق دارند و دیگران را نیز بر من حقوقی است که ناگزیر باید در حد توان خویش، آن حقوق را ادا کنم، همانا چشم به آسمان می دوختم و دل خود را به سوی خدا متوجه می ساختم و دیده و دل بر نمی گرفتم تا خدا جانم را بگیرد و اوست بهترین حکم کنندگان»^(۲).

1. مفاتیح الجنان / مناجات خمسۀ عشر

2. هزار و یک نکته درباره نماز - مستدرک الوسائل 125/1

(۱۴)

علم و دانش

ارزش علم و دانش در قرآن و حدیث

قرآن کریم می فرماید:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^(۱).

آیا آنان که علم دارند با آنان که نمی‌دانند برابرند؟

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^(۲).

فقط دانشمندان و علماء هستند که خدا ترسند.

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^(۳).

خداوند سبحان همه اسمها را به حضرت آدم علیه‌السلام یاد داد.

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»^(۴).

خداوند سبحان درجات مؤمنین و دانشمندان را بالا می‌برد.

۱. زمر ۹

۲. فاطر ۲۸

۳. بقره ۳۱

۴. مجادله ۱۱

(۱۵)

بیش از ۵۵۰ بار واژه علم در قرآن کریم آمده است و ارزشی که اسلام برای علم دارد در تاریخ بشریت بی‌سابقه است.

تعلیم علم و دانش به بشریت از مهم‌ترین اهداف ارسال رسل و انزال کتب الهی بوده است.

هدف اصلی انبیاء دو چیز بوده است: تزکیه انسانها و آموختن کتاب و حکمت به آنان .

اگر چه تشکیل حکومت دینی و الهی و ایجاد عدالت اجتماعی نیز از اهداف همه پیامبران الهی بوده است.

ملتهایی که به دنبال علم و دانش باشند، سربلند و رستگار و عزیز و جلودار و پیشرفته و مرفه و ... هستند .

خصوصیات علم از نظر اسلام

1 - آموختن دانش بر هر مرد وزنی واجب است .

2 - آموختن از گهواره شروع شده و تا مردن ادامه دارد .

3 - به دنبال علم رفتن، محدود به سرزمین خاصی نیست و حتی اگر لازم شد تا سرزمینهای دوردست باید رفت .

4 - می توان دانش را از غیر مسلمان فرا گرفت .

5 - برای کسب دانش اگر لازم شد بهای سنگینی داده شود، باید داد . که پیامبر فرمود: اگر می دانستید در دانش چه فوایدی است بدنبالش می رفتید اگر چه با ریختن خون خود و یافرو رفتن در

(۱۶)

در یاهاهمراه بود .

یک ساعت تعلیم دانش افضل از عبادت هزار شب

«یک روز ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که تشییع جنازه عابد بهتر است یا نشستن در مجلس علم؟»

آن حضرت فرمود: ای اباذر! یکساعت نشستن در مجلس علم در نزد خدا بهتر از تشییع هزار شهید است . و ساعتی نشستن برای مذاکره علمی، از عبادت هزار شب که در هر شبی هزار رکعت نماز بخوانی، افضل

است .»^(۱)

تعریف امیرالمؤمنین علیه السلام از علم

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

ای مردم! بدانید که کمال دین در طلب دانش و عمل به آن است. بدانید که طلب علم از طلب ما واجب تر است.⁽²⁾

و فرمود: «علم هفت امتیاز بر ثروت دارد:

- 1 - علم میراث پیامبران و ثروت میراث فرعونهاست.
- 2 - با استفاده از علم، علم کم نمی شود ولی با استفاده از ثروت، مال کم می گردد .

1 . مناهج الشارعی .

2 . کافی 30/1

(۱۷)

-
- 3 - ثروت نیاز به نگهبان دارد ولی علم از صاحبش محافظت می کند .
 - 4 - علم حتی بعد از مردن هم همراه انسان است ولی ثروت در هنگام مردن از صاحبش جدا می شود .
 - 5 - ثروت هم برای مؤمن و هم کافر حاصل می شود ولی علم (حقیقی و الهی) فقط برای مؤمن حاصل می شود .
 - 6 - همه مردم در امور دینشان به عالم نیازمندند ولی همه به ثروتمندان نیازمند نیستند .

7 - علم، کمک کار انسان در گذشتن از پل صراط است ولی ثروت مانع از گذشتن از پل صراط می شود.⁽¹⁾

در روایت است که: علم پیاموزید که آموختن علم، ثواب و زحمت برای علم، تسبیح و بحث علمی جهاد و آموختن علم به جاهل صدقه است»⁽²⁾.

علم، علت اصلی خلقت جهان

به نظر بعضی از علماء، علم، علت اصلی خلقت جهان می باشد که خدا فرموده است:

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَعْمُرُ بَيْنَهُنَّ

1. بحار 187/1

2. میزان الحکمه - تحف العقول 28/

(۱۸)

لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»⁽¹⁾

خدا آسمانهای هفتگانه و هر که در زمین است را خلق کرد تا بدانید که خدا بر هر چیزی قادر است و علمش بر هر چیزی احاطه دارد .

البته دانستن هر چیزی مفید نیست و باید انسان به دنبال علم به چیزهایی باشد که برایش مفید است.

علم به مسائلی که هیچ فایده‌ای برای بشر ندارد گاهی برای انسان شک و تردید می آورد و باعث اختلاف بین مسلمین می شود. مثلاً علم به این که آیا امام زمان عج همسر دارد یا ندارد فایده‌ای برای شیعیان ندارد و از علمی نیست که ندانستنش زیان داشته باشد. یا علم به این که جن چند قسم است. یا علم به این که فرشتگان چه غذائی را می خورند. و امثال این علوم، نفعی به حال مسلمین ندارد. پس آن علمی که واجب است به دنبال آن برویم علم مفید است که می توان مصداق اصلی آن را علم تقوی و یقین است. یعنی علم به اصول و فروع دین مبین اسلام.

به قسمتی از سخنان بزرگان دین در باره جایگاه ارزشمند عالم

1. سوره طلاق، آیه 12.

(۱۹)

اشاره می‌نمائیم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«از جبرئیل پرسیدم که کدام جهاد برای امتم بهتر است؟ گفت: رفتن به دنبال علم. گفتم: وبعد از آن؟
گفت: نگاه کردن به عالم! گفتم: بعد از آن؟ گفت: دیدار عالم.»^(۱)

«دو رکعت نماز عالم برتر از هزار رکعت نماز جاهل است»^(۲)

«روز قیامت به عابد گفته می‌شود: داخل بهشت شو. ولی به عالم گفته می‌شود: بایست و از هر که می‌خواهی
شفاعت نما.»^(۳)

«قسم به خدایی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست اوست! وجود یکنفر عالم از هزار عابد برای
شیطان سخت تر است. زیرا عابد خودش را نجات می‌دهد ولی عالم دیگران را هم نجات می‌دهد.»^(۴)

«خواب عالم از عبادت جاهل برتر است»^(۵).

«در قیامت ثواب هائی باندازه کوهها به شخصی می‌دهند. او می‌گوید: خدایا! من اینهارا انجام نداده‌ام؟ خدا
می‌فرماید: این علم

1. میزان الحکمه 2076/3

2. میزان الحکمه 2076/3

3. بحار الانوار، ج 56/8

4. میزان الحکمه 2076/3

5. میزان الحکمه 2076/3

(۲۰)

توست که به مردم یاد دادی و بعد از تو به آن عمل کردند.»^(۱)

«بدرستی که خدا و ملائکه و حتی مورچه‌ها و ماهیان دریا بر کسی که علم خوب به مردم یاد می‌دهد، رحمت و صلوات می‌فرستند.»^(۲)

«هر مؤمنی که نزد عالم می‌رود و نزد او می‌ماند، خداوند عزّ و جلّ ندا می‌کند: نزد حبیبم نشستی. به عزت و جلالم سوگند که تو را با او در بهشت ساکن کنم و اهمیتی به کارهای دیگر نمی‌دهم.»^(۳)

امام باقر ع فرمود: عالمی که از علمش استفاده شود از هفتاد هزار عابد برتر است.^(۴)

امام سجاد ع فرمود: اگر مردم می‌دانستند در علم چه فضیلتی است بدنالش می‌رفتند حتی اگر به ریختن خون یا رفتن به دریا باشد.^(۵)

امام صادق ع فرمود: هر وقت مؤمن فقیهی رحلت می‌کند، در اسلام شکافی پدید می‌آید که قابل جبران نیست.^(۶)

نکاتی درباره مقام و جایگاه علم، معلم و عالم

قرآن کریم می‌فرماید:

1. میزان الحکمه 2076/3

2. میزان الحکمه 2076/3

3. بحار الانوار، ج 1، ص 198.

4. کافی 33/1

5. کافی 34/1

6. کافی 38/1

(۲۱)

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^(۱)

یعنی خداوند سبحان بر مومنین منت گذاشت و از میان مومنین رسولی برگزید که آیات الهی را بر مردم بخواند و آنها را تربیت و تعلیم کند اگرچه قبلا در گمراهی آشکار بودند.

1 - برتری علم و دانش اهل بیت

علم و دانش اهل بیت علیهم السلام از همه انسانها بیشتر و برتر بوده است .

هیچ دانشمندی نمی توانست در میدان علم با آنان رقابت نماید. حتی در مقابل امام جواد علیه السلام هفت ساله نیز دانشمندان حجاز و عراق و ایران و شام، با پرسیدن هزاران سوال در روزهای متوالی، نتوانستند سوالی را از حضرت پرسند که امام نتواند جواب آنرا بگوید .

اهل بیت علیهم السلام به حوادث آینده علم داشتند . حتی از زمان مرگ افراد با اذن الهی مطلع بودند .
زبانهای مختلف مردمان را می دانستند . حتی با حیوانات حرف می زدند و حرف آنان را می فهمیدند . علوم
مختلف برای آنان مانند کف دست، حل شده و معلوم بود .

اهل بیت علیهم السلام معلمین حقیقی بشریت بودند که توانستند شاگردانی در عصر خود تربیت کنند که هر
کدام معلم و مربی تعدادی

1. سوره آل عمران، آیه 164

(۲۲)

از انسان ها بوده اند . و تربیت اهل بیت علیهم السلام ادامه دارد و همه روزه تعدادی از انسانها در مکتب اهل
بیت علیهم السلام شاگردی می نمایند .

شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام تا کنون از صدها هزار نفر فراتر رفته است .

شاگردانی مانند جابر بن یزید جعفی که هفتاد هزار حدیث از امام باقر علیه السلام و صادق علیه السلام در سینه
داشت! یا جابر بن حیان شاگرد امام صادق علیه السلام که بیش از هزار جلد کتاب در شیمی و فیزیک و
دیگر علوم نوشت! تا برسد به علمائی چون علامه حلی که بیش از هزار جلد کتاب در علوم مختلف بجای
گذاشت و یا خواجه نصیرالدین طوسی و شیخ طوسی با نوشتن صدها جلد کتاب و تربیت دهها دانشمند در
علوم مختلف و علامه مجلسی که دائرة المعارف شیعه را تهیه کرد و این شاگردان روز بروز زیادتر می شوند
که در زمان ما بیش از هزار مجتهد در حوزه های علمیه قم و نجف و دیگر بلاد، در مکتب اهل بیت
علیهم السلام تربیت شده و به فعالیت علمی و دینی و پاسداری از این مکتب مشغولند . . .

2- عظمت جایگاه عالم، معلم و علم در اسلام

جایگاه عالم و معلم و علم در اسلام بسیار جایگاه عظیمی است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«در قیامت ثوابهایی باندازه کوهها به شخصی می دهند . او

(۲۳)

می گوید: خدایا ! من اینهارا انجام نداده‌ام؟ خدا می فرماید: این علم توست که به مردم یاد دادی و بعد از تو به آن عمل کردند.»^(۱)

امام هادی علیه السلام فرمود:

«اگر بعد از غیبت قائم علیه السلام ، علماء نباشند که از دین الهی دفاع کرده و بندگان خدا را از دست ابلیس نجات بخشند، همه مرتد می شوند.»^(۲)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«بهترین هدیه به یک مسلمان، علمی است که به او یاد دهید تا هدایت یابد و از انحراف نجات یابد.»^(۳)

امام باقر علیه السلام فرمود:

«عالمی که از علمش استفاده برند از هفتاد هزار عابد برتر است.»^(۴)

از آیات و روایات و کلمات علماء در می یابیم که پاداش معلم خیر، را فقط خداوند سبحان می تواند بدهد و از عهده شاگردان خارج است که تعلیم استاد را جبران نمایند.

اولیاء خدا احترام خاصی برای استادشان قائل بوند که به چند

1 . میزان الحکمه 2076/3

2 . مکمال المکارم، ج 2، ص 254.

3 . الجامع الصغير/ 143

نمونه اشاره می‌شود.

امام امت درباره استاد خود آیه الله شاه آبادی، جمله روحی له الفداء را بکار می‌بردند.

علامه طباطبائی به احترام استادش مرحوم قاضی، از هنگام رحلت استاد تا آخر عمر عطر نزدند.

علامه حسن زاده آملی کفش استاد را تمیز می‌کردند.

از وحیدبهبهانی پرسیدند از کجا به این مقام رسیدی؟ فرمود: از دو چیز: یکی در مورد علم زیاد زحمت کشیدم. دوم به اساتید خود خیلی احترام می‌گذاشتم.

در ارزش مقام علم همین بس که موسی کلیم الله، شش ماه در کوهها و بیابانها می‌گردد تا خضر نبی را پیدا کند و چند روزی شاگردی او را بنماید.

اسکندر مقام معلم را از پدر بالاتر می‌دانست.

3 - تهذیب نفس

یکی از شروط موفقیت معلمین و اساتید و مربیان، تهذیب نفس است. باید دل را از حسادت و کبر و ریاء و امثال آن پاک نمود و به مکارم اخلاق زینت یابند.

یکی از معلمین بسیار تاثیر گزار در جهان اسلام، علامه شهید

مطهری است. و او می تواند الگوی خوبی برای معلمین خیر باشد. چه در بُعد تلاشهای فراوانی که در علم داشتند که 20 ساعت از شبانه روز را در مورد علم چه سخنرانی و چه مطالعه و چه تدریس صرف می کردند. چه در بُعد معنوی و ارتباط معنوی که با خداوند سبحان و اهل بیت علیهم السلام داشتند.

و چه در زمان شناسی و این که وقتی احساس می کردند شبهه ای مطرح شده و نیاز به جواب به این شبهه عقیدتی است، دست بکار می شدند و در جواب آن شبهه کتابی جامع می نوشتند.

و چه در داشتن بصیرت و این که در همه حوادث قبل و بعد از انقلاب تا شهادتشان در مسیر حق بودند در حالی که هم درسشان با آن همه علم و مبارزه، عاقبت به شر شدند زیرا بصیرت نداشتند.

عالم قلابی

بلعم باعورا یکی از علما و دانشمندان مشهور بنی اسرائیل بود. او در عصر حضرت موسی علیه السلام زندگی می کرد.

او نخست در مسیر حق بود و در راه خدا بسیار فعالیت و کوشش کرد و خدمات شایانی را انجام داد و به حدی که در پیشگاه الهی مقرب شد که دعایش مستجاب می شد و افراد گرفتار و کسانی که با مصایب و سختیهای روزگار دست و پنجه نرم می کردند پیش او می آمدند و از وی درخواست دعا می نمودند. او نیز دعا می کرد و

(۲۶)

خداوند هم دعایش را مستجاب کرده و گرفتاریهای مردم را برطرف می ساخت.

ولی بر اثر وسوسه و دغدغه شیطان و متابعت از هوی نفس از مسیر حق منحرف شد و در ردیف دنیا پرستان قرار گرفت. از اینرو تمام مقامات خود را از دست داد و از گمراهان گردید.

از امام هشتم علیه السلام نقل شده که فرمود: بلعم بن باعورا در پیشگاه ایزدی عزیز و محترم بود و خداوند سبحان اسم اعظم را به او ارزانی داشته بود. از این جهت دعایش مستجاب می شد ولی گرفتار وسوسه های

شیطان گشت . شیطان او را به هوا پرستی دعوت کرد و لذات جهان مادی را در نظرش آراست و سرانجام او را در صف مخالفان حضرت موسی علیه السلام قرار داد .

هنگامی که فرعون به تعقیب موسی علیه السلام و پیروانش مصمم شد به بلعم باعورا گفت : بر موسی و پیروانش نفرین کن و از خدا بخواه که آنانرا برای ما حبس کند و نگاه دارد .

بلعم باعورا سخن فرعون را پذیرفت و برای اجرای دستور او سوار الاغش شد که به تعقیب موسی علیه السلام و یاران او پردازد و در محلی ویژه علیه آنان دعا کند؛ ولیکن الاغش حرکت نکرد و از راه رفتن خودداری نمود. بلعم باعورا الاغ را کتک زیادی زد تا این که خداوند سبحان قادر آن حیوان را بزبان آورد و به بلعم باعورا اینچنین گفت: وای بر تو برای چه مرا می زنی آیا می خواهی همراه تو بیایم تا این که بر موسی و گروه

(۲۷)

مؤمنان نفرین کنی.

بلعم باعورا از عمل ناروا و ناشایست خود صرف نظر نکرد و دست برنداشت و آنقدر آن حیوان را زد تا این که آنرا کشت و خداوند سبحان نیز او را از درگاه خود راند و اسم اعظم را از او گرفت .^(۱)

البته ما یک بلعم باعورا نداشته ایم و همیشه در همه زمانها دانشمندان در خدمت شیطان بوده اند که در زمان ما آخوندهای وهابیت، عالمان یهودی و مسیحی و عالمانی که سردهسته فتنه گران داخلی بودند و عالمان در خدمت مستکبرین فراوانند که روی بلعم ها را سفید کرده اند.

آیه شریفه زیر در باره بلعم باعورا نازل شده است:

«وَأَنزَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ * وَكَوْشَيْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^(۲)

«داستان آن شخصی که ما آیات خود را به او دادیم ولی او از این آیات سرپیچی کرد و از شیطان تبعیت نمود و از گمراهان شد را برای مردم بخوان. و اگر می خواستیم به وسیله آیات ، او را بالا می بردیم ولی او دنیا طلب شد و از نفسش تبعیت نمود. مَثَل او همانند سگ است! که

1. تفسیر نورالثقلین 300/1

2. اعراف / 175 - 176

(۲۸)

اگر او را تعقیب کنی بر تو پارس کند و اگر هم از او فرار کنی باز بتو پارس می کند! این مَثَل افرادی است که آیات ما را تکذیب کردند و این داستان ها را برایشان بگو شاید تفکر نمایند!»

علم باید با تقوی و دوری از رذایل اخلاقی همراه باشد . کسی که علم دارد ولی دین ندارد از هزاران جاهل خطرناک تر است که:

چو دزدی با چراغ آید، گزیده تر برد کالا

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه عالمی فاسد شود، عالمی فاسد شود.

بوده اند دانشمندانی که در خدمت اهداف شیطانی قرار گرفتند و جهانی را دچار ضرر و خسارت کردند . در زمان ما هم عده ای دانشمندانی که بی دین بوده و جز به منافع مادی و شهوانی خود فکر نمی کنند . آنها در خدمت مستکبرین و ظالمین و سرمایه داران قرار گرفته و با خدمت به آنها در ابعاد مختلف نظامی، اقتصادی، اخلاقی، تبلیغاتی، سیاسی آنان را در اهدافشان یاری می کنند .

4 - عالم با عمل

مسئله عالم با عمل بودن، از عوامل مهم موفقیت عالمان و اساتید و مربیان است.

خداوند سبحان در سوره جمعه، عالمان یهود را که به علمشان عمل نکردند به الاغی که بارش کتاب است ولی بهره‌ای از این کتابها

(۲۹)

نمی‌برد تشبیه نموده است.

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^(۱)

مثال کسانی که تورات را حفظ بودند ولی به آن عمل نمی‌کنند مانند الاغی است که بار کتاب دارد. این مثال بدی است برای کسانی که آیات الهی را تکذیب نمودند و خداوند سبحان ظالمین را هدایت نمی‌کند.

قال المسيح عليه السلام: من علم وعمل و علم عُذَّ في الملكوت الاعظم، عظيماً^(۲).

حضرت عیسی علیه‌السلام فرمود: «کسی که بداند و عمل کند و بیاموزاند، در ملکوت، عظیم شمرده می‌شود.»

این که به حضرت فاطمه علیها‌السلام، صدیق خطاب شده، برای این است که گفتارش با عملش تطابق داشته است.

گاهی استادی یکساعت با بلاغت و فصاحت در باره آثار بد مثلاً غیبت سخن می‌گوید ولی بعد خودش غیبت می‌کند! درباره مضرات تنبلی و پرخواهی سخنرانی می‌کند ولی خودش دارای این خصوصیات بد است یا درباره آثار خوب نماز شب حرف می‌زند ولی

۱. سوره جمعه، آیه ۵.

۲. تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۲۵.

خودش اهل نماز شب نیست!

معلمی که به علمش عمل می کند در انسان سازی موفق است. لذا می بینیم مرحوم سید علی قاضی موفق می شود شخصیت‌هایی چون آیه الله بهجت و علامه طباطبائی و علامه تهرانی تربیت کند.

آیه الله شاه آبادی موفق می شود شخصیتی بهتر از خودش یعنی امام امت قدس سره را تربیت می نماید.

ولی عالمان بی عمل در انسان سازی موفق نبوده‌اند.

5- پرورش شاگردان متدین

عالم و معلم باید شاگردانشان را متدین بار بیاورد. هر معلمی حتی اگر رشته اش دنیوی و مادی باشد مانند رشته شیمی یا فیزیک یا ریاضی و زبان خارجه، باید در هر درس نکته ای درباره خداشناسی یا معادشناسی و امثال آن بگوید تا باتوجه به جایگاه تاثیر گزارش، شاگردان خداشناسی تربیت نماید. و یا این که با یک عمل معنوی، اهمیت مسائل معنوی را به شاگردانش بفهماند.

آیه الله عبدالکریم حائری یزدی در هر درس خارج خود، ابتدا چند دقیقه روضه می خواند بعد درس را شروع می کرد.

آیه الله نائینی در ابتدای هر درسش ابتدا در حضور شاگردان و بر فراز منبر، چند دقیقه دعا و نیایش می کرد که گاه با گریه همراه بود، سپس درس را شروع می نمود.^(۱)

6- وظیفه شاگرد نسبت به استاد

وظیفه شاگرد نسبت به معلم و استادش بسیار مهم و حساس است به طوری که شاگردانی که به این وظایف عمل کنند معمولاً موفق بوده و عاقبت به خیر می‌شوند و آنهایی که عمل نکنند دچار مشکل می‌شوند.

ما به قسمتی از این وظایف که از کتاب منیة المرید برگرفته شده، اشاره می‌کنیم:

شاگرد نباید در حضور معلم تکیه کند. نباید پایش را روی هم بیاندازد و باید کمال ادب و تواضع و خشوع را در مقابل استاد داشته باشد.

شاگرد نباید در حضور استاد، صدایش را بلند کند. حرف استاد را قطع نکند. زیاد سؤال نکند ولی هر کجا لازم شد پرسد که کلید علم در سؤال کردن است.

سخن معلم را انکار نکند حتی اگر خلاف نظرش باشد. معلم را با تو خطاب نکند و او را با کلمه استاد یا معلم و امثال آن خطاب کند. اسم استاد را با احترام ببرد و او را به اسم کوچک خطاب ننماید. نگذارد که در مجلسی غیبت معلمش را بنمایند و از او دفاع کند.

به فرزندان و فامیل و دوستان معلمش احترام بگذارد.

شاگرد بر بداخلاقی معلم صبر کند و عیب او را پیوشاند و جواب

(۳۲)

سرزنش استاد را ندهد. شاگرد در کلاس درس غیبت نکند و قبل از معلم وارد کلاس شود. شاگرد با لباس مناسب و ظاهر آراسته و با بوی خوش وارد کلاس شود و بی جوراب نباشد. و در مقابل استاد دوزانو بنشیند.

شاگرد در حضور استاد خمیازه نکشد و با دیگری صحبت نکند و از استاد سؤال بی جا ننماید.

اگر در کوچه با معلم روبرو شد ابتدا به سلام کند و از راه دور یا از پشت سر استاد سلام نکند. شاگرد قبل و بعد از مرگ استادش مرتب برای او دعا و استغفار کند.

7- اگر چه اسلام عزیز این همه ارزش و اهمیت برای علم و دانش قائل شده است اما با می بینیم که در جامعه اسلامی ایران، هنوز فاصله زیادی وجود دارد تا علم به جایگاه واقعی خود برسد. استقبال مردم از علم پائین است. مطالعه در بین اقشار مختلف مردم پائین تر از اکثر کشورهای دنیاست. و مردم خیال می کنند علم آموزی مخصوص روحانیت یا دانشجویان و دانشگاہیان است.

در حالی که اسلام، یاد گرفتن علم تقوی (فروع دین) و علم یقین (اصول دین) را بر هر زن و مرد مسلمان واجب و فریضه می داند.

ما در زمانی زندگی می کنیم که امام امت و مقام معظم رهبری به دنبال احیاء تمدن اسلامی هستند. لذا در سند چشم انداز بیست ساله ای که رهبر فرزانه انقلاب اسلامی حضرت آیه الله العظمی

(۳۳)

خامنه ای تدوین فرموده اند ملت ایران باید در سال 1404 هجری شمسی مقام اول علمی، فناوری و اقتصادی منطقه را بدست آورد.

لذا بر همه اقشار واجب است که با تلاش چند برابر و همت بالا، مسئولین را در رسیدن به این هدف بزرگ کمک کنند.

جوانان و نوجوانان و دختران و زنان مسلمان باید در شبانه روز برنامه مطالعه داشته باشند. و روزانه چند ساعت به علم آموزی مشغول باشند.

ایران اسلامی مهد علم و دانش است و خداوند سبحان استعداد ویژه ای به ملت ایران عطا فرموده است و گنجهای نهفته زیادی بین اقشار مختلف مردم خوب ایران است که باید این گنجها استخراج شود. در این صورت است که بهتر از سعدی و حافظ و فردوسی و خواجه نصیرالدین و بوعلی سینا و زکریای رازی، تربیت خواهند شد و همانند شیخ طوسی و شیخ انصاری و آیه الله بروجردی در کشورمان ظاهر خواهند شد و جهان را به نور خود روشن خواهند کرد.

کدام علم ارزشمند است؟

با بررسی این موضوع در قرآن کریم و سخنان معصومین علیهم السلام درمی یابیم که اولویت اول علم که کسب آن واجب است، کسب علوم دینی می باشد. علمی که دارای ویژگیهای زیر باشد:

اعتقادات انسان را درست کند. خدا را به انسان تا حدودی معرفی

(۳۴)

نماید. هدف از خلقت وسیر در این دنیای فانی را برای انسان ترسیم کند. او را با وظایف مهمی که خدا برای انسان قرار داده آشنا کند.

معاد و جهان آخرت را به بشناساند. و خلاصه راه درست زندگی کردن را به آدمی بیاموزد.

این خصوصیات را به اسم معرفت می شناسند. و می گویند باید معرفت پیدا کرد.

مفسرین عبادت را در آیه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۱) «من انس و جن را جز برای عبادت خلق نکردم» را به معنای معرفت تفسیر نموده اند. یعنی خدا، انسانها را برای رسیدن به معرفت، خلق نموده است.^(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مراد از علمی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود که طلب آن علم بر هر مرد و زنی واجب است، علم تقوی و یقین است.»^(۳)

علامه مجلسی در توضیح علم تقوی و یقین می نویسد: مراد از علم تقوی، علم به واجبات و محرمات و تکالیف است و مراد از علم یقین، علم به اصول دین و اعتقادات می باشد.^(۴)

2. تفسیر نمونه ذیل آیه مذکور

3. بحار 31/2

4. بحار الانوار، ج 2، ص 32.

(۳۵)

امام علی علیه السلام خطاب به پسرش می فرماید:

«علم را با تعلیم قرآن کریم و تأویل آن و تعلیم شرایع اسلام و احکام قرآن و حلال و حرام آن شروع کن و سراغ علم دیگری نرو.»^(۱)

پس مراد اصلی از علم که ارزش آن بسیار زیاد و به دنبال آن رفتن، واجب است، علم دین می باشد. هر کسی باید با دین و اعتقادات دین خود آشنا باشد. توحید را بشناسد و با عدل آشنا باشد. پیامبران و امامان علیهم السلام را در حد ضرورت بشناسد و به قیامت ایمان داشته باشد. این علم و دانشمند این علم است که ارزشمند است.

علم آموزی در قرآن و حدیث

قرآن کریم می فرماید:

«فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.»^(۲)

«چرا عده ای از هر طائفه ای برای یادگیری علم، هجرت نمی کنند تا در دین فقیه گردند و برگردند و مردم را انداز کنند شاید مردم حذر کنند.»

همان طوری که مردم در زندگی خود به انواع افراد متخصص نیازمند هستند مانند پزشک و مهندس و معمار و نجار و غیره به

1. بحارالانوار، ج 1، ص 219.

2. سوره توبه، آیه 122.

(۳۶)

متخصص در دین و احکام شرعی نیز نیازمند می‌باشند. لذا باید عده‌ای از افراد با استعداد و علاقه‌مند به علوم حوزوی، از سراسر کشور اسلامی به سوی حوزه‌های علمیه اعزام شوند و نزد اساتید و عالمان سپس در نزد مراجع تقلید علوم مورد نیاز مردم را فرا گرفته و به شهرها برگردند و در مسئولیتهای مختلف مانند امام جمعه، استاد حوزه علمیه، منبری و سخنران، مسئول عقیدتی سیاسی و روحانی مستقر و غیره به تبلیغ دین مشغول گردند و مردم را مورد ارشاد قرار داده با احکام نورانی و پیشرفته اسلام عزیز آشنا نمایند.

امام راحل رحمه‌الله که خود از علماء بسیار بزرگ قرن حاضر بوده و بنیان انقلاب اسلامی را نهادند، در بیانات خود بارها و بارها به جایگاه ویژه روحانیت در اسلام اشاره می‌کردند و مردم را به پیروی از روحانیت راستین دعوت می‌کردند و اسلام منهای روحانی را، اسلام منهای اسلام می‌دانستند.

امام در سخنرانی 27 آبان 59 فرمودند:

«ما اگر چنانچه در تاریخ این صد ساله اخیر مطالعه کنیم خواهیم دید که برای چه است که گروه‌ها از خارج و داخل، توطئه کن‌ها از خارج و داخل، به ضد روحانیت قلم دست می‌گیرند و به ضد روحانیت صحبت می‌کنند و در روزنامه‌هایشان می‌نویسند، این منشاش چی هست. در قریب صد سال سابق دیدند که یک پیرمردی در یکی از دهات عراق «سامرا» وقتی که دید ایران در معرض فشار خارجی‌ها هست و آن قرارداد ننگین را در آن زمان بسته

(۳۷)

بودند، این پیرمرد که در کنج یک ده بود یک سطر نوشت و همه قوای خارج و داخل نتوانستند در مقابل این یک سطر استقامت کنند. آن، مرحوم میرزای بزرگ بود رحمه‌الله که در سامره تحریم کرد تنباکو را،

برای این که تقریباً ایران را در اسارت گرفته بودند به واسطه قرارداد تنباکو و ایشان یک سطر نوشت که تنباکو حرام است. و حتی بستگان خود آن جائر هم و حرمسرای خود آن جائر هم ترتیب اثر دادند به آن فتوا و قلیان ها را شکستند و در بعضی جاها تنباکوهایی که قیمت زیاد داشت در میدان آوردند و آتش زدند و شکست دادند بر آن قرار داد، و لغو شد قرار داد و یک همچو چیزی را اینها دیدند که یک روحانی پیرمرد در کنج یک دهی از دهات عراق یک کلمه می نویسد و یک ملت قیام می کند و قرار دادی که ما بین شاه جائر و انگلیس ها بوده است به هم میزند و یک قدرت این طوری دارد روحانیت. باز ملاحظه کردند که در وقتی که انگلیس ها هجوم آورده بودند به عراق و عراق را در معرض استعمار قرار داده بودند، یک پیرمرد به مردم امر کرد و حکم دفاع داد و قیام کردند مردم و ملت عراق را نجات دادند. این یک قدرتی بود از یک پیرمرد و آن میرزای شیرازی دوم، مرحوم آقامیرزا محمد تقی رضوان الله علیه است و در مشروطه دیدند که یک ملایا چند ملادر نجف و چند معمم و ملادر تهران اساس استبداد و حکومت خود کامه ای که در آنوقت بود آن را به هم زدند و مشروطه رامستقر کردند. و در این مسائل آنهایی که مخالف هم بودند از پا نشستند، آنها هم فعالیت خودشان را می کردند که حالا بخواهیم همه را بگوئیم طولانی است، لکن راجع به همین مشروطه و این که مرحوم

(۳۸)

شیخ فضل الله رحمه الله ایستاد که: «مشروطه باید مشروعه باشد، باید قوانین موافق اسلام باشد...»^(۱)

وباز در سخن دیگری در تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ فرمودند:

«امروز حیل‌های شیطانی قدرت‌های بزرگ در کار است که ملت را از روحانیت جدا کند و ملت را و اینها را از ملت جدا کند و اینها را از دانشگاه‌ها جدا کند و از قشر جوامع ملت جدا کند و این همان نقشه‌ای است که آنها می‌خواهند که روحانین منزوی بشوند در حجرات و در مساجد و آنها کارهای خودشان را انجام بدهند. اسلام بدون روحانیت مثل کشور بدون طبیب است. اسلام به استثنای روحانیت مثل طب به استثنای طبیب است. این که اسلام را تا این جا رسانده همین طبقه بوده است.»^(۲)

با مجاهدتهای روحانیت بوده که اسلام ناب محمدی بدست ملت‌های مسلمان رسیده است. اگر نبود مجاهدتهای هزاران عالم ربانی از کلینی و شیخ مفید گرفته تا شیخ انصاری و علامه مجلسی و امام راحل رحمه الله، دین اسلام و مکتب تشیع هم چون ادیان دیگر دچار تحجر و تحریف می‌شد.

ارتباط با علماء، سفارش قرآن و اهل بیت علیهم السلام

قرآن کریم می‌فرماید:

1. صحیفه روح الله

2. همان

(۳۹)

« فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون »^(۱)

از عالمان پرسید اگر نمی‌دانید.

امام عصر (عج) می‌فرماید:

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثَنَا فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»^(۲).

«در حوادثی که برای شما پیش می‌آید، به راویان احادیث ما (فقها) رجوع کنید که آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان می‌باشم.»

یکی از راههای موفقیت جوامع اسلامی در عصر غیبت کبری، ارتباط مردم با فقهاء و علماء می‌باشد. مردم باید در حوادث مهمی که برایشان پیش می‌آید به فقیهان و عالمان مراجعه نمایند و با آنان مشورت کنند. در این صورت است که اکثر کارهایشان با موفقیت روبرو می‌شود. در زمان امامان علیهم السلام، شیعیان در امورات خود به ائمه علیهم السلام مراجعه می‌کردند.

در زمان غیبت کبری این وظیفه پاسخگویی به نیازهای مشاوره‌ای مردم، به فقیهان و عالمان و روحانیت سپرده شده است. آن افرادی که با روحانیت ارتباط دارند و با آنها مشورت می‌کنند معمولاً ضرر نمی‌کنند و موفق‌تر از افرادی هستند که گاه یک عمر بر آنها گذشته است و با یک

1. سوره انبیاء، آیه 7 و سوره نحل، آیه 43.

2. مکیال المکارم،

(۴۰)

عالم و روحانی ارتباط نداشته‌اند.

گاهی افراد بجای این که به عالمان و فقیهان مراجعه کنند، به افرادی که شایستگی مشورت و حل مشکل را ندارند مراجعه می‌کنند و گاه دچار ضررهای عظیمی می‌شوند. مثلاً به دعانویس‌ها! جن‌گیرها! فالگیرها! افراد جاهل و نادان و ترسو و بخیل و خسیس و... مراجعه می‌کنند. لذا باید به مردم بزرگوار ایران که مهم‌ترین خصلتشان احترام و تکریم علما است عرض کرد که در مسائل مهم زندگی هرگاه دچار تردید شدید باید با عالمان مشورت نمائید و از رفتن به نزد افراد ناصالح خودداری کنید.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«مردم برای این هلاک می‌شوند که - مجهولات خود را - سؤال نمی‌کنند.»^(۱)

آثار بسیار زیانبار جهل و نادانی

ادم جاهل زود گول می‌خورد!

پسر شیخ انصاری و جهل و نادانی

نقل است که خداوند به شیخ انصاری پسری عنایت کرد و شیخ به سفر رفت. چون کودک چند دندان داشت زنها به مادر کودک گفتند داشتن دندان بد یمن

است و باید دندانهایش را بکشید! سپس زنی را برای کشیدن دندان طفل بی گناه آوردند و آن زن دندان کودک را کشید و طفل از دنیا رفت!

و بعد از آن هم شیخ صاحب اولاد پسر نشد و فقط سه دختر داشت!

داستان مردی که می خواست کوه را بردارد تا مردم از چشمه پشت آن استفاده کنند!

گویند مردی کلاهبردار به روستایی رفته بود متوجه شد مردم خیلی ساده هستند. لذا آنها را جمع کرد و گفت من دارای نیروهای بزرگی هستم هر مشکلی را می توانم حل کنم! شما بگویید چه مشکلی دارید تا من آن را حل کنم! اهل روستا گفتند مشکل ما چشمه روستاست که پشت کوه است آیا می توانی کوه را برداری تا ما راحت از چشمه استفاده کنیم؟ گفت بله ولی باید چهل روز به من کباب بدهید تا بتوانم کوه را بردارم! مردم هم باور کردند و چهل روز به او کباب دادند. اما بعد از چهل روز گفت بروید کمر کوه را متر کنید! چند نفر از آنها رفتند و چند روز کار کردند تا توانستند کمر کوه را متر کنند شد دوهزار متر! گفت حالا دوهزار متر طناب بیاورید! چند روز هم صرف تهیه طناب شد و کلاهبردار کباب می خورد! بعد گفت بروید طناب را دور کمر کوه بیاندازید! چند روز هم اینجور گذشت و او کباب می خورد! تا اینکه گفتند طناب را کمر کوه انداختیم گفت حالا برویم کوه را بردارم! وقتی کنار کوه رسید گفت حالا کوه را بر پشت من بگذارید تا من آن را در بیابان بیاندازم! و آنها نتوانستند و کلاهبردار هم از آن روستا رفت!

بی بی زهراها و مردم جاهل

چند سال قبل زنی دیوانه وضع و خل و چل! در آبادان ادعای کرامت می کرد. با اینکه علما و روحانیون می گفتند او دروغگویی بیش نیست ولی عده زیادی از مردم

ساده از شهرهای مختلف به دیدارش می رفتند و او به آنها وعده های دروغ می داد تا اینکه عاقبت دستگیر شد و مردم هم به حاجتهای خود نرسیدند!

ایا نباید مردم فکر کنند که یک زن خل و چل! چگونه از طرف خدا مراد دهنده شده است؟

شانس و اقبال

شانس و اقبال در حقیقت عنوان موهومی است که از مغز کسانی تراوش می کند که علل حوادث را نمی دانند لذا ناچار می شوند برای راضی ساختن وجدان خود آنها را به دست یک سلسله عوامل نامرئی و خرافی بسپارند، مثلاً قهرمانی که در بازیهای ورزشی دچار شکست می شود برای جبران ضعف خود می گوید شانس و اقبال حریف، بلند بود که پیروزی نصیب او گردید و من تیره بخت و بداقبال بودم که با شکست روبرو شدم.

اسلام موفقیت را در گرو تلاش و سعی و مجاهدت می داند و فرمود: لیس للانسان الا ماسعی! برای انسان نیست مگر آنچه که تلاش کند!

یکی از باورهای غلط برخی از مردم عقیده به رمال است که موجب سودجویی گروهی شیاد شده است با نام های عوام فریبانه دعانویس و... که گاهی صدها هزار تومان از گرفتاران اخاذی می کنند آنها برای افراد گرفتار و دردمند به غلط روزنه امید ایجاد می کنند و مردم گاهی به اشتباه فکر می کنند آنها نقشی در رفع مشکلات جامعه دارند. زنی می گفت بخت مرا بسته بودند چند سال پیش یک رمالی باز کرد. زن دیگری می گفت هر مشکلی که داشته باشید این رمال ها حل می کنند خواهرم با شوهرش اختلاف داشت رمال به او گفت اگر تا چهل روز سرمه ی مرمر به چشمانت بکشی، شوهرت با پای خودش به دنبالت می آید او این کار را کرد و نتیجه خوبی گرفت

آداب خرافی عقد و عروسی.

از عقاید خرافی رایج در ایران این است که باید در مراسم عقد شرایط زیر وجود داشته باشد

1. زن هایی که حاضر می شوند باید سفید بخت باشند.

2. دو شمع یکی برای عروس و دیگری برای داماد.

3. آینه باشد و عروس در هنگام عقد به آینه نگاه کند.

4. در لباس گره نباشد و عروس بند لباس خود را باز کند تا گره در کارش نخورد

اشیاء سرسفره عقد باید امور زیر باشند. 5.

قرآن- جانماز- شربت و نان سنگک بزرگ- خوانچه اسفند- نان و پنیر و سبزی- کله قند که به هنگام عقد بر سر عروس بسایند- میوه و شیرینی- دو تخم مرغ یکی برای عروس و دیگری برای داماد برای بچه دار شدن- برای بستن زبان مادر شوهر و خواهرشوهر یک نفر بالای عروس با نخ هفت رنگ زبان مادر شوهر و خواهر شوهر را می دوزد- یک قفل را باز و بسته می کنند و بعد از خطبه آن را قفل می کنند تا شب عروسی نباید کسی آن را باز کند برای اینکه تا زمان عروسی داماد با زن دیگر آشنا نشود- پس از مراسم عقد آب بر سر عروس می ریزند و شمع را عروس خاموش می کند

برخی معتقدند اگر در مراسم عروسی حلقه ازدواج از انگشت بیفتد، نحس است و فقط عاقد یا کسی که قرارداد عقد را ثبت می کند باید آن را از روی زمین بردارد در غیر این صورت عروس و داماد زندگی خوشی نخواهند داشت

برخی معتقدند اگر زن حلقه ازدواجش را گم کند زناشویی آنها «بد» خواهد شد و برای آن که این حادثه روی ندهد باید شوهر بلافاصله حلقه دیگری برای او بخرد و با دست خود آن را به انگشت زنش کند

برخی معتقدند که اگر دختری را پس از انجام مراسم عقد بر سر جای عروس خانم بنشانند بخت اش باز می شود و به زودی شوهر می کند.

برخی معتقدند اگر عروس کوچکترین نقشی در تهیه کیک داشته باشد بسیار بد است و اصولاً نباید قبل از مراسم جشن از آن بچشد زیرا خیلی زود مهر و محبت شوهر را از دست خواهد داد

این مراسم که عروس و داماد باید با هم کیک عروسی را ببرند، مبین آن است که آن دو مایلند در هر چیزی میان خود سهم باشند و خرافه اخطار می کند اگر داماد بخواهد این کار را به تنهایی انجام دهد آن دو صاحب فرزند نخواهند شد

اهل خرافه معتقدند نباید تعارف قطعه ای از کیک عروسی را رد کرد و باید حتماً از آن خورد و به عروس توصیه می شود تکه ای از آن را برای خود نگاه دارد زیرا زن بدین وسیله مطمئن می شود که شوهرش به او وفادار خواهد ماند

در مراسم ازدواج نیز خرافاتی وجود دارد. مانند «گربه را دم حجله باید کشت» و چشم و هم چشمی های غیر عقلانی در مراسم خرید عقد و وسایل و... و یا اعمال غیر منطقی که جنبه دینی نیز دارند، مانند ولیمه دادن که گاه همراه با قرض گرفتن از دیگران و زحمت و مشقت فراوان و حتی با کسب حرام همراه می شود

برخی از زنان برای آن که شوهرشان به فکر دیگران نیفتد. و محبتش زیاد شود دعا می گیرند یا برای حل مشکلاتشان که باید با تدبیر و منطق و مشورت حل شود به فالگیر و رمال و... متوسل می شوند.

عدد سیزده

عدد سیزده نزد بسیاری از ملتها نحس است

ریشه نحوست عدد سیزده این است که یونانیان قدیم عقیده داشتند خدایان دوازده تا هستند و کارهای مردم را انجام می دهند، ناگهان خدای سیزدهمی بوجود آمد و یکی از خدایان را کشت و نظام امور را بر هم زد از این رو ملت یونان عدد سیزده را نحس می دانستند

خوابنامه های خرافی

گاهی خوابنامه هایی با نامهایی چون خادم باشی، شیخ احمد، و... منتشر می شود که با برای ایجاد زلزله در عقاید^[8] تحریک دشمنان اسلام و به دست افراد مرموزی پخش می شود، مسلمانان. آیه الله مکارم در سر درس خارج فقه مورخ 29 رجب 1417 می فرمودند

از اول طلبگی این خوابنامه ها را می دیدم و می دانم که وجود خارجی ندارد و دست های اجانب در کار است برای تضعیف عقاید و باورهای مردم

در اینجا به چند نمونه اشاره می شود

روزی امام رضا علیه السلام به خواب یکی از روحانیون آمد و فرمود به زنها بگو با 1. صورت آرایش کرده و جوراب نازک وارد حرم نشوید هر کس این نوشته را بخواند و بر روی یکی از کتابهای حرم یا مساجد بنویسد بعد از هفت شب امام رضا علیه السلام به خوابش می آید و حاجتش را برآورده می سازد

شیی حضرت علی علیه السلام به خواب یکی از روحانیون می آید و می فرماید: به زنان 2. بگو با جوراب نازک و آرایش وارد حرم نشوید هر کس این نوشته را بخواند باید سه بار در کتب حرم بنویسد تا حاجتش برآورده شود

3. از شهر مدینه حاج شیخ احمد این وصیت نامه را فرستاده است در آن نوشته شده است که در شب جمعه من در مدینه قرآن تلاوت می کردم که به خواب رفتم دیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تشریف آوردند و فرمودند که در این هفته شصت هزار نفر مرده است از آنها یک نفر هم ایمان نداشتند خیلی دوران بدی آمده است. زن ها حجاب اسلامی را رعایت نمی کنند سرمایه داران به مستضعفان کمک نمی کنند فرزندان به حرف پدر و مادرشان گوش نمی دهند سرمایه داران به حج نمی روند، و زکات نمی دهند شما ای شیخ احمد به مردم دنیا اعلام کنید که نیکوکار و پرهیزکار باشند چون که قیامت نزدیک است در آسمان یک ستاره ظاهر خواهد شد و بعد از آن دروازه توبه بر روی شما بسته می شود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است هرکس این وصیت نامه را بخواند و یا آن را چاپ کرده از جایی به جای دیگر برساند در روز قیامت من به شفاعت آن شخص می آیم و خداوند به خانواده او راه بهشت رانشان می دهد و باز فرموده اند کسی که این وصیت نامه را تقسیم نکند خداوند او را از رحمت خود محروم می کند و هر کس که این وصیت نامه را نقل کرده و به دیگران نرساند خداوند او را از رحمت خود محروم می کند و هرکس که این وصیت نامه را نقل کرده و به دیگران برساند خداوند او را از رحمت خود بهره مند و سعادت مند می گرداند کسی که بدهکار باشد این برگه را چاپ کرده و به دیگران برساند انشاء الله بدهکاریش تمام می شود حاجتمند به مرادش می رسد شیخ احمد گفته است اگر این گفته دروغ باشد خداوند مرا لعنت کند

4. من دختری هستم اهل خوزستان که پزشکان از معالجه من ناامید شده بودند. یک شب حضرت علی علیه السلام را در خواب دیدم که چند قطره آب در گلویم ریخت و من شفا گرفتم. ایشان از من خواست که این نامه را 25 بار بنویسم و پخش کنم. اولین نامه دست کارمندی افتاد که اعتقادی به این حرفها نداشت؛ او همسرش را از دست داد. دومین نامه به پیرمردی رسید که بعد از 25 روز، 25 میلیون تومان به دست آورد، اما چون این نامه را پخش نکرد، پسر جوانش را از دست داد. این نامه را بنویسید و پخش کنید، حتماً حاجتان را می گیرید

طلسم

یکی از باورهایی که در برخی از مردم است باور به طلسم است

در این راستا سودجویانی همیشه بوده و هستند که به بهانه طلسم گشایی با وعده ها و ادعاهای دروغین مردم را فریب می دهند. آنان با ضریب هوشی و توانایی برقراری ارتباط بالا و داشتن تجربه در قیافه شناسی به سادگی می توانند مردم را متقاعد کنند که قدرت ماوراء الطبیعه دارند و با عوامل دیگر در ارتباط هستند. آن وقت به راحتی از آنها کلاهبرداری می کنند. آنان با دعانویسی، ساختن خرمهره، پوست آهو، مهره مار و ترسیم بعضی از اعداد و حروف و کلمات روی کاغذ این کار را انجام می دهند

:بر فرض که طلسمی باشد برای گشودن آن، راههای زیر پیشنهاد می گردد

.استعاذه به خداوند و خواندن سوره های ناس و فلق -

.خواندن و نوشتن آیات 75 تا 82 یونس-

.دعا و تضرع به درگاه خداوند -

.خواندن دعاهای مفاتیح الجنان با تعویذ بطلان سحر -

.دادن صدقه -

قمر در عقرب

یکی از باورهایی که در جامعه کم و بیش وجود دارد موضوع قمر در عقرب است که از برخی از روایات هم استفاده می شود. ولی یک عده روایات داریم که شدیداً اینها را نفی می کند وقتی حضرت علی علیه السلام خواستند به جنگ نهروان بروند اشعث ابن قیس کندی آمد و عرض کرد حرکت نکنید برای این که اوضاع کواکب دلالت می کند که اگر شما در این ساعت حرکت کنید و بروید در جنگ شکست می خورید و همه تان کشته می شوید علی علیه السلام به شدت به او حمله کرد و فرمود: هر کس که حرف های تو را باور کند باید خدا و قرآن را تکذیب کند ما وظیفه داریم در کارها به خدا توکل و اعتماد کنیم و بعد فرمود

به نام خدا حرکت کنید و به حرف های این ها ترتیب اثر ندهید رفتند و پیروز هم شدند و می دانیم که در هیچ جنگی لشکریان علی علیه السلام به این سرعت پیروز نشدند. که غیر از هشت، نه نفر از خوارج بقیه همه تارومار شدند. روایات زیادی در نهی از ترتیب اثر دادن به این امور داریم که از آنها انسان این طور می فهمد نحوست ایام و اوضاع کواکب یا اساساً در زندگی انسان اثر ندارد یا اگر هم اثری داشته باشد با توکل به خدا و صدقه دادن اثر این ها از بین می رود

عَلَم

یکی از سنت های نادرست در عزاداری سالار شهیدان، بلند کردن عَلَم سنگین و بی خاصیت است که در هیئت ها و دسته های مذهبی به کار گرفته می شود این ابزار پس از ارتباط که نه [8] ایران بااروپایی ها در عصر قاجار از آیین های مذهبی مسیحیت اقتباس شده است، خردمندانه است و نه در قرآن و روایات به آن توصیه شده است

از جمله خرافات: اگر شبها سگ در خانه زوزه کشید یکی از اهالی آن خانه خواهد مرد.

. اگر گربه سیاهی در خانه پیدا شد عاقبت شومی را منتظر باشد.

. اگر جغدی روی خانه نشست دلیل بر ویرانی آن خانه است.

. مراسم چهارشنبه سوری، و گفتن سرخی تو از من زردی من از تو.

. شمع روشن کردن در زیارت گاه ها.

. اگر کسی خوراک خوشبو بپزد باید کمی به زن حامله بدهد وگرنه چشم بچه اش زاغ می شود.

. سفره هفت سین به هنگام تحویل سال بعضی بر این باورند اگر کسی در زمان تحویل سال کنار سفره هفت سین نباشد از وطن آواره خواهد شد.

. بعضی از مردم برای دوری از جن زدگی دانه های خاصی را به گردن آویزان می کنند و یا سوزن و سنجاق و چاقو همراه می برند.]

از چهل تا خانه گدایی می کند.... پخش بسته های ثقل و حنا و یک تکه کاغذ که روی آن آداب خاصی برای گرفتن حاجت نوشته شده مانند نوشته زیر:

(شب پخش کردن نخود مشکل گشا.....چهارشنبه بین نماز مغرب و عشاء دو رکعت نماز به نیت امام زمان (عج) بخوانید بعد از نماز یک دانه از آن نقل ها را بخورید و حنا را درست کرده به نقطه ای از بدن خود بمالید تا رنگ بگیرد و بعد 14 بسته از این نقل و حنا را درست کرده و در مسجد و زیارتگاه ها پخش کنید تا حاجت شما برآورده شود)...عقیده به هم زدن دیگ آش نذری برای برآورده شدن حاجت....تصویرهایی که با اسم و انتساب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام آن هم با آن قیافه های ساختگی که هیچ دلیل معتبر بر تایید این عکس ها در دست نیست....اعتقاد به این که آب ریختن بر بدن گربه باعث درآوردن دانه های پوستی می شود..... دور ریختن لباس اموات و استفاده نکردن از آن ها....دفن میت در روز شنبه اگر همراه با تخم مرغ نباشد اطرافیان او هم می میرند....کسی که درب هفت مسجد را در آخر ماه صفر بزند حاجت روا می شود..... اگر کف دست راستان بخارد پولی نصیبتان می شود و اگر کف دست چپتان بخارد پول از دست می دهید.....¹

استفتائات از مراجع تقلید هوالمحبوب، [۱۹/۰۱/۲۷ ۲۸:۱۰]

س- آیا دود کردن اسپند برای جلوگیری از چشم بد صحت دارد؟

ج- صحت ندارد؛ ولی می گویند: «دود اسفند فضا را ضد عفونی می کند، و مفید است.» [1]

س- نظر جنابعالی درباره فال حافظ چیست؟

ج- فال اعتباری ندارد. [2]

س- اگر فال قهوه برای کار مشروعی انجام شود، چه حکمی دارد؟ مثلاً از طریق فال قهوه گمشده را پیدا کند، یا گره ای را باز کند. در این صورت پول حاصل از آن چه حکمی خواهد داشت؟

ج- فال قهوه و امثال آن از خرافات است، و شرعاً اعتباری ندارد و گرفتن پول در مقابل آن جایز نیست. [3]

س- اخیراً آش بی بی سه شنبه، بی بی نور، بی بی حور، که نماز و آداب مخصوص دارد، رایج شده است. نماز آن صبح سه شنبه قبل از اذان ظهر خوانده می شود. یک حمد و سه قل هو الله دارد که به صورت 5 رکعتی خوانده می شود! ضمناً آرد و حلوای این سفره را نباید نامحرم و پسر نابالغ ببینند! نظر شما در این مورد چیست؟

ج- اینها خرافات است؛ و عمل به آن خلاف شرع. مردم را با زبان خوب مطلع کنید تا این کارها را ترک کنند. [4]

س- در بعضی از نقاط کشور، درختهایی از قبیل درخت گز مشاهده می شود که عده ای از عوام نخ هایی به آنها گره می زنند، و اعتقاد به تقدس یا شفا گرفتن یا روا شدن حاجت و بعضاً شفاعت توسط آن درختان را دارند!

اولاً: عقیده به تقدس این گونه درختها صحیح است یا باطل؟

ثانیاً: گره زدن نخ، یا بستن پارچه به این درختها و گرفتن حاجت از آنها جایز است؟

ج- این اعتقادات قطعاً از خرافات است، و حاجت خواستن از آنها نوعی شرک می باشد. و بر همه لازم است نهی از منکر کنند. [5]

س- هر از گاهی ورقه ای به این مضمون پخش می شود که: شیخ احمد نامی در مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را خواب دیده، و ستاره ای در آسمان ظهور می کند و درب توبه بسته می شود و... هرکس بنویسد این طور، اگر ننویسد آن طور آیا این اوراق اعتباری دارد و باید به آنها توجه کرد؟

ج- این اوراق مجعول و بی اساس است و سالهاست که به دست افراد مرموزی پخش می شود. [6]

س- اخیراً شخصی پیدا شده که در حالت خاصی فرو می رود (شبیه خلسه [7] و از عالم غیب خبرهایی می دهد که با واقعیت مطابقت دارد! به عنوان مثال، آدرس جمعی از سارقین را می دهد، اتومبیلهای گم شده را کشف می کند، بعضی از بیماریها را معالجه کرده و راز بعضی از قتل ها را فاش نموده و قاتلها را معرفی می نماید! لطفاً بفرمایید:

1. آیا آنچه گفته می شود حقیقت دارد یا برنامه خاصی در میان است؟

2. اگر خرافه است پس چرا با بعضی واقعیات جور در می آید؟

ج- این گونه افراد ممکن است گاهی درست بگویند، ولی بسیار می شود که خلاف واقع خبر می دهند. و این مسأله به تجربه ثابت شده است. [8]

س- در بعضی از نقاط استان ماء، رسوم و عقائد غلطی وجود دارد که مشکلات فراوانی برای مردم ایجاد کرده است. مثلاً ازدواج و اجرای صیغه عقد را در روز 13 فروردین جائز نمی دانند و معتقدند که چنین ازدواجی نحس است. مورد دیگر که اخیراً مشکلی را نیز برای خانواده خود ما پیش آورده، این است که می گویند نباید دو خواهر با دو برادر ازدواج کنند زیرا این کار باعث می شود در شب اول که عروس به خانه داماد می رود خواهر دوم یا یکی از دو خواهر از دنیا برود! نظر شما چیست؟

ج- آنچه در بالا نوشته اید، جزء خرافات است و هیچ اعتباری ندارد. توکل بر خدا کنید و به این گونه مطالب اعتنا نکنید. [9]

س- آیا مراجعه به فالگیرها و جادوگران برای معالجه جایز است؟

ج- حرام است. [10]

س- آیا جادو و سحر واقعیت دارد؟ و استفاده از آن چه حکمی دارد؟

ج- واقعیت دارد و استفاده از آن حرام است. [11] آموزش و فراگیری سحر و کسب درآمد از آن حرام است و نیز استخدام فرشتگان و تسخیر جن و احضار ارواح حرام می باشد. [12] شعبده بازی و پیشگویی از حوادث به گمان اینکه بعضی از اجنه به او خبر داده اند و یا به گمان اینکه او کارشناس است، حرام است. [13]

س- اخیراً در بعضی محافل ختم یا علی معمول شده است، نظر حضرتعالی در این باره چیست؟

ج- شکی نیست که توسل به معصومین علیهم السلام مخصوصاً وجود مبارک امیرالمؤمنین علی علیه السلام و شفیع قرار دادن آنها در درگاه خداوند از بهترین عبادات و سبب حل مشکلات است. ولی سزاوار است پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام سراغ دعاها و توسلاتی بروند که در کتب معتبره از معصومین علیهم السلام نقل شده است. مانند دعای توسل که برای برآمدن حاجات بسیار مؤثر است. [14]

س- آیا کار دعانویس ها و فالگیرها منشأ اسلامی دارد؟

ج- دعانویسی حرفه ای و فالگیری، جایز نیست. [15]

س- اگر کسی جهت نوشتن دعاهایی که در بعضی کتب آمده، پول بگیرد چه حکمی دارد؟

ج- اگر دعاهایی باشد که در کتب معتبر باشد، مانعی ندارد. [16]

س- گاه افرادی با عنوان دعانویسی اقدام به کلاه برداری می کنند، برای این که بتوان تشخیص داد کدام مورد کلاه برداری و کدام مورد بر اساس دستورات اسلام است، چه راهی وجود دارد؟

هوالمحبوب، [۱۹/۰۱/۲۷ ۲۸:۱۰]

ج- چنانچه افراد مزبور آدمهای باسواد و با تقوایی باشند، و از کتب معتبر استفاده کنند، دعانویسی آنها صحیح است. در غیر اینصورت اعتمادی بر آنها نیست. [17]

س- برخی دعانویس ها دعاهایی به عنوان زبان بند، بخت گشایی، چله بُری، جلب محبت، قفل کردن، کارگشا، باز شدن بسته شده، دفع بلیات، ابطال سحر و مانند آنها به افراد می دهند. آیا چنین دعاهایی وجود دارد؟

ج- اینها اعمال افراد سودجو و احياناً شیاد است. [18]

- [1] . استفتائات جدید، آیه الله مکارم، ج 3، س 1603
- [2] . همان، س 1604
- [3] . همان، س 1605
- [4] . همان، ص 570، س 1606
- [5] . استفتائات مکارم، ج 3، س 1597
- [6] . همان، س 1608
- [7] . درك نوعی لذت عمیق که بر اثر آن شخص از خود و محیط اطرافش غافل می‌شود؛ حالت لذتبخش بین خواب و بیداری که بر اثر استعمال مواد مخدر در فرد به وجود می‌آید و یا حالتی بین خواب و بیداری که به سالک دست می‌دهد و حقایق معنوی بر او آشکار می‌شود. (فرهنگ بزرگ سخن، دکتر حسن انوری، ص 2808)
- [8] . استفتائات مکارم، ج 3، س 1609
- [9] . همان، س 1600
- [10] . استفتائات مکارم، ج 1، ص 156
- [11] . استفتائات بهجت، ج 4، ص 548، س 6420
- [12] . تحریر الوسیله، ج 1، ص 498، م 16
- [13] . همان مدرک

[14] . استفتائات، ج 3، س 1612

[15] . همان، س 1613

[16] . همان، 1614

[17] . همان، س 1616

[18] . همان، س 1617

خرافاتی که در بالا به آن اشاره شد همگی از عوارض
سادگی و ناآگاهی و جهل و نادانی است که آدم های جاهل
زود گول می خورد! و به آنها معتقد می شوند ولی افراد

عالم و آگاه هیچ اعتنا و اعتقادی به اینها ندارند و فقط با قرآن و روایات صحیح و اجماع علمای بزرگ و عقل سلیم عمل می نمایند.

1. اصول کافی، ج 1، ص 40.

(۴۱)

همیاری، نوع دوستی، مواسات و برادری

ارزش همیاری، نوع دوستی و برادری در قرآن و حدیث

قرآن کریم می فرماید:

« إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ »^(۱).

بدرستی که مؤمنین برادر هستند پس بین برادرانتان اصلاح نمایید.

از مهم ترین خصوصیات که پایه اجتماع را قوی و دلها را به هم نزدیک می کند نوع دوستی و مواسات است

.

قرآن کریم می فرماید:

« إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ »^(۲).

خداوند به عدل و نیکوکاری فرمان می دهد.

شاعر ایرانی جناب سعدی از حدیث امام ششم علیه السلام که می فرماید: «مؤمن برادر مؤمن است مثل روحهایی در یک جسم اگر چیزی از این

1. سوره حجرات، آیه 10.

2. سوره نحل، آیه 90.

(۴۲)

جسم ناراحت باشد این درد به همه اعضاء می رسد و ارواح مؤمنین از یک روح است و بدرستی که ارواح مؤمنین از نظر اتصال به هم سخت تر است از اتصال شعاع خورشید به خورشید»^(۱) استفاده کرده و شعر زیر را سروده است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند

از امام پنجم علیه السلام است که فرمود:

گروهی از مسلمین مسافرت رفتند و راه را گم کرده و دچار تشنگی شدید شدند پس کفن پوشیدند و خود را به ریشه های درختان چسبانیدند ناگاه پیرمردی سفید پوش نزد آنها آمده و گفت برخیزید باکی بر شما نیست این آبست! آنها برخاستند و آب آشامیدند و سیراب شدند. سپس گفتند: تو کیستی خدایت رحمت کند؟! گفت: من از طایفه جن هستم که با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند من از رسول خدا شنیدم که فرمود: «مؤمن برادر مؤمن است چشم او و راهنمای اوست» پس شما نباید در حضور من تباه گردید^(۲).

طبق قوانین شرعی مسلمان آنقدر ارزش دارد که باید برای حفظ جان او در صورت لزوم قسم دروغ خورد و محرمات دیگر را مرتکب شد. پس بر آوردن حاجت مؤمن هم بسیار با ارزش است.

لذا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس که حاجتی برای برادر مؤمنش برآورده باشد مثل اینست که روزگاری (یک عمر) عبادت خداوند نموده است»^(۱).

حقوق برادران از دیدگاه امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام می فرماید:

«اما حقوق برادران دینی آنست که همواره از صمیم قلب سلامتی آنها را خواسته و نهایت مهربانی داشته و مدارا کنی با بدان آنها و دلجویی کرده در اصلاحشان بکوشی و از خوبانیشان تشکر کنی و همه را دعا کنی و یاری نمایی و هریک را فراخور حالش مراعات کنی. بزرگشان را بمنزله پدرت و کوچکشان را بمنزله فرزندان و میانسالشان را بمنزله برادر قرار داده و هر که نزدت آمد با مهر و محبت پذیرا باشی و به برادرت آنچنان خدمتی کنی مثل آنچه واجب است برادر به برادر خدمت کند»^(۲).

امام ششم علیه السلام فرمود:

«کسی که خوشحالی را بر دل مؤمنی وارد نماید پس مثل اینست که بر دل پیامبر صلی الله علیه و آله وارد نموده و کسی که بر دل پیامبر سروری را وارد نماید پس به خدا می رسد و همچنین کسی که غمی را بر شخصی

1. مستدرک الوسائل، ج 12، ص 409.

2. الخصال، ج 2، 570.

وارد کند این غم را بر پیامبر و کسی که پیامبر را غمگین کند مثل این که خدا را ناراضی نموده است»^(۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«خیر الناس من ینفع الناس و شر الناس من یضر الناس»^(۲).

بهترین مردم کسی است که به مردم نفع برساند و بدترین مردم کسی است که به مردم ضرر برساند.

صفوان جمال می گوید: در مجلس امام صادق علیه السلام نشسته بودم. مردی از اهل مکه وارد شد و به عرض امام رساند که پولش تمام شده و کرایه بازگشتن به وطن را ندارد. امام علیه السلام بمن دستور داد که برخیز و در اصلاح کار برادر دینی خود اقدام کن پس فوراً برخاستم و پول کرایه آنمرد را تهیه و به او تسلیم کردم و به مجلس حضرت برگشتم حضرت پرسید در کار برادرت چه اقدامی کردی؟

به عرض رساندم که خداوند سبحان اصلاح کرد و کارش روبراه شد. امام فرمود: آگاه باش که اگر برادر مسلمانان را یاری نمایی در نزد من محبوبتر از آنست که یک هفته بیت الله الحرام را طواف کنی.^(۳)

۱. الکافی ۱۸۸/۲

۲. مستدرک الوسائل ۴۷۸/۱۲

۳. الکافی ۱۹۸/۲

در روایت است که دری در بهشت است بنام معروف که فقط افراد نیکوکار از آن وارد می شوند و پیامبر صلی الله علیه و آله از مؤمنی که بحاجتش رسیده خوشحال تر است.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«مردم روزی خوار خدا هستند پس محبوبترین خلق به خدا کسی است که به عیال الله نفع برساند و بر آنها سروری وارد کند»⁽¹⁾.

موانع برادری و مواسات

موانع برادری و مواسات و عواملی که باعث می شود انسان اهل کمک به دیگران نباشد، چند چیز است:

از جمله موانع همیاری انسانها، وابستگی های مادی است که به خاطر مال دنیا باعث می شود کمک و محبت به دیگران و دستگیری از دیگران فراموش شود.

آورده اند که علامه سید محمد باقر شفتی بنیان گذار مسجد سید اصفهان در زمان تحصیل در نجف بسیار فقیر بود. روزی مقداری پول بدستش آمده پس داخل بازار شد و با خود خیال کرد چیزی که ارزانتر باشد گرفته تا خود و عیال سد جوع بنمایند لذا از قصاب جگر بند گوسفندی گرفت و روانه خانه شد در راه به خرابه ای رسید و نگاه کرد دید که سگی گرگین ضعیف و نحیف و لاغر خوابیده و بچه های او در

1. کافی 164/2

(۴۶)

دور او جمع و در نهایت ضعف و در پستان مادر شیر نمانده است پس حجه الاسلام را بر آن حالت رحم آمد و گرسنگی آنها را بر گرسنگی خود و عیال مقدم داشته و آن جگر را در نزد آنها انداخته به یک باره آن حیوانات هجوم آوردند و آن جگر را خوردند پس از خوردن، آن سگ گرگین روی به آسمان کرده گویا دعا می کرد.

بعد از آن در مدت کوتاهی دولت و دنیا به او اقبال نمود و به طوری شد که هفت پسر داشت پس هر کدام اندرونی و بیرونی مستقل داشته و مخارج ایشان جدا بوده و در اصطبل فرزند بزرگش 17 اسب خوب بسته

بود و عیالات او به غیر از پسرانش صد نفر در شماره آمده بود از خادمان و کنیزان و زنان و در اصفهان گویا چهار صد کاروانسرا از مال خود داشته است.⁽¹⁾

این رو آوردن ثروت به ایشان، شاید نتیجه محبت به آن حیوان بود و یقیناً کمک به مؤمنین و مؤمنات آثار خوب بیشتری در دنیا و آخرت برای انسان دارد.

همچنین از موانع مواسات و کمک به هم نوع، سوء ظن و بدگمانی به دیگران است که انسان در معاشرت ها به دیگران اطمینان نداشته باشد حاضر نباشد مثلاً قرض بدهد و یا ضامن باشد و یا چیزی را عاریه بدهد.

1. قصص العلماء تنکابنی

(۴۷)

نیکو کاری جزو وظایف انسانها

نیکو کاری جزو وظایف انسانهاست. انسانهایی که باهم زندگی می کنند، نیاز دارند تا با نیکو کاری به هم، بین خود محبت و گرمی را برقرار نمایند و ثابت کنند که انسانهایی خودخواه و متکبر نیستند. بلکه درد دیگران، درد آنها محسوب می شود.

خالق به ما فرموده است که:

«در کارهای نیک و تقوی کمک کار هم باشید ولی در گناه و دشمنی بهم کمک ننمائید».⁽¹⁾

«در کارهای نیک از یکدیگر سبقت بگیرید».⁽²⁾

«مال و منال، زینت زندگی دنیا هستند ولی در نزد خداوند، باقیات صالحات از نظر ثواب بهتر و خوبتر است».⁽³⁾

مسلمانان و شیعیان باید نیکو کار باشند و اگر این چنین نباشند، شیعه واقعی نیستند!

ابواسماعیل به امام صادق علیه السلام گفت:

«در منطقه ما شیعه زیاد است. امام پرسید: آیا پولدارهای شیعه به فقرا کمک می کنند؟ آیا اهل عفو و گذشت هستند؟ آیا نسبت بهم همدردی می کنند و کمک هم هستند؟ گفت: نه! فرمود: پس اینها شیعه

1. سوره مائده، آیه 2.

2. سوره بقره، آیه 148.

3. سوره کهف، آیه 46.

(۴۸)

نیستند. (1)

آثار دنیوی و اخروی نیکوکاری

نیکوکاری آثار مثبت دنیوی و اخروی فراوانی دارد. از جمله آثار دنیوی، کم شدن فقرا و مستمندان، برطرف شدن مشکلات گرفتاران، حل دعاها و نزاعها، شاداب بودن روحیه خیرین، مورد محبت و احترام مردم گرفتن نیکوکاران و... است.

و آثار مثبت اخروی آن: کمک به نیکوکار در شب اول قبر، نجات در قیامت، داخل شدن از درب بهشت که بنام معروف است فقط نیکوکاران از آن داخل بهشت می شوند و... .

در روایت است که:

«وقتی نیکوکار در قیامت از قبر خارج می شود، ناگاه جسمی نورانی در مقابلش ظاهر شده و به او می گوید: بدنالم بیا! او بدنالش حرکت می کند و به آسانی از همه ایستگاههای قیامت عبور کرده تا به در بهشت می رسد. نیکوکار به آن جسم نورانی می گوید: تو کیستی که مرا از همه ایستگاههای سخت براحتی عبور دادی؟ می گوید: من همان کارهای نیک تو هستم. (2)

1. الکافی 173/2

2. بحار الانوار 283/71

(۴۹)

نمونه توجه بفرمائید:

«وقتی امام سجاد علیه السلام در کوچه حرکت می کرد، اگر سنگی را سر راه می دید آنرا برمی داشت و کنار راه قرار می داد . امام سجاد علیه السلام گاهی با کاروانهای ناشناس به سفر حج می رفتند و در طول راه، کارهای خدماتی مسافرین را انجام می دادند و مسافرین هم که امام را نمی شناختند، کارهای خود مثل تهیه غذا و شستن ظرف و ظروف را بعهده حضرت می گذاشتند.»^(۱)

«وقتی آیه الله نجفی مرعشی در زمستان به حرم مشرف می شد . اگر برف، کوچه هارا پر کرده بود، با خود پارو یا بیل می داشت و مسیر خانه تا حرم حضرت معصومه علیها السلام را باز می نمود . ایشان اگر پوست موز و امثال آنرا در کوچه می دیدند، با عصا آنها را کنار می زدند.»^(۲)

«از اشخاص موثق، بطور متواتر رسیده که در بُقعه پیر محمد واقع در محله حیدرخانه دزفول، فقیری عاجز بود و شیخ انصاری هر شب شام خود را به آن فقیر می داد و خود باشکم گرسنه می خوابید یا به اندک چیزی قناعت می کرد .

بخششهای شیخ در پنهانی بود . بسیاری از فقرا، معاش معینی داشتند که همیشه سالانه و ماهانه، به آنان می رسید و هیچ نمی دانستند

که از کجا تأمین می‌شوند .

در شبهای تار و سحرها، بر در خانه فقرا می‌رفت و لباس خود را مبدل می‌کرد و صورت را می‌پوشانید و به هر خانواده‌ای بمقدار احتیاجشان مرحمت می‌فرمود . هنگامی که از دنیا رفت معلوم شد که آن مردی که بر در منازل محرومین در اوقات غیر متعارفه می‌آمده است، شیخ انصاری بوده است.^(۱)

« در باره سید باقر شفتی آمده است که: آخوند ملاعلی اکبر خوانساری گفت: روزی به کتابخانه سید شفتی رفتم و دیدم که از وجوهات شرعیه، زرسرخ و سفید آنقدر بر روی زمین است که هیکل سید شفتی از پشت آنها به سختی دیده می‌شد . سید دستور داد که برایم قلیان آوردند و من مشغول کشیدن قلیان شدم .

در این موقع فقراء و سادات زیادی حاضر شدند و سید به هر کدام یک مشت از آن زرها می‌داد، به طوری که هنوز کشیدن قلیان من به پایان نرسیده بود که زرها تمام شدند . من از روی تعجب گفتم: شما چه جرأتی در مصرف اموال امام زمان (عج) دارید؟

ایشان فرمود: آری! زیرا پسر در مال پدر، بیشتر از این هم می‌تواند تصرف کند!^(۲)

1. سیمای فرزندگان ، ص. 359

2. سیمای فرزندگان، ص 192.

در شبی از شبها، طلبه‌ای حلقه در منزل آخوند ملا کاظم خراسانی را چندین بار کوبید زیرا همسرش در حال وضع حمل بود و او چون فقیر بود و تنها بود و منزلِ قابله را نمی‌دانست، به در خانه این مجتهد بزرگ آمده بود تا از آخوند کمک بگیرد. وقتی در باز شد، چشم طلبه به آخوند افتاد که شالی سفید بر سر بسته و قلمی بالای گوش راستش گذارده بود!

او مشکل خود را با آخوند در میان گذاشت و خواهش کرد که مستخدم خانه آخوند، او را به خانه قابله راهنمایی کند.

آخوند گفت: نه، مستخدم الان نمی‌تواند بیاید و من خودم می‌آیم. طلبه جوان اصرار کرد که مستخدم بیاید و آخوند بزحمت نیافتد. ولی آخوند خراسانی گفت که وقت کار مستخدم تمام شده و الان وقت استراحتش است و من خود شخصاً می‌آیم.

اندکی بعد آخوند در حالی که عبائی بر دوش انداخته و فانوسی بدست گرفته بود، از منزل بیرون آمد و بعد از پیمودن راه درازی به خانه قابله رسیدند و آخوند او را طلبید و در حالی که خود فانوس در دست داشت، جلو افتاد و طلبه و قابله را به منزل بیمار رساند و آن گاه خود بمنزل بازگشت و اندکی بعد مقداری پول و شکر و قند و پارچه برای طلبه فرستاد. و...^(۱)

«درباره شیخ زین العابدین مازندرانی که مرجع تقلید بوده است،

۱. سیمای فرزندگان، ص ۳۸۲.

(۵۲)

آمده است: تا می‌توانست قرض می‌کرد و به مردم می‌داد و هر چند وقت یکی از ثروتمندان هند به کربلا می‌آمد و قرضهای او را می‌داد! در یکی از سفرهایش به سامراء، سخت مریض می‌شود و چون میرزای شیرازی از او عیادت می‌نماید و او را دلداری می‌دهد، شیخ می‌گوید: من هیچ گونه نگرانی از مرگ ندارم!

ولکن نگرانی من از این است که بنا به عقیده ما امامیه، وقتی که می میریم، روح ما را به امام عصر (عج) عرضه می کنند. اگر امام سؤال بفرماید: زین العابدین! ما بتو بیش از این اعتبار و آبرو داده بودیم تا بتوانی قرض کنی و به فقرا بدهی! چرانکردی؟ من چه جوابی به آن حضرت می توانم بدهم؟

میرزا پس از شنیدن این سخن به منزل می رود و هرچه از وجوه در آن جا داشته، میان مستحقین قسمت می کند.⁽¹⁾

بحمدالله در کشور ما همواره افراد نیکوکار بوده و زیسته اند و آثار باقیمانده کارهای خیر آنها را می توان در هر شهر و روستای ایران دید. آثاری چون نزدیک به هفتاد هزار مسجد و هزاران بنای امامزاده و حسینیه و بیمارستان و کتابخانه و مدرسه و موقوفات و ...

ولی عده ای هم هستند که به خاطر مرض بخل و خساست، توفیق خرج کردن در کارهای خیر را ندارند که از خداوند سبحان می خواهیم

1. سیمای فرزندگان 357

(۵۳)

بر آنان لطف نموده و این توفیق را به این ها بدهد.

نتیجه خیرات در قیامت

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«بنده ای در قیامت، ایستاده است. ناگاه شعله ای از آتش جهنم که از همه کوهها بزرگتر است، به سوی او شعله می کشد! او متحیر می شود که چه کند! در این موقع گرده نانی و یا دانه خوراکی که در دنیا در مهمانی به مؤمنی داده است، در هوا پیدا می شود و به اندازه کوهی شده و مانع از رسیدن آتش به او می شود»⁽¹⁾.

«عابدی هشتاد سال عبادت کرد ولی بر اثر تماس با زنی نامحرم، مرتکب زنا گردید! در وقت مردن زبانش لال شده بود. در همان موقع فقیری عبور می کرد. عابد با اشاره به فقیر فهماند که از سفره او نان بردارد. فقیر نان را برداشت و رفت. خدا به خاطر زنای او، عبادتهای هشتاد سالش را باطل کرد ولی به خاطر این نان، او را بخشید.»⁽²⁾

شخصی خدمت امام صادق ع رفت و گفت در اهواز زندگی می کنم. حاکم از من مالیات طلب دارد و من ندارم. چون به شما علاقه مند است نامه ای درباره من به او بنویسید. امام قبول کردند

1. بحار الانوار 310/71

2. ثواب الاعمال 139/

(۵۴)

و نوشتند. بسم الله الرحمن الرحيم. سرّ اخاک یسرّک الله. برادرت را خوشحال کن تا خدا تو را خوشحال کند.

آن فرد نامه را برد و تحویل حاکم اهواز داد. حاکم تا فهمید نامه امام صادق ع است روی زمین نشست و نامه را خواند. سپس دستور داد مالیات او را از اموال خودش دادند. سپس کمکهای مالی دیگری به او کرد و هر دفعه می پرسید خوشحال شدی؟ وقتی این فرد به مدینه برگشت و خدمت امام رسید و ماجرا را گفت. امام خوشحال شدند و فرمودند خدا و رسول خوشحال شدند.⁽¹⁾

1. بحار ج 11

ایثار و از خود گذشتگی

ارزش ایثار در قرآن و حدیث

قرآن کریم می‌فرماید:

« وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ »^(۱)

و دیگران را بر خود مقدم می‌دارند اگر چه خودشان نیازمندند و کسیکه از بخل دوری کند رستگار می‌شود.

ایثار یعنی در مسائل روزمره و احتیاجات بشری، دیگری را بر خود ترجیح دادن. چه در غذا و چه در لباس و احتیاجات مادی.

ایثار نشانه بزرگواری است. ایثار نشانه جوانمردی است. ایثار نشانه کرامت و فضیلت است. مقام ایثار، مقام از خود گذشتن است.

انسانهای ایثارگر واقعی کم هستند. زیرا در ایثار باید از خود گذشت و به دیگران داد. پیامبران ایثارگر بودند. امامان ایثارگر بودند. عده‌ای از علماء ایثارگر بودند. عده‌ای از مردم عادی نیز ایثارگر بودند. نمونه

۱. سوره حشر، آیه ۸.

بارز ایثار را می‌توان در ایام دفاع مقدس ایران مشاهده نمود که گاهی بسیجی‌ها چه پیر و چه جوان بر روی مینها می‌رفتند و شهید می‌شدند تا راه عبور رزمندگان باز باشد. افرادی چون شهید همت وزین الدین و باکری و صیادشیرازی و کشوری و... ایثارگر بودند.

اما در رأس همه ایثارگران بشریت، رسول خدا صلی الله علیه و آله سپس علی مرتضی علیه السلام قرار دارند .
امام علی علیه السلام در نماز انگشتر به فقیر بخشید و در شأن او آیه زیر نازل شد .

«همانا سرپرست مؤمنین، خدا و رسول و آنانکه ایمان آورده و در حال رکوع صدقه می دهند می باشند.»⁽¹⁾

امام علی علیه السلام در بستر پیامبر بجای رسول خدا خوابید تا جان پیامبر آسیب نبیند و از طرف خدا ایثارگر خوانده شد:

«و در میان مردم شخصی است که جان خود را در راه خدا می فروشد.»⁽²⁾

ایثار در سه روز پی در پی

«فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و فضه سه روز روزه نذری داشتند. و هر سه روز
موقع افطار نیازمندی پیدا می شد که اهل بیت علیهم السلام ، همه افطاری خود را به او می داند لذا سه روز
روزه بدون افطاری

1. سوره مائده، آیه 55.

2. سوره بقره ، آیه 207.

(۵۷)

گرفتند و ایثار کردند و خداوند سبحان هم با نزول سوره مبارکه هل اتی (انسان - دهر) ایثار آنان را ستود.

امام حسین علیه السلام ایثار گری بود . او جان خود و فرزندان و یارانش را فدا نمود، تا بشریت از تاریکی نجات
پیدا کند و همینگونه شد .

در طول تاریخ همواره انسانهایی بوده‌اند که برای نجات بشر از گمراهی، سختی و گرفتاری، از راحتیها، لذات و اموال و جان خود و فرزندان و بستگان گذشتند و خود را به سختی‌ها انداختند تا انسانهای دیگر سعادت‌مند شوند.

در راس آنها پیامبران بزرگوار و امامان و انسانهای با کرامت هستند.

امام خمینی رحمه‌الله نیز از ایثارگران بزرگ تاریخ بشریت است. او شخصیتی بود که خود و فرزندان را وقف اسلام نمود تا با زحمات و تلاشها و ایثارهای این مرد بزرگ، مردم ایران توانستند از تاریکی‌های هزارساله بیرون بیایند و معجزه بزرگ انقلاب اسلامی را که باعث حیرت ابرقدرتها شد، رقم بزنند و خلق کنند. در این راه به ایثارها نیاز بود. امام امت، فرزندان، شهدای بزرگی چون شهید سعیدی، غفاری، بهشتی، مطهری، باهنر، دستغیب، مدنی، اشرفی، قاضی، صدوقی و... ایثار نمودند. همچنین شهدایی که گمنام بودند و اسمی از آنها در روزنامه‌ها و کتابها نیست ولی در نزد فرشتگان همانند ستارگان می‌درخشند و مشخص هستند. آنها هم ایثارگر بودند.

در میان خانواده معمولاً مادر از همه ایثارش بیشتر است. لذا

(۵۸)

اعضای خانواده او را بیشتر از دیگران دوست دارند. و خداوند سبحان هم ارزش مادر را آنچنان بالا قرار داده که رسولش فرموده بهشت زیر پای مادران است. و از دامن زن است که مرد به معراج می‌رود.

در انقلاب اسلامی ایران مخصوصاً در ایام دفاع مقدس هزاران مورد از ایثارگری‌ها اتفاق افتاد که بر هنرمندان متعهد لازم است اینگونه ایثارها را بصورت کتاب و شعر و امثال آن در آورند تا الگوی نسل سوم و چهارم و نسل‌های بعدی باشد.

مخصوصاً جلوه‌های ایثار در نیروی مردمی بسیج مستضعفین بیشتر دیده شد. لذا امام راحل رحمه‌الله فرمود: من بر دست و بازوی رزمندگان اسلام بوسه می‌زنم و بر این بوسه افتخار می‌کنم. و فرمود در دنیا افتخارم این است که خود یک بسیجی‌ام.

ایثار آخوند ملا علی

«خادم آخوند ملاعلی معصومی همدانی نقل کرده بود که روزی پیرمردی به درب منزل آقا آمد و گفت می‌خواهم به خدمت آقا برسم . بعد از اجازه آقا به داخل آمده عرض کرد: من پیرمرد حمالی هستم و دو دختر دم بخت دارم . لکن برای تهیه جهیزیه آنها پول ندارم و تابحال جهیزیه‌ای برای آنها تهیه نکرده‌ام .

مرحوم آخوند مبلغ قابل توجهی به وی داد تا برای دخترانش

(۵۹)

جهیزیه تهیه نماید .

چندی بعد یک شب در حالی که پاسی از شب گذشته بود همان پیرمرد در زد و آقا خود در حالی که عرقچینی بر سر داشت به جلوی در رفت و حاجت او را پرسید . پیرمرد عرض کرد که امشب عروسی یکی از دخترهاست . آن دختر قبلی را که بردند شوهرش برایش النگو خریده بود، لکن برای دومی نخریده‌اند بهمین دلیل دخترم ناراحت و غمگین است .

مرحوم آخوند فرمود: آخر الان بر فرض که من به شما پول بدهم مغازه‌ای باز نیست که شما النگو بخرید . در این حال پیرمرد که غصه تمام وجودش را فرا گرفته بود سر به زیر انداخت و قصد مراجعت داشت که یکباره مرحوم آخوند فرمود: صبر کن . و به اندرون رفت سپس دخترش را که خوابیده بود بیدار کرد و از او خواست که برای خشنودی دل دختر این پیرمرد النگویش را در بیاورد تا به پیرمرد بدهد . سپس مرحوم آخوند النگو را گرفت و در جلوی در به پیرمرد داد تا بلکه دل دختر کش شاد شود .^(۱)

۱ . همچو سلمان، ص ۸۱.

(۶۰)

ارزش غیرت در قرآن و حدیث

قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»⁽¹⁾.

به درستی که خداوند سبحان توبه کنندگان و پاکدامنی را دوست دارد.

از صفات پسندیده افراد بزرگ، غیرتمندی است. غیرت یعنی انسان حساسیت خاصی نسبت به ناموس خود داشته باشد. و از این‌گونه دیگران با چشم ناپاک به آنها نگاه نکنند، ناراحت گردد و با دل و زبان و حتی با برخورد با مزاحمین نوامیس، ناراحتی خود را ابراز نماید.

یکی از خصوصیات شخص پاکدامن این است که غیرت داشته باشد.

«حضرت موسی علیه‌السلام آنقدر غیور بود که با هیچ کس رفت و آمد

1. سوره بقره، آیه 222.

(۶۱)

نمی‌کرد مبادا چشم نامحرم به همسر موسی علیه‌السلام بیافتد.⁽¹⁾

«پیامبر فرمود: جدم ابراهیم غیور بود ولی من از او غیورترم. و خدا بینی آدم بی غیرت را بر خاک می‌مالد!»⁽²⁾

خداوند سبحان از انسانهای غیور راضی است و آنها را دوست دارد و برعکس افراد بی غیرت را از رحمت خود محروم نموده و بهشت را بر آنها حرام کرده است.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«هر مردی که زنش زینت کرده بیرون رود، دیوث است! همچنین اگر زن با زینت و عطر زده بیرون برود و شوهرش راضی باشد، هر قدمی که زن برمی دارد، برای شوهرش یک خانه در جهنم ساخته می شود.»⁽³⁾

امیر مؤمنان علی علیه السلام خطاب به اهل بصره فرمود:

«آیا حیا نمی کنید؟ آیا غیرت ندارید؟ در حالی که زنان شما به بازارها می روند و جوانان خوش قیافه مزاحم آنان می شوند.»⁽⁴⁾

امام علی علیه السلام فرمود:

1. میزان الحکمه .

2. میزان الحکمه 2342/3

3. بحار الانوار، ج 103، ص 249.

4. میزان الحکمه - مشکاه الانوار/237

(۶۲)

«هر که مطیع زنش باشد، خدا او را با صورت در آتش می اندازد . سؤال شد: در چه چیزی اطاعت کند؟ فرمود: زن درخواست می کند که به حمام و عروسی و مجالس عزا برود و لباس نازک به تن نماید . شوهرش هم قبول می کند.»⁽¹⁾

بی غیرتی

خداوند سبحان از انسانهای غیور راضی است و آنها را دوست دارد و برعکس افراد بی غیرت را از رحمت خود محروم نموده و بهشت را بر آنها حرام کرده است .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«بوی بهشت از مسیر پانصد سال راه به مشام می‌رسد ولی به مشام عاق والدین و دیوث نمی‌رسد. پرسیدند که دیوث کیست؟ فرمود: آن که می‌بیند بازنش زنا می‌کنند ولی ناراحت نمی‌شود»⁽²⁾.

امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«ما زنی غیور قط»⁽³⁾.

یعنی هرگز یک انسان شریف و غیور زنا نمی‌کند.

1. میزان الحکمه - الخصال 196/1

2. بحار 74، ص 69.

3. مستدرک 331/14

(۶۳)

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

«قدر الرجل علی قدر همته، و صدقه علی قدر مروته، و شجاعته علی قدر انفته و عفته علی قدر غیرته»⁽¹⁾.

ارزش هر کس به اندازه همت او و صداقت هر کس به اندازه شخصیت او و شجاعت هر کس به اندازه زهد و بی‌اعتنایی او به ارزشهای مادی و عفت هر کس به اندازه غیرت اوست.

بدیهی است، افراد غیرتمند راضی نمی‌شوند که کسی نگاه آلوده به نوامیس آنها کند، به همین دلیل، نسبت به نوامیس دیگران نیز حساسند و متعرض آنها نمی‌شوند⁽²⁾.

عوامل بی‌غیرتی

1 - رفت و آمد در مجالس فساد و فحشاء.

2- استفاده از موسیقی‌های مبتذل و حرام.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«شیطانی است که هرگاه در منزل شخصی چهل روز ساز و آواز باشد و مردان به آن جا رفت و آمد کنند، آن شیطان نزد صاحبخانه رفته و هر عضو خود را به مثل اعضای صاحبخانه می‌گذارد و در او

1. مستدرک 222/8

2. اخلاق در قرآن - مکارم شیرازی

(۶۴)

می‌دمد. بعد از این این مرد آنقدر بی‌غیرت می‌شود که می‌بیند دیگران باهمسرش زنا می‌کنند ولی او ناراحت نمی‌شود»^(۱).

3- دیدن فیلمهای زشت و مستهجن

4- غریزدگی و تحسین آزادیهای غربی

از سوغات تهاجم فرهنگی آنست که همانگونه که در فرهنگ غرب انسان غربی اکثرأبی غیرت بوده و زنانشان با مردان دیگر رابطه نامشروع دارند، این بی‌غیرتی به بعضی از افراد روشنفکر و غریزده داخل و خارج از کشور سرایت کرده و آنها را هم بی‌غیرت نموده و در مجالس پارتی و شب نشینی‌ها زنان خود را به نمایش می‌گذارند و کارهای زشت انجام می‌دهند.

1. کافی 536/5

(۶۵)

ارزش امانت داری در قرآن و حدیث

قرآن کریم می‌فرماید:

« إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا »⁽¹⁾

«خدا بشما امر می‌کند که امانت‌ها را به اهلش و صاحبش پس دهید و هرگاه حکم کردید براساس عدل حکم کنید. خدا شمارا خوب موعظه می‌کند که او حقیقتاً شنوا و بیناست.»

« وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ »⁽²⁾

مؤمنین کسانی هستند که امانت‌دار بوده و به پیمان‌شان وفا می‌کنند.

امانت داری از خصوصیات است که در هر اجتماعی رعایت شود باعث پیشرفت و عمران و آبادانی آن می‌شود.

1. سوره نساء، آیه 58.

2. سوره مؤمنون، آیه 8.

امانت داری یعنی اگر شخصی امانتی را نزد انسان گذاشت و در موعدهش آنرا طلب کرد باید امانتش را پس دهد اگرچه گرانبه‌قیمت و هوسناک باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که در امانت تخلف کند از ما نیست . و کسی که در خانواده و ثروت مسلمانی خیانت کند از ما نیست.»⁽¹⁾

انواع امانت

1 - در امانتداری فرق ندارد که امانت گرانقیمت باشد یا ارزان .

«شخصی با اصرار از یکی از عرفا درخواست یاد دادن اسم اعظم را می کرد و او قبول نمی نمود . تا این که مرد عارف در ظاهر قبول کرد و به او قول داد که بعد از مدتی اسم اعظم را به یاد دهد . روزی این عارف بسته کوچکی را به این شخص داد و گفت که این را ببر و به فلان شخص بده و سر بسته را باز نما ! آن مرد بسته را گرفت و بطرف مقصد براه افتاد . در راه با وسوسه شیطان سر بسته را باز کرد تا از محتویات آن مطلع شود . وقتی در بسته را گشود ناگاه موشی که در آن بود بیرون جست و فرار نمود .

مرد وقتی این صحنه را دید با ناراحتی و عصبانیت نزد عارف برگشت و گفت: مقام من این قدر پست شده که باید بچه موشی را

1 . میزان الحکمة - بحار الانوار 834/1

(۶۷)

برای دیگری ببرم؟ عارف گفت: خواستم شما را بیازمایم که آیا می توانی امانتدار باشی؟ تو که نتوانستی در یک بسته امانتداری کنی چگونه می خواهی در باره اسم اعظم امانتداری نمایی .»

2 - فرقی ندارد که امانت دهنده مسلمان باشد یا غیر مسلمان ، باید امانت را حفظ کرد.

امام پنجم علیه السلام فرمود:

«بر شما باد به امانتداری نسبت به کسی که بشما امانتی داده چه آدم خوبی باشد و چه بد باشد. پس اگر قاتل علی بن ابی طالب علیه السلام امانتی نزد من بگذارد من امانت او را در وقتش پس می‌دهم.»⁽¹⁾

3- فرقی ندارد که امانت مالی باشد یا ناموس باشد و یا سرّ و راز دیگران باشد.

«تاجر و عابدی در بنی اسرائیل زندگی می‌کردند. تاجر با تنها دخترش زندگی می‌کرد. روزی تاجر به خاطر سفر مجبور شد که دخترش را نزد عابد به امانت بگذارد. دختر به خانه عابد مجرد و تنها رفت و پدر به سفر.

اما وسوسه‌های شیطان باعث شد که برصیصای عابد به عمل زنا آلوده شود. بعد از آن برای عدم رسوائی اقدام به قتل دختر نمود. سپس با مطلع شدن پدر دختر و شکایت او و حکم قاضی، حکم بدارکشیدن برصیصا صادر شد. در هنگام دار زدنش، شیطان ظاهر شد

1. میزان الحکمة 214/1

(۶۸)

و به او پیشنهاد کرد که اگر بگوئی من شیطان را عبادت می‌کنم، تورا نجات می‌دهم و بعداً می‌توانی از تمام گناهانت توبه کنی! برصیصا قبول کرد و در حالی که به گناه شرک هم آلوده شده بود بدارکشیده شد و مُرد»

هشدار: بعضی از امانت‌ها را نباید قبول کرد تا از عواقب آن مصون شویم. در داستان فوق اگر برصیصا هرگز اجازه نمی‌داد تا دختری جوان به خانه او که تنها زندگی می‌کرد، بیاید، اینگونه بدبخت نمی‌شد.

همچنین باید امانت را به اهلش داد. اگر تاجر عاقل بود می‌فهمید که عبادت به تنهایی باعث نجات انسان نمی‌شود. عبادت برصیصا بدور از تقوا و علم بود. اگر عبادتش واقعی و مورد قبول خدا بود این چنین نمی‌شد. که در تاریخ مانند این صحنه‌ها برای مردان خدا بارها اتفاق افتاد و به گناه آلوده نشدند. از جمله:

«هارون، خلیفه عباسی، زن زیبایی را به محل زندانی شدن امام موسی بن جعفر علیه السلام فرستاد. با این امید که شاید از حضرت لغزشی سر بزند. ولی بعد از چندروز که جهت اطلاع از این ترفند به زندان حضرت رفتند، دیدند که زن در سجده است و مرتب ذکر و تسبیح خدا را می گوید. اورانزد هارون بردند. هارون گفت: تورا فرستادیم که آقا را مشغول کنی و به او خدمت نمائی. پس این نماز و سجده ها از چیست؟

(۶۹)

جواب داد: من هم خدمت آقا عرض کردم که من برای خدمت به شما آمده ام. هر اوامری دارید بفرمائید! امام فرمود: من به شما نیازی ندارم. زیرا دیگران هستند. ناگاه دیدم که باغ زیبایی وجود دارد که در آن انواع زنان زیبارو و انواع غذاها و میوه ها وجود دارد. لذا من فهمیدم که این مرد، شخصی الهی است و بشری عادی نیست.^(۱)»

از جمله آثار خیانت در امانت، از هم پاشیده شدن خانواده ها، شکست در امور مالی و اقتصادی، از بین رفتن اعتماد و اطمینان به فرد خیانتکار و... است.

1. منتهی الآمال.

(۷۰)

صله رحم یا پیوند با فامیل

ارزش صله رحم در قرآن و حدیث

قرآن کریم می فرماید:

«وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ»^(۱).

«مؤمنین کسانی هستند که آنچه را خدا دستور اتصال و ارتباطش را داده، متصل می کنند.»

صله رحم یعنی ارتباط و رفت و آمد با فامیل و اقوام، که از سفارشات موکّد دین اسلام است .

انسانهای والا و بزرگمرد، همواره با فامیل خود صله رحم داشته اند اگرچه در مقابل، بعضی از افراد فامیل به آنها بی اعتنائی می کرده اند . ولی این بزرگواران همچنان ارتباط فامیلی خود را برای خدا ادامه می دادند .

1. سوره رعد، آیه 21.

(۷۱)

انواع صله رحم

1 - دیدار حضوری با فامیل

2 - کمک مالی به فامیل نیازمند

3 - سلام کردن به فامیل

4 - احوالپرسی بوسیله نامه یا تلفن

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که به فامیلش صله رحم کند، چه بوسیله دیدار با او و یا کمک مالی به او، خداوند سبحان به او اجر صد شهید می دهد و برای هر قدمی که بر می دارد چهل هزار حسنه نوشته شده و چهل هزار گناهش پاک می شود.»^(۱)

امام علی علیه السلام فرمود:

«صله رحم کنید اگرچه با یک سلام کردن باشد»^(۲).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«صله رحم کن اگر چه به یکسال راه باشد.»⁽³⁾

آثار صله رحم

صله رحم آثار و فوائد مهمی دارد از جمله:

1. بحار الانوار، ج 89/71

2. بحار الانوار، ج 91/71

3. بحار الانوار، ج 105/71

(۷۲)

1 - باعث استحکام خانواده‌ها، زیاد شدن ثروت و تأخیر اجل می‌شود:

امام صادق علیه السلام فرمود:

«صله رحم باعث تأخیر اجل و زیاد شدن ثروت و ایجاد محبت در بین خانواده می‌شود.»⁽¹⁾

2 - عمر را طولانی می‌کند:

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«ای نوف بکالی! صله رحم کن تا خدا عمرت را زیاد نماید.»⁽²⁾

3 - حساب قیامت آسان می‌شود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«روز قیامت رحم در حالی که به عرش آویخته شده صدا می‌کند: خدایا! هر که مرا وصل کرد با او وصل نما و هر که بامن قطع ارتباط کرد، با او قطع نما.»⁽³⁾

آثار قطع ارتباط فامیلی

1 - کوتاه شدن عمر:

داود رقی می‌گوید: «پسر عمویم با همسرش مرا اذیت کرده بودند.

1. بحارالانوار، 89/71

2. بحارالانوار، ج 89/71

3. بحارالانوار، ج 115/71

(۷۳)

ولی من قبل از سفر مکه به آنان کمک مالی نمودم. بعد از سفر مکه به مدینه رفتم. وقتی خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم.

امام فرمود: ای داود! اعمال روز پنج شنبه تورا بمن نشان دادند. دیدم تو نسبت به پسر عمویت صله رحم کردی. من خوشحال شدم و فهمیدم که صله رحم تو باعث طولانی شدن عمر تو و زود مردن پسر عمویت می‌شود.⁽¹⁾

2 - محروم شدن از بهشت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که قطع رحم کند، داخل بهشت نمی‌شود.»⁽²⁾

3- قطع لطف الهی:

عبدالله بن سنان می گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: پسر عمویی دارم که هرچه با او می پیوندم او از من می بُرد! لذا من تصمیم گرفته ام که اگر از من بُرید من هم از او بُبُرم. آیا به من اجازه می فرماید که من هم با او قطع رابطه کنم؟ امام علیه السلام فرمود: اگر با او ارتباط داشته باشی و او از تو بُبرد، خدای عزوجل شما را با هم می پیوندد. و اگر تو از او بُبری و او هم از تو بُبرد، خدا از هر دوی شما بُرد.»⁽³⁾

1. بحارالانوار، ج. 74.

2. بحارالانوار، ج. 93/71

3. بحارالانوار، ج. 128/71

(۷۴)

عزّت نفس

ارزش عزّت نفس در قرآن و حدیث

قرآن کریم می فرماید:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا»⁽¹⁾

هر که عزت می خواهد همه عزت در نزد خداوند سبحان است.

عزت داشتن یعنی تحقیر نشدن و داشتن بزرگی و احترام در بین اطرافیان و توجه دیگران به او.

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»⁽²⁾

عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنین است .

خداوند هر چیزی که باعث ذلت و خواری مؤمن بشود را دشمن دانسته و از آن نهی نموده است .

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1. سوره فاطر، آیه 10.

2. منافقین 8

(۷۵)

«خداوند همه امور مؤمن را به خودش واگذار کرده غیر از اینکه اجازه اینکه ذلیل شود را به او نداده است»^(۱)

و امام حسن عسگری علیه السلام می فرماید:

«ما اقبح بالمؤمن ان يكون رغبة تذله»^(۲).

چه زشت است برای مؤمن که به چیزی علاقه دارد که او را ذلیل می کند .

انسان هیچ وقت به خاطر صعود به درجات کمال نباید از وسایل ذلیل کننده استفاده کند و کسی که به آزادی حقیقی دست یابد نه خود را خوار می سازد و نه کرامت انسانی را. لذا علی علیه السلام می فرماید:

«ينبغي لمن عرف شرف نفسه ان ينزهها عن دنائة الدنيا»^(۳).

سزاوار است برای کسی که شرافت خودش را شناخته که آن را از پستیهای دنیا، پاک و دور نماید .

عوامل ذلت انسان

1 - مطرح کردن مشکلات نزد دیگران

و از جمله عوامل ذلت و خوار شدن انسان، مطرح کردن مشکلات

1. وسائل 156/16

2. الکافی 320/2

3. غررالحکم 136/

(۷۶)

و دشواریهای خود نزد دیگران است که عزت نفس را لکه‌دار می‌کند. به داستان زیر در این مورد توجه
نمایید:

مفضل بن قیس در اثر گرفتاری مالی نزد امام صادق علیه‌السلام آمد و از وضع زندگی خود لب به شکایت
گشود و به امام عرض کرد مبلغی بدهکارم. نمی‌دانم چگونه بدهی خود را ادا کنم؟ و برای هزینه زندگی
درآمدی ندارم و ...

امام علیه‌السلام دستور دادند کیسه حاوی چهارصد دینار طلا برای او آوردند و بعد فرمود: هرگز برای مردم
گرفتاری خود را بازگو مکن زیرا نخستین اثرش این است که وانمود می‌شود تو در صحنه زندگی شکست
خورده‌ای.^(۱)

امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«رضی بالذل من کشف ضرّه لغيره»^(۲).

راضی شده به ذلت کسی که گرفتارش را برای غیر ظاهر کند.

2- چاپلوسی و تملّق دیگران

و همچنین از عوامل ذلت انسان، چاپلوسی و تملق دیگران است زیرا این اعمال منافی با شرف و آزادگی است و هیچ مسلمان نباید خویشتن را به آن آلود کند.

1. الکافی 21/4

2. غررالحکم 263/

(۷۷)

امام علی علیه السلام می فرماید:

«تحسین های تملق آمیز دو نتیجه ضرر آور دارند از یک سو عزت نفس متملق بر باد می رود و از سوی دیگر طرف مقابل به غرور مبتلا خواهد شد»^(۱).

از جمله دیگر عوامل ذلت و خواری انسان، آلوده بودن به اعمال خلاف شرف و فضیلت است زیرا کسی که بر هوی نفس خود مسلط نیست و گناه می نماید در خود احساس حقارت و زبونی می کند و بر عکس کسی که از گناه دوری می کند از عزت نفس و آرامش روانی خاصی برخوردار است.

امام علی علیه السلام در این باره می فرماید:

«من کرمتم علیه نفسه لم یهنها بالمعصیه»^(۲).

کسی که نفشش در نظر گرامی است آن را با معصیت پست نمی نماید.

اگر فردی به عزت و آبرو بهایی ندهد و احترام گذاشتن دیگران به او برایش ارزشی نداشته باشد در راهی قدم گذاشته که اگر میدان برای او آماده شود به بدترین جنایتها دست می زند زیرا بسیاری هستند که گناه و جرم مرتکب نمی شوند نه از ترس خدا بلکه از ترس آبرو و از

ترس از بین رفتن ارزشها یشان پیش دیگران اما اگر آبرو و عزت دیگر برای او معنایی نداشت آن وقت علنا جرم مرتکب شده و معصیت می نماید نه تنها در خفا و پنهانی بلکه در انظار مردم که به این عمل تظاهر به گناه می گویند .

شاعر گوید:

پیش همه گر کنی عم خویش بیان ای بس که بجای سود بینی تو زیان

آنکس که کند فقری خویش عیان بیهوده برد عزت خود را ز میان

امام سجاد علیه السلام فرمود: دیدم همه خیر را که جمع شده در قطع طمع از آنچه در دستان مردم است و کسی که از مردم امید در چیزی نداشته و اموراتش را به خدا بسپارد خداوند سبحان دعایش را در هر چیزی اجابت می کند .

که خداوند سبحان فرمود: کسی که به یکی از دوستان من اهانت نماید پس به جنگ من برخاسته و من از هر کسی بیشتر تعجیل می نمایم در یاری دوستانم^(۱) .

سخن پیامبر صلی الله علیه و آله درباره عزت نفس

عده‌ای از انصار خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کردند: بهشت را برای ما ضمانت می‌کنید .

حضرت فرمود: شما قول می‌دهید که از کسی چیزی طلب نکنید .

گفتند: بله یار سول الله .

پس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بهشت را برای آنها تضمین کرد بعد از این جریان اگر مردی تازیانه اش می‌افتاد و او سواره بود پیاده می‌شد و آن را برمی داشت و خوش نداشت که سؤال کند از شخصی .⁽¹⁾

امام پنجم علیه‌السلام می‌فرماید: به خدا قسم هیچکس در سؤال را بر روی خود باز نمی‌کند مگر این که خداوند سبحان در فقر و فلاکت را بروی او باز کند .⁽²⁾

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: شیعیان ما مردمانی هستند که اگر از گرسنگی بمیرند دست نیاز به این و آن دراز نمی‌کنند .⁽³⁾

بعضی از افراد برای مبلغ ناچیزی دست به گدایی و درخواست از دیگران می‌زنند که این مورد قبول اسلام نیست و این افراد مبعوض درگاه الهی هستند مخصوصا افراد تنبل و معتاد و تن پرور.

اگر افراد ،همت داشته باشند. اهل نماز و عبادت باشند هیچوقت محتاج درخواست از دیگران برای ضروریات زندگی نخواهند شد که

1. الکافی 21/4

2. عده الداعی ونجاح الساعی /99

3. عده الداعی ونجاح الساعی /99

خداوند در قرآن کریم فرموده است هر که تقوا پیشه کند راه خروج از گرفتاری را برایش مهیا می‌کنیم.

(۸۱)

توکل (تکیه بر خدا)

ارزش توکل در قرآن و حدیث

توکل در اصطلاح یعنی انسان یقین کند اسباب مادی استقلال ندارند و همه مسبب از خدا هستند و فقط تکیه بر خدا باید کرد و همه چیز را از او ببیند و ایمان به حمایت الهی در او باشد.

قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»^(۱).

یعنی: شیطان حکومتی و تسلطی بر کسانی که ایمان آورده و بر خدایشان توکل می‌کنند ندارد.

شهید دستغیب می‌فرماید:

«توکل از سه چیز تشکیل می‌شود:

اول: یقین بقدرت بی پایان خدا که: «إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». خدا بر هر چیزی قادر است.

دوم: دانستن این که خداوند از همه نهان‌ها و آشکارها عالم است

۱. سوره نحل، آیه ۹۹.

(۸۲)

و او عالم السُّرِّو الخفیات است.

سوم: علم به این که پروردگار عالمیان، نهایت محبت و شفقت را به بندگانش دارد. مادر چقدر به فرزندش علاقه دارد هزاران درجه بلکه بالاتر و به مقدار نامتناهی پروردگار نسبت به بنده‌اش دارد.»

امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«من توکل علی الله هانت له الصعاب وتسهلت علیه الاسباب و تبوء لخفض والكرامه»⁽¹⁾.

کسی که بر خدا توکل کند سختی برای او آسان و اسباب برای او راحت شده و کرامت و سهولت برای او پیدا می‌شود.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«ان سرک ان تكون اقوى الناس فتوکل علی الله».

اگر می‌خواهی قوی‌ترین مردم باشی پس بر خدا توکل کن.

علامه طباطبایی رحمه‌الله در این رابطه می‌فرماید: رشد فکری آن است که وقتی انسان امری را اراده می‌کند و به منظور رسیدن به آن متوسل به اسباب عادی می‌شود در عین حال معتقد است که تنها سببی که مستقل به تدبیر امور است خدای سبحان است و استقلال و اصالت را از خودش و اسباب عادی نفی نموده و بر خدا توکل می‌کند.

گویند حقیقت توکل آنست که اگر آسمان رویین شود یعنی از او باران نیاید و زمین آهنین گردد یعنی از او نبات نروید بنده داند که خدا

آن خوری این جا که ترا داده اند

روزی از آن جا که فرستاده‌اند

کانچه نصیب تو بود آن خوری

شرم نداری که غم نان خوری

و آنچه نباشد نرسد بیگمان

هر چه که روز یست رسد در زمان

زحمت بیهوده نباید کشید .

پس ز پس آنچه نخواهد رسید

به حضرت موسی علیه‌السلام ندا رسید که نمک طعامت را هم از من بخواه!

یعنی باید بدانی که به امید خدا دنبال نمک بروی که اگر تمام دنیا پراز نمک باشد و خدا نخواهد بدست تو نخواهد رسید .

یک داستان شیرین

یکی از حُکام به سفر شکار رفته بود در وسط روز سفره ناهار را پهن کرده و مرغ بریانی را درنزد او می‌گذارند تا می‌خواهد بخورد ناگهان پرنده شاهینی از بالا مستقیماً می‌آید و در چشم بهم زدن مرغ را بلند می‌کند و می‌برد . حاکم عصبانی می‌شود و دستور می‌دهد همه سوار شده و شاهین را تعقیب کنند و بعد از مدتی شاهین فرود می‌آید و متوجه می‌شود مرغ را در دهان مردی که دستها و پاهایش بسته است می‌گذارد وقتی احوال مرد را می‌پرسند می‌گوید یکی از تجار بودم راهزنان مرا لخت کردند و دستها و پاهای مرا بستند و این شاهین پیدا شد و برای من نان و آب آورد! حاکم با شنیدن این مطلب دچار تنبه

(۸۴)

شده و از حکومت دست کشیده از زهاد شد .^(۱)

توکل امام صادق علیه‌السلام

در زمان امام صادق علیه‌السلام ایامی پیش آمد که خشکسالی شد و نرخ گندم و نان روز به روز درمینه بالا می‌رفت. به خاطر قحطی نگرانی و وحشت بر همه مردم مستولی شده بود. آن کس که آذوقه سال را تهیه

نکرده بود در تلاش بود که تهیه کند و آن کس که تهیه کرده بود موظف بود آن را حفظ کند و در این میان مردمی هم بودند که بواسطه تنگدستی مجبور بودند روز به روز آذوقه خود را از بازار بخرند .

امام صادق علیه السلام از مُعتب و کیل خرج خانه خود پرسید ما امسال در خانه گندم داریم؟

وکیل حضرت جواب داد: بلی یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و باندازه ای که چندین ماه را کفایت کند گندم ذخیره داریم .

حضرت فرمود: آنها را به بازار ببر و در اختیار مردم بگذار و بفروش .

آن مرد عرض کرد: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله گندم در مدینه نایاب است اگر اینها را بفروشم دیگر خریدن گندم برای ما میسر نخواهد شد .

حضرت فرمود: همین است که گفتم همه را در اختیار مردم بگذار و بفروش .

1. پند تاریخ

(۸۵)

معتب دستور امام علیه السلام را اطاعت کرد گندمها را فروخت و نتیجه را گزارش داد .

امام به او دستور داد: بعد از این نان خانه مرا روز به روز از بازار بخر. نان خانه من نباید با نانی که در حال حاضر مردم مصرف می کنند تفاوت داشته باشد. نان خانه من باید بعد از این نیمی از گندم و نیمی از جو باشد. من توانایی دارم که تا آخر سال خانه خود را با نان گندم به بهترین وجهی اداره کنم ولی این کار را نمی کنم تا در پیشگاه الهی مسئله اندازه گیری معیشت را رعایت کرده باشم.^(۱)

اگر تیغ عالم بجند ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

شیاطین دم در منتظرند

در روایت است وقتی صبح شخصی از خانه بیرون می‌آید شیاطین درب در منتظرند وقتی بیرون آمد و گفت: (آمنتُ بالله و تو کلتُ علی الله) بخدا ایمان آورده و بر او توکل کردم. شیاطین فرار می‌کنند.⁽²⁾

تعجب پزشک یهودی

روایت است روزی امام هفتم علیه‌السلام بیمار شد طبیب یهودی را آوردند تا امام را معالجه کند. حضرت وقتی طبیب را دید، فرمود: کمی

1. الکافی 166/5

2. الکافی 541/2

(۸۶)

صبر کن! من دوستی دارم می‌خواهم با او مشورت کنم.

آن گاه رو از طبیب برگردانیده بجانب قبله توجه نمود و این جملات را فرمود: خدایا تو مرا بیمار کرده‌ای و تو نیز طبیب منی، به فضل خویش نظری به این بنده بیفکن و از شراب دوستی و عشق خود مرا جامی بده و شیرینی مقام قربت را بر آن اضافه نما.

هنوز حضرت این جملات را تمام نکرده بود که اثر بهبودی در صورت مبارکش ظاهر شد و همان آن به کلی مرض زایل گشت.

طبیب با تحیری عجیب می‌نگریست. بعد از مشاهده این صحنه، طبیب پیش آمد گفت: ای سرور من! اول گمان کردم تو بیماری و من طبیب. اکنون آشکار شد که من بیمارم و تو طبیب. از تو خواهش می‌کنم مرا معالجه نمایی. حضرت اسلام را بر او عرضه داشت و او مسلمان شد.⁽¹⁾

مؤمنین مشرک!

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده در تفسیر آیه مبارکه: «و ما یؤ من اکثر هم بالله الا و هم مشرکون». اکثر مؤمنین مشرکند.

فرمود: «منظور از شرک بخدا چنین است که یکی می گوید اگر فلانی نمی بود از بین رفته بودم یا اگر فلانی نمی بود من به این مال نمی رسیدم. و یا این که می گوید فلان کس بما توجه نمی کرد خانواده

1. ستارگان درخشان ج 9

(۸۷)

ام از بین رفته بودند. نمی بینی چگونه شریک برای خدا بواسطه همین سخن قرار می دهد از نظر روزی دادن و جلوگیری از پیش آمد. راوی پرسید پس در چنین مواردی چگونه بگویند؟ اگر بگویند: اگر خداوند سبحان بر من منت نمی گذارد بواسطه فلان کس از بین می رفتم صحیح است؟ حضرت فرمود: آری اگر این طور بگویند زیانی ندارد.^(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه شما به طوری که باید و شاید به خدا توکل کنید خداوند سبحان مانند مرغی که گرسنه از آشیانه بیرون می آید و سیر به لانه برمی گردد بشما روزی می دهد.^(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: در یکی از کتابهای آسمانی خوانده ام که خدا می فرماید سوگند به بزرگواری و جلال و برتری خود بر عرشم هر کس بدیگری چشم امید داشته باشد او را ناامید می سازم و او را پیش مردم خوار می کنم و از قرب خود می رانم و از وصال خود محروم می دارم آیا در سختیها به دیگری توجه می کند؟

با آن که کلید همه شداید در دست من است و بدیگری امیدوار می گردد و به اندیشه باطل خود حلقه درب خانه غیر را می کوبد با آن که گشایش هر درهای بسته بدست من است و درب خانه من برای هر که مرا بخواند باز است. پس کیست آرزومند بمن تا ناگواریهای او

1. وسائل الشیعه، ج 15، ص 215.

2. ارشادالقلوب، ج 1، ص 120.

(۸۸)

را برطرف سازم و کیست امیدوار بمن تا امیدوارش گردانم.^(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که می خواهد خوشحال شود که از همه مردم ثروتمند تر است بایستی اعتمادش به آنچه نزد خدا است بیشتر باشد از آنچه خود در تحت اختیار دارد.^(۲)

توکل ناصحیح

حکایت کرده اند یکی از پارسایان از شهرها دوری گزیده و به غار کوهی پناهنده گردید و می گفت از هیچکس سؤال نمی کنم و دست نیاز بدر خانه احدی دراز نمی نمایم. جز این که خدای متعال روزی مرا کرامت فرماید. هفت روز به همین کیفیت گرسنه و تشنه بسر برد تا نزدیک بود بمیرد و بالاخره در روزی از هیچ طرف بروی او گشاده نشد پارسا که از گرسنگی بیچاره شده بود سر بطرف آسمان بلند کرد عرض کرد پروردگارا اگر می خواهی مرا زنده بداری روزی که قسمت من فرموده ای برای من عنایت فرما و گر نه روح مرا بگیر و از این بیچارگی رهایی ده!

خدای متعال بدو وحی فرمود سوگند به بزرگی و ارجمندی خودم تا وقتی که به یکی از شهرها وارد نشوی و با مردم نشست و برخاست نکنی و با آنان هم آهنگی ننمایی روزی به تو نخواهم داد! پارسا که از

1. بحار الانوار 154/68

2. تحف القلوب 27/

اندیشه نارسای خود بهره مند نشد طبق دستور وارد شهری شد و با مردم همکاری کرد و رزق خود را دریافت کرد. او بی‌اندازه شرمسار بود خدا به او وحی کرد خواستی با زهد خود حکمت دنیوی مرا تغییر دهی مگر نمی‌دانی هرگاه روزی بنده ام را بدست بندگانم مرحمت فرمایم دوست تر دارم تا بدست توانای خود کرامت فرمایم.^(۱)

در اصول کافی است که یکی از مومنین محمدبن عجلان بدهی سختی مبتلا شد و به فکر افتاد نزد حاکم مدینه برود و از نفوذ او استفاده کند! لذا بطرف قصر حاکم حرکت کرد. در راه به محمدبن عبدالله بن زین العابدین علیه‌السلام رسید و او از مقصدش سؤال کرده محمدبن عجلان گفت: نزد حاکم می‌روم تا گرفتاریم برطرف شود. محمدبن عبدالله گفت: خودم شنیدم از امام صادق علیه‌السلام که ضمن حدیث قدسی فرمود خدا گفته است:

«و عزتی و جلالی لا قَطْعَن اَمَل کُل مؤمِّل غیری».

به عزت و جلالم سوگند! هر آینه قطع می‌نمایم آرزوی هر کس را که به غیر من امید دارد.

محمدبن عجلان گفت این حدیث را دوباره بگو. روایت را برایش دوباره خواند گفت دوباره بخوان او هم مرتبه سوم خواند خوب که این حدیث در او اثر کرد گفت: به خدا امید دارم و به او کارم را واگذار

1. پند تاریخ

نمودم. او پیش حاکم نرفت و کارش درست شد.^(۱)

ذکری که علامت توکل است

کلمه: «لا حول ولا قوّة الاّ باللّٰه العلیّ العظیم» یعنی: هیچ جنبشی و قدرتی در عالم نیست مگر بواسطه خداوند بلند مرتبه و عظیم .

از اذکاری است که دلالت بر توکل بر خدا می کند. و برای گوینده اش ثوابهای فراوانی است. این ذکر، توکل کردن بر خداوند در همه اعمال را برای انسان بیان می کند .

توکل حضرت ابراهیم علیه السلام

گویند: حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی که به دستور نمرود به آتش افکنده شد، جبرئیل گفت: حاجتی داری؟

گفت: به تو نه!

عرض کرد: پس به آن که داری بگو!

فرمود: «حسبی عن سؤال علمه بحالی» خدا به حالم عالم است و نیازی به سؤال نیست .⁽²⁾

روایت است که در آخرین حج پیامبر، حضرت حلقه درب کعبه را گرفته و روبه اصحاب فرمود:

1 . مجموعه ورام 73/2

2 . بحار الانوار 156/68

(۹۱)

«ان روح الامین نفث فی روعی انه لن تموت حتی یستکمل رزقها فاتقواللّٰه و اجملو فی الطلب»⁽¹⁾.

بدرستی که روح الامین به من رساند که هیچ بشری نمی میرد مگر این که روزیش کامل شده باشد پس از خدا بترسید و قانع باشید و حرص ننزید .

پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: مردم بر پنج مرتبه هستند: عده‌ای از آنها روزی را از کسب می‌بینند نه از خدا که این دسته کافرنده و عده‌ای روزی را از کسب و از خدا می‌بینند و این دسته مشرکند و عده‌ای روزی را از خدا دیده و کسب را سببی برای روزی می‌دانند ولی امید ندارند که خدا به آنها عطا می‌کند یا نه! اینها منافقند زیرا در رازقیت خدا شک دارند و عده‌ای از مردم اعتقاد دارند که روزی رسان خداست و کسب، سبب روزی است و حق خدا را از اموالشان ادانموده و در راه طلب روزی، معصیت خدا را نمی‌نمایند که اینها مؤمن و مخلص واقعی هستند.⁽²⁾

1. الکافی ج 5، ص 80.

2. میزان الحکمه

(۹۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: خدابه داود پیامبر وحی کرد که بنده‌ای از بندگان اگر فقط به من اطمینان و توکل کرد و من از نیت او آگاهم پس اگر آسمانها و زمین و هر آنچه در اینها است با او دشمنی کنند من او را از آن گرفتاریها نجات می‌دهم و اگر بنده‌ای به مخلوقاتم تکیه کند و به من اطمینان نکند و من از نیتش آگاهم پس همه اسباب آسمانها و زمین را از او قطع می‌کنم و زمین زیرش را برایش خشمناک می‌کنم و اهمیتی نمی‌دهم که به کدام زمین هلاک شود.⁽¹⁾

خوش اخلاقی

خوش اخلاقی در قرآن و حدیث

قرآن کریم می‌فرماید:

« إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ »^(۱)

ای رسول! حقیقتاً اخلاق تو عظیم است.

ارزش خوش اخلاقی

مهم‌ترین زینت انسان داشتن صفات نیک اخلاقی است. با خوشرویی با مردم مواجه شدن، احترام گذاشتن به دیگران، شخصیت دادن به مردم و کسانی که با آنها رفت و آمد اجتماعی داریم و حتی احترام به بچه‌های نونهال و نوجوان از صفاتی است که مورد تأکید و تمجید عقل و دین قرار گرفته است. گاهی یک برخورد خوب باعث می‌شود کسی که منحرف بوده هدایت شود و بالعکس دیده شده گاهی به خاطر عملکرد بد بعضی افراد و بد برخورد کردن، کسی از راه

1. سوره قلم، آیه 4.

راست برگشته و از هدایت منزجر شده است.

خداوند سبحان در قرآن کریم به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«لو كنت فضا غليظ القلب لانفضوا من حولك» تو اگر خشن و سخت دل و زود رنج بودی و دارای اخلاق خوبی نبودی مردم از اطرافت پراکنده می شدند و کسی در اطرافت جمع نمی شد .

یکی از عواملی که باعث شد عرب بیابانگرد خشن که از زنده بگور کردن دخترش خوشحال می شد و از ریختن خون دیگران لذت می برد به گرد پیامبر صلی الله علیه و آله جمع شود و راه هدایت را برگزیند، اخلاق فاضله و بسیار والای پیامبر صلی الله علیه و آله بود که در بالاترین حد کمال آن در پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت .

در روایت است:

عربی آمد و در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله با عده ای نشسته بود طوری عبای پیامبر را کشید که سرخی بر گردن مبارک حضرت ظاهر شد. اما پیامبر بر روی آن عرب خندید و فرمود: چه می خواهی؟ گفت: پول بده! حضرت به او کمک مالی کردند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام ، رسول خدا صلی الله علیه و آله این گونه توصیف شده است:

«از همه کس، حکیم تر و داناتر و بردبارتر و شجاعت تر و عادلتر بود . هرگز دستش به زنی نامحرم نرسید و سخاوتمندترین مردم بود . هرگز درهم و دیناری نزد او نماند . بر زمین می نشست و بر زمین غذا

(۹۵)

می خورد و بر زمین می خوابید و نعلین و لباس خود را پینه و وصله می کرد . در خانه خود را می گشود و گوسفند را خود می دوشید و پای شتر را خود می بست و چون خدمتکار از گردانیدن آسیاب خسته می شد، خود می گرداند . آب وضو را بدست خود حاضر می کرد و پیوسته سرش در زیر بود . در حضور مردم تکیه نمی کرد و اهل و عیال خود را خدمت می کرد و هرگز آروغ نزد و هر که او را به مهمانی دعوت می نمود، قبول می فرمود و نگاه زیاد به صورت مردم، نمی کرد . هرگز برای دنیا بخشم در نمی آمد و برای خدا غضب می کرد و گاه از گرسنگی، سنگ بر شکم می بست و هر چه حاضر می کردند، تناول می فرمود . انگشتر نقره

در انگشت کوچک دست راست می کرد . خربزه را دوست می داشت . هنگام وضو مسواک می زد و ادب هر که را رعایت می فرمود و عذر هر که را که معذرت می خواست، قبول می نمود و تبسم بسیار می کرد و هرگز صدای خنده اش بلند نمی شد و هرگز کسی را دشنام نداد و خدمتکار و زنان خود را نفرین نکرد . بد را به خوب جواب می داد و ابتدا به سلام و دست دادن می نمود و در هر مجلسی، یاد خدا می کرد .^(۱)

امام علی علیه السلام می فرماید: با مردم چنان رفتار کنید که تا زنده اید به همنشینی شما مایل باشند و اگر از دنیا رفتید در عزای شما گریه

1. حیاة القلوب، ج 2.

(۹۶)

کنند.^(۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لا عیش اهنأمن حسن الخلق»^(۲).

زندگی گواراتر از اخلاق نیکو داشتن نیست .

به پیامبر گفتند: فلانی روزها روزه و شبها نماز می خواند ولی اخلاق بدی دارد و همسایگانش را با زبان اذیت می کند حضرت فرمود: در او خیری نیست و او از اهل جهنم است .^(۳)

نجات بت پرست خوش اخلاق

چند تن از مشرکین که به قصد قتل پیامبر صلی الله علیه و آله به اطراف مدینه آمده بودند ، دستگیر شدند. چون حاضر به اسلام آوردن نشدند.

حضرت فرمود: یک نفر از آنها را آزاد و بقیه را به قتل برسانند. شخص آزاد شده با شگفتی از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد که: چه دلیلی داشت که همکاران مرا کُشتی و تنها مرا آزاد کردی؟! فرمود: اینک جبرئیل از جانب خداوند سبحان بر من نازل شد و خبر داد تو دارای پنج خصلت هستی که خدا و رسول آنها را دوست

1. بحار الانوار 163/71

2. میزان الحکمه

3. مشکاة الانوار/214

(۹۷)

دارند :

اول آن که تو نسبت به ناموس و حریمت غیرت داری .

دوم آن که مردی با سخاوتی .

سوم آن که راستگویی .

چهارم آن که شجاعت داری .

پنجم آن که دارای حسن خُلق هستی

این مرد از اسلام خوشش آمد و مسلمان شد^(۱).

پند حضرت عیسی علیه السلام

روزی حضرت عیسی علیه السلام با حواریون به راهی می رفتند ناگاه به سگ مرده گندیده ای رسیدند حواریون گفتند: این سگ چه بسیار متعفن و بدبوست!

حضرت عیسی فرمود: دندانهای آن چه سفید و خوش آیند است! (یعنی فقط بدیهای افراد را نگویند بلکه صفات خوب او هم بگویند).⁽²⁾

امام علی علیه السلام می فرماید:

«حُسْنُ الْخُلُقِ خَيْرٌ رَفِيقٍ»⁽³⁾.

اخلاق نیکو بهترین رفیق است.

1. امالی صدوق / 271

2. طرائف الحكم 430/2

3. بحار الانوار، ج 68، ص 396.

(۹۸)

ابن ربیع شامی می گوید:

بر امام صادق علیه السلام وارد شدم در حالی که اطاق پر از جمعیت از خراسانی و شامی و سایر بلاد بود و من جایی که بنشینم نیافتم. حضرت که تکیه کرده بود روی دو زانو نشست و فرمود: ای شیعیان آل محمد! بدانید که نیست از ما کسی که نتواند هنگام غضب بر خودش مسلط شود و کسی که هم مصاحب خوبی نباشد و اخلاق خوبی نسبت به کسی که با او مدارا می کند نداشته باشد و رعایت همسایگی نسبت به کسی که با او همسایه است نکند و هم خوراک نیکو نباشد.⁽¹⁾

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین شما نیکوترین شماست از حیث اخلاق که همنشین نواز بوده با مردم انس می گیرد و مردم با او انس می گیرند و روی فرشان می نشیند.⁽²⁾

در جای دیگر فرمود: گشاده رو بودن ، کینه را از بین می برد .⁽³⁾

نمونه هایی از اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله

از امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که: یک نفر یهودی از پیامبر صلی الله علیه و آله

1. الکافی 64/2

2. الکافی 102/2

3. الکافی 104/2

(۹۹)

چند دینار طلب داشت. روزی آمد و درخواست طلبش را کرد حضرت فرمود : ای یهودی الان ندارم که بدهم .

یهودی گفت : از تو نمی گذرم تا بدهی.

حضرت فرمود: پس می نشینم در این جا .

پیامبر صلی الله علیه و آله با آن یهودی نشستند تا ظهر و عصر و مغرب و عشا و بامداد . اصحاب حضرت وقتی این صحنه را دیدند ، یهودی را تهدید کردند ؛ حضرت فرمود : که چکار دارید با او ، گفتند : یا رسول الله صلی الله علیه و آله یهودی تو را حبس کرده و نمی گذارد به جایی بروی .

حضرت فرمود: که حق تعالی مرا مبعوث نکرده که ستم کنم بر کسی که در امانست . چون روز شد یهودی شهادتین را گفته و مسلمان شد و نصف مال خود را در راه خدا داد .⁽¹⁾

در حدیث معتبر است که زن بیابان گردی بر آن حضرت گذشت دید که بر روی زمین غذا خورند ، گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله تو به روشندگان غذا می خوری و به روشندگان می نشینی؟

حضرت فرمود: که کدام بنده از من بنده تر است نزد حق تعالی؟

پس آن زن گفت: که لقمه‌ای از غذای خود را بمن بده!

حضرت لقمه‌ای به او داد، اما زن گفت: نه همان لقمه را می‌خواهم که در دهان گذاشته‌ای! حضرت لقمه را از دهان بیرون آورد و به او داد و زن آن را خورد. به برکت آن لقمه آن زن را دردی

1. جواهرالسنیه، ص 57.

(۱۰۰)

نرسید تا از دنیا مفارقت کرد.^(۱)

شاعر می‌گوید:

هر که درو سیرت نیکو بود	آدمی از آدمیان او بود
نیکی مردم نه نکورویی است	خوی نکو مایه نیکویی است

از امام صادق علیه‌السلام سؤال شد تعریف اخلاق خوب چیست؟

فرمود: فروتنی کن، خوش سخن باش و با برادرت با خوشرویی ملاقات کن.^(۲)

فشار قبر شهید به خاطر بد اخلاقی با همسرش

در روایت است که:

وقتی سعد بن معاذ شهید شد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تشییع جنازه با شکوهی برای او انجام داد. حضرت درحالی که پاها را برهنه کرده بود و دنبال جنازه سعد حرکت کرده گاهی طرف راست و گاهی طرف چپ

جنازه سعد را می گرفت چون نزدیک قبر شدند، حضرت داخل قبر شده و با دست مبارکش او را داخل قبر گذاشته و قبر او را آماده و خشت بر آن گذاشت.

در این هنگام مادر سعد کنار قبر او آمد و گفت: گوارا باشد بر تو بهشت ای سعد .

1. همان.

2. الکافی 103/2

(۱۰۱)

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: مادر سعد با چنین یقینی سخن مگو که الان قبر فشار سختی بر بدن سعد وارد نمود . مردم سؤال کردند چرا یا رسول الله با این که در تشییع جنازه سعد آن چنان اهمیت قائل شدی که نسبت به دیگری سابقه نداشت آنوقت می فرمایی که سعد دچار فشار قبر شد؟

حضرت فرمود: آری سعد نسبت به خانواده اش بد اخلاق بود و این فشار قبر از آن بد اخلاقی بود .

اخلاق نیک پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به عرب

عربی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده تقاضای کمک مالی کرد؛ حضرت به اندازه کفایت به او بخشیده فرمود احسان به تو کردم.

عرض کرد: نه بلکه کار خوبی هم نکردید!

اطرافیان پیغمبر با آشفتگی از جای حرکت کردند تا او را کیفر دهند . حضرت اشاره کرد خودداری کنید؛ آن گاه وارد منزل شد مقدار دیگری به عطای خویش افزود و به اعرابی تسلیم کرد و به او فرمود: اینک احسان کردم ؟

گفت آری خداوند سبحان پاداش نیکویی به شما عنایت کند^(۱).

اخلاص

ارزش اخلاص در قرآن و حدیث

قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»^(۱).

(شیطان گفت) همه بندگان را گمراه می‌نمایم مگر بندگان مخلص را.

اخلاص در اصطلاح به معنای کار برای خدا کردن و فقط او را در نظر داشتن و همه عبادات و اعمال را وسایلی برای نزدیکی به خدا دانستن است.

از پله‌های ترقی مؤمن به سوی درجات عالی، داشتن اخلاصی است که انسان را از شیاطین دور کرده و به خدا نزدیک نماید زیرا شیطان قسم خورد که:

«إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ».

همه بندگان را گمراه می‌نمایم مگر بندگان مخلص را.

که شیطان زورش به بندگان مخلص نمی‌رسد. همان طور که زورش به حضرت یوسف ع نرسید. گه خداوند در قرآن او را از مخلصین دانسته است.

در حدیث قدسی است که خداوند سبحان فرمود:

«الا خلاص سرّ من اسراری اودعه فی قلب من احبته»^(۱).

اخلاص رازی از رازهای من است که در قلب کسی که او را دوست دارم ودیعه می‌گذارم.

آورده‌اند: زاهدی با پسرش مهمان پادشاهی شد در وقت غذا خوردن زاهد غذا کم خورد. اما وقتی که با فرزندش به منزل آمد به همسرش گفت برای ما غذا بیاور. فرزندش گفت چرا نزد پادشاه کم خوردی که هنوز گرسنه‌ای؟ گفت آن جا کم خوردم که به کار آید! فرزندش گفت پس عبادت‌هایت را قضا کن که به کار نیاید!^(۲)

آثار اخلاص

گفته‌اند آثار اخلاص چند چیز است:

یکی رسیدن به معرفت و بصیرت و حکمت.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«من اخلص لله اربعین صباحا فجر الله ینایع الحکمة من قلبه علی

1. بحار الانوار، ج 67، ص 249.

2. پند تاریخ

کسی که چهل روز اخلاص پیشه کند، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلبش به زبانش می‌گشاید.

دوم: پیروزی و موفقیت است.

امام علی علیه‌السلام فرمود:

«أَخْلَصَ تَلٍّ»⁽²⁾.

اخلاص داشته باش به پیروزی می‌رسی.

سوم: ملاک ارزش اعمال انسان از روی اخلاص است؛ زیرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

اگر اعمالی را انجام دادی پس برای خدا انجام بده خالصا برای این که خداوند سبحان قبول نمی‌کند اعمال را مگر آنچه خالص باشد.⁽³⁾

امام علی علیه‌السلام در این رابطه می‌فرماید:

«الْعَمَلُ كُلُّهُ هَبَاءٌ إِلَّا مَا أُخْلَصَ فِيهِ»⁽⁴⁾.

همه اعمال بر باد رفته است مگر آنچه در او اخلاص باشد.

حاج شیخ عباس قمی رحمه‌الله صاحب مفاتیح الجنان می‌فرماید:

من کتاب منازل الاخره را نوشته بودم و یکی از آقایان از روی این

1. - بحار الانوار، ج 67، ص 242.

2. غرر الحکم/198

3. مکارم الاخلاق/453

کتاب در حرم حضرت معصومه علیه السلام بعد از نماز مسئله می گفت و پدر من نیز در پای صحبت آن مسئله گو شرکت می کرد. روزی پدرم به من گفت: شیخ عباس چه می شد تو هم می توانستی مثل فلان شخص مسئله گو از روی کتاب برای مردم مسئله می گفتی؟

من چند بار خواستم بگویم: بابا این کتاب تألیف من است که دیگران با افتخار از روی آن مسئله می گویند ولی بر خودم مسلط شدم و فقط گفتم دعا کنید ان شاء الله خدا توفیق دهد.^(۱)

راه رسیدن به اخلاص

با توجه به روایات راه رسیدن به اخلاص مبارزه با لذت‌های نفسانی و قطع طمع از دنیا و اختیار آخرت است که در این صورت بدست آوردن اخلاص آسان می شود.

نماز آلوده به ریا

آورده‌اند که: شخصی وارد مسجد شد و مشغول عبادت گردید. در حین نماز متوجه شد گویا کسی وارد مسجد شد لذا نماز را غلیظ تر می خواند و رکوع و سجودهای آن را طولانی تر کرد و با خود می گفت که اگر نماز با حالی بخوانم این شخص که وارد مسجد شده به مردم می گوید که من چقدر نماز را دوست دارم و کارم در بین مردم رونق

می‌گیرد! پس از ساعتی که نماز را تمام کرده و سر برگرداند که ببیند چه کسی است با کمال تعجب دید که چون باران می‌آمده و درب مسجد باز بوده سگی برای فرار از باران به مسجد پناه آورده! او دو دستی بر سر خود می‌زد و گفت این همه نماز که خواندم برای این سگ بوده است.^(۱)

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از اصحابش سؤال کرد که در میان دستگیره‌های ایمان کدامیک مهم‌تر است؟ هر کس یک چیزی گفت؛ یکی گفت نماز دیگری گفت جهاد سومی چیز دیگری گفت.

حضرت فرمود همه اینها مهم است ولی مهم‌تر از همه دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن به خاطر او می‌باشد.^(۲)

در روایت است که به خاطر اخلاصی که علی علیه‌السلام موقع کشتن عمرو بن عبدود داشت آن ضربتی که علی علیه‌السلام بر عمرو وارد کرد از عبادت انس و جن تا روز قیامت برتر است.

همچنین در روایت است که به حضرت ابراهیم علیه‌السلام خطاب رسید که بگو:

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^(۳).

حقیقتاً نمازم و روزه‌ام و زندگیم و مرگم همه برای خداوند عالمان

1. منتخب قوامیس الدرر 144

2. الکافی 2/125

3. سوره انعام، آیه 162.

(۱۰۷)

روزی شیخ شوشتری به دیدار شیخ بهایی رفت. موقع نماز شیخ بهایی به شیخ شوشتری گفت: جلو بایست تا اقتدا کنم! شیخ شوشتری تأمل کرده و نپذیرفت بلکه برخاست و به خانه خویش رفت! وقتی سؤال کردند: چرا خواهش شیخ بهایی را نپذیرفتی؟

در پاسخ فرمود: قدری در حال خودم تأمل کردم دیدم چنان نیستم که اگر شیخ بهایی پشت سرم نماز بخواند، فرقی نکند.⁽¹⁾

داستان بهلول و مسجد سازی برای غیر خدا

نقل شده است که: شخصی (هارون الرشید) مسجدی ساخت و اسم خود را بالای مسجد نوشت پس بهلول شب آمد و اسم او را پاک کرده و اسم خود را نوشت وقتی روز شد و بانی مسجد این مطلب را دید سخت برآشفته و به دنبال بهلول فرستاد وقتی بهلول آمد علت این عمل را از او سؤال کرد بهلول جواب داد اگر تو مسجد را برای خدا ساخته‌ای دیگر نباید برایت فرقی داشته باشد که اسم چه کسی بر بالای آن باشد.⁽²⁾

آفت اخلاص، بازگو کردن کار خیر

1. سیمای فرزندگان 147

2. داستان‌های بهلول

(۱۰۸)

از جمله آفات اخلاص، بازگو کردن کار خیر خود است.

امام باقر علیه‌السلام فرمود:

باقی ماندن بر عمل خیر از خود عمل خیر سخت‌تر است.

گفته شد باقی ماندن بر عمل چیست؟

فرمود: مردی نماز می خواند و برای خدا انفاق می کند. در صحیفه عملش، ثواب عمل پنهان را برای او می نویسند بعد آن عمل را برای دیگران می گوید ثواب عمل آشکار را برای او می نویسند. برای دومین بار بر زبان می آورد که برای او عمل ریایی می نویسند.⁽¹⁾

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان الله لا ينظر الى صُورِكم وانما ينظر الى قلوبكم»⁽²⁾.

حقیقتاً خداوند سبحان به صورتهای شما نگاه نمی کند بلکه به دلهای شما نظر می نماید.

در کتاب هزار و یک حکایت آمده که:

یکی از اطرافیان مرحوم شیخ هادی نجم آبادی نقل می کرد: یک روز یکی از علاقه مندان شیخ که مردی افغانی بود و گاهی به دیدن شیخ می آمد برای او پیغام داد که من دچار بیماری وبا شده ام به خاطر خدا بر سر بالینم بیایید.

1. میزان الحکمه

2. غرر الحکم

(۱۰۹)

شیخ با آن که سالها بود هیچ جا نرفته بود آهنگ عیادت بیمار را کرد و به من گفت: تو هم بیا. من قبول کردم و به همراه وی به خانه بیمار وبا زده رفتیم.

بیمار از شدت استفراغ و اسهال کاملاً توانایی خود را از دست داده بود به طوری که در حضور ما دو بار به سختی خود را به توالی رساند ولی بار سوم دیگر یارای حرکت نداشت.

شیخ رو به من کرد و گفت: این مرد غریب است قادر به حرکت نیست وی را سر پا بگیر که پیش خدا بی‌مزد نیست. من برخاستم او را به توالی بردم و سر پا گرفتم از شدت عفونت و گند حالم بهم خورد. سپس او را شسته و خوابانیدم.

پس از چندی باز هم آن مرد غریب اسهال گرفت. این بار خود شیخ برخاست و او را بغل گرفت. من هر چه اصرار کردم که من جوانم و شما پیر و ناتوانید این کار را بمن واگذار کنید قبول نکرد و گفت: این بار نوبت من است و بعد مرد بیمار را به توالی برد.

از آن پس شیخ هادی تا زمان مرگ بیمار غریب و بی‌کس افغانی به خانه او می‌رفت و پرستایش می‌کرد و پس از مرگ بیمار، او را به خاک سپرد^(۱).

اخلاص در اطعام

1. هزار و یک حکایت

(۱۱۰)

« وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا »^(۱).

آنان «اهل بیت» در راه دوستی خدا به فقیر و یتیم و اسیر غذا می‌دهند و می‌گویند ما فقط برای رضای خدا به شما غذا می‌دهیم و از شما انتظار پاداشی نداریم.

باید در انفاق مال و غذا دادن به فقرا و یتام اخلاص داشته باشیم و انگیزه غیر خدا در مانباشد تا مورد قبول درگاه احدیت واقع شود.

در روایت است: کسی که برای ریا به مردم غذا می‌دهد، روز قیامت، از غذای جهنم به او می‌خورانند و این غذا در دلش، آتش می‌شود تا حساب، پایان یابد!

تواضع و فروتنی

تواضع و فروتنی در قرآن و حدیث

قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»^(۱)

حقیقتاً خداوند دوست ندارد هر متکبر فخر کننده را.

تواضع به معنی اظهار کوچکی در مقابل دیگران می‌باشد البته اظهار کوچکی که نشانه احترام به دیگران و برتر ندانستن خود از غیر است نه این که شخص، با تواضع، خودش را در مقابل دیگران کوچک و بی‌مقدار کرده و عزت خود را از دست بدهد.

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا»^(۲)

خرامان و باتکبر در زمین راه مرو.

پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نمونه کامل تواضع و احترام به دیگران بود و به همه حتی کودکان سلام می‌کرد و هرگز برتری او بر همه بشریت، باعث

غرور او نشد و در همه عمر در مقابل همه افراد تواضع می نمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«من تواضع رفعه الله و من تكبر وضعه الله».

کسی که تواضع نماید خدا او را بالا می برد و کسی که تکبر کند خدا او را پایین می آورد.⁽¹⁾

شاعر گوید:

تکبر بخاک اندر اندازدت تواضع سر رفعت افرازدت

تواضع رسول خدا صلی الله علیه و آله به مرتبه ای بود که در جنگ خیبر بر الاغی سوار شده بود که لجامش از لیف خرما بود و بر اطفال و زنان سلام می کرد.

روزی شخصی با آن حضرت سخن می گفت و می لرزید حضرت فرمود: چرا از من می ترسی من که پادشاه نیستم.⁽²⁾

از جابر انصاری روایت شده که گفت: من در نوزده جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و می دیدم که پیامبر در پشت سر مردم حرکت می کرد تا ضعیفان را به قافله رساند و هنگامی که ضعیفی را می دید او را سوار بر مرکبش کرده و برای او دعا می کرد.⁽³⁾

1. تحرير المواعظ العددیه / 33

2. مکارم الاخلاق / 16

3. مکارم الاخلاق / 20

برخورد گرم امام سجاد علیه السلام با جذامیان

در روایت است که:

روزی امام سجاد علیه السلام به دسته‌ای جذامی‌ها گذشت که مشغول خوردن نهار بودند و امام را به خوردن غذا دعوت کردند.

حضرت فرمود: اگر روزه نبودم هر آینه با شما غذا می‌خوردم پس از آن امام به منزل رفته دستور داد غذای بسیار مطبوعی و لذیذی تهیه کنند و آن گاه ایشان را دعوت نموده و با آنها غذا میل فرمود.

امام صادق علیه السلام فرمود: از نشانه‌های تواضع آنست که به محلی در پایین مجلس راضی باشی و سلام کنی به هر که می‌بینی و بحث و مجادله را واگذاری اگر چه حق با تو باشد و دوست نداشته باشی تو را بر پرهیز کاری مدح کنند.^(۱)

ملاقات گرم امام کاظم علیه السلام با فردی مستضعف

امام هفتم علیه السلام به مردی بادیه نشین که زشت رو بود گذشت. امام به او سلام کرده مدتی پهلویش نشست و با او صحبت نمود. هنگامی که خواست حرکت کند فرمود: چنانچه کاری داشته باشی در انجامش حاضرم. اصحاب به آنجناب عرض کردند یا بن رسول الله! پهلوی چنین کسی می‌نشینی؟ آن گاه خود را نیز آماده برای انجام خدماتش قرار می‌دهی؟ حضرت فرمود: او هم بنده‌ای از بندگان خداست و قرآن

۱. بحار الانوار ۱۲۴/۷۲

(۱۱۴)

کریم ما را با هم برادر قرار داده و نسبت ما و او به یک پدر یعنی حضرت آدم علیه السلام منتهی می‌شود و هر دو دارای یک دین به نام اسلامیم.

از اینها گذشته شاید روزگار کاری کند که روزی به او محتاج شویم . اگر امروز تکبر کنیم در آنروز خواهید دید چگونه بواسطه احتیاج در مقابلش کوچک و متواضع شده‌ایم .^(۱)

در وصایای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام است که فرمود: یا علی علیه‌السلام به خدا سوگند! فروتن و متواضع اگر در دل چاه باشد خداوند سبحان باد و طوفان می‌انگیزد تا او را در حکومت ستمگران، بالاتر از خوبان بلند کند . صلی‌الله‌علیه‌وآله^(۲)

امام صادق علیه‌السلام فرمود: تواضع مایه اصلی هر شرف محبوب و مقام بلند است .^(۳)

علی علیه‌السلام : «من تألف الناس احبوه».

کسی که با مردم الفت و محبت داشته باشد مردم او را دوست دارند .^(۴)

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: اگر متواضعین را دیدید تواضع کنید اگر متکبران

1. ستارگان درخشان ج 9

2. مکارم الاخلاق/438

3. مصباح الشریعة 298/11

4. مستدرک الوسائل 298/11

(۱۱۵)

را دیدید تکبر کنید . و همچنین حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر صاحب نعمتی مورد حسد واقع می‌شود مگر صاحب تواضع و تواضع از اخلاق پیامبران بوده است و تکبر از اخلاق کفار و فرعون ها بوده است .^(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به یاران خود چنین فرمود: چه شده است که شیرینی عبادت را در شما نمی بینم؟ پرسیدند شیرینی عبادت در چیست؟ فرمود: در تواضع و فروتنی.⁽²⁾

خداوند سبحان در قرآن کریم می فرماید:

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»⁽³⁾

بندگان خدا کسانی هستند که بی تکبر بر روی زمین راه می روند و هر گاه جاهلین آنها را مخاطب قرار می دهند سلام گفته و عبور می نمایند .

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: بدرستی که خداوند سبحان به من وحی نموده که تواضع نمایید.⁽⁴⁾

1. نصایح/77

2. مجموعه ورام 201/1

3. سوره فرقان، آیه 63.

4. منیة المرید/193

(۱۱۶)

تواضع حضرت عیسی ع

روزی حضرت عیسی ع بلند شد و پای حواریون را شست. سپس فرمود این کار را کردم تا بدانید سزاوارتر به تواضع از همه ،عالم است.⁽¹⁾

نمونه ای از تواضع پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بود که هر که را سه روز نمی دید احوال او را می پرسید اگر می گفتند که بسفر رفته برای او دعا می کرد و اگر حاضر بود بدیدن او می رفت و اگر بیمار بود عیادتش می کرد.⁽²⁾

شاعر می گوید:

تواضع ز گردن فرازان نکوست گدا گر تواضع کند خوی اوست

آمده است که:

در سفری که عده ای از اصحاب با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به محلی می رفتند در منزلی که استراحت می کردند، تصمیم جمعیت بر این شد که برای غذا گوسفندی را ذبح و آماده کنند. یکی از اصحاب گفت: سربریدن گوسفند بامن، دیگری گفت: کندن پوست آن بامن، سومی گفت: پختن گوشت آن بامن، چهارمی، ...

1. وافی 4/1

2. ستارگان درخشان ج 1

(۱۱۷)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: جمع کردن هیزم از صحرا با من. اصحاب عرض کردند ما که هستیم نیازی به زحمت شما نیست. حضرت فرمود: می دانم ولی خداوند سبحان دوست ندارد کسی خودش را از دیگران امتیاز دهد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لیس منا من لم یوقر کبیرنا و لم یرحم صغیرنا»⁽¹⁾.

نیست از ما کسی که به بزرگسالان ما احترام نگذاشته و به کم سالان ما رحم ننماید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس دوست دارد که مردمان در پیش او ایستاده باشند پس نشستگاهش از آتش پر خواهد شد. و فرمود: هر کس از روی تکبر بر زمین راه رود (ملائکه) از زیر و رویش او را لعنت کنند.⁽²⁾

شاعر می فرماید:

بزرگی که خود را ز خردان شمرد

بدنیا و عقبی بزرگی بیرد

تو آنکه شوی پیش مردم عزیز

که مر خویشان را نگیری به چیز

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با حذیفه یمانی در بیرون مدینه می خواستند غسل کنند. حذیفه پارچه ای را به دو دست گرفت و

1. جامع الاخبار، ص 92.

2. ثواب الاعمال، ص 275.

(۱۱۸)

حایل قرار داد تا آن حضرت غسل کرد.

سپس آن حضرت جامه را گرفت و برای حذیفه حایل کرد تا غسل نماید. حذیفه گفت: پدر و مادرم قربانت چنین مکن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفت جز این که حذیفه غسل کند و پیامبر ص او را حایل شود بعد حضرت فرمود: دو نفری که همراه باشند هر کدام رفیق تر است نزد خدا محبوبتر است.⁽¹⁾

برخورد علی بن یقطین با ابراهیم ساریان

درباره علی بن یقطین آمده است که:

وی وزیر هارون الرشید بوده اما باطنا مرید و شیعه امام هفتم بود. روزی یکی از مؤمنین بنام ابراهیم ساربان خواست خدمت علی بن یقطین برسد چون شعل ابراهیم ساربانی (چوپانی) بود علی بن یقطین وزیر او را راه نداد. اتفاقاً در همانسال علی بن یقطین به حج مشرف شد.

وقتی در مدینه خواست خدمت موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب شود حضرت او را راه نداد. روز دوم در بیرونی خانه علی با آن حضرت ملاقات نمود و عرضه داشت که: ای سید من! تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید.

حضرت فرمود: به جهت آن که راه ندادی برادرت ابراهیم جمال را

1. حیوة القلوب

(۱۱۹)

و حق تعالی امتناع فرمود از آن که حج تو را قبول فرماید مگر بعد از آن که ابراهیم تو را عفو نماید.

علی گفت: ای سید و مولای من! من در این وقت ابراهیم را کجا ملاقات کنم من در مدینه ام و او در کوفه است؟

حضرت فرمود: هر گاه شب شود تنها برو به قبرستان بقیع بدون آن که کسی از اصحاب و غلامان تو بفهمند. در آن جا شتری زین کرده خواهی دید آن شتر را سوار می شوی و به کوفه برو.

علی بن یقطین شب به بقیع رفت و همان شتر را سوار شد در اندک زمانی به در خانه ابراهیم جمال رسید. شتر را خوابانید و در را کوبید ابراهیم گفت: کیستی؟ گفت: علی بن یقطین.

ابراهیم گفت: علی بن یقطین در خانه من چه می کند؟

فرمود: بیرون بیا که امر من عظیم است و قسم داد او را که اذن دخول دهد علی چون داخل شد گفت: ای ابراهیم آقا و مولایم امام کاظم علیه السلام فرمود که خدا امتناع کرده عمل مرا قبول فرماید مگر آن که تو از من بگذری.

گفت: خدا تو را بیامرزد.

علی بن یقطين صورت خود را بر خاک گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پا روی صورت من بگذارد و صورت مرا زیر پای خود بمالد. ابراهیم امتناع نمود. علی او را قسم داد که چنین کند.

پس ابراهیم پا بر صورت علی بگذاشت و رخ او را زیر پای خود

(۱۲۰)

بمالید در این هنگام علی می گفت: خدایا تو شاهد باش! بعد از خانه ابراهیم بیرون آمد و سوار شد و همان شب بمدینه برگشت و شتر را بر در خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام خوابانید. آنوقت حضرت او را اذن داد و علی بر آن جناب وارد شده حضرت از او قبول فرمود.^(۱)

۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۸۵.

(۱۲۱)

عفو و بخشش

ارزش عفو و بخشش در قرآن و حدیث

قرآن کریم می فرماید:

«فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»⁽¹⁾

هر کس که ببخشد و اصلاح نماید پس اجرش با خداوند سبحان می باشد که خداوند ستمکاران را دوست ندارد.

عفو در اصطلاح به صفتی می گویند که باعث می شود از گناه و بدی دیگران چشم پوشی کرده و اگر کسی به انسان اهانتی و یا ظلمی نمود انسان از او درگذرد مخصوصا زمانی که قدرت بر مقابله و برخورد را داشته باشد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

«ان الله عفو يحب العفو»⁽²⁾.

بدرستی که خداوند صاحب عفو است و عفو را دوست دارد.

1. سوره شوری، آیه 40.

2. الجامع الصغير، ج 1، ص 267.

(۱۲۲)

آورده اند که موسی علیه السلام با حق مناجات کرد که: الهی کدام بنده بنزد تو عزیز تر است؟ خطاب آمد که آنکس که عفو کند با این که می تواند انتقام بگیرد.⁽¹⁾

موارد عفو و گذشت زیاد است مثل آن جایی که کسی گناهی و یا ستمی را به فردی وارد کند یا این که برادر ایمانی در حال عصبانیت اهانتی به انسان نماید و یا این که در رابطه با برخورد با ارباب رجوع مورد اذیت قرار گیرد که در همه این موارد عفو پسندیده است.

آورده اند که:

روزی مالک اشتر سردار سپاه علی علیه السلام با لباس ساده‌ای از میان بازار کوفه عبور می کرد یکی از اشخاص مغرور و متکبر که مالک اشتر را نمی شناخت وقتی دید مردی با لباس ساده‌ای (فقیرانه) از میان بازار عبور می کند پوست خربزه‌ای را به سوی مالک اشتر پرتاب نمود. ولی مالک اشتر بدون اعتنا به او از بازار خارج شد. یکی از بازاریان به این مرد گفت میدانستی این اهانت را به چه کسی نمودی؟!

این فرد مالک اشتر بود. این فرد مغرور وقتی متوجه شد به چه شخصی اهانت نموده ترسید و بدنش شروع به لرزیدن کرد. او برای معذرت خواهی به دنبال مالک اشتر رفت تا این که مالک را در مسجدی دید که مشغول نماز خواندن است. بعد از اتمام نماز، شروع به عذر خواهی از مالک اشتر نمود ولی مالک عرض کرد من به مسجد

1. منیة المرید/323

(۱۲۳)

نیامدم مگر برای این که از خدا برای تو طلب آمرزش نمایم.^(۱)

شاعر می گوید:

بعفوش بند کن تا بنده گردد

چو قدرت یافتی بر خصم قاهر

چو بوی عفو یابد زنده گردد

که مذنب کشته افعال خویش است

علی علیه السلام می فرماید: هر وقت بر دشمنت قدرت یافتی پس بعنوان تشکر از تسلط تو بر او از او عفو نما.^(۲)

وقتی فرزند سید ابوالحسن اصفهانی آن مرجع تقلید جهان تشیع را سر نماز کشتند. قالتش را دستگیر کرده به پاسگاه بردند. آخر شب سید پیغام داد که من قاتل فرزندم را عفو کردم!^(۳)

گوهر عفو در ضمیر انسان

گفته‌اند: عفو گوهری است که حق تعالی در ضمیر انسان به ودیعه گذاشته و برای رسیدن بدان و پیدا کردنش زحمات زیادی کشید و ناملايمات فراوانی را باید تحمل شد و کسانی به این صفت متعالی می‌رسند که اولاً از معاصی تبری جسته و روح را به اوصاف عالی‌ه‌ی آرایش داده و ثانیاً کاری کنند که حق تعالی او را مورد عفو قرار دهد.

1. بحارالانوار 157/42

2. بحارالانوار 427/68

3. سیمای فرزندگان 336

(۱۲۴)

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: یا علی علیه‌السلام کسی که نپذیرد پوزش عذر خواهی را چه آنفرد راست گوید و چه دروغ به شفاعت من نرسد. و نیز فرمود: پوزش پذیر باشید از هر پوزشی، خواه درست باشد یا نادرست و هر که نپذیرد شفاعت من به او نرسد.^(۱)

مقام بخشش امام علی علیه‌السلام

ابن خلکان از شیخ نصرالله بن مجلی نقل کرده که گفت:

شب‌ی در خواب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دیدم و به آن حضرت گفتم قریش و بنی‌امیه در مکه به شما ستمها کردند. آب و نان برویتان بستند. از شکنجه و آزار دریغ نکردند تا به مدینه هجرت کردید آن گاه لشکر کشی کردند و با شما جنگ نمودند و بزرگان‌تان را کشتند. ولی نوبت بشما که رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه گفتید هر کس به خانه ابو سفیان رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندان حسین علیه‌السلام پیدا شد؟

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده‌ای؟

گفتم نه. فرمود از او بشنو!

از خواب بیدار شدم بخانه ابن صیفی رفتم و خواب خود را برایش

1. وسائل الشیعه 217/12

(۱۲۵)

گفتم پس فریاد زد و ناله کرده و گریست و گفت بخدا سوگند اشعاری را دیشب گفته ام و هنوز آن را ننوشته ام و به احدی نگفته ام پس اشعار خود را خواند و ترجمه اش اینست که:

توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب خون براه افتاد. شما کشتن اسیران را روا شمردید ولی ما از اسیران می گذشتیم و می بخشیدیم همین تفاوت بس است میان ما و شما. از کوزه برون همان تراود که در او است.^(۱)

شخصی به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد مرا از مکارم اخلاق آگاه کن! حضرت در جواب او از چند صفت انسانی نام برد و فرمود: گذشت و عفو از آن کسی که بتو ستم کرده و ارتباط با کسی که با تو قطع رابطه نمود و بذل و اعطاء به کسی که تو را محروم کرده و سخن حق اگر چه بر علیه خودت باشد اینها از مکارم اخلاق است.^(۲)

در روایت است چون روز قیامت شود خدای تبارک و تعالی پیشینیان و پسینیان را در یک سرزمین گرد آورده منادی فریاد کشد اهل فضل کجایند. جماعتی از مردم برخیزند. فرشتگان ایشان را استقبال کنند و گویند فضل شما چه بوده؟

گویند ما به کسی که از ما می‌برید پیوستیم و به آن که ما را محروم می‌کرد احسان می‌کردیم.^(۱)

از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است: وقتی خدا بخواهد مؤمنی را بزرگ کند او را صاحب عفو و گذشت می‌نماید.

نمونه‌ای از عفو و گذشت امام سجاد علیه‌السلام

روایت شده شخصی نزد حضرت زین العابدین علیه‌السلام آمد و به آن بزرگوار ناسزا گفت ولی آن حضرت در جوابش چیزی نفرمود.

موقعی که آن شخص رفت امام سجاد علیه‌السلام متوجه اهل مجلس شد و فرمود: شنیدید که این مرد بمن چه گفت اکنون من دوست دارم که همه با هم نزد او رویم و من جواب ناسزاهای او را بگویم.

حضور مجلس گفتند: مانعی ندارد ما هم مایل بودیم که شما جواب او را می‌دادی.

حضرت زین العابدین علیه‌السلام نعلین‌های خود را پوشید و حرکت کرد. پس از حرکت این آیه شریفه را تلاوت می‌فرمود:

«وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».^(۲)

یعنی مردمان با تقوا آن افرادی هستند که خشم خود را فرو می‌برند و نسبت به خطای مردم عفو و بخشش می‌کنند و خدا نیکو کارانرا

دوست دارد .

راوی می گوید: وقتی آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: ما فهمیدیم که آن بزرگوار به آن شخص بدگویی نخواهد کرد . همین که نزدیک منزل آن مرد رسیدیم امام علیه السلام وی را صدا زد و فرمود: بگویند علی بن الحسین علیه السلام آمده .

وقتی آن شخص دریافت که حضرت زین العابدین آمده گمان کرد آن بزرگوار در صدد انتقام است لذا خود را برای دفاع آماده نمود . موقعی که چشم امام علیه السلام به وی افتاد فرمود: ای برادر تو نزد من آمدی و چنین و چنان گفתי اگر آن سخنانی را که به من گفתי درباره من صدق کند از خدا می خواهم که مرا بیاورد .

راوی می گوید: همین که آن شخص این سخنان را از امام سجاد علیه السلام شنید چشمان آن بزرگوار را بوسید و گفت: آنچه که من در باره شما گفتم در وجود تو نیست بلکه من خودم به گفته هایم سزاوارترم .^(۱)

1 . بحار الانوار 54/46

صدق و راستی

ارزش صدق و راستی در قرآن و حدیث

قرآن کریم می فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ »⁽¹⁾

ای اهل ایمان تقوا داشته و با راستگویان باشید .

راستی جزء فطرت انسان بوده لذا فرد راستگو با آرامش خاطر صحبت می کند ولی فرد دروغگو لرزش و اضطراب در بیانش پیدا می شود مگر اینکه دروغگوی حرفه ای باشد.

قرآن کریم می فرماید:

« وَلَوْ نَشَاءُ لَأَعْرِضْنَاهُمْ فَأَعْرِضْنَاهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ »⁽²⁾

اگر بخواهیم نشان می دهیم ایشان را «دروغگویان را» به تو پس آنها را از سیمایشان و آهنگ گفتارشان بشناسیشان . و خدا اعمال شمارا می داند.

1. سوره توبه، آیه 119.

2. سوره محمد، آیه 30.

(۱۲۹)

در جای دیگر قرآن کریم بت پرستی و دروغ را در کنار هم ذکر کرده می فرماید:

« فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَعْوَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ »⁽¹⁾

از پلیدی بتها و قول باطل (دروغ) اجتناب کنید .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر شما باد به راستی پس بدرستی که راستی نیک است و نیکی انسان را به بهشت می رساند⁽²⁾

قرآن کریم می فرماید: « وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ »⁽³⁾

آن کس که راستی آورد و راستی را تایید کرد آنان پرهیز کارانند .

روایت است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: به روزه و نماز مردم گول نخورید زیرا بسا انسان به نماز و روزه شیفته می شود تا آن جا که اگر ترک کند بهراس افتد ولی آنها را براستگویی و اداء امانت بیازماید .

همچنین امام ششم علیه السلام فرمود: هر که زبانش راست باشد کردارش پاک است .⁽⁴⁾

آورده اند: زنی سیاه پوست آفریقایی پسری داشت که بیش از حد به او علاقه می ورزید شخصی از آن زن پرسید کدام یک از صفات

1. سوره حج، آیه 30.

2. پیام پیامبر/792

3. سوره زمر، آیه 23.

4. الکافی 2/104

(۱۳۰)

برجسته پسرت را بیشتر دوست می داری؟

زن آفریقایی اندکی فکر کرد و گفت: محبوبترین خصلت این پسر نزد من آن است که هیچگاه دروغ نمی گوید .

شاعر می گوید:

از کجی افتی بکم و کاستی

از همه غم رستی اگر راستی

یکی از اصحاب امام پنجم علیه السلام می گوید: نخستین بار که خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم فرمود: پیش از یاد گرفتن حدیث، راستگویی بیاموزید.⁽¹⁾

داستانی از شیخ عبدالقادر

در حالات شیخ عبدالقادر گیلانی که یکی از علمای اهل سنت است آمده که گفت: من روزی با مادرم قرار بستم و عهد کردم که هرگز دروغ نگویم اتفاقاً در سفری که از مکه به بغداد می رفتم مادرم چهل درهم به من داد و گفت برعهدت وفادار باش.

وقتی که به همراه قافله به اراضی همدان رسیدیم جماعتی از دزدان و راهزنان بر ما هجوم آوردند و هر چه بود به سرقت بردند.

یکی از دزدان به من گفت: چقدر پول داری؟ گفتم چهل دینار. آن مرد مرا نزد رئیس دزدان برد و رئیس پرسید چه داری؟ گفتم چهل دینار.

1. الکافی 2/104

(۱۳۱)

پرسید چه باعث شد که اینگونه راست بگویی؟ گفتم: مادرم مرا بصدقت وادار کرد و من هم عهد کردم که راست بگویم لذا من راست گفتم تا بر خلاف عهدی که با مادرم بسته بودم عمل نشود زیرا از کیفر خلف عهد می ترسم.

رئیس دزدها فریادی زد و گفت: عجب تو می ترسی که خلاف امر مادرت نکنی ولی ما خوف نمی کنیم و نمی ترسیم از خدای بزرگی که با امر او مخالفت می نمایم.

رئیس دستور داد که هر چه از قافله برده بودند به آنها برگردانند و خودش نیز توبه کرد. دزدان وقتی دیدند رئیسشان توبه کرد، گفتند: که تو امیر ما بودی در وقت دزدی و چگونه امیر ما نباشی در وقت توبه؟ دزدان نیز به پیروی از رئیسشان برگشتند و از هر خلافتی توبه کردند.⁽¹⁾

شاعر می گوید:

جهد کن تا از آن شمار شوی

راستان رسته اند روز شمار

تا در آن رسته رستگار شوی

اندرین رسته راستگاری کن

محمود القلب

از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: کدام فرد از همه مردم افضل باشد؟ فرمود: کسی که راستگو و محمود القلب باشد.

1. پند تاریخ

(۱۳۲)

به عرض رسانیدند: فرد راستگو معلوم باشد اما محمود القلب کدام باشد؟

فرمود: هر که در او غل و غش و حسد نبود.^(۱)

آمده است که یکی از دوستان امام صادق علیه السلام به وی گفت: من می خواهم مشغول تجارت و کاسبی بشوم خواهش می کنم در حق من دعا کنید .

امام علیه السلام فرمود: تو را به راستگویی سفارش می کنم و هرگز دروغ مگو و عیب کالای خود را از مشتری پنهان مدار و مردم را مغبون نکن و راضی مباش بر مردم مگر به آن چیزی که برای خودت می خواهی . حق بده و حق بگیر زیرا تاجر راستگو در قیامت در صف سفیران می باشد و هرگاه می خواهی سفر کنی استخاره کن و دعا زیاد بخوان، خداوند سبحان به کار تو برکت دهد.^(۲)

یکی از حکمرانان روزی تصمیم گرفت شخصا به زندان رفته و از نزدیک وضع زندان را ببیند و از آنها سؤالاتی کرده و سرگذشت آنها و حرفه آنها را از خودشان جویا شود و بی گناهان را آزاد کند .

وقتی از زندان بازدید می کرد از زندانیان جرمشان را می پرسید اما همه زندانیان خود را بی گناه معرفی می کردند. یکی سوگندها خورد که او را بی گناه گرفته اند دیگری از بی تقصیری خود سخن ها گفت! اما

1. میزان الحکمه

2. بحار الانوار 235/88

(۱۳۳)

یک نفر بود که به جرمش اعتراف کرد و تقصیرات خود را بر شمرد و از آنها اظهار پشیمانی کرد. حکمران گفت این طور که معلوم است این اشخاص به کلی بی گناه و بی تقصیرند و از صالحان و نیکانند و فقط این یک نفر خود به بدی و بزهکاری خود اعتراف دارد و صلاح نیست که با وجود یک نفر دیگران نیز با همنشینی وی فاسد شوند!

دستور داد این یک نفر گناهکار را از آنها جدا نموده و او را آزاد نمایند.^(۱)

سخن امام صادق علیه السلام درباره راستگویی

از امام صادق علیه السلام است که: مردم را با قلب راستگو و درستکار خود به راه خیر دعوت کنید تا آنان از شما جدیت و راستی و پرهیزگاری را مشاهده نمایند.

سپس حضرت به یکی از یارانش فرمود: بین حضرت علی علیه السلام چه عمل انجام داد که بدان وسیله آن مقام و موقعیت را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بدست آورد تو هم همان عمل را انجام بده. حضرت علی علیه السلام به سبب سخن راست و اداء امانت بدان منزلت نایل آمد.

خداوند سبحان در قرآن کریم می فرماید: «فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»^(۲).

1. پند تاریخ

2. سوره عنکبوت ، آیه 22.

(۱۳۴)

بدون هیچ شک و شبهه ای خدای متعال راستگویان و دروغگویان را می شناسد .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که راستگو تر است سخن مردم را زودتر باور می کند و هر که دروغگو تر است بیشتر مردم را دروغگو می شمارد .^(۱)

1. میزان الحکمه

(۱۳۵)

صبر و استقامت

صبر در قرآن و حدیث

قرآن کریم می فرماید:

« وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ . »^(۱)

بشارت بده به صابران . آنانکه هرگاه مصیبتی می بینند می گویند انا لله وانا اليه راجعون ایشانند که خداوند بر آنها صلوات و رحمه می فرستد و اینها هستند هدایت شدگان .

قرآن کریم در بیشتر از 70 آیه از صبر و صابران یاد کرده که از جمله آنها آیه 4سوره والعصر است که می فرماید:

« وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ »⁽²⁾.

قسم به عصر که انسان در زیانکاری است مگر آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده و وصیت به حق و صبر نمایند.

1. سوره بقره، آیه 156 - 157.

2. سوره عصر، آیات 1 - 3.

(۱۳۶)

ارزش صبر و استقامت

از خصوصیتی که اگر انسان داشته باشد مصیبتها و سختی ها را برای انسان آسان می نماید صبر است و این صفت اگر درست بکار گرفته شود به اهرمی تبدیل می شود که سنگین ترین موانع و بزرگترین مشکلات را با سهولت برطرف می سازد و در یک جامعه دارای مشکلات بسیار، کلید حل همه معضلات به شمار می آید .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر»⁽¹⁾.

ایمان دو نیمه دارد نیمی صبر و نیمی شکر است .

انسان در دوران زندگی محدود خود با دشواریها و سختیها و موانع فراوانی بر خورد می کند . صبر یعنی در برابر همه این موانع، مقاومت ورزیدن و با اراده و عزمی استوار از آنها گذشتن .

صبر توصیه همه پیامبران و رهبران حقیقت به جانشینان خود بوده است .

امام پنجم علیه السلام می فرماید: زمانی که لحظه وفات پدرم فرا رسید مرا به سینه خود چسبانیده فرمود: وصیت می کنم به تو به آنچه که پدرم حسین علیه السلام وصیت کرد که ای فرزند صبر بر حق کن اگر چه تلخ باشد .⁽²⁾

1. جامع الاخبار/35

2. الکافی 91/2

(۱۳۷)

شاعر می گوید:

سأصبر حتى يعلم الصبر اننى صبرت على شىء أمر من الصبر

آنچنان صبر می کنم تا صبر بداند که من صبر نمودم بر چیزی که از صبر تلخ تر بوده است .

صبر داروی مشکلات خانوادگی

یکی از بهترین راههای استحکام خانواده ها، صبر زن و مرد بر سختی های زندگی است.

مخصوصا خانمها باید انواع صبرها را داشته باشند.

گاهی شوهر بداخلاق است باید بر بداخلاقی شوهر صبر کنند.

گاهی شوهر فقیر است باید زن بر این مسئله هم صبر کند.

گاهی خانواده شوهر با او بد رفتاری می کنند. بر این سختی هم باید صبر کند.

گاهی شوهر عقیم است و نمی تواند پدر شود، بر این گرفتاری هم باید صبر کرد.

گاهی شغل شوهر شغل سختی است مثلاً در یک شهر دور افتاده است باید زن بر این مشکل هم صبر کند.

در این صورت است که می تواند ادعا کند پیرو حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می باشد.

(۱۳۸)

صبر و شکر

اصمعی که مردی پولدار و وزیر مأمون بوده نقل می کند:

روزی به شکار رفتم. اما در بیابانی بی آب و علف گم شدم. تشنگی مرا از پای در آورده بود. خیمه ای در وسط بیابان دیدم. به طرف آن رفتم دیدم یک زن جوان در خیمه نشسته. به او سلام کردم و از او تقاضای آب کردم. رنگش پرید و سپس گفت: در خیمه آب هست ولی اجازه ندارم از آن به تو بدهم ولی مقداری شیر برای ناهار دارم این را به تو می دهم شیر را به من داد.

طولی نکشید که سیاهی از دور پیدا شد. این زن تا متوجه آن سیاهی شد ظرف آب را برداشت و بیرون از خیمه منتظر ماند. دیدم پیرمرد سیاه و لنگی که شوهر این زن بود با شترش آمد.

زن به استقبال شوهر خود رفت اورا نشانید و پاهایش را شست و بسیار احترامش کرد ولی هر چه زن محبت و خوش اخلاقی میکرد مرد بدخلق می نمود و هر چه خستگی داشت سر آن زن تلافی می کرد. هر چه زن با ملاطفت برخورد می کرد شوهرش تند و خشن با او سخن می گفت!

من این منظره عجیب را نتوانستم تحمل کنم و حاضر شدم از سایه خیمه به زیر آفتاب سوزان بروم اما صحنه برخورد این زن و شوهر را نینم از خیمه بیرون رفتم.

مرد به من اعتنائی نکرد ولی زنش جهت احترام مرا مشایعت کرد

وقتی این احترام را از زن جوان دیدم به او گفتم: حیف از جوانی و جمالت نیست؟ جوانی و جمال و اخلاق خود را در ازای چه چیز در اختیار این مرد گذاشته‌ای؟ او نه جوان است و نه با جمال و نه ثروتی دارد، پس چرا این قدر در مقابل او تواضع می‌کنی و به او احترام می‌گذاری؟

زن با شنیدن این حرف سخت بر آشفت و گفت: افسوس بر تو که با این که وزیر مملکت اسلامی هستی با این سخنان پوچ می‌خواهی محبت همسرم را از دلم بزدایی چرا سخن چینی می‌کنی؟

اصمعی می‌گوید: من که از این سخنان متحیر شده بودم با نصیحت او روبرو شدم که می‌گفت: روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده‌ام و می‌خواهم به این روایت عمل کنم تا با ایمان کامل از دنیا بروم. حضرت در آن روایت این چنین فرمود:

«الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر»^(۱).

ایمان دو نیمه دارد نیمی صبر و نیمی شکر است.

سپس افزود، دنیا چه خوب و چه بد، چه تلخ و چه شیرین می‌گذرد. ولی مهم این است که انسان با ایمان از دنیا برود. دنیا پل رسیدن به آخرت است و سرایی که همیشه باقی و محل قرار است آخرت است. این جا جای مردن و رفتن است و آن جا محل قرار و

1. جامع الاخبار/35

ثبات و جاودانگی است.^(۱)

شاعر می گوید:

صبر بهتر مرد را از هر چه هست تا تواند بر در شادی نشست

گوشمال نفس تو صبر ست و بس جوهر عقلست صبرای بوالهوس

پیامبر صلی الله علیه و آله از قول خداوند سبحان فرمود: اگر به بنده‌ای از بند گانم مصیبتی در بدنش یا مالش یا فرزندش تقدیر نمودم و او هم با صبر جمیل از این مصیبت استقبال نمود، روز قیامت حیا می‌کنم این که برای او میزانی نصب کنم و یا دیوان حسب و کتابی را برای او باز نمایم.⁽²⁾

امام معصوم علیه السلام فرمود: صبر نسبت به ایمان مثل سر نسبت به بدن است.⁽³⁾

اقسام صبر و استقامت

صبر سه نوع است:

1. پند تاریخ

2. بحار الانوار 93/68

3. الکافی 87/2

(۱۴۱)

1 - صبر بر طاعت خداوند

اولین نوع صبر، صبر بر طاعت خداوند است؛ یعنی انسان بر عمل کردن به واجبات و ترک محرمات، با استقامت و صبور باشد.

انسان باید ساعتی را صرف مقدمات نماز از طهارت و غیره کند و در حال نماز هم توجه خود را به همین نیت مشغول بدارد و یا در روز ساعاتی متوالی از خوردن و آشامیدن اجتناب کند و تا افطار صبر کند و با وجود آب گوارا و غذای مطبوع بر تشنگی و گرسنگی صبر کند و یا در حج رنج سفر و دوری از وطن را بر خود هموار کند و در میان گروهی نا آشنا مبالغی از مال و عمر را صرف نماید و یا در امر به معروف و نهی از منکر چه خون دلها که باید بخورد.

همه اینها به صبر احتیاج داد البته این عبادات برای اهلش سخت نیست بلکه شیرین نیز است همان طوری که در روایت است که وقت اذان که می شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به بلال می فرمود:

«ارحنا یا بلال»

ما را راحت و مسرور کن ای بلال .

2- صبر در برابر معصیت

دومین نوع صبر، صبر در برابر معصیت است . در انسان بطور طبیعی تمایلات و کششهایی است مانند خودخواهی و فرزند دوستی و مال طلبی و قدرت طلبی و تمایلات جنسی و غیره. اگر فرد بی قید و

(۱۴۲)

شرط در مقابل آنها تسلیم شود انسان گمراه می شود لذا جهت به کمال رسیدن انسان، دستوراتی برای تعدیل این غرایز به انسان توصیه شده است که اگر خوب به این اوامر عمل شود سعادت به جامعه بشری رو می آورد .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: روزی بر مردم می آید که کسی به پادشاهی نمی رسد مگر با قتل و ستم و ثروتمندی به پول نمی رسد مگر با غضب و بخل و کسی به عزت و محبت نمی رسد مگر با خارج شدن از دین و متابعت هوی نفس پس کسی که آن زمان را درک کند ، اگر صبر کند بر فقر در حالی که بر ثروت قدرت دارد و صبر کند بر دشمن در حالی که قدرت بر عزت و محبت دارد و صبر کند بر خواری در حالی که بر عزت قدرت دارد خداوند سبحان ثواب 50 راستگو و صدیق به او عنایت می کند .^(۱)

3- صبر در برابر مصیبت

سومین نوع صبر، صبر در برابر مصیبت است.

به قول رودکی: فضل و بزرگمردی انسان را در هنگامه بلا می توان آزمود .

انسان صبور در مقابله با مصیبتها، متانت و شخصیت انسانی خود را از دست نداده و دست و پای خود را در برابر حادثه گم نمی کند و

1. بحارالانوار 76/68

(۱۴۳)

مصیبت او را دلمرده و بی نشاط نمی سازد و پای او را از حرکت باز نمی دارد .

علی علیه السلام فرمود: کسی که بر مرکب صبر سوار شود به میدان پیروزی وارد می شود .^(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: برای بنده مقامی است در نزد خدا که نمی رسد به آن با عملش بلکه خداوند سبحان او را مبتلا می کند یا به مرضی در جسمش یا به مصیبت در مالش یا در فرزندش پس اگر صبر کرد به آن درجه می رسد .^(۲)

شاعر می گوید:

تا که نامش ز اولیاء نکنیم

ما بلا بر کس عطا نکنیم

ما به هر کس گهر عطا نکنیم

این بلا گوهر خزانه ماست

بعضی از فواید صبر و استقامت

از جمله فواید صبر در مقابل مصیبت این است که صبر، ذخیره نشاط روحی را حفظ می کند و اراده انسانی را نیرومند می سازد .

امام صادق علیه السلام فرمود: شدیدترین مردم از نظر مبتلا به مصیبت شدن ، پیامبران سپس آنهایی که پیروان آنان بودند هستند که هر کسی

1 . بحار الانوار 96/68

2 . بحار 216/62

(۱۴۴)

که نزدیکتر به پیامبران بودند بلا بیشتر داشتند .^(۱)

صبر در برابر بلیات

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دختری را خواستگاری کرد . پدر دختر شروع به تعریف دختر خود نمود و امتیازات او را می شمرد . از آن جمله گفت این دختر از زمان تولدش بیمار نشده است . حضرت از مجلس برخاست و قطع کلام خود نمود.

سپس فرمود: خیری در چنین موجودی نیست که مانند گور خر بیمار نشود . مرض و بلا تحفه ایست از جانب خدا به سوی بنده که اگر از یاد او غافل شده باشد آن پیش آمد او را متوجه سازد .^(۲)

امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: مصیبت برای صبر کننده یکی و برای شخص بی تاب دو تا به شمار می آید .^(۳)

امام پنجم علیه السلام فرمود: سخت ترین بیتابی و کم صبری ، ناله کردن و لطمه به سر و سینه زدن و موی کندن است و هر کس ناله بر پا کند شکیبایی از دست داده و به بیراهه رفته است .^(۴)

1. الکافی 259/2

2. پند تاریخ 18

3. تحف العقول 415/

4. الکافی 222/3

(۱۴۵)

صبر ریشه همه خوبی‌ها

بیشتر خصلت‌های خوب در نتیجه صبر کردن بدست می‌آید. مثلاً پاکدامنی با صبر در مقابل شهوت بدست می‌آید. یا قناعت بر اثر صبر بر روزی کم حاصل می‌شود. یا حلم و بردباری بر اثر صبر بر خشم و غضب بدست می‌آید یا استقامت بر اثر صبر بر سختی‌های جهاد در راه خدا حاصل می‌شود. عفو و بخشش با صبر در مقابل انتقام بدست می‌آید همچنین مجاهدت در راه خدا با تحمل سختی‌ها در راه او حاصل می‌شود.

درباره مشکلات و بلاهای انسان، خداوند فرموده است:

« يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ »^(۱).

ای انسان تو از زمانی که بدنیا می‌آئی در رنج و بلا هستی تا از دنیا بروی!

آری همه مراحل زندگی انسان همراه با بلا و گرفتاری می‌باشد. چه کسانی که پولدارند و چه فقرا و مستمندان. چه قدرتمندان و چه ضعیفان. هر کسی به یک نحوی برای زندگی کردن باید دست و پنجه نرم کند.

گاهی مریضی.

گاهی مصیبت فقدان نزدیکان.

گاهی سرما.

1. سوره انشقاق، آیه 6.

(۱۴۶)

گاهی گرما.

گاهی فقر.

گاهی پرخوری.

گاهی جنگ.

گاهی صلح.

در هر حال در این بلاها، انسانهای مومن امتحان می شوند. در صورتی که صبور بودند، بردباری خود را حفظ نمودند، کینه از برادران خود به دل نگرفتند، در اعتقادات خود شک ننمودند و مرتد نشدند و به خدا پناه بردند. کارنامه قبولی می گیرند.

البته کفار و مشرکین هم دچار بلا می شوند که این گرفتاری ها برای آنها توبیخ و تنبیه است.

پیامبران و اولیاء هم گرفتار می شوند و بلاهای آنها از همه بیشتر است که با این بلاها درجات آنها افزایش میابد.

چه کسی آزادمرد است؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

آزاد مرد در تمام شئون زندگی آزاد از هوی نفس است. اگر پیش آمد ناگواری به او روی آورد با عزمی استوار، شکیبایی می کند. سیل اندوه و مصیبتها در ارکان او شکست ایجاد نمی نماید اگر چه برده و بنده دیگری شود، زیر دست گردد و نعمت سرشار او به تنگدستی

(۱۴۷)

مبدل شود. چنانچه به آزادی یوسف صدیق علیه السلام زیانی نرسید اگر چند روزی بنده و زیر دست گردید. تاریکی و وحشت چاه نیز او را نیازارد. در مقابل این گرفتاری خداوند سبحان بلطف خود همان سلطان ستمگر را که مالک یوسف بود فرمانبردارش قرار داد و یوسف ع را برسالت برانگیخت و بواسطه آن بزرگوار، امتی را مشمول رحمت خویش قرار داد.

شکیبایی کنید و روحی بزرگ داشته باشید تا همیشه آماده برای صبر کردن باشد.^(۱)

۱. پند تاریخ

(۱۴۸)

شجاعت و دلاوری

ارزش شجاعت و دلاوری در قرآن و حدیث

«الَّذِينَ يَبُلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا».^(۱)

پیامبران و پیروان آنها فقط از خدا می ترسند و از غیر خدا هراس ندارند و خداوند بر اعمال آنان پاداش می دهد.

شجاعت فضیلتی است بین گستاخی و بزدلی و کسی که از ترس و وقاحت بر کنار باشد از فضیلت شجاعت برخوردار است و به طور کلی قدرتهای روحی عامل اصلی تعالی انسان است و در صحنه زندگی هر کس روحیه‌ای نیرومندتر داشته باشد موفقیتش درخشانتر است .

پیامبر صلی الله علیه و آله آنقدر شجاع بود که علی علیه السلام می فرماید: در جنگها هر موقع کار بر ما سخت می شد به پیامبر صلی الله علیه و آله پناه می بردیم .

1. سوره احزاب، آیه 39.

(۱۴۹)

چند نمونه از شجاعت‌ها

شجاعت بعضی صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله .

شجاعت مالک اشتر و هاشم مرقال و عمار، صحابه علی علیه السلام .

شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام و علی اکبر علیه السلام و قاسم و دیگر یاران امام حسین علیهم السلام .

شجاعت سرداران دفاع مقدس و رزمندگان اسلام .

شجاعت حزب الله لبنان و رهبرش سید حسن نصرالله

شجاعت امام امت و مقام معظم رهبری و شهید مطهری و شهید بهشتی و شهید مدرس و شیخ فضل الله نوری

و...

نکوهش ترسو بودن

از صفات و خصوصیات که در آیات و روایات و کلمات علماء از آن مذمت شده صفت جبن یعنی ترسو بودن است .

البته ترس از غرایز طبیعی بشر بوده و تا زمانی که از اعتدال و حد وسط خارج نشود، برای زندگی طبیعی انسان مفید است ولی اگر باعث زیر بار زور و ظلم رفتن و استقلال خویش را از دست دادن بشود وسیله‌ای برای انحراف انسان است. لذا قرآن سفارش نموده که فقط از خدا بترسید و سعی کنید از غیر خدا ترس در دل نداشته باشید.

(۱۵۰)

عوامل ترسویی

ترس دارای عواملی است که در زیر به آن اشاره می‌کنیم:

1 - جهل و نادانی نسبت به خصوصیات زندگانی است زیرا یک فرد دانا به دنیا و زندگی می‌داند که در زندگی مصیبت‌ها و تلخی‌ها و حوادث مختلفی برای انسان پیش می‌آید لذا باید در مقابل این اتفاقات خونسردی را حفظ کرد و دچار بیم و ترس نمی‌شود.

2 - فاصله گرفتن از درستکاری و راستی و در زیر چتر بی‌عدالتی و ظلم رفتن.

3 - وجود تخیلات بی‌پایه و بی‌اساس و دوری از واقعیات.

4 - وابسته بودن به دنیا و لذات زودگذر آن که از مهم‌ترین عوامل ترس است زیرا ترس از دست رفتن این جلوه‌ها و مادیات باعث می‌شود که ترس در دل انسان لانه کند.

تأثیر عوامل نژادی و ژنتیک در شجاعت و ترس

وقتی آقا امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از شهادت حضرت زهراء علیهاالسلام خواستند ازدواج کنند به برادرشان عقیل فرمودند: برایم دختری را خواستگاری کن که از قبیله‌ای شجاع باشد تا فرزندان شجاع برایم بدنیا بیاورد.

عقیل هم فاطمه کلایه از قبیله بنی کلاب را برای حضرت

(۱۵۱)

خواستگاری کرد که در نتیجه حضرت عباس علیه السلام و برادران شجاعتش متولد شدند.⁽¹⁾

گفته‌اند: یکی از مبارزان عرب پیر شده بود و با وجود ضعف پیری، قوت دل داشت روزی می‌خواست که سوار شود دو نفر بازوی او گرفتند تا سوار شد.

بی‌ادبی طعنه زد که از این شخص چه کار می‌آید در حالی که دو نفر باید او را سوار کنند پس شجاعت او چه خواهد شد؟

آن پیر مرد سخن او را شنیده و گفت: آری دو نفر باید که او را سوار کنند اما هزار نفر باید او را پایین آورند.⁽²⁾

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«بدترین خصوصیات یک فرد دو چیز است: 1 - بخل مفرط و بی‌اندازه 2 - ترس خارج از حد.»

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«اگر از سختی اول ترسیدی پس تو در مقابل آن سفت باش تا بر تو آن کار آسان شود و آن را نزد دیگران آسان فرض کن تا موفق باشی.»⁽³⁾

1. منتهی الامال

2. پند تاریخ

3. نهج البلاغه

(۱۵۲)

1 - پیشرفت و عناصر موفقیت را نابود می کند .

2 - اتلاف وقت می نماید .

3 - نیروی معنوی و مادی بدن را کاهش می دهد .

4 - استعداد افراد را از بین می برد .

5 - بدگمانی و انزوا را برای فرد به ارث می آورد .

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی علیه السلام با ترسو مشورت نکن زیرا راه خروج از گرفتاری را برای تو ضیق و تنگ می کند.⁽¹⁾

یکی از دانشمندان می گوید: کسی که از نیش زنبور می ترسد لیاقت آن را هم ندارد که کندوی زنبور را تصرف کند .

عظمت شجاعت امام علی علیه السلام

وقتی که حضرت علی علیه السلام به مبارزه عمرو بن عبدود رفت و او را گشت شخصی از حضرت سؤال کرد آیا نترسیدی که به مبارزه چنین شخصی رفتی؟

فرمود: چگونه از غیر خدا بترسد کسی که جز خدا احدی را به اندازه یک چشم بر هم زدن نپرستیده است.⁽²⁾

1. بحار 99/72

2. میزان الحکمه

(۱۵۳)

ضرورت شجاعت

شجاعت در چند دسته ضروری است.

1 - استانداران و فرمانداران و مسئولین ادارات و نهادها

2 - اهل روستاها مخصوصا شبکارها و چوپان ها

3 - مرد خانه که سرپرست و فرمانده خانه است.

4 - نظامیان مخصوصا فرماندهان نظامی

5 - پزشکان مخصوصا پزشکان پزشکی قانونی

6 - راننده های بیابان ها

7 - نگهبان ها و پاسبان ها

8 - روحانیون و رهبران روحانی جامعه 0

9 - نیروهای امنیتی

10 - ورزشکاران

و...

(۱۵۴)

حلم و بردباری

ارزش حلم و بردباری در قرآن و حدیث

قرآن کریم می فرماید:

«وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^(۱).

افراد مؤمن کسانی هستند که هر گاه افراد جاهل به آنها حرفی بزنند سلام کرده (و اعتنایی نمی نمایند).

از خُلق و خوی خوبان و نیکان، حلم داشتن و بردباری کردن است

از امام علی علیه السلام پرسیدند: قویترین و داناترین شخص کیست؟ فرمود: هر که حلیم تر است. پرسیدند: حلیم ترین مردم کیست؟ فرمود: آن که هرگز به غضب نیاید.^(۲)

حلم خواجه نصیر طوسی

درباره خواجه نصیر طوسی می نویسند که یک نفر جاهل نامه ای به او نوشته و او را سگ خطاب کرده بود.

1. سوره فرقان، آیه 63.

2. بحار الانوار 420/68

(۱۵۵)

خواجه در جواب نوشت شما مرا سگ دانسته اید ولی من هر چه فکر کردم که چه چیزم به سگ می برد نفهمیدم من دو پا دارم ولی سگ چهار پا دارد او دندانهای تیزی دارد که استخوان را خرد و نرم می کند اما دندانهای من از کار هم افتاده است سگ پشم دارد من ندارم.

و با این جواب آن شخص را شرمنده و پشیمان نمود.^(۱)

داستانی زیبا از یک پیامبر

در روایت است که:

به یکی از پیامبران از طرف خداوند سبحان باطن بعضی از امور را نشان دادند به این صورت که به او گفتند فردا که به صحرا می روی نخستین چیزی را که دیدی باید بخوری. او روز بعد به صحرا رفت و نخستین

چیزی که مشاهده کرد کوه بزرگی بود! تعجب کرد چگونه می شود کوه را خورد بعد با خود گفت من مأمورم که این کار را بکنم پس تا هر اندازه که بتوانم انجام می دهم. شدن یا نشدن آن با من نیست! پس با این تصمیم قدم پیش گذاشت هر گامی که بر می داشت کوه کوچکتر می شد تا وقتی که نزدیکش رسید دید به اندازه لقمه کوچکی گردید آنرا گرفته و در دهان گذاشت دید از عسل شیرین تر و گوارا تر است! بعد به او فهماندند که این کوه، خشم و غضب است که نخست تحمل کردنش برای انسان مشکل است ولی با حلم و بردباری

1. پند تاریخ

(۱۵۶)

آسان بلکه لذت بخش می شود. ^(۱)

نکوهش خشم و غضب

علاوه بر تاکید آیات وحی و کلمات ائمه هدی علیهم السلام بر لزوم کنترل عصبانیت، همه عقلاء عالم اعتقاد دارند که باید غضب و خشم را کنترل کرد که چه بسا خشم قدرتمندی به نابود کردن مردمان بسیاری منتهی می شود همان طوری که در تاریخ ایران و جهان نظایر زیادی می توان شاهد مثال آورد که یک لحظه خشم و غضب باعث از بین رفتن مردمان بسیاری شده است به عنوان مثال خشم آقا محمد خان قاجار بر مردم کرمان منجر به این شد که دستور داد هزاران جفت چشم از مردم کرمان درآورده و از چشمها تپه ای درست کردند.

از امام پنجم علیه السلام روایت شده که در تورات آمده است:

ای موسی، خشم خود را از کسانی که تحت قدرت و اراده تو و زیر دست تو هستند فروگذار تا من هم غضبم را از تو باز دارم.

موسی عرض کرد: خداوندا کدام یک از بندگان در نزد تو عزیزتر است؟

خدا فرمود: بنده‌ای که قدرت انتقام داشته باشد ولی خطا کار را عفو کند.⁽²⁾

1. اصول کافی

2. الکافی 303/2

(۱۵۷)

روایت شده که امام علی علیه‌السلام در جنگ با عمرو بن عبدود موفق شده که عمرو را بر زمین انداخته و روی سینه او بنشیند. در این موقع عمرو آب دهان به صورت مبارک علی علیه‌السلام انداخت حضرت او را در آن وقت نکشت بلکه بلند شد و مقداری راه رفت و بعد آمده سر او را جدا کرد.

وقتی از حضرت سؤال کردند که علت چه بود؟

فرمود: ترسیدم اگر همان وقت سرش را جدا کنم از روی خشم نفسانی باشد که باطل است.⁽¹⁾

شهید دستغیب رحمه‌الله می‌فرماید:

«خشم، حد وسطی در برابر افراط و تفریط دارد. حد وسط خشم که بودنش لازم و ضروری و کمال انسانی در آنست در جایی است که مال یا ناموس یا آبرو یا جاننش مورد تهدید قرار گرفت که باید بی تفاوت نباشد خشم صحیح این جاست. مال حلال را که از راه صحیح بدست آمده تا می‌شود نباید گذاشت آنرا بنا حق بگیرند. که قرآن کریم هم می‌فرماید: نه ستم کنید و نه زیر بار ستم بروید. نه به کسی سیلی بزن نه بگذار بیجا به تو سیلی بزنند.»

موعظه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

روایت است که: مردی نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده عرض کرد: یا

رسول الله مرا تعلیم ده.

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: برو غضب مکن. آن مرد گفت: همین مرا بس است و بجانب قبیله خود رفت. ناگاه در میان قومش جنگی پیا شد و اسلحه پوشیده و در برابر یکدیگر صف کشیدند. آن مرد هم چون چنان دید اسلحه پوشیده و به صف ایستاد. آن گاه سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را بیاد آورد که به او فرمود: غضب مکن! پس اسلحه را کنار گذاشت و نزد مردمی که دشمن قومش بودند آمد و گفت: ای مردم هر جراحت و قتل بی نشانه ای که در افراد شما باشد به عهده من است و من خونبهای آن را به شما می پردازم.

آن مردم گفتند هر چه این طور باشد به نفع شما ولی ما به پرداخت این جریمه سزاوارتریم سپس با یکدیگر صلح کردند و کینه از میان برفت.^(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنان که قدرشان در فرو بردن خشم از دیگران بیشتر است از همه کس دوراندیش تر است.^(۲)

و باز فرمود: خشم از شیطان است و شیطان از آتش پدید آمده و آتش را با آب می توان خاموش کرد. وقتی یکی از شما خشمگین شود وضو بگیرد.^(۳)

امام پنجم علیه السلام فرمود: مردی که عصبانی شده و راضی نشود پس این سبب داخل شدن در جهنم است و هر که عصبانی شد اگر ایستاده بنشیند تا از او خجالت شیطانی زایل گردد و اگر نشسته بایستد و هر مردی که به فامیل خود خشم گیرد بلند شده و دست خود را به دست او بگیرد آرام می شود زیرا رحم باعث از بین رفتن خشم او می شود. ^(۱)

و امام ششم علیه السلام فرمود: کسی که نتواند غضب و خشمش را کنترل کند مالک عقلش نمی تواند باشد. ^(۲)

حلم نمک غذاست

انوشیروان از بزرگمهر پرسید: که حلم چیست؟

گفت: نمک غذاست چه حروف آن را چون برگردانند ملح می شود. چنان که هیچ غذایی بدون نمک مزه ندهد هیچ اخلاقی بی حلم جمال ننماید.

انوشیروان گفت: علامت حلم کدام است؟

بزرگمهر گفت: حلم را سه نشانه است:

اول: آن که اگر ترش رویی سخت گو با او سخن تلخ در میان آرد او در برابر آن، جواب شیرین بر زبان راند و اگر بفعل و کاری نیز او را

1. الکافی 302/2

2. الکافی 305/2

برنجاند در جواب آن با او احسان نماید .

هر که زهرت دهد شِکر بخشش	با تو گویم که چیست غایت حلم
همچون کان کریم زر بخشش	هر که بجزا شدت جگر بجفا
هر که سنگت زند ثمر بخشش	کم مباش از درخت سایه فکن

دوم: آنست که در عین آن که چون آتش خشم زبانه زدن گیرد و صولت غضب و سطوت آن به انتها رسد خاموش گردد و این دلیل اطمینان دل و تسکین روح است .

سوم: فروخوردن خشم است نسبت به کسی که در واقع مستحق عقوبت باشد .

سخاوت

سخاوت در قرآن و حدیث

قرآن کریم می‌فرماید:

« وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ »^(۱).

مؤمنین کسانی هستند که دیگران را بر خود ترجیح داده و ایثار کرده ولو این که خود نیاز دارند و کسی که از بخل خود را نگهداری نماید جزو کسانی است که رستگارانند .

از صفات خوب و پسندیده برای یک مسلمان، گشاده دستی و بخشنده بودن است و این میسر نمی‌شود مگر برای کسانی که دنیا برای آنان وسیله‌ای است برای رسیدن به درجات اخروی و دوستی و محبت دنیا در دل آنان ناپایدار است لذا می‌توانند به راحتی در راه خدا به مخلوق ببخشند و از مال و ثروت خود بگذرند.

1. سوره حشر، آیه 9.

(۱۶۲)

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

«جوان سخاوتمند آلوده به گناه در نزد خدا محبوب تر است از پیر عابد بخیل!»^(۱).

بهشت منزل سخاوتمندان است.

سخاوت کن که هر کس کو سخی بود روا نبود که گویم دوزخی بود

امام علی علیه السلام فرمود:

قوت بدن، غذا خوردن است و قوت روح، غذا دادن به مردم است^(۲).

چو خوردی غذا قوت تن شد چو دادی قوت روح اندر بدن شد

چو خوردی اندرین عالم فنا شد چو دادی اندر آن عالم بقا شد

سخاوت حاتم طایی

آمده است: به حاتم طایی گفتند: از بسیاری کرم اسراف کردی.

«و لا خیر فی السرف».

خیری در اسراف نیست .

حاتم فوراً کلمات را مقلوب فرمود که:

«لا سرف فی الخیر».

1. من لا يحضره الفقيه 62/2

2. میزان الحکمه

(۱۶۳)

در خیر اسراف نیست .

هزار بدره ببخشد هنوز کم باشد

اگر کسی بر ضای خدای عزوجل

یقین بدان که به اسراف متهم باشد

و گر برای هوی ،نیم دانگ خرج کند

ادب کرده خدا

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من ادب کرده خدا بوده و علی علیه السلام ادب کرده من است . خداوند سبحان مرا امر نمود به سخاوت و نیکی و نهی کرد مرا از بخل و ستم و مبعوض ترین چیز نزد خدا بخل و بداخلاقی است .^(۱)

از جابر انصاری است که: هر کس از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضایی می کرد جواب نه از حضرت نمی شنید

.

درباره حضرت ابراهیم علیه السلام گفته اند که: روزها روزه داشته و برای افطار گوساله ای را ذبح نموده و غذای کرد و وقت افطار درب خانه منتظر مهمان می شد و تا مهمان بر او وارد نمی شد افطار نمی فرمود .^(۲)

سخاوتمندترین مردم

روزی مردی اعرابی وارد مدینه شده پرسید: سخاوتمندترین مردم مدینه کیست؟

امام حسین علیه السلام را به او معرفی نمودند و به محل حضرت راهنمایش کردند.

عرب وارد مسجد شده آن جناب را در حال نماز دید ایستاد و چند شعر خواند به این مضمون:

«اینک ناامید نشده آن که بتو امید داشته و کوبه در خانه ات را به امید بخشش کوییده، تو سخاوتمند و پشیمان بیچارگانی. پدرت نابود کننده فاسقین بود. اگر نبود راهنمای پدر و جدت، پیکر ما را جهنم فرا می گرفت.»

امام حسین علیه السلام نماز را تمام کردند به قبر فرمود: از مال حجاز چیزی باقی مانده است؟

عرض کرد: چهار هزار دینار موجود است.

امام علیه السلام دستور داد بیاور کسی که سزاوارتر به آن بوده رسید. وقتی دینارها را حاضر نمود امام علیه السلام دو بُرد خود را از تن در آورده پولها را در آنها پیچیده و بواسطه شرم و حیا دستش را از شکاف درب خارج نموده به اعرابی تقدیم کرد و این شعر را خواند:

«بگیر این مقدار را و من از تو پوزش می خواهم. بدان نسبت به تو مهربانم که اگر در فردای آینده وسیله ایستادنی ما را بدست آید ثروت

سرشاری بر توریش خواهد کرد اما گذشت زمان خیلی تغییر پذیر است اینک دست ما از نظر مالی گشاده نیست».

اعرابی پول را گرفته شروع به گریه نمود . امام علیه السلام فرمود: شاید آنچه که دادیم کم بود ؟ گفت: هرگز . گریه ام برای این است که چگونه دست سخاوتمند شما در دل خاک جای می گیرد .⁽¹⁾

شعیب بن عبدالرحمن گفت: هنگام دفن حضرت امام حسین علیه السلام بر پشت مبارکش، اثری غیر متعارف مشاهده شد. از امام سجاد علیه السلام سبب پیدایش آن اثر را پرسیدند؟

فرمود: بواسطه کیسه های نان و خرمایی که بردوش می گرفت وبه در خانه نیازمندان و بیوه زنان می برد این اثر پیدا شده است .⁽²⁾

شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده سؤال کرد: چه کسی از نظر ایمان فضیلت بیشتری بر مردم دارد حضرت فرمود: کسی که از همه مردم گشاده دست تر باشد .⁽³⁾

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از گناه مرد سخاوتمند در گذرید برای آن که خدای متعال از او دستگیری می فرماید و او را از لغزش نگه داری می نماید.

و همچنین فرمود: خدای متعال دوستان خود را با سخاوت و

1. ستارگان درخشان ج 5

2. منتهی الامال

3. الکافی 4/40

خوش خلق قرار داده است.⁽¹⁾

سخاوت را پیشه کن

امام صادق علیه السلام به یکی از حاضرین مجلس خود فرمود: تو را آگاه نکنم از چیزی که باعث نزدیکی به خدا و بهشت می شود و از آتش جهنم دور می کند؟

عرض کرد: بفرمایید.

حضرت علیه السلام فرمود: سخاوت را پیشه کن زیرا خداوند سبحان دسته ای از مردم را به رحمت خود خلق نمود تا ایشان را مورد مغفرت و رحمت خویش قرار دهد. چنین اشخاصی را اهل احسان و منبع نیکی قرار داده. اینها مقصد و مقصود مردمند و مردم در احتیاجات خود به ایشان روی می آورند تا آنها را زنده کنند همان طوری که باران زمین تشنه و آب ندیده را زنده می کند. این دسته از مؤمنین در روز قیامت ایمن و آسوده هستند.⁽²⁾

نیکان در نعمت و فاسقین در آتشند

قرآن کریم فرمود:

1. ارشاد القلوب 137/1

2. الکافی 41/4

(۱۶۷)

« إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ »⁽¹⁾

بدرستی که نیکان در نعمت اند و بدرستی که فاسقین در آتشند.

در مثل آمده است که: مرغ وحشی را با دام صید می توان کرد و آدمی را با احسان و انعام.

کرم پیشه کن کادمی زاده صید

با حسان توان کرد وحشی بقید

چو دشمن کرم بیند و لطف و جود

نیاید ازو هیچ بد در وجود

مسلمان تصور نکند که همواره بایستی فردی دست بذل و بخشش از آستین بیرون کند که مال هنگفتی در اختیار داشته باشد و آدم بینوا که ثروتی ندارد بذل و بخشش او حساب نمی شود نه چنین نیست بلکه بینوا هم می تواند با وجود نیازمندیش، قسمتی از آنچه دارد را به نفع دیگران به مصرف برساند و از این کار هم دریغ نداشته باشد چه آن که این عمل نهایت کوشش مرد تهیدست است و شکی نیست که اینگونه بخشش، از مال هنگفتی که ثروتمند می کند برتر و بهتر است.

لذا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به چیزی اشتها و تمایل داشته باشد و دست رد به سینه اشتهای خود زند و دیگری را بر خود مقدم دارد و آنچه محبوب نزد خدا می داند در اختیار او نهد خدای متعال از اعمال ناپسند او درگذرد و او را به ببخشد.⁽²⁾

1. سوره انفطار، آیات 13 و 14.

2. پند تاریخ

(۱۶۸)

مروست که خداوند سبحان به جبرئیل وحی فرمود:

که اگر تو را به دنیا فرستم و از اهل دنیا گردانم چه عملی انجام می دهی؟

گفت: یا رب تو دانایی لکن سعی می کنم خانواده پرفرزند را کمک مالی می کنم و عیب خلق بپوشم تا که از بندگانت کسی شرمسار نگردد و تشنه را سیر آب نمایم.⁽¹⁾

در روایت است که شخصی نامه حاجت به امام مجتبی علیه السلام نوشت حضرت نامه را نگرفته فرمود:
حاجتت رواست.

آن شخص گفت: آیا به نامه نگاه نمی کنید؟

حضرت فرمود: اگر نامه را بخوانم اثر خواری و کوچکی در صاحب نامه ظاهر می شود و خدا از من سؤال خواهد نمود.⁽²⁾

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«مردم چهار صنفند: سخی، کریم، بخیل و لئیم. اما سخی آن است که بخورد و به دیگران ببخشد و کریم آنست که خود نخورد و ببخشد و بخیل آنست که بخورد و نبخشد و لئیم آنست که نخورد و نبخشد»⁽³⁾.

مال از بهر آن بکار آید تا ز بهر تنت سپر گردد

1. میزان الحکمه

2. ستارگان درخشان ج 4

3. بحار الانوار 356/68

(۱۶۹)

مال و تن عرصه خطر گردد

هر که تن را خدای مال کند

هر زمانی عزیز تر گردد

هر کریمی که خوار دارد زر

دعوا به خاطر مهمان

آورده‌اند که در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مردی از اصحاب هیچ وقت مهمان قبول نمی‌کرد لذا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به او عتاب فرمود .

او عرض کرد: یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله زنی دارم که اگر مهمان به منزل ببرم تا یک سال با من دعوا می‌کند.

حضرت فرمود: برو و غذایی مهیا گردان که امشب من مهمان شما هستم. مرد به خانه رفته و به زن گفت که: امشب رسول خدا مهمان ماست.

زن گفت: چون غذایی که لایق رسول خدا باشد، نداریم به حضرت بگو وقت دیگر بیاید!

مرد گفت: نمی‌توانم زیرا خود حضرت فرمود: امشب می‌آیم پس زن قبول ننمود لذا مرد خود غذایی درست کرد پس چون شب شد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تشریف آورده و غذا خوردند و رفتند .

زن گفت : ای مرد به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شکایت مرا کردی؟

گفت : نه از کجا می‌گویی؟

زن گفت: از آن جا که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از غذای ما هیچ نخورد.

مرد گفت: غذا خورد .

(۱۷۰)

زن گفت عجب دیدم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی وارد منزل ما شد نان در دامنش بود و چون بیرون رفت ماران و عقربها بدامنش آویخته بیرون برد !

مرد گفت: من اینها را ندیدم پس برخاسته به خدمت حضرت رفتند و داستان را گفتند.

حضرت فرمود: همسرت راست می‌گوید آن نان را که همراه من بود روزی من بود که با من می‌آمد و آن ماران که با خود بردم، گناهان شما بودند که بیرون بردم و شما را پاک کردم .^(۱)

قناعت

ارزش قناعت در قرآن و حدیث

خداوند سبحان در قرآن کریم می‌فرماید:

« لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ »^(۱)

برای بینوایانی که در راه خدا دچار تنگی شده که نمی‌توانند در زمین مهاجرت کنند (به شهری دیگر بروند) و افراد بی‌اطلاع فکر می‌نمایند آنان ثروتمند هستند به خاطر عفتی که در صورتشان است و از مردم کمک نخواهند و هرچه خیر انفاق کنید خدا می‌داند.

قناعت موجب عزت و موفقیت

از صفاتی که سبب موفقیت انسان در زندگی خود مخصوصاً زندگی مادی می‌شود و از ذلت و خواری و تملق‌گویی دیگران

جلوگیری می نماید ، قناعت است.

قناعت یعنی اکتفا کردن به ضروریات زندگی و دوری از آرزوهای طول و دراز و رنگارنگ مادی و پرهیز از زیاده طلبی .

قال رسول الله صلى الله عليه وآله :

«عزٌّ من قنع و ذلٌّ من طمع»⁽¹⁾.

کسی که قانع بود عزیز می شود و کسی که طمع داشت ذلیل می گردد .

عزت ز قناعتست و خواری ز طلب با عزت خود بساز و خواری مطلب

گس از درخت طمع بر نخورد که آمد برین در که بر سر نخورد .

امام صادق علیه السلام فرمود: هر که به روزی کم خدا راضی گردد، خدا هم به عمل اندک او راضی شود .

امام علی علیه السلام فرمود: اگر از دنیا بقدر کفایت خواهی اندک و سبکتر چیز دنیا کفایت کند و اگر به قدر کفایت نخواهی هر چه در دنیاست کافیت نباشد .⁽²⁾

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: هیچ توانگر و درویشی نیست جز این که فردای قیامت آرزو کند ای کاش در عالم دنیا به اندازه خرجی روزانه اکتفا کرده بودم .⁽³⁾

1 . تاج العروس 407/11

2 . الکافی 140/2

3 . اعلام الدین 265

از حضرت باقر علیه السلام است که فرمود: پرهیز از این که چشم بمافوق خود بگشایی . کافیت بدستوری که خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله داده است توجه کنی که در قرآن کریم فرمود:

«وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ»^(۱).

مال و فرزندان ایشان تو را بشگفت نیاورد .

و نیز فرموده است:

« لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ »^(۲).

دیدگان خود را به زر و زیور دنیایی که به مردم کافر داده ام مگشای . پس هرگاه یکی از این امور برای تو پیش آمد از زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد کن که اگر دسترسی پیدا می کرد بهترین وضع خوب حضرت در زمانی بود که خوراکش نان جویی بود و شیرینیش خرما و آتشگیره اش شاخه درخت خرما بود^(۳).

کفاف در زندگی

از نوفلی نقل شده که امام سجاد علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به شتربانی در بیابان رسید و مقداری شیر از او خواستند او در پاسخ

۱. سوره توبه، آیه ۵۵.

۲. سوره حجر، آیه ۸۸.

۳. وسائل الشیعه ۵۳۰/۲۱

گفت: آنچه در سینه شتران است اختصاص به صبحانه اهل قبیله دارد و آنچه در ظرف دوشیده‌ایم شامگاه از آن استفاده می‌کنیم.

آنجناب دعا کردند: خداوندا: مال و فرزندان این مرد را زیاد کن.

از او گذشته در راه به ساربان دیگری برخوردند لذا از او هم درخواست شیر کردند ساربان سینه شتران را دوشیده محتوی ظرفهای خود را در میان ظرفهای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ریخت و یک گوسفند نیز اضافه بر شیر تقدیم نموده عرضکرد فعلا همین مقدار پیش من بود چنانچه اجازه بدهید بیش از این تهیه و تقدیم کنم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستهای خود را بلند کرده گفتند: خداوندا به اندازه کفایت به این ساربان عنایت کن.

همراهان عرض کردند: یا رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله برای آن که درخواست شما را اجابت نکرد دعایی کردی که ما همه آن دعا را دوست داریم ولی برای این ساربان که حاجت شما را برآورد از خداوند سبحان چیزی خواستید که ما دوست نداریم.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«مَا قَلَّ وَ كَفَى خَيْرَ مِمَّا كَثُرَ وَ اَلْهٰی اَللّٰهُمَّ اَرْزُقْ مُحَمَّدًا وَ اٰلَ مُحَمَّدٍ الْكَفَافَ»^(۱).

چیزی که کم ولی کافی باشد بهتر است از چیزی که زیاد ولی انسان را از خدا مشغول کند. خدایا به محمد و آل محمد باندازه کفایت بده.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «توانگر آن نیست که با فراوانی مال آبروی خود را حفظ کند بلکه توانگر کسی است که نفسش بی‌نیاز باشد.

و همچنین فرمود: اگر آنچه نزد توست تو را کفایت می‌کند پس طلب نکن آنچه تو را به طغیان وامی‌دارد (۱).

در تورات آمده:

«ای فرزند هر طور می‌خواهی بکن چون هر نوع عمل می‌کنی بهمان نحو هم پاداش می‌بینی. هر کس به روزی کم خداوند سبحان راضی باشد خداوند سبحان هم عمل او را قبول می‌کند و هر کس به مال حلال کم قانع باشد خداوند سبحان رنج او را کم می‌کند و به کسب او برکت می‌دهد و آن شخص را از جزو بندگان فاجر خارج می‌کند» (۲).

قناعت زندگی طیبه

از علی علیه السلام درباره تفسیر آیه: «فلنجینه حیا طیبه» بر هر مرد و زنی که شایسته عمل کنند زندگی زیبایی عنایت می‌کنیم. سؤال کردند: حیات طیبه ی (زندگی زیبا) چیست؟

1. میزان الحکمه

2. الکافی 2/138

(۱۷۶)

حضرت فرمود: زندگی طیبه، قناعت است. (۱)

عدی بن حاتم حضرت علی علیه السلام را دید که در برابرش کاسه‌ای آب و تکه‌ای نان جو و نمک نهاده‌اند.

او به حضرت گفت: ای امیر مؤمنان، این روا نیست که روز را گرسنه و مشغول کار و کوشش بسربری و شب را بیدار و درگیر با رنجها به روز آری و سپس افطارت این باشد.

امام علی علیه السلام گفت: نفس خود را به قناعت عادت ده و گرنه بیش از آنچه برای او بسنده باشد از تو طلب خواهد کرد.⁽²⁾

در زمان پیامبر ص، جوان مؤمنی بود که همیشه صف اول نماز بود ولی از نظر مالی فقیر بود. پیامبر ص برای فقر او ناراحت بود تا اینکه جبرئیل دو درهم آورد و به حضرت داد و گفت این را به سعد بده تا پولدار شود! حضرت هم پول را به سعد داد و گفت با آن کاسبی کند. سعد پول را گرفت و شروع به کاسبی کرد و کم‌کم وضعش خوب شد بطوری که مغازه‌ای زد. ولی دیگر کمتر به مسجد می‌رفت بطوری که موقع اذان حضرت به در مغازه‌اش آمد و گفت وقت نماز است! سعد گفت نمی‌توانم مسجد بیایم زیرا دو نفر مشتری دارم! لذا حضرت

1. نهج البلاغه/508

2. حلیه الابرار 232/2

(۱۷۷)

نگران شد که نکند سعد ایمانش ضعیف شود. تا اینکه جبرئیل نازل شد و گفت دو درهم را از او بگیر. حضرت پول را از سعد پس گرفت و سعد بعد از مدتی ورشکست شد ولی همانند اول به نمازها مرتب حاضر می‌شد.⁽¹⁾

کار و کارگر

جایگاه کار و کارگر در قرآن و حدیث

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^(۱)

هر انسانی باندازه تلاشی که می کند نتیجه می گیرد.

یکی از اقشار محترم جامعه مسلمین، کارگران می باشند. اگر کارگران نبودند خانه ای ساخته نمی شد. جاده ای درست نمی گردید. ماشین و لوازم منازل تولید نمی گردید. ما از امکاناتی چون آب و برق و تلفن و گاز و غذا و امثال آن بی بهره بودیم لذا چرخ جامعه را کارگران می چرخانند.

بوسیدن دست کارگر

پیامبر اسلام دست کارگر را بوسید. و فرموده اند: کسی که برای امرار معاش خانواده اش تلاش کند، مانند مجاهد فی سبیل الله

به دنبال کار رفتن ولقمه حلال در آوردن بر هر مسلمانی واجب است. و این تلاش از بهترین عبادات است که ثواب رزمنده مسلمان را دارد و در حدیثی از پیامبر عرق کارگر همانند خون شهید ارزشمند است.

مردی با نگرانی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: به خدا قسم ما سخت گرفتار دنیا شده ایم و دوست داریم که بر مال و ذخایر آن دست یابیم. وضع ما چگونه خواهد بود؟

حضرت از او سؤال کرد: دوست داری با مال دنیا چه کنی و درآمدت را در چه راه صرف نمایی؟

جواب داد: قسمتی را در بهبود زندگی خود و عائله ام صرف نمایم. صله رحم کنم و به بستگان تهی دستم کمک نمایم. در راه خدا به فقرا و مستمندان بدهم و به سفر عبادی حج و عمر بروم.

حضرت فرمود: نگران نباش. کار تو دنیا طلبی مذموم نیست، بلکه این کار خود آخرت طلبی است^(۱)

کار سیره پیامبران و مرسلین

حسن بن علی بن حمزه از پدرش نقل می کند که:

ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام را دیدم که در زمینی که داشت کار

۱. وسائل الشیعه - کتاب تجارت.

(۱۸۰)

می کرد و پاهایش عرق کرده بود.

به او عرض کردم: فدایت شوم، کجا هستند مردانی که به شما کمک کنند؟

فرمود: ای علی، کسی بهتر از من و پدرم بود، که با دست خود کار می کرد.

عرض کردم: چه کسی بود؟

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المومنین و پدرانم علیهم السلام ، همه آنان با دستشان کار کرده اند . کار سیرت پیامبران و مرسلین و اوصیاء و نیکوکاران بوده است .⁽¹⁾

عمر و شیبانی می گوید :

امام صادق علیه السلام را دیدم در حالی که وسیله صاف کننده زمین به دست و لنگ ضخیمی به کمر ، در باغی که داشت ، کار می کرد و عرق از پشتش می ریخت ،

عرض کردم: فدایت شوم، این وسیله را به من بدهید تا کار شما را انجام به دهم .

به من فرمود: من دوست دارم مرد در گرمای آفتاب در تحصیل معاش ، به مشقت بیافتد.⁽²⁾

ابو بصیر می گوید:

1 . وسائل 39/17

2 . وسائل 39/17

(۱۸۱)

از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود :

«أَنْتِ لِأَعْمَلِ فِي بَعْضِ ضِيَاعِي حَتَّى أَعْرِقَ وَ أَنْ لِي مِنْ يَكْفِينِي لِيَعْلَمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْتِ اطْلُبِ الرِّزْقَ الْحَلَالَ».

من دوست دارم کار کنم و عرق بریزم با این که به کار کردن نیازی ندارم ! تا خدا مرا در حال بدست آوردن رزق حلال ببیند.⁽¹⁾

رسیدن به اهداف از طریق سعی و تلاش

طبق آیات قرآن کریم رسیدن انسان به اهدافش فقط از طریق سعی و تلاش میسر می باشد.

یعنی عامل اصلی سعادت، سعی و تلاش است. چه در ابعاد مادی و اقتصادی و چه در ابعاد معنوی.

این حقیقت در بسیاری از آیات قرآن کریم منعکس است.

در آن جا که انسان را در گرو اعمالش می شمرد « کل نفس بما کسبت رهینه »⁽²⁾.

و در جای دیگر بهره او را تنها در گرو سعیش می شمرد « و ان لیس للانسان الا ما سعی »⁽³⁾.

و در بسیاری از آیات ، بعد از ذکر ایمان ، روی عمل صالح تکیه

1. وسائل 39/17

2. سوره مدثر - آیه 38.

3. سوره نجم - آیه 39.

(۱۸۲)

می کند.

« وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ »⁽¹⁾.

قسم به عصر که انسان در زیانکاری است مگر آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده و وصیت به حق و صبر نمایند.

تا همگان این خیال خام را از سر بدر کنند که بی سعی و تلاش به جایی می توان رسید. خیر نمی توان رسید. وقتی مواهب دنیای مادی را بی سعی و تلاش نمی توان بدست آورد، چگونه می توان انتظار داشت که سعادت جاودانی بدون آن بدست آید.

لزوم کار و تلاش

آیات قرآن مجید درباره لزوم کار و کوشش و تقلا در این زندگانی برای تحصیل مقاصد قانونی، به قدری فراوان و صریح است که جای هیچ گونه تردیدی برای ضرورت کار و تکاپو نمی گذارد.

با مشاهده آیات قرآنی و ائمه معصومین علیهم السلام و بیانات بزرگترین حکما و عرفای اسلام در لزوم کار و کوشش مفید در این زندگی، می فهمیم که رمز سعادت انسان در سعی و تلاش و مجاهدت است.

سیره عملی رهبران اسلام، تشویق تلاشگران و تذکر به افراد بیکار

1. سوره عصر، آیات 3 - 1.

(۱۸۳)

و تنبل بوده است.

پیشوای عالی قدر اسلام، برای آن که مسلمین را به کار و کوشش و به سعی و عمل تشویق کند و آنان را از تنبلی و بیکاری بر حذر دارد، عملاً افراد زحمت کش و کارگر را مورد مهر و عنایت مخصوص خود قرار می داد و به صور مختلف تشویقشان می کرد. برعکس، با بیکاران به تلخی و سردی برخورد می نمود و مراتب نارضایی خود را صریحاً اظهار می فرمود.

انس بن مالک گفت: موقعی که رسول اکرم از جنگ تبوک مراجعت می کرد، سعد انصاری به استقبال آمد حضرت با او مصافحه کرد. حضرت دست سعد را زبر و خشن دید.

فرمود: چه صدمه ای و آسیبی به دست رسیده است؟

عرض کرد: یا رسول الله، من با طناب و بیل کار میکنم و درآمدم را خرج معاش خانواده ام می نمایم. رسول اکرم دست او را بوسید و فرمود: این دستی است که آتش با آن تماس پیدا نمی کند.

روایت شده:

رسم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این بود که وقتی با مردی برخورد می کرد که نیرو و قوتش مایه شگفتی آن حضرت می شد، سؤال می کرد: آیا حرفه ای دارد و به کاری مشغول است اگر جواب منفی بود، می فرمود: از چشم من افتاد.⁽¹⁾

1. مستدرک 11/13

(۱۸۴)

پیغمبر اسلام از نظر معنوی فرستاده خداوند سبحان و رهبر روحانی جامعه و از نظر ظاهری رئیس کشور و شخص اول مملکت بود. وقتی در حضور مردم دست سعد انصاری را به احترام سعی و عملش می بوسد، در واقع بالاترین مراتب احترام و تشویق را نسبت به کار و کارگر معمول داشته است و موقعی که درباره فرد بیکار می فرماید: از چشم من افتاد، نافذترین سخن را درباره نارضایتی و اعتراض خود نسبت به بیکاری و بیکار ادا فرموده است.

مذمت تنبلی و بیکاری

از امام موسی بن جعفر علیهما السلام نقل شده است که فرمود:

«ان الله تعالى ليغض العبد النوام ، ان الله ليغض العبد الفارغ».

خداوند سبحان بنده پر خواب را مبعوض می شمرد، خداوند سبحان انسان بیکار را دشمن می دارد.⁽¹⁾

آری تنبلی و کسل بودن مورد مذمت اسلام قرار دارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وقتی که اشیاء باهم ازدواج کردند تنبلی با ناتوانی ازدواج کرد و نتیجه آن فقر شد.⁽²⁾

1. وسائل الشیعه - کتاب تجارت.

2. وسائل الشیعه - کتاب تجارت

(۱۸۵)

دشمن دارد.^(۱)

متأسفانه عده کمی از افراد بجای تلاش و کار و تهیه لقمه حلال، به خاطر تنبلی به دنبال تهیه پول راحت هستند لذا یا به دنبال قاچاق می روند یا از راههای کلاهبرداری و کلاشی و امثال آن پول درآورده که معمولاً زندگی راحتی ندارند .

عده ای معتاد می شوند . عده ای به خاطر کارهای خلاف به زندان می افتند . و عده ای دیگر زن و بچه خود را رها کرده و آنها را به امان خدا می گذارند .

حل مشکل مالی بوسیله کار و تلاش

در زمان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله شخصی مشکل مالی سختی پیدا کرد . نزد حضرت آمد تا کمک مالی بگیرد؛ اما هنوز سخنی نگفته بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که از ما بخواهد به او می بخشیم ولی اگر از خدا بخواهد خدا او را بی نیاز می کند .

این مسأله چند بار تکرار شد تا این که مرد تبری از همسایه قرض کرد و به صحرا رفت و هیزم جمع نمود و فروخت و پولی بدست آورد . روز بعد بیشتر کار کرد و پول بیشتری بدست آورد و با تلاش زیاد کم کم وضعش خوب شد و مشکلش برطرف گردید .

روزی با همسرش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و داستانش را گفت .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

نگفتم هر که از ما بخواهد به او می بخشیم ولی اگر از خدا بخواهد خدا او را بی نیاز می کند.^(۱)

افراط در کار کردن

بعضی از کارگران در کار کردن افراط می کنند به طوری که نه به خانواده می رسند و نه به امور دینی خود. سالها می گذرد و یک بار در نماز جمعه شرکت نمی کنند. اصلاً نمی دانند امام جمعه شهرشان چه کسی است؟ در مساجد شهر نماز نمی خوانند و گاهی در خانه هم نماز نمی خوانند.

اینها هم راه اشتباه طی می کنند. و اگر با این حال بمیرند در پیشگاه الهی مؤاخذه خواهند شد. زیرا هدف از خلقت انسان، کار کردن نیست. بلکه هدف، عبادت و معرفت است و کار و ازدواج و خانه و لذات مشروع ابزار رسیدن به این هدف هستند.

اما شاهد هستیم که بعضی از افراد هدف را گم کرده اند و ابزارها را هدف قرار داده اند. دنیا وسیله آخرت است ولی اینها دنیا را هدف خود می دانند و از آخرت غفلت نموده اند.

باید به فرمایش امام علی علیه السلام شبانه روز را سه قسمت کرد. یک قسمت کار و تلاش. یک قسمت هم استراحت و لذت های مشروع.

قسمتی هم برای عبادت و بندگی .

عمرانسان بزرگترین سرمایه انسان است که باید از آن بهترین استفاده بنماید و در قیامت از مهم ترین سوالاتی که از هر انسانی می کنند این سوال است که عمرت و جوانیت را در چه کاری گذراندی؟ گفته اند انسانهای عادی فقط از بیست درصد استعدادهای خود استفاده می کنند و اگر از سی درصد آن استفاده نمایند نابغه خواهند شد!

تنبلی، بیماری اجتماعی

یکی از بیماری های جامعه ما، بیماری تنبلی اجتماعی است. یعنی اکثراً میل دارند که شغل راحت و کم زحمت داشته باشند. اکثر فارغ التحصیل های کشور به دنبال استخدام دولتی هستند و بعضی از آنها حاضرند نگهبان یا سرایدار اداره باشند زیرا کارشان کم زحمت و درآمدشان تضمین شده است.

آیا در کشورهای پیشرفته هم این چنین است و افراد تحصیل کرده فقط جذب دولت می شوند؟ یا این که خودشان کار آفرین می شوند و با تاسیس شرکت ها و کارخانجات عده ای را سرکار می برند.

در کشور ما تعدادی از سرمایه دارها هستند که حاضر نیستند این سرمایه را در کارهای تولیدی و مورد نیاز کشور بکار ببندند بلکه یا در بانکها می گذارند و یا خرج تجملات برای خود اضافه کردن املاک

(۱۸۸)

و ویلاها می نمایند.

باید فرهنگ ارزش تلاش و همت را بین نوجوانان و جوانان جامعه ایران اسلامی نهادینه نمایم. باید به افراد فارغ التحصیل بگوئیم که تلاش و کار هر چه قدر بیشتر و سخت تر باشد ارزشش بیشتر است.

و باید بگوئیم که پر کردن مشاغلی که مورد نیاز کشور است واجب کفائی و گاهی واجب عینی است.

(۱۸۹)

شرم و حیا

ارزش حیا در قرآن و حدیث

قرآن کریم می‌فرماید:

« قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يُغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ »⁽¹⁾

به مؤمنین بگو چشمهایشان را بر حرام ببندند و پاکدامن باشند که برایشان پاکیزه‌تر است و خدا از کارهایی که می‌کنید مطلع است .

در جای دیگر می‌فرماید:

« يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا »⁽²⁾

ای زنهای پیامبر ! شما مانند زنهای دیگر نیستید اگر باتقوا باشید . باید صدای خود را در مقابل نامحرم نازک نکنید تا مبادا افرادی که دلشان مریض است در شما طمع کنند و سخن خوب بگویند .

1. سوره نور، آیه 30.

2. سوره احزاب، آیه 32.

(۱۹۰)

حیا از صفاتی است که خداوند سبحان آن را دوست دارد و از روز اول همراه آدمی بوده است .

به طوری که در روایت است وقتی خدا، آدم ع را آفرید. جبرئیل نزد آدم ع آمد و گفت از میان عقل و ایمان و حیا یکی را انتخاب کند. آدم ع عقل را انتخاب کرد. در این موقع، حیا و ایمان گفتند ما ماموریم هر کجا عقل باشد با او همراه شویم.⁽¹⁾

چند نکته درباره حیا

1 - کسی که حیا دارد مورد لطف خدا قرار می گیرد و کسی که حیا ندارد از رحمت الهی محروم می گردد !

2 - بین حیا و پاک شدن جامعه از جرم و گناه، رابطه مستقیم وجود دارد و کسی که حیا ندارد آدم خطرناکی است که انجام هر گناهی از او محتمل است .

3 - مبنای فرهنگ غرب بر اساس بی حیایی است و باصطلاح حیا در غرب مرده است !

مخصوصاً این که دختران و پسران را از نوجوانی بی حیا بار می آورند و او، با بی حیائی رشد می یابد درحالی که اگر زنان و مردان بی حیا باشند جامعه فاسد می شود.

1 . بحار 335/68

(۱۹۱)

حیا زیربنای پاکی ها

حیا یا شرم از کلمات مترادف هستند که به معنای رعایت آداب و حریم ها و اخلاقیات می باشد . همچنین حیا یک حالت خودنگه داری و انقباض و انزوا و گرفتگی نفس است .

حیا را این گونه تعریف نموده اند: نوعی خودداری فرد از انجام عمل زشت در حضور یک ناظر محترم به دلیل ترس از سرزنش .

فرق حیا با خجالت این است که حیا یک امر مثبت است و خجالت یک امر منفی است لذا مردم از شخص با حیا تعریف می کنند ولی از آدم خجالتی تعریف نمی نمایند .

از با حیاترین مردم، پیامبران بوده اند مخصوصا پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله که گاه از کثرت حیا، عرق شرم بر صورت و گردن ایشان ظاهر می شد .

سپس اولیاء خدا و علماء و مؤمنین و مؤمنات از نظر حیاء از بقیه جلو ترند.

معمولا حیا در زنان بیش از مردان است که طبق روایتی گفته شده: حیا ده جزء دارد که یک جزء در مرد و نه جزء در زن است!

گویند: وقتی دختر به سن بلوغ رسید یک جزء از حیا می رود . هنگامی که عروسی کرد جزء دوم هم می رود . وقتی فرزندی متولد نمود جزء سوم هم می رود . و هفت جزء باقی می ماند . اگر رعایت

(۱۹۲)

مسائل اخلاقی و عفت و حیا را نمود، این هفت جزء باقی می ماند والا بقیه هم می رود و تبدیل به زن بی حیایی می شود .

جامعه ای که در آن حیا رواج داشته باشد و یک ارزش به حساب بیاید، آرامش، امنیت و سلامت اخلاق در آن وجود دارد و اگر در اجتماعی همانند مردم کشورهای غربی، حیا دیگر ارزشمند نباشد بلکه علامت عقب ماندگی باشد، با افزایش جرم و گناه و فساد اخلاق و زیاد شدن بیماریهای خطرناک مواجه می گردد .

انواع حیا

1 - حیا در روابط جنسی زن و مرد (براساس عقل و شرع باید روابط جنسی مشروع زن و شوهر، در خفا انجام شود و پوشیده باشد که اگر از اعضاء خانواده یا دیگران آنها را در این حالت مشاهده کنند آثار مخربی بر تماشا کنندگان خواهد داشت).

2 - حیا در روابط اجتماعی و اخلاقی بین افراد جامعه مانند مقابل یکدیگر پارا دراز نکردن - فحش ندادن - دعوا نکردن - برهنه نشدن - بالباس زیر مقابل هم ظاهر نشدن - صداهای ناجور از خود در نیاوردن...

3- حیا در روابط اعضای خانواده مانند جلوتر از والدین راه نرفتن - رعایت حرمت آنها در همه موارد.

4- حیا در روابط کاری

(۱۹۳)

5- حیا در ورزش مانند در رختکن برهنه نشدن، لباس چسبان نپوشیدن.

6- حیا در ادبیات و هنرها مانند از الفاظ رکیک دوری کردن، اجتناب از ناسزا گفتن و برهنه ظاهر شدن در صحنه‌های فیلم.

7- حیا در موقع خوابیدن

8- حیا در هنگام قضاء حاجت

9- حیا در هنگام ازدواج

10- حیا در هنگام غذا خوردن

و...

بی‌حیایی در غرب

در فرهنگ غربی، حیاء یک ارزش به حساب نمی‌آید بلکه حیاء را مانع پیشرفت دانسته و آن را علامت بی‌تمدنی می‌دانند!

مهم‌ترین ارزش زن در غرب، استفاده از زیبایی زن برای امیال شهوانی و کسب درآمد برای صاحبان این زنان است. زن تا زیبا و جوان است، وظیفه‌ای جز استفاده جنسی برای شهوت پرستان ندارد. از او فیلمها و عکسها و تصاویر مختلف در حالتهای شیطانی تهیه کرده و به اقصی نقاط دنیا می‌فرستند. برای فروش کالاهای خود، عکس او را بر روی شامپو و صابون و عریان در بوتیک‌های خود و... قرار داده و درآمد کسب می‌نمایند.

زن زیبا حق ندارد مادری کند و تا می تواند باید از بارداری خود جلو گیری کند تا بهتر بتواند از زیبایی و جسم خود برای شهوت پرستان استفاده نماید .

او باید با مردان مختلف رابطه برقرار نماید و همه تلاش خود را در جلب توجه و رضایت مردان بیگانه صرف نماید . دایره ارتباط او محدود به یک مرد و دومرد نیست بلکه او باید از هر راهی در اشاعه فرهنگ منحط غرب بکوشد و حتی در این راه از رابطه جنسی با حیوانات و یا با زنان دیگر بهره بگیرد .

در این فرهنگ، مادر بودن زن، تربیت فرزندان سالم و صالح، تلاش علمی و اجتماعی زن بی اهمیت است و اگر زنی بکوشد تا پا کدامنی خود را حفظ نماید، او را اُمَل و عقب مانده معرفی می کنند . پا کدامنی در این فرهنگ ضدهنر است نه هنر . زن باید در غرب در کمال بی حیایی باشد و از عریان شدن در مقابل چشمان میلیونها نفر ابایی نداشته باشد .

در این فرهنگ عبادت و حیا و عفت و حُجب و وقار و ... زن جایگاهی ندارد و زن های با این صفات را فقط در داستان ها میخوانند .

در این فرهنگ خوشگذرانی مهم ترین دغدغه انسان است و باید همگی در اوقات فراغت و کار خود، به خوشگذرانی که عبارت است از حضور در رقصخانه ها، قمارخانه ها، کلوپ ها و کاباره ها

وسینماها و پار کهای مخصوص فساد و ارتباطات نامشروع با هم جنس یا جنس مخالف ... بگذرانند .

از این رو است که در عصر حاضر، از یک طرف به خاطر انحراف غرب از انسانیت، غربی هادچار هزاران مشکل اخلاقی و اجتماعی شده است و از طرفی هزاران زن و مرد غربی که می کوشند پا کدامنی خود را حفظ کنند، به دین اسلام روی آورده و با مسلمان شدن، ارزشهای انسانی خود را حفظ می نمایند و این مایه بغض و کینه دنیای غرب شده است . لذا قوانین سختی را نسبت به مسلمانان و کسانی که می خواهند با

فرهنگ سالم زندگی کنند اجرا می کنند . که به عنوان مثال تلاش کشورهای اروپایی در وضع قوانین علیه حجاب را میتوان نام برد .

در جهان امروز به خاطر انقلاب صنعتی که از قرن 18 میلادی شروع شد، فرهنگ غرب حاکمیت خود را بر تمامی کشورهای جهان تحمیل نمود و آنان را از فرهنگهای خود دور نمود . از جمله در کشورهای مسلمان با جدا کردن مردم از ارزشهای اسلامی و ملی خود، آنان را وادار به تبعیت از ارزشهای غربی نمود . واگر مردم در این زمینه مقاومتی می نمودند، توسط عوامل غرب سرکوب می شدند که نمونه آن در واقعه کشف حجاب در ایران و کشتار مردم در مسجد گوهرشاد مشهد و دستگیری علماء و مخالفین کشف حجاب بود .

(۱۹۶)

آثار فرهنگ منحط غرب در کشورمان

اگر چه ملت ایران با حیاترین ملتهای جهان هستند و آنقدر که عفت و حیا و پا کدามنی در کشور ایران اسلامی است به جرأت می توان گفت که در جای دیگری نیست؛ زیرا مردم ایران ملتی هستند پیرو اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله ، پیرو امامان معصوم علیهم السلام ، پیرو حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که مظهر پا کدامنی بوده است و از طرفی همواره روحانیت و علماء جایگاه با ارزشی در میان مردم ما داشته اند . و این ارتباط باعث اشاعه معنویات بین همه اقشار مردم شده است و انقلاب اسلامی هم باعث احیاء ارزشهای فراموش شده شد .

اما در عین حال از زمانی که کشورمان مورد هجوم فرهنگ منحط غرب قرار گرفت، همه روزه اتفاقات ناخوشایندی می افتد که با دیدن یا شنیدن اخبار آن دل هر ایرانی پا کدامن به درد می افتد که چرا باید یک ایرانی این کارهای زشت را انجام دهد؟ باندهای فساد که دستگیر می شوند! زنانی بی حیائی که در بعضی خیابانهای تهران جولان می دهند! اختلاط بین زن و مرد که گاهی در بعضی جشنواره ها انجام می شود و دهها مورد که دل ملت ایران را بدرد می آورد.

مسخ شدن

یکی از اثرات بی حیائی و گناه مسخ شدن است .

کسانی هستند که ظاهرشان تبدیل به حیوان نشده است ولی باطن

(۱۹۷)

آنها حیوان است. اینها کسانی هستند که به خاطر کفر و شرک و گناهان بزرگ و آلودگیهای فراوان، فقط خصلتهای حیوانی همچون خورو خواب و شهوات را دارند و از خصلتهای انسانی خالی هستند.

خداوند سبحان حکیم در قرآن کریم به پیامبرش می‌فرماید: کفار و مشرکین و دشمنان خدا همانند حیوانات می‌چرند و می‌خورند.^(۱)

متأسفانه افراد این گروه زیاد هستند و در اکثر مناطق دنیا وجود دارند و شهرها و روستاها پراز این افراد است.

معیاری برای شناخت اولیه این افراد نیست مگر کسانی که دارای قدرت‌های مافوق طبیعی می‌شوند و چشم برزخی پیدا می‌نمایند.

ولی علت اصلی مسخ شدن و از انسانیت تنزل نمودن و تبدیل به حیواناتی چون خوک و خرس و میمون و امثال آن شدن، بی‌حیایی که به بی‌دینی و کفر می‌انجامد می‌باشد.

در این رابطه داستانها و مطالب فراوانی وجود دارد که به بعضی اشاره می‌گردد.

الف: سید جمال الدین گلپایگانی می‌گوید: من وقتی از اصفهان به نجف اشرف رفتم، تاملتی افرادی که باطناً حیوان بودند را به صورتهای برزخی آنها می‌دیدم. به صورت وحوش و حیوانات و شیاطین! تا آن که از کثرت مشاهده، ملول شدم.

یکروز به حرم مطهر مشرف شدم و از امیر المؤمنین علیه‌السلام خواستم که

این حال را از من بگیرد که من طاقت ندارم .

حضرت آن حال را از من گرفت و از آن پس، دیگر صورتهای برزخی افراد را نمی دیدم!^(۱)

ب: امام صادق علیه السلام در سفر حج در نزدیکی کعبه، دستهای مبارک خود را بر چشمان ابابصیر گذاشت . ناگاه ابابصیر مشاهده کرد که تعدادی از طواف کنندگان بصورتهای حیوانات هستند . و افرادی که انسان هستند کم می باشند!^(۲)

در زمان ما وقتی اخبار بعضی از جنایات و مفاسد را می شنویم یا می خوانیم متوجه می شویم که مسخ از انسانیت هنوز ادامه دارد .

وقتی می شنویم که در کشور اکراین، صاحبخانه مهمانش را می کشد و گوشت او را به اتفاق همسرش می خورد! آیا این مسخ نیست؟

وقتی می خوانیم که در تهران، مادر و دختری خانه فساد راه انداخته و بارها و بارها عمل زنا را با مردان نامحرم متعددی انجام می دهند! آیا این مسخ نیست؟

وقتی می شنویم پسر نوزده ساله چوبه دار در خانه اش آماده کرده و در مقابل چشمان گریان مادر و خواهرش، پدر پیرش را به جرم حاضر نشدن به واگذاری ملکش به او، دار می زند! آیا این مسخ از انسانیت

۱ . داستانهای از زندگی علما .

۲ . بصائر الدرجات/ ۲۷۰

نیست؟

افرادی مانند شارون وبوش و صدام و قذافی و اولمرت و بلر و ایادی آنها، با این همه جنایات و خطاها، آیا انسان هستند؟

انواع افراد مسخ شده

افراد مسخ شده بر دو نوع هستند .

اول: افرادی هستند که مسخ شدن آنها حتمی و فراگیر شده و دیگر نمی توانند به انسانیت برگردند . همانند افراد عذاب شده در زمان حضرت عیسی علیه السلام و حضرت داود علیه السلام .

یا کسانی که هیچ اثری از انسانیت در آنها باقی نمانده است همانند شمرها، هیتلرها، صدام ها، قاتلین حرفه ای، شرابخواران حرفه ای، زناکاران و هم جنس بازان و ...

دوم: افرادی هستند که با توبه می توانند به انسانیت خود برگردند و بوده اند افرادی که عمری را در گناه و حیوانیت بسر برده اند ولی با توبه و بازگشت به رحمت الهی انسان والایی شده اند .

در قیامت عده ای از انسانها بصورت حیوان محشور می شوند . عده ای در صحرای محشر بصورت حیوان ظاهر می شوند و عده ای در جهنم بصورت حیوان می باشند .

در روایت است:

شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آیه « فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً » یعنی: فوج

(۲۰۰)

فوج می آید، سؤال کرد؟ حضرت گریست و فرمود: سؤال مهمی کردی ! در قیامت، عده ای از مردم،

بصورت های مختلف، محشور می شوند . از جمله :

1 - شایعه سازان، بصورت میمون !

2 - حرام خواران، بصورت خوک !⁽¹⁾

پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر معراج در جهنم افرادی را که عذاب می شدند دید از جمله: شخصی را دیدم که سرش مثل خوک و بدنش مثل الاغ بود ! جبرئیل گفت: این شخص سخن چینی می کرده است . شخصی را دیدم که صورتش مثل سگ بود و آتش بر او وارد می کردند ! جبرئیل گفت: او خواننده و حسود بوده است !⁽²⁾

انواع زنان

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«در آخر الزمان که نزدیک قیامت و بدترین زمانهاست، زنانی پیدا بشوند که خیابان گرد، از دین بیگانه، دنباله رو فتنه ها و هوسها و پیرو شهوات و شتابان بسوی لذتها و حلال کننده حرامها باشند ! اینان به دوزخ گرفتار ابدی شوند .⁽³⁾

1 . بحار الانوار 89/7

2 . زندگانی پیامبر اسلام.

3 . مکارم الاخلاق 201

(۲۰۱)

و فرمود: کسی که لباسش حیاء باشد، مردم عیوبش را نمی بینند.⁽¹⁾

شخصی از علی علیه السلام پرسید: کدام یک از فصل‌های سال را دوست دارید؟

امام علیه السلام فرمود: بهار را؛ زیرا در بهار پوششی زیبا روی همه چیز را می‌گیرد در حالی که در زمستان درختان بی‌پوشش و عریان هستند!⁽²⁾

وقتی زلیخا می‌خواست که با یوسف ع گلاویز شود ابتدا پارچه‌ای روی بت خود انداخت! یوسف ع پرسید چرا اینکار را کردی؟ گفت از بت حیا می‌کنم! حضرت فرمود تو از یک موجود جماد که نمی‌بیند حیا می‌کنی چگونه من از خدائی که می‌بیند و از همه اسرار من آگاه است حیا نکنم؟⁽³⁾

1. نهج البلاغه ص 508

2. خانواده نمونه.

3. نمونه معارف 358/4

(۲۰۲)

هوا پرستی

نکوهش هوا پرستی در قرآن و حدیث

قرآن کریم می‌فرماید:

« فَأَمَّا مَنْ طَغَى * وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى »⁽¹⁾

هر که طغیان کند و دنیا را انتخاب کند جایگاهش آتش باشد.

بزرگترین انحراف بشر از هوا پرستی آغاز می گردد لذا در قرآن کریم، این کتاب شفاعت بخش و هدایتگر، بارها و بارها نسبت به عواقب هوا پرستی هشدار داده شده است .

« وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ »⁽²⁾.

وجه کسی گمراه تراست از انسانی که از نفسش پیروی می کند بدون این که از دستور خدا تبعیت کرده هدایت شود. خداوند هم افراد

1. سوره نازعات، آیات 37 تا 39.

2. سوره قصص، آیه 50.

(۲۰۳)

ستمکار را هدایت نخواهد کرد.

افراد هوا پرست

درمقابل پرهیز کاران و متقین، اشخاص فراوانی هستند که اراده کنترل غرایز و شهوات نفسانی خود را ندارند و در چند روزه عمر خود مهار نفس اماره را رها کرده و می گذارند هر جا که می خواهد قدم بگذارد که این دسته ذلیل ترین مردم هستند زیرا شرافت انسانیت را در راه لذات نامشروع زود گذر فدا می نمایند .

امام علی علیه السلام می فرماید:

«من ترك الشهوات كان حُرّاً».

کسی که شهوات را ترک کند آزاد مرد است .⁽¹⁾

امام ششم علیه السلام فرمود: پرهیز کنید از هوای نفستان همان طوری که از دشمنانتان حذر می کنید. زیرا برای مرد چیزی دشمن تر از پیروی از هوای نفسانی و گفتار بیهوده درباره دیگران نیست .

همچنین حضرت فرمود: کسی که مالک نفسش باشد و در هنگامی که نفس به حرام رغبت می کند و در زمانی که نفس از واجب فرار می کند و در موقعی که چیز نامشروع از خوراکی می خواهد و هنگامی که زمانی که عصبانی است و زمانی که راضی است، نفسش را در همه این حالات کنترل کند، خداوند سبحان بدنش را بر آتش حرام

1. کنزالفوائد 349/1

(۲۰۴)

می کند.^(۱)

داستان عفت امام حسن علیه السلام در برابر زن کامجو

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد که:

در ابواء (منطقه ای خارج از مدینه) زنی چادر نشین خدمت حضرت مجتبی علیه السلام رسید در حالی که امام حسن علیه السلام مشغول نماز بود.

امام علیه السلام، نماز را کوتاه نمود و فرمود: کاری داشتی؟

جواب داد: آری.

پرسید: کارت چیست؟

گفت: من زنی بی شوهرم به این مکان وارد شده ام و مایلم از شما کام بگیرم!

حضرت فرمود: دور شو از من! می خواهی مرا با خودت در آتش جهنم بسوزانی.

ولی آن زن گوش نداده و پیوسته در صدد دل بردن از آن حضرت بود.

حضرت شروع به گریه کرد و در این بین می‌فرمود: دور شو! وای بر تو. کم کم گریه آن حضرت شدید شد. زن که حال امام مجتبی علیه‌السلام را مشاهده کرد او هم شروع به گریه نمود.

امام حسین علیه‌السلام وارد شد دید برادرش با این زن هر دو گریه

1. جامع الاخبار/185

(۲۰۵)

می‌کنند. سیلاب اشک امام حسن علیه‌السلام چنان برادر را تحت تأثیر قرار داد که او هم شروع بگریه کرد.

عده‌ای از اصحاب حضرت آمدند هر کدام آن حال را مشاهده می‌کرد گریه آنها را می‌گرفت تا این که صدای گریه شان بلند شد. زن بادیه نشین وقتی این صحنه را دید، بلند شد و رفت. اصحاب هم متفرق شدند. مدتی از این پیش آمد گذشت.

حسین بن علی علیه‌السلام از نظر عظمت و جلالت برادر خویش، علت گریه امام دوم را نپرسید. نیمه شبی که امام حسن علیه‌السلام خوابیده بود ناگاه بیدار شده و گریه آغاز نمود.

امام حسین علیه‌السلام پرسید: چه شده برادر جان؟

فرمود: خوابی دیدم از آن جهت گریه می‌کنم. حسین بن علی علیه‌السلام تفصیل خواب را جویا شد.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: می‌گویم ولی تا زنده‌ام به کسی مگو. یوسف صدیق را در خواب دیدم. مردم برای تماشای او جمع شده بودند من هم جلو رفته او را تماشا می‌کردم همین که حُسن و زیبایی‌اش را دیدم گریه‌ام گرفت. یوسف به سوی من توجه نموده گفت: برادرم چرا گریه می‌کنی پدر و مادرم فدایت باد.

گفتم: به یاد آوردم جریان تو را با زن عزیز مصر که چه رنج و مشقتی کشیدی، به زندان افتادی، پیر کهنسال یعقوب در فراق تو چه دید. برای آن گریه می‌کنم و در شگفتم از نیرو و تقوای تو که چه اندازه

خوددار بودی؟

یوسف گفت: چرا تعجب نمی کنی از خودت راجع به آن زن بادیه نشین که او در ابواء با تو روبرو شد . چه حالی پیدا کردی دیدی چگونه اشک ریختی؟^(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که زمینه انجام عمل حرام با نامحرمی را پیدا کند اما از ترس خدا او را ترک کند، خداوند سبحان آتش را بر او حرام می کند و او را از قیامت ایمن کرده وارد بهشت می نماید و اگر حرام مرتکب شود خدا بهشت را برای او حرام کرده و او را وارد جهنم می نماید.

و در جای دیگر حضرت فرمود: بیشترین چیزی که باعث جهنمی شدن امت من می گردد دو چیز است شکم پرستی و شهوترانی .^(۲)

نتیجه نیک مخالفت با هوای نفس

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: در میان بنی اسرائیل عابدی زیبا و خوش سیما بود که زندگی خود را به وسیله درست کردن زنبیل از درخت خرما می گذرانید .

روزی از در خانه پادشاه می گذشت کنیز خانم پادشاه او را دیده وارد قصر شد و حکایتی از زیبایی و جمال عابد برای خانم تعریف

1 . بحار الانوار 340/43

2 . الکافی 79/2

کرد . خانم گفت : به وسیله‌ای او را داخل قصر کن .

همین که عابد داخل شد چشم همسر سلطان به او افتاد از حُسن و جمالش درشگفت شد درخواست گناه کرد . عابد امتناع ورزید .

زن دستور داد درهای قصر را ببندند و به او گفت غیر ممکن است باید من از تو کام بگیرم و تو نیز از من بهره‌بری ! عابد چون راه چاره را مسدود دید . پرسید: بالای قصر شما محلی نیست که در آن جا وضو بگیرم؟

زن به کنیز گفت : ظرف آبی بالای قصر ببر تا هر چه می‌خواهد انجام بدهد .

عابد بر فراز قصر رفت در آن جا با خود گفت: ای فلان! مدت چندین سال عبادت را که روز و شب مشغول بودی به یک عمل ناچیز می‌خواهی تباه کنی . اکنون خود را از این بام به زیر انداز . بمیری بهتر از آن است که این کار انجام دهی! با این فکرنزدیک بام رفت دید قصر مرتفعی است و هیچ دست آویزی نیست که خود را به آن بیاویزد تا بزمین برسد، تصمیم گرفت خود را از بالا به پایین بیاندازد هرچه بادا بادا.

حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: همین که خود را آماده انداختن نمود به جبرئیل امر شد که فوراً به زمین برو . بنده ما از ترس معصیت می‌خواهد خود را به کشتن دهد . او را به بال خود دریاب تا آزرده نشود .

(۲۰۸)

به محض افتادن عابد، جبرئیل عابد را در راه چون پدری مهربان گرفت و به زمین گذاشت . زنبیل‌های عابد در همان قصر ماند بناچار عابد با دست خالی به خانه‌اش رفت. زنش پرسید: پول زنبیل‌ها را چه کردی؟

گفت : امروز چیزی عاید نشد.

زن گفت: امشب را با چه افطار کنیم ؟

جواب داد: باید به گرسنگی صبر کنیم ولی تو تنور را روشن کن تا همسایه‌ها متوجه نشوند ما نان تهیه نکرده‌ایم؛ زیرا ایشان به فکر ما خواهند افتاد .

زن تنور را روشن کرده با مرد خود شروع به صحبت نمود . در این بین یکی از زنان همسایه برای بردن آتش وارد شد .

عابد گفت : از تنور آتش بردار .

آن زن به مقدار لازم آتش برداشت و در موقع رفتن گفت: شما گرم صحبت نشسته اید نانهایتان در تنور نزدیک است بسوزد! زن نزدیک تنور آمده دید نان بسیار خوب و مرتبی بر اطراف تنور است . نانها را جدا کرده پیش شوهر آورد به او گفت: تو در پیش خدا منزلتی داری که برایت نان آماده می شود از خداوند سبحان بخواه بقیه عمر، ما را از بدبختی و ذلت نجات دهد.

عابد گفت: صبر بر همین زندگانی بهتر است .⁽¹⁾

1. پند تاریخ

(۲۰۹)

امام علی علیه السلام فرموده است:

«مغلوب الشهوة اذل من مملوك الرق».

کسی که مغلوب شهوات باشد از بنده زر خرید ذلیل تر است .⁽¹⁾

همچنین فرمود:

«من احب المكارم اجتنب المحارم».

کسی که کرامتها را دوست دارد از حرام چشم پوشی کند .⁽²⁾

امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان نمی تواند بنده ای را وسوسه کند مگر این که ابتدا یاد خدا را از او می برد و او را نسبت به دستور خدا سست می نماید و او را به محرمات وارد کرده و این که خدا بر اسرار او مطلع است را از یاد او می برد.⁽³⁾

امام علی علیه السلام فرمود: مقهور کنید این نفوس سرکش را که خودسر و بی قیدند! اگر خواسته های آنها را پیروی نمایید شما را در پرتگاه می افکنند.⁽⁴⁾

در طول تاریخ جهان همواره افرادی بوده اند که به علت پیروی از هوای نفسانی دچار انحراف شده و باعث بدبختی خود در ابتدا و انحراف و فساد بسیاری از افراد بشر شده اند.

1. غررالحکم/305

2. کنزالفوائد/279/1

3. بحارالانوار/124/60

4. میزان الحکمة/3480/4

(۲۱۰)

پیروی از هوای نفسانی افراد در ابعاد مختلف مثل ریاست طلبی و قدرت طلبی و رفاه طلبی و شکمبارگی و شهوات جنسی و غیره ظاهر شده است. امثال نمرود و فرعون و بخت النصر و چنگیز و تیمور و یزید و صدام و قذافی و بسیاری از افراد مشهور در خونخوارگی و استعمار افراد بشر کسانی بودند که در زندگی خود اراده لازم جهت کنترل غرایز سرکش خود نداشتند لذا باعث شدند که عمر خود را در غارت مردم محروم و مظلوم سپری کرده و سپس با پرونده سنگینی از اعمال ضد بشری از این جهان رخت ببندند. به نمونه ای از این اشخاص اشاره می شود.

عاقبت نافر جام عمر سعد

عمر سعد از کسانی بود که می گفتند در کودکی با امام حسین علیه السلام هم محله بودند و با هم بزرگ شدند و پدرش نیز سعد ابن ابی وقاص از سرداران سپاه اسلام بود و هیچ کس حتی خود او فکر نمی کرد که روزی به جنگ فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و امام برحق، امام حسین علیه السلام برود؛ ولی به دلیل غلبه هوای نفس بر عقل او، نتوانست از حکومت ری بگذرد و به خاطر حکمرانی بر قسمت کوچکی از این دنیا، دست خود را به خون شریفترین انسانها یعنی امام حسین ع و اصحابش آغشته نمود.

امام علی علیه السلام می فرماید: چه بسا ساعتی شهوت باعث غم و

(۲۱۱)

اندوه روزگاری طولانی بشود.^(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز است که وارد خانه ای نمی شود الا این که آن خانه را خراب کرده و عمر را بی برکت می کند. خیانت، شراب خواری، زنا و دزدی.^(۲)

امام علی علیه السلام فرمود: کسی که دائما فکرش در گناهان دور می زند عاقبت مرتکب گناه می شود.^(۳)

امام پنجم علیه السلام فرمود: هیچ نکبتی به انسان نمی رسد مگر بواسطه گناهی که مرتکب می شود.

وسوسه شیطان

همیشه در کنار نفس اماره، شیطان هم وسوسه می کند و وسوسه شیطان چند صورت دارد. گاهی شیطان می خواهد جایی در دل باز کند و گاهی وسوسه می کند که گناه کن و بعد توبه کن و گاهی به دلش می اندازد که این گناه صغیره است و گاهی از راه تهدید و ترساندن که اگر چنین و چنان نکنی چه می شود.

۱. میزان الحکمة ۴/ 3480

۲. ثواب الاعمال ۲۴۲/

۳. غرر الحکم ۳۰۷/

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر روزی که خورشید سر از دریچه مشرق برآورد و هر شبی که آفتاب چهره پیرده مغرب فرو کشد دو فرشته به امر خدای تعالی چهار جمله را میان خود رد و بدل می نمایند یکی می گوید: ای کاش این مردم آفریده نشده بودند. دیگری می گوید: اکنون که آفریده شده اند ای کاش می دانستند برای چه آفریده شده اند. دیگری می گوید: اکنون که نمی دانند برای چه منظوری آفریده شده اند ای کاش بدانچه عالمند عمل کنند. آن دیگر می گوید: اینک که بدانچه می دانند عمل نمی کنند ای کاش از گذشته خود توبه کنند.^(۱)

پیروی از شهوات

قرآن کریم می فرماید:

« وَذَرُوا ظَاهِرَ الْأَعْيُنِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَعْيُنَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ »^(۲).

دست از گناهان ظاهری (مثلا شرابخواری) و باطنی (مثلا ریاکاری) بکشید که آنان که گناه می کنند بزودی به خاطر کارهایشان مجازات می شوند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ مردی با زن نامحرمی تنها نمی شود جز آن

1. میزان الحکمه

2. سوره انعام، آیه 119.

^(۱) که سومی آنها شیطان است.

علی علیه السلام درباره دوری از محرمات می فرماید: بهترین عبادت چشم پوشی از گناه است.⁽²⁾

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره زنا می فرماید: بعد از شرک به خدا، عظیم ترین گناه ریختن نطفه در رحم زن نامحرم است.⁽³⁾

همچنین در این باره می فرماید: شدید می شود غضب خدای بر زن شوهر داری که چشمش را از نامحرم پرمی کند که اگر این کار را کرد همه اعمالش باطل می شود و اگر زنا بدهد بر خدا لازم است که بعد از این که در قبرش او را عذاب کرد به آتش جهنم او را بسوزاند.⁽⁴⁾

امام علی علیه السلام در این باره فرمود: پیروی از هوای نفس در مورد زنان، خُلق و خوی مردان احمق است.⁽⁵⁾

1. مستدرک الوسائل 266/14

2. غررالحکم 260/

3. مستدرک الوسائل 335/14

4. وسائل الشیعه 232/20

5. مستدرک الوسائل 158/14

(۲۱۴)

حرص و طمع

نکوهش حرص و طمع در قرآن و حدیث

قرآن کریم می‌فرماید:

« وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ ⁽¹⁾ ».

و ثروت و فرزندان شما فضیلتی نیست که شما را بما نزدیک کند مگر ایمان و عمل صالح داشته باشید . که اینان بخاطر اعمالشان پاداش مضاعف گرفته و در خانه‌های امن زندگی می‌کنند.

هفت آفت حرص

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

آدم حریص بین چند آفت گرفتار است: فکری که به بدنش ضرر زده و نفعی برای او ندارد و اندوهی که پایان ندارد و سختی و رنجی که از آن راحت نمی‌شود مگر هنگام مرگ و ترس که عاقبت از آنچه که

1. سوره سبا، آیه 37.

(۲۱۵)

می‌ترسد در او می‌افتد و غمی که زندگی را بر او تلخ می‌کند و برای او فایده‌ای ندارد و حساب الهی که از عذابش خلاص نمی‌شود مگر با عفو الهی و عقابی که هیچ راه فرار و گریزی از او ندارد ⁽¹⁾.

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام درباره صفت رذیله حرص و زیاده‌طلبی می‌فرماید:

«طمع راهی است که بازگشت ندارد و ضامنی است بی‌وفا. چه بسا نوشیدنی که قبل از سیر آب شدن گلویش را گرفته است . هر چیزی که عظمت آن زیاده‌تر باشد و برای بدست آوردن آن بیشتر مبارزه شود برای از دست رفتنش مصیبت شدیدتر است» ⁽²⁾.

نتیجه حرص و دنیا طلبی

آمده است که: حضرت عیسی علیه السلام به همراه مردی سیاحت می کرد پس از مدتی راه رفتن گرسنه شدند . بدهکده ای رسیدند .

عیسی علیه السلام به آن مرد گفت : برو نانی تهیه کن و خود مشغول نماز شد . آن مرد رفته سه گرده نان تهیه کرد و بازگشت .

مقداری صبر کرد تا نماز حضرت عیسی علیه السلام پایان پذیرد چون کمی طول کشید یک گرده را خورد . حضرت عیسی علیه السلام آمد و پرسید: گرده سوم چه شد؟

1. مستدرک 60/12

2. نهج البلاغه/524

(۲۱۶)

گفت: همین دو گرده بود .

پس از آن مقداری دیگری راه پیموده به دسته آهویی برخوردند حضرت عیسی یکی از آنها را پیش خواند و آنرا ذبح کرده و پخته خوردند بعد از خوردن حضرت عیسی فرمود:

قم باذن الله ! آهو حرکت کرده و زنده شد آن مرد تعجب کرده زبان به کلمه سبحان الله جاری کرد . عیسی گفت: تو را سوگند می دهم بحق آن کسی که این نشانه قدرت را برای تو آشکار کرد بگو نان سوم چه شد؟ باز جواب داد دو گرده بیشتر نبود .

دو مرتبه به راه افتاد نزدیک دهکده بزرگی رسیدند در آن جا سه خشت طلا افتاده بود رفیق عیسی گفت: این جا ثروت و مال زیادی است.

آن جناب فرمود: آری یک خشت از تو و یکی از آن من و خشت سوم را اختصاص می دهم به کسی که نان سوم را برداشته .

مرد حریص گفت: من نان سوم را خوردم! عیسی از او جدا گردیده گفت هر سه خشت مال تو باشد. آن مرد کنار خشته‌ها نشسته و بفکر برداشتن و بردن آنها بود.

سه نفر از آن جا عبور نمودند او را با سه خشت طلا دیدند. همسفر عیسی را کشته و طلاها را برداشتند. چون گرسنه بودند، قرار بر این گذاشته یکی از آن سه نفر از دهکده مجاور نانی تهیه کند تا بخورد.

شخصی که برای نان آوردن رفت با خود گفت نانها را مسموم کنم تا

(۲۱۷)

آن دو پس از خوردن بمیرند. دو نفر دیگر نیز هم عهد شدند که رفیق خود را پس از برگشتن بکشند. هنگامی که آن مرد نان را آورد آن دو نفر او را کشته و خود با خاطری آسوده به خوردن نانها مشغول شدند چیزی نگذشت که آنها هم به رفیق خود ملحق گشتند.

حضرت عیسی در مراجعت چهار نفر را بر سر همان سه خشت مرده دید، گفت: دنیا با اهلش این گونه معامله می نماید!^(۱)

حرص و ذلت

امام ششم علیه السلام فرمود: اگر رزق را خدا قسمت بندی کرده پس حرص برای چیست؟^(۲)

امام ششم علیه السلام فرمود: زمانی که حضرت نوح از کشتی پیاده شد ابلیس به نزد او آمده و گفت: تو از همه بیشتر بر من منت داری؛ زیرا بر این فاسقین نفرین کردی و کار مرا راحت نمودی، آیا نمی خواهی دو چیز به تو بیاموزم؟ بهره‌یز از حسد زیرا با من آنچه باید بکند کرد و بهره‌یز از حرص پس آنچه باید با آدم بکند کرد.^(۳)

امام پنجم علیه السلام سؤال شد ذلیل ترین ها چیست؟ فرمود حرص

بر دنیا.^(۱)

و همچنین فرمود: کسی که پیش ثروتمندی رفته و برای ثروتش برای او تواضع کند دو ثلث دینش رفته است.^(۲)

باطن طلا، پای قورباغه!

از شخصی به نام سلطان محمد که شغلش خیاطی و فقیر بوده نقل شده که شبی به خاطر عدم لباس مناسب در تن بچه هایم و نزدیکی ایام عید و پریشانی و فلاکت خودم گریه زیادی کردم و به مولا علی علیه السلام خطاب کردم: آقا تو شاه مردانی و سخاوتمند روزگاری. گرفتاریهای مرا می بینی! چون خوابیدم دیدم که از دروازه عیدگاه قندهار بیرون رفتم. باغی بزرگ دیدم که قلعه اش طلا و نقره بود. دری داشت که چندین نفر نزد آن ایستاده بودند.

نزدیک آنها رفتم پرسیدم این باغ کیست؟

گفتند: از حضرت علی علیه السلام است. التماس کردم که بگذارند داخل شده و به حضور آن حضرت برسم. گفتند: فعلا رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف دارند.

بعد از لحظه ای اجازه دادند. با خود گفتم اول خدمت

رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسم و از ایشان سفارش می گیرم چون به خدمتش رسیدم از پریشانی خود شکایت کردم فرمود: پیش آقای خود ابوالحسن علیه السلام برو.

عرض کردم حواله ای مرحمت فرماید.

حضرت خطی بمن دادند دو نفر را هم همراهم فرستادند چون خدمت حضرت علی علیه السلام رسیدم فرمود: سلطان محمد کجا بودی؟

گفتم از پریشانی روزگار بشما پناه آورده ام و حواله از رسول خدا دارم پس آن حضرت حواله را گرفت و خواند و بمن نظر تندی فرمود و بازویم را به فشار گرفت و نزد دیوار باغ آورد اشاره فرمود دیوار شکافته شد دالان تاریک و طولانی نمایان شد و مرا همراه برد سخت ترسناک شدم؛ اشاره دیگری کرد روشنایی ظاهر شد پس دری نمایان شد و بوی گندی به مشام رسید با شدت به من فرمود: داخل شو و هر چه می خواهی بردار.

داخل شدم دیدم خرابه ایست پراز لاشه مردار حضرت به تندی فرمود: زود بردار. از ترس مولا دست دراز کردم پای قورباغه مرده ای به دستم آمد برداشتم.

فرمود: برداشتی؟ عرض کردم بلی. فرمود: بیا. در برگشتن دالان روشن بود در وسط دالان دو دیگ پر آب روی اجاق خاموش مانده بود، فرمود: سلطان محمد چیزی که در دست داری در آب بزن و بیرون بیاور؛ چون آن را در آب زدم دیدم طلا شده است. حضرت به

من نگریست لکن خشمش اندک بود و فرمود: سلطان محمد برای تو صلاح نیست. محبت مرا می خواهی یا این طلا را؟

عرض کردم: محبت شما را.

فرمود: پس آن را در راه خدا بیانداز. من هم انداختم. به مجرد انداختن از خواب بیدار شدم. بوی خوشی به مشامم رسید خوشحال بودم که از امتحان بیرون آمدم پس از این خواب، گرفتاریم برطرف شده و وضع فرزندان مرتب گردید.⁽¹⁾

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: گرسنگی بهتر از ذلت خضوع در مقابل دیگران است.⁽²⁾

و امام هادی ع فرمود: ذلت و پستی و شقاوت در طمع و حرص است.⁽³⁾

خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی نمود که یا موسی می دانی چرا احمق را روزی می دهم عرض کرد نه فرمود: تا عاقل بداند که طلب رزق به حيله و زرنگی نیست.⁽⁴⁾

علت توبه ابراهیم ادهم

1. پند تاریخ

2. غررالحکم/361

3. غررالحکم/298

4. میزان الحکمه

(۲۲۱)

درباره توبه ابراهیم ادهم بعضی می گویند:

روزی از پنجره قصر خود تماشا می کرد مرد فقیری را دید که در سایه قصر او نشسته کهنه انبانی با خود دارد یک نان از انبان بیرون آورد و خورد و بروی آن آبی نیز آشامید پس از آن راحت خوابید.

ابراهیم با مشاهده این حال از خواب غفلت بیدار شد با خود گفت: هرگاه نفس انسان به این مقدار غذا قناعت کند و با کمال راحتی آرامش پیدا نماید، من این پیرایه های مادی را برای چه می خواهم که جز درد

و رنج و اندوه هنگام مرگ نتیجه‌ای ندارد. پس با همین اندیشه دست از سلطنت و مملکت شسته از باغ خارج شد.

نقل کرده‌اند ابراهیم ادهم بعد از کنار گذاشتن پادشاهی، روزی خواست داخل حمامی شود صاحب حمام چون لباسهای کهنه و ژنده او را دید با خود خیال کرد دستش از مال دنیا تهی است، اجازه ورود به حمام نداد.

ابراهیم گفت: بسیار در شگفتم کسی را که بدون پول به حمامی راه ندهند، چگونه بدون عمل و اطاعت داخل بهشت نمایند؟

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: اگر برای بنی آدم دو رودخانه از طلا باشد باز هم قرار نگرفته در طلب رودخانه سوم است.⁽¹⁾

1. مجموعه ورام 163/1

(۲۲۲)

غرور و تکبر

تکبر در قرآن و روایات

قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا»⁽¹⁾.

خدا، فرد متکبر فخر فروش را دوست ندارد.

از صفاتی که باعث شد شیطان از درگاه خدا رانده شود و سپس بسیاری از انسان‌ها بواسطه این صفت از خدا دور شوند کبر و غرور است .

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

داخل بهشت نمی‌شود کسی که ذره‌ای کبر در قلب او باشد .⁽²⁾

قرآن کریم می‌فرماید:

« وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ

1 . سوره نساء، آیه 36.

2 . معانی الاخبار/241

(۲۲۳)

طُولاً»⁽¹⁾.

بر روی زمین با تکبر راه نرو زیرا نه می‌توانی زمین را سوراخ کنی و نه از کوهها بالاتر بروی .

انواع کبر

مرحوم علامه مجلسی می‌فرماید: کبر هفت نوع است:

1 - کبر در علم، یعنی افراد تحصیل کرده بواسطه سوادشان و مدرکشان مردم را حقیر دانسته و از آنها انتظار احترام و ابتداء به سلام داشته و از آنها خدمت خواسته و به شئونات آنها اهمیت ندهد .

2 - کبر در عمل و عبادت، که فرد به عبادات خود تکبر کرده و دوست داشته باشد که مردم حوایج او را بر آورده کرده و بزیارت او آمده و او را به اهل عبادت و تقوی بودن یاد کنند و او خودش را هدایت یافته و دیگران را گمراه می‌داند .

3- کبر به حسب و نسب، مخصوص کسانی است که به اصطلاح نجیب زاده و یا اشراف زاده هستند .

4- فخر فروشی به جمال و زیبایی، که معمولاً مخصوص بعضی زنان زیباست که به غیر خود فخر فروشی می نمایند است .

5- تکبر به مال، که معمولاً در بعضی از افراد پولدار و ثروتمند دیده می شود .

1. سوره لقمان، آیه 37.

(۲۲۴)

6- کبر به قدرت بدنی و زور اندام و یا قدرت حکومتی .

7- تکبر نسبت به یاران و شاگردان و تابعین و غلامان و زیردستان .

عُجب و تسلط شیطان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

روزی حضرت موسی نشسته بود در حالی که شیطان کلاهی را که دارای چندین رنگ بود بر سرش بود پیش او آمد همین که به موسی علیه السلام نزدیک شد کلاه از سر برداشته در مقابلش ایستاد و سلام کرد.

حضرت موسی علیه السلام پرسید: تو کیستی؟

جواب داد: شیطان!

گفت: تویی شیطان؟ خداوند سبحان تو را همسایه کسی نکند.

شیطان گفت: من آمدم عرض سلامی به شما بکنم چون شما در نزد خداوند سبحان مقام و رتبه ای دارید.

موسی علیه السلام گفت: بگو بینم چه گناهی است که هرگاه از آدمی سر بزند تو قدرت بر او پیدا می کنی و تحت تسخیرت در می آید؟

جواب داد عجب! زیرا زمانی که انسان از خودش راضی می شود، کارهایش را بزرگ می شمارد و گنااهش در نظرش کوچک می آید.⁽¹⁾

1. بحار الانوار 350/13

(۲۲۵)

تکبر ابوجهل هنگام مرگ

در جنگ بدر هنگامی که ابو جهل برای مبارزه آمد عمرو بن جموح با وی روبرو شده و ضربتی بر ران ابوجهل زد که ابوجهل مجروح شد و او هم ضربتی بر دست عمرو وارد آورد که دست او به پوستش آویزان شد.

عبدالله بن مسعود گفت: من بطرف ابوجهل رفتم موقعی که در خون غوطه ور بود. گفتم: خدا را سپاس که تو را خوار کرد.

گفت: خدا تو را خوار کند، دین و سلطنت از کیست؟

گفتم: از خدا و رسولش.

آن گاه پای بر روی سینه اش گذاردم، گفت: ای کاش یکی از فرزندان ابوطالب مرا می کشت نه تو ای چوپان! بر محل دشوار و بلندی بالا رفته ای! اکنون که می خواهی سر مرا جدا کنی از پایین گردن قطع کن تا با هیبت و بزرگ در نظر محمد صلی الله علیه و آله و اصحابش جلوه کند!

گفتم: حال که چنین است من از دهان سر تو را جدا می کنم تا کوچک و حقیر به نظر بیایی! سرش را بریدم و چون آن را خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردم پیاس شکر این نعمت به سجده رفت. ⁽¹⁾

تکبر و سوختن!

1. اعلام الوری باعلام الهدی 77

(۲۲۶)

درباره غرور و تکبر یکی از امرای خراسان گویند که:

جُبّه خزی پوشیده بود. برای او قلیانی آوردند. قلیان تکانی خورد و آتش آن روی جبه خزش افتاد. او خلاف شأن خودش می دید که لباسش را تکان بدهد تا آتش از لباسش بیفتد! فقط گفت: بچه ها بیایید! تا آنها آمدند جبه و مقداری از تنش سوخت! تکبر او به حدی بود که اگر می خواست بینی خود را پاک کند دیگری باید دستمال جلوی دماغش می گرفت. ⁽¹⁾

لغزش همسفر عیسی علیه السلام

آمده است در یکی از مسافرتها حضرت عیسی علیه السلام مرد کوتاه قامتی که از یاران عیسی بشمار می رفت و بسیار ملازم آن بزرگوار بود با حضرت عیسی مسافرت کرد.

موقعی که عیسی بن مریم علیه السلام لب دریا رسید با یقین کامل گفت: بسم الله! و روی آب شروع کرد به راه رفتن.

همین که آن مرد دید عیسی علیه السلام از روی آب با گفتن بسم الله عبور کرد، او نیز با یقین کامل گفت: بسم الله و روی آب براه افتاد تا به حضرت عیسی رسید. در این اثناء بود که آن مرد دچار عجب و خودپسندی شده و با خود گفت: هم چنان که حضرت عیسی روی آب راه می رود من هم بالای آب راه می روم، پس حضرت عیسی بر

1. حکایات برگزیده.

(۲۲۷)

من چه فضیلتی دارد؟

در همین موقع بود که شروع کرد به غرق شدن و فریاد زد: یا عیسی مرا دریاب! حضرت عیسی علیه السلام وی را از غرق شدن نجات داد و فرمود: مگر چه گفتی و چه خیالی کردی؟

گفت: با خویشتن گفتم هم چنان که شما روی آب راه می‌روید من نیز روی آب راه می‌روم و دچار خودخواهی شدم. پس آن مرد بدست حضرت عیسی علیه السلام توبه کرد و خدای رئوف نیز بعد از قبول توبه او مقام قبلی وی را عطا فرمود.^(۱)

امام ششم علیه السلام فرمود: هر کسی که دچار کبر و غرور شود دلیل آن نیست جز این که در خودش احساس ذلت می‌نماید.^(۲)

در روایت است:

پیامبر صلی الله علیه و آله در بعضی از کوچه‌های مدینه عبور می‌کرد در حالی که زن سیاه چهره‌ای، سرگین جمع آوری می‌کرد، پس کسی از یاران آن حضرت به آن زن گفت: راه را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله باز کن؛ اما آن زن با کبر و غرور گفت: راه وسیع است.

پس بعضی از اشخاص می‌خواستند آن زن را کنار بزنند اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را رها کنید که متکبر و ستمکار است.

1. پند تاریخ

معصوم علیه السلام فرمود: خودپسندی و خودخواهی و فخر فروشی همه در ردیف شرک و گناه است که در روی زمین انجام می گیرد.^(۱)

امام ششم علیه السلام به شاگردش جابر فرمود: با خودشناسی مانع غرور و تکبر و خودخواهی بشو.^(۲)

در روایت است که خداوند سبحان فرمود: همانا از بندگان مؤمن کسانی هستند که درخواست توفیق طاعتی دارند و من آنان را بر انجام آن طاعت موفق نمی کنم تا گرفتار عجب نگردند.^(۳)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بدرستی که خودپسندی و عجب، اعمال هفتاد سال را باطل و نابود می کند.^(۴)

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: بیچاره فرزند آدم مرگش مخفی، مرضهایش پنهان، عمل او محفوظ، پشه او را به ناله می آورد، آب گلوگیرش می شود و او را می کشد و عرق او را می کنند.^(۵)

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: بنی آدم چقدر بدبخت است شکم او به او می گوید مرا پُر نما والا آبرویت را می برم وقتی که شکمش را پر نمود شکمش به او می گوید مرا خالی نما والا آبرویت را می برم!^(۶)

1. بحار الانوار 232/70

2. بحار الانوار 321/69

3. بحار الانوار 321/69

4. الجامع الصغير 318/1

5. نهج البلاغه 550

6. تحرير المواعظ العددیه 211

(۲۲۹)

ثروتمند مغرور و فقیر با عزت

در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از ثروتمندان نشسته بود در این هنگام فقیری از مسلمین وارد شد و به عادت اسلامی نزدیک برادر ثروتمندش نشست ناگاه شخص ثروتمند گوشه لباسش را جمع کرد. رسول خدا او را دیده و به او اعتراض کرد که: ترسیدی از فقر او چیزی به تو سرایت کند؟

آن شخص ثروتمند فوراً شرمنده شد، عرض کرد: با من چیزیست که مرا به کارهای ناروا وامی دارد. من از این خطایم توبه کرده و برای جبراننش نصف دارایم را به او می دهم.

پیامبر صلی الله علیه و آله به فقیر فرمود: می پذیری؟

فقیر عرض کرد: نه، زیرا می ترسم بپذیرم و من هم مثل او به شخص فقیری تکبر بورزم!^(۱)

عابد و فاسق

امام صادق علیه السلام فرمود: دو نفر عابد و فاسق وارد مسجد شدند چون بیرون رفتند فاسق، عابد و عابد فاسق گردید! زیرا وقتی وارد مسجد شدند، عابد از عبادت خود دچار غرور و کبر گردید؛ پس اعمالش باطل شد و فاسق احساس پشیمانی و ذلت در مقابل خدا کرده پس

1. اصول کافی ج 2

(۲۳۰)

خدا او را بخشیده و هدایتش کرد.⁽¹⁾

بنده یا پادشاه

روزی ملکی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفت که:

خدا به تو این اختیار را داده که بنده و رسول متواضعی باشی یا پادشاه و رسول باشی و از مرتبه تو نزد خدا کم نشود و کلیدهای گنجهای زمین را برای آن حضرت آورده بود.

حضرت فرمود: که می خواهم بنده و رسول متواضع باشم و پادشاهی نمی خواهم.⁽²⁾

1. الکافی 314/2

2. مشکاة الانوار/226

(۲۳۱)

ریا کاری

نکوهش ریا کاری در قرآن و حدیث

قرآن کریم می فرماید:

«الَّذِينَ هُمْ يُرْآؤْنَ»⁽¹⁾.

آنهايي که مورد غضب خدا هستند کسانی هستند که ریا می کنند.

یکی از گناهان بسیار بزرگ ریاکاری است. که در تنهایی پیش نمی آید بلکه در مواجهه با دیگران این صفت رذیله ظاهر و حاضر می شود.

ریا اثر اعمال خوب را از بین می برد مثلاً قاری قرآن وقتی با اخلاص می خواند دلها را دچار خشیت می کند ولی وقتی برای خودنمایی و شهرت طلبی می خواند اثری ندارد.

رزمنده مسلمان وقتی برای خدا به جهاد می رود چقدر پاداش عظیمی دارد ولی وقتی برای مقاصد دنیوی به جهاد می رود از لطف

1. سوره ماعون،

(۲۳۲)

خدا محروم می شود.

فرد خیر وقتی برای خدا یک کار خیر انجام می دهد در نزد خدا و مردم عزیز می شود ولی وقتی برای خودنمایی و شهرت طلبی و امثال آن است هیچ پاداشی به او نمی دهند.

همه در معرض خطر ریا

کسانی که به دیگران کمک می کنند. کسانی که نماز می خوانند. کسانی که ذکر می گویند. کسانی که علم و دانش دارند. و همه اقشار جامعه، در معرض خطری به نام ریاکاری قرار دارند لذا لازم است همه این بیماری را بشناسیم و در درمانش اقدام نمائیم.

علی علیه السلام درباره این صفت می فرماید:

«بار خدایا بتو پناه می برم که ظاهرم در نظر مردم خوب باشد و کارهای مخفیانه ام که از آن آگاهی قبیح !
بتو پناه می برم که حال من این باشد که در نظر مردم خود را حفظ کنم و خودنمایی نمایم به آنچه از من به

آن آگاهی کار من این باشد که خودم را خوب جلوه دهم و کارهای بدم پیش تو آید و تمام هدفم از این روش این باشد که بمردم نزدیک شوم اما از خوشنودیهای تو دور گردم»⁽¹⁾.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«بدرستی که آنچه من آن بیشتر می ترسم شرک اصغر است . سؤال

1 . نهج البلاغه/524

(۲۳۳)

شد ای رسول خدا شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریا کاری»⁽¹⁾.

واعظ ریاکار

آورده اند بوعلائی مرایی، واعظی بوده است مشهور و معروف و به صفت ریا مشهور .

روزی بر سر منبر گفت:

مردم مرا ریاکار می گویند و حال آن که در کمال صدق و اخلاصم و از شایبه ریا و سمعه خلاصم . همیشه در اخفای طاعت و پوشاندن عبادات می کوشم و خیرات و مبرات خود را از جمیع اشخاص روی زمین می پوشم .

دیشب صد رکعت نماز خوانده ام و امروز روزه دارم و صد درهم تصدق کرده ام و امشب و فردا را نیز همین طاعات بجا خواهم آورد و هر چه دارم در راه رضای تعالی صدقه خواهم داد و آنرا به هیچ احدی ظاهر نخواهم کرد و آن میان من و خدای منست!!⁽²⁾

در روایت است که:

افراد ریاکار دارای سه نشانه اند:

چون مردم را ببینند شاد می شوند و چون تنها باشند کسل اند و

1. میزان الحکمة 111/1

2. حکایات برگزیده .

(۲۳۴)

دوست می دارند در تمام اعمالشان مورد پسند مردم واقع شوند .⁽¹⁾

ریاکاری از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که:

روز قیامت سه نفر را به موقف حساب آورند و به اولی که عابدست خطاب می رسد که چه اعمالی انجام داده ای؟

گوید : بار خدایا در روز و شب به نماز و بندگی اشتغال داشتم! خداوند سبحان گوید که دروغ می گویی زیرا هدف طاعت من نبود بلکه مقصودت این بوده که از تو تعریف کنند و بگویند که این مرد عابدست پس این نوع عبادت بدرگاه ما موجب اجر نگردد .

دومی که صاحب نعمت است خطاب رسد که به تو نعمتها ارزانی کردم در کدام راه صرف نمودی؟

گوید : که بار خدایا! در شب و روز صدقه می دادم خدا گوید که دروغ می گویی و ملایکه بدروغ او اعتراف نمایند که مقصد اصلیت آن بود که مردم بگویند که فلان کس آدمی کریم و بخشنده ایست .

به سومی که شهید شده خطاب رسد که چه اعمالی انجام داده ای گوید بارالها جهاد در راهت کردم تا شهید شدم فرمان رسد که دروغ می گویی و فرشتگان گویند که دروغ می گویی بلکه منظور تو از این

جهاد آن بود که مردم گویند که فلانی شجاع است.^(۱)

شاعر گوید:

یارب چکنم که دامن تر دارم زین دامن تر دلی پر آزر دارم
خاکم بر سر چها نکردم امروز فردا بچه رو پیش تو سر بردارم

متأسفانه ریاکاری گاهی علامت زرنگی به حساب می‌آید و بعضی‌ها دلشان خوش است که با ریاکاری
و خود را متدین نشان دادن و به روحانیت نزدیک شدن، می‌توانند به مقاصد دنیوی دست پیدا کنند ولی غافل
از این که آخرت را از دست داده و دنیا هم کارش معلوم نیست! درحالی که اگر اخلاص بورزند خداوند
سبحان هم دنیا و هم آخرت را به آنها می‌دهد.

1. اثنی عشریه

حسادت

نکوهش حسادت در قرآن و حدیث

قرآن کریم می‌فرماید:

« أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ »^(۱).

آیا حسادت می‌ورزند به مردم برای آنچه که خدا از فضلش به مردم کرامت کرده‌است .

حسادت آفتی است که اگر به کسی برسد او را از درون سوزانده و عاقبت نابود می‌کند و حسود به کسی گویند که از پیشرفت و ترقی دیگران احساس ناراحتی نموده و آرزو می‌کند که دیگران پیشرفت نداشته و اگر خداوند سبحان به کسی نعمتی عنایت کرده آن نعمت از او گرفته شود .

حسودم چه کنم؟

زنی 24 ساله هستم که بتازگی نامزد کرده‌ام . از مشکلی رنج

1. سوره نساء، آیه 54.

(۲۳۷)

می‌برم که جانم را می‌سوزاند و به تمام وجودم چنگ می‌اندازد . خودم بهتر از هر کسی می‌دانم که هیچ کس در ایجاد این مشکل دخیل نیست .

شاید باور نکنید، اما در زندگی همه چیز دارم . شغل مناسب، تحصیلات، رفاه نسبی و همسری خوب، اما نسبت به دیگران همیشه حس حسادت دارم .

نشانه‌های حسد ورزی به قدری در من شدید و بارز است که خیلی روی رفتار و حرکاتم اثر می‌گذارد و سریعاً واکنش نشان می‌دهم، به طوری که همه اطرافیانم متوجه تغییر حالت چهره‌ام می‌شوند . کوچک‌ترین پیشرفت در زندگی دیگران، آزارم می‌دهد . آرزو می‌کنم که همه به لحاظ تحصیلی، شغلی و مالی از من پایین‌تر باشند و هزاران آرزوی بیمارگونه دیگر .

اکنون به قدری از این حس بیمارگونه، درمانده شده‌ام که نمی‌توانم به زندگی عادی ام ادامه دهم . به شدت عصبی و خودخور شده‌ام و دائماً اضطراب دارم که نکند از دیگران عقب بمانم . لطفا کمک کنید . «میترا -

س» - از اهواز⁽¹⁾

این مشکلی که خانم مذکور نوشته در تعدادی از افراد وجود دارد که آرزوی از بین رفتن نعمتهای دیگران را دارند. تنها درمان این بیماری خطرناک، علاوه بر پناه بردن به خداوند حکیم، تبدیل حسادت به

1. دنیای امروز، شماره 21.

(۲۳۸)

غبطه است. یعنی آرزو کند که او هم دارای نعمتی که خداوند به دیگران داده است، باشد.

حسادت آنقدر خطرناک است که باعث جنایت حتی در حق برادر و نزدیکترین افراد انسان می شود.

حسادت قابیل

امام صادق علیه السلام فرمود:

خداوند سبحان به آدم و حی می کرد که اسم اعظم و وصیت نبوت را به هابیل اختصاص دهد. قابیل که برادر بزرگتر بود پس از اطلاع خشمگین شده اعتراض کرد و گفت من بزرگترم و برای چنان موقعیتی سزاوارتر می باشم.

خداوند سبحان به آدم و حی کرد برای این که کشف واقع شود و امتیاز هر کدام آشکار گردد بگو هابیل وقابیل هر دو قربانی بنمایند از هر کدام قبول شد او صاحب این امتیاز است. و در آن زمان رسم بود هر که قربانی می کرد وقتی مورد قبول واقع می شد که آتش آسمان قربانی را فرا گیرد.

(قرآن کریم در این باره می فرماید: ای پیامبر ما حکایت دو فرزند آدم را برای آنها بخوان هنگامی که هر یک از آن دو قربانی کردند و از یکی قبول شد و از دیگری مقبول واقع نگشت.)

هابیل گوسفنددار بود. گوسفندی فربه از میان گله خود جدا نموده برای قربانی به محل معینی آورد. ولی قابیل که کشاورز بود یک دسته

(۲۳۹)

از گندمهای بی ارزش که دانه‌های کوچکی داشت برداشته به قربانگاه آورد. در این هنگام شراره‌ای از آسمان فرود آمده و قربانی هابیل را فرا گرفت معلوم شد که خداوند سبحان قربانی او را قبول کرده از این جهت قابیل بر برادر خود حسد ورزید و زمینه کشتن او را فراهم کرد. وسوسه شیطان نیز بیشتر او را تهییج نمود زیرا به او گفت این قبول شدن قربانی فعلا مهم نیست چون اختلاف بین تو و برادرت می‌باشد اما در آینده همین مسئله باعث افتخار اولاد هابیل بر فرزندان تو خواهد شد.

روزی قابیل گریبان برادر خود را گرفت و به وسیله سنگی او را کشت پس از کشتن سرگردان شد که با بدن برادر خود چه معامله‌ای کند. در این هنگام دو کلاغ را مشاهده کرد که با یکدیگر در جنگند. یکی از آندو دیگری را کشت و با چنگال خود زمین را حفر نمود لاشه کلاغ را در آن جا پنهان کرد (در قرآن کریم نیز آمده است که قابیل با خود گفت: وای بر من آیا از کلاغی کمترم که بدن برادرم را بپوشانم. پس از انجام این عمل پشیمان شد.) شیطان نیز اولین کاشانه بت پرستی را در زمین از این روز بنا نهاده پیش قابیل آمده گفت می‌دانی چرا قربانیت قبول نشد جواب داد نه گفت چون آتش را تعظیم نمی‌کنی اگر بخواهی بعد از این قربانیهایت قبول شود باید خانه‌ای را مخصوص آتش پرستی قرار دهی و آنرا عبادت کنی. قابیل اول کسی بود که آتش پرستی را قبول کرد. و این همه انحراف، نتیجه حسادت

(۲۴۰)

(۱) بود.

انسان در صورتی از بلای حسد در امان است که دست و زبان خود را نگه دارد و طعنه بر دیگران خود نزنند و سخن چینی درباره اش نکنند.

امام علی ع: «الحسود مغتاط علی من لا ذنب له».

(۲) حسود خشمگین است بر کسی که به او ظلمی نکرده.

وجود حسادت در همه طبقات

مهم‌ترین خصوصیت حسادت این است که در میان همه طبقات بوده و هر شخص با هر شغلی می‌تواند دارای این صفت رذیله باشد مثلاً از دو نفر کارمند یک اداره گرفته که بر سر رسیدن به ریاست و یا رتبه و درجه نسبت به همدیگر شاید حسادت بورزند تا دو نفر کاسب که نسبت به همدیگر حسادت می‌ورزند و در فکر کوچک کردن و جلوگیری از پیشرفت یکدیگر باشند لذا باید به دستورات اسلام در زمینه جلوگیری از ریشه‌دار شدن حسادت عمل کرد.

در این باره روایتی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است که فرمود:

1. پند تاریخ - کمال الدین و تمام النعمه 213/1

2. تحف العقول/309

(۲۴۱)

خدای عزوجل به موسی بن عمران علیه‌السلام فرمود: ای پسر عمران بر آنچه از فضل خود بمردم داده ام حسد مبر و چشمت را دنبال آن دراز مکن و دلت را پی آن مبر زیرا حسود از نعمت من ناراحت است و از تقسیمی که میان بندگانم کرده ام جلوگیری است و کسی که چنین باشد من از او نیستم و او از من نیست.⁽¹⁾

کیفر حسود

آورده‌اند که: در زمان خواجه نصیر طوسی چون هلاکو خان خواجه را وزیر خود نمود، در میان درباریان هلاکو خان فقط خواجه نصیر شیعه بود لذا وزرای مخالف او که نسبت به وی حسادت می‌ورزیدند تصمیم گرفتند خواجه را از بین ببرند آنها منتظر فرصت بودند تا این که مادر هلاکو خان مرد. آنها نزد هلاکو آمدند و گفتند چون مادر شما از دنیا رفته و طبق اعتقاد مسلمانان شب اول قبر نکیر و منکر از او سؤال و جواب می‌نمایند شاید مادر شما نتواند به سؤالات جواب دهد آنوقت دچار عذاب خواهد شد.

هلاکو خان گفت: پس چه باید کرد؟ گفتند چون خواجه از نظر بیان بسیار سخنگو و حاضر جواب است لذا او را با مادران دفن نمایید تا او بجای مادران جواب داده و مادران دچار عذاب نشود.

1. الکافی 307/2

(۲۴۲)

مطلب را با او در میان گذاشت .

خواجه نصیر با زیرکی جواب داد که من حرفی ندارم و حاضر هستم این عمل را انجام دهم ولی مگر نمی دانید که شما هم بالاخره خواهید مرد و نکیر و منکر سراغ شما خواهند آمد لذا مرا برای خود نگه دارید و یکی از همین وزرا را با مادرتان دفن کنید و همین کفایت خواهد کرد پس هلاکو خان دستور داد که سر دسته آنها را با مادرش دفن نمودند و حسادت آنها به خودشان برگشت .^(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود:

حسد ایمان را می خورد چنان که آتش هیزم را می خورد .^(۲)

نتیجه شوم حسادت

آورده اند که: شخصی همسایه ای داشت و به همسایه اش بسیار حسادت می ورزید مخصوصا اگر پیشرفت و ترقی برای همسایه حاصل می شد آتش حسادت این شخص شعله ورتر می گردید تا این که از طرف حاکم شهر پست مهمی به این همسایه واگذار گردید این مسئله باعث غم و اندوه بیشتر این شخص حسود گردید تا این که طاقت نیاورده و غلام خود را احضار کرد و به او گفت باید کاری که می گویم انجام دهی تا هم آزاد گردی و هم پاداش خوبی برای تو در

نظر می گیرم .

غلام گفت تو ارباب و آقای من هستی و هر چه بگویی به دیده منت انجام می دهم .

ارباب گفت این همسایه ما اخیرا پست مهمی گرفته و من نمی توانم ترقی و ریاست او را ببینیم لذا تو باید مرا بکشی و جسد مرا بر بالای پشت بام خانه او بیاندازی تا او را دستگیر کرده و حداقل مدتی را در زندان باشد تا من کمی دلم خنک شود !

غلام گفت این چه عملی است که من باید انجام بدهم و این کمال حماقت است که خود را در راه حسادت بکشتن بدهی و بعلاوه بعد از مردن دیگر برای شما سودی ندارد که او در زندان باشد یا نباشد؟ اما این شخص حسود بر دستور خود اصرار ورزیده و غلام نیز ناچار ارباب خود را کشته و جسد او را بالای پشت بام همسایه انداخت و مأمورین شهر نیز شخص همسایه را به جرم قتل دستگیر کرده و زندانی نمودند ولی غلام نزد قاضی رفته و ماجرا را برای او تعریف نمود و قاضی نیز حکم به آزادی غلام و شخص همسایه نمود .^(۱)

درمان حسادت

از نظر عقل و شرع ، حسادت مرض روحی است که باید کنترل شود . و شخص حسود بجای حسادت، به غبطه و رقابت روی بیاورد .

اگر دیگری در یک فضیلتی از او بالاتر است، او هم سعی کند با تلاش و زحمت خود را به او برساند و حتی از او بالاتر رود. اگر یک مغازه‌دار در آمدش از مغازه‌دار دیگر بیشتر است، دیگری بجای حسادت و خراب کردن او، بفکر روش‌های بهتر و جدیدتر سالم برای کسب درآمد بیشتر بیافتد.

همچنین اگر در کلاسی دانش آموزی زرنگ و دیگری تنبل است! تنبل بجای حسادت و تحقیر زرنگ، بفکر اصلاح خود و رقابت با زرنگ بیافتد. و افراد دیگری که به یک نوعی نسبت به هم حسادت دارند باید بجای حسادت، به رقابت سالم روی بیاورند، همان طور که امام حسین علیه السلام فرمود: «ما نسبت به برنج و آب‌فراش مردم عراق غبطه می‌خوریم»^(۱) یعنی ای کاش ما هم از این نعمت مردم عراق بهره‌مند بودیم. نه این که خدا کند این نعمت مردم عراق از شان گرفته شود و دیگر این نعمت را نداشته باشند!

۱. مکارم الاخلاق

(۲۴۵)

بخل

نکوهش بخل در قرآن و حدیث

قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»^(۱)

آنانی که نسبت به آنچه خداوند سبحان به آنان از فضلش داده بخل می‌ورزند گمان نکنند این بخیل بودن برایشان خیر است بلکه خیر نیست و این شر است برای آنان! زیرا آنچه بخل نموده‌اند روز قیامت برگردنشان آویخته می‌شود و برای خداست میراث آسمانها و زمین و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.

مذمت بخل

بخل به معنای دست بسته بودن و عدم تمایل به استفاده رساندن به برادران و خواهران خود از فضل و نعمت‌های الهی است که به او

1. سوره آل عمران، آیه 180.

(۲۴۶)

داده شده است. بخیل نمی‌بخشد و دوست ندارد کسی از ثروت او استفاده کند و بهره ببرد.

و این خصلت به خاطر دلبستگی سخت و محکم به مادیات است که در او بصورت بخل جلوه می‌نماید.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُبُکَ مِنَ الْبُخْلِ».

خدایا از بخل به تو پناه می‌برم.⁽¹⁾

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«در دل مؤمن دو خصلت جمع نشود: بخل، بدخلقی».⁽²⁾

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«نزد خداوند، بخیل از ظالم بدتر بود و خدا قسم خورده که به عظمت و جلال، بخیل را وارد بهشت ننمایم».⁽³⁾

شاعر گوید:

بخور، بپوش، ببخش و بدانکه حاصل عمر
خرد ندانست کس کو به دیگری بگذاشت

آورده‌اند: در شهری مردی بود مالدار ولی بخیل که دست کسی به غذای او نرسیده و شامه روزگار بوی شوربای او نشنیده مصداق این

1. میزان الحکمة 2/2200

2. الخصال 1/75

3. مکارم الاخلاق 2/63

(۲۴۷)

شعر:

گر بُرند دست نا پاکش

از بخیلی که هست امساکش

آید از دست ممسکش بیرون!

نیست ممکن که نیم قطره خون

این مرد بخیل سه پسر داشت. چون موقع مرگش رسید خواست بفهمد کدامیک از پسرانش از جهت بخل از خودش بخیل تر هستند او را جانشین خود سازد! اول پسر بزرگ خود را خواسته از او پرسید تو نان چگونه خوری؟ گفت نان با پنیر خورم گفت برو که بدبختی و تو را از دولت بهره نیست!

پسر دوم را طلبید و گفت نان چگونه خوری؟ گفت نان به پنیر می‌مالم و می‌خورم گفت تو نیز بدبختی و از سعادت بهره ای نداری.

پسر سوم را خواست و گفت نان چگونه خوری؟ گفت من پنیر را در خیال گذرانیده نان را با پنیر خیالی می‌خورم. گفت آفرین! تو پسر منی پس کلید اموال خود را به او داد.^(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«اتقوا الشح فانه اهلك من كان قبلکم»^(۲).

از بخل پرهیزید زیرا بخل اقوام گذشته را نابود نمود .

1 . پند تاریخ

2 . مجموعه ورام 56/1

(۲۴۸)

آورده‌اند: پادشاهی که به کمال سخاوت بود روزی با یکی از درباریان خود صحبت می‌کرد و به او گفت :
مرا آرزوی آنست که هزار هزار درهم به یک نفر ببخشم!
او گفت: این مقدار بسیار است و برای یک نفر زیاد است.

گفت: اگر نصف دهم چطور است؟

گفت این مقدار نیز زیاد است .

پادشاه گفت: ای بدبخت من می‌خواستم این بخشش را به تو نمایم! تو خود را محروم نموده و مرا از
سخاوت بازداشتی .

بخل او جمله را فرو پوشد

مرد هر چند در هنر کوشد

در کریمان پاک دین آویز

از لثیمان تیره دل بگریز

بخیل‌تر از بخیل

بخیلی کوفی شنید در بصره مرد بخیلیست که در این صفت کامل است . به طرف بصره رفت تا با مصاحبت
با او، اندازه بخلش را بیازماید .

پس از ملاقات گفت: من از راه دور به آرزوی همنشینی شما آمده‌ام تا شما که در این صفت مشهوری مرا چیزی بیاموزی.

گفت: چون رنج سفر برده‌ای و از راه دور آمده‌ای اینک بر ما لازم است تو را میهمانی کنیم. فعلا میل به چه غذایی داری تا تهیه کنم؟

مرد کوفی گفت: مدتها است که آرزوی پنیر تازه دارم اگر فراهم

(۲۴۹)

شود بد نیست که خیلی مشتاقم.

بصری ظرفی برداشته به بازار آمدی برای میهمان تازه وارد پنیر تهیه کند به دکان پنیر فروش مراجعه کرده گفت: از کوفه میهمان عزیزی وارده شده و پنیر تازه خواسته مایلم یک درهم پنیر تازه خوب بدهی.

مغازه دار گفت: پنیری بدهم که مانند سرشیر باشد. بخیل با خود اندیشید که پس سرشیر بهتر از پنیر است، جوانمردی آن است که بهتر را برای میهمان تهیه کنم.

از دکان پنیر فروش خارج شده به سرشیر فروش مراجعه نمود از او نیز سرشیر خوب درخواست نمود. دکان دار گفت: سرشیری برایت بیاورم که صافتر از روغن زیتون باشد. باز گفت معلوم می‌شود روغن زیتون بهتر از سرشیر است.

به روغن فروش مراجعه نموده و درخواست روغن خوب کرد. فروشنده گفت: روغن صافتر از آب زلال دارم. بخیل گفت: این طور که معلوم می‌شود آب زلال بهتر از روغن زیتون است! از روغن فروش جدا شده و گفت در خانه آب زلال خودم دارم.

به منزل برگشته ظرف را پر از آب زلال نموده پیش میهمان نهاد گفت: تمام بازار بصره را گشتم بهتر از آب زلال چیزی نیافتم. داستان را از اول تا آخر شرح داد. کوفی دست بخیل بصری را بوسیده گفت

(۲۵۰)

گواهی می‌دهم که تو در این فن از من استادتری.^(۱)

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«بخیل از خدا مردم و بهشت دور بوده و به جهنم نزدیک است و بدترین دردها بخل است»^(۲).

۱. پند تاریخ .

۲. ارشادالقلوب ۱/۱۳۶

(۲۵۱)

فحش و ناسزا

زشتی‌های زبان

قرآن کریم می‌فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا »^(۱).

ای مؤمنین! تقوا پیشه کنید و سخن استوار و درست بگوئید.

در روایت است:

«هر موقع پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواستند سخنرانی کنند در ابتدای سخنرانی این آیه را « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا » تلاوت می‌فرمود»^(۲).

سخن سدید و استوار چه گونه سخنی است؟

سخنی است که در آن دروغ، غیبت، سخن چینی نباشد. در آن

1. سوره احزاب، آیه 70.

2. المیزان ذیل آیه مذکور

(۲۵۲)

تمسخر و تحقیر و ناسزا نباشد. براساس گمان و شک نباشد. کشف اسرار مردم نباشد. حمایت از کفار و منافقین نباشد. و...

انسان با زبانش می تواند بهترین سخنهارا بگوید و با زبانش ایجاد محبت و صمیمیت کند. افرادی را هدایت نماید. علم بیاموزد. نصیحت کند. با خدا راز و نیاز نماید و دهها کار مفید انجام دهد.

و می تواند با زبانش به کارهای زشت سفارش کند. ایجاد دشمنی نماید. اسرار دیگران را فاش کند. به دیگران ناسزا و دشنام بگوید و دهها گناه انجام دهد.

یکی از گناهان زبان، فحش و ناسزا است. عده ای از انسانها به عادت زشت ناسزاگویی عادت کرده اند. گاهی عادت دارند که به همسر و فرزندان شان ناسزا بگویند. گاهی عادت دارند به زیر دستان خود اهانت کنند. و گاهی پارا فراتر گذاشته و به مقدسات و ارزشهای مردم ناسزا و اهانت می کنند.

عوامل ناسزاگویی

1- عادت

2- عصبانیت

3- شوخی

4- مقابله به مثل

(۲۵۳)

5- مسائل سیاسی و حزبی

6- مسائل اقتصادی

7- تربیت نادرست

درمان ناسزاگویی

1- سکوت

اگر انسان سکوت کند و تا ضرورت نشود حرف نزنند از بسیاری از گناهان زبان در امان می ماند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هرگاه دیدید که مؤمن خاموش و باوقار است، به او نزدیک شوید که او به حکمت دست پیدا کرده است»^(۱).

2- تربیت صحیح از دوران کودکی

والدین باید مواظبت کنند که خود ناسزا نگویند و فرزندانشان هم ناسزا نگویند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«فرزندان خود را احترام کنید و ادب خوب به آنها بیاموزید.»^(۲)

3- رعایت ادب نسبت به دیگران

1. ارشادالقلوب 104/1

2. مکارم الاخلاق/223

(۲۵۴)

زان کس که نام خلق بگفتار زشت کشت دوری گزین که از همه بدنام تراست

دشنام در آئینه احادیث

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که به پدر و مادرش دشنام دهد، ملعون است! پرسیدند که مگر کسی به پدر و مادرش دشنام می دهد؟
فرمود: شخصی به پدر دیگران فحش می دهد، آنها هم به پدر و مادر او فحش می دهند.»^(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«فحش دادن به مؤمن مثل نزدیک شدن به مرگ است.»^(۲)

امام علی علیه السلام فرمود:

«از کلام زشت و ناروا دوری کنید که باعث می شود که پستان و رذلان بشما نزدیک شده و افراد بزرگوار از شما بگریزند.»^(۳)

امام صادق علیه السلام شنید که مسلمانی به غلامش فحش داد. به این خاطر امام با او قطع رابطه کردند.^(۴)

امام صادق علیه السلام فرمود:

1. میزان الحکمۃ - فتح القدیر 151/2

2. میزان الحکمۃ .

3. میزان الحکمۃ .

4. میزان الحکمۃ .

(۲۵۵)

«فحش دادن ظلم است و ظالم در آتش جهنم است.»^(۱)

انواع فحش

1 - ناسزا به ناموس.

2 - خطاب کردن به اسم حیوان.

3 - به وسیله کاریکاتور و نقاشی اهانت کردن.

4 - با اشاره توهین کردن و ...

با کس مکن ای برادر من

هر بد به خود نمی‌پسندی

دشنام مده به مادر من

گر مادر خویش دوست داری

عیب جویی

یکی از گناهان کبیره، عیبجوئی است. یعنی انسان کنجکاو باشد که نقاط ضعف و خلافت‌های دیگران را پیدا کند و کشف کند تا در نزد دیگران بازگو کند.

اگر فقط بدمبال پیدا کردن عیب دیگران باشد گناه عیبجوئی برایش نوشته می‌شود و اگر علاوه بر آن، این مطلب را برای دیگران نقل کند گناه غیبت هم به آن اضافه می‌شود.

اینهائی که عادت به تجسس در عیبهای مردم و بازگو کردن این عیبهای دیگران دارند، اگر نسبت به عیبهای خود تأمل کنند،

1. میزان الحکمة 2377/3

(۲۵۶)

متوجه می شوند که خود دارای عیوب متعدد بوده و باید خود را مداوا کنند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«به دنبال لغزشهای مؤمنین نباشید که هر که به دنبال این مطلب باشد، خداوند سبحان عیبهای او را آشکار کند»^(۱)

بر ره زور و غیبه ننشیند

مرد باید که عیب خود بیند

نه ای عامی بل جهانبانی^(۲)

تو اگر عیب خود همی دانی

یکی از صفات خداوند سبحان ستار العیوب بودن است و ما که بنده اویم باید از خالق بیاموزیم و عیب دیگران را بپوشیم و ظاهر نکنیم.

حضرت عیسی علیه السلام وقتی دید که حواریون از بوی متعفن مرداری سخن می گویند فرمود:

«چه دندانهای سفیدی دارد!»^(۳)

و با این سخن فهماندند که فقط عیوب افراد را نبینید و خوبیهای او را هم نگاه کنید. «.

که بود کار مردم جاهل

عیبجوئی مکن ز خلق خدا

تا شود تیرگی ز دل زائل

عیب خود بین چو مرد روشن بین

1. میزان الحکمه .

2. سنائی .

3. کشف الریه 11

(۲۵۷)

گوش کن پندناصح کامل

ای که غفلت فراگرفته تورا

که چومردان پاک و روشندل

گفت احمدخوشا بحال کسی

لیکن از عیب دیگران غافل

هست دائم به عیب خود مشغول

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«از عیب جویان دوری کنید که دوستانشان هم از آنها در امان نیستند.»^(۱)

پوشاندن عیوب دیگران

انسانهای کریم و بزرگوار اگر از عیوب دیگران هم مطلع شوند، آن را نادیده گیرند و وظیفه خود دانند که عیبهای دیگران را بپوشند و آبروی دیگران را حفظ کنند .

خداوند سبحان در قرآن کریم در سوره حجرات دستور داده که:

« وَلَا تَجَسَّسُوا »^(۲) .

یعنی در جستجوی عیب دیگران نباشید .

چو عیب تن خویش داند کسی

ز عیب کسان برنگوید بسی⁽³⁾

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«در عیب رفیقت تعجیل نکن شاید خدا او را پیامرزد و بر عیب های

1. میزان الحکمه .

2. سوره حجرات، آیه 12 .

3. فردوسی .

(۲۵۸)

خود ایمن نباش شاید به خاطر آن عذاب شوی»⁽¹⁾.

که توای دوست عیب خوددانی

مکن عیب کسان تا می توانی

و گرینی بپوشان بهترای یار

مده بر عیب کس نادیده اقرار

خدا را شد سزای عیب پاکی

که توهم عیب داری عیناکی

و گر گوید کسی گو زین سخن بس !

مکن مدح خود و عیب دگر کس

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«بعضی از شما خار را در چشم دیگران می بیند ولی استخوان را در چشم خودش نمی بیند!»⁽²⁾.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر که عیب برادرش را بپوشاند، گویا دختر زنده بگوری را زنده کرده است!»⁽³⁾.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هر که عیب برادرش را ببیند ولی آنرا بپوشاند، خدا در قیامت عیش را بپوشاند»⁽⁴⁾.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«به دنبال عیوب مؤمنین نباشید که هر که این گونه باشد، خدا به

1. میزان الحکمة 3/3208

2. میزان الحکمة 3/2205

3. میزان الحکمة 3/2207

4. میزان الحکمة 3/2207

(۲۵۹)

دنبال عیش باشد و هر که خدا به دنبال عیش باشد، رسوا می شود اگرچه در دل خانه اش باشد!»⁽¹⁾.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«کسی که از عیب خود مطلع نباشد، از بزرگترین گناهان است.»

1. میزان الحکمة 1/390

(۲۶۰)

زشتی دروغ گوئی در قرآن و حدیث

قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ»⁽¹⁾.

بدرستی که خدا هدایت نمی‌کند کسی که اسراف کننده و بسیار دروغگو است.

دروغ گفتن چون خلاف طینت پاک آدمی است و باعث انحراف به سوی بدیها می‌شود بسیار مورد نکوهش و مذمت قرار گرفته است.

در روایت است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ فَإِنَّ الْكَذِبَ فَجْوَرٌ يَهْدِي إِلَى النَّارِ»⁽²⁾.

بر حذر باشید از دروغ زیرا گناهی است که انسان را به آتش جهنم می‌کشاند.

قرآن کریم می‌فرماید:

1. سوره غافر، آیه 28.

2. وسائل 250/12

(۲۶۱)

«وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»⁽¹⁾.

بدرستی که خدا شهادت می‌دهد که منافقین دروغگویند.

انواع دروغ

انواع دروغ به شرح زیر است:

1 - دروغ بر خداوند، پیامبر و امامان:

دروغ بر خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیه السلام که در راس دروغ‌ها قرار دارد وزشتی آن از همه بیشتر است و این نوع دروغ، روزه را باطل می‌کند.

قرآن کریم در این باره فرمود:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً»⁽²⁾.

چه کسی ظالم‌تر است از کسی که بر خدا از روی دروغ افترا می‌بندد.

2 - شهادت دروغ:

پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره فرمود:

«شاهد الزور كعابد الوثن»⁽³⁾.

کسی که شهادت دروغ بدهد، مثل عبادت کننده بت است.

1. سوره حشر، آیه 11.

2. سوره انعام، آیه 21.

3. جامع السعادات 2/255

3 - قسم دروغ:

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«یک دسته هستند که روز قیامت، خدا با آنان سخن نمی گوید از جمله آنها کسی که سوگند دروغ برای فروش کالا یش می خورد»⁽¹⁾.

حواریون از حضرت عیسی ع درخواست نصیحت کردند. فرمود موسی ع گفته است که قسم دروغ نخورید ولی من می گویم نه قسم دروغ و نه قسن راست بخورید.⁽²⁾

4- دروغ در وعده:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیفِ وعده»⁽³⁾.

کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد باید به وعده اش وفا کند .

5- شوخی های دروغ :

امام حسین علیه السلام فرمود:

«اتقوا کذب الصغیر منه والکبیر فی کل جدّ وهزل».

پرهیزید از دروغ چه بزرگ آن چه کوچک آن در هر شوخی که باشد.⁽⁴⁾

نقل کردن و نوشتن و گوش دادن به دروغ که منشاء بسیاری از شایعات همین نقل نمودن دروغ است .

شرمندگی دروغگو لاف زن

1. جامع السعادات 255/2

2. کافی 434/7

3.

گویند: شخصی قبل از ظهر هر روز کنار درخانه خود فرش پهن کرده و می نشست و قلیان می کشید . بعضی از اهل محل نیز به نزد او آمده و با او می نشستند و بخوردن چای و قهوه مشغول می شدند .

آن مرد یکی از روزها در حالی که دست بر سیل خود می کشید گفت: دیشب جای شماها خالی بود . عیالم برای ما ته چین پلو پخته بود آنقدر این غذا چرب بود که نتوانستم همه اش را بخورم لذا قدری را گذاشتم برای امروز صبح به عنوان صبحانه خوردم آنقدر این غذا چرب بود که سیل ما را چرب کرده است!

در این میان یکی از بچه های کوچک او دویده و گفت: آقا جان، آقا جان ! آن دُنبه ای که امروز صبح سیلت را با آن چرب کردی گربه آمد و آنرا برد !!

آثار زشت دروغ

1 - سرچشمه نفاق است .

2 - اساس ایمان را خراب می کند.

امام پنجم علیه السلام فرمود:

«انّ الکذب هو خراب الایمان»^(۱).

دروغ یعنی نابود کردن ایمان است .

3 - دروغ انسان را به کفر می کشاند .

4 - دروغ باعث بی اعتباری دروغگو است .

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«من عرف بالکذب قلّت الثقه به»^(۲).

کسی که معروف به دروغ گویی شود اطمینان به او کم می شود .

ریشه های دروغ گویی

1 - احساس حقارت و خود کم بینی .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«لا یکذب الکاذب الا من مهانة نفسه»⁽¹⁾.

دروغگو، دروغ نمی گوید مگر به خاطر آن که در خود احساس پستی می نماید .

2 - ترس از جریمه و مجازات .

3 - دورویی و نفاق

قرآن کریم می فرماید:

«وَاللّٰهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»⁽²⁾.

بدرستی که خدا شهادت می دهد که منافقین دروغگویند .

4 - فشار زیاد از طرف پدر و مادر به فرزند و از طرف رؤسا و فرماندهان به زیر دستان .

5 - دروغ پدر و مادر و مربیان باعث عادت کودک به دروغ می شود .

6 - شوخی دروغ برای خوشحال کردن دیگران .

امام پنجم علیه السلام درباره دروغ فرمود:

«خداوند سبحان برای کارهای بد، قفلهایی قرار داده که کلید آن قفلها دروغ است و دروغ گفتن از شراب خوردن بدتر است»⁽³⁾.

1. غررالحکم/220

2. مستدرک الوسائل 84/9

3. سوره حشر، آیه 11.

(۲۶۵)

امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

«اقل الناس مروءة من كان كاذبا»⁽¹⁾.

کم مروت ترین مردم کسی است که دروغگو باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در رابطه با سوگند دروغ می فرماید:

«کسی که به خدا قسم می خورد اگر به اندازه پرپشه ای در آن دروغ وارد کند نقطه سیاهی در قلبش پیدا می شود که تا روز قیامت می ماند»⁽²⁾.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر گاه مؤمن بی عذر دروغ گوید هفتاد هزار فرشته به او لعنت نمایند و چون از قبر در آید بدبو بود و بوی او به عرش رسد و حاملان عرش او را لعنت کنند»⁽³⁾.

حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

«کسی که دروغش زیاد شد نورش می‌رود»⁽⁴⁾.

امام ششم علیه‌السلام فرمود:

«بدرستی که دروغگو دروغ می‌گوید و به خاطر آن خداوند سبحان او را از نماز شب محروم می‌کند و هر گاه از نماز شب محروم شد رزق حلال بر او حرام می‌شود»⁽⁵⁾.

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام فرمود:

«راست گفتن، امانت و دروغ گفتن، خیانت است»⁽⁶⁾.

1. الکافی 339/2

2. مستدرک الوسائل 87/9

3. بحار 263/69

4. جامع الاخبار 148

5. الکافی 341/2

6. علل الشرایع 362/2

(۲۶۶)

شاعر گوید:

میان کبایر دروغ است آه

چه از شرک بگذشت کمتر گناه

که باشد رخت درد و گیتی سیاه

مگردان زبانت بگرد دروغ

مسخره کردن

نکوهش مسخره کردن در قرآن و حدیث

قرآن کریم می‌فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ »^(۱)

ای مؤمنان! نباید گروهی از شما گروهی دیگر را مسخره کند، بسا که اینان بهتر از آنان باشند و نیز نباید زنانی زنان دیگر را مسخره نمایند، بسا اینها بهتر از آنان باشند و از یکدیگر عیب مجوید و به همدیگر لقب‌های ناپسند ندهید، بسیار بد است که پس از ایمان نام‌های کفرآمیز بگذارید و کسانی که توبه نکرده‌اند خود ستمکارند.

در این آیه به بعضی از بیماریهای روحی که بعضی دچارند و باعث اختلال در جامعه مسلمین و ایجاد دشمنی بین مسلمانان می‌شود اشاره کرده است .

بیماری مسخره کردن دیگران، خطاب کردن دیگران به نامهای

زشت.

بسیاری از دشمنی‌هایی که بین افراد ایجاد می‌شود به دلیل گناهان فوق است. وقتی شخصی یا گروهی را مسخره کردند باعث عکس العمل طرف مقابل می‌شود. اگر دیگران رابه نامهای زشت، صدا زدند باعث ناراحتی افراد و ایجاد دشمنی می‌شود. اگر به کارهای دیگران با عینک تیره بدگمانی نگاه کنند، دشمنانشان فراوان و دوستانشان کم می‌شوند. و اگر به دنبال بردن آبروی دیگران از راه غیبت و فاش کردن عیوب آنها باشند، برادری و صمیمیت و مهربانی رخت بر بسته و جای آن، نفاق و دشمنی و تفرقه حاصل می‌شود.

مسخره کردن دیگران

از گناهان زبان، مسخره و استهزاء دیگران است.

مسخره کردن از این جهت ناپسند است که باعث توهین به دیگران می‌شود.

ریشه‌های مسخرگی

1 - دشمنی و کینه

2 - تکبر

3 - تحقیر کردن

4 - شوخی و مزاح

5 - سفاهت و نادانی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

«مسخرگی، تفریح سفیهان و کار نادانان است»⁽¹⁾.

6- حقارت نفس و خود کم بینی

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ذلیل ترین مردم شخصی است که به مردم توهین می نماید»^(۱).

گاهی مسخره کردن در مورد مسایل اعتقادی است. همان طور که عده ای از اقوام گذشته، پیامبران خدا را مسخره می کردند.

گاهی مسخره کردن در مورد مسایل مالی است. مانند مسخره کردن بعضی از مردان و زنان پولدار، فقیران و افراد بی بضاعت را.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«کسی که مؤمنی را ذلیل کند و یا به خاطر فقرش او را تحقیر نماید، خداوند سبحان او را در کنار پل جهنم رسوا می سازد»^(۲).

نکوهش سوء ظن در قرآن و حدیث

قرآن کریم می‌فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ »⁽¹⁾.

ای مؤمنین! از سوء ظن به هم و بدگمانی به یکدیگر دست بردارید و به دنبال برملا کردن عیبهای هم نباشید و غیبت همدیگر را نکنید آیا یکی از شما دوست دارد گوشت برادر مرده‌اش را بخورد یقیناً بدتان می‌آید پس تقوا پیشه کنید که حقیقتاً خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.

سوء ظن و از بین رفتن روابط اجتماعی

انسان در روابط خانوادگی و اجتماعی باید دارای حُسن ظن باشد. حُسن ظن به پیشرفت کارها و ایجاد محبت بین خانواده و جامعه کمک می‌کند.

ولی سوء ظن باعث از بین رفتن روابط سالم اجتماعی می‌شود.

1. سوره حجرات، آیه 12.

(۲۷۱)

معنای سوء ظن آن است که کارها و اعمال دیگران را بر علیه خود حمل کنیم. و یا دیگران را بدون علم و یقین، متهم نمائیم.

قرآن کریم می‌فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ »⁽¹⁾.

«ای مؤمنین! از بسیاری از گمانها دوری کنید که بعضی از گمانها گناه است».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«خداوند، سوء ظن به مؤمن را حرام کرده است»⁽²⁾

هر چه دایره سوء ظن وسیع تر باشد گناه و فسادش بیشتر است. سوء ظن در مسائل سیاسی باعث خرابی کشور و مملکتی می شود.

سوء ظن در مسائل کاری و شغلی مشکلات زیادی ایجاد می کند.

سوء ظن در مسائل خانوادگی به اختلافات خانوادگی منجر می شود.

و خلاصه سوء ظن در موارد مختلف باعث ضرر و زیانهای می شود.

نقل شده که: شخصی سگ باوفایی داشت. . روزی کودک در گهواره اش را با سگ تنها گذاشت و از خانه اش خارج شد. وقتی به منزل برگشت، سگ در حالی که پوزه اش خونی بود، با استقبال صاحبش آمد. مرد خیال کرد که سگ به کودک او آسیبی وارد کرده است. لذا سگ را کشت.

اما وقتی وارد منزل شد، کودک را سالم دید و در کنار گهواره ماری مرده ای را مشاهده کرد و فهمید که مار قصد آسیب رساندن به کودک را

1. سوره حجرات، آیه 12.

2. میزان الحکمة 1/205

داشته ولی سگ باوفا مانع شده و با او زد و خورد نموده است. مرد آنچنان پشیمان شد که تا سه روز بر بالین سگ مرده اشک می ریخت و اظهار پشیمانی می کرد.

دشمنان خیالی

سوء ظن دشمنان خیالی انسان را زیاد می کند . افراد دارای سوء ظن دارای اضطراب بوده و کمتر در آرامش می باشند .

مثلاً زنانی که به شوهران خود سوء ظن دارند اکثر اوقات فکرشان ناآرام بوده لذا دچار بیماریهای روحی می شوند .

همچنین مردانی که بدون جهت نسبت به همسرشان سوء ظن دارند، دچار ناراحتی اعصاب می شوند و آرامش خود را از دست می دهند .

سوء ظن به خدا

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«کسی که به خاطر مشکلات مالی ازدواج نمی کند، به خدا سوء ظن دارد؛ زیرا خداوند سبحان وعده داده است که رزق بندگانم را می دهم.»⁽¹⁾

درمان سوء ظن

بهترین درمان، حمل کردن کارهای دیگران بر خوبی است . تا انسان یقین به بدبودن حرکتی نکرده آنرا بر خوبی و خیر حمل نماید .

1 . خانواده نمونه - میزان الحکمة 1180/2

(۲۷۳)

همچنین فاصله گرفتن از افراد دارای سوء ظن نیز به مداوای این درد کمک می کند .

سوء ظن در آینه روایات

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«به برادرانتان گمان خوب داشته باشید تا دچار صفای دل و پاکی طبع گردید.»⁽¹⁾

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«بین حق و باطل چهارانگشت فاصله است. پس آنچه را باگوش شنیدی چنانچه باچشم هم دیدی راست و حق است.»⁽²⁾

امام علی علیه السلام می فرماید:

«اعمال برادرت را تا دلیلی برخلافش نیافتی، بر نیکوترین وجه حمل نما. و تا زمانی که می توانی سخن مؤمن را بر خوب حمل کنی، هرگز نسبت به سخن مؤمن گمان بد مبر.»⁽³⁾

امام صادق علیه السلام فرمود:

«اصل حُسن ظن از سالم بودن ایمان و سالم بودن دل است که هر که را می بیند پاک و خوب می پندارد و احتمال حیا و امانت و صیانت و راستی به او می دهد.»⁽⁴⁾

نکته ای ظریف

1. تفسیر من هدی القرآن 418/13

2. میزان الحکمه - بحار الانوار 88/10

3. تفسیر نمونه 183/22

4. میزان الحکمه - مصباح الشریعه 173

سوء ظن در مأمورین اطلاعات و در مورد روابط خارجی با کشورهای دیگر و در مسائل نظامی باید باشد و نه تنها اشکال ندارد بلکه لازم واجب و ضروری است. آن که اشکال دارد سوء ظن در داخل جامعه کوچک یا بزرگ مسلمانان است که به وحدت، صمیمیت و پیشرفت و... ضررها وارد می کند.

(۲۷۵)

سخن بدون عمل

نکوهش سخن بدون عمل در قرآن و حدیث

قرآن کریم می فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ »^(۱).

ای مؤمنین! حرفهایی که به آن عمل نمی کنید نزنید! که خدا از این حرف شما خشمناک می شود.

انطباق قول و عمل

بعضی از مسلمانان قولهایی می دهند و حرفهایی می زنند و در مرحله عمل، درجا زده و بقولشان عمل نمی کنند. مثلاً عده ای از مسلمانان در صدر اسلام، می گفتند اگر دوباره جنگی در بگیری فرار نمی کنیم! ولی در جنگ بعدی باز فرار نمودند.

یا قبل از آمدن حکم جهاد، عده ای گفتند اگر بدانیم، بهترین عمل چیست آنرا انجام می دهیم! وقتی حکم جهاد نازل شد و خداوند سبحان فرمود که: بهترین عمل، ایمان خالص و جهاد است، به قولشان عمل نکردند و از شرکت در جهاد شانه خالی نمودند.

۱. سوره صف، آیات ۲-۳.

(۲۷۶)

و این یک عیب بزرگ برای عده‌ای از افراد است که ادعاهایی کرده ولی اعتمادی به آنها نیست زیرا احتمال عمل نکردن به حرفشان است. در حالی که باید قول و عمل باهم انطباق داشته باشد.

رطب خورده منع رطب کی کند؟

زنی کودکش را نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورد تا حضرت او را از خوردن خرما که برایش مضر بود، باز دارد ولی پیامبر به روز دیگر محوّل کرد و روز بعد کودک را از خوردن نهی فرمود و گفت: دیروز نگفتم زیرا خود خرما خورده بودم و کسی که خود خرما خورده چگونه می‌خواهد دیگران را از خوردن آن نهی کند؟

این داستان درباره اهمیت انطباق قول با عمل است.

یا پزشکانی هستند که خود سیگار می‌کشند ولی بیماران خود را از کشیدن سیگار نهی می‌نمایند؟

یا واعظانی که مردم را به دوری از دنیا دعوت می‌کنند ولی خدای نکرده خود یا منسوبین به آنها دنیاطلب هستند.

گویند شخصی کنار جالیز خیاری ایستاده بود و مردم را از خوردن خیار نهی می‌کرد ولی خود می‌خورد.

از او پرسیدند: چرا خودت می‌خوری؟

گفت: من برای خنک بودنش می‌خورم نه برای حرام بودنش!

اول خودت بخوان

همچنین نقل شده مردی به یک نفر روحانی گفت: زنم نماز نمی‌خواند!

روحانی گفت: او را به بهشت بشارت بده، شاید بخواند!

گفت: بشارت دادم ولی نمی خواند .

روحانی گفت: او را از جهنم بترسان !

گفت: ترساندم ولی نمی خواند .

روحانی گفت: حرفش چیست؟

گفت: می گوید اول خودت بخوان تا من هم بخوانم !

روحانی گفت: راست می گوید !.

عمل نکردن به نذرها نیز مصداق آیه مذکور می باشد .

عالم بی عمل

در روایات، عالم بدون عمل به درخت بدون فایده و میوه تشبیه شده است . و معمولاً مردم از آدمی که به حرفش عمل نمی کند بدشان می آید .

پس آدمی که سر حرفش نمی ماند و به سخنی که می گوید عمل نمی کند، هم مبعوض خالق است و هم مبعوض مخلوق .

مراد از عمل کردن به سخن، سخن درستی است که می گوید نه سخنان نادرست و بی پایه که اصلاً نباید به آنها عمل کند .

(۲۷۸)

فاش کردن سرّ

نکوهش افشای سرّ در قرآن و حدیث

قرآن کریم می فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ »⁽¹⁾.

«ای مؤمنین! به خدا و رسول و پیمانهایتان خیانت ننمائید!»

امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که اسرار ما را فاش کند، گویا ما را به قتل رسانده است»⁽²⁾.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «پیامبران را به ناحق می کشند» فرمود:

«بخدا سوگند! پیامبران را با شمشیر نکشتند، بلکه اسرار آنان را فاش کردند و آنها کشته شدند»⁽³⁾.

افشای اسرار

از گناهان زبان فاش کردن سرّ است در حالی که حفظ اسرار دیگران از خصوصیات خوب است.

در سخنان بزرگان دین، از اسرار مؤمن به عورت تعبیر شده است.

1. سوره انفال، آیه 27.

2. میزان الحکمة - الکافی 371/2

3. میزان الحکمة - البرهان فی تفسیر القرآن 677/1

(۲۷۹)

یعنی همان طور که حفظ عورت از نگاه دیگران واجب و لازم است، حفظ اسرار مؤمن نیز لازم می باشد.

انواع اسرار

1 - اسرار خانوادگی

2- اسرار نظامی

3- اسرار اقتصادی

4- اسرار علمی

5- اسرار سیاسی

6- اسرار مذهبی و دینی

7- اسرار فرهنگی

رازها و اسرار نظامی و سیاسی از بقیه مهم تر بوده و گاهی افشاء آنان باعث از بین رفتن جان صدها نفر و شکست حکومتی خواهد شد. لذا در این موارد جرم افشا کننده بسیار بزرگ است.

افشای خبر حمله به دشمن

در یکی از جنگهای صدر اسلام، وقتی که سپاه اسلام برای یورش به مشرکین مکه آماده می شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده بود تا خبر این حمله محرمانه بماند، یکی از مسلمانان خبر این حمله را به ابوسفیان اطلاع داد.

در این مورد این آیه نازل شد:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ »⁽¹⁾.

(۲۸۰)

«ای مؤمنین! به خدا و رسول و پیمانهایتان خیانت ننمائید!»

حافظین اسرار

وقتی قیس بن مسهر، سفیر امام حسین علیه السلام به نزد مردم کوفه آمد، توسط مأمورین دشمن محاصره شد، نامه امام را پاره کرد و خورد. وقتی او را دستگیر کردند، برای این که اسرار امام را فاش کند، او را شکنجه کردند ولی او لب به سخن نگشود و عاقبت او را به شهادت رساندند.

در دوران قبل از انقلاب وقتی که ساواک افراد انقلابی را دستگیر می کرد عده زیادی از آنها هرگز لب به کشف اسرار مبارزان باز نمی کردند.

در دفاع مقدس نیز وقتی رزمنده‌ای اسیر می شد هرچه به وسیله صدامیان شکنجه می شد حاضر به گفتن اسرار نظامی برای آنان نمی شد. و عده‌ای به خاطر این استقامت، به شهادت رسیدند.

1. سوره انفال، آیه 27.

(۲۸۱)

چشم چرانی

نکوهش چشم چرانی در قرآن و حدیث

قرآن کریم می‌فرماید:

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يُغْضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ * وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»^(۱)

«ای رسول! به مردان مؤمن بگو چشم خود را بر حرام ببندند و عورت خود از حرام حفظ کنند که این مسئله برای پاک پودنشان لازمتراست و به زنهای مؤمنه هم بگو که چشمهای خود را بر حرام ببندند و عورت خود را از حرام حفظ کنند...».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هیچ وسیله برای پاکی به اندازه پاک بودن چشم و بستن آن بر روی حرام نیست . که هر که چشم خود را بر حرام بست، خدا به دلش توفیق مشاهده عظمت الهی را می دهد»⁽²⁾.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر که چشمش را از حرام پُر کند، خداوند سبحان روز قیامت چشمش را از آتش پر کند، مگر این که توبه کند و دیگر عمل حرام

1. سوره نور، آیات 30 - 31.

2.

(۲۸۲)

را انجام ندهد»⁽¹⁾.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«هر که نگاهش به نامحرمان زیاد باشد، فکرش دائماً مشغول خواهد بود.»⁽²⁾

خلاصه این دستور این است که زن و مرد نباید به یکدیگر خیره شوند، نباید چشم چرانی کنند، نباید نگاه‌های مملو از شهوت به یکدیگر بدوزند، نباید به قصد لذت بردن به یکدیگر نگاه کنند .

خداوند سبحان یک وظیفه خاص هم برای زنان مقرر فرموده است و آن این است که بدن خود را از مردان بیگانه پوشیده دارند و در اجتماع به جلوه گری و دلربایی نپردازند، به هیچ وجه و هیچ صورت و با هیچ شکل و رنگ و بهانه‌ای کاری نکنند که موجبات تحریک مردان بیگانه را فراهم کنند .

چشم و بیشترین گناهان

چشم انسان از اعضایی است که بیشتر گناهان به سبب و وسیله آن انجام می‌شود. و در سخنان بزرگان دین آمده که هر که بتواند چشم خود را کنترل نماید، از بسیاری از گناهان خود را دور نموده است.

یکی از گناهان چشم، چشم چرانی و هیز بودن و نگاههای شهوانی به نامحرم است. چه از طرف مرد نسبت به زن نامحرم و چه از طرف زن نسبت به مرد نامحرم.

آمده است که: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، جوان عربی در کوچه مشاهده کرد که زن جوانی از روبرو می‌آید! این جوان شروع به چشم چرانی به

1. بحار الانوار 334/73

2. میزان الحکمه

(۲۸۳)

زن نمود به طوری که حواسش پرت شد و متوجه استخوانی که در سوراخ دیوار فرو شده بود، نشد و استخوان به گونه‌اش اصابت کرد و خون جاری شد!

جوان با همین حالت نزد پیامبر به عنوان طیب الهی رفت و ماجرای این حادثه را گفت.

حضرت فرمود: همانا نگاه به نامحرم تیری از تیرهای شیطان است^(۱).

چشم انسان مانند دوربین بسیار قوی فیلم‌برداری است که همه صحنه‌ها را علاوه بر نشان دادن به مغز در همان آن، در حافظه ذخیره می‌کند و بسیاری از خوابها و رؤیاهای و حتی تصورات آدمی از جهان به همین تصاویر باز می‌گردد.

جوانی که از صبح تا شب چشمش به دنبال زیبارویان در گردش است، اگر در خواب جُنُب و محتلم شود و خوابهای شیطانی ببیند، طبیعی است.

و هرگاه روز با خوبان و صالحان همنشین باشد و توسلات به معصومین علیهم السلام داشته باشد اگر در خواب، امام زمان (عج) و زیارتگاه اولیاء خدا را ببیند، باز طبیعی است .

هر که گناه کرده برود

روزی حضرت عیسی علیه السلام بایارانش برای دعای طلب باران از شهر خارج شدند . موقع دعا، عیسی علیه السلام گفت: هر که گناهی مرتکب شده برگردد . همه بجز یک نفر باز گشتند .

1 . میزان الحکمة 4/3290

(۲۸۴)

حضرت به او گفت: تو گناهی مرتکب نشده‌ای؟

گفت: خیر بجز این که روزی در حال عبادت بودم که زنی از مقابلم عبور کرد و من ناخواسته به تماشای او مشغول شدم . ناگاه به خود آمدم و به خاطر این کار زشتم، چشم خود را درآوردم و بطرفی که زن رفت بود، پرتاب کردم !

حضرت عیسی علیه السلام فرمود: پس تو دعا کن تا من آمین گویم ! او دعا کرد و عیسی علیه السلام آمین گفت و باران آمد .^(۱)

پاکی چشم

یکی از نشانه‌های پاکی چشم، دور ماندن چشم از نگاههای شهوانی است . لذا وقتی دختر شعیب علیه السلام نزد موسی علیه السلام آمد و گفت: پدرم تو را به خانه دعوت کرده و مرا فرستاده تا تو را راهنمایی کنم .

موسی علیه السلام چند قدمی به دنبال دختر رفت بعد ایستاد و به دختر شعیب گفت: ما خاندانی هستیم که به پشت سر زن نگاه نمی‌کنیم . پس من جلو می‌روم و تو از پشت سر بیا و هر کجا نیاز به راهنمایی شد، با انداختن سنگ علامت بده !^(۲)

اگر چشم را کنترل نکنیم، دل را گرفتار کرده‌ایم و اگر دل گرفتار شد، سر به رسوائیها خواهد زد.

زدست دیده و دل هر دو فریاد هر آنچه دیده بیند دل کند یاد

بسازم خنجری نیشش ز فولاد زنم بردیده تا دل گردد آزاد

چه بسیار نگاههای کوتاهی که بدبختی‌های بزرگ و طولانی به ارمغان آورده است.

ازدواج‌هایی که با یک نگاه شروع شده و عاقبت در مدت کوتاهی با

1. جوانان و گناهان کبیره .

2. جوانان و گناهان کبیره - وسائل الشیعة 199/20

(۲۸۵)

یک نگاه دیگر به طلاق کشیده می‌شود.»

پاداش کنترل چشم

در روایت است که: هر که به نامحرمی برخورد و برای رضای الهی، چشم خود را از او برگرفت و دیگر نگاه نکرد، اگر مرد باشد در همان ساعت، حورالعینی بازدواجش در می‌آورند (و اگر زن باشد از نعمتهای بهشت برایش ذخیره می‌کنند) و اگر بر این صفت خوب مداومت کند، خداوند سبحان شیرینی مناجاتش را به او می‌چشاند و ملکوت خود را بردلش باز می‌کند^(۱).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«سخت است غضب خدا بر زن شوهرداری که چشمش را از حرام پر کند»^(۲).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که به عورت دیگری نگاه کند، ملعون است»⁽³⁾.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«اگر از آسمان بیافتم و دو نیم شوم برایم بهتر است که به عورت کسی نگاه کنم و یا کسی به عورت من نگاه نماید»⁽⁴⁾.

1. وسائل 20/ 193

2. جوانان و گناهان کبیره - بحار الانوار 366/73

3. بحار الانوار 68/74

4. بحار الانوار 68/74

(۲۸۶)

اسراف و تبذیر

نکوهش اسراف و تبذیر در قرآن و حدیث

قرآن کریم می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»⁽¹⁾.

«مؤمنین آنانی هستند که وقتی خرج می‌کنند، اسراف نکرده و بخل هم نورزیده بلکه حد وسط را رعایت

می‌کنند.»

آدمی در شبانه روز برای رفع احتیاجات خوراکی و پوشاکی، جنسی، رفت و آمد و ... خود، باید غذا برای خوردن و لباس برای پوشیدن و همسر برای آرامش و رفع غریزه جنسی و مرکب سواری داشته باشد.

انسان بعنوان خلیفه خدا در زمین تا چه حد می تواند از این نعمتها استفاده کند؟ حد و اندازه خوردن چقدر است؟ تا چه اندازه می تواند از غریزه جنسی مشروع استفاده کند؟ لباس تا چه اندازه؟

اسراف نکنید

خداوند سبحان در قرآن کریم اندازه آن را معین کرده و فرموده

1. سوره فرقان، آیه 67.

(۲۸۷)

است که:

« وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ »^(۱)

«بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید.»

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«خوردن و آشامیدن و پوشیدن و ازدواج و سوار مرکب شدن اگر با میانه روی باشد، حلال و الا حرام است؛

چون خدا در سوره انعام فرموده است: « وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ »^(۲)

اسراف نکنید که خدا مسرفین را دوست ندارد. »^(۳)

علامت های اسراف

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

از علامت‌های اسراف آنست که آنچه درشان او نیست می‌خورد و آنچه در شأن او نیست می‌پوشد و آنچه در شأن او نیست می‌خرد»⁽⁴⁾.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«کمترین حد اسراف آنست که اضافه آب را دور بریزی و یا لباس مخصوص بیرون را در خانه بپوشی و یا لباس تمیز را در محل کثیف بپوشی!»⁽⁵⁾.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«اگر چیزی را در غیر طاعت الهی کنی، اسراف و تبذیر است و کسی

1. سوره اعراف، آیه 31.

2. سوره انعام، آیه 141.

3. بحار الانوار، ج 72، ص 305.

4. جوانان و گناهان کبیره - مستدرک الوسائل 270/15

5. جوانان و گناهان کبیره - من لایحضره الفقیه 167/3

(۲۸۸)

که در راه خیر خرج کند، او میانه رو است.»⁽¹⁾

«روزی امام صادق علیه‌السلام دیدند که مقداری میوه نیم خورد در خانه افتاده است، ناراحت شدند و به غلامان خود فرمودند: اگر شما سیر هستید، خیلی‌ها گرسنه هستند، پس اینهارا به محتاجان بدهید.»⁽²⁾

اگر انسان کنار دریا باشد باز اگر آب اضافی را دور ریخت، مسرف است.

چه بسیار غذاهای که با زحماتی پخته و آماده می‌شود ولی مقداری از آن به سطلهای زباله منتقل می‌گردد.

در کشور ما میلیاردها تومان صرف نانی می‌شود که شصت درصد آن مصرف نمی‌شود.

میلیاردها تومان صرف تهیه سیگار و دود کردن آن می‌شود.

میلیاردها تومان صرف جشنهای آنچنانی عروسی‌ها و دو دختر مسلمان فرانسوی که به ایران آمده بودند و در بعضی از مراسمات جشنها شرکت کرده بودند، اظهار داشتند: شما که انقلاب کرده‌اید، همه چیزتان خوب است غیر از مراسم عروسیتان! که خیلی اسراف می‌کنید درحالی که می‌توانید هزینه این جشنها را صرف خرید وسائل زندگی عروس و داماد نمائید.

بررسی‌ها و پژوهش‌های کارشناسان نشان می‌دهد میانگین مصرف آب در ایران در ازای هر یک نفر جمعیت 2 متر مکعب (2)

1. جوانان و گناهان کبیره - مستدرک الوسائل 269/15

2. جوانان و گناهان کبیره - الکافی 279/6

(۲۸۹)

هزار لیتر) است این رقم بیش از حد معمول و مورد نیاز در مقایسه با جوامع پیشرفته صنعتی که به طور متوسط روزانه 750 لیتر آب مصرف می‌کنند نگران کننده است این نگرانی زمانی آشکارتر می‌شود که بدانیم برای انتقال، پالایش و توزیع هر متر مکعب آب معادل 300، 200 ریال هزینه به دولت تحمیل می‌شود.

چه بسیار غذاهای که با زحماتی پخته و آماده می‌شود ولی مقداری از آن به سطلهای زباله منتقل می‌گردد.

در کشور ما میلیاردها تومان صرف نانی می شود که شصت درصد آن مصرف نمی شود.

مصرف بسیاری از مواد مهم کشور ما حداقل دو برابر استاندارد جهانی است!

میلیاردها تومان صرف تهیه سیگار و دود کردن آن میشود.

میلیاردها تومان صرف جشنهای آنچنانی عروسی ها می گردد.

میلیاردها تومان صرف مواد مخدر می گردد.

افراط در مصرف مواد دارویی و غذایی و انرژی بزرگترین ضربه به کشور است!

آمار رسمی نشان می دهد که مصرف دارو در کشور ما بیشتر از کشور هند است. مصرف انرژی در کشور ما به اندازه 20 برابر استاندارد است. سرانه مصرف ما در انرژی به اندازه کشور یک میلیاردی چین است. مصرف آب در کشورهای اروپائی که چند برابر ما باران و نزولات آسمانی دارد بسیار کمتر از ماست. زیراعلاوه بر صرفه جوئی، از تکنولوژی روز و مدرن برای پایین آوردن مصرف آب استفاده می کنند. آمار نشان می دهد در کشور ما سالانه بین 15 تا 40 درصد محصولات کشاورزی در چرخه تولید تا مصرف از بین می رود

(۲۹۰)

که بخشی از این معضل به دولت، سیاستگذاری ها و راهکارهای آن برای جلوگیری از هدر رفت محصولات کشاورزی مربوط می شود و بخش دیگر آن به فرهنگ نادرست مصرف مردم برمی گردد.

همچنین نتایج تحقیقات و مطالعات مختلف بیانگر آن است که در بخش کشاورزی کشور، آب به شکلهای مختلف و به میزان زیادی تلف می شود به نحوی که بازده کل آبیاری در کشور بین 33 تا 37٪ تغییر می نماید. یعنی حدود 70٪ از منابع آب به صورت تبخیر، نفوذ عمقی، جریانات سطحی به زهکشها، و از طریق رودخانه هایی که به دریا ریخته و یا از مرزهای کشور خارج می شوند تلف می گردد.

بخش عمده مصرف بالای حامل های انرژی در کشور به دلیل هدر رفت یا اتلاف انرژی در بخش های مختلف مصرف است. روند بسیار بالای میزان اتلاف انرژی عمدتاً به دلیل غیراستاندارد بودن سیستم های

انرژی بر، عدم توجه به طراحی های مناسب برای بهینه سازی مصرف انرژی در نیروگاه ها، شبکه انتقال و توزیع نیرو، صنایع خودروسازی و دیگر دستگاه ها و وسایل انرژی بر و ساختمان ها است.

به عنوان مثال اگر نیروگاه های ما برای تولید برق 100 واحد گاز دریافت می کنند، حدود 70 واحد آن را هدر می دهند و تنها از 30 واحد آن استفاده می کنند یا وقتی برق تولیدی وارد شبکه انتقال میشود تا زمانی که به دست مصرف کننده برسد، بالاتر از 21 درصد از آن هدر می رود در حالی که هدر روی یا پرت انرژی در شبکه های انتقال و توزیع بیشتر کشورهای دنیا بین 5-7 درصد و حتی در کشور بنگلادش 9 درصد است. بررسی میزان هدر روی انرژی در ایران نشان میدهد که فقط در سال 86 حدود 60 میلیارد دلار هدر روی انرژی

(۲۹۱)

داشته ایم که رقم قابل توجهی است

با مقایسه آمار مصرف بنزین در ایران در سال 1355 با کشورهای ترکیه و فرانسه نشان می دهد که در آن زمان مصرف بنزین در کشور ما و ترکیه تقریباً برابر و حدود 7 میلیون لیتر در روز بوده است. در فرانسه نیز مصرف بنزین 6 برابر ایران بوده است؛ اما با گذشت 30 سال از آن زمان آمارها نشان می دهد که مصرف بنزین در فرانسه در سال 1385، معادل نصف مصرف این فرآورده در ایران است

معاون وزیر نیرو در امور برق و انرژی با بیان اینکه روزانه از سهم گاز مصرفی نیروگاه ها کاسته و به سهم گازوئیل اضافه می شود گفت: وضعیت کنونی مصرف برق در شبکه سراسری کاملاً غیرمنطقی، غیر طبیعی و نگران کننده است.

عباس علی آبادی در گفت و گو با فارس افزود: موضوعی که بنده بر آن تاکید دارم این است که مصرف برق باید کنترل شود چرا که میزان مصرف انرژی در کشور بیش از اندازه و استانداردهای جهانی است.

وی ادامه داد: وضعیت کنونی مصرف برق در حال حاضر در شبکه سراسری برق کاملاً غیرمنطقی، غیرطبیعی و نگران کننده است که به لحاظ اقتصادی به کشور صدمه وارد می کند.

اضرار به دیگران

زیاده‌روی در مصرف آب و برق و دیگر انرژی‌ها علاوه بر حرام بودن به عنوان اسراف، به عنوان ضرر زدن به دیگران نیز حرام است. زیرا زیاده‌روی در مصرف آب و برق موجب قطع آن و ضرر به دیگران می‌گردد، موجب قطع برق کارخانه، بیمارستان و مراکز صنعتی و دولتی و خانه‌های مردم می‌گردد و این ضرر به دیگران است. از طرفی

(۲۹۲)

موجب محرومیت مناطق دیگری از این نعمت می‌شود در همین رابطه فقهاء بزرگوار تحت عنوان قاعدهٔ لاضرر احکامی دارند مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید:

«اگر مالکی در مال خود تصرف کند در صورتی که احتمال قوی بدهد این تصرف موجب ضرر به انسانی می‌شود جایز نیست زیرا در جواز این عمل ضرر بر دیگری است در حالی که منع نمودن صاحب مال از تصرف بیهوده باعث ضرر او نمی‌گردد. کسی که آتشی را بیش از اندازهٔ مورد نیازش برافروزد و احتمال قوی سرایت به اموال دیگران را بدهد اگر سرایت کند ضامن است»^(۱) بر همین اساس امام خمینی (ره) زیاده‌روی در مصرف آب و برق را موجب ضمان می‌داند.

لذا هر مسلمانی مخصوصاً پدر و مادر که سرپرست خانواده هستند، وظیفه دارند که در همه مصارف زندگی حد متعارف را رعایت کنند که اسراف باعث از دست رفت نعمتهای حلال دنیوی و باعث عذاب اخروی می‌شود.

چند روایت دیگر درباره مذمت اسراف

1- عن ابی عبدالله (ع): «ادنی الاسراف هراقه فضل الاناء و ابتذال ثوب الصون والقاء النوی»^(۲)

امام صادق (ع) می‌فرماید: «کمترین اسراف، ریختن اضافی آب، پوشیدن لباس آبرو (بیرون) در منزل و انداختن هسته خرما است.

2- قال الصادق (ع): «ان لله ملكاً یكتب سرف الوضوء كما یكتب عدوانه»^(۳)

1. مکاسب قاعده لا ضرر ص 375

2. بحار ج 75 ص 303

(۲۹۳)

امام صادق (ع) می فرماید: همانا خدا فرشته‌ای دارد که اسراف در وضو را می نویسد چنانکه اسم دشمنانش را می نویسد.

3- عن عبدالله بن عمر «مرّ رسول الله (ص) بسعد و هو يتوضأ فقال لا يسرف يا سعد قال افى الوضوء سرف؟ قال نعم و ان كنت على نهر جار»⁽¹⁾

رسول اکرم (ص) در مسیر راهشان به سعد در حالی که وضو می گرفت برخورد کردند و فرمودند: ای سعد اسراف نکن. سعد گفت: یا رسول الله آیا در وضوء هم اسراف است؟ حضرت فرمودند: آری اگر چه در کنار نهر جاری باشی.

4- قال علی (ع) «ان السرف امر یبغضه الله.... حتی صب فضل شرابک»⁽²⁾

امام علی (ع) در ضمن حدیثی می فرماید: «اسراف چیزی است که خدا مبغوض می دارد حتی دور ریختن اضافه آب را».

تکه‌ای خرما

یک روز امام سجاد علیه السلام در کوچه به تکه خرمائی برخوردند . به غلامشان فرمودند که تکه خرما را به منزل ببرد تا امام آن را استفاده کنند . وقتی به خانه رفتند . امام تکه خرما را خواستند .

غلام گفت که: من خود آن را خوردم . امام خوشحال شدند و او را آزاد کردند .

وقتی اصحاب گفتند: به خاطر این کار کوچک او را آزاد کردید؟ امام فرمود: او به خاطر این عملش به بهشت خواهد رفت و من

1. وسایل ج 1 ص 340

2. تفسیر صافی ج 3 ص 187

3. فروع کافی ج 4 ص 52

(۲۹۴)

نخواستم کسی را که بهشتی است، بعنوان غلام نگه دارم.^(۱)

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«هر ساختمانی که بیش از مقدار نیاز باشد، در آخرت و بال گردن صاحبش می‌شود».^(۲)

اسحاق بن عمار از امام صادق علیه‌السلام راجع به مردی که لباسهای مختلفی دارد و چند تای از آنان را برای پوشاندن بدن خود و چندتا برای زینت کردن و شیک شدن قرار داده می‌پرسد: آیا اسراف است؟

امام علیه‌السلام فرمود: خیر اسراف نیست! زیرا خدا در قرآن کریم فرموده است: هر که زندگیش وسعت دارد به اندازه توانایش خرج کند.^(۳)

چشم هم چشمی

یکی از علل اسراف و تبذیر (ریخت و پاش) چشم و هم چشمی‌های ناسالم است.

مثلاً فلان کس در عروسی فرزندش به نوازنده‌ها این قدر داد، من هم باید در عروسی فرزندم نوازنده بیاورم و بیشتر بدهم! در حالی که اصل دادن پول به مطرب و نوازنده‌ها مورد اشکال بوده و حرام است.

یا فلانی در فلان تالار گرفت من باید بهترین تالار را بگیرم! فلانی اینقدر خرج کرد من باید بیشتر خرج کنم! که این نوع خرج کردن از جلوه‌های اصلی اسراف و تبذیر است.

1. جوانان و گناهان کبیره .

2. جوانان و گناهان کبیره - مکارم الاخلاق/127

3. جوانان و گناهان کبیره - مکارم الاخلاق/96

(۲۹۵)

« فهرست »

مقدمه: ... 5

ارزش شکرگزاری در قرآن و حدیث ... 7

لقمان و شکر خداوند ... 8

شکر زبانی یا عملی ... 9

حضرت نوح و لقب شکور ... 9

شکر الهی در همه احوال ... 10

قسمتی از مناجات شاکرین ... 13

اگر حق خانواده نبود ... 14

ارزش علم و دانش در قرآن و حدیث ... 15

خصوصیات علم از نظر اسلام ... 16

یک ساعت تعلیم دانش افضل از عبادت هزار شب ... 17

تعریف امیرالمؤمنین 7 از علم ... 17

علم، علت اصلی خلقت جهان ... 18

جایگاه ارزشمند عالم ... 19

نکاتی درباره مقام و جایگاه علم، معلم و عالم ... 21

1 - برتری علم و دانش اهل بیت ... 22

2 - عظمت جایگاه عالم، معلم و علم در اسلام ... 23

3 - تهذیب نفس ... 25

عالم قلابی ... 26

(۲۹۶)

4 - عالم با عمل ... 29

5 - پرورش شاگردان متدین ... 31

6 - وظیفه شاگرد نسبت به استاد ... 32

کدام علم ارزشمند است؟ ... 34

علم آموزی در قرآن و حدیث ... 36

ارتباط با علماء، سفارش قرآن و اهل بیت ... 39

ارزش همیاری، نوع دوستی و برادری در قرآن و حدیث ... 42

حقوق برادران از دیدگاه امام سجاد 7 ... 44

موانع برادری و مواسات ... 46

نیکوکاری جزو وظایف انسانها ... 48

آثار دنیوی و اخروی نیکوکاری ... 49

نتیجه خیرات در قیامت ... 54

ارزش ایثار در قرآن و حدیث ... 56

ایثار در سه روز پی در پی ... 57

ایثار آخوند ملا علی ... 59

ارزش غیرت در قرآن و حدیث ... 61

بی غیرتی ... 63

عوامل بی غیرتی ... 64

ارزش امانت داری در قرآن و حدیث ... 66

انواع امانت ... 67

ارزش صله رحم در قرآن و حدیث ... 71

انواع صله رحم ... 72

آثار صله رحم ... 72

1 - باعث استحکام خانواده‌ها، زیاد شدن ثروت و تاخیر اجل ... 73

می شود: ... 73

2 - عمر را طولانی می کند: ... 73

3 - حساب قیامت آسان می شود: ... 73

آثار قطع ارتباط فامیلی ... 73

1 - کوتاه شدن عمر: ... 73

2 - محروم شدن از بهشت: ... 74

3 - قطع لطف الهی: ... 74

ارزش عزت نفس در قرآن و حدیث ... 75

عوامل ذلت انسان ... 76

1 - مطرح کردن مشکلات نزد دیگران ... 76

2 - چاپلوسی و تملق دیگران ... 77

سخن پیامبر 9 درباره عزت نفس ... 80

ارزش توکل در قرآن و حدیث ... 82

یک داستان شیرین ... 84

توکل امام صادق 7 ... 85

شیاطین دم در منتظرند ... 86

تعجب پزشک یهودی ... 86

مؤمنین مشرک! ... 87

توکل ناصحیح ... 89

ذکری که علامت توکل است ... 91

توکل حضرت ابراهیم ... 7 ... 91

نجات یک دسته در میان پنج دسته ... 92

خوش اخلاقی در قرآن و حدیث ... 94

ارزش خوش اخلاقی ... 94

(۲۹۸)

نجات بت پرست خوش اخلاق ... 97

پند حضرت عیسی ... 7 ... 98

نمونه‌هایی از اخلاق پیامبر ... 9 ... 100

فشار قبر شهید به خاطر بد اخلاقی با همسرش ... 101

اخلاق نیک پیامبر 9 نسبت به عرب ... 102

ارزش اخلاص در قرآن و حدیث ... 104

آثار اخلاص ... 105

راه رسیدن به اخلاص ... 107

نماز آلوده به ریا ... 107

داستان بهلول و مسجد سازی برای غیر خدا ... 109

آفت اخلاص، بازگو کردن کار خیر ... 109

اخلاص در اطعام ... 111

تواضع و فروتنی در قرآن و حدیث ... 113

برخورد گرم امام سجاد 7 با جذامیان ... 115

ملاقات گرم امام کاظم 7 با فردی مستضعف ... 115

تواضع حضرت عیسی ع ... 118

نمونه‌ای از تواضع پیامبر اسلام 9 ... 118

برخورد علی بن یقطین با ابراهیم ساربان ... 120

ارزش عفو و بخشش در قرآن و حدیث ... 123

گوهر عفو در ضمیر انسان ... 125

مقام بخشش امام علی 7 ... 126

نمونه‌ای از عفو و گذشت امام سجاد 7 ... 128

ارزش صدق و راستی در قرآن و حدیث ... 130

داستانی از شیخ عبدالقادر ... 132

(۲۹۹)

محمود القلب ... 133

سخن امام صادق 7 درباره راستگویی ... 135

صبر در قرآن و حدیث ... 137

ارزش صبر و استقامت ... 138

صبر داروی مشکلات خانوادگی ... 139

صبر و شکر ... 140

اقسام صبر و استقامت ... 142

1 - صبر بر طاعت خداوند ... 143

2 - صبر در برابر معصیت ... 143

3 - صبر در برابر مصیبت ... 144

بعضی از فواید صبر و استقامت ... 145

صبر در برابر بلیات ... 146

صبر ریشه همه خوبی‌ها ... 147

چه کسی آزادمرد است؟ ... 148

ارزش شجاعت و دلاوری در قرآن و حدیث ... 150

چند نمونه از شجاعت‌ها ... 151

نکوهش ترسو بودن ... 151

عوامل ترسوئی ... 152

تأثیر عوامل نژادی و ژنتیک در شجاعت و ترس ... 152

ضررهای ترس ... 154

عظمت شجاعت امام علی ۷... 154

ضرورت شجاعت... 155

ارزش حلم و بردباری در قرآن و حدیث... 156

حلم خواجه نصیر طوسی... 156

(۳۰۰)

داستانی زیبا از یک پیامبر... 157

نکوهش خشم و غضب... 158

موعظه رسول خدا ۹... 159

حلم نمک غذاست... 161

سخاوت در قرآن و حدیث... 163

سخاوت حاتم طایی... 164

ادب کرده خدا... 165

سخاوتمندترین مردم... 166

سخاوت را پیشه کن... 168

نیکان در نعمت و فاسقین در آتشند... 168

دعوا به خاطر مهمان... 171

ارزش قناعت در قرآن و حدیث... 173

قناعت موجب عزت و موفقیت ... 173

کفاف در زندگی ... 175

توانگر و بی‌نیازی نفس ... 177

قناعت زندگی طیبه ... 177

عادت به قناعت ... 178

جایگاه کار و کارگر در قرآن و حدیث ... 180

بوسیدن دست کارگر ... 180

کار سیره پیامبران و مرسلین ... 181

رسیدن به اهداف از طریق سعی و تلاش ... 183

لزوم کار و تلاش ... 184

مذمت تنبلی و بیکاری ... 186

حل مشکل مالی بوسیله کار و تلاش ... 187

(۳۰۱)

افراط در کار کردن ... 188

تنبلی، بیماری اجتماعی ... 189

ارزش حیا در قرآن و حدیث ... 191

چند نکته درباره حیا ... 192

حیا زیربنای پاکی‌ها... 193

انواع حیا... 194

بی‌حیایی در غرب... 195

آثار فرهنگ منحنی غرب در کشورمان... 198

مسخ شدن... 198

انواع افراد مسخ شده... 201

انواع زنان... 202

رابطه بهار با حیا!... 203

نکوهش هوا پرستی در قرآن و حدیث... 204

افراد هوا پرست... 205

داستان عفت امام حسن 7 در برابر زن کامجو... 206

نتیجه نیک مخالفت با هوای نفس... 208

عاقبت نافر جام عمر سعد... 212

وسوسه شیطان... 213

پیروی از شهوات... 214

نکوهش حرص و طمع در قرآن و حدیث... 216

هفت آفت حرص... 216

نتیجه حرص و دنیا طلبی... 217

حرص و ذلت ... 219

باطن طلا، پای قورباغه! ... 220

(۳۰۲)

علت توبه ابراهیم ادهم ... 222

تکبر در قرآن و روایات ... 224

انواع کبر ... 225

عُجب و تسلط شیطان ... 226

تکبر ابوجهل هنگام مرگ ... 227

تکبر و سوختن! ... 227

لغزش همسفر عیسی 7 ... 228

ثروتمند مغرور و فقیر با عزت ... 231

عابد و فاسق ... 231

بنده یا پادشاه ... 232

نکوهش ریاکاری در قرآن و حدیث ... 233

همه در معرض خطر ریا ... 234

واعظ ریاکار ... 235

ریاکاری از دیدگاه پیامبر 9 ... 236

نکوهش حسادت در قرآن و حدیث ... 238

حسودم چه کنم؟ ... 238

حسادت قابیل ... 240

وجود حسادت در همه طبقات ... 242

کیفر حسود ... 243

نتیجه شوم حسادت ... 244

درمان حسادت ... 245

نکوهش بخل در قرآن و حدیث ... 247

مذمت بخل ... 247

بخیل تر از بخیل ... 250

(۳۰۳)

زشتی‌های زبان ... 253

سخن سدید ... 253

عوامل ناسزاگویی ... 254

درمان ناسزاگویی ... 255

1- سکوت ... 255

2- تربیت صحیح از دوران کودکی ... 255

3- رعابت ادب نسبت به دیگران ... 255

دشنام در آئینه احادیث ... 256

انواع فحش ... 257

عیب جویی ... 257

پوشاندن عیوب دیگران ... 259

زشتی دروغ گویی در قرآن و حدیث ... 261

انواع دروغ ... 262

1- دروغ بر خداوند، پیامبر و امامان: ... 262

2- شهادت دروغ: ... 262

3- قسم دروغ: ... 263

4- دروغ در وعده: ... 263

5- شوخی های دروغ: ... 263

شرمندگی دروغگو لاف زن ... 264

آثار زشت دروغ ... 264

ریشه های دروغ گویی ... 265

نکوهش مسخره کردن در قرآن و حدیث ... 269

مسخره کردن دیگران ... 270

ریشه های مسخرگی ... 270

نکوهش سوء ظن در قرآن و حدیث ... 272

سوء ظن و از بین رفتن روابط اجتماعی ... 272

دشمنان خیالی ... 274

سوء ظن به خدا ... 275

درمان سوء ظن ... 275

سوء ظن در آینه روایات ... 275

نکته‌ای ظریف ... 276

نکوهش سخن بدون عمل در قرآن و حدیث ... 277

انطباق قول و عمل ... 277

رطب خورده منع رطب کی کند؟ ... 278

اول خودت بخوان ... 279

عالم بی عمل ... 279

نکوهش افشای سرّ در قرآن و حدیث ... 281

افشای اسرار ... 282

انواع اسرار ... 282

افشای خبر حمله به دشمن ... 283

حافظین اسرار ... 283

نکوهش چشم چرانی در قرآن و حدیث ... 285

چشم و بیشترین گناهان ... 287

هر که گناه کرده برود ... 288

پاکی چشم ... 289

پاداش کنترل چشم ... 289

نکوهش اسراف و تبذیر در قرآن و حدیث ... 291

اسراف نکنید ... 292

(۳۰۵)

علامت‌های اسراف ... 292

اسراف‌های گوناگون ... 293

تکه‌ای خرما ... 300

چشم هم چشمی ... 301

(۳۰۶)

« منابع و مأخذ »

1 - اخلاق در قرآن ... مکارم شیرازی

2- ارشاد القلوب... حسن بن ابى الحسن ديلمى

3- اصول كافى... محمد بن يعقوب كلينى

4- اعلام الورى باعلام الهدى... شيخ طبرسى

5- البرهان فى تفسير القرآن... سيد هاشم بحراني

6- الامالى... شيخ طوسى

7- الامالى... شيخ مفيد

8- بحار الانوار... علامه مجلسى

9- بصائر الدرجات... محمد بن الحسن صفار

10- پند تاريخ... موسى خسروى

11- تاج العروس من جواهر القاموس... أبى الفيض الواسطى

12- تحف العقول... ابن شعبه حرانى

13- تحفه اثنا عشرية... عبدالعزيز دهلوى

14- تفسير جوامع الجامع... شيخ طبرسى

15- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال... شيخ صدوق

16- جامع الاخبار... جعفر بن احمد

17- جامع السعادات... علامه نراقى

18- جامع الصغير... سيوطى

19 - جواهر السنیه فی الاحادیث القدسیّه *** محمد بن حسن حر عاملی

20 - حلیه الابرار *** سید هاشم بحرانی

21 - خصال *** شیخ صدوق

22 - زندگانی پیامبر اسلام *** جعفر سبحانی

23 - سیمای فرزندگان *** مختاری

24 - صحیفه روح الله *** امام خمینی

25 - عدّه الداعی و نجاح الساعی *** ابن فهد حلی

26 - علل الشرائع *** شیخ صدوق

27 - غرر الحکم و درر الکلم *** آمودی

28 - فتح القدير *** محمد الشوکانی

29 - کمال الدین و تمام النعمه *** شیخ صدوق

30 - مستدرک الوسائل *** میرزا حسین نوری

31 - مسند امام رضا علیه السلام *** شیخ عزیز الله عطاردی

32 - معانی الاخبار *** شیخ صدوق

33 - مکارم الاخلاق *** شیخ طبرسی

34 - مکیال المکارم *** محمد تقی موسوی اصفهانی

35 - منتهی الآمال *** شیخ عباس قمی

36- من لا يحضره الفقيه... شيخ صدوق

37- منية المريد... زين الدين العاملي (شهيد ثاني)

38- ميزان الحكمه... محمدی ری شهری

39- نهج البلاغه... سيد رضى

40- وسائل الشيعه... شيخ حرّ عاملي

41- هزار و يك حكايت... علي دواني

42- داستانهاي از زندگي علماء... مؤلف

(۳۰۸)

43- جوانان و گناهان كبيره... مؤلف

(۳۰۹)

(۳۱۰)

خوبی ها و بدی ها

(جلد 3)





مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

هرچقدر درباره اخلاق اسلامی علم بیاموزیم و بکار بیندیم قدم های بیشتری بطرف سعادت در دو جهان بر می داریم. لذا با اینکه در جلدهای قبلی این کتاب، در موضوعات اخلاقی مطالب متنوعی آورده شده ولی کافی نبوده و در این جلد سوم هم باز درباره بعضی موضوعات مطالب جدیدی آورده میشود. امید است مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

زمستان 1401. کرمانشاه

اخلاص در آیات و روایات

جایگاه اخلاص

برای عبادت ها شرایطی تعیین شده است که مهم ترین آن، اخلاص در نیت است. اهمیت اخلاص در اعمال، تا آنجاست که عمل بی اخلاص، نه تنها مقرب نیست، یعنی شخص را به خدا نزدیک نمی کند، بلکه موجب دور شدن از بساط قرب ربوبی جَلَّ و عَلی می شود. آیه های قرآنی بسیاری در این موضوع وارد شده است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1. «قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ؛ بگو همانا من مأمورم که خدا را پرستش کنم و دینم را برای او خالص گردانم». (زمر: 11)

2. «وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ؛ بخوانید خدا را از سر اخلاص و در هر عبادت رو به سوی او آرید». (اعراف: 29)

3. «قُلِ اللَّهُ أَعْبَدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي؛ بگو من خدای را می پرستم و دینم را خاص و خالص برای او می گردانم». (زمر: 14)

حذیفه بن یمان می گوید:

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معنای اخلاص را پرسیدم. حضرت فرمود: من از جبرئیل و او از خدا سؤال کرد. خدای سبحان نیز فرمود: اخلاص سری است از اسرار من که در دل محبوب خود قرار می دهد.

پس، اخلاص که محور اساسی در نیت است، حکمتی ملکوتی دارد که کسی جز محبوب خدا به آن نمی رسد.

یکی از راه های شناخت هر چیز، شناخت طرف مقابل آن است. در مقابل اخلاص که صفتی پسندیده و نیکوست، ریا قرار دارد. ریا، یعنی اینکه به مردم نشان دهد برای خدا کار می کند، در حالی که برای خدا نباشد. ریا در متن کارهای عبادی، به بطلان عمل می انجامد. از این رو، در عبادت ها نیت را شرط می کنند و ریا را باطل کننده عمل می دانند. در خطبه شعبانیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است که خدا چه کنم حرف دگر، را با نیت های صادق و قلب طاهر بخوانید. نیست در لوح دلم جز آلف قامت یار یاد نداد استادم

حافظ

در حدیثی از امام صادق (ع) لیه السلام برای ریاکار، سه نشانه ذکر شده است که عبارتند از:

1. بهجت و نشاط دارد، وقتی که مردم او را می بینند. 2. کسالت پیدا می کند، وقتی تنهاست. 3. دوست دارد ثنا کرده شود در جمیع امورش.

پیام متن:

اخلاص، یعنی انگیزه تصمیم گیری ها فقط خدا باشد و بس.

بالاترین مرتبه اخلاص

بالاترین مرتبه اخلاص، آن است که هرگاه شخص عملی را انجام می دهد، به کمترین اجر در دو عالم چشم نداشته باشد و نظر او فقط رضای حق تعالی باشد و به جز او، مقصود و مطلوبی نداشته باشد. این مرتبه از اخلاص، اخلاص صدیقین است و به این مرحله نمی رسد، مگر کسانی که در دریای عظمت الهی غرق اسیر قید تو از هر دو گشته اند و واله و جیران محبت اویند. گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است عالم آزاد است

حافظ

رسیدن به این مرتبه از اخلاص فراهم نیست، مگر اینکه از همه خواهش های نفسانی دست برداری و پشت پا بر هوا و هوس زنی و دل خود را مشغول فکر و صفات و افعال پروردگار خود کنی. وقت خود را به مناجات او صرف کنی تا انوار جلال و عظمت او بر ساحت دل تو پرتو افکند و محبت و انس با او در دل تو جای گیرد.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

إِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِّقَةً وَ مَا بَلَغَ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِخْلَاصِ حَتَّى لَا يُحِبُّ أَنْ يُحَمَدَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلِهِ.

به درستی که برای هر حقی حقیقتی است و انسان به حقیقت اخلاص نمی رسد، مگر اینکه تمجید و ستایش مردم را (بر کارهای خود) دوست نداشته باشد.

و از امام صادق (ع) لیه السلام روایت است:

انسان بنده خالص نمی شود، مگر اینکه تعریف و تمجید و تکذیب او از طرف مردم در نظرش یکسان باشد. چون می داند که تعریف و تکذیب آنها واقعیت را تغییر نمی دهد. پس خوشحال نباش به تعریف کسی، چرا که تمجید، مقام انسان را در نزد خدا زیاد نمی کند و بی نیازش نمی سازد از آنچه برایش مقدر گردیده است.

پیام متن:

بالا ترین مرتبه اخلاص، به کسانی اختصاص دارد که تنها برای خداوند کاری می کنند.

پست ترین مرتبه اخلاص؛ توهم اخلاص

پست ترین مرتبه اخلاص، آن است که در عمل خود قصد ثواب و خلاصی از عقاب داشته باشی و چه بسا عبادت هایی که در انجام آنها خود را به سختی می افکنی و آن را خالص از برای خدا می پنداری، حال آنکه به خطا رفته ای. از شخصی حکایت می کنند که گفت: سی سال نماز خود را که در مسجد در صف اول خوانده بودم، قضا کردم. به جهت اینکه یک روز به خاطر عذری به مسجد دیر آمدم و در صف اول جا نبود، در صف دوم ایستادم. در نفس خود خجالتی یافتم از اینکه مردم مرا در صف دوم ملاحظه کردند. دانستم که در این سی سال، دیدن مردم مرا در صف اول باعث اطمینان خاطر من بود و من به آن شاد بودم و به آن آگاه نبودم.

چه بسا در روز قیامت، اگر پرده ها کنار برود و اعمال آدمی با دقت خداوندی محاسبه شود، بر آدمی معلوم گردد که بسیاری از کارهای او از روی ریا بوده است، حال آنکه او می پنداشت برای خدا کار می کرده است. چنان که خداوند در قرآن می فرماید: «وَبَدَّالَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا؛ ظاهر شود از برای ایشان بدی های آنچه کرده اند». (جاثیه: 33)

پس، چون روز قیامت فرا رسد و غش اعمال ظاهر شود، به جز روسیاهی و ندامت چیزی نماند. سحر بلبل که عشق روی گل با ما چه ها کرد حکایت با صبا کرد که کار خیر، بی روی و ریا کرد غلام همت آن نازنینم

حافظ

پیام متن:

1. عمل به انگیزه، رهایی از دوزخ و ره یابی به بهشت، پایین ترین مرحله اخلاص؛

2. گروهی در حقیقت، ریاکارند ولی خیال می کنند اهل اخلاص هستند.

فضیلت اخلاص و پستی ریا

از بسیاری روایت های وارده استفاده می شود که اخلاص، مقامی است رفیع از مقامات مقربان؛ هر که توفیق وصول به آن را یافت، به مرتبه عظیمی نایل آمده است. خدای تعالی در این باره می فرماید:

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ. (بینه: 5)

بندگان، مأمور به اوامر الهیه نگردیدند، مگر به آن جهت که عبادت کنند خدای را، در حالی که خالص کننده باشند از برای او دین را.

فرد مخلص، افزون بر اجرهای اخروی، در دنیا هم نزد خلق محترم است. ولی ریاکاران، افزون بر زیان اخروی و محرومیت از ثواب الهی، در دنیا هم به مقصود نخواهد رسید و نزد آن مخلوقی که برایشان ریا نمود هیچ مقام و آبرویی کسب نخواهد کرد، بلکه مصداق این آیه در سوره حج؛ «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» خواهد شد.

از حضرت باقر و حضرت صادق (ع) لیهما السلام روایت است:

اگر بنده ای عملی به جا آورد و قصدش رضای خدا و ثواب آخرت باشد، پس در آن کار نیت رضای مخلوقی را وارد کند، نوعی مشرک خواهد بود.

لقای پروردگار که غایت مقصود است، بسته به اخلاص است. همچنان که خداوند خود می فرماید:

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا. (کهف: 110)

هر که آرزوی ملاقات پروردگار خود را داشته باشد، پس باید عمل صالح به جا آورد و در عبادت پروردگار خود، احدی را شریک نسازد.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل است:

هیچ بنده ای نیست که چهل روز عملی را به اخلاص از برای خدا به جا آورد، مگر اینکه چشمه های حکمت از دل او بر زبانش جاری می گردد.

و همو می فرماید: «عمل را برای خدا خالص کن تا اندک آن، تو را کفایت کند». طاعت آن نیست که بر صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست خاک نهی پیشانی

سعدی

امام رضا علیه السلام نیز فرموده است:

خوشا به حال کسی که خالص گرداند عبادت را و دعا را از برای خدا و دل او مشغول نگردد به آنچه دو چشم او می بیند و یاد خدا را فراموش نکند، به واسطه آنچه گوش های او می شنود و دل او محزون نگردد، خالصی باید که از به سبب آنچه خدا به دیگری عطا فرموده است. قلب روی اندود؛ نستانند در بازار حشر آتش برون آید سلیم

پیام متن:

مقدار عبادت مهم است، ولی مهم تر از آن، چگونگی به جای آوردن آن و اخلاص در آن است.

اخلاص و رهایی از دام شیطان

تا زمانی که در شخص مرتبه اخلاص وجود نداشته باشد، از شر شیطان رها نخواهد شد. زیرا خود شیطان لعین، به عزت رب العالمین قسم یاد کرده است که همه بندگان را گمراه می سازد، مگر اهل اخلاص را. چنان که از زبان او، در قرآن مجید آمده است:

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ. (ص: 82 - 83)

به عزت و جلال تو قسم که خلق را تمام گمراه خواهم کرد، مگر خاصان از بندگان که برای تو خالص شدند.

در این باره، در حکایتی می خوانیم: درختی بود که جمعی آن را می پرستیدند و عابدی در بنی اسرائیل بر آن مطلع شده بود. غیرت ایمان، او را بر این داشت که تیشه بردارد و روانه شود تا آن درخت را قطع کند. در راه، شیطان به صورت مردی ظاهر شد، گفت: «به کجا می روی؟» گفت: «درختی است که جمعی از کافران به جای پروردگار، آن را می پرستند، می روم آن را قطع کنم.» گفت: «تو را چه به این کار.» و گفت و گو میان ایشان به طول انجامید تا امر به آن منجر شد که دست در گریبان شدند و عابد، شیطان را بر زمین افکند. چون شیطان خود را عاجز دید، گفت: «معلوم است که تو این عمل را به جهت ثواب می کنی و من از برای تو عملی قرار می دهم که ثواب آن بیشتر باشد. هر روز فلان مبلغ به زیر سجاده تو می گذارم، آن را بردار و به فقیران عطا کن. عابد فریب شیطان را خورد، از عزم قطع درخت در گذشت و به خانه برگشت.

هر روز سجاده خود را برمی چید، همان مبلغ در آنجا بود، برمی داشت و تصدق می کرد. چون چند روز بر این منوال گذشت، شیطان قطع وظیفه کرد و عابد در زیر سجاده خود زر نیافت. تیشه برداشت و رو به قطع درخت نهاد. شیطان سر راه بر او گرفت، باز بر سر مجادله آمدند. در این مرتبه شیطان بر عابد غالب شد و او را بر زمین افکند. عابد حیران ماند، از شیطان پرسید: «چگونه این دفعه بر من غالب شدی؟» گفت: «به سبب اینکه در ابتدا نیت تو خالص بود و به جهت رضای خدا قصد قطع درخت کرده بودی و این دفعه به جهت آلودگی طمع، به قطع آن می روی و نیت تو خالص نیست؛ به این جهت من بر تو غالب گشتم.

پیام متن:

شیطان را بر اهل اخلاص راهی نیست.

ریای آشکار - ریای پنهان

آفت هایی که سرچشمه اخلاص را تیره و مکدر می سازد و نیت را آلوده می گرداند، گوناگون است. بعضی از آنها آشکارند و شکی در آنها نیست، مانند: ریای ظاهر و عمل به قصد خودنمایی در پیش مردم. بعضی دیگر پنهانند، مثلاً: عبادت را نزد مردم، نیکوتر از خلوت به جا آوری و در خضوع و خشوع، بیشتر بکوشی؛ با این نیت که تو الگوی مردمی و آنچه می بینند، می پذیرند و فرا می گیرند.

حال اگر به سبب جلب توجه مردم، عبادت را در حضور ایشان در نهایت خشوع به جا آوری، باید در خلوت نیز چنین باشی تا حالت خلوت و حضور یکسان باشد و نیت تو آلوده نشود. البته اگر دیده بینا داشته باشی، می بینی که این نیز فریب شیطان پلید است. تا زمانی که بنده ای به جهت مشاهده کسی، اعمال و احوالش در خلوت و جمع متفاوت باشد، عملش خالی از اخلاص است و باطن نیت او آلوده است.

پیام متن:

گاهی تشخیص دقیق ریا، کاری مشکل است که آن گاه باید به خدا پناه برد.

طریق درمان ریا

راه مبارزه با ریا کاری مانند همه اخلاق و کارهای ناپسند، دو چیز است:

نخست، توجه به علل و ریشه های آن به منظور خشکانیدن و نابود کردن آنها و سپس مطالعه در این باره برای آگاه شدن از پی آمدهای دردناکی که در انتظار آلودگان به این اخلاق نکوهیده است.

ریشه ریا، پی نبردن به حقیقت توحید است. اگر به این حقیقت توجه داشته باشیم که عزت و ذلت و روزی و نعمت، به دست خداست و دل های مردم در اراده و اختیار اوست، هرگز به خاطر جلب رضای این و آن، اعمال خود را آلوده به ریا نمی کنیم.

در قرآن کریم می خوانیم:

أَيَّبَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا. (نساء: 139)

آیا کسانی که با دشمنان خدا طرح دوستی می ریزند، می خواهند عزت و آبرو نزد آنها کسب کنند، با اینکه همه عزت ها از آن خداست.

آری، اگر ایمان و عشق حقیقی به خداوند در اعماق جان آدمی پدید آید، دلیلی ندارد که برای جلب توجه مردم و کسب عزت و ابرو نزد آنها خود را به نفاق آلوده کند.

بہتر ز طاعتی کہ بہ روی و ریا کنیم سعدی می گوید: صد زلت از نظر خلق در حجاب

بعضی از بزرگان علم اخلاق گفته اند ریشه اصلی ریاکاری حب جاه و مقام است کہ اگر ان را بہ دقت بررسی کنیم، بہ سه اصل باز می گردد:

1. علاقہ بہ ستایش مردم از او. 2. فرار از نکوہش آنها. 3. طمع ورزیدن بہ آنچه در دست مردم است.

ریا، همچون آتش سوزانی است کہ گاہ در خرمن اعمال انسان می افتد و ہمہ را خاکستر می کند. نہ تنها عبادت ها و طاعت های انسان را برباد می دہد، بلکہ گناہ عظیمی است کہ مایہ روسیاهی صاحب آن در دنیا و آخرت است.

ہمچنین، ریا کار در دنیا بہ سبب ملاحظہ دل مردم، ہموارہ پریشان خاطر است؛ زیرا رضای مردم حد و پایانی ندارد و ہر گاہ طایفہ ای را از خود خشنود می کند، گروہی دیگر از او جدا می شوند و ہر کہ رضای مردم را با ناخشنودی خداوند بجوید، خدا بر او خشم خواہد گرفت و مردم را نیز از او ناراضی و خشمگین خواہد ساخت.

لذتی که انسان از عمل خالص و نیت پاک می برد، با هیچ خوشی و لذتی برابر نیست و همین امر برای خلوص نیت کافی است؛ زیرا این لذت برخاسته از رضایت الهی است.

یکی از راه های درمان عمل ریا، این است که انسان برای پنهان داشتن عبادت ها و حسنه های خود بکوشد و به هنگام عبادت، در را بر روی خود ببندد و هنگام انفاق و کارهای دیگر، سعی بر کتمان آن کند تا به تدریج به این کار عادت کند.

پیام متن:

ریا موجب نابودی و بی ارزش شدن اعمال ما می شود، پس باید چاره ای برای آن اندیشید.

مصادق های با شکوه اخلاص

اخلاص امام خمینی رحمه الله

نمونه ای از اخلاص امام این بود که هرگز دوست نداشت در معابر عمومی طوری ظاهر شود که عده ای دور و بر ایشان را بگیرند. تا آنجا که ممکن بود، سئوالات طلبه هارا در خانه خود جواب می داد و پس از آنکه از کلاس درس خارج می شد، مسیر خلوتی را که معمولا کوچه های منتهی به منزل بود، انتخاب می کرد و به منزل می آمد. بارها دیده می شد که بعد از درس، عده ای از آقایان که دوست داشتند همراه امام حرکت کنند، به دنبال ایشان راه می افتادند. اما وقتی حضرت امام متوجه می شد، می ایستاد و می گفت: «آقایان بفرمایند و بروند».

مقام معظم رهبری نیز درباره اخلاص حضرت امام رحمه الله می فرماید:

به اعتقاد من، مهم ترین و تعیین کننده ترین راز موفقیت امام، همان اخلاص و توجه و اتصال به خدا بود.

ایشان توانست معنای «ایاک نستعین» را در عمل خود مجسم کند و به منبع لایزال قدرت الهی متصل شود. وقتی یک انسان کوچک و ضعیف و ظرف محدودی، خودش را به اقیانوس بی پایان وصل می کند، دیگر هیچ عاملی وجود ندارد که بتواند بر او فائق آید.

اگر هر انسانی همین کار را بکند، همان گونه خواهد شد. البته انسان ها به آسانی نمی توانند این کار را بکنند، ولی ایشان توانست و کرد. ما باید به قدر وسع خودمان تلاش کنیم. بزرگان در قله ها ایستاده اند، ما نیز از دامنه ها حرکت کنیم و به آن سمت پیش برویم؛ هر چند به آن قله ها هم دست پیدا نکنیم، ولی به هر حال حرکت و رفتن، فریضه و وظیفه همه ماست.

اخلاص محدث قمی رحمه الله

محدث قمی، حدیث اخلاص بود و آیه زهد. در مسیری که می رفت، اگر کوچک ترین شبهه ای در دلش رخنه می کرد که قدمش برای خدا نیست و یا وسوسه ای قلبش را می لرزاند، بدون هیچ تأملی از مسیر بازمی گشت. حتی اگر جمعیت بسیار نمازگزار، در قلبش او را متوجه خود می ساخت، از امامت جماعت خودداری می کرد. یکی از دانشمندان معاصر حکایت می کند:

من از همان اوقات که به تحصیل مقدمات اشتغال داشتم، نام محدث قمی را در محضر مبارک پدر بزرگوارم زیاد و توأم با تجلیل می شنیدم. وقتی برای تحصیل به مشهد مشرف شدم، زیارت ایشان را بسیار

مغتنم می شمردم. چند سالی که با این دانشمند باایمان معاشرت داشتم و از نزدیک به مراتب علم و عمل و پارسایی و پرهیزکاری ایشان آشنا شدم، روز به روز بر ارادتم می افزود. در یکی از ماه های رمضان با چند تن از دوستان از ایشان خواهش کردیم که در مسجد گوهرشاد با اقامه جماعت بر علاقه مندان منت نهند که با اصرار و پافشاری، این خواهش پذیرفته شد و چند روز نماز ظهر و عصر در یکی از شبستان های آنجا اقامه شد و بر جمعیت این جماعت روز به روز افزوده می شد. هنوز به ده روز نرسیده بود که اشخاص زیادی اطلاع یافتند و جمعیت فراوانی گرد آمدند. یک روز پس از اتمام نماز ظهر، به من که نزدیک ایشان بودم، گفت: من امروز نماز عصر را نمی خوانم، رفت و دیگر آن سال را برای نماز جماعت نیامد. در موقع ملاقات و سؤال از علت ترک نماز جماعت، گفت: حقیقت این است در رکوع رکعت چهارم متوجه شدم که صدای اقتدا کنندگان که پشت سر من می گویند: «یا الله، یا الله، ان الله مع الصابرين»، از محلی بسیار دور به گوش می رسد. این، مرا به زیادتی جمعیت متوجه کرد و در من شادی و فرحی تولید کرد و خلاصه خوشم آمد که جمعیت این اندازه است؛ بنابراین من برای امامت اهلیت ندارم.

آیت الله بروجردی و اخلاص در عمل

آیت الله سیدمصطفی خوانساری فرمود:

روزی در خدمت آیت الله بروجردی نشسته بودم، عده ای از دوستان ایشان از خدمات و کارهای آن بزرگوار تمجید می کردند. من عرض کردم که آقا در روایت دارد: «خَلَصَ الْعَمَلُ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ بَصِيرٌ؛ عملت را خالص کن، زیرا حساب رس اعمال، کاملاً بیناست.» تا این عبارت را خواندم، اشک از دیدگانش جاری گشت و حالش دگرگون شد و رو کرد به آقایان و فرمود: بله، «خَلَصَ الْعَمَلُ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ بَصِيرٌ؛ مهم، انجام خدمات فراوان نیست، بلکه مهم، اخلاص در عمل است.» غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

حافظ

پیام متن:

توجه و تلاش بسیار عالمان و بزرگان در رعایت اخلاص.

اخلاص در کلام ولایت

مقام معظم رهبری درباره اخلاص چنین می فرماید:

اخلاص، یعنی اینکه انسان، کار را برای خدا و به عشق عمل به وظیفه انجام دهد. انسان برای هوای نفس، برای رسیدن به مال، به ثروت، به مقام، نام نیک، قضاوت تاریخ، برای انگیزه های نفسانی، برای اشباع صفت پلید حسد، طمع، حرص، زیاده طلبی و افزون طلبی، کار نکند! کار را برای خدا و محض انجام وظیفه بکند. این، معنای اخلاص است. این چنین کاری پیش می رود. این گونه کاری مثل شمشیر برنده، هر مانعی را از سر راه برمی دارد.

ما در دوران انقلاب اسلامی، آن اخلاص را بالعینه در زندگی مردم کشورمان مشاهده کردیم و شد آنچه شد.

امام بزرگوار ما مظهر این اخلاص بود و کرد آنچه کرد. او دنیا را در مقابل اسلام، خاضع و خاشع کرد و دشمنان اسلام را به عقب نشینی واداشت

منظور از «اخلاص» همان خلوص نیت است، و منظور از خلوص نیت این است که انگیزه تصمیم گیری تنها خدا باشد و بس.

ممکن است کسانی دارای اراده های محکم برای انجام مقاصدی باشند، ولی انگیزه آنها رسیدن به اهداف مادی باشد؛ اما سالکان راه خدا کسانی هستند که اراده نیرومند آنان آمیخته با خلوص نیت، و برخاسته از انگیزه های الهی است.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، به کمتر چیزی به اندازه اخلاص نیت اهمیت داده شده است. در جای جای قرآن مجید و کلمات معصومین (ع) سخن از اخلاص نیت به میان آمده، و عامل اصلی پیروزی در دنیا و آخرت شمرده شده است؛ و اصولاً از نظر اسلام هر عملی بدون اخلاص نیت بی ارزش است. این از یک سو.

از سوی دیگر، مساله اخلاص از مشکلترین کارها شمرده شده به گونه ای که تنها اولیاء الله و بندگان خاص خدا به اخلاص کامل می رسند، هر چند اخلاص در هر مرحله ای محبوب و مطلوب است.

بهتر است در اینجا نخست به سراغ قرآن مجید برویم و گوشه ای از آیات مربوط به اخلاص را که ویژگیهای خاصی دارد از نظر بگذرانیم:

در آیات متعددی از قرآن، سخن از مخلصین (خالصان) یا مخلصین (خالص شدگان!) به میان آمده، و آنها را با تعبیرات گوناگون و پرمعنی توصیف و تمجید می کند، از جمله:

(۱) در آیه ۵ سوره بینه می خوانیم: «و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء و یقیموا الصلوه و یؤتوا الزکوه و ذلک دین القیمه»؛ به آنها دستوری داده نشده بود جز این که خدا را پرستند در حالی که دین خود را خالص کنند و از شرک به توحید باز گردند نماز را بر پا دارند و زکات را پردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار!»

با توجه به این که دین مفهوم گسترده ای دارد که عقاید و اعمال و درون و برون را همگی شامل می شود، و با توجه به این که ضمیر در «ما امروا» به همه پیروان مذاهب آسمانی برمی گردد، و با توجه به این که: اخلاص و نماز و زکات در آیه به عنوان تنها دستورهای الهی به همه آنها است، اهمیت این موضوع کاملاً روشن می شود، این تعبیر نشان می دهد که همه دستورهای الهی از حقیقت توحید و اخلاص سرچشمه می گیرد.

(۲) در جای دیگر همه مسلمانها را مخاطب ساخته و می فرماید: «فادعوا الله مخلصین له الدین و لو کره الکافرون؛ خداوند (یگانه) را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، هرچند کافران ناخشنود باشند.» (سوره غافر، آیه ۱۴)

۳) در جای دیگر، شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و بطور قاطع به او دستور می دهد: «قل انی امرت ان اعبد الله مخلصا له الدین؛ بگو من مأمورم خدا را پرستش کنم، در حالی که دینم را برای او خالص کرده باشم!» (سوره زمر، آیه ۱۱)

از این آیات و آیات متعدد دیگر که همین معنی را می رساند بخوبی استفاده می شود که اخلاص اساس دین و شالوده محکم و رکن رکن آن است.

درباره مخلصان (خالص شدگان) که تفاوت آن را مخلصین (خالصان) شرح خواهیم داد، تعبیراتی از این مهتمتر دیده می شود:

۱) در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره حجر می خوانیم که شیطان بعد از رانده شدن از درگاه خدا، از سر لجاجت و خیره سری عرض می کند: «و لا غوینهم اجمعین - الا عبادك منهم المخلصین؛ من همه آنها را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان مخلصت را!»

این تعبیر نشان می دهد که موقعیت بندگان مخلص آن چنان تثبیت شده است که حتی شیطان افسونگر و لجوج طمع خود را از آنها بریده است.

۲) در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره صافات، وعده پاداش فوق العاده ای که جز خدا از آن آگاه نیست به آنان داده شده، می فرماید: «و ما تجزون الا ما کنتم تعملون - الا عباد الله المخلصین؛ شما جز به آنچه انجام می دادید جزا داده نمی شوید، مگر بندگان مخلص خدا (که رابطه ای میان اعمال و جزای آنها نیست، و بر سرخوان نعت الهی بی حساب پاداش می گیرند).

۳) در آیه ۱۲۷ و ۱۲۸ همین سوره (صافات) مقام مخلصین را چنان والا شمرده که از حضور در دادگاه الهی در قیامت معافند (و یکسره به بهشت جاویدان پروردگار روانه می شوند!)

۴) در آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ همین سوره تنها بیان و توصیف مخلصین را شایسته ذات پروردگار شمرده است، که نشان عمق واقعی معرفت آنان است؛ می فرماید: «سبحان الله عما یصفون - الا عباد الله المخلصین؛ منزّه است خداوند از آنچه آنها توصیف می کنند، مگر (توصیف) بندگان مخلص خدا!»

۵) در آیه ۲۴ سوره یوسف، هنگامی که سخن از حمایت الهی در برابر وسوسه های خطرناک همسر عزیز مصر به میان می آورد، می فرماید: «کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء انه من عبادنا المخلصین؛ اینچنین کردیم، تا بدی و زشتی را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود».

در این که میان «مخلص» و «مخلص» («خالصان» و «خالص شدگان») چه تفاوتی وجود دارد؟ سخنهایی گفته شده است؛ ولی شاید بهترین تفسیر در این زمینه این باشد که «مخلصان» کسانی هستند که خود در راه خالص سازی خویشتن از هرگونه آلودگی به شرک و انگیزه های غیر الهی، و رذائل اخلاقی گام می نهند، و تا آنجا که در توان دارند پیش می روند؛ اما «مخلصان» کسانی هستند که امدادهای الهی و عنایات ربانی، آخرین ناخالصیهای وجودشان از میان می برد، و به لطف پروردگار از هر نظر خالص می شوند.

توضیح این که: ناخالصیها در وجود انسان در واقع دو گونه است:

گونه ای از آن طوری است که انسان از آن آگاه می شود، و توان بر طرف ساختن آن را دارد، و در این راه می کوشد و تلاش می کند و موفق به اخلاص نیت و عقیده و عمل می شود.

اما گونه ای دیگر از آن بقدری مخفی و مرموز است که انسان توانایی بر تشخیص، و در صورت تشخیص، توانایی بر پاکسازی آن ندارد؛ همان گونه که در روایت معروف نبوی وارده شده: «ان الشرک اخفی من دیب النمل علی صفاهُ سوداء فی ليلهُ ظلماء؛ شرک (و نفوذ آن در اعمال) مخفی تر است از حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک!» [۲]

در این گونه موارد هرگاه لطف الهی شامل حال سالکان راه نشود، از این گذرگاه صعب العبور گذر نخواهند کرد، و در ناخالصیها می مانند؛ اما گویی خداوند جایزه کسانی را که در اخلاص خویش تا آخرین مرحله توان و قدرت می کوشند، این قرار داده که باقی مانده راه را تنها با عنایت او پیوند، و این مخلصان را مخلص کند.

هنگامی که انسان به این مرحله برسد دیگر در برابر وساوس شیاطین و هوای نفس بیمه خواهد شد، و طمع شیطان از او بریده می شود، و شیطان در برابر این افراد رسماً اظهار عجز می کند.

اینجاست که از خوان نعمت الهی بی حساب بهره می گیرند، و توصیف آنها درباره صفات جلال و جمال پروردگار، رنگ توحید خالص به خود می گیرد، و طبیعی است که در قیامت نیز بدون حساب وارد بهشت می شوند چرا که حساب خود را در این جهان صاف کرده اند.

این همان است که امیرمؤمنان علی (ع) لیه السلام طبق بعضی از خطب نهج البلاغه بدان اشاره کرده، و در توصیف بندگان شایسته پروردگار می فرماید: «قد اخلص الله فاستخلص؛ یکی از صفات برجسته آنان این است که خویش را برای خدا خالص کرده، و خداوند خلوص او را پذیرفته (و به مرحله نهایی رسانیده است). [۳]

به همین دلیل درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی چنین آمده است: «فعند ذلك استخلص الله عزوجل لنبوته و رسالته من الشجرة المشرفة الطيبة... محمدا صلی الله علیه و آله اختصه للنبوته و اصطفاة بالرساله؛ در این هنگام خداوند بزرگ محمد صلی الله علیه و آله را برای نبوت و رسالتش از شجره پر ارزش پاک برگزید و خالص گردانید.» [۴]

و در حدیث دیگری که از بعضی معصومان: روایت شده می خوانیم: «وجدت ابن آدم بين الله و بين الشيطان فان احبه الله تقدست اسمائه، خلصه و استخلصه و الا خلی بینه و بین عدوه؛ فرزندم آدم را در میان خدا و شیطان می بینم، اگر خداوند متعال او را (به سبب تلاش و کوشش در راه اخلاص) دوست دارد، خالص و مخلصش می سازد، و گرنه او را در برابر شیطان، رها می سازد.» [۵]

کوتاه سخن این که: مساله خلوص و اخلاص در نیت و اعتقاد و اخلاق و عمل، از مهمترین گامها و اساسی ترین پایه های تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است.

● اخلاص در روایات اسلامی

این معنی در روایات اسلامی نیز فوق العاده مورد بحث قرار گرفته است که گوشه هایی از آن را در ذیل از نظر می گذرانیم:

(۱) در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ثلاث لا یغـل علیهن قلب رجل مسلم اخلاص العمل لله عزوجل و النصیحه لائمته المسلمین و اللزوم لجماعتهم؛ سه چیز است که قلب هیچ مسلمانی نباید درباره آن خیانت کند (و همه مسلمین باید آن را رعایت کنند): خالص کردن عمل برای خدا، و خیرخواهی برای پیشوایان اسلام و ملازمت جماعت مسلمین و جدا نشدن از آن». [۶]

(۲) در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم که اخلاص از اسرار الهی است: «الاخلاص سر من اسراری استودعه قلب من احبته من عبادی؛ اخلاص یکی از اسرار من است و آن را در قلب هر کس از بندگانم را که دوست بدارم به ودیعه می گذارم». [۷]

(۳) امیر مؤمنان علی (ع) لیه السلام می فرماید: «الاخلاص اشرف نهایه؛ اخلاص با ارزشترین مقامی است که انسان به آن می رسد». [۸]

(۴) و در تعبیر بلند دیگر می فرماید: «الاخلاص اعلی الایمان؛ اخلاص برترین مقام ایمان است». [۹]

(۵) و در تعبیر پرمعنای دیگری از همان امام می خوانیم: «فی اخلاص الاعمال تنافس اولوا النهی و الالباب؛ رقابت عاقلان و اندیشمندان با یکدیگر در اخلاص عمل است». [۱۰]

۶) این مساله تا آنجا اهمیت دارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله تفاوت مقامات مؤمنان را در تفاوت درجات اخلاص می شمرد و می فرماید: «بالاخلاص تتفاضل مراتب المؤمنین». [۱۱]

۷) امیرمؤمنان علی (ع) لیه السلام نیز آخرین مرحله یقین را اخلاص معرفی می کند و می فرماید: «غایهُ الیقین الاخلاص». [۱۲]

۸) اخلاص بقدری اهمیت دارد که مقدار مختصری از عمل که با آن باشد سبب نجات انسان می گردد، چنان که در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «اخلص قلبک یکفک القلیل من العمل». [۱۳]

۹) اخلاص تا آن حد اهمیت دارد که علی (ع) لیه السلام آن را عبادت مقربان درگاه خدا می شمرد، و می گوید: «الاخلاص عبادهُ المقربین». [۱۴]

۱۰) این بحث دامنه دار را با حدیث جالب دیگری از علی (ع) لیه السلام به پایان می بریم که فرمود: «طوبی لمن اخلص لله العبادهُ و الدعاء ولم يشغل قلبه بما تری عیناه، و لم ينس ذکر الله بما تسمع اذناه و لم يحزن صدره بما اعطی غیره؛ خوشا به حال کسی که عبادت و دعایش را برای خدا خالص کند، و قلب خود را به آنچه می بیند مشغول ندارد، و یاد خدا را با آنچه می شنود، به فراموشی نسپرد، درونش به خاطر نعمتهایی که به دیگران داده شده است، غمگین نشود». [۱۵]

● حقیقت اخلاص

مرحوم فیض کاشانی در محجهُ البیضاء در این زمینه چنین می نویسد: «حقیقت اخلاص آن است که نیت انسان از هرگونه شرک خفی و جلی پاک باشد»، قرآن مجید می فرماید: و ان لکم فی الانعام لعبرهٌ نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین؛ در وجود چهارپایان برای شما درسهای عبرتی است، چرا که از درون شکم آنها، از میان غذاهای هضم شده و خون، شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم. [۱۶]

«شیر خالص آن است که نه رگه های خون در آن باشد، و نه اثری از آلودگی درون شکم و نه غیر آن، صاف و پاک و بدون غل و غش باشد؛ نیت و عمل خالص نیز همان گونه است، باید هیچ انگیزه ای جز انگیزه الهی بر آن حاکم نگردد». [۱۷]

در روایات اسلامی نیز تعبیرات بسیار لطیفی درباره حقیقت اخلاص و نشانه های مخلصین بیان شده که به بخشی از آن اشاره می کنیم:

۱) در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «ان لكل حق حقیقهٌ و مابلغ عبد حقیقهٌ الاخلاص حتی لا یحب ان یحمد علی شیء من عمل لله؛ هر حقیقتی نشانه ای دارد، هیچ بنده ای به حقیقت اخلاص نمی رسد مگر زمانی که دوست نداشته باشد که او را به خاطر اعمال الهی اش بستانید». [۱۸]

۲) در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده که فرمود: «اما علامهٌ المخلص فاربعهٌ؛ یسلم قلبه، و تسلم جوارحه، و بذل خیره و کف شره؛ اما علائم مخلص چهار چیز است: قلبش تسلیم خداست، همچنین اعضایش تسلیم فرمان اوست، خیر خود را در اختیار مردم می گذارد و شر خود را باز می دارد». [۱۹]

۳) در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ عَابِدًا لِلَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ حَتَّى يَنْقُطَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِ، فَحِينَئِذٍ يَقُولُ هَذَا خَالِصٌ لِي فِي -تَقَبُّلِهِ بِكَرَمِهِ؛ هَيْجَ عِبَادَتِ كُنَّهِهِ أَيْ حَقَّ عِبَادَتِ خُدا را به جا نمی آورد، مگر این که از تمام مخلوقات چشم بردارد و متوجه او شود؛ در این هنگام، خداوند می فرماید: این برای من خالص شده است؛ پس به کرمش او را می پذیرد». [۲۰]

۴) و بالاخره امام صادق (ع) لیه السلام جان سخن را در یک جمله کوتاه خلاصه کرده، و درباره اخلاص می فرماید: «مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيَّ (ع) بِدَاجِلٍ مِنْ أَنْ لَا يَكُونُ فِي قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ غَيْرُهُ؛ خداوند متعال نعمتی بزرگتر از این به بنده ای نداده است که در قلبش با خدا، دیگری نباشد». [۲۱]

اکنون با توجه به اهمیت فوق العاده اخلاص، و تاثیر عمیق آن در پیمودن راه حق، و وصول به مقامات عالیه قرب الی الله، این سؤال پیش می آید که اخلاص را چگونه می توان به دست آورد؟

بی شک اخلاص نیت همیشه برخاسته از ایمان و یقین و عمق معارف الهیه است؛ هر قدر یقین انسان به توحید افعالی خدا بیشتر باشد و هیچ مؤثری را در عالم هستی، جز ذات پاک او نشناسد، و همه چیز را از او و از ناحیه او و به فرمان او بداند، و اگر اسباب و عواملی در عالم امکان وجود دارد، آن را نیز سر بر فرمان او ببیند چنین کسی اعمالش توأم با خلوص است؛ زیرا جز خدا مبدا تأثیری نمی بیند که برای او کار کند.

این حقیقت در روایات اسلامی در عبادات کوتاه و پر معنایی منعکس است: امام علی بن ابیطالب علیهما السلام در حدیثی می فرماید: «الْإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْيَقِينِ؛ اخلاص میوه درخت یقین است». [۲۲]

و از آنجا که عبادت به مقتضای واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یکی از اسباب یقین می باشد، در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که «الاخلاص ثمره العباده؛ اخلاص میوه درخت عبادت است».

[۲۳]

و نیز از آنجا که علم و معرفت یکی از سرچشمه های یقین است، و یقین چنان که گفتیم سرچشمه اخلاص است، در حدیثی از همان حضرت آمده است که فرمود: «ثمره العلم اخلاص العمل؛ میوه علم، اخلاص عمل است».

[۲۴]

و بالاخره در گفتار جامعی از مولی علی (ع) لیه السلام به سرچشمه های اخلاص چنین اشاره شده است: «اول الدین معرفته، و کمال معرفته التصدیق به، و کمال التصدیق به توحیده، و کمال توحیده الاخلاص له؛ سرآغاز دین معرفت خداست، و کمال معرفتش تصدیق ذات اوست، و کمال تصدیق ذاتش، توحید و شهادت بر یگانگی او می باشد؛ و کمال توحید او اخلاص است».

[۲۵]

● موانع اخلاص

بزرگان علم اخلاق در این زمینه اشارات روشن و دقیقی دارند، بعضی معتقدند اخلاص موانع و آفات آشکار و نهان دارد؛ بعضی بسیار قوی و خطرناک و بعضی ضعیفتر است، و شیطان و هوای نفس برای مشوب ساختن ذهن انسان و گرفتن صفا و اخلاص و آلوده کردن اعمال به ریا نهایت تلاش و کوشش را می کنند.

بعضی از مراحل ریا کاری و آلودگی نیت به قدری روشن است که هر کسی آن را در می یابد؛ مثل این که شیطان در نماز گزار نفوذ می کند و می گوید نماز را آرام و آهسته و با آداب و خشوع انجام ده، تا حاضران تو را انسانی مؤمن و صالح بدانند و هرگز به غیبت تو آلوده نشوند، این یک فریب آشکار از ناحیه شیطان است!

گاه این وسوسه های شیطانی به شکل مخفی تری صورت می گیرد، و در لباس اطاعت ظاهر می شود؛ مثلاً، می گوید: تو انسان برجسته ای و مردم به تو نگاه می کنند، اگر نماز و اعمال را زیبا سازی دیگران به تو اقتدا کرده و در ثواب آنها شریک خواهی شد، و انسان بی خبر گاه تسلیم چنین وسوسه ای می شود، و در دره هولناک ریا سقوط می کند.

گاه وسوسه های شیطان از این هم پیچیده تر و پنهان تر است؛ مثل این که به نماز گزار می گوید انسان مخلص کسی است که در خلوت و جلوت یکسان باشد، کسی که عبادتش در خلوات کمتر از جلوات باشد، ریا کار است، و به این ترتیب او را وادار می کند که در خلوت نماز خود را جالب و جاذب کند تا بتواند در بیرون و در مقابل مردم نیز چنین کند و به اهداف خود برسد این نیز یک نوع ریا کاری خفی است که ممکن است بسیاری از آن غافل شوند و از درک آن عاجز گردند. و همچنین مراحل مخفی تر و پنهان تر. [۲۶]

براستی موانع و آفات اخلاص به قدری زیاد و متنوع و پنهان است که هیچ انسانی جز از طریق پناه بردن به لطف الهی از آن رهایی نمی یابد.

در روایات اسلامی نیز هشدارهای مهمی درباره آفات اخلاص آمده است:

از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علی (ع) لیه السلام می خوانیم: «کیف یستطیع الاخلاص من یغلبه الهوی؛ چگونه توانایی بر اخلاص دارد کسی که هوای نفس بر او غالب است؟» [۲۷]

در حقیقت، عمده ترین آفت اخلاص و مهمترین مانع آن در این حدیث شریف بیان شده است. آری! هوای نفس است که سرچشمه اخلاص را تیره و تاریک می سازد.

در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «قلل الآمال تخلص لك الاعمال؛ آرزوها را کم کن (و دامنه آرزوهای دور و دراز را جمع نما) تا اعمال تو خالص شود!» [۲۸]

این نکته حائز اهمیت است که گاه انسان در این مورد، گرفتار وسواس می شود که آن خود یکی دیگر از نیرنگهای شیطان است، به او می گوید به نماز جماعت مرو، چرا که در آنجا ممکن است نیت آلوده شود، فقط در خانه نماز بخوان، یا هنگامی که در میان جمعیت به نماز بر می خیزی مستحبات را ترک کن و نماز را بسیار سریع و دست و پا شکسته بخوان مبادا آلوده ریا گردی. و بسیار دیده ایم افرادی را که به خاطر همین گرفتاری از مستحبات مؤکدی که شرع، به آن دعوت کرده است باز مانده اند.

و شاید به همین دلیل است که قرآن مجید مردم را دعوت به انفاق پنهان و آشکار هر دو کرده است. می فرماید: «الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیه ُ فلهم اجرهم عندربهم ولاخوف علیهم ولاهم یحزنون؛ آنها که اموال خود را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می کنند مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند.» [۲۹]

این بحث را با ذکر نکته دیگری پایان می دهیم و آن این که داشتن اخلاص در خلوت و تنهایی. چندان افتخار نیست، مهم آن است که انسان در جلوت و در میان مردم و در مرئی و منظر همگان بتواند اعمال خالصانه انجام دهد.

● آثار اخلاص

از آنجا که اخلاص گرانبهاست گوهری است که در خزانه قلب و روح انسان پیدا می شود، آثار فوق العاده مهمی نیز دارد که در روایات اسلامی با تعبیرات کوتاه و بسیار پر معنی به آن اشاره شده است.

در حدیث معروفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ما اخلص عبد الله عزوجل اربعین صباحا الا جرت ینابیع الحکمه» من قلبه علی لسانه؛ هیچ بنده ای از بندگان خدا چهل روز اخلاص را پیشه خود نمی سازد مگر این که چشمه های حکمت و دانش از قلبش بر زبانش جاری می شود». [۳۰]

در حدیث دیگری از امام علی بن ابیطالب علیهما السلام می خوانیم: «عند تحقق الاخلاص تستنیر البصائر؛ به هنگام تحقق اخلاص، چشم بصیرت انسان نورانی می شود». [۳۱]

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «فی اخلاص النیات نجاح الامور؛ در اخلاص نیت پیروزی در کارها است». [۳۲]

این نکته روشن است که هر قدر نیت خالصتر باشد به باطن کارها اهمیت بیشتری داده می شود تا به ظاهر کار، و به تعبیر دیگر، محکم کاری در حداعلی خواهد بود؛ به همین دلیل پیروزی در کار تضمین خواهد شد. و بعکس اگر نیت آلوده به ریا باشد به ظاهر بیش از باطن اهمیت داده می شود و کارها و برنامه ها توخالی می گردد و همین امر سبب شکست است.

و نیز به همین دلیل، در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم: «لو خلصت النیات لزکت الاعمال؛ اگر نیت خالص شود اعمال پاکیزه خواهد شد». [۳۳]

● ریا کاری

نقطه مقابل اخلاص «ریا» است، که در آیات و روایات اسلامی از آن مذمت شده است و آن را عاملی برای بطلان اعمال و نشانه ای از نشانه های منافقان و نوعی شرک به خدا معرفی کرده اند.

ریا کاری تخریب کننده فضائل اخلاقی و عاملی برای پاشیدن بذر رذائل در روح و جان انسانهاست. ریا کاری اعمال را تو خالی و انسان را از پرداختن به محتوا و حقیقت عمل باز می دارد.

ریا کاری یکی از ابزارهای مهم شیطان برای گمراه ساختن انسانهاست.

با این اشاره به آیات قرآن باز می گردیم و چهره ریاکاران و نتیجه اعمال آنها را بررسی می کنیم.

(١) يا ايها الذين آمنوا لا تبطلوا صدقاتكم بالمن و الاذى كالذى ينفق ماله رئاء الناس و لا يؤمن بالله و اليوم الآخر فمثله كمثل صفوان عليه تراب فاصابه وابل فتركه صلدا لا يقدرّون على شىء مما كسبوا و الله لا يهدى القوم الكافرين (سوره بقره، آيه ٢٦٤)

(٢) فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرك بعبادتهُ ربه اح-دا (سوره كهف، آيه ١١٠)

(٣) ان المنافقين يخادعون الله و هو خادعهم و اذا قاموا الى الصلوه قاموا كسالى يراؤون الناس و لا يذكرون الله الا قليلا (سوره نساء، آيه ١٤٢)

(٤) و الذين ينفقون اموالهم رئاء الناس و لا يؤمنون بالله و لا باليوم الآخر و من يكن الشيطان له قرينا فساء قرينا (سوره نساء، آيه ٣٨)

(٥) و لا تكونوا كالذين خرجوا من ديارهم بطرا و رئاء الناس و يصدون عن سبيل الله و الله بما يعملون محيط (سوره انفال، آيه ٤٧)

(٦) فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون، الذين هم يراؤون و يمنعون الماعون (سوره ماعون، آيات ٤ تا ٧)

▪ ترجمه:

۱) ای کسانی که ایمان آورده اید بخششهای خود را با منت و آزار باطل نسازید همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی آورد (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن (قشر نازکی از) خاک باشد (و بذرهائی در آن افشاندن شود) و رگبار باران به آن برسد (و همه خاکها و بذرها را بشوید) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند، آنها از کاری که انجام داده اند چیزی به دست نمی آورند و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند!

۲) پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

۳) منافقان می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می دهد و هنگامی که به نماز بر می خیزند با کسالت بر می خیزند و در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند.

۴) و آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و ایمان به خدا و روز باز پسین ندارند (چرا که شیطان رفیق و همنشین آنها است) و کسی که شیطان قرین او باشد بد همنشین و قرینی دارد.

۵) و مانند کسانی نباشید که از روی هوا پرستی و غرور و خود نمائی در برابر مردم از سرزمین خود (به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (مردم را) از راه خدا باز می داشتند (و سرانجام شکست خوردند) و خداوند به آنچه عمل می کنند احاطه (و آگاهی) دارد.

۶) پس وای بر نماز گزارانی که، در نماز خود سهل انگاری می کنند، همان کسانی که ریا می کنند، و دیگران را از وسائل ضروری زندگی منع می نمایند!

پی نوشتها:

[۱]. اخلاق در قرآن جلد اول صفحه ۲۶۹.

[۲]. بحارالانوار، جلد ۶۹، صفحه ۹۳.

[۳]. نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

[۴]. بحار، جلد ۱۴، صفحه ۵۲۰.

[۵]. بحار، جلد ۵، صفحه ۵۵.

[۶]. محجهُ البیضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۵ - حدیث بطور کامل در خصال شیخ صدوق، باب الثلاثه، صفحه

۱۶۷، نیز آمده است.

[۷]. محجهُ البیضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۵.

[٨]. تصنيف الغرر، صفحہ ١٩٧، رقم ٣٨٩٤.

[٩]. غرر الحکم، جلد ١، صفحہ ٣٠.

[١٠]. غرر الحکم، جلد ٢، صفحہ ٥١٣.

[١١]. میزان الحکمه، ماده خلص جلد ١، صفحہ ٧٥٤.

[١٢]. غرر الحکم، جلد ٢، صفحہ ٥٠٣.

[١٣]. بحار الانوار، جلد ٧٠، صفحہ ١٧٥ ذیل حدیث ١٥.

[١٤]. غرر الحکم، جلد ١، صفحہ ٢٥ (رقم ٧١٨).

[١٥]. اصول کافی، جلد، صفحہ ١٦.

[١٦]. سورہ نحل، آیه ٦٦.

[١٧]. المحجہُ البیضاء، جلد ٨، صفحہ ١٢٨ (باتلخیص).

[١٨]. بحار، جلد ٦٩، صفحہ ٣٠٤.

[١٩]. تحف العقول، صفحہ ١٦.

[٢٠]. مستدرک الوسائل، جلد ١، صفحہ ١٠١.

[٢١]. همان مدرک.

[٢٢]. غرر الحکم جلد ١، صفحہ ٣٠ (شماره ٩٠٣).

[٢٣]. غرر الحکم، جلد ١، صفحہ ١٧ (شماره ٤٤٤).

[٢٤]. غرر الحکم، جلد ١، صفحہ ٣٦١ (شماره ٥٥).

[٢٥]. نهج البلاغه، خطبه ١.

[٢٦]. محجّه ُالبیضاء، جلد ٨، صفحہ ١٣٣.

[٢٧]. غرر الحکم، جلد ٢، صفحہ ٥٥٣، شمارہ ٤.

[٢٨]. غرر الحکم، حدیث ٢٩٠٦.

[٢٩]. سورہ بقرہ، آیہ ٢٧٤.

[٣٠]. عیون اخبار الرضا، جلد ٢، صفحہ ٦٩؛ بحار الانوار، جلد ٦٧، صفحہ ٢٤٢.

[٣١]. غرر الحکم، جلد ٢، صفحہ ٤٩٠، شمارہ ١٢.

[٣٢]. غرر الحکم، جلد ٢، صفحہ ١٤، شمارہ ٦٨.

[٣٣]. غرر الحکم، جلد ٢، صفحہ ٦٠٣، شمارہ ١١.

[٣٤]. تفسیر قرطبی، جلد ٦، صفحہ ٤١٠٨، و ٤١٠٩.

[٣٥]. تفسیر قرطبی، جلد ٦، صفحہ ٤١٠٨، و ٤١٠٩.

[٣٦]. تفسیر قرطبی، جلد ٦، صفحہ ٤١٠٨، و ٤١٠٩.

[٣٧]. الدر المنثور (طبق تفسیر المیزان، جلد ١٣، صفحہ ٤٠٧).

[٣٨]. محجّه ُالبیضاء، جلد ٦، صفحہ ١٤١.

[٣٩]. محجّه ُالبیضاء، جلد ٦، صفحہ ١٤١.

[٤٠]. محجّه ُالبیضاء، جلد ٦، صفحہ ١٤١.

[٤١]. محجّه ُالبیضاء، جلد ٦، صفحہ ١٤١.

[٤٢]. محجّه ُالبیضاء، جلد ٦، صفحہ ١٤١.

[٤٣]. کافی، جلد ٢، صفحہ ٢٩٥.

[۴۴]. میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۰۱۷، چاپ جدید.

[۴۵]. کافی، جلد ۲، صفحه ۲۹۶.

[۴۶]. همان مدرک، صفحه ۲۹۳.

[۴۷]. امالی صدوق، صفحه ۳۹۸ - غرر الحکم جلد ۱، صفحه ۶۰، شماره ۱۶۱۴.

[۴۸]. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۷۴۹، شماره ۲۰۹.

[۴۹]. محجه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۲۰۰.

[۵۰]. تحف العقول، صفحه ۱۷.

[۵۱]. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۱۸۰.

[۵۲]. خصال (مطابق نقل میزان الحکمه)، جلد ۲، صفحه ۱۰۲۰ چاپ جدید.

[۵۳]. وسائل الشیعه، جلد ۱، ابواب مقدمه العبادات، باب ۱۵، صفحه ۵۵.

[۵۴]. بقره - ۲۷۴؛ رعد - ۲۲؛ ابراهیم - ۳۱؛ نحل - ۷۵؛ فاطر ۲۹-.

[۵۵]. سوره آل عمران، آیه ۱۶۰.

[۵۶]. سوره نساء، آیه ۱۳۹.

[۵۷]. وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه ۵۵.

[۵۸]. وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه ۵۵.

[۵۹]. توجه داشته باشید استحباب تحت الحنک در نماز ثابت نیست، آنچه در روایات معتبر آمده است

مربوط به تمام حالات است و آن نیز در شرایط فعلی شبهه لباس شهرت دارد.

آثار و خصوصیات مخلصین در قرآن

به نص و تصریح آیات قرآن کریم، مخلصین دارای آثار و خصوصیات هستند که دیگران از آن نصیبی ندارند.

اول: آنکه به نص کریمه قرآنی، دیگر شیطان را بهیچوجه من الوجوه بر ایشان تسلط و اقتداری نیست. «فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوْيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ؛ پس به عزت تو سوگند که بی تردید همه شان را گمراه خواهم کرد. مگر آن بندگان خالص تو از میان آنها» (آیه 83 و 82 سوره ص). بدیهی است که این استثناء تشریعی نیست، بلکه بواسطه اقتدار ذاتی مخلصین در مقام توحید، دیگر برای شیطان قدرتی نبوده، و به علت ضعف و ناتوانی خود نمی تواند در این مرحله به آنان دست یابد. باری، چون مخلصین خود را برای خدا خالص نموده، به هر چیزی که مینگرند، خدا را می بینند و شیطان به هر قسم و کیفیتی بر ایشان ظهور کند آنان با نظر الهی در آن چیز مینگرند و استفاده الهیه می کنند؛ لذا شیطان از اول امر، نزد این طائفه اعتراف به عجز و مسکنت خود نموده و سپر می اندازد؛ و گر نه شیطان ذاتش برای اغواء بنی آدم است و کسی نیست که بخواهد به کسی ترحم نموده و دست از إضلال او بردارد.

دوم: این طائفه از محاسبه محشر آفاقی و حضور در آن عرصه معاف و فارغ هستند. در قرآن کریم است: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ؛ و در صور دمیده شود، پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است بی جان افتد، مگر کسی که خدا بخواهد» (زمر/68). چون این آیه با آیه شریفه «فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ؛ قطعاً آنها از احضار شدگانند. مگر بندگان خالص شده خدا» (صافات/ 127 و 128) ضمیمه گردد معلوم میشود که این طائفه که از صعقه قیامت در امانند، عبارتند از بندگان مخلص خدا. زیرا آنان بواسطه مراقبت و ریاضات شرعیه در جهاد انفسیه کشته شده و به حیات ابدی پیوسته اند و از قیامت عظمای انفسیه عبور کرده اند؛ و در دوران مجاهده به حساب آنان رسیدگی شده و حال بواسطه قتل فی سبیل الله در نزد خدای خود به خلعت حیات ابدی مخلع و از روزی های خاصه خزانه ربوبی متنعمند. «قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوًا تَابِلًا أَحْيَاءُ

عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ؛ و کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده پندار، بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند» (آیه 169 سوره آل عمران). علاوه بر این میدانیم که احضار، فرع بر عدم حضور است؛ و بندگان مخلص خدا قبل از پیدایش طلعه قیامت در همه جا حاضر بوده و بر همه احوال مطلع بوده اند چون میفرماید: «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ».

سوم: آنچه از پاداش و ثواب به هر کس برسد و در روز قیامت به او عطا شود، در مقابل عمل او خواهد بود، مگر این صنف از بندگان که کرامت الهیه بر ایشان ماوراء طور و پاداش عمل است. «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ؛ و جز در برابر آنچه می کردید جزا نمی یابید. مگر بندگان خالص شده خدا» (آیه 40 سوره صافات). و اگر گفته شود که مفاد این آیه آنستکه گروه معذبین طبق اعمالشان به پاداش میرسند مگر بندگان نیک خدا که برای ایشان جزا در مقابل عمل نبوده، بلکه پروردگار منان با ایشان به فضل و کرم خود جزا خواهد داد؛ در پاسخ میگوئیم: مفاد آیه مطلق بوده و مخاطب آن اختصاصی به گروه معذبین ندارد. علاوه آنکه جزای بندگان به فضل و کرم، منافات با جزا در مقابل عمل ندارد. چه معنای فضل اینستکه در مقابل عمل کوچک، پروردگار منان جزای بزرگ عنایت میفرماید و در واقع عمل کوچک را بزرگ می شمارد ولی با این همه باز جزا در مقابل عمل واقع گردیده است. در حالیکه مفاد کریمه شریفه غیر از این است. مفاد آیه اینستکه به بندگان مخلص خدا، پاداش اصلاً در مقابل عمل داده نمی شود. و نیز در آیه دیگر میفرماید: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ»؛ برایشان هر چه بخواهند در آن جا موجود است و نزد ما بیشتر نیز هست» (آیه 35 سوره ق) برای این گروه هر چه اراده و مشیت آنان تعلق گیرد خواهد بود؛ و در نزد ما نیز چیزی زیاده از مقدار اراده و مشیت آنان برای آنها خواهد بود. پس معلوم میشود که از کرامات الهیه چیزهائی که فوق اراده و مشیت و بالاتر از سطح فکر و میزان طیران مرغ اختیار و اراده آنها است داده خواهد شد؛ و این نکته شایان دقت و قابل توجه است.

چهارم: آنان دارای مقامی منبع و منصبی رفیع و مرتبه ای عظیمند که بتوانند حمد و سپاس ذات احدیت و ثنای الهی را کما هو حقّه (همانطور که سزاوار آن ذات اقدس است) بجا آورند. «قَالَ عَزَّوَجَلَّ: سُبْحَانَ اللَّهِ

عَمَّا يَصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ؛ خدا منزّه است از آنچه توصیف می کنند. مگر بندگان خالص شده خدا» (آیه 160 و 159 سوره صافات) و این غایت کمال مخلوق و نهایت منصب ممکن است.

«وَلَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (39) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ»⁽³⁾.

همه بندگان را گمراه می نمایم مگر بندگان مخلص را.

اخلاص در اصطلاح بمعنی کار برای خدا کردن و فقط او را در نظر داشتن و همه عبادات و اعمال را وسایلی برای نزدیکی به خدا دانستن است.

از پله های ترقی مؤمن بسوی درجات عالیه داشتن اخلاصی است که انسان را از شیاطین دور کرده و به خدا نزدیک نماید لذا شیطان قسم خورد که:

(لا غوینهم اجمعین الا عبادک المخلصین)

همه بندگان را گمراه می نمایم مگر بندگان مخلص را.

در حدیث قدسی است که خداوند فرمود:

(الا خلاص سرّ من اسراری اودعه فی قلب من احبته).

اخلاص رازی از رازهای من است که ودیعه می گذارم در قلب کسیکه او را دوست دارم

آثار اخلاص چند چیز است یکی رسیدن به معرفت و بصیرت و حکمت در سایه اخلاص که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(من اخلص لله اربعین صباحا فجر الله ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه).

کسیکه چهل روز اخلاص پیشه کند خداوند برای او می گشاید چشمه های حکمت را از قلبش به زبانش.⁽²⁾

دوم پیروزی و موفقیت است که علی علیه السلام فرمود: (اخلص تنل) اخلاص داشته باش به پیروزی

می رسی.⁽³⁾

سوم ملاک ارزش اعمال انسان از روی اخلاص است زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر اعمالی را انجام دادی پس برای خدا انجام بده خالصا برای اینکه خداوند قبول نمی کند اعمال را مگر آنچه خالص باشد.⁽⁴⁾

علی علیه السلام در این رابطه می فرماید:

(العمل كله هباء الا ما اخلص فيه)

همه اعمال بر باد رفته است مگر آنچه در او اخلاص باشد

رسول خدا صلی الله علیه و آله از اصحاب سؤال کرد که در میان دستگیره های ایمان کدامیک مهم تر است هر کس یک چیزی گفت یکی گفت نماز دیگری گفت جهاد سومی چیز دیگری گفت حضرت فرمود همه اینها مهم است ولی جواب سؤال دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن بخاطر او می باشد.⁽²⁾

در روایت است که بخاطر اخلاصی که علی علیه السلام موقع کشتن عمرو بن عبدو داشت ضربتی که علی علیه السلام بر عمرو وارد کرد از عبادت انس و جن تا روز قیامت برتر است.

خطاب به حضرت ابراهیم علیه السلام رسید که بگو:

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

خدا/یا نمازم و روزه ام و مرگم همه برای خداوند عالمیان است

از جمله آفات اخلاص کار خیر خود را بازگو کردن است امام باقر علیه السلام فرمود: باقی ماندن بر عمل خیر از خود عمل خیر سخت تر است. گفته شد باقی ماندن بر عمل چیست؟ فرمود: مردی نماز می خواند و برای خدا انفاق می کند و در صحیفه عملش ثواب عمل پنهان را برای او می نویسند بعد آن عمل را برای دیگران می گوید ثواب عمل آشکار را برای او می نویسند. برای سومین بار بر زبان می آورد که برای او عمل ریایی می نویسند

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله: (ان الله لا ينظر الى صوركم وانما ينظر الى قلوبكم).

اخلاص در خدمت کردن

وقتی امام سجاد علیه السلام در کوچه حرکت می کرد، اگر سنگی را سر راه می دید آنرا برمی داشت و کنار راه قرار می داد. امام گاهی با کاروانهای ناشناس به سفر حج می رفتند و در طول راه، کارهای خدماتی مسافرین را انجام می دادند و مسافرین هم که امام را نمی شناختند، کارهای خود مثل تهیه غذا و شستن ظرف و ظروف را بعهدہ حضرت می گذاشتند

امام یازدهم ع: اگر همه دنیا را یک لقمه کنم و آن را در دهان کسی بگذارم که از روی اخلاص خدا را عبادت می کند به نظرم در حق او کوتاهی کرده ام.

نشانه های افراد مخلص

1- انتظار تشکر ندارد {انما نطعمکم لوجه الله لانريد منکم جزاء ولا شکورا}

2- کارهای خیر را اکثراً در خفا انجام می دهد. {امام صادق (ع) برای فردی کمک فرستاد ...}

3- مدح و ثنای مردم یا مذمتشان در اعمال خوب او تاثیری ندارد و لایخاف لومه لائم {

4- از تعریف دیگران خوشش نمی آید

5- فقط به رضایت خداوند می اندیشد و اگر همه از او راضی باشند ولی خدا از او ناراضی باشد ناراحت است

6- اگر به مردم غذا می دهد برای خداست. اگر خانه می سازد برای خودنمائی نیست. عبادتش در خفا و آشکار یکی است.

7- به مردم برای خدا خدمت می کند {امام امت و زیارت امام رضاع و آب و جاروب کردن منزل {

8- برای خدا علم می آموزد و بابت تعلیم به مردم انتظار تشکر یا پول ندارد

9- انتظار ندارد در مراسمات اسم او را بخوانند.

10-باهر که دوستی کند براساس خداست وبا هر که دشمنی می ورزد برای خداست.

11-رضایت خدا برایش از رضایت خانواده و فامیل ودوستانش مهم تر است.

12-برای خدا حاضر است از پست ومنصب ومقام بگذرد.

تقویت اراده

یکی از فضائل مهمی اخلاقی داشتن اراده قوی هست. کسانی که اراده قوی دارند شخصیت های محکم و استواری هستند که وسط کار خسته نمی شوند و تا آخر کار را ادامه می دهند. باید همه تلاش کنیم اراده قوی برای انجام کارهای خوب داشته باشیم. لذا ابتدا باید درباره اراده شناخت پیدا کنیم.

شخص با اراده، کسی است که دارای هدفی معقول است و تا موقعی که به آن نرسیده، از تعقیب آن باز نمی ایستد و مشکلات و موانع روانی یا مادی، به اراده و...

رسیدن به آرامش و درک زندگی پاک، یکی از مهم ترین اهداف آفرینش انسان است. خدای رحمان به ما عقل و چشم و گوش و مهم تر از همه ، پیام هایش را عنایت فرمود تا « آرامش و زندگی پاک » را تجربه کنیم:

«ألا بذكر الله تطمئن القلوب». (1)

بدون خدا، زندگی رنجی است بی پایان ، « وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً ». (2)

« کسانی که به خدا ایمان آورده و ایمان خود را به ظلم نیالوده‌اند ، دارای ایمنی و مصونیتند و آنان هدایت

یافتگان واقعی هستند» (3)

بنیامین راش، پدر روان‌پزشکی آمریکا می‌گوید: « دین آن قدر برای پرورش و سلامت روح آدمی اهمیت

دارد که هوا برای تنفس». (4)

یونگ، روان‌کاو می‌گوید: «در مورد بیماران روحی که از 35 سال به بالا داشتند ، حتی یک نفر یافت

نمی‌شود که مشکل روانی او در آخرین مرحله تحلیل، به ایمان مذهبی مربوط نگردد و بهتر است بگوییم که

هر فرد از آنان، به علت فقدان آن چه که دین به اشخاص می‌دهد ، بیمار شده‌اند و هیچ کس از آن‌ها که

نظر دینی و مذهبی خویش را باز نیافتند ، واقعاً درمان نشده‌اند». (5)

امام علی علیه السلام می‌فرماید: « تقوا، داروی بیماری دل‌های شما و شفای مرض بدن‌های شماست». (6)

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: « لقمان به پسرش گفت: دنیا ، دریای ژرفی است که افراد بسیاری در آن

غرق شده‌اند و تقوا و پرهیزکاری، کشتی توست. آن کشتی‌ای که آکنده از ایمان باشد ، بادبان‌های آن،

توکل به خدا و پاس‌دارش، عقل و ناخدایش، علم و فرمان آن، بردباری و تحمل است». (7)

زندگی، قانون دارد. خوشبختی، با فهم و رعایت قانون زندگی و سیه‌روزی، با نادیده انگاشتن قانون زندگی،

حاصل می‌شود.

موفقیت‌ها به بخت و اقبال وابسته نیست، بلکه زندگی پاک را با احترام به قوانین، می‌توان در آغوش کشید.

جوانان، دانشجویان و استادان بزرگوار، باید بدانند که دنیای بی‌خدای امروز، برای کسب موفقیت کامل و آرامش واقعی، حرف زیادی ندارد و طی دو یا سه قرن گذشته، برخی از دانشمندان تربیتی و روان‌شناسان غربی توانسته‌اند به برخی از قوانین آن – به گونه‌ای ناقص – پی ببرند اما (قرآن و عترت)، ??? سال قبل، آن‌هم با رعایت همه عرصه‌های زندگی و باور به سرای ابدی، دقیق‌ترین قواعد را برای درک یک زندگی پاک، بیان کردند، « من عمل صالحاً من ذکر و انشی فهو مؤمن فلنحیینه حیاه طیه». (8)

اینک برای این که دچار « روابط و دوستی‌های ویران‌گر» نشویم، چند قاعده را به اختصار بیان می‌کنیم که در این مقاله به اولین مورد که تقویت اراده است می‌پردازیم:

1 - تقویت اراده در انجام برنامه‌ها

شخص با اراده کسی است که وقتی درباره‌ی کاری، به خوبی تأمل کرد و آن را نافع دانست، تصمیم به انجام آن می‌گیرد و با فعالیت و ثبات قدم، آن را به اجرا در می‌آورد (9) و در مقابل، فرد سست اراده، با کمترین مشکلی، از انجام دادن کار، دلسرد شده، دست از تلاش برمی‌دارد.

شخص با اراده، کسی است که دارای هدفی معقول است و تا موقعی که به آن نرسیده، از تعقیب آن باز نمی‌ایستد و مشکلات و موانع روانی یا مادی، به اراده و عزم او لطمه نمی‌زند و از پیشرفتش، جلوگیری نمی‌کند.

کسی که اراده‌ای قوی دارد ، آن چه را خواسته است، با کوشش و ثبات قدم، به دست می‌آورد. شخص با اراده، کسی است که دارای هدفی معقول است و تا موقعی که به آن نرسیده، از تعقیب آن باز نمی‌ایستد و مشکلات و موانع روانی یا مادی، به اراده و عزم او لطمه نمی‌زند و از پیشرفتش، جلوگیری نمی‌کند.

راهکارهای تقویت اراده

الف) تعیین هدف یا اهداف

انسان باید ابتدا هدف و یا اهداف خود را در زندگی و یا کاری که می‌خواهد انجام دهد ، به طور دقیق و مشخص، ترسیم کند. طبیعی است که این هدف، باید شفاف، معقول، قابل دست‌یابی، بدون افراط و تفریط ، مطابق توان و استعداد خود و واقع‌بینانه باشد نه بلندپروازانه و خارج از توانایی‌های شخص. در غیر این صورت، وقتی با مشکلات و موانع سختی روبه‌رو شود ، ناامید و دلسرد شده ، از ادامه کار، منصرف می‌شود و خود را ناتوان و بی‌اراده می‌بیند.

ب) شناخت توانایی‌ها و استعدادها

همه ما در وجود خود ، از استعدادهایی برخورداریم . کافی است این نیروها را بشناسیم و برای رسیدن به هدف، آنها را به کار گیریم.

ج) برنامه‌ریزی

باید برای تمام کارها و فعالیت‌های شبانه‌روزی، برنامه‌ای مدون و منظم داشته باشید. بدین منظور از جدولی استفاده کنید که در ستون افقی آن، ساعات شبانه‌روز و در ستون عمودی، ایام هفته را یادداشت و تمام کارهای روزانه – خواب، استراحت، ورزش، مطالعه – را در آن درج کنید و هر فعالیتی را در زمان خاص خود، در جدول بنویسید و هیچ زمانی را بدون کار، خالی نگذارید. هر روز صبح با نگاهی به آن برنامه، به اجرای دقیق آن پردازید و شب‌ها، قبل از خواب، آن را محاسبه و ارزیابی کنید. شایسته است همچون یک محاسبه‌گر جدی و قاطع، فعالیت‌های روزانه و میزان موفقیت خود در انجام دادن آن‌ها را بررسی کنید و در صورت موفقیت، خود را تشویق و در صورت تخلف و سهل‌انگاری در اجرا، خود را تنبیه کنید.

آجرهای بنای هستی‌مان را، طرز تفکرمان می‌سازد و اگر بخواهیم در دنیای‌مان اتفاق زیبایی بیفتد، گام اول، تغییر در نگاه و بینش ماست.

د) اصل تلقین یا خودگویی‌های مثبت

گفتن، باور داشتن است. وقتی می‌گوییم من آدم شکست خورده‌ای هستم، بی‌استعدادم و عوض شدن نیست، در واقع، حکم محکومیت خود را صادر می‌کنیم. روان‌شناسی شناخت، به ما چنین می‌گوید: دستور دادن، فرایند شدن است و ما را دستورات می‌سازند. ما همواره با خودمان حرف می‌زنیم و هفتاد درصد (70٪) وقت‌مان با گفت‌وگو سپری می‌شود حتی زمان خواب و ما همان می‌شویم که با خود حرف می‌زنیم. سعی کنید دستورات خوبی به خودتان بدهید. شما با خودتان چه می‌گویید؟ فرهنگ ذهن و زبان شما، مثبت است و نیروزا و یا منفی است و نیروبر؟

آجرهای بنای هستی مان را، طرز تفکرمان می سازد و اگر بخواهیم در دنیای مان اتفاق زیبایی بیفتد ، گام اول ، تغییر در نگاه و بینش ماست. با تغییر نگاه ، ایده آل ها و اهداف زندگی مان به درستی شکل می گیرند و آن گاه گام دوم، یعنی تلاش مستمر و انتخاب های عالی و فرداساز، در دنیای ما رخ خواهد داد . «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ».

نگرش ها و اندیشه های ما، مهم ترین عامل تغییر به شمار می آیند. نود درصد (90٪) تغییرات خوب و بد زندگی مان، به نوع نگرش ما به رخداد های زندگی بستگی دارد و ده درصد (10٪) آن به وقایع بیرونی وابسته است.

ادیسون می گوید: « مشکل افرادی که شکست خورده اند و دست از تلاش برداشتند ، این بود که نمی دانستند که در یک قدمی پیروزی اند » و می گفت: راز توفیقم این بود که هرگاه برای باز کردن دری تلاش می کردم و باز نمی شد ، بارها و بارها تلاش می کردم و با خود می گفتم: حتماً این کلید ، درب را در صدمین بار، باز خواهد کرد.

ه) تدریجی بودن تقویت اراده

برای به دست آوردن اراده ای قوی و محکم، باید به تدریجی بودن آن و نیاز آن به تمرین، توجه داشت. گمان نکنید می توانید به طور دفعی و بدون تلاشی درخور، به آن دست یابید. بنابراین، به راهکارهای عملی زیر توجه کرده، به آنها پای بند باشید:

- هر روز صبح حداقل بیست دقیقه ، به طور مرتب و در ساعتی معین ، ورزش کنید.

- صبح گاهان، هر زمان که بیدار شدید ، بی درنگ برخیزید و از رختخواب بیرون روید ، حتی اگر خواب آلودگی مزاحمتان است، از اتاق بیرون روید و قدری نرمش کنید تا خواب آلودگی از بین برود.

- در صورت امکان، چند دقیقه قبل از اذان صبح از خواب بیدار شده، نماز شب بخوانید و اگر در آن وقت بیدار نشدید ، قضای آن را به جا آورید.

- مقید باشید هر روز تعداد آیات معینی از قرآن را تلاوت کنید (حداقل 30 تا 50 آیه) و در صورت تمایل، در هفته های بعد، بر میزان آن بیفزایید.

- ترک گناه و مخالفت با هواهای نفسانی، نقش بسیار مؤثری در تقویت اراده و نهادینه کردن آن در درون انسان دارد.

- هرگز در کارها، ناامید نشوید و با حالتی تهاجمی، برای پی گیری و به انجام رساندن کارهای ناقص و ناموفق، تلاش کنید.

- کارهایی را که به عهده می گیرید، ناتمام رها نکنید و آن ها را به نحو احسن و تا رسیدن به نتیجه مطلوب، ادامه دهید و از پراکنده کاری و آشفتگی در کارها که موجب به هم ریختگی نظام فکری می شود ، بپرهیزید و به فعالیت های خود ، تمرکز و انسجام ببخشید.

– همواره بر خداوند ، توکل کرده و در همه امور، از او استمداد جوید. (10)

پی نوشت:

1. رعد، آیه 28.

2. طه، آیه 124.

3. انعام، آیه 82.

4. مجله پیوند، ش 257، ص 34.

5. موسوی لاری، رسالت اخلاق در تکامل انسان، ص 170.

6. نهج البلاغه، خ 198.

7. کلینی، اصول کافی، 1، 19.

8. نحل، آیه 97.

9. نیروی اراده نیرویی باطنی برای اتخاذ تصمیمات، اقدام به کار، اداره و انجام اهداف و وظایف است.

10. محمدرضا احمدی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، دفتر هفتم.

منبع: برگرفته از نشریه ی پرسمان

ضعف اراده و نشانه های آن

قبل از اینکه وارد مبحث تقویت اراده بشیم و راهکارهای این مهارت رو بگیریم، بهترِ خودِ واژه «اراده» رو تعریف کنیم. اصولاً به تعداد روان شناسان، از هر واژه ای تعریف وجود داره، اما معنای عرفی «اراده»، همون خواستن فوق العاده و جدی در بعضی لحظه های دشوار یا برهه های حساس زندگی و

حالا که می‌خوایم از راه های تقویت اراده صحبت کنیم، خوبه که اول نشونه های ضعف اراده رو بشناسیم و بعد برای تقویت اون فکری بکنیم.

و اما نشونه های ضعف اراده

یکی از نشونه های ضعف اراده آدم، اینه که همیشه کارها شو به تأخیر می اندازه. بعضی ها رو دیدید؟ همیشه می گن از شنبه اینکار رو شروع می کنم. حالا این شنبه، کدوم شنبه ثبت شده در تاریخ، خدا می دونه.

یکی دیگه از نشونه های آدم سست اراده اینه که نمی تونه به جا و به موقع تصمیم بگیره. همیشه تصمیمش رو با دو دلی و اکراه بیان می کنه؛ نظرش برای انجام دادن یا انجام ندادن به کار همیشه پنجاه پنجاهه. وقتی می خواد تصمیم بگیره، به دهن دیگران نگاه می کنه؛ اگه تعداد موافقین بیشتر از مخالفین بود، اون کار رو انجام می ده؛ اگه برعکس بود، انجام نمی ده.

در همون مثال قبلی، یه نشونه دیگه از ضعف اراده رو می بینیم، و اون دهن بینی افراد بی اراده یا کم اراده است. این آدم زیاد تحت تأثیر دیگران قرار می گیرن و بیش از حد، از خودشون انعطاف نشون می دن.

یه چیز رو تا یادم نرفته بگم؛ نشونه هایی که گفتیم و می گیم، حتماً نباید همشون در یه آدم جمع بشن تا بگیم این آدم اراده ضعیفی داره. حتی وجود دو تا از این نشونه ها در ما، یه تلنگریه تا به فکر تقویت اراده بیفتیم.

و اما نشونه بعدی؛ آدمای کم اراده؛ اصولاً کم صبر هم هستن. مثلاً یه کاری رو شروع می کنن و به محض اینکه کار، یه کم پیچیده می شه، اصلاً نمی تونن صبور باشن و بردباری کنن، تا پیچیدگی و سختی اون کار رو کم کم برطرف کنن، بلکه زود عصبانی می شن و حتی ممکنه از ادامه دادن اون کار، برای همیشه صرف نظر کنن.

خلاصه اینکه آدمایی که اراده شون ضعیفه، فکرشون با عملشون هماهنگ نیست؛ همیشه فکرشون ایدئاله، ولی وقتی وارد میدون عمل می شن و با واقعیت رو در رو می شن، نمی تونن فکرشونو عملی کنن. این جور آدم شب ها، مخصوصاً وقتی زیاد چایی یا قهوه خوردن و خوابشون نمی بره، شروع می کنن به تهیه یه فهرست از کارهایی که روز بعد میخوان انجام بدن. توی این لیست ذهنی کارها مرتب و پشت سر هم ردیف شدن، که اگه همه اونا طبق برنامه انجام بشه؛ یه تغییر بزرگ اتفاق می افته؛ مثلاً یه تغییر بزرگ در دکوراسیون منزل، یه تغییر بزرگ در برنامه ریزی برای قبولی کنکور، یه تغییر بزرگ برای معدل الف شدن توی دانشگاه و خلاصه این فکر اگه، عملی بشه چی می شه!!.. حالا صبح شده و سپیده سر زده. آدمی که

دیشب اون همه برنامه داشته، از خواب بیدار می شه. از اونجایی که طبق برنامه ریزی دیشب، ساعت هفت و نیم باید از خواب بیدار می شد و حالا ساعت نه و پنجاه دقیقه است، همین بهانه ای می شه برای اینکه اجرای برنامه رو به فردا موکول کنه، و دوباره فردا، به بهونه دیگه و عقب انداختن برنامه به پس فردا و... خلاصه اینکه چند روز که می گذره، اون لیست برنامه ها چون ذهنی بوده، خیلی زود فراموش می شه! آدم بی اراده هم همیشه در همون جایی که بوده و همون موقعیتی که داشته، باقی می مونه.

آدمای بی اراده، اجازه می دن که زندگی شون تصادفی پیش بره، و هر شرایطی که در مسیر زندگی شون قرار می گیره، باهاش کنار می یان و تسلیم اون شرایط می شن؛ البته نه اینکه این جور آدمای هیچ وقت هیچ آرزویی نداشته باشن یا نخوان که آدم مصممی باشن؛ بلکه چون خودشونو «باور» ندارن، به سادگی بی خیال آرزوهاشون می شن.

اگه تربیت ما این باور رو در ما ایجاد کرده باشه که هر چی در ذهنمون داریم می تونیم عملی کنیم، در اکثر موارد، همین طور هم خواهد شد. ولی متأسفانه خیلی ها چنین تربیت و باوری رو ندارن. (پس یادمون باشه که فرزندانمون رو با اصل خود باوری تربیت کنیم) ولی نباید ناامید بشیم. چون آموزه هایی برای خود باوری وجود داره. ما باید یاد بگیریم که چطور این باور رو در خودمون ایجاد کنیم و این کار با عمل به چند راهکار، شدنیه.

راه های ایجاد خود باوری

یکی از مهم ترین راهکارها برای ایجاد خودباوری، اینه که به توصیه های افراد ناموفق گوش نکنیم. چند بار برای راهنمایی گرفتن، سراغ دوست، اعضای خانواده یا همسایه ای رفتیم که خودش در موقعیتی مشابه یا بدتر از ما بوده و در اون موقعیت موفق نشده؟ این کار، درست مصداق این مثلیه که می گه کوری عصاکش کور دگر شود. آدمای سست اراده یا بی اراده، سراغ کسانی می رن که با اونا احساس راحتی می کنن و این اشخاص الزاماً کسانی نیستن که اطلاعات مورد نیاز برای موقعیت و موفقیت اونا رو داشته باشن. بهترین کار اینه که به مشاور یا مربی مراجعه کنیم. یا از کسی الگوبرداری کنیم که راه دل خواه ما رو با موفقیت رفته باشه. یکی دیگه از راه های موثر برای تقویت اراده، اینه که هر کاری رو به اجزای کوچک تر

تقسیم کنیم؛ یعنی همون برنامه ریزی. اگه کار به اجزای کوچک تر تقسیم نشه، فرایند رسیدن به موفقیت، برامون مبهم می مونه و همین ابهام، در اراده ما برای رسیدن به انتهای راه تأثیر بذاره و خستمون کنه. نکته ای که باید در تقسیم اجزای کار و برنامه مون رعایت کنیم؛ اینه که از کم شروع کنیم؛ یعنی با کار کم حجم و سبک شروع کنیم که یقین داشته باشیم انجامش می دیم و کم کم حجم کار رو زیاد می کنیم. مثلاً کسی که می خواد با ورزش، اضافه وزن خودش رو از بین بیره؛ اگه از روزای اول، برای سه ساعت ورزش برنامه بریزه عملی نمی شه. روزهای اول بهتره با نیم ساعت شروع کنه. بنابراین نباید کل کار رو نگاه کنیم؛ مثلاً آدمی که 25 کیلو اضافه وزن داره، اگه هر روز به این فکر کنه که باید 25 کیلو وزن کم کنه، سختی کار، اراده اش رو ضعیف می کنه. باید اول به این فکر کنه که مثلاً توی این ماه می تونه سه یا پنج کیلو وزن کم کنه.

نقش تربیتی روزه در تقویت اراده

خدای مهربون رو بی نهایت شاکریم که از خزانه موهبت و الطاف بی کرانش، بر ما منت نهاد تا یه بار دیگه بتونیم ماه رمضان، این ماه پربرکت و پرفضیلت رو درک کنیم. ماهی که پیامبر عظیم الشان اسلام، در وصف اون فرمود: «اگر بنده، ارزش ماه رمضان را می دانست، آرزو می کرد که سراسر سال، رمضان باشد.»(1)

هرکسی ممکنه به یه جنبه از برکات این ماه خوب خدا فکر کنه؛ یکی ممکنه به فواید جسمی روزه داری در این ماه فکر کنه و دیگری به تأثیرات روحی اون. اونایی بهره بیشتری از این ماه می برن، که علاوه بر فواید جسمی و روحی روزه داری، به نقش تربیتی این فریضه الهی توجه داشته باشن و این دسته، خردمندان واقعی هستن.

دو - سه برنامه ای هست که درباره اراده و عوامل تقویت اراده صحبت می کنیم، حالا که ادامه این بحث با ما مبارک رمضان، مقارن شده، خوبه که درباره نقش و تأثیر این ماه و اعمالش در تقویت اراده، کمی با هم گفت و گو کنیم. اشتباه نکنید. ... این برنامه یه برنامه عبادی و مذهبی نیست، بلکه می خواد از تأثیرات روانی روزه داری در تقویت مهارت اراده با شما حرف بزنه. با ما همراه باشید!

کسی که روزه می‌گیرد؛ از خوردن و آشامیدن خود داری می‌کند. البته روزه فقط این نیست، بلکه باید از خیلی چیزها و خواسته‌های دیگر هم چشم‌پوشی کند؛ در واقع آدم روزه دار، با خواهش‌های نفسش می‌جنگد و در برابر غرایز مقاومت می‌کند. و این برنامه، یک ماه در سال انجام می‌شود؛ یعنی تقریباً یک دوازدهم هر سال، این برنامه قشنگ در جوامع اسلامی تکرار می‌شود. این تکرار، درحقیقت، تمرین تقویت اراده و افزایش قدرت تصمیم‌گیری است.

روزه داری، یعنی تحقق یافتن واقعی صبر. از لحظه اذان صبح تا اذان مغرب. یادتون می‌یاد در همین شماره بود، گفتیم که این آدما صبر ندارند؟! گفتیم آدمای سست اراده یا حیثاً بی‌اراده، وقتی به کاری رو شروع می‌کنند و کار برایشون به کم پیچیده و دشوار می‌شود، همه ایده‌ها و آرزوهایشان یادشان میرود و نمی‌تونند اون سختی رو تحمل کنند. بنابراین، از همون ابتدای راه برمی‌گردند.

توصیه می‌کنیم آدمای سست اراده از این ماه مبارک و فریضه روزه داری برای تقویت اراده شون، کمک بگیرند. چون روزه و روزه داری به جورایی تمرین برای افزایش نیروی استقامت، و اراده رو تقویت می‌کند. این تمرین، تحمل رنج و سختی رو آسون می‌کند.

واقعاً یکی از توصیه‌های خیلی خوبی که می‌شود به آدمای کم‌اراده کرد، سفارش به روزه گرفتنه. از امتیازهای معنوی و نقش مثبت تربیتی روزه در تزکیه نفس هم که بگذریم؛ تمرینی که روزه داری از لحاظ وقت‌شناسی به ما می‌دهد، خیلی می‌تونه در کارهای روزمره و موقعیت‌های فردی به کارمون بیاد. شاید فکر کنیم که این نظم و انضباط در بهره‌گیری از زمان، یکی از ویژگی‌های زندگی تمدن غرب. درحالی که این وقت‌شناسی و تنظیم اوقات زندگی، از آموزه‌های اصیل اسلام. همتون این وصیت امیرالمؤمنین به امام حسن (ع) رو شنیدید که فرمود: «شما را به تقوا و نظم در کارها سفارش می‌کنم.» راستی اگر در جهان اسلام متفاوت بود! نظر شما چیه؟ اصولاً همه فرایض اسلام در وقت خودش باید انجام بشه؛ مثل حج یا نمازهای پنج‌گانه؛ روزه هم همین‌طور. تمرین تزکیه و اراده روزه داری، با دیدن هلال ماه مبارک واجب، و با دیدن هلال ماه شوال، حرام می‌شود، و با غروب خورشید به پایان می‌رسد؛ نظامی که نمی‌شود از اون سرپیچی کرد. این هم یکی دیگه از درسای تقویت اراده، در مدرسه ماه رمضان.

پی نوشتها:

1. بحار الانوار، ج 96، ص 247، ح 13.

منبع: کتاب گلبرگ شماره

آیاتی که درباره چگونگی تقویت اراده و ایمان آمده کدام است؟

راههای افزایش اراده:

ارزش و کرامت انسان در گرو پیدا کردن عزمی راسخ و اراده‌ای قوی در جهت حریت و کمال و تقرب به سوی خداست؛ لذا باید در تقویت و قدرت اراده و انتخاب، اهتمام فراوان مبذول داشت. اینک به برخی از راههای ازدیاد اراده از دیدگاه قرآن کریم می‌پردازیم:

1. بالا بردن سطح آگاهی و شناخت؛ زیرا لازمه اختیار و انتخاب و اراده شناخت و آگاهی است. انسان هم قدرت شناخت دارد: "بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ" # وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ؛ (قیامت، 14-15) بلکه آدمی خویشتن خویش را نیک می‌شناسد، هر چند به زبان عذرها آورد". و هم می‌تواند دو مسیر حق و باطل را بشناسد: "وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ؛ (بلد، 10) و [آیا] دو راه پیش پایش ننهادیم؟" پس شناخت حق و باطل و گام نهادن در راه حق موجب آن می‌شود که انسان با جدیت و اراده قوی‌تری پیش رود.

2. مبارزه با هوای نفس که با سه عامل آگاهی به نفس، تفکر و تزکیه محقق می‌شود. برای نمونه، قرآن درباره تزکیه می‌فرماید: "قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا؛ (شمس، 9) قطعا آن که تزکیه نفس کرد، رستگار شد".

3. صبر و شکیبایی: "وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ؛ (آل عمران، 186) اگر شکیبایی کنید و پرهیزگار باشید، این نشانه قدرت اراده در کارهاست. "فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ؛ (احقاف، 35) پس پایداری کن، هم چنان که پیامبران اولوالعزم [صاحبان اراده قوی] پایداری کرده بودند".

4. در قرآن، دل بستن به خدا، کسب یقین، توکل، رضا به قضا و قدر الهی، ایمان، صداقت، خلوت با خدا و... نیز از جمله عوامل تقویت اراده شمرده شده است. (جهت آگاهی بیشتر ر.ک: مراحل اخلاق در قرآن، آیه الله جوادی آملی، ج 11، ص 402-223، مرکز نشر اسراء / اصول و مبانی تعلیم و تربیت در قرآن، رضا فرهادیان، ص 171-183، نشر الهادی).

مهار امیال و غرایز و دوری از ثروت، قدرت و مقام پرستی:

ابتدا شایسته است دقت کنیم که امیال و غرایز - هر چند در بعد مادی و شهوانی آن - و نیز کسب ثروت، قدرت و مقام پرستی از گرایش‌های درونی هر انسان است که خداوند حکیم به او عطا کرده است. اگر بد بود که خداوند متعال به انسان نمی‌داد. امیال و غرایز، انسان‌ها را به تکاپو و می‌دارند. کسب ثروت، تلاش و کوشش ایجاد می‌کند. قدرت و مقام خواهی از خواسته‌های مثبت انسان و یک امر فطری است.

اما همه این‌ها تا جایی است که در جهت صحیح و مشروع خود قرار بگیرد که در این صورت کمال است؛ اما اگر به مرز طغیان برسد، مذموم می‌شود؛ مانند قدرت‌طلبی و مقام پرستی فرعون که گفت: "أَنَا رَبُّكُمْ أَلَا؟ عَلَيَّ؟" (نازعات، 24) من پروردگار بزرگ شما هستم". این جاست که باید اهرم کنترل داشت و لجام بر دهان نفس زد و الا اسب درون چموش می‌شود. برخی از اهرم‌های کنترل عبارت است از:

1. بیداری از غفلت و توجه به حقیقت؛ زیرا منشأ هر گونه فساد و طغیان‌گری غفلت است: "وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أُذُنٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ (اعراف، 179) و محققا، برای جهنم بیافریده‌ایم بسیاری از جن و انس را [آنان را که] برایشان دل‌هایی است که با آن‌ها نمی‌فهمند، و برایشان چشم‌هایی است که با آن‌ها نمی‌بینند و برایشان گوش‌هایی است که با آن‌ها نمی‌شنوند؛ آنان همانند چارپایان و بلکه گمراه‌تر از چارپایانند؛ آنان همان غفلت‌زدگان هستند".

2. همه چیز را از آن خدا و همه قدرت را از او دانستن: "أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا؛ (بقره، 165) همه قدرت از آن خداوند است. قدرت‌طلبی انسان برای آن است که به قدرت مطلقه برسد.

3. بالا بردن سطح آگاهی نسبت به خود و خدا، تقویت ایمان، تقوا، تعبد به احکام الهی؛

4. تطبیق خواسته‌های درونی با خواسته‌های الهی، هماهنگ کردن حب و بغض‌های درونی با حب و بغض خداوند؛ یعنی خواستن آن چه خدا بخواند و نخواستن آن چه خدا نخواهد.

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آن چه را جانان پسندد

جایگاه و اهمیت انصاف



جایگاه و اهمیت انصاف

داشتن انصاف یکی از مهم ترین فضائل اخلاقی است که باعث عزت انسان می گردد و آثار بسیار خوبی برای انسان و جامعه دارد.

اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ

انصاف یعنی داشتن عدالت. یعنی همه را به یک چشم دیدن. یعنی حق را پذیرفتن. یعنی اینکه خود می پسندی برای دیگران هم پسندی و از آنچه دوری می کنی و ضرر می دانی برای دیگران هم ضرر بدانی. انصاف در قضاوت بسیار مهم است.

فروشنده ها باید با مشتری ها با انصاف برخورد کنند ولی متأسفانه فروشنده با انصاف کم است... روزی . پیامبر در مسجد بودند و مردم دور حضرت را گرفته بودند ناگاه پیامبر خدا فرمود الان کسی وارد مسجد میشود که اهل بهشت است. در این موقع جوانی که شغلش اهنگری بود وارد مسجد شد. اصحاب از پیامبر خدا پرسیدند ایشان چه ویژگی دارد که اهل بهشت شده است؟ فرمود ایشان در شغل اهنگری فقط باندازه خرج همان روزش از مردم حق الزحمه می گیرد...

کاسب هایی که عمری با انصاف با مشتری ها برخورد کردند اسمشان ماندگار شد که به چند نمونه اشاره می شود:

جوانمرد قصاب

اهالی دزفول هر زمان می خواهند فردی را مثال بزنند که به خوش انصافی معروف است، نام عبدالحسین کیانی یا همان جوانمرد قصاب را بر زبان می آورند

جنگ تحمیلی ارتش بعث صدام علیه کشورمان یک تهدید بود که به فرصت تبدیل شد، فرصت شکوفایی استعدادها و دیده شدن ستاره ها و فرماندهان جوانی که هر کدام به راحتی جنگ را فرماندهی می کردند

اهالی دزفول هر زمان می خواهند فردی را مثال بزنند که به خوش انصافی معروف است، نام عبدالحسین کیانی را بر زبان می آورند. عبدالحسین قصاب فردی است که مغازه اش روبروی ساختمان شهربانی سابق دزفول بود. در وصف او می گویند هر زمان که از او می پرسیدند عبدالحسین، چه خبر از وضع کسب و کار؟ می گفت: الحمدلله، ما از خدا راضی هستیم، او از ما راضی باشد

کسانی که این قصاب جوانمرد را می شناسند می گویند که اگر مشتری مبلغ کمی گوشت می خواست، عبدالحسین دریغ نمی کرد. وقتی که می شناخت که مشتری فقیر است، نمی گذاشت بجز سلام و احوالپرسی چیزی بگوید. مقداری گوشت می پیچید توی کاغذ و می داد دستش. کسی که وضع مادی خوبی نداشت یا حدس می زد که نیازمند باشد دو برابر پولش، گوشت می داد. پول نقد یا گوسفند به افرادی امانت می داد و

سفارش می کرد هر زمان که مشکل شان حل شد، آن پول را پس دهند. عبدالحسین بدون قید و شرط پول قرض می داد.

گاهی برای این که بقیه مشتری ها متوجه نشوند، وانمود می کرد که پول گرفته است. گاهی هم پول را می گرفت و کنار گوشت، توی روزنامه، دوباره بر می گرداند به مشتری. گاهی هم پول را می گرفت و «دستش را می برد سمت دخل و دوباره همان پول را می داد دست مشتری و می گفت: «بفرما ما بقی پولت

دوست و همرم عبدالحسین تعریف می کرد که روزی مرد میانسالی به قصابی می آید. گوشت ها را نگاه می کند و می رود. عبدالحسین به شاگردش می گوید که به دنبال آن مرد برو و بگو که صاحب این مغازه گوشت را به صورت نسیه هم می دهد. آن مرد برمی گردد و گوشت را نسیه می خرد.

مرشد چلوئی!

مرحوم حاج مرشد ابتدا در شمیران به اتفاق مرحوم آقا مصطفی چلویی و آقای جدا مغازه چلوکبابی داشتند. بعدها این سه نفر از مسجد هم جدا شدند. مرحوم آقا مصطفی، در بازار نرسیده به مسجد جامع تهران در یک زیرزمین بزرگ مشغول به کار شد. مرحوم حاج مرشد هم در ضلع شرقی مسجد جامع بازار تهران که بازار نجارها بود، مغازه ای خرید و سالهای متمادی در این مغازه به کار چلویی اشتغال داشت و تا زمان حیات نیز در همین مغازه ماند.

روی دیوارهای داخل سالن، عکسهایی به شکل مینیاتور قدیمی، که داخل قاب آویزان بود و در آن صحنه های مصیبت و مشقت اهل جهنم را نقاشی کرده بودند و شیاطینی که آنها را شلاق می زدند، به چشم می خورد. دو تابلوی دیگری روی دیوار داخل سالن وجود داشت که دو نیم بیت شعر به طور جداگانه به خط نستعلیق روی آن نوشته شده بود. آن دو نیم بیت که جمعاً یک بیت شعر بود، بیت ذیل بود: «ساعتی در خود نگر تا کیستی؟ از کجایی، وزچه جایی، چیستی؟»

جناب مرشد در حالی که روپوش سفید رنگ تمیزی به تن و عرقچین سیاه رنگی به سر و گیوه های سفیدی در پا داشت، یک کاسه روغن داغ را با آستری کوچکی می گرفت و با دست دیگر ملاقه مسی بلندی بر می داشت و خود شخصاً داخل سالن سر هر میز می آمد و مشتریها را می دید و احوال پرسی می کرد، گاهی لطیفه ای می گفت که مشتریان تبسم می کردند و مقداری روغن از داخل بادیه برمی داشت و روی

ظرف غذای مشتری می ریخت.

سه مطلب مهم در مورد مغازه جناب مرشد باید بگوییم:

یکی در مورد لقمه هایی بود که جناب مرشد در دهان کودکان و گاه بزرگسالان می گذاشت و دیگری در مورد تابلویی که روی دخل مغازه نهاده بود، مبنی بر «نسیه و وجه دستی داده می شود» و سوم، مساکینی که برای گرفتن خرجی یومیه و غذای رایگان به این مغازه می آمدند.

جناب مرشد در جلوی آشپزخانه ای که ایستاده بود، گفته بود کسانی که می خواهند غذا بیرون ببرند، 1. هدایت کنید تا از نزد او بگذرند.

بیشتر کسانی که غذا بیرون می بردند، بچه ها و نوجوانانی بودند که برای کارفرمایان و صاحبان مغازه های بازار غذا می گرفتند و می بردند و خودشان از آن غذا محروم بودند. مرحوم مرشد کودکی که با ظرف غذا در دست، نزد او می آمد قدر پلوی زعفرانی روی بادیه او می ریخت و ظرف را کامل می کرد و بعد تکه کباب یا لقمه گوشت یا اگر تمام شده بود، ته دیگی زعفرانی داخل روغن می کرد و دهان آن پسر بچه یا نوجوان می گذاشت می گفت:

این اطفال خودشان می آیند در مغازه و بوی غذاها را استشمام می کنند و دلشان می خواهد و بدین طریق من از همان غذایی که می برند به آنها می چشانم تا اگر استادشان به آنها نداد، لااقل چشیده باشند.

تابلوی روی دخل مغازه هم آن جمله معروف و کم نظیر جناب مرشد بود، که نوشته شده بود: «نسیه و 2. وجه دستی داده می شود، حتی به جنابعالی به قدر قوه» و من خود ناظر بودم که بارها مردم از این موضوع و مفاد این جمله استفاده کرده، غذای رایگان می خوردند و می رفتند و حتی پول دستی هم می گرفتند.

(شرح این ماجرا در بخش جناب شیخ رجبعلی خیاط آمده است)

اما فقیران و مسکینان صفی داشتند که از داخل راهرو شروع می شد و به اول سالن مغازه ختم می گشت. 3. افراد فقیری که معمولاً عائله مند بودند و بعضی مورد شناسایی مرحوم مرشد قرار داشتند، هر روز می آمدند و به نسبت تعداد عائله خود غذای رایگان و خرجی یومیه می گرفتند.

مرحوم مرشد در اواخر عمر شریفش، نزدیک به نود سال سن داشت. عجیب این است که این پیرمرد نحیف و لاغر اندام از ابتدای ناهار بازار تا آخر وقت که اوج شلوغی مغازه بود، کار می کرد...

قصاب در عالم برزخ!

مرحوم نراقی از یکی از موثقین، نقل نموده است که: روز سه شنبه

یکی از سالها، به خانه یکی از دوستان که نزدیک قبرستان بود، رفتیم. سپس تصمیم گرفتیم که زیارت اهل قبور برویم. وقتی بر روی قبرها نشستیم، یکی از رفقا به شوخی، خطاب به یکی از قبرها که نزدیکمان بود، گفت: ای صاحب قبر! ایام عید است! آیا از ما پذیرائی نمی

کنی؟ ناگاه صدائی از قبر بلند شد که گفت: هفته دیگر، سه شنبه، همه همینجا مهمان من هستید! همه ما وحشت کردیم! و گمان کردیم تا روز سه شنبه بیشتر، زنده نیستیم! مشغول وصیت و توبه و اصلاح کارهایمان شدیم! اما از مرگ خبری نشد! روز سه شنبه، قسمتی از روز که گذشت،

با هم جمع شدیم و گفتیم که بر سر همان قبر برویم. شاید منظور مردن نبوده است! وقتی که سر قبر رفتیم، یکی از ماها گفت: ای صاحب قبر! به وعده خود عمل کن! صدائی بلند شد که بفرمائید! ناگاه باغی در جلو چشم ما ظاهر شد، در نهایت طراوت و صفا، با نهرها و درختهای میوه و مرغهای خوش الحان! به ساختمان زیبایی رسیدیم و دیدیم که شخصی خوش سیما با خدمتکاران خود، نشسته است! چون ما را دید، با انواع و اقسام شیرینیجات و میوه هایی که در عمرمان ندیده بودیم، از ما پذیرائی کرد! هرچه می خوردیم، چنان لذت داشت که سیر نمی شدیم!... از او

سؤال شد که: از کجا به این مقام رسیدی؟ گفت: من قصاب بودم! دو خصلت را همیشه رعایت کردم: کم فروشی نکردم! نماز اول وقتیم، ترک نشد!

راننده های ماشین های مسافربری باید با مسافرین با انصاف برخورد کنند اگر از ما در مورد مساله ای قضاوت خواستند باید با انصاف قضاوت نماییم...

در عزل و نصب مسئولین باید انصاف رعایت شود مثلاً فرد شایسته را کنار بزنند و آدمی که شایستگی ندارد را جایگزین او کنند بی انصافی است...

در خانواده باید پدر خانواده با انصاف برخورد کند و بین فرزندان تبعیض قائل نشود..

اگر کسی به ما خوبی کرد و ما از او تشکر نکردیم بی انصافی کردیم....

انصاف در خانواده و اینکه بخاطر یک اشتباه خدمات همسر را نادیده نگیری مهم است.

همیشه از خوبی های ادمای خودت یک دیوار بساز! هر وقت در حقت بدی کردند فقط به اجر از دیوار بردار! بی انصافیه اگر دیوار رو خراب کنی

وقتی می خواهیم درباره شخصی نظر بدهیم اگر حق و واقع را گفتیم ادم با انصافی هستیم.

امیر مومنان (ع) فرمود:

أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَأَهْلِكَ وَخَاصَّتِكَ وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوًى وَاعْدِلْ فِي الْعَدُوِّ وَالصَّدِيقِ؛ خودت و خانواده ات و نزدیکانت و کسانی که به آنان علاقه داری، با مردم منصفانه رفتار کنید و با دوست و دشمن به عدالت رفتار نمایید. (تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص 394، ح 9101)

کسی که هیچوقت پا روی حق نمیگذارد و گاهی برای طرفداری از حق روبروی خانواده و فرزندان و طایفه خود می ایستد این شخص با انصاف است..

به چند نمونه اشاره میشود:

ایه الله علیه پسرش بیانیه داد...

یکی از فرزندان آیت الله خزعلی، به نام مهدی خزعلی از فعالان فتنه سال 1388 بود که آیت الله خزعلی 28 خردادماه 1388 بیانیه ای را مبنی بر اعلام برائت از مواضع فرزندش، مهدی خزعلی منتشر کرد.

آیت الله خزعلی در بخشی از این بیانیه نوشته بود: «مدت مدیدی است پسر مهدی خزعلی از راه مستقیم منحرف شده درست در خط مقابل قرار گرفته هر چه نصیحت می کنم و برای هدایتش متوسل به اولیای خدا می شوم اثر نمی کند. با بعضی از علمای بزرگ صحبت کردم، فرمود دست نگه دار شاید به راه بیاید. دیگر . کاسه صبرم لبریز شده، دیگر با او صحبت نمی کنم و حرف های نامناسب او را بر نمی تابم.

ملت انقلابی عزیز همیشه در صحنه ما بدانند او از ما جدا هست و هر چه از من نقل کند، نپذیرند. با من ارتباطی ندارد ولی الان هم دعا می کنم خداوند به او توفیق دهد که از راه انحرافی که پیش گرفته است

برگردد و گرنه خداوند مقتدر، اسلام و انقلاب و امام و رهبر و رئیس جمهور و مسلمین عزیز را از شر او
»... مصون و محفوظ بفرماید

پسر ایه الله جنتی

آیت الله جنتی نذر کرده بوده که اگر پسرش حسین جنتی که فراری است و روند انقلاب را قبول ندارد
دستگیر یا اعدام شود 40 روز روزه شکر بگیرد. این پسر ناخلف و منحرف، مدتی به همراه همسرش به
زندگی مخفی روی آورد. در پاییز 1360 خانه او به محاصره درآمد، پس از درگیری، حسین خود را از
پنجره ساختمان به پائین پرت کرد تا فرار کند، اما کشته شد

پسر ایه الله حسنی امام جمعه ارومیه

آیت الله حسنی امام جمعه ارومیه در خاطراتش درباره فرزند بزرگش رشید که به گروههای منحرف ملحق
شده بود می نویسد: "جایش را شناسایی کردیم. در کمیته انقلاب تهران با آیت الله مهدوی کنی تماس
گرفتم و گفتم: یک موردی هست، چند نفر مسلح بفرستد. نگفتم پسر است..... گفتم اگر مقاومت یا فرار
کند، بزنید، نگذارید فرار کند و اگر هم تسلیم شد، دستگیر کنید و به کمیته تحویل بدهید. آنها رفتند و او
را دستگیر کردند."

او ادامه می دهد: "رشید را بعد برای بازجویی و محاکمه به تبریز انتقال دادند. او چون محل فعالیت هایش
»... آذربایجان بود در این شهر محاکمه و به اعدام محکوم شد و بلافاصله حکم اجرا گردید

آیت الله حسنی می نویسد: «من در مورد انقلاب با هیچ شخصی ولو پسر باشد، شوخی ندارم و با هیچ
احدی در این مورد عقد اخوتی هم نبسته‌ام. هنوز هم اگر یکی از فرزندانم بر ضد انقلاب و رهبری خدای
ناکرده فعالیت کند، همان کاری را خواهم کرد که با رشید کردم...

امیر مومنان علی (ع) می فرماید: لَا انصافُ أَفْضَلُ الْفَضَائِلِ؛ انصاف، برترین ارزشهاست. (تصنیف غررالحکم و
(در الکلم ص 394، ح 9096

اهل انصاف شبیه ترین مردم به پیامبر (ص) هستند. خود آن حضرت (ص) می فرماید: آیا شما را خبر ندهم که
اخلاق کدام یک از شما به من شبیه تر است؟ عرض کردند: آری، ای رسول خدا. فرمودند: آن کس که از
همه شما خوش اخلاق تر و بردبارتر و به خویشاوندانش نیکوکارتر و با انصاف تر باشد. (من لا یحضره الفقیه

(ج 4، ص 370 - مکارم الاخلاق ص 442)

پیامبر(ص) انصاف را از نشانه‌های ایمان حقیقی بر می‌شمارد و می‌فرماید: مَنْ وَاسَى الْفَقِيرَ وَأَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ فَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ حَقًّا؛ هر کس به نیازمند کمک مالی کند و با مردم منصفانه رفتار نماید چنین کسی (مؤمن حقیقی است). (خصال ص 47، ح 48)

امام صادق(ع) می‌فرماید: مَنْ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ رُضِيَ بِهِ حَكْمًا لِغَيْرِهِ؛ هر کس با مردم منصفانه رفتار کند، دیگران داورى او را می‌پذیرند. (من لا يحضره الفقيه ج 3، ص 13، ح 3237؛ کافی، چاپ الاسلامیه، ج 2، ص 146، ح 12؛ تحف العقول، ص 357)

امیرمومنان علی(ع) نیز می‌فرماید: أَعْدَلُ النَّاسِ مَنْ أَنْصَفَ مَنْ ظَلَمَهُ؛ عادل‌ترین مردم کسی است که با کسی (که به او ظلم کرده با انصاف رفتار کند). (تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص 394، ح 9104)

علی(ع) می‌فرماید: زَكَاةُ الْقُدْرَةِ الْإِنْصَافُ؛ زکات قدرت، انصاف است. (تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص 342، ح 7821)

از حسن بزاز است که گفت امام صادق(ع) به من فرمود: آیا به سه چیز از سخت‌ترین اموری که خدا بر بندگانش واجب کرده، آگاهت نکنم؟ گفتم: آری فرمود: منصفانه برخورد کردن تو با مردم، همدردی با برادرت و به یاد خدا بودن در هر جا و منظور من از یاد خدا «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» گفتن نیست؛ اگر چه این هم یاد خداست، اما ذکر خدا به یاد خدا بودن است آن‌گاه که به اطاعت یا معصیتی اقدام می‌کنی.

(کافی، ج 2، ص 145، ح 8)

انصاف نسبت به دشمن نیز سخت‌تر است. بنابراین باید توجه داشت که اگر آثار و برکات دنیوی و اخروی انصاف را می‌خواهیم باید به انصاف رو آوریم. امیرمومنان(ع) می‌فرماید: وَابْذُلْ ... لِلْعَامَّةِ بِشْرَكَ وَ مَحَبَّتَكَ وَ لِعَدُوِّكَ عَدْلَكَ وَ إِنْصَافَكَ؛ گشاده‌رویی و دوستی‌ات را برای عموم مردم و عدالت و انصاف را برای (دشمنت بکار گیر). (خصال ص 147، ح 178)

آثار انصاف از زبان روایات

انصاف آثار و برکاتی در حوزه فردی و اجتماعی و نیز دنیوی و اخروی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

1.

آسایش و راحتی: امام علی (ع) در این باره می‌فرماید: **الانصافُ راحهٌ؛ انصاف، مایه آسایش است.** (تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص 394، ح 9113)

2.

افزایش رزق، خردمندی، تاخیر اجل و تلقین در قبر: پیامبر (ص) می‌فرماید: **مَنْ أُلْهِمَ الصِّدْقَ فِي كَلَامِهِ وَ الْإِنْصَافَ مِنْ نَفْسِهِ وَ بَرَّ وَالِدَيْهِ وَ وَصَلَ رَحِمَهُ، أُنْسِيَ لَهُ فِي أَجَلِهِ وَ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي رِزْقِهِ وَ مُتَّعَ بَعْقَلِهِ وَ لُقِّنَ حُجَّتَهُ وَ قَتَ مُسَاءَلَتَهُ؛** به هر کس، راستگویی در گفتار، انصاف در رفتار، نیکی به والدین و صله رحم الهام شود، اجلش به تأخیر می‌افتد، روزی اش زیاد می‌گردد، از عقلش بهره‌مند می‌شود و هنگام سؤال [مأموران الهی] پاسخ لازم به او تلقین می‌گردد. (اعلام الدین ص 265)

3.

بهشت: امام صادق (ع) می‌فرماید: **ثَلَاثٌ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ: الْأَنْفَاقُ مِنْ إِقْتَارِ وَ الْبِشْرِ لِجَمِيعِ الْعَالَمِ وَ الْإِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ؛** هر کس یکی از این کارها را به درگاه خدا ببرد، خداوند بهشت را برای او واجب می‌گرداند: انفاق در هنگام تنگدستی، گشاده‌رویی با همگان و رفتار منصفانه. (کافی، ج 2، ص 103، ح 2)

4.

رهایی از عذاب دنیوی: پیامبر (ص) می‌فرماید: **أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ أَنْصَحِ الْأُمَّةَ وَ أَرْحَمْهُمْ فَإِذَا كُنْتَ كَذَلِكَ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ بَلَدَةٍ أَنْتَ فِيهَا وَ أَرَادَ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابُ نَظَرَ إِلَيْكَ فَارْحَمْهُمْ بِكَ،** يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: **(وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقَرْيَ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ)؛** با مردم منصفانه رفتار کن و نسبت به آنان خیر خواه و مهربان باش، زیرا اگر چنین بودی و خداوند بر مردم آبادی که تو در آن به سر می‌بری خشم گرفت و خواست بر آنان عذاب فرو فرستد، به تو نگاه می‌کند و به خاطر تو به آن مردم رحم می‌کند. خدای متعال می‌فرماید «و پروردگار تو (هرگز) بر آن نبوده است که شهرهایی را که مردمش درستکارند، (به ستمی هلاک کند)». (مکارم الاخلاق ص 457)

5.

رفع خلاف و ایجاد ائتلاف: امیر مومنان علی (ع) می‌فرماید: **الْإِنْصَافُ يَرْفَعُ الْخِلَافَ وَ يُوجِبُ الْإِتِّلَافَ؛** انصاف، اختلافات را از بین می‌برد و موجب الفت و همبستگی می‌شود. (تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص 394، ح 9116)

عزت: امیرمؤمنان امام علی (ع) می فرماید: «هر کس با مردم به انصاف رفتار کند خداوند بر عزتش (بیفزاید)». (بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۳)

محبت: امام جواد (ع) فرمود: ثَلَاثُ خِصَالٍ تَجْتَلِبُ بِهِنَ الْمَحَبَّةَ: الْأَنْصَافُ فِي الْمُعَاشَرَةِ وَالْمُوَاسَاةُ فِي الشَّدِيدَةِ، وَالْإِنْطِوَاعُ وَالرُّجُوعُ إِلَى قَلْبِ سَلِيمٍ؛ سه خصلت جلب محبت می کند: انصاف در معاشرت با مردم، (همدردی در مشکلات آنها، همراه و همدم شدن با معنویات. (کشف الغمّه، ج 2، ص 349)

اینکه می گویند که انصاف داشته باشید. آیا مثلاً من اگر به حرف سخن چین گوش ندهم یا مثلاً سوء ظن به دوستم نداشته باشم، نسبت به او، انصاف داشته ام؟ متأسفانه در جامعه در شرایطی دیده می شود خشم بر بردباری و نارضایتی بر خشنودی، و فرصت طلبی بر ایثار و مصلحت شخصی بر مصلحت های شرعی پیروز شده، که بر اثر همه این ها اخلاقی بزرگ و ارزشی هدفمند به باد فراموشی سپرده خواهد شد... ارزشی که در هر جامعه ای به فراموشی سپرده شود برکت از آن جامعه رخت بر خواهد بست و اگر در هر جامعه ای وجود یابد در آن جامعه، خشنودی و اطمینان و تکامل و اشتراک را به طور یکسان میان مردم آن جامعه مشاهده خواهی کرد... آیا می دانید این خصلت چیست؟

این اخلاق، «انصاف» نام دارد... آری انصاف با همه معنایی که این کلمه در بر دارد... بله همان انصافی که در میان افراد و خانواده ها جای آن خالی است... انصافی که در مدرسه و محیط کار وجود ندارد... انصافی که در روزنامه ها و دیگر رسانه ها غایب است... انصافی که در جوامع، به جز آنهایی که رحمت خداوند شامل حالشان شده است، وجود ندارد:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ [النحل/آیه 90]

خدا به عدالت و احسان به خویشاوندان فرمان می دهد و از فحشا و زشت کاری و ستم نهی می کند، باشد که پذیرای پند شوید.

و امیرالمومنین علی علیه السلام، منظور از عدل را در این آیه، انصاف ذکر کرده اند.

الإمامُ عليُّ عليه السلام - في قولهِ تعالى: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» - الْعَدْلُ الْإِنْصَافُ، وَالْإِحْسَانُ [التَّفَضُّلُ]. [نهج البلاغه: الحكمة 231]

ابراین روایت و مجموع روایات دیگر، معنای انصاف، عدل است و معنای اینکه منصف باشیم، این است که عدالت داشته باشیم.

اما چه کسی عادل است؟ و یا چه کسی منصف می باشد؟

در بیان این سوال، یک قاعده کلی وجود دارد که به قاعده طلایی معروف است و در ادیان مختلف نیز این قاعده بیان شده است. و آن عمل کردن به این روایت است

قال رسولُ الله صلى الله عليه وآله: ما كَرِهَتْهُ لِنَفْسِكَ فَكَرِهَ لِغَيْرِكَ، و ما أَحَبَّتْهُ لِنَفْسِكَ فَأَحَبَّتْهُ لِأَخِيكَ؛ تَكُنْ عَادِلًا فِي حُكْمِكَ، مُقْسِطًا فِي عَدْلِكَ، مُحِبًّا فِي أَهْلِ السَّمَاءِ، مَوْدودًا فِي صُدُورِ أَهْلِ الْأَرْضِ [علامه مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، 42 جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: مکرر، مختلف. ج 74، ص 69. تحف العقول: 14 میزان الحکمه، ج 7، ص 96]

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: آنچه برای خود نمی پسندی، برای دیگری هم میسند و آنچه برای خود دوست داری، برای برادرت نیز دوست بدار، تا در قضاوتت عادل باشی و در عدالتت دادگر و نزد آسمانیان دوست داشتنی و در دلهای زمینیان محبوب

امام علی علیه السلام: أَعْدَلُ النَّاسِ مَنْ أَنْصَفَ مَنْ ظَلَمَهُ؛

[عادل ترین مردم کسی است که با کسی که به او ظلم کرده با انصاف رفتار کند

[غررالحکم، ج 2، ص 435، ح 3186]

یکی از بی انصافی ها جایی است که به کسی محبت می کنی ولی اون درمقابل بد می کنه یا محبت هارو بیاد نمی اوره

بی انصافی های یک زن!

یکی از بی انصافی هایی که سرکار همسر کردند و واقعا دل منو شکستند این بود که مشاور به من گفتند
برای همسر هدیه بخرید و من گفتم اینکار رو میکنم و بارها کردم
میدونید سرکار همسر چی گفت به مشاور؟

گفتند ایشان فقط تا حالا دو تا شاخه گل خشکیده برای من خریدند

اینو که گفت خیلی دلم شکست. پیش مشاور به سرکار همسر گفتم بی انصاف حداقل ده تا از اون گل سرخ
هایی که خریدم الان تو تاخچه خونه خشک شده هاش تو گلدان هست و خودت نگه داشتی. پس چرا
میگی دو تا فقط؟ آخه مشاورم گول بزнім فایده داره؟ (وقتی هم تو منزل بهش این رو گفتم توجیه کرد که
(من منظورم چیز دیگه بود

البته یکی از اخلاق های بد ایشان همینکه که اصلا تشکر نمی کنند و هر وقت خرید هم بکنیم بیاد خونه
...تشکر که هیچ نمیکنه کلی ناراحته که چرا کم خریدیم یا فلان چیز رو نخریدیم و

حالا این شاخه گل ها رو که برای من دنیایی ارزش داشتند رو میگفت چون خسیس بودی میخریدی و چرا
چیزهای گران نمیخریدی؟ در حالی که دوران نامزدی و اوائل ازدواج بود و منم وضع خوبی نداشتم و این
شاخه گل ها رو تنوعی بدون مناسبت میخریدم

بماند که تولد ها و سالگرد ازدواج و روز زن و... هم هر سال چقدر هدیه خریدم اما با بی انصافی به مشاور
گفت در طول زندگی فقط دو تا شاخه گل برام خریده و نه بیشتر

نفرین علی (ع) به انس بی انصاف!

علی (ع) برای دفاع از ولایت خود به انس بن مالک که دهسال خادم منزل پیامبر ص بود و در غدیر شاهد
خطبه پیامبر درباره علی (ع) بود، فرمود شما شهادت بده که پیامبر درباره من چی گفتند. انس گفت یادم
نمی آید! پیامبر فرمود خدایا اگر دروغ می گوید عیبی در او ظاهر کن که قابل پوشیدن نباشد! و هنوز هفته
نگذشته بود انس دچار پیشی شد و هرچقدر تلاش می کرد ان را بپوشاند بازهم قسمتی از ان در سرش ظاهر
و مشخص بود!

انصاف علی (ع) نسبت به قاتل خویش

وقتی حضرت بر اثر ضربت شمشیر مرادی در بستر افتادند سفارش او را به امام حسن (ع) می کردند و می فرمودند هرچه خود می خوری به اوهم بخوران.و...

برخی از مردم در مقام سخن یا ادای شهادت چنانچه منافع خود یا نزدیکان خود را در معرض خطر بینند به سادگی حاضر نیستند حقیقت را بگویند. از این رو خداوند در قرآن مجید می فرماید: «هنگامی که سخن می گوید عدالت را رعایت کنید حتی اگر در مورد نزدیکان تان بوده باشد و به عهد خدا وفا کنید. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند تا متذکر شوید» [انعام/سوره ۶، آیه ۱۵۲] و در جای دیگر می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! به طور جدی در پاسداری از عدالت برخیزید و برای خدا گواهی دهید اگر چه (این گواهی) به زیان خود شما یا پدر و مادر یا نزدیکان شما بوده باشد. برای هر کس که شهادت می دهد چه غنی باشد یا فقیر، خدا سزاوارتر است که از آنها حمایت کند. بنابراین از هوی و هوس پیروی نکنید که از حق منحرف خواهید شد و اگر حق را تحریف کنید و یا از اظهار آن اعراض نمایید خداوند به آن چه انجام می دهید آگاه است.» [نساء/سوره ۴، آیه ۱۳۵] //مردی خدمت رسول خدا(ص) رسید و گفت: مرا از مکارم اخلاق آگاه کن. پیامبر اکرم(ص) فرمود:

مکارم اخلاق عبارت است از: عفو کردن کسی که به تو ستم کرده است. پیوند با کسی که از تو بریده « است. بخشش به کسی که تو را محروم کرده است. حق گویی گرچه به ضرر خودت باشد.» {بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۶۸}

حیا در غرب مرده است!

مقدمه

Dìd íOÂĤ : Pvc ælÛDØÛ êDV pF Ökp× Ýiv ÝëC rV(´)ÚCpG×DìJ
êDçÐS× qC : (£) Clh pG@×D@ì@J @
.ÝÇF íçCßhí× êoDÆ pç íOzClÛ

1-حیاء از صفاتی است که خداوند آن را دوست دارد و از روز اول همراه آدمی بوده است .کسی که حیا دارد مورد لطف خدا قرار می گیرد و کسی که حیا ندارد از رحمت الهی محروم می گردد!

{در روایات از امام علي (ع) آمده است ” جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت ای آدم ، من مامور شده ام که ترا در انتخاب یکی از سه چیز مخیر سازم. پس یکی را برگزین و دو تا را واگذار. آدم گفت چیست آن سه چیز، گفت: عقل ، حیا و دین.

آدم گفت عقل را برگزیدم. جبرئیل به حیا و دین گفت شما باز گردید و او را واگذارید. آن دو گفتند ای جبرئیل ما ماموریم هر کجا عقل باشد با او باشیم. گفت خود دانید و بالا رفت }

.koCk Mp;Û XØv êClÊ ÖpzíF qC Ñ koCkPvÑk Co Ý×ClÆDJ Öpz DF
,lÛÑClh @

ÑkqC éÆ ÚDÛaØç , lÛÆ Öpz koCk kßh DF éÆ êCéOzp¾ Ñk qC lëDF
DØz qC Èëpç : (£) Clh pG×Dì@J @
.lÛÆí× Öpz lÛOwç yoDÛÆ ok qÑo Ñ Hz éÆ kßh Eßh éëDwØç
Ý× lÛÊßv Clh éF , yDF éOzCk Öpz Clh qC ! omDFC êC: omßFC éF
oCß@Êor@F ÚA êD@è@zoD@;@v qC @
ÛÛDzßJí× ÖCé×DV DF Co kßh æpèZ ÛçCpØç éOzp¾ Ñk ÖpzqC ÖÑoí×
PVDd êD@Â êCpF éÆ í×DËÛç

.

.PvC çëßh qC P×pz Dìd ÝëpOèF : (´) íĭµ ÖD×C @

2-بين حياء وپاك شدن جامعه از جرم وگناه رابطه مستقيم وجود دارد و كسى كه حيا ندارد آدم خطرناكى است كه انجام هر گناهى از او محتمل است.

.koClŪ Öpz Clh qC lzDF éOzClŪ Öpz Ökp×êƆo qC éÆ íwÆ : (´)
êpÇwµ ÖD×C @

.lzDF éOzClŪ Dìd ÚDeGv êClh qC lŪÇŪ Dìd Ökp× qC éÆ íwÆ : (´)
íĭµ ÖD×C @

.lŪÆíØŪ Öpz ƆC qC riŪ ÚDèŪ ok , lŪÇŪ Öpz ClhqC oDÇzA ok éÆ
íwÆ : (£) Clh pG×DìJ @

.koClŪ DFC êoDÆ biç qC ÖpzíF ÖkA

Dìd íOÂƆ : PvC ælŪDØŪ êDV pF Ökp× Ýiv ÝëC rV(´)ÚCpG×DìJ
êDçƆS× qC : (£) Clh pG@×D@i@J @

.ÝÇF íçCßhí× êoDÆ pç íOzClŪ

êoClŪ Dìd éÆ pÊC)) : PvC ælŪDØŪ êDV pF éĭØV ÝëC rV(´)ÚCpG×DìJ
êDçƆS× qC : (´) Û±DÆ ÖD×C @

.PvC éi×C íŪF æoDFokéĭØV ÝëC : ((ÝÇF íçCßhí× êoDÆ pç
ÚßZ : PvC ÝëC ælivo Ökp× éF ÚCpG×DìJ ÝìOwiŪ qC éÆ íŪiv
Ý@ëp@hA : (£) Cl@h p@G@×D@i@J @

.ÝÇF íçCßhí× êoDÆ pç íOzClŪDìd

éÆ oDÆ pç êoClŪ Dìd pÊC : PvC ÝëC lŪO¾pÊ ídƆ Ýiv qC íĭçDV
ÚD×kp× éÆ íŪiv Ý@ëp@hA @

.ÝÇF íçCßhí×

biçDF Dìd Ɔ liŪCkpÊ Pzq Co ÚA éÆ ÝëC pĖ× lĭŪ æCpØç riZ biç DF
í×pzíF : (£) Clh pG×DìJ @

.PvCoA Co ÚA éÆ ÝëC pĖ× PĭËŪ æCpØç riZ

.kßzí× êoDÇOzq , ŪD× Öpz : (´) íĭµ ÖD×C @

.PvDìd íŪ×ClÆDJ Pĭµ @

.PvC ÚA æßì× íŪ×ClÆDJ Ɔ êkpØŪCßV éĭëo Öpz @

3-مبنای فرهنگ غرب بر اساس بی حیائی است وباصطلاح حياء در غرب مرده است!

مخصوص اينكه دختران را از نوجوانى بى حياء بار مى آورند و اگر زنى بى حياء بود جامعه فاسد مى شود.زيرا پيامبر فرمود:

.ÚCkp× ok rV Èè Ɔ PvC ÚDŪq ok ÚA rV éŪ , koCk rV æk Dìd @
پس اگر اين نه جزء از بين رفت ديگر نبايد اميدى به اصلاح جامعه داشته باشيم.

4-یقیناً دو دسته باعث بوجود آمدن بی حیائی در غرب شده اند.

یکی دولتمردان کشورهای اروپائی و امریکائی.

یکی هم کلیسا ورؤسای مسیحیت.

و مقصران اصلی این دودسته هستند که متأسفانه این بی حیائی را در محدوده جغرافیائی کشورهای خود نگه نداشته و به کشورهای شرقی هم هجوم آورده اند و این سوغات بسیار زشت و مخرب را وارد آداب و فرهنگ کشورهای دیگر نموده اند.

پلدختر-تابستان 86

حیاء زیربنای پاکبها

حیاء یا شرم از کلمات مترادف هستند که به معنای رعایت آداب و حریم ها و اخلاقیات می باشد. همچنین حیاء یک حالت خودنگه داری و انقباض و انزوا و گرفتگی نفس است.

همچنین حیاء را این گونه تعریف نموده اند: نوعی خودداری جلوی یک ناظر محترم از عمل زشت به دلیل ترس از سرزنش.

حیاء یک امر مثبت و خجالت یک امر منفی است لذا مردم از شخص با حیاء تعریف می کنند ولی از آدم خجالتی تعریف نمی نمایند.

از باحیاطترین مردم، پیامبران بوده اند مخصوصاً پیامبر اعظم که گاه از کثرت حیاء، عرق شرم بر صورت و گردن ایشان ظاهر می شد.

حیاء در زنان بیش از مردان است که طبق روایتی گفته شده حیاء ده جزء دارد که یک جزء در مرد و نه جزء در زن است.

وقتی دختر به سن بلوغ رسید یک جزء از حیاء می رود. هنگامی که عروسی کرد جزء دوم هم می رود. وقتی فرزندی متولد نمود جزء سوم هم می رود. و شش جزء باقی می ماند. اگر رعایت مسائل اخلاقی و عفت و حیاء را نمود، این شش جزء باقی می ماند والا بقیه هم می رود و تبدیل به زن بی حیائی می شود.

جامعه ای که در آن حیاء رواج داشته باشد و یک ارزش به حساب بیاید، آرامش، امنیت و سلامت اخلاق در آن وجود دارد و اگر در اجتماعی همانند مردم کشورهای غربی، حیاء دیگر ارزشمند نباشد بلکه علامت عقب ماندگی باشد، با افزایش جرم و گناه و فساد اخلاق و زیاد شدن بیماریهای خطرناک مواجه می گردد.

انواع حیاء

- 1- حياء در روابط جنسی زن و مرد
- 2- حياء در روابط اجتماعی و اخلاقی افراد جامعه {مقابل یکدیگر پارا دراز نکردن-فحش ندادن-دعوا نکردن-برهنه نشدن-بالباس زیر مقابل هم ظاهر نشدن-صداهاى ناجور از خود در نیاوردن-}
- 3- حياء در روابط اعضاى خانواده {جلوتر از والدین راه نرفتن-رعایت حرمت آنها در همه موارد}
- 4- حياء در روابط کارى
- 5- حياء در ورزش {در رختکن برهنه نشدن-لباس چسبان نپوشیدن-}
- 6- حياء در ادبیات و هنرها {از الفاظ رکیک دورى کردن-اجتناب از ناسزا گفتن و برهنه ظاهر شدن و غیره در صحنه های فیلم-}
- 7- حياء در موقع خوابیدن
- 8- حياء در هنگام قضاء حاجت
- 9- حياء در هنگام ازدواج
- 10- حياء در هنگام غذا خوردن و ...

بی حیایی در غرب!

در فرهنگ غربی، مهمترین ارزش زن، استفاده از زیبایی زن برای امیال شهوانی و کسب درآمد برای صاحبان این زنان است. زن تا زیبا و جوان است، وظیفه ای جز استفاده جنسی برای شهوت پرستان ندارد. از او فیلمها و عکسها و تصاویر مختلف در حالتهای شیطانی تهیه کرده و به اقصی نقاط دنیا می فرستند. برای فروش کالاهاى خود، عکس او ر بر روی شامپو و صابون و عریان در بوتیکهای خود و ... قرار داده و درآمد کسب می نمایند. زن زیبا حق ندارد مادری کند و تا می توان باید از بارداری خود جلو گیری کند تا بهتر بتواند از زیبایی و جسم خود برای شهوت پرستان استفاده نماید. او باید با مردان مختلف رابطه بر قرار نماید و همه تلاش خود را در جلب توجه و رضایت مردان بیگانه صرف نماید. دایره ارتباط او محدود به یک مرد و دو مرد نیست بلکه او باید از هر راهی در اشاعه فرهنگ منحط غرب بکوشد و حتی در این راه از رابطه جنسی با حیوانات و یا با زنان دیگر بهره بگیرد.

در این فرهنگ، مادر بودن زن، تربیت فرزندان سالم و صالح، تلاش علمی و اجتماعی زن بی اهمیت است و اگر زنی بکوشد تا پاکدامنی خود را حفظ نماید، او را اُمَل و عقب مانده معرفی می کنند. پاکدامنی در این فرهنگ ضد هنر است نه هنر. زن باید در غرب در کمال بی حیائی باشد و از عریان شدن در مقابل چشمان میلیونها نفر ابایی نداشته باشد.

در این فرهنگ عبادت و حياء و عفت و حجب و وقار و ... زن جایگاهی ندارد و زن های با این صفات را فقط در داستان ها میخوانند.

در این فرهنگ خوشگذرانی مهمترین دغدغه انسان است و باید همهگی در اوقات فراغت خود به خوشگذرانی که عبارت است از حضور در رقصانه ها، قمارخانه ها، کلوپ ها و کاباره ها و سینماها و پارکهای مخصوص فساد و ... بگذرانند.

از اینروست که در عصر حاضر، از یکطرف بخاطر انحراف غرب از انسانیت دچار هزاران مشکل اخلاقی و اجتماعی شده است و از طرفی هزاران زن غربی که می کوشند پاکدامنی خود را حفظ کنند، به دین اسلام روی آورده و با مسلمان شدن، ارزشهای انسانی خود را حفظ می نمایند و این مایه بغض و کینه دنیای غرب شده است. لذا قوانین سختی را نسبت به مسلمانان و کسانی که می خواهند با فرهنگ سالم زندگی کنند اجرا میکنند. که به عنوان مثال تلاش کشورهای اروپایی در وضع قوانین علیه حجاب را میتوان نام برد.

در جهان امروز بخاطر انقلاب صنعتی که از قرن 18 میلادی شروع شد، فرهنگ غرب حاکمیت خود را بر تمامی کشورهای جهان تحمیل نمود و آنان را از فرهنگهای خود دور نمود. از جمله در کشورهای مسلمان با جدا کردن مردم از ارزشهای اسلامی و ملی خود، آنان را وادار به تبعیت از ارزشهای غربی نمود. و اگر مردم در این زمینه مقاومتی می نمودند، توسط عوامل غرب سرکوب می شدند که نمونه آن در واقعه کشف حجاب در ایران و کشتار مردم در مسجد گوهرشاد مشهد و دستگیری علماء و مخالفین کشف حجاب بود.

«زندگی غربی يك زندگی لجن آلود و فاسدی است كه هیچ يك از بنیادهای اصیل بشری خانواده و شخصیت انسان، سالم نمی ماند و این چیزی است كه مردم امریکا و اروپا از آن رنج می بردند.» (مقام معظم رهبری {

»*در امریکا، کودکان زودتر از معمول، بالغ می شوند و از سنین خردسالی، احساس و هیجان جنسی در ایشان زنده می شود.

هیچ جای تعجب نیست كه در بین طبقات مختلف حتی طبقات پولدار و باسواد، دخترانی پیدا می شوند كه در سالهای هفت و هشت سالگی با کودکان هم سن و سال خو را بطة جنسی برقرار کرده و احتمالاً به فحشاء مبتلا می گردند.

به عنوان مثال دختر هفت ساله ای از يك خانواده آبرومند! بابرادر و گروهی از دوستان برادرش، مرتكب فحشاء شده بودند. پنج نفر دیگر شامل دودختر و سه پسر گروه فحشاء را تشکیل داده و کودکان دیگر را به این كار وادار می كردند درحالیكه بزرگترین آنها ده ساله بود. دختر دیگری كه نه سال داشت، خود را بسیار خوشبخت می دانست زیرا در این سن و سال، معشوقه چندین نفر شده بود!*

یکی از مجلات آمریکائی نوشته است:

*سه عامل شیطانی وجود دارد كه دنیای امروز ما را فرا گرفته و در افروختن آتش برای ساکنین زمین مؤثرند.

عامل اول ادبیات بی آبرو و دور از عفت است كه بعد از جنگ جهانی با تمام وقاحت و بی عفتی و بی آبرویی بشكل عجیب و غریبی ترویج شد و دنیا را فرا گرفت!

عامل دوم فیلمهای سینمایی است كه نه تنها غریزه شهوانی حیوانی را تیز می كند بلکه در این خصوص، دروس علمی و عملی را برایشان تلقین می نماید

عامل سوم پایین آمدن سطح اخلاق زنان است كه در لباس، برهنگی، اعتیاد و اختلاط بدون قید و شرطشان با مردان بصورت آشكاری بچشم می خورد. این مفاسد سه گانه بمرور زمان رو به ازدیاد است و آخرین نتیجه آن زوال تمدن و از بین رفتن مسیحیت است كه اگر ما امروز از طغیان آنها جلوگیری كنیم، بطور حتم تاریخ رومیها و كسانیکه به پیروی از شهوت و غریزه جنسی رهسپار عدم گردیدند برای ما هم تکرار می شود زیرا آنها هم مانند ما در شراب، زن، رقص و موسیقی و لهو و لعب غرق شده بودند.*

در این جامعه دیگر زن با عفت دارای احترام نیست! اصلاً عفت و تهذیب و حجاب و از روابط نامشروع دوری نمودن و قانع بودن به همسر خود، نشانه بی تمدنی! و بی فرهنگی و عدم پیشرفت بحساب می آید!

در غرب، ادبیاتی دارای مرتبه و منزلت است كه بتواند با جاذبه های جنسی بكار گرفته شده در فیلمهای سینمایی، تئاترها و موسیقی ها و داستانهای فاسد، زن را عریانتر

وبرهنه ترمعرفي بکند و بدینوسیله مشتري هاي بيشتري جذب کرده و مثلاً نوشته شود که فلان فيلم اينقدر فروش داشت و يا فلان کتاب با اين تیراژ فروش رفت.

نتیجه تسلط شهوات بر همه امور ملتهای غربی و حضور بی قید و شرط زن برهنه و عریان در همه جا، پیداشدن آثار مخربی است که نصیب این ملتها شده است.

فساد نظام خانوادگی، افزایش آمار طلاق (یکی از دانشمندان فرانسه که چندبار هم به وزارت رسیده بود، زنش را پنج ساعت بعد از ازدواج، طلاق داد!)، تعداد کم ازدواج (در فرانسه از هر هزار نفر هفت یا هشت نفر ازدواج می کنند) کثرت فرزندان نامشروع (در انگلستان از هر سه کودک یک نفر نامشروع است) (نصف کودکان اطریش، نامشروع هستند)، کشتن فرزندان نامشروع با فراغت بال (در فرانسه دادگاه زنی را که طفلش را خفه کرده بود و چون طفل هنوز نفس می کشید سراورا بدیوار کوبیده بود و کشته بود، مجرم ندانست همچنین رقا صه ای که می خواست زبان کودکش را از حلقش درآورد لذا سر طفلش را زخمی کرده و شاهرگش را قطع نموده و اورا کشته بود، مجرم شناخته نشد!)،

افزایش بیماران روانی (در امریکا از هر سه نفر یک نفر مشکل روانی دارد)، کثرت تجاوزات و جنایات و از بین رفتن اخلاق سالم در جامعه و بی اعتمادی بهم و مردن فضیلت های اخلاقی در بین افشار مختلف مردم، از بین رفتن عاطفه و محبت، شورش و طغیان مردم، احساس پوچی در بین اکثر جوانان و... همه از معضلات جوامع غربی می باشند. «کتاب حجاب

مؤلف کتب تاریخ فحشاء، آقای جورج رانیلی اسکات انگلیسی می نوبسد:

مرتکب شدن به فسق و فجور و ولگردی در خیابانها و عدم عفت برای دوشیزه امروزی از جمله وسایل زندگی تجملی بشمار می رود. استعمال مواد مخدر، و شرابهایی ترش مزه، رنگ کردن ناخن و لبها به رنگ سرخ، مهارت داشتن در مورد مسائل جنسی و تدابیر ضد بارداری و سخن از فحشاء نیز از جمله ضروریات امروزی شدن و پیشرفت زندگی تجملی محسوب می شود. تا الان هم تعداد زنانی که پیش از ازدواج، روابط جنسی دارند رو به ازدیاد و افزایش است و آنرا هیچ عیب و گناهی نمی دانند و وجود دختران باکره در هنگام عقد ازدواج در کلیسا بسیار نادر و کمیاب است.

بزرگترین عامل این بی بند و باری در مسائل جنسی، اشتغال زنان به کارهای تجاری و اداری و کارهای مختلف دیگر است که بهترین وسیله و فرصت برای اختلاط مردان و زنان است. و باعث شده که قوه دفاعی زن در مقابل تجاوز مرد، کم و نابود شده و روابط شهوانی بین زن و مرد از هر قید اخلاقی آزاد گردد. در این حال لذت زندگی در نزد دوشیزگان این است که مرد جام لذت و تمتع را به وی تقدیم کند و لذا بدنبال این لذتها به رقا ص خانه ها، کلو پهای شبانه، هتلها و قهوه خانه هاسر می زند تا بتواند مرد بیگانه ای را که صاحب ماشین و ثروت است، شکار کند! به این ترتیب او خود را با رضا

و رغبت فراوان در محیط و اوضاعی می اندازد که تمایلات جنسی را مشتعل تر می کند و نه تنها از عواقب آن ترسی ندارد بلکه آن را باشادی و آغوش باز استقبال می کند»

این است وضع زنان در غرب که دیگر آثاری از فضیلت های اخلاقی و عفت و حیا و شرم و حجاب در زنان (مگر در افرادی که دیده نمی شود و همه در این مسابقه خطرناک فرهنگی و بی حیائی شرکت کرده اند و عاقبت به عواقب خطرناک و نابود کننده آن دچار می شوند) کتاب حجاب

نظر یکی از دانشمندان غربی درباره روابط نامشروع!

دنیای فرنگ ابتدا در این حد می گفت که زنا در غیر مورد مرد زن دار و زن شوهر دار جرم نیست، راسل می گوید مگر اینکه یک جراحی وارد کند، اگر جراحی وارد نکند عیب و اشکالی ندارد. کم کم به اینجا رسیدند که برتراند راسل صریحا می گوید برای زن شوهر دار و مرد زن دار هم هیچ مانعی نیست، چه اشکالی دارد که یک زن شوهر دار هم رفیق داشته باشد و عشقش در جایی باشد، هم همسر داشته باشد و هم معشوق؟ عشقش را با او انجام دهد و بچه را در خانه این بیاورد، ولی تعهد بسپارد و وقتی با معشوقش عشقبازی می کند از وسایل جلوگیری از بچه دار شدن استفاده کند.

مگر خود راسل این حرف را باور کند! و الا هیچ آدم عاقلی باور نمی کند که زنی مردی را دوست داشته باشد، عشقش با یک مرد باشد ولی همسر یک شوهر باشد و فقط متعهد شده باشد که برای شوهر خود بچه بیاورد. هر زنی دلش می خواهد که بچه ای که می زاید و بچه ای که جلوی چشمش است یادگار آن آدمی باشد که او را دوست دارد، نه یادگار آدمی که از او تنفر دارد. آنوقت چه تضمینی هست که از مردی که او را دوست دارد آبستن نشود و بچه ریش شوهرش نبندد؟!

حمام آفتاب!

انگلستان چون کشوری بارانی است وقتی بعضی وقتها آفتابی می شود بعضی از مردم لخت مادرزاد کنار پیاده رو دراز می کشند و حرفشان این است که می خواهیم آفتاب به بدن ما بخورد!

و این فرهنگ بی حیائی است.

ارزشها در فرهنگ غرب

الف- بی بندوباری جنسی یک ارزش محسوب می شود که می توان مصادیق آن را در فیلم هایی که درست می کنند و کتاب هایی که می نویسند مشاهده نمود.

به تحقیقی که یکی از محققین بر روی تعدادی از فیلم های سینمایی غرب انجام داده توجه فرمائید.

1- در فیلم.... همه مردم درباره هم خوابگی با زنی به نام مالنا صحبت میکنند و پدری وقتی می بیند فرزندش محو این خاتم شده، دست او را گرفته و به عنوان اینکه مرد شده! او را به فاحشه خانه می برد تا با اصطلاح مردپوش ثابت شود.

2- در فیلم... شخصی در مکانی زنان و مردان را گرد آورده و برای اینکه هم را نشانند هر کدام ماسکی بر صورت دارند سپس با هم مشغول زنا می گردند!

3- در فیلم... وقتی پدر و مادر می بینند که پسرشان غریزه جنسی فعالی دارد! از یکی از زنهای فاسد دعوت می کنند تا به اطاق پسرشان برود و با او عمل جنسی انجام دهد.

پسر هم با دیدن خاتم، دوربین رایانه را فعال کرده و در حالی که دهها نفر از هم شاگردی آنها را مشاهده می کنند مشغول عمل جنسی می شوند!

روزی بعد وقتی پسر به مدرسه می رود همه هم شاگردی ها به او تبریک می گویند!

4- در فیلم... پسر در مقابل دوستاتش استمناء می کند و حیاء نمی کند.

5- در فیلم... زن در حضور مردان دیگر به زنا ی با مردی یا مساحقه با زنی دیگر مبادرت می کند!

6- در فیلم... پدر و مادری برای دیدن دختر دانشجویشان به اطاق او می روند و مشاهده می کنند که

لخت در میان دوپسر خوابیده است! نه تنها ناراحت نمی شوند بلکه یک چک برای او کشیده ولای سرش می گذارند و می روند.

7- در فیلم... پدر و مادر نگرانند که چرا دخترشان هنوز باکره مانده! لذا مرتب پسرهای مختلفی را بسوی او هدایت می کنند تا اینکه او با یکی از آنها عمل جنسی انجام داده و باکرگی خود را از دست می دهد!

ب- ادب از بین رفته و بی ادبی یک هنر محسوب می گردد.

1- در فیلم... در رستورانی مردها در مقابل زنان و مردان بادمعه در می کنند! و زنهای هم به همین کار مبادرت می ورزند!

2-

ج- علاقه ها فقط بر اساس زیبایی است و هیچ علت دیگری برای علاقه و محبت نیست. و تا زمانی که یک زن زیباست ارزش دارد. وقتی از زیبایی بی بهره شد او را کنار می گذارند و دیگر ارزشی برایشان ندارد.

زنی که زیباست اگر زناکار حرفه ای هم باشد ارزشمند است!

د- غیرت مردانه از بین رفته و زنهای در حضور شوهرانشان با مردان دیگر می رقصند و عمل جنسی انجام می دهند.

1- در فیلم... وقتی سربازان امریکایی به شهرکی در کشور رومانی وارد می شوند اهالی، دختران و زنان خود را برای آنان آماده نموده و سربازان مشغول رقص و عمل جنسی با این دختران و زنان می گردند!

و...

آثار فرهنگ منحط غرب در کشورمان

اگرچه ملت ایران باحیاتیترین ملتهای جهان است و آنقدر که عفت و حیاء و پاکدامنی در کشور ایران اسلامی است به جرعت می توان گفت که در جای دیگری نیست زیرا مردم ایران ملتی هستند پیرو اسلام ناب محمدی، پیرو امامان معصوم ع، پیرو حضرت فاطمه زهراء که مظهر پاکدامنی بوده است و از طرفی همواره روحانیت و علماء جایگاه بالارزشی در میان مردم ما داشته اند. و انقلاب اسلامی باعث احیاء ارزشهای فراموش شده شد.

اما در عین حال از زمانی که مورد هجوم فرهنگ منحط غرب قرار گرفت، همه روزه اتفاقات ناخوشایندی

می افتد که با دیدن یا شنیدن اخبار آن دل هر ایرانی پاکدامن به درد می افتد که چرا باید یک ایرانی این کارهای زشت را انجام دهد.

به قسمتی از این آمارها اشاره می کنم. امید است آنهایی که غرب را مظهر پیشرفت و تمدن و خوبی! می دانند از خواب غفلت بیدار شوند و با ماهیت پلید غرب آشنا گردند. البته در میان مردم غرب، افراد فراوانی هستند که با

رواج بی حیائی موافق نیستند و مخالف روش های دولتمردان خود می باشند ولی صدای آنها در میان سرمایه داری غرب به جایی نمی رسد. و البته افراد پاکدامن هم در غرب زندگی می کنند که در اقلیت هستند.

1-ضربه ای که بی حیائی پدر و مادر به فرزند وارد کرد!

«جوان 27 ساله‌ای که پس از سرقت جواهرات و ربودن دختر چهارده‌ساله و تجاوز به برخی از آنان دستگیر شده بود، پس از محاکمه در دادگاه 142 کیفری یک تهران، به دو بار اعدام و سه سال زندان و تعزیر و پرداخت مهرالمثل محکوم شد.

بر اساس تحقیقات بازپرس، این جوان دارای انحرافات اخلاقی بوده و براساس اعترافات خودش، در گذشته، وی بارها مورد سوءاستفاده افراد قرار گرفته است.

به گزارش خبرنگار قضایی، دستگیری متهم به دنبال اعلام شکایت‌بستگان یک دختر هشت ساله به مأموران حوزه انتظامی 28 تهران صورت گرفت. با طرح این موضوع، پرونده‌ای در دادسرا تشکیل شد و بازپرس دستور داد در این باره بیشتر تحقیق شود.

مأموران با کمک دخترچه به محل رفتند و پس از چند روز پیگیری، خانه «مصطفی» را شناسایی و او را دستگیر کردند. متهم در بازجویی به ربودن چهارده دخترچه و سرقت طلاهای کودکان معصوم و تجاوز به برخی از آنان اعتراف کرد.

این جوان منحرف، در بیان علل انحراف اخلاقی خویش گفت: در خانواده من مسائل خلاف زیادی وجود داشت، به طوری که من ارتباط‌های آمیزشی و روابط جنسی پدر و مادر را مشاهده می‌کردم و آنها با بی‌ایبی از این موضوع نداشتند! پدر و مادر من، بعضی وقتها بدون لباس در برابر من ظاهر می‌شدند و این مسائل مرا تحریک می‌کرد و به انحراف اخلاقی سوق می‌داد...

طبق نظر صریح کارشناسان روانشناسی کودک، تماشای صحنه‌های مهیج جنسی، چه در خانواده و چه در فیلم‌های سینمایی و... مانند دادن چلوکباب به یک نوزاد است، چرا که با این تحریکات، کودک در معرض پلوغ زود رس قرار می‌گیرد و حساسیت و کنج‌کاو او را به روابط بزرگترها بویژه پدر و مادر بر می‌انگیزد. و از این جاست که ریشه‌های انحراف اخلاقی کودکان و نوجوانان آغاز می‌گردد. «الگوهای تربیت ص 131»

2-3 تن از سردگان باند غرب وحشی! به اعدام محکوم شدند. آنها بیش از یکصدتن بودند که در شهرهای مختلف مازندران به تجاوز، دزدی و... مبادرت می نمودند. {اعتماد 84/10/3}

3-اعضای باند متجاوزان به دختران و زنان در شمال شیراز دستگیر شدند. آنها از اقتشار مرفه بوده که به حداقل 5 زن تجاوزنموده اند {خبرنامه تیپ 83/امام صادق ع 84/10/20}

4-اعضای باند شب پره که به زنان و دختران تهران تجاوز می نمودند دستگیر شدند {84/11/5}

5-باند صدمتری مشهد به 14 فقره تجاوز به زنان اعتراف نمود {اعتماد ملی 85/2/21}

6-باند مخوف گفتارها که اقدام به تجاوز به نوجوانان و دختران درباغ های لویزان می کردند دستگیر شدند {86/4/20}

و...

چرا باید جوان مسلمان ایران دست به این کارهای زشت بزند؟ آیا جز هجوم و شبیخون فرهنگ غرب به کشورمان علت دیگری دارد؟

اینکه بعضی از دختران بزرگ کرده در بازارها و پاساژهای شهرهای بزرگ ظاهر می شوند و حیاء نمی کنند از آثار نفوذ فرهنگ غرب است والا زنان قدیم ایران بسیار پوشیده بوده و در بعضی جاها نقاب می زدند و الان هم آثار این نقاب در شهرهای جنوبی ایران مانند بندرعباس دیده می شود.

سکس آمریکا را ویران می کند!

شبکه خبری C.B.S در تازه‌ترین قسمت برنامه مشهور 60 دقیقه خود، بازار هنگفت پورنوگرافی و فیلم‌های مستهجن در آمریکا را مورد کالبدشکافی قرار داده است. در این گزارش، ارزش فروش فیلم‌های مستهجن در آمریکا، سالانه بالغ بر ده میلیارد دلار برآورد شده و از اینکه این مبلغ چندین برابر هزینه‌ای است که آمریکایی‌ها صرف فعالیت‌های ورزشی می‌کنند، اظهار نگرانی شده است.

در حالی که تلاش‌های خبرنگاران C.B.S برای ردیابی مافیای پورنوگرافی در آمریکا ناکام مانده است، این شبکه از شرکت‌های مشهوری چون جنرال موتورز، ماریوت تیم وارانر و VCA و VIVID به عنوان چهره‌های اصلی پشت پرده مافیای پورنوگرافی نام می‌برد.

C.B.S در این گزارش، از فروش سالانه 800 میلیون نسخه از محصولات پورنوگرافی توسط شبکه گسترده‌ای در بازار آمریکا خبر می‌دهد که مهم‌ترین معیار آن، به دست آوردن سود هنگفت است که از وارد شدن به حیطه ننگ اجتماعی به دست می‌آید.

وجود سایت‌های غیراخلاقی با تصاویر مستهجن در اینترنت نیز موضوعی است که در این گزارش، مورد توجه قرار گرفته و از 180 میلیون پیوند اینترنتی خلاف اخلاق خبر داده شده است.

فروش محصولات مستهجن، یکی از قدیمی‌ترین تجارت‌های دنیاست و هیچ‌گاه رو به کاهش نرفته است.

یکی از بزرگ‌ترین تغییرات فرهنگی آمریکا طی 25 سال اخیر، مقبولیت گسترده پورنوگرافی در این کشور بوده است. محصولات که زمانی تنها در پس‌کچه‌های دورافتاده شهرهای بزرگ، قابل دسترسی بود، هم‌اکنون به وسیله بزرگ‌ترین شرکت‌های آمریکایی به صورت مستقیم به خانه‌ها و اتاق‌ها تحویل داده می‌شود.

برآورد می‌شود که آمریکایی‌ها، سالانه 10 میلیارد دلار را صرف خرید این محصولات می‌کنند که چندین برابر هزینه آنها برای حضور در مکان‌های ورزشی حرفه‌ای، خرید موسیقی و یا رفتن به سینماست.

تقاضا آنقدر زیاد است که برخی از شرکت‌های بزرگ آمریکایی مانند جنرال موتورز، ماریوت و تیم وارانر، هم‌اکنون میلیون‌ها نسخه را به فروش می‌رسانند.

بهترین مکان برای مشاهده این صنعت، لاس وگاس است که بیش از 200 شرکت تولیدکننده این محصولات زیر یک سقف گرد آمده و آخرین تولیدات خود را در اختیار عموم قرار می‌دهند.

به گفته پل فیش بین، مؤسس و مدیر اخبار فیلم‌های بزرگسالان، مشتریان آنها، تولیدکنندگان این محصولات، توزیع‌کنندگان، اسپانسرها، صاحبان مغازه‌ها، خریدکنندگان تلویزیونی و مشتریان خارجی هستند.

او می‌گوید، در تمام آمریکا، 800 میلیون مورد اجاره فیلم‌های ویدیویی و سی‌دی‌های مستهجن وجود دارد. من فکر نمی‌کنم که تنها 800 نفر باشند که هر کدام میلیون‌ها مورد محصول را کرایه دهند. به گفته فیش بین، این محصولات با رضایت کامل بزرگسالان در خانه‌های شخصی آنان تولید می‌شود، هرچند استودیوهای ویژه‌ای نیز برای این کار وجود دارد.

بیل لیون، یکی از فعالان سابق صنعت جنگ‌افزار می‌گوید: در کالیفرنیا بیش از 12 هزار نفر، مشتری این محصولات هستند و در این ایالت ما تنها بیش از 36 میلیون دلار مالیات در این زمینه می‌پردازیم، بنابراین صنعت پول‌زایی است.

لیون، مدیر یک اتحادیه به اصطلاح آزادی بیان بود که درواقع یک سازمان تجاری که نماینده نزدیک 900 شرکت فعال در زمینه پورنوگرافی است، شرکت Comcast در سال 2002 نزدیک 50 میلیون دلار از تولید این‌گونه برنامه‌ها به دست آورده است. همه شرکت‌های معروف از Warner Time تا Cable vision به مشترکان خود این‌گونه محصولات را ارایه می‌دهند، درست مانند شبکه‌های Echo star و Direct TV که توسط شرکت تکنولوژی هیوز از زیرمجموعه‌های شرکت جنرال‌موتورز اداره می‌شود. دنیس مک آلپاین، می‌گوید، آنها هیچ‌گاه رقم واقعی سود خود را نمی‌گویند، اما من حدس می‌زنم شرکتی مانند Direct TV، احتمالاً 200 میلیون و شاید هم تا 500 میلیون از این صنعت درآمد داشته باشد. در این میان می‌توان به زنجیره هتل‌ها هم اشاره کرد: هیلتون، ماریوت، هایات، شرایتون و هالییدی و اینکه همگی در قبال پخش خصوصی این فیلم‌ها برای اتاق‌های مشتریان از طریق سیستم تلویزیونی هتل، از آنها پول دریافت می‌کنند و نزدیک 50 درصد این فیلم‌ها، توسط خود همان مشتریان خریداری می‌شود. وی می‌گوید: □ به نظر من شرکت‌ها به این علت وارد کار می‌شوند که این صنعت هیچ محدودیت درآمدی ندارد. یک واقعیت نیز در این زمینه وجود دارد که همیشه یک نوع ننگ اجتماعی، هنوز هم در این کار موجود است. شما می‌توانید برای این کارها سود و منفعت کلاسی به دست آورید، چراکه میزان سود آن بسیار بالاست، بنابراین یک احساس امنیت اقتصادی در آن وجود دارد.

یکی دیگر از مراکز تولید و پخش این موارد، چاتس وورس از حومه‌های ساکت شمال لوس‌آنجلس است که در آنجا هم شرکت‌های زیادی مانند VIVID وجود دارند. این شرکت درست مانند شرکت‌های معروفی همچون پارامونت و یونیورسال در هالیوود است. بیل آشر، مدیر این شرکت می‌گوید، عموماً تولید این‌گونه فیلم‌ها، خرج و هزینه زیادی ندارد. وی می‌گوید، طی 5 سال گذشته، این شرکت هر ساله رشدی 2 رقمی در میزان تولیدات خود داشته و به گفته خود وی، سال گذشته 1 میلیارد دلار از محصولات آنان به فروش رفته است.

وی می‌گوید: وقتی ما قسمتی از محصولاتمان را به شبکه‌های ماهواره‌ای می‌فروشیم، آنها همه آمار را تحلیل می‌کنند و بنا بر آمار آنها، ما پرسودترین شرکت برای آنها بوده‌ایم.

برنامه 60 دقیقه امیدوار بود که دست‌کم بتواند، یک شرکت بزرگ را بیابد که در مورد این‌گونه فعالیت‌های خود صحبت کند، اما هیچ‌کس این کار را نکرد و تنها عده کمی از آنها گفتند که اساساً شرکت‌های آنها محصولات زیادی را تولید می‌کنند و انتخاب آنها دیگر با مشتری است.

آشر در پایان می‌گوید: من به شرکت‌ها توصیه می‌کنم که اگر گزارشگران برای پرسش در مورد تولید فیلم‌های بالای 18 سال به شرکت آنها رفتند، اصلاً در را باز نکنند. نمایش این تفریحات بزرگسالان، آنقدر پرسود و درآمدزاست که کم‌کم به جزیی از فرهنگ تبدیل شده و به راحتی قابل دسترس، به سادگی قابل حصول و احتمال طرد قانونی آن هم ناممکن است.

اما این روند کی و چگونه آغاز شد 25 سال پیش با یک دستگاه خانگی ویدیو.

درواقع پورنوگرافی نحوه فروش 25 سال اخیر بازار را تغییر داده و معمولاً مشتریان آن نیز مردان جوان هستند. با جستجوی این موارد در اینترنت، می‌توان به راحتی به نزدیک 180 میلیون پیوند دست یافت. به نظر کارشناسان، این امر تأثیر زیادی بر ارزش‌های جامعه آمریکا و توانایی دولت در قانونمندی پورنوگرافی دارد.

به گفته لین، کامپیوترها هم‌اکنون به خانه آمریکایی‌ها نیز نفوذ کرده‌اند. آخرین آمار در این زمینه، این بود که حدود 70 تا 80 میلیون آمریکایی دارای کامپیوتر هستند. در کمتر از 10 سال نیز ما از حدود 1000 نفر بالای 18 سال به 80 میلیون نسخه فیلم‌های بالای 18 سال رسیده‌ایم. یعنی ما در بین مردم خود پتانسیل عظیمی برای خصوصی نگاه کردن به این مسائل داریم.

اما آیا ایالات متحده نمی‌تواند هیچ‌گونه محدودیت قانونی یا تعقیب قانونی را در این زمینه اعمال کند؟

پورنو هم اکنون آنقدر قابل دسترس است که کم کم به زیرمجموعه فرهنگ آمریکا تبدیل می شود و حتی خود را در برنامه های مد و موسیقی تلویزیون نیز نشان می دهد. لوک فورد 37 ساله، ستون نویس سایت های اینترنتی در این باره می گوید: این مسأله کم کم در بین جوانان عادی و پذیرفته می شود، خصوصاً در رده سنی 18 تا 25 سال. افرادی که وارد این حرفه می شوند، می دانند که راحت ترین راه برای به دست آوردن 1000 دلار در دو ساعت، همین است. با تحقیق در این رابطه معلوم شد که اصلاً در این زمینه کمبود نیروی انسانی وجود ندارد و به همین دلیل است که 500 شرکت بدون وقفه در این زمینه فعالیت می کنند. فورد می گوید: بسیاری از دخترانی که وارد این صنعت می شوند، تنها با یک تجربه این کار را ترک می کنند، این تجربه آنقدر برای آنان دردناک، وحشت آور و شرم آور است که دیگر این کار را نمی کنند. گروه های مخالف این مسائل در آمریکا می گویند، صدها نفر از هزاران مردی که به این کار روی می آورند، دچار اختلالات رفتاری اجتماعی می شوند و این عوامل باعث طلاق و از هم گسیختگی خانواده ها می شود. ماری بس بوچانان، دادستان بخش غربی پنسیلوانیا می گوید: اینکه این مسائل، قابل دسترسی است و مردم آن را تحمل می کنند، به این معنی نیست که آن را قبول هم دارند.

منبع : ویلاگ اصولگرا

بی حیائی به مسخ شدن انسانها می انجامد!

کسانی هستند که ظاهرشان تبدیل به حیوان نشده است ولی باطن آنها حیوان است. اینها کسانی هستند که بخاطر کفر و شرک و گناهان بزرگ و آلودگیهای فراوان، فقط خصلتهای حیوانی همچون خورو خواب و شهوات را دارند و از خصلتهای انسانی خالی هستند. که خداوند حکیم در قرآن کریم به پیامبرش می فرماید اینها {کفار و مشرکین و دشمنان خدا} همانند حیوانات می چرند و می خورند. {محمد 12}

متأسفانه افراد این گروه زیاد هستند و در اکثر مناطق وجود دارند و شهرها و روستاها پر از این افراد است. معیاری برای شناخت این افراد نیست مگر کسانی که دارای قدرت های مافوق طبیعی می شوند و چشم برزخی پیدا می نمایند. ولی علت اصلی مسخ شدن و از انسانیت تنزل نمودن و تبدیل به حیواناتی چون خوک و خرس و میمون و امثال آن شدن، بی حیائی که به بی دینی و کفر می انجامد می باشد.

در این رابطه داستانها و مطالب فراوانی وجود دارد که به بعضی اشاره می گردد.

الف: سید جمال الدین گلپایگانی می گوید: من وقتی از اصفهان به نجف اشرف رفتم، تامذتی مردم را به صورتهای برزخی آنها می دیدم. به صورت وحوش و حیوانات و شیاطین! تا آنکه از کثرت مشاهده، ملول شدم.

یکروز به حرم مطهر مشرف شدم و از امیر المؤمنین (ع) خواستم که این حال را از من بگیرد که من طاقت ندارم.

حضرت آن حال را از من گرفت و از آن پس، مردم را بصورتهای عادی می دیدم!

ب: امام صادق ع در سفر حج در نزدیکی کعبه، دستهای مبارک خود را بر چشمان ابابصیر گذاشت. ناگاه ابابصیر مشاهده کرد که اکثر طواف کنندگان بصورتهای حیوانات هستند. و افرادی که انسان هستند کم می باشند.

و دهها مورد از این موارد وجود دارد.

در زمان ما وقتی اخبار بعضی از جنایات و مفاسد را می شنویم یا می خوانیم متوجه می شویم که مسخ از انسانیت هنوز ادامه دارد.

وقتی می شنویم که در اکراین، صاحبخانه مهمانش را می کشد و بگوشت او را به اتفاق همسرش می خورد! آیا این مسخ نیست؟

وقتی می خوانیم که در تهران، مادر و دختری خانه فساد راه انداخته و بارها و بارها عمل زنا را انجام می دهند! آیا این مسخ نیست؟

وقتی می شنویم پسر نوزده ساله چوب دار در خانه اش آماده کرده و در مقابل چشمان گریان مادر و خواهرش، پدر پیرش را به جرم حاضر نشدن به واگذاری ملکش به او، دار می زند! آیا این مسخ از انسانیت نیست؟

افرادی مانند شارون و بوش و صدام و اولمرت و بلر و ابادی آنها، با این همه جنایات و خطاها، آیا انسان هستند؟

افراد مسخ شده بردونوع هستند. اول افرادی هستند که مسخ شدن آنها حتمی و فراگیر شده و دیگر نمی توانند به انسانیت برگردند. همانند افراد عذاب شده در زمان عیسی ع و داود ع. یا کسانی که هیچ اثری از انسانیت در آنها باقی نمانده است همانند شمرها، هیتلرها، صدام ها، قاتلین حرفه ای، شرابخواران حرفه ای، زناکاران و هم جنس بازان و...

دوم افرادی هستند که باتوبه می توانند به انسانیت خود برگردند و بوده اند افرادی که عمری را در گناه و حیوانیت بسربرده اند ولی با توبه و بازگشت به رحمت الهی انسان والایی شده اند.

در قیامت عده ای از انسانها بصورت حیوان محشور می شوند. عده ای در صحرای محشر بصورت حیوان ظاهر می شوند و عده ای در جهنم بصورت حیوان می باشند.

در روایت است:

شخصی از رسول خدا(ص) درباره آیه -فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا- یعنی:

فوج فوج می آید. سؤال کرد. حضرت گریست و فرمود: سؤال مهمی کردی! در قیامت، عده ای از مردم، بصورت های مختلف، محشور می شوند.

1- شایعه سازان، بصورت میمون! 2- حرام خواران، بصورت خوک! 3- رباخواران، بصورت واژگون! 4- قاضی ناحق، بصورت کور! 5- خودخواهان مغرور، بصورت کر و لال! 6- عالم بی عمل، در حال جویدن زبان خود! 7- همسایه آزار، بصورت دست و پا بریده! 8- خبرچین، بصورت آویخته به شاخه ای آتش! 9- عیاشان، بدبوتر از مردار! 10- متکبران، در پوششی از آتش! {از خاک به افلاک -سیدحسین موسوی خراسانی}

*پیامبر در سفر معراج در جهنم افرادی که عذاب می شدند را دید از جمله: شخصی را دیدم که سرش مثل خوک و بدنش مثل الاغ بود! جبرئیل گفت: این شخص سخن چینی می کرده است. شخصی را دیدم که صورتش مثل سگ بود و آتش بر او وارد می کردند! جبرئیل گفت: او خواننده و حسود بوده است! {زندگانی پیامبر اسلام- محمدتقی صرفی پور}

انواع زنان در آخرالزمان

«امیرمؤمنان علی(ع): در آخرالزمان که نزدیک قیامت و بدترین زمانهاست، زنانی پیدا بشوند که خیابان گرد، از دین بیگانه، دنباله رفته ها و هوسها و پیرو شهوات و شتابان بسوس لذتها و حلال کننده حرامها باشند! اینان به دوزخ گرفتار ابدی شوند.»

رابطه بهار با حیا

شخصی از علی ع پرسید کدامیک از فصلهای سال را دوست دارید؟ فرمود بهار را زیرا در بهار پوششی زیبا روی همه چیز را می گیرد درحالی که در زمستان درختان بی پوشش و عریان هستند!

چگونه حیا را حفظ نمایم؟

اسلام برای حفظ حیا دختر و پسر، دستوراتی را صادر فرموده است از جمله:

1- دوری از چشم چرانی و کنترل چشم

همچنین در سوره نور می‌فرماید:

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ. وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ».

در حدیث از پیامبر (ص) است که فرمود:

«لکل عضو من ابن آدم حظٌ من الزنا فالعين زناه النظر»

«هر يك از اعضاي فرزندان آدم حظ و بهره‌اي از زنا دارد که زنان دو چشم‌نگاه کردن است».

ز دست دیده و دل هر دو فریادهر آنچه دیده بینه دل کنه یاد

بسازم خنجري نیشش ز فولادزنم بر دیده تا دل گردد آزاد

رسول خدا(ص) فرمود:

«نگاه به نامحرم، تیري از تیرهاي مسموم شیطان است».

«به مردان مؤمن بگو که چشمان خود را بپوشانند و اندامهاي خود را از حرام‌حفظ کنند که این برایشان پاکیزه‌تر است. و به زنان مؤمنه بگو که چشمهاي خود را بپوشانند و اندامهاي خود را از ناروا حفظ نمایند».

پیامبر(ص) فرمود

«اگر از آسمان بیفتم و دو نیم شوم برایم بهتر است که به عورت‌شخصی نگاه کنم یا شخصی به عورت من نظر نماید!».

«از امام ششم (ع) پرسیدند: کدام قسمت بدن زن برای نامحرم دیدنش حلال است؟ فرمود: صورتش و دو پایش و دو دستش».

2- شوخی نکردن دختر و پسر نامحرم باهم

در روایتی از پیامبر آمده است: کسیکه با زن نامحرمی، شوخی کند، با هر کلمه‌ای که با او سخن

بگوید، سالیان سال زندانی می‌شود و زن اگر راضی باشد و مرد را وادار به

بوسیدن یا مباشرت حرام یا شوخی با او کند، و مرد به این سبب، دچار

فحشاء شود، همین عذاب برای زن هم می‌باشد!

3- عدم اختلاط بین نامحرم

عاقبت سهل انگاري در روابط با نامحرمان!

«مادر 34 ساله‌ای هستم و حدود بیست سال است که با مرد مورد علاقه‌ام ازدواج کرده‌ام. حاصل زندگی ما، دو فرزند دختر و یک پسر است، که همگی تحصیل می‌کنند. شوهرم شغل آزاد دارد و از درآمد خوبی برخوردار است و تمامی امکانات رفاهی و اسباب آسایش ما را فراهم نموده است. بچه‌ها نیز کاملاً آزادند و آنچه را بخواهند، برایشان تهیه می‌کنیم.

حدود نه سال پیش با خانواده‌ای که در همسایگی ماسکونت دارند، آشنا شدیم و این آشنایی، به رفت و آمدهای خانوادگی انجامید. به قدری ما و خانواده مزبور به هم نزدیک شدیم که اکثر غریبه‌ها می‌پنداشتند که ما فامیل هستیم. بچه‌های دو خانواده نیز با یکدیگر روابط بسیار صمیمانه‌ای داشتند و بیشتر اوقات با هم بودند.

کودکان ما، روز بروز بزرگتر می‌شدند و رفته رفته به سنین بلوغ می‌رسیدند. ولی ما غافل بودیم و فکر می‌کردیم اینها هنوز بچه‌اند و باخاطر روابط بسیار صمیمانه و نزدیکی که وجود داشت، آنها را در حکم برادر و خواهر می‌دانستیم و هرگز به ذهنمان خطور نمی‌کرد که این روابط، روزی باعث آبروریزی خانواده ما گردد.

دوستی بچه‌های دو خانواده، برای من و همسر کاملاً عادی بود. با این که شوهرم به بسیاری از احکام اسلام مقید بوده و هست، ولی در مورد حجاب من و دخترانش حساسیتی نداشت. وقتی مهمان نامحرم به خانه‌ما می‌آمد، حتی اگر دخترانم حجابشان را رعایت می‌کردند، شوهرم از آنها می‌خواست که روسری شان را بردارند و راحت باشند! او می‌گفت: قلب آدم باید پاک باشد! اما غافل از آن بود که ممکن است قلب طرف مقابل ناپاک باشد. مگر می‌شود هر کار ناپسندی را انجام داد و دلخوش بود که قلیمان پاک است؟!

متأسفانه، این شیوه در خانواده ما ادامه داشت. خود من هم، چون در خانواده‌ای بزرگ شده بودم که چندان پایبند به رعایت دستورات و موازین مذهبی نبودند و در واقع مسلمان اسمی بودند تا عملی، خیلی به حجاب و پوشش دخترها اهمیت نمی‌دادم. و در این مورد، هم من و هم شوهرم مقصر بودیم و حالا نیز، چوب سهل انگاری خود را می‌خوریم. بچه‌ها، هر آنچه که از پدر و مادرشان بیاموزند، عمل می‌کنند. در حقیقت، این پدر و مادرها هستند که سنگ بنای تربیت فرزندانشان را می‌گذارند.

روابط ما با آن خانواده همچنان با صمیمیت ادامه داشت. آنها دارای یک پسر و سه دختر بودند. پسرشان حمید، به همراه خواهران خود و یا به تنهایی، بیشتر وقتها به خانه ما رفت و آمد داشت. با آنکه حمید جوانی بیست و سه ساله بود، متأسفانه من و دخترانم هنگامی که او در منزل ما بود، حجاب را رعایت نمی‌کردیم.

البته دختر بزرگ که سال چهارم نظری بود، از این وضع ناراحت بود و خود، حجابش را رعایت می‌کرد. همیشه هم به من و پدرش اعتراض می‌نمود که چرا نسبت به این موضوع توجهی نداریم و خود نیز مشوق بی حجابی آنها نزد افراد نامحرم هستیم. او در عین نوجوانی، بسیاری از مسائل را بهتر از من و پدرش می‌فهمید، ولی ما به حرفهای او اعتنایی نمی‌کردیم و با خونسردی تمام از کنار آن می‌گذشتیم. سرانجام هم چوب غفلت خود را خوردیم و حیثیت خانواده ما لکه دار شد!

باری حمید از موقعیتی که در خانواده ما پیدا کرده بود، سوء استفاده نمود. به تدریج، روابطش با دختر کوچکتر سیمین - که سال اول دبیرستان بود - حالت دیگری پیدا کرد. در حالی که ما گمان می‌کردیم اینها، همچون خواهر و برادر هستند. ما همانند کبک، سر خود را زیر پر فرو برده و از آنچه در اطرافمان می‌گذشت، بی خبر بودیم. اما بعد ما مطلع شدیم که سیمین و حمید، ماههاست که پا را از روابط خانوادگی فراتر گذاشته و به دوستیهایی که میان برخی از دختران و پسران فریب خورده متداول است، بدل گشته است!

آری، يك روز از پایگاه بسیج محل خبر دادند که سیمین با پسر همراهش در آن محل هستند. من سراسیمه خودم را به پایگاه رساندم و با دیدن حمید، یکه خوردم. فکر نمی‌کردم او از حسن نیت ما سوء استفاده کند و پا رفت و آمد آزادانه، روابطش را بیش از پیش با دخترم گسترش داده و توجه او را به خود جلب نماید.

آنها با دیدن من، ابتدا منکر هر گونه رابطه‌ای - جز همان روابط همسایگی و خانوادگی - شدند. ولی بعداً دخترم اعتراف کرد که از چند وقت پیش با حمید روابطی داشته و چند مرتبه با هم به مهمانی و پارک رفته‌اند!

ما وقتی به این موضوع پی بردیم که در واقع، آبرویمان در محل رفته بود و باعث این بی حرمتی نیز خودمان بودیم. اگر روابط صحیح خانواده مابر اساس دستورات اسلام بنا شده بود، یا حداقل به سنت خانواده ایرانی اهمیت می‌دادیم، هرگز دچار این مشکل نمی‌شدیم. «الگوهای تربیت‌ص 134»

پوشیدن لباسهای مردانه به تهیج قوای جنسی زن و مرد کمک می‌کند. زن شایسته است در برابر مردان و پسران (غیر از شوهر) لباسهایی بپوشد که برجستگیهای بدن او را بپوشاند.

حال اگر زنی لباسهای مردانه بپوشد، آنوقت چشمهای زیادی را بطرف خود جلب می‌کند و باعث فتنه‌های زیادی می‌شود. بطوری که گاهی بعضی از محارم مثل برادر و دانی و غیره را تحت تأثیر خود قرار داده و کار به‌جاهای باریک می‌کشد و آبروهای خیلی را بر باد می‌دهد! همان گونه که در کشورهای غربی، از ناحیه پدر و مادر و بقیه محارم، ارتباطات نامشروع با فرزندان برقرار کرده‌اند.

بی‌حجابی مبدأ بی‌عفتی است. بدنگاهی علت هر ذلتی است

5-دوری از فیلمهای خارجی که اساس بی‌حیانی است.

به تحقیقی که در باره چند فیلم خارجی در بالا اشاره شد مراجعه فرمائید.

6-شرکت نکردن در پارتی‌های مختلط

جشن‌ها و مهمانی‌های آلوده از مقدمات ارتباطات نامشروع است. مخصوصاً در میان طبقات هنرمندان و ورزشکاران که به بهانه‌های موفقیت آنها در فلان بازی، مجالس مختلط برپا می‌شود و این افراد هم چون بنیه‌مذهبی شان ضعیف بوده و ارتباطشان با مسجد و نماز و معنویات کم است، زودتر بدام افراد منحرف می‌افتند. همانگونه در خبرها بود که چندین نفر از اعضای تیم ملی فوتبال و بعضی از هنرپیشگان مشهور و بعضی از هنرمندان سیما، در محافل فساد دستگیر شدند.

افرادی که می‌خواهند پاک زندگی کنند نباید به این مجالس بروند و باید پای خود را بر این محافل ببندند و شرکت در این کانونها را برخورد حرام‌نمایند تا از آثار مخرب آن و عواقب بعدیش دور بمانند.

دختران غربی!

در فرانسه، چهار دختر از خانواده‌های مرفه و پولدار تصمیم به قرعه‌کشی درباره سرنوشت خود می‌گیرند! روی هر قرعه یکی از این جملات نوشته شده بود: «خودکشی خواهم کرد!» «دختر خوبی خواهم شد!» «خودفروشی خواهم نمود!» «دزدی خواهم کرد!» قرعه‌کشی انجام شد. به هریک یکی از این جملات سرنوشت ساز رسید. روز یکشنبه «ایزابلا» رگ خود را برید! «ماری» یک پالتو دزدید! «آنی» اخلاش بهتر شد! و «جینی» شروع به فحشاء نمود!

7-تنها نبودن زن و مرد نامحرم

با توجه میل زن و مرد به جنس مخالف، هرکجا که این دو تنها باشند، باعث تهیج غریزه جنسی شده و زمینه اعمال خلافی را فراهم می‌کند. پیغمبر اکرم 6 فرمود:

«بپرهیزید از سخن گفتن با زنان! زیرا اگر مردی با زنی نامحرم (بدون حضور شخصی از محارم) خلوت کند، بطرف آن زن تحریک می‌شود و به او رغبت می‌کند».

حتی در احکام شرعی است که اگر در مسجدی فقط یک مرد و یک زن هستند، نباید آنجا نماز بخوانند زیرا خلوت با نامحرم ممنوع است.

در جامعه کنونی مسئله خلوت و هم سخن شدن با نامحرم جلوه‌بیشتری پیدا کرده است و زنگ خطری برای افراد پاک بشمار می‌رود.

در ادارات و شرکتها و کارخانجات به بهانه آزادی زن از اسارت خانه‌ای‌زن‌ها را به این محلها باز کرده و زنان در کنار مردان مشغول بکار هستند ولی آیا این گونه کارکردن‌ها مفیده‌ای در بر ندارد؟ آماري که در جامعه ما از بالا بودن درصد طلاق‌ها و فروپاشی کانونهای خانواده حکایت می‌کند، معلول این‌گونه آزادی‌ها می‌باشد. زناتی که صبح تا حداقل ظهر در خارج از خانه مشغول کار می‌باشند، اگر شوهر صبوری نداشته باشند و یا خودشان عقیق و پاکدامن نباشند زود گول بعضی از افراد

جامعه را خورده و با وعده وعیدهای آنان به طرف فساد پیش می‌روند. البته بخاطر بافت مذهبی اکثر خانواده‌های ایرانی، مقاومت زنان و مردان در مقابل وسوسه خناسان زیاد است ولی در صددی از زنان و زنان نیز از این وسوسه‌ها مصون نمی‌مانند و ناپاکي را بر پاك بودن ترجیح می‌دهند!

ای جوان با اجنبی خلوت مکن خویش را پیوسته باشهوت مکن «رسول خدا(ص): هر که به خدا و قیامت ایمان دارد نباید در محلی شب را بسر ببرد که نفس نامحرمی در آن شنیده می‌شود.»

«ابلیس به موسی(ع) گفت: با نامحرم خلوت مکن که خود من در آنجا حضور پیدا می‌کنم نه یاران و اصحابم!»

خلوت با اجنبی بد حاصل است کمترینش محو تقوای دل است

گر محیط خلوتی آید به پیش که در آنت اجنبی سازد پریش

تو از آن بگریز، پادر آن منہ آبرو با عفت و ایمان منه

8- عدم تماس بدنی بین زن و مرد نامحرم

در حدیثی از امام صادق(ع)، رسول خدا(ص) اینگونه توصیف شده است: از همه کس، حکیمتر و داناتر و بردبارتر و شجاعت‌ر و عادلتر بود. هرگز دستش به زنی نامحرم نرسید و سخاوتمندترین مردم بود.

کنار نامحرم نشستن مانند این‌که در تاکسی و امثال آن تماس بدنی ایجاد شود و یا دست دادن با نامحرم مقدمه ای برای وارد شدن به زنا و امثال آن می‌شود.

جلوگیری از لمس اندام نامحرم و دست دادن به یکدیگر یکی از راه‌های پیشگیری از آلوده شدن به منجلا ب شهوت رانی اجتناب از هرگونه لمس اندام نامحرم و دست دادن به یکدیگر است که در حرمت آن هیچ گونه اختلافی بین علمای اسلام نیست . ابی بصیر عن ابی عبد الله (علیه السلام) . قال قلت له هل یصافح الرجل المرنه لیست بذات محرم ؟ ! فقال (علیه السلام) : لا الا من وراء الثوب ، ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) سوال کرده اند که : آیا دست دادن مرد به زن نامحرم جایز است ، فرمود جایز نیست مگر از روی لباس. تردیدی نیست که در اثر لمس اندام نامحرم و اتحاد حرارت بدن مرد و زن بیگانه ، زمینه برای روحیه شهوت رانی و روابط نامشروع فراهم می‌گردد برای اثبات این مدعا به یک نمونه دیگر که خود شاهد آن بوده ام می‌پردازم : از لمس اندام تا بزرگترین جنایت در سال 1368 شمسی در شهر قم جریان مردی را که سر او را بریده و اندامش را با ضربات کارد شکافته بودند به دادگستری کشیده شد . بعد از پیگیری و بازپرسی مشخص شد که قاتل از بستگان مقتول است و جریان قتل به توطئه همسر مقتول که رابطه نامشروع با قاتل داشته عملی شده است . کیفیت قتل به اقرار همسر قاتل به این شکل بوده است : در یکی از شب‌های زمستان قاتل به منزل پسر عمه خودش که بعدا مقتول شده می‌رود . صاحب منزل مهمان را به زیر کرسی خود راهنمایی می‌کند . در اثنای شب نشینی پای مهمان به پای زن صاحب خانه اصابت کرده ، از همان جا جرقه شهوت در دل هر دو شعله کشید و رفته رفته منجر به عشق مفرط و برقرار کردن رابطه نامشروع و انجام ده‌ها مرتبه عمل منافی عفت می‌گردد و چون زن شوهر خود را مزاحم آزادی خود می‌بیند دوستش را تحریک می‌کند که او را به قتل برساند . تا این که روزی او را با کارد مخصوصی در کمد منزل جای می‌دهد و وقتی که شوهرش می‌آید زود غذای او را می‌دهد و او را می‌خواباند که بعدا درب کمد را باز کند و با کمک وی شوهر را بکشد ، برنامه‌ای مقدماتی انجام می‌شود شوهر ناگهان صدای سرفه از درون کمد اتفاق‌پذیری به گوشش می‌رسد . درب کمد را باز می‌کند ناگهان مواجه با پسر دایی خود می‌شود ، در اولین اقدامات دفاعی قاتل او را با ضربات کارد از پا در می‌آورد و بعد سر او را جدا می‌کند و با کمک همسر مقتول اندام خود را می‌شوید و با هم از منزل بیرون می‌روند و روز بعد هنگام صبح ، زن مقتول وارد منزل می‌شود و فریاد و جنجال به پا می‌کند که : آه ، دیشب در منزل نبودم دزد وارد خانه ما شده و مقداری اموالمان را برده و شوهرم را کشته است لکن در جریانات بازپرسی حقیقت آن طور که گذشت روشن شد . سر انجام قاتل به صد ضربه شلاق و اعدام وزن به سنگسار شدن محکوم شد که حکم صادره در ملا عام به اجرا در آمد . می‌بینید که یک پر خورد بدنی چه توفانی به پا می‌کند و انسان را در چه منجلا بی قرار می‌دهد و او را از هر درنده ای قسی القلب تر می‌سازد و

سر انجام به اشد مجازات گرفتار می سازد . از این نوع پرونده ها و جریانات هولناک که ابتدای آن از يك مزاح یا لبخند و یا بر خورد بدنی و یا خلوت شروع شده زیاد است . بزرگان / صفحه 138 / خانواده باید مراقب نوامیس خود باشند ، آداب اسلامی را در معاشرت ها رعایت نمایند ، واز مجلس های مختلط و برخوردهای نامشروع اجتناب کنند ، رعایت حجاب اسلامی نمایند ، خاتم ها از زینت برای غیر شوهر خودشان اجتناب کنند و امر به معروف ونهی از منکر را رعایت نمایند تا این که به این صحنه های خطرناک مبتلا نشوند . من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم * تو خواه از سخنم پند گیر وخواه ملال البتة مقصود این نیست که هر بر خورد جزئی دارای چنین نتایج رسوا کننده ای است و یا هر مجلس مختلط ، خنده ، مزاح ، آرایش وامثال آن علت تامه برای این قبیل جنایات هولناک است بلکه مراد این است که این امور زمینه سازند و کافی است از هر هزار مورد یکی به این نتایج برسد

قتل وجنابت

در سال 1364 در حوزه قضائی قم در جاده اصفهان ، نیمه شب مردی را در اتومبیلش در کنار همسرش سر بریدند . بعد از هفت ماه پیگیری به وسیله بازپرس دادسرای عمومی قم مشخص شد که این قتل فجیع به توطئه همسر مقتول توسط دوست نامشروع وی انجام شده است . بعد از مشخص شدن امر قاتل و یاران قاتل همگی دستگیر شدند . مقتول مردی زیبا ورشید و تکنسین کارخانه ذوب آهن و پسر عمه همسر خود بود . قاتل مردی از آوار گان جنگی آبادانی ، سیاه چهره و بد اندام . همسر مقتول زنی 27 ساله و دیپلمه ، کیفیت قتل طبق اعتراف واقرار وی از این قرار است : روزی برای مراجعه به دندان پزشک از محل سکونتمان (فولاد شهر) به مقصد اصفهان سوار اتومبیلی شدم ، در موقع پیاده شدن هنگام پرداخت پول دستم به دست راننده خورد . جرقه ای شهوت انگیز در دلم شعله کشید ، قرار شد راننده صبر کند و مرا برگرداند ، در مراجعت جو خلوت ، توأم با سابقه قبلی ما را گرفتار مذاکرات نامشروع نمود ، سر انجام با هم دوست شدیم وقرار بر این شد که روزها بعد از ساعاتی که شوهرم به محل کار خود می رود به منزل من بیاید ، این قرار عملی شد و به مدت دو سال با هم رابطه داشتیم و متجاوز از صدبار عمل منافی عفت انجام دادیم و چون شوهرم را مزاحم دیدیم : بارها پیشنهاد کشتن او را به رفیقم دادم تا بعد از کشتن او با هم ازدواج رسمی کنیم . چند بار نقشه قتل او را ریختیم عملی نشد تا این که برای آخرین بار که شبانه عازم تهران بودیم ، او را تحریک کردم که دنبال ما حرکت کند و یکی دو نفر را با خود همدست کند و همراه بیاورد . ووقتی دستمال های کاغذی مچاله شده را از شیشه اتومبیل بیرون انداختم مهیا شوند . در آن هنگام ماشین را به بهانه دل درد متوقف می کنم . آنها پیاده شوند و شوهرم را بکشند . وی مصمم شد که به دستور من عمل کند . طبق برنامه ای که گفته شد با کمی فاصله دنبال ما حرکت کردند ، به بهانه دل درد ، شوهرم را در پارکینگ متوقف کردم . بلا فاصله اتومبیل قاتل ، پشت سر ما ایستاد ، وی با دو نفر از همدستانش با چهره نقاب زده پیاده شدند ، یکی از دوستان قاتل همسرم برای رد گم کردن وعادی جلوه دادن امر ، فلاکس آب را روی کاپوت ماشین گذاشت و کنار آن ایستاد و ماچرا را تماشا می کرد ، قاتل با فشار به دستگیره از درب عقب با یکی دیگر از همدستانش وارد اتومبیل شد ، و شوهرم را به طرف عقب اتومبیل کشیدند . شوهرم خیال می کرد برای بردن مال اقدام به این کار کرده اند ، پیشنهاد کرد که سویچ اتومبیل را می دهم به من و همسرم کاری نداشته باشید ، اتومبیل را با آنچه دارم ببرید آنها اعتنا نکردند رفیق قاتل دستهای شوهرم را به طرف عقب کشید و قاتل با / صفحه 135 / کارد سر او را از بدن جدا کرد و من که خوشحال ، شاهد صحنه بودم به آنان گفتم زود از صحنه خارج شوید . بعد از رفتن آنها پیاده شدم و اتوبوسی را متوقف کردم و با داد و فریاد به سرنشینان آن گفتم سه نفر نقاب زده آمدند و شوهرم را کشتند . جریان به پاسگاه کشید و بعد هم برای شوهرم سیاه پوش شدم و مجالس

ترحیم گرفتم و در این مدت (هفت ماه) با قاتل رابطه نامشروع به طور آزاد داشتیم . از او سؤال کردم : آیا در زندگی با شوهرت اختلاف داشتید ؟ جواب داد : هرگز اختلافی نداشتم . شوهرم مردی مهربان و مؤدب بود و حتی مهمان بدون اجازه من نمی آورد و در مدت دوازده سال که با هم زندگی کردیم یک مرتبه هم با من به درستی سخن نگفت ، حقوق ماهیانه اش را در اختیار من قرار می داد ، من را بسیار دوست می داشت و هیچ گونه کمبودی از نظر جمال و کمال در وی نبود . از وی سؤال کردم : پس چرا به چنین جنایتی اقدام کردی ؟ جواب داد : پاسخی برای این سؤال ندارم ، خودم هم نمی دانم چرا سر از این وادی در آوردم و الان تحت فشار وجدانم قرار دارم که چرا بعد از دوازده سال زندگی با داشتن یک دختر هشت ساله و آن همه محبتی که از شوهرم دیدم به چنین روزی گرفتار شده ام . دادگاه کیفری یک قم قاتل را که مردی مجرد بود به عنوان حد عمل منافی عفت ، صد ضربه شلاق زد و به عنوان قصاص وی را اعدام نمود و همسر مقتول را به عنوان حد شرعی به سنگسار نمودن محکوم نمود . حکم صادره در باره آنان به اجرا در آمد و آن شخص که دست های مقتول را گرفته بود به حبس ابد و دیگری که نگهبانی می کرد طبق متون فقهی به کور شدن چشم محکوم شد . ملاحظه می فرمائید که از یک خلوت با نامحرم و برخورد دست آنان به هم چه جنایات هولناکی پدید آمد و سر انجام برای لذت چند روزه به مجازات های دنیا و آخرت گرفتار شدند.

9- ندیدن روابط جنسی دیگران

دیدن عمل جنسی باعث انحراف جنسی تماشاگر می شود مخصوصاً اگر تماشاگر دختر و پسر مجرد تازه به سن بلوغ رسیده باشند. لذا باید در هنگام حضور نوجوانان در منزل و خانه و محل، والدین مواظب اعمال جنسی خود باشند.

«امام صادق(ع): در خانه ای که طفلی وجود دارد، با همسر خود مقاربت نکنید، که آن طفل زناکار می شود و یا فرزندی که بدنیا می آید، زناکار می شود.»

10- دوری دختران و زنان از خیابان گردی و دوره گردی و گشتن در بازارها و پاساژها که باعث از بین رفتن حیاء دختران و انحراف پسران می گردد.

چون زلیخا صورتان کم نیستند یوسفان در آتش و غم زیستند

ای زلیخا! یوسف آزاری مکن! جای پاکی ها تبهکاری مکن!

و...

آرامش روانی

«نبودن حریم میان زن و مرد و آزادی معاشرتهای بی بند و بار، هیجان ها و التهاب های جنسی را فزونی می بخشد و تقاضای سکس را به صورت یک عطش روحی و یک خواست اشباع نشدنی در می آورد. غریزه جنسی، غریزه ای نیرومند، عمیق، و «دریافت» است، هرچه بیشتر اطاعت شود، سرکش تر می گردد، همچون آتش که هر چه به آن بیشتر خوراک بدهند، شعله و رتر می شود. برای درک این مطلب به دو چیز باید توجه داشت:

1- تاریخ همان طور ی که از آزمندان ثروت یاد می کند که با حرص و آزاری حیرت آور در پی گرد آوردن پول و ثروت بوده اند و هر چه بیشتر جمع می کرده اند، حریص تر می شده اند، همچنین از آزمندانی که در زمینه مسائل جنسی یاد می کند، که به هیچ وجه از نظر حس تصرف و تملک زیبارویان در یک حدی متوقف نشده اند. صاحبان حرم سراها و در واقع همه کسانی که قدرت استفاده داشته اند، چنین بوده اند.

در زمان جدید هم به برکت تجدد فرنگی، برای مردی که يك صد هزارم خسرو پرویز (که سه هزار زن در حرمسرا داشته است) و هارون الرشید، امکانات داشته باشد، میسر است که با اندازه آن ها از جنس زن بهره کشی کند.

2- هیچ فکر کرده اید که حسن «تغزل» در بشر چه حسّی است؟ قسمتی از ادبیات جهان عشق و غزل است. در این بخش از ادبیات، مرد، محبوب و معشوق خود را می ستاید. به پیشگاه او نیاز می برد، او را بزرگ و کوچک جلوه می دهد، خود را نیازمند کوچکترین عنایت او می داند، مدعی می شود که محبوب و معشوق «صد مُلک جان به نیم نظر می تواند بخرد، پس چرا در این معامله تقصیر می کند» از فراق او دردمندانه می نالد.

این چیست؟ چرا بشر در مورد سایر نیازهای خود چنین نمی کند؟ آیات اکنون دیده اید که يك آدم پول پرست برای پول، یا يك آدم جاه پرست برای جاه و مقام، غزل سرایی کند؟! آیا تاکنون کسی برای نان غزل سرایی کرده است؟ چرا هرکسی از شعر و غزل دیگری خوشش می آید؟ چرا همه از دیوان حافظ اینقدر لذت می برند؟ آیا جز این است که همه کس آن را با زبان يك غریزه عمیق که سراپای وجودش را گرفته است منطبق می بیند؟ چقدر اشتباه می کنند کسانی که می گویند یگانه عامل اساسی فعالیت های بشر عامل اقتصاد است!!

بشر برای عشق های جنسی خود موسیقی خاصی دارد، همچنان که برای معنویات نیز موسیقی خاص دارد، در صورتی که برای حاجت های صرفاً مادی از قبیل آب و نان موسیقی ندارد.

من نمی خواهم ادعا کنم که تمام عشق ها جنسی است و هم هرگز نمی گویم که حافظ و سعدی و سایر غزل سرایان صرفاً از زبان غریزه جنسی سخن گفته اند. این مبحث، مبحث دیگری است که جداگانه باید بحث شود.

ولی قدر مسلم این است که بسیاری از عشق ها و غزل ها، عشق و غزل هائی است که مرد برای زن داشته است. همین قدر کافی است که بدانیم توجه مرد به زن از نوع توجه به نان و آب نیست که با سیر شدن شکم ا قناع شود، بلکه یا به صورت حرص و آز و تنوع پرستی در می آید و یا به صورت عشق و غزل.

اسلام به قدرت شگرف این غریزه آتشین توجه کامل کرده است. روایات زیادی درباره خطرناک بودن «نگاه»، خطرناک بودن خلوت با زن، و بالاخره خطرناک بودن غریزه ای که مرد وزن را به یکدیگر پیوندمی دهد، وارد شده است.

اسلام تدابیری برای تعدیل و رام کردن این غریزه اندیشیده است و در این زمینه، هم برای زنان و هم مردان تکلیف معین کرده است. يك وظیفه مشترك که برای زن و مرد هر دو مقرر فرموده مربوط به نگاه کردن است. از جمله در سوره نور فرموده است:

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوْا مِنْ اَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوْا فُرُوْجَهُمْ... قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوْجَهُنَّ.

خلاصه این دستور این است که زن و مرد نباید به یکدیگر خیره شوند، نباید چشم چرانی کنند، نباید نگاه های مملوّ از شهوت به یکدیگر بدوزند، نباید به قصد لذّت بردن به یکدیگر نگاه کنند. يك وظیفه خاص هم برای زنان مقرر فرموده است و آن این است که بدن خود را از مردان بیگانه پوشیده دارند و در اجتماع به جلوه گری و دلربایی نپردازند، به هیچ وجه و هیچ صورت و یا هیچ شکل و رنگ و بهانه ای کاری نکنند که موجبات تحریک مردان بیگانه را فراهم کنند.

روح بشر فوق العاده تحریک پذیر است. اشتباه است که گمان کنیم تحریک پذیری روح بشر، محدود به حد خاصی است و از آن پس آرام می گیرد.

همان طور که بشر - اعم از زن و مرد - در ناحیه ثروت و مقام از تصاحب ثروت و از تملک جاه و مقام سیر نمی شود و اشباع نمی گردد، در ناحیه جنسی نیز چنین است. هیچ مردی از تصاحب زیبا رویان و هیچ زنی از متوجه کردن و تصاحب قلب آنان و بالاخره هیچ دلی از هوس سیر نمی شود.

و از طرفی تقاضای نامحدود خواه ناخواه انجام ناشدنی است و همیشه مقرون است به نوعی احساس محرومیت. دست نیافتن به آرزوها به نوبه خود منجر به اختلال روحی و بیماری های روانی می گردد.

چرا در دنیای غرب این همه بیماری روانی زیاد شده است؟ علتش آزادی اخلاقی جنسی و تحریکات فراوان سکسی است که بوسیله جراید و مجلات و سینماها و تئاترها و محافل و مجالس رسمی و غیر رسمی و حتی خیابان ها و کوچه ها انجام می شود.

اما علت اینکه در اسلام دستور پوشش اختصاص به زنان یافته است این است که میل به خود نمائی و خود آرانی مخصوص زنان است. از نظر تصاحب قلب ها و دل، مرد شکار است وزن شکارچی! همچنان که از نظر تصاحب جسم و تن، زن شکار است و مرد شکارچی! میل زن به خود آرانی از این نوع حس شکار چنگری او ناشی می شود. در هیچ جای دنیا سابقه ندارد که مرد ها

لباس‌های بدن نما و آرایش‌های تحریک‌کننده به‌کار برند. این زن است که به حکم طبیعت خاص خود می‌خواهد دلبری کند و مرد را دلباخته و در دام علاقه به خود اسیر سازد. لهذا انحراف تبرج و برهنگی از انحراف‌های مخصوص زنان است و دستور پوشش هم برای آنان مقرر گردیده است.» «مسئله حجاب»

«شرافت زن اقتضا می‌کند که هنگامی که از خانه بیرون می‌رود، متین و سنگین و باوقار باشد، در طرز رفتار و لباس پوشیدنش هیچ گونه عمدی که باعث تحریک و تهییج شود به کار نبرد، عملاً مرد را به سوی خود دعوت نکند، زیباتر لباس نپوشد، زیباتر راه نرود، زیباتر و معنی‌دار به سخن خود آهنگ ندهد، چه آنکه گاهی اوقات ژست‌ها سخن می‌گویند، راه رفتن انسان سخن می‌گوید، طرز حرف زدنش یک حرف دیگری می‌زند.» «مسئله حجاب»

«ما انکار نمی‌کنیم که دسترسی نداشتن به زن موجب انحراف می‌شود و باید شرائط ازدواج قانونی را سهل کرد، ولی بدون شك آن مقدار که تبرج و خود نمایی زن در اجتماع و معاشرت‌های آزاد سبب انحراف جنسی می‌شود، به مراتب بیشتر از آن است که محرومیت و دست‌نارسی سبب می‌گردد.» «مسئله حجاب»

فرق پاکدامن با ناپاکان

1- فکر و ذکر پاکان در باره سلامتی خانواده و جامعه و راه‌های پیشرفت علمی و صنعتی و اقتصادی و نظامی و... است ولی فکر و ذکر ناپاکان، عمل زنا و لواط و استمناء بوده و اینکه امروز و امشب چه کسی را به تورپیاندازند و عمل نامشروع انجام دهند!

2- پاکان برای خانواده و آبروی خود ارزش و اهمیت قائلند ولی ناپاکان این مسائل را قدیمی می‌دانند و ارزش خود را در ارتباط نامشروع با دیگران حتی اعضای خانواده می‌دانند و دنبال این هستند که دایره‌های زشت خود را به میان خانواده خود بکشند و خواهر و برادر و زن‌داداش و خواهر زن و شوهر و... را آلوده نمایند.

امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب (ع): «در آخر الزمان که نزدیک قیامت و بدترین زمانه‌است، زنانی پیدا شوند که خیابان گرد، عریان، از دین بیگانه، دنبال‌هرو فتنه‌ها و هوسها و پیرو شهوات و شتابان به لذتها! و حلال‌کننده حرامها هستند. اینها گرفتار ابدی دوزخ می‌باشند»

3- افکار پاکان دچار اضطراب و ناراحتی و عذاب وجدان نیست ولی ناپاکان چون خلاف طبیعت و فطرت خود عمل می‌کنند همیشه دچار اضطرابند نمونه آن مصرف قرصهای خواب به مقدار زیاد در کشورهای غربی است.

4- افراد پاک با چندبار عمل جنسی مشروع با حلال خود در طول هفته سیر و اشباع می‌شوند ولی افراد ناپاک هیچگاه سیر نمی‌شوند و با اینکه ساعات زیادی از شبانه روز را به این کار اختصاص می‌دهند ولی هیچگاه به اشباع و سیری و ارضاء کامل نمی‌رسند.

5- افراد پاک از نظر جسمی و روحی در سلامتی مناسبی هستند و هیچگاه دچار مرض‌های خطرناکی چون «ایدز» و «سفلیس» نمی‌شوند ولی افراد ناپاک دچار انواع بیماریها و مرضها هستند!

6- افراد پاک چنان ارزشی برای پاک ماندن خود قائلند که گاهی برای حفظ پاکی خود جان خود را از دست می‌دهند.

زن علوی

آمده است که: گروهی از سپاهان بصره، دختری علوی و سیده را گرفتند و خواستند به او تجاوز نمایند که دختر گفت: من دعائی بدم که اگر بخوانید شمشیر بر شما اثر نمی‌کند! برای اثبات این حرفم، به هرزوری که دارید شمشیر بر من بزنید. اگر ضربات شمشیر در من اثر نکرده‌اند که بخاطر این دعاست.

یکی از آنها شمشیری بر زن وارد کرد و زن افتاد و مرد آنها تازه فهمیدند که دختر به این طریق جان خود را قربانی کرد تا دچار بی عفتی نشود

Dëok⁻vP ok ÚDzío;Æ éÆ lŪkßF oCßv íO;Æ ok yCækCßŪDh DF íYiz
P lz lŪF ÊCéOin pF ßC éÆ Úq rV éF lŪlz Áp° DèŪA é@ØÇ ,P@w@Ç@z
íçDŪÊ biç qC éÆ íÄvD¾ ÚrçCo kp× DF DÂD@ç@NC P kD@O@¾C ÊCæp@ér@Vok
,kD@¾C Úq ŪA pF yp²Ū ŪßZ ÚrçCo .kßŪ koßhpF ,kpÆíØŪoCn@ÊPp@¾
CpZ :livpJ ÄvD¾ kp× .kqpîí× upN qC Úq lèk ,lŪÆ DŪqßC DF éÆ PvCßh
Cpèq ,ŪvpNí× kßh lŪßClh qC :P;Ê ?èqpîí×éZ ÊCp@F P í@O@dCoD@Ū
.ÖCæl;ŪlF ÐØµ ÝÊC HÇNp× rÊpç
xJ ,ívNí× Clh qC P ÊCækpçŪ íçDŪÊ ÝiŪZ rÊpç BN :P;Ê kp@×
PzCkpF Úq pv qC Pvk P P;ÊF Co ÝÊC !ŪçDŪÊ ok êpØµ éÆY× pF ÊCß
ŪiØYN ßC ,kD@¾C æCo kßh éŪDh êßv éF lçk ÖDWŪC êoDÆéÆ ÝÊC ŪP@F P
ÊDçoDÆ qC P l;çF PiY× P æDŪÊ qC Pvk pÊèkP lŪÆ éFßN éÆ P¾pÊ
.kßF ŪDØi;Jß ÖkDŪ oDiwF yCéOznÊ
pçwØç ßC DF P kpÆ koßhpF íGçCo éF æCo ÝiF ok P¾oi× éŪDh éF íO@ÂP
éF HçCo .lz ÚCqßv P ÖpÊ oDiwF Cßç lŪO¾o æCo êoCl@Ä@× Ūß@Z,l@z
Co D× DN lovpçF êpFC Clh ÝÆ Dµk ,PvC ÖpÊ oDiwF EDO¾A:P;Ê ÚCßV
.lŪç¾C éèDv
PpFA P ækßGŪ éŪwd P pih oDÆ ÊCoCk Clh krŪ Ý× éÆ :P;Ê ŪCß@V ŪA
íOVDd lŪßClh qC éÆ ŪŪÆiØŪ MøCpV ÝÊCp@FD@Ū@F ,ÖoCl@Ū êoD@G@O@µCß
.ŪèDØŪHî-
qC l.F ,lŪkpÆ ÝiŪZ .ßÊF Ýi×A BN P ŪŪÆi× Dµk Ý× xJ :P;Ê H@çCo
.lŪO¾oi× éèDv ok Pk ŪA P lz ClíJ DèŪA pv éÓDF êp@FC í@ŪD@×qÅl@ŪC
ŪCßV ,lz ClV Ūç qC ŪD;çCo P lŪlivo íçCo Pk éF DN lŪO¾oŪçDF ín1×
P lŪD× HñDN ŪCßV pv éÓDF qC pFC ŪA P ,pÊèk æCo éF HçCoP P¾o íçCo éF
êC :P;Ê P kpÆ ŪCßV éF P o HçCo .lŪD× EDO¾A ok HçCoP P¾oi× ßC DF
Ý× êDµk íîP lz EDWox BN êDµk éÆ CpZ êkßFpOèF Ý× qC BN !ŪCßV
P×CpÆ ÝÊC ÄeOw× éÆ ÊCækpÆ éZ éÆ ŪŪClF ßÊF,livpŪ PFDVC éVok éF
?ÊCælz
...kpÆ ÐÄŪ Co kßh ŪDëpV ŪCßV
êkpÆ ßC PiY× Áp@N Cl@h up@N P ½ß@h qC Ūß@Z :P@ç@Ê H@çCo
ÝÊC qC l.F éÆ ÝÆ í.v xJ PvC ælz ælèqp×A BN éOzn@ÊŪD@çD@Ū@Ê
(43).ízDFERh

و مردانی هم بودند که هیچگاه در برابر حتی ثروتهای زیاد حاضر به آلوده کردن خود نشدند. همینطور که اکثر مردان ایرانی در زندگی خود جز با همسر شرعی و قانونی خود با زن دیگری رابطه جنسی نداشته و ندارند.

ولی متأسفانه اکثر غربی‌ها چه زنان و چه دخترانشان به خاطر فرهنگ غلطی که دارند به آسانی و به ارزانی پایی خود را می‌فروشند. حال می‌خواهند این فرهنگ پلید را به کشور ما همانند کشورهای دیگر وارد کنند. آنوقت دختر مسلمان گاهی تحت تأثیر شعارها و افکار آنان که طبق هوای نفس هم است واقع می‌شود و به آسانی عفت خود را از دست می‌دهد و کم به زنی فاسد و ناپاک تبدیل می‌شود. همچنین پسر مسلمان ایرانی تحت تأثیرات افراد لایبالی و اباحی گر قرار گرفته و بزرگترین هدفش رابطه جنسی با دختران است و هیچگاه هم به یکی یادوتا قانع نمی‌شوند زیرا اگر کسی مهار نفسش را راها کرد آنوقت طبق فرمایش امیرمؤمنان علی بن ابی طالب(ع) غلام نفسش می‌شود و ازحتی از غلام پست‌تر می‌گردد.

رسول خدا(ص): «زنا دارای سه اثر بد دنیوی و سه اثر بد اخروی است: اثرات دنیوی زنا عبارتند از: رسواشدن، کوتاهی عمر و قطع روزی(روزی حلال). و اثرات اخروی آن: سختی حساب، خشم خداوند و ابدي بودن در جهنم است»

7- اگر پاکستان ،مدیریت و مسئولیت جامعه را در دست داشته باشند جامعه بطرف سعادت دنیوی و اخروی حرکت می‌کند. زیرا فکر پاک معجزه می‌کند و افکار سالم از آن بیرون می‌آید ولی در جامعه‌ای که افراد فاسد و ناپاک امور آن کشور را در دست دارند جامعه بطرف نیستی و نابودی پیش می‌رود. اگر نگاهی به کشور عراق ببینیم متوجه می‌شویم که چگونه کشوری

با این همه توانایی تبدیل به ویرانه‌ای شد. اگر آمریکا را در نظر بگیریم می‌بینیم حضور افراد فاسد در مسئولیتهای مختلف، همه روزه شاهد خراب شدن کشور ویا منطقه‌ای بدست این مستکبر می‌شویم. اگر در رأس کشور آمریکا فرد پاکدامنی بودمی توانست یاور مظلومان و دشمن متجاوزین باشد ولی در حال حاضر یاور ظالمان و دشمن مظلومین است و همه روزه لعن و نفرین میلیونها نفر متوجه مسئولین این کشور است و اکثر مردم دنیا از آمریکا نفرت دارند.

همچنین در انگلیس و سایر کشورهای اویانی بخاطر ریاست افراد ناپاک روز بروز از اخلاق سالم فاصله گرفته و خانواده‌ها بیشترشان از همپالاشیده و بقیه هم در معرض خطر قرار دارند. ناپاکان در این کشورها از پاکیزه‌ها نفرت دارند حتی از حجاب که تکه‌ای پارچه بر روی موی سر است وحشت دارند.

8- افراد پاکدامن معمولاً عاقبت خوبی در انتظارشان است و با آرامش از این دنیا می‌روند و بعد از مردنشان، پشت سر آنها از خوبیهایشان ذکر می‌شود و در محافل از آنها به نیکی یاد می‌نمایند.

ولی افراد ناپاک گاه به سرانجام شومی کشیده می‌شوند. به آدمکشی و قحاق و اعتیاد و راهزنی و دزدی و کلاهبرداری و تشکیل باند فروش دختران کشورهای جهان سوم به خوشگذرانهای غربی و عرب و غیره منتهی می‌شود.

اخیراً در بخش اخبار تلویزیون (بهمن 82) اعلام شد که در آلمان آدمخواری که دوستش را خورده بود، دستگیر شده که به وجود حداقل هشتصد آدمخوار اینترنتی دیگر اعتراف کرد و عجیب تر اینکه گفت: دوستم خود از من خواهش کرده که بروم و او را بخورم! بعد این مرد که لباس مرتب و کراوات داشت اضافه نمود که ما آدمخوارها داریم به‌شیریت خدمت می‌کنیم! زیرا جمعیت جهان زیاد شده و بوجود ما نیاز است!

انسانهای عاقل و خردمند روا نمی‌دانند که برای اشباع تمایلات نفسانی خود پا بر روی قوانین الهی و فطری و اجتماعی و اخلاقی و انسانی بگذارند. بلکه نفس خود را کنترل می‌کنند و در محدوده دین و قانون، تمایلات خود را ارضاء می‌نمایند.

با امید روزی که با برداشتن موانع ازدواج از سر راه جوانان توسط خانواده‌ها و همچنین کمک دولت‌مردان به اشاعه فرهنگ ازدواج با کمکیهای مالی و فرهنگی به زوجین، و آشنایی دختران و پسران با پاکیزه‌ها و پاکدامنی، از شیوع اعمال نامشروع جلوگیری شود و خانواده‌ها بسوی سعادت و تکامل حرکت نمایند

ادب پیامبر اعظم (ص)

در حدیثی از امام صادق (ع)، رسول خدا (ص) اینگونه توصیف شده است: از همه کس، حکیمتر و داناتر و بردبارتر و شجاعتر و عادلتر بود. هرگز دستش به زنی نامحرم نرسید و سخاوتمندترین مردم بود. هرگز در هم‌دیناری نزد او نمائد. بر زمین می‌نشست و بر زمین غذا می‌خورد و بر زمین می‌خوابید و نعلین و لباس خود را پینه و وصله می‌کرد. در خانه خود رامی‌گشود و گوشت را خود می‌دوشید و پای شتر را خود می‌بست و چون خدمتکار از گردانیدن آسیاب خسته می‌شد، خود می‌گرداند. آب وضو را بدست خود حاضر می‌کرد و پیوسته سرش در زیر بود. در حضور مردم تکیه نمی‌کرد و اهل و عیال خود را خدمت می‌کرد و هرگز آروغ نزد و هر که او را به مهمانی دعوت می‌نمود، قبول می‌فرمود و نگاه‌زیاد به صورت مردم، نمی‌کرد. هرگز برای دنیا بخشش در نمی‌آمد و برای خدا غضب می‌کرد و گاه از گرسنگی، سنگ بر شکم می‌بست و هر چه حاضر می‌کردند، تناول می‌فرمود. انگشت نقره در انگشت کوچک دست راست می‌کرد. خربزه را دوست می‌داشت. هنگام وضو مسواک می‌زد و ادب هر که را رعایت می‌فرمود و عذر هر مه را که معذرت می‌خواست، قبول می‌نمود و تبسم بسیار می‌کرد و هرگز صدای خنده‌اش بلند نمی‌شد و هرگز کسی را دشنام نداد و خدمتکار و زنان خود را نفرین نکرد. بد را به‌خوب جواب می‌داد و ابتدا به سلام و دست دادن می‌نمود و در هر مجلسی، یاد خدا می‌کرد. «حیوة القلوب ج 2»

حدیث (1) امام علی علیه السلام :

الْحَيَاءُ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ؛

حیا کلید همه خوبی هاست.

شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحكم و درر الكلم ج1، ص 93، ح340

حدیث (2) رسول اکرم صلی الله علیه و آله :

الْحَيَاءُ زِينَةُ الْإِسْلَامِ؛

حیا زینت اسلام است.

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ج1، ص488، ح1244

حدیث (3) رسول اکرم صلی الله علیه و آله :

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْخَيَّ الْخَلِيمَ الْعَفِيفَ الْمُتَعَفِّفَ؛

خداوند انسان با حیای بردبار پاک دامن را که پاکدامنی می ورزد، دوست دارد.

کافی(ط-الاسلامیه) ج2، ص112، ح8

حدیث (4) امام کاظم علیه السلام :

الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ وَالْإِيمَانُ فِي الْجَنَّةِ وَالْبَدَأُ مِنَ الْجَفَاءِ وَالْجَفَاءُ فِي النَّارِ؛

حیا از ایمان و ایمان در بهشت است و بد زبانی از بی مهری و بد رفتاری است و بد رفتاری در جهنم است.

تحف العقول ص 394 - بحار الأنوار(طبیروت) ج75، ص309

حدیث (5) امام صادق علیه السلام :

الْحَيَاءُ عَلَى وَجْهَيْنِ فَمِنْهُ ضَعْفٌ وَمِنْهُ قُوَّةٌ وَإِسْلَامٌ وَإِيمَانٌ؛

حیا بر دو گونه است: یکی حیاى ضعف و ناتوانی و دیگری حیاى قدرت و اسلام و ایمان.

تحف العقول ص360 - بحار الأنوار (طبیروت) ج75، ص242

حدیث (6) امام صادق علیه السلام :

الْحَيَاءُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ فِي النِّسَاءِ وَوَاحِدٌ فِي الرِّجَالِ؛

حیا ده جز دارد، نه جزء آن در زنان است و يك جزء در مردان.

من لايحضر الفقيه ج3 ، ص468 ، ح4630

حدیث (7) امام علی علیه السلام :

غَايَةُ الْحَيَاءِ أَنْ يَسْتَحْيِيَ الْمَرْءُ مِنْ نَفْسِهِ؛

اوج حیا این است که آدمی از خودش حیا کند.

تصنيف غررالحكم و درالكلم ص236 ، ح4758

حدیث (8) امام علی علیه السلام :

ثَلَاثٌ لَا يُسْتَحْيَى مِنْهُنَّ: خِدْمَةُ الرَّجُلِ ضَيْفَهُ وَ قِيَامُهُ عَنْ مَجْلِسِهِ لِأَبِيهِ وَ مُعَلِّمِهِ وَ طَلَبُ الْحَقِّ وَ إِنْ قَلَّ؛

از سه کار حیا نباید کرد: خدمت به میهمان، از جا برخاستن در برابر پدر و آموزگار خویش و طلب حق گرچه اندك باشد.

تصنيف غررالحكم و درالكلم ص69 ، ح 978

حدیث (9) امام علی علیه السلام :

الْحَيَاءُ مِنْ اللَّهِ يَمْحُو كَثِيرًا مِنَ الْخَطَايَا؛

حیا از خدا بسیاری از گناهان را پاک می کند.

تصنیف غررالحکم و درر الکلم ص 257 ، ح 5455

حدیث (10) رسول اکرم صلی الله علیه و آله :

أَمَّا الْحَيَاءُ فَيَتَسَعَّبُ مِنْهُ اللَّيْنُ، وَ الرَّأْفَةُ، وَ الْمُرَاقَبَةُ لِلَّهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ، وَ السَّلَامَةُ، وَ اجْتِنَابُ الشَّرِّ، وَ الْبِشَاشَةُ، وَ السَّمَاحَةُ، وَ الظَّفَرُ، وَ حُسْنُ الثَّنَاءِ عَلَى الْمَرْءِ فِي النَّاسِ، فَهَذَا مَا أَصَابَ الْعَاقِلَ بِالْحَيَاءِ، فَطُوبَى لِمَنْ قِيلَ نَصِيحَةُ اللَّهِ وَ خَافَ فَضِيحَتَهُ؛

اما شاخه های حیا عبارتند از: نرمش، مهربانی، در نظر داشتن خدا در آشکار و نهان، سلامت، دوری از بدی، خوشرویی، گذشت، بخشندگی، پیروزی و خوشنامی در میان مردم، اینها فوایدی است که خردمند از حیا می برد. خوشا بحال کسی که نصیحت خدا را بپذیرد و از رسوایی خودش بترسد.

تحف العقول ص 17

حدیث (11) امام باقر علیه السلام :

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا قَالَ قُولُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُجِبُونَ أَنْ يُقَالَ لَكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُبْعِضُ اللَّعَانَ السَّبَّابَ الطَّعَانَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ الْفَاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ السَّائِلَ الْمُلْجِفَ وَ يُجِبُ الْحَيَّ الْحَلِيمَ الْعَفِيفَ الْمُتَعَفِّفَ

درباره این گفته خداوند که «با مردم به زبان خوش سخن بگویید» فرمود: بهترین سخنی که دوست دارید مردم به شما بگویند، به آنها بگویید، چرا که خداوند، لعنت کننده، دشنام دهند، زخم زبان زن بر مؤمنان، زشت گفتار، بدزبان و گدای سمج را دشمن می دارد و با حیا و بردبار و عقیف پارسا را دوست دارد.

امالی (صدوق) ص 254 ، ح 4

حدیث (12) امام علی علیه السلام :

أَصْلُ الْمُرُوءَةِ الْحَيَاءُ وَ ثَمَرَتُهَا الْعِفَّةُ؛

ریشه مردانگی حیا و میوه اش پاکدامنی است.

تصنيف غررالحکم و دررالكلم ص258 ، ح 5503

حديث (13) رسول اکرم صلى الله عليه و آله :

إذا رأيت من أخيك ثلاث خصال فارجه: الحياء و الأمانة و الصدق و إذا لم ترها فلا ترجمه

وقتى در برادر (دینی) خود سه صفت دیدی به او امیدوار باش، حیا و امانت دارى و راستگویی و اگر آن ها را ندیدی به او امید نداشته باش

نهج الفصاحه ص193، ح 205

حديث (14) امام على عليه السلام :

الْمُؤْمِنُ حَيٌّ غَنِيٌّ مُوقِنٌ تَقِيٌّ

مؤمن، با حیا، بى نیاز، با وقار و پرهیزگار است.

تصنيف غررالحکم و دررالكلم ص90 ، ح 1530

حديث (15) پیامبر صلى الله عليه و آله :

الْعَدْلُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الْأُمَرَاءِ أَحْسَنُ، وَ السَّخَاءُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الْأَغْنِيَاءِ أَحْسَنُ، الْوَرَعُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الْعُلَمَاءِ أَحْسَنُ، الصَّبْرُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الْفُقَرَاءِ أَحْسَنُ، التَّوْبَةُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الشُّبَابِ أَحْسَنُ، الْحَيَاءُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي النِّسَاءِ أَحْسَنُ؛

عدالت نیکو است اما از دولتمردان نیکوتر، سخاوت نیکو است اما از ثروتمندان نیکوتر؛ تقوا نیکو است اما از علما نیکوتر؛ صبر نیکو است اما از فقرا نیکوتر، توبه نیکو است اما از جوانان نیکوتر و حیا نیکو است اما از زنان نیکوتر.

نهج الفصاحه ص578 ، ح 2006

حديث (16) ابی سعید الخدری :

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَنَاءِ فِي خَيْرِهَا. وَ كَانَ إِذَا كَرِهَ شَيْئًا عَرَفْنَاهُ فِي وَجْهِهِ؛

رسول اکرم صلی الله علیه و آله از دختران پشت پرده با حیاطر بودند، و اگر چیزی را دوست نمی داشتند، از چهره شان می فهمیدیم.

مکارم الأخلاق ص 17

حدیث (17) پیامبر صلی الله علیه و آله :

خَمْسٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ: الْحَيَاءُ وَالْجُلْمُ وَالْحِجَامَةُ وَالسَّوَاكُ وَالتَّعَطُّرُ؛

پنج چیز از سنت پیغمبران است: حیا، بردباری، حجامت کردن، و مسواک و عطر زدن.

نهج الفصاحه ص 462 ، ح 1463

حدیث (18) امام صادق علیه السلام :

لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ

ایمان ندارد کسی که حیا ندارد

کافی (ط - الإسلامية) ج 2، ص 106 ، ح 5

حدیث (19) حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم :

الحياء هو الدين كله

حیا تمام دین است

نهج الفصاحة ص 453 ، ح 1428

حدیث (20) حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم :

الحياء و الإيمان قرنا جميعا فإذا رفع أحدهما رفع الآخر

حیا و ایمان قرین یک دیگرند اگر یکی از میان برخاست دیگری هم برود

نهج الفصاحة ص 453 ، ح1429

حديث (21) حضرت محمد صلى الله عليه و آله و سلم :

الحياء لا يأتي إلا بخير

از حیا جز نیکی نمی آید

نهج الفصاحة ص 453 ، ح1427

حديث (22) ابی سعید الخدری :

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ حَيًّا لَا يُسْأَلُ شَيْئًا إِلَّا أُعْطَاهُ

رسول الله با حیا بود چیزی نمیخواست مگر اینکه به او عطا می کردند

مكارم الأخلاق ص 17

حديث (23) حضرت محمد صلى الله عليه و آله و سلم :

الْحَيَاءُ حَيَاءٌ إِنْ حَيَاءٌ عَقْلٍ وَ حَيَاءٌ حُمْقٍ فَحَيَاءُ الْعَقْلِ هُوَ الْعِلْمُ وَ حَيَاءُ الْحُمْقِ هُوَ الْجَهْلُ

حیا دو گونه است: حیا عقل و حیا حماقت، حیا عقل، علم است و حیا حماقت، نادانی است

كافي(ط-الاسلاميه)

منابع:

مسأله حجاب استاد مطهری

حجاب مودودی

الگوهای تربیت

رسائل حجابیه رسول جعفریان

میزان الحکمة محمدی ری شهری

الگوهای تربیت محمد علی کریمی نیا

حیا سرمایه ایمان اتحادیه انجمن های اسلامی دانش آموزان

حریت و ازادگی

مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر حضرت محمد و آل بیت
طاهرینش

امیرمومنان علیه السلام می فرماید:

... و لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً^۱

... بنده دیگری مباش در حالی که خداوند ترا آزاد آفریده است .

یکی از فضیلت‌های مهم بشری این است که آدمی حر و آزاده باشد. یعنی هیچگونه وابستگی به دنیا و جلوه

های دنیا نداشته باشد. اسیر دنیا نباشد. اسیر زن نباشد. اسیر ریاست نباشد. اسیر مال و ثروت نباشد. اسیر شهرت

طلبی و خودنمایی نباشد. در این صورت حر و آزاده است چه زن و چه مرد.

تفاوت ازادگی با آزادی

^۱ میزان الحکمه ، ج 3، ص 441.

آزادی» در مقابل بردگی، اصطلاحی حقوقی و اجتماعی است و به معنای رهایی تن از اسارت و نیز «خلاصی از تنگنای زندگی و انتخاب آگاهانه مسیر حق است. اما «آزادگی»، برتر از آزادی بوده و شامل نوعی رهایی از قید و بندهای ذلت آور نیز می شود و به معنای رهایی عقل و جان آدمی از زندان نفس و شهوت و گام برداشتن در وادی عشق و حیرت است¹.

به گفته علمای علم اخلاق، آزادی رهایی از اسارت دیگران است و آزادگی رهایی از اسارت خویشتن. آزادی وقتی حاصل می شود که کسی بر کس دیگری تسلط نداشته باشد، اما آزادگی با تسلط انسان بر خویشتن به دست می آید.

در طول تاریخ ازادگان زیادی بودند که برای حفظ حریت خود و جامعه خود مبارزه کردند و گاه به شهادت رسیدند گاه اسیر و زندانی شدند ولی هرگز تسلیم ظالمین و کسانی که می خواستند آنها را دربند کنند و ازادگی آنان را بگیرند نگردیدند.

در راس ازادگان حسین بن علی علیه السلام است که رهبر ازادگان جهان است. هنوز فریاد ان ازاد مرد کربلا به گوش می رسد که می فرمود: هیئات منا الذله! هرگز زیر بار ذلت و خواری نمی روم. او حاضر شد همه مصیبت های عظیم را تحمل کند ولی آزادگی خود را از دست ندهد.

بعد از امام حسین علیه السلام، حضرت عباس قهرمان است که آزاد مردی بی همتاست. با اینکه در اوج جوانی و زیبایی بود و می توانست انواع لذت های مادی را بچشد ولی حاضر نشد امام حسین علیه السلام را تنها بگذارد و امان نامه دشمن را بپذیرد!

همچنین جناب مسلم بن عقیل از ازاد مردانی است که در مرحله ای در خانه هانی بن عروه وقتی ابن زیاد برای عیادت هانی آمده بود مسلم پشت پرده بود و فرصتی برای ازبین بردن ابن زیاد خونخوار پیدا کرد ولی جوانمردیش اجازه نداد از پشت پرده ناگهانی به او هجوم برد و او را بکشد چون یاد سخنی از رسول خدا افتاد که مسلمان ناغافل حمله نمی کند!

بیاییم به قرن خودمان ازادگانی چون سید جمال اسدآبادی که همه جا بر علیه استعمار مبارزه می کند و چون او را به جزیری ای بدون غذا و پول، تبعید می کند و از او می پرسند حال چه می کنی؟ جواب داد: شیر

هر کجا برود شکار خود را پیدا می کند. یا شخصیتی چون نواب صفوی که شاه به او پیشنهاد می کند سفیر ایران در اردن شود یا تولیت استان قدس شود یا در خانه بنشیند و ماهانه پول بگیرد ولی نواب همه را رد می کند!

در این کتاب به مساله حریت و علل و عوامل ان می پردازیم. انشالله مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد. کرمانشاه-تابستان 97

حریت و آزادگی در قران و حدیث

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ^۱

بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما، بعضی دیگر را [غیر از خدای یگانه] به خدایی نپذیرد هر گاه [از این دعوت] سرباز زنند، بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانی

براساس این آیه شریفه، هیچ کس حق ندارد خود را ارباب دیگران قرار داده و بر دیگری سلطه ای روا دارد و از سوی دیگر نیز هیچ کس حق ندارد دیگران را به اربابی خود بپذیرد و خود را تحت سلطه آنان قرار دهد؛ چرا که هر دو صورت از موانع آزادی محسوب می شوند

آزاد کردن انسان ها وظیفه پیامبران

انبیاء عظام الهی آمده اند، تا این غل ها و قید و بند ها را که سدّ راه آزادی اند، از انسان باز کنند، تا او از غیر خود رها و آزاد گردد.

وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ^۲

«بار سنگین و غل و زنجیرها را از انسان ها بر می دارند».

سورة آل عمران: آیه 64 1.

اعراف / آیه ۱۵۷ 2

عوامل اسارت انسان

رُئِنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ «
والحرثِ ذلكَ متاعُ الحَيوةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ قُلْ أُوتِيتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِّدِينٍ اتَّقُوا عِنْدَ رَبِّهِمْ
جَنَّاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» (آل عمران: 145)
؛ عشق به امیال نفسانی و دوست داشتن زن و فرزندان و همیان های زر و سیم و اسبان داغ بر نهاده و چارپایان و زراعت در چشم مردم زینت یافته است. همه این ها متاع زندگی این جهانی هستند، در حالی که بازگشتگاه خوب نزد خداست. بگو: آیا شما را به چیزی بهتر از این ها آگاه کنم؟ برای آنان که پرهیزگاری پیشه کنند، نزد پروردگارشان بهشت هایی است که نهرها در آن ها روانند. اینان با زنان پاکیزه، در عین خشنودی خدا، جاودانه در آنجا خواهند بود. و خدا از حال بندگانش آگاه است.

آزادمردی و آزادگی

امام صادق علیه السلام:

خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهَا فَلَيْسَ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتَعٍ ، أَوَّلُهَا : الْوَفَاءُ ، وَ الثَّانِيَةُ : التَّوْبَةُ ، وَ الثَّالِثَةُ : الْحَيَاءُ ، وَ الرَّابِعَةُ : حُسْنُ الْخُلُقِ ، وَ الْخَامِسَةُ - وَ هِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ - : الْحُرِّيَّةُ .
پنج خصلت است که در هر کس یکی از آنها نباشد خیر و بهره زیادی در او نیست : اول : وفاداری ، دوم تدبیر ، سوم : شرم و حیا ، چهارم : خوش خویی و پنجم - که چهار خصلت دیگر را نیز در خود دارد - : آزادی .^۱

همه مردم آزادند

امام علی علیه السلام:

^۱ الخصال : ۲۸۴/۳۳

أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أُمَّةً ، وَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَحْرَارٌ .
ای مردم ! آدم نه بنده ای زایید و نه کنیزی . مردم همه آزادند ¹

امام علی علیه السلام:

لَا تَكُونَنَّ عَبْدًا غَيْرَكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حُرًّا .
بنده دیگران مباش که خداوند سبحان تو را آزاد آفریده است ²

امام علی علیه السلام:

لَا يَسْتَرْقَنَكَ الطَّمَعُ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا .
طمع ، تو را به بندگی نگیرد، که خداوند تو را آزاد آفریده است ³

امام علی علیه السلام:

لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرَكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا ، وَمَا خَيْرُ خَيْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ ، وَيُسِرُّ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرِ ؟!
بنده دیگری مباش، که خدا تو را آزاد آفرید . در آن نیکی که جز با بدی و آن آسانی که جز با سختی به
چنگ نیاید، چه خیر و برکتی است؟ ⁴

اگر دین ندارید لا اقل آزاد مرد باشید!

امام حسین علیه السلام: - خطاب به دشمنانش -

وَيَلَكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي الدُّنْيَا .
.وای بر شما! اگر دین ندارید ، در دنیا آزاده باشید

¹ نهج السعادة: ۱/۱۹۸

² نهج السعادة: ۱/۱۹۸

³ غرر الحكم: ۱۰۳۷۱

⁴ غرر الحكم: ۱۰۳۱۷

آزادمرد در همه احوال، آزادمرد است

امام صادق علیه السلام:

إِنَّ الْحُرَّ حُرٌّ عَلَى جَمِيعِ أَحْوَالِهِ: إِنْ نَابَتْهُ نَائِبَةٌ صَبَرَ لَهَا، وَ إِنْ تَدَاكَتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ لَمْ تَكْسِرْهُ وَ إِنْ أُسِرَ وَ قُهِرَ وَ اسْتُبْدِلَ بِالْأَيْسَرِ عُسْرًا، كَمَا كَانَ يُوسُفُ الصَّدِّيقُ الْأَمِينُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: لَمْ يَضُرُّهُ حُرِّيَّتُهُ أَنْ اسْتُعْبِدَ وَ قُهِرَ وَ أُسِرَ.

آزاده در همه حال آزاده است . اگر بلا و سختی به او رسد شکیبایی ورزد و اگر مصیبتها بر سرش فرو ریزند او را نشکنند هر چند به اسیری افتد و مقهور شود و آسایش را از دست نهاده به سختی و تنگدستی افتد . چنان که یوسف صدیق امین، صلوات الله علیه ، به بندگی گرفته شد و مقهور و اسیر گشت اما این همه به . آزادگی او آسیب نرساند^۱

امام علی علیه السلام:

إِنَّ الْحَيَاءَ وَ الْعِفَّةَ مِنْ خَلَائِقِ الْإِيمَانِ، وَ إِنَّهُمَا لَسَجِيَّةُ الْأَحْرَارِ وَ شِيْمَةُ الْأَبْرَارِ^۲

. حیا و عفت از خصلتهای ایمان است . این دو، سرشت آزادگان و خوی نیکان است

امام علی علیه السلام:

جَمَالُ الْحُرِّ تَجَنُّبُ الْعَارِ^۳.

. زیباییِ آزاد مرد، به دوری کردن از ننگ است

الکافی: ۲/۸۹/۶^۱

غرر الحکم: ۳۶۰۵^۲

غرر الحکم: ۴۷۴۵^۳

امام علی علیه السلام:

مَنْ قَضَى مَا أُسْلِفَ مِنَ الْإِحْسَانِ فَهُوَ كَامِلُ الْحُرِّيَّةِ.^۱

• هر که به وعده احسانی که در گذشته داده است عمل کند، آزادگی اش کامل است

امام علی علیه السلام:

الْحُرِّيَّةُ مُنْزَهَةٌ مِنَ الْغِلِّ وَالْمَكْرِ.^۲

• آزادگی، از کینه توزی و نیرنگ منزّه است

امام علی علیه السلام:

مِنْ تَوْفِيقِ الْحُرِّ اكْتِسَابُهُ الْمَالَ مِنْ حِلِّهِ.^۳

• از توفیقات آزاده، به دست آوردن مال از راه حلال است

امام علی علیه السلام:

ابْذِلْ مَالَكَ فِي الْحُقُوقِ ، وَوَاسِ بِهِ الصَّدِيقَ ؛ فَإِنَّ السَّخَاءَ بِالْحُرِّ أَخْلَقُ.^۴

دارایی خود را در آنجا که حقّ است ببخش، و دوست را در آن سهیم کن، که جامه بخشندگی بر تن
آزاده مرد زینده تر است

امام باقر علیه السلام:

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.^۱

• گروهی خداوند را از روی سپاسگزاری می پرستند و این پرستش آزادگان است

^۱ غرر الحکم : ۱۷۲۱

^۲ غرر الحکم : ۱۴۸۵

^۳ غرر الحکم : ۹۳۹۳

^۴ غرر الحکم : ۲۳۸۴

آنچه آزادگی می آورد

مَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ كَانَ حُرًّا.^۲

• امام علی علیه السلام: هر که خواهشهای نفس را فرو گذارد، آزاده است

امام علی علیه السلام:

الْعَبْدُ حُرٌّ مَا قَنَعَ، الْحُرُّ عَبْدٌ مَا طَمَعَ.^۳

• بنده قانع، آزاد است و آزاد طمعکار، بنده

امام علی علیه السلام:

مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَعْتَقَ نَفْسَهُ وَارْضَى رَبَّهُ.^۴

• هر که به دنیا پشت کند، خویش را آزاد کرده و پروردگار خود را خشنود ساخته است

امام صادق علیه :

إِنَّ صَاحِبَ الدِّينِ ... رَفَضَ الشَّهَوَاتِ فَصَارَ حُرًّا.^۵

• دیندار ... خواهشها را کنار گذاشت و آزاده شد

عیسی علیه السلام:

^۱ بحار الأنوار: ۷۸/۱۸۷/۲۹

^۲ تحف العقول: ۹۹

^۳ غرر الحکم: ۴۱۳

^۴ غرر الحکم: ۸۸۱۶

^۵ الأمالی للمفید: ۵۲/۱۴

بما ذا نَفَعَ امرؤُ نَفْسَهُ بَاعَهَا بِجَمِيعِ ما فِى الدُّنْيَا ثُمَّ تَرَكَ ما بَاعَهَا بِهِ مِيراثًا لغيرِهِ ؟! أَهْلَكَ نَفْسَهُ، و لكن طوبى
لأمرئٍ خَلَصَ نَفْسَهُ و اختارَهَا على جَمِيعِ الدُّنْيَا.^۱

چه سودی می برد آن که خود را به همه آنچه در دنیاست بفروشد و سپس آنچه را به بهای نفس خویش
خریده است، برای دیگران به ارث گذارد ؟ چنین کسی خود را تباه کرده است . خوشا به حال کسی که
جان خویش را برهاند و آن را بر همه دنیا برگزیند .

به جا آوردن شرایط آزادی

امام علی علیه السلام:

مَنْ قَامَ بِشَرَائِطِ الْعُبُودِيَّةِ أَهْلًا لِلْعِتْقِ ، مَنْ قَصَرَ عَنْ أَحْكَامِ الْحُرِّيَّةِ أُعِيدَ إِلَى الرِّقِّ .

هر که شرایط بندگی را به جا آورد، سزاوار آزادی شود و هر که در احکام و شرایط آزادی کوتاهی
• ورزد، به بندگی باز گرفته شود^۲

کشته شدن در راه آزادی

امام باقر علیه السلام:

إِنَّ يَزِيدَ بْنَ معاويةَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ وَهُوَ يُرِيدُ الْحَجَّ، فَبَعَثَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ فَأَتَاهُ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: أَتُقِرُّ لِي
أَنَّكَ عَبْدٌ لِي، إِنْ شِئْتُ بِعْتُكَ وَ إِنْ شِئْتُ اسْتَرْقَيْتُكَ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: وَاللَّهِ يَا يَزِيدُ، مَا أَنْتَ بِأَكْرَمَ مِنِّي فِي
قُرَيْشٍ حَسَبًا، وَ لَا كَانَ أَبُوكَ أَفْضَلَ مِنْ أَبِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْإِسْلَامِ، وَ مَا أَنْتَ بِأَفْضَلَ مِنِّي فِي الدِّينِ وَ لَا بِخَيْرٍ
مِنِّي، فَكَيْفَ أَقِرُّ لَكَ بِمَا سَأَلْتَ؟! فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: إِنْ لَمْ تُقِرَّ لِي وَ اللَّهُ قَتَلْتُكَ، فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: لَيْسَ قَتْلُكَ إِتْيَا
بِأَعْظَمَ مِنْ قَتْلِكَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ.^۳

یزید بن معاویه به قصد حج وارد مدینه شد و در پی مردی از قریش فرستاد و او آمد. یزید به او گفت: آیا
اعتراف می کنی که تو بنده منی ؛ اگر بخواهم می فروشمت و اگر بخواهم تو را به بردگی می گیرم؟ آن

^۱ تنبيه الخواطر : ۲/۱۱۵

^۲ غرر الحکم : ۸۵۲۹ - ۸۵۳۰

^۳ الکافی : ۸ / ۲۳۴ / ۳۱۳

مرد گفت: به خدا سوگند ای یزید! تو در میان قریش از من نژاده تر و والا تبارتر نیستی و پدرت نیز، چه در زمان جاهلیت و چه در زمان اسلام، از پدر من برتر نبود. در دینداری نیز از من برتر و بهتر نیستی. پس چگونه به خواست تو گردن نهم؟ یزید گفت: به خدا سوگند اگر اعتراف نکنی تو را می کشم. مرد گفت: کشتن من بالاتر و مهم تر از کشتن حسین بن علی علیه السلام، فرزند رسول خدا، نیست. یزید دستور داد او را کشتند.

امام علی علیه السلام:

إِيَّاكَ وَكُلَّ عَمَلٍ يُنْفَرُ عَنْكَ حُرًّا، أَوْ يُذِلُّ لَكَ قَدْرًا، أَوْ يَجْلِبُ عَلَيْكَ شَرًّا، أَوْ تَحْمِلُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا.^۱

مبادا کاری کنی که آزاده ای را از تو گریزان کند، یا قدر تو را بکاهد، یا شرّ و بدی برایت به بار آورد، یا . در روز رستاخیز، بار گناهی بر دوشت کنی

امام علی علیه السلام:

لَيْسَ لِلْأَحْرَارِ جَزَاءٌ إِلَّا الْإِكْرَامُ.^۲

.آزادگان شایسته پاداشی جز احترام و بزرگداشت نباشند

امام علی علیه السلام:

مَنْ أَوْحَشَ النَّاسَ تَبَرَّأَ مِنَ الْحُرِّيَّةِ.^۳

. آن که مردم را به وحشت اندازد، از آزادگی بدور است

امام علی علیه السلام:

^۱ غرر الحکم: ۲۷۲۷

^۲ غرر الحکم: ۶۶۴۴

^۳ غرر الحکم: ۲۷۲۸

أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا؟! إِنَّهُ لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا.^۱

آیا آزاد مردی نیست که این خرده غذای لا به لای دندانها (دنیا) را برای اهلش وا گذارد؟ بدانید که جان بهای شما جز بهشت نیست؛ پس آن را جز به بهشت مفرشید.

ویژگیهای آزادگان

وفادار هستند

اهل تدبیرند

شرم و حیادارند

خوش خوستند

طمع کار و حریص نیستند.

. اگر بلا و سختی به او رسد شکیبایی ورزد و اگر مصیبتها بر سرش فرو ریزند او را نشکنند هرچند به اسیری

افتد و مقهور شود و آسایش را از دست نهاده به سختی و تنگدستی افتد

از کارهایی که باعث ننگ و عار است دوری می نمایند.

اگر به کسی وعده احسانی می دهند به آن عمل می کنند حتی بعد از مدت طولانی.

آزادگی، از کینه توزی و نیرنگ منزّه است

از توفیقات آزاده، به دست آوردن مال از راه حلال است

نهج البلاغة: الحکمة ۴۵۶، تحف العقول: ۳۹۱^۱

آزادگان بخشنده و با سخاوتند.

آزادگان خدا را به خاطر اینکه شایسته عبادت است می پرستند نه از ترس جهنم یا به طمع بهشت.

آزادگان، شهوات را دور انداخته اند.

آزادگان اهل قناعتند

آزادگان به دنیا پشت کنند و نسبت به لذتهای دنیا بی رغبتند.

آزادگان هیچگاه مردم را نمی ترسانند و به وحشت نمی اندازند.

داستانی از حریت و آزادمردی امام حسین علیه السلام

در زمان خلافت معاویه، زن مؤمنی به نام «ارینب» دختر اسحاق زندگی می کرد که در زیبایی و ادب و کمالات، شهرتی درخور داشت.

یزید که در این زمان ولیعهد بود شیفته و عاشق او بود، اما قبل از این که در جهت ازدواج با وی اقدامی انجام دهد، «ارینب» با پسر عموی خود «عبدالله بن سلام» که از شخصیت‌های معروف بود، ازدواج کرده و در عراق با همسر خود در کمال آسایش و راحتی زندگی می کردند.

معاویه از عشق و دلباختگی یزید آگاه شد و قول داد که او را به مقصود برساند. در این زمان عبدالله از سوی معاویه در عراق مسئولیتی داشت. معاویه او را از عراق به شام احضار کرد و توسط ابوهریره و ابودرداء به وی پیغام داد که دوست دارد دختر خود را به ازدواج تو درآورد؛ زیرا تو شایستگی داری که داماد خلیفه باشی.

عبدالله این پیشنهاد را پذیرفت، ابوهریره و ابودرداء جریان را به معاویه گزارش کردند. معاویه پیش از این، به دختر خود گفته بود که اگر آن دو نزد تو آمدند که تو را برای عبدالله خواستگاری نمایند، موافقت کن! ولی به آنان بگو: "در صورتی موافقت می کنم که عبدالله، همسر خود را طلاق دهد." عبدالله فریب معاویه را نخورده و همسر خود را طلاق داد و از معاویه درخواست کرد به وعده خود وفا کند.

معاویه پاسخ داد: اگر دخترم رضایت دهد، می‌پذیرم. آن دو نزد دختر معاویه رفتند و جریان طلاق «ارینب» را به او گفتند. دختر معاویه پاسخ داد: باید درباره این موضوع اندیشه و مشورت نمایم مدتی گذشت تا عده «ارینب» سپری شد. مجدداً آن دو نزد دختر معاویه رفتند اما او پاسخ منفی داد و گفت: این ازدواج به مصلحت من نمی‌باشد!! سپس معاویه، ابودرداء را به عراق فرستاد تا «ارینب» را برای یزید خواستگاری نماید. چون وی وارد عراق (کوفه) شد، فهمید که امام حسین (ع) هم در عراق است. تصمیم گرفت در آغاز خدمت امام برسد و بعد مأموریت خود را انجام دهد. چون خدمت امام رسید، حضرت فرمود: برای چه به عراق آمده‌ای؟ ابودرداء موضوع را به امام گفت، امام فرمود: من هم تصمیم داشتم کسی را نزد «ارینب» برای خواستگاری بفرستم. اکنون که نزد او می‌روی، پیام مرا نیز به او برسان. ابودرداء چون نزد ارینب رفت او را برای امام و یزید خواستگاری نمود. «ارینب» با وی مشورت کرد که کدام خواستگار بهتر است، ابودرداء پاسخ داد: امام برای همسری با تو شایسته‌تر است. امام با همان مهریه‌ای که بنا بود یزید بدهد، «ارینب» را به عقد خود درآورد.

عبدالله همسر سابق ارینب که در شام بود، مورد بی‌مهری معاویه واقع شد و حقوق او را قطع کرد. عبدالله برای گرفتن اموالی که نزد همسر خود به امانت گذاشته بود، رهسپار عراق شد و به خدمت امام حسین (ع) رسید و موضوع پس گرفتن امانت خود را با حضرت مطرح کرد. آن گاه برای گرفتن اموال خود نزد همسر سابقش رفت و اموال خود را دریافت کرد. آن دو چون به یاد گذشته افتادند، متأثر شدند و هر دو به گریه افتادند. امام با دیدن آن صحنه نسبت به آن دو ترحم کرد و فرمود: "باش که او را سه طلاقه کردم. خدایا! آگاهی که او را به جهت مال و زیبایی، به عقد خود درنیاوردم، بلکه به جهت این که او را برای شوهرش نگه دارم، با او ازدواج کردم." سپس دستور داد تمام مهریه او را بدهند. آن دو خواستند به عنوان تشکر اموالی را به امام بدهند، که حضرت نپذیرفت و فرمود: پاداشی که امید است به من داده شود، بهتر از اموال است، سپس آن دو دوباره با یکدیگر زندگی کردند^۱.

مظهر آزادگی

ای حسین ای مظهر آزادگی
اُسوه ای در مردی و مردانگی

جان فدا در راه جانان کرده ای

دینوری، ابومجد عبدالله بن مسلم بن قتیبه، الامامة و السياسة، تحقیق علی شیر، ج 1، ص 217 به بعد، نشر دارالاضواء، بیروت¹.

تا شرف یابد ز تو دلدادگی

مرگ با عزّت گزیدی در جهان
عار داری با ستمگر زندگی

دین حق را تو به خونت حافظی
خون سرخت رمز و راز بندگی

بهر دین دادی برادر هم پسر
کس ندارد جز تو این آمادگی

خون بها شد خون یارانت خدا
آفرین بر این همه ارزندگی

گشته ای بر خلق مصباح الهدی
کی، کجا باشد چنین تابندگی

می نهد هر راد و هر آزاده ای
سر به درگاهت به صد افتادگی

بر مرامت عاشق و دیوانه ام
افتخارم گشته این دیوانگی^۱

حکایت: شجاعت مجتهد آزاده

روزی «کامران میرزا» پسر ناصرالدین شاه که وزیر جنگ و حاکم تهران بود به دیدن حاج ملا علی کنی رفت. حاج ملا علی «رحمت الله» به خاطر درد پا نمی توانست دو زانو بنشیند لذا از کامران میرزا [که نایب السلطنه نیز بود] عذرخواهی نمود و پایش را دراز کرد. کامران میرزا، این حرکت ملا علی را حمل بر بی -

^۱ شاعر عزت الله نوری

اعتنائی او کرد و در حالی که باطناً ناراضی به نظر می‌رسید، پاسخ داد: «اصلاً چیز مهمی نیست، من هم درد پا دارم» و بعد از این گفتار دروغین، پایش را دراز کرد.

«:حاج ملا علی که متوجه جسارت کامران میرزا شده بود، جواب داد

اگر می‌بینید من پایم را دراز کرده‌ام، علتش این است که دستم را کوتاه کرده‌ام، شما هم دست را کوتاه کن [یعنی دست درازی به حریم اسلام و حقوق مردم نکن] و پایت را دراز کن، در این صورت من چه حرفی دارم؟». به این ترتیب، مجتهد آزاده ملا علی کنی "رحمت الله"، در ضمن جواب، حرف خود را زد و به وی فهماند که آشتی ناپذیری او با دستگاه ناصرالدین شاه به خاطر پایمال کردن قوانین اسلام و حقوق¹ مسلمین است

».

:امام خمینی "رحمت الله" در تبیین نقش تقوا در حریت و آزادگی می‌نویسد

کجا می‌توان یافت مثل امیرمؤمنان "علیه السلام" را که در اوج قدرت و در حالی که اختیار تمام بیت المال در دست اوست؛ برادر خود، عقیل را در عین نیازمندی، بر دیگران ترجیح نمی‌دهد و منصب‌های حکومتی را فقط به اهلش واگذارد کرده و خود را وامدار کسانی که با اغراض پلید دنیایی دورش جمع شده‌اند، نداند و اموال و هدایایی که بوی رشوه می‌دهد و در دل شب برای او می‌آورند و جز خدا کسی از آن اطلاعی ندارد، دریافت نکند؟ این آزاد مردی و حریت مخصوص حکومت علوی و پیروان او است که تقوا پیشه کرده‌اند. انسان اگر دنیاطلبی را در خود مهار نکند، هرگز طعم آزادی حقیقی که امیرمؤمنان "علیه السلام"² معرف آن است را نمی‌چشد

زندگی در بردگی شرمندگی است

معنی آزاد بودن زندگی است

سر که خم گردد به پای دیگران

بر تن مردان بود بار گران

بنده حق در جهان آزاده است

داستان دوستان، اشتهاردی: ج 1، ص 182 1.

چهل حدیث، امام خمینی: ص 217 2

مست وی ، فارغ ز جام و باده است

(خلیل الله خلیلی)

حکایت: تو آزاده هستی

روزی رسول اکرم "صلی الله علیه و آله" به میان اصحاب صُفّه [سایبانی بوده در بخش آخر مسجدالنبی "صلی الله علیه و آله" که مردمان بینوا و غریب در آن پناه می گرفتند] رفت. یکی از آنها گفت: ای رسول خدا من در درونم حالتی احساس می کنم که تمام دنیا در نظرم بی ارزش است. الان در نظرم طلا و سنگ، یکی است؛ هیچ کدام از اینها نمی توانند مرا به سوی خود بکشند. [یعنی قدرت طلا و سنگ در اینکه مرا بسوی خود بکشانند، یکی است]. رسول اکرم "صلی الله علیه و آله" نگاهی کرد و فرمود: تو مرد آزادی هستی^۱

صبر و اسقامت نصف دین است

اگر از ما سوال شود مادر فضیلت ها چیست؟ جواب می دهیم: صبر!

اگر سوال شود مهم ترین عامل موفقیت چیست؟ جواب می دهیم: صبر!

اگر سوال شود داری نا امیدی چیست؟ جواب می دهیم: صبر!

اگر سوال شود چاره همسر بد اخلاق چیست؟ جواب می دهیم: صبر!

اگر سوال شود راه رسیدن به کمال چیست؟ جواب می دهیم: صبر!

اگر سوال شود نصف ایمان چیست؟ جواب می دهیم: صبر!

اگر سوال شود راه حل رفع مشکلات چیست؟ جواب می دهیم: صبر!

آری صبر هدیه الهی به صابرین است تا با کمک صبر مسیر خود را دامه دهند تا به کمال برسند.
در این کتاب درباره صبر در قرآن کریم و روایات و انواع صبر مطالبی تقدیم خوانندگان گرامی می گردد.
بهار 99- کرمانشاه

ارزش صبر و استقامت:

از خصوصیتی که اگر تحصیل شود مصیبتها و سختی ها را برای انسان آسان می نماید صبر است و این صفت اگر درست بکار گرفته شود به اهرمی تبدیل می شود که سنگینترین موانع و بزرگترین مشکلات را با سهولت برطرف می سازد و در یک جامعه بدبخت کلید همه خوشبختی ها به شمار می آید.

قرآن کریم در بیشتر از 70 آیه از صبر و صابران یاد کرده که از جمله آنها آیه سوره والعصر است که می فرماید:

((بسم الله الرحمن الرحيم والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصو بالحق و تواصو بالصبر))

قسم به عصر که انسان در زیانکاری است مگر آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده و وصیت به حق و صبر نمایند. و یا در آیه دیگر می فرماید:

((و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبه قالو : انالله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمه و اولئک هم المتهدون))

بشارت بده صابران را آنانکه هرگاه مصیبتی می بینند می گویند انالله وانا الیه راجعون ایشان که خداوند بر آنها صلوات و رحمه می فرستد و اینها هستند هدایت شده گان.

پیامبر فرمود:

((الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر))

ایمان دو نیمه دارد نیمه صبر و نیمه شکر است.

انسان در دوران زندگی محدود خود با دشواریها و سختیها و موانع فراوانی بر خورد می کند که صب یعنی در برابر همه این موانع مقاومت ورزیدن و با اراده و عزمی استوار از آنها گذشتن.

صبر توصیه همه پیامبران و رهبران حقیقت است به جانشینان.

امام پنجم (ع) می فرماید: زمانیکه لحظه وفات پدرم فرا رسید مرا به سینه خود چسبانیده فرمود:

وصیت می کنم به تو به آنچه که پدرم در حین وفاتش به من وصیت کرد و او بهم به آنچه پدرش حسین وصیت کرد که ای فرزند صبر بر حق کن اگر چه تلخ باشد.

شاعر می گوید:

(سأصبر حبی يعلم الصبب اننی صبرت علی شئ امر من الصبر)

آنچنان صبر می کنم تا صبر بداند که من صبر نمودم بر چیزیکه از صبر تلخ تر بوده است.

داستانی از اصمعی :

اصمعی که مرد متمکن و وزیر مأمون بود نقل می کند:

روزی به شکار رفتم در بیابان بی آب و علفی گم شدم . تشنگی مرا از پای در آورده بود. خیمه ای در وسط بیابان دیدم . به طرف آن رفتم دیدم یک زن جوان در خیمه نشسته . به او سلام کردم و از او تقاضای آب کردم رنگش پرید و سپس گفت در خیمه آب هست و لی اجازه ندارم از آن به تو بدهم ولیمقداری شیر برای ناهار دارم این را به تو می دهم شیر را به من داد طولی نکشید که سیاهی از دور پیدا شد . این زن تا متوجه آن سیاهی شد ظرف آب را برداشت و بیرون از خیمه منتظر ماند . دیدم پیرمرد سیاه و لنگی که شوهر این زن بود با شترش آمد.

زن به استقبال شوهر خود رفته بود اورا نشانده و پاهایش را شست و بسیار احترامش کرد ولی هر چه زن محبت و خوش اخلاقی میکرد مرد بدخلقی می نمود و هر چه خستگی داشت سر آن زن تافی می کرد. هر چه زن با ملاطفت برخورد می کرد شوهرش تند و خشن با او سخن می گفت این منظره عجیب را نتوانستم تحمل کنم و حاضر شدم از سایه خیمه به زیر آفتاب سوزان بروم اما صحنه برخورد این زن و شوهر را نبینم از خیمه بیرون رفتم مرد به من اعتنا نکرد ولی زنش جهت

احترام مر امشایعت کرد وقتی این احترام را از زن جوان دیدم به او گفتم حیف از جوانی و جمالت نیست جوانی و جمال و اخلاق خود را در ازای چه چیز در اختیار این مرد گذاشته ای؟ او نه جوان است و نه با جمال و نه ثروتی دارد پس چرا اینقدر در مقابل او تواضع می کنی و به او احترام می گذاری.

زن با شنیدن این حرف سخت بر آشفته و گفت افسوس بر تو که با این که وزیر مملکت اسلامی هستی با این سخنان پوچ می خواهی محبت همسرم را از دلم بزدائی چرا سخن چینی می کنی؟

اصمعی می گوید: من که از این سخنان متحیر شده بودم با نصیحت او روبرو شدم که می گفت: روایت از پیامبر اکرم شنیده ام و می خواهم به این روایت عمل کنم تا با ایمان کامل از دنیا بروم. حضرت در آن روایت این چنین فرمود:

(ایمان نصف الشکر و نصف الصبر)

سپس افزود دنیا چه خوب و چه بد چه تلخ و چه شیرین می گذرد. ولی مهم این است که انسان با ایمان از دنیا برود. دنیا پل رسیدن به آخرت است و سرائی که همیشه باقی و محل قرار است آخرت است. اینجا جای مردن و رفتن است و آنجا محل قرار و ثبات و جاودانگی است.

شاعر می گوید:

صبر بهتر مرد را از هر چه هست

تا تواند بر در شادی نشست

گوشمال نفس تو صبر ست و بس

جوهر عقلست صبرای بوالهوس

پیامبر(ص) از قول خداوند فرمود: اگر به بنده ای از بندگانم مصیبتی در بدنش یا مالش یا فرزندش تقدیر نمودم و او هم با صبر جمیل از این مصیبت استقبال نمود حیا می کنم روز قیامت اینکه نصب کنم برای او میزانی و یا دیوان حسب و کتابی را برای او باز نمایم.

معصوم(ع) فرمود: صبر نسبت به ایمان مثل سرنسبت به بدن است.

اقسام صبر و استقامت:

صبر سه نوع است:

صبر بر طاعت خداوند: یعنی انسان بر عمل کردن به واجبات و ترک محرمات صبور باشد انسان باید ساعتی را صرف مقدمات نماز از طهارت و غیره کند و در حال نماز هم توجه خود را به همین نیت مشغول بدارد و یا در روز ساعاتی متوالی از خوردن و آشامیدن اجتناب کند و تا افطار صب کند و با وجود آب گوارا و غذای مطبوع بر بشنگی و گرسنگی صبر کند و یا در حج رنج سفر و دوری از وطن را بر خود هموار کند و دری میان گروهی نا آشنا مبالغی از مال و عمر را صرف نماید و یا در امر به معروف و نهی از منکر چه خون دلها که باید بخورد و همه اینها به صبر احتیاج داد البته این عبادات برای اهلش سخت نیست بلکه شیرین نیز است همانطوریکه در روایت است که وقت اذان پیامبر(ص) به بلال می فرمود: (ارحنا یا بلال) ما را راحت و مسرور کن ای بلال.

دوم صبر در برابر معصیت است. در انسان بطور طبیعی تمایلات و کششهایی است که مانند خودخواهی و فرزند دوستی و مال طلبی و قدرت طلبی و تمایلات جنسی و غیره اگر فرد بی قید و شرط در مقابل آنها تسلیم شود انسان گمراه گردد لذا جهت به کمال رسیدن انسان دستوراتی برای تعدیل این غرایز به انسان صادر فرموده است که اگر خوب به این اوامر عمل شود سعادت به جامعه بشری رو می آورد.

پیامبر(ص) فرمود: روزی بر مردم می آید که کسی به پادشاهی نمی رسد مگر با قتل و ستم و ثروتمندی به پول نمی رسد مگر با غضب و بخل و کس به عزت و محبت نمی رسد مگر با خارج شدن از دین و متابعت هوی نفس پس کسیکه آن زمان را درک کند پس اگر صب کند بر فقر در حالیکه بر ثروت قدرت دارد و صب کند بر دشمن در حالیکه قدرت بر عزت و محبت دارد و صب کند بر خواری در حالیکه بر عزت قدرت دارد خداوند ثواب 50 راستگو را در راستیشان به او عنایت می کند.

سوم صبر در مقابل مصیبت است به قول رودکی: فضل و بزرگمردی انسان را در هنگامه بلا می توان آزمود.

انسان صبور در مقابل با مصائب متانت و شخصیت انسانی خود را از دست نداده و دست و پای خود را در برابر حادثه گم نمی کند و مصیبت او را دلمرده و بی نشاط نمی سازد و پای او را از حرکت باز نمی دارد.

علی(ع) فرمود: کسیکه بر مرکب صبر سوار شود به میدان پیروزی وارد می شود.

شاعر می گوید:

ما بلا بر کس عطا نکنیم

تا که نامش ز اولیاء نکنیم

این بلا گوهر خزانه ماست

ما به هر کس گهر عطا نکنیم

بعضی از فوائد صبر و استقامت:

از جمله فوائد صبر در مقابل مصیبت این است که صبر ذخیره نشاط روحی را حفظ می کند و اراده انسانی را نیرومند می سازد.

امام صادق (ع) فرمود: شدید ترین مردم از نظر مبتلا به مصیبت شدن پیامبران سپس آنهاییکه پیروان آنان بودند که هر چه نزدیکتر به پیامبر بودند بلا بیشتر داشتند.

علی (ع) فرمود: صبور به پیروزی می رسد اگر چه زمان طولانی شود. حکماء گفته اند شخص بی صبر مانند سرباز بدون زره و سلاح است. در کتاب پند تاریخ آمده کسانی که از علماء مشهور ادبیات عرب است گفت: در ایام تحصیل روزگار بفقر و تنگدستی می گذراندم هر بامداد هنگام اذان صبح لباسی پوشیده بمدرسه می رفتم، در رهگذر من مرد بقال فضولی بود هر روز به من می گفت: ای هرزه گرد کجا می روی این شغل بیهوده را واگذار بکاری پرداز که قوت لایموت از آن پیدا شود. در آن مدت روزی گفت: هنوز وقت آن نشده که این کاغذ پاره ها را در چاله ای بریزی و آب بر آن ببندی تا سبز شود.

من با سرزنش های او از کار دلسرد نشدم. به آزار و اذیت او صبر کردم تا در رشته های مختلف علم بدرجه بلندی رسیدم اما چنان پریشان بودم که قدرت تهیه لباسی نداشتم. در مجاورت خانه ما شخصی می نشست که او هم مرا می رنجاند روزی از خانه بیرون آمدم مشاهده کردم بر سر کوچه کوشکی ساخته که راه را تنگ نموده شخص سواره از آنجا نمی تواند عبور کند. گفتم در اینراه من هم حق دارم چرا این کوشک را ساخته ای گفت: هر زمان هودج تو خواست از اینجا عبور کند بگو تا خراب کنم. من به این طعنه ها صبر کردم یک روز در منزل ایستاده بودم کاردار امیر براه آمد گفت: امیر مرا از پس شما فرستاده گفتم بمن چکار داری با این وضع لباس از حضور در مجلس امیر پوزش می خواهم. کاردار رفت. بعد از ساعتی برگشت. جامه ای قسمتی با هزار مثقال طلا برایم آورد گفت این جامه را بپوش و زودتر به مجلس امیر بیا من بموجب دستور عمل کردم. همینکه چشم امیر بمن افتاد گفت خلیفه امر کرده برای تعلیم فرزندانش امین و مأمون تو را به بغداد بفرستم.

در همان روز و سائل حرکت را آماده کرد و رهسپار شدم وقتی وارد خدمت خلیفه شدم امین و مأمون را برای آموزش آوردند. هنگام شروع در تعلیم طبقهای زر افشانانند در آنروز چندان طلا جمع کردم که هرگز تصور چنین مقداری را نمی کردم. هر ماهی ده هزار دینار نیز حقوق مقرری را تعیین کردند. مدتی گذشت یک روز هارون گفت میل دارم امین و مأمون بمنبر روند خطبه بخوانند گفتم در این فن آنها را یگانه روزگار کرده ام روز جمعه امین بمنبر رفت خطبه نیکوئی

انشاء نموده در آنروز امراء و اعیان دولت طبقهای زر افشاندند. برای من اموال نامحدودی گرد آید هارون نیز جایزه بزرگی داد. اینک هر آرزویی داری بخواه گفتم از دولت خلیفه مرا آرزویی نمانده اما می خواهم اجازه فرمائید ببصره رفته و بستگان خود را ببینم تا الطاف خلیفه را درباره ام مشاهده نمایند دو مرتبه باز می گردم هارون بعد از اجازه بوالی بصره دستوری نوشت که باید جمیع اعیان از من استقبال کنند هفته ای دو بار فرماندار با اعیان شهر بدیدنم بیایند همینکه ببصره رسیدم جمعیت زیادی با استقبال آمدند با همان جمعیت که پیاده بودند بطرف خانه خود رفتم هودچی زرنگار برایم ترتیب داده بودند. چون بکوشک آن همسایه رسیدم هودج رد نشده امر کردم که کوشک را خراب کنند بعد از اینکه برای دیدار آشنایان نشستم همان مرد بقال با جمعی بدیدنم آمد. و هدیه ای هم آورده بود. تا چشمم به او افتاد گفتم دیدی آن کاغذ پاره ها چه درخت سبزی شده چه ثمره ای بار داد. بقال پوزش خواست و بنادانی خود اعتراف کرد.

داستانی از امام علی (ع):

در کتاب پند تاریخ آمده که روزی علی (ع) داخل مسجد شد به شخصی فرمود استر مار بگیر ونگه دار تا من برگردم همینکه آن جناب وارد مسجد شد مرد دلجام استر را برداشت و رفت. علی (ع) پس از پایان کار خود بیرون آمد دو درهم در دست داشت می خواست به آن مرد بدهد دید استر ایستاده و لجام بر سر او نیست. دو درهم را به غلام خود داد تا از بازار لجامی خریداری کند غلام در بازار همان شخص را دید که لجام را بدو درهم فروخته بود آنرا خرید و خدمت حضرت آورد علی (ع) فرمود: بنده بواسطه عجله و ترک صبر روزی خود را حرام یم کند و بیشتر از آنچه مقدر شده به او نخواهد رسید

. امام صادق(ع) فرمود: آزاد مرد در تمام شئون زندگی آزاد از هوی نفس است. اگر پیش آمد ناگواری به او روی آورد با عزمی استوار شکیبایی می کند. سیل اندوه و مصیبتها در ارکان او شکست ایجاد نمی نماید اگر چه برده و بنده دیگری شود زیر دست گردد و نعمت سرشار او به تنگدستی مبدل شود چنانچه به آزادی یوسف صدیق(ع) زیانی نرسید اگر چند روزی بنده و زیر دیت گردید. تاریکی و وحشت چاه نیز او را نیازارد. در مقابل این گرفتاری خداوند بلطف خود همان سلطان ستمگر را که مالک یوسف بود فرمانبردارش قرار داد و او را برسالت برانگیخت و بواسطه آن بزرگوار امتی را مشمول رحمت خویش قرار داد. شکیبایی کنید و روحی بزرگ داشته باشید تا آماده برای صبر کردن باشد.

امام صادق(ع) فرمود: برای بنده مقامی است در نزد خدا که می رسد به آن با عملش بلکه خداوند او را مبتلا می کند یا به مرضی در جسمش یا به صیبت در مالش یا در فرزندش پس اگر صبر کرد به آن درجه می رسد.

تحمل صبر در برابر بلیات:

پیامبر اکرم (ص) دختری را خواستگاری کرد. پدر دختر شروع به تعریف دختر خود نمود و امتیازات او را می شمرد. از آن جمله گفت این دختر از زمان تولدش بیمار نشده حضرت از مجلس برخاست و قطع کلام خود نمود سپس فرمود: خیری در چنین موجودی نیست که مانند گور خر بیمار نشود. مرض و بلا تحفه ایست از جانب خدا بسوی بنده که اگر از یاد او غافل شده باشد آن پیش آمد او را متوجه سازد.

امام موسی کاظم (ع) فرمود: مصیبت برای صبر کننده یکی و برای شخص بی تاب دو تا به شمار می آید.

امام پنجم (ع) فرمود: سخت ترین بیتیابی و کم صبری ناله کردن و لطمه به سر و سینه زدن و موی کندن است و هر کس ناله بر پاکند شکیبائی از دست داده و به بیراهه رفته است.

آمزش گناه والدین

پیامبر اکرم (ص) فرمود: مصیبت و بلا گریبان گیر جسم و مال و فرزند شخصی که با ایمان است می گردد و آن مؤمن بخاطر صبر و بردباری در این مصیبت در حالی که خدا را ملاقات می کند که هیچ لغزش و خطایی برای او نخواهد بود. (1)

پیامبر اکرم (ص) فرمود: خدای متعال زن و مرد مسلمانی که سه فرزند کودک آنها از دنیا رفته باشد را به فضل و رحمت خود مورد آمرزش و مغفرت قرار می دهد. (2)

امام باقر (ع) فرمود: شخصی که مصیبتی به او روی می آورد و او در مقابل آن مصیبت کلمه استرجاع را بر زبان جاری می نماید و صبر و بردباری از خود نشان می دهد. خدای متعال گناهان گذشته او را مورد آمرزش و مغفرت قرار می دهد و هرگاه که این بنده به یاد مصیبتی - که در گذشته به او رسیده بود- بیفتد. و جمله استرجاع را بر زبان جاری کند. خدای متعال گناهان او را از زمان وقوع مصیبت با زمان استرجاع خواهد بخشید. (3)

ایمن بودن والدین از گزند آتش جهنم

پیامبر اکرم (ص) فرمود: خداوند متعال بزرگوارتر از آن است که جگر گوشه شخصی را از او بگیرد و او در مقابل این امر صبر نماید و از خدا اجر و ثواب طلب کند و حمد الهی را بجای آورد سپس چنین شخصی را به عذاب آتش گرفتار نماید. (4)

امام باقر (ع) فرمود: شخصی که فرزندی را از دست داده باشد و او در این مصیبت صبر و بردباری نموده و راضی به رضای الهی باشد. مصیبت فقدان این فرزندان موجب می گردد تا او از گزند آتش جهنم در امان باشد. (5)
امام صادق (ع) فرمود: شخصی که دو فرزند او از دنیا رفته باشند و او در این مصیبت صبر نماید و اجر الهی را از خدای متعال طلب کند. این مصیبت او را از گزند آتش جهنم ایمن خواهد ساخت. (6)

پیامبر اکرم (ص) فرمود: هرگاه شخص با ایمانی فرزندانش را از دست بدهد و او در این مصیبت صبر نماید و راضی به رضای الهی باشد، او از گزند آتش جهنم ایمن خواهد بود. (7)

زنی به نزد پیامبر (ص) آمد و به ایشان گفت: من تاکنون سه فرزند را از دست داده ام؛ پیامبر اکرم (ص) به او فرمود: بدرستی که تو از گزند آتش جهنم ایمن گشته ای. (8)

ایمن بودن والدین از محاسبه و بازخواست

پیامبر اکرم(ص) به این مضمون فرمود: خدای متعال می فرماید: هرگاه بنده ای از بندگان خود را بوسیله مصیبتی در جسم اش یا در مالش یا در فرزندش مورد امتحال قرار بدهم و او در برابر این مصیبت صبر و بردباری نماید و شکوه و گلایه نکند، من حیا می کنم از اینکه در روز قیامت او را مورد محاسبه قرار دهم و نامه اعمال او را بگشایم.(9)

اجر و ثواب والدین

پیامبر اکرم(ص) فرمود: شما در مقابل از دست دادن فرزند. اجر و ثواب خواهید برد.(10)

حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود: مصیبتها کلید های اجر و ثواب هستند.(11)

امام صادق(ع) فرمود: هرگاه به شخصی از اهل ایمان مصیبتی روی آورد و او در برابر آن صبر و بردباری نماید، برای او همانند هزار شهید اجر و ثواب خواهد بود.(12)

امام صادق(ع) فرمود: هنگامی که مصیبت و بلایی به شخصی روی آورد و او در برابر آن صبر و بردباری نماید و او از خدای متعال در قبال آن اجر و ثواب دریافت می دارد، چنین امری را نباید مصیبت بشمار آورد. بلکه مصیبت واقعی آن است که شخص در مقابل مصیبتی صبر و بردباری ننماید و بدینوسیله اجر و ثواب خود را ضایع سازد.(13)

امام باقر(ع) فرمود: شخصی که در برابر مصیبتی که به او روی آورده است صبر نماید و استرجاع کند و حمد الهی را بجای آورد، بدرستیکه او راضی به رضای الهی شده است و اجر چنین شخصی با خدای متعال خواهد بود و اگر او چنین نکند مقدرات بر او خواهد گذشت در حالی که او مورد ملامت و مذمت قرار خواهد گرفت و اجر و ثواب او ضایع خواهد شد.(14)

روزی مرد مصیبت دیده ای به نزد امام صادق(ع) آمد و لب به شکوه و شکایت باز نمود. در این هنگام امام صادق(ع) به او فرمود: اگر در مقابل این مصیبت صبر و بردباری نمائی اجر و ثواب خواهی برد و چنانچه تو در این مصیبت صبر ننمائی مقدرات الهی بر تو خواد گذشت، در حالیکه وزر و وبال گریبانگیر تو خواهد شد.(15)

حضرت امیرالمؤمنین(ع) به شخص مصیبت دیده ای فرمود: اگر تو در مقابل این مصیبت صبر و بردباری نمایی مقدرات الهی بر تو خواهد گذشت در حالی که تو اجر و ثواب خواهی برد و چنانچه تو در مقابل این مصیبت جزع و فزع کنی و بی تابی نمایی مقدرات الهی بر تو خواهد گذشت در حالی که وزر و وبال گریبان گیر تو خواهد گشت.(16)

پیامبر اکرم(ص) به مردی که فرزندش را از دست داده بود نامه تسلیت آمیزی ارسال داشتند. در این نامه چنین آمده است:

خدای متعال اجر تو افزون کند و صبر و بردباری را به الهام نماید و به ما و تو توفیق شکرگذاری را عنایت فرماید. جان ما و اموال ما و فرزندان ما موهبتی الهی است که به عنوان امانت در دست ما می باشد. خدای متعال تا وقت معین و اجل مشخصی آنها را در اختیار ما قرار می دهد و سپس در وقت معلوم آنها را از ما می ستاند و خدای متعال به ما دستور داده است که در وقت داشتن نعمت شکر او را بجای آوریم و در هنگام بلا و مصیبت صبر و بردباری را پیشه خود سازیم. بدانکه فرزند تو نعمت و موهبت الهی بود که خدای متعال آن را در اختیار تو قرار داد تا تو با آن مسرور و خوشحال باشی و خدای متعال فرزندت را گرفت و در مقابل آن - چنانچه صبر نمایی و راضی به رضای الهی باشی- به تو اجر و ثواب کرامت می فرماید.

سعی کن تا جزع و بی تابی اجر و ثواب تو را ضایع نسازد. زیرا در این صورت بر فقدان این اجر و ثواب پشیمان خواهی شد و بدانکه اگر بر زیادی ثواب صبر بر این مصیبت آگاهی پیدا کنی. خواهی دانست که این مصیبت کوچک در مقابل آن ثواب بزرگ کم ارزش می باشد و بدانکه جزع و فزع نمودن و بی تابی کردن چیز از دست رفته را بر نمی گرداند و غم و اندوه مقدرات الهی را بر هم نمی زند و لازم است که تأسف تو بر از دست دادن ثواب و اجر باشد، نه بر فقدان و مرگ فرزندت.(17)

حضرت امیرالمؤمنین(ع) به مردی به نام اشعث که فرزندش را از دست داده بود، تسلیت گفته و به او چنین فرمود: اگر در فقدان فرزندت محزون گردی حق خویشاوندی با او را اداء نموده ای و اگر در این مصیبت صبر نمایی بدانکه خدای متعال برای هر مصیبتی جبران و تدارکی مقرر فرموده است.

ای اشعث! بدان اگر در این مصیبت صبر و بردباری نمایی مقدرات الهی بر تو خواهد گذشت در حالی که تو مستحق اجر و ثواب خواهی بود و چنانچه در این مصیبت جزع نمایی و بی تابی کنی مقدرات الهی بر تو خواهد گذشت در حالی که تو خطاکار خواهی بود. فرزند تو - در وقتی که زنده بود- اگرچه تو را خوشحال و مسرور کرده بود. اما او

مایه بلا و امتحان الهی بود و تو بخاطر اینکه او از دنیا رفته است محزون و ناراحت شده ای، در حالی که فقدان او برای تو موجب ثواب و اجر و رحمت الهی است. (18)

مردی که فرزندش را از دست داده بود و ناراحتی ناشی از این مصیبت بر او سنگینی می کرد به حضرت امام جواد(ع) نامه ای نوشت و از آن حضرت(ع) چاره جویی کرد.

امام جواد(ع) برای او چنین نوشتند: بدانکه خدای متعال بهترین فرزندان افراد با ایمان را از آنها می گیرد تا به آنها در قبال این مصیبت اجر و ثواب کرامت فرماید. (19)

امام رضا(ع) در ضمن حدیثی به این مضمون فرمود: هنگامی که خدای متعال به حضرت ابراهیم(ع) امر فرمود که گوسفند را بجای فرزندش قربانی نماید؛ حضرت ابراهیم(ع) با خود گفت: ای کاش فرزندم را به درگاه الهی قربانی کرده بودم تا ثواب و اجر مصیبت فقدان فرزند را کسب می نمودم.

در این هنگام خدای متعال به او وحی فرمود: ای ابراهیم! کدامیک از بندگان مرا بیشتر دوست داری؟ حضرت ابراهیم(ع) فرمود: حبیب تو محمد را بیشتر از همه دوست دارم.

بار دیگر خدای متعال به حضرت ابراهیم(ع) وحی فرمود: او را بیشتر از جان خود دوست داری؟ حضرت ابراهیم(ع) فرمود: بله. او را بیشتر از جان خود دوست دارم.

سپس خدای متعال به حضرت ابراهیم(ع) فرمود: فرزندان او در نزد تو محبوبتر هستند یا فرزندان؟ حضرت ابراهیم(ع) فرمود: فرزندان او در نزد من محبوبتر از فرزندانم هستند؟

سپس خدای متعال به حضرت ابراهیم(ع) فرمود: آیا کشته شدن مظلومانه فرزندان او بدست دشمنان برای تو دردناک تر است؟ یا ذبح نمودن فرزندت در راه اطاعت از من؟ حضرت ابراهیم(ع) : بار خدایا! کشته شدن از مظلومانه فرزندان او بدست دشمنان برای قلب من دردناکتر از آن است که فرزندم را بدستور تو ذبح نمایم.

در این هنگام خدای متعال به حضرت ابراهیم(ع) فرمود: ای ابراهیم! گروهی که ادعا می کنند از امت محمد هستند، فرزند او را پس از او مظلومانه و از روی دشمنی و عداوت می کشند همانگونه که گوسفند را می کشند و این گروه - بخاطر ارتکاب این جنایت مستحق خشم و غضب من خواهند شد.

حضرت ابراهیم(ع) در این حین ناراحت و اندوهگین گشت و قلب او به درد آمد و اشک از چشمانش جاری شد. در این هنگام خدای متعال به حضرت ابراهیم(ع) وحی فرود: ای ابراهیم! اینک که تو برای کشته شدن حسین(ع) ناراحت و اندوهگین شدی و برای این مصیبت گریستی من نیز ثواب و اجری که مقرر بود در قبال قربانی کردن فرزندت به تو بدهم برای تو منظور می دارم و بهمین خاطر بالاترین درجاتی را - که به مصیبت دیدگان می دهم به تو کرامت می نمایم. (20)

سنگین شدن کفه میزان اعمال والدین

پیامبر اکرم(ص) فرمود: شخصی از امتم را دیدم که کفه میزان اعمال او سبک بود. در این هنگام فرزندان خردسالی که قبل از او از دنیا رفته بودند باعث شدند که کفه میزان اعمال او سنگین گردد. (21)

سیراب شدن والدین

پیامبر اکرم(ص) فرمود: خدای متعال در روز قیامت اطفال امت مرا در کنار حوض های بهشتی که در زیر عرش قرار دارند گردآوری می نمایند و نگاهی به آنها می افکند و می فرماید: ای کودکان! چرا سرهای خود را به طرف من بلند کرده اید؟ آن کودکان می گویند: بار خدایا! پدران و مادران ما در این روز تشنه هستند، در حالی که ما در کنار این حوضهای بهشتی قرار گرفته ایم؟! در این هنگام خدای متعال به آن کودکان می فرماید: ظرفهای بهشتی را از آب این حوضهای بهشتی پر کنید و به طرف والدین خود بروید و آنها را سیراب نمایید. (22)

در روایتی دیگر آمده است: هنگامی که روز قیامت فرا می رسد. کودکانی که از دنیا رفته اند از بهشت بیرون می آیند در حالی که در دست آنها جامههایی قرار دارد که مملو از شراب طهور بهشتی است. در این حال مردم به آنها می گویند:

ما را سیراب کنید. ما را سیراب کنید، در این هنگام آن کودکان می گویند: این شراب طهور را برای پدران و مادران خود آورده ایم. (23)

شفاعت فرزند در حق والدین

پیامبر اکرم (ص) فرمود: فرزندان، جگرگوشه مؤمن بشمار می آید. اگر قبل از والدین خود بمیرد در روز قیامت آنها را مورد شفاعت خود قرار می دهد و اگر والدین قبل از او بمیرند او برای آنها از درگاه خدای متعال استغفار می کند و آنها آمرزیده می شوند. (24)

پیامبر اکرم (ص) فرمود: فرزندان که از دنیا رفته اند در زیر عرش الهی برای والدین خود استغفار می کنند. (25) امام سجاد (ع) فرمود: داشتن فرزند نعمت نیکویی بشمار می آید. زیرا اگر آن فرزند زنده بماند، برای والدین خود دعا می کند و اگر از دنیا برود آنها را مورد شفاعت خود قرار می دهد. (26)

پیامبر اکرم (ص) فرمود: فرزند سقط شده ای که از دنیا رفته است در روز قیامت در حالی که نگران است در کنار درب بهشت می ایستد.

به او گفته می شود: وارد بهشت شو.

او در جواب می گوید: من بدون والدین خود وارد بهشت نمی شوم.

در این هنگام است که والدینش با شفاعت او وارد بهشت می گردند. (27)

راوی می گوید: مردی به همراه فرزند خود به نزد پیامبر اکرم (ص) می آمد و در کنار حضرت حضور می یافت.

مدتی گذشت و از او خبری نشد.

پیامبر اکرم (ص) از حال او جویا شدند.

به پیامبر اکرم (ص) گفته شد: فرزند آن مرد از دنیا رفته است.

در این هنگام پیامبر (ص) فرمود: چرا مرا خبر نکردید؟ تا به او تسلیت بگویم؟

اینک برخیزید تا با هم به سوی او برویم و به او تسلیت بگوییم.

هنگامی که پیامبر اکرم (ص) به نزد آن مرد رسید، مردم مشاهده نمودند که آن مرد غمگین و افسرده است.

پیامبر اکرم (ص) آن مرد را دلداری داده و به او تسلیت گفتند.

آن مرد به پیامبر (ص) گفت: یا رسول الله! آرزو داشتم که این کودک در دوران پیری و ضعف کمک حال من باشد. در

این هنگام پیامبر (ص) به او فرمود: آیا خوشحال خواهی بود که این فرزند در روز قیامت به همراه تو باشد؟

و هنگامی که به او گفته می شود: وارد بهشت شو.

او می گوید: من بدون والدین خود به بهشت نمی روم.

او همچنان بر این امر پافشاری می کند تا آنکه خدای متعال شفاعت او را در حق شما (78) می پذیرد و در این هنگام

است که خدای متعال او را به همراه شما وارد بهشت می نماید.

در حدیث دیگری آمده است: فرزند سقط شده والدین خود را که مستحق ورود در آتش بودند با بند ناف خود به سوی

بهشت می کشاند. (28)

پیامبر اکرم (ص) فرمود: اطفال مؤمنین را هنگام محاسبه اعمال در روز قیامت حاضر می کنند، در این هنگام خدای

متعال به جبرئیل می فرماید: این کودکان را روانه بهشت کن؛ آنگاه این کودکان بر درب بهشت می ایستند و از حال پدر

و مادر خود جویا می گردند. به آنها گفته می شود: پدر و مادر شما مانند شما نیستند بلکه آنها باید مورد محاسبه قرار

گیرند، زیرا آنها دارای خطا و گناه بوده اند و باید پاسخگو باشند. در این هنگام این کودکان ناله بلندی سر می دهند و

گریه می کنند.

در این حال خدای متعال به جبرئیل می گوید: این ناله ها چیست؟

جبرئیل در پاسخ می گوید: خدایا تو آگاهتری این صداها ناله اطفالی است که می گویند: ما داخل بهشت نمی شویم مگر

آنکه پدر و مادر ما نیز وارد بهشت شوند؛ در این هنگام خدای متعال به جبرئیل می فرماید: به طرف جمعیت روانه شو

و دست پدر و مادر این اطفال را بگیر. (29)

وارد شدن الدین به بهشت - بهشتی شدن والدین

امام باقر(ع) فرمود: شخصی که در برابر مصیبتی صبر و بردباری نماید، خدای متعال بر عزت او عزت دیگری را می افزاید و خدای متعال او را در بهشت با محمد و آل محمد(ص) محشور خواهد نمود.(30)

پیامبر اکرم(ص) فرمود: شخصی که در هنگام رویارویی با مصیبتی و یا از دست دادن عزیزی صبر و بردباری نماید و راضی به رضای الهی باشد و اجر و ثواب را در این مصیبت از باری تعالی مسئلت نماید و در هنگام رویارویی با مصیبت - همانگونه که خدای عز و جل امر فرموده بگوید: إنا لله و إنا إليه راجعون.

بر خداست که او را وارد بهشت نماید.(31)

حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود: فرزندان مسلمانی که از دنیا می روند به همراه والدین خود در بهشت جای دارند.(32)

امام صادق(ع) فرمود: ثواب و اجر شخص با ایمانی که فرزندش از دنیا برود بهشت خواهد بود.(33)

پیامبر اکرم(ص) به این مضمون فرمود: شخصی که یک فرزند را از دست بدهد و بر این مصیبت صبر و بردباری نماید و راضی به رضای الهی باشد و اجر و ثواب را در این مصیبت از خدای متعال مسئلت نماید بهشت بر او واجب می گردد.(34)

پیامبر اکرم(ص) فرمود: شخصی که دو فرزندش را از دست بدهد و در این مصیبت صبر و بردباری نماید بهشت بر او واجب می گردد.(35)

پیامبر اکرم(ص) فرمود: زن و مرد مسلمانی که سه فرزند خود را از دست بدهند، خدای متعال آنها را وارد بهشت می نماید.

به پیامبر اکرم(ص) گفته شد: اگر دو نفر باشند چطور؟

حضرت(ص) فرمود: حتی اگر دو نفر باشند.(36)

پیامبر اکرم(ص) فرمود: شخصی که سه فرزندش را از دست بدهد و در مصیبت فقدان آنها صبر و بردباری نماید و راضی به رضای الهی باشد، بهشت بر او واجب می گردد.(37)

پیامبر اکرم(ص) فرمود: من در روز قیامت به زیادی تعداد افراد اتم مباهات می کنم حتی به فرزندی که از آنها سقط شده باشد؛ زیرا این فرزند سقط شده - روز قیامت- در حالی که نگران و ناراحت است کنار درب بهشت می ایستد و خدای متعال به او می گوید: وارد بهشت شو.

اما او می گوید: من وارد بهشت نمی شوم مگر آنکه پدر و مادرم قبل از من وارد بهشت شوند.

در این هنگام خدای متعال به فرشته ای از فرشتگان می فرماید: پدر و مادر او را حاضر نمایند و پس از آنکه فرشتگان پدر و مادر این فرزند سقط شده را حاضر نمودند به آنها امر می کنند که وارد بهشت شوند. در این هنگام خدای متعال به آن فرزند سقط شده می فرماید: وارد بهشت شدن پدر و مادرت به بهشت ببرکت رحمتی است که من نسبت به تو داشته ام.(38)

پیامبر اکرم(ص) فرمود: ازدواج کنید زیرا من در روز قیامت به زیادی تعداد افراد اتم بر سایر امت ها افتخار می کنم و فرزند سقط شده ای که از امت من از دنیا می رود در کنار درب بهشت نگران باقی می ماند و هنگامی که به او می گویند: وارد بهشت شو؛ او می گوید: من - قبل از پدر و مادرم - وارد بهشت نمی شوم.(39)

پس از آنکه فرزند حضرت خدیجه(ع) از دنیا رفت، پیامبر اکرم(ص) به او تسلیت گفته و چنین فرمود: آیا خرسند نیستی که او را در کنار بهشت ببایی در حالی که او دست تو را گرفته و وارد بهشت می نماید و تو را در پاکیزه ترین و خوشبوترین جای آن اسکان می دهد.(40)

پیامبر اکرم(ص) به زنی که فرزندش از دنیا رفته بود تسلیت گفته و به او فرمود: آیا دوست نداری که فرزندت را در کنار در بهشت ببینی که ترا به سوی بهشت دعوت می کند؟

آن زن گفت: بله این امر را دوست دارم؟

پیامبر اکرم(ص) فرمود: چنین خواهد شد؟(41)

پیامبر اکرم(ص) پس از پایان جنگ احد مشاهده نمود که زنی سه جنازه را بر روی شتری حمل می کند.

پیامبر اکرم(ص) به آن زن فرمود: این سه نفر چه نسبتی با تو دارند؟

آن زن گفت: یکی از آنها برادرم می باشد و یکی از آنها فرزندی می باشد و یکی از آنها همسر من باشد.

سپس آن زن به پیامبر(ص) گفت: اگر در مصیبت فقدان این سه نفر صبر و بردباری نمایم، چه چیزی نصیب من خواهد

شد؟

پیامبر اکرم (ص) به او فرمود: اگر صبر و بردباری نمایی، بهشت نصیب تو خواهد شد، در این هنگام آن زن گفت: اگر صبر و بردباری من بر این مصیبت بهشت را نصیب می سازد. از این پس دیگر نگران چیزی نخواهم بود. (42) هنگامی که پیامبر اکرم (ص) در میان اصحاب خود حاضر می شدند مردی نیز به همراه فرزند خردسال خود در آن جمع حاضر می گشت و او فرزند خود را در آن جلسه کنار پیامبر (ص) می نشاند مدتی گذشت و آن کودک از دنیا رفت. به همین خاطر آن پدر به علت حزن و اندوهی که در فقدان آن فرزندش برایش بوجود آمده بود، در آن جلسه حاضر نمی شد.

پیامبر اکرم (ص) از احوال او جويا شدند و از علت غیبت او از اصحاب سؤال کردند. به حضرت (ص) گفته شد: فرزند آن مرد از دنیا رفته است و آن مرد بخاطر حزن و اندوهی که در فقدان فرزندش داشت در جلسه حاضر نمی شود و شرکت نکردن او در این جلسه بخاطر این بود که خاطره حضور فرزندش در این جلسه برایش یادآوری می شد. پس از این امر پیامبر اکرم (ص) آن مرد را ملاقات نمودند و از فرزند او پرسش نمودند و پس از آنکه آن مرد خبر فوت فرزندش را به پیامبر (ص) داد، آن حضرت به آن مرد تسلیت گفتند و به او فرمود: - ای مرد- کدامیک از این دو امر برای تو محبوبتر است؟

آیا می خواهی فرزندت در نزد تو زنده باشد.

یا می خواهی او در کنار درب بهشت منتظر تو ایستاده باشد.

و هنگامی که تو به یکی از دربهای بهشت برسی. فرزند تو آن درب را برای تو باز نماید.

آن مرد در جواب پیامبر (ص) گفت: رفتن فرزندم به بهشت و انتظار کشیدن او از من - برای رسیدنم- به آنجا برایم بهتر و گوارتر است. در این هنگام پیامبر اکرم (ص) به او فرمود: این امر برای تو این چنین خواهد بود.

در این حین مردی از انصار به پیامبر (ص) گفت: آیا این امر مخصوص همین مرد است؟

یا برای تمام کسانی است که فرزند کودک خود را از دست بدهند؟

پیامبر اکرم (ص) به او فرمود: این امر برای تمام مسلمانانی است که فرزند کودک خود را از دست بدهند. (43)

پی نوشت ها :

1- قال رسول الله (ص) : لا يزال _البلاء بالمؤمن - و المؤمنة- فی جسده و ماله و ولده حتی یلقى الله عز و جل و ما علیه من خطیئة (جامع الأخبار ص 310 الفصل 70 و مسکن الفؤاد ص 31) .

_فی مسکن الفؤاد: ما نزل.

2- قال رسول الله (ص) : ما من مسلمین یموت بینهما ثلاثة أولاد - لم یبلغوا الحنث- إلا غفر الله لهما بفضل رحمته إیاهم (مسکن الفؤاد ص 40) .

3- برای اطلاع از متن این حدیث شریف به صفحه 97 مراجعه فرمائید.

4- قال رسول الله (ص) : الله أعز و أكرم من أن یسلب عبداً ثمرة فؤاده. فیصبر. یحتسب و یحمد الله. ثم یعذبه (الكافی ج 3 ص 219 و مشکاة الأنوار ج 1 ص 50) .

5- قال الإمام الباقر (ع) : من قدم أولاداً یحتسبهم _ - عند الله عز و جل - حجبوه من النار. بإذن الله عز و جل (الكافی ج 3 ص 220 و من لا یحضره الفقیه ج 1 ص 119 و الأمالی للشیخ الصدوق - علیه الرحمة- ص 633 المجلس 80 و جامع الأخبار ص 284 الفصل 62 و مسکن الفؤاد ص 30) .

_فی جامع الأخبار: احتسبهم.

6- قال الإمام الصادق (ع) : من قدم - من المسلمین- ولدین یحتسبهما- عند الله عز و جل- حجاب- من النار- بإذن الله تعالی (الكافی ج 3 ص 219) .

(قال رسول الله (ص)) : لا یموت بین امرأین مسلمین ولدان أو ثلاث _ فیصبران و یحتسبان فیریان النار - أبداً- (بحار

الأنوار ج 22 ص 419 و ج 42 ص 177 و شرح نهج البلاغه لإبن أبی الحدید ج 15 ص 99) .

_فی شرح نهج البلاغة: ثلاثة.

7- قال رسول الله (ص) : من قدم - من ولده- ثلاثاً صابراً محتسباً کان محجوباً من النار بإذن الله عز و جل (مسکن الفؤاد

ص 38) .

(و جاء فى حديث آخر هكذا): من قدم شيئاً من ولده صابراً محتسباً. حجبوه بإذن الله من النار (مسكن الفؤاد ص 39) .

قال رسول الله(ص): من مات له ثلاثة - من الولد- فأحتسبهم حجبوه من النار.

قيل: - يا رسول الله - فإثنان؟ قال (ص) : و اثنان (دعائم الإسلام ج 1 ص 223) .

قال رسول الله(ص): أيما رجل (مؤمن) _ قدم ثلاثة أولاد لم يبلغوا الحنث _.

- أو امرأة قدمت ثلاثة أولاد - ف هم حجاب يسترونه من _ النار (جامع الأخبار ص 248 الفصل 62 و ثواب الأعمال ص

233 و مسكن الفؤاد ص 29) .

_ ما بين القوسين لم يذكر فى ثواب الأعمال و مسكن الفؤاد.

_ الحنث - بكسر لامهملة- : الإثم و المعصية. _ فى مسكن الفؤاد: عن.

8- أئته (ص) امرأة فقالت: - يا نبى الله- ادع الله لى فقد دفنت ثلاثة.

فقال(ص): لقد احتظرت بحظار شديد من النار (بحار الأنوار ج 79 ص 122) .

عن قبيصة (بن برمّة) _ قال: كنت عند رسول الله(ص) جالساً. إذا أئته امرأة.

فقالت: - يا رسول الله- ادع الله لى. فإنه ليس يعيش لى ولد.

قال (ص): و كم مات لك (ولد) _ ؟ قالت: ثلاثة.

قال (ص): لقد احتظرت من النار بحظار شديد (مسكن الفؤاد ص 39 و البحار ج 79 ص 121) .

_ ما بين القوسين لم يذكر فى بحار الأنوار. _ ما بين القوسين لم يذكر فى مسكن الفؤاد.

عن ابى بن كعب: إن النبى(ص) قال لامرأه هل لك فرط؟ قالت: ثلاثة.

قال(ص): جنة حصينه(مسكن الفؤاد ص 39) .

9- قال رسول الله (ص) - : قال الله عز و جل: إذا وجهت إلى عبد من عبدى مصيبة فى بدنه أو ماله أو ولده. ثم استقبل

ذلك بصبر جميل _ استحييت منه (يوم القيامة) _ أن أنصب له ميزاناً.

أو أنشر له ديواناً (مسكن الفؤاد ص 49 و جامع الأخبار ص 316 الفصل 71) .

_ فى جامع الأخبار هكذا: قال رسول الله(ص) حاكياً عن الله تعالى.

_ الصبر الجميل: الصبر الذى ليس فيه شكوى إلى الناس.

_ ما بين القوسين لم يذكر فى جامع الأخبار.

10- قال رسول الله(ص): ... إن ولد أحدكم - إذا مات- اجر فيه.

و إن بقى (بعده) _ استغفر له بعد موته (من لا يحضره الفقيه ج 3 ص 311 و عوالى اللئالى ج 3 ص 289) . _ ما بين

القوسين لم يذكر فى عوالى اللئالى.

11- قال أمير المؤمنين(ع): المصائب مفاتيح الأجر (مسكن الفؤاد ص 49) .

12- قال الإمام الصادق(ع): من ابتلى من المؤمنين ببلاء. فصبر عليه. كان له مثل أجر ألف شهيد (الكافى ج 2 ص 92 و

مشكاة الأنوار ج 1 ص 56 و مسكن الفؤاد ص 51) .

13- عن إسحاق بن عمار عن أبى عبد الله(ع) قال: - يا إسحاق- لا تعدن مصيبة. أعطيت عليها الصبر.

و استوجبت عليها من الله عز و جل الثواب.

إنما المصيبة التى يحرم صاحبها أجرها و ثوابها - إذا لم يصبر عند نزولها - (الكافى ج 3 ص 225) .

14- براى اطلاع از متن اين حديث شريف به صفحه 99 مراجعه فرمائيد.

15- عن فضيل بن ميسر قال: كنا عند أبى عبد الله(ع) فجاء رجل. فشكى إليه مصيبة أصيب بها. فقال له أبو عبد الله(ع) أما

إنك أن تصير تؤجر.

و إن لا تصبر يمضى عليك قدر الله - الذى قدر عليك- و أنت مأزور (الكافى ج 3 ص 225) .

16- قال امير المومنين(ع): ان صبرت. جرى عليك القضاء و أنت مأجور.

و ان جزعت. جرت عليك القضاء. و أنت مأزور (مسكن الفؤاد ص 26) .

قال أمير المؤمنين(ع): إن صبرت. جرى عليك المقادير و أنت مأجور.

و إن جزعت. جرت عليك المقادير. و أنت مأزور (مسكن الفؤاد ص 48) .

قال أمير المؤمنين(ع) إن صبرت جرى عليك القلم و أنت مأجور.

و إن جزعت جرى عليك القلم و أنت مأزور (غرر الحكم) .
قال الإمام الصادق(ع) : من رضى القضاء أتى عليه القضاء و هو مأجور .
و من سخط القضاء أتى عليه القضاء . أحبط الله أجره (الخصال ص 23) .
17- (كتب رسول الله(ص)) إلى بعض أصحابه يعزيه:

أما بعد .
فعظم الله جل اسمه - لك - الأجر .
و ألهمك الصبر .
و رزقنا و إياك الشكر .
إن أنفسنا و أموالنا و أهلينا مواهب الله الهنيئة . و عواريه المستردة .
نتمتع بها إلى أجل معدود .
و يقبضها لوقت معلوم .
و قد جعل الله تعالى علينا :
الشكر - إذا أعطى - .
و الصبر - إذا ابتلى - .
و قد كان ابنك من مواهب الله تعالى .
متعك به في غبطة و سرور .
و قبضه منك بأجر مذكور . - إن صبرت و احتسبت - .
فلا تجمعن _ أن يحبط جزعك أجر .
و أن تندم - غداً - على ثواب مصيبتك .
و إنك لو قدمت - على ثوابها - علمت أن المصيبة قد قصرت عنها .
و اعلم أن الجزع لا يرد فائتاً .
و لا يدفع الحزن قضاء .
فليذهب أسفك ما هو نازل بك مكان ابنك .
و السلام (اعلام الدين ص 295) .
_ هكذا في المصدر . أثبتناه كما وجدناه .
و الظاهر وقوع سهو مطبعي في البين .
و الصحيح : فلا تجمعن عليك مصيبتين .
فيحبط أجر . تندم .
أو يكون الصحيح هكذا :

18- قال أمير المؤمنين(ع) و قد عزى الأشعث بن قيس عن ابن له : - يا اشعث - إن تحزن على ابنك فقد استحققت ذلك
منك الرحم . و إن تصبر ففي الله من كل مصيبة خلف .
- يا اشعث - إن صبرت . جرى عليك القدر و أنت مأجور .
و إن جزعت . جرى عليك القدر و أنت مأزور .
سرک و هو بلاء و فتنه . و حزنک . و هو ثواب و رحمة (نهج البلاغة الرسائل 291) .
عزى أمير المؤمنين(ع) الأشعث بن قيس على ابنه فقال : إن تصبر ففي الله خلف من ابنك .
و إن صبرت جرى عليك القدر و أنت مأجور .
و إن جزعت جرى عليك القدر و أنت مأثوم (روضة الواعظين ج 2 ص 364) .
قال أمير المؤمنين(ع) : إنك - إن صبرت - جرت عليك المقادير - و أنت مأجور - .
و إن جزعت . جرت عليك المقادير - و أنت مأزور - (جامع الأخبار ص 316 الفصل 71 و غرر الحكم) .
19- عن علي بن مهزيار قال : كتب إلى أبي جعفر(ع) رجل يشكو إليه مصابه بولد له . شدة ما يدخله ؟
فقال : و كتب (ع) إليه : أما عملت أن الله عز و جل يختار من مال المؤمن و من ولده - أنفسه - ليأجره على ذلك (الكافي

ج 3 ص 218 و 263). (راجع: مشكاة الأنوار ج 2 ص 219).

عن ابن مهران قال: كتب أبو جعفر الثاني (ع) إلى رجل: ذكرت مصيبتك بـ على ابنك.

و ذكرت انه كان أحب ولدك إليك.

و كذلك الله عز وجل إنما يأخذ من الوالد - و غيره - أزكى ما عند أهله.

ليعظم به أجر المصاب بالمصيبة.

فأعظم الله أجرک.

و أحسن عزاک.

و ربط على قلبک.

إنه قدير.

و عجل الله عليك بالخلف.

و أرجو أن يكون الله قد فعل - إن شاء الله تعالى - (الكافي ج 3 ص 205).

20- عن الفضل بن شاذان: قال سمعت (الإمام) الرضا(ع) يقول: لما أمر الله عز و جل إبراهيم(ع) أن يذبح مكان ابنه -

إسماعيل- الكبش الذي أنزله عليه. تمنى إبراهيم(ع) أن يكون قد ذبح ابنه - إسماعيل- بيده. و إنه لم يؤمر بذبح الكبش -

مكانه- .

ليرجع إلى قلبه ما يرجع إلى قلب الوالد الذي يذبح أعز ولده - عليه- بيده.

فيستحق - بذلك- أرفع درجات أهل الثواب على المصائب.

فأوحى الله عز و جل إليه: - يا إبراهيم- من أحب خلقي إليك؟

فقال: - يا رب- ما خلقت خلقاً هو أحب إلى من حبيبك محمد.

فأوحى الله تعالى إليه: أفهو أحب إليك. أم نفسك؟

قال: بل هو أحب إليك من نفسي.

قال: فولده أحب إليك أم ولدك؟

قال: بل ولده.

بقال: فذبح ولده - ظلماً- على أيدي أعدائه أوجع لقلبک؟ أو ذبح ولدك بيدک في طاعتي؟

قال: - يا رب- بل ذبح ولده - ظلماً- على أيدي أعدائه أوجع لقلبي.

قال: - يا ابراهيم- فإن طائفة - تزعم أنها من امة محمد- ستقبل الحسين - ابنه- من بعده ظلماً و عدواناً - كما يذبح الكبش- . و

يستوجبون - بذلك- سخطي.

فجزع إبراهيم(ع) لذلك. و توجه قلبه. و أقبل يبيكي.

فأوحى الله عز و جل إليه: - يا إبراهيم- قد فديت جزعك على ابنك إسماعيل - لو ذبحته بيدک- بجزعك على الحسين. و

قتله. و أوجبت لك أرفع درجات أهل الثواب على المصائب...

(الخصال ص 58 - 59). (راجع: عيون الأخبار ج 1 ص 187 الباب 17).

21- عن عبد الرحمان بن سمره قال: كنا عند رسول الله(ص) - يوماً- فقال: إني رأيت - البارحة- عجائب...

رأيت رجلاً من أمتي قد خفت موازينه.

ف جائه افراطه. فتقلوا موازينه (الأمالى للشيخ الصدوق - عليه الرحمة- ص 302 المجلس 41).

قال رسول الله(ص): إني رأيت - البارحة- عجائب...

رأيت رجلاً من أمتي قد خف ميزانه.

ف جاء افراطه. فتقلوا ميزانه (مسكن الفؤاد ص 31).

22- قال رسول الله(ص): يجمع الله أطفال امة محمد - يوم القيامة- في حياض تحت العرش.

فيطلع الله عليهم اطلاعة. فيقول: مالي أراكم رافعي رؤوسكم إلى؟!

فيقولون: - يا ربنا- الآباء و الامهات في عطش القيامة. و نحن في هذه الحياض!

قال: فيوحى الله إليهم أن أفرغوا في هذه الآنية من الحياض.

ثم تخللوا صفوف القيامة. فأسقوا الآباء و الامهات (مستدرک الوسائل ج 2 ص 402).

23- إذا كان يوم القيامة خرج ولدان المسلمين - من الجنة- بأيديهم الشراب.

فيقول الناس لهم: اسقونا. اسقونا.

فيقولون: أبويننا. أبويننا (مسكن الفؤاد ص 33) .

24- قال رسول الله(ص) : الولد كبد المؤمن.

إن مات - قبله- صار شفيعاً له.

و إن مات - بعده- يستغفر له.

فيغفر الله له (عوالي اللئالي ج 1 ص 270) .

25- قال رسول الله(ص) : إن ولدان - تحت العرش- _يستغفرون لأبائهم... (الكافي ج 5 ص 334 و النوادر للسيد فضل

الله الراوندى - عليه الرحمة- ص 115- 116) .

_في النوادر هكذا: تحت عرش الرحمن.

26- قال الإمام السجاد(ع) : نعم الشيء الولد.

إن عاش فدعاء حاضر.

و أن مات فشفيع سابق (الدعوات للشيخ الراوندى - عليه الرحمة- ص 285) .

27- قال رسول الله(ص) : إن السقط ليبقى محبباً على باب الجنة. فيقال له: ادخل.

فيقول: لا. حتى يدخل أبواي. فيشفع فيهما. فيدخلان الجنة (مسكن الفؤاد ص 32) .

قال رسول الله(ص) : اعلّموا إن أحداكم يلقي سقطه محبباً على باب الجنة.

حتى إذا رآه أخذ بيده حتى يدخله الجنة (الفاقيه ج 3 ص 311 و عوالي اللئالي ج 3 ص 289) .

28- قال رسول الله(ص) : إن السقط يراغم ربه أن يدخل أبويه النار.

فيقال: له: أيها السقط: المراغم ربه- . ارجع. فقد أدخلت أبويك الجنة.

فيجرهما بسرره حتى يدخلهما الجنة (مستدرک الوسائل ج 2 ص 400) .

29- قال رسول الله(ص) : يجيء يوم القيامة أطفال المؤمنين - عند عرض الخلائق للحساب - فيقول الله تعالى لجبرئيل

(ع) : اذهب بهؤلاء إلى الجنة.

فيقفون على أبواب الجنة. و يسألون عن آبائهم و امهاتهم.

فيقول لهم الخزنة: أبأؤكم و امهاتكم ليسوا ك أمثالكم. لهم ذنوب. و سيئات. يطالبون بها.

فيصيحون صيحة باكين.

فيقول الله تعالى: - يا جبرئيل- ما هذه الصيحة؟

فيقول: اللهم أنت أعلم هؤلاء أطفال المؤمنين.

يقولون: لا ندخل الجنة حتى يدخل آبأؤنا و امهاتنا.

فيقول الله سبحانه و تعالى: - يا جبرئيل- تخلل الجمع و خذ بيد آبائهم و امهاتهم.

فأدخلهم معهم الجنة. برحمتي (اعلام الدين ص 281)

(راجع: عوالي اللئالي ج 3 ص 287) .

30- قال الإمام الباقر(ع) : من صبر على مصيبة زاده الله عزاً إلى عزه.

و أدخله الجنة مع محمد و أهل بيته(ع) (ثواب الأعمال ص 235) .

31- قال رسول الله(ص) : من أصيب بمصيبة. أو حبيبة.

ثم صبر و احتسب.

و قال كما أمره الله: إنا لله و إنا إليه راجعون.

كان حقاً على الله أن يدخله الجنة (مستدرک الوسائل ج 2 ص 408) .

32- قال أمير المؤمنين(ع) : أولاد المسلمين مع آبائهم في الجنة (من لا يحضره الفقيه ج 3 ص 317) .

قال الإمام الصادق(ع) : من صبر كرهاً و لم يشك إلى الخلق. و لم يجزع بهتك ستره.

نصيبه ما قال الله عز و جل: و بشر الصابرين.

أى: بالجنة و المغفرة (مصباح الشريعة ص 186) .

33- قال الصادق(ع) : ثواب المؤمن من ولده (إذا مات) _ الجنة.

صبر أو لم يصبر (الكافي ج 3 ص 219 و من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 112 و عوالي اللئالي ج 3 ص 284 و مسكن

الفؤاد ص 30) . ما بين القوسين لم يذكر في مسكن الفؤاد.

قال رسول الله(ص) : من مات له ابن - احتسبه أو لم يحتسبه.صبر أو لم يصبر - لم يكن له ثواب إلا الجنة (مستدرک الوسائل ج 2 ص 399) .

قال رسول الله(ص) : من مات و له ولد أو ابن - فصبر أو لم يصبر.يسلم أو لم يسلم - لم يكن له ثواب إلا الجنة (مستدرک الوسائل ج 2 ص 399) .

من مات له ولد يدخله الله الجنة.

صبر أو لم يصبر.

جزع أم لم يجزع (بحار الأنوار ج 69 ص 19) .

يدل على أن الجزع لا يحبط أجر المصيبة.و يمكن حمله على ما إذا لم يقل و لم يفعل ما يسخط الرب عز و جل.أو على ما إذا صدر منه بغير اختياره (بحار الأنوار ج 79 ص 116) .

34- قال رسول الله من دفن واحداً _و صبر عليه و احتسبه _ و جبت له الجنة (مسكن الفؤاد ص 37) . _ المراد من دفن الولد هنا: موت الولد.

_معنى يحتسب أى: يجلعه حسبة و كفاية عند الله عز و جل.

أى: يحتسب بصبره على مصيبة بموته.و رضاه بالقضاء (مسكن الفؤاد ص 31) .

35- قال رسول الله(ص) : من دفن اثنين و صبر عليهما و احتسبهما.و جبت له الجنة (مسكن الفؤاد ص 37) .

36- قال رسول الله(ص) : ما من امرئ مسلم - و لا امرأة مسلمة- يموت لهما ثلاثة - من الولد- إلا ادخلهما الله الجنة. فقل له: و إثنان.

فقال (ص) : و إثنان (مسكن الفؤاد ص 38 و مستدرک الوسائل ج 2 ص 396) .

قال رسول الله(ص) : ما من مسلمين يقدمان ثلاثة - لم يبلغوا الحنث - إلا ادخلهما الله الجنة بفضل رحمته.

قالوا: - يا رسول الله - و ذو الاثنين؟

قال(ص) : و ذو الاثنين...(مسكن الفؤاد ص 39) .

قال رسول الله(ص) : من مات له ثلاثة - لم يبلغوا الحنث- أدخله الله الجنة بفضل رحمته و إياهم.

فقل: - يا رسول الله- و إثنان؟

قال (ص) : و إثنان (عوالى اللئالى ج 3 ص 289) .

37- قال رسول الله(ص) : من دفن ثلاثة أولاد و صبر عليهم و احتسب.و جبت له الجنة (مسكن الفؤاد ص 37) .

قال رسول الله(ص) : من ثكل _ ثلاثة - من صلبه- فأحتسبهم على الله عز و جل.و جبت له الجنة (الخصال ص 180 و بحار الأنوار ج 79 ص 115) .

_فى بحار الأنوار: اثكل.

قال رسول الله(ص) : ما من مؤمن و لا مؤمنة يقدم الله تعالى له ثلاثة أولاد من صلبه - لم يبلغوا الحنث- إلا أدخله الله

الجنة بفضل رحمته إياهم (مسكن الفؤاد ص 40) .

قال رسول الله(ص) : ما من الناس من مسلم يتوفى له ثلاثة من الأولاد - لم يبلغوا الحنث - إلا أدخله الله الجنة بفضل الله

تعالى _ (مستدرک الوسائل ج 2 ص 399) .

_هكذا فى المصدر.أثبتناه كما وجدناه.

(قال أبوزر - عليه الرحمة-) : ما من مسلمين يقدمان أولاداً - لم يبلغوا الحنث - إلا أدخلهما الله الجنة بفضل رحمته (جامع الأخبار ص 284) .

(قال أبوزر - عليه الرحمة-) : ما من مسلمين يقدمان عليهما ثلاثة أولاد - لم يبلغوا الحنث _ -

إلا أدخلهم _ الله الجنة بفضل رحمته (ثواب الأعمال ص 233 و مسكن الفؤاد ص 29) .

_الحنث: الإثم و الذنب.

و المعنى: إنهم لم يبلغوا السن الذى يكتب عليهم فيه الذنوب و الآثام.

قال الخليل: بلغ الغلام الحنث.

أى: جرى عليه القلم (نقلاً عن هامش مسكن الفؤاد) .

_فى مسكن الفؤاد: ادخلهما.

38- قال رسول الله(ص) : انى اباهى بكم لامم - يوم القيامة- حتى بالقسط.

يظل محببناً على باب الجنة.

فيقول الله عز و جل (له) _ : ادخل الجنة.

فيقول: لا (أدخل) _ حتى يدخل أبواى قبلى.

فيقول الله تبارك و تعالى لملك من الملائكة: ايتينى بأبوية.

فيأمر بهما إلى الجنة.

فيقول عز و جل: هذا بفضل رحمتى لك (الكافى ج 5 ص 334 و التوحيد ص 395 و تهذيب الأحكام ج 7 ص 462) .

(راجع: عوالى اللئالى ج 3 ص 287) .

_ ما بين القوسين لم يذكر فى الكافى.

_ ما بين القوسين لم يذكر فى التوحيد و التهذيب.

39- قال رسول الله(ص) : تزوجوا.فانى مكائر بكم الأمم يوم القيامة.

حتى أن السقط ليظل محببناً على باب الجنة.

فيقال له: ادخل.

فيقول: حتى يدخل ابواى (مسكن الفؤاد ص 32) .

قال رسول الله (ص) : إن السقط ليجىء محببناً على باب الجنة.

فيقال له: ادخل الجنة.

فيقول: لا.حتى يدخل ابواى (الجنة) _ قبلى (من لا يحضره الفقيه ج 3 ص 242 و معانى الأخبار ص 291 و ص 206 و

مكارم الأخلاق ج 1 ص 430) .

_ ما بين القوسين لم يذكر فى المعانى.

قال رسول الله(ص) : إن السقط ليظل محببناً على باب الجنة.فيقال له: ادخل الجنة.

فيقول: أنا و أبواى؟

فيقال: أنت و أبواك (مسكن الفؤاد ص 32) .

قال رسول الله(ص) : إن السقط يظل محببناً على باب الجنة.

فيقال له: ادخل الجنة.

فيقول: حتى يدخل أبواى معى (مستدرک الوسائل ج 2 ص 398) .

40- (قال رسول الله(ص) لخديجة(ع) بعد موت ولدها) : ...أما ترضين أن تجديه قائماً _ على باب الجنة.

فإذا أراك.أخذ بيدك.فأدخلك الجنة.أطهرها مكاناً و أطيبها (الكافى ج 3 ص 219 و مشكاة الأنوار ج 1 ص 49) .

_ فى مشكاة الأنوار: قائماً لك.

41- (قال رسول الله (ص) لإمرأة مات ولدها) : أما تحبين أن تربنه على باب الجنة.

و هو يدعوك إليها؟

فقلت: بلى.

قال(ص) : فإنه كذلك (مسكن الفؤاد ص 38) .

42- إن (رسول الله(ص)) مر - فى يوم احد - على امرأة حملت ثلاث جنائز - على بعير- .

فقال(ص) : من هؤلاء؟

فقلت: أخى و ابنى و زوجى - يا رسول الله _.

فمالى.إن صبرت؟

فقال(ص) : إن صبرت ف لك الجنة.

قالت: فما ابالى بعد هذا (مستدرک الوسائل ج 2 ص 430- 431) .

43- إن النبى(ص) كان إذا جلس تحلق إليه نفر من أصحابه.

و كان فيهم رجل له بنى صغير.

يأتيه من خلف ظهره.فيقعه بين يديه.إلى أن هلك ذلك الصبى.

فأمتنع الرجل من الحلقة أن يحضرها.تذكراً له و حزناً.

ففقده النبی(ص) .

فقال (ص) : ما لی لا أرى فلاناً؟

قالوا: - یا رسول الله- بنیه الذی رأیته هلك.

فمنعه الحزن.أسفاً علیه.و تذكر له - أن يحضر الحلقة- .

فلقیه النبی(ص) فسأله عن ابنه؟

فأخبره بهلاکة.

فعزاه.

و قال (ص) : - یا فلان - ایما كان أحب إلیک:

أن تمتع به عمرک؟!

أو لا تأتي - غداً- باباً من أبواب الجنة إلا وجدتہ قد سبقک إلیه.یفتحه لک؟

قال: - یا نبی الله - لا.بل یسبقنی إلی باب الجنة.أحب إلی.

قال (ص) : فذاک لک.

فقام رجل من الأنصار فقال: - یا نبی الله- أهذا لهذا خاصة؟

أم من هلك له طفل من المسلمین كان له ذلک؟

قال (ص) : بل من هلك له طفل - من المسلمین- كان له ذلک (مسکن الفواد ص 35- 36) .

منبع: ناجی جزایری، سید هاشم، پدران و مادران رحمت شده و پدران و مادران نفرین شده، قم: ناجی جزایری، (1388).

سنگین ترین وزنه

حضرت محمد (ص) در این باره می فرمایند: «پنج چیز که در میزان فضل خداوند، بسیار سنگین اند، کلمه لا اله الا الله و

کلمه سبحان الله و کلمه الحمد لله و کلمه الله اکبر و فرزند پدری از اهل صلاح فوت شود و بر مصیبت آن فرزند، اجر و

(ثواب برای او حساب شود.»(2)

بهتر از هفتاد پسر

در برخی از احادیث، فرزندی که فوت شود بهتر از فرزند جهاد کننده در راه خداوند معرفی شده است

امام صادق(ع) می فرمایند: «یک فرزند که پیش از مرد در گذرد، بهتر از هفتاد پسر است که پس از خود بگذارد و سوار

(اسبان شوند و در راه خدای جهاد کنند.»(3)

هم چنین ایشان می فرمایند: «یک فرزند که پیش از پدر در گذرد، بهتر از هفتاد پسری است که پس از او بمانند و به

(سعادت رکاب حضرت قائم - عجل الله فرجه - رسند.»(4)

حجایی از آتش

پیامبر اسلام (ص) در توصیف وضعیت والدین مصیبت دیده می فرمایند: «هر مردی که سه فرزندش پیش از او بمیرند و به سن گناه کردن (بلوغ) نرسیده باشند، یا هر زنی که سه فرزندش در زمان زندگی او درگذرند، پس آن فرزندان برای (والدینشان حجابی از آتش می شوند.» (5)

مجوز ورود به بهشت

حتماً دیده اید که پس از فوت فرزند، اطرافیان والدین، بیش از هر زمانی آنها را به صبر و شکیبایی و عدم کفران نعمت سفارش می کنند، البته لطف خداوند رحمان بیشتر از این حرف هاست و به قول امام صادق (ع): «پاداش بنده مومن از ([مرگ] فرزندش، بهشت است خواه صبر کند و خواه نکند.» (6)

در احادیث آمده است که کودک سقط شده با خشم بر در بهشت می ایستد و می گوید که من فقط با پدر و مادرم وارد (بهشت می شوم. (7)

وقتی فرزند بنده ای از بندگان خدا فوت می کند، خدای تعالی از ملائکه خود سوال می فرماید که آیا فرزند بنده مرا گرفتند؟، عرض می کنند: آری، خداوند می فرماید: گرفتید میوه دل او را؟ عرض می کنند: آری، خدا می فرماید: بنده من چه گفت؟، عرض می کنند: تو را ستایش نمود و انا لله و انا الیه راجعون گفت، خداوند می فرماید: خانه ای برای او در (بهشت بنا گذارید و آن را بیت الحمد بنامید. (8)

هم چنین رسول خدا (ص) می فرمایند: «زنی که در نفاس او طفلش بمیرد، طفل او را به قطعه ناف خود به بهشت می (کشد.» (9)

و می فرمایند: «...به درستی که بهشت هشت در دارد و آتش دوزخ هفت در دارد. آیا شاد نمی شوی که وارد هیچ یک از آن درها نشوی مگر این که در آن هنگام فرزندت را پهلوی خود بیایی که کمرت را گرفته و شفاعت تو را نزد حضرت پروردگارت سبحانه و تعالی می کند؟، به آن حضرت عرض شد که ای پیغمبر خدا! آیا برای فرزندان ما که فوت شده اند (نیز این مقام وجود دارد؟، فرمودند: برای همه کسانی که صبر کنند و اجر خواهند، [این مقام وجود دارد.]» (10)

:پی نوشت

1. اسد البغابه : 2 ص 364: منتخب کنز العمال 6 ص 392 با تفاوت اندکی
2. خصال صدوق : 267 مسند احمد بن حنبل 3: 443 و 4: 237: مستدرک الحاکم 1: 511 الجامع الصغیر 1: 483 البحار 82: 117
3. صدوق آن را در من لایحضره الفقیه مرسل و با تفاوت اندکی در الفاظ نقل نموده است 1: 112 همچنین کلینی

آن را در الکافی با اسناد دیگری آورده است 3: 218 بحار 82: 116

4. ثواب العمال : 2336

5. ثواب العمال : ص 233

6. تسلیه العباد در ترجمه مسکن الفواد، شهید ثانی، در بخش پاداش مؤمن در مرگ فرزند بهشت است

7. الجامع الصغیر 2: 55، منتخب کنز العمال 6: 390

8. کلینی آن را به سند خود از سکونی از امام صادق ع در کافی 3: 218 و صدوق آن را در من لا یحضره الفقیه 1:

112 با تفاوت اندکی در الفاظ آورده است ، بحار الانوار همچنین در مسند احمد بن حنبل 4: 415 و الجامع الصغیر 1:

131

9. ابن الاثیر در اسد الغابه 4: 191 و احمد بن حنبل در مسند خود به نقل از ابوهریره 2: 419 و مسلم در صحیح خود

4: 2030

10. . امالی صدوق ، 63. التعازی : 19، روضه الواعظین : 422، با تفاوت اندکی

. کلیه منابع به نقل از مسکن الفواد، شهید ثانی است

مجموعه: احادیث و سخنان بزرگان

احادیث درباره صبر

حضرت باقر (ع) در مورد آیه: **أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا** « فرقان: آیه ۷۶ » فرمود : منظور از غرفه بهشت است به

بهشت میرسند بواسطه صبری که بر فتنه های دنیا میکنند. بحار الانوار جلد ۱۷ (جلد ۲) صفحه ۱۶۵

*****احادیث درباره ی صبر*****

حضرت باقر (ع) در مورد آیه: وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةٌ وَ حَرِيرٌ «الدهر: آیه ۱۳» پاداش خداوند به آنها در مقابل صبرشان بهشت و حریر است فرمود بواسطه صبری که بر فقر و گرفتاریهای دنیا کردند. بحارالانوار جلد ۱۷ (جلد ۲) صفحه ۱۶۶

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام باقر (ع): چون روز رستاخیز شود ندا دهنده ای فریاد برآورد: کجایند بردباران؟ پس گروهی از مردم بایستند پس آنگاه ندا دهنده ای ندا دهد: کجایند تحمل کنندگان؟ پس گروهی از مردم به پا خیزند. عرض کردم [راوی]: فدایت گردم بردباران و تحمل کنندگان چه کسانی هستند؟ پس امام علیه السلام فرمود: بردباران بر انجام واجبات و تحمل کنندگان بر دوری از گناهان. تحف العقول

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام باقر (ع): کمال انسان، تمام کمال در سه چیز است: فراگرفتن علم دین و شکیبایی در پیش آمدها و ناگواریها و اندازه نگه داشتن در زندگی. انوارالبهیة صفحه ۱۴۳

*****احادیث درباره ی صبر*****

حضرت صادق (ع) فرموده اند : کسی که صبر کند ؛ پیروز شود. اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۱

*****احادیث درباره ی صبر*****

مولا علی (ع) فرمودند : صبر آن است که انسان مصیبتی را که به او می رسد ، تحمل کند و خشم خود را فرو برد.
غررالحکم چاپ دانشگاه تهران ، جلد ۲ حدیث ۱۸۷۴

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع) : ریشه صبر ، ایمان نیکو و عقیده استوار به خداوند است. غررالحکم جلد ۲ حدیث ۳۱۸۴

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع) فرمودند : صبر یا بر مصیبت است ، یا بر اطاعت خدا ، یا در مقابل معصیت است ، که قسمت سوم صبر که در مقابل معصیت است از دو قسمت قبلی با ارزش تر است. میزان الحکمه ، نشر دفتر تبلیغات اسلامی جلد ۵ حدیث

۱۰۱۰۱

*****احادیث درباره ی صبر*****

رسول خدا (ص) فرمودند : صبر چهار شعبه دارد : اشتیاق ، هراس ، وارستگی و انتظار . پس هر کس مشتاق بهشت است باید از شهوات بیرون برود. و کسی که از آتش میترسد باید از گناهان برگردد ، و کسی که نسبت به دنیا زهد می ورزد ، باید گرفتاری را سبک بشمارد ، و کسی که در انتظار مرگ است باید در کارهای خوب بشتابد. میزان الحکمه جلد ۵

حدیث ۱۰۱۳۳

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع) فرمودند : صبر در کارها همانند سر در بدن است ، همانطور که وقتی سر از بدن جدا شود ، بدن فاسد میشود ، هنگامی هم که صبر از کارها جدا شود کارها تباه میشود. بحارالانوار ، نشر کتابفروشی اسلامیة ، جلد ۷۱ صفحه

۷۳

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع) : صبر و شکیبایی و اخلاق نیکو و حلم و بردباری از اخلاق پیامبران است. بحارالانوار جلد ۷۱ حدیث ۹۲

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع) فرمودند : اگر صبر کنی به مقام و منزلت نیکان میرسی ، و اگر بی تابی کنی ، آن تو را به آتش وارد میکند. غررالحکم جلد ۳ حدیث ۳۷۱۳

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام صادق (ع) فرمودند : عاقبت صبر و شکیبایی خیر است ، بنابراین صبر کند ، تا پیروز شوید. بحارالانوار جلد ۷۱

حدیث ۹۶

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع) فرمودند : تو به آنچه که دوست داری از پروردگارت به تو برسد (بهشت) دست نمی یابی مگر اینکه در

مقابل خواسته های نفسانی مقاومت کنی. غررالحکم جلد ۳ حدیث ۳۷۹۴

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع) فرمودند : کسی که بر مرکب صبر و بردباری سوار شد به میدان پیروزی خواهد رسید. بحارالانوار جلد

۷۸ صفحه ۷۹

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام باقر (ع) فرمودند : کسی که صبر کند ، و کلمه استرجاع ، یعنی (انا لله و انا الیه راجعون) بگوید

هوالمحبوب, [11:19 21.12.17]

و هنگام گرفتاری خدا را ستایش کند ، پس او از کار خدا خشنود است و اجرش با خداست و کسی که این چنین نکند ، سرنوشت او تغییر نمیکنند و مذمت میشود و پاداش او هم از بین میرود. بحارالانوار جلد ۷۱ صفحه ۹۶

*****احادیث درباره ی صبر*****

حضرت محمد (ص) فرمودند : نشانه انسان صبور در سه چیز است : ۱-اینکه کسل نمیشود ۲-دل تنگ نمیشود ۳-از پروردگارش شکایت نمیکند ، چرا که وقتی کسل شود ، حق را ضایع و تباه خواهد کرد ، و هنگامی که دلتنگ شد ، سپاسگذاری نمیکند و وقتی که از پروردگارش شکایت کند ، گناه خواهد کرد. بحارالانوار جلد ۷۱ صفحه ۸۶

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع) فرمودند : انسان صبور و شکّیا پیروزی را از دست نمیدهد ، اگرچه زمان آن طولانی شود. میزان الحکمۀ

جلد ۵ حدیث ۱۰۰۷۰

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع) فرمودند : کسی که در اطاعت خدا و کناره گیری از گناهان صبر و شکّیایی داشته باشد ، او مجاهد بسیار

صبوری است. غررالحکم جلد ۵ حدیث ۹۱۹۰

*****احادیث درباره ی صبر*****

امام علی (ع) : تنها کسی به نعمت های آخرت میرسد ، که در مقابل گرفتاریهای دنیا صبر و شکّیایی داشته باشد.

غررالحکم جلد ۶ حدیث ۱۰۷۵۲

در باره صبر حضرت فاطمه زهراء

یکی از موارد صبر حضرت، صبر در اطاعت خداوند عز و جل بوده است

رسول خدا (ص) فرمود: ای سلمان! خدای تعالی چنان دل و جان و همه اعضای دخترم فاطمه را از ایمان پر -1 کرده که برای عبادت خدا، خود را از همه چیز فارغ کرده است

رسول خدا (ص) فرمود: دخترم فاطمه، سرور زنان عالم از اول تا آخر می باشد. او پاره تن من و نور چشمم -2 و میوه دل من است. او روح در تن من است و او حوریه انسیه است. هرگاه که او در محراب در مقابل خدای ذوالجلال قرار می گیرد، نورش برای ملائکه مشخص است همانطور که نور ستاره برای اهل زمین مشخص است و خدا به ملائکه می فرماید: ای فرشتگان من! به فاطمه نگاه کنید که او سرور کنیزان من است و در پیشگاه من مشغول عبادت است در حالیکه استخوانهایش از خوف من می لرزد و با دلش مرا عبادت می کند. من شمارا شاهد می گیرم که شیعیان او را از آتش ایمن گردانیدم. (1)

امام حسن مجتبی (ع) فرمود: مادرم را دیدم که شب جمعه در محراب عبادت ایستاده و پیوسته تا هنگامیکه 3- خورشید، پهنه افق را فرا گرفت، مشغول رکوع و سجود بود. و شنیدم که برای مردان و زنان مؤمن دعا می کرد و اسامی یک یک آنان را می برد ولی برای خود چیزی از خدا نخواست. عرض کردم: مادر! چرا همانگونه که (برای دیگران دعا می کنی برای خود دعا نمی کنی؟ فرمود: فرزندم! اول همسایه. بعد خانه خود. 2)

حسن بصری می گوید: در میان این امت عابدتر از فاطمه نیست! او آنقدر در نماز ایستاد تا پاهایش ورم کرد-

علی (ع) در شب زفاف، همسرش را نگران دید. علت را پرسید، فاطمه فرمود: درباره حال و وضع خود فکر 5- کردم و پایان عمر و قبر را بیاد آوردم و انتقال از خانه پدر به منزل خودم، مرا بیاد ورود به قبر (خانه آخرت) انداخت. تو را بخدا قسم! بیا در آغاز زندگی مشترکمان برخیزیم و امشب را به عبادت خدا پردازیم

زهراء (نوری مدینه را روشن کرد. اهل مدینه نزد رسول خدا (ص) آمدند و گفتند این چه نوری است؟ فرمود 6- به خانه دخترم بروید. وقتی نزد فاطمه (س) رفتند دیدند حضرت در محراب مشغول عبادت است و این نور از ((اوست

بخشش پیراهن شب عروسی-7

رسول خدا (ص) برای عروسی حضرت فاطمه (س) لباس نوی به او داد. اما شب عروسی زن فقیری در خانه حضرت فاطمه (س) آمد و تقاضا کرد که امشب شب عروسی دخترم است و لباس کهنه به تن دارد. حضرت فاطمه (س) لباس نو خود را به او بخشید و دوباره لباس کهنه را پوشید. وقتی امیرالمؤمنین (ع) لباس کهنه را در تن او دید فرمود ای فاطمه! لباس نو را در تن نمی بینم؟ فرمود به زن سائلی دادم. روز بعد که

رسول خدا (ص) به دیدن حضرت فاطمه (س) آمد و او را دید. فرمود ای فاطمه! چرا پیراهن عروسیت را بر تن نداری؟ فرمود که سائلی آمد و آن را به سائل دادم. جبرئیل نازل شد و عرض کرد خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید به حضرت فاطمه (س) بگو در عوض پیراهنی که بخشید، هر چه می‌خواهد به او می‌دهیم. حضرت فاطمه (س) فرمود من حیا می‌کنم عوض پیراهن را بگیرم. دو مرتبه جبرئیل نازل شد. مرتبه سوم جبرئیل گفت خدا واجب کرده چیزی بخواهی. حضرت فاطمه (س) دستها را بطرف آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! گناهکاران امت پدرم را به من ببخش! جبرئیل نازل شد و این آیه را تلاوت نمود: ولسوف يُعطيك ربك فترضى یعنی در قیامت آن قدر از گناه کاران را بتو می‌بخشیم تا تو راضی شوی.

روزی ام ایمن به خانه حضرت فاطمه (س) رفت و دید که حضرت خوابش برده و آسیاب بدون گرداننده می‌گردد و گهواره حرکت می‌کند و تسبیح می‌چرخد و صدای ذکر خدامی آید و جاروب در حیاط جارو می‌کند! با تعجب نزد رسول خدا (ص) آمد و جریان را عرض کرد. حضرت فرمود ای ام ایمن! بدان که دخترم هم روزه و هم خسته و هم گرسنه بود. جبرئیل آمد که آسیاب را بگرداند و میکائیل آمد که گهواره حسین را: بچرخاند و اسرافیل آمد که ذکر گفته و حیاط را جاروب نماید. و جبرئیل این شعر را می‌خواند:

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرٌ مِّنْ لَّبَنٍ

لِعَلِيٍّ وَحُسَيْنٍ وَحَسَنِ

كُلُّ مَنْ كَانَ مُحِبًّا لَهُمْ

يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ غَيْرِ حَزَنٍ.

در باره شهادت حضرت فاطمه زهراء

در تاریخ بشریت از میان میلیاردها زن چه آنان که قبلاً بوده اند و چه آنان که بعداً بوجود می آیند، خداوند حکیم دختری که نهایت عمرش هجده یا بیست و هشت سال بوده را بعنوان سرور و برترین زن تاریخ بشریت انتخاب نمود. و او کسی نیست جز فاطمه اطهر س دختر حضرت محمد ص

یقیناً در انتخابهای پروردگار عالمیان، حکمتها و شایستگیها فرد انتخاب شده ملاک است والا زنانی که به مقامات بالا دست پیدا کرده اند می توانند به این انتخاب اعتراض کنند. که چرا ما انتخاب نشدیم؟

یکی از صفات مهم حضرت، صبر عجیب ایشان بوده است. و چون خداوند سبحان صابران را دوست دارد لذا او محبوب پروردگار عالمیان گردید. و هر مسلمانی که صبور باشد باندازه صبرش دارای رتبه و درجه نزد خداوند خواهد بود ولی کسی نمی تواند در صبر به حضرت فاطمه س برسد.

حضرت فاطمه زهراء با اینکه دختر رئیس مسلمانان جهان و دختر سیدالانبياء بود ولی از نظر امکانات زندگی همانند پایین ترین اقشار بود و با سختی زندگی می کرد. البته در این صفت به پیامبر اسلام اقتدا کرده بود

یکی از موارد صبر حضرت فاطمه س در مورد صبر بر مشکلات همسر داری و بچه داری و خانه داری و مشکلات اقتصادی بوده است.

دختری که پدرش سیدالانبياء است و در مدینه ولی امر مسلمین است و گاهی بر اثر پیروزی در جنگ ها، غنائم فراوانی در اختیارش قرار می گیرد، در کمال سادگی و زهد، زندگی می کند. چادرش کهنه، پیراهنش از جل شتر، فرشش پوست گوسفند،

شوهرش مجاهد فی سبیل الله که اکثراً در جبهه بسر می برد، وضع مالی خانواده طوری است که گاهی دوروز غذا در منزل یافت نمی شود. از زینت های معمولی همانند گوشواره و گردنبند والنگوی طلا در حضرت دیده نمی شد و مشکلات دیگر.

علی (ع) فرمود: او با اینکه محبوبترین افراد نزد پیغمبر بود، اما آنقدر بامشک آب کشید که اثر مشک در بدنش پیدا شد و آنقدر خانه را جاروب کرد که لباسهایش غبار آلود بود و آنقدر زیر دیگ آتش افروخت (که لباسهایش عوض شد) کهنه شد.

روزی پیغمبر (ص) پیش فاطمه (س) رفت و دید که بچه را شیر می دهد و با دستش آسیاب را می چرخاند و لباس تن او از جل شتر است. پیغمبر فرمود: ای دختر گرامی! امروز تلخیهای دنیا را برای شیرینیهای آخرت بجش! فاطمه فرمود: من خدا را بخاطر نعمتهایش حمد می کنم و بر کرامتهایش شکر می گذارم. در این «موقع آیه» و لسوف یعطیک ربک فترضی! «ضحی 5» بزودی خدا آنقدر بتو بدهد تا راضی شوی

سلمان می گوید: روزی فاطمه را با چادری وصله دار و ساده دیدم. تعجب کرده و گفتم: عجب! دختران پادشاه ایران و روم بر صندلی های طلا نشسته و پارچه های زربفت بر تن می کنند. اما این دختر رسول خداست که نه! چادرهای گرانبهاترین بتن دارد و نه لباسهای زیبا!

فاطمه فرمود: ای سلمان! خدای بزرگ، لباسهای زینتی و تخته های طلا را برای ما در روز قیامت ذخیره کرده است.

بعد از ازدواج حضرت علی ع با حضرت فاطمه س بعضی از زنان، فاطمه س را بر اینکه با مردی که ثروتمند نیست ازدواج کرده، مذمت می نمودند اما حضرت فاطمه بر این مذمتها صبر کردند.

بنابراین این بانوی بزرگ دو جهان با تحمل همه این سختیها از این امتحان بزرگ، سربلند بیرون آمد و از همه دختران پیامبران، برتر شد و سرآمد گردید.

لذا زنانی که می خواهند در مکتب حضرت فاطمه س شاکردی بکنند باید صبور باشند و از صبر کمک بطلبند.

شهادت فاطمه زهراء: پس از حادثه آتش زدن خانه فاطمه زهراء (س)، آن بانوی بزرگ اسلام، دچار مریضی شدیدی شدند که چهل روز ادامه داشت. او وقتی که شهادت خود را نزدیک دید، به شوهرش علی (ع) فرمود: ای پسرعمو! از آسمان خبر رحلت من رسیده است و من در حال سفر آخرتم. بعد وصیتهایی کرد. از جمله فرمود: نگذار یکی از کسانی که بر من ستم کردند و حق مرا گرفتند، در تشییع جنازه من شرکت کنند! و نگذار که هیچیک از آنان بر من نماز بخواند! مرا در شب، وقتی که مردم در خواب هستند، دفن نما

روز آخر عمر حضرت فاطمه (س) بود که به اسماء فرمود: جبرئیل برای رسول خدا (ص) از بهشت، کافوری آورد. پدرم آنرا سه قسمت کرد. یک قسمت برای خودش و یک قسمت برای من و یک قسمت (هم برای علی ع).

اکنون آنرا که در فلان جا است برایم بیاور! بعد فرمود: من این پارچه را بر روی خود می کشم. تو ساعتی صبر کن! بعد بیا و مرا صدا بزن! اگر دیدی جوابت را نگفتم، بدان که من از دنیا رفته ام و به پدر و مادر ملحق گشته ام.

اسماء ساعتی صبر کرد و سپس بر بالین فاطمه (س) رفت و صدا زد: ای دختر مصطفی! ای دختر آن کسیکه زنان بهتر از او را حمل نکردند! ای دختر آن کسیکه بهتر از او قدم بر روی خاک نگذاشت! ای دختر آن کسیکه مقام قاب قوسین او ادنی را داشت!

ولی جواب نشنید. دست دراز کرد و پارچه را از روی صورت فاطمه (س) برداشت و مشاهده کرد که حضرت از دنیا رفته است. خود را روی بدن حضرت انداخت و مشغول سوگواری شد که ناگاه در خانه باز شد و حسن 7 ساله و حسین 6 ساله وارد شدند. وقتی دیدند مادرشان خوابیده است از روی تعجب گفتند: ای اسماء! چرا مادرمان در این وقت خوابیده است؟

جواب داد: ای فرزندان رسول خدا! مادران نخوایده بلکه از دنیا مفارقت کرده است!

حسن (ع) که این جمله را شنید، خود را بر روی بدن مادر انداخت و صورتش را می بوسید و می گفت: ای مادر! قبل از اینکه جان از بدنم بیرون رود بامن سخن بگو! حسین (ع) هم پاهای مادر را می بوسید و گفت: ای مادر! من فرزندان حسین هستم. قبل از اینکه قلبم شکافته شود و مرگم فرارسد، بامن حرف بزن!

اسماء به آن دو بزرگوار عرض کرد: ای فرزندان رسول خدا! بنزد پدرتان بروید و او را از مرگ مادران خبردار کنید!

.آندو به مسجد رفتند و صدا بگریه بلند نمودند.

اصحاب رسول خدا (ص) با استقبال آندو رفتند و گفتند: ای فرزندان رسول خدا! چرا گریه می کنید؟ خدا هرگز! چشمان شمارا گریان نگرداند!

گفتند: مادرمان فاطمه (س) از دنیا رفته است

وقتی علی (ع) این خبر وحشت آور را شنید، بر زمین افتاد و غش کرد. آب آوردند و بر حضرت ریختند. وقتی به هوش آمد فرمود: ای فاطمه! بعد از تو خود را به چه شخصی تسلی^۱ دهم؟

بعد از انتشار خبر شهادت حضرت فاطمه (س) در مدینه، مردان و زنان همه گریان شدند و در مصیبت آن حضرت، شیون کنان بسوی خانه آن بانو، دویدند. زنان بنی هاشم در خانه آن حضرت جمع شدند و از صدای شیون آنها مدینه به لرزه در آمد

درباره صبر زنب کبری

زینب علیها السلام از این جهت در اوج کمال قرار دارد. در زیارتنامه آن حضرت می خوانیم: «لقد عجت من صبرک ملائکه السماء؛ ملائکه آسمان از صبر تو به شگفت آمدند.» مخصوصاً در ماجرای کربلا آن چنان صبر و رضا و تسلیم از خود نشان داد، که صبر از روی او خجل است.

خدا در مکتب صبر علی پرداخت زینب را

برای کربلا با شیر زهرا ساخت زینب را

بسان ليله القدری که مخفی ماند قدر او

... کسی غیر از حسین بن علی شناخت زینب را

سلام بر تو ای کسی که صبر شد حقیر تو

ندیده بعد فاطمه جهان زنی نظیر تو

در مجلس ابن زیاد؛ آن گاه که آن ملعون با نیش زبانش نمک به زخم زینب می‌پاشد و برای آزردن او می‌گوید: «کیف رایت صنع الله باخیک واهل بیتک (24)؛ کار خدا را با برادر و خانواده‌ات چگونه یافتی؟» او در واقع با تعریض می‌خواهد بگوید که دیدی خدا چه بلایی به سرتان آورد؟ زینب علیهاالسلام در پاسخ درنگ نمی‌کند، با آرامشی که از صبر و رضای قلبی او حکایت داشت فرمود: «ما رایت الا جمیلا (25) جز زیبایی ندیدم.» ابن زیاد از پاسخ یک زن اسیر در شگفت می‌ماند، و از این همه صبر و استقامت و تسلیم او در مقابل مصیبت‌ها متعجب می‌شود و قدرت محاجه را از دست می‌دهد.

ای زینبی که محنت عالم کشیده‌ای

غیر از بلا و درد به عالم چه دیده‌ای؟

یارب زنی و این همه استواری و علو

چون زینب صبور مگر آفریده‌ای؟

استقامت و ثبات زینب از استقامت و ثبات پدرش خبر می دهد، گویا در وجود او تمام کرامتها [و صفات پسندیده] حضرت علی علیه السلام وجود دارد. در صبر و شکیبایی بر مصیبتها آن چنان بود که نزدیک است از عجائب شمرده شود

آن بانوی بزرگ که در دوران زندگی خود با حوادث و مصائب بزرگی مواجه شده بود، در نیمه رجب سال 62 هجری در سن 56 سالگی با کوله باری از غم و اندوه، دنیای فانی را وداع گفت و به دیار حق شتافت (4).

از آن جا که شخصیت حضرت زینب علیها السلام با واژه صبر و استقامت در برابر مصائب و سختیها قرین است به حدی که او را «ام المصائب» و «ام العزائم» نامیده اند، از اینرو برآنیم تا در این مقال، مختصری پیرامون موضوع «صبر و استقامت» مطالبی را بیان کرده و سپس با ذکر نمونه هایی از صبر و استقامت آن بانوی بزرگ، این بحث را به پایان رسانیم

آثار صبر بر مصیبت

صبر و استقامت در برابر سختیها، یکی از مهمترین اصول اخلاقی اسلام است. در روایات به سه نوع صبر اشاره شده است؛ صبر بر مصیبت، صبر در مقابل معصیت و صبر در مقام عبادت و بندگی. از آنجا که در این مقاله از صبر بر مصیبتها و سختیها سخن می گوئیم، در اینجا برخی از آثار صبر بر مصائب را بیان می کنیم.

رمز پیروزی . 1

و از آنها «؛ (5) «خداوند متعال می فرماید: **«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ اِئِمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ** امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند، بخاطر این که شکیبایی نمودند و». به آیات ما یقین داشتند

در صدر اسلام مسلمانان با سختیهای فراوانی دست به گریبان بودند و از سوی مشرکین مورد آزار و اذیت واقع می شدند و عده ای از آنان که طاقت تحمل این سختیها را نداشتند، عنان صبر و شکیبایی را از کف می دادند. در این آیه خداوند متعال خطاب به پیامبر و مسلمانان سرگذشت قوم بنی اسرائیل را بازگو می نماید تا هم آنان را تسلی و دلداری دهد و به صبر و شکیبایی و پایداری دعوت نماید و هم بشارتی باشد که اگر صبر و پایداری را پیشه کنند بر مشرکان پیروز خواهند شد؛ چنان که قوم بنی اسرائیل که از طرف کفار

و مشرکین مورد آزار و اذیت واقع می شدند پس از تحمل سختیها و مقاومت در برابر دشمنان، به پیروزی رسیدند و خداوند مقام امامت و پیشوایی بر مردم را به گروهی از آنان عطا فرمود

پس در آیه مورد بحث دو چیز به عنوان رمز پیروزی بیان شده است: یکی ایمان و یقین به آیات الهی و دیگری صبر و استقامت و شکیبایی

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «**فمن صبر واحتسب لم يخرج من الدنيا حتى يقر** (6) **؛ الله له عينا في اعدائه مع ما يدخر له في الآخرة**»

کسی که شکیبایی کند و آن را به حساب خدا بگذارد، از دنیا بیرون نمی رود تا خداوند چشمش را با «شکست دشمنانش روشن کند، علاوه بر پادشاهی که برای آخرت او ذخیره خواهد کرد

پاداش اخروی . 2

هنگامی که مسلمانان برای هجرت، با مشکلات و مصایب فراوانی روبرو بودند، این آیه نازل شد: «**انما یوفی** (7) **؛ «الصابرون اجرهم بغير حساب**»

همانا صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند.» در این آیه تعبیر به «یوفی» که از ماده «وفی» و به معنای اعطای کامل است، از یک سو، و تعبیر به «بغير حساب» از سوی دیگر نشان می دهد که صابران و استقامت پیشگان برترین اجر و پاداش را در پیشگاه خداوند دارند. شاهد این سخن حدیث معروفی است که امام صادق علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل فرموده اند: «**اذا نشت** (8) **؛الدواوين ونصبت الموازين لم ينصب لاهل البلاء ميزان ولم ينشر لهم ديوان**»

هنگامی که نامه های اعمال گشوده می شود و ترازوهای عدالت پروردگار نصب می گردد، برای کسانی که گرفتار بلاها [و حوادث سخت] شده اند نه میزان سنجشی نصب می شود و نه نامه عملی گشوده خواهد شد.» پس این آیه را تلاوت کردند: «**انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب**»

سربلندی در آزمایش الهی . 3

همه مردم از انبیا گرفته تا دیگران طبق قانون الهی مورد آزمایش قرار می گیرند تا بتوانند استعدادهای خود را شکوفا سازند و قله های سر به فلک کشیده سعادت را در نوردند. از اینرو انسانها به طرق مختلف مانند: ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی، مورد آزمایش و امتحان قرار می گیرند و بدیهی است که هر کس بتواند از این آزمایشهای الهی سربلند خارج شود به سعادت نائل گردیده است. «صبر و استقامت» می تواند

به عنوان یک سلاح کارآمد و اثر بخش در این مسیر سخت و دشوار انسان را یاری رساند و مسیر تکامل و خوشبختی را برایش هموار سازد.

خداوند متعال می فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ» (9) ; «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»

قطعا همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود میوه ها آزمایش می کنیم و بشارت ده به استقامت کنندگان، آنهایی که هرگاه مصیبتی به آنها رسد می گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم . اینها همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده و آنها هدایت .» یافتگان اند

بلا برای اولیاء

از سنتهای الهی فرستادن بلا و سختی برای اولیاء و انبیاء است و با استناد به روایات می توان گفت که هرچقدر ایمان شخص بیشتر شود، غالبا سختی و مرارت بیشتری بر او وارد می شود . در این باره روایات زیادی وارد شده؛ تا جایی که در متون روایی یک باب با عنوان «شدة ابتلاء المؤمن» قرار داده شده است . برای نمونه از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «انما المؤمن بمنزلة كفه الميزان كلما زيد في ايمانه زيد» (10) ; «فی بلاءه»

همانا شخص مؤمن به منزله کفه ترازو است که هرچقدر ایمان او بیشتر شود، بلا و مصیبت او بیشتر می شود .»

تاریخ نیز گواه گویایی بر این مطلب است و می بینیم که اولیاء الهی از جمله زینب کبری علیها السلام و پدر بزرگوار و مادر مطهره اش و برادران عظیم الشان ایشان چگونه با انواع مصیبتها و سختیها روبرو بوده اند و . همواره در برابر طوفان حوادث صبر و شکیبایی نموده اند

حال ممکن است این سؤال به ذهن خطور کند که چرا خداوند برای اولیاء خود مانند پیامبران الهی و اوصیای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم و زهراى مرضیه علیها السلام و زینب کبری علیها السلام و ... - که از مقربین در گاهش هستند - سختی و بلا نازل می کند و حال آنکه انسانهای بد در ناز و . نعمت به سر می برند

پاسخ این است که نه نعمتهای ظاهری و نه سختیها، هیچکدام معیار خوبی و بدی نیستند . آنچه مهم است نحوه برخورد انسان با این حوادث است که اگر انسان با عکس العمل خوب با این امور به سعادت برسد این

حوادث برای او خوب است و اگر به شقاوت برسد برای او بد است. شهید بزرگوار مطهری در این باره می گوید: «نه فقر بدبختی مطلق است و نه ثروت خوشبختی مطلق، چه بسا فقرهایی که موجب تربیت و تکمیل انسانها گردیده و چه بسا ثروتهایی که مایه بدبختی و نکبت قرار گرفته است، ... سلامت و بیماری، عزت و ذلت و سایر مصائب طبیعی نیز مشمول همین قانون است. نعمتها و همچنین شدائد و بلاها هم موهبت است؛ زیرا از هر یک از آنها می توان بهره برداریهای عالی کرد. و نیز ممکن است بلا و بدبختی شمرده شوند؛»⁽¹¹⁾ زیرا ممکن است هر یک از آنها مایه بیچارگی و تنزل گردند

آثار و فوائد بلاها

حوادثی که به ظاهر بلا و سختی هستند، در باطن آثار و فوائدی دارند و اولیاء الهی نه تنها به بلا راضی هستند و ندای «رضی برضاءک» سرمی دهند بلکه اصلاً بلا را بلا نمی دانند و به دیده زیبایی و جمال به آن می نگرند؛ چنان که حضرت زینب علیها السلام پس از تحمل سختیها و مصائب بسیاری که بر او و⁽¹²⁾؛ خاندانش وارد شده بود، فرمودند: «ما رایت الا جمیلاً

من جز زیبایی چیزی ندیدم». از اینرو مناسب است در این مقال، برخی از فوائد بلا را برشماریم تا بتوانیم با تاسی به بانوی شجاع اسلام حضرت زینب علیها السلام زیباییهای نهفته در بلاها را دریابیم و مجذوب زیبایی . مطلق خداوند متعال شویم

زنگ بیدارباش . 1

از آنجا که ممکن است دنیا و زینتهای ظاهری آن انسان را بفریبد و به خود مشغول سازد و از یاد و طاعت خداوند دور نماید، خداوند با فرستادن بلا و سختی زمینه بیداری از غفلت را برای انسان فراهم می سازد تا این بلاها زیباییها و ظواهر فریبنده دنیا را در کام او تلخ سازد و به سوی حق معطوف دارد

روزی مسلمانان با خشکسالی و کمی آب مواجه شده بودند و حضرت علی علیه السلام برای ادای نماز باران بیرون آمدند، در راه به همراهان فرمودند: «ان الله یبتلی عباده عند الاعمال السیئة بنقص الثمرات وحبس خداوند هنگامی که بندگانش⁽¹³⁾؛ البرکات واغلاق خزائن الخیرات لیثوب تائب ویقلع مقلع ویتذکر متذکر اعمال بد انجام می دهند آنان را به نقص و کمبود میوه ها و حبس نمودن برکات و بستن گنجینه های خویبها، آزمایش می کند تا توبه کننده ای توبه کند و به دور کننده ای [گناه را از خود] دور سازد و پند ». گیرنده ای پند گیرد

پاک کننده گناهان . 2

برخی مؤمنین در پاره ای از اوقات دچار لغزش می شوند و مرتکب معصیت می گردند . خداوند - که نسبت به مؤمنین رؤوف و رحیم است - با فرو فرستادن بلا و سختی زمینه پاک شدن آنان از گناه را فراهم می کند و حساب آنان را به روز قیامت واگذار نمی نماید . امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الحمد لله الذي جعل تمحيص ذنوب شيعتنا في الدنيا بمحنتهم لتسلم بها طاعاتهم ويستحقوا عليها ثوابها» (14)

حمد و سپاس خدایی را که پاک کردن گناهان پیروان ما را در دنیا به سختیهای آنها قرار داده تا طاعات «. آنها سالم بماند و در آخرت بر آن طاعات، استحقاق پاداش پیدا کنند

مادر خوشبختیها . 3

بلاها و سختیها بوجود آورنده سعادت و خوشبختی برای انسانها هستند و در شکم گرفتاریها و مصیبتها، «نیکبختی و سعادت نهفته است؛ چنان که خداوند می فرماید: «فان مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا پس حتما با سختی، آسایشی است . حتما با سختی، آسایشی است» (15) ؛

».

این یکی از قوانین عالم است که تا سنگ معدن ذوب نشود و گرمای طاقت فرسا نبیند هیچ گاه طلای ناب نخواهد شد و تا چاقو صیقل نبیند تیز و بران نخواهد شد . در انسان نیز این قانون جاری است و خداوند می فرماید: «لقد خلقنا الانسان في كبد» (16) ؛

مرحوم استاد مطهری در تفسیر این آیه می فرماید: «آدمی باید مشقتها تحمل کند و سختیها بکشد تا هستی لایق خود را بیابد، تضاد و کشمکش، شلاق تکامل است، موجودات زنده با این شلاق راه خود را به سوی (17) . کمال می پیمایند

امیرمؤمنان علیه السلام در نامه ای به عثمان بن حنیف فرماندار خویش در بصره، او را از این که در مجلس اشراف - که بی نوایان در آن نبودند - شرکت کرده بود توبیخ می کند و زندگی ساده خود را شرح می دهد، آن گاه می فرماید: «الا وان الشجرة البرية اصلب عودا والروائع الخضره ارق جلودا والنباتات البدوية اقوى وقودا وابطا خمودا» (18)

آگاه باشید! درختان بیابانی چوبشان سخت تر و درختان کنار جویبار پوستشان نازک تر است . درختان «. بیابانی [که به وسیله باران سیراب می شوند] آتش چوبشان شعله ورتر و پردوام تر است

به همین دلیل اولیاء الهی که بیشتر محبوب خدایند بیشتر در معرض بلا و گرفتاری واقع می شوند، چنان که (19) ؛امام صادق علیه السلام می فرماید: «ان الله اذا احب عبدا غته بالبلاء غتا

«. خداوند زمانی که بنده ای را دوست بدارد او را در دریای شدائد غوطه ور می سازد

تا نبیند رنج و سختی مرد، کی گردد تمام

تا نیاید باد و باران گل کجا بویا شود

پایداری و شجاعت زینب از نگاه دیگران

با ورق زدن صفحات تاریخ درمی یابیم که حضرت زینب علیها السلام از همان اوان کودکی با رنج و سختی آشنا بود و در برابر هر مصیبت و رنجی که برای او پیش می آمد با صبر و شکیبایی مثال زدنی ایستادگی می نمود و راه رضای خدا را در پیش می گرفت. این امر سبب شده بود که آن بانوی بزرگ الگوی پایداری و شجاعت شناخته شود و لذا دانشمندان بزرگ اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت در کتب خود زبان به تحسین گشوده اند و با الفاظ و عبارات مختلف از آن حضرت تجلیل نموده اند

برای نمونه ابن اثیر از مورخین بزرگ اهل سنت می گوید: «وكانت زينب امرأة عاقلة لبيبة جزلة ... وهو يدل زينب زني بود عاقل و خردمند و با زكاوت ... و این (یعنی کلام حضرت زینب ⁽²⁰⁾؛ علی عقل وقوة جنان «. در مجلس یزید) بر عقل و قوت قلب [و پایداری او] دلالت می کند

همچنین جلال الدین سیوطی از مفسرین اهل سنت می گوید: «وكانت لبيبة جزلة عاقلة لها قوة «. زینب بانویی خردمند و عاقل بود و از قوت قلب [و مقاومت] برخوردار بود ⁽²¹⁾؛ جنان

و نیز علامه مامقانی از علمای شیعه در مورد آن بانوی بزرگ می گوید: «وهي في الصبر والثبات وحيدة؛ او «. در صبر و پایداری یکتا و بی همتا بود

مصائب زینب از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام

قدامة بن زائدة از پدرش نقل می کند که امام سجاد علیه السلام به من فرمود: ای زائده! شنیده ام به زیارت امام حسین علیه السلام می روی؟ چگونه به زیارت او می روی و حال آنکه مقام و منزلتی نزد سلطان خود داری؛ سلطانی که محبت ما را تحمل نمی کند. عرض کردم: به خدا قسم چنین نمی کنم مگر به خاطر خدا و رسولش و از هیچ غضبی (از ناحیه سلطان) نمی ترسم. سپس امام علیه السلام خبری را برایم نقل فرمود که: وقتی در کربلا یاران امام شهید شدند و برای اسیری روانه کوفه می شدیم، به اجساد شهیدان که دفن نشده بودند نگاه می کردم و این برایم سخت بود تا جایی که نزدیک بود جان از بدنم جدا شود، زینب علیها السلام آمد و گفت: «مالی اراک تجود بنفسک یا بقیة جدی و ابی و اخوتی؛ چه شده است که می بینم می خواهی بذل جان کنی، ای باقیمانده جد و پدر و برادرانم؟» گفتم: چگونه ناراحت نباشم و حال آنکه

پدر و برادران و عمو و پسر عمو و اهللم به خونهایشان آغشته شده اند و برهنه هستند و کفن نشده اند و مدفون نمی گردند؟

زینب گفت: «لا یجز عنک ما تری فوالله ان ذلک لعهد من رسول الله الی جدک و ابیک و عمک؛ آنچه می». بینی تو را غمگین نکند، به خدا قسم که این عهدهی است از فرستاده خدا به جدت و پدرت و عمویت

برایم نقل⁽²²⁾ گفتم: این عهد چیست و این خبر کدام است؟ حضرت زینب علیها السلام فرمود: ام ایمن فرمود: روزی رسول خدا به منزل فاطمه آمد، من برای او غذایی تهیه کردم و علی علیه السلام نیز یک طبق خرما آورد. من ظرفی از شیر و حلوا برای ایشان آوردم و پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام از آن غذا خوردند و از آن شیر نوشیدند و از خرما تناول کردند، ... سپس به علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام نگاهی کردند، ما دانستیم که از روی سرور و شادمانی است ... سپس پیامبر خدا به سجده افتادند و صدای گریه ایشان بلند شد و اشکهایشان همچون باران جاری بود ... علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام از پیامبر پرسیدند: چرا گریه می کنید؟ خداوند چشمانتان را گریان نبیند، از این حالت شما قلب ما جریحه دار شد

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: ای محمد! همانا برادرت پس از تو مغلوب واقع می شود و مورد حمله دشمنان قرار می گیرد و شهید می شود و بدترین خلق، او را خواهد کشت ... و ان سبطک هذا - و او ما بیده الی الحسین - مقتول فی عصابه من ذریتک و اهل بیتک و اخیار من امتک بضفۀ الفرات فی ارض یدعی کربلا؛ و بدرستی که نوه تو - اشاره فرمود به حسین - در بین گروهی از ذریه و اهل بیت و خوبان امت تو در کنار فرات کشته خواهد شد، در زمینی که کربلا نام دارد. «پس پیامبر». فرمود: «این بود آنچه مرا به گریه انداخت و محزون ساخت

زینب فرمود: وقتی ابن ملجم - لعنة الله علیه - بر پدرم ضربه زد و اثر شهادت را در چهره او دیدم، به او عرض کردم که ام ایمن برایم این گونه نقل کرده، دوست دارم از شما آن را بشنوم، پدرم فرمود: یا بنیۀ الحدیث کما حدثک ام ایمن؛ دخترم این خبر همان گونه است که ام ایمن برایت نقل کرده است. «کانی بک وبنات اهلک سبایا بهذا البلد اذلاء خاشعین تخافون ان یتخطفکم الناس فصبرا صبرا؛ گویا تو و دختران اهل تو را در این سرزمین اسیر می بینم با حالتی ذلت بار و ترسان، در حالی که می ترسید مردم شما را به»⁽²³⁾ سرعت از بین ببرند، بر شما باد صبر کردن

اشاره ای به مصائب زینب علیها السلام

آن بانوی عظیم الشان - که به واقع زینت پدر و گل خوشبوی ولایت بود - در مقام و منزلت و فضائل اخلاقی چنان بود که او را عقیده بنی هاشم نام نهادند. او علی رغم چنین مقام و منزلتی و علی رغم تمام سفارشات و وصایای رسول گرامی اسلام در مورد اهل بیت علیهم السلام آماج بیشترین نامهربانیها قرار گرفت و با صبر و بردباری و استقامت بی نظیر، چشمهای جهانیان را خیره کرد.

اگرچه بر شمردن تمام مصائب زینب کبری علیها السلام و درک عمق فجایی که در طول دوران زندگی بر ایشان وارد شد از طاقت ما خارج است، ولی با بیان پاره ای از آنها ام المصائب بودن ایشان را از دور به نظاره می نشینیم، امید است که بتوانیم در این دانشگاه انسان ساز، درسهای آموزنده اخلاقی را فراگیریم و با عمل به آنها به تهذیب و تزکیه نفس خویش پردازیم.

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید

یکی از نویسندگان خوش ذوق فهرستی از برخی مصائب آن بانوی گرانقدر تهیه کرده و بیش از چهل . که در این نوشتار در چند مرحله به برخی از آنها اشاره می کنیم⁽²⁴⁾ مصیبت برای ایشان بیان نموده است

الف) دوران پدر و مادر

دوران کودکی زینب علیها السلام که گمان می رفت بهترین دوران زندگی او باشد، با رنجها و تلخیهای بسیاری همراه بود. از طرفی با فراق بزرگترین انسان تاریخ؛ پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله دیگر نمی توانست آغوش گرم ایشان را که آرامش بخش روح و روان او بود احساس کند، و از طرف دیگر لحظه به لحظه با درد و رنجهای مادر مهربانش همراه بود؛ رنجهایی که تاریخ بشریت را تیره و تار نمود و لکه ننگی بر پیشانی مسببان آن تا ابدیت باقی گذاشت و دل اندیشمندان را جریحه دار نمود.

آن گل خوشبوی زهرا علیها السلام از غم و اندوه مادر، غمگین می گشت و می گریست. در آن هنگام که شدت ضربه درب خانه توسط مهاجمان، پهلوی صدیقه طاهره را شکست، گویی پهلوی زینب بود که می شکند، وقتی ضربه تازیانه دست مادرش را مجروح ساخت، گویی که تازیانه ای بر قلب نازنین زینب وارد شده است، این حوادث و مصائب همیشه در ذهن آن دختر کوچک باقی بود و بر سینه پر عاطفه او سنگینی می کرد، ولی این پایان کار نبود و رنجها و سختیها یکی پس از دیگری خود را نمایان می ساخت تا این که مصیبت سخت و طاقت فرسای شهادت مادر چون کوهی از مصائب در برابر او پدیدار گشت.

آن بانوی عزیز پس از شهادت مادر شاهد درد و رنج و تنهایی پدر بود که از فرط تنهایی و بی کسی سر بر چاه می گذارد و ندای مظلومیت خود را به چاه می گوید تا شاید او ندای حق علی علیه السلام را بشنود. در این میان شهادت پدر مظلومش بدست یکی از شقی ترین انسانهای عالم، مصیبت بزرگ دیگری بود که به هیچ وجه برایش قابل جبران نبود. چرا که دیگر زینب هیچ یاور و پناهی نداشت و غریب و تنها شده بود. این حوادث، زینب کبری را همچون پولادی که در میان شعله های آتش آبدیده می شود، مقاوم تر و استوارتر می ساخت.

ب) دوران امام حسن علیه السلام

بعد از شهادت پدر و شروع دوران خلافت برادرش امام حسن مجتبی علیه السلام مصائب زینب باز هم ادامه داشت. برای او چقدر سخت بود که ببیند مردمان سست ایمان بر بلندای منابر، پدر مهربانش را که یار و یاور و وصی و خلیفه بر حق رسول الله بود، دشنام می دهند. از طرف دیگر غریبی و بی کسی برادر و بی ثباتی یاران بی وفای او، دل زینب را به درد می آورد. این سختیها زمانی به اوج خود رسید که خبر مسموم شدن برادرش امام حسن علیه السلام به او رسید و انبوهی از غم و اندوه را بر قلب او وارد ساخت، و از این سخت تر برای زینب علیها السلام زمانی بود که شاهد تیرباران شدن بدن مطهر برادرش به هنگام تدفین بود. با این حوادث مظلومیت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و خاندان امیرمؤمنان علی علیه السلام⁽²⁵⁾. و فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام بیش از پیش هویدا می شد.

در حادثه کربلا، زینب علیها السلام سختیایی را که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از قبل بیان فرموده بود، مشاهده می نمود. در این هنگام حضرت زینب علیها السلام تلخ ترین روز عمر خود را در پیش داشت؛ روزی که در وصف آن گفته شده «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله؛ هیچ روزی مانند روز تو نیست ای ابا عبدالله». روزی که زینب علیها السلام شاهد تشنگی و عطش زنان و اطفال، شهادت فرزندان، برادر و فرزندان برادر بود و در نهایت وقتی برادرش آماده میدان رزم شد، گویی تمام عالم بر سر او خراب شد و هنگامی که اسب بی صاحب ابا عبدالله به خیمه گاه برگشت، زینب مصیبت زده ترین زن تاریخ گشت.

در حالیکه غم از دست دادن عزیزترین افراد قلب نازنین زینب علیها السلام را می آزرده، سفر طولانی و طاقت فرسای اسارت از کربلا تا کوفه و از کوفه تا شام آغاز شد و با توجه به بیماری امام سجاد علیه السلام قافله سالاری این کاروان غم زده و مصیبت دیده، به عهده زینب بود. این سفر با وقایع تلخی از جمله: نشان دادن سرهای بریده شهدا بر سر نیزه ها، بی تابي کودکان یتیم و ماتم زده و خسته، بیماری امام سجاد علیه السلام که با حالتی بسیار اسف بار و دلخراش به همراه کاروان در حرکت بود، هتک حرمت حرم رسول

خدا، شادمانی مردم کوفه و خارجی خواندن خاندان پیامبر اسلام و صدها فجایع و مصیبت دیگر، مصیبت‌هایی که یکی از آنها برای از پا درآوردن هر انسان کافی است؛ اما زینب کبری علیها السلام همچون کوهی سترگ و استوار، با خطبه‌های آتشین خود در کوفه و شام وظیفه افشاگری ظلم بنی امیه را به خوبی انجام داد و نهضت حسینی را به جهانیان عرضه کرد.

به راستی که انسان با شدت بلایا و مصائب زینب علیها السلام، تردیدی در عظمت و بزرگی مقام ایشان پیدا نمی‌کند و سخن پدر گرامیش علی علیه السلام به ذهن تداعی می‌کند که فرمود: «ان اشد الناس بلاء النبیون ثم الوصیون ثم الامثل فالامثل»؛ شدیدترین بلاها و مصائب بر پیامبران وارد می‌شود، سپس به اوصیاء و بعد به (26) «». شبیه ترین افراد به آنها

به امید آنکه با الگوگیری از صبر و استقامت زینب کبری علیها السلام، جامعه اسلامی ما در شرایط سخت و دشوار کنونی، راه صبر و استقامت پیش گیرد و در کوران حوادث و اوج امتحانهای الهی از مسیر دین و پیروی از خط ولایت و رهبری اهل بیت و اوصیای آنان خارج نشود.

پی نوشت:

1) فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، احمد الرحمانی الهمدانی، نشر مرضیة، ص 634

2) زینب کبری عقيله بنی هاشم، حسن الهی، مؤسسه فرهنگی آفرینه، ص 62 - 63

3) همان، ص 64 - 67

4) اخبار الزینبات، یحیی بن الحسن بن جعفر، ص 122

5) سجده/24

6) اصول کافی، کلینی، دارالاضواء، ج 2، ص 72

7) زمر/10

8) مجمع البیان، ذیل آیه فوق

9) بقره/155 - 157

10) بحارالانوار، مجلسی، مؤسسه الوفاء، ج 67، ص 210

11) مجموعه آثار، مرتضی مطهری، صدرا، ج 1، ص 183 - 184

بحارالانوار، مجلسی، همان، ج 45، ص 116 و اللهوف علی قتلی الطفوف، ابن طاووس، دارالاسوء، (12) ص 201 .

. نهج البلاغه، خطبه 141 (13)

. بحارالانوار، همان، ج 67، ص 232 (14)

. انشراح/5 و 6 (15)

. بلد/4 (16)

. مجموعه آثار، مرتضی مطهری، صدرا، ج 1، ص 176 (17)

. نهج البلاغه، نامه 45 (18)

اصول کافی، کلینی، دارالاضواء، ج 2، ص 252 و بحارالانوار، مجلسی، مؤسسه الوفاء، ج 67، ص (19) 207 .

اسد الغابه، ابن اثیر، دارالمعرفه، ج 5، ص 300 و الاصابه، ابن حجر عسقلانی، دارالجيل، ج 7، ص (20) 684 .

. فاطمه الزهراء بهجة المصطفی، احمد الرحمانی الهمدانی، همان، ص 640 (21)

وی خادمه پیامبر گرامی اسلام بود و جزء اولین کسانی است که به ندای پیامبر اسلام صلی الله علیه و (22) آله پاسخ گفت و مسلمان شد و پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله همراه حضرت فاطمه علیها السلام بود و در ماجرای فدک که ابوبکر از حضرت فاطمه شاهد خواست، ام ایمن به نفع آن حضرت شهادت داد . ولی ابوبکر علی رغم اعتراف به اینکه او از اهل بهشت است، شهادتش را نپذیرفت

. ر . ک به شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، اسماعیلیان، ج 13، ص 272 و ج 16، ص 214

بحارالانوار، مجلسی، مؤسسه الوفاء، ج 45، ص 179 - 183 و کامل الزیارات، ابن قولویه، مکتبه (23) الصدوق، باب 88، ص 277 - 278

صبر حسینی

واقعه کربلا را باید از ناحیه صبر و شکیبایی آقا ابا عبد الله الحسین (ع) بررسی نمود؛ زیرا که درجه صبر هر کس نشان دهنده درجه ایمان او است و ملائکه گرچه در ابتدای خلقت انسان، **قَالُوا أ** «: واقعه کربلا را از ناحیه شدت خونریزی مشاهده می کردند و به خدا عرض کردند فرشتگان گفتند: «پروردگارا! آیا کسی را در **»تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ** ولی پس از آن که همه آنان در کربلا حاضر ^[۱] زمین قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟ شدند این واقعه را از ناحیه صبر و ایمان آقا اباعبدالله الحسین (ع) مشاهده کردند و به عظمت .واقعه کربلا پی بردند

حضرت زینب (ع)، نیز واقعه کربلا را از این زاویه مشاهده کرد. وقتی ابن زیاد ملعون به **«فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ»**: حضرت زینب گفت **فَقَالَتْ** «: دیدی خدا با برادرت و اهل بیت چه کرد؟! حضرت زینب در جواب چنین فرمود

لذا ما هم باید به واقعه کربلا از [۲] من جز زیبایی چیزی مشاهده نکردم «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا» این زاویه نظر کنیم؛ چنان که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در زیارت ناحیه فرموده‌اند: ملائکه آسمان از صبر تو در شگفت شدند

همچنین از روز اول، واقعه کربلا برای سنجش میزان صبر پیامبر و اهل بیت؛ رقم خورد. امام صادق (ع) در حدیثی در این باره می‌فرماید: از چیزهایی که خداوند در شب معراج به پیامبر خویش وحی کرد این بود که: «خداوند تو را به سه چیز آزمایش خواهد کرد تا بنگرد شکیبایی و پایداریت چگونه است؟» پیامبر اکرم ۹ عرض کرد: «پروردگارا! به فرمانت تسلیم هستم و جز به «یاری تو بر صبر و شکیبایی ناتوانم

سپس پیامبر اکرم (ص) سؤال نمود آن سه آزمایش چیست؟ به او وحی شد که نخستین آزمایش گرسنگی خواهد بود و باید محرومان امت را بر خویشتن و اهل بیت خودت مقدم داری! پیامبر اکرم (ص) مراتب اطاعت و شکیبایی خویش را اعلان کرد و عرض کرد توفیق بر صبر و شکیبائی از ناحیه توست

دومین آزمایش این است که: «باید فشار و آزار را تحمل و رسالت خویش را ابلاغ کنی.» «پیامبر اکرم (ص) عرضه داشت: «به فرمانت تسلیم و شکیبایی پیشه خواهم ساخت و دیگر این که: «لاجرم باید به آن چه در راه خدا بر خاندانت می‌رسد تسلیم باشی، چرا که حق برادرت غصب می‌گردد و مورد ستم و فشار قرار می‌گیرد و دخت گرانمایه‌ات در حالی که کودک در رحم دارد، مورد ستم و بی‌حرمتی و مصادره‌ی اموال و ضرب و شتم قرار می‌گیرد و قدرت پرستان، بدون اجازه بر حریم خانه‌اش وارد می‌گردند و دو نور دیده‌ات یکی به مکر و غدر دشمن، شهید و پس از شهادت مورد هتک و اهانت قرار می‌گیرد و دیگری از سوی امت دعوت می‌شود، آن گاه خود و مردان خاندان و همراهانش کشته می‌شوند و زنان و کودکان و «خاندانش به اسارت می‌روند

پیامبر اکرم (ص) عرض کرد: «انا لله و انا الیه راجعون.» کار خویش را به خدا وامی‌گذارم و از او [۳] شکیبایی می‌طلبم

پیامبر اکرم (ص) در تمام این مراحل شکیبایی ورزید، اما در مورد سرنوشت حسین (ع) گریه امانش نمی‌داد و این لازمه‌ی محبت و رقت قلب است و با شکیبایی ناسازگار نیست. هرگز نشد

که آن حضرت مصائب خود یا یکی از افراد خاندانش را به یاد آورد و اشک بریزد؛ اما هرگاه حسین ۷ را می‌نگریست و یا مصائب او را به یاد می‌آورد گریه امانش نمی‌داد به حضرت علی (ع) می‌فرمود: حسین را نگه دارد و خود گلوی او را می‌بوسید و هنگامی که سبب گریه را می‌پرسیدند، از فرود آمدن شمشیرهای بیداد بر پیکر امام حسین (ع) خبر [۴]. می‌داد

آن حضرت هر گاه حسین (ع) را شادمان می‌دید، گریه می‌کرد و هر گاه او را اندوهگین می‌نگریست باز هم اشک می‌ریخت. هرگاه لباس جدید بر اندام او می‌دید گریه می‌کرد و همین گونه، با اقتدای به پیامبر، امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و امام حسن (ع) همگی بر مصائب و پیشامدهای ناگوار که در راه حق برای امام حسین علیهم‌السلام، در پیش بود، می‌گریستند اما خود امام حسین (ع) در شکیبایی نمونه بود و در همه مراحل به شکیبایی سفارش می‌کرد. او به هنگام آخرین وداع با خاندانش، آنان را به صبر توصیه کرد و با اندرز حکیمانه آنان را از ولی [۵]. وارد آوردن خراش و صدمه بر چهره و پاره کردن گریبان و جزع و بیتابی نهی فرمود از گریه بازشان نداشت. آری! تنها از دخترش خواست تا پدر زنده است نگرید و قلب او را [۶]. شعله‌ور نسازد

خلقت انسان و اولین تعجب ملائکه

وقتی خدا به ملائکه خطاب نمود که من می‌خواهم در روی زمین انسان را به عنوان خلیفه و جانشین خود قرار دهم؛ ملائکه در لوح محفوظ نظر کردند و زندگی انسان را بر روی زمین مشاهده کردند، پس دیدند انسان روی زمین بسیار خونریزی و فساد می‌کند برخی از این خون‌ها بسیار توجه ملائکه را به خود جلب نمود، آن خون‌ها، خون‌هایی بود که بسیار مظلومانه و به طرز وحشتناکی در کربلا بر روی زمین ریخته شده بود. وقتی ملائکه خون‌های ریخته شده در کربلا را مشاهده کردند، نسبت به خلقت انسان و خلافت او اعتراض **قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ** : کرده و به خدا عرض کردند **نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ** «آیا بر روی زمین انسان را خلیفه و جانشین خود قرار می‌دهی؟ انسان در روی زمین خونریزی خواهد کرد ولی ما تو را عبادت و تسبیح می‌گوئیم پس ما شایسته این مقام هستیم.» خدا در جواب آن‌ها یک جمله به صورت سر بسته و قابل توجه

من در مورد انسان مطلبی می‌دانم که شما «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»: گفت به آن‌ها فرمود [۷]! نمی‌دانید

آن گاه برای این که ملائکه قبول کنند که انسان قابلیت‌های فوق العاده‌ای دارد و در نتیجه می‌تواند خلیفه و جانشین خدا در روی زمین باشد، اسماء را به حضرت آدم ۷ تعلیم داد و ملائکه از قابلیت‌ها و توانائی‌های انسان فی‌الجمله آگاه شدند

ملائکه در جستجو

ملائکه همیشه در طول تاریخ می‌آمدند و با دقت به انسان و زندگی او می‌نگریستند تا ببینند من در مورد انسان «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»: سخنی که خدا قبلاً به آنها فرموده است چه مطلبی بوده است آنها زندگی حضرت آدم، نوح، [۸] مطلبی می‌دانم که شما نمی‌دانید ابراهیم، موسی و عیسی: را با دقت از نزدیک مشاهده کردند ولی برای سؤال خود جوابی نیافتند تا این که واقعه عاشورا و کربلا اتفاق افتاد آنها با اینکه از قبل این واقعه را می‌دانستند و از پیامبران و جبرئیل خبر آن را شنیده بودند. اما همه ملائکه آمدند حتی چهار ملک مقرب: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل نیز آمده بودند آنها در کربلا مشاهده کردند: آقا اباعبدالله الحسین (ع) هر چه دارد با خود برداشته و همه را به قربان‌گاه آورده تا در راه خدا قربانی کند. اگر حضرت ابراهیم ۷ یک فرزند خود را به قربان‌گاه برد، آقا اباعبدالله الحسین (ع) همه را آورده، از کودک شیرخوار گرفته تا جوان رشیدش علی اکبر، آن هم با چه صبر و استقامتی! با چه عشق و علاقه‌ای!

تعجب ملائکه از صبر آقا امام حسین (ع)

(عج) به تعبیر آقا امام زمان

تمام ملائکه هفت آسمان نگاه کرده و از صبر، ایمان و استقامت آقا اباعبدالله الحسین (ع) آنها جواب سؤال خود را یافتند و تازه فهمیدند که اگر خدا انسان را در [۹] تعجب می‌کردند روی زمین خلق می‌کند و انسان این گونه روی زمین خونریزی می‌کند که حتی از خون حضرت علی اصغر (ع) آن کودک شیرخوار هم نمی‌گذرد؛ ولی در مقابل آقا اباعبدالله الحسین (ع) این گونه ایمان، صبر و استقامت در راه خدا دارد که حاضر است همه چیز خود را در راه خدا فدا کند، لذا ملائکه از این صبر، ایمان و استقامت تعجب کردند

صحنه کربلا همانند یک سکه دو رو دارد ملائکه قبلا آن روی سیاه و ظلمانی این سکه را دیده **قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا** بودند آن‌ها فقط قتل و خونریزی را دیده بودند؛ لذا اعتراض کردند که **مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ** «آیا بر روی زمین انسان را خلیفه و جانشین خود قرار می‌دهی؟ انسان در روی زمین خونریزی خواهد کرد ولی ما تو را عبادت و تسبیح می‌گوئیم پس ما شایسته این مقام هستیم.» لکن الان ملائکه روی دیگر این سکه را مشاهده می‌کنند و متوجه می‌شوند که آنچه در کربلا دیدنی است و ملائکه باید آن را من در مورد انسان مطلبی **«إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»** ببینند و خدا قبلا به آنان گفته است آن ایمان فوق‌العاده و صبر آقا امام حسین (ع) است، آن فداکاری ^[1] می‌دانم که شما نمی‌دانید و تبعیت محض آقا قمر بنی‌هاشم ابوالفضل (ع) از امامش آقا اباعبدالله الحسین (ع) است. آن صبر **«جمیل و سخن جمیل حضرت زینب (ع) است که فرمود: «من در کربلا جز زیبایی ندیدم»**

وصف صبر امام حسین (ع) در کلام امام زمان

(عج) در زیارت ناحیه مقدسه که از جانب حضرت بقیه‌الله

و قد «: است حضرت در خطاب به جد بزرگوارش آقا ابا عبد الله الحسین (ع) می‌گوید به حقیقت که فرشتگان آسمانی از صبر و تحمل تو **«عجبت من صبرك ملائكة السماوات** .دچار شگفتی شدند

ملائکه آسمان‌ها بیش از هر کسی ناظر جریانات و حوادث خیر و شر عالم بوده‌اند، میلیاردها حادثی که در هر روز صورت می‌گیرد همه در دید ملائکه است، آن چه در اقطار جهان و میان ملل مختلف عالم از هر فردی واقع می‌شود و هر چه بر سر هر کس می‌آید، مشهود فرشتگان الهی است و نیز تمام اعمال و برنامه‌های امام حسین (ع) از آغاز ولادت تا پایان شهادت، در نظر ملائکه خدا صورت گرفت ولی در هیچ یک از این وقایع و رویدادهای عالم و در هیچ یک از برنامه‌های امام حسین (ع) این مطلب نیامده که ملائکه تعجب کرده باشند، جز در مورد صبر آن **بزرگوار**

آن قدر مراتب صبر امام حسین (ع) بالا بود و آن چنان شدت‌ها، سختی‌ها، دردها و رنج‌ها را در راه رضای خدا تحمل کرد و آن چنان در برابر توفان سهمگین مصایب و دردها، مقاومت نمود . که فرشتگان همه چیز دیده، از آن صبر و تحمل، متحیر مانده و تعجب کردند

در طول تاریخ تمام پیامبران و اوصیای آنها و همچنین اغلب بزرگان جهان در دوران حیات خود دچار ناملایمات و گرفتاری‌های گوناگون بوده‌اند ولی هیچیک از آنان به اندازه‌ی امام حسین (ع) صابر و شکیبا نبوده‌اند، زیرا شرایط و سختی‌های هیچکس در سطح شرایط ناگوار آن حضرت نبوده و مصیبت‌های هیچ کس به پایه و میزان مشکلات و مصایب او نرسیده است. با وجود این همه شرایط نامساعد چنان شکیبائی نمود و بردباری نشان داد که نه تنها عقول آدمیان را به حیرت انداخت بلکه فرشتگان ملاء اعلی نیز در حیرت و شگفتی فرو رفتند گفتن و شنیدن و نوشتن و خواندن این مطالب شاید آسان باشد ولی عمل به آنها از قدرت و توانائی کسی جز امام حسین (ع) ساخته نیست

آه و ناله‌ی زن و فرزند، فقدان آب و صدای العطش اطفال، کشته شدن یاران و اصحاب، شهادت جوانان بنی‌هاشم، سوزش زخم‌ها، گرسنگی و تشنگی، تجسم اسارت اهل بیت، خستگی طاقت‌فرسا در اثر حمل جنازه‌ی شهداء به طرف خیمه‌ها، مهمه و کثرت دشمنان اینها و ده‌ها امثال این مصائب حوادث روز عاشورا بود که امام حسین (ع) با وجود همه آنها دشمنان را پند و اندرز می‌داد تا شاید کسی از ضلالت و گمراهی برگردد و به راه راست هدایت یابد و عجب اینجا است که هر قدر آن قوم گمراه و قسی‌القلب را موعظه می‌کرد با تیر و شمشیر و نیزه و سنگ او را پاسخ می‌دادند

عظمت مصیبت کربلا نزد اهل آسمان‌ها

در زیارت عاشورا در مورد عظمت مصیبت کربلا در نظر اهل آسمان‌های هفت گانه و تعجب **وَجَلَّتْ وَ عَظُمَتْ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَاوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ** «: ملائکه چنین آمده است بسیار سخت و بزرگ بود مصیبت تو در آسمان‌ها برای همه اهل «السَّمَاوَاتِ» حتی بزرگان ملائکه مثل چهار ملک مقرب در گاه خدا «جبرئیل، میکائیل، [۱۱]». آسمان‌ها اسرافیل و عزرائیل» ایستاده و محو تماشا شده بودند که عجب آقا اباعبدالله الحسین (ع) این قدر ایمان، صبر و تحملش در راه خدا زیاد است

ملائکه جریان به آتش انداخته شدن حضرت ابراهیم (ع) را دیده بودند جریان قربانی شدن حضرت اسماعیل (ع) را نیز دیده بودند جریان شهادت حضرت یحیی (ع) و بریده شدن او با ارّه را دیده بودند؛ ولی هیچ یک از این وقایع با واقعه عظیم کربلا قابل مقایسه نبود بلکه تنها پریز

شدن حضرت علی اصغر (ع) آن هم با لب تشنه آن هم با تیر سه شعبه آن هم با تیر زهرآلود آن هم در دست‌های پدر از همه آن وقایع بزرگ‌تر و بزرگ‌تر بود چه رسد به سایر وقایع کربلا امام صادق (ع) فرمود: قاتل حضرت یحیی زنا زاده بود و قاتل امام حسین (ع) زنا زاده بود و [۱۲]. آسمان در شهادت و مرگ هیچ کس گریه نکرد؛ مگر بر شهادت این دو امام صادق (ع) به زرارہ فرمود: آسمان چهل روز بر شهادت امام حسین (ع) خون گریست و [۱۳]. ملائکه چهل روز صبح بر امام حسین ۷ گریستند

روز بی نظیر و ولوله در آسمان‌ها

در روایات فراوانی از زبان پیامبر و امیرالمؤمنین و سایر امامان معصوم: یک جمله سربسته وارد **لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ** «شده است که بسیار پر معنی است و آن جمله این است که یعنی از اول عمر دنیا تا آخر عمر دنیا روزی همانند روز تو ای امام حسین (ع) بر روی زمین [۱۴]» نبوده و نخواهد بود

در آن روز عجیب در آسمان غوغا بود. در یک قسمت آسمان تمام ملائکه به صف منتظر دستور خدا بودند، که اگر خدا اجازه داد ملائکه وارد میدان شوند، قسمت دیگر آسمان اجنه مؤمن ایستاده و منتظر بودند که اگر خدا به آنان اذن داد آنها هم به نفع آقا اباعبدالله الحسین (ع) وارد میدان شوند. در قسمت دیگر آسمان ارواح انبیاء و در رأس آنان پیامبر اکرم (ص) و اوصیای آنان و ارواح مومنین به تماشا ایستاده بودند و انگشت خود را به دندان می‌گزیدند که عجب این همه دشمن با مظلوم کربلا چه می‌کند؟ این واقعه چگونه رقم خواهد خورد؟ عجب واقعه‌ای! عجب واقعه‌ای!

ضجّه و گریه ملائکه و تمثال امام زمان

ملائکه با این که در طول تاریخ دیدنی‌های زیادی دیده بودند ولی در واقعه کربلا طاقت نیاورده و نتوانستند تحمل کنند؛ لذا خدا تمثال حضرت مهدی بقیه الله الاعظم ۴ را به آنها نشان داد و به آنها خطاب نمود که این از فرزندان آقا اباعبدالله الحسین (ع) است و او از دشمنان مظلومان را مشاهده کردند مقداری (عج) کربلا انتقام خواهد گرفت. وقتی ملائکه تمثال حضرت مهدی آرام گرفتند

شیخ صدوق از ابو حمزه ثمالی در این باره روایت می کند که: به امام محمد باقر (ع) عرض کردم: یا بن رسول الله! مگر همه شما قائم بر حق نیستید؟ حضرت فرمود: بله. همه ما قائم بر حق هستیم. عرض کردم: پس چرا فقط امام دوازدهم دارای نام قائم است؟ امام باقر (ع) فرمود: هنگامی که جدم امام حسین (ع) شهید شد، فرشتگان به ضجه و گریه در آمده و عرضه داشتند: بار خدایا! با حسین (ع) برگزیده تو و فرزند پیامبرت این گونه رفتار می شود؟! آیا تو کاری نمی کنی؟

خداوند سبحان به آنها وحی کرد: ای ملائکه من! آرام بگیرید، به عزت و جلال خودم سوگند! حتما خودم از آنان انتقام می گیرم هر چند مدتی از این واقعه بگذرد. پس ملائکه از سخن خدا مسرور شدند. آن گاه خداوند نور امامان معصوم: که از نسل آقا اباعبدالله الحسین (ع) هستند را به آنان نشان داد و چون یکی از امامان معصوم ایستاده و مشغول نماز بود؛ خداوند به او اشاره نمود و به ملائکه فرمود: به وسیله این قائم، انتقام خون آقا اباعبدالله الحسین (ع) را خواهم گرفت.^[۱۵]

ملاقات امام حسین (ع) با ملائکه

از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: چهار هزار ملک به روی زمین آمدند تا در رکاب امام حسین (ع) جهاد کنند ولی چون آن حضرت اجازه قتال به آنان نداد، لذا ایشان مراجعت کردند و برای بار دوم هنگامی که به زمین فرود آمدند، امام حسین (ع) شهید شده بود. آنان در حالی که گرد و غبار بر آنان نشسته بود تا روز قیامت نزد قبر امام حسین (ع) گریه می کنند تا امام زمان ظهور کند و نام رئیس ایشان منصور است.^[۱۶]

همچنین امام صادق (ع) می فرماید: هنگامی که سیدالشهدا (ع) به قصد حرکت به کربلا از مکه خارج شدند، جمعیت زیادی از ملائکه با حضرت، ملاقات کردند که در دست آنان نیزه هایی آتشین بود و بر اسب های بهشتی سوار بودند، به حضرت سلام کرده و عرض کردند: ای حجت خدا بر مردم! خداوند متعال جدت رسول خدا ۶ را به وسیله ما در بسیاری از جنگ ها کمک کرده است و اکنون هم ما را برای نصرت شما فرستاده است. حضرت در پاسخ فرمود: وعده گاه من و شما در کربلا

ملائکه گفتند: ما از طرف پروردگار مأمور به اطاعت از شما هستیم، اگر خوف این باشد که آنان در بین راه به شما صدمه‌ای بزنند ما همراه شما باشیم. امام حسین (ع) فرمود: تا به کربلا [۱۷]. نرسیم، آنان نمی‌توانند به من آزاری برسانند

همچنین امام صادق (ع) به زراره فرمود: ای زراره! آسمان چهل روز صبح بر امام حسین (ع) خون گریست، و زمین چهل روز صبح به سیاهی گریست، آفتاب چهل روز به کسوف و سرخی گریست، کوه‌ها پاره پاره شده و از هم پاشیدند و دریاها به جوش آمدند و ملائکه چهل روز گریستند

هیچ زنی از قبیله‌ی ما خضاب نکرد، روغن نمالید، سرمه نکشید و موی خود را شانه نزد تا سر پسر زیاد ملعون را به جهت ما آوردند. و نه فقط همین مایه تشفی دل‌های ما شده باشد، بلکه ما، بعد از این مصیبت همیشه در گریه و زاری و ناله می‌باشیم

هرگاه جدم او را یاد می‌کرد آن قدر می‌گریست که ریش مبارکش از آب دیده‌اش تر می‌گردید، هر کس صدای گریه‌ی او را می‌شنید دلش بر او می‌سوخت و از گریه‌ی او به گریه درمی‌آمد.

ملائکه‌ای که در نزد قبر مبارک او هستند در مصیبت او چنان می‌گیرند که هر چه ملائکه در [۱۸]. هوا و آسمان می‌باشد از گریه‌ی ایشان به گریه درمی‌آیند

بقره ۳۰ . [۱]

اللهوف علی قتلی الطفوف، ص: ۱۶۰ . [۲]

کامل‌الزیارات ص ۳۳۲؛ بحارالأنوار ج: ۲۸ ص: ۶۱-۶۵؛ «عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي . [۳] عَبْدِ اللَّهِ ۷ قَالَ لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ ۹ قِيلَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ مُخْتَبِرُكَ فِي ثَلَاثٍ لِيَنْظُرَ كَيْفَ صَبْرُكَ قَالَ أَسْلِمُ» لَأْمُرِكَ يَا رَبُّ وَلَا قُوَّةَ لِي عَلَى الصَّبْرِ إِلَّا بِكَ فَمَا هُنَّ

بحارالأنوار ج: ۴۴ ص: ۲۶۱؛ «[کامل‌الزیارات.. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ۷ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ۹، إِذَا . [۴] دَخَلَ الْحُسَيْنِ ۷ اجْتَذَبَهُ إِلَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ۷ أَمْسِكْهُ ثُمَّ يَقَعُ عَلَيْهِ فَيَقْبَلُهُ وَيَبْكِي فَيَقُولُ يَا أَبَهَ لِمَ تَبْكِي فَيَقُولُ يَا بُنَىَّ أَقْبَلُ مَوْضِعَ السُّيُوفِ مِنْكَ وَ أَبْكِي قَالَ يَا أَبَهَ وَ أَقْتُلْ قَالَ إِي وَ اللَّهُ وَ

أَبُوكَ وَأَخُوكَ وَأَنْتَ قَالَ يَا أَبَهُ فَمَصَّارِعُنَا شَتَّى قَالَ نَعَمْ يَا بُنَيَّ قَالَ فَمَنْ يَزُورُنَا مِنْ أُمَّتِكَ قَالَ لَا
«يَزُورُنِي وَيَزُورُ أَبَاكَ وَأَخَاكَ وَأَنْتَ إِلَّا الصَّدِيقُونَ مِنْ أُمَّتِي

مناقب، ج ٤، ص ٩٩؛ «فأوصى الحسين ٧ أن لا يشقوا عليه جيبا و لا يخمشوا وجهها و لا . [٥]

«يدعى بالويل و الثبور و باتوا قارئين راكعين ساجدين

المناقب ج ٤ ص ١٠٩: «لا تحرقى قلبى بدمعك حسره مادام منى الروح فى جثمانى * فاذا . [٦]

«قتلت فانت اولى بالذى تأتينه يا خيرہ النسوان

. بقره ٣١ . [٧]

. بقره ٣١ . [٨]

«بحار الأنوار ج: ٩٨ ص: ٢٣٩؛ « قَدْ عَجَبْتُ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ . [٩]

. بقره ٣١ . [١٠]

. مفاتيح الجنان ص ٤٥٦ زيارت عاشورا معروفه . [١١]

كامل الزيارات؛ ص: ٧٧؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ٧ قَالَ كَانَ قَاتِلُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَلَدَ زَنَا وَ كَانَ . [١٢]

«قَاتِلُ الْحُسَيْنِ ٧ وَلَدَ زَنَا وَلَمْ تَبْكِ السَّمَاءُ إِلَّا عَلَيْهِمَا

كامل الزيارات؛ ص: ٨١؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ٧ يَا زُرَّارَةُ إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ . [١٣]

«صَبَّاحًا بِالْدَّمِ ... وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ بَكَتْ أَرْبَعِينَ صَبَّاحًا عَلَى الْحُسَيْنِ ٧

بحار الأنوار ج: ٤٥ ص: ٢١٨ . [١٤]

بحار الأنوار ج: ٣٧ ص: ٢٩٤؛ «عَنِ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ٧... فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ . [١٥]

فَلَسْتُمْ كُلُّكُمْ قَائِمِينَ بِالْحَقِّ قَالَ بَلَى قُلْتُ فَلِمَ سُمِّيَ الْقَائِمُ قَائِمًا قَالَ لَمَّا قُتِلَ جَدِّي الْحُسَيْنُ ٧ ضَجَّتْ

الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ قَالُوا إِلَهَنَا وَ سَيِّدَنَا أَ تَعْمَلُ عَمَّنْ قَتَلَ صَفْوَتَكَ وَ ابْنَ

صَفْوَتِكَ وَ خَيْرَتَكَ مِنْ خَلْقِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ قَرُّوا مَلَائِكَتِي فَوْ عِزَّتِي وَ جَلَالِي

لَأَنْتَقِمَنَّ مِنْهُمْ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ ثُمَّ كَشَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ الْأَيْمَةِ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ ٧ لِلْمَلَائِكَةِ فَسُرَّتْ

«.. الْمَلَائِكَةُ بِذَلِكَ فَإِذَا أَحَدُهُمْ قَائِمٌ يُصَلِّي فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ الْقَائِمِ أَنْتَقِمُ مِنْهُمْ

كامل الزيارات؛ ص: ٨٣ : «... قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ (ع) إِنَّ أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَلَكٍ هَبَطُوا - . [١٦]

يُرِيدُونَ الْقِتَالَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ٧ - فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُمْ فِي الْقِتَالِ - فَرَجَعُوا فِي الْإِسْتِئْذَانِ وَ هَبَطُوا - وَ

قَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ ۷- فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِهِ شُعْتُ غُبْرٌ يَبْكُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ- وَرَئِيسُهُمْ مَلَكٌ يُقَالُ لَهُ
«مَنْصُورٌ»

لهوف، ص ۲۷: «لَمَّا سَارَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مِنَ الْمَدِينَةِ لِقِيهِ أَفْوَاجٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَوِّمَةِ فِي [۱۷]
أَيْدِيهِمُ الْحِرَابُ عَلَى نُجْبٍ مِنْ نُجْبِ الْجَنَّةِ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَ قَالُوا يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَ
أَبِيهِ وَ أَخِيهِ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَدَّ جَدَّكَ بِنَا فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ إِنَّ اللَّهَ أَمَدَّكَ بِنَا فَقَالَ لَهُمُ الْمَوْعِدُ
حُفْرَتِي وَ بُقْعَتِي الَّتِي أُسْتَشْهَدُ فِيهَا وَ هِيَ كَرْبَلَاءُ فَإِذَا وَرَدْتُهَا فَأَتُونِي فَقَالُوا يَا حُجَّةَ اللَّهِ مُرْنَا نَسْمَعَ وَ
نُطِيعَ فَهَلْ تَخْشَى مِنْ عَدُوٍّ يَلْقَاكَ فَتَكُونُ مَعَكَ فَقَالَ لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَ لَا يَلْقَوْنِي بِكَرِيهَةٍ أَوْ أَصِلَ
«إِلَى بُقْعَتِي»

بحار الأنوار ج: ۴۵ ص: ۲۰۶ ؛ كامل الزيارات ۸۰ ؛ « قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ۷ يَا زُرَّارَةُ إِنَّ [۱۸]
السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالْدَّمِ وَ إِنَّ الْأَرْضَ بَكَتْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالسَّوَادِ وَ إِنَّ
«... الشَّمْسُ بَكَتْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالْكَسُوفِ وَ الْحُمْرَةُ وَ إِنَّ الْجِبَالَ تَقَطَّعَتْ

اثار عجيب صبر در سعادت و يا در بدبختی انسان

1- اگر امام حسين عليه السلام صبور نبود در قيامش موفق نمی شد.

اگر زينب كبرى صبور نبود اوهم سربلند بيرون نمی امد

2- اكثرا در امتحان صبر مردود می شوند.

خانواده ای پسری داشتند قاری قران. اما پسر در سانحه ای كشته شد. خانواده پسر نماز را ترك كردند و با خدا قهر نمودند!

عده ای ديگه نماز رو ترك كردند . مسجد رو ترك كردند.

پيرزنی اهل مسجد بود ولی پسرش در تصادف كشته شد. پيرزن ديگه مسجد رو ترك كرد!

از اين افراد زياد هستند كه چون دچار مصيبت شدند يا اينكه حاجت آنها برآورده نشد، با خدا قهر كردند و البته خيلي

خسارت كردند!

3- خانمهای زیادی هستند که مورد اذیت شوهر و خانواده اش قرار می گیرند اینها باید از صبر و نماز کمک بگیرند.

4- خانمی گفته بود چه دعائی بخوانم تا صبرم زیاد شود؟ خوب است این ایه را زیاد بخواند: ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین

و زندگی حضرت زینب کبری رو مطالعه کنه.

5- در هر جامعه ای که صبر زیاد شود امار طلاق و درگیری کاهش می یابد.

عيب پوشى از اخلاق محمدى است

محمد تقى صرفى پور



پوشاندن عیب دیگران از مهربانی است

پوشاندن عیب خلائق

یکی از صفات خداوند مهربان، ستار العیوب بودن خداست. **يَا سَتَّارَ الْعُيُوبِ** ای پوشاننده عیبا^۱

يَا سَاتِرَ كُلِّ مَعْيُوبٍ^۲

ای عیب پوش هر عیبی

^۳ ای که کار زشت را پنهان کنی ای که کسی را به گناه نگیری، ای که پرده کس نداری.

يَا سَاتِرَ الْعَوْرَاتِ^۴ ای پرده پوش بر عیبا

ای بزرگوار چشم پوش **يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ**^۵

چون خداوند بندگان را دوست دارد و هر کس کسی را دوست داشته باشد عیب او را بر ملا نکرده و نزد دیگران

. رسوایش نمیسازد

به فضل خویش ببخش با عفو خود بر من نیکی کن و منت گذار، پروردگارا مرا به پوشش خود بیوشان

و به کرم ذات از سرزنش کردن من درگذر پس اگر دیگری جز تو بر گناهم آگاه می شد آن گناه را انجام نمی دادم

و اگر از زود به کیفر رسیدن می ترسیدم باز هم خودداری می کردم و اینکه با این وصف گناه کردم نه برای آن بود که تو سبک ترین بینندگانی

و یا بی مقدارترین مطلعین هستی بلکه برای آن بود که تو ای پروردگار من، بهترین پوشندگان و حکم کننده ترین حاکمان

و گرامی ترین گرامیان و پوشاننده عیوب و آمرزنده گناهانی. گناه را به کرم می پوشانی

و کیفر را به واسطه بردباری ات به تأخیر اندازی پس تو را ستایش سزا است بر بردباری ات، پس

از دانستن و بر گذشتت پس از توانایی داشتن و همین گذشت تو از من مرا وادار کرده و دلیر ساخته بر

نافرمانی ات و همان پرده پوشی ات بر من مرا به بی شرمی واداشته

و همان معرفتی که من به فراخی رحمت دارم و بزرگی عفو تو مرا به دست زدن به کارهای حرام شتابان می کند

6

^۱ جوشن کبیر - فراز 12

^۲ دعای جوشن کبیر - فراز 10

^۳ جوشن کبیر - فراز 22 **يَا مَنْ سَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ يُوَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ يَا مَنْ لَمْ يَهْتِكِ السِّرَّ**

^۴ جوشن کبیر - فراز 24

^۵ جوشن کبیر - فراز 34

^۶ دعای ابو حمزه ثمالی

در این مناجات به اینکه خدا چقدر خوب است که عیبهای بندگانش را می پوشاند، اشاره شده است. اگر خدا عیبهای ما را اشکار می کرد مردم هم را سنگباران می کردند. همانطور که در بعضی مناجاتها هست که اگر خدایا تو عیبهای مرا نمی پوشاندی مردم مرا سنگباران می کردند و بعد مردنم مرا دفن نمی کردند!

امام علی علیه السلام در این مورد فرمودند

1.

«اگر پرده های عیوب کنار رود، یکدیگر را از روی نفرت دفن نمی کنید»

امام باقر (ع) فرمود: مؤمن به مؤمن حق واجب دارد که تا هفتاد گناه کبیره بر او پرده پوشی کند.²

عیب پوشی همسایه

امام سجاد (ع) می فرماید: اما حق همسایه تو آنست که در پشت سرش آبرویش را نبری... و اگر از او چیز ناشایسته ای سراغ داری آن را پرده پوشی کنی....^[3]

3- عیب پوشی خردسالان

امام زین العابدین (ع) فرمودند: حق خردسال این است که بر او رحمت آری... از خطایش بگذری و پرده پوشی کنی... که این خود سبب بازگشت (و اصلاح حال) اوست.^[4]

حضرت رسول اکرم (ص) می فرماید: خداوند باحیا و پرده پوش است و حیا و پرده پوشی را دوست دارد.^[1]

¹ میزان الحکمه، ج 7، ص 151. «لَوْ تَكَشَّفْتُ مَا تَدَاغْتُ»

² ثقة الإسلام کلینی، اصول کافی، ج 4، ص 611، باقر کمره ای، قم، انتشارات اسوه، سوم، 1375 ش.

³ طبرسی، رضی الدین حسن بن فضل، ج 2، ص 338، مکارم الأخلاق، سید ابراهیم میر باقری، تهران،

فراهانی، دوم، 1365 ش.

⁴ تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، ج 1، ص 415، احمد جنتی، تهران، مؤسسه امیر کبیر، اول، 1382 ش.

حضرت علی (ع) فرمود: اگر مؤمنی را بیابم (و بینم) بر کار بد و گناهی مشغول است همانا او را به لباس خود و یا به لباس او می‌پوشانم. [۲] زیرا این خود گناه بزرگی است [۳] و در قرآن کریم از آن نهی شده و وعده عذاب به کسانی که مرتکب این معصیت کبیره شوند داده شده است:

«کسانی که دوست دارند زشتی‌ها در میان مردم باایمان شیوع یابد، عذاب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است» إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ [۴]

رسول خدا (ص) فرمودند: هر کس زشتکاری مؤمنی را بپوشاند، چنان است که دختر زنده به گور شده‌ای را نجات دهد. [۵]

مشمول غفران الهی نشدن

رسول خدا (ص) فرمود: «همه امت من بخشش می‌یابند، جز پرده‌دران...» [۶]

آیت الله جوادی آملی می‌فرماید:

خداوند متعال که ستار العیوب است، می‌داند کجا ستاری بکند و کجا ستاری نکند. اگر کسی ستار عیوب دیگران باشد و در عین حال مخفیانه مرتکب گناهی شود، خداوند اجازه نخواهد داد اسرارش نزد دیگران افشا شود. حتی در قیامت خداوند اجازه نمی‌دهد کسانی که کنار یک‌دیگرند از اعمال هم باخبر شوند؛ بنابراین، عملکرد خود شخص بسیار مهم است. اگر کسی پرده دیگران را ندرد و آشکارا به گناه دست نیازد، خداوند، پرده‌اش را نمی‌درد. بر این‌اساس، کسی که با قلم و بیان و اندیشه‌های ناصواب خود آبروی دین خدا و مردم را می‌برد، به جایی می‌رسد که شایسته نیست خداوند متعال آبروی او را حفظ کند. در این موقعیت، خدای سبحان اجازه می‌دهد صاحب‌دلان ببینند او چه کرده است و حتی احتمال دارد در قیامت، مقابل دیگران رسوا شود^۷

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت شده است^۸

۱ پاینده، ابو القاسم، ج ۱، ص ۲۹۴، نهج الفصاحة مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ص، تهران، دنیای دانش، چهارم، ۱۳۸۲ ش.

۲ ترجمه الإیمان و الکفر بحار الانوار.

۳ آشتیانی، میرزا احمد، ج ۲، ص ۳۸، طرائف الحكم یا اندرهای ممتاز، تهران، کتابخانه صدوق، سوم، ۱۳۶۲ ش

۴ نور/سوره ۲۴، آیه ۱۹.

۵ محمدی ری شهری، محمد، ج ۹، ص ۴۲۱، میزان الحکمه، قم، دارالحديث، اول، ۱۳۷۷ ش.

۶ پیام پیامبر، ص ۵۹۱

۷ پرسش ها و پاسخ‌ها، ج ۲، ص ۵۶.

۸ مَنْ تَابَ ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَمَرَتْ جَوَارِحُهُ أَنْ تُسْئَرَ عَلَيْهِ ، وَبَقَا الْأَرْضُ أَنْ تُكْتَمَ عَلَيْهِ ، وَأُنْشِيتَ الْخَفْظَةُ مَا كَانَتْ تُكْتَبُ عَلَيْهِ (بحار الانوار : 6 / 28 ، باب 20 ، حديث 32)

کسی که توبه کند ، خدا توبه اش را می پذیرد و به اعضایش فرمان می رسد که گناهانش را « بر او پوشیده دارند ، و به قطعه های زمین امر می شود که گناهانش را بر او کتمان کنند ، و آنچه . » را کاتبان عمل در پرونده اش نوشته اند از یاد آنان می برند

: معاویه بن وهب می گوید : از حضرت صادق (علیه السلام) شنیدم فرمود

۱ .

هنگامی که بنده ی مؤمن توبه خالص می کند ، خدا به او محبت می ورزد ، پس در دنیا و « آخرت بر او می پوشاند ، گفتم : چگونه بر او می پوشاند ؟ فرمود : آنچه را از گناهان دو فرشته ی نویسنده بر او نوشته اند از یاد آنان می برد ، پس هنگامی که خدا را ملاقات می کند ، چیزی . » که به اندکی از گناهانش گواهی دهد وجود نخواهد داشت

خداوند پوشنده ی گناهان و عیب های افراد است، مراد از ستار العیوب بودن خداوند چیست؟ دو نوع ستاریت داریم، یکی تکوینی و دیگر تشریعی تکوینی این است که خداوند انسان را چنان آفریده است که بسیاری از عیب هایش پنهان است؛ مثلاً صفات درون انسان مانند حسادت، تکبر، و خودخواهی و انحرافات اعتقادی پنهان است؛ اگر انسان طوری آفریده می شد که بشود اخلاق و اعتقادات او را از چهره اش فهمید، زندگی برای او بسیار مشکل می شد، اما خداوند به خاطر ستاریتی که دارد چنان انسان را آفرید که عیب هایش مخفی است اما در روز قیامت «یَعْرِفُونَ بِسِیْمَاهُمْ» که از چهره ها افراد شناخته می شوند.

ستار العیوب تشریعی این است که خداوند دستور داده مردم عیب های همدیگر را بشناسند، غیبت نکند، تهمت نزنند و آبروی همدیگر را نریزند...

فایده ی ستار العیوب بودن چیست؟ دو فایده دارد

شخصیت و احترام افراد حفظ می شود که دادن شخصیت به افراد یکی از موانع سقوط در گناه است چرا که اگر شخصی در جامعه معروف به گناه و زشتی 1. باشد دیگر باکی برای گناه کردن ندارد، و خود را بیشتر آلوده به گناه می کند، اما همین که دید گناهش را پوشش دادند، شرم و حیا مانع می شود که گناه کند، و اینکه اسلام می گوید غیبت نکن، یکی از دلایلش همین است که وقتی رسوا شد می گوید: حالا که آبروی ما رفت پس هر کاری که دلمان می خواهد انجام دهیم، و دربارهی تربیت بچه هم اسلام می گوید او را تحقیر نکن و زن و نگو که نمی فهمی و بی شعوری، بلکه به او شخصیت بده تا به ارزش خود پی ببرد و کار خلاف انجام ندهد

فایده ی دوم این است که پایه های امتحان الهی محکم شود. اصل آزادی و اختیار با ستاریت محفوظ است؛ چرا که اگر کسی با یک گناه رسوا می شد 2. دیگر گناه نمی کرد و گناه نکردنش به خاطر ترس از رسوایی بود، نه پایبند بودن به اصول اخلاقی و اسلامی، و تکامل شکل نمی گرفت و مسأله جبر پیش می آمد^۲

۳

حقیقتاً تو دارای منتهی دیرینه و چشم پوشی بزرگ و گذشت بزرگواری هستی

تویی پوشاننده زشتی ام و امنیت بخش هر اسام و نادیده گیر لغزشم،

۱ کافی 2 / 430 ، باب توبه ، حدیث 1 ؛ بحار الانوار : 6 / 28 ، باب 20 ، حدیث 31 إِذَا تَابَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ تَوْبَةً نَصُوحاً أَحَبَّهُ اللَّهُ فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ . قُلْتُ : فَكَيْفَ يَسْتُرُ عَلَيْهِ ؟ قَالَ : يُنْسِي مَلَكُهُ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ . . . فَيَلْقَى اللَّهَ حِينَ يُلْقَاهُ وَلَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ 2 گفتار معصومین (ع)، جلد دوم (درس اخلاق حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی)، گردآوری: سید محمد عبدالله زاده، قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، چاپ سوم 1393.

3 دعای ابو حمزه ثمالی إِنَّكَ دَوْمٌ قَدِيمٌ وَصَفْحٌ عَظِيمٌ وَتَجَاوَزٌ كَرِيمٌ

استخوان شکسته که بیخشی بر من گناهان نابود کننده‌ام را و بپوشی بر من کارهای پنهانی

، رسواکننده را و مرا در بازار قیامت از نسیم جان‌بخش عفو و آمرزش محروم نفرمایی و از

† ، لباس زیبای گذشت و چشم‌پوشی خود برهنه‌ام نکنی

یکی از توصیه‌های دین اسلام، عیب پوشی‌های بندگان خداست. بیان عیب‌های افراد چه در غیاب آنها که غیبت به شمار می‌رود و چه در حضورشان از گناهان سنگینی است که گاه پی آمدهای جبران ناپذیری به همراه دارد.

عیب جویی بلای بزرگی است که همواره آدمیان را تهدید می‌کند و بسا کسانی که به شدت به آن گرفتارند، بی آن که عیب جویی خویش را عیبی بزرگ به شمار آورند. عیب جویی، کینه و عداوت می‌آفریند و پیوندها را بر هم می‌زند و انسان‌ها را از یکدیگر دور می‌سازد و در مقابل، عیب پوشی مایه تحکیم دوستی و محبت و موجب تقویت روابط اجتماعی و اعتماد و اطمینان افراد به هم است، عیب پوشی از صفات حضرت باری تعالی است

. در حدیثی دل‌نشین از حضرت علی علیه السلام می‌خوانیم: «عیب‌های مردم را تا حد ممکن پوشیده‌بدار، چنان که دوست می‌داری خداوند، عیب‌های تو را از چشم مردم پنهان‌بدارد».²
رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: ³ هر که از برادر خود گناهی بداند و آن را «پوشاند، خداوند در روز قیامت گناهان او را بپوشاند».

هفتاد گناه مومن را بپوشانید!

امام باقر (علیه السلام) فرموده است: مؤمن در برابر مؤمن وظیفه دارد که هفتاد گناه بزرگ او را بپوشاند¹

فرازی از مناجات‌توابعین امام سجاده علیه السلام¹

² نهج البلاغه ترجمه دشتی، خطبه 145.

³ میزان الحکمه، ج 7، ص 145. «مَنْ عَلِمَ مِنْ أَخِيهِ سَيِّئَةً فَسُئِرَها، سَتَرَاللهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم عیب‌های مؤمنان را جستجو نکنید، زیرا هر که دنبال عیب‌های مؤمنان بگردد، خداوند عیب‌های او را دنبال کند و هر که خداوند عیب‌هایش را جستجو کند، او را رسوا سازد گر چه درون خانه‌اش باشد^۲

مگس‌ها روی آلودگی‌ها می‌نشینند!

امام صادق (علیه السلام): افراد عیب‌جو همانند مگس هستند که روی ناپاکی‌ها و آلودگی‌ها «می‌نشینند و دنبال کارهای زشت و عیب‌ها مردم هستند و خوبی‌های آنان را نادیده می‌گیرند»^۳

اگر پنجاه نفر هم درباره شخصی قسم خوردند حرف خودش را قبول کن!

^۴ شخصی به نام محمد بن فضیل می‌گوید: خدمت امام هفتم (علیه السلام) رسیدم و عرض « کردم: فدایت شوم، درباره‌ی یکی از برادران دینی من کاری را نقل می‌کنند که من آن را ناخوش دارم ولی هنگامی که از خود او سؤال می‌کنم انکار می‌کند با اینکه گروهی از افراد موثق و مورد اعتماد این خبر را برای من نقل کردند. امام (علیه السلام) فرمود: ای محمد گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانان تکذیب کن و اگر پنجاه نفر به عنوان شاهد قسم یاد کردند و درباره‌ی او چیزی به تو گفتند ولی خود او انکار کرد به گواهی آنان ترتیب اثر مده، سخن او را بپذیر و گفته‌ی آنها را قبول مکن. مبدا چیزی که مایه‌ی عیب و ننگ و وسیله‌ی درهم کوبیدن شخصیت و شرف انسانی او می‌گردد منتشر کنی، زیرا در زمره‌ی کسانی قرار خواهی گرفت که خداوند درباره‌ی آنها فرموده است: کسانی که دوست می‌دارند زشتی‌ها در میان مؤمنان پخش شود «برای آنهاست عذابی دردناک در دنیا و آخرت»^۵

عیب پوشانی در سیره نبوی

پیامبر عظیم الشان اسلام فرمود

^۱ اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰۷. «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَسْتَرْ عَلَيْهِ سَبْعِينَ كَبِيرَةً؛
^۲ میزان الحکمه، ج ۷، ص ۱۴۸. («لَا تَتَّبِعُوا غَثَرَاتِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ غَثَرَاتِ أَخِيهِ تَتَّبَعَ اللَّهُ غَثَرَتَهُ، وَ مَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ غَثَرَتَهُ يَفْضَحْهُ وَ لَوْ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ؛
^۳ سفينة البحار، ج ۲، ص ۲۹۵. «الْأَثَرُ يُتَّبَعُونَ مَسَاوِيءَ النَّاسِ وَ يَتْرَكُونَ مَحَاسِنَهُمْ كَمَا يَتَّبَعُ الذُّبَابُ الْمَوَاضِعَ الْفَاسِدَةَ مِنَ الْجَسَدِ وَ يَتْرُكُ الصَّجِيجَ؛
^۴ سوره نور، آیه ۱۹. عَنْ أَبِي الْفَضِيلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، الرَّجُلُ مِنْ أَخْوَانِي يَبْلُغُنِي عَنْهُ الشَّيْءُ الَّذِي أَكْرَهُهُ فَأَسْأَلُهُ عَنْ ذَلِكَ فَيَنْكِرُ ذَلِكَ وَ قَدْ أَخْبَرَنِي عَنْهُ قَوْمٌ ثِقَاتٌ؟ فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ كَذِبٌ سَمِعَكَ: وَ بَصْرَكَ عَنْ أَخِيكَ فَإِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَ قَالَ لَكَ قَوْلًا فَمَذَقَهُ وَ كَذِبُهُمْ، لَا تُذِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئًا تُشِيعُ فِيهِ وَ تَهْدِمُ بِهِ مَرْوَةً تَهْ فَتَكُونُ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ (إِنَّ الَّذِينَ يَجْبُونَ أَنْ تُشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)؛
^۵ کافی، ج ۸، ص ۱۴۷، ح ۱۲۵.

پیامبر خدا فرمود: هر که بر عیب برادر مسلمانش در دنیا پرده پوشد و او را رسوا نسازد، خداوند در قیامت، عیب او را بپوشاند.

همچنین حضرت در کلامی دیگر خطاب به مسلمانان می فرماید: عیوب برادران خود را ² بپوشانید.

ستایش از عیب پوشی خداوند در دعاها

در بسیاری از دعاها، عیب پوشی خداوند ستایش شده است. برای مثال، در فرازی از دعای شانزدهم صحیفه سجادیه آمده است

ای معبود من! شکر و سپاس تو را که چه بسیار عیبم را پوشاندی و رسوایم نکردی و چه فراوان گناهم را پنهان کردی و در گناهان، مشهورم نساختی و چه بسیار زشتی ها که انجام دادم و پرده آبرویم را ندریدی و بدی های آن را بر همسایگان که در جست وجوی عیب هایم هستند و بر حسودانی که تحمل دیدن نعمت هایت را ندارند، آشکار نساختی

در دعای جوشن کبیر نیز می خوانیم: «يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ؛ ای آن که زیبایی را آشکار می سازی و زشتی را می پوشانی.» در تفسیر این عبارت از دعا، روایتی دل نشین از امام صادق علیه السلام نقل شده است که

هیچ مؤمنی نیست، مگر آنکه در عرش، صورتی دارد شبیه به صورت او در زمین. پس هرگاه کارهای نیکی چون رکوع و سجود و دیگر افعال نیکو از او صادر شود، صورت این اعمال نیکویش در عرش ظاهر شود و ملائکه آن را می بینند و بر او درود می فرستند و برایش استغفار می کنند، ولی اگر معصیتی از او سر زند، خداوند، حجابی بر آن می نهد تا ملائکه بر آن آگاه نگردند و این است تأویل: «يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ».

عیب پوشی در روابط همسران

¹ جلال الدین سیوطی، جامع الصغیر، ج 2، ص 609 «مَنْ سَتَرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ فِي الدُّنْيَا فَلَمْ يَفْضَحْهُ سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

² وسائل الشیعه، باب امر به معروف و نهی از منکر، باب 32، ح 7. «أُسْتُرُوا عَلَى إِخْوَانِكُمْ؟»

³ حکیم حاج ملاهادی سبزواری، شرح جوشن کبیر، صص 279 و 280

عیب پوشی زن و شوهر از یکدیگر پایه های زندگی زناشویی را مستحکم می کند و روابطی صمیمانه و عاشقانه را برایشان به ارمغان می آورد. اسلام بر حفظ روابط نیک همسران، از جمله بر خطاپوشی آنان از یکدیگر بسیار تأکید فرموده است. در قرآن کریم می خوانیم: «آنها لباس شما و شما نیز لباس آنها بپوشید.» این آیه شریفه، به طور غیرمستقیم، همسران را به عیب پوشی از یکدیگر فرامی خواند؛ زیرا یکی از ویژگی های لباس پوشاندن عیب های جسمانی آدمی است شایسته است همسران، عادت کنند که همواره به ویژگی های مثبت یکدیگر چشم بدوزند که در این صورت، خوبی های فراوانی را در وجود همدیگر کشف خواهند کرد و در برابر آن همه خوبی، عیب هایشان کم رنگ خواهد شد.

به همسرتان به چشم محبت بنگرید و به جای سرزنش و ملامت، او را تمجید و تحسین کنید. «¹ اگر جست وجو کنید، صفات تحسین انگیز بسیاری در او می یابید. پس جست وجو کنید».

آری خداوند مهربان بسیار پرده پوش گناهان خلق است و ماهم رنگ خدایی بگیریم و پرده پوش عیب های هم باشیم. که در این صورت بسیاری از سوء ظن ها و بدگمانی ها نسبت به هم از بین می رود.

یکی از مهم ترین علل حرمت غیبت انست که عیب افراد ظاهر می شود و آبروی مومن برده می شود و این را خدا دوست ندارد. خداوند دوست دارد آبروی مومن حفظ شود تا عزتش از بین نرود تا حرمتش شکسته نشود.

داستان عالمی که خود را به ناشنوایی زد

گویند خانمی از یک عالمی سوال شرعی می پرسید در آن حین ناگهان خانم وضویش باطل شد! آن عالم خود را به کری زد تا زن خجالت نکشد و آن عالم تا آخر عمر مشهور به کر بودن بود.

عیب پوشی خدا در قیامت

¹ کاترین پاندر، چشم دل بگشا، ص 186

روز قیامت، رسول خدا(ص) از خدای متعال می خواهد هنگام حسابرسی خلائق، امت او را در حضور فرشتگان و پیامبران و امت های دیگر محاسبه نکند تا عیب های آنها آشکار نشود. پس به شیوه ای به حسابرسی ایشان بپردازد که جز خدای سبحان و پیامبرش، کس دیگری از گناهانشان آگاه نشود. خداوند در پاسخ فرمود

ای حبيب من! من درمورد بندگانم از تو مهربان ترم؛ زیرا چنانکه تو دوست نداری عیب های ایشان نزد غیر تو آشکار شود، من هم روا نمی دارم عیب آنها حتی بر تو نیز آشکار گردد. به همین دلیل، خودم به تنهایی به حسابشان رسیدگی می کنم، به گونه ای که جز من کسی بر «لغزش های ایشان آگاه نشود

ملاهدی نراقی پس از بیان حدیث می نویسد: پس وقتی عنایت خدای سبحان در پوشیدن عیب بندگان تا این حد باشد، ای بی چاره مبتلا به انواع عیوب و لغزش ها و گناهان، به چه حقی پرده از عیوب بندگان خدا برمی داری، درحالی که تو خود همانند آنها به انواع عیوب و لغزش ها گرفتاری! بیندیش و فکر کن که اگر کسی گناه یا عیبی از تو را پیش مردم فاش کند، حال تو چگونه خواهد بود. پس حال دیگران را هم در افشای گناهان و عیوب آنها با حال خود مقایسه کن، زیرا از اخبار و تجربه، روشن و واضح است که هرکس دیگران را رسوا کند، خود نیز رسوا می شود. پس ای دوست من! برخورد رحم کن و از این روش پروردگارت در عیب پوشی پیروی کن و بر عیب و لغزش های دیگران پرده افکن

امام علی علیه السلام در این خصوص فرمودند

بر حذر باشید، بر حذر باشید! از عیب ها و گناهان به خدا قسم، خداوند عیب ها را پوشانیده «آن چنان که گویی بخشیده است

و خداوند از تجسس در عیوب دیگران، غیبت کردن، و افشاگری و عیب جویی و نهی کرده است.

کس چه می داند ز تو جز اندکی

از هزاران جرم و بد فعلی یکی

نیک می دانی تو و ستار تو

جرمها و زشتی کردار تو

هر چه کردی جمله ناکرده گرفت

طاعت ناکرده آورده گرفت

عیب پوشی در دعاها

«بارالها! چه بسیار عیوبی را که تو از دیگران پنهان نمودی و آبروی مرا نبردی»

بیماری خطرناکی بنام تجسس در دیگران

عیب جویی و جستجوی ضعف های دیگران است که همینطور هم افراد پیش می روند مانند یک بیماری در آنها رخنه می کند و بعد به مرور تمام شئون زندگی انسان را درگیر می کند. میل به افشا کردن در برخی از افراد جامعه بسیار دیده می شود که بسیاری از کارها را انجام می دهند تا بتوانند یک ضعفی از فردی پیدا کنند و همان ضعف را پر رنگ کنند

به مرور زمان عیب نباید در امور مردم هم باریک شد و نباید به حریم شخصی افراد وارد شد جویی و جستجو کردن در ضعف های دیگران به یک نوع بیماری تبدیل می شود کسی که این خصوصیت را پیدا کند نمی میرد مگر اینکه خودش هم به همان ایراد دچار شود

امام صادق(ع) گفت: خداوند تبارک تعالی بر بنده مومن خود ۴۰ پرده پوشانده است و اگر کسی گناه کبیره مرتکب شود یکی از این پرده ها برداشته می شود، اما وقتی نسبت به برادر مومن خود عیب جویی و زشت گویی کند یکباره همه پرده ها برای فردی که در امور دیگران دخالت می کند، برداشته می شود؛ یکباره این شخص رسوا می شود و این عیوب به زبان مردم می افتد. طوری که هر خطایی هم مرتکب شود مردم باز هم این خطای او را بازگو خواهند کرد

جاذبه افشا افراد را به خود مشغول می کند و در برخی موارد هم اهتمام افراد را متوجه افشاگری می کند. چنین موضوعی به کم ظرفیتی افراد برمی گردد

حضرت امیر(ع) در یک حدیث کوتاهی می فرمایند «الاحْتِمَالُ قُبْرُ الْعُيُوبِ» احتمال قبر عیوب است؛ همین که ما یک ظن و گمانی ببریم که شاید این موضوع درست نباشد، بنابراین ما در درجه اول باید عملکرد دیگران را حمل بر صحت کنیم

یکی دیگر از راه های مقابله با عیب جویی این است که ما به کارهای خودمان دقیق شویم. حضرت امیر(ع) در این مورد می گوید، خوشا به حال کسانی که آنقدر به عیوب خودشان مشغول هستند که عیوب دیگران را نمی بینند؛ خوشا به حال کسانی که فروتنی می کنند البته این فروتنی به دور از کم دیدن و خار کردن خود است

ما بهتر است در فضایی قرار بگیریم و با افرادی نشست و برخاست کنیم که دارای خصلت های خوب اخلاقی و انسانی باشند. بنابراین اگر در جلسه ای قرار گرفتیم که عیب دیگران را بازگو می کردند نباید در چنین فضایی بمانیم یا سعی کنیم که موضوع صحبت و بحث را تغییر دهیم. نباید هرحرفی به گوش های ما رسید به آن راه دهیم. از عوامل دیگر مقابله با عیب جویی نماندن در مجلس انسان های زمخت و سنگدل است که ما را از رحمت خداوند به دور می کند و در مقابل آن مجالست با اهل رحمت است که در درون انسان یک رحمت و دوستی نسبت به دیگران در ما ایجاد می شود. مورد دیگر هم تغافل است که نیمی از عاقلانه زندگی کردن تغافل^۱ است.

در نماز میت می گوئیم **انا لانعلم منه الا خیراً** خدایا ما جز خوبی ازین شخص ندیدیم. یعنی باید در این آخرین دیدار با میت عیب بوشی کنیم و با اینکه می دانیم گناهای مرتکب شده آبروی او را حفظ کنیم

فضای مجازی یکی از مهم ترین علل و اسباب عیب جویی و تجسس در کار مردم

امروزه در فضای مجازی براحتی آبروی افراد را می برند و عیبهای آنان را برای میلیونها نفر نشان می دهند از مسئولین گرفته تا افراد عادی همه را مورد تجسس قرار می دهند یا به عنوان دوربین مخفی افراد را مسخره می کنند و...

مواظب باشیم که ما جزو آنها نباشیم و مبادا آبروی افراد را ببریم که در قیامت گرفتار خواهیم شد از کار بد دیگران تقلید نکنیم و کلیب هایی که حاوی عیبجویی و بردن آبروی مردم است برای دیگران نفرستیم و حتی خود هم نگاه نکنیم. که فرمود **إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا^۱**

. گوش و چشم و دل ، همه ی اینها مورد بازخواست قرار خواهد گرفت

استثنائات

عیب افراد بدعت گزار را باید افشا نمود افرادی مانند موسس فرقه هایی مانند بهائیت و هابیت و انجمن حجتیه و گروه منافقین و گروه فرقان و...

همچنین در مواردی باید عیب فرد را بیان کرد مانند انجایی که درباره دختر و پسری که می خواهند ازدواج کنند از انسان تحقیق می کنند باید راستش رو گفت و پنهان کاری نکرد. مخصوصا اگر یکی از اندو منحرف اخلاقی یا دینی باشد.

معجزه خوش اخلاقی

مقدمه

الحمد لله رب العالمين و الصلوه و السلام على سيد الانبياء و المرسلين محمد و اهل بيته الطاهرين المنتجبين

یکی از عوامل موفقیت انسان در زندگی، خوش اخلاقی است. کسانی که خوش اخلاق هستند معمولا در زندگی خانوادگی و در محل کار و در معاشرت با مردم، افراد موفق هستند.

افراد خوش اخلاق بین مردم محبوبیت دارند و البته خداوند هم از آنها راضی است.

هر کدام از ما اگر خاطرات خوشی از دوران تحصیل داریم مربوط به خوش اخلاقی معلم و دبیران بوده است.

همچنین خاطرات خوشی که از ادارات و نهاد ها داریم مربوط به برخورد خوب مسئول مربوطه و خوش اخلاقی با ما بوده است. وقتی رئیس اداره ای ما را خوب تحویل بگیرد. وقتی قاضی با خوش اخلاقی با ما برخورد کند. وقتی امام جماعت و هیأت امناء مسجد خوش اخلاق باشند باعث رضایت مندی مردم میشود.

ولی برعکس خاطرات بد ما مال برخورد بد معلمین و دبیران بداخلاق و مال مسئولین بداخلاق و عبوس است. یا خدای نکرده امام جماعت بداخلاق یا فرمانده بداخلاق یا....

در این کتاب به ابعاد مختلف آثار خوش اخلاقی و بداخلاقی در قالب داستا نها و خاطرات پرداخته شده است.

کرمانشاه. پاییز 1400

پیامبر اکرم (ص) :

"حُسْنُ الْخُلُقِ مَا مِنْ شَيْءٍ أَثْقَلَ فِي مِيزَانِ الْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ"

"در روز قیامت چیزی سنگین تر از **خوش اخلاقی** در ترازوی اعمال بنده نیست."

++منبع: ابوداود، حدیث ۴۷۹۹ و ترمذی، حدیث ۲۰۰۳ ++

شرایط خوش اخلاقی از زبان استاد حسین انصاریان:

برای این که شخص خوش اخلاق باشید، موارد زیر را رعایت کنید:

1- کمتر راجع به مشکلات گذشته تان فکر کنید،

2- کم توقع باشید،

3- در هر پیشامد بدی احتمال این که خیر دنیا یا آخرت شما در آن باشد را فراموش نکنید،

4- به خدا توکل داشته باشید،

5- در کارها خیلی خود را خسته نکنید،

6- از خواب و خوراک به اندازه کافی استفاده کنید

7- ورزش کنید، حتی اگر نیم ساعت در روز به صورت نرمش باشد

8- برنامه ای برای تفریح تنظیم کنید (سعی کنید تفریحاتان در فضای سبز باشد)

9- به هیچ وجه در ذهن خود مشکلات کوچک را بزرگ کنید،

10- عطر استفاده کنید و از غذاهای خوش بو بیشتر استفاده نمایید.

++منبع: پایگاه اطلاع رسانی استاد حسین انصاریان +

هوالمحبوب, [۳۰/۰۱/۲۰ ۵۰:۱۳]

بسم الله الرحمن الرحيم

اخلاق اسلامی

1-خوش اخلاقی معجزه می کند.

2-خوش اخلاقی اقشار مختلف

(اگر فرزند و پدر و مادر و همسر و بستگان و فرمانده یا سرباز یا مسئول یا رفیق یا بازاری خوش اخلاق باشند چقدر خوب است)

3- اگر انسان اخلاق نداشته باشد شکست میخورد

(ایه الله حسن زاده املی:

آیه الله حسن زاده املی فرمود: من به آقای سید محمد حسن آقای الهی برادر بزرگتر مرحوم علامه طباطبائی که در عرفان و سیر و سلوک از شاگردان مرحوم سید علی قاضی بودم عرض می کردم: وقتی خدمت آقا (علامه قاضی) می رسید. از جانب من از ایشان خواهش کنید

که مرا هم در تشرّف به خدمت حضرت بقیة الله (عج) شریک خود نمایید و برای من نیز اجازه ملاقات بگیرید (چون می دانستم این دو بزرگوار به این سعادت عظیم می رسند).

روزی در شهر آمل بعد از ظهر خواستم استراحتی داشته باشم، بچه ها داد و فریاد کردند و مانع استراحتم شدند. من عصبانی شده، با آنها تندی نمودم و پرخاش کردم ولی بعد، از آن حرکات خودم پشیمان شدم از این که بچه ها را ناراحت کردم وجدانم ناراحت بود، عصر رفتم بازار و مقدار شیرینی و میوه خریده به منزل آوردم که شاید بدینوسیله دل بچه ها را به دست آورم، با این حال وجدانم آرام نمی گرفت آشفته خاطر بودم.

بالاخره تصمیم گرفتم سفری به شهر تبریز کرده با مرحوم سید محمد حسن الهی ملاقات کنم، رفتم تبریز، و قتی به خدمت ایشان رسیدم پیش از این که علّت مسافرت را بگویم، گفتم: عرض مرا به خدمت استاد (سید علی قاضی) رساندی؟

فرمود: من راجع به این موضوع نامه ای به شما نوشتم و چون آدرس شما را نداشتم به خدمت آقای اخوی (سید محمد حسین طباطبائی) فرستادم که به شما برساند، و در آن نامه یادآور شدم که وقتی پیام شما را به آقا عرض کردم آقا تأملی کرده سپس با ناراحتی فرمودند:

«ایشان چگونه می خواهند این راه را طی نمایند با آن اخلاقی که نسبت به عائله و کودکان انجام و با آنها دعوا کردند، با آن اخلاق تند چگونه می شود به این رتبه و مقام رسید.»

آری در این راه نا همواریها، دست اندازها، پیچ و خمها و خطرهای زیادی هست که سالک باید هوشیارانه مواظب و مراقب خود باشد و تمام اعضاء و جوارح خود را همیشه کنترل نماید)

هوالمحبوب, [۳۰/۰۱/۲۰ ۵۱:۱۳]

(داستان شهید سعد بن معاذ)

یکساعت کنار همسر بودن...

وقتی سر پیامبر رو زانوی امیرمومنان بود...

به امام جواد و امام هادی و امام عسکری ابن الرضا می گفتند

ایه الله علوی گرگانی یک یهودی را مسلمان کرد

شخصی به پیامبر اکرم عرض کرد به که خوبی کنم؟فرمود مادرت.باز پرسید و فرمود مادرت و باز پرسید فرمود مادرت.دفعه چهارم پرسید فرمود پدرت.

شخصی به پیامبر عرض کرد هرگناهی بگوئید...

اقا می گوید چهارسال است به مادرم سر نزده ام...

اقا تا ازدواج کرد خانواده خود را فراموش کرد...

خوش اخلاقی علما:

عالمی که خانش کتکش میزد...

(درباره اخلاق حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی (قدس سره) نقل می کنند که:

شخصی به ایشان مراجعه کرد و گفت:

(خدای عزوجل به پیامبری از پیامبرانش وحی فرمود: چون صبح کردی نخستین چیزی را که با آن رو به رو شدی بخور و دومین چیز را مخفی کن و سومین را پذیرا شو (پناه ده) و چهارمین را نومید مکن و از پنجمی بگریز.)

ادم خوش اخلاق هرکجا برود زود رفیق پیدا می نماید...

1-پیامبر اسلام و یهودی

آمده است که یکنفر یهودی که از حضرت طلبکار بود، نزد پیامبر آمد و طلب خود را خواست. حضرت فرمود الان چیزی ندارم. یهودی گفت منم شماراها نمی کنم تا طلب مرا بدهید!

پیامبر فرمود: پس منم با تو اینجامی نشینم. پیامبر با یهودی بود تا اینکه نماز ظهر وعصر و مغرب وعشاء و صبح را همانجا بجا آورد. مسلمانها متوجه شدند و با چشم و ابرو یهودی را تهدید می کردند که دست از پیامبر بردارد. حضرت متوجه شد و فرمود: از این مرد چه می خواهید؟ گفتند: او شمارا حبس کرده است! فرمود: خدا مرا مبعوث نکرده که در حق هم پیمانم یا دیگران ظلم کنم!

وقتی روز بعد شد و خورشید بالا آمد، یهودی شهادتین را گفت و مسلمان شد و نصف مالش را بخشید و عرض کرد:

بخدا قسم! من این جسارت را بشما نکردم مگر به این علت که ببینم اوصاف شما مطابق با آنچه در تورات آمده می باشد یا خیر! زیرا در آنجا خدا فرموده است که: تولد محمد بن عبدالله در مکه و هجرتش به مدینه است. او خشن و فریاد زننده نیست. ناسزا نمی گوید!

و دیدم که اوصاف شما مطابق است پس من شهادت به وحدانیت خدا و نبوت شما می دهم و این مالم را در اختیار شما قرار می دهم که هر چه درباره آن حکم کنی قبول می نمایم. «ستارگان درخشان ج 1 ص 24»

2-امام حسن مجتبی و مرد شامی

جواب ناسزا

روزی یکنفر یهودی سر راه امام حسن (ع) را گرفت و به حضرت ناسزاهای زیادی گفت. تا زمانیکه آن مرد حرف می زد، امام ساکت بود. وقتی که او ساکت شد، امام به او سلام کرد و خنده نمود و فرمود: ای پیرمرد! گمان می کنم غریب

هستی و امر بر تو مشتبه شده است. اگر چیزی از ما می خواهی بتومی دهیم و اگر درخواست ارشاد و هدایت کنی، تو را ارشاد می کنیم و اگر گرسنه باشی، تو را سیر می نمائیم و اگر بی لباس هستی، بتو لباس می دهیم و اگر محتاج می باشی، تو را بی نیاز می کنیم و اگر حاجتی داری حاجت تو را بر آورده می نمائیم و اگر بخانه ما یبائی، تو را مهمان می کنیم و...

وقتی مرد شامی این برخورد را از حضرت دید، به گریه افتاد و گفت: من شهادت می دهم که تو خلیفه خدا در زمینی. «منتهی الامال ج 1 ص 417»

و باز نقل شده که امام وارد منزل شد و دید پای گوسفند شکسته شده....

3- امام حسین (ع) به جوان تبسم نمود!

«یکی از علماء وقتی در کربلا بود و به حرم رفت و آمد می کرد، متوجه شد که جوانی با حضرت امام حسین (ع) ارتباط معنوی دارد. از او جریان را پرسید. جوان گفت خانه ما در چند فرسخی کربلا است. مدتی بود که هر شب جمعه بنوبت پدر و مادر ما به کربلا برای زیارت می آوردیم. شب جمعه ای باران می آمد و بنا بود که پدرم را سوار الاغ کرده و به کربلا بیاورم. همینکه عازم شدیم، مادرم از من خواست که او را هم بیاوریم. با اصرار مادرم، او را بر کولم سوار کردم و با پدرم هم سوار الاغ بود، در زیر باران با زحمات زیادی به حرم مشرف شدیم. وقتی وارد صحن حضرت شدیم، دیدم که امام در ضریح ایستاده و بمن تبسم می کند. و این حالت هر شب جمعه تکرار می شود.»

4- آزادی در مقابل شکستن سر امام!

نقل شده که کنیز امام سجاد علیه السلام در حالیکه می خواست آب بریزد، آفتابه از دستش بر سر امام افتاد و سر امام شکست.

امام به او نگاهی کرد و گفت: **والکاظمین الغیظ! والعافین عن الناس!** امام فرمود: **تورا** بخشیدم. او گفت: **والله یحبّ المحسنین!** امام فرمود: تو در راه خدا آزادی. «ستارگان درخشان ج 6 ص 33»

5- عفو در مقابل دشنام!

یکی از بستگان امام سجاد (ع) در حضور اصحاب به حضرت اهانت‌هایی نمود. ولی امام به او جوابی نداد. وقتی او رفت، امام به اصحاب فرمود: شنیدید که این شخص چه حرف‌هایی زد. حال برویم تا جواب او را بدهیم. در این حال امام آیات **«والکاظمین الغیظ. والعافین عن الناس. والله یحبّ المحسنین»** را تلاوت می نمود. اصحاب فهمیدند که امام با او تندی نخواهد کرد. وقتی بدر خانه او رفتند، امام در خانه او زدند. او بیرون آمد و امام فرمود: شما آمدید و در حضور اینها این حرف‌ها را زدی! اگر راست گفته باشی، خدا مرا بیا مرزد! و اگر دروغ گفته باشی، خدا تو را بیا مرزد!

او گفت: من به این حرف‌ها سزاوارترم و از امام عذرخواهی نمود. «ستارگان درخشان ج 6 ص 28»

«ابامهزم گوید که: شبی از حضرت باقر (ع) خدا حافظی کردم و با مادرم به منزلمان می رفتیم. در راه با مادرم دعوا مان شد و من به او تندی کردم. وقتی فردا خدمت امام رفتم ناگاه فرمود: ای ابامهزم! دیشب بین تو و مادرت چه گذشت؟ آیا

او تورا در شکمش حمل نمود و از سینه اش تورا شیر نداد و تورا در دامنش بزرگ نمود؟ دیگر این عمل را تکرار نکن.» «بحار ج 74»

6- محبت باعث مسلمان شدن

«زکریا که مسیحی بود، مسلمان و شیعه شد. امام صادق (ع) به او سفارش کرد که اگرچه پدر و مادرش مسیحی هستند ولی احترام به آنها را ترک نکن! وقتی زکریا بیشتر از قبل به پدر و مادرش نیکی می کرد، مادرش از این برخورد او خوشحال شد و تمایل پیدا کرد که او هم مسلمان شود. او از پسرش خواست که شهادتین را به او یاد دهد تا او هم اسلام بیاورد. و این چنین بود که با برخورد اسلامی، مادر زکریا اسلام آورد.» «بحار ج 74»

7- هدایت با برخورد خوب

شخصی در زمان امام هفتم (ع) سر راه حضرت را می گرفت و به اهل بیت (ع) اهانتها می نمود و هرگاه اصحاب امام می خواستند به او آسیبی برسانند، امام مانع می شد و اذیت کردن او را ممنوع کرده بود.

روزی امام آدرس آن شخص را پرسیدند و سوار بر الاغ به مزرعه او رفتند. او وقتی دید که امام بطرف او می آید صدا زد که من راضی نیستم در زمینهایم راه بروید ولی امام اعتنائی نکرده و نزد او رفتند و با او احوالپرسی نموده و پرسیدند که چه کاشته ای و چقدر می خواهی برداشت کنی و از این سؤالات از او پرسیدند.

سپس برای او دعا کردند و مبلغی پول به او دادند. او با این برخورد امام، منقلب شد و گفت: اگر قبلاً بمن می گفتند که بدترین آدم کیست؟ شما را معرفی می کردم. ولی اکنون اگر از من پرسند که بهترین شخص کیست؟ شما را معرفی می نمایم. «منتهی الامال ج 2»

8- داستانی زیبا از کسی که **اخلاق خوشش** مایه ی نجاتش از مرگ شد:

"روزی علی علیه السلام از سوی پیامبر مأمور شد تا با سه نفر که برای کشتن ایشان هم پیمان شده بودند، پیکار کند. آن حضرت، یکی از آن سه نفر را کشت و دو نفر دیگر را اسیر کرد و خدمت پیامبر خدا آورد. پیامبر، اسلام را بر آن دو عرضه کرد و چون نپذیرفتند، فرمان اعدام آنان را به جرم توطئه گری صادر کرد. در این هنگام، جبرئیل بر رسول خدا (ص) نازل شد و خدای متعال می فرماید: یکی از این دو نفر را که مردی خوش خلق و سخاوتمند است، عفو کن. آن گاه پیامبر از عرض کرد قتل او صرف نظر کرد. وقتی آن فرد دانست که به سبب داشتن این دو صفت نیکو، مورد عفو الهی قرار گرفته است، شهادتین را گفت و اسلام آورد. رسول خدا (ص) درباره وی فرمود: او از کسانی است که خوش خویی و سخاوتش، او را به سمت بهشت کشانید."

++ منبع: ماهنامه طوبی شماره 10 صفحه 52

9- مطلبی درباره ی "**مزاج و شوخی کردن**" به عنوان نشانه ی حسن خلق:

"شخصی به نام یونس شیپانی می گوید: امام صادق (ع) از من پرسید: مزاح شما با یکدیگر چگونه است؟ عرض کردم: بسیار اندک! حضرت فرمود: "این گونه نباشید؛ زیرا مزاح کردن، [نشانه] حسن خلق است و تو می توانی به وسیله آن، برادر دینی ات را شادمان کنی. پیامبر خدا نیز با افراد شوخی می کرد و منظورش، شاد کردن دل آنان بود."

هدف مزاح باید برای شاد کردن دل دیگران باشد. بنابراین، اگر با شوخی کردن، دیگران را برنجانیم یا کسی را مسخره کنیم، این شوخی، ممنوع و نکوهیده است و چه بسا موجب کنیه توزی و دشمنی میان دوستان می گردد. **امام علی (ع)** در این باره فرمود: "برای هر چیزی، بذری است و بذر دشمنی، مزاح است."

++منبع: ماهنامه طوبی شماره 10 صفحه 52

10- مطلبی درباره ی "بزرگترین عامل سعادت یا بدبختی اقوام" از **استاد شهید مطهری:**

"افراد بشر همان طوری که از لحاظ قیافه و رنگ متفاوتند: یکی زیباست و یکی زشت، یکی سیاه است و یکی سفید و یکی زرد و یکی سرخ، از لحاظ صفات روحی و خلق و خوی نیز متفاوتند: یکی خوشخو است و یکی بدخو، یکی رئوف و مهربان است و دیگری بی مهر و قسّ القلب، یکی بی آزار است و دیگری مودی، یکی شجاع است و دیگری ترسو، یکی عقیف و باتقواست و دیگری لاپالای و بی قید، یکی بلند نظر است و دیگری پست، یکی عادل است و دیگری ظالم، یکی حرّ و آزاد است و دیگری زبون و بنده صفت، ولی با این تفاوت که اولاً شکل و اندام و رنگ انتخابی و اختیاری و قابل تغییر و تبدیل نیست و اما صفات روحی و اخلاق و خویها تا حد زیادی انتخابی و اختیاری و قابل تغییر و تبدیل است؛ دیگر این که رنگ و شکل و اندام در سعادت و خوشی بشر تأثیر قابل توجهی ندارد اما **صفات و حالات روحی بزرگترین عامل سعادت و یا بدبختی افراد و اقوام است.**"

432 ++ منبع: مجموعه آثار شهید مطهری ج 22 ص

11- داستانی تکان دهنده درباره ی عاقبت "**بداخلاقی در خانواده:**"

"**سعدبن معاذ** یکی از بهترین اصحاب و یاوران پیامبر (ص) بود. او بزرگ و آقای انصار و از نخستین کسانی از مردم مدینه بود که اسلام آورد و پیامبر را به مدینه دعوت کرد. او بازوی ولایت و رسالت بود.

وقتی که خبر رحلت سعدبن معاذ را به پیامبر دادند، آن حضرت به سرعت با پای پیاده و برهنه به سوی جنازه سعد شتافتند. در حالی که در بین راه عبا از دوش مبارکشان افتاد و حضرت اعتنایی نکردند.

به هنگام تشییع جنازه سعد دیدند که رسول خدا (ص) در پشت تابوت، سمت راست تابوت، جلوی تابوت و سمت چپ پرسیدند: "یا رسول الله، این چه حالی است که از شما می بینیم؟!" فرمودند. تابوت حرکت می کنند

به خدا، دستم در دست برادرم جبرائیل است که مرا دور تابوت سعد طواف می دهد. اینک جبرائیل و میکائیل به همراه هفتاد هزار ملک در تشییع جنازه سعد شرکت کرده اند.

پیامبر اکرم (ص) با دست مبارک خویش بدن مطهر سعد را درون قبر گذاشت و برای او از خداوند طلب مغفرت فرمود.

مادر سعد وقتی این صحنه را دید، خطاب به فرزندش سعد گفت: "یا سعد، هنیئاً لک الجنّة؛ فرزندم، بهشت گوارای وجودت باد."

:پیامبر با شنیدن این جمله چهره درهم کشید و با ناراحتی و عتاب فرمود

مادر سعد! درباره امر پروردگار این‌گونه با قاطعیت سخن مگو! همینک قبر، چنان فشاری بر فرزندت سعد وارد ساخت که شیری که در دوران کودکی از سینه تو نوشیده بود، از سر انگشتانش خارج شد.

همه مات و میهوت مانده بودند، آخر چرا؟ کسی که هفتاد هزار ملک به تشییع جنازه‌اش آمده‌اند و پیامبر با دست خویش او را دفن کرده و برایش طلب مغفرت فرموده‌اند، چرا باید چنین فشار قبری داشته باشد؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

آری، برای آن که اخلاقش با اهل و عیالش اندکی بد بوده است.

++منبع: بحار الانوار جلد 21 صفحه 257 ++

حال آیا می دانیم سعد بن معاذ چه شخصیتی بود ؟

او از کبار صحابه رسول الله بودند

زعیم قبیله اوس بودند

در جنگهایی مهمی نظیر بدر و احد و خندق حضور داشتند

در غزوه بواط در سال دوم هجرت از طرف پیامبر حکومت مدینه به او سپرده شدند

مستجاب الدعوه بود ؛ در جنگ جندق بعد از آنکه مجروح شد دعا کرد: خداوند اگر چیزی از جنگ ما با قریش باقی تا

بماند مرا زنده نگهدار برای جنگ دیگری که من دوست دارم با قومی که پیغمبر ترا از او رنج داده و او را تکذیب نموده‌اند نبرد

کنم خداوند! اگر جنگ پایان یافته باشد مرا (در این واقعه) شهید فرما و نیز مرا مکش مگر بعد از اینکه چشم مرا به تباهی

بنی قریظه (یهود) روشن کنی . (ترجمه کتاب الکامل، جلد7، صفحه: 206)

چون سعد آن گفته (دعا) را به زبان آورد خون بند آمد و بعد از پایان جنگ و بعد از پایان غائله ی یهود خون ریزی شروع شد

قضاوت برخورد با یهودیان پیمان شکن بنی قریظه توسط پیامبر به او واگذار شدند

بعد از قضاوتش پیامبر فرمود : خداوند این حکم تو را تایید و امضا نمودند

مدتها بعد از شهادت سعد بن معاذ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا رحمت کند تو را ای سعد، تا

بدرستی که استخوانی بودی در گلوهای کافران، و اگر می‌ماندی منع خواستی کرد گوساله را که اراده نصب او خواهند

نمود در بیضه اسلام- که مدینه است- مانند گوساله موسی.

صحابه گفتند: یا رسول الله! آیا اراده خواهند نمود در مدینه تو گوساله برپا کنند؟

حضرت فرمود: بلی و الله اراده خواهند کرد، و اگر سعد زنده می بود نمی گذاشت که ایشان بکنند و لیکن خواهند کرد و حق تعالی نخواهد گذاشت که تدبیر ایشان مستمر شود و بزودی خدا تدبیر ایشان را باطل خواهد کرد.

صحابه گفتند: یا رسول الله! ما را خبر ده که تدبیر ایشان چگونه خواهد بود.

حضرت فرمود: بگذارید تا تدبیر حق تعالی در این باب ظاهر گردد (التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری، صفحه: 481) به نقل از (حیة القلوب،

المجلسی، جلد 4، صفحه: 1271)

از کلام بالا مشخص می شود که اگر سعد زنده بود نمی گذاشت حق امام علی علیه السلام را غصب کنند تا

در هنگام جان دادن رسول خدای به بالین او آمد و سر سعد را به زانو خود گذاشت و فرمود: الهی! سعد در راه تو تا

سختیها دیده و رسول تو را تصدیق کرده و حقوق اسلام که بر دمت او بوده ادا نموده، روح او را چون ارواح دوستان خود قبض

فرمای. سعد این بانگ بشنید و چشم باز کرد و گفت:

السّلام عليك یا رسول الله. گواهی می دهم که تو رسول خدائی و حق رسالت بگذاشتی و سر خود را برگرفت و بر زمین

نهاد و عذر بخواست و بعد از دنیا رفت

بعد از شهادت سعد، جبرئیل فرود آمد و خدمت پیامبر عرض کرد: کیست از اصحاب تو که درگذشت و درهای آسمان تا

به روی او گشاده گشت؟

پیامبر شخصا او را غسل داد و بر او نماز خواند تا

پیامبر در تشییع جنازه او حاضر شد و عبا از دوش و کفش از پا در آورد تا

در تشییع او اصحاب گفتند: یا رسول الله، سعد مرد بزرگ جثه ای بود و در دست ما سخت سبک است. پیامبر تا

فرمود: من می نگریم ملائکه را که جسد سعد را حمل می کردند. (کتاب ناسخ التواریخ (زندگانی پیامبر)، جلد 2، صفحه: 1064)

پیغمبر فرمود: عرش در مرگ سعد جنبش کرد و درهای آسمان گشوده شد و هفتاد هزار فرشته تشییع جنازه او تا

کرد (کتاب ناسخ التواریخ (زندگانی پیامبر)، جلد 2، صفحه: 1064)

رسول خدای در خانه او به سر انگشتان پای راه می‌رفت و می‌فرمود که: از کثرت فرشتگان، جای قدم گذاشتن تا

نیست و چون پای می‌گذارم فرشته بال خود را از جای بر می‌دارد تا پای دیگر بگذارم. (کتاب ناسخ التواریخ (زندگانی پیامبر)، جلد 2، صفحه

1065:

12- داستان :

در شهري عالمي بود که به صبور بودن شهرت داشت.

چند جوان در آن شهر با هم شرط مي بندند که آن عالم را عصباني کنند . شب هنگام ساعتی بعد از آنکه چراغ اتاق عالم

خاموش مي شود و اطمینان پیدا مي کنند که عالم کاملاً خواب است , یکی از آنان به در خانه عالم مي رود و زنگ مي زند

, عالم مي آید و در را باز مي کند ؛آن چون بعد از احوال پرسي مي گوید سوالي داشتم .

- بفرمایید , در خدمتم

- ببخشید سوالم را فراموش کردم

و بعد مي رود

باز ساعتی مي گذرد و دوباره در خانه عالم را مي زند و مجدداً بعد از آمدن عالم مي گوید : سوالم را فراموش کردم

ساعتی دیگر مي گذرد و براي بار سوم در خانه عالم را مي کوبد , چون عالم به در خانه مي آید آن جوان مي گوید :تا

سوالم را فراموش نکردم پیرسم؟

- بفرمایید

- مي خواستم بدانم مدفوع چه مزه اي دارد؟

- اولش شیرین , بعدش ترش , و بعد از آن تلخ

جوان با تعجب مي پرسد "مگر شما خورده اید ؟"

- نه ؛ اول روي آن مگس مي نشيند, پس شيرين است ؛ بعد از آن پشه مي نشيند , پس ترش است؛ و بعد از آن کرم مي

گذارد , پس تلخ است

جوان سر به زير مي اندازد و بر مي گردد

13- حلم امام باقر

وَ قَالَ لَهُ تَصْرَانِي أَنْتَ بَقَرٌ قَالَ لَا أَنَا بَاقِرٌ- قَالَ أَنْتَ ابْنُ الطَّبَّاحَةِ قَالَ ذَلِكَ حِرْفَتُهَا- قَالَ أَنْتَ ابْنُ السَّوْدَاءِ الرَّزِيحَةِ الْبَذِيَّةِ- قَالَ إِنْ

كُنْتَ صَدَقْتَ عَفَرَ اللَّهِ لَهَا- وَإِنْ كُنْتَ كَذَبْتَ عَفَرَ اللَّهُ لَكَ- قَالَ فَأَسْلَمَ النَّصْرَانِي

مردی مسیحي به امام باقر عليه السلام عرض کرد تو بَقَر هستی

امام فرمود: نه من باقر هستم

گفت : تو فرزند زنی آشپزی

فرمود: این شغل او بوده.

گفت تو فرزند يك سیاه حبشی نابکاری؟

فرمود: اگر راست میگوئی نابکار بوده خدا از او بگذرد اگر دروغ میگوئی خدا از تو بگذرد،

مسیحي مسلمان شد

منبع :

بحار الأنوار

جلد 46

صفحه 289

14- حاج آقای امانی تعریف می‌کردند:

روز رحلت میرزا جوادآقا، ساعت ۲ بعدازظهر توی تاکسی نشسته بودم که یک وقت رادیو خبر فوت را اعلام کرد. تا این خبر

اعلام شد یک‌هو راننده تاکسی زد توی سرش. به شدت منقلب شد. ماشین را کشید کنار و مدتی حالت گریه داشت.

آقای امانی می‌گفت: «حالا من که روحانی بودم، این قدر تحت تاثیر قرار نگرفته بودم. برای همین یک مقدار که گذشت، از او سؤال کردم: «شما با ایشان آشنایی داشتی؟ مثلاً از ارحام و خویشان ایشان یا از همسایگان مرحوم میرزا هستی؟» گفت نه آقاجان.

گفتم پس چرا این قدر منقلب شدی؟

گفت: «من یک خاطره از ایشان دارم. خاطره ام این است که یک روز سوار دوچرخه از کوچه محل زندگی میرزا (کوچه مستشاری) رد می‌شدم. سر پیچ که رسیدم، ظاهراً میرزا جواد آقا هم عصازنان از آن سمت می‌آمدند و من متوجه ایشان نشدم. برای همین تا پیچیدم کنترل را از دست دادم و خوردم به ایشان. من از روی چرخ افتادم پایین. ایشان هم یک طرف افتادند. حتی عمامه هم از سر ایشان افتاد. ولی هنوز بلند نشده بودم که دیدم ایشان قبل از اینکه بروند سراغ عمامه‌شان از جایشان بلند شدند. آمدند و پرسیدند:

پسرم طوری ات نشد؟» شروع کردند دست کشیدن روی صورت من. خاک را از روی سر و صورتم تمیز کردند.

گفتم: آقا من زدم به شما. گفتند: من هیچ طورم نیست. تو کاریت نشد؟ مشکلی برای تو پیش نیامد؟

آقای امانی می‌گفتند این آقا خاطره دیگری از مرحوم میرزا نداشت. گویا آنجا هم ایشان را نشناخته بود. ولی بعدها متوجه

شده بود که ایشان میرزا جواد آقای تهرانی است [روزنامه شهرآرا ۲۵ دی ۱۳۹۳]

-15

(چهره بشاش)

حضرت عیسی و حضرت یحیی (علیهماالسلام) از پیامبرانی بودند که در زهد و پارسائی و خوف خدا دو مثال تاریخ می باشند، (با توجه به این که بیابانگردی و دوری از اجتماع رهبانیت و عبادت در گوشه ها و... در آن عصر جزء دستورات دینی بوده است).

روزی این دو پیامبر در جایی به هم رسیدند حضرت یحیی دید که حضرت عیسی خنده بر لب دارد و مسرور است، گفت: از چیست که تو را به صورت افراد غافل می بینم؟! گویا از عذاب الهی ایمن می باشی؟ حضرت عیسی (ع) در پاسخ فرمود: از چیست که تو را گرفته خاطر و ناراحت می بینم؟! گویا از رحمت خدا نا امید می باشی؟ بر سر این موضوع به گفتگو پرداختند، و گفتگویشان به جایی نرسید، (که آیا حق با عیسی است یا با یحیی)، بنا گذاشتند که منتظر وحی الهی شوند تا خداوند معماً را حل کند

خداوند به آنها وحی کرد: «محبوبترین شخص از میان شما دو نفر نزد من، کسی است که خنده رو باشد و حسن ظنش به من بیشتر است». به این ترتیب می بینیم که یکی از صفات نیک اخلاقی، داشتن چهره بشاش به (53). عبارت دیگر گشاده روئی بودن است

روزی پیامبر اکرم (ص) به همراه یکی از اصحاب از کوچه ای عبور می کردند. یکی از اعراب بیابانی آمد و عبای حضرت را کشید.
آنقدر با شدت عبا را کشید، که حاشیه عبا (که زبر بود) گردن مبارک آن حضرت را خراش داد.
سپس آن عرب گفت: ای مجد، از مال خدا که نزد تو هست، مقداری به من کمک کن.
حضرت نگاهی به او کرد و خنده ای نمودند و دستور دادند مقداری به او کمک کنند. (54).

اینست نمونه اخلاق اسلامی که حضرت داشتند حال اگر یکی از ما بود خراشی بر ما وارد می کرد با او چه می کردیم

روزی پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) از مدینه خارج شد، دید مرد عربی سر چاه ایستاده و از برای شتر خود آب می کشد، گویا خواست آن عرب را کمک کند پیغمبر فرمود: ای مرد عرب! آیا اجیر می خواهی؟ که تو را کمک کند و از برای شتران. تو آب بکشد؟ عرب گفت: بله، بهر دلوئی سه خرما اجرت می دهم.
حضرت راضی شد و شروع کرد از چاه آب کشیدن، پس از آن که هشت دلو کشید در دلو نهمی ریسمان قطع شد و دلو و قسمتی از ریسمان به چاه افتاد.
عرب عصبانی شد به حدی که جسارت نمود و سیلی به صورت آن بزرگوار زد. ولیکن آن حضرت با کمال گشاده روئی و بردباری دست در میان چاه کرد، (و به قدرت اعجاز) دلو را از چاه بیرون آورد. و به عرب تحویل داد و رفت. عرب از حسن خلق و آقائی و بزرگواری پیغمبر (ص) دانست که آن حضرت پیغمبر بر حق است، از کرده خود بی نهایت پشیمان شد، به طوری که رفت و کاردی تهیه کرد آن قدر به دستش زد که دستش جدا شد و غش کرد و به زمین افتاد.
کاروانی از آنجا می گذشت عرب را به آن حال مشاهده کردند، از مرکبها پیاده شدند و نزدیک عرب آمده آبی به صورتش پاشیدند تا به هوش آمد، گفتند: چرا چنین شده ای؟

عرب گفت: صورت مبارک حضرت مجد (ص) را آزرده ام می ترسم بلائی بر من نازل شود. بلاخره برخاست و دست قطع شده خود را به دست دیگر گرفت و آمد مدینه، دید بعضی از اصحاب رسول خدا (ص) در مکانی نشسته اند. اصحاب از عرب پرسیدند: ای مرد عرب چه می خواهی؟ عرب گفت: به پیغمبر حاجتی دارم. سلمان، عرب را نزد رسول خدا برد دید حضرت در خانه حضرت زهرا (علیهاالسلام) است و حسنین (علیهماالسلام) را روی زانوی خود نشانیده است.
عرب وقتی آن حضرت را دید، شروع کرد از آن حضرت معذرت خواستن و پوزش طلبیدن، حضرت فرمود: ای مرد عرب چرا دستت را قطع کرده ای؟
گفت: من آن دستی را که به آن صورت نازنین شما جسارت کرده است، نمی خواهم.

حضرت فرمود: اکنون اسلام را قبول کن و مسلمان شو.
عرب گفت: اگر شما پیغمبر بر حق هستید دست مرا اصلاح کنید تا مسلمان شوم.
حضرت دست قطع شده عرب را به محل خود گذارد و فرمود: بسم الله الرحمن

الرَّحِيم، و نفسی کشید و دست مبارک را به آن مالید، دست عرب به صورت اول (55). برگشت، این موقع، عرب شهادتین را بر زبان جاری کرد و مسلمان شد

(اخلاق پیغمبر را نمی توان شمرد) 18-

مردی از حضرت امیرالمؤمنین (ع) درخواست کرد اخلاق پیغمبر اکرم (ص) را برایش بشمارد.

حضرت فرمود: تو نعمتهای دنیا را بشمار تا من نیز اخلاق آن جناب را برایت بشمارم. عرض کرد: چگونه ممکن است، نعمتهای دنیا را شمرد، با این که خداوند در قرآن می فرماید: اگر بشمارید نعمتهای خدا را نمی توانید به پایان برسانید علی (ع) فرمود: خداوند تمام نعمت دنیا را قلیل و کم می داند، در این آیه که می فرماید: بگو متاع دنیا اندک است، و اخلاق پیغمبر اکرم(ص) را در این آیه عظیم شمرده، چنانچه می فرماید: تو را خویی بسیار بزرگ است اینک تو چیزی که قلیل است نمی توانی بشماری، من چگونه چیزی که عظیم و بزرگ است بشمارم، ولی همین قدر بدان که اخلاق نیکوی تمام پیغمبران به وسیله رسول اکرم (ص) تمام شد، هر یک از پیغمبران مظهر یکی از اخلاق پسندیده بودند، چون نوبت به آن پیغمبر رسید تمام اخلاق پسندیده را جمع کرد از این رو فرمود: من (56). بر انگیزته شدم تا اخلاق نیکو را تمام کنم

(آزاد شد) 19-

!از اخنف بن قیس پرسیدند: از چه کسی حُسن خُلق را آموختی؟ گفت: از قیس بن عاصم. روزی در خانه اش نشسته بودیم، در این هنگام، کنیز وی سیخ آهنی داغ، که تازه با گوشت کباب کرده بود، در دست داشت، گوشتها را از سیخ بیرون کشید و سیخ را به پشت سر انداخت، ناگاه سیخ داغ به روی پسر قیس افتاد، جا جا به جا او را کشت کنیز از این پیش آمد فوق العاده ناراحت شد، بسیار ترسید و یقین کرد که مولایش دستور قتل او را میدهد (59). لکن قیس با کمال بردباری بکنیز گفت: نترس تو را در راه خدا آزاد کردم

(یک کمونیست) 20-

داستانی را حضرت حجة الاسلام آقای سید مهدی امام جمارانی نقل نمودند. به مناسبت «اخلاق اسلامی» در این جا نقل می کنم: ایشان فرمودند یک نفر از کمونیستهای هفت آتیشه که در رژیم گذشته محکوم به حبس ابد شده بود و مدتی هم با من زندانی بود می گفت: من از میان شما روحانیون و اهل علم تنها و فقط به یک نفر ارادت فوق العاده ای دارم آن شخص آقای دستغیب شیرازی است، پرسیدم: تو را با ایشان چکار؟ و چگونه به ایشان ارادت پیدا کردی؟ گفت: در زندان انفرادی روی سکوی مخصوص استراحت زندانی خوابیده بودم، نیمه های شب بود ناگهان درب زندان باز شد سید پیرمرد کوتاه قد لاغر اندامی را وارد کردند، من سرم را بالا کردم دیدم یک عمامه بسر وارد شد، سرم را زیر لحاف کرده دوباره خوابیدم(61)، نزدیک طلوع آفتاب بود، حس کردم دستی به آرامی مرا نوازش می دهد، چشم باز کردم، سید پیر مرد سلام کرد و با زبانی خوش گفت «آقای عزیز نمازتان ممکن است قضا شود» من با تندی و پرخاش گفتم: من یک کمونیستم نماز نمی خوانم. آن بزرگوار فرمود:

پس خیلی ببخشید من معذرت می خواهم که شما را بد خواب کردم مرا عفو کنید. من دوباره خوابیدم، پس از بیدار شدن مجدداً آن بزرگوار از من سخت عذر خواهی کرد. به قسمی که من از آن تندى و پرخاش که کرده بودم پشیمان شدم، عرض کردم آقا مانعی ندارد حالا چون شما پیر مرد هستيد تشریف بیاورید، روی سکو، من پایین می نشینم

ایشان نپذیرفت و فرمود: شما سابقه دار هستيد و قبل از من زندانی شده اید و زحمت بیشتری متحمل شده اید حق شماست که آنجا بمانید خلاصه جای بهتر را قبول نکرد، مدتی که باهم در یک سلول بودیم من شیفته اخلاق این مرد شدم و ارادت خاصی به ایشان پیدا کردم (62)

(سرهنگ نادم) 21-

مرحوم آية الله شيخ محمد تقى بافقى يکى از علمای بزرگ و جليل القدر و صاحب مقامات و کرامات و در امر به معروف و نهى از منکر بسيار سختگیر و با شجاعت و بى باک بود، نقل می کنند

یک روز در يکى از حمام ها دید که سرهنگى ریشش را می تراشد، نزدیک آمده گفتم: مگر تو نمى دانى که در اسلام ریش تراشى حرام و گناه است، چگونه به این گناه اقدام می کنی؟

سرهنگ از جرأت و اهانت ایشان عصبانى شده و کشیده اى به صورت شيخ زد و گفتم: بتو چه من ریشم را می تراشم؟

شيخ با کمال خونسردى مانند یک پدر دلسوز که فرزندش را نصیحت کند طرف دیگر صورتش را بسمت او گرفت و فرمود: یک کشیده هم به این طرف صورتم بزن ولى خواهش می کنم، ریشت را نتراش

سرهنگ از مشاهده این حلم و موعظه خیر خواهانه و روی خوش از عمل خود پشیمان شده، از سلمانى حَمّام سؤال کرد این آقا کیست؟

سلمانى گفت: این آقا شيخ محمد تقى بافقى است سرهنگ چون شيخ را شناخت بیشتر ناراحت شد و آمد، دست آقا را بوسید و عذر خواهی کرد و بعد به دست ایشان توبه کرد. بالاخره از نفس پاک شيخ عاقبت بخیر شد (64).

(اخلاق آشخ هادى با دزدان) 22-

مرحوم حضرت آية الله حاج شيخ هادى نجم آبادى به شیوه همیشگى نیمه شبى از خواب برخاست و به کنار حوض رفت که وضو بگیرد و نماز شب بخواند، ناگاه مردى را بر لب بام خانه دید که مى خواست به پایین بپرد، وى از دیدن شيخ خود را باخت و به حیاط افتاد

شيخ بسویش رفت و دید بى نوایى به امید دستبرد به خانه وى آمده. و خانه اغنیاء را گذاشته و به کاهدان زده است

شيخ گفت: پایت که نشکست؟ بیا نان و چای بخور، آنگاه برو و به مالیدن پای او مشغول شد تا از رنج افتادن آسوده شود، از قضا آن بیچاره فلک زده همکارى داشت که در کوچه انتظارش را مى کشید. چون دید خبرى از رفیقش نشد بر بام خانه رفت و به درون خانه نگریست، دید شيخ مشغول مالش پای رفیقش مى باشد

شيخ متوجّه او شد، صدایش زد که تو هم بیا با رفیقت نان و چای بخور و بعد برو، این دو بینوا ترسان و لرزان و شرمسار از کرده خود زیر چشمنى شيخ را مى نگرستند و

شیخ هم به میهمانان ناخوانده پند و اندرز می داد که آدمی اشتباه می کند، باید روی زمین هموار و صاف راه روی، اشتباهاً روی دیوار رفتی و افتادی، کوشش کنی از این پس اشتباه را تکرار نکنی و با زبان نرم و خوش اخلاقی، صحبت می کرد، آنان هم (66). سر افکنده شده و از خانه شیخ توبه کنان رفتند، که دیگر گرد دزدی نروند

(اخلاق شیخ حسنعلی با سارقان)

مرحوم آیه الله حاج شیخ حسنعلی (نخودکی) اصفهانی یکی از شاگردان مرحوم میرزای بزرگ شیرازی که در خراسان ساکن و آنجا را وطن خود قرار داد، مردی بزرگوار و دارای ختومات و ادعیه و مکاشفات و اهل دل... بود نقل می کنند: که وقتی از کوفه به نجف اشرف می رفت در راه جمعی از دزدان او را وادار کردند که لباسهایش را کنده و به آنها تحویل دهد، مرحوم آشیخ هم لباسهایش را به جز ستر بیرون آورده و به دزدان داده و فرمود: «من این لباسها را به شما بخشیدم تا شما گرفتار معصیت و گناه خدا نشوید. زیرا اگر اینها را نبخشم غصب است.» مال غصبی حرام است و موقعی که دزدها این اخلاق پسندیده و حسن رفتار و بزرگواری را از آن مرحوم دیدند، لباسها را به او پس داده و به دست او توبه می کنند (67)

23- (نتیجه ده سال اخلاق مجدی)

یکی از بزرگان نقل می کند: که مرحوم سید محسن امین عاملی را در تشییع جنازه یکی از بزرگان علماء سنی در بازار حمیدیه شام دیدم با سرعت به سویش شتافته و سلام کرده و دستش را بوسیدم و دنبال او حرکت کردم تا آنکه به مسجد اموی رسیدیم . مسجد ملواز جمعیت شد سید برآن جنازه نماز خواند، پس از نماز مردم می خواستند دست سید را ببوسند تا آنجائی که گاهی یک نفر دست سید را می بوسید و می رفت و جهت بوسیدن دست سید دوباره برمی گشت . می گوید: من از این مقام سید تعجب کردم و با خود گفتم: چطور این همه سنی دست این عالم شیعی را می بوسند؟! از سید و از این همه احترام که نسبت به او شده است سوال کردم، سید فرمودند: «این نتیجه ده سال خوش رفتاری و معاشرت و سلوک با مردم است» بعداً فرمودند: وقتی به شام آمدم بعضی از نادانها سخت ترین دشمنان را بر من شوراندند و هر وقت در خیابان می رفتم. فرزندان خود را دستور می دادند که به من سنگ بزنند و بعضی اوقات عمامه ام را از عقب می کشیدند و من بر همه آزارها صبر می کردم و با آنها خوش رفتاری کرده و آنها را احترام نمودم، و در تشییع جنازه آنها شرکت می کردم و به عیادت مریض های آنان می رفتم و جویای احوال آنها می شدم (68) و با آنها با خوش رویی و مهربانی صحبت می کردم

(تند خویی) 24-

شهید بزرگوار حضرت آیه الله مطهری می گوید: از استاد خودم عالم جلیل القدر مرحوم آقای حاج میرزا علی آقا شیرازی (اعلی الله مقامه) که از بزرگترین مردانی بود که من در عمر خود دیده ام و به راستی نمونه ای از زهد و عباد و اهل یقین و یادگاری از سلف صالح بود که در تاریخ خوانده ایم، جریان خوابی را به خاطر دارم که

نقل. آن بی فایده نیست
ایشان یک روز ضمن درس در حالی که دانه های اشکانش بروی محاسن سفیدشان می چکید، این خواب را نقل کردند، فرمودند: در خواب دیدم مرگم فرا رسیده است. مردن را همانطوری که برای ما توصیف شده است، در خواب یافتم. خویشتن را جدا از بدنم می دیدم و ملاحظه می کردم که بدن مرا به قبرستان می برند تا دفن کنند. مرا به گورستان بردند و دفن کردند و رفتند، من تنها ماندم و نگران بودم که چه بر سرم خواهد آمد؟ ناگاه سگی سفید را دیدم که وارد قبر شد، در همان حال حس کردم که این سگ، تند خویی (و اخلاق بد) من است، که تجسم یافته و به سراغم آمده است. مضطرب شدم، و در اضطراب بودم که حضرت سیدالشهداء(ع) تشریف آوردند و (70). به من فرمودند: غصّه نخور من آن را از تو جدا می کنم

(سوء خلق در خانه) 25-

آیه الله حسن زاده آملی فرمود: من به آقای سید محمد حسن آقای الهی برادر بزرگتر مرحوم علامه طباطبائی که در عرفان و سیر و سلوک از شاگردان مرحوم سید علی قاضی بودم عرض می کردم: وقتی خدمت آقا (علامه قاضی) می رسید. از جانب من از ایشان خواهش کنید که مرا هم در تشرّف به خدمت حضرت بقیة الله (عج) شریک خود نمایند و برای من نیز اجازه ملاقات بگیرید (چون می دانستم این دو بزرگوار به این سعادت عظیم می رسند). روزی در شهر آمل بعد از ظهر خواستم استراحتی داشته باشم، بچه ها داد و فریاد کردند و مانع استراحتم شدند. من عصبانی شده، با آنها تندی نمودم و پرخاش کردم ولی بعد، از آن حرکات خودم پشیمان شدم از این که بچه ها را ناراحت کردم وجدانم ناراحت بود، عصر رفتم بازار و مقدار شیرینی و میوه خریده به منزل آوردم که شاید بدینوسیله دل بچه ها را به دست آورم، با این حال وجدانم آرام نمی گرفت آشفته خاطر بودم بالاخره تصمیم گرفتم سفری به شهر تبریز کرده با مرحوم سید محمد حسن الهی ملاقات کنم، رفتم تبریز، و قتی به خدمت ایشان رسیدم پیش از این که علّت مسافرتم را بگویم، گفتم: عرض مرا به خدمت استاد (سید علی قاضی) رساندی؟

فرمود: من راجع به این موضوع نامه ای به شما نوشتم و چون آدرس شما را نداشتم به خدمت آقای اخوی (سید محمد حسین طباطبائی) فرستادم که به شما برساند، و در آن نامه یادآور شدم که وقتی پیام شما را به آقا عرض کردم آقا تأملی کرده: سپس با ناراحتی فرمودند

ایشان چگونه می خواهند این راه را طی نمایند با آن اخلاقی که نسبت به عائله و کودکان انجام و با آنها دعوا کردند، با «آن اخلاق تند چگونه می شود به این رتبه و مقام رسید آری در این راه نا همواریها، دست اندازها، پیچ و خمها و خطرهای زیادی هست که سالک باید هوشیارانه مواظب و مراقب خود (71). باشد و تمام اعضاء و جوارح خود را همیشه کنترل نماید

وقتی من (حجت الاسلام و المسلمین مرتضی تهرانی) در ساعتهای غیر درسی به حضور حضرت امام می‌رسیدم می‌دیدم که در آن سیمای الهی و با آن وجهه علمی که در حوزه داشتند، هیچ نشانه‌ای از غرور نیست و برخوردشان با طلبه‌ها و محصلان طوری بود که گویی خودشان هم طلبه هستند.

به جرأت می‌توانم بگویم که هیچ گاه نشد که من در مسیر رفت و آمدشان، امام رحمه‌الله را زیارت کنم و ایشان در سلام کردن پیشدستی نکرده باشند. این خصوصیت از خصوصیات اخلاقی حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز گفته شده است. گاهی اوقات در هنگام دیدنشان فاصله ما حدود ده الی پانزده متر بود و من احتمال می‌دادم سلام کنم، نشوند. تصمیم می‌گرفتم وقتی فاصله کمتر شد، سلام کنم. ولی ایشان همیشه قبل از اینکه من اراده کنم سلام می‌کردند. و با وجود تمام فضیلت‌های که حق تعالی در وجودشان قرار داده بود این چنین متواضع و فروتن بودند.¹

27- سید مهدی قزوینی

در حالات ایه الله سید مهدی قزوینی گفته اند: هرگز در خانه خود از خانواده و اولاد و خدمتکاران چیزی نمی‌خواست. مانند غذا در هنگام نهار و چای و غیره. و اگر خانواده او مواظب غذا و احتیاجات او نبودند، او هرگز درخواست نمی‌کرد و اگر خانواده‌اش فراموش می‌کردند که چیزی به او بدهند شب و روز می‌گذشت و او چیزی نمی‌گفت

28- دختر علامه طباطبایی می‌گوید:

¹ (1) سرگذشت‌های... ج 5، ص 71.

اخلاق و رفتار ایشان در منزل «محمدی» بود. هرگز عصبانی نمی‌شدند و هیچ وقت صدای بند ایشان را در حرف زدن نشنیدیم. در عین ملایمت، بسیار قاطع و استوار بودند و مقید به نماز اول وقت، بیداری شبهای ماه رمضان، قرائت قرآن با صدای بلند و نظم در کارها بودند. دست رد به سینه کسی نمی‌زدند و این به سبب عاطفه شدید و رقت قلب بسیار ایشان بود.

... بسیار کم حرف بودند، پرحرفی را موجب کمی حافظه می‌دانستند. بسیار

ساده صحبت می‌کردند به طوری که گاهی آدم گمان می‌کرد این یک فردی عادی و عامی است... می‌گفتند شخصیت را باید خدا بدهد و با چیزهای دنیوی هرگز انسان شخصیت کسب نمی‌کند... آرام و صبور با مسائل برخورد می‌کردند. با این که وقت زیادی نداشتند ولی طوری برنامه ریزی می‌کردند که روزی یک ساعت بعد از ظهرها در کنار اعضای خانواده باشند... رفتارشان با مادرم بسیار احترام آمیز و دوستانه بود همیشه طوری رفتار می‌کردند که گویی مشتاق دیدار مادرم هستند. ما هرگز بگومگو و اختلافی بین آن دو ندیدیم... آن دو واقعا مانند دو دوست باهم بودند. در خانه اصلا مایل نبودند کارهای شخصی شان را کس دیگری انجام دهد... ایشان برای بچه ها مخصوصا دخترها ارزش بسیار قائل بودند. دخترها را نعمت خدا و تحفه های ارزنده ای می‌دانستند. همیشه بچه ها را به راستگویی و آرامش دعوت می‌کردند. دوست داشتند آوای صوت قرآن در گوش بچه ها باشد. برای همین منظور، قرآن را بلند می‌خواندند و به موءدب بودن بچه اهمیت می‌دادند و رفتار پدر و مادر را به بچه ها موءثر می‌دانستند. درباره مادرم می‌فرمود: این زن بود که مرا به اینجا رساند. او شریک من بوده¹ است و هر چه کتاب نوشته ام نصفش مال این خانم است.

(چهار بار زایمان) 29-

درباره اخلاق آن بزرگوار حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی (قدس سره) نقل می کنند که:

¹ (1) گلشن ابرار.

شخصی به ایشان مراجعه کرد و گفت:
زنم تازه زایمان کرده و ما نیاز شدیدی به پول جهت رفع احتیاجات خود داریم، آیه الله
گلپایگانی مقداری پول به ایشان می دهند
آن شخص بعد از مدتی مجدداً مراجعه می کند، و می گوید: همسر من تازه وضع حمل
کرده و نیاز به پول دارم آقای گلپایگانی باز به ایشان مقداری کمک می نمایند
باز هم آن شخص بعد از مدتی مراجعه و ادعا می کند، تازه همسرش وضع حمل
کرده و نیاز به کمک دارد، که باز هم آقای گلپایگانی به ایشان کمک می کنند
آن شخص دفعه چهارم مراجعه می کند و همان ادعای قبلی مبنی بر وضع حمل
همسرش و نیاز به کمک را عنوان می کند که حضرت آیه الله گلپایگانی به ایشان
پولی مرحمت فرموده و می گویند: قدر این زنت را که در یک سال چهار بار زایمان
کرده بدان (82).

30- در شرح حال عالم فرزانه، آخوند ملا عباس تربتی نوشته اند: «او خود مرجع تظلم مردم و خانه
اش دادگستری و پناهگاه آنان بود. مردم از دست حکام و خوانین به او تظلم می کردند و او با
قدرت معنوی خود به شکایت آنان رسیدگی می کرد. خود را می کشت و به آب و آتش می
زد تا به مردم خدمت کند و حاجتی را از کسی برآورد و گرهی از کاری بگشاید ... او در تمام
24 ساعت شب و روز - حتی بعد از نیمه شب زمستان و در نیمه روز تابستان، برای هر گونه کار
شرعی و حاجتی که مردم داشتند، می شتافت و در راه انجام دادن این وظائف و خدمات، آنچه
را که در نظر نداشت، فقط خودش بود. مثلاً پیش می آمد که گاهی بعد از نیمه شب در خانه او
را می زدند و اهل خانه را با وحشت از خواب بیدار می کردند. می دیدند که کسی است از
خانه ای آمده و می گوید: فلانی در حال احتضار است؛ آقای حاج آخوند به بالینش بیایند.
فورا، بی تأمل و بی کمترین اکراه، مانند پرندۀ سبکبالی بر می خاست، وضو می گرفت و می
رفت ...» (2).

درباره آخوند ملاعباس تربتی نیز آمده است: او عاشق خدمت به مردم بود. برای حاج آخوند
هیچ تفاوتی نداشت که، آن که وی را دعوت می کند برای امر شرعی، خان یا شاهزاده یا تاجر
ولایت باشد، یا فقیر پینه دوزی که در گوشه ای از کوچه های پایین شهر در کلبه فقیرانه
زندگی می کند. دعوت همه را یکسان می پذیرفت و واجب می دانست که برود و احکام خدا

را به گوش آنها برساند. اگر دردمند و غمزده اند، آنها را دل‌داری دهد و اگر سرکش اند، آنها را موعظه کند و اغنیا را وادارد که وجوه شرعیه خود را بدهند و از آن محل به فقرا کمک برساند ... پاداش خود را فقط این بداند که خدا از او راضی باشد ... می‌خواست اندکی بخوابد، در خانه را می‌زدند و گاه می‌شد که این، نیمه روز تابستان بود و فرزندان ایشان می‌خواستند جواب ندهند تا این مرد (حاج آخوند)، اندکی استراحت بکند که ناگهان خودش عبا را پس می‌زد و می‌گفت: ببینید کیست؟ و او کسی بود که یا برای ادای نماز بر جنازه میتی به دنبال مرحوم حاج آخوند آمده بود یا دعوت به مجلس دیگری، حاج آخوند بی‌تامل برمی‌خاست و می‌گفت: شما بروید، من خودم می‌آیم. او تجدید وضو می‌کرد و می‌رفت».⁽¹⁾

حاج آخوند ملاعباس تربتی همیشه واسطه خیر می‌شد و کسانی که به او مراجعه می‌کردند، با دست پر از نزد او برمی‌گشتند. اگر می‌خواستند برای صاحب منصب یا صاحب نفوذی نامه بنویسند؛ تا مشکلشان برطرف گردد، این کار را می‌کرد. او نامه را به دست صاحب حاجت می‌داد و همیشه اشخاصی که به آنها نامه می‌نوشت، ترتیب اثر می‌دادند. اگر کسی را توقیف کرده بودند، رها می‌کردند و اگر از کسی جریمه‌ای می‌خواستند، می‌بخشیدند و اگر آن کس مدیون بود، مهلتش

(1) فضیلت‌های فراموش شده، ص 24 و 106

(2) فضیلت‌های فراموش شده، ص 107 و 108

می‌دادند.»

31- یکی از سخنرانان مذهبی کربلا که از مخالفان مشروطه بود و همه جا علیه آخوند ملاکاظم خراسانی صحبت می‌کرد، به علت بدهی تصمیم گرفت خانه‌اش را بفروشد. مشتری خرید خانه

را مشروط به امضا و اجازه آخوند قرار داد. گرچه روی دیدن آخوند را نداشت، اما شرمنده و ناچار نزد آخوند رفت و از او خواست تا به این معامله راضی شود. آخوند چند کیسه لیره به او داد و گفت: شما جزو علمایید، من راضی نیستم که در گرفتاری باشید. با این پول، بدهی خود را بدهید و خانه را بفروشید. هرگاه به مشکلی برخوردید نزد من بیایید. واعظ کربلا از رفتار آخوند متنبه گشت و از آن پس، از مریدان او شد.

32- خدای عزوجل به پیامبری از پیامبرانش وحی فرمود: چون صبح کردی نخستین چیزی را که با آن رو به رو شدی بخور و

دومین چیز را مخفی کن و سومین را پذیرا شو (پناه ده) و چهارمین را نومید مکن و از پنجمی بگریز.

صبح که شد آن پیامبر به راه افتاد و با کوه سیاه بزرگی رو به رو شد. ایستاد و گفت: پروردگارم عزوجل مرا فرموده است که این را بخورم و متحیر مانده، ولی به خود آمد و گفت: پروردگارم، جلّ جلاله، مرا به کاری که توانش را ندارم فرمان نمی دهد. لذا به طرف کوه رفت تا آن را بخورد. هر چه به آن نزدیک می شد، کوه کوچکتر می گشت و وقتی به آن رسید کوه را لقمه ای یافت و آن را خورد و دید خوشمزه ترین چیزی است که تا کنون خورده است.

سپس به راهش ادامه داد و تشتی زرین یافت، به خود گفت: پروردگارم فرموده است که این را پنهان کنم. پس گودالی کند و تشت را در آن گذاشت و رویش خاک ریخت و آن گاه به راهش ادامه داد. چند قدمی که رفت، برگشت ناگاه دید تشت از زیر خاک در آمده است. با خود گفت: من آن چه پروردگارم فرموده بود انجام دادم. لذا راهش را پی گرفت و رفت.

ناگهان چشمش به پرنده ای افتاد که «بازی» او را تعقیب می کند. پرنده دور آن پیامبر به چرخش در آمد. با خود گفت: پروردگارم عزوجل فرموده است که این را پذیرا شوم و پناه دهم. لذا آستین خود را باز کرد و پرنده داخل آن شد. «باز» به او گفت: تو شکار مرا گرفتی، در حال که من چند روز است دنبال آن هستم. آن پیامبر گفت: پروردگارم عزوجل به من فرموده است که این را نومید نکنم. پس، تگه ای از رانش را قطع کرد و پیش باز انداخت و به راه خود ادامه داد.

در راه مردار گندیده ی کرم افتاده ای دید. گفت: پروردگارم عزوجل مرا فرموده است که از این فرار کنم. پس از آن گریخت و برگشت. در خواب دید که انگار به او گفته شد: تو آن چه بدان مامور شدی به انجام رساندی، حال آیا می دانی این ها چه بود؟
گفت: نه. به او گفته شد

اما آن کوه، خشم است. بنده هر گاه عصبانی شود، از عظمت و شدت خشم خودش را نمی بیند و قدر و ارزش خویش را نمی شناسد. اما چون خویشتنداری کند و قدر و ارزش خود را بشناسد و خشمش آرام گیرد فرجام آن خشم چون لقمه ی گوارایی است که می خورد.

اما آن تشست عمل صالح است که هرگاه بنده آن را پوشیده بدارد و مخفی نگه دارد، خداوند عزوجل آن عمل را آشکار می گرداند تا علاوه بر ثوابی که آخرت او ذخیره می کند، در همین دنیا او را با آن آراسته گرداند.

اما آن پرنده، مردی است که تو را اندرزی دهد. پس او را پذیرا شو و اندرزش را قبول کن.

اما آن «باز» مردی است که برای حاجتی پیش تو می آید، چنین کسی را نومید مگردان.

و اما آن گوشت گندیده، غیبت است؛ پس از آن بگریز.

33- یکی از مسلمانان ثروتمند با لباس تمیز و فاخر محضر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آمد و در کنار

حضرت نشست، سپس فقیری ژنده پوش با لباس کهنه وارد شد و در کنار آن مرد ثروتمند قرار گرفت.

مرد ثروتمند یکباره لباس خود را جمع کرد و خویش را به کناری کشید تا از فقیر فاصله بگیرد. پیامبر خدا صلی الله

علیه و اله و سلم از این رفتار متکبرانه سخت ناراحت شد و به او رو کرد و فرمود:

آیا ترسیدی چیزی از فقر او به تو سرایت کند؟

مرد ثروتمند گفت: خیر! یا رسول الله

پیامبر صلی الله و اله و سلم: آیا ترسیدی از ثروت تو چیزی به او برسد؟

ثروتمند: خیر! یا رسول الله

پیامبر صلی الله و اله و سلم: پس چرا از او فاصله گرفتی و خودت را کنار کشیدی؟

ثروتمند: من همدمی (شیطان یا نفس اماره) دارم که فریتم می دهد و نمی گذارد واقعیتهای را بینم، هر کار زشتی را زیبا

جلوه می دهد و هر زیبایی را زشت نشان می دهد. این عمل زشت که از من سر زد، یکی از فریبهای اوست. من

اعتراف می کنم که اشتباه کردم. اکنون حاضریم برای جبران این رفتار ناپسندم نصف سرمایه خود را رایگان به این فقیر

مسلمان بدهم.

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به مرد فقیر فرمود: آیا این بخشش را می پذیری؟

فقیر: نه! یا رسول الله

ثروتمند: چرا؟

فقیر: زیرا می ترسم من نیز مانند او متکبر و خودپسند باشم و رفتارم مانند او نادرست و دور از عقل و منطق گردد.

34- تا ادا نکنی باب روحانیت، باب قرب، باب معرفت باز شدنی نیست.

آیت الله نجابت شیرازی (ره) می‌فرمود: وقتی که اولین بار خدمت ایشان مشرف شدم فرمودند که برو هر حقی که گردنت هست را ادا کن و بعد بیا. گفتم من طلبه‌ای را با اذن والدینش تنبیه کردم ولی نمی‌دانم الان کجاست تا حلالیت بطلبم. فرمودند: باید بروی و پیدایش کنی که تا ادا نکنی باب روحانیت، باب قرب، باب معرفت باز شدنی نیست.

35- امام کاظم علیه السلام چرا علی بن یقطین را راه نداد؟

ابراهیم جمال که یکی از شیعیان موسی بن جعفر علیه السلام بود، روزی خواست خدمت علی بن یقطین برسد.

چون ابراهیم ساریان بود و علی بن یقطین وزیر، به حسب ظاهر، شان ابراهیم نبود که وارد شود. لذا علی بن یقطین او را راه نداد.

اتفاقا در همان سال علی بن یقطین به حج مشرف شد. در مدینه خواست خدمت امام کاظم علیه السلام شرفیاب شود، حضرت او را راه نداد. روز دوم، در بیرون خانه، حضرت را ملاقات نمود. و عرضه داشت؛ که ای سید من، تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید؟

امام - علیه السلام فرمود: به این دلیل که برادرت ابراهیم جمال را به حضور نپذیرفتی، من نیز از ورود تو مانع شدم؛ و خداوند عمل تو را قبول نخواهد کرد و فرمود مگر آن که ابراهیم جمال تو را ببخشد.

سرانجام به دستور امام علیه السلام علی بن یقطین، خود را به درب خانه ابراهیم رسانید و گفت: اگر تو مرا عفو نکنی، و مرا نبخشی، سرورم موسی بن جعفر علیه السلام مرا قبول نکرده و به حضور نخواهد پذیرفت. ابراهیم گفت:

خدا تو را ببخشد و پیامرزد.

سپس علی بن یقطین صورت خود را روی زمین گذاشت و با اصرار زیادی خواست که ابراهیم «پای خود را روی صورت او بگذارد! در این هنگام پیوسته می گفت: «خدا یا شاهد باش

وی همان شب، خود را به درب خانه امام علیه السلام رسانید، آن حضرت به او اجازه ورود داده و او را به حضور پذیرفت.

36- امام حسن عسکری علیه السلام چرا احمد بن اسحاق قمی را راه نداد؟

حسین بن حسن یکی از نوادگان امام جعفر صادق علیه السلام بود که در قم زندگی می کرد و آشکارا شراب می نوشید. روزی به منزل احمد بن اسحاق اشعری که وکیل امام حسن عسکری علیه السلام در امور اوقاف بود رفت ولی احمد بن اسحاق به او اجازه دیدار نداد. حسین بن حسن نیز محزون به خانه برگشت.

همان سال احمد اسحاق پیش از حج به سامراء رفت و اجازه خواست تا با امام حسن عسکری علیه السلام ملاقات کند ولی امام اجازه نداد. احمد بن اسحاق مدتی گریست و بی تابی کرد تا سرانجام امام به او اجازه داد.

احمد اسحاق به امام عرض کرد: «ای پسر رسول الله، چرا مرا از دیدارتان منع کردید، در حالی که من از شیعیان و دوستان شما هستم؟»

[img/daneshnameh_up/3/32/ahlbeit.jpg](img/daneshnameh_up/3/32/ahlbeit.jpg)

امام فرمود: «زیرا تو پسر عموی ما را از خانه ات طرد کردی.»

احمد بن اسحاق شروع به گریه کرد و سوگند خورد که هدفش فقط این بوده که حسین بن حسن از خوردن شراب توبه کند.

امام فرمود: «درست می‌گویی، ولی در هر حال احترام و تکریم آنها باید به جای خود محفوظ باشد. مبدا آنان را تحقیر و خوار کنی زیرا به ما منسوب هستند؛ و گرنه از زیانکاران خواهی گشت.»

احمد بن اسحاق از حج برگشت و وارد قم شد. بزرگان و اشراف به دیدارش آمدند و حسین بن حسن هم همراه آنان بود. احمد بن اسحاق با دیدن او به طرف او شتافت و از او استقبال کرد و او را در بالای مجلس جایش داد.

حسین بن حسن که بسیار تعجب کرده بود، علت این برخورد را از احمد بن اسحاق جویا شد. او نیز سخنان امام حسن عسکری علیه السلام را بازگو کرد. حسین بن حسن با شنیدن ماجرا از کارهای زشتش پشیمان شد و توبه کرد، سپس به خانه اش مراجعت کرد و همه شراب‌ها را به زمین ریخت، از باتقویان خداترس شد و پیوسته در مسجد معتکف می‌شد تا از دنیا رفت و در نزدیکی قبر مطهر حضرت معصومه سلام الله علیها به خاک سپرده شد.^۱

37- امام صادق علیه السلام چرا فرمود شما به ما ظلم می‌کنید!

نقل شده که عده‌ای به دیدار امام صادق علیه السلام رفتند. امام به آنها گفت چرا بما ظلم می‌کنید؟ آنها گفتند که ما چه ظلمی بشما کرده‌ایم؟ فرمود در راه آمدن به مدینه پیرکردی که همراهتان است از خستگی پیاده آمدن به جوانی که سوار اسب بود گفت اگر می‌شود مرا هم سوار کن که خیلی خسته شده‌ام. ولی او جواب نداد و اعتنایی به آن پیرمرد ننمود. و این ظلم به ما حساب می‌شود.

بحار الانوار، ج 50، ص 323، ح 17^۱

اخلاق محمدی



محمد تقی صرفی پور



الحمد لله رب العالمين والصلوه والسلام على سيد الانبياء والمرسلين محمد(ص) و اهل بيته الطاهرين

یکی از هدایای بزرگی که پیامبر برای بشریت آوردند اخلاق محمدی است

در زمانی که هم در عربستان و هم در جاهای دیگر بد اخلاقی فرهنگ حاکم بر مردم بود و مردم باهم مهربان نبودند و به هم احترام نمی گذاشتند و معمولاً جنگ و غارت اموال یکدیگر و پول پرستی و کارهای زشت در بین مردم رواج داشت. ناگاه شخصیتی که رحمت برای بشریت بود ظاهر شد و مردم را به خوش اخلاقی و مهربانی باهم دعوت نمود و خود انچنان اخلاقش خوب بود که خداوند از او تعریف نمود که :

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (قلم ایه 4)

و حقیقتاً تو اخلاقت عظم است.

خوش اخلاقی با دیگران یعنی تواضع نسبت به دیگران. سلام کردن به دیگران. عفو و بخشیدن دیگران. کمک به دیگران. مهربانی با دیگران. اذیت نکردن دیگران. اذیت نکردن همسر و فرزندان. کتک نزدن خانواده .. حتی اذیت نکردن حیوانات و موجودات دیگر. غیبت نکردن . آبروی دیگران را نبردن. کنترل عصبانیت و داشتن حلم و بردباری. دائماً خوش رو، خندان و ...

امید است این کتاب مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

مبعث رسول مکرم اسلام. اسفند 99. کرمانشاه

یکی از جلوه های اخلاق محمدی،مهربانی است.

مهربانی

خداوند خود مهربان ترین است و افراد مهربان را دوست دارد و افراد نامهربان را دشمن دارد. درقران

فرموده هم را به مهربانی توصیه و سفارش کنید:

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ

سپس از کسانی باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به صبر و استقامت و مهربانی و عطف و توصیه می کنند. اینان اصحاب یمن هستند

رسول گرامی اسلام (ص) نیز استحکام پیوند مودّت و مهربانی مؤمنان با یکدیگر را چنین توصیف می کند: مؤمنان، در مقام مهربانی و عطف نسبت به یکدیگر همانند یک پیکرند. وقتی عضوی از این گروه بیمار شود، سایر اعضا در تباداری و شب بیداری با او همراهی می کنند

حضرت علی علیه السلام، در هنگام انتصاب مالک اشتر به عنوان والی مصر، در بخشی از عهدنامه مفصل و آموزنده خود، خطاب به وی چنین می فرماید

۱.

دلت را برای مردم کانون مهر و محبت ساز و آنان را دوست بدار و مبادا بر آنان درنده خوی شوی و خوردن آنان را بر خود غنیمت شمری، چرا که آنان دو دسته اند یا برادر دینی تواند و یا نظیر تو در آفرینشدن **ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ**

سپس از کسانی باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به صبر و استقامت و مهربانی و عطف و توصیه می کنند. اینان اصحاب یمن هستند

یکی از آثار مخرب تمدن غرب این است که مهربانی از میان مردم رخت بسته است و کمتر پیش می آید که مردم باهم مهربان باشند. بهم کمک کنند. و همدل باشند

در حالی که مردم ایران مهربانند و اسلام هم دین مهربانی است و برای کسانی که با مردم مهربانند مخصوصا با والدین. با فرزندان. با سالخوردهگان با بیماران. با مستمندان و... ارزش قائل است و وعده پاداش های فراوان به این افراد داده است

مهربانی با خانواده و فامیل و دوستان و باهمه مورد سفارش دین است.

¹ نهج البلاغه، نامه 53، ص 993. وَ أَشْعِرُ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَةِ وَ الْوَحْبَةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَعِيًا ضَارِيًا تَغْتَنِيهِمْ أَكْلُهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ

مهربانی پیامبر نهایت نداشت...

مهمترین رفتار مهرورزانه و انعطاف پذیری پیامبر(ص) با مردم در هنگام اقتدار سیاسی است که نمونه ای از آن در روز فتح مکه متجلی گشت؛ در آن روز سرنوشت ساز که پس از سالیانی جهاد و مشقت، مکه را فتح کرد و دشمنان اسلام را به زانو درآورد، می توانست انتقام آزارها و اهانت ها و قتل و غارت ها را بگیرد اما پیامبر(ص) فرمان عفو عمومی صادر کرد و از تقصیرهای وحشتناک آنها رحیمانه گذشت؛ در روز فتح مکه، هنگام ورود سپاه اسلام با تجهیزات کامل و آرایش خاص به شهر مکه، سعد بن معاذ از بزرگان صحابه و افسران سپاه پیامبر اسلام، رجزهایی با این مضمون خواند که: امروز روز نبرد است امروز جان و مال شما حلال شمرده می شود قلب عطف و مهربان پیامبر(ص) از شنیدن این اشعار، سخت غمگین شد و جهت تنبیه آن افسر، او را از مقام فرماندهی عزل نمود و پرچم را به پسروی، قلیل بن سعد سپرد و شعار را اصلاح کرد؛ فرمود: امروز روز مرحمت، گذشت و مهرورزی است.¹

این مهربانی برای مردم مکه، که سالها با آن حضرت خصومت ورزیده و جنگ های بسیاری را بر او و یارانش تحمیل کرده بودند، عجیب می نمود و نسیم ملایم رحمت، آنان را به عفو رهبر بزرگ، امیدوار کرده و دلها را به پذیرش اسلام، متمایل ساخت، مصادیق بسیاری از عفو کریمانه پیامبر اسلام را، تاریخ گواهی می دهد.²

آن روز، پیامبر چون روزهای قبل از آن کوچه می گذشت. پرسید: دوستی داشتیم که هرگاه از کنار خانه اش عبور می کردیم، بر سر ما خاکستر می ریخت، چند روزی است از او خبری نداریم، کجاست؟ گفتند: بیمار شده است. با چند نفر از یاران به عیادت وی رفت. بیمار با شرمندگی به مادرش گفت: صورتم را بپوشان. وقتی رسول خدا (صل الله علیه و آله) وارد شد، گفت: ای پیامبر، اول مرا مسلمان کن، تا دیدگانم به دیدارت روشن شود. مرد یهودی با این رفتار پیامبر، به سرعت متحول شد و اسلام را پذیرفت. پیامبر گرامی اسلام، حتی از ضعیف ترین آدم ها یاد می کرد: زن سیاهپوستی در مدینه بود که کارهای مسجد را انجام می داد. چند روزی خبری از او نشد. حضرت سراغ او را گرفت، گفتند: او مرده است. پیامبر (صل الله علیه و آله) فرمود: شما با ندادن این خبر، مرا آزردید. سپس فرمود: اکنون قبر او را به من نشان

1 (فروغ ابدیت، ۲ / ۳۳۷؛ سیره بن هشام، 4 / 49)

2. (المغازی، 2 / 853؛ سیره ابن هشام، 4 / 60)

دهید. حضرت به کنار قبر آن زن رفت، بر او درود فرستاد و فرمود: این قبور گرفتار ظلمت هستند و با درود و صلوات ما بر آنها، نورانی می شوند.

انس بن مالک می گوید: با پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله) از راهی می گذشتیم، درحالی که عبایی با حاشیه زبر و درشت بر دوش آن حضرت بود. در این میان، یک فرد عرب از راه رسید و عبای پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای که حاشیه عبا روی گردن پیامبر اثر گذاشت. آن عرب با لحنی دور از ادب گفت: محمد، دستور بده از ثروتی که از جانب خدا در اختیار توست، به من بدهند. پیامبر رحمت، این رفتار بی ادبانه را نادیده گرفت، نگاهی سرشار از مهر و محبت به او افکند و فرمود: اکنون قصاصت بکنم؟ اعرابی گفت: نه. پیامبر فرمود: چرا؟! اعرابی گفت: چون تو بدی را با بدی جواب نمی دهی. پس پیامبر تبسمی کرد و فرمود: آنچه می خواهد، به وی بدهید.

در مدینه هر کس برای پیامبر هدیه ای می آورد. مادر انس بن مالک آمد و گفت: من چیزی برای پیشکش ندارم اما فرزندی دارم که او را به عنوان خادم شما پیشکش می کنم. انس ده سال خادم پیامبر بود، بعد از رحلت رسول اکرم از انس سوال کردند پیامبر را چگونه یافتی؟ گفت مختصر بگویم یا مفصل؟ گفتند: مختصر. انس گفت: رفتار پیامبر در این ده سال چگونه ای بود که نفهمیدم من خادم او بودم یا او خادم من!!!

فاطمه (سلام الله علیها) هنگام رحلت رسول خدا از ایشان پرسید: در روز قیامت شما را کجا بیابم؟ فرمود: پل هفتم جهنم!!! (یعنی اگر بشود بدترین افراد را هم نجات خواهم داد) (کشف الغمه ج ۱/۴۷۹ بحار الانوار ۵۳۵/۲۲/ح ۳۷)

در یکی از جنگ ها در حالی که لشکر پیامبر مشغول استقرار خیمه ها و... بودند در اثر باران شدید بین پیامبر که مشغول استراحت در زیر درختی بودند و بین لشکر فاصله افتاد و یک نفر از لشکر دشمن که متوجه این موقعیت شده بود شمشیرش را برداشت و به طرف پیامبر آمد، شمشیر کشید و گفت: یا محمد! چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟ فرمود: خدا. هنگامی که پایش لغزید و با شمشیر به زمین افتاد، پیامبر (ص) آن را برداشت و روی سینه اش نشست. فرمود: چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟ بی درنگ گفت: «جُودُكَ وَ كَرَمُكَ يَا مُحَمَّدُ؛ جود و بخشش تو». پیامبر در حالی که اشک محبت در چشمانش حلقه زده بود، فرمود: حرکت کن و به اردوگاه خود برو.

دندان پیامبر (صل الله علیه و آله) را شکستند اما او به جای آن که نفرین کرده و نفرتی در دلش پدید آید دستان خود را به سمت آسمان بلند کرده و می فرمود: «اهد قومی انهم لا يعلمون»؛ خدایا اینها نمی دانند و تو اینها را هدایت کن. یعنی جواب بدی را با خوبی می داد.

پیامبر اکرم حتی وحشی قاتل عمویش حمزه را که او مثله کرده بود بخشید^۱

بخشیدن قاتل عموی بزرگوار خویش

وحشی، همان کسی است که در جنگ احد، حمزه عموی پیامبر را به شهادت رساند و پیامبر حکم قتل او را صادر کرد. او پس از فتح مکه به طائف گریخت، اما پس از مدتی در گروه اعزامی ثقیف، ناگهان بر پیامبر وارد شد و شهادتین گفت و پیغمبر او را بخشید؛ اما فرمود: به جایی برو که دیگر تو را نبینم. او مسلمان شد و در جنگ‌های رده، مسیلمه کذاب را کشت^[۲].

بخشیدن قاتل نوه خویش

هبار بن اسود، شتر زینب دختر پیغمبر را رم داد و زینب از میان هودج به زمین افتاد و جنین‌اش سقط شد و خود نیز با همان مرض از دنیا رفت. پیغمبر در فتح مکه خون قاتل را هدر اعلام کرده بود، ولی هبار بن اسود پس از مدتی بر پیامبر وارد شد و گفت: «... می‌خواستم به عجم‌ها پناه ببرم، ولی فضل و بخشش تو را به یاد آوردم...». او تقاضای بخشش کرد و پیامبر نیز او را عفو کرد^[۳].

ابن قیضی، فردی نابینا بود. وقتی لشکریان اسلام به احد می‌رفتند، از زمین مقداری خاک برداشت و به روی مبارک پیامبر پاشید و ناسزا گفت. اصحاب خواستند او را بکشند، اما پیامبر فرمود: «او را رها کنید، هم چشمش کور است و هم دلش^[۴]».»

پیامبر نفرین نکرد

قاضی عیاض در کتاب الشفاء روایت کرده که در جنگ احد دندانهای جلو دهان پیامبر (ص) شکست، و صورتش شکاف برداشت، اصحاب آن بزرگوار، بسیار ناراحت شدند و از آنحضرت خواستند که دشمن را نفرین کند.

:پیامبر (ص) به آنها فرمود

«أَنِّي لَمْ أَبْعَثْ لِعَانًا وَ لَكِنِّي بَعَثْتُ دَاعِيَا وَ رَحْمَةً»

^۱ <http://nedaesfahan.ir/19169>

^۲ خاتم‌النبیین، سید علی کمالی، (تهران، اسوه، ۱۳۷۲ ش)، ص ۹۵.

^۳ خاتم‌النبیین، سید علی کمالی، (تهران، اسوه، ۱۳۷۲ ش)، ص ۹۵.

^۴ همان ص ۹۹

«من ناسزا گو مبعوث نشده ام، بلکه دعوت کننده و مایه رحمت، مبعوث شده ام»

سپس بجای نفرین، چنین دعا کرد

اللّٰهُمَّ اهد قومی فانّهم لا يعلمون

«خدایا قوم مرا هدایت کن، زیرا آنها ناآگاه هستند»

(صلی الله علیه و آله و سلم) واکنش عمر خطاب به فرمایش رسول خدا

و به روایت دیگر، عمر بن خطاب به پیامبر (ص) عرض کرد: پدر و مادرم بفدایت ای رسول خدا، نوح (ع) بر قوم خود نفرین کرد و گفت

رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا

(نوح-26). «پروردگارا در روی زمین احدی از کافران را زنده مگذار»

اگر تو ما را نفرین کنی همه ما به هلاکت می‌رسیم، اینک بین که بر پشت شما لطمه وارد شده و صورتت مجروح گشته و دندانهایت شکسته شده، در عین حال بجای نفرین، برای دشمن دعا می‌کنی و می‌گوئی: «خدایا قوم مرا هدایت کن زیرا ناآگاه هستند»

نظر قاضی عیاض

قاضی عیاض پس از نقل این مطلب می‌گوید: به این شیوه پیامبر (ص) که جامع ارزشهای اخلاقی و درجات عالی نیکوکاری و حسن خلق و بزرگواری و درجه عالی صبر و استقامت و حلم است، خوب دقت کن، تا آنجا که به سکوت و بردباری اکتفا نشده بلکه آن حضرت دشمنان را مورد لطف قرار داده و برای آنها دعا کرده است، و با تعبیر «قومی» (قوم من) علت محبت خود نسبت به آنها را آشکار نموده است، و سپس از جانب آنها معذرت خواسته که آنها ناآگاه هستند¹

اخلاق نیک پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به اعرابی

سیرت پیامبر اعظم و مهربان، محمد نجفی اشتهاردی، انتشارات ناصر،¹

عربی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده تقاضای کمک مالی کرد حضرت باندازه کفایت باو بخشیده فرمود بتوا احسان کردم؟ عرض کرد نه بلکه کار خوبی هم نکردید اطرافیان پیغمبر با آشفستگی از جای حرکت کردند تا او را کیفر دهند. حضرت اشاره کرد خودداری کنید آنگاه وارد منزل شد مقدار دیگری بعطای خویش افزود و به اعرابی تسلیم کرد بعد فرمود:

اینک احسان کردم. گفت آری خداوند سبحان پاداش نیکویی بشما عنایت کند یه اعرابی فرمود تو در پیش اصحابم سخنی گفתי که باعث کدورت آنها شد اکنون اگر صلاح بدانی همین حرف را پیش آنها بزن تا رنجیدگی آنان برطرف شود فردا صبح اعرابی هنگامی که اصحاب حضور داشتند خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. فرمودند دیروز این مرد حرفی زد پس از آنکه به عطایش اضاف کردم می گفت از من راضی شده رو به او کرده فرمود: همینطور است؟ عرض کرد آری خداوند سبحان در فامیل و خانواده به شما خیر عنایت کند. به اصحاب فرمود مثل این فرد مانند شتری رم کرده و در حال فرار است. مردم از پس آن شتر بروند هر چه بیشتر ارحام کنند آن حیوان فرارش زیادتیر می شود.

صاحب شتر فریاد می کند مرا با شترم واگذارید من بهتر او را رام می کنم و راه رام کردنش را خوبتر می دانم آنگاه خودش پیش می رود گرد و غبار از پیکر او می زداید تا آرام شود کم کم او را خوابانده جهاز بر او می گذارد و سوار می شود. من هم اگر شما را آزاد می گذاشتم وقتی این مرد آن حرف را زد او را می کشتید و بیچاره به آتش جهنم می سوخت.

پنج خصلت نیک پیامبر صلی الله علیه و آله :

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پنج خصلت است که تا مردن ترک نخواهم کرد. بر روی زمین غذا خوردن با غلامان، سوار شدن بر الاغ و دوشیدن بز بدست خود و پوشیدن پشم و سلام کردن بر اطفال تا اینها سنت شود بعد از من و مردم به اینها عمل کنند.^۱

«فرمود: شما نمی توانید با اموالتان در مردم نفوذ کنید، پس با آنها با گشاده رویی و چهره باز برخورد نمائید.»

و فرمود: هر که مؤمنی را شاد کند، مرا شاد کرده و هر که مرا شاد کند، خدا را راضی کرده است.»

و فرمود: سه چیزند که هر که داشته باشد، خداوند از او حساب آسانی می کشد و او را به بهشت داخل می کند.

گفتند: آنها کدامند یا رسول الله؟

فرمود: به هر که تو را محروم کند، عطا کنی. و به هر که با تو قطع رابطه کرده است، پیوندی و از هر که به تو ستم نموده است، عفو نمائی.»

و فرمود: «خداوند به کسیکه خشم خود را کنترل کند و نسبت به برادر مسلمانش گذشت داشته باشد، و بردباری پیشه نماید، اجر شهید عنایت می کند.»

تبسم نسبت به عرب بد اخلاق!

همچنین درباره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که: شخص عربی پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و عبای حضرت را گرفته و کشید بطوری که اثر کشیدن ردا بر گردن حضرت نمودار شود. سپس به حضرت گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله به من از اموال خدا که در نزد توست بده! حضرت به او نگاه کرده و تبسم نموده و دستور دادند که به او مالی بدهند.

اختیار شما قرار می دهیم که هر چه درباره آن حکم کنی قبول می نمایم.^۱

خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

من ده سال در خانه پیامبر بودم. یکبار نشد که حضرت بمن بگوید چرا اینکار را نکردی و یا چرا این کار را کردی؟

یکشب که برای افطار حضرت مقداری شیر آماده شده بود، پیامبر دیر بمنزل آمدند و من بخیال اینکه جائی مهمان هستند، افطاری حضرت را خوردم! وقتی پیامبر آمدند از همراهانش پرسیدم که آیا حضرت افطار کرده اند؟ گفتند نه! هنوز چیزی نخورده اند. من بسیار نگران شدم که اگر حضرت افطاری خود را بخواهد، من چه کنم؟ اما گویا پیامبر صلی الله علیه و آله می دانست لذا چیزی نفرمود و آب افطار نمودند!^۲

سفارش به مهربانی با مردم

^۱ ستارگان درخشان، ج ۱، ص ۲۴.

^۲ زندگانی پیامبر اسلام.

پیامبر اکرم (ص) هنگامی که معاذبن جبل را در سال دهم هجرت ، به یمن فرستاد به او چنین فرمود:

«ای معاذ! قرآن خدا را به آنها بیاموز، ادب آنان را با اخلاق شایسته نیکو ساز، مردم را چه خوب و چه بد در مقام و درجه خودشان قرار ده ، امر خدا را در میان آنها اجرا کن و در امر خدا و مال او هیچ کس را مورد استثنا و درکناری قرار نده ، زیرا اختیار احکام خدا به دست تو و جای ولایت تو نیست ، و مال هم مال تو نیست ، امانت آنها را کم باشد یا زیاد به آنها بپرداز. بر تو باد به مدارا و گذشت تا جایی که حق ترک نشود که نادان بگوید حق خدا را ترک کردی ، از کارمندان خود در هر چه می ترسی دچار عیب شوی پوزش طلب تا تو را معذور دارند، رسوم و آداب جاهلیت را از میان مردم ببر، مگر آنچه را اسلام زنده داشته است . امر اسلام را چه کوچک و چه بزرگ ، به تمامی آشکار کن ، بیشتر همت تو به نماز باشد که پس از اقرار به دین ، نماز به منزله سراسلام است ، مردم را به خدا و روز جزا یاد آوری کن و همواره موعظه نما، زیرا که مردم را به عمل به آنچه خدا دوست دارد، نیرومندتر سازد، آن گاه معلّمان را در میانشان پراکنده کن و خدایی را عبادت کن که به وی باز می گردی و در راه خدا از هیچ سرزنی مترس.»¹

مهربانی با کودکان سفارش رسول خدا

حضرت فرمود: اکرموا اولادکم

فرزندان خود را احترام کنید.

در تربیت فرزندان هیچ کدام از معصومین علیهم السلام ذکر نشده که مورد تنبیه و اذیت قرار گرفته باشد. اهل بیت کمال احترام فرزندان خود را داشتند. حتی امام هادی که می دانست فرزندش جعفر، منحرف خواهد شد هیچگاه او را تنبیه ننمود. پیامبر چقدر فاطمه و دختران دیگرش را اکرام می کرد. امام رضا علیه السلام فرزند خود جواد لایمه را روی پاهای خود می نشاند و می فرمود پدرم بفدایت. همچنین

مرا نیز به هشت گردو معامله کردند

¹ تحف العقول ، ص 25، چاپ بیروت

روزی پیامبر، به همراه بلال، از کوچه ای می گذشتند. بچه ها مشغول بازی بودند. بچه ها تا پیامبر را دیدند، دور او حلقه زدند و دامنش را گرفتند و گفتند: همان طور که حسن و حسین را بر شانه تان سوار می کنید، ما را هم بر شانه خود سوار کنید.

بچه ها هر یک گوشه ای از دامن پیامبر را گرفته بودند و با شور و اشتیاق، همین جمله را تکرار می کردند. پیامبر با دیدن این همه شور و شوق، به بلال فرمودند: «ای بلال! به منزل برو و هر چه پیدا کردی، بیاور تا». «خود را از این بچه ها بخرم

بلال، با عجله رفت و با هشت گردو برگشت. پیامبر، هشت گردو را بین بچه ها تقسیم کردند و بدین ترتیب، خود را از دست بچه ها رها کردند و به همراه بلال، به راهشان ادامه دادند. در راه، پیامبر، رو به بلال کردند و به مزاح گفتند: «خدا برادرم، یوسف صدیق را رحمت کند. او را به مقداری پول بی ارزش¹ فروختند و مرا نیز به هشت گردو معامله کردند».

کودک در لباس حضرت ادرار کرد

در تاریخ زندگانی و احوالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که: بسیار می شد که نوزادی را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می آوردند تا او نامگذاری کند و یا برایش دعا بفرماید، حضرت برای احترام به خانواده طفل، نوزاد را در دامن خود می نهاد، بسا می شد که بچه در دامن حضرت ادرار می کرد و لباس حضرت را آلوده می نمود، برخی از کسانی آنجا فریاد برمی آوردند، (اعتراض می کردند) حضرت فرمود: ادرار بچه را قطع نکنید (او را نترسانید) و می گذاشت بچه ادرارش را تمام کند، سپس با روی باز دعا می کرد یا نامگذاری می نمود و نمی گذارد خانواده طفل ناراحت شوند، وقتی آنها می رفتند، لباس خویش را می شست.²

اولین وظیفه پدر محبت کردن به فرزندان می باشد. که در راس همه وظایف پدران می باشد.

¹ وقایع الایام، ج 3 ص 69.

بحار ج 16 ص 240.²

**كَانَ النَّبِيُّ ص إِذَا أَصْبَحَ مَسَحَ عَلَى رُءُوسِ وُلْدِهِ وَ وُلْدِ وُلْدِهِ» (عدۀ الداعی، ص 89) پیغمبر «
ما صبح به صبح دست روی سر بچه‌اش می کشید و دست روی سر نوه هایش می کشید**

پیامبر گرامی اسلام (ص) دختران را حتی در دادن هدایا بر پسران مقدم دانسته و می فرمایند: هر کسی به بازار رود و تحفه ای بخرد و آن را برای خانواده اش ببرد همانند حمل کننده صدقه به سوی نیازمندان است و باید دختران را در دادن هدایا بر پسران مقدم بدارد، زیرا هر کس دخترش را خوشحال کند مانند آن است که برده ای از نسل حضرت اسماعیل را آزاد ساخته است.^۱

همچنین آن حضرت فرمود

میان اولاد خود در دادن هدیه به مساوات عمل کنید و اگر خواستی کسی را بیشتر هدیه دهی به دختران بیشتر بده^۲

رسول حق (ص) فرمود:

خداوند به دختر مهربان تر از پسر است، کسی که باعث خوشحالی دخترش شود، خداوند روز قیامت او را خوشحال می کند

حضرت چرا از این حرف اقرع خشمگین شد

روزی رسول خدا (ص) حسن و حسین (ع) را می بوسید. شخصی به نام اقرع بن حابس گفت: من ده فرزند دارم و هرگز هیچ یک را از آن ها را نبوسیده ام. آن حضرت فرمود: هر کس رحم نکند بر او رحم نمی شود. برپایه روایتی آن حضرت به قدری از این گفتار وی خشمگین شد که چهره اش برافروخت و به او اگر خدا عاطفه را از دلت کنده است با تو چه کنم؟ هر کس بر خردسالان ما مهر فرمود نوزد و بزرگان ما را احترام نکند از ما نیست^۳

«وَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا أَصْبَحَ مَسَحَ عَلَى رُءُوسِ وُلْدِهِ»

روش رسول اکرم (ص) در خانواده این بود که همه روزه صبح دست محبت به سر فرزندان خود می کشید^۴
امام صادق (ع) می فرماید:

^۱(الامالی، صدوق، ص ۵۷۷)

^۲خلاف، طوسی، ج ۳، ص ۵۶۴

^۳(بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۳-۲۸۲)

^۴. (محمد باقر مجلسی، بحار، ج ۲۳، ص ۱۱۴)

مردی که نسبت به فرزندان خود محبت بسیار دارد مشمول رحمت و عنایت مخصوص خداوند بزرگ

است.^۱

پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود:

فرزندان خود را بسیار ببوسید زیرا برای شما در هر بوسیدن درجه ای است^۲

امام کاظم علیه السلام پسرش را می بوسید

مفضل بن عمر گوید: دخلت علی ابی الحسن موسی بن جعفر - علیه السلام - و علی ابنه فی حجره و هو یقبله و یمص لسانه و یضعه علی عاتقه و یضمه الیه و یقول بأبی أنت ما أظیب ریحک و أظهر خلقک و أبین فضلك^۳

بر امام موسی کاظم (علیه السلام) وارد شدم. دیدم که آن حضرت فرزند خود علی (بن موسی الرضا) را در دامن خود نشانده و او را می بوسد و زبانش را می مکد. و گاه برشانه اش می گذارد و گاه او را در آغوش می گیرد و می گوید: پدرم فدای تو باد! چه بوی خوشی داری و چه اخلاق پاکیزه ای و چه روشن و آشکار است فضل و دانشت

علاقه امام رضا علیه السلام به پسرش امام جواد علیه السلام

یحیی صنعانی روایت می کند

در مکه نزد امام رضا علیه السلام رفتم. امام داشت برای فرزندش، امام جواد علیه السلام، موز پوست می کند. و در دهانش می گذاشت

. (الحديث، روایات تربیتی از مکاتب اهل بیت (ع)، ص ۵۹)

1

مجد باقر مجلسی، بحار، ج ۲۳، ص ۱۱۳)

2

وسائل الشیعه، ج 18، ص 557.³

«به او عرض کردم:» فدایت شوم، آیا این فرزند همان مولود مبارک است؟

امام رضا علیه السلام پاسخ داد: «آری یحیی، این همان مولودی است که پربرکت تر از او برای شیعیان ما به دنیا نیامده است»

خوراندن حلوا بعد از نماز

از امام حسن یا جابر بن عبدالله نقل شده که: صلیت مع رسول الله الظهر او العصر فلما سلم قال لنا علی اماکنکم، قال جره فیها حلوی فجعل یأتی علی رجل رجل فیلققه لعقه حتی اتی علی - و انا غلام - فألعقنی لعقه ثم قال: ازیدک؟ قلت نعم فألعقنی اخری لصغری فلم یزل کذلک حتی أتی علی آخر القوم^۱ یعنی: نماز ظهر یا عصر را در محضر رسول الله خواندم، همین که آن حضرت سلام دادند به ما فرمودند: بر جایتان بمانید و فرمود: کوزه ای است با مقداری حلوا. آنگاه برای تقسیم آن در میان نمازگزاران از جا برخاست و به هر کدام انگشتی حلوا می خوراند تا اینکه به من رسید من کودک بودم آن حضرت انگشتی حلوا بمن خوراند سپس فرمود: باز هم بدهم؟ عرض کردم آری آن حضرت انگشتی دیگر به خاطر خردسال بودنم به من خورانید و بدین حال بودند تا آن گاه که به همگان حلوا دادند

محبت به اسامه پسر زید

اسامه بن زید گوید: کان نبی الله (صلی الله علیه و آله و سلم) لیأخذنی و یقعدنی علی فخذ و یقعد الحسن علی الأخری ثم یضمنا ثم یقول اللهم ارحمهما فانی ارحمهما^۲ گاه می شد که رسول خدا مرا بر یک زانوی خود می نشانید و بر دیگری امام حسن را و هر دوی ما را در آغوش می کشید، سپس می فرمود: خدایا به این دو رحم کن، که من هر دو را دوست دارم

مرحوم طبرسی گوید: و کان رسول الله یؤتی بالصبی الصغر لیدعو له بالبر که او یسمیه فیأخذه فیضمه فی حجره تکرمه لأهله فربما بال الصبی علیه فیصیح بعض من رآه حین یقول فیقول: لاتزرموا بالصبی فیدعه حتی یقضى بوله، ثم یفرع له من دعائه او تسميته و یبلغ سرورا أهله فیه ولایرون انه تاذی ببول صبیهم فاذا انصرفوا

کتاب العیال، ج ۱، ص 4031^۱

همان ص 398^۲

غسل ثوبه بعده^۱

گاهی نوزادی را خدمت پیامبر می آوردند تا آن حضرت برای تکریم پدر و مادر، کودک را در آغوش می گرفت، و بسا می شد کودک در همان حال ادرار کند برخی از کسانی که شاهد ماجرا بودند بر سر کودک فریاد می کشیدند اما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود! ادرارش را قطع نکنید و کودک را به حال خود می گذاشت تا ادرارش تمام شود سپس برایش دعا می کرد یا نامی برای او انتخاب می نمود و بدین ترتیب باعث سرور و شادی پدر و مادر طفل می گشت. و آنها احساس نمی کردند که پیامبر از ادرار فرزندشان ناراحت شده باشد و آن گاه آنجا را ترک می کردند پیامبر پیراهن خود را می شست

محبت به فرزندان

فیض کاشانی می نویسد: از خلیات پیامبر اسلام چنین بود که وقتی از سفر مراجعت می کرد و در گذرگاه با کودکان مردم روبرو می شد به احترام آنها می ایستاد سپس امر می فرمود کودکان را می آورند و از زمین برمی داشتند و به آن حضرت می دادند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود سوار می کرد و به یاران خویش می فرمود: کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید

اطفال از این صحنه مسرت آمیز بی اندازه خوشحال می شدند و از شادی و نشاط در پوست نمی گنجیدند این خاطرات شیرین را هرگز از یاد نمی بردند. چه بسا پس از مدتی دور هم جمع می شدند و ماجرا را برای یکدیگر بازگو می کردند و در مقام افتخار و مباهات یکی می گفت: پیامبر مرا در بغل گرفت و تو را بر پشت خود سوار کرد

دیگری می گفت: پیامبر به یاران خود امر کرد تو را بر پشت او بگذارند^۲

برخورد پدرانه با فرزند رفاعه:

در تفسیر کشف الأسرار میبدی آمده که روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه عده ای از اصحاب از کوچه های مدینه عبور می کردند، در یکی از کوچه ها چند کودک مشغول بازی بودند و در کنار آنها

۱. مکارم الاخلاق، ص 25.

۲. محجه البیضاء، ج 3، ص 366.

کودکی خود را روی زمین می کشید و گریه می کرد

حضرت متوجه آن کودک شده و پهلوی او روی زمین نشستند، سپس آن طفل را از زمین بلند کرده و علت گریه او را جویا شدند، کودک گفت: من پسر رفاعة انصاری هستم پدرم در جنگ احد کشته شد. خواهری داشتم که ازدواج کرد و مادرم نیز شوهر کرد و مرا از خود راند، اکنون من بی کس و تنها مانده ام، بچه ها مرا سرزنش می کنند و به بازی نمی گیرند

حضرت بسیار ناراحت شده و اشک از چشمانش جاری گردید و بعد او را روی زانوی خود نشانید و فرمود ناراحت مباش، من از امروز پدر تو و دخترم فاطمه (سلام الله علیها) خواهر تو است. کودک شادمان شد و برخاست و فریاد زد: ای بچه ها، دیگر مرا سرزنش نکنید که پدرم از پدرهای شما بهتر است. آن گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست او را گرفتند و به خانه دخترشان فاطمه (سلام الله علیها) بردند و گفتند دخترم: این کودک، فرزند ما و برادر تو است، از او نگهداری کن. فاطمه (سلام الله علیها) نیز جامه ای پاکیزه بر او پوشاند، سرش را روغن زد و ظرف خرمایی پیش روی او گذاشت و فرمود: حسن و حسینم. بیاید و با هم غذا بخورید

بعد از رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) او بر سر خود خاک می ریخت و فریاد می زد: وا ابتاه امروز من یتیم شدم و همه مردم از سوز او می گریستند^۱

:آثار اخروی بوسیدن فرزندان

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: قبلوا أولادکم فان لکم بكل قبله درجه فی الجنه ما بین کل درجتین خمسائیه عام^۲
فرزندان خود را ببوسید زیرا به هر بوسه ای رتبه ای است در بهشت و فاصله دو رتبه از یکدیگر پانصد سال است

:مهر پیامبر به فرزندان خود

سید مهدی شمس الدین، اخلاق اسلامی، ص 30.^۱

مکارم الاخلاق، ص 220.^۲

علاقه و محبت پیامبر نسبت به فرزندان آن چنان زیاد بود که هیچ گاه پوشیده نمی ماند و گاه در حال سخن گفتن با مردم به فرزندان خود ابراز محبت و علاقه می کرد و آنها را مکرر می بوسید

پیامبر پسرش ابراهیم را می بوسید

انس بن مالک گوید: ما رأیت أحدا كان أرحم بالعیال من رسول الله - صلى الله عليه وآله -، كان ابراهیم مسترضعا له فی عوالی المدینه و كان ظئره قینا فکان یأتیه وان البیت لیدخن فیأخذه فیقبله^۱ هیچ کس را نسبت به اهل و عیال خود مهربان تر از پیامبر ندیدم، پیامبر در دوران شیر خواری فرزندش ابراهیم، برای او دایه ای در اطراف مدینه گرفته بود و با اینکه خانه دایه در اثر شغل آهنگری همسرش پر از دوده بود، اما پیامبر به نزد فرزند خود می رفت و وی را می بوسید

محبت والدین به فرزندان

فرزندان نیاز به محبت دارند. اگر محبت به آنها از طریف پدر و مادر تامین نشود احتمال دارد جذب محبت دیگران شوند و آسیبهای جدی ببینند.

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:

به راستی که خداوند پدر و مادر را به خاطر شدت محبت به فرزند می آموزد^۲

همچنین علاوه بر محبت به فرزندان، به آنان خوبی و نیکی کند.

امام صادق (ع) فرمود: «بِرُّ الرَّجُلِ بَوَلَدِهِ بِرُّهُ بِوَالِدَيْهِ»^۳

کسی اگر به بچه اش احترام کند، ثواب کسی را دارد که به پدر و مادرش احترام کند

^۱ تاب العیال، ج ۱، ص ۳۳۸.

اصول کافی، ج ۶، ص ۱۵۰

^۲

^۳ «من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۸۳»

که در این روایت امام جعفر صادق علیه السلام، خوبی کردن به فرزند را معادل خوبی کردن به پدر و خود می داند.

اما امان از دست پدرهای بد! به چند نمونه درد دل فرزندان توجه نمایید!

مشکلات فرزندان با پدرانشان!

سلام! من 16 سالمه تو تبریز متولد شده و زندگی می کنم فرزند دوم خانواده هستم که فقط یه خواهر بزرگتر از خودم دارم که با ما زندگی نمی کنه و ازدواج کرده من با پدرم مشکل دارم کلا هرکاری که انجام می ده به من بر می خوره و هیچ کدوم از کار هاشو دوست ندارم و خلاصه پراز اشکال میبینمش به همین خاطر به کاراش اعتراض می کنم و بد جور دعوا مون می شه اونم اصلا مراعات نمی کنه با اینکه بعضی وقت ها حق بامنه و مادرم هم تایید میکنه که بابام اشتباه کرده ولی بااین همه سر ما داد میزنه که به شما ربطی نداره حتی تو کوچه و خیابون¹

عسل میگه:

سلام دختری ۱۶ ساله هستم با پدر از همه نظر مشکل دارم پدرم خیلی مذهبی هست و به تیپو اینام گیر میده با اینکه من تیم خیلی بد نیست تازگی پسر خالم که ۲۲ سالشه و تو انگلیس زندگی میکنه ازم خاستگاری کرد ولی بابام نمیزاره منم پنهایی باهاش در ارتباطم ولی مامانم و بقیه خانواده در اطلاع هستن خیلی از دست پدرم حرص میخورم حتی خیلی وقتا قلبم درد میگیره حتی فکر فرارم کردم ولی واقعا موندم^۲

Sara76 میگه:

سلام من با پدرم خیلی مشکل دارم خیلی مراعات میکنم ولی نمیشه بد دهنه با مادرم خیلی بد رفتار میکنه کتک میزنه فحش میده مادرم هم هیچی نمیکه هیچی اونم بد عادت شده هر موقع مخالفت بشه باهاش دادو بیداد میکنه دیگه نمیدونم چیکار کنم خیلی تلاش کردم درستش کنم نمیشه خودش هیچی خرج نمیکه همه ی پول های مامانم هم دست اوئه (مادرم هم شاغله) حتی اجازه نمیده مامانم واسه خودش خرید کنه با پول خودش همین چند وقت پیش من گوشی میخواستم که با پول مامانم خرید من یه عمه دارم که بیش تر از خود منو مامانم تو زندگیمون دخالت میکنه حتی بیش تر از خواسته های

¹<https://sppm.ir>

²<https://sppm.ir>

مامانم خواسته های اون انجام میشه با اینکه حتی تو یه شهر زندگی نمیکنیم
نفوذ عمه ی من اونقدر زیاده که حتی به پدرم گفت خونه بخره واسه دختر عمه ام اونم خرید!!!! خودشم از
!!! پول مامانم هم خرج کرد ولی مامانم اون قدرت رو نداشت که نزاره پولش رو خرج اون زنیکه کنه
مامانم واقعا سیاست نداشت و نداره نمیدونه باید چیکار کنه موندیم واقعا زندگی زهر مار شده دیگه
قبلا سعی کردیم بریم روانپزشک ولی نتیجه ای نگرفتیم
همه اس تقصیره پدرم نیس مادرم هم بعد ۲۰ سال دیگه بریده و هیچی واسش مهم نیس ول کرده دیگه این
وضعیت رو
قبلا سعی میکردم با پدرم دعوا کنم و حرف خودم انجام بشه ولی بدتر میشد الان بیشتر سعی میکنم باهاش
صحبت کنم تا دعوا^۱

مدتی هست که احساس میکنم کاملا از پدرم متنفرم

من یه دختر بیست و پنج ساله هستم و مدتی هست که احساس میکنم کاملا از پدرم متنفرم. به طوری که
واقعا زندگی کردن با اون در یک خونه برام غیر قابل تحمل شده
از وقتی یادم میاد به خاطر وجود پدرم از همه چی محروم بودم. حتی وقتی پنج شش ساله بودم به خاطر
بازی تو کوچه ازش کتک می خوردیم. با تسبیح اش. میزدمونو میآورد خونه. از وقتی یادم میاد با مادرم
اختلاف داشت. یه آدم بد دل. که از هیچ تهمتی به زن اش دریع نمیکنه. حتی به مادرم تهمت ارتباط با
دامادمون رو میزد...
اگه ما گاهی حوا آسمون نباشه یه خورده تو خونه بلند بخندیم حتما دعوا میکنه. انقد اینجوری کرد شادی رو
تو خونه امون کشت. تبدیل شدیم به یه خانواده افسرده که هیچکس دلش نمیخواد باهاش رفت و آمد کنه.
انگار همیشه عزاست تو خونه مون. انقد پشت سر زن و بچه مردم حرف زده وارد هر مجلسی میشیم همه
روشون رو از ما برمیگردونن
نمیدونی چقدر دلم میشکنه به مادرم بی احترامی میشه. به خاطر محدودیت ای که همیشه داشتم از کار و
زندگی و درس افتادم. با اون همه انرژی ای که داشتم الان تبدیل شدم به یه آدم پوچ. از دست اش زخم
معهده گرفتم. به خاطر اینکه باهاش سر یه سفره نشینم نمیشم سحری بخورم
خیلی موقعها بدون سحری روزه میگیرم. یه آدم بی ادب که تو خونه دست به سیاه و سفید نمیزنه. چایی
خوردن اش حال آدم رو بد میکنه. همه فامیل و در همسایه از اخلاقش بیزارند

¹<https://sppm.ir>

اگه جواب سلام اش هم میدن به احترام خانواده و زنشه... یک عمر ما رو تو یه محله آشغال نگه داشت در صورتی که توانش رو داشت بره جای بهتر. فرصت های خوب ازدواج مون رو به خاطرش از دست دادیم. از دست اش دیگه کم آوردم. رسیدم به آخر خط. به خاطر سخت گیری های احمقانه اش دنیای سفید بچگی ام تبدیل شده به یه دنیای پوچ و سیاه. گاهی براش آرزوی مرگ میکنم. بعد خواب میبینم مرده و اون دنیا حال بدی داره. بیدار میشم گریه میکنم میگم خدایا بخشیدم. ولی بعد چند روز روز از نو و روزی ...از جالب اینجاست که فکر میکنه جاش اون دنیا وسط بهشته

..الان که دارم اینها رو می نویسم داره اذان صبح میده

شما به من بگید چی کار کنم؟ با جوونی ام که داره از دست میره و هدر میره بدون هیچ هدفی چی کار کنم؟

شما رو به این لحظات عزیز قسم تون میدم برام دعا کنید شاید بین شماها کسی باشه که آبرویی داشته باشه در درگاه خدا. من که دیگه انقد بد خلق شدم و نا امید احساس میکنم خدا هم ازم رو برگردونده¹

پدر دختران بزرگ خود را می زند!

دوتا خواهر سی و سی و یک ساله می گفتند پدر ما مارا کتک می زند!خواستگارهای مارا جواب می کند!زندگی ما هم از یارانه می گذرد و درآمد دیگری جز اجاره ناچیز یک ملک نداریم.پدرمان کار نمی کند و مارا بدبخت کرده است...

از دست پدرم خسته شدم، رعایت بهداشت فردی براش مهم نیس

سلام....

پدرم اعصابمو به هم میریزه. خدا شاهده تو این چن سال چقد از لحاظ روحی شکنجمون کرده روزای عادی خدا رو شکر می کنم که کسی در خونمون رو باز نمی کنه. کلی ایراد داره، بی بند و باره و

...

اما الان واقعا دلخسته شدم. افسرده شدم. چقد خودمو گول بزنم، همش از لحاظ روحی خودمو میکشم بالا. اما باز چشم بهش میفته دنیا رو سرم خراب میشه

یه وجب نشیمن پذیرایی داریم، از بوی این نمیشه توش موند و نفس کشید. اصلا براش مهم نیس. با هزار جور ترفند و التماس و خواهش قبول نمی کنه بره حموم. نمیره حموم، به جهنم، ما رو آدم حساب نمی کنه کنار ما ببخشید می گم باد....(این فقط یه کار چندنش آور از بین هزارتا کارشه!!!). چیکارش کنم؟ به خدا یه قرون بهمون نمیده باهاش کنار اومدم، یه بار دس رو سرمون نکشیده باهاش کنار اومدم، یه بار نگفته

¹<http://khabartar.blog.ir/post/4331>

دخترم باهاش کنار او مدم (اصلا دختر رو ننگ میدونه)، آبرمون و تو شهر برده باهاش کنار او مدم، اما با این کاراش که داریم تو خونه خودمون زجر کش میشیم نمی تونم کنار بیام. میگم به خاطر ما برو حموم، لباساتو بشوریم و خدا شاهده از دیوار صدا میاد که از این نیاد. الان مهمون داشتیم آب شدم رفتم زمین..... نمی دونم چرا خدا منو نمیکشه راحت بشم... ولی من عادت کردم دیگه! مثلاً بابام هر و خ میره دسشویی قشنگ دسشویی رو نمیشوره. میترسه آب زیاد مصرف شه و گناه کنه! گاهی هم مدفوع هاشو لگد میکنه و تا توی حیاط رو کثیف میکنه. شلوارش هم بیشتر اوقات کثیفه. البته گاهی ب خاطر سن زیادش ۱! خودش رو خراب میکنه ولی بیشتر اوقات ب خاطر عقایدش و اینکه آب مصرف نشه

امیر میگه:

سلام.

من 15 ساله... تو همین سن دیگه از زندگی بریدم!! دیگه زندگی برام بی معنی شده
همش هم به خاطر آزار و اذیت های پدرمه... بی احترامی ها و بی ارزش کردن هاش
تا حالا چندین بار به خاطر مادرم و خواهر برادرم که زندگیشون بهم نریزه گذشت کردم... اما دیگه نمیتونم!!
دیگه نمیکشم
به خودم قول دادم که اگه ادامه بده و این رفتار هاشو تعطیل نکنه و واقعا برام پدری نکنه... یا خودم رو یا
اونو بکشم... به خدا دیگه آخرشه

چپ میرم راست میام یا بهم بی احترامی میکنه یا همش ازم ایراد میگیره!! آخه مگه من چه گناهی کردم که
اون پدرم باشه ؟؟؟؟؟!! وقتی یه تار موی مادرم و خواهر برادرمو با دنیا عوض نمیکنم رو میبینم دلم آتیش
میگیره. آرزوی مرگ میکنم که از دست اون و این دنیا خلاص شم^۲

خانمی می گفت شوهرم در ظرف غذا ادرار می کنه!

واقعا پدر اگر خوب باشد خانواده خوب خواهند بود و اگر پدر بد باشد خانواده بد خواهند بود!

رسول خدا(ص) فرمود: بدترین مردم، فرد سختگیر بر خانواده است. شخصی پرسید: مراد از سختگیری بر خانواده چیست؟ فرمود: هرگاه مرد وارد خانه شد همسرش بترسد و فرزندش بهراسد و بگریزد و هرگاه از خانه بیرون رفت همسرش شاد شود^۳

¹<http://www.hamdardi.net/thread-43765.html>

²<http://deldari.ir/posts/400>

³مفاتیح الحیات-26

بیچاره مامانم. دو سال تمام با وجود کمر درد و داشتن یه بچه شیرخواره دو سال تمام یه پاش تو بیمارستان بود و یه پاش تو خونه. یه چشمش اشک بود و یکیش خون. تک و تنها از پدرم پرستاری میکرد. مثل یه بچه دوشک مینداخت زیرش و اونو پاک می کرد. همه میگفتن خیلی زنه که با اون وضع بابام ولش نکرده. اما حالا که بابام خوب شده اصلا اون همه محبت این زن بیچاره یادش نمونده. داره مامانم و زجر کش میکنه. مامانم با خانوداش قطع رابطه کرده. چند وقت پیش عقد خالم بود. با اینکه بدبخت سه ماه جلوتر به بابام خبر داده بودن که همچین کیسی هست و خواستگارش بابام گفت نه من غریبه ام و منو آدم حساب نکردن. اصلا بابام دیوونس. خالم ازش بهم می خوره. هر لحظه نفرینش میکنم. دیشبم نمیدونید چه آشوبی به پا کرد. من مسجد بودم بهم زنگ زد و گفت که شما سندای خونه و مدارک منو از تو کیفم برداشتید اگه سند نیارید بهم بدید با چاقو شکمتونو پاره میکنم. منم از همه جایی خبر به مامانم گفتم و اونم گفت که من برنداشتم. رفتیم خونه بابام کل لباسا و کمدا رو وسط خونه ریخته بود. گفت زود سند بدید. ما گفتیم چه /سندی ما اصلا نمیدونیم چی می گی. فکر میکنید چی کار کرد؟؟

رفت یه چوب آورد زد میز تلویزیون و شکست. بعدشم کلی چرت و پرت گفت. البته منم که خیلی دلم ازش پر بود تقریبا هر چی از دهنم درومد بهش گفم. به مامانم میگفت تو سند منو و دادی به خواهرت. آخه خاک بر سر سند به چه درد میخوره وقتی خودت نباشی. بعدش دادشم کیفشو برداشت تا دوباره بگرده. باورتون نمیشه سند و مدارک واموندش تو جیب کیفش بود. یعنی دلم میخواست برم با چاقو تیکه تیکه کنم مرتیکه عوضی رو. تازه به جای اینکه شرمنده بشه طلبکارم شده بود و به مامانم میگفت طلاق میدم. من تا صبح نخواایدم¹

نتیجه گیری:

اسلام دین محبت به فرزندان است و از بداخلاقی و تندخویی نسبت به فرزندان نهی کرده است و در زندگی رسول خدا که الگوی نمونه است می بینیم که پیامبر اسلام همه وجودش سرشار از محبت به کودکان می باشد. همچنین اهل بیت علیهم السلام همیشه به فرزندان شان محبت می ورزیدند و پدران هم باید این چنین باشند تا فرزندان شان در پرتو این محبت، تربیت مناسبی داشته باشند.

محبت نسبت افراد مسن و خدمتکاران و افرادی مختلف سیره رسول خدا

ناراحتی پیامبر اکرم از دفن پیرزن بدون اطلاع ان حضرت

پیرزن بینوایی در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله جارو می کشید و همانجا می خوابید و خوراک او را مردم تهیه می کردند روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد چون آن زن را ندید فرمود: کجا رفته است مردم جواب دادند شب گذشته مرد و او را دفن کردند حضرت از شنیدن این مطلب ناراحت شده و آنها را بخاطر عدم اطلاع به پیامبر صلی الله علیه و آله توبیخ کرده و سپس به همراه جمعیت روی قبر زن آمده و برای آمرزش این زن نماز خواند .^۱

شعر محبت و مهربانی از مولانا

از محبت تلخ ها شیرین شود

وز محبت مس ها زرین شود

از محبت دُردها صافی شود

وز محبت دَردها شافی شود

از محبت خارها گل می شود

وز محبت سرکه ها مل می شود

از محبت دار تختی می شود

وز محبت بار بختی می شود

از محبت سجن گلشن می شود

بی محبت روضه گلخن می شود

از محبت نار نوری می شود

وز محبت دیو حوری می شود

از محبت سنگ روغن می شود

بی محبت موم آهن می شود

از محبت حزن شادی می شود

وز محبت غول هادی می شود

از محبت نیش نوشی می شود

وز محبت شیر موشی می شود

از محبت سقم صحت می شود

وز محبت قهر رحمت می شود

از محبت مرده، زنده می شود

وز محبت شاه بنده می شود

این محبت هم نتیجه دانش است
کی گزافه بر چنین تختی نشست

خداوند مهربانی را دوست دارد حتی مهربانی نسبت به حیوانات را دوست دارد لذا بارها پیش آمده که یک نفر از بندگان خدا به حیوانی محبت کرده است خداوند در همین دنیا به او پاداش داده است.

در حالات حضرت آیت الله آقای سید محمد باقر شفتی ذکر شده که آن مرحوم اوایل تحصیلات خود در نجف اشرف از حیث فقر بر او بسیار بد می گذشت و غالباً ایشان از برای قوت لا یموت خود معطل بودند. آخر الامر نجف را ترک کرد و به حوزه علمیه اصفهان آمد در آنجا هم به او سخت می گذشت

فرموده بود: مدتی بر من گذشت نداشتم تا اینکه بسیار ضعیف شدم روزی در مدرسه نماز وحشتی آوردند تقسیم کردند به مقدار یک نماز هم به من دادند پیش خود گفتم مدتی است گوشت نخورده ام بهتر است. قدری گوشت بخرم رفتم بازار یک دانه جگر گوسفندی خریدم

در مراجعت بر خوردم بخوابه ای دیدم سگی در کنار خرابه از گرسنگی حال حرکت ندارد و شیر در پستان او خشکیده است می گوید: دلم بحال سگ سوخت چون دیدم بچه های او به زیر سینه او چسبیده اند من آن جگر را قطعه قطعه نمودم و به سوی او افکندم تا تمام شد آن سگ سر خود را بطرف آسمان بلند کرد و چند مرتبه صدا زد یقین کردم در حق من دعا کرد

طولی نکشید که از شفت که محل اصلی من است یکی از ثروتمندان آنجا وجه زیادی برای من فرستاد و لکن در نامه قید کرده بود که راضی نیستم یک درهم آن را صرف کنی بلکه باید آن را در نظر شخصی امینی بگذاری تا اینکه سرمایه کسب خود قرار دهد و از منافع آن استفاده کنی چون به دستور او عمل نمودم خداوند به من ثروت فوق العاده عنایت کرد که چهار صد کاروانسرا و دو هزار دکان خریدم و یک دهی خریداری نمودم که مال التجاره او در هر سالی نهصد خروار برنج می شد

و در هر سال مالیات مستغلات من بهفده هزار تومان می رسید (البته پول آنزمان) و عائله من حدود سیصد نفرند!¹

سبزی فروش محله می گفت:

یک روز جناب میرزا جواد اقا تهرانی تشریف آوردند و مقداری سبزی خریداری نمودند.

پس از نیم ساعت دیدم ایشان سبزی به دست به طرف مغازه ام می آیند، خیلی ناراحت شدم زیرا با خود فکر کردم که شاید سبزی ها خراب بوده و آقا پس آوردند. خیلی خجالت کشیدم و در فکر بودم که چه بگویم. در همین خیالات بودم که دیدم ایشان با آن قد خمیده و چهره ملکوتی وارد مغازه شدند و فرمودند:

این سبزی ها را از کجا برداشتی و به من دادی؟ عرض کردم: چطور مگه؟

فرمودند: وقتی سبزی ها را منزل بردم، دیدم یک مورچه در میان سبزی ها است و احتمال دادم که لانه ی مورچه باید در درون مغازه شما باشد و من او را آواره کرده ام، حالا خودم او را آورده ام تا از جایی که برداشته ای بگذارم تا به راحتی به سوی لانه اش حرکت نماید.^۱

: استاد مجاهدی حکایت جالبی از اقامت ایشان در کوه خضر نقل می کنند

هنگامی که حضرت آقای مجتهدی در قم اقامت داشتند با مسجد مقدس جمکران و کوه خضر (= در نزدیکی های روستای جمکران) بسیار مأنوس بودند. در آن زمان هنوز مسجد همان حالت قدیمی خود را داشت و معنویت عجیبی بر فضای آن حاکم بود و ایشان می فرمودند:

مسیر عبور حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - از زمینی که مسجد مقدس جمکران در آن واقع است. هنوز روشن و عطر آگین است و جان آدمی را می نوازد و آدمی را به خضوع و خشوع وا می دارد

بر زمینی که نشان کف پای تو بود سال ها سجده صاحب نظران خواهد بود

کوه خضر نیز از اماکن مورد علاقه ایشان بود و در آن جا خلوت می کردند و به دعا و توسل می پرداختند. آن سال تصمیم گرفته بودند که اربعینی را در کوه خضر سپری کنند و لذا ده روز پیش از فرا رسیدن ماه مبارک رمضان به کوه خضر رفتند و در اتاقی که در

^۱ منبع : کتاب خاطراتی از آینه ی اخلاق، صفحه ۳۹، به نقل از حجت الاسلام حاج مجد تهرانی فرزند میرزا جواد آقا

آنجا بود ساکن شدند و ارتباطشان را جز با معدودی از دوستان قطع کردند.

بعد از گذشت روزها آخرین روز از ماه مبارک رمضان فرا رسید و جناب آقای مجتهدی فرموده بودند که در آخرین روز ماه مبارک مهمان آقای حاج میرزا یدالله غروی خواهیم بود.

حجت الاسلام غروی از علاقه‌مندان و اطرافیان حضرت آیت الله العظمی نجفی مرعشی بودند و با آقای مجتهدی نیز الفتی دیرینه داشتند، منزل مسکونی ایشان در خیابان بهار بود و دوستان بعد از افطار برای دیدار آقای مجتهدی در آنجا جمع شده بودند و حضرت آقای مجتهدی پاسی از افطار گذشته بود که آمدند.

ایشان در مدت این چهل روز به خاطر روزه داری و غذای بسیار کمی که مصرف کرده بودند و نیز به علت شب زنده داری‌ها و ریاضات شرعی، به طور محسوسی لاغر و تکیده شده بودند ولی طراوت وجودی شان بیشتر از پیش به نظر می‌رسید.

پس از ورود به خانه و احوال‌پرسی از دوستان، دست و روی خود را در آب زلال حوضی که در وسط حیاط بود شستشو دادند و بعد دستمالی از جیب پیراهن بلند عربی خود درآوردند و همین که آن را باز کردند تا دست و روی خود را خشک کنند، حال ایشان منقلب شد! و انقلاب حال شان به خاطر مورچه‌ای بود که در داخل دستمال دیده بودند!

دستمال را آهسته جمع کرده و در جیب خود گذاشتند و فرمودند:

«من ناخواسته این مورچه را از لانه خود دور کرده‌ام و آوارگی او را نمی‌توانم تحمل کنم! باید بروم!»
«قبض او مرا آزار می‌دهد»

دوستان هر چه اصرار کردند که شما خسته‌اید و تازه از راه رسیده‌اید، اجازه دهید تا با ماشین سواری شما را تا کوه خضر همراهی کنیم، نپذیرفتند و فرمودند:

«!تاوان این غفلت، پیاده رفتن به کوه خضر و پیاده برگشتن است»

حضرت آقای مجتهدی پیاده به کوه خضر رفتند و در جایی که بیتوته می‌کردند مورچه را به لانه خود رهنمون شدند و پس از گذشت چند ساعت به قم باز گشتند^۱

دوبار مهربانی در عالم برزخ برای علامه مجلسی فایده داشت

علامه مجلسی «ره» با آن مقامات بلند علمی و معنوی و خدمات فراوانی که به اسلام و مسلمانان کرده است و اکنون در محضر رسول الله «صلی الله علیه و آله و سلم» است، وقتی به خواب مرحوم جزائری آمد، فرمود: دو چیز خیلی برای من نفع داشت. یکی اینکه روزی از کوچه‌های یهودی نشین اصفهان رد می‌شدم و سیبی در دست داشتم. دیدم یک کودک در آغوش مادرش، آن سیب را دیده و برای آن ذوق کرد. من نیز آن سیب را به او دادم. این عمل، یعنی خوشحال کردن آن کودک که ظاهراً یهودی هم بوده است، برای علامه مجلسی بسیار مفید واقع شده است. یعنی آن عمل به ظاهر کوچک و ناچیز، ارزش و فایده فوق‌العاده‌ای نزد اهل ملکوت و در برزخ داشته است.

علامه مجلسی در خصوص دوّمین عملی که در راحتی برزخ او تأثیر داشته، می‌فرماید: روزی به مسجد می‌آمدم و تگرگ تندی گرفت. دیدم یک بچه گربه زیر تگرگ است و راه نجاتی ندارد، دلم برای او سوخت و بچه گربه را زیر عبای خود گرفتم تا تگرگ تمام شد و سپس او را رها کردم. کمک به این بچه گربه نیز برای من بسیار سودمند بود.^۱

علامه طباطبائی و نجات گربه

گربه‌ای در چاه حیاط خلوت خانه اش افتاده است و با آنکه مرتب برای آن غذا و گوشت می‌ریخت ولی بسیار ناراحت بود که چرا ما باید غفلت کنیم و سر چاه را باز بگذاریم تا حیوانک در آن بیفتد. سپس دستور داد که مقنی بیاورند و در چاه را بکنند و گربه را بیرون بیاورند. طبق نقل فرزندش، این کار حدود 1500 تومان در آن روز برایش خرج برداشته بود. ولی خوشحال بود که برای نجات حیوانی اقدام کرده است. همسر علامه گفته بود ما در منزل حق نداشتیم برای از بین بردن مورچه یا سوسک و مانند آن سمپاشی کنیم. چون علامه معتقد بود: «اینها جان دارند و ما حق نداریم آنها را بی‌جان کنیم، باید بکوشیم منزل را نظافت کنیم تا اینها پیدا نشوند»^۲

^۱ <http://www.almazaheri.ir/farsi/Index.aspx?ID=422&TabID=0003>

^۲ <http://kayhan.ir/fa/news/90370>

**امیرالمومنین در شبی که ضربت خوردند وقتی خواستند از خانه بطرف مسجد بروند
سفارش مرغابی هارا اینگونه کردند:**

وقتی فجر صادق طلوع کرد، ابن نَبّاح مؤذن اذان گفت. امام برای رفتن به مسجد، به حیاط منزل رفت. در این موقع، مرغابی ها برخلاف روزهای قبل، مقابل امام آمدند و پیر می زدند و فریاد و سر و صدا می کردند! یک نفر از اهل منزل خواست آنها را دور کند، اما امام فرمود: اینها را رها کنید! اینها الان سر و صدا می کنند و بعد از این نوحه کنندگانی خواهند بود!

آنگاه امام سفارش مرغابی هارا به ام کلثوم نمود و فرمود: ای دخترم! به حقی که بر تو دارم، اینها را رها کن بروند! زیرا پرنده ای را نگاه داشتی که هرگاه گرسنه و تشنه می شود، قادر بر سخن گفتن نیست. یا آنها را غذا بده و سیراب کن و یا آنها را رهانما تا بروند و از گیاهان زمین بخورند!

**اری کسی که حیواناتی دارد یا پرندگان دارد باید مرتب به اب و غذای آنها برسد. محل
انها تنگ و اذیت کننده نباشد. متأسفانه پرندگان را در قفس های کوچک قرار می
دهند. گاهی چندتا مرغ را در یک قفس کوچک قرار می دهند و در حقیقت انها را چندین
ماه تا زمان ذبحشان، زندانی می کنند که اینها بدون مجازات الهی نخواهد بود.**

**و بر عکس مواردی بوده است که شخصی به حیوانی اذیت و آزار رسانده است خدا در
همین دنیا او را عذاب کرده است.**

یک عابدی در بنی اسرائیل داشت نماز می خواند، بچه ها مقابل او مرغی را داشتند پَر می کردند با شکنجه می گشتند، زنده زنده، آن مرغ هم جیغ و داد می کرد، خب درد می کشید، آقا مرغ را می خواهی بخوری ذبحش کن. می خواست برود کمک کند نرفت. این روایت است که برای شما می گویم. بعد نمازش را

ادامه داد حالا مرغی است دیگر. زمین دهن باز کرد او را در عذاب فرو برد. در روایت هست تا الآن که من¹ با شما سخن می گویم امام می فرماید که او در قعر عذاب در حال فرو رفتن است

یکی از بزرگان گفته بود: حالت قبض و بی حالی پیدا کردم. نماز شب می خواندم، اما لذتی نمی بردم و گرفتگی روحی شدید داشتم. هرچه با خود فکر کردم که چرا این طور شده و من چه کار ناپسندی کردم، چیزی به یاد نیاوردم. تا اینکه در عالم کشف به من گفتند: «شکت عنک عصفوره عند الحضرة»، یک بچه گنجشک از دست تو در نزد خداوند شکایت کرده است! وقتی بیدار شدم با خود اندیشیدم و متوجه شدم که چند روز پیش دیدم که بچه ها گنجشک کوچکی را گرفته و با آن بازی می کنند. من بی اعتنا از کنار آنها رد شدم و حرفی نزد. در حالی که باید آن بچه گنجشک را از کودکان می گرفتم و نجات می دادم. بچه گنجشک از بچه ها شکایت نمی کند، زیرا آنها فهم و درک معنای حیوان آزاری را ندارند، بلکه از بزرگترها شکایت می کند. آن مرد بزرگ می گفت: به آن گنجشک کمک نکردم و اکنون نمی دانم آن بچه گنجشک کجاست و چه کنم؟!

همان شخص مرتب از خدا درخواست می کرد که او را نجات دهد. ایشان می گفت: روزی به صحرا رفتم و دیدم یک بچه گنجشک از درخت روی زمین افتاده و ماری قصد بلعیدن او را دارد. لذا عصای خود را بلند کردم و مار را فراری دادم و بچه گنجشک را نجات داده، پس از نوازش، در آشیانه اش گذاشتم. همان شب وقتی سحرگاه برای نماز شب بیدار شدم، در عالم کشف به من گفتند: «شکرت عنک عصفوره عند الحضرة». فهمیدم آن گنجشک نزد خداوند از من تشکر کرده است. پس از آن، مجدداً حال عبادت برای من پدیدار شد، از ناراحتی بیرون آمدم و حالت قبض من مبدل به حالت بسط گردید.²

هیچ دانی نازنینم می توانی / راحت اسرار سعادت را بدانی
رمز خوشبختی انسان نسیت جز این / مهربانی ، مهربانی ، مهربانی

بخاطر یک گربه عذاب می شد!

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سخنی، حبس حیوان را باعث عذاب شدید آخرت بیان کرده اند. ایشان در جریان سفر معراج فرمودند: «زنی - که صاحب گربه ای بود - را در میان آتش دیدم که گربه اش نیز از

¹ سخنرانی حجه الاسلام پناهیان 1192918 <https://rasekhoon.net/media/show/1192918>

² <http://www.almazaheri.ir/farsi/Index.aspx?ID=422&TabID=0003>

هر طرف او را گاز می گیرد و می درد؛ علتش این بود که آن زن - در دنیا - این حیوان را بسته بود؛ بدون¹ آنکه غذایی به او بدهد یا آزادش نماید تا خودش حیوانی را شکار کند؛ یعنی حبس، بدون غذا و آزادی

اقایی می گفت الاغی داشتم روزی او را جایی گذاشتم بعد که امدم دیدم نیستش. دنبالش گشتم دیدم روی مادیانی است! خواستم جدایش کنم با سنگ او را زدم ولی ناگهان افتاد و مرد!

چند روایت درباره چگونگی برخورد با حیوانات

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

وقتی ماده شتری را دید که زانویش بسته شده و بارش همچنان بر پشت اوست - فرمود: صاحب او . کجاست ؟ به او بگویند خودش را برای شکایت [این شتر در قیامت] آماده کند²

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند ملایمت و مدارا کردن را دوست دارد و بر انجام آن کمک می کند . پس ، هرگاه چارپایان لاغر را سوار شدید ، آنها را در منزلهایشان فرود آورید . اگر زمین خشک و بی گیاه بود با شتاب از آن بگذرید و . اگر سرسبز و پر علف بود، آنها را در آن جا استراحت دهید.³

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

¹ مجلسی، 1403ق، ج 64، ص 268؛ دمیری، بی تا، ج 2، ص 251

(بحار الأنوار: ۷/۲۷۶/۵۰)²

(الكافي : ۲/۱۲۰/۱۲)³

چارپایان سالم را سوار شوید و آنها را سالم نگه دارید و آنها را کرسی خطابه و صحبت‌های خود در کوچه ها و بازارها نکنید؛ زیرا بسا مرکوبی که از سوارش بهتر و بیشتر از او به یاد خداوند تبارک و تعالی باشد^۱

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

• اگر ستمی که به حیوانات می کنید بر شما بخشیده شود، بسیاری از گناهان شما بخشوده شده است^۲

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

آیا درباره این بی زبانی که خداوند در اختیار تو گذاشته است، از خدا نمی ترسی؟! او از درد و رنجی که به وی می رسانی نزد من شکایت کرد^۳

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

لعنت خدا بر کسی که حیوانی را مُثله کند^۴

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(کنز العمال : ۲۴۹۵۷)^۱

(کنز العمال : ۲۴۹۷۳)^۲

(کنز العمال : ۲۴۹۸۲)

(کنز العمال : ۲۴۹۷۱)^۴

حيوان شش حقّ به گردن صاحب خود دارد : هر گاه از آن پیاده شد علفش دهد ، هر گاه از آبی گذشت آبش دهد ، به ناحقّ آن را نزنند ، بیشتر از قدرتش آن را بار نکنند ، بیشتر از توانش آن را راه نبرد و مدت زیادی روی آن درنگ نکند^۱

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

حيوانات می گویند : خدایا! صاحب خوبی نصیب من کن ؛ کسی که مرا از آب و غذا سیر کند و بیش از توانم بر من بار ننهد^۲

: امام صادق علیه السلام

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنید که مردی شتر خود را لعنت می کند ، فرمود : برگرد ، با شتر لعنت شده همراه ما نیا^۳

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

به صورت حيوانات نزنید؛ زیرا آنها حمد و تسبیح خدا می گویند^۴

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

^۱ في المصدر : «يطيق»، و التصویب من مستدرک الوسائل - الجعفریات : ۸۵ ، مستدرک الوسائل : ۸/۲۵۸/۹۳۹۳

(کتاب من لا یحضره الفقیه : ۲/۲۸۹/۲۴۷۷)^۲

(دعائم الإسلام : ۱/۳۴۷)^۳

^۴ الکافی : ۶/۵۳۸/۴ ، الخصال : ۶۱۸/۱۰

• حیوان را برای چموشی و سرکشی کردن بزیند، اما به خاطر لغزیدن نزنید

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - وقتی الاغی را دید که صورتش را داغ نهاده اند - فرمود

مگر نشنیده اید که من لعنت کرده ام آن کسی را که صورت حیوان را داغ بنهد، یا بر صورت آن تازیانه زند؟^۱

در کتاب من لا یحضره الفقیه:

..علی بن حسین علیهما السلام، چهل بار با شتر خود به حج رفت ولی یک تازیانه بر آن نزد

(کتاب من لا یحضره الفقیه : ۲/۲۹۳/۲۴۹۴)

ثواب مهربانی با حیوانات

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

زنی بد کاره سگی را دید که بر سر چاهی له له می زند و کم مانده است از تشنگی بمیرد . او کفش خود را در آورد و آن را به روسری خود بست و به وسیله آن از چاه آب کشید [و به آن حیوان داد] ؛ و به سبب این کار آمرزیده شد^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را دید که پایش را روی گوسفندی گذاشته و مشغول تیز کردن

(التاج الجامع للأصول : ۴/۳۵۱)^۱

(کنز العمال : ۴۳۱۱۶)^۲

کارد خود است و گوسفند به او خیره شده است. فرمود: نمی توانستی قبلاً کاردت را تیز کنی؟ نکند می خواهی جان این حیوان را دوبار بستانی؟^۱

: به ناحق کشتن حیوانات

: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

• هر حیوانی - پرنده یا جز آن - که به ناحق کشته شود در روز قیامت از قاتل خود شکایت خواهد کرد^۲

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس گنجشکی را بی سبب بکشد، آن گنجشک در روز قیامت از او به درگاه خدا بنالد و بگوید :
• پروردگار من ! فلانی مرا نه برای استفاده که بی سبب کشت^۳

: مسند ابن حنبل - به نقل از عبد الله بن عمرو بن العاص -

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر کس گنجشکی را ، بدون رعایت حق آن ، بکشد خداوند متعال

(الترغیب و الترهیب : ۲ / ۱۵۶ / ۲)^۱

(کنز العمال : ۳۹۹۶۸)^۲

(کنز العمال : ۳۹۹۷۱)^۳

در روز قیامت از او بازخواست کند . عرض شد : حق گنجشک چیست ؟ فرمود : این که او را ذبح کند، نه . این که گردنش را بکند^۱

در کنز العمال آمده:

۲ . [رسول الله صلی الله علیه و آله] از کشتن هر جاننداری نهی فرمود، مگر آن که آزار و آسیب برساند

: نهی از به جان هم انداختن حیوانات

التاج الجامع للأصول - به نقل از ابن عباس -

۳ . پیامبر صلی الله علیه و آله از به جان هم انداختن حیوانات نهی فرمود

نتیجه خوشحال کردن حیوان

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در یکی از باغستان های شهر مدینه قدم می زد، که ناگاه چشمش به یک غلام سیاه چهره افتاد که نانی در دست دارد و یک لقمه خودش می خورد و یک لقمه هم به سگی که کنارش بود می داد تا آن که نان تمام شد

حضرت با دیدن چنین صحنه ای ، به غلام خطاب کرد و فرمود: چرا نان را به سگ دادی و مقداری از آن

(مسند ابن حنبل : ۶۵۶۲/۲/۵۶۷) ^۱

(کنز العمال : ۳۹۹۸۱) ^۲

(التاج الجامع للأصول : ۴/۳۵۱) ^۳

را برای خود ذخیره نکردی ؟

غلام به حضرت پاسخ داد: زیرا چشم های من از چشم های ملتمسانه سگ خجالت کشید و من حیا کردم او
این که من نان بخورم و آن سگ گرسنه بماند

امام حسن علیه السلام فرمود: ارباب تو کیست ؟

• پاسخ گفت : مولای من ابان بن عثمان است

حضرت فرمود: این باغ مال چه کسی است ؟

• غلام جواب داد: این باغ مال ارباب و مولایم می باشد

• پس از آن حضرت اظهار داشت : تو را به خدا سوگند می دهم که از جایت برنخیزی تا من باز گردم

سپس حضرت حرکت نمود و به سمت ارباب غلام رفت ؛ و ضمن گفتگوهایی با ابان بن عثمان، غلام و
همچنین باغ را از او خریداری نمود؛ و سپس به جانب غلام بازگشت و به او فرمود: ای غلام ! من تو را از
• مولایت خریدم

• پس ناگاه غلام از جای خود برخاست و محترمانه ایستاد

سپس حضرت در ادامه سخنان خود اظهار نمود: این باغ را هم خریداری کردم ؛ و هم اکنون تو را در راه
• خداوند متعال آزاد نموده ؛ و این باغ را نیز به تو بخشیدم¹

تاوان نامهربانی با حیوانات

¹ تاریخ ابن عساکر ترجمة الامام الحسن عليه السلام : ص 148، ح 249، احقاق الحق: ج 11

گویند در زمان طاغوت پسر بچه ای تصادف کرد و وقتی بیمارستان بردند و دکترها معاینه کردند گفتند زنده نمی ماند! او را پیش شیخ رجبعلی خیاط بردند ایشان هم گفت این پسر بچه حتما می میرد!

زیرا پدرش که قصاب است گوساله ای را چلو چشم مادرش سر بریده و دل مادر گوساله سوخته لذا این مرد باید تاوان پس بدهد!

آری خداوند مهربان هیچ گونه اذیت و ازار نسبت به انسان ها و حیوانات را نمی پذیرد و به افراد مهربان پاداش می دهد و افراد نامهربان و ظالم و اذیت کننده را مجازات می نماید. پس همه ما با یکدیگر مهربان باشیم مخصوصا با پدر و مادر. با همسر و فرزندان. با برادر و خواهر. با معلم و استاد. با همسایه و دوستان تا نسبت به حیوانات .

پیامبر گرامی (ص) می فرماید: هر که مومنی را غمگین کند، آن گاه دنیا را به او بدهد،

این بخشش کفاره عمل او نخواهد بود و برای او پاداشی به دنبال نخواهد داشت.

امام صادق (ع) می فرماید: اگر شما دلی را شکستید نمی توانید جبران آن دل شکستگی را بکنید اگر همه ی دنیا را به او بدهید.

امام رضا (ع) از پیامبر (ص) نقل می کنند: آن گاه که بدون حق مومنی را برنجاند ، مانند این است که خانه کعبه و بیت المعمور را ده بار ویران کرده باشد و مثل این است که هزار ملک از ملائکه مقرب الهی را به قتل رسانده باشد.

امام علی علیه السلام می فرمایند: به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با همه چیزهای که در آن هست به من بدهند تا پوست جوی را به ناحق از دهان مورچه ای بگیرم این کار را نخواهم کرد.

امام کاظم علیه السلام از اینکه علی بن یقطین باعث ناراحتی ابراهیم ساربان شد ناراحت شدند

ابراهیم ساربان شتر، که یکی از شیعیان موسی بن جعفر علیه السلام بود، روزی خواست خدمت علی بن یقطین برسد.

چون ابراهیم، ساربان بود و علی بن یقطین وزیر، به حسب ظاهر، شان ابراهیم نبود که پیش وزیر! برود! لذا علی بن یقطین او را راه نداد.

اتفاقاً در همان سال علی بن یقطین به حج مشرف شد. در مدینه خواست خدمت امام کاظم علیه السلام شرفیاب شود، حضرت او را راه نداد. روز دوم، در بیرون خانه، حضرت را ملاقات نمود. و عرضه داشت؛ که ای سید من، تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید؟

امام - علیه السلام فرمود: به این دلیل که برادرت ابراهیم جمال را به حضور پذیرفتی، من نیز از ورود تو مانع شدم؛ و خداوند عمل تو را قبول نخواهد کرد و فرمود مگر آن که ابراهیم جمال تو را ببخشد.

سرانجام به دستور امام علیه السلام علی بن یقطین، خود را به درب خانه ابراهیم رسانید و گفت: اگر تو مرا عفو نکنی، و مرا نبخشی، سرورم موسی بن جعفر علیه السلام مرا قبول نکرده و به حضور نخواهد پذیرفت. ابراهیم گفت:

خدا تو را ببخشد و بیامرزد.

سپس علی بن یقطین صورت خود را روی زمین گذاشت و با اصرار زیادی خواست که ابراهیم پای خود را «روی صورت او بگذارد! در این هنگام پیوسته می گفت: «خدایا شاهد باش

وی همان شب، خود را به درب خانه امام علیه السلام رسانید، آن حضرت به او اجازه ورود داده و او را به! حضور پذیرفت

مهربانی و اخلاق نیکوی پیامبر (ص) در حدی بود که امام صادق (ع) فرمود: روزی رسول خدا (ص) نماز ظهر را با جماعت خواند، مردم بسیاری به او اقتدا کردند، ولی آن ها ناگاه دیدند آن حضرت بر خلاف معمول دو رکعت آخر نماز را با شتاب تمام کرد (مردم از خود می پرسیدند، به راستی چه حادثه مهمی رخ داده که پیامبر (ص) نمازش را با شتاب تمام کرد؟! پس از نماز از پیامبر (ص) پرسیدند: «مگر چه شده؟ که شما این گونه نماز را (با حذف مستحبات) به پایان بردی؟» پیامبر (ص) در پاسخ فرمود: «اما سمعتم صراخ الصبی؛ آیا شما صدای گریه کودک را شنیدید؟» معلوم شد که کودک در چند قدمی محل نماز گزاران

گریه می کرده، و کسی نبود که او را آرام کند، صدای گریه او دل مهربان پیامبر (ص) را به درد آورد، از این رو نماز را با شتاب تمام کرد، تا کودک را از آن وضع بیرون آورده، و نوازش نماید.

در مدینه هر کس برای پیامبر هدیه ای می آورد. مادر انس بن مالک آمد و گفت: من چیزی برای پیشکش ندارم اما فرزندی دارم که او را به عنوان خادم شما پیشکش می کنم. انس ده سال خادم پیامبر بود، بعد از رحلت رسول اکرم از انس سوال کردند پیامبر را چگونه یافتی؟ گفت مختصر بگویم یا مفصل؟ گفتند: مختصر. انس گفت: رفتار پیامبر در این ده سال چگونه ای بود که نفهمیدم من خادم او بودم یا او خادم من!

دائما خوش رو، خندان

در فرازی از گفتار حضرت علی (ع) در شان اخلاق پیامبر (ص) چنین آمده: «رفتار پیامبر (ص) با همشینانش چنین بود که دائما خوش رو، خندان، نرم و ملایم بود، هرگز خشن، سنگدل، پرخاشگر، بدزبان، عیبجو و مدیحه گر نبود، هیچ کس از او مایوس نمی شد، و هر کس به در خانه او می آمد، نومید باز نمی گشت، سه چیز را از خود دور کرده بود؛ مجادله در سخن، پرگویی، و دخالت در کاری که به او مربوط نبود، او کسی را مذمت نمی کرد، و از لغزش های پنهانی مردم جستجو نمی نمود، جز در مواردی که ثواب الهی دارد سخن نمی گفت، در موقع سخن گفتن به قدری گفتارش نفوذ داشت که همه سکوت نموده و سراپا گوش»¹. ... می شدند

مهربانی با همسر

آخرین وصیتهای رسول خدا سفارش به مهربانی با همسر بوده است

حفصه ظرف اش را شکست!

در روایت است که: روزی بدن مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله را تب گرفت و آن روز نوبت قرار داشتن آن حضرت نزد حفصه بود. عایشه قدحی از آش جو به کنیزکی داد و برای آن حضرت فرستاد. کنیزک هنگامی که قدح را به خانه حفصه آورد حفصه پرسید چیست؟ کنیزک گفت: آش جوی است که عایشه برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاده است. حفصه به شدت برآشفته و گفت عایشه به حق من تجاوز کرده است مگر پختن آش جو از من بر نمی آید؟ یا محبت من نسبت به پیامبر کمتر از اوست؟ سپس قدح را از کنیزک گرفته، بر زمین زد به طوری که قدح شکست و آش بر زمین ریخت

پیامبر صلی الله علیه و آله پاره ای از قدح را که اندکی از آش جو در آن بود برداشت و تناول فرمود و به دنبال کنیزک آمد و گفت: ای کنیز! اگر عایشه پرسید پیامبر از این آش خورد بگو آری و آنچه از حفصه

دیدنی و شنیدنی به او مگو که سبب نزاع شود و کدورتی میان آن دو پدید آید که من دوست ندارم غبار
ملالی به خاطر کسی بنشیند.

و بعد از این حادثه بود که آیه شریفه «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۱ یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی
«قرار داری».

. نازل شد^۲

ادم بداخلاق را به محضر امام زمان علیه السلام راه نمی دهند!

آیه الله حسن زاده آملی فرمود: من به آقای سید محمد حسن آقای الهی برادر بزرگتر مرحوم علامه
طباطبائی که در عرفان و سیر و سلوک از شاگردان مرحوم سید علی قاضی بودم عرض می کردم: وقتی
خدمت آقا (علامه قاضی) می رسید. از جانب من از ایشان خواهش کنید که مرا هم در تشرّف به خدمت
حضرت بقیّه الله (عج) شریک خود نمایند و برای من نیز اجازه ملاقات بگیرید (چون می دانستم این دو
بزرگوار به این سعادت عظیم می رسند).

روزی در شهر آمل بعد از ظهر خواستم استراحتی داشته باشم، بچه ها داد و فریاد کردند و مانع استراحتم
شدند. من عصبانی شده، با آنها تندی نمودم و پرخاش کردم ولی بعد، از آن حرکات خودم پشیمان شدم از
این که بچه ها را ناراحت کردم وجدانم ناراحت بود، عصر رفتم بازار و مقدار شیرینی و میوه خریده به منزل
آوردم که شاید بدینوسیله دل بچه ها را به دست آورم، با این حال وجدانم آرام نمی گرفت آشفته خاطر
بودم.

بالاخره تصمیم گرفتم سفری به شهر تبریز کرده با مرحوم سید محمد حسن الهی ملاقات کنم، رفتم تبریز، و
قتی به خدمت ایشان رسیدم پیش از این که علّت مسافرتم را بگویم، گفتم: عرض مرا به خدمت استاد (سید
علی قاضی) رساندی؟

فرمود: من راجع به این موضوع نامه ای به شما نوشتم و چون آدرس شما را نداشتم به خدمت آقای اخوی
(سید محمد حسین طباطبائی) فرستادم که به شما برساند، و در آن نامه یادآور شدم که وقتی پیام شما را به

^۱ قلم (68): 4.

^۲ منهج الصادقین: 9 / 371.

:آقا عرض کردم آقا تأملی کرده سپس با ناراحتی فرمودند

ایشان چگونه می خواهند این راه را طی نمایند با آن اخلاقی که نسبت به عائله و کودکان انجام و با آنها «
دعوا کردند، با آن اخلاق تند چگونه می شود به این رتبه و مقام رسید؟^۱

آثار خوشخویی و خوش رویی

خوش خویی آثاری چون جذب و جلب مردم به سوی خود و بهره مندی از همکاری های آنان برای رشد و
شدن های کمالی دارد. افزون بر این خوشخویی می تواند آثار بسیار دیگری در زندگی مادی و معنوی و نیز
دنیوی و اخروی آدمی به جا گذارد. از پیامبر گرامی (ص) روایت شده است که آن حضرت درباره آثار
خوشخویی می فرماید: خوشخویی خود عبادت است و خوشخو، پاداشی همانند پاداش روزه دار می گیرد.

۲

اگر انسانی بخواهد برای خود از نظر اجتماعی اعتباری کسب کند و در میان مردم محبوب گردد و از یاری
و همدلی و همکاری آنان بهره برد، بهترین ابزار دست یابی به این اهداف، همان خوشخویی است؛ زیرا
انسان هر چه سرمایه دار هم باشد، نمی تواند دل های همگان را با پول بخرد و آنان را به سوی خود جلب
کند. پیامبر گرامی (ص) می فرماید: انکم لن تسعوا الناس باموالکم فاسعوهم ببسط الوجوه و حسن الخلق؛
شما هرگز نمی توانید با اموال خود مردم را راضی نگه دارید؛ پس با گشاده رویی و خوشخویی، آنان را از
خود خشنود سازید. (۳)

اصولاً بدخویی هم، کار آدمی را تباه می سازد و هم نامش را بد می کند. بسیاری از مردم کارهای خوب و
نیک زیادی را انجام می دهند ولی به سبب آن که بداخلاق هستند شیرینی کار خوب و نیک خودشان را با
بدخویی به تلخی تبدیل می کنند

از پیامبر (ص) روایت است که بدخویی کار خوب را تباه می سازد، همان گونه که سرکه غسل را فاسد و تباه می کند: الخلق السیء یفسد العمل کما یفسد الخل العسل. (۱)

با اینکه اسلام سفارش کرده با همسرانتان مهربان باشید ولی هستند مردانی که همسر خود را اذیت می کنند
و...

مردان یا زنانی هستند که بخاطر تربیت نادرست و یا بی ایمانی همسر خود را آزار می دهند مانند بعضی همسران رسول خدا که چقدر حضرت را اذیت کردند و یا همسر امام حسن مجتبی و همسر امام جواد که امامان ما را شهید کردند.

بعضی مردها عصبی هستند و تند خو! و زنان و فرزندان آنان همیشه از این تندخوئی در عذابند! اگر اینها خود را اصلاح نکنند شب اول قبر نکیر و منکر خدمت آنها می رسند!

عاقبت بد اخلاقی با همسر

در روایت است که وقتی سعد بن معاذ شهید شد، پیامبر صلی الله علیه و آله تشییع جنازه با شکوهی برای او انجام داد حضرت در حالی که پاها را برهنه کرده بود و دنبال جنازه سعد حرکت کرده گاهی طرف راست و گاهی طرف چپ جنازه سعد را می گرفت چون نزدیک قبر شدند حضرت داخل قبر شده و با دست مبارکش او را داخل قبر گذاشته و قبر او را آماده و خشت بر آن گذاشت در این هنگام مادر سعد کنار قبر او آمد و گفت گوارا باشد بر تو بهشت ای سعد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: مادر سعد با چنین یقینی سخن مگو که الان قبر فشار سختی بر بدن سعد وارد نمود. پس مردم سؤال کردند چرا یا رسول الله با اینکه در تشییع جنازه سعد آن چنان اهمیت قائل شدی که نسبت به دیگری سابقه نداشت آنوقت می فرمایی که سعد دچار فشار قبر شد؟!

حضرت فرمود: آری سعد نسبت به خانواده اش بد اخلاق بود و این فشار قبر از آن بد اخلاقی بود.

معمولاً علمای بزرگوار ما با همسرانشان خیلی خوب رفتار می کردند و می کنند که به نمونه هایی اشاره می شود:

همسر حضرت امام در پاسخ به این پرسش که امام چگونه همسری است و در طول سال های زندگی با شما چگونه رفتار کرده است، می گوید

رفتار ایشان با من، بسیار خوب بوده است. من از ایشان، خیلی راضی هستم. همیشه احترام مرا داشته اند. هیچ وقت با تندی صحبت نمی کنند. اگر لباس و حتی چای بخواهند، می گویند: ممکن است، بگویی به من. فلان لباس را بدهند! حتی گاهی خودشان چای خودشان را می ریزند

امام، احترام ویژه ای برای من قائل بودند و حتی در اوج عصبانیت نیز هرگز نسبت به من بی احترامی و اسائه ادب نمی کردند. همیشه جای خوب را به من تعارف می کردند و همیشه تا من سر سفره نمی آمدم، شروع به خوردن غذا نمی کردند. به بچه ها هم می گفتند: صبر کنید تا خانم بیاید

فرزند علامه طباطبائی «نجمه السادات طباطبائی» همسر شهید قدوسی می گوید: «همه خصوصیات اخلاقی پدرم، خود به خود در محیط خانوادگی ما نیز تأثیر داشت. ایشان اگر چه وقت زیادی نداشتند، ولی با این حال برنامه هایشان را طوری تنظیم می کردند که روزی یک ساعت، بعد از ظهرها، در کنار اعضای خانواده باشند. در این مواقع به قدری مهربان و صمیمی بودند که آدم باورش نمی شد ایشان فردی با آن همه کار و مشغله هستند. رفتارشان با مادرم بسیار احترام آمیز و دوستانه بود. همیشه طوری رفتار می کردند که گویی مشتاق دیدار مادرم هستند. ما هرگز بگو و مگو و اختلافی بین آن دو ندیدیم. به قدری نسبت به هم مهربان و فداکار و باگذشت بودند که ما گمان می کردیم اینها هرگز با هم اختلافی ندارند. آنها واقعاً مانند دو دوست با هم بودند. پدرم همیشه از گذشت و تحمل مادرم تمجید می کرد و می گفت که این زن، یازده سال و نیم در «نجف» تحمل هر سختی را کرده است، 8 بچه اش را پس از تولد از دست داده و دم نزده و در همه این مدت من مشغول درس خواندن بودم و خوینها را به مادرم نسبت می دادند. خودشان می

گفتند که از اول ازدواج همیشه با هم یک رنگ و یک دل بودیم. و با بچه ها بسیار صمیمی بودند. گاهی ساعات بسیار از وقت گرانبهای خود را صرف شنیدن حرفهای ما یا آموختن نقاشی به ما و سرمشق دادن برای تکالیفمان می کردند.

در خانه اصلاً مایل نبودند کارهای شخصیشان را کس دیگری انجام دهد و بر سر آوردن رختخواب همیشه مسابقه بود، پدرم سعی می کردند زودتر از همه این کار را انجام دهند و مادرم هم سعی می کرد پیش دستی کند. حتی این اواخر که بیمار بودند و من به خانه شان می رفتم با آن حالت بیمار برای ریختن چای از جای خود برمی خواستند و اگر من می گفتم: «چرا به من نگفتید که برایتان چای بیاورم؟» می گفتند: «نه، تو مهمانی، سید هم هستی و من نباید به تو دستور بدهم.» وقتی مادرم مریض می شد، اصلاً اجازه نمی داد از بستر بلند شود و کاری انجام دهد. مادر من حدود 17 سال پیش فوت کرده است، پیش از فوت حدود 27 روز در بستر بیماری بود و در این مدت پدرم از کنار بستر ایشان لحظه ای بلند نشدند. تمام کارهایشان را تعطیل کردند و به مراقبت از مادرم پرداختند. بسیار وفادار و عاطفی بودند، تا سه چهار سال پس از فوت مادرم، پدرم علامه طباطبایی هر روز سر قبر او می رفتند و بعد از آن هم که فرصت کمتری داشتند، به طور مرتب، دو روز در هفته، یعنی دوشنبه ها و پنج شنبه ها، بر سر مزار مادرم می رفتند و ممکن نبود این برنامه را ترک کنند. می گفتند: «بنده خدا بایستی حق شناس باشد. اگر آدم حق مردم را نتواند ادا کند حق خدا را هم نمی تواند ادا کند.»

همسر شهید مطهری: در مدت 26 سالی که با شهید مطهری زندگی کردم، همیشه با یک حالت تواضع و آرامش با من رفتار می کردند با صدای متین و چهره خندان، به طوری که من با ارادت و عشق خاصی کار می کردم و علاقه شدید ایشان به من و محبتهایی که می کردند، مرا در انجام کارهای منزل رغبت و شوق عجیبی می بخشید.

من بسیار کم سن و سال بودم که به منزل ایشان آمدم. ولی با همه آن صغر سن، هیچ وقت یادم نمی آید که از ایشان ناراحتی و رنجی دیدم باشم. بسیار مهربان و باگذشت بودند و به آسایش و راحتی من و بچه ها اهمیت می دادند آن قدر با من صمیمی و نزدیک بودند که رنج و ناراحتی مرا نمی توانستند تحمل کنند.

یادم هست یک بار برای دیدن دخترم به اصفهان رفته بودم که بعد از چند روز با یکی از دوستانم به تهران برگشتم.

نزدیکی های سحر بود که به خانه رسیدم . وقتی وارد خانه شدم , دیدم همه بچه ها خواب اند ولی آقا بیدار است . جای حاضر کرده بودند , میوه و شیرینی چیده بودند و منتظر من بودند .

دوستم از دیدن این منظره بسیار تعجب کرد و گفت: [همه روحانیان این قدر خوب اند ؟]

بعد از سلام و علیک , وقتی آقا دیدند بچه ها هنوز خواب اند , با تأثر به من گفتند :

می ترسم یک وقت من نباشم و شما از سفر بیایید و کسی نباشد که به استقبالتان بیاید .

یک وقت هم من و ایشان به سفر کربلا رفته بودیم . وقتی به خانه برگشتیم دو سه تا از بچه ها خواب بودند . ایشان ناراحت شدند و با بچه ها دعوا کردند که :

چرا وقتی مادران از سفر کربلا برگشته , همه شما به استقبالش نیامدید ؟^۱

پادشاه زنانش را آتش زد!

شاه عباس دوم روزی در حرمخانه باده زیادی خورده و به سه نفر از بانوان دستور داد که آنها هم بنوشند. آنها پوزش خواستند و گفتند که به زودی به حج خواهند رفت. شاه سه بار دیگر پافشاری کرد و به آنها گفت که باده بنوشند: بانوان به همین سخن پوزش خواستند. شاه بی درنگ فرمان داد هر سه را بستند و آتش بسیاری افروخته آنها را در آتش سوختند.

شاه عباس دوم بار دیگری در پی زیاده روی در نوشیدن باده، به یکی از بانوان حرم گفت که او هم باده بنوشد و آن بانو از نوشیدن باده خودداری کرد. شاه خشمگین برخاست و به بزرگ خواجه سرایان گفت که او را نیز مانند آن سه بانوی دیگر در آتش انداخته

بسوزانند. آغاباشی می خواست فرمان شاه را به انجام رساند اما در برابر گریه و زاری و درخواست های آن بانو، دلش به رحم آمد و پیش خود گفت که شاه این بانو را دوست دارد فردا که به هوش بیاید او را خواهد بخشید.

از این روی، آن بانو را نکشت. بامداد که شاه از خواب برخاست از آغاباشی پرسید که فرمان را انجام دادی؟ پاسخ شنید که فرمان شاهانه را به تعویق انداختم تا شاید پادشاه اندیشه خود را دگرگون سازد. شاه بی درنگ فرمان داد آغاباشی را در آتش انداخته سوزانیدند و آن بانو را بخشید.

عذاب شوهر بخاطر مسخره کردن همسر

شیخ رجبعلی گفت در عالم برزخ دیدم که مردی را عذاب می کردند چون دائم اسم همسرش سکینه را خانم سکو می گفت و زنش را ناراحت می نمود!^۱

خوش زبانی زوجین عامل استحکام خانواده

زن و شوهر که باید سالیان سال باهم زندگی کنند باید نسبت به هم خوش زبان باشند. هیچوقت به هم نیش و کنایه نزنند. هم رو مسخره نکنند. عیب و ایراد از هم نگیرند. ولو ظاهری هم شده بهم اظهار محبت کنند. در این صورت زندگی شیرین خواهد بود.

اما اگر زن یا شوهر بد زبان باشند! زندگی تلخ خواهد بود

و اون آرامشی که خداوند در سوره روم فرمود که بر اثر ازدواج بدست می آید، با زن بدزبان یا شوهر بدزبان حاصل نمی شود

^۱ کیمیای محبت

أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ وَ لَمْ يَزَلْ يوصيني بالنساء حتّى ظننت ان لا يحلّ لزوجها ان يقول لها أفّ يا محمد اتقوا الله فى النساء فانهنّ عوان بين ايديكم^۱

جبرئیل به من خبر داد و همواره مرا به رعایت زنان توصیه کرد تا آن جا که به نظم رسید برای شوهر روا نباشد که به زن خود اف بگوید. جبرئیل گفت: ای محمد! درباره ی زنان تقوای خدا را پیشه سازید؛ زیرا آنان نیمی از شما هستند

با پنج (نوع) زن ازدواج نکن

در حدیث معتبر از رسول گرامی اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که آن حضرت از زید بن ثابت پرسید: آیا ازدواج کرده و زن اختیار نموده ای؟ زید بن ثابت جواب داد: نه، هنوز. یا رسول الله. حضرت فرمود: ای زید زن بگیر تا پاکدامن بمانی، ولی با پنج (نوع) زن ازدواج نکن! زید گفت: آنها کدام زنان هستند یا رسول الله؟!

فرمود: عبارتند از (شهبره)، (لهبره)، (نهبره)، (هیدره)، و (لفوت)

زید عرض کرد: یا رسول الله، اینها که فرمودید، من نمی دانم یعنی چه؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مگر شما عرب نیستید؟!

.(شهبره) به زنی می گویند که کبود رنگ و آبی چشم و بد زبان و بی حیا و هر چه به دهندش آید بگوید

.(لهبره) به زنی می گویند بلند قامت و لاغر اندام (کم عقل) باشد

.(نهبره) به زنی می گویند که کوتاه قد و بد قیافه و زشت (سخن) باشد

.(هیدره) به زنی می گویند که پیر سالخورده و حيله گر و مکاره باشد

.(لفوت) به زنی می گویند که از قبل فرزند یا فرزندانى داشته باشد

باز هم از نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که به زید بن ثابت فرمود: ای زید زن بگیر که ازدواج کردن و زن گرفتن مایه برکت و مزید عفت است، ولی از ازدواج با دوازده (نوع) زن پرهیز کن.

زید گفت: آنها را برای من معرفی کن یا رسول الله؟

:حضرت فرمود

۱. (هنفصه): زنی که سلیطه باشد

۲. (عنقصه): زنی که پر حرف و بدبو باشد

۳. (شهرة): زنی که کبود رنگ و آبی چشم و بدزبان باشد

۴. (سقلقیه): زنی که از (عقب) از دبرش حیض ببیند

۵. (مذبوبه): زنی که کم عقل و یا دیوانه بوده باشد

۶. (مدمومه): زنی که ذم شده و نکوهیده باشد

۷. (حنانه): زنی که مرتب از شوهر سابقش یاد کند

۸. (منانه): زنی که با مال و ثروت خود بر شوهرش منت گذارد

۹. (رفثاء): زنی که بد سخن و فحاش و بدگو باشد

۱۰. (هیدره): زنی که پیر فرتوت و حيله گر باشد

۱۱. (ذوقناء): زنی که به عمل جنسی و آمیزش بی رغبت باشد

۱۲. (لفوت): زنی که از شوهر قبلی خود فرزند داشته باشد

باز هم در حدیثی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است فرمود: آیا خبر ندهم شما را به بدترین زن‌ها، و آن زنی است که در نزد کسان خود خوار و ذلیل و نسبت به شوهر عزیز باشد و عقیم و کینه دار باشد و از کار زشت و قبیح کناره نجوید و در غیاب شوهرش زینت کند و در حضور شوهر زینتش را از او بپوشاند و حرف او را نشنود و فرمان او را اطاعت نکند و در خلوت از شوهرش تمکین ننماید عذر شوهرش را نپذیرفته و اگر خلافی از او صادر شد آن را نقل مجالس کند و همچنین آن حضرت فرموده

بدترین زنان شما زن نازا، کثیف، لجباز، و نافرمانی است که در چشم فامیلش حقیر و در نظر خود عزیز باشد و نسبت به شوهر خود سرکش و نافرمان و با دیگران رام و تسلیم و خوش صحبت باشد!^۱

زنی که با شوهر خود پر خاشگیری می کند

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: هر زنی که با زبان خود با شوهرش پر خاشگیری نماید در روز قیامت او را با زبان آویزان نموده و دو دستش را با میخهایی از آتش میخکوب خواهند نمود!^۲

زنی که با زبان خود شوهرش را مورد آزار و اذیت قرار می دهد

^۱ <http://roozplus.com/fa/news/56678>

^۲ مستدرک ج ۱۴ ص ۲۴۰

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: خدای متعال اعمال نیک زنی که با زبانش شوهر خود را مورد آزار و اذیت قرار می دهد قبول نمی کند مگر آن هنگامی که رضایت شوهرش را جلب نماید.^۱

زنی که به شوهر خود سخنی ناروا بگوید

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: زنی که به شوهر خود بگوید: اُف بر تو! مورد لعن و نفرین خدای متعال و ملائکه و مردم قرار دارد^۲

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: زنی که با زبانش با شوهرش حاضر جوابی کند؛ او را با زبانش آویزان می کنند و میخ هائی از آتش را به دستان او می کوبند!^۳

زنی که بر شوهرش مَنّت می گذارد

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: چنانچه زنی تمام طلاها و نقره های زمین را به عنوان جهاز به منزل شوهرش ببرد، اما روزی از روزها این زن به شوهر خود سر کوفت زده و به او بگوید: تو دیگر کیستی؟! این مال، مال من است، در این صورت، ثواب اعمال چنین زنی نابود می گردد حتی اگر او از جمله ی بهترین عبادت کنندگان باشد. مگر آنکه از کرده ی خود توبه نموده و از شوهرش عذرخواهی نماید.^۴

بر اثر بداخلاقی و بدزبانی خدا جانش را گرفت!

حسین ابن ابی العلاء می گوید

نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی آمد و از بداخلاقی همسرش شکایت کرد

«امام فرمود:»همسرت را نزد من بیاور

«پس از آن که همسر آن مرد حاضر شد امام به او فرمود:»چرا با شوهرت رفتار مناسبی نداری؟

آن زن به جای جواب، شوهرش را نفرین کرد و به او ناسزا گفت

^۱ مکارم الأخلاق ج ۱ ص ۴۶۳

^۲ عوالم علوم سیده النساء (علیها السلام) و مستدرکاتها ج ۱ ص ۵۲۴

^۳ مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۲۴۰

^۴ rasekhoon.net/article/show/740585/

«امام به او فرمود: «اگر به رفتار ناپسندت ادامه دهی، بیش از سه روز زنده نخواهی ماند

». زن جواب داد: «هیچ باکی ندارم که دیگر هیچگاه شوهرم را نبینم

». امام صادق علیه السلام به آن مرد فرمود: «دست همسرت را بگیر و برو که سه روز بیشتر با هم نیستید

. روز سوم که شد، مرد نزد امام صادق علیه السلام رفت

». امام از او پرسید: «همسرت چه کرد؟

». او جواب داد: «به خدا سوگند، همین الان او را به خاک سپردم

امام فرمود: «او زن تجاوزگر و حق ناشناسی بود. خداوند هم رشته عمر او را برید و همسرش را از دست او راحت کرد^۱

عبادت زن نق زدن قبول نیست!

برخی از زنان بی بهانه و با بهانه و بدون رعایت شرایط، همواره در حال نق زدن به شوهرانشان هستند و فضایی مملو از کینه و بدزبانی را در خانه حاکم می کنند.

حضرت محمد صلوات الله علیه و آله در گفتاری نیکو بدزبانی همسران را به شدت نکوهش می فرمایند. ایشان می فرمایند: هر زنی که همسرش را با بد زبانی (فحاشی، نق زدن، دادزدن بر سر شوهر) برنجاند، خداوند هیچ مال و فدیة و کار نیکی را تا هنگامی که رضایت و خشنودی شوهرش را به دست نیاورد از او نمی پذیرد، گرچه روزها را به روزه و شب ها را به عبادت و شب زنده داری سپری کند؛ در راه خدا برده آزاد کند و اسب هایی از بهترین نژادها در راه خدا تقدیم کند. چنین زنی اولین کسی است که وارد جهنم می شود. مرد نیز اگر به همسرش ستم به ورزد چنین است^۲

اگر ناسازگاری با شوهر و آزار دادن به او نبود هیچ زن نمازگزاری به آتش قیامت نمی سوخت

^۱ <http://dingy.blogfa.com/post/119>
بحار الانوار ج 100 ص 244

رسول اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه سخنرانی عجیبی فرمودند: ای زنان! در راه خدا صدقه دهید گرچه از زیور و زینت خود، گرچه یک دانه خرما، چه اینکه بیشتر شما هیزم جهنم هستید، لعنت می کنید، و نسبت به خدمات شوهر سپاسگزار نیستید. زنی عرضه داشت: مگر ما نیستیم که مادری می کنیم، کودک را ماه ها در شکم می پرورانیم، به او شیر می دهیم، مگر این دختران سرپرست خانه ها، و این خواهران دلسوز برادرها از جنس ما نیستند؟ فرمود: چرا، باردار هستید، فرزند می آورید، شیر می دهید، مهربان و با عاطفه اید، اگر ناسازگاری با شوهر و آزار دادن به او نبود هیچ زن نمازگزاری به آتش قیامت نمی سوخت.^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حولا فرمود: به آن خدائی که مرا به صدق و راستی به مقام رسالت انتخاب کرده، هنگامی که مرد بر زن خشم بگیرد خداوند نیز بر او خشم گیرد. امام ششم فرمود: ملعون است زنی که همسرش را بیازارد و وی را غمگین و غصه دار کند، و خوشبخت است خوشبخت زنی که احترام شوهر را نگه دارد و وی را نیازارد و در هر حال از وی اطاعت نماید.^۲

مردهای بد زبان

زنهایی که از بد دهنی شوهر می نالند هم فراوانند!

یکی از مشکلات خانواده ها این است که مرد خانواده ادم بد زبان است. مردهایی که تربیت درست نشدند و زبانشان تلخ است. وقتی از چیزی ناراحت می شوند فحش و ناسزا می گویند. در اینجا به چند مورد از شکوه زنان از شوهران بد زبانشان اشاره میشود

شوهر بددهن و پر خاشگرم را چگونه تغییر دهیم؟

جام جم سرا: خانمی هستم، ۳۰ ساله. ۱۲ سال است ازدواج کرده‌ام. همسرم بسیار خودخواه و بددهن است. از هر راهی سعی کرده‌ام او را متوجه اشتباهش کنم بی فایده بوده و همیشه مرا مقصر می داند؛ از طرفی برای بچه‌هایم که شاهد بحث‌های مکرر ما هستند، نگرانم لطفا راهنمایی ام کنید

^۱ <https://www.yasa.co/blog/husbands-rights-to-women/>

^۲ <https://www.yasa.co/blog/husbands-rights-to-women/>

گاهی دیگه از مرز فحش دادن ساده میگذره!

سلام دوستان من اولین باره که وارد سایت شدم و می نویسم ، یک و سال و چند ماهه ازدواج کردیم و هر بار دعوا مون میشه ، حرفه ای خیلی زشتی به من میزنه و گاهی دیگه از مرز فحش دادن ساده میگذره ! با خودم فکر میکنم مگه میشه آدم به ناموس خودش فحشهای ناموسی بده ... نمیدونم ... ناراحتم ... توی اتاق نشستم ... دلم پر از غمه و شکسته... تازه هم خودش هم خانواده اش تحصیلکرده های فوق و دکترا هستن ... اما شعور^۱

خانمی می گفت: شوهر منم همینطوره البته من دارم جدا میشم وقتی عصبانیه به مادرش هم فحشای رکیک میده^۲

اگر به مورچه ای ظلم کنیم عذاب می شویم انوقت اینهمه ظلمی که ظالمان به مردم بی گناه کردند چگونه می خواهند مجازات را تحمل کنند!

در اینجا فقط به یک نمونه ظلم طاغوت به زنان بیگناه این سرزمین اشاره می کنیم:

خاطرات خانم بتول غفاری

آنچه در پی می آید خاطرات خانم بتول غفاری، فرزند شهید آیت الله حسین غفاری از دوران پرمحنت شکنجه و زندان است. این خاطرات برگرفته از کتاب «آن روزهای نامهربان» است که توسط موزه عبرت ایران منتشر شده و در بردارنده خاطرات تنی چند از زنان زندانی در کمیته مشترک می باشد. حدود ساعت هفت بعد از ظهر روزی از روزهای خدا، در منزل یکی از دوستان به نام خانم حکمت جو، جلسه ای به مناسبت سالگرد تولد پسر ایشان منعقد گردیده بود و همه در آن حضور داشتیم. من اعلامیه های امام را به

¹ www.ninisiite.com/discussion/topic/1048720

² همان

همراه خود برده بودم. تقریباً نیم ساعت از شروع جلسه گذشته بود که مامورین ریختند و همه را دستگیر کردند. من خیلی اعلامیه و عکس‌ها از امام داشتم و مانده بودم که اینها را چه جوری رد کنم، چون اگر اعلامیه‌ها را می‌گرفتند، حتماً اعدام می‌کردند. همه ما را سوار مینی‌بوس کردند و من که در کنار شیشه نشسته بودم، تا دیدم کسی نگاه نمی‌کند، تند تند اعلامیه‌ها را داخل جوی آب ریختم. وقتی ما را به کمیته مشترک بردند، چشم‌هایمان را با چشم‌بند بسته بودند و همه‌مان را به اتاق افسر نگهبان بردند و آنجا لباس زندان را به تن ما کردند که بترسیم و بگوئیم اول و آخر ما همین است؛ اما ما چون ما قبلاً دوره دیده بودیم، می‌دانستیم که این برنامه‌ها چیست، بنابراین ترس و لرزی به خود راه ندادیم، اما عده دیگری هم بودند که آن شب خیلی جزع و فرع می‌کردند، چون اصلاً در جریان برنامه نبودند و فقط برای شرکت در جلسه به خانه خانم حکمت‌جو آمده بودند. آنها همان شب بازجویی مختصر و بعد آزاد شدند. از همان شب اول بازجویی کتک خوردن با سیم و کابل شروع شد. من اسم و فامیلی‌ام را عوضی گفتم که شناسند، اما یکی از زندانی‌های سابق که خانم هم بود، مرا لو داده بود. لباس‌ها را هم تحویل گرفتم که آماده شوم و به سلول بروم. توی جعبه لباس‌ها یک دست لباس خونی بود که باید آن را برمی‌داشتم و لباس‌های خودم را آنجا می‌گذاشتم. در حقیقت آنها می‌خواستند مرا بترسانند که خودت هم همین‌طور خونی خواهی شد، اما من ترسی در وجودم نبود. لباس‌های ما مثل لباس‌های بیمارستان بیماران مرد بود و فرنچ نام داشت. ما یکی از آنها را روی سرمان می‌انداختیم و همیشه رویمان را می‌گرفتیم. شکنجه‌گر اصلی من فردی به نام حسینی بود که همیشه هم به من می‌گفت: "مگر اینجا مسجد است؟ رویت را باز کن." بقیه بازجوها هم به نوبت و پشت سر هم به اتاق ما می‌آمدند و هر کس دستش می‌رسید، مشتی و لگدی و باتومی را نثار ما می‌کرد. یادم می‌آید که همیشه آرش در اتاق بازجویی موهای مرا دور دستش می‌پیچاند و می‌چرخاند و بارها سر مرا به پله‌ها کوبید. روزی خیلی کتک خورده بودم. آرش روی پاهایم ایستاد و گفت: "می‌خواهم فشار بدهم تا باد نکند و بتوانی باز هم کتک بخوری." آقایان را هم از میله‌های دور دایره آویزان می‌کردند. در این میان روحانیون را خیلی شکنجه‌آزار و اذیت می‌کردند. روحانی پیر دیگری هم بود که کتکش می‌زدند و می‌گفتند بگو قوقولی قوقو! بعد از لحظاتی که خسته می‌شدند، دوباره شروع می‌کردند و می‌گفتند به امام توهین کن. او جواب داد: "دیشب قبل از دستگیری به پسر قوقولی را دیکته می‌گفتم، توی کتاب بود. من هم یاد گرفتم، ولی این جمله را که به امام توهین کنم، در هیچ کتابی ندیدم و بلد نیستم." بعد از این حرف

آن روحانی را خیلی کتک زدند و شکنجه کردند. شکنجه‌های خیلی بدی داشتند، گاز سرتاسری داشتند مانند گاز کباب‌پزی و دختر و پسر و زن و مرد را روی آن می‌خواباندند و می‌سوزانند. یک بار هم در اتاق حسینی بود که دیدم جوانی را کاملاً عریان کرده بودند و ناگهان بازجو از پشت میز پرید که: "خر من می‌شوی سوارت بشوم؟" و او در جواب فقط یا علی می‌گفت. او را تا حد مرگ کتک می‌زدند و بعد رهایش می‌کردند و به بیمارستان می‌بردند و وقتی برمی‌گشت، دوباره از نو شروع می‌کردند. وسیله دیگری هم به نام آپولو برای شکنجه بود. دست‌ها و پاها را محکم به صندلی آپولو می‌بستند و کلاهخود آپولو را روی سر فرد می‌گذاشتند و او را شلاق می‌زدند. او فریاد می‌زد، ولی جز خودش کسی صدای جیغ او را نمی‌شنید، به همین خاطر هر کس که شکنجه می‌شد، تا حد امکان داد نمی‌زد. وقتی زندانی از حال می‌رفت رهایش می‌کردند. من را چندین بار به اتاق شکنجه و بازجویی بردند و روی تخت خواباندند و چون پاهایم به لبه تخت نمی‌رسید، آرش روی زانوهای من می‌نشست تا صاف شود و بتواند زنجیرم کند. حسینی هم شروع می‌کرد به زدن. در همان حین آرش دهان مرا می‌گرفت تا صدایی در نیاید، اما بعضی از مواقع که شروع می‌کردم به ناله و فریاد، آرش بر دهانم تف می‌انداخت و من مجبور می‌شدم درد را تحمل کنم و چیزی نگویم. بازجوی دیگری هم بود به نام منوچهری که به او دکتر می‌گفتند. خیلی بد دهان بود و سربازجوی آرش هم بود. بچه‌ها را خیلی کتک می‌زدند. اصلاً از کتک زدن و شکنجه دادن سیر نمی‌شدند. یک روز آرش آن قدر بچه‌ها را زد که خودش از حال رفت و با آمپول و دارو، حالش را جا آوردند. او رو به منوچهری کرد و گفت: "این قدر که من می‌زنم، شما باز هم می‌گویید کم می‌زنی؟" منوچهری خیلی خشن بود. همیشه کابل توی دستش بود و سر کابل‌ها هم لخت بود. به هر کس می‌رسید کتک می‌زد و کاری نداشت که متهم مال خودش باشد یا بازجوی دیگر. خود من از منوچهری و رسولی خیلی کتک خوردم. علاوه بر همه اینها هر روز برای ترساندن، ما را به اتاق شکنجه می‌بردند. هر روز نمی‌زدند، ولی هفته‌ای دو بار شکنجه رسمی می‌شدیم. بازجوها مثل نقل و نبات می‌ریختند توی اتاق و با کابل می‌زدند، تحملش خیلی سخت بود اما با وجود این، از خیلی‌ها نتوانستند حرف بکشند. البته بودند کسانی که بریدند و خیلی‌ها را هم لو دادند، اما بعضی‌ها هم بودند که اصلاً حرفی نزدند و خیلی هم شکنجه شدند. گاهی در اتاق‌های شکنجه برای اینکه ما را بترسانند، کارهای بسیار فجیع و دلخراشی می‌کردند. به یاد دارم که بچه‌ای را نزد پدرش در اتاق بازجویی آوردند و همان جا در جلوی جشمان او، بازوی بچه هفت ساله‌اش را با قمه

بریدند تا بلکه حرف بزند، اما او حرف نزد. خیلی وحشی و عصیانگر بودند. آرش که از سه چهار سال قبل شکنجه گر شده بود، خیلی کتک می زد، چون می خواست رتبه بیاورد. هر کس که می توانست متهمی را به حرف بیاورد رتبه می گرفت. آدم بددهان، کثیف، هرزه و ناسالمی بود. او تا حد مرگ شکنجه می کرد و کتک می زد. روزی در اتاق بازجویی، حسینی ده تا ناخن پای مرا کشید. وقتی به بهداری رفتم، غلامی مسئول آنجا به من گفت: "خانم! هرچی داری بریز رو آب و خودت را راحت کن." من جواب دادم: "من هنوز هیچی نگفته ام و ناخن های پایم را کشیدند، اگر می گفتم چه می کردند؟". من گوش های تیزی داشتم، برای همین یکی از نقشه های آرش و منوچهری را شنیدم و همین باعث شد ضعف نشان ندهم و حرفی نگویم. در اتاق بازجویی بودم که آرش بیرون آمد و به منوچهری گفت: "من می خواهم این دختر را بترسانم، چون اصلا حرف نمی زند." آنان گاهی زنان را تهدید به تجاوز می کردند و اگر وضعی نمی دیدند، در واقع نقشه آنان برملا شده بود. فردای آن روز مرا برای بازجویی بردند. از همان دم در ورودی که وارد شدم، آرش با کابلی که دو سر آن را گرفته بود، وارد شد و به من گفت: "پشت کابل را بگیر." من پشت کابل را گرفتم و او مثل کسی که گوسفندی را بکشد، مرا می کشید و تهدید می کرد. لحظاتی که گذشت اول خودم و بعد سربازها زدیم زیر خنده. آرش گفت: "چقدر بی غیرتی، نمی ترسی؟" من هم جواب دادم: "برای چه بترسم؟ من که از شکنجه ها نترسیدم، حالا چرا بترسم؟" خیلی حرصش در آمد. ناگهان رسولی آمد و گفت: "آرش بیا بریم." آرش جواب داد: "نه، لقمه خوبی گیرم اومده." رسولی جواب داد: "بابا دختر عمه ات توی خیابان منتظره." آرش یک اردنگی محکمی به من زد و به شدت پرت شدم. بعد گفت: "حالا برو، فعلا وقت ندارم." همه بازجوها همین طور بودند، اگر ضعف نشان می دادی، سوء استفاده می کردند و حرف می کشیدند. طلبه ای را به خاطر دارم که هم بند ما بود و بازجویش آرش بود. در حین بازجویی، آرش او را تهدید به انجام عمل زشتی کرد؛ طلبه هم نامردی نکرد و خم به ابرو نیاورد. آرش گفت: "می خواهی فردا ما را بدنام کنی؟" طلبه رو به آرش کرد و گفت: "شما خیال کردید ما از این کارها می ترسیم؟ ما زیر تمام شکنجه ها طاقت آوردیم، درست است که این کارها به غیرت ما برمی خورد، ولی این طور نیست که با چنین تهدیدی، چیزی را لو بدهیم." آرش آن روز آن قدر آن طلبه را زد که از حال رفت. سادیسم زدن داشتند. آرش از منوچهری دستور شکنجه می گرفت و حتی منوچهری به او یاد می داد که چه مدلی بزند، مثلا می گفت: "سر کابل ها را بیشتر لخت کن، چون درد بیشتری دارد." من در بند سه،

همراه خانم‌ها رضایی، شادمان، کریمی، ناصر و فخری فرخنده بودم که خیلی گوشه گیر بود و می‌ترسید. فکر می‌کرد همه می‌خواهند از او حرف بکشند، همیشه گوشه گیر بود. 13 نفر در یک اتاق بودیم و از همه گروهی زندانی وجود داشت. مثلاً دختری بود که از مشهد آورده بودند. دختر یک سرهنگ بود که گرایشات کمونیستی داشت، اما خود او بسیار دختر خوبی بود. خیلی مبارز و فعال بود. اما این طور افراد چون عملشان از ریشه اشتباه بود، بعد از انقلاب به بیراهه رفتند. قبل از انقلاب همه دست به دست هم دادیم و فقط نابودی شاه و استقرار حکومت اسلامی را می‌خواستیم. اما این افراد فکر می‌کردند که قرار است مملکت تقسیم شود. بعد از انقلاب تا مرز کفر پیش رفتند. خانم دیگری هم بود به نام فخری که خیلی ما را مسخره می‌کرد و به من می‌گفت: "تو همش می‌گی پیش پیش پیش!" چون من داخل سلول دائماً دعا و نماز می‌خواندم و صلوات می‌فرستادم. در جواب او گفتم: "نه ما با همین صلوات‌ها بزرگ شده‌ایم. این صلوات‌ها ما را نجات خواهد داد." تمام این افراد تارومار شدند، چون واقعا ایدئولوژی و مکتب قوی نداشتند. ما را بسته به نوع جرم و وضعیتی که داشتیم، شکنجه می‌کردند. خانم خیاطی بود 25 - 26 ساله که او را از گرگان آورده و به قدری شکنجه داده بودند که کف هر دو پایش دو تکه شده بود. ظاهراً از او اسلحه هم گرفته بودند. یادم می‌آید خانمی به نام کریمی را خیلی شکنجه دادند. مادر رضایی‌ها هم همین‌طور. به خاطر دارم 25 نفر از بچه‌های 7 تا 8 ساله گرگانی را به جرم داشتن اعلامیه گرفته و به کمیته مشترک آورده بودند. این بچه‌ها پشت بازوها پنهان می‌شدند و می‌گفتند: "ما از سوسک و موش می‌ترسیم، سلول‌ها موش دارند." این بچه‌ها را خیلی کتک زدند و روحیه‌هایشان را خرد و خراب و بعد از یک هفته هم آزادشان کردند. یادم می‌آید یکی دیگر از زرنگی‌هایی که در طول ایام زندان به خرج دادم این بود که عکس‌های زندان پدرم را که شماره پرونده داشت، از داخل پرونده دزدیدم. زمانی که خبر شهادت پدرم را دادند، به ما گفتند که بعد از یک هفته برای بردن وسایل پدرتان به زندان قصر بیایید. من به این شکل عکس پدرم را از داخل پرونده کش رفتم که تا نگهبان به خودش جنید، عکس پرونده را از داخل پرونده کندم و هنوز از زندان بیرون نرفته بودم که مرا دستگیر کردند و پرسیدند: "این عکس‌ها را از کجا آوردی و چگونه دزدیدی؟" من هم به آنها جواب دادم: "ندزدیدم، نگهبانان با دست خودش به من داد." آن نگهبان خیلی قالتاق و بدجنس بود. فریاد کشید: "این دختر دروغ می‌گوید." در پاسخ گفتم: "من دروغ نمی‌گویم. یادت هست به تو گفتم پدرم را دوست دارم و می‌خواهم عکسش همراهم باشد و تو هم

دلت سوخت و عکس‌ها را به من دادی؟" بازجو هم دو سیلی محکم به صورت نگهبان کوبید و نگهبان شروع به جیغ و داد کرد. آرام به او گفتم: "همه‌اش با خوردن دو سیلی این همه فریاد می‌زنی؟ پس اگر به جای ما بودی چه می‌کردی؟" این گونه بود که من به هیچ وجه زیربار نرفتم، چون اگر می‌فهمیدند که من عکس‌ها را از داخل پرونده دزدیده‌ام، برایم سنگین تمام می‌شد. قبل از اینکه مرا دستگیر کنند و به کمیته ضد خرابکاری ببرند، پدر و برادرم هر دو در زندان قصر بودند و هیچ کس نمی‌دانست که این دو پدر و پسر هستند. تمام بدن و دست‌های برادرم را کلاً با سیگار سوزانده بودند و زخم بود، به همین دلیل پدرم لباس‌هایش را می‌شست. وقتی متوجه شدند، این دو را از هم جدا کردند. وقتی من و مادرم به ملاقات پدر رفتیم، پدرم گفتند: "برای هادی جوراب و یرپوش زیاد ببرید." علتش را پرسیدم و ایشان هم گفتند که دست‌هایش را با سیگار سوزانده و نمی‌تواند لباس‌هایش را بشوید. در کمیته مشترک، خیلی اذیت‌مان می‌کردند. بازجوها و شکنجه‌ها و حرف‌ها از یک طرف آزارمان می‌داد و اوضاع نامناسب دستشویی و حمام و فضای سلول‌ها از طرف دیگر. برای دستشویی رفتن خیلی اذیت می‌کردند. در روز سه بار اجازه می‌دادند که به دستشویی برویم. حال اگر کسی حالش بد بود و احتیاج بیشتری به قضای حاجت داشت، نمی‌گذاشتند و می‌گفتند توی ظرف غذایت کارت را انجام بده. خیلی بی‌حیا بودند. برای حمام رفتن هم سه دقیقه بیشتر وقت نداشتیم. ده الی پانزده نفری با هم می‌رفتیم و اگر دیر می‌کردیم عریان بیرونمان می‌آوردند. دخترخانم‌ها می‌ترسیدند و به همین خاطر خشک و خیس، شسته و نشسته بیرون می‌آمدند. آقایان لج‌بازی می‌کردند و بیشتر می‌ایستادند تا خودشان را بشویند، منتها با کابل، زیر آب کتک می‌خوردند. کابل هم زیر آب خیلی دردناک‌تر است. نگهبان حمام ما فریده بود که گاهی یک نگهبان به همراه او می‌آمد و خیلی آدم هرزه‌ای بود. فریده چاق و بددهن بود و کمی هم می‌لنگید. اصلاً احساس و عاطفه نداشت. تازه وقتی می‌دید بچه‌ها ناله می‌کنند، شروع می‌کرد به فحاشی. بعضی مواقع که در بند باز می‌شد، با همان صدای کلفتش فریاد می‌زد که دستور دادند بیائید بیرون و حمام بروید. بعضی وقت‌ها آب آن قدر داغ بود که می‌سوختیم و نمی‌توانستیم راحت خودمان را بشوئیم، برای همین نیمه شسته بیرون می‌آمدیم. برعکس بعضی اوقات آن قدر سرد بود که از سرما نمی‌توانستیم آبکشی کنیم و بعد از سه دقیقه هم آب را قطع می‌کردند. این اوضاع از یک طرف و نگهبان‌های بی‌حیا از سمت دیگر، مایه عذاب بودند. روزی از روزها در دستشویی متوجه شدم که یکی از نگهبان‌ها که بسیار هم آدم عوضی و هرزه‌ای بود، از

زیر در دخترها را نگاه می‌کند. داد زدم: "بی‌حیا چه کار می‌کنی؟" از آن به بعد بود که دخترها حواسشان را جمع کردند و موقع دستشویی رفتن، خودشان را جمع و جور می‌کردند. البته فقط مسئله این نبود.

نگهبان‌های دیگری هم بودند که موقع خواب که ما دراز می‌کشیدیم، سرشان را می‌گذاشتند پائین در و داخل سلول را نگاه می‌کردند. من اعتراض کردم و داد و بیداد راه انداختم و دیگر از فردای آن روز دخترها روسری سرشان می‌کردند و می‌خواستند. ما حتی آزادی نداشتیم داخل سلول راحت بخوابیم. کف سلول زیلویی انداخته بودند که خیلی کثیف بود، طوری که رغبت نمی‌کردیم روی آن دراز بکشیم، اما چاره‌ای هم نداشتیم. چون بالش نداشتیم، سرمان را روی زمین می‌گذاشتیم. 13 نفر در یک سلول بودیم و جا نمی‌شدیم و مجبور بودیم کتابی کنار هم بخوابیم که جا بشویم. سلول‌هایمان نور نداشت. گاهی می‌توانستیم غذایی را که می‌دهند ببینیم و یا نوشته‌هایی را که روی دیوار بود، بخوانیم. افراد در سلول‌های یک نفره، راحت‌تر روی دیوار می‌نوشتند، اما سلول‌هایی که چند نفر در آن زندانی بودند، از ترس اینکه نکند جاسوسی در بین باشد، خیلی روی دیوارها نمی‌نوشتند. همسر و برادرم چون با هم در یک بند و در سلول‌های کنار یکدیگر بودند، به همدیگر مورش می‌زدند و با علامت‌هایی که به دیوار می‌زدند، با هم حرف می‌زدند. خاطرم هست که در زمان دستگیری، ابتدا برادرم و بعد همسر، آقای ملازاده را دستگیر کردند. آقای غفاری هم برای اینکه به آقای ملازاده بگوید که من هیچ حرفی از تو نزدم و اگر چیزی گفتند دروغ گفته‌اند و می‌خواهند بلوف بزنند، از مورش کمک گرفت. یک بار هم قنوت گرفت و به زبان عربی گفت: "یا احمد! لاتکلم." یعنی چیزی نگو، چون من هیچی نگفتم. هرچه بگویند، دروغ است و تو بزنی زیرش. ناگهان نگهبان، در سلول آقای غفاری را باز کرد و گفت: "چه می‌کنی؟" و می‌بیند که هادی در حال نماز خواندن است. غافل از اینکه برادرم با این نماز نمایشی حرف‌ها و هماهنگی‌ها را با آقای ملازاده انجام می‌داد که چیزی لو نرود. غذاهایی را که به ما می‌دادند تعریفی نداشت. هفته‌ای یک روز تخم مرغ می‌دادند که خشک بود و نمی‌شد با نان‌هایی که موجود بود بخوریم. بچه‌ها کوره‌هایی را که می‌دادند، نگه می‌داشتند و با این تخم مرغ‌ها می‌خوردند. بعضی روزها هم که نان خالی داشتیم، به زور آب می‌خوردیم. بعضی وقت‌ها عدس پلو می‌دادند که بهتر است بگویم ساچمه پلو، چون داخل غذا سنگریزه بود. بعضی روزها قورمه سبزی بود که البته همه چیز در آن پیدا می‌شد، بادمجان، کدو و هر چیز که آدم فکرش را بکند. گاهی توی غذایشان تکه‌های گوشت هم می‌انداختند. دختری که از بچه‌های کمونیست بود، داخل

سلول این گوشت‌ها را ریز ریز می‌کرد تا به یک اندازه به همه برسد. وقتی این کار را می‌کرد، من اصلاً به گوشت لب نمی‌زدم، چون ما کمونیست‌ها را نجس می‌دانستیم و فقط مقداری از برنج را می‌خوردیم. تمام این خاطره‌ها درس عبرت است برای کسانی که فکر می‌کنند انقلاب به راحتی به دست آمده است. باید قدر تمام افرادی را که جانشان را در راه ملت و انقلاب دادند، بدانیم و به آنان ارج بنهیم. واقعا تحملش سخت است، کسانی که در این راه شکنجه شدند، کسانی که مدت‌ها نزدیک شش ماه با دست و پای زنجیر شده راه می‌رفتند و حتی برای دستشویی از لگن استفاده می‌کردند و دست‌ها و پاهایشان، چشم‌هایشان و همه اعضای بدنشان مملو از زخم و جراحت ناشی از شکنجه بود. به یاد دارم یک روز مانده بود به شهادت پدرم، به ملاقات ایشان رفتیم و به ما گفتند: "اینها مرا می‌کشند. نگذارید جنازه‌ام اینجا بماند. اینها حتماً مرا می‌سوزانند." به ما می‌گفتند باید امضا بدهید که پدرتان خودش مرده تا ما جنازه را تحویل دهیم و من امضا ندادم. آرنج ایشان را شکسته بودند، طوری که آویزان بود و بر اثر شکنجه زیاد در آپولو و ضربات باتوم، سرشان طوری شده بود که مشت من در آن جا می‌گرفت. پاهایشان را سوزانده بودند و یک ذره گوشت نداشت و ... تمام این افراد، پدر من و خیلی‌های دیگر، جوان‌های دیگر این شکنجه‌ها را دیدند که روزگاران بهتر شود، دینمان از این بهتر برقرار شود اما روز به روز دریغ از دیروز. از جوان‌ها می‌خواهم که هرچه بیشتر با قرآن و نهج‌البلاغه انس بگیرند. یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت است. اگر لحظه‌ای فکر کنند که چه موجودی هستند، هیچ وقت به راه اشتباه نمی‌روند. و هم اکنون در این زمان بسیار خوشحالم که کمیته مشترک ضد خرابکاری تبدیل به موزه شده است تا همگان بدانند که آن زمان چه اتفاقی‌هایی رخ می‌داده است. باید طوری باشد که مردم به خصوص جوانان بتوانند به راحتی و بدون هیچ مشکلی به موزه بیایند و ببینند که این انقلاب با زحمت به دست آمده است و به راحتی نگذارند که امریکا و انگلیس و اسرائیل بیایند و کشور عزیزمان را تحت سیطره خود گیرند. خداوند نیاورد روزی را که مسئولین و مردم آنچه را که بر این کشور رفته است، فراموش کنند. *منبع: شاهد یاران «ویژه نامه 30 سالگی انقلاب اسلامی» در خبرگزاری فارس انتهای پیام

خوشروئی از اخلاق محمدی است

خوشرویی، هم در نگاه مطرح است، هم در لبخند. هم در گفتار آشکار می شود، هم در رفتار. چه بسا « رابطه ها و دوستیهایی که با «ترشرویی» و «اخم کردن» و «عبوس شدن» به هم خورده است. از سوی دیگر مبدء بسیاری از آشناییها هم یک «تبسم» بوده است

وقتی با چهره شکفته و باز با کسی روبه رو می شوید، در واقع کلید محبت و دوستی را به دست او داده اید. برعکس، چهره اخمو و ابروهای گره خورده و صورت درهم و بسته، دریچه ارتباط و صمیمیت را می بندد. اگر این خوشرویی و خنده رویی با نیت پاک و الهی انجام گیرد، علاوه بر تأثیر محبت آفرین، «حسنة» و «عبادت» به حساب می آید

امام باقر(ع) می فرماید: (تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِي وَجْهِ اخِيهِ حَسَنَةٌ. لبخند انسان به چهره برادر دینی اش «حسنة» است!)

تبسم، مبدء بسیاری از آشناییها و زداینده بسیاری از غمها و کدورتهاست. شگفت از کسانی است که از این کار بی زحمت و رنج و خرج، که برکات فراوان دارد، طفره می روند و به سختی حاضرند «گلخنده» مسرت را بر لبان خود و چهره دیگران بیافرینند. برخورد با چهره باز با دیگران، آنان را آماده تر می سازد تا دل به دوستی با شما بسپارند. خنده رویی و بشاش بودن، دیگران را دل و جرأت می بخشد، تا بی هیچ هراس و نگرانی، با شما باب آشنایی را باز کنند و سفره دلشان را پیشتان بگشایند

اگر با خوشرویی، بتوانید بار سنگین غم دوستان را سبک کنید، کارتان عبادت است و اگر با یک تبسم، بتوانید خاطری را شاد سازید، به خدا نزدیک تر شده اید. به قول حافظ

دایم گل این بستان، شاداب نمی ماند / دریاب ضعیفان را، در وقت توانایی

وقتی یک چهره گشاده و لبخند صمیمی، غمی را از دل می زداید، چرا باید از این «احسان»، دریغ کرد؟ بعضیها حضوری غم آفرین دارند، برخی هم محضری غم زدا. گروه اخیر، آیت لطف الهی اند که قدرشان ناشناخته است

انسانها تشنه محبت اند و این تشنگی، جز با ملاحظت و خوشرویی برطرف نمی شود. اگر اولین برخورد ما با کسی، به گونه ای باشد که غم او را به شادی و نگرانی اش را به اطمینان مبدل سازد، دریچه ای به دنیای صفا و سرور به رویش گشوده ایم. این نیز نزد خداوند، حسنه و عبادت است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ... به هر کس برخورد می نمودند، از بزرگ و کوچک، ثروتمند و فقیر، سلام می کردند و اگر به جایی حتی برای خوردن خرمایی خشک دعوت می شدند، آن را کوچک نمی شمردند. زندگیشان کم هزینه بود، بزرگ طبع، خوش معاشرت و گشاده رو بودند، بی آن که بخندند، همیشه متبسم بودند، بی آن که اخمو باشند، محزون بودند، بی آن که از خود ذلتی نشان دهند، متواضع بودند، می بخشیدند ولی اسراف نمی نمودند، دل نازک و نسبت به تمام مسلمانان مهربان بودند.¹

تواضع و بردباری یکی از مصادیق اخلاق محمدی

بردباری و صبر و تواضع اهل بیت علیهم السلام

اهل بیت (ع) از همه بردبارتر و صبورتر و خوش اخلاق تر بودند .

خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

من ده سال در خانه پیامبر بودم . یکبار نشد که حضرت بمن بگوید چرا اینکار را نکردی و یا چرا این کار را کردی؟

یکشب که برای افطار حضرت مقداری شیر آماده شده بود، پیامبر دیر بمنزل آمدند و من بخیال اینکه جائی مهمان هستند، افطاری حضرت را خوردم ! وقتی پیامبر آمدند از همراهانش پرسیدم که آیا حضرت افطار کرده اند؟ گفتند نه ! هنوز چیزی نخورده اند . من بسیار نگران شدم که اگر حضرت افطاری خود را بخواند، من چه کنم؟ اما گویا پیامبر صلی الله علیه و آله می دانست لذا چیزی نفرمود و آب افطار نمودند!⁽²⁾

آمده است که یکنفر یهودی که از حضرت طلبکار بود، نزد پیامبر آمد و طلب خود را خواست . حضرت فرمود الان چیزی ندارم . یهودی گفت منم شما را رها نمی کنم تا طلب

1. جایگاه اهل بیت علیهم السلام در جهان هستی . -بحار الانوار 259/50

2. زندگانی پیامبر اسلام.

مرا بدهید !

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس منم با تو اینجا می نشینم . پیامبر صلی الله علیه و آله با یهودی بود تا اینکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح را همانجا بجا آورد . مسلمانها متوجه شدند و با چشم و ابرو یهودی را تهدید می کردند که دست از پیامبر بردارد . حضرت متوجه شد و فرمود: از این مرد چه می خواهید؟ گفتند: او شما را حبس کرده است ! فرمود: خداوند سبحان مرا مبعوث نکرده که در حق هم پیمانم یا دیگران ظلم کنم !

وقتی روز بعد شد و خورشید بالا آمد، یهودی شهادتین را گفت و مسلمان شد و نصف مالش را بخشید و عرض کرد:

بخدا قسم! من این جسارت را بشما نکردم مگر به این علت که بینم اوصاف شما مطابق با آنچه در تورات آمده می‌باشد یا خیر! زیرا در آنجا خداوند سبحان فرموده است که: تولد محمد بن عبدالله در مکه و هجرتش به مدینه است. او خشن و فریاد زننده نیست. ناسزا نمی‌گوید!

و دیدم که اوصاف شما مطابق است پس من شهادت به وحدانیت خدا و نبوت شما می‌دهم و این مالم را در اختیار شما قرار می‌دهم که هر چه درباره آن حکم کنی قبول می‌نمایم.⁽¹⁾

خنده و ترس

صعصع بن صوحان در وصف علی علیه‌السلام می‌گوید:

علی علیه‌السلام در میان ما که بود، یکی از ما بود. به هر طرف که او را دعوت می‌کردیم، می‌آمد و هر چه می‌گفتیم، می‌شنید و هر جا که می‌گفتیم، می‌نشست. با این حال چنان هیبت امام در دل ما بود که مثل اسیری بودیم در دست کسی که با شمشیر بالای سر او ایستاده و می‌خواهد گردنش را بزند.⁽²⁾

نکوهش از آداب جاهلی ذلت بار

بسیاری از پادشاهان و قدرتمندان در طول تاریخ مردم را وادار می‌کردند که در برابرشان به خاک بیافتند، گرنش کنند، خم شوند، و انواع ذلت‌پذیری‌ها را بر خود هموار کنند.

وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام برای رفتن به صفین به شهر انبار رسید دید که مردم شهر تا امام علی علیه‌السلام را دیدند از اسب‌ها پیاده شده، و در پیش روی آن حضرت شروع به دویدن کردند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام علت را پرسید.

گفتند:

یک رسم محلی است که پادشاهان خود را اینگونه احترام می‌کردیم.

امام علی علیه‌السلام ناراحت شد و فرمود:

فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أَمْرًاؤُكُمْ!

وَإِنَّكُمْ لَتَشُقُّونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ، وَتَشَقُّونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ.

وَمَا أَعْخَسَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ، وَأَرْبَحَ الدَّعَاةَ مَعَهَا الْإِمَانُ مِنَ النَّارِ!

(به خدا سوگند! که امیران شما از این کار سودی نبردند، و شما در دنیا با آن خود را به زحمت می افکنید، و در آخرت دچار رنج و زحمت می گردید، و چه زیانبار است رنجی که عذاب در پی آن باشد، و چه سودمند است آسایشی که با آن امان از آتش جهنم باشد.) - حکمت 37 نهج البلاغ

جواب ناسزا

1. ستارگان درخشان، ج 1، ص 24.

2. منتهی الامال، ج 1، ص 290.

روزی یک نفر یهودی سر راه امام حسن علیه السلام را گرفت و به حضرت ناسزاهای زیادی گفت. تا زمانی که آن مرد حرف می زد، امام ساکت بود. وقتی که او ساکت شد، امام به او سلام کرد و خنده نمود و فرمود: ای پیرمرد! گمان می کنم غریب هستی و امر بر تو مشتبّه شده است. اگر چیزی از ما می خواهی بتو می دهیم و اگر درخواست ارشاد و هدایت کنی تو را ارشاد می کنیم و اگر گرسنه باشی تو را سیر می نمائیم و اگر بی لباس هستی، بتو لباس می دهیم و اگر محتاج می باشی، تو را بی نیاز می کنیم و اگر حاجتی داری حاجت تو را برآورده می نمائیم و اگر بخانه ما بیائی تو را مهمان می کنیم و ...

وقتی مرد شامی این برخورد را از حضرت دید، به گریه افتاد و گفت: من شهادت می دهم که تو خلیفه خدا در زمینی.⁽¹⁾

آزادی در مقابل شکستن سر امام

نقل شده که کنیز امام علیه السلام در حالی که می خواست آب بریزد، آفتابه از دستش بر سر امام علیه السلام افتاد و سر امام شکست.

امام به او نگاهی کرد. کنیز گفت: «والکاظمین الغیظ! والعافین عن الناس!» (مؤمنین خشم خود را کنترل کرده و از مردم درمی گذرند) امام فرمود: تو را بخشیدم. او گفت: «والله یحبّ المحسنین!» (خداوند نیکوکاران را دوست دارد) امام فرمود: تو در راه خدا آزادی.⁽²⁾

یکی از بستگان امام سجاد علیه السلام در حضور اصحاب به حضرت اهانت‌هایی نمود. ولی امام به او جوابی نداد. وقتی او رفت، امام به اصحاب فرمود: شنیدید که این شخص چه حرفهائی زد. حال برویم تا جواب او را بدهم. در این حال امام آیات «والكاظمين الغيظ . والعافين عن الناس . واللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» را تلاوت می نمود. اصحاب فهمیدند که امام با او تندی نخواهد کرد. وقتی به در خانه او رفتند، امام در خانه او را زدند. او بیرون آمد و امام فرمود: شما آمدید و در حضور اینها این حرفها را زدی! اگر راست گفته باشی، خدا مرا بیامرزد! و اگر دروغ گفته باشی، خدا تو را بیامرزد!

1. منتهی الامال، ج 1، ص 417.

2. ستارگان درخشان، ج 6، ص 33.

او گفت: من به این حرفها سزاوارترم و از امام عذرخواهی نمود.⁽¹⁾

هدایت با برخورد خوب

شخصی در زمان امام هفتم علیه السلام سر راه حضرت را می گرفت و به اهل بیت : اهانتها می نمود و هرگاه اصحاب امام می خواستند به او آسیبی برسانند، امام مانع می شد و اذیت کردن او را ممنوع کرده بود. روزی امام آدرس آن شخص را پرسیدند و سواره به مزرعه او رفتند. او وقتی دید که امام بطرف او می آید صدا زد که من راضی نیستم در زمینهایم راه بروید ولی امام اعتنائی نکرده و نزد او رفتند و با او احوالپرسی نموده و پرسیدند که چه کاشته‌ای و چقدر می خواهی برداشت کنی و از این سؤالات از او پرسیدند.

سپس برای او دعا کردند و مبلغی پول به او دادند. او با این برخورد امام، منقلب شد و گفت: اگر قبلاً بمن می گفتند که بدترین آدم کیست؟ شما را معرفی می کردم. ولی اکنون اگر از من پرسند که بهترین شخص کیست؟ شما را معرفی می نمایم.⁽²⁾

حالات امام رضا علیه السلام

یاسر خادم امام رضا علیه السلام می گوید که:

هر وقت امام رضا علیه السلام سر سفره می نشست، همه خدمتکاران را بر سر سفره جمع می کرد. خواه کوچک و خواه بزرگ حتی آن کسی که سرپرستی حیوانات را به عهده داشت یا آن کسی که حجامت می نمود نیز سر سفره حضرت بود.

امام به ما فرموده بود که:

اگر مشغول غذا خوردن بودید و من شمارا صدا زدم بلند نشوید حتی اگر من بالای سر شما ایستاده باشم. لذا اگر امام کسی را صدا می زد و می گفتند دارد غذا می خورد، امام می فرمود: پس بگذارید غذایش تمام شود⁽³⁾.

1. ستارگان درخشان، ج 6، ص 28.

2. منتهی الامال، ج 2-اعلام الوری باعلام الهدی /306

3. ستارگان درخشان، ج 10، ص 35.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نمونه کامل تواضع و احترام به دیگران بود و به همه حتی کودکان سلام می کرد و هرگز برتری او بر همه بشریت باعث غرور او نشد و در همه عمر در مقابل همه مسلمین تواضع می نمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(من تواضع رفعه الله و من تکبر وضعه الله).

کسی که تواضع نماید خداوند سبحان او را بالا می برد و کسی که تکبر کند خداوند سبحان او را پایین می آورد.⁽³⁾

شاعر گوید:

تواضع رسول خدا صلی الله علیه و آله به مرتبه ای بود که در جنگ خیبر بر الاغی سوار شده بود که لجامش از لیف خرما بود و بر اطفال و زنان سلام می کرد. روزی شخصی با آن حضرت سخن می گفت و می لرزید حضرت فرمود: چرا از من می ترسی من که پادشاه نیستم.⁽⁴⁾

1. سوره لقمان، آیه 18.

2. سوره لقمان، آیه 37.

3. خوبی ها و بدی ها - تحریر المواعظ العددیه 33/

4. خوبی ها و بدی ها - مکارم الاخلاق/16

از جابر انصاری روایت شده که گفت: من در نوزده جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و می دیدم که پیامبر در پشت سر مردم حرکت می کرد تا ضعیفان را به قافله رساند و هنگامی که ضعیفی را می دید او را سوار بر مرکبش کرده و برای او دعا می کرد.⁽¹⁾

محبت به بیماران و افراد فقیری کس و تنها و افرادی که مردم به آنها بی اعتنا هستند جزو اخلاق محمدی است

در کتاب هزار و یک حکایت آمده که یکی از اطرافیان مرحوم شیخ هادی نجم آبادی نقل می کرد: یک روز یکی از علاقه مندان شیخ که مردی افغانی بود و گاهگاهی به دیدن شیخ می آمد برای او پیغام داد که من دچار و با شده ام به خاطر خداوند سبحان بر سر بالینم بیایید. شیخ با آنکه سالها بود هیچ جا نرفته بود آهنگ عیادت بیمار را کرد و به من گفت تو هم بیا من قبول کردم و به همراه وی به خانه بیمار و بازده رفتیم

. بیمار از شدت استفراغ و اسهال کاملاً توانایی خود را از دست داده بود بطوری که در حضور ما دو بار به سختی خود را به توالت رساند ولی بار سوم دیگر یارای حرکت نداشت . شیخ رو به من کرد و گفت این مرد غریب است قادر به حرکت نیست وی را سر پا بگیر که پیش خداوند سبحان بی‌مزد نیست . من برخواستم او را به توالت بردم و سر پا گرفتم از شدت عفونت و گند حالم بهم خورد . سپس او را شسته و خوابانیدم . پس از چندی باز هم آن مرد غریب اسهال گرفت . این بار خود شیخ برخاست و او را بغل گرفت . من هر چه اصرار کردم که من جوانم و شما پیر و ناتوانید این کار را بمن واگذار کنید قبول نکرد و گفت این بار نوبت من است و بعد مرد بیمار را به توالت برد . از آن پس شیخ هادی تا زمان مرگ بیمار غریب و بی‌کس افغانی به خانه او می‌رفت و پرستایش می‌کرد و پس از مرگ بیمار، او را به خاک سپرد!

حاج قاسم سلیمانی وقتی نزدیک ایام عید می‌خواست به کرمان و به دیدار ولدین خود برود، به همسر این جانباز زنگ می‌زد و می‌گفت من دو روز به خانه شما می‌آیم. لباسی تهیه می‌کرد و به خانه او می‌رفت. جانباز را استحمام می‌داد...

«جانباز قطع نخاعی "ناصر توبه‌ای‌ها" در سن 21 سالگی فرماندهی یکی از گردان‌های لشکر 41 ثارالله کرمان را برعهده داشت که در آن زمان حاج قاسم سلیمانی در سمت فرماندهی لشکر خدمت می‌کرد. سردار شهید حاج قاسم سلیمانی وقتی نزدیک ایام عید می‌خواست به کرمان و به دیدار ولدین خود برود، به همسر این جانباز زنگ می‌زد و می‌گفت من دو روز به خانه شما می‌آیم. لباسی تهیه می‌کرد و به خانه او می‌رفت. جانباز را استحمام می‌داد، تخت او را آماده می‌کرد و در این دو روز به همسر جانباز می‌گفت کار آشپزخانه هم به عهده من است؛ دو روز خدمت گذاری این جانباز قطع نخاعی را داشت، بعد به سمت کرمان می‌رفت. این جانباز در دی ماه سال 1392 به دیار حق شتافت».

برخورد گرم امام سجاد علیه‌السلام با جذامیان

در روایت است که روزی امام سجاد علیه‌السلام به دسته‌ای جذامی‌ها گذشت که مشغول خوردن نهار بودند و امام را به خوردن غذا دعوت کردند . حضرت فرمود: اگر روزه نبودم هر آینه با شما غذا می‌خوردم پس از آن به منزل رفته دستور داد غذای بسیار مطبوعی و لذیذی تهیه کنند و آنگاه ایشانرا دعوت نموده و با آنها غذا میل فرمود .

امام صادق علیه السلام فرمود: از نشانه‌های تواضع آنست که به محلی در پایین مجلس راضی باشی و سلام کنی بر هر که می‌بینی و بحث و مجادله را واگذاری اگر چه حق با تو باشد و دوست نداشته باشی تو را بر پرهیز کاری مدح کنند.⁽²⁾

ملاقات گرم امام کاظم علیه السلام با فردی مستضعف

امام هفتم علیه السلام به مردی بادیه نشین که زشت رو بود گذشت به او سلام کرده مدتی پهلویش نشست و با او صحبت نمود. هنگامی که خواست حرکت کند فرمود: چنانچه کاری داشته باشی در انجامش حاضرم. اصحاب به انجناب عرض کردند یابن رسول الله صلی الله علیه و آله پهلوی چنین کسی می‌نشینی؟ آنگاه خود را نیز آماده برای انجام خدماتش قرار می‌دهی. حضرت فرمود: او هم بنده‌ای از بندگان خداست و قرآن کریم ما را باهم برادر قرار داده و نسبت ما و او به یک پدر یعنی حضرت آدم منتهی می‌شود و هر دو دارای یک دین به نام اسلامیم.

از اینها گذشته شاید روزگار کاری کند که روزی به او محتاج شویم. اگر امروز تکبر کنیم در آنروز خواهید دید چگونه بواسطه احتیاج در مقابلش کوچک و متواضع شده‌ایم.⁽³⁾

1. خوبی‌ها و بدی‌ها - مکارم الاخلاق/20

2. خوبی‌ها و بدی‌ها - بحار الانوار/124/72

3. خوبی‌ها و بدی‌ها.

در وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام است که فرمود: یا علی علیه السلام به خدا سوگند! فروتن و متواضع اگر در دل چاه باشد خداوند سبحان باد و طوفان می‌انگیزد تا او را بالاتر از خوبان بلند کند در حکومت ستمگران. صلی الله علیه و آله⁽¹⁾

امام صادق علیه السلام فرمود: تواضع مایه اصلی هر شرف محبوب و مقام بلند است.⁽²⁾

علی علیه السلام: (من تألف الناس احبوه)

کسی که با مردم الفت و محبت داشته باشد مردم او را دوست دارند.⁽³⁾

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر متواضعین را دیدید تواضع کنید اگر متکبران را دیدید تکبر کنید. و همچنین حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر صاحب نعمتی مورد حسد واقع می شود مگر صاحب تواضع و تواضع از اخلاق پیامبران بوده است و تکبر از اخلاق کفار و فرعون ها بوده است.⁽⁴⁾

پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به یاران خود چنین فرمود: چه شده است که شیرینی عبادت را در شما نمی بینم پرسیدند شیرینی عبادت در چیست؟ فرمود: در فروتنی.⁽⁵⁾

خداوند سبحان در قرآن کریم می فرماید:

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا».⁽⁶⁾

بندگان خدا کسانی هستند که بی تکبر و یا آرامش بر روی زمین راه می روند و هر گاه جاهلین آنها را مخاطب قرار می دهند سلام گفته و عبور می نمایند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: بدرستی که خداوند سبحان وحی نموده بمن که تواضع نمایم.⁽⁷⁾

گفتار خداوند سبحان با موسی علیه السلام:

مروست که خداوند سبحان به موسی علیه السلام وحی فرمود: هرگاه برای مناجات آمدم کسی که خودت را از او بهتر و بالاتر می دانی همراهت بیاور.

1. خوبی ها و بدی ها - مکارم الاخلاق/438

2. خوبی ها و بدی ها.

3. خوبی ها و بدی ها - مستدرک الوسائل 298/11

4. خوبی ها و بدی ها - نصایح/77

5. خوبی‌ها و بدی‌ها - مجموعه ورام 201/1

6. سوره فرقان، آیه 63.

7. خوبی‌ها و بدی‌ها - منیة المرید/193

موسی علیه السلام هر فردی از بشر را که نگریست جرأت نکرد بگوید من از او بهترم. پس افراد بشر را رها کرده و در اصناف حیوانات ملاحظه نمود تا رسید به سگ جرب داری. با خود گفت این را همراه می‌برم. بندی بگردن سگ بست و همراه آورد چون قدری راه رفت پشیمان شد بند را باز کرد و سگ را رها نمود. و چون به محل مناجات رسید خداوند سبحان فرمود: کجا است آنچه به تو امر کردیم. گفت: خداوندا شخصی را نیافتم خداوند سبحان فرمود: بعزت و جلالم سوگند اگر شخصی را باخود آورده بودی نامت را از جزو پیامبران خارج می‌کردم.⁽¹⁾

سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بود که هر که را سه روز نمی‌دید احوال او را می‌پرسید اگر می‌گفتند که بسفر رفته برای او دعا می‌کرد و اگر حاضر بود بدیدن او می‌رفت و اگر بیمار بود عیادتش می‌کرد.⁽²⁾ شاعر می‌گوید:

گدا گر تواضع کند خوی اوست

تواضع ز گردن فرازان نکوست

تواضع پیامبر خدا

آمده است که در سفری که عده‌ای از اصحاب با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به محلی می‌رفتند در منزلی که استراحت می‌کردند تصمیم جمعیت بر این شد که برای غذا گوسفندی را ذبح و آماده کنند. یکی از اصحاب گفت: سربریدن گوسفند بامن، دیگری گفت: کندن پوست آن بامن، سومی گفت: پختن گوشت آن بامن، چهارمی، ...

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: جمع کردن هیزم از صحرا با من. اصحاب عرض کردند ما که هستیم نیازی به زحمت شما نیست. حضرت فرمود: می‌دانم ولی خداوند سبحان دوست ندارد کسی خودش را از دیگران امتیاز دهد.

سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بود که هر که را سه روز نمی دید احوال او را می پرسید اگر می گفتند که بسفر رفته برای او دعا می کرد و اگر حاضر بود بدیدن او می رفت و اگر بیمار بود عیادتش می کرد .

از جابر انصاری روایت شده که گفت: من در نوزده جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و می دیدم که پیامبر در پشت سر مردم حرکت می کرد تا ضعیفان را به قافله رساند و هنگامی که ضعیفی را می دید او را سوار بر مرکبش کرده و برای او دعا می کرد.^۱

تواضع پیامبر خدا

روزی پیغمبر (ص) به منزل فاطمه س رفت و دید که علی (ع) و فاطمه (س) هر دو مشغول کارند و گندم آرد می کنند. پیغمبر ص فرمود کدامیک خسته ترید؟ علی (ع) عرض کرد فاطمه ای رسول خدا.

پیغمبر (ص) از فاطمه خواست که جایش را به او بدهد. سپس پیغمبر (ص) بجای فاطمه س نشست و مشغول آرد کردن شد.^۲

نجات مشرک خوش اخلاق

«چند تن از مشرکین، بقصد ترور پیامبر به مدینه آمدند ولی دستگیر شدند . چون حاضر به اسلام آوردن نشدند، پیامبر دستور داد که به غیر از یکنفر از آنان، بقیه را بکشند . شخص آزاد شده از پیامبر سؤال کرد: به چه دلیل همه رفقای من کشته شدند، ولی مرا زنده نگه داشتید؟

حضرت فرمود: زیرا جبرئیل از طرف خداوند سبحان بر من نازل شد و خبر داد که تو دارای پنج خصلت هستی که خدا و رسول آنها را دوست دارند . اول آنکه تو نسبت به ناموس و خانوادهات غیرت داری . دوم آنکه مردی با سخاوتی . سوم آنکه راستگویی . چهارم آنکه شجاعت داری . پنجم آنکه خوش اخلاقی .

آن مرد با شنیدن این سخن، به حضرت ایمان آورد و مسلمان شد .^۱

^۱ مکارم الاخلاق/20

^۲ بحار/50/43

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روزهای آخر بیماری در حالی که سرش را با پارچه‌ای بسته بود، سه  روز پیش از شهادت خود، به مسجد آمد و شروع به سخن نمود و در طی سخنان خود فرمود: هر کسی حقی بر گردن من دارد برخیزد و اظهار کند، زیرا قصاص در این جهان، آسان‌تر از قصاص در روز رستاخیز است!

در این موقع سواده بن قیس برخاست و گفت: موقع بازگشت از نبرد "طائف" در حالی که بر شتری  * سوار بودید، تازیانه خود را بلند کردید که بر مرکب خود بزنید.
اتفاقاً تازیانه بر شکم من اصابت کرد، من اکنون آماده گرفتن قصاصم 

درخواست پیامبر یک تعارف اخلاقی نبود؛ بلکه جداً مایل بود حتی یک چنین حقوقی را جبران نماید .
گذشته از این، چون اصابت تازیانه بر شکم سواده عمدی نبود، از این نظر او حق قصاص نداشته است، ... بلکه با پرداخت دیه‌ای جبران می‌گردید. مع الوصف پیامبر، خواست، نظر وی را تأمین کند

پیامبر دستور داد، بروند همان تازیانه را از خانه بیاورند، سپس آماده قصاص شدند .
یاران رسول خدا با دلی پر غم و دیدگانی اشکبار و ناله‌هایی جانگداز، منتظرند که جریان به کجا خاتمه  ♦ می‌پذیرد؛ آیا سواده واقعا از در قصاص وارد می‌شود؟

ناگهان دیدند سواده بی اختیار، بجای قصاص، شکم و سینه پیامبر را می‌بوسد؛ .
در این لحظه پیامبر او را دعا کرده، فرمود: خدایا! از سواده بگذر، همانطور که او از پیامبر اسلام در ... گذشت

هرگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله یکی از اصحاب خود را غمگین می دیدند، با شوخی او را خوشحال می کردند و می فرمودند: خداوند، کسی را که با برادران (دینی) اش با ترشروی و چهره عبوس روبرو¹ شود، دشمن می دارد

محبوب ترین رفیق

پیامبر (ص) کنار چاهی رفت تا غسل کند، یکی از اصحاب بنام حذیفه، پارچه ای با دست خود در برابر  آنحضرت گرفت تا کسی او را نبیند، وقتی که غسل آنحضرت تمام شد، «حذیفه» نیز آماده شد که غسل کند، این بار پیامبر (ص) پارچه را بدست گرفت و در برابر حذیفه قرار داد، تا کسی او را نبیند، حذیفه مادرم بفدایت (جسارت می شود) این کار را نکنید، پیامبر (ص)  عرض کرد: ای رسول خدا پدرم و فرمود: «هیچ افرادی با هم رفیق نشدند مگر اینکه محبوبترین آنها در پیشگاه خدا آنکسی است که رفاقتش نسبت به دیگران بیشتر باشد». داستانها و پندها جلد 4

میهمان سرزده

از اهل مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله و پنج نفر از اصحاب او را به غذائی که آماده کرده بودند دعوت نمودند. حضرت دعوت آنها را پذیرفت اما وقتی به منزل میزبان می رفتند در بین راه یک نفر دیگر که دعوت نشده بود به آنها گروید. وقتی به منزل نزدیک شدند پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: آنها تو را دعوت نکرده اند همین جا بنشین تا من با آنها صحبت کنم و همراهی تو را، با آنها در میان گذارم و اجازه ورودت را بگیرم. (بحار الانوار، ج 16، ص 236).

بخاطر نامهربانی یکی از مسلمانان با صفیه پیامبر با او ازدواج کرد!

در جنگ خیبر که با حضور شخص پیامبر (ص) در سال هفتم هجرت رخ داد، پس از پیروزی سپاه اسلام بر سپاه کفر، جمعی از یهودیان به اسارت سپاه اسلام درآمدند، یکی از اسیران، صفیه دختر حی بن اخطب (دانشمند سرشناس یهود) بود. بلال حبشی، صفیه را به همراه زنی دیگر به اسارت گرفت و آن‌ها را به حضور پیامبر (ص) آورد، ولی هنگام آوردن آن‌ها اصول اخلاقی را رعایت نکرد، و آن‌ها را از کنار جنازه‌های کشته شدگان یهود حرکت داد، صفیه وقتی که پیکرهای پاره پاره یهودیان را دید بسیار ناراحت شد و صورتش را خراشید، و خاک بر سر خود ریخت، و سخت گریه کرد. هنگامی که بلال آن‌ها را نزد پیامبر (ص) آورد، پیامبر (ص) از صفیه پرسید: «چرا صورتت را خراشیده‌ای و این گونه خاک آلود و افسرده هستی؟!» صفیه ماجرای عبورش از کنار جنازه‌ها را بیان کرد، رسول اکرم (ص) از رفتار غیر انسانی و «خلاف اخلاق اسلامی بلال حبشی ناراحت شده و بلال را سرزنش کرده و فرمود

یا نزع منک الرحمۃ یا بلال حیث تمر بامراتین علی قتلی رجالهما

ای بلال! آیا مهر و محبت و عاطفه از وجود تو رخت بر بسته که آن‌ها را از کنار کشته شدگان عبور می‌دهی؟! چربی رحمی کردی؟! جالب این که پیامبر اکرم (ص) برای جبران رنج‌ها و ناراحتی‌های صفیه، با او ازدواج کرد، سپس او را آزاد، و بار دیگر بپیش نهاد صفیه با او ازدواج نمود و به این ترتیب، ناراحتی‌های او را به طور کلی از قلبش زدود

نهایت مهربانی با اصحاب

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله از یاران و اصحابش عیادت می‌کرد و جویای احوال آنان بود چنان که آنان او را عیادت می‌کردند و جویای حال او بودند. او هنگام جدا شدن از آنان وداعشان می‌کرد چنان که آنان او را وداع می‌کردند و هنگام برخورد با آنان به آغوششان می‌گرفت چنان که آنان او را به آغوش می‌گرفتند و رویشان را بوسه می‌داد چنان که رویش را بوسه می‌دادند و به آنان می‌گفت: پدر و مادرم فدایتان! چنان که آنان به او می‌گفتند پدران و مادرانمان فدایت

یکی از شاگردان علامه طباطبایی نقل کردند که، بارها اتفاق افتاد که وقتی به محضرش رسیدم، ایشان شخصاً برایم چای آوردند و این برای من خیلی سنگین بود و هرچه اصرار کردم که ایشان این کار را انجام ندهند، نمی پذیرفتند و چون اکثر اوقات کسی در منزل نبود و اگر هم کسی در منزل بود یک نفر بود که برای انجام کارها بیرون می رفت و لذا ایشان تنها می ماند و شخصاً اقدام به پذیرایی از میهمان می کرد، در هر حدی که میهمان بود. از هیچ کس حتی فرزندان خود برای پذیرایی و خدمت از میهمان کمک نمی گرفت. هنگامی که درب خانه را می زدند برایش بیگانه و آشنا یا یک یا صد نفر تفاوت نداشت، خودش معمولاً بلند می شد و در را باز می کرد و با روی خوش از مراجعین استقبال می کرد

پیامبر ما که الگوی حسنه هستند خوش زبان بودند و هرگز از حضرتش حرف نامناسبی نشنیدند. حتی نسبت به دشمنانشان نیز حضرت با نرمی سخن می گفتند.

خوش زبانی از مصادیق اخلاق محمدی است.

هم قران کریم و هم رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام به ما سفارش کرده اند که بد زبان نباشیم بلکه خوش زبان باشیم. همیشه حرفهایی بزنیم که باعث زیاد شدن محبت بشود. باعث وحدت بشود. باعث دوستی بشود. عیب دیگران را نگوییم. دیگران را سرزنش نکنیم. خوبیهای دیگران را بگوییم و از بدیهای آنها حرف نزنیم. زبان خود را از طعنه زدن به دیگران پاک کنیم. دیگران را با زبانمان کوچک نکنیم. تحقیر نکنیم. ناسزا نگوییم. عیب دیگران را بر زبان نیاوریم.

در این صورت خدا از ما راضی خواهد بود چون با زبان دیگران را اذیت نکردیم..

ولی کسی که با زبانش دیگران را اذیت می کند و مردم از زبان او بیم دارند او ادم بدی هست.

باید زبان خود را عادت بدهیم به اینکه مطالب خوب بگویید. و از زشت گویی پاک باشد از حرفهای بی فایده دور باشد. و بلکه حرفهایی بزنند که خیر باشد. به نفع مردم باشد. و این حق زبان به گردن صاحبش است

از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): کسی که مردم به خاطر زشتگوئیش از همنشینی و معاشرت با او

بدشان بیاید مسلماً از بدترین بندگان خداست

ان من اشر عباد الله من تکره مجالسته لفحشه^۱

از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): کسی که از زبان او مردم می ترسند، اهل آتش است. بدترین مردم کسی است که مردم او را، از ترس شر او و اذیت زشتگویی اش، اکرام کنند. بدترین مردم نزد خداوند در روز قیامت کسانی هستند که از ترس شرشان (در دنیا) اکرام و احترام شوند.

من خاف الناس لسانه فهو من اهل النار شر الناس من اكرمه الناس اتقاء شره واذی فحشه شر الناس عندالله
يوم القيمة الذين يكرمون اتقاء شرهم^۱

آورده اند که امام صادق (ع) دوستی داشت که با غلامش همیشه در خدمت حضرت بود روزی با غلامش بدنبال حضرت (ع) در بازار حرکت می کردند در راه احتیاجی به غلامش پیدا کرد برگشت او را ندید چند بار او را صدا کرد تا اینکه او را دید پس فحش به او و مادرش داد و به او گفت: ای فرزند زن زناکار حضرت وقتی این جمله را از او شنید فرمود: سبحان الله من تو را آدم متقی می دانستم این چه سخن بود که به او گفתי عرضکرد مادرش کنیز و کافر است حضرت فرمود: کافر باشد هر دینی برای ازدواج خودشان قانونی دارند و طبق آن قانون حلال زاده هستند و من دیگر با تو رفاقت نمی نمایم و بین او و حضرت جدایی افتاد تا زمانیکه مرگ سراغ آن شخص آمد

از امام صادق (علیه السلام): گروه شیعه! زینت ما باشید و نه عیب ما، و برای مردم خوبی بگویید و زبانهایتان را نگهدارید و آن را از سخن زائد و گفتار زشت باز دارید
معاشر الشيعة كونوا لنا زیناً ولا تكونوا علينا شیناً قولوا للناس حسناً واحفظوا السنتكم وكفوها عن الفضول
وقبيح القول^۲

امام سجاد (ع) فرمود: حَقُّ اللِّسَانِ إِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَى وَتَعْوِيدُهُ الْخَيْرَ وَتَرْكُ الْفُضُولِ الَّتِي لَا فَايْدَةَ لَهَا وَالْبِرُّ بِالنَّاسِ وَحُسْنُ الْقَوْلِ فِيهِمْ^۳

(وسائل الشيعة، ج 2، ص 476)

1

وسائل الشيعة، ج 2، ص 226²

امالی (مدوق) ص 368 - خصال ص 566 - مکارم الاخلاق ص 4

حق زبان، دور داشتن آن از زشت گویی، عادت دادنش به خیر و خوبی، ترک گفتار بی فایده و نیکی به مردم و خوشگویی درباره آنان است.

کسی که بخواهد بهشتی باشد باید خوش برخورد باشد. خوش زبان باشد. مهربان باشد. بخشنده باشد.

خوش زبانی یک دنیا معنی دارد. انسان با زبانش می تواند بهترین سخنها را بگوید و با زبانش ایجاد محبت و صمیمیت کند . افرادی را هدایت نماید . علم بیاموزد . نصیحت کند . با خدا راز و نیاز نماید و دهها کار مفید انجام دهد .

خوش زبانی به این است که زبانش برای دیگران خیر و خوب باشد. با زبانش واسطه ازدواج دونفر بشود. با زبانش بین افرادی که اختلاف دارند وساطت کند

خوش زبانی به این است که با فرزندانش با لطافت و زیبایی و نرمی حرف بزند. با همسرش با خوبی حرف بزند. با والدینش با محبت حرف بزند.

شخصی که منکر خدا بود پیش یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام رفت تا با او بحث کند. اون اصحاب وقتی شنید که این فرد وجود خدا را انکار می کند عصبانی شد و سر او داد کشید و با تندی با او برخورد کرد. این فرد منکر خدا گفت شما اینقدر تند می شوید ولی رئیس شما جعفر بن محمد هیچوقت به ما تند نمیشود و با محبت با ما حرف می زند و با دلیل قانع کننده با ما سخن می گوید

ما هم باید یاد بگیریم و اگر جوانی در مسائل اعتقادی شبهه دارد با محبت و با دلیل قانع کننده با او حرف بزنیم و این هم یکی از معانی خوش زبانی است

همچنین اگر خانم بدحجابی دیدیم با زبان خوش او را نهی از منکر بکنیم

والدین باید مواظبت کنند که خود ناسزا نگویند و فرزندانشان هم ناسزا نگویند.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: مردی از بنی تمیم خدمت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و گفت: ای پیامبر خدا! به من توصیه‌ای ارزانی فرما. حضرت در میان سفارش‌هایی به او فرمود:

لا تَسْبُوا النَّاسَ فَتَكْسِبُوا الْعَدَاوَةَ بَيْنَهُمْ^۱

«به مردم ناسزا نگو که دشمنی آنان را به دست می‌آوری»

در جای دیگری به افراد بدزبان هشدار داده شده که عاقبت به خیر نمی‌شوند!

ناسزا گفتن خلاف اخلاق محمدی است!

یکی از گناهان زبان، فحش و ناسزا است. عده‌ای از انسانها به عادت زشت ناسزاگویی عادت کرده‌اند. گاهی عادت دارند که به همسر و فرزندان‌شان ناسزا بگویند. گاهی عادت دارند به زیر دستان خود اهانت کنند. و گاهی پارا فراتر گذاشته و به مقدسات و ارزشهای مردم ناسزا و اهانت می‌کنند.

عوامل ناسزا گوئی

1- عادت

2- عصبانیت

3- شوخی

4- مقابله به مثل

5- مسائل سیاسی و حزبی

6- مسائل اقتصادی

7- تربیت نادرست

درمان ناسزاگوئی

1- سکوت

¹ مجدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۶۱

اگر انسان سکوت کند و تا ضرورت نشود حرف نزنند از بسیاری از گناهان زبان در امان می ماند.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : هرگاه دیدید که مؤمن خاموش و باوقار است، به او نزدیک شوید که او به حکمت دست پیدا کرده است»⁽¹⁾

2- تربیت صحیح از دوران کودکی

والدین باید مواظبت کنند که خود ناسزا نگویند و فرزندانشان هم ناسزا نگویند.

«پیامبر صلی الله علیه و آله : فرزندان خود را احترام کنید و ادب خوب به آنها بیاموزید.»⁽²⁾

3- رعایت ادب نسبت به دیگران

«علی علیه السلام : دیگران را نیکو صدا بزنید تا شما هم جواب خوب بشنوید.»⁽³⁾

زانگس که نام خلق بگفتار زشت کشت دوری گزین که از همه بدنام تراست

1. خوبی ها و بدی ها - ارشاد القلوب 104/1

2. خوبی ها و بدی ها - مکارم الاخلاق 223

3. خوبی ها و بدی ها .

دشنام در آئینه احادیث

«پیامبر صلی الله علیه و آله : کسی که به پدر و مادرش دشنام دهد، ملعون است! پرسیدند که مگر کسی به پدر و مادرش دشنام می دهد؟ فرمود: شخصی به پدر دیگران فحش می دهد، آنها هم به پدر و مادر او فحش می دهند.»⁽¹⁾

«علی علیه السلام : از کلام زشت و ناروا دوری کنید که باعث می شود که پستان و رذلان بشما نزدیک شده و افراد بزرگوار از شما بگریزند.»⁽²⁾

«پیامبر صلی الله علیه و آله : فحش دادن به مؤمن مثل نزدیک شدن به مرگ است.»⁽³⁾

«امام صادق علیه السلام شنید که مسلمانی به غلامش فحش داد . به این خاطر امام با او قطع رابطه کردند.»⁽⁴⁾

«امام صادق علیه السلام : فحش دادن ظلم است و ظالم در آتش جهنم است.»⁽⁵⁾

انواع فحش

1 - ناسزا به ناموس 2 - خطاب کردن به اسم حیوان 3 - بوسیله کاریکاتور و نقاشی اهانت کردن 4 - با اشاره توهین کردن و ...

با گس مکن ای برادر من

هر بد به خود نمی پسندی

دشنام مده به مادر من

گر مادر خویش دوست داری

هدیه دادن از اخلاق محمدی است

هدیه آن چیزی است که برای دوستان و خویشان فرستاده می شود تا این گونه مهر و محبت خود را اظهار کنیم .

هدیه در همه فرهنگ ها و آیین ها وجود دارد و اشکال گوناگونی از آن را می توان در جوامع بشری یافت. از اهدای یک شاخه گل و یک سبد میوه تا کمک مالی مهم همه جزو هدیه محسوب می شود.

یکی از بهترین مصادیق احسان، احسان به خویشان و اقرباء از طریق هدیه و پیشکش است. (بقره، آیات 83 و 177؛ نساء، آیه 36)

پیامبر (ص) می فرمود: به همدیگر هدیه دهید؛ زیرا هدیه دلخوری ها را بر طرف می سازد، و کینه ها و (دشمنی های دیرین را از بین می برد. (طبرسی، مشکاه الأنوار، ص 219)

امام رضا (ع) از اجداد خویش از رسول خدا (ص) روایت کرده است که فرمود: هدیه، خوب چیزی است؛ (زیرا آن کلید حوائج است. (صدوق، عیون أخبار الرضا (ع)، ج 2، ص 74، ح 342)

سی حقّی که مومن به گردن مومنین دارد

در حدیث نبوی است که: مسلمان به گردن مسلمان سی حق دارد که یا باید ادا کند یا برادرش بر او ببخشد. این سی حقوق:

قالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ ثَلَاثُونَ حَقًّا، لَا بَرَاءَةَ لَهُ مِنْهَا إِلَّا بِالْأَدَاءِ أَوْ الْعَفْوِ

يَغْفِرُ زَلَّتْهُ، لغزش های او را ببخشد و يَرْحَمُ عَثْرَتَهُ، در ناراحتی ها نسبت به او مهربان باشد و يَسْتُرُ عَوْرَتَهُ، اسرار او را پنهان دارد و يَقِيلُ عَثْرَتَهُ، اشتباهات او را جبران کند و يَقْبِلُ مَعْدِرَتَهُ، عذر او را بپذیرد و يَرُدُّ غِيْبَتَهُ، در برابر بدگويان از او دفاع کند و يَدِيمُ نَصِيحَتَهُ، همواره خير خواه او باشد و يَحْفَظُ خُلَّتَهُ، دوستی او را پاسداری کند و يَرْعَى ذِمَّتَهُ، پیمان او را رعایت کند و يَعُوذُ مَرَضَتَهُ، در حال مرض از او عیادت کند

وَيَشْهَدُ مِيَّتَهُ، در حال مرگ به تشييع او حاضر شود و يُجِيبُ دَعْوَتَهُ، دعوت او را اجابت کند و يَقْبِلُ هَدِيَّتَهُ، هدیه او را بپذیرد و يُكَافِي صِلَتَهُ، عطای او را جزا دهد و يَشْكُرُ نِعْمَتَهُ، نعمت او را شکر گوید و يُحْسِنُ نُصْرَتَهُ، در یاری او بکوشد، و يَحْفَظُ حَلِيلَتَهُ، ناموس او را حفظ کند، و يَقْضِي حَاجَتَهُ، حاجت او را بر آورد، و يَشْفَعُ مَسْأَلَتَهُ، برای خواسته اش شفاعت کند، و يُسَمِّتُ عَطْسَتَهُ، و عطسه اش را تحیت گوید

وَيُرْشِدُ ضَالَّتَهُ، گم شده اش را راهنمایی کند و يَرُدُّ سَلَامَتَهُ، سلامش را جواب دهد و يُطِيبُ كَلَامَتَهُ، گفته او را نیکو شمرد و يُبْرِئُ إِنْعَامَتَهُ، انعام او را خوب قرار دهد و يُصَدِّقُ أَقْسَامَتَهُ، سوگندهایش را تصدیق کند و يُوَالِي وَلِيَّتَهُ و لَا يُعَادِي بِهِ، و يَنْصُرُهُ ظَالِمًا و مَظْلُومًا: فَأَمَّا نُصْرَتُهُ ظَالِمًا فَيَرُدُّهُ عَنْ ظُلْمِهِ، و أَمَّا نُصْرَتُهُ مَظْلُومًا فَيُعِينُهُ عَلَى اخْذِ حَقِّهِ، دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند، در یاری او بکوشد، خواه ظالم باشد یا مظلوم: اما

یاری او در حالی که ظالم باشد به این است که، او را از ظلمش باز دارد، و در حالی که مظلوم است به این است که، او را در گرفتن حقش کمک کند و لَا يُسَلِّمُهُ وَلَا يَخْذُلُهُ، او را در برابر حوادث تنها نگذارد، وَيُجِبُّ لَهُ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُجِبُّ لِنَفْسِهِ، آنچه را از نیکی‌ها برای خود دوست دارد، برای او هم دوست بدارد و يَكْرِهُ لَهُ «...» مِنَ الشَّرِّ مَا يَكْرِهُ لِنَفْسِهِ و آنچه از بدی‌ها برای خود نمی‌خواهد، برای او نیز نخواهد

ثم قال عليه السلام سمعت...

حضرت علی علیه السلام فرمود شنیدم بعد از اینکه پیامبر خدا این سی حق را بیان فرمود، در پایان فرمود که هر کدام که این حقوق را ادا نکنند روز قیامت از او طلب میشود و بر علیه او حکم صادر می گردد.

محبت به زنهای بیوه جزو اخلاق محمدی است

پیامبر اکرم (ص) در سخنی یکی از ویژگی‌های افراد باایمان را در این می‌داند که؛ «به خانه‌های بیوه زنان [به] «منظور کمک و مساعدت مالی [رهسپارند»^۱

روایت شده است: روز عاشورا در پشت بدن مبارک امام حسین (ع)، اثری مشاهده شد، وقتی از حضرت امام زین العابدین (ع) راجع به آن اثر جویا شدند فرمود: «آن اثر کیسه‌های غذایی است که حضرتشان به دوش [می‌گرفت و برای بیوه زنان و یتیمان و بی‌نویان می‌برد»^۲

لقمان (ع) به پسرش گفت: «پسرم! برای یتیم، همانند پدر مهربان باش و برای زن بیوه، همانند شوهر «دل‌سوز»^۳

مشکلات زنان بی‌سرپرست

زنان پس از بی‌سرپرست شدن، معمولاً در برابر یکسری مشکلات قرار می‌گیرند مانند تأمین و مراقبت از کودک (اگر فرزندی داشته باشد) یافتن سرپناهی مناسب، تأمین معیشت خانواده و دشواری‌های ناشی از اینکه او تنها بزرگسال خانواده است و باید نقش مادر و پدر را یکجا بازی کند

بزرگ‌ترین مشکل یک زن بی‌سرپرست، مشکل اقتصادی است. اکثر زنان سرپرست خانوار و بی‌سرپرست، از نظر اقتصادی مشکل دارند که این مشکلات بر وضعیت مسکن و تغذیه آنها تأثیر مسقیم می‌گذارد

بیکاری و نداشتن شغل یکی از جنبه‌های مشکلات اقتصادی این زنان است چراکه اکثریتشان به علت نداشتن مهارت مناسب دارای درآمد کافی نیستند و همین عامل زندگی پر مشقت آنان را رنج‌آورتر می‌کند

از دیگر جنبه‌های مشکلات اقتصادی این قشر را می‌توان، مربوط به مسکن دانست و همین عامل به عنوان دغدغه‌ای بسیار مهم در زندگی آنان تبدیل شده است، زیرا این گروه از زنان به دلیل پایین بودن درآمد نمی‌توانند مسکن مناسبی اجاره کنند و مجبورند در مناطق نامناسب که اجاره کمتری دارند سکونت داشته باشند که مشکلات فرهنگی خاص خود را در پی دارد یا سلامتی آنها در خانه‌های غیراستاندارد مورد تهدید قرار می‌گیرد

کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، محقق، غفاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ج 2، ص 232، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ^۱ چهارم، 1407ق

^۲ ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی‌طالب (ع)، ج 4، ص 66، قم، علامه، چاپ اول، 1379ق.
شیخ مفید، الاختصاص، محقق، غفاری، علی اکبر، محرمی زرنیدی، محمود، ص 337، قم، المؤتمر العالمی لالفة الشیخ^۳ المفید، چاپ اول، 1413ق

همواره مشکل فقر در خانوارهای زن سرپرست، بیشتر از خانوارهای با سرپرست مرد بوده است. عامل فقر اقتصادی، تأثیر مستقیم و غیرمستقیم خود را بر وضعیت فرهنگی، اجتماعی و همین طور وضعیت اکولوژیکی خانواده بر جای می گذارد. بسیاری از این زنان، از فقدان یک چتر حمایتی و تأمین مالی و اجتماعی رنج می برند.

وضعیت بد اقتصادی موجب شده است هم زنان سرپرست خانوار و هم فرزندان آنها از آسیب پذیرترین اقشار جامعه در برابر آسیب های اجتماعی باشند و عمدتاً یکی از علائم بیماری های روانی مانند افسردگی، اضطراب، وسواس و پرخاشگری در آنها دیده می شود. فرزندان این خانواده ها به طور بالقوه در معرض مسائلی مانند کار کودکان در مشاغل سیاه و غیررسمی، بزهکاری اجتماعی، محرومیت از تحصیل و سوء تغذیه قرار دارند.

علاوه بر این، فقر زمانی، از دیگر مسائل پیش روی این زنان است، به طوری که تحقیقات نشان می دهند این زنان زمان بیشتری را صرف کار می کنند، چنین امری موجب ایجاد فقر زمانی و بی توجهی به جنبه های فرهنگی، آموزشی و تربیتی خود و فرزندان می شود.

مشکل بعدی، مشکلات اجتماعی است. زنان سرپرست خانوار و بی سرپرست همواره با یک نگرش منفی در جامعه مواجهند و بی اعتمادی جامعه نسبت به این زنان بالاست. این دیدگاه بد باعث مخدوش شدن روابط اجتماعی آنان با دیگران می شود زیرا یک زن مجرد یا بیوه و مطلقه که به تنهایی و بدون حضور مردان زندگی می کند، از نگاه دیگر زنان به چشم یک تهدید نگریسته می شود؛ تهدیدی که باید از او فاصله گرفت و روابط اجتماعی را با وی قطع کرد و تمامی روابط چنین زنانی در جامعه مخدوش می شود.

تبعات وجود تعداد زیادی زن جوان و میانسال سرپرست خانوار و فرزندان آنان و عدم پاسخ به نیازهای طبیعی بیولوژیکی و عاطفی و اقتصادی آنان به هر حال گریبانگیر جامعه خواهد شد و اگر هرچه سریع تر به وضعیت زنان سرپرست خانوار که اغلب آنان توانایی و وضعیت اقتصادی مناسبی ندارند، رسیدگی نشود، خانواده و فرزندان آنان دچار آسیب های اجتماعی و مشکلات روحی و در نتیجه افزایش اختلالات و بیمارهای روانی در جامعه خواهد شد و فقر و آسیب های اجتماعی نیز در جامعه گسترش خواهد یافت.

توجه اسلام به زنان بی سرپرست و یتام

در معارف دینی رسیدگی به حال محرومان به ویژه یتام و بیوه زنان از جایگاه خاصی برخوردار می باشد. با دقت در آیات و روایات مشخص می شود که رسیدگی به نیازمندان جامعه جزء دستورات الهی برای

سلوك الى الله بوده و نیاز درونی اغنیاء را برطرف کرده و باعث شکوفائی محروم و غنی خواهد شد (دقت شود). توجه به زنان سرپرست خانوار در معارف اسلامی از جایگاه خاصی برخوردار می باشد؛ این مهم به دو صورت در روایات اسلامی توجه داده شده است: ترغیب بسیار در رسیدگی به ایتم و از طرف دیگر حمایت از زنان بیوه (زن سرپرست خانوار). بعنوان نمونه می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

1) پیامبر اکرم (ص): یتیمان و بیوه زنان (دارای یتیم) را سیر کن و نسبت به یتیمان مانند پدری مهربان و برای بیوه زنان (دارای یتیم) همانند شوهری دلسوز باش تا در عوض این خدمات بازای هر نفسی که در دنیا می کشی قصری در بهشت به تو عطا شود که هر قصری بهتر از دنیا و آنچه در آن است می باشد. (مشکوه الانوار)

2) حضرت امیرالمومنین (ع): از علائم متقین: ... راه رفتن متواضعانه دارند و گامهایشان رو به سوی خانه های بیوه زنان (دارای یتیم) است، و ... (کافی ج 2)

3) امام صادق (ع) نقل از امیرالمومنین (ع): من پدر ایتم و مساکین و سرپرست بیوه زنان (دارای یتیم) و پناه هر ضعیف و مستمندی هستم. (توحید صدوق)

4) نقل از پیامبر اکرم (ص): در شب معراج چنین دیدم [که] هر چیزی راهی دارد و راه یابی به شادمانی در آخرت چهار چیز است:

- دست کشیدن بر سر ایتم
- مهربانی [و رسیدگی] با بیوه زنان (دارای یتیم)
- برآورد نیاز مردم
- سرکشی زود به زود به فقراء و مساکین (مستدرک ج 2)

آرزو دارم که گر گل نیستم، خاری نباشم
باربرداری زدوشی نیستم باری نباشم
گر چه نتوانم ستانم حق مظلومی ز ظالم
باری این خواهم که همکار ستمکاری نباشم
نیستم گر نوشدارویی برای دردمندی
نیز بایی دست و پای نیش جراری نباشم

امام حسین و مهربانی با ایتم و نیازمندان و قرض داران و..

عیادت از بیماران نیازمند از ویژگی های مهم سالار شهیدان بود. آن حضرت با ملاقات آنان علاوه بر دلجویی و تسکین آلام روحی و جسمی بیماران و دردمندان، به مشکلات مادی و اقتصادی آنان نیز رسیدگی می کرد؛ چرا که مریض های فقیر و مستمند بیش از آنکه در اندیشه سلامتی خود باشند به فکر بدهکاریها و نیازهای مادی خود هستند و این مشکل از نظر روحی و روانی شدیداً آنان را می آزارد. به همین جهت بر افراد توانمند و مرفه جامعه مسلمین لازم است که به این موارد توجه بیشتری داشته باشند و همچنان که در فکر رفاه و آسایش خود و خانواده هایشان هستند در اندیشه این گروه دردمند نیز باشند.

«ابن شهر آشوب» می نویسد: «روزی امام حسین - علیه السلام - به ملاقات بیماری بدهکار به نام اسامه بن زید رفت. او در بستر بیماری آه و زاری می کرد و مکرر می گفت: ای وای از دست غم و اندوه! حضرت از او پرسید: چه اندوهی داری؟ اسامه گفت: بدهکارم و غم و غصه شصت هزار درهم قرض، تمام وجودم را فرا گرفته است. امام حسین - علیه السلام - فرمود: ناراحت نباش! من بدهیهای تو را پرداخت می کنم. اسامه گفت: می ترسم قبل از پرداخت بدهیهایم بمیرم. حضرت فرمود: من تمام بدهی هایت را قبل از مرگ تو می پردازم.

حضرت اباعبدالله - علیه السلام - همچنان که وعده داده بود قبل از مرگ اسامه تمام قرضهای وی را پرداخت¹»

امام حسین - علیه السلام - بسان همه پیشوایان معصوم در خدمت رسانی به محرومان و یتیمان، برنامه ویژه ای داشت و آن حضرت منتظر نمی ماند که یتیمی به او مراجعه کرده، نیازهایش را بازگو کند. سرور آزادگان جهان برای رسیدن به درجات خدمتگزاران حقیقی، خود پیشقدم می شد و به طور ناشناس و در دل شبهای تاریک به رفع مشکلات یتیمان، بیوه زنان و محرومان جامعه می پرداخت. او همچون پدر ارجمندش حضرت امیرمؤمنان علی - علیه السلام - آن چنان در این امر مهم اهتمام داشت و کار خود را به صورت غیر محسوس انجام می داد که تا قبل از شهادتش مردم عادی از یتیم نوازی و خدمات محرومیت زدایی آن جناب آگاهی نداشتند.

«شعیب بن عبدالرحمن خزاعی» در این زمینه می گوید: «بعد از حماسه عاشورا، مردان قبیله بنی اسد - هنگامی که خواستند جسد مطهر حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - را دفن کنند - بر دوش آن حضرت، اثر زخمی یافتند که کاملاً از جراحتهای جنگی متفاوت بود؛ زخم کهنه ای بود که هیچ شباهتی به زخمهای روز عاشورا نداشت. از امام سجاد - علیه السلام - در این مورد سؤال کردند. آن حضرت در پاسخ فرمود:

¹ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 221.

«هذا مما ينقل الجراب على ظهره الى منازل الارامل واليتامى؛¹ اين زخم بر اثر حمل كيسه هاى غذا و به دوش كشیدن هيزم به خانه هاى بيوه زنان و يتيمان است.»

شهریاری که به شب برقع پوش
می کشد بار گدایان بر دوش
ناشناسی که به تاریکی شب
می برد نان یتیمان عرب

امام حسین - علیه السلام - خودداری از رسیدگی به محرومان و نیازمندان را از بدترین صفات حاکمان می دانست و همواره می فرمود:

«شر خصال الملوک: الجبن من الاعداء والقسوة على الضعفاء والبخل عند الاعطاء؛² بدترین صفات حاکمان، ترس از دشمنان، قساوت بر ضعیفان و خودداری از بخشش در موقع عطا می باشد.»

آن حضرت علاوه بر حمایت‌های عملی خویش از محرومان جامعه بر ضرورت خدمت رسانی به نیازمندان تاکید کرده، در گفتارها و اشعارش این اعتقاد خود را ابراز می نمود.

نمونه ای از اشعار آن بزرگوار را می خوانیم:

«اذا جادت الدنيا عليك فجدبها
على الناس طرا قبل ان تتفلت»

«آنگاه که دنیا به تو روی خوش نشان داد [و برای امکاناتی فراهم شد] تو هم از آن به نفع نیازمندان و مستمندان بهره گیر، قبل از آنکه از دست بیرون رود.»

فلا الجود يفنيها اذا هي اقبلت
ولا البخل يبقيه اذا ما تولت»

¹ بحار الانوار، ج 44، ص 190.

² العوالم، الامام الحسين - علیه السلام -، ص 62.

« نه بخشش تو آن را - هر گاه به تو روی آورد - از بین خواهد برد و نه بخل تو، آن را - هر گاه به تو پشت کند - باقی خواهد گذاشت¹».

5) پیامبر اکرم (ص): کسی که یتیمی را سرپرستی کند و مخارج او را پردازد من و او در بهشت مانند این دو انگشت همسایه ایم ... (سفینه البحار ج 2)
البته رسیدگی به دیگر زنان سرپرست خانوار هم با عنوان کلی نیازمندان و یا اکرام زنان مطلقه در معارف اسلامی جایگاه خاصی دارد.
ارائه خدمات حمایتی به زنان سرپرست خانوار در اسناد راهبردی کمیته امداد امام (ره) به صورت کلی و جزئی مشاهده می گردد؛ از جمله سیاستهای اجرایی برنامه پنجم توسعه امداد بند ج و ز ماده ی 1 فصل اول.

7-1) افراد و گروه های نیازمند (ایتام، بیماران، سالمندان و...) از دیدگاه قرآن کریم و روایات ائمه اطهار

خاطر ناشاد را دلشاد کردن همت است
باغ آفت دیده را آباد کردن همت است
صید مرغان حرم کردن ندارد افتخار
طایری را از قفس آزاد کردن همت است
نان بریدن شیوه مردان والا نیست، نیست
نان برای نوع خود ایجاد کردن همت است
در زمان ناتوانی یاد یاران فخر نیست
روز قدرت از ضعفی یاد کردن همت است

خانواده های با سرپرست زن (فوت سرپرست مرد)

خانواده های بدون سرپرست (فوت مرد و زن و یا ازدواج زن)

(ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن) به مال یتیم نزدیک مشوید جز به بهترین وجه. (انعام: 152) (و آتو الیتامی اموالهم ولا تبدلوا الخبیث بالطیب ولا تأکلوا اموالهم الی اموالکم انه کان حوبا کبیرا) اموال

یتیمان را پس از بلوغ به آنها پردازید و مال خوب و مرغوب آنها را به مال زبون و نامرغوب خویش بدل کنید و مال آنها را به ضمیمه مال خود مخورید که این گناهی بس بزرگ است. (نساء: 2) (و ابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم...) یتیمان را بیازمائید که چون به حد بلوغ رسیدند و قابل ازدواج بودند و سفیه نبودند اموالشان را به آنها باز دهید و به ناحق مال آنها را مخورید و نیز از ترس اینکه مبادا بزرگ شوند در خوردن مال آنها شتاب مدارید. و ولی یتیم اگر خود متمول بود به کلی از مصرف مال یتیم خودداری کند و اگر درویش بود می تواند (در ازاء نگهداری و نگهداری) به اندازه متعارف از مال یتیم بخورد. و هنگامی که مالشان را مسترد می دارید بر آن گواه بگیرید. (نساء: 6) چنانکه فرمود: (انّ الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا). (نساء: 10) از امام سجّاد (ع) روایت است که خداوند بدین جهت پیغمبرش را یتیم کرد که حقی از مخلوقی به گردن او نباشد. (بحار: 141/16) از حضرت رسول اکرم (ص) نقل شده که چون یتیم بگرید عرش به لرزه درآید و پروردگار تبارک و تعالی بفرماید: چه کسی بنده مرا که در کودکی پدر و مادرش را از او گرفته ام گریانید؟ به عزت و جلالم هر که وی را آرام سازد بهشت برایش واجب کنم. از حضرت رسول (ص) رسیده که هر آنکس هزینه یتیمی را به عهده گیرد تا گاهی که به بی نیازی رسد خداوند بهشت را برایش واجب گرداند چنانکه برای خورنده مال یتیم دوزخ واجب کرده است.

از حضرت رسول (ص) روایت شده که محبوب ترین خانه ها نزد خداوند آن خانه است که یتیمی در آن نوازش شود.

خانواده های با سرپرست مرد (بیمار و معلول)

دعوت را اجابت کنید و بیمار را عیادت نمائید (بحار :

163/74). امیرالمؤمنین (ع): همانا از جمله بلاها (و آزمایشهای خداوند) درویشی و

تهیدستی است ، و سخت تر از درویشی بیماری تن است ، و سخت تر از بیماری بدن

بیماری دل است . (نهج : حکمت

روایت

(388)

شده که بیداری یک شب به علت بیماری یا درد ، افضل و بیش پاداش تر است از عبادت

یک سال . (کافی: 114/3)

معلول:

پیغمبر اکرم (ص) فرمود: معلول را سه امتیاز است:

وی همواره در یاد خدا است، دعایش در آن حالت مستجاب است، و گناهانش به کلی محو می شود.

خانواده های با سرپرست زن (مطلقه ، متارکه ، مفقودی ، متواری و ...) :

خانواده های با سرپرست زن (سرپرست مرد سرباز)

پیغمبر اکرم (ص) فرمود: «هر آنکس هزینه خانواده مسلمانی را یک شبانه روز تأمین کند خداوند از گناهانش درگذرد». ابو بصیر گوید از امام باقر (ع) شنیدم می فرمود: اگر یک بار حج کنم نزد خدا به از آن بود که بنده ای را آزاد سازم و بنده دیگر و بنده دیگر - تا ده بنده شمرد - سپس فرمود: و همین قدر و همین قدر - تا شمردهفتاد برابر - (یعنی هفتصد بنده). ولی اگر هزینه خانواده مسلمانی را تقبل نمایم و خوراک و پوشاکشان را تأمین نمایم و آبروشان را در انظار مردم نگه دارم نزد من بهتر است از حجی و حجی و حجی - تا ده حج بر شمرد - و معادل آن (یعنی ده حج دیگر) و معادل آن - تا ده برابر شمرد. (که هفتصد حج باشد). (بحار: 74 / 389)

پیغمبر (ص) فرمود: هر که نیازی را از مسلمانی بر طرف سازد خداوند حوائج فراوانی از او بر آورده سازد که کمترین آنها بهشت باشد. امام صادق (ع) فرمود: بر آوردن حاجت مسلمان بهتر است از هزار حج مقبول و آزاد ساختن هزار بنده در راه خدا و مجهز نمودن هزار اسب برای جهاد. و فرمود: هرگاه یکی کاری به من رجوع می کند من در انجام آن عجلت می ورزم مبدا پیش از آنکه به انجام آن توفیق یابم وی از من بی نیاز گردد.

از پیغمبر (ص) شنیدم می فرمود: نیازها امانتهای

خداوند است در دل بندگانش، هر آن نیازمند که نیاز خویش را به دل پنهان دارد و به کس نگوید خداوند آن را عبادتی در نامه عملش ثبت نماید و چون اظهار کند هر که بشنود مسئول انجام آن خواهد بود. (بحار: 285/74 - 302 و

36/41)

امیر المؤمنین (ع) در نامه خود به استاندار مصر، مالک اشتر: ای مالک ترا به خدای ترا به خدای یادآور می شوم در مورد طبقه پائین، آنها که بی چاره اند، از مستمندان و نیازمندان و تهیدستان و از کار افتادگان ... (نهج نامه 53) (و يطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیمأ و اسیراً). (انسان: 8) در روایت معتبر از ابوبصیر روایت است که گفت: به امام صادق (ع) معنی آیه (انما الصدقات للفقراء و المساکین) پرسیدم فرمود: فقیر کسی

است که درخواست مال از کسی نکند (در حد دریوزگی نیست) و مسکین سخت حال تر از او است، وبائس سخت حال تر از مسکین است. (مجمع البحرین)

شهید عیسی خدری

خیلی کم اتفاق می افتاد که حقوق ماهیانه‌ی عیسی به منزل برسد. او وقتی از سپاه حقوق می گرفت، به سراغ مستمندانی که می شناخت، می رفت و ضمن احوالپرسی و دلجویی از آن‌ها، همه‌ی مقررّی ماهیانه‌اش را میان آن‌ها تقسیم می کرد و آن گاه با دست خالی، اما شادمان و راضی از وظیفه‌ای که انجام داده بود، به خانه می آمد. علاقه‌ی عیسی به انفاق و نیکوکاری آن قدر زیاد بود که از وسایل مورد نیاز خود نیز در این راه چشم می پوشید. او برای رفت و آمد به محل کار خود، موتوری داشت که کارهای خانه را هم با همان موتور انجام می داد.

«یک روز دیدم پیاده به منزل آمد. پرسیدم: «عیسی! موتور کجاست؟»
«خندید و گفت: «آن را به فردی که برای رفت و آمد خانواده‌اش وسیله‌ای نداشت، دادم!»

کمک به نیازمندان در سیره شهید سید احمد هاشمی

رفته بودیم مسجد بی سر تکیه. فرد مستحقّی هم به مسجد آمده بود و درخواست کمک داشت. احمد در گوشه حیاط مرا به کناری کشید. گفت: دست کن داخل جیبیم و هر چه پول هست، بدون اینکه بشماری به آن فقیر بده. وقتی هم که می خواستم مدارکش را از لای پول ها بردارم، اعتراض می کرد: مگر نگفتم نگاه نکن.

وقتی از مسجد خارج شدیم، گفت: جنگیدن با دشمن جهاد اصغر است و آسان؛ اما جهاد با نفس است که جهاد اکبر است و واقعا سخت است.

راوی: حمید رجب نسب^۲

پرداخت وام به نیازمندان

فرزند علامه طباطبائی نقل می کند: «پدرم از درآمد زمین زراعی که داشت به روستائینی که نیازمند بودند وام می داد و رسید می گرفت و چنانچه کسی بعد از دو فصل برداشت محصول قادر به پرداخت بدهی خود نبود، آن را بخشیده و قبض را به خودش پس می داد و از طلب خود صرف نظر می کرد. یکبار چند قبض دست پدرم بود که از این واسطه‌ها طلبکار بود، آن روز من دیدم قبض‌ها را از جیب خود درآورد، مدتی به

¹ <http://thaqalain.ir>

² <http://www.boreshha.ir>

آنها نگریست و ناگهان همه را پاره کرد و دور ریخت، در حالی که بیش از حد تصور به پول برای گذراندن معاش عادی احتیاج داشت، من با تعجب پرسیدم: پدر چرا اینکار را کردید؟ نگاهی عمیق به من کرد و گفت: «پسرم اگر داشتند، می آوردند و می دادند، خدا را خوش نمی آید که، من بدانم آنها دستشان «خالی است و مع هذا آنها را تحت فشار قرار دهم و ابراز طلبکاری کنم»^۱

مهربانی با افراد مسن و کودکان

قرآن کریم: «اوست خدائی که شما را از خاک بیافرید و سپس از قطره آبی و آنگاه از خون بسته ای که آویز رحم بود و پس از آن شما را به صورت کودکی از رحم مادر بیرون آورد و به سن رشد و کمال رسید و سپس پیر گردید...» . (غافر: 66)
امیرالمؤمنین (ع): «تدبیر پیر، به نزد من به از چابکی جوان است». (نهج : حکمت 86)

پیغمبر اکرم (ص): «از ما نیست کسی که بر کودک کمان رحم نیاورد و پیرمان را گرامی ندارد». (بحار: 137/75)
از رسول اکرم (ص) نقل است که فرمود: «خداوند هر صبح و شام به چهره پیر مؤمن می نگرد و می فرماید: ای بنده من! سنین عمرت بالا رفت و استخوانت به سستی گرائید و پوست بدنت نازک گشت و اجلت نزدیک شد؛ به زودی بر من وارد شوی، از من شرم دار که من از موی سفید تو شرم دارم که تو را به آتش، عذاب کنم» (بحار: 390/73). رسول اکرم (ص) فرمود: «کسی که به حرمت پیران (بنزد خدا) آگاه بود و آنها را بخاطر سنشان گرامی دارد خداوند او را از وحشت روز قیامت ایمن دارد». و فرمود: «احترام پیر مسلمان بخشی از احترام خداوند است»^۲.

خنداندن یتیمان

قنبر می گوید: روزی امام علی علیه السلام از حال زار یتیمانی آگاه شد، به خانه برگشت و برنج و خرما و روغن فراهم کرده در حالی که آن را خود به دوش کشید، مرا اجازه حمل نداد، وقتی بخانه یتیمان رفتیم غذاهای خوش طعمی درست کرد و به آنان خورانید تا سیر شدند.

سپس بر روی زانوهای و دو دست راه می رفت و بچه ها را با تقلید از صدای بَع بَع گوسفند می خنداند،

بچه ها نیز چنان می کردند و فراوان خندیدند.

سپس از منزل خارج شدیم

گفتم : مولای من ، امروز دو چیز برای من مشکل بود.

اوّل : آنکه غذای آنها را خود بر دوش مبارک حمل کردید.

دوم : آنکه با صدای تقلید از گوسفند بچه ها را می خندانید.

امام علی علیه السّلام فرمود :

اوّلی برای رسیدن به پاداش ،

و دوّمی برای آن بود که وقتی وارد خانه یتیمان شدم آنها گریه می کردند، خواستم وقتی خارج می شوم ، آنها هم سیر باشند و هم بخندند. شجره طوبی ص 407 - و - دُرَرُ الْمَطَالِب

شهید حیدر حیدری اویزری (1338-1360)

پیام شهید: هر چه برای من می خواهید خرج کنید آن را به فقیران یا به جبهه یا جنگ زدگان یا به راه های خیر یا محله یا مسجد یا حمام یا کسی که احتیاج دارد، بدهید.

شاهد قرآنی: يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (بقره/215)

از تو می پرسند: «چه چیزی انفاق کنند [و به چه کسی بدهند]؟» بگو: «هر مالی انفاق کنید، به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و به در راه مانده تعلق دارد، و هر گونه نیکی کنید البته خدا به آن داناست.»

شهید حمید حسنی (1334-1364)

پیام شهید: دارایی های من را (هرچقدر هم کم است) به خانواده هایی کم بضاعت و یتیمان بدهید.

شاهد حدیثی: قال امام صادق علیه السلام: ثَلَاثٌ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ: الْأَنْفَاقُ مِنَ إِقْتَارِ وَ الْبَشْرِ لِجَمِيعِ الْعَالَمِ وَالْإِنصَافُ مِنْ نَفْسِهِ. (نهج الفصاحه، ح 1281)

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس یکی از این کارها را به درگاه خدا ببرد، خداوند بهشت را برای او واجب می گرداند: انفاق در تنگدستی، گشاده رویی با همگان و رفتار منصفانه.

شهید بهروز صمدپور نیاول (1340-1363)

پیام شهید: از پدر و مادر می خواهم که مبالغ پولی که اندوخته ام جهت مصارف امور خیریه برسانند.

شاهد حدیثی: قالت سيدة النساء العالمين فاطمة الزهرا (سلام الله عليها): حُبَّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ: تَلَاوَةُ كِتَابِ اللَّهِ وَالنَّظْرُ فِي وَجْهِ رَسُولِ وَالْانْفَاقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. (وقایع الایام خیابانی، جلد صیام، ص 295)

حضرت فاطمه سلام الله عليها فرمودند: از دنیای شما سه چیز محبوب من است: 1- تلاوت قرآن 2- نگاه به چهره رسول خدا 3- انفاق در راه خدا.

شهید محمد محمودی هیل آبادی (1345-1362)

پیام شهید: چشم تمامی مستضعفین و محرومین دنیا به ما دوخته شده است و کمک می خواهند.

شاهد قرآنی: فَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (روم/38)

پس حق خویشاوند و تنگدست و در راه مانده را بده. این [انفاق] برای کسانی که خواهان خشنودی خداوند بهتر است، و اینان همان رستگارانند.¹

سخاوت و مهمان نوازی جزو اخلاق محمدی است

سخاوت کن که هر کس کو سخی بود روا نبود که گویم دوزخی بود

علی علیه السلام فرمود: قوت بدن غذا خوردن است و قوت ارواح غذا دادن به مردم است .

چو خوردی غذا قوت تن شد چو دادی قوت روح اندر بدن شد

چو خوردی اندرین عالم فنا شد چو دادی اندر آن عالم بقا شد

سخاوت حاتم طایی:

آمده است: به حاتم طایی گفتند از بسیاری کرم اسراف کردی: (ولا خیر فی السرف). خیری در اسراف نیست .

حاتم فوراً کلمات را مقلوب فرمود که: (لا سرف فی الخیر). در خیر اسراف نیست .

1. سوره حشر، آیه 9.

اگر کسی بر ضای خدای عزوجل هزار بدره ببخشد هنوز کم باشد

و گر برای هوی، نیم دانگ خرج کند یقین بدان که به اسراف متهم باشد

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من ادب کرده خداوند سبحان بوده و علی علیه السلام ادب کرده من است . خداوند سبحان مرا امر نمود به سخاوت و نیکی و نهی کرد مرا از بخل و ستم و مبعوض ترین چیز نزد خداوند سبحان بخل و بداخلاقی است .⁽¹⁾ از جابر انصاری است که هر کس از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضایی می کرد جواب نه از حضرت نمی شنید .

علی علیه السلام درباره سخاوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: رسول خدا کریم ترین مردم در دادن مال بود .

انقدر پیامبر اموال به مردم بخشید که نهایت ندارد... در حالی که خود گاه تا سه روز گرسنه بود.

همچنین امیر مومنان در بخشیدن مال به دیگران بی نظیر بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سادات مردمان در دنیا، سخاوتمندان هستند و سادات مردمان در آخرت اهل تقوا .

در مثل آمده است که مرغ وحشی را با دام صید میتوان کرد و آدمی را با احسان و انعام .

کرم پیشه کن کادمی زاده صید با حسان توان کرد وحشی بقید

چو دشمن کرم بیند و لطف و جود نیاید ازو هیچ بد در وجود

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مردم چهار صنفند سخی، کریم، بخیل و لئیم . اما سخی آن است که بخورد و اعطا کند و کریم آنست که نخورد و ببخشد و بخیل آنست که بخورد و نبخشد و لئیم آنست که نخورد و نبخشد .⁽³⁾

مال از بهر آن بکار آید تا ز بهر تنت سپر گردد

هر که تن را خدای مال کند مال و تن عرصه خطر گردد

زنی که مهمان قبول نمی کرد!

آورده‌اند که در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مردی از اصحاب هیچوقت مهمان قبول نمی کرد لذا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به او عتاب فرمود . او عرضکرد یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله زنی دارم که اگر مهمان به منزل ببرم تا یکسال با من دعوا کند فرمود: برو و غذایی مهیا گردان که امشب من مهمان شما هستم مرد بخانه رفته و به زن گفت که امشب رسول خدا مهمان ما است زن گفت چون غذایی که لایق رسول خدا باشد نداریم به حضرت بگو وقت دیگر بیاید مرد گفت نمی‌توانیم زیرا خود حضرت فرمود امشب می‌آیم پس زن قبول ننمود لذا مرد خود غذایی درست کرد پس چون شب شد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تشریف آورده و غذا خوردند و رفتند .

1. خوبی‌ها و بدی‌ها .

2. خوبی‌ها و بدی‌ها .

3. خوبی‌ها و بدی‌ها -بحارالانوار 356/68

زن گفت : ای مرد به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شکایت مرا کردی؟ گفت : نه از کجا می‌گویی؟ گفت از آنجا که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از غذای ما هیچ نخورد مرد گفت غذا خورد . زن گفت عجب دیدم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی وارد منزل ما شد نان در دامنش بود و چون بیرون رفت ماران و عقربها بدامنش آویخته بیرون برد! مرد گفت: من اینها را ندیدم پس برخواسته به خدمت حضرت رفتند و داستان را گفتند حضرت فرمود زنت راست می‌گوید آن نان را که همراه من بود روزی من بود که با من می‌آمد و آن ماران که با خود بردم، گناهان شما بودند که بیرون بردم و شما را پاک کردم .⁽¹⁾

1. خوبی‌ها و بدی‌ها .

رسول خدا صلی الله علیه و آله اکثرا موقع خوردن غذا، در منزل خود را باز می گذاشتند تا اگر گرسنه ای آمد با او هم غذا شوند .

پیامبر بخشنده ترین افراد بود و نشد شخصی از حضرت درخواست کمک کند ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب منفی دهد . بلکه اگر داشتند، کمک می کردند و اگر نداشتند، می فرمود: اگر خداوند سبحان بدهد بتو می بخشم .

عبدالله بن عمر: من کسی را از پیامبر بخشنده تر و با شجاعت تر و پاکیزه تر ندیده ام .⁽¹⁾

کمک در نیمه های شب علی علیه السلام

شبها مواد غذایی را در کیسه ای گذاشته و بردوش می گذاشتند و در منزل فقراء می بردند . در حالی که آنها نمی دانستند که این مرد خیر کیست؟

حتی در جنگ شخصی از دشمنان به امام گفت که شمشیرت را بمن می بخشی؟ امام هم فوراً شمشیر خود را به او دادند .

آمده است که: مهمانی به خانه علی علیه السلام آمد و چون فقط باندازه یک نفر غذا داشتند، امام سفره انداختند و به بهانه ای چراغ را خاموش کردند و لب و دهان خود را تکان می دادند تا مهمان خیال کند که امام هم مشغول خوردن است!⁽²⁾

1. زندگانی پیامبر اسلام. - سنن النبی 398/1

2. علی علیه السلام از کعبه تا محراب. - شواهد التنزیل لقواعد التفضیل 332/2

حضرت فاطمه علیها السلام از درآمد فدک، هشتاد هزار سکه طلا درآمد داشتند که همه را به فقراء می دادند و چیزی برای خود نمی گذاشتند .

عربی نزد امام حسن علیه السلام رفت ولی قبل از اینکه درخواست خود را بگوید، امام دستور داد هرچه پول در خانه بود، آوردند . مبلغ بیست هزار درهم پول بود که همه را به آن شخص بخشیدند ! او گفت: مولایم ! چرا نگذاشتید که ابتدا مدح و ثنای شما را بگویم و تقاضای خود را مطرح کنم؟ فرمود: ما خاندانی هستیم که قبل از اینکه فقیر آبرویش ریخته شود، به او کمک می کنیم .⁽¹⁾

بخشش امام حسین علیه السلام

روزی کنیز امام حسین علیه السلام یک شاخه ریحان به امام هدیه کرد . امام در مقابل او را آزاد فرمود . همچنین امام در حال نماز بودند که عربی آمد و اشعاری خواند . امام نماز را تمام کردند و به قبر فرمودند: از مال حجاز چقدر مانده است؟

گفت: پنج هزار درهم . امام دستور داد بیاورند و همه را به او بخشیدند .⁽²⁾

بخشش امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام در مدت عمرشان هزار برده آزاد کردند .

وقتی امام روزه می گرفتند، دستور می دادند که گوسفندی را پخته و گوشت آنرا بین فقرا تقسیم کنند و خود با نان و خرما افطار می نمودند .

امام، هزینه بیش از صد خانواده را در مدینه به عهده داشتند و . . .

بخشش ها و هدایای امام باقر علیه السلام بین پانصد درهم تا ششصد هزار درهم بود . و امام از بخشیدن زیاد ملول نمی شد . و هرگز شنیده نشد که فقیری در خانه امام بیاید و جواب

1 . جایگاه اهل بیت علیهم السلام در جهان هستی .

2 . جایگاه اهل بیت علیهم السلام در جهان هستی .

تحقیر آمیز بشنود بلکه بدستور حضرت، فقیر را با بهترین نام جواب می دادند.⁽¹⁾

معلی بن خنیس می گوید:

دیدم که امام صادق علیه السلام با کیسه ای بردوش به جایی می رود. اجازه گرفتم که ایشان را همراهی کنم. با حضرت به محله فقراء رفتیم و امام بر بالای سر آنان که همگی در خواب بودند، مقداری غذا می گذاشت. من پرسیدم که اینها شیعه هستند؟ امام فرمود: اگر شیعه بودند که ما هرچه داشتیم حتی نمکمان را با آنها نصف می نمودیم.⁽²⁾

ابوجعفر خثعمی گوید:

امام صادق علیه السلام کیسه ای پول بمن داد و فرمود:

این را به فلان سید بده ولی نگو چه کسی آن را داده است.

منهم آن را به شخصی که امام معرفی کرده بود دادم. او گفت: خداوند سبحان جزای خیر به این کسی که همیشه بمن کمک کند، بدهد ولی جعفر بن محمد حتی یک درهم هم بمن کمک نمی کند!⁽³⁾

بخشش امام کاظم علیه السلام

کیسه های هدیه امام کاظم علیه السلام از بس زیاد بود، مثل زدن بود. امام شبها زنبیل را از غذا و پول پر می کردند و بطور ناشناس برای فقیران می بردند.

آن امام در مدت عمرشان هزار برده آزاد نمودند.

در روز عید نوروزی بود که منصور دستور داد امام کاظم علیه السلام در کاخ او بنشیند و مردم و مسئولین برای تبریک نزد امام بروند.

هر که می آمد هدیه ای هم می آورد. پیرمردی آمد و گفت: من چیزی ندارم که هدیه بدهم. ولی جدم در مصیبت جد شما چند بیت سروده است که آنها را تقدیم می کنم. سپس ابیاتی را خواند. امام فرمود: هدیه تو را قبول کردم. بنشین! خداوند سبحان بتو

1. منتهی الامال، ج 2- بحار الانوار 290/46

2. منتهی الامال، ج 2، ص 244.

3. منتهی الامال، ج 2، ص 244.

برکت بدهد. سپس امام درباره هدایایی که آورده بودند از خلیفه کسب تکلیف کردند و منصور هم آنها را به امام واگذار کرد.

امام همه آن هدایا را به پیرمرد بخشیدند.⁽¹⁾

بخشش امام رضا علیه السلام

هرگاه برای امام رضا علیه السلام سفره می انداختند، امام ابتدا ظرف غذایی برای فقرا می فرستادند و می فرمودند: «فلاقتحم العقبه» یعنی کسانی از قیامت نجات می یابند که برده آزاد کنند یا به یتیم اکران نمایند.⁽²⁾

شخصی از خراسان، خدمت امام رضا علیه السلام عرض کرد که من در شهرم وضع مالی خوبی دارم ولی در اینجا پولم را گم کرده ام. شما بمن قرض بدهید تا من وقتی به شهرم رسیدم، از طرف شما آنرا صدقه بدهم؟

امام داخل اطاق خصوصی شان رفتند و سپس در حالی که در دستشان کیسه بود و آنرا از لای در اطاق بیرون آورده بودند، فرمودند: آن مرد خراسانی کجاست؟ او گفت: اینجا هستم. امام آن مبلغ را به او دادند و فرمودند لازم نیست از طرف ما صدقه بدهی.

وقتی خراسانی رفت، امام آمدند و نشستند. یک نفر سؤال کرد که چرا پول را از لای در به او دادی دو صورت خود را از او پوشانید؟ فرمود: بخاطر اینکه مبادا حالت خواری و کوچکی را در او بینم.⁽³⁾

امام رضا علیه السلام در روز عرفه، تمام دارائی خود را بخشیدند. وزیر مأمون گفت: این گونه بخشش غرامت است! امام فرمود: خیر بلکه غنیمت است. و هرگز چیزی را که بوسیله آن بدنبال پاداش و ثواب و کرامت هستی، ضرر نشمار!⁽⁴⁾

سخاوت امام هادی علیه السلام

روزی شخصی نزد امام هادی علیه السلام رفت و اظهار نمود که بدهی زیادی دارم و درخواست کمک کرد

1. منتهی الامال، ج 2، ص 340.

2. منتهی الامال، ج 2، ص 463.

3. منتهی الامال، ج 2، ص 466.

4. ستارگان درخشان، ج 10، ص 19.

امام به او فرمود: من کاری را می خواهم که تو انجام دهی و تو را قسم می دهم که امتناع نکنی!

گفت: امتناع نخواهم کرد.

امام کاغذی نوشتند مبنی بر اینکه این شخص مبلغی از امام طلبکار است. سپس به او گفتند وقتی عده ای از مردم نزد من هستند، این کاغذ را بیاور و طلب خودت را از من بخواه!

او این کار را کرد و خلیفه هم بوسیله جاسوسانش خبردار شد و کیسه ای پول برای امام فرستاد و امام هم آن را به او داد.⁽¹⁾

محمد بن علی بن ابراهیم گوید: من و پدرم برای گرفتن کمک مالی نزد حضرت رفتیم. پدرم می گفت: ای کاش امام پانصد درهم بمن بدهد تا با دویست درهم لباس بخرم و دویست درهم به طلبکارها بدهم و صد

درهم برای سایر مخارج داشته باشم . منم در دل خود گفتم ای کاش امام بمن سیصد درهم بدهد تا با صد درهم الاغی بخرم و با صد درهم لباس تهیه کنم و بقیه را برای سایر مخارج بگذارم .

ما خدمت امام علیه السلام مشرف شدیم و سپس با امام علیه السلام خدا حافظی کردیم و موقع خارج شدن از خانه امام، خدمتکار حضرت دو کیسه پول آورد و یکی را به پدرم داد و گفت: پانصد درهم در آنست که دویست درهم برای لباس و دویست درهم برای طلبکارها و صد درهم برای خودت ! و کیسه ای هم بمن داد و گفت: صد درهم برای خرید الاغ و صد درهم برای لباس و صد درهم برای سایر مخارج!⁽²⁾

کرامت امام عسگری علیه السلام

ابوهاشم جعفری گوید:

با امام حسن عسگری علیه السلام بصورت سواره جائی می رفتیم . من در دل با خود می گفتم: موقع پرداخت قرضه هایم رسیده و من پولی برای پرداخت ندارم و نمی دانم چکنم؟

ناگاه امام برگشت و فرمود: خدا اداء می کند . سپس همانطور که سواره بود خم شد و با

1 . ستارگان درخشان، ج 12، ص 35.

2 . ستارگان درخشان، ج 13، ص 18.

تازیانه خطی روی زمین کشید و فرمود: پیاده شو و بردار ! من پیاده شدم و دیدم تکه ای طلا است . آنرا برداشتم و سوار شدم . و با خود گفتم: قرضم جور شد ولی ای کاش برای خرج زمستانم هم پولی داشتم !

ناگاه دوباره امام برگشت و فرمود: خدا ادا می کند و مانند گذشته دوباره خم شد و خطی کشید و فرمود: پیاده شو و بردار ! من پیاده شدم و قطعه طلا را برداشتم .⁽¹⁾

کرامتهایی از آقا امام زمان «عج»

درباره بخشش‌های امام عصر «عج» داستانهای عجیبی در تاریخ ذکر شده که چگونه امام به مقروضین و نیازمندان کمک می‌کنند که در کتب تاریخ و معجزات و کرامات امام عصر «عج» از آنها یاد شده است.

سخاوت عجیب ایه الله بروجردی

مرحوم آیت الله بروجردی خیلی سخاوتمند بود. در حالات ایشان نقل شده که در بروجرد خیلی ملک پدری داشت. آقا یکی از ملک‌ها را می‌فروشد و چک پول ملک را زیر تشکشان می‌گذارد. یک بنده خدای فقیری هم بود که ماهانه می‌آمد از آقا مبلغ جزیی می‌گرفت. این فقیری که هر ماه می‌آمد از آقا مبلغی می‌گرفت خدمت آقا می‌آید آقا زیر تشک دست می‌کند پولی برمی‌دارد فکر می‌کند که ده تومانی است به این فقیر می‌دهد. فقیر هم می‌رود بعد می‌بیند چند هزار تومان پول است. می‌گوید آقا اشتباه کرده است آقا از این پول‌ها به من نمی‌داد. برمی‌گردد به آقا می‌گوید که آقا اشتباه شده است. آقا نگاه می‌کند می‌گوید اشتباه شده اما انگار این پول قسمت شما بوده است برو خرج کن

آیت الله خزعلی به نقل از شیخ محمد تقی بهلول گنابادی از بازماندگان واقعه مسجد گوهر شاد مشهد (متوفی 1384 شمسی) در عصر ما می‌فرمودند :

روزی راه بین مکه و مدینه را پیاده می‌پیمودم ، در روستای بین راه (رابوق) که هندوانه های خوبی دارد ، هندوانه ای گرفته و خوردم و پوستش را هم آنقدر تراشیدم که سبزی اش بیرون آمد و چیزی برای خوردن نماند . پس پوست هندوانه را کنار گذاشتم . زنی از چادری بیرون آمد و پوست را برداشت و برد . فکر کردم که آن را برای بز و یا گوسفندی می‌برد . پس آن را تکه تکه کرده و چند تایی را به بچه هایش داد تا بخورند و چند تکه هم خودش خورد . با خود گفتم : عجب ! فقر تا این درجه ! پس صدو پنجاه ریال صعودی داشتم ، همه را به زن دادم و با جیب خالی با امید به اینکه خدا روزی رسان است راه افتادم . اتوبوسی که حامل زوار ایرانی بود ، از راه رسید و نگه داشت تا مرا سوار کند . من که پولی نداشتم ، سوار نشدم و هرچه اصرار کردند ، گفتم که پیاده می‌روم . و سوار نشدم . گفتند : پس باید برای آقای بهلول

کمک کرد هر کس کمتر یا بیشتر کمک کرد و هزار و پانصد ریال سعودی به من دادند . آنجا بود که مصداق « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها » به عینه دیدم .^۱

مرحوم محقق اردبیلی از مشاهیر و بزرگان و از مفاخر تشیع که در زهد و ورع و تقوا مشهور و متوفی 993 می باشند ، در سالهای قحطی و گرانی مال خود را بین فقرا تقسیم می کرد و برای خود به اندازه ی سهم یکی از فقرا بر می داشت .

در یکی از سالها همین کار را انجام داد و همسرش از این امر ناراحت شد و گفت : « مال ما را به فقرا انفاق می کنی و اولاد خود را گرسنه می گذاری ؟! »

آن بزرگوار معترض او نگشت و برای اعتکاف به مسجد کوفه رفت ، چون روز دوم شد ، مردی به در خانه ی مقدس آمد و آرد و گندم خوبی آورد و گفت : صاحب خانه این را فرستاد و خودش هم در مسجد کوفه معتکف است . در صورتی که مقدس اصلاً از این جریان بی اطلاع بود . به خانه آمد و از قضیه مطلع گردید ، دانست که از جانب خداست ، و حمد و سپاس الهی را بجای آورد .^۲

علامه طهرانی نقل می کرد : شخصی می بیند که روزی آقای قاضی در مغازه ی سبزی فروشی رفته و از سبزی های پلاسیده کاهو هایی را که امکان خوردن داشت سوا کرد و پس از وزن کردن پول آنها داد و برداشت و زیر عبایش گذاشت و با خود برد . بدنبالش رفته و از او علت اینکارش را می پرسد که وقتی که شما پول آنها را هم می دهید چه علتی دارد که سبزی های پلاسیده را بخرید . ایشان می فرماید : آقا جان این سبزی فروش بسیار فقیر و عیالمند است . و من هم میدانم که او در آخر روز این سبزی هارا بیرون می ریزد و برای من هم فرقی نمی کند که سبزی شاداب بخورم یا پلاسیده لذا سبزی های قابل خوردن را سوا می کنم که هم از اسراف جوگیری کرده باشم و هم کمکی مالی بقدر امکان به او کرده باشم که نیاز مند است و هم در عین حال که عزت نفس و آبرویش را حفظ کرده باشم و او را به کسب و کارش دلگرم کرده در نتیجه او را به تنبلی و مجانی گرفتن پول به جهت نیازش تشویق نکرده باشم .

^۱ سلوک عارفانه ، رضا مجرد بابلی

^۲ کرامات علما ، عبدالرحمن باقر زاده بابلی ، نشر دارالکتاب جزایری ، چاپ سوم فروردین 78 صفحه 14

ای صاحب کرامت شکرانه سلامت

روزی تفقدی کن درویش بینوا را

راز خیریه خاص خانم‌های خیر:

این روزها اگرچه کرونا حال و روز همه را به نوعی گرفته و دغدغه و ترس از ابتلا به آن روی اعصاب همه رژه می‌رود، دخل و خرج جماعتی را بهم ریخته و خلاصه زندگی مردم دستخوش تغییرات شده است، اما انگار عدوی کرونا سبب خیر و نوع دوستی مردم شده و دستان مدد رسان و یاریگر بسیاری، کانون و محفل سرد خانواده‌های آسیب پذیر را گرما بخشیده است.

نوع دوستی و احساس مسئولیت در برابر نیازمندان مرد و زن نمی‌شناسد؛ شاید بتوانی حتی با کوچکترین کمکی گره‌ای از زندگی فردی بگشایی و دعای آنها بدرقه مسیر طولانی زندگی‌ات شود.

عصر یکی از روزهای بهاری به یکی از مناطق شمالی پایتخت در شهرک شهید محلاتی می‌رویم تا از نزدیک با خیریه‌ای با عنوان «خیریه حضرت خدیجه (س)» که به همت دو بانوی سختکوش و دردمند و با مشارکت جمعی از بانوان خیر ایجاد شده و حالا در این دوران از خانواده‌های نیازمندان دستگیری می‌کند، آشنا شویم.

صحبت از دو خانمی است که حالا به همت و تلاش آنها این خیریه وسعت پیدا کرده است و چراغ خاموش شده و نیمه روشن بسیاری از خانه‌های نیازمندان روشن و ماندگار شده است. این دو اگر چه از سطح زندگی معمولی برخوردار هستند اما روحیه نوع دوستی و خیرخواهی آنها باعث شده چند سالی کمک حال

نیازمندان در نقاط مختلف شوند. در محوطه بیرونی یکی از مجتمع‌های مسکونی شهرک، تعدادی از بانوان و آقایان سخت در تلاش هستند و بسته‌های معیشتی نیز با نظم خاصی به صف شده و مراحل پایانی آماده سازی را طی می‌کنند و قرار است تا دقایق دیگری راهی خانه‌های نیازمندانی شوند که این روزها در تنگنا و مضيقه بیشتری قرار گرفته‌اند.

در میان بسته‌های رنگارنگ معیشتی که در ورودی مجتمع مسکونی در حال آماده سازی است، پای صحبت این دو خانم می‌نشینیم و آنها از فعالیت‌های خیریه برایمان می‌گویند.

ابتدا فاطمه چراغ بیگی سخن را آغاز کرده و می‌گوید: حدود 7 سال پیش مؤسسه فرهنگی خود جوشی را با کمک تعدادی از خانم‌ها ایجاد کردیم و کلاس‌های مختلف فرهنگی برگزار می‌شود؛ کلاس‌های اخلاق، آیین زندگی و تفسیر قرآن از جمله این کلاس‌هاست.

در حین فعالیت این کلاس‌ها، خیریه‌ای را با عنوان خیریه حضرت خدیجه (س) برای کمک به مستمندان ایجاد کردیم. این خیریه از همکاری و مشارکت خانم‌هایی بود که از مناطق یک و دو تهران داوطلب شدند و گفتند ماهانه مبلغی را می‌پردازیم تا این خیریه راه اندازی شود.

بعد از ایجاد خیریه به شناسایی نیازمندان پرداختیم. مناطق مختلف تهران و مناطق حاشیه شهر به عنوان مکان‌های هدف، پوشش داده شده است. ابتدا کار ما در این خیریه به این صورت بود که سبد کالا تهیه می‌کردیم؛ اوایل فعالیت در دو نوبت در طول سال، یکی در عید نوروز و نوبت دوم در ماه مبارک رمضان به نیازمندان سبد ارزاق می‌دادیم و بعد از آنکه توان ما بیشتر شد در طول سال نیز به صورت موردی و به مناسبت‌های مختلف این کمک‌ها و توزیع ارزاق انجام شد.

سبد ارزاق ما شمال برنج، روغن، چای، گوشت و کالاهای ضروری غذایی است. در میان بانیان ما هم افراد سرمایه دار هستند و هم قشر متوسط و حتی متوسط رو به پایین؛ هر کس بر اساس توان مالی خود کمک می کند و افراد معتقد هستند حتی اگر ماهانه 10 تا 20 هزار تومان هم کمک کنند می توانند سبد ارزاقی برای نیازمندان تهیه کنند؛ کمک هایی برای پرداخت اجاره خانه نیازمندان و... نیز انجام می شود

بعد از شیوع کرونا یعنی از اوایل اسفند سال گذشته به تجهیز بیمارستانها و تأمین اقلام حفاظتی مانند ماسک، لباس، دستکش و توزیع میان وعده غذایی برای بیماران کرونایی و کادر درمان و پرستار پرداختیم

در این مدت، حدود 22 گوسفند قربانی کرده ایم؛ چون اعلام کردند افرادی که به کرونا مبتلا می شوند باید پروتئین و گوشت مصرف کنند. ما گوشت ها را پخته و در منازل این بیماران تحویل می دادیم. مناطق تحت پوشش در استان تهران، گیلان در دماوند، شهر اندیشه، مسگر آباد، کوره پزخانه ها و چند نقطه دیگر است. در ایام عید ما 300 بسته ارزاق را برای مناطق سیل زده در سیستان و بلوچستان ارسال کردیم

برای نمونه افرادی داریم که هر کدام همه روغن یا ماکارانی مورد نیاز را تأمین می کنند و این مواد غذایی بانی خاص خود را دارند. از تعداد افراد خیری که در این خیریه مشارکت دارم می پرسم که خانم منیرالسادات طباطبایی می گوید: حدود 15 نفر خیر با توان مالی خوب داریم که در طول سال اگر مشکلی برای نیازمندان باشد، آنها این نیازها را تأمین می کنند

تقریباً هر سال بیش از 10 جهیزیه تأمین می‌کنیم و در طول سال هر کس عقیقه داشته باشد، قربانی کرده و بین نیازمندان توزیع می‌کنیم، در ماه رمضان نیز صدقات و فطریه‌ها را جمع‌آوری کرده و بین نیازمندان توزیع می‌شود.

ارزش هر بسته ارزاق ما، 600 هزار تومان است

طباطبایی به ارزش ریالی این بسته‌ها اشاره کرده و می‌افزاید: در مجموع ارزش هر بسته ارزاق ما، 600 هزار تومان است. اکنون 420 بسته ارزاق برای مناطق گیلاند، ورامین، پیشوا، قرچک، افسریه، کیانشهر، قم و کاشان آماده توزیع داریم.

در این مناطق نماینده معتمد داریم و بیشتر مواقع نیز خودمان خانواده‌های نیازمند این مناطق را از نزدیک بررسی کرده و کمک می‌کنیم.

در مراسم اربعین به افرادی که توان مالی برای رفتن به این مراسم را ندارند کمک می‌کنیم؛ به این صورت که هر فرد خیری هزینه یک تا چند نفر را متقبل شده و این افراد به مراسم اربعین می‌روند.

از برنامه‌های ویژه ماه مبارک رمضان می‌پرسم که خانم چراغ بیگی ادامه می‌دهد: کلاس‌های فرهنگی ما به صورت مجازی و با ضبط مطالب مختلف اساتید برگزار می‌شود. هزار عدد دستکش لاتکس بین پرسنل بیمارستان‌ها، 150 دست لباس مخصوص بخش کرونا، 1500 ماسک فیلتردار برای بیمارستان‌ها و 3 هزار ماسک توزیع کرده‌ایم.

غذایی را که پزشک برای یک بیمار کرونایی تجویز کرده است را آماده کرده و روزانه 2500 پرس غذا تهیه و به صورت کاملاً بهداشتی بین این بیماران توزیع کرده ایم

اینجای گفت و گو که می رسیم از این دو نفر می خواهم مقداری از خودشان بگویند؟ ابتدا خانم طباطبایی ابراز می دارد: ما دو نفر، از قبل همدیگر را می شناختیم. ابتدا در منطقه پیروزی تهران همسایه بودیم و بعد . که به شهرک شهید محلاتی آمدیم، این روند دوستی ادامه دارد

خانم چراغ بیگی در ادامه صحبت های طباطبایی می گوید: جرقه کار از اینجا شروع شد که بنده در برنامه جشن مذهبی که برگزار شد به حاضرین گفتم بیایم پولی برای محرومان و برگزاری جشن برای آنها جمع کنیم. در همان جلسه کیسه پلاستیکی دست گرفتم و شروع به جمع آوری پول از افراد حاضر کردم

کیسه سبز ویژه کمک به نیازمندان

خانم طباطبایی در جلسه به بنده یک کیسه سبز رنگ داد و گفت: «از این به بعد در این کیسه پول جمع کن.» از آن روز به بعد بنده به خانم طباطبایی گفتم: «من برای مردم صحبت می کنم و توزیع می دهم که برای چه چیزی کمک می خواهیم و تو هم کیسه سبز رنگ را دورِ مجلس بگردان و پول جمع کن.» بعد از مدتی کانال تلگرامی و گروه تشکیل دادیم و خلاصه جمع آوری کمک ها بیشتر شد. به همین شکل با هم بیشتر آشنا شدیم و پایه ایجاد خیریه حضرت خدیجه (س) گذاشته شد

خانم طباطبایی ادامه می دهد: صندوق قرض الحسنه ای تشکیل دادیم؛ برخی خانم ها طلای خود را فروختند و به نیازمندان وام دادیم و اکنون نیز روند وام دادن ادامه دارد. وام ما از یک میلیون تومان بوده و حتی تا 20 میلیون تومان نیز وام می دهیم؛ مثلاً وقتی فردی مشکل خاصی دارد، موضوع را اعلام کرده و با مشارکت خیرین وام را فراهم می کنیم.

از این دو بانوی نوه دوست می پرسیم: «اکنون چه تعداد عضو خیریه هستند؟ خانم طباطبایی پاسخ می دهد: حدود 50 خانواده داریم که ماهیانه و مرتب به آنها مستمری و کمک نقدی می کنیم. ماهیانه 100 هزار تومان و در عید نوروز 200 هزار تومان به این افراد می دهیم و اگر برای درمان نیز کمک بخواهند ارائه می کنیم؛ به این شکل که با تعدادی از پزشکان ارتباط داریم و افراد را معرفی و درمان می کنیم.

مثلاً یک جوانی در بزمان سیستان و بلوچستان داشتیم که برای انجام پیوند کلیه نیازمند 200 میلیون تومان کمک داشت که آن را تأمین کردیم یا دختر خانمی ناراحتی قلبی داشت و با کمک پزشکان درمان صورت گرفت.

حدود 200 نفر به صورت شناور در کلاس های ما و برنامه های محرم و رمضان شرکت دارند. در ماه رمضان افطاری به نیازمندان می دهیم؛ برای نمونه در یک باغی مراسم افطاری برگزار کردیم و از هر منطقه محروم تعدادی به اینجا آمدند و به آنها افطاری دادیم. یا به خانم های خیریه اعلام می کنیم روز تولد امام حسن (ع) قصد افطاری دادن داریم و همه افراد در مراسم می آیند و هزینه ریالی افطاری خود را می دهند و سه نفر دیگر را نیز از نیازمندان دعوت می کنند و همگی باهم، بدون اینکه فقیر و غنی شناخته شود افطاری می خوریم.

طباطبایی به مقدار کمک خیران در طول ماه اشاره می کند و اینکه میزان آن متغیر است و می گوید: یک ماه 20 میلیون درآمد داریم و کمک جمع می شود و ماه دیگر 10 میلیون تومان

خانم چراغ بیگی رشته کلام را در دست می گیرد و ادامه می دهد: اینها افراد مختلفی هستند؛ از اطباء، مهندسان، استاد دانشگاه تا خانم خانه دار. در ابتدای هر سال با این افراد صحبت کرده و به اصطلاح با آنها قرار داد می بندیم که فلان فرد در یکسال چقدر کمک می کند. فرد شماره حساب را دارد و ماهانه مبلغ مشخص را واریز می کند.

افرادی در بازار تهران هستند که به ما کمک می کنند؛ مثلاً فردی چند روز پیش با من تماس گرفت و یک وانت لباس کمک کرد. یکی اعلام می کند فرش یا جهیزیه می دهد. از برخی افراد وسایل دسته دوم اما قابل استفاده را جمع کرده و توزیع می کنیم.

در روزهایی که مدافعان حرم برای دفاع از حرمین شریف می رفتند کمک‌هایی داشتیم. خانمی ساکن ایتالیاست که در اینجا به ما کمک مالی می کند.

جوانی در بزمان سیستان و بلوچستان برای انجام پیوند کلیه نیازمند 200 میلیون تومان کمک داشت که آن را تأمین کردیم یا دختر خانمی ناراحتی قلبی داشت و با کمک پزشکان درمان صورت گرفت.

از آنها می‌خواهم از خاطرات و اتفاقات خاصی که در زندگی‌شان به واسطه این اقدامات خیرخواهانه افتاده است، بگویند؟ هر دو اندکی سکوت کرده و به یکدیگر تعارفی می‌کنند تا از این خاطرات بگویند.

ابتدا چراغ بیگی توضیح می‌دهد: زمانی که شروع به انجام کار خیر کردم اوایل کسی کمکی نمی‌کرد؛ زمانی بود که بارها در خانه افراد می‌رفتم و حتی یک سوم جعبه شیرینی اضافی فرد را می‌گرفتم و به فرد

نیازمند می‌دادم. برای نمونه داشتیم موردی که یک فردی ساعت یازده و نیم شب تماس می‌گرفت و
«می‌گفت «مهمانی ما تمام شده و غذا اضافه آمده، بیایید ببرید

بنده غذاها را می‌آوردم و در ظروف یکبار مصرف می‌ریختم و بین کارتن خواب‌ها توضیح می‌کردم. این
کارها در زندگی‌ام نتیجه زیادی داشته است. بارها شده لباس دست دوم افراد را گرفته و پس از شست‌وشو
به نیازمندان دادیم؛ ابتدا فرزندانم گفتند «چرا این لباس‌های دست دوم را گرفتی؟!» گفتم «شاید این فرد دفعه
بعد جدا از لباس، پول هم بدهد»؛ اتفاقاً همان فرد دفعه بعد هم لباس نو داد و هم پول کمک کرده است.

به خوبی احساس کردم دعای این افراد چه تأثیری در زندگی‌ام داشته است. وقتی زندگی معمولی نیازمندان
را از نزدیک دیدم، خودم هم سعی کردم زندگی‌ام را در سطح معمول نگه دارم؛ البته سطح زندگی‌مان
متوسط است.

بنده یقین دارم خدا جای دیگری جبران این کارها را می‌کند و اثر آن را در زندگی فرزندانم دیده و آنها
هم یاد گرفته‌اند در کار خیر کمک کنند. مثلاً همیشه با خودرو خودمان این کمک‌ها را می‌رسانم و حتی
اگر در مسیر کمک رسانی غذایی بخوریم نیز از جیب خودمان پرداخت می‌کنیم.

طباطبایی نیز به اثرات مثبت کمک به نیازمندان اشاره کرده و ابراز می‌کند: اوایل احساس شادمانی نداشتم و
اما وقتی به این کلاس‌ها آمدم و کمک رسانی به نیازمندان را شروع کردم، روحیه‌ام خوب شد. اگر
مشکلاتی در زندگی پیش آید راحت حل می‌شود. هم‌سر من همیشه همراه و همکارم بوده است. در خیریه
برای یکسری خانواده‌ها کار آفرینی کردیم؛ مثلاً دستگاه سبزی خرد کنی برای افراد خریدیم و آنها کار
می‌کنند.

زندانی را از پای دار پایین آوردم

در ادامه خانم چراغ بیگی می گوید: بیش از 10 نفر زندانی را آزاد کردیم. من از پای دار زندانی را پایین آوردم و گاهی سختی های زیاد دارد

وی توضیح می دهد: بنده کارمند دادگستری بودم. یک روز گفتند فردی مادر خانم خود را به قتل رسانده است و حالا پشیمان است اما به هیچ عنوان خانواده مقتول راضی به رضایت نمی شوند. گفتم: «من رضایتش» را می گیرم.» همسر این مرد گفته بود: «اول من را طلاق بده و بعد برو بالای چوبه دار

من به خانه آنها رفتم و صحبت کردم؛ آنها رفتار خوبی نداشتند و حاضر به رضایت نبودند ولی من گفتم: «تا رضایت نگیرم از اینجا نمی روم.» آنقدر روایت از ائمه (ع) گفتم و صحبت کردم تا آنها بالاخره رضایت دادند و فرد از چوبه دار پایین آمد

چند خانواده داشتیم که در آستانه طلاق بودند اما صحبت کردم و زندگی شان ادامه پیدا کرده است. الان یکی از آنها به من می گوید: «همان صحبت هایی که تو برای من کردی که برو زندگی کن و بساز، خدا کمک کرده و با آن راهکار زندگی را ادامه داده ام

طباطبایی ادامه می دهد: نمونه ای داشتیم که صاحبخانه فردی مستأجر را با داشتن سه فرزند بیرون کرده بود و آنها در پارک چادر زده و زندگی می کردند. ما پول جمع کرده و برای آن فرد خانه ای رهن کردیم. یک نفر دیگر با 4 فرزند قصد خرید خانه را داشت و گفت: «خانه خوبی پیدا کردم و قیمت مناسبی دارد، اما نمی توانست بخرد؛ ما به این فرد وام دادیم و خانه را خرید

نمونه دیگر اینکه؛ آقای با 5 فرزند بیکار بود و ما وانت باری برای او خریدیم و گفتیم با آن کار کن. هروقت خیریه نیاز به خودرو داشت کمک کن و ماهیانه نیز اگر توانستی مبلغی را به خیریه برگردان.

چراغ بیگی نیز می گوید: فردی را داریم که کارخانه دار ورشکسته و فراری بوده اما با کمک خیرین مشکلاتش حل شده و اکنون زندگی معمول خود را دارد و بدهی های خود را پرداخت کرده است

می پرسم تا به حال شده در طول 16 سال فعالیت خیرخواهانه زندگیتان دچار آسیب شده باشد؛ مثلاً در امور خانه داری دچار مشکل شده باشید؟

تخلیه یک خودرو حامل برنج توسط دو خانم

ابتدا چراغ بیگی ابراز می کند: نه، بلکه پایه های زندگی ما محکم تر شده و هرچی داریم از دعای محرومین است. همسرم در کارها همراه است. زمانی بوده تا ساعت یک نیمه شب پابه پای ما در خیریه کار کرده است. با همسرم تقسیم کار کرده ایم. برای نمونه بنده در زمان آمدن سیل در سیستان و بلوچستان دو هفته به آنجا رفتم. اتفاقاً در این مسیر پایه های زندگی ما محکم تر شده و هرچی داریم از دعای محرومین است

طباطبایی نیز توضیح می دهد: سعی می کنم در خانه با برنامه ریزی حرکت کنم تا در کنار کار خیریه، امور خانه داری نیز معطل نماند. همسر و فرزندانم کمک و همیاری می کنند. برای نمونه، چند شب پیش 2 تن برنج آوردند و ما دو خانم با همسرانمان کل این برنج را از خودرو خالی کردیم؛ حتی زمانی بوده که

ساعت یک نیمه شب، یک خودرو برنج آورده‌اند و کسی برای کمک نبوده و مجبور شدیم ما دو خانم!
اکل برنج را از خودرو خالی کنیم^۱

پزشکانی هستند که کمترین حق ویزیت را می‌گیرند. آقای دکتر فریبرز نوروزی در شهرستان صحنه از طلبه‌های پول ویزیت نمی‌گیر و از مردم عادی هزار تومن می‌گیرد!
یا پزشکان جراحی که پول جراحی از کسانی که ندارند نمی‌گیرند!

اما در مقابل سخاوت و بخشندگی، بخل و خساست قرار دارد! خدا نکند کسی خسیس باشد!

عده‌ای از خانواده‌ها از دست خساست مرد خانواده در سختی بسر می‌برند. خانمی که شوهرش ثروتمند بود می‌گفت هرچه می‌کنم شوهرم پول برای ترمیم دندانهایم نمی‌دهم و ناچارم به کمیته امداد مراجعه نمایم! خانم دیگری می‌گفت شوهرم پول برای خرید لباس نمی‌دهد. دکتری پدر خود را تحت پوشش کمیته امداد قرار داده بود و... متأسفانه عده‌ای از مردم بخصوص در افراد ثروتمند هستند که خیلی خسیس و بخیلند!
درباره آغا محمدخان قاجار می‌گویند خیلی خسیس بود و عاقبت بر اثر خساست خود کشته شد!
عبدالله مستوفی در کتاب شرح زندگانی من که یکی از منابع مهم در مطالعه دوران قاجاریه محسوب می‌شود، دلیل به قتل رسیدن او را این‌گونه شرح می‌دهد: «در ایام محاصره شوشا، مقداری خربزه برای شاه آورده بودند که تحویل آبدار خود نموده و امر داده بود که هر وعده مثلاً نصف یک دانه از آن‌ها را که یک ظرف می‌شود در سفره غذای او بگذارند. خربزه‌ها زودتر از حسابی که شاه داشته است تمام می‌شود. شاه تاریخ روز آوردن خربزه‌ها و این که چند دانه آن به مصرف رسیده و چند دانه آن باید باقی باشد دقیقاً تعیین می‌کند و از آبدار باقیمانده را مطالبه می‌نماید. آبدار هم نجات را در حقیقت گویی می‌پندارد و اعتراف می‌کند که با دو نفر از پیشخدمت‌ها آن‌ها را خورده‌اند. شاه برای همین جرم، امر به کشتن هر سه نفر می‌دهد. بعد از آن که به خاطر او می‌آورند که شب جمعه است، اعدام آن‌ها را به صبح شنبه محول می‌نماید و چون محکومین به تجربه می‌دانستند که حکم شاه استیناف‌پذیر نیست، شب شنبه سه نفری وارد «اتاق خواب او شده کارش را می‌سازند و جواهرهای سلطنتی را برداشته فرار می‌کنند»^۲

^۱ <https://www.farsnews.ir/news/13990217000480>

^۲ شرح زندگانی من / تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه / نوشته : عبدالله مستوفی / نشر هرمس

صبر و حلم و مدارا جزو اخلاق محمدی است

گاهی افرادی از فامیل و دوستان و همسایگان و دیگران انسان را با زبانشان اذیت می کنند. در این موارد باید صبوری کنیم و عصبانیت خود را کنترل نماییم و بدی را با خوبی جواب دهیم.

صبر و حلم آقا رسول الله نهایت نداشت... هیچوقت عصبانی نمی شدند و همیشه در مقابل بدی دیگران، خوبی می کردند.

خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

من ده سال در خانه پیامبر بودم . یکبار نشد که حضرت بمن بگوید چرا اینکار را نکردی و یا چرا این کار را کردی؟

یکشب که برای افطار حضرت مقداری شیر آماده شده بود، پیامبر دیر بمنزل آمدند و من بخیال اینکه جائی مهمان هستند، افطاری حضرت را خوردم ! وقتی پیامبر آمدند از همراهانش پرسیدم که آیا حضرت افطار کرده اند؟ گفتند نه ! هنوز چیزی نخورده اند . من بسیار نگران شدم که اگر حضرت افطاری خود را بخواند، من چه کنم؟ اما گویا پیامبر صلی الله علیه و آله می دانست لذا چیزی فرمود و آب افطار نمودند!⁽²⁾

اهل بیت پیامبر اسلام هم خیلی حلیم و صبور بودند..

جواب ناسزا

روزی یک نفر یهودی سر راه امام حسن علیه السلام را گرفت و به حضرت ناسزاهای زیادی گفت. تا زمانی که آن مرد حرف می زد، امام ساکت بود. وقتی که او ساکت شد، امام به او سلام کرد و خنده نمود و فرمود: ای پیرمرد! گمان می کنم غریب هستی و امر بر تو مشتبه شده است. اگر چیزی از ما می خواهی بتو می دهیم و اگر درخواست ارشاد و هدایت کنی تو را ارشاد می کنیم و اگر گرسنه باشی تو را سیر می نمائیم و اگر بی لباس هستی، بتو لباس می دهیم و اگر محتاج می باشی، تو را بی نیاز می کنیم و اگر حاجتی داری حاجت تو را برآورده می نمائیم و اگر بخانه ما بیائی تو را مهمان می کنیم و ...

وقتی مرد شامی این برخورد را از حضرت دید، به گریه افتاد و گفت: من شهادت می دهم که تو خلیفه خدا در زمینی.⁽¹⁾

آزادی در مقابل شکستن سر امام

نقل شده که کنیز امام علیه السلام در حالی که می خواست آب بریزد، آفتابه از دستش بر سر امام علیه السلام افتاد و سر امام شکست.

امام به او نگاهی کرد. کنیز گفت: «والکاظمین الغیظ! والعافین عن الناس!» (مؤمنین خشم خود را کنترل کرده و از مردم درمی گذرند) امام فرمود: تو را بخشیدم. او گفت: «والله یحبّ المحسنین!» (خداوند نیکوکاران را دوست دارد) امام فرمود: تو در راه خدا آزادی.⁽²⁾

عفو در مقابل دشنام!

یکی از بستگان امام سجاد علیه السلام در حضور اصحاب به حضرت اهانت هایی نمود. ولی امام به او جوابی نداد. وقتی او رفت، امام به اصحاب فرمود: شنیدید که این شخص چه حرفهائی زد. حال برویم تا جواب او را بدهم. در این حال امام آیات «والکاظمین الغیظ. والعافین عن الناس. والله یحبّ المحسنین» را تلاوت می نمود. اصحاب فهمیدند که امام با او تندی نخواهد کرد. وقتی به در خانه او رفتند، امام در خانه او را زدند. او بیرون آمد و امام فرمود: شما آمدید و در حضور اینها این حرفها را زدی! اگر راست گفته باشی، خدا مرا بیامرزد! و اگر دروغ گفته باشی، خدا تو را بیامرزد!

او گفت: من به این حرفها سزاوارترم و از امام عذرخواهی نمود.⁽¹⁾

هدایت با برخورد خوب

شخصی در زمان امام هفتم علیه السلام سر راه حضرت را می گرفت و به اهل بیت : اهانتها می نمود و هرگاه اصحاب امام می خواستند به او آسیبی برسانند، امام مانع می شد و اذیت کردن او را ممنوع کرده بود .

روزی امام آدرس آن شخص را پرسیدند و سواره به مزرعه او رفتند . او وقتی دید که امام بطرف او می آید صدا زد که من راضی نیستم در زمینهایم راه بروید ولی امام اعتنائی نکرده و نزد او رفتند و با او احوالپرسی نموده و پرسیدند که چه کاشته ای و چقدر می خواهی برداشت کنی و از این سؤالات از او پرسیدند .

سپس برای او دعا کردند و مبلغی پول به او دادند . او با این برخورد امام، منقلب شد و گفت: اگر قبلاً بمن می گفتند که بدترین آدم کیست؟ شما را معرفی می کردم . ولی اکنون اگر از من بپرسند که بهترین شخص کیست؟ شما را معرفی می نمایم .¹

صبر عجیب سیدهاشم حداد:

آقای سیدهاشم حداد از شاگردان سید علی قاضی می گفتند: " مادر همسرم بسیار مرا اذیت می کرد. بین اتاق ما و آن کیسه های برنج خوشبو و ظرف های انباشته روغن فاصله می انداخت، اما آن ها چیزی به ما نمی دادند و او عمداً دوست داشت که ما را در تنگی و حرج ببیند و تنگدستی ما او را شاد می کرد و با وجود اینکه من مرتب کار می کردم، ولی اکثر مراجعان من از فقیرانی بودند که اجناس را نسیه می بردند و بعضی از آن ها پولی پرداخت نمی کردند؛ در عین حال شاگرد من هر چقدر نیاز داشت برای خود بر می داشت و معمولاً چیزی برای من باقی نمی ماند، جز 50، 100 فلس که برای خرید نان و نفت و امثال این ها کفایت می کرد و علت ناراحتی آن زن با من مسئله فقر بود که به نظر او بسیار زشت می نمود. از طرف

دیگر، شدت حالات روحانی و استفاده از محضر استاد بزرگوار، مرحوم قاضی به من اجازه جمع مال و ثروت و یا رد کردن فقیر و یا نسیه ندادن به نیازمندان را نمی داد. همسرم هم صبر می کرد، اما تحملش محدود بود. به مرحوم قاضی عرض کردم که اذیت های گفتاری و کرداری مادرزنم به حدی رسیده که در حقیقت صبرم تمام شده، از شما می خواهم که اجازه بدهید همسرم را طلاق دهم. مرحوم قاضی فرمودند: «از این امور گذشته، آیا همسرت را دوست داری؟ گفتم: بله.» فرمود: «آیا همسرت تو را دوست دارد؟» جواب دادم: بله. فرمود: هرگز اجازه نمی دهم او را طلاق دهی! برو صبر کن که خداوند مقدر فرموده که تربیت تو به دست همسرت باشد و باید بردبار و صبور باشی و مدارا کنی! من هیچ گاه از تعلیمات استادم تخطی نکردم و هرچه مادرزنم به مصائب و مشکلاتم می افزود، تحمل می کردم. تا اینکه شبی با خستگی و گرسنگی و تشنگی تمام به منزل برگشتم، در حالی که به اتاق می رفتم، دیدم مادرزنم کنار حوض نشسته، تا فهمید من وارد شدم شروع کرد به بدگویی و دشنام دادن، من یکسره از پله ها به بام رفتم. او صدایش را بالا برد، تا جایی که همه همسایگان می شنیدند و این چنین به من دشنام و ناسزا گفت و آنقدر ادامه داد تا حوصله ام تمام شد. بدون آنکه به او پرخاش کنم و یا یک کلمه جواب دهم از پله ها پایین آمدم و از در خانه بیرون آمدم و سر به بیابان نهادم. بدون هدف و مقصودی می رفتم و هیچ متوجه نبودم که کجا می روم. در این حال دیدم که من دو تا شدم، یکی سید هاشمی که مادر زن به او تعدی و سب و شتم می کرده است و یکی من هستم که بسیار عالی و مجرد و محیط هستم و ابداً فحش های او به من نرسیده است. در این حال برای من منکشف شد که این حال بسیار خوب و سرور آفرین فقط در اثر تحمل آن ناسزاها و فحش هایی است که وی به من داده است و اطاعت از فرمان استاد، آقای قاضی این فتح باب برای من رخ داده است و اگر من اطاعت نمی کردم و تحمل اذیت های مادر زنم را نمی کردم تا ابد همان سید هاشم محزون و غمگین و پریشان و ضعیف بودم. و الحمدلله الان سید هاشمی که در مکان رفیع و مقامی بس ارجمند هستم که گرد و خاک تمام غصه های دنیا بر من نمی نشیند و نمی تواند بنشیند. فوراً از آنجا به خانه باز گشتم و به روی دست و پای مادرزنم افتادم و می بوسیدم و می گفتم: «مبادا تو خیال کنی من الان از گفتارت ناراحتم! از این پس هرچه می خواهی بگو که آن ها برای من فایده دارد.»

صبر عجیب ایه الله سید احمد خوانساری

برخی افراد با اخلاق، هنگام عصبانیت مالک زبان شان خود هستند و فقط صورت شان سرخ می شود. برخی که صبورتر اند، صورت شان هم سرخ نمی شود و به راحتی از کنار مسأله عبور می کنند. خدا مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدرضا مهدوی دامغانی را رحمت کند. من از خودش شنیدم که می گفت: با پدرم مرحوم آیت الله حاج شیخ کاظم دامغانی به تهران آمده بودیم. به منزل مرحوم آیت الله العظمی حاج سید احمد خوانساری رضوان الله تعالی علیه در بازار رفتیم. دیدند خدمت ایشان نشسته بودیم که در زدند و جمعی وارد شدند. نه مرد و یک خانم خدمت آقای خوانساری آمدند و کاغذی را مقابل ایشان گذاشتند. معلوم شد که این کاغذ

وصیت‌نامه‌ای است که در فهم آن دچار اختلاف نظر شده‌اند. آن خانم از عبارت وصیت‌نامه برداشت متفاوتی داشت و راضی شده بودند که آقای خوانساری حکم باشد

آقای خوانساری برگه را مطالعه کردند و پرسیدند: آقایان چه می‌گویند؟ آن آقایان برداشت خود را گفتند. نظر آن خانم را نیز پرسیدند؛ سپس وصیت‌نامه را دوباره مطالعه کردند و فرمودند: ظاهراً فرمایش آقایان مطابق با متن وصیت‌نامه است

آقای مهدوی دامغانی می‌گفت: تا آقای خوانساری این جمله را فرمود، آن خانم عصبانی شد و به آقای خوانساری پرخاش کرد و حرف‌های رکیکی زد. مجلس متشنج شد. اصلاً آقای خوانساری در آن دعوا نقشی نداشت که آن خانم به ایشان توهین کند! رعایت سیادت و تقوا و فقاقت و ایشان را نیز نمی‌کرد و به توهین خود ادامه می‌داد! مجلس به هم ریخته بود و همه از جسارت آن زن ملتهب بودند. آقای مهدوی می‌فرمود من به چهره‌ی آقای خوانساری نگاه کردم تا بینم واکنش ایشان چیست. انگار نه انگار! ایشان صبر کرد تا آن خانم هر چه می‌خواهد بگوید، سپس دوباره وصیت‌نامه را نگاه کرد و گفت: به هر حال باز فکر می‌کنم حرف آقایان مطابق با وصیت‌نامه باشد^۱

از آیت‌الله حاج میرزا جواد آقا تهرانی (رحمه‌الله) نقل شده است که: «شخصی به منزل آیت‌الله العظمی سید احمد خوانساری (رحمه‌الله) رفته و به ایشان جسارت کرد و لحظاتی به فحش و ناسزا ادامه داد، تا این که موقع اذان و نماز رسید، آیت‌الله خوانساری فرمودند: «ببخشید آقا، وقت نماز است اجازه می‌فرمایید به نماز بروم، آن شخص با دیدن این همه صبر و گذشت و اخلاق اسلامی پشیمان شد و از ایشان عذرخواهی کرد!»^۲

مورد دیگری یکی از علما گفت محضر ایه الله خوانساری در راندرونی بودیم کمی صدایمان بلند بود ناگاه همسر ایشان آمد و دو دستی روسر ایشان زد که عمامه اش افتاد ولی ایه الله هیچ سخنی نگفتند و عمامه خود را برداشتند و بر سر گذاشتند و صحبت را ادامه دادند

. حلم داشته باشیم. اهل مدارا باشیم. اگر دیگران به ما بدی کردند ما خود را کنترل کنیم.

^۱ maemaeen.ir/short-speeches/10/

^۲ <http://www.jahannews.com/report/589671>

از علی (ع) پرسیدند: قویترین و داناترین شخص کیست؟ فرمود: هر که حلیم تر است. پرسیدند: حلیم ترین مردم کیست: حلیم ترین مردم کیست؟ فرمود: آنکه هر گز به غضب نیاید.

در روایت از امام رضا علیه السلام است که به یکی از پیامبران از طرف خداوند باطن بعضی از امور را نشان دادند به اینصورت که به او گفتند فردا که به صحرا می روی نخستین چیزی را که دیدی باید بخوری پس به صحرا رفت و نخستین چیزی که مشاهده کرد کوه بزرگی بود تعجب کرد چگونه می شود کوه را خورد بعد با خود گفت من مأورم که این کار را بکنم پس تا هر اندازه که بتوانم انجام می دهم شدن یا نشدن آن با من نیست پس با این تصمیم قدم پیش گذاشت هر گامی که بر می داشت کوه کوچکتر می شد تا وقتی که نزدیکش رسید دید به اندازه لقمه کوچکی گردید آنرا گرفته و در دهان گذاشت دید از غسل شیرینتر و گواراتر است بعد به او فهماندند که این کوه خشم و غضب است که نخست تحمل کردنش برای انسان مشکل ولی با حلم و بردباری آسان بلکه لذت بخش می شود.

بزرگی از کوچه گذشت از پشت بام خانه یا مقداری خاکروبه بر سرش ریختند سربلند کرده و گفت خداوندا ترا سپاس می گویم که بر سر پرگناهیم که سزاوار سنگ است بجایش خاک نرم ریختی.

حلم و بردباری رنگ خداست. مردمی که دارای این صفت الهی باشند بین آنها نزاع و دشمنی نیست. بلکه بین آنها محبت و صمیمیت است.

اگر مردم ایران همه دارای حلم و بردباری باشند دیگر شاهد اینهمه شکایت از یکدیگر نخواهیم بود. و قوه قضائیه زیر بار هفده میلیون پرونده نمی ماند! و امار طلاق و اختلافات به پایین ترین حد خود می رسد.

با تو گویم که چیست غایت حلم

هر که زهرت دهد شکر بخشش

هر که بجزا شدت جگر بجفا

همچون کان کریم زر بخشش

کم مباش از درخت سایه فکن

ذوالکفل پیامبری بسیار بردبار

در کتاب بحار الانوار روایتی از رسول خدا (ص) نقل شده که خلاصه اش آن است چون عمر یسع به پایان رسید، در صدد بر آمد کسی را به جانشینی خود منصوب دارد، از این رو مردم را جمع کرد و گفت: هر یک از شما که تعهد کند سه کار را انجام دهد من او را جانشین خود گردانم. روزها را روزه بدارد، شب ها را بیدار باشد و خشم نکند. جوانی که نامش عوید یابن ادریم بود و در نظر مردم خوار می آمد، برخاست و گفت: من این تعهد را می پذیرم. یسع آن جوان را باز گرداند و روز دیگر همان سخن را تکرار کرد و همان جوان برخاست و تعهد را پذیرفت و یسع او را به جانشینی خود منصوب داشت تا این که از دنیا رفت و خدای تعالی آن جوان را که همان ذوالکفل بود به نبوت برگزید.

شیطان که از ماجرا مطلع شد، در صدد بر آمد تا ذوالکفل را خشمگین سازد و او را بر خلاف تعهدی که کرده بود به خشم وادارد، از این رو به پیروانش گفت: کیست که این مأموریت را انجام دهد؟ یکی از آن ها که نامش ایض بود گفت: من این کار را انجام می دهم. شیطان بدو گفت: نزدش برو، شاید خشمگینش کنی. ذوالکفل شب ها نمی خوابید و شب زنده داری می کرد و نیمه روز مقداری می خوابید. ایض صبر کرد تا چون ذوالکفل به خواب رفت پیامد و فریاد زد: به من ستم شده و من مظلوم هستم (حق مرا از کسی که به من ستم کرده بگیر). ذوالکفل به او گفت: برو و او را نزد من آر. ایض گفت: من از این جا نمی روم. ذوالکفل انگشت مخصوص خود را به او داد و گفت: این انگشت را بگیر و به نزد آن شخصی که به تو ستم کرده ببر و او را نزد من آر. ایض آن انگشت را گرفت و چون فردا همان وقت شد پیامد و فریاد زد: من مظلوم هستم و طرف من که به من ظلم کرده، به انگشت توجهی نکرد و به همراه من نیامد. دربان ذوالکفل بدو گفت: بگذار بخوابد که او نه دیروز خوابیده و نه دیشب. ایض گفت: هرگز نمی گذارم بخوابد، زیرا به من ستم شده و باید حق مرا از ظالم بگیرد.

حاجب وارد خانه شد و ماجرا را به ذوالکفل گفت. ذوالکفل نامه ای برای او نوشت و تا مهر خود آن را مهر کرد و به ایض داد. وی برفت تا چون روز سوم شد، همان وقت یعنی هنگامی که ذوالکفل تازه به خواب رفته بود، پیامد و فریاد زد که شخص ستم کار به هیچ یک از این ها وقعی نگذارد پیوسته فریاد زد تا ذوالکفل از بستر خود برخاست و دست ایض را گرفت و برای دادخواهی از ستم کار به راه افتاد. گرمای آن ساعت به حدی بود که اگر گوشت را در برابر آفتاب می گذاشتند، پخته می شد. مقداری راه رفتند ولی

ابیض دید به هیچ ترتیب نمی تواند ذوالکفل را به خشم درآورد و در مأموریت خود شکست خورد، پس دست خود را از دست ذوالکفل بیرون کشید و فرار کرد^۱

خداوند حکیم خشم و غضب را در انسان امانت گذاشته تا در مقابل دشمن و در مقابل کفار و ظالمین و متجاوزان از آن استفاده کند. اما در مقابل مومنین و برادران و خواهران و فامیل و دوستان باید آن را کنترل کند.

انسان باید در مقابل خودی ها خشم خود را کنترل نماید تا دچار مشکل نشود. آدمی که نتواند عصبانیت خود را کنترل کند گاه تصمیمات خطرناک می گیرد و گاهی کارهای خطرناکی می کند. که منجر به بدبختی او در دنیا و آخرت می شود.

مادری از فرط عصبانیت بچه خود را کشت...

در اخبار آمده بود که مادری بچه خود را بخاطر پاره کردن پارچه نو چادر او کتک زده بود و بعد دید پسر او حرکتی نمی کند و متوجه شد پسرش بر اثر ضربات کتک مرده است!

....

مرد عصبانی پسر خود را کشت و دختر خود را به کما فرستاد!

حوادث رکنا: مرد عصبانی پس از اینکه متوجه شد پسرش ترقه خریده در یک سناریوی هولناک فرزندش را به قتل رساند و دختر خود را در شهریار به کما فرستاد!

در تحقیقات از مادر خانواده معلوم شد که شوهر خشمگین وی عامل مرگ پسرش و سوء قصد به جان او و دختر 17 ساله شان بوده است.

مادر خانواده در مقابل بازپرس پرونده قرار گرفت و گفت: نیمه شب شده بود اما پدرشان موضوع را رها نمی کرد. با شال و دستبند یکبار مصرف دست و پای پسر و دخترمان، هردو را بست. جفت شان را زیر کتک گرفت. او حالا دیگر با میله بارفیکس و تبر به جان بچه ها افتاده بود. کتک زدن هایش تمامی نداشت. ساعت ها بچه ها ناله می کردند و او می زدشان. پسرمان با بدنی خونین کنج اتاق زیر ضربات وحشیانه پدرش از درد پنجه به دیوار می کشید. هربار که به میان شان می دویدم تا مانع اش شوم با مشت و لگد دورم می کرد. داشت سپیده می زد که به خانه مان در اسلامشهر زنگ زد. شاید پدری برادری بدادمان برسد. وی ادامه داد: وقتی خانواده ام از اسلامشهر به خانه ما رسیدند، دیگر صدایی از بچه ها در نمی آمد. شوهرم فهمید که آنها آمده اند تبر و میله خونین را گوشه اتاق انداخت و از خانه گریخت!^۱

...

مادر خشمگین دخترش را خفه کرد

زن جوان بر اثر عصبانیت روی صورت دخترش بالشت گذاشت و روی آن نشست. او وقتی به خودش آمد که دخترک دیگر نفس نمی کشید.

به گزارش **جام جم**، ساعت 19 سه شنبه، زن جوانی با مراجعه به ماموران پلیس در مشهد مدعی شد دخترش شش ساله اش را کشته است. او عنوان کرد، امشب عصبانی بودم و دخترم را خفه کردم، حالا هم از کارم پشیمانم و آمدم به کلانتری تا دستگیرم کنید.

ماموران پس از ادعای این زن، راهی خانه او در خیابان جهان آرا شده و متوجه شدند که حرف های او صحت دارد و خواهر شوهرش پس از اطلاع از ماجرا، دخترش شش ساله را به بیمارستان انتقال داده بود، اما تلاش پزشکان برای نجات جان او موثر واقع نشد.

با گزارش موضوع به قاضی علی اکبر احمدی نژاد، بازپرس جنایی مشهد، او همراه تیمی از ماموران پلیس آگاهی با حضور در محل قتل به تحقیق از زن 26 ساله پرداختند

زن جوان با اعتراف به قتل دختر شش ساله اش گفت: من فرزند طلاق هستم و این باعث شد در زندگی مشکلاتی داشته باشم. البته ارتباط خوبی با نامادری خود داشتم. بعد از ازدواج همراه همسر به خانه پدرشهرم آمدم و در طبقه پایین خانه آنها زندگی می کردیم. در این مدت سرکوفت هایی می شنیدم که باعث شد، از نظر روحی با مشکلاتی روبه رو شوم. شوهرم هم به من بی توجه بود و همین باعث شد به من بگویند، نمی توانی شوهرت را کنترل کنی. در وضعیت روحی بدی قرار داشتم

وی ادامه داد: عصر امروز دخترم در حال بازی با پسرعمه اش بود. از او خواستم به خانه بیاید و دیگر بازی نکند. بهانه گیری کرد که عصبانی شدم و او را ابتدا کتک زده و بعد بالش را روی صورتش گذاشته و روی آن نشستم. بعد از لحظاتی با صدای جیغ دختر دو ساله ام، به خودم آمدم و از روی صورت دخترم بلند شدم. او نفس نمی کشید. نمی دانستم چه کار کنم. به همین خاطر به کلانتری آمدم و خودم را معرفی کردم.^۱

قتل دوست صمیمی بخاطر عصبانیت

به من گفت تو هنوز بچه ای و فقط قد کشیده ای. من هم عصبانی شدم و با چاقو به او ضربه زدم. این اظهارات پسر جوانی است که در جریان درگیری با یکی از صمیمی ترین دوستانش او را به قتل رساند. او می گوید یک لحظه عصبانیت باعث شد که دست به این کار بزنم و حالا از کاری که کرده ام پشیمانم^۲

...

اولیاء خدا و کنترل خشم

اما اولیاء خدا خشم خود را کنترل می کردند و در هنگام عصبانیت کار خلاف عقل نمی کردند.

کاشف الغطا و کسی که به او تف کرد..

سید فقیری بین دو نماز خدمت مرحوم کاشف الغطاء آمد و ازو خواست که محل خمس به او کمکی بکند ولی کاشف الغطاء گفت که متأسفانه چیزی الان در اختیار ندارد او هم به محاسن مرحوم کاشف الغطاء تف

¹ <http://jamejamonline.ir/online/2769281706640284945>

² <http://www.hamshahrionline.ir/details/372117/Society/socialnews>

کرد. مرحوم کاشف الغطا بین دو نماز دامان لباس خود را گرفت و در جمعیت طلب کمک کرد و گفت:
'هر کس محاسن شیخ را دوست دارد به این سید کمک کند. پول زیادی برای سید جمع شد و به او داد

جوان به مالک اشتر اهانت کرد....

روزی مالک اشتر از بازار کوفه می گذشت. در حالیکه عمامه و پیراهنی از کرباس بر تن داشت. مردی
بازاری بر در دکانش نشسته بود و به عنوان اهانت، زباله ای (کلوخ) به طرف او پرتاب کرد
مالک اشتر بدون این که به کردار زشت بازاری توجهی بکند و از خود واکنش نشان دهد، راه خود را پیش
گرفت و رفت.

: مالک مقداری دور شده بود. یکی از رفقای مرد بازاری که مالک را می شناخت به او گفت

آیا این مرد را که به او توهین کردی شناختی؟ -

مرد بازاری گفت: نه! نشناختم. مگر این شخص که بود؟

:دوست بازاری پاسخ داد

.او مالک اشتر از صحابه معروف امیرالمؤمنین بود -

همین که بازاری فهمید شخص اهانت شده فرمانده و وزیر جنگ سپاه علی علیه السلام است، از ترس و
وحشت لرزه بر اندامش افتاد. با سرعت به دنبال مالک اشتر دوید تا از او عذرخواهی کند. مالک را دید که
وارد مسجد شد و به نماز ایستاد. پس از آن که نماز تمام شد خود را به پای مالک انداخت و مرتب پای آن
بزرگوار را می بوسید

مالک اشتر گفت: چرا چنین می کنی؟

بازاری گفت: از کار زشتی که نسبت به تو انجام دادم، معذرت می خواهم و پوزش می طلبم. امیدوارم مرا
مورد لطف و مرحمت خود قرار داده از تقصیرم بگذری

مالک اشتر گفت: هرگز ترس و وحشت به خود راه مده! به خدا سوگند من وارد مسجد نشدم مگر این که
درباره رفتار زشت تو از خداوند طلب رحمت و آمرزش نموده و از خداوند بخواهم که تو را به راه راست

حلم خواجه نصیر طوسی:

درباره خواجه نصیر طوسی می نویسند که یکنفر جاهل نامه ای به او نوشته و او را سگ خطاب کرده بود. شیخ طوسی در جواب نوشت شما مرا سگ دانسته اید ولی من هر چه فکر کردم که چه چیزم به سگ می برد نفهمیدم من دو پا دارم ولی سگ چهار پا دارد او دندانهای تیزی دارد که استخوان را خرد و نرم می کند اما دندانهای من از کار هم افتاده ایت سگ پشم دارد من ندارم. و با این جواب آن شخص را شرمنده و ²پشیمان نمود.

بحارالانوار جلد 42 صفحه 157¹

اخلاق در قرآن و حدیث



**آدم خوش اخلاق
قلب ها را می رباید...**

کسے کہ اخلاش نیکو باشد،
«دوستانش فراروان می شوند و مردم به او انس می گیرند»
امیرالمؤمنین (ع)

غیر الحکم و دیر الکلم، تمییز، آمده، ص ۶۶۳، شماره ۱۴۷۶



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

یکی از ارکان فرهنگ هر جامعه، اخلاق مردم آن جامعه می باشد. در جامعه ای که فرهنگ سخاوت، خوش اخلاقی، ایثار و نیکوکاری و امثال آن رواج داشته باشد نشان دهنده فرهنگ بالا و ارزشی آن مردم و ملت می باشد. و آن جامعه می تواند الگوی دیگر ملت ها قرار گیرد.

بحمدالله مردم ایران از جمله معدود ملت هایی هستند که دارای اخلاق بالائی بوده و به فضائی چون مهمان نوازی، شجاعت، غیرت و آزادگی شهره بوده اند.

و هنگامی که افرادی از کشورهای دیگر به ایران می آمدند از سخاوت و خوبیهای ملت ایرات متعجب می شدند و الان هم اینگونه می باشد.

البته با این فرق که بدلیل انقلابی که در قرن حاضر در صحنه ارتباطات رخ داده ملت ها شاهد پدیده ای بنام، تبادل فرهنگ ها می باشند. و دیگر نمی توان همانند قرون گذشته شاهد توجه افراد یک جامعه فقط به فرهنگ بومی خود بود. بلکه گاه فرهنگ مهاجم با جاذبه هایی که دارد کم کم بر فرهنگ بومی غلبه پیدا می کند و

در طول سالیان سال آن چنان اثر می گذارد که دیگر از فرهنگ اصیل کمتر نشانه ای را می توان پیدا نمود.

لذا لازم است که متولیان امر فرهنگ ایران اسلامی، با سیاستگذاری های فنی و با مهندسی فرهنگی، زیبایی ها و جاذبه های فرهنگ اصیل ایران اسلامی را به مردم خوب ایران و به ملت های دنیا نشان دهند و در حفظ و صیانت از آن بکوشند.

مخصوصا در زمینه اخلاق اسلامی که از مهمترین جلوه های فرهنگ اسلامی است.

فرهنگ مهاجم غرب دارای فضائل اخلاقی نیست و از ارزشهای اخلاقی تهیست.

در این فرهنگ از سخاوت و ایثار و نیکوکاری و راستگوئی و شجاعت خبری نیست بلکه ضد فرهنگهایی چون دروغگوئی و خیانت و خودخواهی و دنیاطلبی

و آلودگی اخلاقی جزو شاخصه های فرهنگ منحط مهاجم غرب می باشد که از طریق فیلم و کتاب و اینترنت و ماهواره و افراد ستون پنجم دشمن و روشنفکران غرب زده و غیره بتدریج به میان اقشار مختلف مردم مخصوصا جوانان نفوذ کرده و آنها را بخود جذب می نماید.

لذا در این کتاب به قسمتی از ارزشهای اخلاقی که مورد تایید هر فطرت سالمی است، اشاره می نمائیم. یقینا اگر این فضائل و ارزشها در جامعه حفظ و فراگیر شود، ضربات فرهنگ مهاجم به فرهنگ ایرانی اسلامی، بسیار کم ضرر و کم خطر خواهد بود.

یقینا با پیروزی انقلاب اسلامی مردم ایران، فضائل اخلاقی در جامعه تقویت شد و جان تازه ای گرفت و شروع به رشد نموده است. و با توجه مسئولین به ارزشهای اخلاقی در همه زمینه ها، می توانیم به مقاومت جانانه فرهنگ ایران اسلامی در مقابل فرهنگ منحط غرب، بعنوان یک واقعیت اشاره کنیم. انشاء الله با توجه بیشتر دست اندرکاران فرهنگ کشورمان از جمله صدا و سیما و متولیان سینما و کتاب، روز بروز بر اشاعه اخلاق سالم و ارزشهای اخلاقی در میان اقشار جامعه افزوده شود.

زمستان 1401. کرمانشاه

شکر گذاری از خالق

ومن شکر فانما يشکر لنفسه ومن کفر فان ربي غني کریم {نمل 40}

وقليل من عبادي الشکور 13 سبأ

تشکر کردن از کسیکه به انسان محبت می کند مطابق عقل است و جزء صفات خوب شمرده می شود. چه تشکر از خالق باشد که احدی نمی تواند شکر همه نعمتهای خدا را بجا آورد. و چه تشکر از افرادی که به انسان محبتی می نمایند.

البته با این فرق که تشکر از خدا، باعث زیاد شدن نعمت می شود.

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از گفت بیرون کند. «ما به لقمان حکمت دادیم که شکر الهی را نما و هر که شکر کند، از خودش تشکر کرده و هر که ناسپاسی نماید، خدا بی نیاز و حمید است.» لقمان 12

«پیامبر (ص): پاداش کسیکه غذا می خورد و شکر می کند مانند روزه گیر صبور است. و پاداش آدم سالم شکر کننده مانند مریض صبر کننده است. و پاداش صاحب نعمت شکر کننده مانند محروم قانع می باشد.»

تشکر یا زبانی است و یا عملی. شکر زبانی با ادا کردن جملاتی مانند: خدا یا! شکر. تحقق می یابد و شکر عملی با انجام واجبات و ترک محرمات و راضی بودن خدا از اعمال انسان محقق می شود.

«امام صادق (ع) فرمود: شاکر به شخصی گویند که خدا را بر هر نعمتی که به او داده از قبیل خانواده و ثروت، شکر گوید و حقوق الهی نسبت به اموالش را ادا نماید.»

از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید

خدا در قرآن به نوح لقب «شکور» داده است. زیرا صبح و شب شکر خدا را می کرد و می گفت: خدا یا! آنچه در صبح و شب از نعمت و سلامتی دینی و دنیوی دارم، از تو ست. تویی یگانه و بدون شریک. ای خدا! حمد و شکر این نعمتها مخصوص تو ست تا از من راضی شوی.

همچنین او هیچ چیز کوچک و بزرگ را بر نمی داشت الا بسم الله والحمد لله می گفت.

او در حین غذا خوردن می گفت: شکر خدایی که بمن غذا داد و اگر می خواست مرا گرسنه می گذاشت.

و هنگام آشامیدن می گفت: شکر خدایی که مرا سیراب کرد و اگر می خواست مرا تشنه می گذاشت.

و در هنگام لباس پوشیدن می گفت: شکر خدایی که مرا پوشاند و اگر می خواست مرا بی لباس قرار می داد.

و در هنگام پوشیدن کفش می گفت: شکر خدایی که مرا کفش پوشاند و اگر می خواست مرا پا برهنه می گذاشت.

و در هنگام قضاء حاجت می گفت: شکر خدایی که اذیت را از من دور کرد و اگر می خواست در من باقی می گذاشت «تفسیر جامع ذیل آیه 3 اسراء»

نعمتهای خدا به انسان چه نسبت به خود انسان و چه در جهان هستی آنقدر مهم و حیاتی است که انسان باید در همه حالات از شکر الهی غافل نشود.

«امام صادق (ع): در هر نفس کشیدنی یک شکر بلکه هزار شکر و بیشتر لازم است و پائین ترین درجه شکر آنست که نعمت را فقط از خدا بداند و به آنچه خدا به او داده راضی باشد و خدا را با نعمتش معصیت نکند (مثلاً با چشم گناه نکند) و در امر و نهی الهی با نعمت خدا با خالق خود مخالفت ننماید. پس در هر حالی بنده شکر گذار خدا باشد، تا خدا را در هر حالی کریم ببینی.»

در حالات رسول خدا (ص) آمده است که: یکروز در سفر کوتاهی وقتی برای استراحت توقف کردند، پنج سجده بجا آورد. اصحاب علت را پرسیدند. فرمود: جبرئیل برای پنج بشارت آورد و من برای هر بشارتی یک سجده انجام دادم.

با شکرگزاری می‌توان به خالق تقرب جست. شکر فرصتی است تا با خدای خود مناجات و نجوایی داشته باشیم.

«امام صادق(ع): هرگاه یکی از شما بیاد نعمتی از نعمتهای خداوند عزوجل افتاد، پیشانیش را برای شکرگزاری، بر روی خاک بگذارد. و اگر سواره بود، پیاده شود و سجده کند. و اگر بخاطر انگشت نداشتن نمی‌تواند پیاده شود، پیشانیش را بر زمین اسب(در زمان مافران ماشین) بگذارد و اگر اینهم نشد، پیشانیش را بر کف دست بگذارد و خدا را بر نعمتهایش شکر کند.»

گاهی بایک شکر کردن بهشت بر انسان واجب می‌شود.

«امام صادق(ع): فردی مقداری آب می‌خورد و با آن بهشت برایش واجب می‌شود. زیرا موقع نوشیدن آب وقتی ظرف آب را نزدیک دهانش می‌برد، بسم الله می‌گوید. سپس مقداری می‌خورد و حمد می‌کند. دوباره می‌نوشد و حمد می‌کند. برای بار سوم مقداری می‌نوشد و حمد الهی می‌کند. بوسیله این یک بسم الله و سه بار حمد، بهشت برایش واجب می‌شود.»

شکر، افراد غرق در نعمت را بیدار نگه می‌دارد و آنها دچار غفلت نمی‌شوند.

«امام چهارم را سجاد(ع) یعنی بسیار سجده کننده گویند زیرا هرگاه به او نعمتی می‌رسید، به سجده شکر می‌رفت و هرگاه بین دو نفر اصلاح می‌کرد، سجده شکر می‌نمود و اگر از مریضی شفا می‌یافت، سجده شکر می‌کرد و اگر خدا به او فرزندی می‌داد سجده شکر می‌نمود.»

از آداب سفر است که وقتی به سلامت برگشتیم، سجده شکر نمائیم.

«امام رضا(ع) بعد از نماز ظهر به سجده رفته و صدبار می‌فرمود: حمد آل‌ه. و بعد از نماز عصر به سجده رفته و صدبار می‌فرمود: شکر آل‌ه.»

خدا در قرآن از بندگان گلایه کرده و فرموده است که:

«وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ» «سبأ 13» یعنی بندگان شکر گذارم کم هستند.

آنکه شد چشم او به منعم باز جان او بر کشد به حمد آواز

قسمتی از مناجات شاکرین:

«خدا یا! بخششهای پی در پی تو مرا از برپائی شکرت غافل نموده و ریزش مداوم فضلت مرا از شمردن ستایش ناتوان کرده و پشت سرهم بودن ستوده های تو، مرا از ذکر حمدهای تو بازداشته و متوالی بودن مساعدت های تو مرا از پخش نیکوهای تو ناتوان کرده است...»

خدا یا! در برابر نعمتهای بزرگ تو، شکر من ناچیز و در برابر اکرام تو به من، سپاس من حقیر می‌نماید...

خدا یا! نعمتهای تو چنان زیاد است که زبانم از شمارش آن ناتوان است و نعمتهای تو چنان بسیار است که فهم من از درک آن قاصر است چه رسد به شمردن آن! من چگونه می‌توانم شکر کنم؟ حال آنکه هر شکری که کنم نیاز به شکری

دیگر دارد. پس هرگاه که می‌گوییم: شکر مخصوص توست. واجب است که دوباره بگوییم: خدایا شکر! (که توفیق شکر بمن دادی).

نیکی به پدر و مادر

پدر و مادر علت ظاهری بدنیا آمدن هر انسانی هستند لذا خداوند که علت اصلی وجود هر شخصی است، فرموده است که:

«واذ بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که فقط الله را پرستند و به والدین نیکی کنند» بقره 83

«بگو انفاق آن است که صرف پدر و مادر و فامیلهای انسان شود.» بقره 215

«خدا را عبادت کنید و برایش شریک نگیرید و به والدین نیکی کنید» نساء 36

«نباید برای خدا شریک بگیرید و باید به پدر و مادر نیکی کنید» انعام 151

«ابراهیم گفت: خدای ما! مرا و پدر و مادرم و مؤمنین را بیا مرز» ابراهیم 41

«خدا دستور داد که او را به یگانگی پرستید و به پدر و مادر نیکی نمائید.» اسراء 23

«خدا در مورد یحیی فرمود: او به پدر و مادرش نیکی می‌کرد» مریم 14

«عیسی گفت: من به مادرم نیکی می‌کنم» مریم 32

«ما به انسان وصیت کردیم که به پدر و مادرش نیکی بکند» عنکبوت 8

«و آدمی را درباره پدر و مادرش سفارش کردیم- مادرش او را در ناتوانی حمل کرد و دو سال او را شیر داد- که مرا و پدر و مادرت را شکر نما» لقمان 14

«نوح گفت: خدایا! مرا و پدر و مادرم و هر مؤمنی که به خانه ام می‌آید را بیا مرز» نوح 28

که خداوند در بعضی از این آیات بعد از توحید، احترام به پدر و مادر را ذکر فرمود.

نیکی به پدر و مادر آثار سازنده ای در جامعه دارد. از جمله این آثار میتوان به مستحکم شدن کانون خانواده ها و در نتیجه به استحکام جامعه منجر می شود، اشاره کرد.

از نظر روانی نیز فرزندان این خانواده ها در سلامت و آرامش خوبی هستند.

همچنین نیکی فرزندان به والدین باعث نیکی فرزندان نشان به آنها می شود.

«پیامبر (ص): به والدین خود احترام بگذارید تا فرزندان شما هم بشما احترام بگذارند»

«امام ششم (ع): ای میسر! اگر می خواهی عمرت زیاد شود به پدر و مادر پیرت نیکی کن.»

رضایت والدین از فرزندان مؤمن باعث رضایت خدا می شود. و از جمله دعاهاست مستجاب، دعای پدر برای فرزند صالح است.

بادعای پدر، علامه شد!

«پدر علامه مجلسی بنام حجة الاسلام محمد تقی مجلسی شبی در سحر مشغول مناجات بود. ناگاه احساس کرد که در این حالت دعایش مستجاب است. بفکر فرو رفت تا چه دعائی بکند. در این حال گریه پسرش محمد باقر بلند شد. پدر دعا کرد که خدایا! پسر مرا فقیه قرار بده!

این پسر بزرگ شد و از فقهای بزرگ اسلام گردید.»

نگاه با محبت به والدین نیز علاوه بر آثار مثبت دنیوی، ثواب اخروی نیز دارد. حتی برای هربار نگاه با محبت به والدین اگر چه بارها تکرار شود ثواب یک حج مستحبی نوشته می شود.

کسیکه گناهای مرتکب شود چنانچه پشیمان شده باشد، بهتر است برای مقبول شدن توبه خود، به والدین خود محبت نماید.

همچنین نیکی به والدین باعث تقرب الی الله می گردد.

نیکی به مادر او را هم ردیف موسی (ع) کرد.

روزی موسی (ع) از خدا خواست که همنشین او را در بهشت به او نشان دهد.

خدا به او وحی کرد که همنشین تو در بهشت فلان مرد قصاب است 0 حضرت موسی (ع) سراغ قصاب مذکور رفت و به او گفت که آیا مهمان نمی خواهی؟ قصاب جواب داد چرا می خواهم. او حضرت موسی (ع) را بخانه خود برد 0 حضرت موسی (ع) که او را زیر نظر داشت دید که ابتدا از زنبیلی پایین آورد که در آن پیرزنی فرتوت بود 0 جوان دست و صورت پیرزن را شست و به او غذا داد. بعد دوباره او را در زنبیل گذاشته و در حالیکه لبهای پیرزن حرکت می کرد، زنبیل را به سقف آویزان کرد. سپس قصاب برای موسی (ع) غذا آورد. بعد از صرف غذا، موسی (ع) از قصاب پرسید: این پیرزن کیست؟

گفت: مادرم است که چون خدمتکاری ندارم، خودم او را ترو خشک می کنم. موسی (ع) پرسید: وقتی می خواستی مادرت را در زنبیل بگذاری او چه گفت؟

گفت: هرگاه او را ترو خشک می کنم در حق من دعا می کند و می گوید: خدا تو را با موسی در بهشت هم نشین کند. «بحار ج 74»

بزرگان دین به کسانی که نسبت به والدین خود احترام می گذاشتند، با احترام برخورد می نمودند و نسبت به کسانی که به والدین خود جفا می نمودند، با خشم و یا بی اعتنائی برخورد می کردند.

«وقتی خواهر رضاعی پیامبر به دیدن حضرت آمد، پیامبر برای او احترام فوق العاده ای گذاشتند ولی وقتی برادر رضاعی پیامبر آمد حضرت مانند خواهرش به او احترام نکردند. اصحاب علت را پرسیدند. حضرت فرمود علت بیشتر احترام کردن من به خواهر رضاعیم این است که او به پدر و مادرش زیادتر نیکی می کند.»

محبت باعث مسلمان شدن

«زکریا که مسیحی بود، مسلمان و شیعه شد. امام صادق (ع) به او سفارش کرد که اگرچه پدر و مادرش مسیحی هستند ولی احترام به آنها را ترک نکن! وقتی زکریا بیشتر از قبل به پدر و مادرش نیکی می کرد، مادرش از این برخورد او خوشحال شد و تمایل پیدا کرد که او هم مسلمان شود. او از پدرش خواست که شهادتین را به او یاد دهد تا او هم اسلام بیاورد. و این چنین بود که با برخورد اسلامی، مادر زکریا اسلام آورد. «بحار ج 74»

مادر بردوش!

«گویند شخصی مادر خود را بر دوش گرفته بود و او را طواف کعبه می داد. سپس خدمت پیامبر آمد و گفت: آیا حق او را ادا کردم؟ حضرت فرمود: هرگز! و این محبت تو، حتی در برابر یک ناله او در هنگام وضع حمل نخواهد بود.» «ارزش پدر و مادر»

امام حسین (ع) به جوان تبسم نمود!

«یکی از علماء وقتی در کربلا بود و به حرم رفت و آمد می کرد، متوجه شد که جوانی با حضرت امام حسین (ع) ارتباط معنوی دارد. از او جریان را پرسید. جوان گفت خانه ما در چند فرسخی کربلا است. مدتی بود که هر شب جمعه بنوبت پدر و مادر من به کربلا برای زیارت می آوردم. شب جمعه ای باران می آمد و بنابود که پدر من را سوار الاغ کرده و به کربلا بیاورم. همینکه عازم شدیم، مادر من از من خواست که او را هم بیاوریم. با اصرار مادر من، او را بر کولم سوار کردم و با پدر من هم سوار الاغ بود، در زیر باران با زحمات زیادی به حرم مشرف شدیم. وقتی وارد صحن حضرت شدیم، دیدم که امام در ضریح ایستاده و بمن تبسم می کند. و این حالت هر شب جمعه تکرار می شود.»

از طرفی اذیت رساندن و حتی نگاه با خشم به پدر و مادر نمودن باعث خشم خداوند می شود. در روایت است که اگر با عصبانیت به والدین نگاه کنید حتی اگر آنها به او ظلم کرده باشند، باعث عدم قبولی نماز می شود.

«ابامهزم گوید که: شبی از حضرت باقر (ع) خدا حافظی کردم و با مادر من به منزلان می رفتیم. در راه با مادر من دعوا مان شد و من به او تندی کردم. وقتی فردا خدمت امام رفتم ناگاه فرمود: ای ابامهزم! دیشب بین تو و مادرش چه گذشت؟ آیا او تو را در شکم حمل ننمود و از سینه اش تو را شیر نداد و تو را در دامنش بزرگ ننمود؟ دیگر این عمل را تکرار نکن.» «بحار ج 74»

گاهی مجازات اذیت کردن والدین در همین دنیا ظاهر میشود.

جوان با نفرین پدرش شد!

روزی علی(ع) در حال طواف بود که صدای التجاء و مناجات و التماس جوانی را شنید. امام از او دربارهٔ گرفتاریش سؤال کرد.

او گفت: من سالم بودم ولی آنقدر پدرم را اذیت نمودم که او مرا نفرین کرد و من فلج شدم. پدرم تصمیم داشت تا روزی به کنار کعبه بیاید، و برای شفایم دعا کند ولی قبل از این کار، از دنیا رفت. حال من مانده ام این پاهای شل!

امام به او دعای مشلول را یاد دادند که آنرا بخواند. او این دعا را خواند و پیامبر را در خواب دید که حضرت دستی بر پاهای او کشید و او شفا یافت. «مفاتیح الجنان»

«امام چهارم دیدند که نوجوانی بنحو بی ادبانه ای به پدرش تکیه کرده است. بعد از این امام هیچگاه با آن جوان صحبت نکردند تا جوان از دنیا رفت.»

مرحوم کافی و پدر

مرحوم کافی می گفتند: هرگاه پدرم که یک نفر کاسب ساده ای است، به تهران می آید یا من به مشهد می روم، در جلو زن و بچه و برادر و خواهر خم می شوم و مکرر دست پدرم را می بوسم.»

جوان زبانش لال شد!

«روزی پیامبر بر باین جوانی که در حال احتضار بود، حاضر شد. وقتی شهادتین را به او تلقین نمود، جوان نتوانست زبانش را به شهادتین باز کند و گویا لال شده بود. حضرت، مادرش را خواستند. و از مادرش پرسیدند که آیا از پسر ت راضی هستی؟ زن گفت: یا رسول الله! چهار سال است که باو حرف نزده ام!

پیامبر از او خواستند که از فرزندش راضی شود. او هم راضی شد و جوان زبانش باز گردید و شهادتین را جاری کرد و از دنیا رفت»

عاق والدین

«پیامبر(ص): بوی بهشت از مسیر پانصد سال راه بمشام می رسد ولی بمشام عاق والدین نمی رسد.»

قصری که ویران گردید!

«ملا علی کازرونی شبی در خواب دید که قصری با عظمت در باغی

قرار دارد. از صاحب قصر سؤال کرد. گفتند: مال فلان نجار شیرازی است. ناگاه صاعقه ای آمد و قصر را تبدیل به خاکستر کرد.

روز بعد ملا علی کازرونی سراغ نجار رفت و گفت: دیشب چه کار کردی؟ گفت: هیچ! ملاّ او را قسم داد. نجار گفت: شب قبل با مادرم دعوا کردم و کار به زدن و کتک کاری کشید. «داستانهای شگفت»

سفر غیر ضروری فرزندان با مخالفت پدر یا مادر ممنوع بوده و سفر معصیت حساب می شود.

همچنین با پدر و مادر بلند صحبت کردن بی ادبانه، جلوتر از آنان راه رفتن، به آنها اُف گفتن، آنها را تحقیر کردن و... در اسلام ممنوع است.

«روزی یکی از وزرا با پدرش خدمت امام خمینی (رض) رسید و خود جلوتر رفت و دست امام را بوسید سپس پدرش را معرفی کرد. امام امت به او فرمود: چرا جلوتر از پدرت راه رفتی؟»

توفیق اجباری در نیکی به والدین

«عبید زاکانی از شعرای ایران، چهار پسر داشت که به او که وضع نابسامان مالی داشت، کمک نمی کردند. روزی عبید تصمیمی گرفت و پسرانش را جداگانه خواست و به هر کدام گفت: من خمره طلائی پنهان کرده ام که در نظر دارم بعد از مرگم بتو برسد! پسرها با شنیدن این سخن، رفتارشان با پدر عوض شد و همه روزه برای او آذوقه می آوردند.

عبید تا آخر عمر زندگی خوشی داشت. اما وقتی بعد از مردن عبید به محل خمره رفتند، دیدند که فقط کاغذی در خمره است که بر روی آن نوشته شده است:

خدا داند و من دانم و تو دانی که فلوس هیچ ندارد عبید زاکانی! کتاب «ارزش پدر و مادر»

از نظر اسلام چنانچه والدین نیازمند و فرزندان متمکن باشند، واجب است که مخارج پدر و مادرشان را بدهند.

حقوق والدین بر فرزندان فقط مربوط به زمان حیات آنان نمی شود و باید بعد از رحلتشان نیز همواره ب فکر آنان بوده و برای ایام برزخ مرتب آذوقه های معنوی از قبیل نماز قضاء، صدقات، کارهای خیر بنیت آنان و پاک کردن بدهکاریهای آنان فرستاد.

متأسفانه در فرهنگ ما طوری عمل می شود که واجبات فدای مستحبات می گردد. کسیکه از دنیا می رود بجای اینکه واجبات او را که دستش از دنیا کوتاه شده ادا کنند و مخصوصاً حق الناس اگر بر او ست ادا کنند، ب فکر غذا دادن و گاهی خود نمائی های ضرر آور می افتند. چندین روز بستگان عزادار میت سفره می اندازند و پولهایی که گاهی با عدم رضایت قلبی تهیه شده صرف امریکه حتی استحباب آن ثابت نشده می نمایند. گاهی مخارج آنچنان بالاست که تا مدتها زیر بار قرض می روند. حال آنکه در سنت اسلام وارد شده که تاسه روز مردم برای تعزیت و تسلیت به دیدن اقوام میت بروند و موقع غذا که می شود، همسایگان و فامیلهای، برای بستگان درجه اول میت غذا ببرند.

و اگر بخواهند در حق میت خوبی کنند باید ابتدا بدهکاریهای مالی او را پاک کنند. سپس نمازها و روزه ها و حج هایی که بعهده داشته بطریقی ادا نمایند. سپس ارث را طبق شریعت اسلام تقسیم نمایند و اگر می خواهند پولی برای او صرف کنند خرج کارهای دائمی مثل چاپ کتب مفید، ساختن مدرسه و درمانگاه و بیمارستان و مسجد و حوزه علمیه و کتابخانه و... نمایند.

امام پنجم (ع): سرور و آقای نیکان در قیامت، شخصی است که

بعد از رحلت پدر و مادرش، نیز به آنان نیکی کرده است - آنان را فراموش ننموده است -.

«شخصی به پیامبر (ص) گفت: نذر کرده‌ام آستانه بهشت را ببوسم. حال چه کنم؟ فرمود: پای مادر و پیشانی پدر را ببوس تا به نذرت عمل کرده باشی. و اگر از دنیا رفته‌اند، قبر آنان را ببوس.»

«امام سجاد (ع) به پسرش: دقت کن و بین آیا احدی از انسانها را می‌توانی پیدا کنی که از نعمت پدر و مادرت برایت مهمتر و بیشتر باشند.»

«در روایات ما از رسول خدا (ص) و علی مرتضی (ع) بعنوان والدین معنوی شیعیان نام برده شده است که اهمیتشان از والدین جسمی بیشتر می‌باشد.»

ارزش علم و دانش

ارزش دانش آنچنان مهم است که خالق به قلم و مرکب قسم خورده است «ن. والقلم وما یسطرون»

در میان نوع بشر، هیچگاه بین دانشمند با بی دانش مساوات نیست و این مورد قبول همه انسانها می باشد. لذا خدا در قرآن از مخاطبین قرآن می پرسد که:

«آیا آنانکه می دانند با آنانکه نمی دانند یکسانند؟» زمر 9

مثل بیسوادان و بی دانشان را به کور زده اند. با چراغ علم می توان تاریکیها را کنار زد و در راه درست قدم زد. به درجات بالا رسید و خود و دیگران را به سعادت رساند.

افراد بی دانش زود گول می خورند و سریعتر بدام صیادان صید کننده انسانهای جاهل می افتند.

هدف اصلی انبیاء دو چیز بوده است: تزکیه انسانها و آموختن کتاب و حکمت به آنان.

ملتهایی که بدنبال علم و دانش باشند، سر بلند و رستگار و عزیز و جلودار و مرفه و... هستند.

خصوصیات علم از نظر اسلام

1- آموختن دانش بر هر مرد وزنی واجب است.

2- آموختن از گهواره شروع شده و تا مردن ادامه دارد.

3- بدنبال علم رفتن، محدود به سرزمین خاصی نیست و حتی اگر لازم شد تا سرزمینهای دوردست باید رفت.

4- میتوان دانش را از غیر مسلمان فرا گرفت.

5- برای کسب دانش اگر لازم شد بهای سنگینی داده شود، باید داد. که پیامبر فرمود: اگر می دانستید در دانش چه فوایدی است بدنبالش می رفتید اگر چه با ریختن خون خود و یافرو رفتن در دریاها همراه بود.

شاعره ایرانی پروین اعتصامی می گوید:

ای خوشا خاطر زنور علم مشحون داشتن تیرگی هارا از این اقلیم بیرون داشتن

همچو موسی بودن از نور تجلی تابناک گفتگوها با خدا در کوه وهامون داشتن

پاک کردن خویش را از آلودگیهای زمین خانه چون خورشید در اقطار گردون داشتن

بی حضور کیمیا از هر مسی، ز ساختن بی وجود گوهر وزر، گنج قارون داشتن

یکساعت تعلیم افضل از عبادت هزار شب

«یکروز ابوذر از رسول خدا (ص) پرسید که تشییع جنازه عابد بهتر است یا نشستن در مجلس علم؟

آن حضرت فرمود: ای اباذر! یکساعت نشستن در مجلس علم در نزد خدا بهتر از تشییع هزار شهید است. و ساعتی نشستن برای مذاکره علمی از عبادت هزار شب که در هر شبی هزار رکعت نماز بخوانی، افضل است.» «مناهج الشارعی»

امیر مؤمنان (ع):

«علم چراغ عقل است» «علم بهترین راهنماست» «علم زینت ثروتمندان و زیبائی فقیران است» «علم شخص گمنام را بالا می برد و ترک علم شخص بلندمرتبه را پائین می آورد.» «گنجی سودمندتر از علم نیست» «کسیکه لباسش علم باشد، عیش از مردم مخفی می ماند» «کسیکه با علم همراه باشد دچار وحشت تنهائی نمی شود» «علم زندگانی است» «علم هفت امتیاز بر ثروت دارد: 1- علم میراث پیامبران و ثروت میراث فرعونهاست 2- با استفاده از علم، علم کم نمی شود ولی با استفاده از ثروت، مال کم می گردد. 3- ثروت نیاز به نگهبان دارد ولی علم از صاحبش محافظت می کند 4- علم حتی بعد از مردن هم همراه انسان است ولی ثروت در هنگام مردن از صاحبش جدا می شود. 5- ثروت هم برای مؤمن و هم کافر حاصل می شود ولی علم (حقیقی و الهی) فقط برای مؤمن حاصل می شود. 6- همه مردم در موردینشان به عالم نیازمندند ولی همه به ثروتمندان نیازمند نیستند. 7- علم کمک کار انسان در گذشتن از پل صراط است ولی ثروت مانع از گذشتن از پل صراط می شود.» «علم بیاموزید که آموختن علم، ثواب و زحمت برای علم، تسبیح و بحث علمی جهاد و آموختن علم به جاهل صدقه است» «میزان الحکمه»

بنظر بعضی از علماء، علم علت اصلی خلقت جهان می باشد که خدا فرموده است:

خدا آسمانهای هفتگانه و هر که در زمین است را خلق کرد تا بدانید که خدا بر هر چیزی قادر است و علمش بر هر چیزی احاطه دارد. «طلاق 12»

ارزش علم از نظر آخرین پیامبر

«علم، راه بهشت است» برای هر قدم طالب علم، ثواب یکسال عبادت را می نویسند» یک باب علمی که طالب علم یاد بگیرد از دادن طلا بوزن کوه ابوقییس در راه خدا برتر است» «کسیکه بیاموزد و عمل کند و برای خدا کسب دانش نماید، در ملکوت آسمانها، عظیم خوانده می شود» «نگاه کردن به در خانه عالم عبادت است» «عبور عالم از کنار قبرستان باعث می شود که تا چهل شبانه روز عذاب از اهل آن قبرستان برداشته شود» «عالمترین افراد، شخصی است که علم دیگران را به علم خود اضافه نماید و ارزش فردی که علمش بیشتر باشد، زیادتر و ارزش کسیکه علمش کمتر است، پائین تر می باشد» «بحار ج 1 ص 163»

همانطور که علم از جایگاه مهمی در اسلام برخوردار است، عالم و دانشمند هم دارای ارزش غیر قابل تصویری است. تا آنجا که خدای فرماید: «فقط علماء از خدا خوف و خشیت دارند» «فاطر 28»

به قسمتی از سخنان بزرگان دین در باره جایگاه ارزشمند عالم اشاره می نمائیم:

رسول خدا (ص): «از جبرئیل پرسیدم که کدام جهاد برای امتم بهتر است؟ گفت: رفتن به دنبال علم. گفتم: و بعد از آن؟ گفت: نگاه کردن به عالم! گفتم: بعد از آن؟ گفت: دیدار عالم.» «دو رکعت نماز عالم برتر از هزار رکعت نماز جاهل است» «روز قیامت به عابد گفته می شود: داخل بهشت شو. ولی به عالم گفته می شود: بایست و از هر که می خواهی شفاعت نما.» «قسم به خدایی که جان محمد در دست اوست! وجود یکنفر عالم از هزار عابد برای شیطان سخت تر است. زیرا عابد خودش را نجات می دهد ولی عالم دیگران را هم نجات می دهد.» «خواب عالم از عبادت جاهل برتر است» «در قیامت ثوابهایی باندازه کوهها به شخصی می دهند. او می گوید: خدا یا! من اینها را انجام نداده ام؟ خدا می فرماید: این علم توست که به مردم یاد دادی و بعد از تو به آن عمل کردند.» «بدرستیکه خدا و ملائکه و حتی مورچه ها و ماهیان دریا بر کسیکه علم خوب به مردم یاد می دهد، رحمت و صلوات می فرستند» «میزان الحکمة»

«هر مؤمنی که نزد عالم می رود و می ماند، خداوند عز و جلّ ندای کند: نزد حبیبم نشستی. به عزت و جلالم سوگند که تو را با او در بهشت ساکن کنم و اهمیتی به کارهای دیگر نمی دهم.» «بحار ج 1 ص 198»

اینهمه در باب ارزش علم سخن از قرآن و بزرگان دین نقل شد، سؤالی پیش می آید که با وجود علوم مختلف و تفاوت چشمگیر علوم باهم، کدام علم مورد نظر است و باید دنبال کسب چه علمی رفت؟ و

کدام علم ارزشمند است؟

با بررسی این موضوع در قرآن و سخنان معصومین (ع) درمی یابیم که اولویت اول علم که کسب آن واجب است، کسب علوم دینی می باشد. علمی که دارای ویژگیهای زیر باشد:

اعتقادات انسان را درست کند. خدا را به انسان تا حدودی معرفی نماید. هدف از خلقت و سیر در این دنیای فانی را برای انسان ترسیم کند. او را با وظایف مهمی که خدا برای انسان قرار داده آشنا کند.

معاد و جهان آخرت را به بشناساند. و خلاصه راه درست زندگی کردن را به آدمی بیاموزد.

این خصوصیات را به اسم معرفت می‌شناسند. و می‌گویند باید معرفت پیدا کرد.

مفسرین عبادت را در آیه «من انس و جن را جز برای عبادت خلق نکردم» ذاریات 56 را بمعنای معرفت تفسیر نموده‌اند. یعنی خدا، انسانها را برای رسیدن به معرفت، خلق نموده است.

«امام صادق (ع): مراد از علمی که پیامبر فرمود که طلب آن علم بر هر مرد و زنی واجب است، علم تقوی و یقین است.» و علامه مجلسی در توضیح علم تقوی و یقین می‌نویسد: مراد از علم تقوی، علم به واجبات و محرمات و تکالیف است و مراد از علم یقین، علم به اصول دین و اعتقادات می‌باشد» بحار ج 2 ص 32

«امام علی (ع) خطاب به پسرش: علم را با تعلیم قرآن و تأویل آن و تعلیم شرایع اسلام و احکام قرآن و حلال و حرام آن شروع کن و سراغ علم دیگری نرو.» بحار ج 1 ص 219

پس مراد اصلی از علم که ارزش آن بسیار زیاد و بدنبال آن رفتن، واجب است، علم دین می‌باشد. هر کسی باید با دین و اعتقادات دین خود آشنا باشد. توحید را بشناسد و با عدل آشنا باشد. پیامبران و امامان را در حد ضرورت بشناسد و به قیامت ایمان داشته باشد. این علم و دانشمند این علم است که ارزشمند است.

شرط دیگری که در رابطه با ارزش علم مطرح است، آن است که علم همراه با تقوی و دوری از رذائل اخلاقی باشد. کسیکه علم دارد ولی دین ندارد از هزاران جاهل خطرناکتر است که:

چودزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالاورسول (ص) فرمود: هرگاه عالمی فاسد شود، عالمی فاسد شود!

بوده‌اند دانشمندانی که در خدمت اهداف شیطانی قرار گرفتند و جهانی را دچار ضرر و خسارت کردند. در زمان ما هم چه بسیار دانشمندانی که بی‌دین بوده و جز به منافع مادی و شهوانی خود فکر نمی‌کنند. آنها در خدمت مستکبرین و ظالمین و سرمایه داران قرار گرفته و با خدمت به آنها در ابعاد مختلف نظامی، اقتصادی، اخلاقی، تبلیغاتی، سیاسی آنان را در اهدافشان یاری می‌کنند. متأسفانه بسیاری از دانشمندان ایرانی به بهانه های مختلف از جمله نبود امکانات به آمریکا و اروپا مهاجرت کرده و در حالیکه کشور خودشان شدیداً به دانش آنان نیازمند است، در خدمت سرمایه داری و مستکبرین قرار می‌گیرند. این هجرت را باید هجرت شیطانی گذاشت. و شخصیت این افراد را باید از این هجرتشان شناخت که در وجود آنها، دین و خدمت به مردم و ایثار در راه میهن و... وجود ندارد.

نیکو کاری

نیکو کاری جزء وظایف انسانهاست. انسانهایی که باهم زندگی می کنند، نیاز دارند تا با نیکو کاری به هم، بین خود محبت و گرمی را برقرار نمایند و ثابت کنند که انسانهایی خودخواه و متکبر نیستند. بلکه دردیگران، درد آنها محسوب می شود.

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار خالق بما دستور داده است که:

«مؤکداً خداوند به عدالت و نیکو کاری فرمان می دهد» نحل 90

«در کارهای نیک و تقوی کمک کار هم باشید ولی در گناه و دشمنی بهم کمک ننمائید» مائده 2

«در کارهای نیک از یکدیگر سبقت بگیرید» بقره 148

«مال و منال زینت زندگی دنیا هستند ولی در نزد خداوند، باقیات صالحات از نظر ثواب بهتر و خوبتر است.» کهف 46

مسلمانان و شیعیان باید نیکو کار باشند و اگر این چنین نباشد، شیعه واقعی نیستند!

«ابواسماعیل به امام صادق (ع) گفت: در منطقه ما شیعه زیاد است. امام پرسید: آیا پولدارهای شیعه به فقرا کمک می کنند؟ آیا اهل عفو و گذشت هستند؟ آیا نسبت بهم همدردی می کنند و کمک هم هستند؟ گفت: نه! فرمود: پس اینها شیعه نیستند.»

نیکو کاری آثار مثبت دنیوی و اخروی فراوانی دارد. از جمله آثاردنیوی، کم شدن فقرا و مستمندان، برطرف شدن مشکلات گرفتاران، حل دعواها و نزاعها، شاداب بودن روحیه خیرین، مورد محبت و احترام مردم گرفتن و...

و آثار مثبت اخروی آن: کمک به نیکوکار در شب اول قبر، نجات در قیامت، داخل شدن از در بهشت که بنام معروف است و فقط نیکوکاران از آن داخل بهشت می شوند و...

«در روایت است که: وقتی نیکوکار در قیامت از قبر خارج می‌شود، ناگاه جسمی نورانی در مقابلش ظاهر شده و به او می‌گوید: بدنالم بیا! او بدنالش حرکت می‌کند و به آسانی از همه ایستگاههای قیامت عبور کرده تا به در بهشت می‌رسد. نیکوکار به آن جسم نورانی می‌گوید: تو کیستی که مرا از همه ایستگاههای سخت براحتی عبور دادی؟ می‌گوید: من همان کارهای نیک تو هستم.»

پیامبران و مردان بزرگ عالم جزء افراد نیکوکار بودند. به این چند نمونه توجه بفرمائید:

«وقتی امام سجاد(ع) در کوچه حرکت می‌کرد، اگر سنگی را سر راه می‌دید آنرا برمی داشت و کنار راه قرار می‌داد. امام گاهی با کاروانهای ناشناس به سفر حج می‌رفتند و در طول راه، کارهای خدماتی مسافرین را انجام می‌دادند و مسافرین هم که امام را نمی‌شناختند، کارهای خود مثل تهیه غذا و شستن ظرف و ظروف را بعهدہ حضرت می‌گذاشتند.»

«وقتی آیه الله نجفی در زمستان به حرم مشرف می‌شد، اگر برف، کوچه‌ها را پر کرده بود، با خود پارو یا بیل می‌برد و مسیر خانه تا حرم را باز می‌نمود. ایشان اگر پوست موز و امثال آنرا در کوچه می‌دیدند، با عصا آنها را کنار می‌زدند.»

«از اشخاص موثق، بطور متواتر رسیده که در بقعه پیرمحمد واقع در محله حیدرخانه دزفول، فقری عاجز بود و شیخ انصاری هر شب شام خود را به آن فقیر می‌داد و خود باشکم گرسنه می‌خوابید یا به اندک چیزی قناعت می‌کرد.

بخشهای شیخ در پنهانی بود. بسیاری از فقرا، معاش معینی داشتند که همیشه سالانه و ماهانه، به آنان می‌رسید و هیچ نمی‌دانستند که از کجا تأمین می‌شوند.

در شبهای تار و سحرها، بر در خانه فقرا می‌رفت و لباس خود را مبدل می‌کرد و صورت را می‌پوشانید و به هر خانواده‌ای بمقدار احتیاجشان مرحمت می‌فرمود. هنگامیکه از دنیا رفت معلوم شد که آن مردی که بر در منازل محرومین در اوقات غیر متعارفه می‌آمده است، شیخ انصاری بوده است.» «سیمای فرزاتگان ص 359»

«آیه الله شیخ جواد تبریزی از مراجع معاصر، قبل از رفتن به نجف و رسیدن به مرجعیت، دوست داشتند که در نجف ادامه تحصیل بدهند ولی از نظر مادی قادر به این کار نبودند. روزی در حال بحث علمی بودند در حالیکه یک نفر شخصی بحث آنها را گوش می‌داد. بعد از بحث علمی، آن شخص به شیخ جواد گفت: دوست دارم که یک حاجت از شما را روا کنم. ایشان هم مسئله رفتن به نجف را مطرح کردند. او عهده‌دار رفتن آقا به نجف شد. با کمک این مرد، شیخ جواد به نجف رفت و از آن سال با کمکهای آن فرد، دیگر محتاج به شهری و خمس نشد تا اینکه به مرجعیت رسید.»

« در باره سید باقر شفتی آمده است که: آخوند ملاعلی اکبر خوانساری گفت: روزی به کتابخانه سید شفتی رفتم و دیدم که از جواهرات شرعی، زرش و سفید آنقدر بر روی زمین است

که هیکل سید شفتی از پشت آنها به سختی دیده می‌شد.

سید دستور داد که برایم قلیان آورند و من مشغول کشیدن قلیان شدم.

در این موقع فقراء و سادات زیادی حاضر شدند و سیّد به هر کدام یک مشت از آن زرها می داد، بطوریکه هنوز کشیدن قلیان من به پایان نرسیده بود که زرها تمام شدند. من از روی تعجب گفتم: شما چه جرعتی در مصرف اموال امام زمان (عج) دارید؟

ایشان فرمود: آری! زیرا پسر در مال پدر، بیشتر از این هم می تواند تصرف کند! «سیمای فرزندان ص 192»

در شبی از شبها، طلبه ای حلقه در منزل آخوند را چندین بار کوبید زیرا همسرش در حال وضع حمل بود و او چون فقیر بود و تنها بود و منزل قابله را نمی دانست، بدر خانه این مجتهد بزرگ آمده بود تا از آخوند کمک بگیرد. وقتی در باز شد، چشم طلبه به آخوند افتاد که شالی سفید بر سر بسته و قلمی بالای گوش راستش گذارده بود!

مشکل خود را با آخوند در میان گذاشت و خواهش کرد که مستخدم خانه آخوند، او را به خانه قابله راهنمایی کند.

آخوند گفت: نه، مستخدم الان نمی تواند بیاید و من خودم می آیم. طلبه جوان اصرار کرد که مستخدم بیاید و آخوند بزحمت نیافتد. ولی آخوند خراسانی گفت که وقت کار مستخدم تمام شده و الان وقت استراحتش است و من خود شخصاً می آیم.

اندکی بعد آخوند در حالیکه عبائی بر دوش انداخته و فانوسی بدست گرفته بود، از منزل بیرون آمد و بعد از پیمودن راه درازی به خانه قابله رسیدند و آخوند او را طلبید و در حالیکه خود فانوس در دست داشت، جلو افتاد و طلبه و قابله را به منزل بیمار رساند و آنگاه خود بمنزل بازگشت و اندکی بعد مقداری پول و شکر و قند و پارچه برای طلبه فرستاد. و... «سیمای فرزندان ص 382»

« دربارۀ شیخ زین العابدین مازندرانی که مرجع تقلید بوده است، آمده است: تا می توانست قرض می کرد و به مردم می داد و هر چند وقت یکی از ثروتمندان هند به کربلا می آمد و قرضهای او را می داد! در یکی از سفرهایش به سامراء، سخت مریض می شود و چون میرزای شیرازی از او عبادت می نماید و او را دلداری می دهد، شیخ می گوید: من هیچ گونه نگرانی از مرگ ندارم!

ولکن نگرانی من از این است که بنا به عقیده ما امامیه، وقتی که می میریم، روح ما را به امام عصر (عج) عرضه می کنند. اگر امام سؤال بفرماید: زین العابدین! ما بتو بیش از این اعتبار و آبرو داده بودیم تا بتوانی قرض کنی و به فقرا بدهی! چرا نکردی؟ من چه جوابی به آن حضرت می توانم بدهم؟ میرزا پس از شنیدن این سخن به منزل می رود و هر چه از وجوه در آنجا داشته، میان مستحقین قسمت می کند.

گفته اند که او بسیار خوش سیرت و نیکو محضر و کم خوراک بود و اغلب اوقات با نان و سرکه و برنج تغذیه می کرده است.

همچنین نقل کرده اند که روزی بینوائی بدر خانه او رفت و از او چیزی خواست. شیخ چون پولی در بساط نداشت، بادیۀ مسی منزل را برداشت و به او داد و گفت: این را ببر و بفروش!

دو سه روز بعد که اهل خانه متوجه شدند بادیۀ نیست، فریاد کردند که بادیۀ را دزد برده است! صدای آنان در کتابخانه بگوش شیخ رسید. فریاد برآورد که: دزد را متهم نکنید، بادیۀ را من برده ام! «سیمای فرزندان ص 357»

بحمدالله در کشور ما همواره افراد نیکوکار بوده و زیسته‌اند و آثار باقیمانده کارهای خیر آنها را میتوان در هر شهر و روستای ایران دید. آثاری چون نزدیک به هفتاد هزار مسجد و هزاران بنای امامزاده و حسینیه و بیمارستان و کتابخانه و مدرسه و موقوفات و...

نتیجه خیرات در قیامت

» رسول خدا(ص): بنده ای در قیامت، ایستاده است. ناگاه شعله ای از آتش جهنم که از همه کوهها بزرگتر است، بسوی او شعله می کشد! او متحیر می شود که چه کند! در این موقع گرده نانی و یا دانه ای که در دنیادر مهمانی به مؤمنی داده است، در هوا پیدا می شود و به اندازه کوهی شده و مانع از رسیدن آتش به او می شود.»

«امام باقر(ع): عابدی هشتاد سال عبادت کرد ولی بر اثر تماس با زنی نامحرم، مرتکب زنا گردید! در وقت مردن زبانش لال شده بود. در همان موقع فقیری عبور می کرد. عابد با اشاره به فقیر فهماند که از سفره او نان بردارد. فقیر نان را برداشت و رفت. خدا بخاطر زناي او، عبادتهای هشتاد سالش را باطل کرد ولی بخاطر این نان، او را بخشید.»

»

ایثار

ایثار یعنی در مسائل روزمره و احتیاجات بشری، دیگری را بر خود ترجیح دادن. چه در غذا و چه در لباس و احتیاجات مادی.

ایثار نشانه بزرگواری است. ایثار نشانه جوانمردی است. ایثار نشانه کرامت و فضیلت است. مقام ایثار، مقام از خود گذشتن است.

انسانهای ایثارگر واقعی کم هستند. زیرا در ایثار باید از خود گذشت و به دیگران داد. پیامبران ایثار گر بودند. امامان ایثارگر بودند. عده ای از علماء ایثار گر بودند. عده ای از مردم عادی نیز ایثارگر بودند. نمونه بارز ایثار رامی توان در

ایام دفاع مقدس ایران مشاهده نمود که گاهی بسیجی‌ها چه پیر و چه جوان بر روی مینها می‌رفتند و شهید می‌شدند تا راه عبور رزمندگان باز باشد. افرادی چون شهید همت وزین الدین و باکری و صیاد شیرازی و کشوری و... ایثارگر بودند.

اما در رأس همه ایثارگران بشریت، رسول خدا (ص) سپس علی مرتضی (ع) قرار دارند. علی (ع) در نماز انگشتر به فقیر بخشید و در شأن او آیه زیر نازل شد.

«همانا سرپرست مؤمنین، خدا و رسول و آنانکه ایمان آورده و در حال رکوع صدقه می‌دهند می‌باشند.» مائده 55

علی (ع) در بستر پیامبر بجای رسول خدا خوابید تا جان پیامبر آسیب نبیند و از طرف خدا ایثارگر خوانده شد:

«و در میان مردم شخصی است که جان خود را در راه خدا می‌فروشد.» بقره 207

ایثار در آیات و احادیث

امام علی (ع) فرمود: ایثار برترین صفات عالی انسان، خوی نیکوکاران، برترین بخشندگی، زیور پارسایی، اوج مکارم اخلاق است.

و فرمود: ایثارگران از مردان اعرافند.

ایثار در سه روز

«فاطمه (س) و حسن (ع) و حسین (ع) و فضه سه روز روزه نذری داشتند. روز اول فاطمه (س) تعدادی نان تهیه کرد. اما موقع افطار ناگاه مسکینی در خانه را بصدا در آورد و تقاضای غذا نمود. اهل خانه همه افطاری خود را به او دادند و خود با آب افطار کردند و برای روز بعد روزه گرفتند. روز دوم باز فاطمه (س) مقداری نان تهیه کرد اما موقع افطار یتیمی در خانه را بصدا در آورد تقاضای غذا نمود. اهل خانه مجدداً نانهای خود را به او دادند و با آب افطار نمودند. روز سوم نیز فاطمه (س) مقداری نان تهیه کرد. ولی موقع افطار اسیری در خانه اهل بیت (ع) را بصدا در آورد و تقاضای غذا نمود. اهل خانه غذای خود را به او دادند و خود با آب افطار نمودند. روز چهارم وقتی پیامبر بدیدار آنها آمد و مشاهده کرد که رنگ بر صورت حسن و حسین نمانده و اهل خانه دچار ضعف شدند، دستها را برداشت. ناگاه آیات سوره هل اتی نازل شد و خدا از ایثار آنان تعریف نمود:

«و در راه محبت الهی به مسکین و یتیم و اسیر غذا می‌دهند.» انسان

(هل اتی) 8

امام حسین (ع) ایثارگر بود. او جان خود و فرزندان و یارانش را فدا نمود، تا بشریت از تاریکی نجات پیدا کند و همینگونه شد.

در طول تاریخی همواره انسانهایی بوده‌اند که برای نجات بشر از گمراهی، سختی و گرفتاری، از راحتیها، لذات، شهوات گذشتند و خود را به سختی‌ها انداختند تا انسانهای دیگر سعادتمند شوند.

امام خمینی شخصیتی بود که خود و فرزندان را وقف اسلام نمود تا با زحمات و تلاشها و ایثارهای این مرد بزرگ، مردم ایران توانستند از تاریکیهای هزارساله بیرون یابند و معجزه بزرگ انقلاب اسلامی را که باعث حیرت

ابرقدرتها شد، رقم بزنند و خلق کنند. در این راه به ایثارهانیاز بود. امام امت، فرزندان، شهدای بزرگی چون شهید سعیدی، غفاری، بهشتی، مطهری، باهنر، دستغیب، مدنی، اشرفی، قاضی، صدوقی و... ایثار نمودند. همچنین شهدایی که گمنام بودند و اسمی از آنها در روزنامه‌ها و کتابها نیست ولی در نزد فرشتگان همانند ستارگان می‌درخشند و مشخص هستند. آنها هم ایثارگر بودند.

یکی از ویژگی‌های بارز و منحصر بفرد انقلاب اسلامی در بُعد معنوی و فرهنگی که موجب بالندگی انقلاب و نهضت جهانی اسلام در سراسر دنیا گردید ترویج فرهنگ ایثار و شهادت بود. شهادت موجب اشاعه فرهنگ ناب محمدی صلی الله علیه و آله و دفع هشیارانه خطرات از جامعه اسلامی بود. افتخار به شهادت و شکل‌گیری مفهومی خاص به نام شهید و شهادت چنان پایه مستحکمی در جامعه پیدا نمود که امروزه به عنوان یکی از ارکان حفظ نظام محسوب می‌گردد. امید است با عنایات پروردگار هر روز شاهد بالندگی و ثمرات روزافزون آن باشیم

فرهنگ ایثار، مجموعه‌ای از افکار، اعتقادات، باورها، ارزش‌ها، پسندها، علایق، دلبستگی‌ها، روابط، عرف و عاداتی است که در جریان انقلاب و با توجه به پیشینه دینی ملت بارور شد. در دوران دفاع مقدس تجلی یافت. ایثار: این کلمه به معنای بذل، گذشت کردن از حق خود برای دیگران، نفع دیگری یا دیگران را بر خود ترجیح دادن آمده است، همچنین این کلمه به معنای غرض دیگران را بر خود مقدم داشتن، برگزیدن و منفعت غیر را بر خود مقدم داشتن به کار رفته است. شهادت: یعنی کشته شدن در راه خدا، آنکه به شهادت دست یافته و در راه خدا کشته شده، به فرموده شهید مطهری شهادت مرگ آگاهانه در راه هدف مقدس [2]. است. عملی آگاهانه و اختیاری است و شهیدان شمع محفل بشریت هستند

مهندسی فرهنگی ایثار و شهادت

شناسایی الگوهای رفتاری اشباع هیجانات جوانان، درونی کردن پیام و القانکردن زور، استفاده از اعجاز عاطفه و محبت، مشارکت جامعه ایثارگری در امر هدایت خود، احیای شعائر اسلامی، تبلیغات همه جانبه، بهره‌گیری از مناسبت‌های مکانی و زمانی، بهره‌گیری صحیح از هنر و ادب، تذکر و یادآوری مراسم خاطره با رویکرد جدید، برنامه ریزی مناسب در محاسبه‌ها و برنامه ریزی و استفاده بهینه از نیازهای مادی از [3]. جمله اهداف مهندسی فرهنگی قلمداد می‌شود

نورانی، حسین، آسیب شناسی شیوه‌های ترویج فرهنگ ایثار و شهادت، تاریخ: 1386/12/1، سایت الکترونیکی صراط حق به [2] pth://mth.216714/moc.golbisrap.ggahetares آدرس

مقاله مهندسی فرهنگی ایثار و شهادت، روزنامه آفرینش تاریخ: 1386/3/7، به آدرس الکترونیکی به آدرس [3] <http://www.afarineshdaily.ir/afarinesh/news.aspx?nid=15927>

مفهوم ایثار

«ایثار یعنی نثار، نثار هر چیز اعم از مادی و معنوی به دو شرط

1. در عین نیاز؛ در تعریف واژه ایثار در قرآن کریم آمده است: «و یو ثرون علی انفسهم و او .
کانوا بهم خصاصه» ایثار می کنند بر نفس هایشان و لو به آن نیاز داشته باشند

2. شرط دوم نیت عمل است. انگیزه عمل فقط و فقط باید عشق و محبت به خداوند باشد و هیچ انگیزه غیر جذابی در آن نباشد. در سوره مبارکه دهر آمده است: «و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و اسیرا، انما نطعمکم لوجه ... لانرید منکم جزاء و لاشکورا». به نیازمندان طعام می دهند صرفاً به خاطر خدا و رضای او و بدون توقع و درخواست هیچ پاداش یا چشم داشتی از کسی

لذا به نظر می رسد روح انسان باید از قدرت و عظمت بالایی برخوردار باشد تا بتواند در عین احتیاج به چیزی و داشتن عشق و محبت نسبت به آن چیز، آن را به دیگری ببخشد و هر چقدر این نیاز بیشتر و آن عشق بزرگتر باشد، ایثار متعالی تر می شود تا آنکه خداوند شرط رسیدن به نیکویی را انفاق دوست داشتنی ها بیان می کند: «لن تنالو البر حتی مما تحبون» هرگز به نیکی واقعی رسید مگر اینکه آنچه را دوست دارید ببخشید. گاهی ایثارگر ممکن است قمقمه آبش را در عین تشنگی و یا گرسنگی ببخشد. اندازه یا قیمت بخشیده شده نمی تواند ارزش ایثار را معین کند زیرا «الاعمال بالنیات». ارزش عمل به نیت آن است. هابیل پروارترین گوسفندش را به قربانگاه می فرستد، خلیل الله عزیزترین یگانه ترین ثمره حیاتش اسماعیلش را، پیامبر خاتم (ص) در آن شب روشن افروز، در آن ليله المبيت، علی (ع) را به منزله جان و نفس اوست، در بستر می خواباند تا مایه فخر و مباهات خداوند بر ملایکه ... گردد و در جریان مباهله جانش را، علی (ع) را، فاطمه (س) و سید جوانان اهل بهشت «حسنین» را نثار می کند. (احمدی، 1386، 49-50)

ایثار یعنی بذل کردن، دیگری را بر خود برتری دادن و سواد او را بر سواد خود مقدم داشتن، قوت لازم و مایحتاج خود را به دیگری بخشیدن و خود را برای آسایش دیگران به رنج افکندن (فیاض، 1382). در لغت نامه دهخدا آمده است: ایثار به معنی برگزیدن، عطا کردن، غرض دیگران را بر غرض خویش مقدم داشتن، دیگری را در رساندن به منفعت و دفع ضرر بر خود مقدم داشتن و آن نهایت برادری است. ایثار بر از خود گذشتگی انسان های یک جامعه دلالت می کند و هم ژرفای دینی دارد و هم عطر اجتماعی و هم فرهی انسانی و در اصطلاح دانش و اخلاق دومین شکل فضیلت «سخا» می باشد. مراد از سخا آن است که انسان از آنچه خود بدان نیاز دارد جوانمردانه بگذرد و آن را به دیگری که بدان نیازمند است ببخشد و این گذشتن و بخشیدن که همانا دیگری را بر خود برگزیده است ملکه نفس آدمی (گردد. آقاپور، ص 34)

ایثار نمود و نماد دیگر خواهی آدمیان است و روح همون دوستی آنها را به معرض نمایش می گذارد و گاه تا جایی پیش می رود که فردی یا حتی جمع کثیری جان خویش را در راه دیگری و دیگران از دست می دهند تا کمال و تمام ایثار و از خود گذشتگی را به جای آورند و این افراد در نگاه ملت ها و مردمان هر جامعه ای به سمبل فراموش ناشدنی تبدیل می گردند.

ابعاد ایثار

ایثار می تواند گونه های مختلفی داشته باشد. گاه با فدا کردن جان صورت می گیرد گاه با دادن مال، زمانی هم با هزینه کردن اعتبار و آبرو و البته برخی توقات هم می تواند ترکیبی هم از اینها باشد که فرد به طور ارادی و به خاطر یک هدف و آرمان مقدس و والا، تصمیم بگیرد از علایق و داشته های خویش اغماض نموده و دغدغه ها و دلنگرانی ها و منافع «غیر» را بر خود مرح بداند و در راه بر طرف ساختن مشکلات فرارئی دیگری گام بردارد. ایثار به مال و یا ایثار به جان را دانستیم. در قرآن کریم از جمع هر دو سخن گفته است که البته جمع هر دو نور علی نور است. عاشق آن است که چون سودا کند یک جا «کند». الذین آمنو وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجه عندالله

ایثار مختص به یک جامعه و ملت و منحصر به زمان معینی نیست و در گستره تاریخ می توان رگه و ریشه های بسیاری را در آن خصوص جست و یافت، هر چند ممکن است شدت و ضعف قابل توجهی را پشت سرگذرانده باشد. در تمام جوامع چه سنتی و چه مدرن، گونه هایی از ایثار وجود داشته و دارد و مردمان به اشکال متنوعی را یاری کرده اند. در آموزه های زرتشت، بودا، مزدا و کنفوسیوس و... مکرر از این ارزش سخن رفته است و به مقلوه کمک به دیگری، هم نوع دوستی و خیر خواهی و تاکید و توجه زیادی گردیده است و احسان و گذشت و نیکوکاری از عناصر کلیدی آنها به شمار می رود. به عبارت دیگر در ادیان مسیحیت، یهود و اسلام، گذشت و ایثار از ارزشهای مهم و اساسی بر شمرده شده است و محتوای انجیل؛ تورات و قرآن شاهی بر این داعیه قلمداد می گردد.

ایثار هم می تواند ارزشی فردی به حساب آید و هم در رده ارزش های جمعی و اجتماعی قرار گیرد. وقتی فردی است که یک فرد خاص به انحاء مختلف دیگری را بر خویش مقدم بداند و در رفع نیازهای او بکوشد. اما زمانی که میزان قابل توجهی از افراد به آن مبادرت می کنند و در راه یک آرمان یا هدف والایی از بذل جان و آبرو و سایر داشته های خویش دریغ نمی ورزند، مساله جنبه عمومی پیدا می کند و در زمره ارزش های اجتماعی جای داده می شود.

ایثار قلمرو جغرافیایی خاصی ندارد. به عبارت دیگر هم می تواند در درون قلمرو و محدوده خاصی ظهور یابد و هم در فراتر از مرزها نمود داشته باشد. از حیث جهان شمول بودن مقوله ایثار می توان به فعالیت های گروههایی چون پزشکان بدون مرز، انجمن بشر دوستانه و خیر بین المللی و... اشاره کرد که در راستای مجموعه ای از آرمان های انسان دوستانه کلی و جهانی تشکیل شده اند. یایکی از مواردی که در این خصوص می توان ذکر کرد مساعدت های مالی ملت های مختلف در کشورهای جهان در مواقع ضروری همچون بروز حوادث طبیعی می باشد. وقتی سیل، زلزله و حوادث مشابه دیگری موجب نابودی جان و مال بسیاری از انسان ها در برخی از مناطق جهان می گردد افراد و گروهها و حتی دولت های مختلف به طریق گوناگون کمک های قابل توجه نموده اند تا بلکه از رنج و اندوه و درد حادثه دیدگان اندکی بکاهند و این چیزی جز برآیند احساسات و عواطف

بشر دوستانه فردی و جمعی نبوده است.

در سطح محدودتر و در داخل یک قلمرو و جامعه مین هم ایثار در اشکال مختلف تجلی پیدا می کند که افراد در راه آرمان و هدف و ایدئولوژی خاص و مورد احترام خویش هزینه های مختلفی صرف می کنند. شهادت و کشته شدن در راه وطن و یا یک عقیده و هدف، کمال ایثار به شمار می رود. اما صورت های متعدد دیگری از ایثار را می توان در زندگی روزمره مردم نظاره نمود که آثار و پیامدهای اجتماعی زیادی هم بر جای می گذارد.

مصادیق ایثار

مصادیق ایثار علاوه بر کسانی که شهید می شوند و یا جانباز و معلول و مجروح و مفقود الاثر و اسیر می گردند معطوف به مواردی همچون سرپرستی ایتام، کمک به در راه ماندگان، آزاد کردن اسیر و زندانی، کمک به خانواده های بی سرپرست، حمایت از بیماران صعب العلاج، امداد به مجروحان و مستضعفان و مستمندان جامعه از طریق گوناگون و فعالیت های انجمن خیریه در این زمینه ها می باشد. چه چیزهایی را می توان ایثار کرد؟ ایثارگری در مورد چیزهایی است که اولاً متعلق به خود ماست و با بخشش از دستمان می رود. ثانیاً برای خودمان نیز مفید و مورد نیاز باشد. ثالثاً آن را به کسی که به آن نیاز دارد، بدون چشم داشت عرضه و اهداء کنیم. باین تعریف سه چیز در زندگی انسان ویژگی ایثار (را داراست: اول وقت یا عمر، دوم مال و سوم شادمانی و فراغت) (احمدی، 1384، ص 76)

اهل ایثار از منظر دین

ویژگی آنان که اهل ایثار آخرت بر دنیا هستند

- «اهل خشيت الهی اند» رضی الله عنهم ورضو عنه دلک لمن خشى ربه
- «اهل احسان اند» والذين اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم وروض
- بنای آنها بر تقوی و جلب رضایت الهی است. «افمن اسس بنيانه على التقوى من الله و رضوانه
«خير م اسس بنيانه على شفا جرف هار فانهار به فى نار جهنم
- متوکل علی الله اند. نه به دنیا، دلهايشان فقط به یاد خدا آرام می گیرد»الذين آمنو و
«تطمئن قلوبهم بذكر الله تطمئن القلوب
- به دنبال دار آخرت و نعمت های باقی هستند، نه مرید حیات دنیای قلیل و زودگذر، «وابتغ
فيما اتاك الله الدار الاخره».بهترین نعمت دنیا را نعمتی می دانند که با آن آزاد و توشه آخرت خود
را فراهم کنند. دنیا را معین آخرت خود قرار می دهند.
- «...خرسند و خوشنود به حیات زودگذر دنیا نیستند بلکه» فرحين بما اتاهم الله م فضله
- نه تنها علم آنها منحصر به خ=حیات دنیانیست، بلکه به خلصت خالصی مجهزند که توجه و
«تفطن به چیات آخرت است»انا اخلصناهم بخالصة ذکری ذکری الدار
- بدیهی است که آنکه اوصاف اخیر در او نباشد و به عکس ردایلی همچون
- «رضو بالحياه الدنيا و اطمانوا بها...»
- «ولم یرد حياه الدنيا»
- «يعملون ظاهراً من الحياه الدنيا

• «ذلک مبلغهم م العلم»

در او باشد، اهل ایثار و اهل اهتمام به حیات طیبه نیست بلکه صرفاً به هوای نفس خود می پردازد و به وعده الهی سوء الظن دارد، «قد اهتمهم انفسهم یظنون بالله غیر الحق». در اهمیت ایثار همین بس که بسیاری از فضائل اخلاقی و بلکه امهات فضایل اخلاقی باید در انسان ایجاد شده باشد تا شخصی بتواند اهل ایثار شود، کما اینکه از رذایل اخلاقی باید کنار گذاشته شود تا ایثار تحقق پیدا کند.

مطابق نصوص روایی ما درجه فضیلت ایثار بسیار رفیع است. از امیر المومنین علی (ع) الگو و اسوه: ایثار نقل شده است که فرمودند:

1. الایثار اعلی المکارم
2. الایثار اعلی الاحسان
3. الایثار احسن الاحسان و اعلی المراتب الایمان
4. الایثار غایه الاحسان
5. افضل السخاء الایثار

اعتقادات و رفتارهای ایثارگرانه

:انواع اعتقاداتی که می تواند موجب رفتارهای ایثارگرانه گردد عبارتند از

1. اعتقادات دینی و مذهبی: دین و مذهب بر پایه «ایمان» قرار می گیرد و ایمان یعنی اعتقادی که انسان درستی آن را به طور قطع و یقین باور کرده است و آن را مقدس می داند. از اینرو اعتقادات مذهبی را می توان نیرومندترین عامل رفتارهای ایثارگرایانه برشمرد. فداکاری های و

جانفشانی هایی که در طول تاریخ در راه اعتقادات مذهبی صورت گرفته ، نشان دهنده قدرت این عامل درونی در بروز رفتارهای ایثارگرایانه در افراد است

2. علایق میهنی: از عوامل مهم و محرک نیرومند بروز رفتارهای ایثارگرانه علایق ملی میهنی است که نمونه آن در طول تاریخ بسیار مشاهده شده است. جنگ ایرانیان با عثمانیان در چالدران در پانصد سال قبل و رشادت های ایرانیان پس از اشغال بخش هایی از کشور توسط نیروهای عراقی در هشت سال جنگ تحمیلی، نمونه های ایثارگری در قبال علایق ملی و میهنی است، که البته در هر دو مورد یاد شده، علایق مذهبی و شیعی نیز در آن موثر بوده است

3. اعتقادات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی: از عوامل موثر در رفتارهای ایثارگرایانه می توان از اعتقادات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نام برد، که این باورها هر یک به گونه ای به گروه اول (اعتقادات دینی) و یا گروه دوم (اعتقادات و علایق ملی و مذهبی) مربوط و متصل می شود تا بتواند موثر واقع شود و عده بیشتری را به ایثار و فداکاری تشویق کند. از نمونه ای شاخص اینگونه اعتقادات می توان از مهاتما گاندیو مادر ترزا نام برد که با ایثار و فداکاری خدمات بزرگی برای کشورشان و مردمان انجام دادند و جامعه خود را دگرگون ساختند

4. ملاحظات انسانی و انگیزه ی کمک به هممنوع: یکی از علل و عوامل رفتارهای ایثارگرایانه، ملاحظات انسانی و انگیزه کمک به هممنوع است که کودکی دبستانی را و می دارد تا با شکست قلک کوچکش، مبلغ جمع آوری شده برای خرید یک اسباب بازی را به کودک همسن و سال خود بدهد. که در شهری دیگر گرفتار قهر طبیعت و زلزله ای ویرانگر شده است کمک نماید

در جامعه ای که بازخواست جدی برایم عدم انجام وظیفه وجود ندارد، داشتن وجدان کاری یک ایثارگری بر اساس ملاحظات انسانی است. بنابراین برای ایثارگری نباید به دنبال از خودگذشتگی و جانفشانی های قهرمانانه بود، بلکه موقعیت ابراز آن هر روز و هر ساعت در دسترس ماست

کارکردهای ایثار

1. فرض کنید که شخصی با زهد و ایثار، حب دنیا را مهار کند، نتیجه چه خواهد شد؟ از آنجا که: «حب الدنيا راس کل خطیئه»، ریشه های لغزش های اخلاقی را قطع کرده است.
2. آن را که ایثار می کند قطعاً است، قناعت نیز به نوبه خود عزت نفس می آورد. امام صادق (ع) در اصول کافی می فرماید: «خداوند همه امور مومن را به خودش واگذار کرده است، ولی به او اجازه نداده است که خودش را خوار و ذلیل گرداند».
3. آن که اهل ایثار است قطعاً اهل حرص نیست. حرص، نیاز کاذب است. عمده معصیت ها ناشی از حرص و نیاز کاذب است تا نیازهای واقعی؛ بایثار زمینه های حرص از میان برود.
4. ایثار محبت می آفریند و محبت و همدلی مایه وحدت و وفاق است.
5. ایثار متوقف بر از بین بردن روحیه مال و ترس جان است.
6. ایثار، کوثر و خیر کثیر است و زمینه های تکاثر و تمرکز ثروت و سرمایه داری غیر مولد را کاهش می دهد و از فقر می کاهد.
7. لازمه ایثار تقویت روحیه صبر و پایداری و مقاومت است.

خلاصه و عصاره اوامر در عدل و احسان است. «ان الله يامرکم بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی». از یکسو، ایثار بالاترین مراتب احسان است و از سوی دیگر ایثار بهترین زمینه های روحی، عاطفی و (همدردی و همدلی را برای اقامه عدل و مقابله با ظلم فراهم می نماید). (خاموشی، 1383)

برخی از شاخص های مورد توجه در فرهنگ ایثار و شهادت عبارتند از:

- ایمان به خدا
- توکل به خدا
- محاسبه نفس
- ترجیح و منافع نظام بر منافع شخصی
- خدمت گذاری
- مردم داری
- استقامت در راه رسیدن به هدف
- ذلت گریزی
- نترسیدن از مرگ
- ساده زیستی
- انصاف
- خطر پذیری
- انتقاد پذیری
- عدم دنیا پرستی^۱

از منظر قرآن کریم و طبق معارف و تعالیم دین مبین اسلام، **مفهوم ایثار و شهادت در قالب تکلیف مطرح شده و با پیروزی قطعی همراه است.** در نگاه اسلام، مسلمان مجاهد چه بر دشمن غلبه کرده و موفق به پیروزی ظاهری بشود و چه به دست دشمن کشته شود در هر دو صورت پیروز میدان نبرد است و نتیجه را خداوند آن گونه که مصلحت بداند رقم خواهد زد. قرآن کریم در آیه ۵۲ سوره توبه، حقیقت و نتیجه ایثارگری مسلمانان در برابر منافقان و کفار را اینگونه بیان می‌کند: «بگو که آیا شما جز یکی از دو نیکویی (بهشت و یا فتح و پیروزی) چیزی می‌توانید بر ما انتظار برید؟ ولی ما درباره شما منتظریم که از جانب خدا به عذابی سخت گرفتار شوید یا به دست ما هلاک شوید، بنابراین شما در انتظار باشید که ما هم مترصد و «منتظر هستیم»

شهادت در فرهنگ اسلامی ترکیبی از شهد به معنای شیرینی و حلاوت، و شهود به معنای دیدن واقعیت و حقیقتی است که دیگران از مشاهده آن محرومند. وقتی شیرینی رؤیت مقام ربوبی حضرت حق به سبب جهاد فی سبیل الله به کام مجاهد در راه خدا نشست، حیات جاوید را به دست آورده و آثار ایثارگری وی ماندگار و به چراغ هدایت نسل‌های پس از خود تبدیل می‌شود. از این رو فرهنگ ایثار و شهادت اساس حرکت انقلابی ملت ایران و ژنراتور مولد انرژی پیش برنده انقلاب و عامل اصلی و علت تامه پیروزی انقلاب اسلامی محسوب می‌شود.

بی تردید فرهنگ ایثار و شهادت یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین مؤلفه‌های منحصر به فرد انقلاب اسلامی است. ریشه فرهنگ ایثار و شهادت به آموزه‌های قرآن کریم و سیره نبوی در جنگ‌های صدر اسلام و پس از پیامبر گرامی اسلام صلوات الله علیه و آله به رشادت‌های حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یارانش و در نقطه اوج آن به حماسه جاویدان حضرت سیدالشهدا علیه السلام و یاران باوفایش باز می‌گردد. در حقیقت ایثار و شهادت طلبی به عنوان میراث قرآن کریم و سیره اهل بیت در کربلا و در روز عاشورا به فرهنگ تبدیل شد و در طول تاریخ عامل اصلی پایداری و مقاومت جوامع و ملل اسلامی در برابر دنیای سلطه و استکبار بوده و خاصه شیعیان با زنده نگه داشتن محرم و صفر و برپایی مجالس و اقامه عزای حسینی در هر سال پرچمداران و طلایه داران فرهنگ ایثار و شهادت بوده و ضمن حراست و تأکید بر گرامیداشت فرهنگ ایثار و شهادت، آن را به نسل‌های بعد منتقل کرده اند.

انقلاب اسلامی هویت خود را مرهون و مدیون فرهنگ ایثار و شهادت دلیرمردان و شیرزنانی است که به

فرمایش مولای متقیان پاهای خود را در برابر طاغوت بر زمین میخکوب کرده، جمجمه خود را به خدا عاریه داده و دندان‌ها را بر هم فشرده و به فرمان حضرت امام خمینی وارد میدان نبرد با طاغوت پهلوی شده و با چشم‌های نافذ خود خیمه شاه را به عنوان طاغوت اکبر نشانه رفته بودند. اگر نبود ایثارگری و شهادت‌طلبی مردم ایران در مبارزه با طاغوت پهلوی و در صحنه‌های آتش و خون از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، بی‌شک رژیم دیکتاتور، سفاک و فاسد پهلوی ساقط نمی‌شد و به پشتوانه دخالت، حمایت، کمک و هدایت امریکا، انقلاب اسلامی در نطفه خفه شده و به پیروزی نمی‌رسید. فرهنگ ایثار و شهادت فراتر از روحیه شهادت‌طلبی بوده و همه رفتارها و اقدامات انقلابی ملت ایران (تأمین مایحتاج خانواده‌ها اعم از نفت و غذا و کمک به نیازمندان) را شامل می‌شود. مردم ایران در سایه‌سار فرهنگ ایثار و شهادت زیباترین و معنوی‌ترین صحنه‌های بی‌بدیل هم‌افزایی، نועدوستی، کمک به یکدیگر، رسیدگی به ضعف‌ها و نیازمندان را خلق کردند. در میدان ایستادگی و مقاومت و مبارزه مردم ایران با طاغوت پهلوی، فضائل اخلاقی و کرامات انسانی بر رذائل اخلاقی غلبه داشت. یکرنگی و صفای باطنی و روحیه ایثارگری، سبب اتحاد و یکپارچگی ملت شده و تبعیت کامل ملت ایران از امام خمینی عامل پیروزی و مشارکت ۹۹ درصدی مردم در رفراندوم جمهوری اسلامی شد.

آنچه ماهیت ایثارگری ملت ایران را در انقلاب اسلامی از سایر انقلاب‌ها متمایز و برجسته کرده با قوت و زیبایی بیشتر و والاتری به تصویر می‌کشد نقش فرهنگ و دین مبین اسلام در رواج و نفوذ بیشتر این ارزش‌ها در لایه‌های اجتماعی جامعه ایران است. به عبارت دیگر، نمی‌توان وجود فرهنگ ایثار و شهادت را در ایران بدون توجه به تأثیر زیاد دین اسلام تبیین و تشریح نمود. فرهنگ ایثار در انقلاب اسلامی تابلویی زیبا و آمیزه‌ای از فرهنگ دینی ملت ایران مشتمل بر فرهنگ محمدی، علوی، فاطمی، حسینی و مهدوی است. دلدادگی به مکتب کربلا و عاشورا و پیروی ملت از مدل عاشورایی حضرت سیدالشهدا و یارانش در ایثارگری ملت ایران وجه تمایز اصلی ظلم‌ستیزی و طاغوت‌ستیزی ملت ایران با همه انقلاب‌ها در قرون اخیر است. بر کسی پوشیده نیست که زلف همه تحرکات و ایثارگری‌های ملت ایران در خلق حماسه انقلاب اسلامی به کربلا، عاشورا و اصحاب باوفای امام حسین علیه السلام گره خورده است.

فرهنگ ایثار و شهادت‌طلبی ملت ایران که عامل موجد و علت تامه پیروزی انقلاب اسلامی است، بی‌تردید بزرگ‌ترین سرمایه جمهوری اسلامی تا امروز و تا تحقق تمدن نوین اسلامی و ظهور حضرت بقیه‌الله

الاعظم ارواحناده است. غلبه بر همه توطئه‌ها و شکست فتنه گری‌های دشمن و عوامل داخلی آن و ناکامی نظام سلطه در براندازی نظام اسلامی همه و همه مرهون استمرار خط ایثارگری ملت ایران است. امروز پاسداشت و تقویت فرهنگ ایثار و شهادت به عنوان بزرگ‌ترین سرمایه نظام در برابر توطئه‌ها و دسیسه‌های رنگارنگ دشمنان مردم ایران، مهم‌ترین رسالت و وظیفه آحاد ملت ایران و همه نهادها و دستگاه‌های مسئول در کشور است. بر اساس آیه ۸ سوره صف: **يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ**؛ می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آنکه خدا گر چه کافران را ناخوش افتد. نور خود را کامل خواهد گردانید.

فرهنگ ایثارگری و شهادت طلبی ملت ایران نمادی از اراده حق تعالی در شکست تلاش‌های دشمنان در خاموش کردن نور خدا محسوب می‌گردد و زنده نگه داشتن انقلاب اسلامی و استقرار حکومت خداوند در ^۱زمین و تحقق حکومت مهدوی تنها با زنده نگه داشتن فرهنگ ایثار و شهادت میسر خواهد بود

دعا و نیایش

وقتی انسان متولد میشود. سپس بزرگ شده و در جامعه به رشد خود را ادامه می دهد. او در این سیر متوجه میشود که موجود ضعیفی است. بارها و بارها با حوادث مختلف مواجه میشود و در هر بار احساس می کند که نیاز به تکیه گاه مطمئنی دارد تا از پس مشکلات و گرفتاریها بر آید. تکیه گاهی که دائمی باشد. در مقابل کمکهایش انتظار کمک نداشته و بدون چشم داشت انسان را یاری کند. تکیه گاهی که بسیار نزدیک، قدرتمند، خستگی ناپذیر، مهربان، حکیم و دانشمند، شجاع و... باشد.

در جهان هستی چه کسی دارای این خصوصیات است؟ کدام موجودی است که این شرائط را داشته باشد؟

وقتیکه ما در این موضوع تفکر و دقت می کنیم، متوجه می شویم که فقط خداست که می تواند تکیه گاه هر انسانی باشد.

خدا خود امر کرده که «دعا بکنید و مرا صدا بزنید که منم اجابت می نمایم.» مؤمن 65

«هرگاه بندگانم مرا صدا بزنند من نزدیکشان بوده و جوابشان را می دهم. پس از من اجابت بخواهند و بمن ایمان داشته باشند شاید هدایت شوند.» بقره 186

«خدا را با ترس و طمع بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است» اعراف 56

«علی (ع) با آن شجاعت و قدرت بدنی در مناجاتش با خدا می گوید:

«ای تکیه گاه من! ای خالقیکه شکوه هایم را فقط بتو می گویم! ای که از گرفتاریها و مشکلاتم باخبری!...

خدا یا بر بنده ای که سرمایه اش امید بتو و سلاحش گریه است رحم نما!»

این دعاها و مناجاتهاست که روحیه انسانها را شاداب و قوی و سالم نگه می دارد. انسانهایی که با دعا سروکار دارند از نظر روحی بسیار سالمتر و شادابتر از دیگران هستند.

انسان با تکیه بر خدا می تواند ترس خود را کنترل نماید. با قدرت و اعتماد به نفس حرکت کند. در بسیاری از مواقع در برخورد با مشکلات، گرفتاریهای خود را برطرف کند. و اگر شکست خورد، خود را نبازد.

«دعا اسلحه مؤمن است. دعا سپر مؤمن است.»

«رسول خدا همیشه دعا می کرد از جمله در حال نگاه کردن به آئینه، هنگام سوار شدن بر مرکب، هنگام خوابیدن، وقتی که سفره پهن می کردند، هنگام دست بردن بسوی غذا، وقت جمع کردن سفره، هنگام نوشیدن شیر، هنگامیکه میوه نوبر می خوردند، هنگام ورود به بیت الخلاء، هنگام افطار، موقع عبور از قبرستان، هنگامیکه از چیزی خوشحال می شدند، در تعقیب نمازها، موقع دیدن ماه، وقت تحویل سال، موقع گرفتاری و غم، هنگام طلوع آفتاب، هنگام وضو»

در روایات است که :

«دعا مغز عبادت است و با دعا هیچکس به هلاکت نمی رسد» پیامبر فرمود: آیا شمارا از اسلحه ای که شمارا از دست دشمنان نجات داده و روزی شمارا زیاد می کند، آگاه نکنم؟ گفتند: چرا. فرمود: شبانه روز دعا کنید که دعا اسلحه مؤمن است» خداوند انسان بسیار دعا کننده را دوست دارد.»

«بهترین عمل نماز، قنوت است»

دو دست دعا را بر آور، به زاری همی گویه صد عجز و صد خواستاری

طریقه دعا کردن و اینکه با خدا چگونه حرف بزنیم را باید از اولیاء خدا یاد بگیریم. زیرا اطلاعات ما از صفات خدا بسیار کم و معرفت ما نسبت به او بسیار قلیل است. لذا معصومین (ع) دعاهایی را به ما یاد داده اند که اگر درمعانی آنها دقت کنیم علاوه بر استفاده از اثراشان می توانیم معرفت و شناخت خود را نسبت به خالق افزون کنیم.

از جمله دعا های مشهور که بزرگان دین به خواندن آنها سفارش می کرده اند، دعای کمیل، ندبه، عشرات، سمات، جوشن کبیر، مناجات خمسۀ عشر، دعای صباح، دعا های ایام هفته، زیارت عاشورا، زیارت جامعه، و... می باشد.

چرا بعضی از دعاها مستجاب نمی شود؟

استجاب دعا با شرائط زیر است:

1- لقمۀ حرام در شکم نباشد

2- دعا به مصلحت او باشد

3- در دعا پافشاری کند

4- دعا همراه با رقت دل و اشک چشم باشد

5- دعا بر علیه فامیل نباشد

6- قبل و بعد از دعا را با صلوات همراه کند.

گردعا جمله مستجاب شدی هر دمی عالمی خراب شدی

«گویند پیامبری در محلی استراحت می کرد. دید که چند کودک مشغول بازیند. ولی یکی از کودکان کور است وبقیه بچه ها او را اذیت می کنند. دلش بحال این کودک کور سوخت و دعا کرد: خدایا! به این کودک بینائی بده!

دعایش مستجاب شد و کودک بینا شد. ناگاه این کودک با عصبانیت سراغ بچه هارفت و گفت: شما بودید که مرا اذیت می کردید؟! آنگاه چند نفر از آنان را کنار رودخانه برد و با قوتی که داشت سر آنها را داخل آب کرد و کشت! پیامبر مذکور از دعایش پشیمان شد و گفت: خدایا کوری را به برگردان که تو خود حکیمی و می دانی به چه کسی بینائی بدهی و چه کسی را کور نمائی!»

«گویند عابدی بر اثر عبادت زیاد دارای سه دعای اجابت شده گردید. بازنش مشورت کرد که چه دعائی بکنیم؟ زنش گفت: دعا کن خدا مرا خوشگل ترین زن کند! مرد هم دعا کرد و ناگاه زنش زیباترین زن شد. ساعتی خوشحال و مسرور بودند. اما ناگاه اخلاق زن تغییر کرد و بنای ناسازگاری گذاشت و عاقبت گفت: من دیگر با تو زندگی نمی کنم زیرا جوانان زیبای زیادی هستند که طالبند بامن و صلت کنند! مرد وقتی این حرف را شنید، ناراحت شد و گفت: حال می دانم که با تو چکنم! و دعا کرد: خدایا زنم را تبدیل به سگ کن!! ناگاه زن تبدیل به سگ شد! مردانند کی خوشحال شد. اما فرزندان زن از او با اتماس و خواهش خواستند که دعا کند مادرشان بهمان شکل اولیه که بود برگردد! مرد هم دعا کرد: خدایا زنم را بحال اول برگردان! وزن بصورت اولش برگشت و سه دعای مرد هدر رفت!»

«دعای پدر و مادر در حق فرزند، دعای حاجی از مکه برگشته برای انسان، دعای مظلوم علیه ظالم، دعا در سحر، دعا در هنگام باران، دعای روزه دار، دعای فرزند صالح برای والدین خود بهتر اجابت می شود»

دعا در آئینه احادیث

1- «پیامبر (ص): خدا آدم بسیار دعاکننده را دوست دارد.»

2- «پیامبر (ص): هر مسلمانی که دعا کند و دعایش در قطع رحم و یا جلب گناهی نباشد خدا یکی از سه خصلت را به وی دهد. اجابت کند. دعا را برای آخرتش ذخیره نماید. از گناهانش به وزن دعا ببخشد.»

3- «امام صادق (ع): اگر می خواهید دعا مستجاب شود، از مردم مأیوس شوید. که اگر خدا چنین دید دعایتان را اجابت فرماید»

4- امام باقر (ع): هر که دستها را برای دعا بلند کند، خدا حیا می کند که دست او را خالی برگرداند پس بعد از دعا دستها را بر سر صورت خود بکشد.»

5- امام صادق (ع): خدا می داند بنده اش چه می خواهد ولی دوست دارد که حاجتها گفته شود.»

6- امام صادق (ع): دعای مخفی معادل هفتاد دعای آشکار است»

7- «گفته اند پیامبر (ص) در دعا چنان تضرع می کرد که نزدیک بود عبا از دوشش بیافتد.»

8- «امام باقر (ع): خدا بندگان بسیار دعاکننده را دوست دارد. پس در هنگام سحر تا طلوع خورشید دعا کنید که در این ساعت، درهای آسمان باز و رزق تقسیم و حاجتهای بزرگ برآورده می شود.» بحار ج 93

9- «پیامبر (ص): دعا بین اذان و اقامه رد نمی‌شود.» بحارج 93

10- «پیامبر (ص): چند دسته دعایشان مستجاب نمی‌شود: کسیکه قرض می‌دهد و سندی نمی‌گیرد. سپس بدهکار انکار می‌کند. و کسیکه علیه فامیل دعا می‌کند. و کسیکه زنش او را اذیت می‌کند و از زنش نزد خدا شکایت می‌کند که خدا می‌فرماید من امر زنت را در اختیار قرار دادم و کسیکه پولهایش را بی اندازه می‌بخشد و دوباره از خدا می‌خواهد و کسیکه در خانه نشسته و از خدا رزق می‌خواهد.»

ذکر و بیاد خالق بودن

از عوامل مهم آرامش انسان، یاد خدا بودن است. هر چه این یاد بیشتر باشد، اطمینان و آرامش انسان بیشتر خواهد بود. زیرا وقتی یاد خدایی که آمرزنده است، می افتد، نگرانی انسان را از گناهان و خطاهایش از بین می برد. یاد خدایی که قادر است، نگرانیهایی که انسان از برخورد با مشکلات دارد، برطرف می کند. یاد خدایی که برطرف کننده غم و اندوه است، بودن، ناراحتیهایی که بر اثر گرفتاریها پیش می آید می زداید. یاد خدایی که زیاتر از او نیست، بودن، تمام توجه انسان را از عشقهای دیگر به خدا متوجه می کند.

هر چه در خط عالم اویندهمه تسبیح او همی گویند. طبق دلائل قرآنی، همه جهان هستی بطور ذاتی و تکوینی به تسبیح خدا مشغول هستند. «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» جمعه 1

به صحرا بنگرم صحرا ته بینم به دریا بنگرم دریا ته وینم

بهر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از روی زیبای ته وینم «باباطاهر»

از نظر ظاهری و تشریعی هم، خدا به انسان سفارش کرده که صبح و شب بیاد او باشید. «خدایت را زیاد کن و صبح و شب او را تسبیح بگو.» آل عمران 41

اگر چه خداوند از تسبیح و تحمید مخلوقاتش مخصوصاً انسان بی نیاز است ولی این ذکرها مایه معرفت و تکامل انسان شده و او را در رسیدن به معرفت الهی یاری می کند.

انسانهای عاقل و زرنگ در عرف عرفا و اولیاء خدا کسانی هستند که همیشه بیاد و ذکر خدا بوده و هیچ چیز حتی اشتغالات روزمره آنها را از این امر باز نمی دارد.

«انسانهای مؤمن کسانی هستند که تجارت و خرید و فروش آنها را از یاد خدا مشغول نمی کند.» نور 37

«آنانکه در حالت ایستاده و نشسته و خوابیده بذکر خدا مشغول بوده و در خلقت آسمانها و زمین تفکر کرده و می گویند: ای خدای ما! اینهارا باطل و بیهوده نیافریده ای. تو از هر نقصی منزهی. پس ما را از جهنم دور نگه دار.» آل عمران 191

«ای مؤمنین! مبادا مال و منال شما را از یاد خدا غافل کند که در این صورت زیان کرده است.» منافقون 9

«خدا را بسیار یاد کنید شاید رستگار شوید» جمعه 10

لذت انسانهای دارای معرفت به ذکر است. یاد کردن خدایی است که: از همه زیاتر. از همه عظیمتر. از همه مهربانتر. از همه بخشنده تر. به اسرار آشناتر. از همه نزدیکتر. و... است.

برای همین پیامبران و امامان و اولیاء خدا، شبانه روز به ذکر خدا و از همه ذکرها بزرگتر، به نماز مشغول می شدند. رسول خدا (ص) آنقدر شبها را به نماز گذراند که خدا به فرمود: «ای پیامبر! ما قرآن را نازل نکردیم تا تو به زحمت بیافتی.» طه 1

علی (ع) شبی هزار رکعت نماز می خواند. امامان دیگر نیز بسیار از اوقات عمر خود را به نماز و ذکر الهی می گذراندند.

خوشا آنانکه اللهیارشان بی بحمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنانکه دائم در نماز نذبهشت جاودان بازارشان بی «باباطاهر»

ما حداقل از این روش انسانهای برگزیده متوجه می شویم که در ذکر و نماز، باید منافع و اثرات بسیار مهمی باشد که آنگونه به آن اهمیت داده می شود. برعکس از اهمیت ندادن انسانهای فاسد به نماز و ذکر الهی متوجه می شویم که یکی از عوامل سقوط این انسانها فراموش کردن خالق خود می باشد. کسیکه مرتبی اصلی انسان و تربیت کننده و بزرگ کننده انسان است فراموش کند، غافل ترین انسان است.

«یاد خدا بودن همه جا مهم است مخصوصاً در هنگام جهاد با دشمنان، در هنگام برخورد با گناه، در هنگام دیدن جلوه های دنیا مثل کاخها و قصرها و ثروتمندان و دنیا طلبان و زنهای زیبا و باغها و آسمان خراشها و زرق و برقهای ظاهری و...»

کسانیکه از ذکر و یاد خدا غافل باشند - که متأسفانه اکثر انسانها این گونه هستند، دچار ضررهای مختلف دنیوی و اُخروی می شوند از جمله:

1- دچار سختی در زندگی می شوند: «کسیکه از ذکر من دوری کند، دارای زندگی سختی می شود.» «طه 124»

2- کور محشور می شوند: «کسانی را که از یاد من دوری کنند، کور محشور می نمایم. او می گوید: خدایا! چرا مرا کور محشور نمودی؟ در حالیکه من چشم داشتم؟ خدا گفت: همینطور است. ولی آیات من بتو رسید ولی آنها را فراموش کردی و امروز تو فراموش می شوی.» «طه 124»

3- شیطان همراه او می شود: «کسیکه از ذکر خدای رحمن دوری کند، شیطان را همراه او می کنیم.» «زخرف 36»

4- دلش سیاه و دچار قساوت می شود: «خدا به موسی گفت: ای موسی! مرا در هیچ حالی فراموش نکن که فراموشی من دلها را قسی می کند.» حدیث قدسی

5- باعث می شود که انسان غافل، خودش را فراموش نماید: «مانند کسانیکه خدا را فراموش کردند، نباشید که خدا هم یادِ خودشان را از خودشان بُرد.» «حشر 19»

همه تسبیح او همی گویند ریگ در دست و سنگ در کھسار

جمله با او درین مناجاتند خواه موسی و خواه موسیقار «اوحدی مرا غای»

انواع ذکر زبانی

1- حمد و شکر

«رسول خدا روزی سیصد و شصت بار به عدد رگهای بدن تسبیح می فرمودند.»

«امام رضا (ع) بعد از نماز ظهر به سجده رفته و صدبار می فرمودند: حمدُ الله. و بعد از نماز عصر به سجده رفته و صدبار می فرمودند: شکرُ الله.»

2- استغفار «روایت شده هر که غروبها هفتاد بار بگوید: استغفر الله ربی و اتوبُ الیه. هفتصد گناهِش پاک شود و اگر خود گناه نداشته باشد، گناهان پدر و مادر و دیگر اقوامش پاک شود»

3- تسبیح

«قبل از هر حمد و شکری، گفتن تسبیح (سبحان الله) مستحب است. مثل: سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر»

4- تکبیر

«با گفتن الله اکبر نماز شروع می شود. و گفتن تکبیر در مواقع مهم از جمله در موقع روبروشدن با دشمن سفارش شده است»

5- صلوات

«بهترین ذکر، صلوات است که اصول الدین را دربردارد.»

«روایت شده که در شبهای جمعه ملائکه فراوانی به زمین نزول کرده و تا شب شنبه آنجا هستند و فقط صلوات بر محمد و آل محمد را می نویسند»

«روایت شده که در میزان هیچ عملی باندازه صلوات سنگینی ندارد»

6- لا اله الا الله

«در حدیث سلسله الذهب است که خدا فرمود: کلمه لا اله الا الله، حصار من است و هر که در حصار من وارد شود، از عذابیم ایمن می باشد.»

«امام باقر (ع) معمولاً به ذکر لاله الا الله مشغول بودند.»

7- لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم

«امام صادق (ع) فرمود: هرگاه غم اندوهت زیاد شد، این ذکر را زیاد بر زبان جاری کن!»

8- نامهای الله مثل یا حی یا قیوم

9- تسبیحات حضرت زهرا (س)

«هر که این تسبیحات را بعد از نمازهای یومیه بخواند، ثواب هزار رکعت نماز دارد»

توبه و جبران گناهان

یکی از درهای رحمت خداوند رحیم، باز گذاشتن در توبه است. انسانهای گناهکار تا زنده هستند فرصت بازگشت و نجات خود را دارند. چه گناهان بزرگ و چه گناهان کوچک. چه برای کسیکه گناهان کمتری انجام داده است. و چه کسیکه مدتهای زیادی را به گناه مشغول بوده است.

«بزرگترین گناه، شرک به خداست و بعد از آن مأیوس شدن از رحمت خداوند است.»

وقتی انسان توبه می کند، خدا از او راضی می شود بیشتر از خوشحالی کسیکه اثاثش را گم کرده سپس بعد از مدتی آنرا پیدا می کند.

«در روایت است که حضرت موسی (ع) به امر خدا شخص فاسدی را از شهر بیرون نمود تا شهر را فاسد نکند و جوانها را نفریبد! او به بیابان رفت و بعد از چند روز مریض شد و کم کم رو به مرگ رفت. دم مرگ ناگاه جرقه ای در دلش زده شد و در آخرین لحظات عمرش گفت:

یا من له الدنيا والاخرة! ارحم من لیس له الدنيا والاخرة.

ای کسی که دنیا و آخرت مال توست! به کسی که نه دنیا دارد و نه آخرت رحم نما!

با این حال از دنیا رفت. خدا به حضرت موسی (ع) وحی کرد که بنده ای از بندگان خوب مات از دنیا رفته است. تو به تشییع جنازه و دفن او اقدام کن.

حضرت موسی (ع) با اصحابش آمدند و دیدند که این همان جوانی است که او را از شهر بیرون کرده بودند. گفت: خدایا این همانی است که به امر تو از شهر بیرون کردم؟ خدا فرمود آری. اما دم مرگ توبه کرد.»

من منفعل که پشت دوجهان گناه دارم بچه روی، عذر گویم که رخ سیاه دارم

من اگر گناهکارم توبه عفو کار خود کن که زبان توبه گوی و لب عذر خواه دارم

منم آن که یک جهان را ز غمت برباد دادم توقبول اگر نداری دوجهان گواه دارم «محتشم کاشانی»

آثار توبه:

1- پاک شدن گناهان قبلی: «خدا توبه بندگان را قبول کرده و گناهان اورامی بخشد.»

2- توبه کننده محبوب خدا میشود: «همانا خداوند توبه کنندگان و کسانی را که می خواهند خود را از رذائل پاک کنند، دوست دارد.» «بقره 222»

«امام ششم: هرگاه بنده ای توبه کند، خدا او را دوست داشته و عیب او را در دنیا و آخرت می پوشاند.»

3- بوی بد گناه را از بین می برد: «علی (ع): با استغفار خود را عطر بزیند تا بوی بد گناهان شمارا رسوا نکند.»

4- پاک شدن زنگ دل: «پیامبر (ص): دلها هم مثل آهن زنگ می زند. زنگ دل با استغفار از بین می رود.»

5- زیاد شدن روزی: «استغفار کنید که خدا آمرزنده است. از آسمان بر شما باران می فرستد و شما را با اموال و فرزندان یاری می کند و برای شما باغها و نهرا قرار می دهد.» «نوح 10»

6- برگشت پاکی به توبه کننده

از موانع سر راه موفقیت گناهکاران، مأیوس شدن از رحمت الهی است. اگر چه گناه بد است ولی از آن بدتر این است که خیال کنیم دیگر راه برگشت و اصلاح برایمان وجود ندارد. در حالیکه انسان تا زنده است فرصت جبران و توبه کردن را دارد.

«پیامبر (ص) فرمود: هر که یکسال قبل از مردنش توبه کند، توبه اش قبول است. سپس فرمود: یکسال زیاد است. کسیکه یکماه قبل از مردنش توبه کند، توبه اش قبول است. سپس فرمود یکماه زیاد است! اگر یک هفته بلکه یک روز و بلکه یکساعت قبل از مردنش توبه کند، توبه او پذیرفته می شود.»

«از امام صادق (ع) در معنای آیه: **لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِن**»

پرسیدند. فرمود: این آیه از آن حالتی سخن می گوید که چشم انسان - از امور دنیا بسته - به امور آخرت باز می شود. در این هنگام است که دیگر توبه فایده ندارد.»

مواز قالوا بلی تشویش دارم گنه از برگ و باران بیش دارم

اگر لاتقنطوا دستم نگیرد مواز یا ولنا اندیش دیرم «باباطاهر»

توبه کمر شیطان را می شکند. و او را ناامید می کند. توبه چراغی است که هیچگاه خاموش نمیشود و در تاریکیهای گناه و انحراف، انسانها را به نور پاکی رهنمون می سازد. توبه کنندگان محبوب خدا هستند و پاداش جوان توبه کننده مانند پاداش حضرت یحیی (ع) است.

جوانیکه بدلالی مدتی را در انحراف بسر برده است، هر زمان که بخود آمد می تواند و باید برگردد و خود را نجات دهد. زیرا خداوند توبه پذیر است. و دوست دارد که بندگان را از تاریکی به نور هدایت کند.

توبه محدودیتی ندارد و هر چقدر انسان گناه کند باز هم فرصت توبه است و هر چقدر گناه بزرگ باشد باز هم می تواند جبران و توبه کند.

به داستان زیر توجه کنید:

توبه کسیکه صد نفر را کشته بود!

در زمان قدیم شخصی در جنگهای مختلفی که با قبیله مقابل انجام داد افرادی را بقتل رساند. روزی با خود حساب کرد و دید تا آنروز 99 نفر بدست او کشته شده اند. او تصمیم به توبه گرفت. لذا از مردم پرسید که کجا می توان توبه کرد؟ او را به خانه عابدی که در کوه زندگی می کرده هدایت کردند. او عابد را پیدا کرد و گفت: من تاکنون 99 نفر را کشته ام. آیا برای من توبه است؟ عابد گفت: خیر زیرا گناه تو بسیار سنگین و غیر قابل بخشش می باشد و تو جهنمی هستی! او ناراحت شد و گفت: حال که مرا مأیوس کردی، تو راهم می کشم! و عابد راهم بقتل رساند. سپس شهر آمد و پرسید: دیگر کجا می توان توبه نمود؟ گفتند: خانه عالم در فلان محل است به آنجا برو شاید تو را کمک کند. او بدر خانه عالم رفت و وقتی او را دید داستان خود را تعریف کرد. عالم گفت: برای تو توبه است ولی چون گناهت بسیار بزرگ است باید به فلان شهر بروی و بدست فلان پیامبر توبه کنی! او از عالم تشکر کرد و بار سفر را بست. در بین راه اجل او رسید و از دنیا رفت. هر گاه شخصی بمیرد اگر از خوبان باشد دو فرشته رحمت روح او را بالا می برند و اگر از بدان باشد دو فرشته غضب روحش را می برند. این مرد که مُرد هم فرشتگان رحمت آمدند و هم فرشتگان غضب و این دو با هم نزاع کردند. فرشتگان رحمت گفتند ما باید روحش را بالا ببریم زیرا او در راه توبه بوده است! و فرشتگان غضب گفتند ما باید روحش را ببریم زیرا او 100 نفر را کشته و هنوز توبه نکرده است. حکمیت نزد خدا بردند. خدا وحی کرد که ببینید به پیامبر نزدیکتر است یا به محل کشته شده ها! اندازه گرفتند و دیدند که یک وجب به پیامبر نزدیکتر است! لذا فرشتگان رحمت، روحش را بالا بردند.

گناه بنده نادم ز فعل نامرضی اگر بزرگ تر از عالم است و مافیها

فتند به معرض عفو غفور چون شویده آب توبه رخ معصیت کمای رضا «محتشم کاشانی»

توبه کردن در اسلام بسیار ساده است و شرط خاصی ندارد. کسیکه می خواهد توبه کند لازم نیست که بازبان هم چیزی بگوید بلکه همینکه در دلش بگذراند که خدا یا من بخودم ظلم کرده ام و از تو می خواهم که مرا ببخشی! کافی است. همچنین برای توبه مکان معینی در نظر گرفته نشده است بلکه در خانه، مسجد و محل کار و بازار و هر جای دیگر که بخواند توبه کند، میتواند.

افرادی بوده اند که سالیان سال غرق گناه بوده ولی با حوادثی بخود آمده و نور هدایت در آنها تابیدن کرده است. **ساحران فرعون** که سالها جزء مقربین فرعون بودند ولی وقتی معجزه راستین موسی (ع) را دیدند ایمان آوردند و از شکنجه های فرعون نسبت بخود، هراسی بدل راهندادند. **قوم یونس** تنها قومی هستند که وقتی آثار عذاب را دیدند تکانی بخود داده و توبه کردند و در نتیجه عذاب خدا شامل آنان نشد. **حربن یزید ریاحی** از فرماندهان عمر سعد ساعتی قبل از مردن بخود آمد و از صف عمر سعد جدا شد و به کاروان عاشقان حسینی پیوست و خود

و پسر و غلامش جزء اولین شهدای کربلا نامشان ثبت شد و قبرشان زیارتگاه حاجتمندان. **بشر حافی**، همسایهٔ **ابابصیر**، عیاض راهزن، **قبر (فتّاح)**،... تا زمان ما که **مالکوم ایکس**، **کنت استیونس**، رهبر کمونیست **نروژ** و **همسرش**، **خواننده ورقاص مصری**، **عده‌ای از کشور آمریکا**، **آلمان**، **انگلیس** و... اسلام آوردند و روشنی اختیار نمودند.

این انقلاب درونی در طول تاریخ برای بسیاری از گمراهان انجام گرفت و هدایت شدند تا زمان انقلاب اسلامی که سرعت آن افزوده شد و هزاران رقص، هنرپیشه و خواننده و شرابخوار و گمراه، توبه کردند و زندگی جدیدی را پیش گرفتند.

از توبه بشوی گناه و خطا و توبه بجوی نوال و عطا

گر تو برسی به نعیم مقیم و توبه رهی، ز عذاب الیم

توبه در صلح بود یارب این در می کوب، به صد یارب

نومید مباش ز عفو الهای مجرم عاصی نامه سیاه

گرچه گنه تو زعد بیش است عفو و کرمش از حد بیش است «شیخ بهائی»

در اسلام برخلاف مسیحیت، نباید گناه خود را نزد شخصی حتی روحانی یا نزدیکترین دوستان و فامیل گفت! بلکه گفتن گناه فقط در پیشگاه خدا رواست.

بعضی از جوانان کارهای زشت خود را نزد دوستان و رفقا تعریف می کنند که این باعث معصیت بیشتر آنان میشود. گناهی که مخفیانه صورت بگیرد با توبه زودتر بخشیده می شود تا گناهی که برای چند نفر تعریف کند و یاد ر حضور دیگران گناه کند.

توبه هرچه زودتر انجام شود بیشتر امید رهایی می رود. لذا کسیکه گناهی مرتکب میشود، تا هفت ساعت به او مهلت می دهند و گناهش را نمی نویسند. اگر در این فاصله توبه کرد، که هیچ. و الا گناهش را می نویسند تا پس از توبه پاک شود.

اگر گناه انسان حق الناس باشد مثل دزدی یا کلاهبرداری باید شخص صاحب حق را راضی کند. و فرقی ندارد که مال او را پس دهد و یا از او حلالیت بگیرد. و فرقی ندارد که مستقیم نزد او برود و مالش را پس دهد و یا اینکه بصورت غیر مستقیم به او برگرداند. مثلا برایش پست کند و یا بعنوان هدیه به او بدهد.

البته بعضی با امید به اینکه در پیری توبه می کنیم، غرق در گناه و انحراف میشوند و عمری را در عیاشی و لهو و لعب سپری می کنند! غافل از اینکه میل به توبه تا زمان مشخصی در انسان وجود دارد و اگر آنقدر گناه کند که قلبش سیاه شود و دچار قساوت قلب شود، دیگر توبه در نظرش مسخره می آید و خدا و پیامبر و قرآن و قیامت را انکار می کند. همانطور که در قرآن هشدار داده است که: «عاقبت گناهکاران آن می شود که آیات و نشانه های خدا را انکار می نمایند.» «روم 10»

در این حالت دل آنقدر تاریک میشود که دیگر موعظه هیچ موعظه کننده ای را نمی پذیرد و حتی نصیحت کنندگان را دشمن خود می داند و بداند و فاسقان و فاسدان را دوست خود می انگارد.

اُنس با قرآن

کلام خدا از همهٔ سخنها و حرفها شیرینتر، حکیمانه تر، مفیدتر، هدایتگرانه تر، راست تر، شفابخش تر، نورانی تر و... است.

خدا خود صفات و نامهایی را برای قرآن ذکر کرده است از جمله:

نور، مبین، فرقان، هدی، کتاب، کریم، رحمت، مصدق، نذیر، بینّۀ،

حکم، عدل، بیان، روح، بشری، تبیان، مجید، حکیم، عزیز، موعظه

، تذکره، کوثر، بلاغ، تنزیل، صدق، برهان، قیّم، حق، عجب، عربی،

مهیمن، مرفوعه، مطهره، نبأ، متشابه، بصائر، علیّ، تفصیل، امر، احسن الحدیث و..

قرآن کلام معشوق است که اگر با شناخت درست به آن نگرسته شود،

بسیار شیرین و تکان دهنده می شود.

«عبدالله بن مسعود می گوید: روزی پیامبر از من خواست آیاتی را برایش تلاوت کنم. گفتم: یا رسول الله برای شما قرآن بخوانم درحالیکه قرآن بر شما نازل شده است. پیامبر فرمود: دوست دارم از زبان تو بشنوم.

منهم آیاتی را خواندم که ناگاه اشکهای پیامبر سرازیر شد.»

«امام حسن (ع) وقتی به آیات بهشت و جهنم می رسید، اشک از چشمانش می آمد.»

«روزی سید بحر العلوم وارد حرم امیرالمؤمنین (ع) شد. ولی این بیت را بر زبان ترنم می کرد:

چه خوشست صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن وقتی علت را پرسیدند، گفت، دیدم امام عصر (عج) در کنار قبر علی (ع) قرآن تلاوت می کرد. آن چنان زیبا و شیرین تلاوت می نمود که تاکنون اینگونه نشنیده بودم.

کلام خدا انسانهای زیادی را تکان داده وزیر و رو نموده است. به چند نمونه توجه کنید:

«عربی به مسجد آمد و از پیامبر درخواست کرد که به او قرآن یاد دهد. حضرت به یکی از مسلمانان فرمود که او را گوشه مسجد ببرد و آیاتی را به او بیاموزد. او هم مرد عرب را به کناری برد و شروع به آموختن سوره زلزال به او نمود. وقتی به آیات «فمن يعمل مثقال ذره خيراً يره ومن يعمل مثقال ذره شراً يره» عرب پرسید: واقعاً خدا از تمام اعمال خوب و بد انسان خبر دارد و آنها را در قیامت به بنده اش نشان می دهد؟ گفت: آری. عرب گفت: فهمیدم.

سپس خدا حافظی کرد و رفت. مسلمان نزد پیامبر رفت و داستان عرب را به حضرت گفت. حضرت فرمود: این مرد دانشمند برگشت.»

«شی عبد الواسط، قاری مشهور مصری آیاتی از قرآن را برای سیاه پوستان محله هارلم قرائت کرد. در آن شب چنان شنندگان تحت تأثیر

قرار گرفتند که بیست و پنج نفر مسلمان شدند.»

«در تانزانیا عده ای از مقامات کلیسا کمیته ای جهت مبارزه با اسلام تشکیل دادند. در این کمیته شرح وظایف اعضا را مشخص کردند از جمله خواندن قرآن و پیدا کردن اشتباهات و تناقضات آن را به عهده اسقفی گذاشتند. وقتی اسقفی، قرآن را چند بار خواند، دست از مسیحیت کشید و مسلمان شد و اعلام کرد که تنها کتاب حقیقی الهی قرآن است»

مکن به جهل تناول که خوان قرآن را پراز حلاوه علم است کاسهای حروف

قمطره های نبات است پر ز شهد شفا نهاده خازن رحمت برو عطای حروف سیف فرغانی

آثار اُنس با قرآن

- 1- شفاى دلهای مؤمنین
- 2- رحمت برای مؤمنین
- 3- هدایت برای باتقویان
- 4- پناهگاه درمقابل شیطان
- 5- باعث سنگینی میزان اعمال
- 6- زیباترین قصه
- 7- بلیغ ترین موعظه
- 8- سودمندترین نصیحت
- 9- شفیع روز جزا
- 10- دارای ثواب زیاد برای قاری
- 11- پاک شدن گناهان
- 12- ...

قرآن در آئینه روایات

- 1- «علی(ع): بدانید که این قرآن، ناصحی است که کلک نمی زند. و هدایتگری است که گمراه نمی نماید و سخنگوئی است که دروغ نمی گوید و هر که با قرآن همنیشی کرد، هدایتش زیاد و گمراهیش کم شد.»
- 2- «علی(ع): زیباترین قصه و بلیغ ترین موعظه و سودمندترین تذکر کتاب الهی است.»
- 3- «امام سجاد(ع): اگر همه اهل زمین بمیرند و من باشم و قرآن. من دچار وحشت نمی شوم.»
- 4- «پیامبر(ص): هر که در کودکی قرآن بخواند، به حکمت دست یافته است.»
- 5- «پیامبر(ص): کسیکه در دلش از قرآن خالی است، مثل خانه خراب است»
- 6- «پیامبر(ص): هر گاه دوست دارید با خدا حرف بزنید قرآن بخوانید.»
- 7- «پیامبر(ص): قرآن را خوانده و آنرا ظاهر کنید که خداوند دلی را که از قرآن پر شده عذاب نکند.»
- 8- «پیامبر(ص): هر که قرآن بخواند، نبوت در دلش وارد شده غیر اینکه به او وحی نمی شود.»
- 9- «امام صادق(ع): خواندن قرآن از روی مصحف باعث تخفیف عذاب پدر و مادر اگر چه کافر باشند، می شود»

10- «پیامبر(ص): اگر دوست دارید که مثل افراد سعادتمند زندگی کرده و مانند شهیدان بمیرید و در روز قیامت نجات یابید و در حرارت قیامت در سایه باشید و در روز گمراهی کافران، هدایت یافته باشید پس با قرآن انس بگیرید که کلام خداوند رحمن است و پناهگاهی در مقابل شیطان و باعث سنگینی میزان است.»

11- کسیکه قرآن را برای ریا بخواند، روز قیامت با صورتی تاریک و بدون گوشت، محسوس شده و قرآن بر پشتش می زند تا داخل جهنم شود. و کسیکه قرآن را یاد بگیرد و به آن عمل نکند، روز قیامت، کور محسوس می شود و می گوید: خدایا! چرا مرا کور محسوس کردی در حالیکه من چشم داشتم؟ گفته می شود: زیرا تو آیات الهی را فراموش کردی و الان خودت فراموش می شوی! سپس به دوزخ برده می شود! و کسیکه قرآن را برای مباهات بر علماء یا برای طلب دنیا، یاد بگیرد، خدا در قیامت استخوانهای او را پراکنده می کند!

آثار تلاوت بعضی از سوره ها در قیامت

» کسیکه سوره یونس را در هر دو یا سه ماه تلاوت کند، روز قیامت از مقریین است* کسیکه سوره هود را در هر جمعه قرائت نماید، در قیامت از زمرة پیامبران بوده و خطایش پاک می شود.* کسیکه سوره یوسف را در هر روز یا هر شب، تلاوت کند، در قیامت، جمالش مثل یوسف بوده و

دچار فزع اکبر نمی گردد.* کسیکه سوره رعد را تلاوت نماید، بدون حساب، وارد بهشت شده و اجازه شفاعت در مورد خانواده و دوستانش

را به او می دهند* کسیکه سوره کهف را در هر شب جمعه بخواند، شهید می میرد و در قیامت با شهداء محسوس می شود* کسیکه بر تلاوت سوره مریم مداومت نماید، رو قیامت جزء اصحاب عیسی(ع) محسوس

شده و پادشاهی سلیمان را به او می دهند* کسیکه سوره احزاب را زیاد قرائت کند، در قیامت در کنار پیامبران، خواهد بود* کسیکه در نمازهای واجب و مستحب، سوره دخان را تلاوت کند، در قیامت، ایمن بوده و از او حسابی آسان کشیده و نامه عملش را بدست راست می دهند* کسیکه

در هر جمعه، سوره احقاف تلاوت نماید، در دنیا، دچار ترس نشده و در

قیامت، ایمن خواهد بود* کسیکه سوره انا فتحنا را تلاوت کند، در قیامت به او مخلص خطاب می شود* کسیکه هر شب قبل از خواب، سوره واقعه را تلاوت نماید، روز قیامت، خدا را با صورت نورانی ملاقات کند* کسیکه سوره های طلاق و تحریم را در نمازهای واجب بخواند،

در قیامت، دچار ترس نمی شود* کسیکه بر سوره لا اقسیم مداومت کرده و به آن عمل کند، با بهترین صورت محسوس شده و از صراط و میزان عبور

کند* کسیکه **سورةالنازعات** را تاوت نماید، سیراب می میرد و سیراب محشور می شود و سیراب به بهشت می رود* کسیکه **سورة ذات البروج** را در نمازهای واجب، تاوت کند، در موقف پیامبران می ایستد* کسیکه **سورة الطارق** را در نمازهای واجب تلاوت کند، در قیامت دارای جاه و مقام بوده و از رفیقان پیامبران است* کسیکه **سورة اعلی** را در نمازهای واجب و مستحب، تلاوت کند، به او گفته می شود: از هر دری که می خواهی، وارد بهشت شو!* کسیکه بر **تلاوت سورةالعادیات** مداومت کند، با علی (ع) محشور شده و در کنار او خواهد بود* کسیکه **القارعه** را زیاد تلاوت کند، از حرارت جهنم ایمن است* کسیکه **سورة عصر** را در نوافل بخواند، با خنده و نور مبعوث شده و داخل بهشت می شود* کسیکه **سورة لایلاف** را زیاد تلاوت نماید، او را بر مرکبی از مرکبهای بهشت سوار نمایند.»

غیرت

از صفات پسندیده افراد بزرگ، غیرتمندی است. غیرت یعنی انسان حساسیت خاصی نسبت به ناموس خود داشته باشد. و از اینکه دیگران با چشم ناپاک به آنها نگاه کنند، ناراحت گردد و با دل و زبان و حتی بادرگیری ناراحتی خود را ابراز نماید.

«حضرت موسی (ع) آنقدر غیور بود که با هیچ کس رفت و آمد نمی کرد مبادا چشم نامحرم به همسر موسی (ع) بیافتد.»

«پیامبر فرمود: جدم ابراهیم غیور بود ولی من از او غیورترم. و خدا بینی آدم بی غیرت را بر خاک می مالدا!»

«وقتی امام حسین (ع) شنید که معاویه با حيله، شخصی را وادار کرده است تا زن زیبای خود را طلاق دهد تا این زن به عقد یزید درآید. وارد عمل شد و ابتدا آن زن را برای خود عقد کرد تا چنگال معاویه به او نرسد سپس شوهر سابق زن را خواست و زن را به او تسلیم کرد و گفت: من با این زن تماسی نداشته ام و هدفم از عقد او این بود که دوباره بنزد تو برگردد.»

خداوند از انسانهای غیور راضی است و آنها را دوست دارد و برعکس افراد بی غیرت را از رحمت خود محروم نموده و بهشت را بر آنها حرام کرده است.

«پیامبر (ص): بوی بهشت از مسیر پانصد سال راه بمشام می رسد ولی بمشام عاق والدین و دیوث نمی رسد. پرسیدند که دیوث کیست؟ فرمود: آنکه می بیند بازنش زنا می کنند ولی ناراحت نمی شود!» بحار 74 ص 69

«پیامبر (ص): هر مردی که زنش زینت کرده بیرون رود، دیوث است! همچنین اگر زن با زینت و عطر زده بیرون برود و شوهرش راضی باشد، هر قدمی که زن برمی دارد، برای شوهرش یک خانه در جهنم ساخته می شود.» بحار 103 ص 249

«علی (ع) خطاب به اهل بصره: آیا حیا نمی کنید؟ آیا غیرت ندارید؟ در حالیکه زنان شما به بازارها می روند و جوانان خوش قیافه مزاحم آنان می شوند.»

«علی (ع): هر که مطیع زنش باشد، خدا او را با صورت در آتش می اندازد. سؤال شد: در چه چیزی اطاعت کند؟ فرمود: زن در خواست می کند که به حمام و عروسی و مجالس عزا برود و لباس نازک به تن نماید. شوهرش هم قبول می کند.»

عوامل بی غیرتی

1-رفت و آمد در مجالس فساد و فحشاء

2-استفاده از موسیقی های مبتذل و حرام

«امام صادق(ع):شیطانی است که هرگاه در منزل شخصی چهل روز سازو آواز باشد و مردان به آنجا رفت و آمد کنند، آن شیطان نزد صاحبخانه رفته و هر عضو خود را به مثل اعضای صاحبخانه می گذارد و در او می دمدمد. بعد از این این مرد آنقدر بی غیرت می شود که می بیند دیگران با همسرش زنا می کنند ولی او ناراحت نمی شود.»

3-دیدن فیلمهای زشت و مستهجن

4-غربزدگی و تحسین آزادیهای غربی

«از سوغات تهاجم فرهنگی آنستکه همانگونه که غربیها و آمریکائیها اکثرایی غیرت بوده و زنانشان با مردان دیگر رابطه نامشروع دارند، این بی غیرتی به بعضی از افراد روشنفکر و غربزده داخل و خارج از کشور سرایت کرده و آنها را هم بی غیرت نموده و در مجالس پارتی و شب نشینی ها زنان خود را به نمایش می گذارند و کارهای زشت انجام می دهند.»

امانت داری

امانت داری از خصوصياتی است که در هر اجتماعی رعایت شود باعث پیشرفت و عمران و آبادانی آن می شود.

امانت داری یعنی اگر شخصی امانتی را نزد انسان گذاشت و در موعدهش آنرا طلب کرد باید امانتش را پس دهد اگر چه گرانقیمت و هوسناک باشد.

«خدا بشما امر می کند که امانت را به صاحبش پس دهید.» «نساء 58»

«مؤمنین کسانی هستند که امانت دار بوده و به پیمانشان وفا می کنند.» «مؤمنون »

«رسول خدا(ص): کسیکه در امانت تخلف کند از ما نیست. و کسیکه در خانواده و ثروت مسلمانی خیانت کند از ما نیست.»

انواع امانت

1- در امانتداری فرق ندارد که امانت گرانقیمت باشد یا ارزان.

«شخصی با اصرار از یکی از عرفا درخواست یاد دادن اسم اعظم را می کرد و او قبول نمی نمود. تا اینکه مرد عارف در ظاهر قبول کرد و به او قول داد که بعد از مدتی اسم اعظم را به یاد دهد. روزی این عارف بسته کوچکی را به این شخص داد و گفت که این را ببر و به فلان شخص بده و سر بسته را باز ننما! آن مرد بسته را گرفت و بطرف مقصد براه افتاد. در راه با وسوسه شیطان سر بسته را باز کرد تا از محتویات آن مطلع شود. وقتی در بسته را گشود ناگاه موشی که در آن بود بیرون جست و فرار نمود. مرد وقتی این صحنه را دید با ناراحتی و عصبانیت نزد عارف برگشت و گفت: مقام من این قدر پست شده که باید بچه موشی را برای دیگری ببرم؟ عارف گفت: خواستم شمارا بیازمایم که آیا می توانی امانتدار باشی؟ تو که نتوانستی در یک بسته امانتداری کنی چگونه می خواهی در باره اسم اعظم امانتداری نمایی.»

2- فرقی ندارد که امانت دهنده مسلمان باشد یا غیر مسلمان.

«امام پنجم(ع): بر شما باد به امانتداری نسبت به کسیکه بشما امانتی داده چه آدم خوبی باشد و چه بد باشد. پس اگر قاتل علی بن ابیطالب امانتی نزد من بگذارد من امانت او را در وقتش پس می دهم.»

3- فرقی ندارد که امانت مالی باشد یا ناموس باشد و یا سر و راز دیگران باشد.

«تاجر و عابدی در بنی اسرائیل زندگی می کردند. تاجر با تنها دخترش زندگی می کرد. روزی تاجر بخاطر سفر مجبور شد که دخترش را نزد عابد به امانت بگذارد. دختر به خانه عابد مجرد و تنها رفت و پدر به سفر.

اما وسوسه های شیطان باعث شد که برصیصای عابد به عمل زنا آلوده شود. بعد از آن برای عدم رسوائی اقدام به قتل دختر نمود. سپس با مطلع شدن پدر دختر و شکایت او و حکم قاضی، حکم بدار کشیدن برصیصا صادر شد. در هنگام دارزدنش، شیطان ظاهر شد و به او پیشنهاد کرد که اگر بگوئی من شیطان را عبادت می کنم، تورا نجات می دهم و بعداً می توانی از تمام گناهانت توبه کنی! برصیصا قبول کرد و در حالیکه به گناه شرک هم آلوده شده بود بدار کشیده شد و مُرد»

هشدار: بعضی از امانتها را نباید قبول کرد تا از عواقب آن مصون شویم. در داستان فوق اگر برصیصا هرگز اجازه نمی داد تا دختری جوان به خانه او که تنها زندگی می کرد، بیاید، اینگونه بدبخت نمیشد.

همچنین باید امانت را به اهلش داد. اگر تاجر عاقل بود می فهمید که عبادت به تنهایی باعث نجات انسان نمی شود. عبادت بر صیفا بدور از تقوا و علم بود. اگر عبادتش واقعی و مورد قبول خدا بود این چنین نمی شد. که در تاریخ مانند این صحنه ها برای مردان خدا بارها اتفاق افتاد و به گناه آلوده نشدند. از جمله:

«هارون، خلیفه عباسی، زن زیبایی را به محل زندانی شدن موسی بن جعفر (ع) فرستاد. با این امید که شاید از حضرت لغزشی سر بزند. ولی بعد از چند روز که جهت اطلاع از این ترفند به زندان حضرت رفتند، دیدند که زن در سجده است و مرتب ذکر و تسبیح خدا را می گوید. او را نزد هارون بردند. هارون گفت: تو را فرستادیم که آقا را مشغول کنی و به او خدمت نمائی. پس این نماز و سجده ها از چیست؟ جواب داد: من هم خدمت آقا عرض کردم که من برای خدمت بشما آمده ام. هر اوامری دارید بفرمائید! امام فرمود: من بشما نیازی ندارم. زیرا دیگران هستند. ناگاه دیدم که باغ زیبایی وجود دارد که در آن انواع زنان زیبارو و انواع غذاها و میوه ها وجود دارد. لذا من فهمیدم که این مرد، شخصی الهی است و بشری عادی نیست.»

از جمله آثار خیانت در امانت، از هم پاشیده شدن خانواده ها، شکست در امور مالی و اقتصادی، از بین رفتن اعتماد و اطمینان به فرد خیانتکار و... است.

صله رحم

صله رحم یعنی ارتباط و رفت و آمد با فامیل و اقوام، از سفارشات موکد دین اسلام است.

انسانهای والا و بزرگمرد، همواره با فامیل خود صله رحم داشته اند اگرچه در مقابل، بعضی از افراد فامیل به آنها بی اعتنائی می کرده اند.

ولی در مقابل این بزرگواران همچنان ارتباط فامیلی خود را برای خدا ادامه می دادند.

پیوند با فامیل، دستور الهی است.

«مؤمنین کسانی هستند که آنچه را خدا دستور اتصال و ارتباطش را داده، متصل می کنند.» (رعد 21)

انواع صله رحم

1- دیدار حضوری با فامیل

2- کمک مالی به فامیل نیازمند

3- سلام کردن به فامیل

4- احوالپرسی بوسیله نامه یا تلفن

«رسول خدا(ص): کسی که به فامیلش صله رحم کند، چه بوسیله دیدار با او و یا کمک مالی به او، خداوند به او اجر صد شهید می دهد و برای هر قدمی که بر می دارد چهل هزار حسنه نوشته شده و چهل هزار گناهش پاک می شود.» بحارج 74

«علی(ع): صله رحم کنید اگر چه با یک سلام کردن باشد» بحارج 74

«صله رحم کن اگر چه به یکسال راه باشد.» بحارج 74

آثار صله رحم

صله رحم آثار و فوائد مهمی دارد از جمله:

1- باعث استحکام خانواده ها می شود.

«امام صادق(ع): صله رحم باعث تأخیر اجل و زیاد شدن ثروت و ایجاد محبت در بین خانواده می شود» بحار 74

2- عمر را طولانی می کند.

«علی(ع): ای نوف بکالی! صله رحم کن تا خدا عمرت را زیاد نماید.» بحار 74

3- حساب قیامت آسان می شود.

«رسول خدا(ص): روز قیامت رحیم در حالیکه به عرش آویخته شده صدامی کند: خدایا! هر که مرا وصل کرد با او وصل نما و هر که با من قطع ارتباط کرد، با او قطع نما.» بحارج 74

آثار قطع ارتباط فامیلی

1- کوتاه شدن عمر

«داود رقی می گوید: پسر عمویم با همسرش مرا اذیت کرده بودند. ولی من قبل از سفر مکه به آنان کمک مالی نمودم. بعد از سفر مکه به مدینه رفتم. وقتی خدمت امام صادق(ع) رسیدم. امام فرمود: ای داود! اعمال روز پنج شنبه تو را بمن نشان دادند. دیدم تو نسبت به پسر عمویت صله رحم کردی. من خوشحال شدم و فهمیدم که صله رحم تو باعث طولانی شدن عمر تو و زود مردن پسر عمویت می شود.» بحارج 74

2- محروم شدن از بهشت.

«رسول خدا(ص): کسیکه قطع رحم کند، داخل بهشت نمی شود.» بحار 74

3-قطع لطف الهی.

«عبدالله بن سنان می گوید: به امام صادق(ع) عرض کردم: پسرعموئی دارم که هرچه با او می پیوندم او از من می بُرد! لذا من تصمیم گرفته ام که اگر از من بُرید من هم از او بُرم. بمن اجازه می فرمائید که من هم با او قطع رابطه کنم؟ فرمود: اگر با او ارتباط داشته باشی او از تو بُرد، خدای عزوجل شمارا باهم می پیوندد. و اگر تو از او بُری او هم از تو بُرد، خدا از هر دوی شما بُرد.» بحار ج 74

رعایت حقوق همسر

تقریباً اکثر انسانها ازدواج می کنند و سالهای سال را با همسرانشان بسر می برند. این اجتماع کوچک خانواده که از دونفر شروع شده و با تولد احتمالی فرزندان کمی بزرگتر می شود، نیاز به رعایت قوانینی دارد تا دچار آفتها نشود و همچنان مانند روز اول مستحکم، به مسیر خود ادامه دهد.

«از نشانه های پروردگار آنست که همسری از جنس خودتان خلق کرد تا با او به آرامش برسید.» روم 21

از این آیه می فهمیم که عالیتین هدف زوجیت، انس و الفت و مهربانی بین دو زوج می باشد. و این هدف در حیوانات نیست.

از این انس و الفت بین زن و شوهر است که روابط خویشاوندی و نسب را در میان انسانها برقرار می کند و خانواده ها بوجود می آیند و از روابط بین خانواده ها، زندگی اجتماعی و تمدن حاصل می شود. آنجا که هدف از بوجود آمدن اجتماع را این گونه بیان می کند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اسْأَلْنِي مَا خَلَقْتُكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْتُكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ.»

«ای مردم! ما شما را از زن و مرد آفریدیم و شما را خانواده ها و قبیله ها و طائفه ها قرار دادیم تا بدانید که گرامی ترین شما نزد خدا، باتقواترین شماست.»

که در این آیه شریفه، هدف از خلقت انسانها و تشکیل خانواده‌ها و جوامع را، معرفت به این نکته که هر که تقوایش بیشتر است، در نزد خداگرامی‌تر است، می‌داند.

اسلام مرد را رئیس و سرپرست خانواده می‌داند و وظیفه او را رفع احتیاجات خانواده و اداره امور مختلف دانسته و اطاعت از دستورات او را (اگر بر خلاف دستورات خدا و رسول او نباشد) از طرف اعضای خانواده، لازم می‌داند.

«الرَّجُّ الُّ قَوَّامُونَ عَلَى النَّسِّ اءِ بِمِ ا فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمِ ا انْفَقُوا مِنْ اَمْوَالِهِمْ».

«مردان سرپرستی و کارگذاری زنان را برعهده دارند، بخاطر برتری که خداوند بعضی (مردان) را بر بعضی (زنان) داده‌است، و به خاطر نفقه‌ای که از اموالشان می‌پردازند».

«پیغمبر(ص) فرمود: اگر زن از خانه خارج شود در حالی که شوهرش از او ناراضی باشد، تمام فرشتگان او را لعنت می‌کنند تا زمانی که به خانه برگردد».

و در سخن دیگر فرمود: اگر شوهر از زنش ناراضی باشد، عبادت‌هایش قبول نمی‌شود تا زمانی که شوهر از او راضی شود.

4- زن مسئول امور خانه :

از طرفی اسلام مسئولیت اداره خانه و امور خانه‌داری را به عهده زن گذاشته است. آنچنان که پیغمبر(ص) فرمود:

«زن سرپرست خانه شوهرش بوده و مسئول است».

چونکه پیوند شد، به نازش دار بر سر خانه سرفرازش دار

تودر آیی زدر سلامش کن اودر آید، تو احترامش کن

هرزمانش به دلنوازی کوش وقت خلوت به لطف و بازی کوش

صاحب رخت و چیز دار اورا پیش مردم عزیز دار اورا

از سخنهاى خوب و گفتن خوش به نماز و به طاعتش درکش «اوحدی مراغه‌ای»

با توجه به روایات معصومین، متوجه می‌شویم که از نظر اسلام، خوب است زن به اموری مشغول شود که تماس او را با جنس مخالف محدود سازد. مثلاً جهاد از زنان برداشته شده است و تهیه آذوقه و مسکن و لباس به عهده مرد قرار دارد.

عیادت مریض و تشییع جنازه و بقیه امور اجتماعی که برای مردان بسیار سفارش شده است، برای زنان سفارشی از طرف بزرگان دین نشده است، بلکه به زنان رخصت داده شده است که در این امور شرکت نکنند. اما از آن طرف برای اداره امور منزل و مشغول شدن به تربیت کودکان و تعلیم و آموزش و رفع احتیاجات شوهر بسیار سفارش شده است. به چند حدیث در این زمینه توجه نمایید:

«روزی رسول خدا(ص) در جمع اصحاب و یاران نشسته بودند که اسماء بنت یزید انصاری، به حضور پیغمبر(ص) رسید و عرض کرد: من نماینده زنان هستم تا از شما سؤالی بپرسم، و این فقط سؤال زنان انصار و مدینه نیست بلکه هیچ زنی در شرق و غرب عالم نیست مگر اینکه وقتی سؤال مراهبشود، آن را می پذیرد. پس من در حقیقت نماینده همه زنان عالم هستم! پدر و مادرم و خودم فدای شما ای رسول خدا!

حقیقتاً خداوند شمارا به پیامبری بسوی زنان و مردان مبعوث نمود، ما هم به تو و خدایت، ایمان آوردیم، و بدرستی که ما زنان، خانه نشین و در حجاب و محدود هستیم. غرائز جنسی شما مردها را برطرف می کنیم و فرزندان شما را بزرگ می نمائیم! آن وقت شما مردها چند امتیاز بر ما زنها دارید: شما در نماز جمعه و جماعت و عیادت مریضها و تشییع جنازه و حج پیایی و از همه بالاتر در جهاد شرکت می کنید! وقتی یکی از شما برای حج و عمره و جهاد، خارج می شوید، ما اموال شما را حفظ می کنیم، لباسهای شما را می بافیم، بچه های شما را بزرگ می کنیم در حالی که در اجر و ثواب کارهای شما شریک نیستیم!

در این موقع حضرت با تمام صورت به اصحابش متوجه شد و فرمود: آیا شما تاکنون زنی این چنین دیده اید که به این خوبی مسائل دینش را پرسد؟

اصحاب گفتند: ما فکر نمی کردیم زنی به این مرتبه برسد!

سپس پیغمبر به طرف آن زن توجه کرد و فرمود: ای خانم! خوب بفهم و به همه زنان اعلام کن! بدرستی که خوب شوهرداری کردن زن و جلب رضایت شوهر و موافق او عمل نمودن، مساوی و معادل همه این کارهای خیری است که مردان انجام می دهند!

آن زن درحالی که زبان رابه لا اله الا الله بلند کرده بود نزد زنان برگشت.»

اما رابطه زن با شوهرش چگونه باید باشد؟

باید گفت که حقوق شوهر بر زنش به شرح زیر است:

1- اطاعت از شوهر

زن پرهیزکار طاعت دوست باتوجه مغز باشد اندر پوست

زن ناپارسا شکنج دلست زود دفعش بکن، که رنج دلست «اوحدی مراغه‌ای»

2- خارج نشدن از خانه بدون اجازه شوهر

«امام صادق (ع) فرمود: در عهد رسول خدا (ص)، مردی از انصار قصد مسافرت داشت، هنگام خارج شدن از خانه به همسرش گفت: تا من برگشته‌ام از خانه بیرون نرو، چندی بعد، پدر زن بیمار شد. این زن شخصی را خدمت پیامبر (ص) فرستاد که شوهرم گفته از خانه خارج نشو ولی اکنون پدرم بیمار شده است. می‌توانم به عبادت او بروم؟ حضرت جواب فرمود که در خانه بمان و از شویت اطاعت کن! چند روز بعد خبر رحلت پدرش را به او دادند. باز به پیامبر (ص) پیغام داد که آیامی‌توانم بر جنازه پدرم حاضر شوم؟ حضرت جواب داد که در خانه بمان و از شویت اطاعت کن! تا اینکه پدرش را بخاک سپردند. وقتی شوهر از سفر آمد باز نش نزد پیامبر رفت. پیامبر (ص) به زن بشارت داد که در مقابل اطاعت تو از شوهرت، خداوند تو و پدرت را آمرزید.»

3- هر زمان شوهر به او نیاز داشت، تمکین کند.

4- لباس و ظاهر خود را با بهترین وجه بپاراید.

5- اسرار خانه را برای زنان فامیل و همسایگان نقل نکند.

6- بر اخلاق بد شوهرش صبر نماید.

«پیامبر (ص) فرمود:

«هر زنی که بر اخلاق بد شوهرش صبر کند، خداوند ثواب حضرت آسیه را به او

بدهد.»

«اصمعی وزیر خلیفه عباسی در بیابان به خیمه‌ای رسید. زنی جوان و صاحب جمال درخیمه بود. اصمعی از او آب طلبید. زن گفت: شوهرم نیست و اجازه ندارم به شما آب بدهم. ولی اجازه شیر این بز بدست خودم است. زن از شیر به اصمعی داد. در این موقع سیاهی از دور پیداشد. زن گفت: شوهرم است که از صحرا برمی‌گردد. وقتی شتر سوار رسید، زن باستقبال او رفت و بر او سلام کرد، پاهای او را شست و... ولی هر چه زن محبت می‌کرد، مرد که قیافه زشتی داشت و یک پایش لنگ بود، با بد اخلاقی به او جواب می‌داد. تا اینکه مرد وارد خیمه شد و نگاه غضبناکی به اصمعی نمود و به آخر خیمه رفت. اصمعی به زن گفت: حیف نیست شما با این امتیازات، با همچو مردی زندگی

می کنی؟ زن گفت: من از شما که وزیر خلیفه هستی تعجب می کنم که می خواهی بین من و شوهرم جدائی بیافکنی! اگر من با این مرد زندگی می کنم برای این است که می خواهم به روایت پیامبر(ص) عمل کرده باشم که فرمود: ایمان دو نیمه است. نیمه ای شکر و یک نیمه اش صبر است. من خدا را بر نعمتهایش شکر گفته و بر سختی های زندگی صبر می نمایم. و امید به پادشاهی آخرت دارم.»

7- با اخلاق خوب با شوهرش روبرو شود.

«مردی خدمت پیامبر(ص) آمد و گفت: ای رسول خدا! همسری دارم که چون به خانه می روم به پیشبازم می آید و هنگام خارج شدن، بدرقه ام می کند. اگر مرا ناراحت ببیند می گوید: ناراحت نباش! که اگر غم روزی رامی خوری، خدا روزی رسان است. و اگر غم آخرت داری، خدا غمهایت را زیاد کند!

پیامبر(ص) فرمود:

«به او بشارت بهشت بده! و به او بگو که تو یکی از عاملان خدایی که در هر روز، پاداش هفتاد شهید برای تو خواهد بود.»

«حسین بن علاء می گوید: در خدمت امام صادق(ع) بودم که مردی آمد و از زنش شکایت کرد. امام فرمود: برو و زنت را بیاور! آن مرد رفت و با همسرش برگشت. امام به آن زن فرمود: شوهرت چه می گوید؟ زن گفت: خدا چنین و چنانش بکند! امام فرمود: اگر بر این حال بمانی و اخلاقت را با شویت درست نکنی، سه روز بیشتر زنده نمایی! زن گفت: می خواهم هرگز صورتش را نبینم! امام به آن مرد فرمود: دست زنت را بگیر و برو که بیشتر از سه روز زنده نمی ماند!

آن دو رفتند، بعد از سه روز آن زن از دنیا رفت»

ام سلمه از پیامبر درباره ثواب خدمت زن به شوهرش پرسید. حضرت فرمود:

«وقتی زن در خانه کار می کند و مثلاً وسیله ای را از جایی برمی دارد و در جای دیگر می گذارد، در این حال خداوند به او نظر می کند. و هر که خدا به او نظر کند، او را عذاب نمی کند.»

و فرمود:

«در نزد خداوند، نشستن زن در کنار شوهرش، از اعتکاف در مسجد من بالاتر است.»

و فرمود:

«هر زنی که در خانه شوهر، طوری شوهرداری کند که صلاح شوهر او باشد، خدا همه گناهان او را محو می کند و حسناتش را مضاعف می نماید. و چون از شوهر

حامله شود، آنقدربرایش ثواب بنویسند، و مانند کسی است در تمام عمرروزه‌دار و دائم الصلوة بوده باشد. و هر بار که کودکش را شیرمی‌دهد، مثل این است که بنده‌ای در راه خدا آزاد کرده، و چون کودک را از شیر بگیرد، منادی از آسمان ندا کند: ای زن! تمام گناهان گذشته‌ات آمرزیده شد.»

امام رضا(ع) فرمود: زنی به امام باقر(ع) گفت: من متبتله هستم! حضرت فرمود: درنزد تو تبّتل به چه معنی است؟ گفت: یعنی تصمیم دارم که هیچگاه ازدواج نکنم.

امام فرمود: چرا؟ گفت: می‌خواهم به این وسیله دارای فضیلت بشوم. امام فرمود: از این تصمیم برگرد! زیرا اگر در ازدواج نکردن فضیلتی بود، حضرت فاطمه(س) هم قبل از تو این کار را می‌کرد! زیرا هیچکس نمی‌تواند در فضیلتی از فاطمه(س) پیشی بگیرد.

پیامبر(ص) فرمود:

«حیا ده جزء است، که نه جزء آن در زنان و یک جزء در مردان است. وقتی زن حیض شود، یک جزء آن را از دست می‌دهد. و چون شوهر کند جزء دیگرش، و چون بکارتش زایل گردد، جزء سومش برود و چون فرزندی بزاید جزء چهارمش برود و پنج جزء آن بماند. اگر به گناه (زنا) آلوده شود، همه حیائش برود! ولی اگر عفت خود را نگه دارد، پنج جزء حیائش بماند.»

پیامبر(ص) فرمود:

«اگر زن با خود به خانه شوهر، طلا و نقره و جواهر ببرد، ولی روزی به شویش بگوید:

تو کیستی؟ همه این اموال مال من است!

همه اعمالش باطل می‌گردد، اگر چه عابدترین افراد باشد. مگر اینکه توبه کند و از شویش عذر بخواهد.»

حقوق زن بر شوهر

1-تهیه نیازهای روزانه غذایی و پوشاکی و مسکن همسر

2-با اخلاق خوب با همسر برخورد کند.

سعد بن معاذ، از فرماندهان سپاه اسلام، بشهادت رسید. رسول خدا (ص) تشییع با شکوهی از او بعمل آورد و خود شخصا او را دفن نمود.

بعد از دفن، مادر سعد خطاب به قبر گفت: ای سعد! بهشت بر تو گوارا

باد! رسول خدا (ص) فرمود: این را نگو! گفت: چرا؟ فرمود: او الان فشار قبر

سختی دید! سؤال کردند: برای چه؟ فرمود: او با خانواده خود بد اخلاقی

می کرده است!

3- اشتباهات همسر را نادیده بگیرد.

4- شبها وی را رها نکند

5- حداقل چهار ماه یکبار زن حق همبستری دارد.

«پیامبر (ص): بهترین مردان امت من کسانی هستند که به اهل خانه خودستم نمی کنند و بر آنها رحم آورند و به آنها ظلم ننمایند»

نشوز زن

«عوامل نشوز زن که باعث می شود زن از حق نفقه محروم شود:

عدم تمکین از شوهر، ترک نظافت و آرایش خود، بیرون رفتن از خانه بدون اجازه شوهر»

زنان در آئینه روایات

1- جابر گفت: نزد پیغمبر (ص) بودیم که صحبت از زنان و برتری بعضی از زنان بر زنان دیگر شد. حضرت فرمود: من به شما بگویم؟ گفتیم: آری! فرمود: «بهترین زنان شما آنان هستند که بچه زا، با محبت، با حجاب، عزیز در میان خانواده اش و مطیع در مقابل شوهرش، زینت کننده برای شوهرش و پوشیده در مقابل غیر شوهر باشند. آنانکه سخن شوهر را گوش داده و امرش را اطاعت نموده و در خلوت با شوهر خود را در اختیار شویش می گذارد و...

سپس فرمود: آیا شما را از بدترین زنان آگاه نکنم؟ گفتند: آری بفرمائید!

فرمود: بدترین زنان آنان هستند که در میان خانواده اش مطیع ولی در مقابل شوهرش مغرور و سخت است، عقیم و کینه ای بوده که وقتی شوهرش نیست، از زینتهای زشت دوری نمی کند! و هنگام خلوت با شوهر، خود را از او منع

می‌کند، مانند مرکبی که از سوار شدن صاحبش جلوگیری می‌کند، عذر شوهر را نمی‌پذیرد و خطای شویش را نمی‌بخشد»

امام ششم(ع):

«بهترین زنان شما آن زنی است که هرگاه به او عطائی شود تشکر می‌کند و اگر به او ندهند نیز راضی باشد».

و فرمود:

«بدترین زنان شما زن کم‌حیاء، عبوس، فحّاش و سخن‌چین است».

رسول خدا(ص):

«هرچه ایمان انسان بیشتر می‌شود، علاقه‌اش به زن نیز بیشتر می‌شود»

امام ششم(ع):

«زن قابل ارزش گذاری نیست! نه خوبش و نه بدش. اما زنهای خوب ارزششان طلا و نقره نیست، بلکه او از طلا و نقره بالاتر است. و اما زنهای بد، ارزششان خاک هم نیست! خاک از او بهتر است.»

رسول خدا(ص):

«برای زن اذان و اقامه گفتن نیست. از زن شرکت در جمعه و جماعات، عیادت مریض و تشییع جنازه، لبیک گفتن با صدای بلند در حج، باتندی بین صفا و مروه راه رفتن، دست زدن به حجر الاسود، داخل کعبه رفتن، تراشیدن موی سر، قاضی شدن، حاکم شدن، مورد مشورت قرار گرفتن، ذبح کردن مگر در ضرورت، برداشته شده است.

او در وضو اول داخل دستها را وضوء دهد، ولی مرد از پشت دست شروع نماید، زن در هنگام نماز پاهایش را بهم‌چسباند. زن حق ندارد بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود. و بدون اجازه او روزه مستحبی بگیرد. او نباید با نامحرم دست‌دهد و یا با نامحرم بیعت کند مگر از پشت لباس. او حج مستحبی را باید با

اجازه شوهر بجای آورد. نباید سوار اسب شود مگر در ضرورت. ارث و دیه زن نصف ارث و دیه مرد است، هنگام نماز بر بدن زن، امام مقابل سینه او بایستد ولی درمرد، مقابل سرش بایستد، رضایت شوهر از زن، از هر شفيعی در نزد خدا برای او بهتر است»

شخصی از پیامبر(ص) پرسید: ای رسول خدا! آیا برای زن جهاد نیست؟ فرمود:

«آری، زن از وقت حامله شدن تا زائیدن و تا بچه را از شیر گرفتن، ثواب مجاهد در راه خدا را دارد و اگر در این بین بمیرد، مقام شهید را دارد».

رسول خدا(ص):

«اگر زن پنج نماز خود را بجای آورد و روزه ماه مبارک رمضان را بگیرد و دامن از ناپاکی نگه دارد و شوهرش را اطاعت کند، از هر دری که بخواهد می تواند داخل بهشت شود»

و فرمود:

«زن صالحه از هزار مرد غیر صالح بهتر است».

و فرمود:

«بدترین چیزها، زن بد است»

و علی(ع) فرمود:

«در آخر الزمان که نزدیک قیامت و بدترین زمانهاست، زنانی پیدا شوند که خیابان گرد، عریان، از دین بیگانه، دنباله رو فتنه ها و هوسها و پیرو شهوات و شتابان به لذتها! و حلال کننده حرامها هستند. اینها گرفتار ابدی دوزخ می باشند»

امام علی(ع):

«سه صفت در مرد باعث نقص و در زن باعث کمال است. یکی خودخواهی است که اگر زن مغرور باشد، تن بکار زشت ندهد. دوم بخل است که باعث می شود از

مال شوهرش خوب مواظبت کند. سوم ترس است که بخاطر ترس، از فساد رویگردان شود».

رعایت نظافت و بهداشت

معمولاً انسانها از افراد تمیز و نظیف خوششان می آید و از افراد کثیف و آلوده متنفر هستند.

در اسلام، رعایت نظافت جزء دین محسوب می شود. دهها روایت و سخن از بزرگان دین در مورد رعایت نظافت نقل شده است.

دستورات بهداشتی اسلام در زمینه های:

1- بهداشت موهای بدن

«خدا به ابراهیم (ع) فرمان داد که: خود را پاکیزه کن! او هم سیل خود را کوتاه کرد. باز به او خطاب شد که: پاکیزه شو! ابراهیم (ع) موی زیر بغل خود را اصلاح کرد. مجدداً به او خطاب شد که: پاکیزه شو! او هم ناخنهای خود را گرفت. باز به او فرمود: پاکیزه شو! او موی عورت خود را ازاله کرد.

مجدداً به او امر شد که: پاکیزه شو! او هم خود را ختنه نمود.» مکارم الاخلاق طبرسی

«پیامبر (ص): هر که به خدا و قیامت ایمان دارد نباید موهای عورت خود را بیش از چهل روز نسترده بگذارد و زنیکه ایمان دارد بیش از بیست روز نباید نسترده بگذارد.» مکارم الاخلاق

«رسول خدا (ص): هر که سیل خود را نچیند از مانیت.» مکارم الاخلاق

2- حمام و شستشوی بدن

«امام صادق (ع): حمام یکروز در میان، گوشت بدن را زیاد می کند.» معلم کبیر امام صادق (ع)

3- مسواک

«دور رکعت نماز مسواک زده برتر از هفتاد رکعت نماز مسواک نکرده است» بحارج 79

«روزی رسول خدا(ص) مشاهده کرد که چند نفر از مسلمانان دندانشان زرد است! حضرت فرمود: چرا دندانهای شما را کثیف می بینم؟ چرا مسواک نمی زنید؟» بیست و پنج اصل اخلاقی امامان(ع)

4- رسیدگی به ظاهر صورت و سر

«مردی به دیدار پیامبر رفت. حضرت قبل از دیدار با آن مرد، ظاهر خود و محاسن را در آینه که ظرف آبی بود، مرتب کرد. بعد از برگشتن حضرت، عایشه گفت: ای رسول خدا! تو سرور فرزندان آدم(ع) هستی و رسول پروردگار عالمیانی! آنوقت برای دیدار با یک فرد عادی، می ایستی و محاسن خود را در ظرف آب مرتب می کنی؟ رسول خدا(ص) فرمود: ای عایشه! خدا دوست دارد که وقتی مؤمن به دیدار مؤمن می رود، خود را زیبا و مرتب سازد.» بیست و پنج اصل اخلاقی امامان

5- پوشیدن لباس تمیز

«شخصی از امام صادق(ع) پرسید: آشکار نمودن نعمت که خدا بدان درآید «و اما بنعمت ربک فحدث» آمده چیست؟ فرمود: لباس تمیز بپوشد. بوی خوش استعمال نماید. خانه اش را سفیدکاری کند. درب خانه اش را جاروب نماید.»

«یکی از مسلمانان پولدار با لباس ژولیده نزد پیامبر رفت. حضرت پرسید؟ پوداری؟ گفت: آری. خدا همه گونه بمن نعمت داده است. فرمود: خدا وقتی به کسی نعمتی می دهد، دوست دارد آثار آن را ببیند.»

«امام صادق(ع): در نزد خدا، ظاهر کردن نعمت از مخفی کردنش بهتر است پس با بهترین زینت محلت ظاهر شوید.»

«شخصی از امام مجتبی(ع) پرسید: چرا برای خواندن نماز، بهترین لباسها را می پوشی؟ فرمود: زیرا خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد. من هم می خواهم خود را برای خدا زیبا کنم. که خدا فرمود: در هنگام نماز زینت کنید.»

«رسول خدا(ص): هر که شارب خود را بچیند از مانیت»

«امام صادق(ع): یکی از عوامل فشار قبر، اهمیت ندادن به طهارت و نجاست است»

6- نظافت منزل و مله و شهر

7- آراستن ظاهر و پوشیدن لباسهای زیبا و شیک

«عده ای به امام رضا(ع) گفتند که: مردم از اینکه می بینند شما لباسهای خوب و گرانقیمت بر تن می کنید، ناراحتند!

امام فرمود: یوسف پیامبر از نسل پیامبران بود در حالیکه لباس دیبا بتن می کرد و از پوشش زربفت استفاده می نمود و در مجالس آل فرعون می نشست و اینها به مقام او خدشه ای وارد نکرد. لباس گرانقیمت در صورتی مذموم است که خرج ضروری تری در پیش باشد و آنچه بر امام لازم است، عدالت در حکم و راستگویی در سخن می باشد.

خداوند چیزهایی را حلال نموده که کم و زیاد نمی‌شوند و چیزهایی را حرام
نموده که آنها هم کم و زیاد نمی‌شوند!»

اهمیت پرهیزکاری در اسلام

از مهمترین و اصیلترین خصوصیات که در کمال انسان و دوری انسان از شیطان نقش مهمی دارد پرهیزکاری است.

تقوی که همان پرهیز کاری است در لغت بمعنی دور نگه داشتن خود و در اصطلاح قرآن و احادیث منظور از تقوی دوری از گناه و در نظر داشتن خدا در همه لحظات زندگی می باشد و شخص متقی کسی است که از هر چه خداوند نهی کرده دوری کند و در موقع برخورد با گناه خدا را در نظر گرفته از انجام آن پرهیز نماید و در حقیقت تقوی یک حالت روحانی و معنوی است که حافظ و نگهبان انسان از گناه است.

در قرآن آیات فراوانی درباره تقوی است . در یک جا می فرماید:

((افمن اسس بنیانه علی تقوی من الله و رضوان خیرام من اسس بنیانه علی شفا جرف فانهار به فی نار جهنم))

آیا کسیکه بنیان او بر تقوی و رضایت الهی بنا نهاده شد بهتر است یا کسیکه بنیان او سست و در کنار سیل که زود و یران شده و عاقبت به آتش جهنم می افتد.

و در جای دیگر تقوی مردم را موجب نزول برکات خدا می داند:

((ولو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض)).

اگر اهل شهرها ایمان می آوردند و تقوی پیشه می نمودند هر آینه برکاتی از آسمان و زمین بر ایشان می گشودیم.

و در آیه دیگری می فرماید ((تزودوا فان خیر الزاد التقوی)).

توشه بگیرید بدرستی که بهترین توشه تقوا است.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ایمان به خدا کاملاً در انسان جا نمی گیرد تا زمانی که خدا برای او بهتر و مهمتر باشد از خودش و از مادرش و از پدر و اهلش و از مالش و از همه مردم خدا برای او بهتر باشد.

شاعر می گوید:

تا بمنزل رسی و شاد شوی توشه ره بساز از تقوی

گر در این ره بغیر زاد شوی نبری ره به منزل مقصود

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در تفسیر آیه:

((ومن یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب))

کسیکه تقوای الهی داشته باشد خدا برای او راه خروجی از گرفتاری گشوده از جایی که نمی داند برای او روزی می فرستد.

فرمود: منظور راه خروج از مه‌های دنیا و از سختیهای مرگ و قیامت خداوند او را خارج می کند.

و حضرت علی (علیه السلام) در تفسیر آیه مذکور فرمود: منظور از خروج یعنی خداوند او را از تاریکی فتنه‌ها نجات می دهد و در فتنه‌ها گرفتار نمی شود.

عرفی گفته است: جامع همه خیرات تقوی است.

یکی از عرفا پنجاه سال از عمرش گذشته بود روزی حساب کرد که اگر از 15 سالگی حداقل روزی یک گناه صغیره مرتکب شده باشد الان در نامه عملش 12600 گناه دارد و به خوبی خطاب کرد که با این گناهان چگونه با خدا ملاقات نماید پس ناله ای کرد و از دنیا رفت.

بزرگان گفته اند: متقی کسی است که همچون محرم باشد در حرم یعنی لجام بر سر نفس سرکش کرده باشد و از حرام و شبهه و ریا احرام گرفته و این چنین کسی را ورع نیز گویند و سید همه عملها ورع است.

تقوی شرف مرد بود در دو جهان

بی زهد و ورع کجا رسد کس بجنان

تقوی حقیقی یکی بر اثر دوری از موجبات گناه مثل پیشگیری در بهداشت و یکی هم بر اثر ممارست در روح و نفس نیرویی بوجود می آورد که به او مصونیت دهد و نمی گذارد دچار معصیت شود.

ارزش جهاد با نفس:

در روایت است که چون عده ای از مسلمین از جنگ سختی با پیروزی برگشتند پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) به استقبال آنان بیرونه رفته بود پس زمانی که حضرت با آنان ملاقات نمود فرمود:

مرحبا به قومی که از جهاد اصغر و کوچک برگشتند.

آنان که متعجب شده بودند سؤال کردند یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) اگر این جنگ با این شدت و سختی جهاد کوچکتر بوده جهاد بزرگتر کدام است فرمود:

جهد اکبر مبارزه با نفس اماره و وسوسه های شیطان است که اگر در این وادی پیروز شود جهاد بزرگتر را انجام داده است.

درباره ابن سیرین که چگونه به علم تعبیر خواب دست پیدا کرد نوشته اند:

ابن سیرین در جوانی شاگرد بزاز بود روزی زن جوانی به مغازه او آمد و چون ابن سیرین را دید دوست و عاشق او شد لذا مقداری پارچه خرید و از ابن سیرین خواهش کرد کخ آنها را به منزل او بیاورد پس زمانی که ابن سیرین آنها را بدرب منزل او آورد آن زن خواهش کرد کخ پارچه ها را در داهل منزل بگذارد ولی همینکه ابن سیرین وارد منزل شد آن زن درب منزل را بروی او بست و گفت باید مراد مرا حاصل نمایی ابن سیرین بسیار او را نصیحت نمود ولی فایده ای نبخشید پس به فکر راه نجاتی افتاد لذا به زن گفت من حاضر هستم تو را به مراد برسانم ولی اول باید به مستراح بروم پس وارد مستراح شد و مقداری از کثافات و نجاسات آنجا را به سر و روی خود مالید و بیرون نمود و خداوند بواسطه این مبارزه با نفس به او علم تعبیر خواب عطا فرمود.

از زندگی امام هفتم شیعیان داستانی منقولست بشرح زیر:

هشدار امام کاظم (ع) به گنهکاران:

روزی امام موسی کاظم (علیه السلام) از کوچه ای عبور می کرد و متوجه شد که از خانه ای صدای ساز و آواز بلند است و معلوم است که بساط عیش و عشرت و میگساری برپاست لذا امام درب خانه را زدند کنیز کی بیرون آمد حضرت از آن کنیز پرسید صاحب این خانه بنده است یا آزاد کنیز جواب داد آزاد است حضرت فرمود: معلوم است که آزاد است اگر بنده می بود پروای صاحب و مالک و خداوند خویش را می داشت و این بساط را پهن نمی کرد.

و حضرت رفتند صاحبخانه که متوجه شد کسی درب منزل او را زده وقتی از کنیز سؤال کرد کی بود کنیز جواب داد پیرمردی بود که آثار عبادت و زهد داشت و سؤال کرد صاحب این خانه آزاد است یا بنده و وقتی که من گفتم آزاد است فرمود: اگر بنده بود معصیت خدا را نمی نمود. صاحبخانه بالا فاصله ملتفت شد که آن شخص امام هفتم بوده لذا پای برهنه از خانه خارج و بدنبال حضرت دوید پس خود را بحضرت رساند و بدست ایشان توبه نمود و دیگر به افتخار آن روز که با پای برهنه به شرف توبه نائل آمده بود کفش به پا نکرد لذا به او می گفتند (بشر الحافی) یعنی (بشر پا برهنه).

برخورد خشن امام صادق (ع):

منصور دوانیقی هر چندی یکبار به بهانه های مختلف امام صادق را از مدینه به عراق می طلبید و تحت نظر قرار می داد و گاهی مدت زیادی امام را از بازگشت به حجاز مانع می شد. در یکی از اوقات که امام در عراق بود یکی از سران سپاه منصور پسر خود را ختنه کرده عده زیادی را دعوت نمود و ولیمه مفصلی داد اعیان و اشراف و رجال همه حاضر بودند از جمله کسانی که در آن ولیمه دعوت شده بودند امام صادق (علیه السلام) بود. سفره حاضر شد و مدعوین سر سفره نشستند و مشغول غذا خوردن شدند در این بین یکی از مدوین آب خواست به بهانه آب قدحی از شراب به دستش دادند قدح که به دست او داده شد فوراً امام صادق (علیه السلام) نیمه کاره از سر سفره حرکت کرد و بیرون رفت. خواستند امام را مجدداً برگردانند برنگشت فرمود: رسول خدا فرموده است هر کس بر سر سفره ای بنشیند که در آنجا شراب است لعنت خدا بر او است.

امام باقر (علیه السلام) از حضرت علی (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: برای اهل تقوی و پرهیزکاران نشانه هائیکه که به آنها شناخته می شوند راستگوئی، رد امانت، وفای به عهد، کم فخر کردن و کم بخل ورزیدن، صله رحم، ترحم بر ضعیفان، کم انسی بازانان، بخشش و احسان، خوش خلقی، حلم ورزیدن، پیروی از دانش در آنچه که انسان را به خدا نزدیک می کند خوشا بحال اینان.

یکی از راههای رسیدن به تقوی محاسبه نفس است.

آثار درخشان تقوی و پرهیزکاری:

با توجه به آیات قرآن می توان آثار تقوی را 12 خصلت دانست.

تقوی باعث مدح و ثناء الهی است چنانکه می فرماید:

((و ان تصبرو و تتقو فان ذلک من عزم الامود))

اگر صبر نموده و تقوی داشته باشید این از نشانه های قدرت اراده در کارهاست.

باعث حفاظت و ایمنی است چنانکه می فرماید: اگر صبر کنید و تقوا ورزید حيله دشمنان در شما اثر نمی کند.

تأیید و یاری خداوند با متقین است چنانکه در آیه می فرماید:

((ان الله مع الذين اتقوا)) خداوند با متقین است.

باعث نجات از سختیها و جلب رزق حلال است.

اصلاح اعمال با تقوا است چنانکه می فرماید:

کسیکه تقوا ورزد خدا برای او راه خروج از گرفتاری گشوده و از جایی که نمی داند برای او روزی می فرستد.

اصلاح اعمال با تقوا است چنانکه می فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده اید تقوا پیشه کنید و سخن درست بگوئید تا اعمالتان اصلاح شود.

آمزش گناهان بواسطه تقوا است می فرماید: تقوا پیشه کنید تا گناهانتان آمرزیده شود.

خدا متقین را دوست دارد می فرماید: ((ان الله يحب المتقين)) خدا دوست دار متقین است.

تقوا سبب قبولی اعمال است ((انما يتقبل الله من المتقين)) خدا از تقوا پیشگان می پذیرد.

اکرام و احترام و اعزاز در تقواست می فرماید ((ان اکرمکم عندالله اتقیکم)) گرامیترین شما نزد خدا متیقترین شما است.

بشارت الهی در دنیا و آخرت برای متقین است می فرماید: آنانکه ایمان آورده و متقی هستند در دنیا و آخرت بر ایشان بشارت باد.

تقوا سبب نجات از جهنم است می فرماید: سپس نجات می دهد خدا آنان را که متقی هستند.

باعث خلود و بهشت دائمی می شود چنانکه می فرماید: این بهشت برای متقین آماده شده است.

علی (علیه السلام) به یکی از اصحابش به عنوان موعظه نوشت: تورا و خودم را به تقوی کسی سفارش می کنم که نافرمانیش روا نیست و امید و بی نیازی جز به او و از او نباشد زیرا هر که از خدا پروا کرد عزیز و قوی شد و سیرو سیرآب گشت و عقلش از اهل دنیا بالا گرفت.

اهمیت یاد خدا:

امام صادق (علیه السلام) فرمود: محکم ترین چیزی که خدا بر خلقش واجب کرده است زیاد یاد خدا بودن است. سپس حضرت فرمود: مراد من (سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر) نیست اگر چه اینها هم ذکر است و لکن منظور از یاد خدا بودن این است که زمانیکه با حلالی و حرامی برخورد کرد یاد خدا بوده اگر طاعتی است به آن عمل کند و اگر معصیتی است از آن دوری کند.

علی (علیه السلام) فرمود: کسیکه شرافت باطن و گوهر انسانی خود را بشناسد این شناسائی او را از پستی های شهوت و آرزوهای باطل مصون خواهد داشت.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: کسیکه عزت می خواهد بدون اینکه عشیره و پیروانی داشته باشد و ثروت می خواهد بدون اینکه مالی داشته باشد و هیبت می خواهد بدون اینکه ریاستی داشته باشد پس از ذلت معصیت خدا منتقل شود به عزت طاعت الهی.

علی (علیه السلام) فرمود: نفس خویش را عزیز شمار و به هیچ پستی و دنائتی تن مده گر چه عمل پست تو را به تمنیایت برساند. زیرا هیچ چیز با شرافت نفس برابری نمیکند و هرگز بجای عزت از دست داده عوضی همانند آن نصیبت نخواهد شد و هرگز بنده دیگری نباش زیرا خداوند تو را آزاده آفریده است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: ای بندگان خدا شما مانند مریضی بوده و پروردگار عالمیان مانند پزشک می باشد پس صلاح مریض در آن چیزی است که علم دارد و تدبیر و دستور پزشک است نه در آنچه که نفسش به آن اشتها پیدا می کند و بی حساب نسبت به آنها تمایل پیدا می نماید. آگاه باشید که تسلیم امر خدا و ده تا رستگار شوید.

گریه شعیب پیامبر از خوف خدا:

در علل الشرایع از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت کرده شعیب پیامبر آنقدر از حب خدا گریست که دیدگانش نابینا شد خدای متعال چشمان او را بدو مرحمت کرد. مجدداً آنقدر گریست تا از چشم محروم گردید باز خدا دیدگانش را عنایت فرمود بار دیگر آنقدر گریه کرد که از نعمت چشم بازماند خدای منان نعمت گرانمایه چشم را بدو ارزانی فرمود. چون بار چهارمین شد خدای مهربان بدو خطاب کرد تا کی بدینکار می پردازی و می گریی اگر از آتش خائفی تو را از شکنجه در امان دارم و اگر مشتاق بهشتی نعمتهای آنرا به تو ارزانی فرمودم. عرضکرد سید و آقای من می دانی که از ترس آتش نمی نالم و از اشتیاق به بهشت نمی گریم. لیکن عقده محبت قلب مرا ربوده و صبر و طاقتم را برده شکیبائی ندارم مگر بوصال تو نائل آیم. خدای متعال بدو خطاب کرد اکنون که برای وصال می گریی موسی بن عمران کلیم خود را به خدمت تو برمی انگیزم.

امام صادق (علیه السلام) به اسحق بن عمار فرمود: ای اسحق از خدا چنان پرهیز که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند و اگر بدانی که هر کاری انجام می دهی او تو را نمی بیند به خدا کافر شده ای.

خوف از خدا و آثار آن:

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: کسی که زشتی یا عمل شهوترانی بر او عرضه شود و از خوف خدا از آن اجتناب نماید خدای رثوف آتش جهنم را بر او حرام می کند او را از جزع و فرع اکبر روز قیامت درامان خواهد داشت.

از آخوند همدانی نقل شده که با چشمان خود دیدم که در کربلا صحن ابوالفضل (علیه السلام) بچه ای از بالای منار و یا بام پرت شد و پدرش با دست اشاره کرد و گفت بمان ، بچه در هوا معلق ماند پس نردبان گذاشت و او را از هوا گرفتند پس از این جریان فهمیدم که پدرش آدم فوق العاده ای است به سراغ او رفتم پرسیدم شما چه کاره اید گفت من حمالم و بار می برم از اول جوانی تصمیم گرفتم هیچ گناهی نکنم و نکردم. یک عمر خدا فرمود اطاعت کردم حالا یک دفعه من از خدا خواهش کردم و او محبت کرد.

قال النبی (صلی الله علیه و آله وسلم):

((النظر سهم من سهام الشیطان مسموم))

پیامبر فرمود: نگاه به نامحرم تیری از تیرهای شیطان است که مسموم می باشد.

و همچنین حضرت فرمود: کسی که چشم خود را از دیدن نامحرم پر کند خدای قهار چشم او را فردای قیامت از آتش پر می کند. مگر اینکه توبه کند و برگردد.

آورده اند که حضرت عیسی (علیه السلام) به گورستانی بگذشت قبری دید که آتش از وی بر می آید عصا بر آن قبر زده بشکافت شخصی را دید در میان آتش فرمود چه کرده ای که بدین عذاب معذب شده ای گفت یا روح الله مردی بودم که از پی زنان مردم رفتمی و ناشایستها کردمی و بر زنان اقدام نمودمی چون بمردم آوازی شنیده که وی را بسوزانید از آن روز مرا می سوزانند. عیسی (علیه السلام) نگاه کرد ماری سیاه عظیم در گور او دید پرسید که ای مار با این مسکین چه می کنی گفت از آن زمان که وی را دفن کرده اند یک دم از وی غایب نبوده ام با زهری که اگر یک قطره از آن را در رود نیل ریزند همه آبهای او زهر قاتل گردد.

ارزش عزت نفس

عزت داشتن یعنی تحقیر نشدن و بزرگی و احترام در بین اطرافیان داشتن و توجه دیگران به او.

در آیه قرآن می فرماید:

((ولله العزة و لرسوله)).

عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنین است.

و خدا هر چیزی که باعث ذلت و خواری مؤمن بشود را دشمن دانسته و از آن نهی نموده است.

علی (علیه السلام) می فرماید: عزت انسان در روزگار بلند نمی آرد به یک ساعت ذلت و خواری.

و امام یازدهم (علیه السلام) می فرماید:

((ما اقح بالمؤمن ان يكون رغبة تذله))

چه زشت است برای مؤمن که به چیزی علاقه دارد که او را ذلیل می کند.

انسان هیچوقت به خازر صعود به درجات کمال نباید از وسایل ذلیل کننده استفاده کند و کسی که به آزادی حقیقی دست یابد نه خو را خوار می سازد و نه کرامت انسانی را لذا علی (علیه السلام) می فرماید:

((ينبغي لمن عرف شرف نفسه ان ينزهها عن دنائه الدنيا))

سزاوار است برای کسیکه شرافت خودش را شناخته که آن را پاک و دور نماید از پستیهای دنیا.

از عوامل ذلت انسان می توان به یکی آلوده بودن به اعمال خلاف شرف و فضیلت اشاره کرد که کسیکه بر هوی نفس خود مسلط نیست و گناه می نماید در خود احساس حقارت و زبونی می کند و بر عکس کسیکه از گناه دوری می کند از عزت نفس و آرامش روانی خاصی برخوردار است. علی (علیه السلام) در این باره می فرماید:

((من كرمت عليه نفسه لم يهنها بالمعصية))

کسیکه نفسش در نظر گرامی است آن را با معصیت پست نمی نماید.

و از جمله عوامل ذلت و خوار شد انسان مطرح کردن مشکلات و دشواریهای خود نزد دیگران است که عزت نفس را لکه دار می کند. به داستان زیر در این مورد توجه نمائید:

مفضل بن قیس در اثر گرفتاری مالی نزد امام صادق (علیه السلام) آمد و از وضع زندگی خود لب به شکایت گشود و به امام عرضکرد مبلغی بدهکارم. نمی دانم چگونه بدهی خود را ادا کنم و برای هزینه زندگی در آمدی ندارم و ... امام دستور

دادند کیسه حاوی چهارصد دینار طلا برای او آوردند و بعد فرمود: هرگز برای مردم گرفتاری خود را بازگو مکن زیرا نخستین اثرش این است که وانمود می شود تو در صحنه زندگی شکست خورده ای .

علی (علیه السلام) می فرماید:

((رضی بالذل من کشف ضره لغیره))

راضی شده به ذلت کسی که گرفتارش را برای غیر ظاهر کند.

و همچنین از عوامل ذلت انسان چاپلوسی و تملق دیگران است زیرا این اعمال منافی با شرف و آزادگی است و هیچ مسلمان نباید خویشتن را به آن آلود کند.

علی (علیه السلام) می فرماید:

تحسین های تملق آمیز دو نتیجه ضرر آور دارند از یک سو عزت نفس متملق بر باد می رود و از سوی دیگر طرف مقابل به غور مبتلا خواهد شد.

((کثر الثناء ملق یحدث الزهو و یدنی من العزه))

معصوم (علیه السلام) می فرماید:

زیاد تملق گفتن باعث ایجاد نخوت شده و عزیز را پست می نماید.

امام سجاد (علیه السلام) می فرماید:

((ما احب ان لی بذل نفسی حبر السخم))

حاضر نیستم در برابر از دست دادن عزت نفس به ارزنده ترین دارائیهام دست یابم.

اگر فردی به عزت و آبرو بهایی ندهد و احترام گذاشتن دیگران به او برایش ارزشی نداشته باشد در راهی قدم گذاشته که اگر میدان برای او آماده شود به بدترین جنایتها دست می زند زیرا بسیاری هستند که گناه و جرم مرتکب نمی شوند نه از ترس خدا بلکه از ترس آبرو و از ترس از بین رفتن ارزشهایشان پیش دیگران اما اگر آبرو و عزت دیگر برای او معنایی نداشت آنوقت علناً جرم مرتکب شده و معصیت می نماید نه تنها در خفا و پنهانی بلکه در انظار مردم که به این عمل تظاهر به گناه می گویند. لذا در روایت است که اگر شخصی گناهی مرتکب شود که کسی از آن خبر ندارد اگر این فرد توبه کند در نزد خداوند بهتراست تا اینکه مثلاً در اثر فشار وجدان خود را به دادگاه و مأمورین جهت تحمل مجازات معرفی کند مگر اینکه در اثر معرفی نکردن خود دیگری مجازات شود.

شاعر گوید:

پیش همه گر کنی عم خویش بیان

ای بس که بجای سود بینی تو زیان

آنکس که کند فقیری خویش عیان

بیهوده برد عزت خود را ز میان

امام سجاد(علیه السلام) فرمود: دیدم همه خیر را که جمع شده در قطع طمع از آنچه در دستان مردم است و کسیکه از مردم امید در چیزی نداشته و اموراتش را به خدا بسپارد خداوند دعایش را در هر چیزی اجابت می کند.

که خداوند فرمود: کسیکه به یکی از دوستان من اهانت نماید پس به جنگ من برخاسته و من از هر کسی بیشتر تعجیل می نمایم در یاری دوستانم.

سخن پیامبر(ص) درباره عزت نفس:

ضکردند یا رسول الله آیا بهشت را برای ما ضمانت عده ای از انصار خدمت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آمدند و عرض می کنید حضرت فرمود:

شما قول می دهید که از کسی چیزی طلب نکنید.

گفتند: بله یا رسول الله. پس رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بهشت را برای آنها تضمین کرد بعد از این جریان اگر مردی تازیانه اش می افتاد و او سواره بود پیاده می شد و آنرا برمی داشت و خوش نداشت که سؤال کند از کس.

امام پنجم(علیه السلام) می فرماید: به خدا قسم هیچکس در سؤال را بر روی خود باز نمی کند مگر اینکه خداوند در فقر و فلاکت را بروی او باز کند.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: شیعیان ما مردمانی هستند که اگر از گرسنگی بمیرند دست نیاز به این و آن دراز نمی کنند و از آن حضرت است که در زمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شخصی وضع مالیش سخت شد و همسرش به او گفت ای کاش نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می رفتی و از او چیزی طلب می کردی آن مرد نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آمد وقتی که حضرت او را دیدند قبل از اینکه او صحبتی کند حضرت فرمود: هر کس از ما سؤال کند به او عطا می کنیم و هر کس از ما نخواهد خدا او را بی نیاز می کند.

آن مرد با خود گفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) غیر مرا قصد نکرده پس بهانه برگشت و جریان را به زنش گفت . زنش گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم بشر است او از کجا خبر دارد ما گرسنه هستیم. برو و او را از وضع زندگی ما آگاه کن آن مرد پیش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفت و پیامبر همان جمله را فرمودند و تا سه بار این رفت و برگشت پیش آمد تا اینکه آن مرد عزم خود را جزم کرد تا سخن پیامبر را بکار ببندد پس رفت و یک تبری عاریه کرد و بالای کوهی رفت و هیزم تهیه کرد و فروخت و به جای آن آرد گرفت و آن شب غذا تهیه کردند و فردا هیزم بیشتری تهیه کرد و فروخت و روز به روز وضعش بهتر شده پس تبری خرید و بعد دو شتر بارکش و سپس غلام خرید و توانگر شد آنگاه نزد پیامبر آمد و شرح حالش را گفت رسول خدا فرمود من که به تو گفتم هر کس از ما بخواهد می دهیم و هر کس نخواهد خدا او را بی نیاز می کند.

آبیست آبرو که نباید بجوی باز

از تشنگی بمیر و نبر آبروی خویش

دست طمع که پیش کسان می کنی دراز

پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش

ارزش توکل

توکل در اصطلاح یعنی انیان یقین کند اسباب مادی استقلال ندارند و همه مسبب از خدا هستند فقط و تکیه بر خدا باید کرد و همه چیز را از او ببیند و ایمان به حمایت الهی در او باشد.

قرآن می فرماید:

((انه ليس له سلطان على الذين آمنوا و على ربهم يتوكلون)).

یعنی شیطان حکومتی و تسلطی بر کسانی که ایمان آورده و بر خدایشان توکل می کنند ندارد.

توکل از سه چیز تشکیل می شود اول یقین بقدرت بی پایان خدا که:

((انه على كل شيء قدير)) خدا بر هر چیزی قادر است. دوم دانستن اینکه خداوند ر همه نهان ها و آشکارها عالم است و باصطلاح عالم السرو الخفيات است. سوم علم به اینکه پروردگار عالمیان منتهی محبت و شفقت را به بندگانش دارد. مادر چقدر به فرزندش علاقه دارد هزاران درجه بلکه بالاتر و به مقدار نامتناهی پروردگار نسبت به بنده اش دارد.

علی (علیه السلام) می فرماید:

((من توكل على الله هانت له الصعاب و سهلت عليه الاسبابو تبوء لخفض والكرامه))

کسی که بر خدا توکل کند سختی برای او آسان و اسباب برای او راحت شده و کرامه سهولت برای او پیدا می شود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

((ان سرک ان تكون اقوى الناس فتوكل على الله))

اگر می خواهی قوی ترین مردم باشی پس به خدا توکل کن.

علامه طباطبائی در این رابطه می فرماید: رشد فکری آن است که وقتی انسان امری را اراده می کند و به منظور رسیدن به آن متوسل به اسباب عادی می شود در عین حال معتقد است که تنها سببی که میتقل به تدبیر امور است خدای سبحان است و استقلال و اصالت را از خودش و اسباب عادی نفی نموده و بر خدا توکل می کند.

گویند حقیقت توکل آنست که اگر آسمان روین شود یعنی از او باران نیاید و زمین آهنین گردد یعنی از او نیات نروید بنده داند که خدا او را فراموش نکند و روزی او رساند.

روزی از آنجا که فرستاده اند

آن خوری اینجا که ترا داده اند

شرم نداری که غم نان خوری

کانچه نصیب تو بود آن خوری

هر چه که روز یست رسد در زمان

و آنچه نباشد نرسد بیگمان

پس ز پس آنچه نخواهد رسید

زحمت بیهوده نباید کشید.

به حضرت موسی(ع) ندا رسید که نمک طعامت را از من بخواه یعنی باید بدانی که به امید خدا دنبال نمک بروی که اگر تمام دنیا پر از نمک باشد و خدا نخواهد بدست تو نخواهد رسید.

یک داستان شیرین:

یکی از حکام بسفر شکار رفته بود در وسط روز سفره ناهار را پهن کرده و مرغ بریانی را درنزد او می گذارند تا می خواهد بخورد ناگهان شاهینی از بالا مستقیماً می آید و در چشم بهم زدنی مرغ را بلند می کند و می برد. حاکم متغیر می شود و دستور می دهد همه سوار شده و شاهین را تعقیب کنند و بعد از مدتی شاهین فرود می آید و متوجه میشود مرغ را

در دهان مردی که دستها و پاهایش بسته است می گذارد وقتی احوال مرد را می پرسند می گوید یکی از تجار بودم راهزنان مرا لخت کردند و دستها

و پاهای مرا بستند و این شاهین پیدا شد و برای من نان و آب آورد حاکم با شنیدن این مطلب دچار تنبه شده و از حکومت دست کشیده از زهاد شد.

آمده است: علی بن ابی طالب (علیه السلام) از خانه بیرون آمده بود و طبق معمول به طرف صحرا و باغستانها که با کار کردن در آنجاها آشنا بود می رفت، ضمناً باری نیز همراه داشت. شخصی پرسید: یا علی چه چیز همراه داری علی (علیه السلام) فرمود: درخت خرما انشاء الله آن مرد تعجب کرد و گفت درخت خرما اما وقتی بعد از مدتی او و دیگران دیدند تمام هسته های خرمایی که آن روز علی همراه می برد که کشت کند و آرزو داشت در آینده هر یک درخت خرمای تناور شود به صورت یک نخلستان در آمد و تمام آن هسته ها سبز و هر کدام درختی شدند تعجبشان زاید شد.

حکایتی از زمان امام صادق (علیه السلام) که در زمانی نرخ گندم و نان روز به روز در مدینه بالا می رفت نگرانی و وحشت بر همه مردم مستولی شده بود آن کس که آذوقه سال را تهیه نکرده بود در تلاش بود که تهیه کند و آن کس که تهیه کرده بود موظف بود آن را حفظ کند و در این میان مردمی هم بودند که بواسطه تنگدیتی مجبور بودند ریز به روز آروقه خود را از بازار بخرند. امام صادق (علیه السلام) از معتب و کیل خرج خانه خود پرسید ما امسال در خانه گندم داریم و کیل حضرت جواب داد بلی یابن رسول الله و قدری که چندین ماه را کفایت کند گندم ذخیره داریم. حضرت فرمود: آنها را به بازار ببر و در اختیار مردم بگذار و بفروش. آن مرد عرض کرد: یابن رسول الله گندم در مدینه نایاب است اگر اینها را بفروشم دیگر خریدن گندم برای ما میسر نخواهد شد. حضرت فرمود: همین است که گفتم همه را در اختیار مردم بگذار و بفروش. معتب دستور امام را اطاعت کرد گندمها را فروخت و نتیجه را گزارش داد. امام به او دستور داد: بعد از این نان خانه مرا روز به روز از بازار بخر نان خانه من نباید با نانی که در حال حاضر مردم مصرف می کنند تفاوت داشته باشد نان خانه من باید بعد از این نیمی از گندم و نیمی از جو باشد من توانایی دارم که تا آخر سال خانه خود را با نان گندم به بهترین وجهی اداره کنم ولی این کار را نمی کنم تا در پیشگاه الهی مسئله اندازه گیری معیشت را رعایت کرده باشم.

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای

نبرد رگی تا نخواهد خدای

مردی در زمان امام صادق (علیه السلام) چند دختر داشت و در بستر بیماری افتاد در حال احتضار بود پس حضرت بر بالین او حاضر شده و پرسید؟ چه حاجتی داری آن مرد گفت غم دخترانم را می خورم که چگونه بعد از من زندگی می کنند حضرت فرمود: آن کس که این فرزندان را به تو داد و تاکنون آنها را روزی داده بعد از تو هم آنها را روزی میدهد.

در روایت است وقتی صبح شخصی از خانه بیرون می آید شیاطین درب در منتظرند وقتی بیرون آمد گفت: (آمنت بالله و تو کلت علی الله) بخدا ایمان آورده و بر او توکل کردم شیاطین فرار می کنند.

روایت است روزی امام هفتم (علیه السلام) بیمار شد طیب جهودی را آوردند تا معالجه کند حضرت فرمود: کمی صبر کن من دوستی دارم می خواهم با او مشورت کنم آنگاه روز از طیب برگردانیده بجانب قبله توجه نمود و این جملات را فرمود: خدایا تو مرا بیمار کرده ای و تو نیز طیب منی بفضل خویش نظری به این بنده بیفکن و از شراب دوستی و عشق خود مرا جا می بده و شیرینی مقام قربت را بر آن اضافه نما.

هنوز حضرت این جملات را تمام نکرده بود که اثر بهبودی در صورت مبارکش ظاهر شد و همان آن بکلی مرض زائل گشت. طیب با تحیری عجیب می نگریست. بعد از مشاهده آن پیش آمد گفت ای سرور من اول گمان کردم تو بیماری و من طیب اکنون آشکار شد که من بیمارم و تو طیب از تو خواهش می کنم مرا معالجه نمائی. حضرت اسلام را بر او عرضه داشت و او مسلمان شد.

بگوید زیانی ندارد.

از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده در تفسیر آیه مبارکه :

((و ما یؤ من اکثر هم بالله الا و هم مشرکون))

منظور از شرک بخدا چنین است که یکی می گوید اگر فلانی نمی بود از بین رفته بودم یا اگر فلانی نمی بود من به این مال نمی رسیدم. و یا اینکه می گوید فلان کس بما توجه نمی کرد خانواده ام از بین رفته بودند. نمی بینی چگونه شریک برای خدا بواسطه همین سخن قرار می دهد از نظر روزی دادن و جلوگیری از پیش آمد. عرض کردم پس در چنین مواردی چگونه بگوید: بگوید اگر خداوند بر من منت نمی گذارد بواسطه فلان کی از بین می رفتم صحیح است حضرت فرمود: آری اگر اینطور بگوید زیانی ندارد.

رسول خدا (ص) فرمود: هرگاه شما بطوریکه باید و شاید به خدا توکل کنید خداوند مانند مرغی که گرسنه از آشیانه بیرون می آید و سیر به لانه برمی گردد بشما روزی می دهد.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: در یکی از کتابهای آسمانی خواند ام که خدا می فرماید سوگند به بزرگواری و جلال و برتری خود بر عرش هر کس بدیگری چشم داشته باشد او را ناامید می سازم و او را پیش مردم خوار می کنم و از قرب خود می رانم و از وصال خود محروم می دارم آیا در سختیها به دیگری توجه می کنند؟ با آنکه کلید همه شاداید در دست من است و بدیگری امیدوار می گردد و به اندیشه باطل خود حلقه درب خانه غیر را میکوبد با آنکه گشایش هر درهای بسته بدست من است و درب خانه من برای هر که مرا بخواند باز است. پس کیست آرزومند بمن تا ناگواریهای او را برطرف سازم و کیست امیدوار بمن تا امیدوارش گردانم.

پیامبر(ص) فرمود: کسیکه می خواهد خوشحال شود که از همه مردم ثروتمند تر است بایستی اعتمادش به آنچه نزد خدا است بیشتر باشد از آنچه خود در تحت اختیار دارد.

توکل ناصحیح:

حکایت کرده اند یکی از پارسایان از شهرها دوری گزیده و به غار کوهی پناهنده گردید و نی گفت از هیچکس سؤال نمی کنم و دست نیاز بدر خانه احدی دراز نمی نمایم . جز اینکه خدای متعال روزی مرا کرامت فرماید. هفت روز به همین کیفیت گرسنه و تشنه بسر برد تا نزدیک بود بمیرد و بالاخره در روزی از هیچ طرف بروی او گشاده نشد پارسا که از گرسنگی بیچاره شده بود سر بطرف آسمان بلند کرد عرضکرد پروردگارا اگر می خواهی مرا زنده بداری روزی که قسمت من فرموده ای برای من عنایت فرما و گرنه روح مرا بگیر و از این بیچارگی رهائی ده خدای متعال بدو وحی فرمود سوگند به بزرگی و ارجمندی خودم تا وقتی که یکی از شهرها وارد نشوی و با مردم نشست و برخاست نکنی و با آنان هم آهنگی ننمائی روزی به تو نخواهم داد پارسا ه از اندیشه نارسای خود بهره مند یشد طبق دستور وارد شهری شد و با مردم همکاری کرد و آب و نان مقسویش اعطا گردید و بی اندازه شرمسار بود خدا به او وحی کرد خواستی با زهد خود حکمت دنیوی مرا تغییر دهی مگر نمی دانی هرگاه روزی بنده ام را بدست بندگانم مرحمت فرمایم دوست تر دارم تا بدست توانای خود کرامت فرمایم.

قرآن می فرماید:

((الذین قال لهم الناس الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمان و قالوا حسبنا الله ونعم الوكيل)).

اهل ايمان کسانی هستند وقتی که مردم به آنها می گویند همه علیه شما هستند پس ترسانند ایشان را اما اهل ايمان با شنیدن لین سخنان ایمانشان بیشتر شده و می گویند خداوند ما را کفایت می کند و او است بهترین تکیه گاه.

در اصول کافی است که محمد بن عجلان بدهی سختی مبتلا شد و به فکر افتاد یزد حاکم مدینه برود و از نفوذ او استفاده کند در راه به محمد بن عبدالله بن زین العابدین(ع) رسید و او از مقصرش سؤال کرده محمد بن عجلان گفت نزد حاکم می روم تا گرفتاریم برطرف شود محمد بن عبدالله گفت خودم شنیدم از امام صادق(ع) که ضمن حدیث قدسی فرمود خدا گفته است:

((و عزتی و جلالی لا قطعن امل کل مؤمن غیری))

به عزت و جلالم سوگند هر آینه قطع می نمایم آرزوی هر کس را که به غیر من امید دارد.

محمد بن عجلان گفت دوباره بگو. روایت را برایش دوباره خواند گفت دوباره بخوان او هم مرتبه سوم خواند خوب که این حدیث در او اثر کرد گفت: به خدا امید دارم و به او کارم را واگذار نمودم. پس نرفت پیش حاکم و کارش درست شد.

کلمه: ((لا حول ولا قوه الا بالله العظیم)).

یعنی: هیچ جنبشی و قدرتی در عالم نیست مگر بواسطه خداوند بلند مرتبه و عظیم.

و برای گوینده اش چه ثوابها است همان توکل کردن در اعمال را برای انسان بیان می کند.

توکل حضرت ابراهیم(ع):

گویند: حضرت ابراهیم(ع) وقتی که بدستور نمرود به آتش افکنده شد جبرئیل گفت حاجتی داری گفت: به تونه عرض کرد پی به آنکه داری بگو فرمود:

((حسبی عن سؤال علمه بحالی))

خدا به حالم عالم است و نیازی به سؤال نیست.

روایت است که در آخرین حج پیامبر حضرت حلقه درب کعبه را گرفته و روبه اصحاب فرمود:

((ان روح الامین نفث فی روعی انه لن تموت حتی یستکمل رزقها فاتقوا الله و اجملو فی الطلب))

بدرستی که روح الامین به من رساند که هیچ بشری نمی میرد مگر این که روزیش کامل شده باشد پس از خدا بترسید و حرص نزنید.

نجات یک دسته در میان پنج دسته:

پیامبر(صلی الله علیه و آله) در حدیثی فرمود: کردم بر پنج مرتبه هستند عده ای از آنها روزی را از کسب می بیند نه از خدا که ایش ان کافرنده و عده ای روزی را از کسب و از خدا می بینند و ایشان مشرکند و عده ای روزی را از خدا دیده و کسب را سببی برای روزی می دانند ولی امید ندارند که خدا به آنها عطا می کند یا نه پس ایشان منافقند که در راز قیت خدا شک دارند و عده ای از مردم اعتقاد دارند که روزی رسان خداست و کسب سبب روزی است ولی حق خدا را از

اموالشان ادا نموده و در راه طلب روزی معصیت خدا را نمی نمایند که اینها مؤمن و مخلص واقعی هستند. امام صادق(علیه السلام) فرمود: خدا وحی کرد به داود پیامبر که بنده ای از بندگان اگر فقط به من اطمینان و توکل کرد و من از نیت او آگاهم پس اگر آسمانها و زمین و هر آنچه در اینها است با او دشمنی کنند من او را از آن گرفتاریها نجات می دهم و اگر بنده ای به مخلوقاتم تکیه کند و به من اطمینان نکند و مت از نیتش آگاهم پس همه اسباب آسمانها و زمین را از او قطع می کنم و زمین زیرش را برایش خشمناک می کنم و اهمیتی ندارد که به کدام زمین هلاک شود.

اثر درخشان بر آوردن حاجت نیازمندان:

در کتاب داستانهای شگفت آمده که سید حسین ورشوچی که در بازار تهران ورشو فروشی داشته وقتی سرمایه اش از کفش می رود و مقدار زیادی بدهکار میشود می گوید روزی دهتری وارد مغازه ام شد و گفت: من یهودیه ام پول ندارم و صدویست تومان دارم و می خواهم شوهر کنم و شنیده ام تو شخص درستکاری هستی این مبلغ را بگیر و معادل آن اجناسی که در این ورقه نوشته شده است جهت جهیزیه ام بده قبول کردم و آنچه داشتم دادم و بقیه را از مغازه ای دیگر تدارک کردم و قیمت مجموع صد و پنجاه تومان شد دهتر گفت: جز آنچه دادم ندارم گفتم من نمی خواهم دهتر سر بالا کرد و به من دعا کرد و رفت پس اجناس را در گاری گذاردم و چون کرایه را نداشت بدهد از خودم دادم و بخانه اش رفت روزی با خودم گفتم که رفیقم حاج آقا علاقه بند که از ثروتمندان تهران است حالم را بگویم و مقداری پول بگیرم؛ صبح زود شمیران رفتم دو من سیب به عنوان هدیه خریدم در امازاده قاسم در باغ او رازدم باغبان آمد سیب را دادم و گفتم به حاجی بگوئید حسین ورشوچی است چون گرفت و رفت بخود آمدم و خود را ملالت کردم چرا رو به خانه مخلوقی آوردی و به امید غیرا و حرکت کردی فوراً پشیمان شده و فرار کردم و به صحرا رفتم و در خاکها به سجده و گریه مشغول شدم و مرتباً وبه و از پروردگا خود طلب آمرزش می نمودم چون خواستم به شهر برگردم از راهی که احتمال نم رفت گماشتگان حاجی مرا ببیند برگشتم و چون می دانستم دنبال من خواهد فرستاد تا نزدیک ظهر مغازه نرفتم و قتیکه مطمئن شدم که دیگر کسی از گماشتگان حاجی را نمی بینم به مغازه آمدم. شاگردان گفتند تاکنون چند مرتبه گماشتگان حاجی علی آقا آمدند و تو نبودی بلافاصله نوکر او آمد و گفت شما که صبح آمدید چرا برگشتید الحال حاجی منتظر شما است. گفتم اشتباه شده است رفت پسر حاجی آمد و گفت: پدرم منتظر شما است گفتم من با ایشان کاری ندارم بالاخره رفت پس از ساعتی دیدم خود حاجی با عصا و حال مریض آمد و گفت چرا صبح برگشتی حتماً کاری داشتی بگو ببینم حاجت تو چیست؟ من سخت منکر شدم و گفتم اشتباه شده است. خلاصه حاجی با قهر و غیظ برگشت چند روز بعد هنگام ظهر در خانه نان و انگور می خوردم یکی از تجار که با من رفاقت داشت وارد خانه شد و گفت جنسی دارم که بکار تو می خورد و مدتیست انبار منزل را اشغال کرده و آن خشت لعاب ورشو است گفتم نمی خواهم بالاخره بمن فروخت

بهمان مبلغی که خریده بود از قرار خشتی 17 تومان یسیه . زرف عصر تمام آنها را که از هزار متجاوز بود آورد انبار مغازه ام پرشد فردا یک خشت را برای نمونه بکار خانه ورشو سازی بردم گفتند از کجا آوردی مدتی است این جنس نایاب شده بالاخره خشتی پنجاه تومان خریدند و من تمام بدهی خود را پرداختم و سرمایه را نو کردم و شکر خدا را بجا آوردم.

ارزش خوش اخلاقی

مهمترین زینت انسان صفات نیک اخلاقی است. احترام به دیگران شخصیت دادن به مردم و کسانی که با آنها رفت و آمد اجتماعی داریم و حتی احترام به بچه های نونهال و نوجوان از صفاتی است که در میان همه امتهای و مکتبها مورد تأکید و تمجید قرار گرفته است. گاهی یک برخورد خوب باعث می شود کسی که منحرف بوده هدایت شود و بالعکس دیده شده گاهی بخاطر عملکرد بد بعضی افراد و خوب عمل نکردن کسی از راه راست برگشته و از هدایت منزجر شده است خداوند در قرآن به پیامبر(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

تو اگر خشن و سخت دل و زود رنج و دارای اخلاق خوبی نبودی کسی در اطرافت جمع نمی شد و یکی از عوامل که باعث شد عرب بیابانگرد خشن که از زنده بگور کردن دخترش خوشحال می شد و از ریختن خون دیگران لذت می برد به گرد پیامبر(ص) جمعشود و راه هدایت را برگزیند اخلاق فاضله و حسن پیامبر(ص) بود که در بالاترین حد کمال آن در پیامبر(ص) وجودداشت.

علی (ع) می فرماید: با مردم چنان رفتار کنید که تا زنده اید به همنشینی شما مایل باشند و اگر از دنیا رفتید در عزای شما گریه کنند.

امام صادق(ع) می فرماید:

((لا عیش اهنأمن حسن الخلق))

زندگی گواراتر از اخلاق نیکو داشتن نیست.

انس بن مالک می گوید: ده سال خدمتگزار پیامبر (ص) بودم هرگز بمن تندی نکرد و اگر کاری را کرده بودم نگفت چرا کردی و شبها بامقدار کمی شیر و نان آب زده افطار می کرد اتفاقاً یکی از شبها پیامبر دیر به منزل آمده و من فکر کرده بودم پیامبر مهمان است پس شیر او را خوردم وقتی پیامبر آمد از همراه حضرت پرسیدم آیا پیامبر افطار کرده گفتند نه غمگین شدم و ترسیدم پیامبر غای خود را بطلبد و لی تا اذان صبح سخنی در این باره نگفت و روز هم روزه بگرفت. به پیامبر گفتند: فلانی روزها روزه و شبها نماز می خواند ولی اخلاق بدی دارد که همسایگانش را با زبان اذیت می کند حضرت فرمود: در او خیری نیست و او از اهل جهنم است.

پیرزن ینوایی در مسجد پیامبر جارو می کشید و همانجا می خوابید و خوراک او را مردم تهیه می کردند روزی پیامبر وارد مسجد شد چون آن زن را ندید فرمود: کجا رفته است مردم جواب دادند شب گذشته مرد و او را دفت کردند حضرت از شنیدن این مطلب ناراحت شده و آنها را بخاطر عدم اطلاع به پیامبر نویخ کرده و سپس بهمرا جمعیت روی قبر زن آمده و برای آمرزش این زن نماز خواند.

از علی (ع) سؤال شد چه کسی در می ان مردم از همه غمگین تر است فرمود:

آنکه اخلاقش بدتر است.

نجات بت پرست خوش اخلاق:

چند تن از مشرکین که به قصد قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اطراف مدینه آمده بودند و دستگیر شدند چون حاضر بتوبه نشدند حضرت فرمود: یک نفر از آنها را آزاد و بقیه را بقتل برسانند شخص آزاد شده با شگفتی از پیانبر (صلی الله علیه و آله) سؤال کرد که چه دلیلی داشت که همکاران مرا کشتی و تنها مرا آزاد کردی فرمود: اینک جبرئیل از جانب خداوند بر من نازل شد و خبر داد تو دارای پنج خصلت هستی که خدا و رسول آنها را دوست دارند اول آنکه تو نسبت به ناموس و حریمت غیرت داری دوم آنکه مردی با سخاوتی سوم آنکه راستگویی چهارم آنکه شجاعت داری پنجم آنکه دارای حسن خلق هستی پس این مرد دسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را اجرا کرد و مسلمان شد.

پند حضرت عیسی:

روزی حضرت عیسی (علیه السلام) با حواریون به راهی می رفتند ناگاه به سگ مرده گندیده ای رسیدند حواریون گفتند چه بسیار متعفن است بوی این سگ حضرت فرمود چه سفید و خوش آیند است دندانهای آن (فقط بدیهای او را نگوئید بلکه صفات خوب او هم بگوئید).

علی (علیه السلام) می فرماید:

((حسن الخلق خیر رفیق))

اخلاق نیکو بهترین رفیق است.

ابن ربیع شامی می گوید: وارد شدم به امام صادق (علیه السلام) و اطلاق پر از جمعیت خراسانی و شامی و سای بلاد بود و من جائی که بنشینم نیافتم. حضرت که تکیه کرده بود روی دو پا نشست و فرمود ای شیعیان آل محمد بدانید که نیست از ما کسیکه نتواند هنگام غضب بر خودش مسلط شود و کسیکه هم مصاحب خوبی نباشد و اخلاق خوبی نسبت به کسیکه با او مدارا می کند نکند و رعایت همسایگی نسبت به کسیکه با او همسایه است نکند و هم خوراک نیکو نباشد.

پنج خصلت نیک پیامبر (ص):

پیامبر (ص) فرمود: پنج خصلت است که تا مردن تر ک نخواهم کرد. بر روی زمین طعام خوردن با غلامان سوار شدن دراز گوش با جل و دوشیدن بز بدست خود و پوشیدن پشم و سلام کردن بر اطفال تا اینها سنت شود بعد از من و مردم به اینها عمل کنند.

نمونه هائی از اخلاق پیامبر (ص):

از امام موسی کاظم (ع) منقولست که: یهودی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) چند دینار می طلبد روزی آمد و مطالبه کرد حضرت فرمود ای یهودی ندارم که بدهم یهودی گفت از تو نمی شنوم تا بدهی فرمود: پس می نشینم با تو در اینجا. پس پیامبر (ص) با آن یهودی نشینت تا ظهر و عصر و مغرب و عشا و بامداد پس اصحاب حضرت یهودی را تهدید کردند حضرت فرمود که چکار دارید با او گفتند یا رسول الله یهودی ترا حبس کرده و نمی گذارد به جائی روی حضرت فرمود:

که حق تعالی مرا مبعوث نکرده که ستم کنم بر کسی که در امانست . چون روز شد یهودی شهادتین گفته و نصف مال خود را در راه خدا داد.

در حدی معتبر است که زن بدویہ ای بر آنحضرت گذشت دید که بر روی زمین طعام تناول می فرماید: گفت ای محمد تو به روش بندگان طعام می خوری و به روش بندگان می نشینی حضرت فرمود : که کدام بنده از من بنده تر است نزد حق تعالی پس آن زن گفت که لقمه ای از طعام خود بمن بده چون داد گفت نه همان لقمه را می خواهم که در دهان گاشته ای حضرت لقمه را از دهان بیرون آورد به او داد و بیکت آن لقمه آن زن را دردی نرسید تا از دنیا مفارقت کرد.

شاعر می گوید:

هر که درو سیرت نیکو بود

آدمی از آدمیان او بود

نیکی مردم نه نکورویی است

خوی نکو مایه نیکویی است

پیامبر فرمود: بهترین شما نیکوترین شماست از حیث اخلاق که همنشینی نواز بود با مردم انس می گیرد و مردم با او انس می گیرند و روی فرشتان می نشیند.

در جای دیگر فرمود: گشاده رو بودن کینه را از بین می برد.

از امام صادق (ع) سؤال شد تعریف اخلاق خوب چیست ؟ فرمود: فروتنی کن خوش سخن باش و ملاقات کن با برادرت با خوشروئی .

از جمله اعمالیکه باعث می شود اخلاق حسنه به اخلاق بد تبدیل شود یکی فحاشی کردن است که فرد عادت داشته باشد و در موقع خشم و عصبانیت به دیگران فحاشی کند در روایت است که :

((ان البدأ مما یفسد القلب و ینبت النفاق))

فحاشی از چیزهایی است که قلب را فاسد و باعث رشد نفاق می شود.

آورده اند که امام صادق (ع) دوستی داشت که با غلامش همیشه در خدمت حضرت بود روزی با غلامش بدنبال حضرت (ع) در بازار حرکت می کردند در راه احتیاجی به غلامش پیدا کرد برگشت او را ندید چند بار او را صدا کرد تا اینکه او را دید پس فحش به او و مادرش داد و به او گفت: ای فرزند زن زناکار حضرت وقتی این جمله را از او شنید

فرمود: سبحان الله من تو را آدم متقی می دانستم این چه سخن بود که به او گفתי عرضکرد مادرش کنیز و کافر است حضرت فرمود: کافر باشد هر دینی برای ازدواج خودشان قانونی دارند و طبق آن قانون حلال زاده هستند و من دیگر با تو رفاقت نمی نمایم و بین او و حضرت جدایی افتاد تا زمانیکه مرد سراغ آن شخص آمد.

همچنین مسخره کردن دیگران با القاب بد دیگران را صدا زدن و تندخویی کردن از آفات اخلاق حسنه می باشد.

شاعر می گوید:

تندی مکن که رشته چهل ساله دوستی

در حال بگلسد جو شود تند آدمی

همواره و نرم باش که شیر درنده را

زیر قلاده توان برد با ملایمی

فشار قبر شهید به خاطر بد اخلاقی با همسرش:

در روایت است که وقتی سعد بن معاذ شهید شد پیامبر (ص) تشییع جنازه با شکوهی برای او انجام داد حضرت در حالیکه پاها را برهنه کرده بود و بدن رداء دنبال جنازه سعد حرکت کرده گاهی طرف راست و گاهی طرف چپ بدن سعد را می گرفت چون نزدیک قبر شدند حضرت داخل قبر شده و با دست مبارکش او را داخل قبر گذاشته و قبر او را آماده و خشت بر آن گذاشت در این هنگام مادر سعد کنار قبر او آمد و گفت گوارا باشد بر تو بهشت ای سعد. حضرت رسول (ص) فرمود: مادر سعد با چنین یقینی سخن مگو که الان قبر فشار سختی بر بدن سعد وارد نمود. پس مردم سؤال کردند چرا یا رسول الله با اینکه در تشییع جنازه سعد آنچنان اهمیت قائل شدی که نسبت به دیگری سابقه نداشت آنوقت می فرمایی که یعد دچار فشار قبر شد حضرت فرمود: آری سعد مقداری نسبت به خانواده اش بد اخلاق بود و این فشار قبر از آن بد اخلاقی بود.

اخلاق نیک پیامبر (ص) نسبت به عرب:

عربی خدمت پیامبر (ص) آمده تقاضای کمک مالی کرد حضرت باندازه کفایت باو بخشیده فرمود احسان بتو کردم عرضکرد نه بلکه کار خوبی هم نکردید طرفیان پیغمبر با اشفتهگی از جای حکت کردند تا او را کیفر دهند. حضرت اشارت کرد خودداری کنید آنگاه وارد منزل شد مقدار دیگری بعطای خویش افزود و به اعرابی تسلیم کرد بعد فرمود: اینک

احسان کردم . گفت آری خداوند پاداش نیگوئی بشما عنایت کند یه اعرابی فرمود تو در پیش اصحابم سخنی گفتی که باعث کدورت آنها شد اکنون اگر صلاح بدانی همین حرف را پیش آنها بزن تا رنجیدگی برطرف شود فردا صبح اعرابی هنگامیکه اصحاب حضور داشتند خدمت پیامبر رسید. فرمودند دیروز این مرد حرفی زد پس از آنکه به اطایش اضاف کردم می گفت از من راضی شده رو به او کرده فرمود: همینطور است؟ عرضکرد آری خداوند در فامیل و خانواده به شما خیر عنایت کند. به اصحاب فرمود مثل این فرد مانند کسی است که شتری رم کرده و در حال فرار باشد مردم از پس آن شتر بروند هر چه بیشتر ارحام کنند آن حیوان فرارش زیادتیر می شود.

صاحب شتر فریاد می کند مرا با شترم واگذارید من بهتر او را رام می کنم و راه رام کردنش را خوبتر می دانم آنگاه خودش پیش می رود گرد و غبار از پیکر او می زداید تا آرام شود کم کم او را خوابانده جهاز بر او می گذارد و سوار می شود . من هم اگر شما را آزاد می گذاشتم وقتی این مرد آن حرف را زد او را می کشتید بیچاره به آتش جهنم می سوخت . از علاء بن کامل است که امام صادق(ع) فرمود: هرگاه با مردم معاشرت کردی طوری باش که همیشه تو احسان به آنها بنمایی زیرا بنده را گاهی در عبادت کوتاهی است ولی خلق خوشی دارد. بواسطه همان اخلاق نیکو به مرتبه ای می رسد برابر با روزه داریکه شب زنده دار نیز باشد.

یکی از مهمترین راههای رسیدن به اخلاق حسنه دوری از محرمات الهی است. علی (ع) می فرماید:

((من احب المکارم اجتنب المحارم))

کسیکه کرامتهای انسانی را دوست دارد باید از حرام دوری کند.

شاعر می گوید:

ز خوی و ز خلق کریم و خوشگوئی

عجب مدار که بیگانه آشنا گردد

ولی بشومی خوی و ز راه بی مهری

بسی بود که پدر از پسر جدا گردد

حضرت علی (علیه السلام) درباره درد بی درمان فرمود:

هر جراحی دوا دارد اما بداخلاقی دوا ندارد.

ابی حنیفه مقدم می گوید من و دامادم درباره میراثی نزاع می کردیم که مفضل بما رسید ساعتی بر ما ایستاد و سپس گفت بمنزل من آئید . ما رفتیم و او میان ما به چهار صد درهم صلح داد و آن پول را بما داد و از هر یک نسبت به دیگری تعهد گرفت که ادعائی نکنیم سپس گفت بداند که این پول از مال من نبود بلکه امام صادق(ع) بمن دستور داده که هرگاه دو نفر از ما شیعه در موضوعی اختلاف کردند میان آنها صلح دهم و از مال آنحضرت مصرف کنم پس این پول از امام صادق(ع) است.

ارزش اخلاص

اخلاص در اصطلاح بمعنی کار برای خدا کردن و فقط او را در نظر داشتن و همه عبادات و اعمال را وسایلی برای نزدیکی به خدا دانستن است.

از پله های ترقی مؤمن بسوی درجات عالیّه داشتن اخلاصی است که انسان را از شیاطین دور کرده و به خدا نزدیک نماید لذا شیطان قسم خورد که:

((لا عوینهم اجمعین الا عبادک المخلصین))

همه بندگان را گمراه می نمایم مگر بندگان مخلص را.

در حدیث قدسی است که خداوند فرمود:

((الا خلاص سر من اسراری اودعه فی قلب من احبته))

اخلاص رازی از رازهای من است که ودیعه می گذارم در قلب کسیکه او را دوست دارم.

آورده اند زاهدی با پسرش مهمان پادشاهی شد در وقت غذا خوردن زاهد کم غذا خورد و بیکه با فرزندش به منزل آمد به همسرش گفت برای ما غذا بیاور فرزندش گفت چرا نزد پادشاه کم خوردی که هنوز گرسنه ای گفت آنجا کم خوردم که به کار آید فرزندش گفت پس عبادتهایت را قضا کن که به کار نیاید.

گفته اند آثار اهلای چند چیز است یکی رسیدن به معرفت و بصیرت و حکمت در سایه اخلاص که رسول اکرم (ص) فرمود:

((من اخلص لله اربعین صباحا فجرالله ینایع الحمه من قلبه علی لسانه))

کسیکه چهل روز اخلاص پیشه کند خداوند برای او می گشاید چشمه های حکمت را از قلبش به زبانش.

دوم پیروزی و موفقیت است که علی (ع) فرمود: ((اخلص تنل))

اخلاص داشته باش به پیروزی می رسی.

سوم ملاک ارزش اعمال انسان از روی اخلاص است زیرا پیامبر (ص) فرمود: اگر اعمالی را انجام دادی پس برای خدا انجام بده خالصا برای اینکه خداوند قبول نمی کند اعمال را مگر آنچه خالص باشد.

علی (ع) در این رابطه می فرماید:

((العمل كله هباء الا ما اخلص فيه))

همه اعمال بر باد رفته است مگر آنچه در او اخلاص باشد.

شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان می فرماید: من کتاب منازل الاخره را نوشته بودم و از روی این کتاب در حرم حضرت معصوم (ع) بعد از نماز یکی از آقایان مسئله می گفت و پدر من نیز در پای صحبت آن مسئله گو شرکت م کرد. روزی پدرم بمن گفت شیخ عباس چه می شد تو هم می توانستی نثل فلان شخص مسئله گو از روی کتاب برای مردم مسئله می گفتی من چند بار خواستم بگویم بابا این کتاب تألیف من است که دیگران با افتخار از روی آن مسئله می گویند ولی بر خودم مسلط شدم و فقط گفتم دعا کنید انشاء الله خدا توفیق دهد.

راه رسیدن به اخلاص با توجه به روایات مبارزه با لذتهای نفسانی و قطع طمع از دنیا و اختیار آخرت است که در اینصورت بدست آوردن اخلاص آسان می شود.

نماز آلوده به ریا:

آورده اند که شخصی وارد مسجد شد و مشغول عبادت گردید. در حین نماز متوجه شد گویا کسی وارد مسجد شد لذا نماز را غلیظ تر می خواند و رکوع و سجودهای آن را طولانی تر کرد و با خود می گفت که اگر نماز با حالی بخوانم این شخص که وارد مسجد شده به مردم می گوید که من چقدر نماز را دوست دارم و کارم در بین مردم رونق می گیرد پس از ساعتی که نماز را تمام کرده و سر برگرداند که ببیند چه کسی است با کمال تعجب دید که چون باران می آمده و در ب مسجد باز بوده سگی برای فرار از باران به مسجد پناه آورده لذا دو دستی بر سر خود می زد و گفت این همه نماز برای این سگ بوده است.

رسول خدا(ص) از اصحاب سؤال کرد که در میان دستگیره های ایمان کدامیک مهم تر است هر کس یک چیزی گفت یکی گفت نماز دیگری گفت جهاد سومی چیز دیگری گفت حضرت فرمود همه اینها مهم است ولی جواب سؤال دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن بخاطر او می باشد.

در روایت است که بخاطر اخلاصی که علی (ع) موقع کشتن عمرو بن عبدو داشت ضربتی که علی (ع) بر عمرو وارد کرد از عبادت انس و جن تا روز قیامت برتر است.

خطاب به حضرت ابراهیم(ع) رسید که بگو:

((قل ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین))

خدایا نمازم و روزه ام و مرگم همه برای خداوند عالمیان است. روزی شیخ شوشتری بدیدار شیخ بهائی رفت موقع نماز شیخ بهائی شیخ شوشتری گفت جلو بایست تا اقتدا کنم ملا تأمل کرده و نپذیرفت بلکه برخاست و به خانه خویش رفت وقتی سؤال کردند چرا خواهش شیخ بهائی را نپذیرفتی در پاسخ فرمود قدری در حال خودم تأمل کردم دیدم چنان نیستم که اگر شیخ بهائی پشت سرم نماز بخواند فرقی نکند.

داستان بهلول و مسجد سازی برای غیر خدا:

در داستان بهلول نوشته اند که شخصی مسجدی ساخت و اسم خود را بالای مسجد نوشت پس بهلول شب آمد و اسم او را پاک کرده و اسم خود را نوشت وقتی روز شد و بانی مسجد این مطلب را دید سخت بر آشفست و بدنبال بهلول فرستاد و پس چون بهلول آمد علت این عمل را از او سؤال کرد بهلول جواب داد اگر تو مسجد را برای خدا ساخته ای دیگر نباید بایت فرقی داشته باشد که اسم چه کسی بر بالای آن باشد. از جمله آفات اخلاص کار خیر خود را بازگو کردن است امام

باقر(ع) فرمود: باقی ماندن بر عمل چیست فرمود: مردی نماز می خواند و برای خدا انفاق می کند و در صحیفه عملش ثواب عمل پنهان را برای او می نویسند بعد آن عمل را برای دیگران می گوید ثواب عمل آشکار را برای او می نویسند. برای سومین بار بر زبان می آورد که برای او عمل ریائی می نویسند.

در کتاب هزار و یک حکایت آمده که یکی از اطرافیان مرحوم شیخ هادی نجم آبادی نقل می کرد: یک روز یکی از علاقه مندان شیخ که مردی افغانی بود و گاهیگاهی به دیدن شیخ می آمد برای او پیغام داد که من دچار وبا شده ام به خاطر خدا بر سر بالینم بیایید. شیخ با آنکه سالها بود هیچ جا نرفته بود آهنگ عیادت بیمار را کرد و به من گفت تو هم بیا من قبول کردم و به همراه وی به خانه بیمار و بازده رفتیم. بیمار از شدت استفراغ و اسهال کاملاً توانایی خود را از دست داده بود بطوری که در حضور ما دو بار به سختی خود را به توالت رساند ولی بار سوم دیگر یارای حرکت نداشت. شیخ رو به من کرد و گفت این مرد غریب است قادر به حرکت نیست وی را سر پا بگیر که پیش خدا بی مزد نیست. من برخاستم او را به توالت بردم و سر پا گرفتم از شدت عفونت و گند حالم بهم خورد. سپس او را شسته و خوابانیدم. پس از چندی باز هم آن مرد غریب اسهال گرفت. این بار خود شیخ برخاست و او را بغل گرفت. من هر چه اصرار کردم که من جوانم و شما پیر و ناتوانید این کار را بمن واگذار کنید قبول نکرد و گفت این بار نوبت من است و بعد مرد بیمار را به توالت برد. از آن پس شیخ هادی تا زمان مرگ بیمار غریب و بی کس افغانی به خانه او می رفت و پرستاریش می کرد و پس از مرگ بیمار او را به خاک سپرد. امام صادق(ع) به عبادین کثیر فرمود: وای بر تو ای عباد مبادا خودنمایی کنی زیرا هر که برای جز خدا کار کند خدایش به کسی وا گذارد که برای او کار کرده است.

داستان عابد بنی اسرائیل:

آورده اند: در بنی اسرائیل عابدی بود که تمام وقت عمرش صرف عبادت می شد او را گفتند که در فلان محل درختی است که گروهی از مردم آنرا می پرستند عابد برای خدا غیرت کرده و تبر را برداشت و قصد آن درخت کرد که آنرا از ریشه بکند. شیطان به صورت پیرمردی بنزدش آمد و گفت: چه قصد داری عابد گفت می خواهم درخت را از ریشه قطع کنم تا پرستش غیر خدا نشود شیطان گفت اگر خدا این درخت را بریده خواستی پیغمبرش را فرستادی تا آنرا ببرد تو را به این چه کار است؟ عابد یخن او را نشنید پس شیطان با او رد آویخت و پس از زد و خورد عابد ابلیس را بر زمین کوفت. ابلیس گفت مرا رها کن تا با تو سخن گویم که تو را نفع بخشد از کندن این درخت دست بردار چه معلوم نیست که در کندن آن بو را ثواب باشد و اگر از این کار برگردی من هر شب دو درهم به تو می رسانم و تو آنرا به فقرا برسان تا ثواب یقینی برایت باشد و نفعی به مردم از تو رسیده است.

عابد گفت: چون صلاح من و نفع فقرا در اینست از تو می پذیرم.

پس بخانه اش برگشت . آن شب ابلیس دو درهم را به او رساند و ابلیس خوشحال شد و آنرا به فقراء رساند شب دیگر هر چه انتظار کشید از دو درهم خبری نشد روز دیگر با حالت غضب بر آن پیرمرد که او را فریب داده تبر برداشت و پای آن درخت آمد. ابلیس به همان صورت دو روز پیش نزدش حاضر شد و گفت می خواهم درخت را ریشه کن کنم. ابلیس گفت تو را چنین توانائی نیست. بالاخره با هم گلاویز شدند در این دفعه شیطان عابد را بر زمین کوفت عابد سخت در شگفت شد بناچار از خود ابلیس پرسش کرد که چه شد آنروز تو در دست من بماند گنجشکی بودی و تو را بر زمین زدم و امروز به عکس شده؟ ابلیس گفت اینست که در آنروز برای خدا غیرت کردی و غضبناک شدی و خواستی درخت را ریشه کن کنی تا کسی آنرا نپرستد ولی امروز برای نرسیدن دو درهم غضبناک شدی و به این غرض می خواهی درخت را بکنی و البته توانی چون آنروز برای خدا خالص بودی و خدا هم یار و یاور تو بود ولی امروز برای هوای نفس است از این رو خوارو ذلیلی .

گویند در جلسه ای ملا عبدالله تستری از مقدس اردبیلی سؤالی پرسید:

او گفت : بعدا می گویم پس از جلسه دست وی را گرفت و به صحرا برد و پاسخ گفت . ملا عرض کرد چرا در جلسه نگفتی گفت اگر در میان مردم می گفتم شاید مایه نقصان من و تو می شد چون هر یک خواهان برتری خویش بودیم و این نفس سر کش استفاده سوء می نمود و از شائبه ریا و خودخواهی خالی نبود و گناهکار می شدیم ولیاکنون در این بیا بان جز من و تو و خدا کسی اینجا نیست و ریا و شیطان یفس هیچگونه دهالتی ندارد.

نقلست که هرگاه بنده به صفحه دل و لوح خاطر متوجه رضایت خدا در عمل گردد و جوارح خود را به خضوع و خشوع در آورد حق تعالی از روی کرم بسویش اقبال نموده دلهای خلائق را مصرف او ساخته محبوب گرداند و چون بارگاه قیومی از عمل بنده ای راضی شود به او محبت داشته و خطاب مقدس به جبرئیل (ع) فرماید که فلانی از ظل دوستی ما مفتخر گشته پس جبرئیل دوستی خود را باو افکند پس بخ جبرئیل خطاب در رسد که ندا به اهل آسمان دهد که حق تعالی فلانی را در ظل محبت خود در آورد شما هم محبت خود را متوجه او گردانید پس همه اهل آسمان به صد دوستیش در آیند و دوستی او را حق تعالی در دلهای خلائق جاری و ساری فرماید.

ارزش همیاری و نوع دوستی و مواسات و برادری

از مهمترین خصوصیات که پایه اجتماع را قوی و دلها را به هم نزدیک می کند نوع دوستی و مواسات است.

قرآن می فرماید:

((اما المومنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم))

بدرستیکه مؤمنین برادر هستند پس بین برادرانتان اصلاح نمائید.

لذا سعدی از حدیث امام ششم که می فرماید: مؤمن برادر مؤمن است مثل روحهایی در یک جسم اگر چیزی از این جسم ناراحت باشد این درد به همه اعضاء می رسد و ارواح مؤمنین از یک روح است و بدرستیکه ارواح مؤمنین از نظر اتصال به هم سخت تر است از اتصال شعاع خورشید به خورشید استفاده کرده و شعر بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند را سروده است.

از امام پنجم است که فرمود: گروهی از مسلمین مسافرت رفتند پسر را گم کرده و دچار تشنگی شدید شده پس کفن پوشیدند و خود را به ریشه های درختان چسبانیدند پیرمردی سفید پوش نزد آنها آمده و گفت برخیزید باکی بر شما نیست این آبست آنها بر خاستند و آب آشامیدند و سیر آب شدند سپس گفتند کیستی تو خدایت رحمت کند گفت من از طایفه جن هستم که با پیامبر (ص) بیعت کردند من از رسول خدا شنیدم که فرمود: مؤمن برادر مؤمن است چشم او و راهنمای اوست پس شما نباید در حضور من تباه گردید. ابو اسماعیل گوید به امام پنجم عرض کرد: قربانت کردم نزد ما شیعه بسیار است پس حضرت فرمود آیا ثروتمندان شما به فقرا توجه دارند و آیا نیکو کاران از بدکاران می گذرند و آیا مواساة می نمایند؟ گفتم نه حضرت فرمود اینها شیعه نیستند بلکه شیعه کسی است که این صفات را عمل نماید.

امام صادق (ع) فرمود: کسیکه یک خاشاکی را از صورت برادرش بزداید خداوند ده حسنه برای او می نویسد و کسیکه بر روی برادرش تبسم کند برای او یک حسنه است.

طبق قوانین شرعی مسلمان آنقدر ارزش دارد که باید برای حفظ جان او در صورت لزوم قسم دروغ خورد و یا به مقدسات در ظاهر توهین کرد و حتی گوشت سگ و خوک برای زنده ماندن مسلمان حلال می شود لذا پیامبر (ص) فرمود: هر کس که حاجتی برای برادر مؤمنش برآورده باشد مثل اینست که روزگاری (یک عمر) عبادت خداوند نموده است.

واقعی یکی از دانشمندان زمان مأمون می گوید دو رفیق داشتم که سه نفری مانند یک روح بودیم در سخ جسم: یکی از سالها ایام عید گرفتار فقر شدم همسرم گفت من و تو می توانیم با سختیها بسازیم ولی این بچه ها دل مرا آتش زده اند زیرا می بیند بچه های دیگر لباس نو پوشیده ولی آنها ندارند.

لذا من در فکر فرو رفتن و آخر الامر نامه ای به رفیق هاشمی ام نوشتم و او یک کیسه ای با هزار درهم بایم فرستاد. هنوز کیسه را باز نکرده بودم که فرستاده رفیق دیگرم آمده و از قول رفیقم اظهار کمک کرد و من کیسه را به او دادم و خود به مسجد رفتم و تا صبح در مسجد بودم صبح به خانه رفتم در آن حال رفیق هاشمی ام به خانه ما وارد شده گفت بمن راست بگو کیسه پولی را که دیروز فرستادم چه کردی گفتم برای رفیق دیگرمان فرستادم گفت دیروز که تو پیغام دادی من پول ندارم همان کیسه هزار درهمی را داشتم که برای تو فرستادم و نامه ای برای رفیق دیگرمان نوشتم که مقداری قرض می خواهم که رفیقمان هم کیسه خودم را فرستاد و این مایه تعجب بود و الان روشن شدم.

واقعی می گوید که آن کیسه را بین سخ نفر تقسیم کردیم و این ماجرا ی عجیب به گوش مأمون رسیده دستور داد به هر کدام دوهزار درهم دینار بدهند.

حقوق برادران از دیدگاه امام سجاد(ع):

امام سجاد(ع) می فرماید: اما حقوق برادران دینی آنست که همواره از صمیم قلب سلامتی آنها را خواسته و نهایت مهربانی داشته و مدارا کنی با بدان آنها و دلجوئی کرده در اصلاحشان بکوشی و از خوبانشان تشکر کنی و همه را دعا کنی و یاری نمایی و هریک را فراخور حالش مراعات کنی بزگشان را بمنزله پدرت و کوچکشان را بمنزله فرزندت و میانسالشان را بمنزله رادر قرار داده و هر که نزد آمد با مهر و محبت پذیرا باشی و به برادرت آنچنان خدمتی کنی مثل آنچه واجب است برادر به برادر خدمت کند.

محمد بن جمهور گوید: نجاشی حاکم اهواز بود یکی از کارمندانش بخ امام ششم(ع)

عرضکرد در دفتر نجاشی خراجی به عهده من است و او مؤمن و مطیع شما است اگر صلاح بدانید برایم به او توصیه ای بنویسید : امام ششم (ع) نوشت:

((بسم الله الرحمن الرحيم ير اخاك يسرک الله))

برادرت را مسرور نما تا خدا تو را مسرور نماید.

پس نامه را ببندد نجاشی آورد در زمانیکه در جلسه عمومی بودند و چون مجلس خلوت شد نامه را به او داد و گفت این نامه امام صادق(ع) است . نجاشی نامه را گرفته و بوسید و روی دیده گذاشت و گفت حاجت چیست. گفت در دفتر شما خراجی بر گردن من است نجاشی گفت چه مقدار ؟ گفت: ده هزار درهم . نجاشی دفتر دارش را خواست و دستور داد از حساب خود او بپردازد و سال آینده نیز همان مقدار برای سال آینده بنویسد.

پس گفت: آیا تو را شاد کردم گفت آری قربانت پس است و کنیز و نوکری به او داد و همچنین یکدست لباس پس گفت فرش این اطاق که روی آن نشیه تودند را نیز به او دادند. مرد فرش و هدایا را برداشته و به خدمت امام ششم مشرف شد و جریان را گفت حضرت از دفتار نجاشی مسرور شد آن مر گفت مثل اینکه برخورد نجاشی شما را خوشحال کرد فرمود: آری بخدا خدا و پیامبرش را هم شاد کرد.

امام ششم (ع) فرمود: کسیکه سروری را بر دل مؤمنی وارد نماید پس مثل اینست که بر دل پیامبر (ص) وارد نموده و کسیکه بر دل پیامبر سروری را وارد نماید پس به خدا می رسد و همچنین کسیکه غمی را بر شخصی وارد کند این غم را بر پیامبر و کسیکه پیامبر را غمگین کند مثل اینکه خدا را ناراضی نموده است.

حضرت موسی (ع) فرمود که مؤمنی در مملکت پادشاه جباری بود و آن پادشاه در صدد آزار وی بر آمد پس او گریخت و بشهر کفار وارد شده و پناه بکافری برد. آن کافر او را جا داد و مهربانی کرد چون وقت مرگ آن کافر شد حق تعالی فرمود:

به عزت و جلال خود سوگند می خورم که اگر بهشت بر کافر حرام نبود تو را به بهشت می بردم پس خطاب نمود که ای آتش جهنم او را بترسان ولی نسوزان.

پیامبر (ص) فرمود:

((خير الناس من ينفع الناس و شر الناس من يضر الناس))

بهترین مردم کسی است که به مردم نفع برساند و بدترین مردم کسی است که به مردم ضرر برساند.

صفوان جمال می گوید: در مجلس امام صادق (ع) نشسته بودم پس مردی از اهل مکه وارد شد و به عرض رساند که پولش تمام شده و کرایه بازگشتن به وطن را ندارد. امام (ع) بمن دستور داد که برخیز و در اصلاح کار برادر دینی خود اقدام کن پس فوراً برخاستم و پول کرایه آنمرد را تهیه و به او تسلیم کردم و به مجلس حضرت برگشتم حضرت پرسید در

کار برادرت چه اقدامی کردی؟ به عرض رساندم که خداوند اصلاح کرد و کارش روبراه شد. امام فرمود: آگاه باش که اگر برادر مسلمانان را یاری نمائی در نزد من محبوبتر از آنست که یک هفته بیت الله الحرام را طواف کنی.

پیامبر(ص) فرمود:

((لا یرحم الله من لا یرحم الناس))

خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم رحم نمی کند.

امام ششم(ع) فرمود: روا کردن حاجت مؤمن بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و بهتر از فرستادن هزار اسب در راه خدا.

در روایت است که دری در بهشت است بنام معروف که فقط افراد نیکوکار از آن وارد می شوند و پیامبر(ص) از مؤمنیکه بحاجتش رسیده خوشحال تر است.

همچنین پیامبر(ص) فرمود: مردم روزی خوار خدا هستند پس محبوبترین خلق به خدا کسی است که به عیال الله نفع برساند و بر آنها سروری وارد کند.

موانع برادری و مواساة چند چیز است:

از جمله آنها وابستگی های مادی است که بخاطر مال دنیا باعث می شود کمک و محبت به دیگران و دستگیری از دیگران فراموش شود. آورده اند که علامه سید محمد باقر شفتی بنیان گذار مسجد سید اصفهان در زمان تحصیل در نجف بسیار فقیر بود. روزی مقداری پول بدستش آمده پس داخل بازار شد و با خود خیال کرد چیز یکه ارزانتر باشد گرفته تا خود و عیال سد جوع بنمایند لذا از قصاب جگر بند گوسفندی گرفت و روانه خانه شد در راه به خرابه ای رسید و نگاه کرد دید که سگی گرگین ضعیف و نحیف و لاغر خوابیده و بچه های او در دور او جمع و در نهایت ضعف و در پستان مادر شیر نمانده پس حجه الاسلام را بر آن حالت رحم آمد و گرسنگی آنها را بر گرسنگی خود و عیال مقدم داشته و آن جگر بند را در نزد آنها انداخته به یک باره آن حیوانات هجوم آوردند و آن جگر را خوردند پس از خوردن آن سگ گرگین روی به آسمان کرده گویا دعا می کرد پس بی فاصله دولت و دنیا به او اقبال نمود و بطوری شد که هفت پسر داشت پس هر کدام اندرونی و بیرونی مستقل داشته و مخارج ایشان جدا بوده و در اصطبل فرزند بزرگش 17 اسب خوب بسته بود و عیالات او به غیر از پسرانش صد نفر در شماره آمده بود از خادمان و کنیزان و زنان و در اصفهان گویا چهار صد کاروانسرا از مال خود داشته و این شاید نتیجه محبت به حیوانی باشد تا چه رسد به کمک به مؤمنین و مؤمنات. همچنین از

موانع مواساه و کمک به هم‌نوع سوء ظن و بدگمانی به دیگران است که انسان در معاشرت‌ها به دیگران اطمینان نداشته باشد حاضر نباشد مثلاً قرض بدهد و یا ضامن باشد و یا چیزی را عاریه بدهد لذا علی (ع) فرمود:

کسیکه حسن ظن نداشته باشد از هر فردی وحشت دارد. وعدم توجه به اهمیت برادری و مواساه نیز از موانع خدمت به دیگران است که با مطالعه آیات و احادیث امید است این نقیصه برطرف شود.

تواضع و فروتنی

تواضع به معنی اظهار کوچکی در مقابل دیگران می‌باشد البته اظهار کوچکی که نشانه احترام به دیگران و برتر ندانستن خود از غیر بوده نه اینکه شخص با تواضع خودش را در مقابل دیگران کوچک و بی‌مقدار کرده و عزت خود را از دست بدهد.

قرآن می‌فرماید:

((ان الله لا يحب كل مختال فخور))

خدا دوست ندارد هر متکبر فخر کننده را.

و در جای دیگر می‌فرماید:

((ولا تمش فی الارض مرحا))

خرامان در زمین راه مرو.

پیامبر اسلام (ص) که نمونه کامل تواضع و احترام به دیگران بود فرموده است: که پنج خصلت است که من آنها را تا مردن ترک نمی‌کنم. بر زمین طعام خوردن با غلامان و سوار شدن بر دراز گوش با جل و دوشیدن بز بدست خود و پوشیدن پشم و سلام کردن بر اطفال تا آن که اینها سنت شود بعد از من و مردم به اینها عمل کنند.

پیامبر (ص) فرمود:

((من تواضع رفعه الله و من تكبر وضعه الله))

کسیکه تواضع نماید خدا او را بالا می برد و کسیکه تکبر کند خدا او را پائین می آورد.

شاعر گوید:

تکبر بخاک اندر اندازدت تواضع سر رفعت افرازدت

تواضع رسول خدا به مرتبه ای بود که در جنگ خیبر بر الاغی سوار شده بود که لجامش از لیف خرما بود و بر اطفال و زنان سلام می کرد. روزی شخصی با آن حضرت سخن می گفت و می لرزید حضرت فرمود: چرا از من می ترسی من که پادشاه نیستم.

از جابر انصاری روایت شده که گفت: من در نوزده جنگ با پیامبر بودم و می دیدم که پیامبر در پشت سر مرد حرکت می کرد تا ضعیفان را به قافله رساند و هنگامیکه ضعیفی را می دید او را سوار بر مرکوبش کرده و برای او دعا می کرد.

برخورد گرم امام سجاده(ع) با جذامیان:

در روایت است که روزی امام سجاده(ع) به دسته ای جذامی ها گذشت که مشغول خوردن نهار بودند و امام را به خوردن نهار بودند و امام را به خوردن غذا دعوت کردند. حضرت فرمود: اگر روزه نبودم هر آینه با شما غذا می خوردم پس از آن به منزل رفته دستور داد غذای بسیار مطبوعی و لذیذی تهیه کنند و آنگاه ایشانرا دعوت نموده و با آنها غذا میل فرمود.

امام صادق(ع) فرمود: از نشانه های تواضع آنست که به محلی در پائین مجلس داضی باشی و سلام کنی بر هر که می بینی بحث و مجادله را واگذاری اگر چه حق با تو باشد و دوست نداشته باشی تو را بر پرهیز کاری مدح کنند.

ملاقات گرم امام کاظم(ع) با فردی مستضعف:

امام هفتم(ع) به مردی بادیه نشین که زشت رو بود گذشت به او سلام کرده مدتی پهلویش نشست و با او صحبت نمود. هنگامیکه خواست حرکت کند فرمود: چنانچه کاری داشته باشی در انجامش حاضرم به انجناب عرض کردند یابن رسول الله پهلوی چنین کسی می نشینی؟ آنگاه خود را نیز آماده برای انجام خدماتش قرار می دهی. حضرت فرمود: او هم بنده ای از

بندگان خداست و قرآن ما را اباهم برادر قرار داده و نسبت ما و او به یک پدر یعنی حضرت آدم منتهی می شود و هر دو دارای یک دین به نام اسلامیم.

از اینها گذشته شاید روزگاری کاری کند که روزی به او محتاج شویم . اگر امروز تبر کنیم در آنروز خواهید دید چگونه بواسطه احتیاج در مقابلش کوچک و متواضع شده ایم.

در وصایای پیامبر (ص) به علی (ع) است که فرمود : یا علی به خدا سوگند فروتن و متواضع اگر در دل چاه باشد خداوند باد و طوفان می انگیزد تا او را بالاتر از خوبان بلند کند در حکومت ستمگران.

امام صادق (ع) فرمود: تواضع مایه اصلی هر شرف محبوب و مقام بلند است.

علی (ع):

((من تألف الناس احبوه))

کسیکه با مردم الفت و محبت داشته باشد مردم او را دوست دارند.

پیامبر (ص) فرمود: اگر متواضعین را دیدید تواضع کنید اگر متکبران را دیدید تکبر کنید. و همچنین حضرت رسول (ص) فرمود: هر صاحب نعمتی مورد حسد واقع می شود مگر صاحب تواضع و تواضع از اخلاق پیامبران بوده است و تکبر از اخلاق کفار و فرعون ها بوده است. پیامبر (ص) خطاب به یاران خود چنین فرمود: چه شده است که شیرینی عبادت را در شما نمی بینم پرسیدند شیرینی عبادت در چیست؟ فرمود: در فروتنی.

تواضع از دیدگاه قرآن:

خداوند در قرآن می فرماید:

((و عباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما))

بندگان خدا کسانی هستند که بی تکبر و یا آرامش بر روی زمین راه می روند و هر گاه اهلین آنها را مخاطب قرار می دهند سلام گفته و عبور می نمایند.

پیامبر اسلام فرمود: بدرستی که خداوند وحی نموده بمن که تواضع نمائید.

نمونه ای از تواضع پیامبر اسلام(ص):

سیره رسول خدا (ص) آن بود که هر که را سه روز نمی دید احوال او را می پرسید اگر م گفتند که بسفر رفته برای او دعا می کرد و اگر حاضر بود بدیدن او می رفت و اگر بیمار بود عیادتش می کرد.

شاعر می گوید:

تواضع ز گردن فرازان نکوست

گدا گر تواضع کند خوی اوست

آمده است که در سفریکه عده ای از اصحاب با پیامبر اسلام به محلی می رفتند در منزلی که استراحت می کردند تصمیم جمعیت بر این شد که برای غذا گوسفندی را ذبح و آماده کنند. یکی از اصحاب گفت: سربریدن گوسفند بامن، دیگری گفت: کندن پوست آن بامن، سومی گفت: پختن گوشت آن بامن، چهارمی، ...

رسول اکرم(ص) فرمود: جمع کردن هیزم از صحرا با من اصحاب عرضکردند ما که هستیم نیازی به زحمت شما نیست . حضرت فرمود: می دانم ولی خداوند دوست ندارد کسی خودش را از دیگران امتیاز دهد.

نمونه ای از تواضع امام سجاد(ع):

همچنین در حالات امام سجاد(ع) آمده است که حضرت هر زمان به سفر می رفت با کاروانهایی مسافرت می نمودند که افراد آن کاروان حضرت را نمی شناختند. سپس حضرت در بین راه کارهای خدماتی کاروان را مثل تهیه هیزم و شیتن ظروف و تهیه غذا و غیره را انجام می دادند.

در یکی از این مسافرت ها وقتی حضرت مشغول انجام این کارها بودند شخصی حضرت را شناخته و به افراد کاروان گفت: می دانید این شخص که کارهای شما را انجام می دهد چه شخص است؟ عرضکردند نمی دانیم او کیست ولی عرد عابد و زاهدی است که به ما خدمت می نماید. آن مرد عرضکرد وای به حال شما این حضرت علی بن الحسین امام چهارم است.

پس اهل کاروان مضطرب شده به خدمت حضرت آمده زبان به معذرت گشودند ولی حضرت فرمودند: من عمدا در کاروانهای مسافرت می کنم تا مرا شناخته و من به فیض این ثواب بزرگ نائل گردم.

تواضع حضرت عیسی(ع):

حضرت عیسی(ع) به حواریین گفت: من خواهش و حاجتی دارم اگر قول می دهید آن را برآورید بگویم . حواریین گفتند: هر چه امر کنی اطاعت می کنیم . عیسی از جا حرکت کرد و پاهای یک یک آنها را شیت. حواریین در خود احساس ناراحتی می کردند و لی چون قول داده بودند خواهش عیسی را بپذیرند تسلیم شدند و عیسی پای همه را شست. همینکه کار به انجام رسید حواریین گفتند: تو معلم ما هستی شایسته این بود که ما پای تو را می شستیم نه تو پای ما را .

حضرت عیسی فرمود: این کار را کردم برای اینکه به شما بفهمانم که از همه مردم سزاوارتر به اینکه خدمت مردم را به عهده بگیرد عالم است. این کار را کردم تا تواضع کرده باشم و شما درس تواضع را فراگیرید و بعد از من که عهده دار تعلیم و ارشاد مردم می شوید راه و روش خود را تواضع و خدمت خلق قرار دهید. اساسا حکمت در زمینه تواضع رشد می کند نه در زمینه تکبر. همان گونه که گیاه در زمین نرم دشت می روید نه در زمین سخت کوهستان.

تواضع ملاهادی سبزواری:

در حالات ملاهادی سبزواری حکایتی نقل شده که وقتی گذارش به کرمان افتاد چون جایی را نداشت به مدرسه علمیه ای مراجعه کرده و از خادم آنجا تقاضای جایی برای استراحت کرد و خادم نیز حاضر شد در مقابل کمک ملاهادی سبزواری در امر نظافت مدرسه به او جای بدهد در حالیکه اگر ملاهادی خود را معرفی می کرد همه علمای شهر که آوازه او را شنیده بودند به استقبال او آمده و از او پذیرایی می نمودند.

لذا مرحوم سبزواری وارد مدرسه شد و روزها به امر نظافت مدرسه می پرداخت و در مقابل خادم مدرسه به او غذا و جا می داد و سرانجام دختر خادم را به عقد خود رد آورد.

تا اینکه روزی استاد آن مدرسه مسئله ای را برای شاگردان مطرح کرد و هیچکدام از شاگردان نتوانستند جواب بدهند این مسئله بگوش ملاهادی رسیده و یه یکی از شاگردان جواب مسئله را یاد داد وقتی آن شاگرد جواب را به استاد گفت استاد او اظهار نمود که این جواب مال تو نیست . و باید بگویی که از چه کسی این جواب را گرفتی و خلاصه ملاهادی سبزواری شناخته شده و با تجلیل به سبزواری برگشت.

البته قولی نیز است که تا مراجعت ملاهادی سبزواری کسی او را شناخت .

پیامبر(ص) فرمود:

((لیس منا من لم یوقر کبیرنا و یرحم صغیرنا))

نیستاز ما کسیکه به بزرگسالان احترام نگذاشته و به کم سالان ما رحم ننماید.

پیامبر اسلام (ص) فرمود: هر کس دوست دارد که مردمان در پیش او ایستاده باشند پس نشستگاهش از آتش پس پر خواهد شد.

و فرمود: هر کس از روی کبر بر زمین راه رود از زیر و رویش او را لعنت کنند.

شاعر می فرماید:

بزرگی که خود را ز خردان شمرد

بدنیا و عقبی بزرگی ببرد

تو آنگه شوی پیش مردم عزیز

که مر خویشان را نگیری به چیز

گفتار خدا با موسی (ع):

مروست که خداوند به موسی (ع) وحی فرمود: هرگاه برای مناجات آمدم کسی که خودت را از او بهتر و بالاتر می دانی همراهت بیاور.

موسی (ع) هر فردی از بشر را که نگریست جرأت نکرد بگوید من از او بهترم . پس بشر را رها کرده و در اصناف حیوانات ملاحظه نمود تا رسید به سگ جرب داری با خود گفت این را همراه می برم . بندی بگردن سگ بست و همراه آورد چون قدری راه رفت پشیمان شد بند را باز کرد و سگ را رها نمود . و چون بمحل مناجات رسید خداوند فرمود: کجا است آنچه به تو امر کردیم. گفت : خداوندا کس را نیافتم خداوند فرمود: بعزت اینست که در نشستن پائین مجلس راضی باشی و به هر که برخوردی سلام کنی و مجادله را وانهی گر چه حق با تو باشد و خوش نداشته باشی که تو را به پرهیز کاری بستایند.

تواضع علی بن یقطین نسبت به ساربان:

درباره علی بن یقطين آمده است که وی وزیر هارون الرشيد بوده اما باطنا مرید و شیعه امام هفتم بود. روزی یکی از مؤمنین بنام ابراهیم جمال خواست خدمت علی بن یقطين برسد چون شعل ابراهیم ساربانى بود علی بن یقطين وزیر او را راه نداد و اتفاقاً در همانسال علی بن یقطين به حج مشرف شد. در مدینه خواست خدمت موسی بن جعفر(ع) شرفیاب شود حضرت او را راه نداد روز دوم در بیرونی خانه علی با آنحضرت ملاقات نمود و عرضه داشت که ای سید من تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید فرمود: به جهت آنکه راه ندادی برادرت ابراهیم جمال را و حق تعالی فرمود از آنکه حج تو را قبول فرماید مگر بعد از آنکه ابراهیم تو را عفو نماید.

علی گفت ای سید و مولای من ابراهیم را من در اینوقت کجا ملاقات کنم من در مدینه ام و او در کوفه است حضرت فرمود: هر گاه شب داهل شود تنها برو به قبرستان بقیع بدون آنکه کسی از اصحاب و غلامان تو بفهمد. در آنجا شتری زین کرده خواهی دید آن شتر را سوار می شوی و بکوفه می روی. علی بن یقطين شب به بقیع رفت و همان شتر را سوار شد به اندک زمانی در خانه ابراهیم جمال رسید شتر را خوابانید و در را کوبید ابراهیم گفت کیست؟ گفت علی بن یقطين. ابراهیم گفت علی بن یقطين در خانه من چه می کند. فرمود: بیرون بیا که امر من عظیم است و قسم داد او را که اذن دخول دهد چون داخل شد گفت ای ابراهیم آقا و مولی ابا فرمود که عمل مرا قبول فرماید مگر آنکه تو از من بگذری گفت خدا تو را بیامزد علی بن یقطين صورت خود را بر خاک گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پا روی صورت من گذار و صورت مرا زیر پای خود بمال. ابراهیم امتناع نمود علی او را قسم داد که چنین کند. پس ابراهیم پا بر صورت علی گذاشت و رخ او را زیر پای خود بمالید و علی می گفت خدایا تو شاهد باش پس بیرون آمد و سوار شد و همانشب بمدینه برگشت و شتر را بر در خانه حضرت موسی بن جعفر(ع) خوابانید. آنوقت حضرت او را اذن داد و بر آنجناب وارد شده حضرت از او قبول فرمود.

نصیحتی از شهید دستغیب:

شهید دستغیب در کتاب قلب سلیم می فرماید: از اموری که برای تحصیل تواضع باید رعایت کرد یکی ابتدا به سلام است که امام صادق(ع) فرمود: از تواضع است که به هر کس برخوردی سلام کنی. و در وصیع پیامبر اسلام(ص) به علی(ع) آمده: یا علی سخ چیز پاک کننده گناه است: بطور آشکار سلام کردن، طعام دادن و نماز خواندن در شب هنگامیکه مردم خوابند.

دوم اینکه در امود زندگی خود مخصوصاً کارهای شخصی بدیگری فرمان ندهد و توقع و انتظار خدمت از دیگری نداشته باشد و آمده است که روزی رسول خدا(ص) با حذیفه یمانی در بیرون مدینه می خواستند غسل کنند حذیفه جامه ای را به دو دست گرفت و حائل قرار داد تا آنحضرت غسل کرد سپس آنحضرت جامه را گرفت و برای حذیفه حائل کرد تا

غسل نماید خذیفه گفت پدر و مادرم قربانت چنین مکن رسول خدا(ص) نپذیرفت جز اینکه غسل کند و او را حائل شود و فرمود دو نفریکه همراه باشند هر کدام رفیق است نزد خدا محبوبتر است.

علی (ع) فرمود پیغمبر(ص) فرمود: هر مسلمانی خدمت کند گروهی از مسلمانان را خداوند برای او در بهشت به عدد آنها خادم قرار خواهد داد.

سوم اینکه صدر نشینی را نخواهد یعنی در هر مجلسی که وارد می شود نخواهد بالای آن مجلس یا بالا دست دیگری بنشیند مگر در صورتیکه جز آنجا محل خالی نباشد یا اینکه صاحب منزل او را آنجا نشاند.

امام صادق(ع) فرمود: از تواضع این است که در نشستن پائین مجلس راضی باشی.

و رسول خدا(ص) فرمود: هر وقت یکی از شما در مجلسی وارد شدید نزد نفر آخر بنشینید. و به امام ششم گفته شد آیا این همه خلق آمدند. فرمود: بیا از آنها کسی را که مسواک کردن را ترک می کند و در جای تنگ چهار زانو می نشیند.

ارزش عفو و بخشش

عفو در اصطلاح به صفتی می گویند که باعث می شود از گناه و بدی دیگران چشم پوشی کرده و اگر کسی به صاحب عفو اهانتی و یا ظلمی نمود او در گذرد مخصوصا زمانی که قدرت برمقابله و برخورد را داشته باشد.

قرآن می فرماید:

((فمن عفا و اصلح فاجره علی الله))

هر کس که ببخشد و اصلاح نماید پس اجرش با خداوند می باشد پیامبر اسلام(ص) می فرماید:

((ان الله عفو یحب العفو))

بدرستی که خداوند صاحب عفو است و عفو را دوست دارد. آورده اند که موسی(ع) با حق مناجات کرد که الهی کدام بنده بیزد تو عزیز تر است خطاب آمد که آنکس که عفو با اینکه می تواند کرده و انتقام بگیرد.

موارد عفو و گذشت زیاد است مثل آنجایی که کسی گناهی و یا ستمی را به فردی وارد کند یا اینکه برادر ایمانی در حال عصبانیت اهانتی به انسان نماید و یا اینکه در رابطه با برخورد با ارباب رجوع مورد اذیت قرار گیرد که در همه این موارد عفو پسندیده است.

آورده اند که روزی مالک اشتر سردار سپاه علی(ع) با لباس ساده ای از میان بازار کوفه عبور می کرد یکی از اشخاص مغرور و متکبر که مالک اشتر را نمی شناخت وقتی دید مردی با لباس ساده ای از میان بازار عبور می کند پوست خربزه ای را به سوی مالک اشتر پرتاب نمود ولی مالک اشتر بدون اعتنا از بازار خارج شد.

پس یکی از بازاریان به این مرد گفت میدانستی این اهانت را به چه کسی نمودی این فرد مالک اشتر بود. وقتی متوجه شد به چه شخصی اهانت نموده بدنش شروع به لرزیدن کرد بدنبال مالک اشتر رفت تا اینکه مالک را در مسجدی دید که مشغول نماز خواندن است بعد از اتمام نماز شروع به عذر خواهی از مالک اشتر نمود و لی مالک عرض کرد من به مسجد نیامدم مگر برای اینکه از خدا طلب آمرزش برای تو نمایم.

شاعر می گوید:

چو قدرت یافتی بر خصم قاهر

بعفوش بند کن تا بنده گردد

که معذب کشته افعال خویش است

چو بوی عفو یابد زنده گردد

علی (ع) می فرماید: هر وقت بر دشمنت قدرت یافتی پس بعنوان تشکر از تسلط تو بر او از او عفو نما.

علماء اخلاق گفته اند عفو گوهری است که حق تعالی در ضمیر انسان به ودیعه گذاشته و برای رسیدن بدان و پیدا کردنش زحمات زیادی کشید و ناملایمات فراوانی را باید تحمل شد و کسانی به این صفت متعالی می رسند که او را از معاصی تبری جسته و روح را به اوصاف عالیله الهی آرایش داده و ثنایا کاری کند که حق تعالی او را مورد عفو قرار دهد که امام صادق (ع) فرمود:

به مرحله عفو نمی رسد مگر زمانیکه خدا او را مورد عفو قرار داده و گناهان گذشته و آینده او را ببخشد و به نور الهی او را منور کند.

در روایت است چون روز قیامت شود خدای تبارک و تعالی پیشینیان و پسینیان را در یک سرزمین گرد آورده منادی فریاد کشد اهل فضل کجایند. جماعتی از مردم برخیزند. فرشتگان ایشان را استقبال کنند و گویند فضل شما چه بوده گویند ما به کسی که از ما می برید پیوستیم و آنکه ما را محکوم می کرد احسان می کردیم.

رسول خدا (ص) فرمود: یا علی کسیکه نپذیرد پوزش عذر خواهی را چه راست گوید و چه دروغ به شفاعت من نرسد. نیز فرمود: پوزش پذیر باشید از هر پوزشی خواه درست باشد یا نادرست و هر که نپذیرد شفاعت من به او نرسد.

مقام بخشش امام علی (ع):

ابن خلکان نقل کرده از شیخ نصرالله بن مجلی که گفت شبی در خواب حضرت امیرالمؤمنین (ع) را دیدم و به آنحضرت گفتم قریش و بنی امیه در مکه باشما ستمها کردند آب و نان برویتان بستند. از شکنجه و آزار دریغ نکردند تا بمدینه هجرت کردید آنگاه لشکر کشی کردند و با شما جنگ نمودند بزرگانتان را کشتند ولی نوبت بشما که رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه گفتید هر کس بهانه ابو سفیان رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندان حسین (ع) پیدا شد.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده ای گفتم نه فرمود از او بشنو از خواب بیدار شدم بخانه ابن صیفی رفتم و خواب خود را برایش گفتم پس صیحه زد و ناله کرده و گریست و گفت بخدا سوگند اشعاری را دیشب گفته ام و هنوز آنرا ننوشته ام و به احدی نگفته ام پس اشعار خود را خواند و ترجمه اش اینست که : توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب خون در مکه براه افتاد. شما کشتن اسیرانرا روا شمردید ولی ما از اسیران می گذشتیم و می بخشیدیم همین تفاوت بس است میان ما و شما از کوزه برون همان برآود که در او است.

شخصی به محضر امام صادق (ع) شرفیاب شد و عرضکرد مرا حضرت در جواب او از چند صفت انسانی نام برد و فرمود: گذشت و عفو از آن کسی که بتو ستم کرده و ارتباط با کسی که با تو قطع رابطه نمود و بذل و اعطاء به کسی که تو را محروم کرده و سخن حق اگر چه بر علیه خودت باشد اینها از مکارماخلاق است.

بخشندگی کاشف الغطا:

در حالات مرحوم کاشف الغطا که از علمای بزرگ عالم اسلام بوده است آمده که روزی در محراب عبادت نشسته بودند گدائی به ایشان نزدیک شد و از او درخواست مقداری پول کرد ایشان به دلایلی به وی پول ندادند اما سائل آب دهان به صورت مرحوم کاشف الغطا انداخت پس از این عمل کاشف الغطا به پا خاستند و شخصا میان صفهای نماز گشتند و برای او پول جمع آوری کردند.

نمونه ای از عفو و گذشت امام سجاد (ع):

روایتی از پیامبر (ص) است: وقتی خدا بخواهد مؤمنی را بزرگ کند او را صاحب عفت و گذشت می نماید.

شخصی از اهل بیت حضرت زین العابدین (ع) بحضور آنحضرت آمد و به آن بزرگوار ناسزا گفت ولی آنحضرت در جوابش چیزی نفرمود.

موقعی که آن شخص رفت امام سجاد(ع) متوجه اهل مجلس شد و فرمود شنیدید که این مرد بمن چه گفت اکنون من دوست دارم که همه با هم نزد او رویم و من جواب ناسزاهای او را بگویم حضار مجلس گفتند: مانعی ندارد ما هم مایل بودیم که شما جواب او را می دادی حضرت زین العابدین نعلین های خود را پوشید و حرکت کرد . پس حرکت این آیه شریفه را تلاوت می فرمود:

((والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين))

یعنی مردمان با تقوا آن افرادی هستند که خشم خود را فرو می برند و نسبت به خطای مردم عفو و بخشش می کنند و خدا نیکو کارانرا دوست دارد.

راوی می گوید: وقتی آنحضرت این آیه را تلاوت فرمود: ما فهمیدیم که آن بزرگوار به آن شخص بدگوئی نخواهد کرد. همینکه نزدیک منزل آن مرد رسیدیم امام علیه السلام وی را صدا زد و فرمود: بگوئید علی بن الحسین آمده. وقتی آن شخص دریافت که حضرت زین العابدین آمده گمان کرد آن بزرگوار در صدد انتقام است لذا خود را برای دفاع آماده نمود . موقعی که چشم امام(ع) به وی افتاد فرمود: ای برادر تو نزد من آمدی و چنین و چنان گفתי اگر آن سخنانی را که بمن گفתי درباره من صدق کند از خدا می خواهم که مرا بیامرزد. راوی می گوید: همینکه آن شخص این سخنان را از امام سجاد(ع) شنید دیدگان آن بزرگوار را بوسید و گفت: آنچه که من در باره شما گفتم در وجود تو نیست بلکه من خودم به گفته هایم سزاوارترم.

و همچنین آمده است که یکی از کنیزان امام سجاد(ع) آب بر سر آن بزرگوار می ریخت در آن حین که آب می ریخت ابریق از دستش افتاد و سر آن حضرت را شکست زین العابدین (ع) سر خود را بلند نمود و به آن کنیز یک نگاهی کرد کنیز گفت خدا می فرماید:

((والكاظمين الغيظ))

امام فرمود: خدا تو را عفو فرماید. کنیز گفت:

((والله يحب المحسنين))

امام(ع) فرمود: برو من تو را برای رضای خدا آزاد کردم.

داستانی از تاریخ:

آورده اند اول کسیکه از ملوک سامانی اقتدار و عظمت پیدا کرد امیر اسمعیل سامانی است که مردی بسیار پسندیده سیرت و دارای اخلاقی شایسته بود. امیر اسمعیل ابتدا از طرف برادر خود امیر نصر سامانی حمومت بخارا را داشت هنوز چیزی از مدت حکم رانیش نگذشته بود که بواسطه مدالت و دادگری و حسن رفتار با رعیت دلهای مردم را بسوی خود متوجه کرد بطوریکه از اطراف و جوانب آوازه رعیت نوازی او را شنیده گردش را گرفتند. کم کم دامنه حکومتش وسعت یافت بعضی از فتنه جویان میان دو برادر را تیره کرده امیر نصر را علیه برادر خود برانگیختند.

امیر اشکری فراوان از سمرقند برای سرکوبی اسمعیل حرکت داد و پس از روبرو شدن دو لشکر و مبارزه دو سپاه امیر نصر مغلوب شده و فرار کرد ولی بدست یکی از یاران امیر اسمعیل گرفتار گردید پس او را با دست بسته پیش برادر کوچکترش اسمعیل سامانی آوردند همه گمان داشتند فوراً دستور کشتنش را خواهد داد اما همینکه چشم امیر اسمعیل به برادر بزرگتر از هود افتاد و از اسب پیاده شد و با کمال احترام پیش رفته ابتدا ران و بعد رکاب او را بوسید. این گذشت چنان بی سابقه بود که امیر نصر خیال کرد او را مسخره می کند. امیر اسمعیل دستور داد خیمه و خرگاه مرتبی روبروی هیمه خودش برای او اختصاص دهند. سپس رو به برادر کرده و گفت تو همان برادر بزرگتر و من همان خدمتگذار کوچکم. اگر بهارا را به من ارزانی داری منت دارم و گرنه هر چه رأی و فرمان تو باشد انجام خواهم داد. امیر نصر از رفتار برادر خود شرمنده گشت و امیر اسمعیل با احترام او را روانه سمرقند کرده و در سنه 279 امیر نصر وفات یافت. از این رو تمام ماوراء النهر در اختیار امیر اسمعیل در آمد. اگر عفو سیره انسان نباشد آنوقت شاید کینه جای عفو را بگیرد به داستان زیر توجه کنید.

در قرن ششم هجری شخصی بنام ابن سلار که از افسران ارتش مصر بود به مقام وزارت رسید و در کنال قدرت بر مردم حکومت می کرد. او از یک طرف مردمی شجاع فعال و با هوش بود و از طرف دیگر خودخواه و خشن و ستمکار. در دوران وزارت خود خدمت بسیار و ظلم فراوان کرد. موقعیکه ابن سلار یک فرد سپاهی بود به پرداخت غرامتی محکوم شد برای شکایت نزد ابی الکرم مستوفی دیوان رفت و پیرامون محکومیت خود توضیحاتی داد. ابی الکرم به حق یا نا حق به اظهارات او ترتیب اثر نداد و گفت: سخن تو در گوش من فرو نشود. ابن سلار از گفته وی هشمگین گردید کینه اش را بدل گرفت. موقعیکه وزیر شد و فرصت انتقام بدست آورد او را دستگیر نمود و فرمان داد میخ بلندی را در گوش وی فرو کوفتند تا از گوش دیگرش سر بیرون کرد. در آغاز کوبیدن میخ هر بار که ابی الکرم فریاد می زد ابن سلار می گفت اکنون سخن من در گوش تو فرو شد. سپس به دستور او پیکر بی جانش را با همان میخی که د سر داشت بدار آویختند.

امام سجاد (ع) فرمود: اگر مردی به تو از راست بدی کرد و از طرف چپ غدر خواسته به تو روی آورد تو از او قبول نموده و او را عفو نما.

ارزش صدق و راستی

راستی جزء فطرت انسان بوده و راستگو با آرامش خاطر صحبت کرده و هیچگاه لرزش در بیانش پیدا نمی شود که قرآن می فرماید:

((ولو نشاء لا رینا کم فلعرفتمهم بسیماهم ولتعرفنهم فی لحن القول)).

اگر بخواهیم نشان می دهیم ایشان را (دروغگویان را) به تو پس آنها را از سیمایشان و آهنگ گفتارشان بشناسیشان.

در جای دیگر قرآن بت پرستی و دروغ را در کنار هم ذکر کرده می فرماید:

((فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور))

از پلیدی بتها و قول باطل اجتناب کنید.

پیامبر فرمود: بر شما باد به راستی پس بدرستی که راستی نیک است و نیکی انسان را به بهشت می رساند.

قرآن می فرماید:

((یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونو مع الصّدقین))

ای اهل ایمان تقوا داشته و با راستگویان باشید.

قرآن می فرماید:

((والذی جاء بالصدّق و صدّق به اولئک هم المتقون))

آنکس که راستی آورد و راست پنداشتن آنانند پرهیز کاران.

آورده اند: زنی سیاه پوست آفریقایی پسری داشت که بیش از حد به او علاقه می ورزید شخصی از آن زن پرسید کدامیک از صفات برجسته پسر را بیشتر دوست می داری؟ زن آفریقایی اندکی فکر کرد و گفت: محبوبترین خوی این پسر نزد من آن است که هیچگاه دروغ نمی گوید.

شاعر می گوید"

از همه غم رستی اگر راستی از کجی افی بکم و کاستی

روایت است که حضرت صادق(ع) فرمود: بروزه و نماز مردم گول نخورید زیرا بسا انسان به نماز و روزه شیفته می شود تا آنجا که اگر ترک کند بهراس افتد ولی آنها را براستگویی و اداء امانت بیازمائید. همچنین امام ششم فرمود: هر که زبانش راست باشد کردارش پاک است.

یکی از اصحاب امام پنجم می گوید: نخستین بار که خدمت امام باقر(ع) رسیدم فرمود: پیش از یاد گرفتن حدیث راستگوی بیاموزید.

داستانی از شیخ عبدالقادر:

در حالات شیخ عبدالقادر در گیلان که یکی از علمای اهل سنت است آمده که گفت: من روزی با مادرم قرار بستم و عهد کردم که هرگز دروغ نگویم اتفاقاً در سفریکه از مکه به بغداد می رفتم مادرم چهل درهم به من داد و گفت برعهدهت وفادار باش.

وقتی که به همراه قافله به اراضی همدان رسیدیم جماعتی از دزدان و راهزنان بر ما هجوم آوردند و هر چه بود به سرقت بردند.

یکی از دزدان به من گفت: جقدر پول داری؟ گفتم چهل دینار آن مرد مرا نزد رئیس دزدان برد و رئیس پرسید چه داری گفتم چهل دینار.

پرسید چه باعث شد که اینگونه راست بگوئی گفتم: مادرم مرا بصدقت وادار کرد و من هم عهد کردم که راست بگویمو من هم راست گفتم تا بر خلاف عهدی که با مادرم بسته بودم نشود زیرا از کیفر خلف عهد می ترسم.

رئیس دزدها صیحه ای زد و گفت: عجب تو می ترسی که خلاف امر مادرت نکنی ولی ما خوف نمی کنیم و نمی ترسیم از خدای بزرگی که با امر او مخالفت می نمائیم.

رئیس دستور داد که هر چه از قافله برده بودند به آنها برگردانند و خودش نیز توبه کرد . دزدان گفتند که تو امیر ما بودی و در وقت دزدی و چگونه امیر نباشی در وقت توبه ، دزدان نیز به پیروی از رئیسشان برگشتند و از هر خلافی توبه کردند.

شاعر می گوید:

راستان رسته اند روز شمار

جهد کن تا از آن شمار شوی

اندرین رسته راستگاری کن

تا در آن رسته رستگار شوی

زبان پاک را حیفت بسیار

که از لوٹ دروغ آلوده سازی

اگر پا برنداری از ره صدق

سر از گردون گردان برفرازی

دهقان زاده فرانسوی :

دهقان زاده فرانسوی به جرم شرکت در شورش کمون سال 1871 در فرانسه به اعدام محکوم شده و حکم در شرف اجراست سربازان آماده شلیک هستند. دهقانزاده از افسر فرماند تقاضا می کند به او اجازه داده شود ساعت نقرهخویش را به مادرش که در آن نزدیکی زندگی می کند بدهد و باز گردد. افسر دلش به رحم آمده و به او اجازه رفتن می دهد شاید هم به این قصد که دیگر باز نگردد. اما پسر بچه پانزده دقیقه بعد بازگشته در مقابل مجریان حکم بر پای می ایستد و می گوید من آماده ام . و دوازده گلوله آن نهال نارس را بر خاک می افکند.

و باز آمده است که:

محمد عاکف شاعر معروف ترکیه عقیده داشت که مسلمان معتقد و با ایمان همیشه به وعده های خود وفا می کند او می گفت: وعده ای که داده شد بایستی وفا کرده شود اگر به کسی در ساعت چهار وعده ملاقات داده ای در چهار روزه دقیقه رفتن گناه است.

در سالهای اولیه مشروطیت روزی که برفی به قد آدمی به زمین نشسته بود و هیچ وسیله نقلیه ای کار نمی کرد عاکف به هر وسیله ای اتفاقا از عبور کرد و از آنجا تا چایا پیاده به خانه رفت زیرا قبلا در آن روز به او وعده ملاقات داده بود. وقتی که به آنجا رسید نیمی از بدنش از برودت یخ بسته بود. با وجود این به صاحبخانه گفت: برای نیامدن من مانع برف کافی نیست بلکه مرگ لازم بود زیرا گفته بودم که خواهم آمد.

از رسول خدا(ص) سؤال شد کدام فرد از همه مردم افضل باشد فرمود: کسیکه راستگو و محمودالقلب باشد به عرض رسانیدند راستگو معلوم باشد اما محمودالقلب کدام باشد فرمود: هر که در او غل و غش و حسد نبود.

آمده است که یکی از دوستان امام صادق(ع) به وی گفت: من می خواهم مشغول تجارت و کاسبی بشوم خواهش می کنم در حق من دعا کنید. امام فرمود: تو را به راستگوئی سفارش می کنم و هرگز دروغ مگو و عیب کالای خود را از مشتری پنهان مدار و مردم را مغبون نکن و راضی مباش بر مردم مگر به آن چیزی که برای خودت می خواهی .

حق بده و حق بگیر زیرا تاجر راستگو در قیامت در صف سفیران می باشد و هرگاه می خواهی سفر کنی استخاره کن و دعا زیاد بخوان ، خداوند به کار تو برکت دهد.

یکی از حکمرانان روزی تصمیم گرفت شخصا به زندان رفته و از نزدیک وضع زندان را ببیند و از آنها سؤالاتی کرده بی گناهان را آزاد کند و سرگذشت آنها و حرفه آنها را از خودشان جویا باشد.

بندیان همه خود را بی گناه معرفی کردند. یکی سوگندها خورد که او را بی گناه گرفته اند دیگری از بی تقصیری خود سخن ها گفت اما دیگری اعتراف کرد و تقصیرات خود را بر شمرد و از آنها اظهار پشیمانی کرد. حکمران گفت اینطور که معلوم است این اشخاص به کلی بی گناه و بیتقصیرند و از صالحان و نیکانند و فقط این یک نفر خود به بدی و بزهکاری خود اعتراف دارد و صلاح نیست که با وجود یک نفر دیگران نیز با همنشینی وی فاسد شوند.

دستور داد این یک نفر گناهکار را از آنها جدا نموده و او را آزاد نمایند.

سخن امام صادق(ع) درباره راستگوئی:

از امام صادق(ع) است که : مردم را با قلب راستگو و درستکار خود براه خیر دعوت کنید تا آنان از شما جدیت و راستی و پرهیزگاری را مشاهده نمایند.

سپس حضرت به یکی از یارانش فرمود: بین علی (ع) چه عمل انجام داد که بدانوسیله آن مقام و موقعیت را نزد رسول خدا(ص) بدست آورد تو هم همان عمل را انجام بده سپس عمل علی (ع) را اینطور تشریح فرمود:

فرمود: علی (ع) به سبب سخن راست و اداء امانت بدان منزلت نائل آمد.

خداوند در قرآن می فرماید:

((وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ))

بدون هیچ شک و شبهه ای خدای متعال از احوال راستگویان و دروغگویان با خبر است.

پیامبر(ص) فرمود: هر که راستگو تر است سخن مردم را زودتر باور می کند و هر که دروغگو تر است بیشتر مردم را دروغگو می شمارد.

ارزش صبر و استقامت

از خصوصیتی که اگر تحصیل شود مصیبتها و سختی ها را برای انسان آسان می نماید صبر است و این صفت اگر درست بکار گرفته شود به اهرمی تبدیل می شود که سنگینترین موانع و بزرگترین مشکلات را با سهولت برطرف می سازد و در یک جامعه بدبخت کلید همه خوشبختی ها به شمار می آید.

قرآن کریم در بیشتر از 70 آیه از صبر و صابران یاد کرده که از جمله آنها آیه سوره والعصر است که می فرماید:

((بسم الله الرحمن الرحيم والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر))

قسم به عصر که انسان در زیانکاری است مگر آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده و وصیت به حق و صبر نمایند. و یا در آیه دیگر می فرماید:

((و بشر الصابرين الذين اذاصابتهم مصيبة قالو : انالله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمه و اولئك هم المتهدون))

بشارت بده صابران را آنانکه هرگاه مصیبتی می بینند می گویند انالله وانا اليه راجعون ایشان که خداوند بر آنها صلوات و رحمه می فرستد و اینها هستند هدایت شده گان.

پیامبر فرمود:

((الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر))

ایمان دو نیمه دارد نیمی صبر و نیمی شکر است.

انسان در دوران زندگی محدود خود با دشواریها و سختیها و موانع فراوانی بر خورد می کند که صب یعنی در برابر همه این موانع مقاومت ورزیدن و با اراده و عزمی استوار از آنها گذشتن.

صبر توصیه همه پیامبران و رهبران حقیقت است به جانشینان.

امام پنجم (ع) می فرماید: زمانی که لحظه وفات پدرم فرا رسید مرا به سینه خود چسبانیده فرمود:

وصیت می کنم به تو به آنچه که پدرم در حین وفاتش به من وصیت کرد و او رهم به آنچه پدرش حسین وصیت کرد که ای فرزند صبر بر حق کن اگر چه تلخ باشد.

شاعر می گوید:

(سأصبر حبی يعلم الصبب اننی صبرت علی شئی امر من الصبر)

آنچنان صبر می کنم تا صبب بداند که من صبر نمودم بر چیزیکه از صبب تلخ تر بوده است.

داستانی از اصمعی :

اصمعی که مرد متمکن و وزیر مأمون بود نقل می کند:

روزی به شکار رفتم در بیابان بی آب و علفی گم شدم . تشنگی مرا از پای در آورده بود. خیمه ای در وسط بیابان دیدم . به طرف آن رفتم دیدم یک زن جوان در خیمه نشسته . به او سلام کردم و از او تقاضای آب کردم رنگش پرید و سپس گفت در خیمه آب هست و لی اجازه ندارم از آن به تو بدهم ولیمقداری شیر برای ناهار دارم این را به تو می دهم شیر را به من داد طولی نکشید که سیاهی از دور پیدا شد . این زن تا متوجه آن سیاهی شد ظرف آب را برداشت و بیرون از خیمه منتظر ماند . دیدم پیرمرد سیاه و لنگی که شوهر این زن بود با شترش آمد.

زن به استقبال شوهر خود رفته بود اورا نشاند و پاهایش را شست و بسیار احترامش کرد ولی هر چه زن محبت و خوش اخلاقی میکرد مرد بدخلقی می نمود و هر چه خستگی داشت سر آن زن تافی می کرد. هر چه زن با ملاطفت برخورد می کرد شوهرش تند و خشن با او سخن می گفت این منظره عجیب را نتوانستم تحمل کنم و حاضر شدم از سایه خیمه به زیر آفتاب سوزان بروم اما صحنه برخورد این زن و شوهر را نبینم از خیمه بیرون رفتم مرد به من اعتنا نکرد ولی زنش جهت احترام مرا مشایعت کرد وقتی این احترام را از زن جوان دیدم به او گفتم حیف از جوانی و جمالت نیست جوانی و جمال و اخلاق خود را در ازای چه چیز در اختیار این مرد گذاشته ای ؟ او نه جوان است و نه با جمال و نه ثروتی دارد پس چرا اینقدر در مقابل او تواضع می کنی و به او احترام می گذاری.

زن با شنیدن این حرف سخت بر آشفت و گفت افسوس بر تو که با این که وزیر مملکت اسلامی هستی با این سخنان پوچ می خواهی محبت همسرم را از دلم بزدائی چرا سخن چینی می کنی ؟

اصمعی می گوید: من که از این سخنان متحیر شده بودم با نصیحت او روبرو شدم که می گفت : روایت از پیامبر اکرم شنیده ام و می خواهم به این روایت عمل کنم تا با ایمان کامل از دنیا بروم . حضرت در آن روایت این چنین فرمود:

(ایمان نصف الشکر و نصف الصبر)

سپس افزود دنیا چه خوب و چه بد چه تلخ و چه شیرین می گذرد . ولی مهم این است که انسان با ایمان از دنیا برود . دنیا پل رسیدن به آخرت است و سرائی که همیشه باقی و محل قرار است آخرت است . اینجا جای مردن و رفتن است و آنجا محل قرار و ثبات و جاودانگی است.

شاعر می گوید:

صبر بهتر مرد را از هر چه هست

تا تواند بر در شادی نشست

گوشمال نفس تو صبر ست و بس

جوهر عقلست صبرای بوالهوس

پیامبر(ص) از قول خداوند فرمود: اگر به بنده ای از بندگانم مصیبتی در بدنش یا مالش یا فرزندش تقدیر نمودم و او هم با صبر جمیل از این مصیبت استقبال نمود حیا می کنم روز قیامت اینکه نصب کنم برای او میزانی و یا دیوان حسب و کتابی را برای او باز نمایم.

معصوم(ع) فرمود: صبر نسبت به ایمان مثل سرنسبت به بدن است.

اقسام صبر و استقامت:

صبر سه نوع است:

صبر بر طاعت خداوند: یعنی انسان بر عمل کردن به واجبات و ترک محرمات صبور باشد انسان باید ساعتی را صرف مقدمات نماز از طهارت و غیره کند و در حال نماز هم توجه خود را به همین نیت مشغول بدارد و یا در روز ساعاتی متوالی از خوردن و آشامیدن اجتناب کند و تا افطار صب کند و با وجود آب گوارا و غذای مطبوع بر بشنگی و گرسنگی صبر کند و یا در حج رنج سفر و دوری از وطن را بر خود هموار کند و دری میان گروهی نا آشنا مبالغی از مال و عمر را صرف نماید و یا در امر به معروف و نهی از منکر چه خون دلها که باید بخورد و همه اینها به صبر احتیاج داد البته این عبادات برای اهلش سخت نیست بلکه شیرین نیز است همانطوریکه در روایت است که وقت اذان پیامبر(ص) به بلال می فرمود: (ارحنا یا بلال) ما را راحت و مسرور کن ای بلال.

دوم صبر در برابر معصیت است. در انسان بطور طبیعی تمایلات و کششهایی است که مانند خودخواهی و فرزند دوستی و مال طلبی و قدرت طلبی و تمایلات جنسی و غیره اگر فرد بی قید و شرط در مقابل آنها تسلیم شود انسان گمراه گردد لذا جهت به کمال رسیدن انسان دستوراتی برای تعدیل این غرایز به انسان صادر فرموده است که اگر خوب به این اوامر عمل شود سعادت به جامعه بشری رو می آورد.

پیامبر(ص) فرمود: روزی بر مردم می آید که کسی به پادشاهی نمی رسد مگر با قتل و ستم و ثروتمندی به پول نمی رسد مگر با غضب و بخل و کس به عزت و محبت نمی رسد مگر با خارج شدن از دین و متابعت هوی نفس پس کسیکه آن زمان را درک کند پس اگر صب کند بر فقر در حالیکه بر ثروت قدرت دارد و صب کند بر دشمن در حالیکه قدرت بر عزت و محبت دارد و صب کند بر خواری در حالیکه بر عزت قدرت دارد خداوند ثواب 50 راستگو را در راستیشان به او عنایت می کند.

سوم صبر در مقابل مصیبت است به قول رودکی: فضل و بزرگمردی انسان را در هنگامه بلا می توان آزمود.

انسان صبور در مقابل با مصائب متانت و شخصیت انسانی خود را از دست نداده و دست و پای خود را در برابر حادثه گم نمی کند و مصیبت او را دلمرده و بی نشاط نمی سازد و پای او را از حرکت باز نمی دارد.

علی(ع) فرمود: کسیکه بر مرکب صبر سوار شود به میدان پیروزی وارد می شود.

شاعر می گوید:

تا که نامش ز اولیاء نکنیم	ما بلا بر کس عطا نکنیم
ما به هر کس گهر عطا نکنیم	این بلا گوهر خزانه ماست

بعضی از فوائد صبر و استقامت:

از جمله فوائد صبر در مقابل مصیبت این است که صبر ذخیره نشاط روحی را حفظ می کند و اراده انسانی را نیرومند می سازد.

امام صادق(ع) فرمود: شدید ترین مردم از نظر مبتلا به مصیبت شدن پیامبران سپس آنهاییکه پیروان آنان بودند که هر چه نزدیکتر به پیامبر بودند بلا بیشتر داشتند.

علی (ع) فرمود: صبور به پیروزی می رسد اگر چه زمان طولانی شود. حکماء گفته اند شخص بی صبر مانند سرباز بدون زره و سلاح است. در کتاب پند تاریخ آمده کسانی که از علماء مشهور ادبیات عرب است گفت: در ایام تحصیل روزگار بفقیر و تنگدستی می گذراندم هر بامداد هنگام اذان صبح لباسی پوشیده بمدرسه می رفتم، در رهگذر من مرد بقال فضولی بود هر روز به من می گفت: ای هرزه گرد کجا می روی این شغل بیهوده را واگذار بکاری پرداز که قوت لایموت از آن پیدا شود. در آن مدت روزی گفت: هنوز وقت آن نشده که این کاغذ پاره ها را در چاله ای بریزی و آب بر آن بیندی تا سبز شود.

من با سرزنش های او از کار دلسرد نشدم. به آزار و اذیت او صبر کردم تا در رشته های مختلف علم بدرجه بلندی رسیدم اما چنان پریشان بودم که قدرت تهیه لباسی نداشتم. در مجاورت خانه ما شخصی می نشست که او هم مرا می رنجاند روزی از خانه بیرون آمدم مشاهده کردم بر سر کوچه کوشکی ساخته که راه را تنگ نموده شخص سواره از آنجا نمی تواند عبور کند. گفتم در اینراه من هم حق دارم چرا این کوشک را ساخته ای گفت: هر زمان هودج تو خواست از اینجا عبور کند بگو تا خراب کنم. من به این طعنه ها صبر کردم یک روز در منزل ایستاده بودم کاردار امیر براه آمد گفت: امیر مرا از پس شما فرستاده گفتم بمن چکار داری با این وضع لبس از حضور در مجلس امیر پوزش می خواهم. کاردار رفت. بعد از ساعتی برگشت. جامه ای قسمتی با هزار مثقال طلا برایم آورد گفت این جامه را بپوش و زودتر به مجلس امیر بیا من بموجب دستور عمل کردم. همینکه چشم امیر بمن افتاد گفت خلیفه امر کرده برای تعلیم فرزندانش امین و مأمون تو را به بغداد بفرستم.

در همان روز و سائل کرحت را آماده کرد و رهسپار شدم وقتی وارد خدمت خلیفه شدم امین و مأمون را برای آموزش آوردند. هنگام شروع در تعلیم طبقاتی زرافشانند در آنروز چندان طلا جمع کردم که هرگز تصور چنین مقداری را نمی کردم. هر ماهی ده هزار دینار نیز حقوق مقرری را تعیین کردند. مدتی گذشت یک روز هارون گفت میل دارم امین و مأمون بمنبر روند خطبه بخوانند گفتم در این فن آنها را یگانه روزگار کرده ام روز جمعه امین بمنبر رفت خطبه نیکوئی انشاء نموده در آنروز امراء و اعیان دولت طبقاتی زرافشانند. برای من اموال نامحدودی گرد آمد هارون نیز جایزه بزرگی داد. اینک هر آرزویی داری بخواه گفتم از دولت خلیفه مرا آرزویی نمانده اما می خواهم اجازه فرمائید ببصره رفته و بستگان خود را بینم تا الطاف خلیفه را درباره ام مشاهده نمایند دو مرتبه باز می گردم هارون بعد از اجازه بوالی بصره دستوری نوشت که باید جمیع اعیان از من استقبال کنند هفته ای دو بار فرماندار با اعیان شهر دیدندم باینکه همینکه ببصره رسیدم جمعیت زیادی با استقبال آمدند با همان جمعیت که پیاده بودند بطرف خانه خود رفتم هودچی زرنگار برایم ترتیب داده بودند. چون بکوشک آن همسایه رسیدم هودج رد نشده امر کردم که کوشک را خراب کنند بعد از اینکه برای دیدار آشنایان نشستم همان مرد بقال با جمعی دیدندم آمد. و هدیه ای هم آورده بود. تا چشمم به او افتاد گفتم دیدی آن کاغذ

پاره ها چه درخت سبزی شده چه ثمره ای بار داد. بقال پوزش خواست و بنادانی خود اعتراف کرد.

داستانی از امام علی (ع):

در کتاب پند تاریخ آمده که روزی علی (ع) داخل مسجد شد به شخصی فرمود استر مار بگیر و نگه دار تا من برگردم همینکه آن جناب وارد مسجد شد مرد دلجام استر را برداشت و رفت. علی (ع) پس از پایان کار خود بیرون آمد دو درهم در دست داشت می خواست به آن مرد بدهد دید استر ایستاده و لجام بر سر او نیست. دو درهم را به غلام خود داد تا از بازار لجامی خریداری کند غلام در بازار همان شخص را دید که لجام را بدو درهم فروخته بود آنرا خرید و خدمت حضرت آورد علی (ع) فرمود: بنده بواسطه عجله و ترک صبر روزی خود را حرام یم کند و بیشتر از آنچه مقدر شده به او نخواهد رسید

. امام صادق (ع) فرمود: آزاد مرد در تمام شئون زندگی آزاد از هوی نفس است. اگر پیش آمد ناگواری به او روی آورد با عزمی استوار شکیبایی می کند. سیل اندوه و مصیبتها در ارکان او شکست ایجاد نمی نماید اگر چه برده و بنده دیگری شود زیر دست گردد و نعمت سرشار او به تنگدستی مبدل شود چنانچه به آزادی یوسف صدیق (ع) زیانی نرسید اگر چند روزی بنده و زیر دیت گردید. تاریکی و وحشت چاه نیز او را نیازارد. در مقابل این گرفتاری خداوند بلطف خود همان سلطان ستمگر را که مالک یوسف بود فرمانبردارش قرار داد و او را برسالت برانگیخت و بواسطه آن بزرگوار امتی را مشمول رحمت خویش قرار داد. شکیبایی کنید و روحی بزرگ داشته باشید تا آماده برای صبر کردن باشد.

امام صادق (ع) فرمود: برای بنده مقامی است در نزد خدا که می رسد به آن با عملش بلکه خداوند او را مبتلا می کند یا به مرضی در جسمش یا به صیبت در مالش یا در فرزندش پس اگر صبر کرد به آن درجه می رسد.

تحمل و صبر در برابر بلیات:

پیامبر اکرم (ص) دختری را خواستگاری کرد. پدر دختر شروع به تعریف دختر خود نمود و امتیازات او را می شمرد. از آن جمله گفت این دختر از زمان تولدش بیمار نشده حضرت از مجلس برخاست و قطع کلام خود نمود سپس فرمود: خیری در چنین موجودی نیست که مانند گور خرم بیمار نشود. مرض و بلا تحفه ایست از جانب خدا بسوی بنده که اگر از یاد او غافل شده باشد آن پیش آمد او را متوجه سازد.

امام موسی کاظم (ع) فرمود: مصیبت برای صبر کننده یکی و برای شخص بی تاب دو تا به شمار می آید.

امام پنجم (ع) فرمود: سخت ترین بیتابی و کم صبری ناله کردن و لطمه به سر و سینه زدن و موی کندن است و هر کس ناله بر پاکند شکیبائی از دست داده و به بیراهه رفته است.

ارزش شجاعت و دلاوری

آورده اند که شجاعت فضیلتی است بین گستاخی و بزدلی و کسیکه از ترس و وقاحت بر کنار باشد از فضیلت شجاعت برخوردار است و به طور کلی قدرتهای روحی عامل اصلی تعالی انسان است و در صحنه زندگی هر کس روحیه ای نیرومندتر داشته باشد موفقیتش درخشانتر است.

روایتی است که :

((ان الله يحب الشجاع))

خداوند آدم شجاع را دوست دارد.

گفته اند یکی از مبارزان عرب پیر شده بود و با وجود ضعف پیری قوت دل داشت روزی می خواست که سوار شود دو نفر بازوی او گرفتند تا سوار شد. بی ادبی طعنه زد که از این شخص چه کار می آید در حالیکه دو نفر باید او را سوار کنند پس شجاعت او چه خواهد شد. آن پیر مرد سخن او را شنیده و گفت آری دو نفر باید که او را سوار کنند اما هزار نفر باید او را پائین آورند.

شجاعت و دلیری یکی از مسلمین صدر اسلام که اسیر شده بود:

در زمان خلیفه دوم که سپاه اسلام در سوریه با قشون روم می جنگید در نبرد (قیساویه) عبدالله بن حدافه افسر رشید اسلام با هشتاد سرباز به دست رومیان اسیر شد. وقتی آنها را نزد فرماند سپاه روم بردند به عبدالله پیشنهاد کرد به کیش نصاری

درآید و مسیحی شود. عبدالله پیشنهاد فرمانده نصاری را رد کرد. فرمانده سپاه روم می دید که اگر این افسر رشید نصرانی شود و از دین اسلام برگردد بقیه اسیران مسلمین هم از وی پیروی نموده مسیحی می شوند و این خود پیروزی بزرگی برای سپاه روم خواهد بود.

فرمانده روم دستور داد عبدالله را به چوبه دار بستند تا او را تیر باران کنند ولی عبدالله بر روی چوبه دار و مقابل تیراندازان دشمن با خونسردی و رشادت رومیان را می نگرست و احساس هیچگونه ناراحتی نمی کرد. فرمانده گفت او را پائین آورید سپس به فرمان وی دیگ بزرگ مسی آوردند و پر از آب نمودند و زیرش را روشن کرده تا کاملاً بجوش آمد آنگاه رو به عبدالله کرده و گفت:

اگر به دین ما نگروی تو را در این دیگ جوشان می افکنم و چون عبدالله ایستادگی نشان داد به دستور فرمانده رومیان یکی از سربازان اسیر مسلمان را آوردند و به میان دیگ افکندند و چندان نگاه داشتند تا پیش روی عبدالله پخت و گوشت و استخوانش جدا شد سپس مجدداً به وی پیشنهاد کردند به کیش نصاری در آید تا از این شکنجه دردناک نجات یابد. عبدالله همچنان پایداری نموده و از قبول پیشنهاد رومیان امتناع ورزید. به دستور فرمانده رومیان عبدالله را نزدیک بردند تا به میان دیگ جوشان بیفکنند عبدالله از شنیدن این دستور گریست.

رومیان شدی کنان گفتند سرانجام افسر مسلمان ناتوان شد و از سرنوشت خود می گرید. فرمانده دستور داد عبدالله را برگردانند شاید اکنون که به زانو در آمده حاضر شود به کیش نصاری درآید و تن به پیشنهاد آنها بدهد. ولی عبدالله رو به فرمانده رومیان کرد و با سخن گيرائی که حاکی از عزم و اراده محکم او بود گفت:

گمان مکن از این که دستور دادی که مرا به میان دیگ بیفکنند عاجز شده و گریستم نه موضوع این نیست. من چون دیدم هم اکنون در راه خدا به چنین سرنوشت دردناکی مبتلا می شوم که نزد خداوند پاداشی بزرگدارد گریستم و افسوس خوردم که چرا یک جان دارم و پیش خود گفتم ای کاش صد جان داشتم که بدین گونه در راه خدا و دین مقدس اسلام نثار کنم.

فرمانده روم که می دید سخنان عبدالله ناشی از صداقت و ایمان قوی اوست از این که این مرد در مقابل دیگ جوشان قرار گرفته و مرگ را در یک قدمی خود می بیند و با اینوصف چنین سخنانی به زبان می آورد در شگفت ماند و در دل به وی آفرین گفت و خواست که بهانه ای پیدا کند و از کشتن این افسر شرافتمند و از جان گذشته و شجاع در گذرد.

فرمانده رومی به رسم پادشاهان و سران و فرماندهان نصاری روم به عبدالله گفتند: نزدیک بیا و سر مرا ببوس تا تو را آزاد کنم. بوسیدن سر پادشاهان و فرماندهان و امرای نصاری نشانه ذلت و خضوع در برابر او بود. عبدالله که این مطلب را می دانست گفت: نه نمی بوسم و تن به ذلت نمی دهم و آبروی مسلمانان را نمی برم.

فرمانده روم گفت پس به کیش ما در آی تا یکی از دختران خود را به همسری تو در آورم. عبدالله گفت: مسیحی نمی شوم و دخترت را هم نمی خواهم. فرمانده گفت: اگر به پیشنهاد من تن در دهی تو را در ملک و مقام خود سهم خواهم کرد. عبدالله گفت: این را هم نمی خواهم. فرمانده نصاری که از سرسختی این افسر شجاع مسلمان در برابر اطرافیان خود ناراحت و خشمناک شده بود و می خواست هر طور شده عبدالله را حاضر کند تن به این کار بدهد یا سر او را بوسد گفت: اگر سر مرا بوسید هم خودت و هم اسیران مسلمین را آزاد می کنم.

عبدالله بن حذافه که با چشم خود دید که چگونه رومیان یکی از سربازان اسیر مسلمان را زنده در میان دیگ روغن زیتون چوشیده افکندند تا به کلی پخته و اعضای بدنش از هم متلاشی شد از شنیدن آزادی بقیه اسیران شاد شد و با شور و شوق از فراند رومی پرسید: آیا همه اسیران را که هشتاد سرباز هستند یکجا آزاد می کنی فرمانده گفت: آری. عبدالله گفت: به این شرط حاضرم سپس جلو رفت و سر فرمانده را بوسید و او نیز چنانکه قول داد در عوض شجاعت فرمانده اسلام همه اسیران را آزاد ساخت.

عظمت شجاعت امام علی(ع):

وقتی که حضرت علی (ع) به میارزه عمرو بن عبدود رفت و او را کشت شخصی از حضرت سؤال کرد آیا نترسیدی که مبارزه چنین شخصی رفتی فرمود: چگونه از غیر خدا بترسد کسی که جز خدا احدی را به اندازه یک چشم بر هم زدن نپرستیده است.

شجاعت شهید سید حسین مدرس:

در باره مرحم شهید سید حسین مدرس نقل می کنند: روزی بمناسبت عید مردم دسته دسته به دیدار او می آمدند در این میان شخصی عینکی که ظاهر ا مأمور دولت بود آمد و به مدرس گفت: رضا خوان امر کرده اند که مردم دو نفر دو نفر به دیدار شما بیایند مدرس با عصبانیت فرمود: بیخود کرده چنین دستوری داده و به خدمتکار خودشان دستور دادند او را از خانه بیرون نمودند.

نقل می کنند در زمان طاغوت روزی سید مصطفی خمینی در باغی نشسته بودند که سرهنگی بدون اجازه وارد باغ شده و قصد استفاده از باغ را داشت ولی سید مصطفی بلند شده و یقه سرهنگ را گرفته و او را با زور از باغ بیرون نمود. در حالیکه زمان زورمندی این اشخاص نظامی بود.

ارزش حلم و برباری

از خلق و خوی خوبان و نیکان حلم داشتن و بردباری کردن است. قرآن می فرماید:

((و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما))

افراد مؤمن کسانی هستند که هر گاه افراد جاهل با آنان تکلم نمایند سلام کرده و اعتنایی نیم نمایند.

از علی (ع) پرسیدند: قویترین و داناترین شخص کیست؟ فرمود: هر که حلیم تر است. پرسیدند: حلیم ترین مردم کیست: حلیم ترین مردم کیست؟ فرمود: آنکه هرگز به غضب نیاید.

حلم خواجه نصیر طوسی:

درباره خواجه نصیر طوسی می نویسند که یکنفر جاهل نامه ای به او نوشته و او را سگ خطاب کرده بود. شیخ طوسی در جواب نوشت شما مرا سگ دانسته اید ولی من هر چه فکر کردم که چه چیزم به سگ می برد نفهمیدم من دو پا دارم ولی سگ چهار پا دارد او دندانهای تیزی دارد که استخوان را خرد و نرم می کند اما دندانهای من از کار هم افتاده ایت سگ پشم دارد من ندارم. و با این جواب آن شخص را شرمنده و پشیمان نمود.

شاعر گوید:

بردباری خزینه خرد است

هر که را حلم نیست دیو و دد است

دیو بند است اگر دانی

عضب از دست اوست زندانی

یا

سبب تقرب و جمال آمد حلم سرمایه کمال آمد

مومیائی هر شکسته دلست حلم شادی فزای هم خجلست

داستانی زیبا از یک پیامبر(ص):

در روایت است که به یکی از پیامبران از طرف خداوند باطن بعضی از امور را نشان دادند به اینصورت که به او گفتند فردا که به صحرا می روی نخستین چیزی را که دیدی باید بخوری پس به صحرا رفت و نخستین چیزی که مشاهده کرد کوه بزرگی بود تعجب کرد چگونه می شود کوه را خورد بعد با خود گفت من مأمورم که این کار را بکنم پس تا هر اندازه که بتوانم انجام می دهم شدن یا نشدن آن با من نیست پس با این تصمیم قدم پیش گذاشت هر گامی که بر می داشت کوه کوچکتر می شد تا وقتی که نزدیکش رسید دید به اندازه لقمه کوچکی گردید آنرا گرفته و در دهان گذاشت دید از عسل شیرینتر و گواراتر است بعد به او فهماندند که این کوه خشم و غضب است که نخست تحمل کردنش برای انسان مشکل ولی با حلم و بردباری آسان بلکه لذت بخش می شود.

انوشیروان از بزرگمهر پرسید: که حلم چیست. گفت: نمک خوان طعام است چه حروف آنرا چون برگردانند ملح میشود.

چنانکه هیچ طعامی بدون نمک مزه ندهد هیچ اخلاقی بی حلم جمال ننماید انوشیروان گفت: علامت حلم کدام است گفت: حلم را سه نشانه است یکی آنکه اگر ترش روئی سخت گو با او سخن تلخ در میان آرد او در برابر آن جواب شیرین بر زبان راند و اگر بفعل و کاری نیز او را برنجاند در جواب آن با او احسان نماید .

با تو گویم که چیست غایت حلم

هر که زهرت دهد شکر بخشش

هر که بجزا شدت جگر بجفا

همچون کان کریم زر بخشش

کم مباش از درخت سایه فکن

هر که سنگت زند ثمر بخشش

علامت دوم آنست که در عین آنکه آتش خشم زبانه زدن گیرد و صولت غضب و سطوت آن به انتها رسد خاموش گردد و این دلیل اطمینان دل و تسکین روح است.

نشانه سوم فرو خوردن خشم است اگر کسی در واقع مستحق عقوبت باشد.

در اخبار آمده است که از حضرت عیسی سؤال کردند که سخت ترین همه چیزها چیست؟ جوابداد که خشم خداوند گفتند بچه چیز از غضب الهی ایمن میتوان شد. فرمود: که به ترک غضب خویش.

بزرگی از کوچه گذشت از پشت بام خانه یا مقداری خاکروبه بر سرش ریختند سربلند کرده و گفت خداوندا ترا سپاس می گویم که بر سر پرگناهم که سزاوار سنگ است بجایش خاک نرم زیختی.

سخاوت

از صفات خوب و پسندیده برای یک مسلمان گشاده دستی و بخشنده بودن است و این میسر نمی شود مگر برای کسانی که دنیا برای آنان وسیله ای است برای رسیدن به درجات اخروی و دوستی و محبت دنیا در دل آنان ناپایدار است لذا می توانند با رحتی در راه خدا به مخلوق ببخشند و از مال و ثروت خود بگذرند.

قرآن می فرماید:

((وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْمَةً فَاُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ))

مؤمنین کسانی هستند که دیگران را بر خود ترجیح داده و ایثار کرده ولو اینکه خود نیاز دارند و کسیکه از بخل خود را نگهداری نماید جزو کسانی است که رستگارند.

پیامبر (ص) فرمود: سخاوتمند به خدا و بهشت و مردم نزدیک است و از آتش دور می باشد و بخیل از خدا و مردم و بهشت دور بوده و به جهنم نزدیک است و جاهل بخشنده بهتراست نزد خدا از عابد بخیل.

همچنین حضرت رسول (ص) فرمود:

((الجنة دار الاسخياء))

بهشت منزل سخاوتمندان است.

سخاوت کن که هر کس کو سخی بود

روا نبود که گویم دوزخی بود

سه نفر سخاوتمند:

هیثم بن عدی گفت: سخ نفر درباره سخاوتمندان اسلام مجادله کردند. یکی گفت در عصر ما سخی ترین مردم عبدالله بن جعفر است. دیگری گفت: عرابه اوسی سخی ترین است. و مومی قیس بن سعد بن عبادہ را ترجیح داد. وقوع این مجادله در مکه بود. گفتند امتحان این کار اشکالی ندارد هر کدام پیش کسیکه او را سخی ترین میدانند برود و از او چیزی بخواهد تا ببینیم چه می دهد. آنگاه قضاوت کنیم. طرفدار عبدالله بن جعفر درب خانه او رفت. موقعی رسید که عبدالله می خواست سوار شتر بشود گفت ای پس عموی پیغمبر (ص) من راه مانده ام و غریب این بلادم بمن کمک کن. بلا فاصله عبدالله از شتر به زیر آمده و گفت سوار این شتر شو و هر چه در میان خورجین است بردار این شمشیر مرا نیز که از شمشیر های علی بن ابی طالب (ع) است بگیر. شتر را بگرفت در میان خورجین چهار هزار دینار و چند ردای خز بود و موضوع مهمتر در این عطا شمشیر علی (ع) بود. هواداران قیس بن سعد پیش او رفت در آنموقع او در خواب بود کنیزش گفت قیس خوابیده چه می خواهی جوابداد غریبی هستم که به وسیله بازگشت بوطن ندارم کنیز اظهار نمود حاجت تو ارزش بیدار کردن قیس را ندارد برو در جایگاه شتران ما به این علامت و نشانی شتری با لوازم و یک غلام بگیر و بوطن خود برگرد گفته کنیز را انجام داد و لحظه ای بعد با خوشحالی پیش رفقای خود بازگشت.

نفر سوم پیش عرابه اوسی رفت وقتی رسید که عرابه تکیه بدو غلام خود کرده چون بینایی خود را از دست داده بود. پس این شخص تقاضای کمک کرده و گفت مردی بینوایم، عرابه گفت این دو غلام را بگیر. افسوس حقوق لازم برای عرابه مالی نگذاشته. آنمرد گفت من این دو غلام را نمی گیرم زیرا اینان اکنون راهنمای تو هستند عرابه اظهار داشت اگر نگیری آزادشان می کنم پس دست بدیوار گرفته و بطرف منزل خود بازگشت آنمرد غلامهای عرابه را پیش رفقای خود

آورده جریان را شرح داد . ثابت شد این چند نفر براستی سخی ترین مردم زمانند سپس هر سه نفر متفقا حکم به افضلیت عرابه کردند زیرا او با آنکه احتیاج داشت بخشید.

علی (ع) فرمود: قوت بدن غذا خوردن هست و قوت ارواح طعام دادن به مردم است.

چو خوردی طعام قوت تن شد

چو دادی قوت روح اندر بدن شد

چو خوردی اندرین عالم فنا شد

چو دادی اندر آن عالم بقا شد

سخاوت حاتم طائی:

آمده است: به حاتم طائی گفتند از بسیاری کرم اسراف کردی:

((ولا خیر فی السرف))

خیری در اسراف نیست.

حاتم فوراً کلمات را مقلوب فرمود که:

((لا سرف فی الخیر))

در خیر اسراف نیست.

اگر کسی بر ضای خدای عزوجل

هزاره بدره ببخشد هنوز کم باشد

و گر برای هوی نیم دانگ خرج کند

یقین بدان که به اسراف متهم باشد

درباره حضرت ابراهیم(ع) گفته اند که روزها روزه داشته و برای افطار گوساله ای را ذبح نموده و طعام می کرد و وقت افطار در ب خانه منتظر مهمان می شد و تا مهمان بر او وارد نمی شد افطار نمی فرمود. همچنین در باب پیامبر گرامی اسلام (ص) آمده است که: شخص عربی پیش پیامبر آمده و ردای حضرت را گرفته و کشید بطوریکه اثر کشیدن ردا بر گردن حضرت نمودار شود. سپس حضرت گفت: یا محمد به من از اموال خدا که در نزد توست بده پس حضرت به او نگاه کرده و تبسم نموده و دستور دادند که به او مالی بدهند. علی (ع) درباره سخاوت پیامبر اسلام(ص) فرمود: رسول خدا کریمترین مردم در دادن مال بود.

پیامبر(ص) فرمود: من ادب کرده خدا بوده و علی ادب کرده من است . خداوند مرا امر نمود به سخاوت و نیکی و نهی کرد مرا از بخل و ستم و مبعوضترین چیز نزد خدا بخل و بداخلاقی است. از جابر انصاری است که هر کس از پیامبر تقاضایی می کرد جواب نه از حضرت نمی شنید.

روزی مردی اعرابی وارد مدینه شده پرسید سخاوتمند ترین مردم مدینه کیست؟ امام حسین(ع) را به او معرفی نمودند و به محل حضرت راهنمایش کردند عرب وارد مسجد شده آنجناب را در حال نماز دید ایستاد و چند شعر خواند به این مضمون (اینک ناامید نشده آنکه بتو امید داشته و کوبه در خانه ات را به امید بخشش کوبیده تو سخاوتمند و پشتیبان بیچارگانی پدرت نابود کننده فاسقین بود اگر نبود راهنمای پدر و جدت پیکر ما را جهنم فرا می گرفت.)

امام حسین(ع) نماز را تمام کرده بقنبر فرمود از مال حجاز چیزی باقی مانده عرضکرد چهار هزار دینار موجود است. دستور داد بیاور کسی که سزاوارتر به آن بوده رسید. وقتی دینارها را حاضر نمود امام (ع) دو برد خود را از تن در آورده پولها را در آنها پیچیده و بواسطه شرم و حیا دستش را از شکاف درب خارج نموده به اعرابی تقدیم کرد و این شعر را خواند:

بگیر این مقدار را و من از تو پوزش می خواهم . بدان نسبت به تو مهربانم که اگر در فردای آینده وسیله ایستادنی ما را بدست آید ثروت سرشاری بر تو ریزش خواهد کرد اما گذشت زمان خیلی تغییر پذیر است انک دست ما از نظر مالی گشاده نیست.

اعرابی پول را گرفته شروع بگریه نمود . امام فرمود شاید آنچه که دادیم کم بود. گفت: هرگز . گریه ام برای این است که چگونه سخاوتمند شما در دل خاک جای می گیرد.

شعیب بن عبدالرحمن گفت: هنگام دفن حضرت امام حسین(ع) بر پشت مبارکش اثری غیر متعارف مشاهده شد از امام سجاد(ع) سبب پیدایش آن اثر را پرسیدند فرمود: بواسطه انباهای نان و خرمائیکه بر در خانه سخاوتمندان و بیوه زنان می برد این اثر پیدا شده است.

شخصی خدمت رسول خدا(ص) آمده سؤال کرد: چه کسی از نظر ایمان فضیلت بیشتری بر مردم دارد حضرت فرمود: کسیکه از همه مردم گشاده دست تر باشد.

پیامبر فرمود: از گناه مرد سخاوتمند در گذرید برای آنکه خدای متعال از او دستگیری می فرماید و او را از لغزش نگه داری می نماید و همچنین فرمود: خدای متعال دوستان خود را با سخاوت و خوش خلق قرار داده است.

امام صادق(ع) به یکی از حاضرین مجلس خود فرمود: تو را آگاه نکنم از چیزیکه باعث نزدیکی به خدا و بهشت می شود و از آتش جهنم دور می کند عرضکرد بفرمائید فرمود: سخاوت را پیشه کن زیرا خداوند دسته ای از مردم را بر حمت خود خلق نمود تا ایشان را مورد مغفرت و رحمت خویش قرار دهد. چنین اشخاصی را اهل احسان و منبع نیکی قرار داده. اینها مقصد و مقصود مردمند در احتیاجات خود به ایشان روی می آورند تا آنها را زنده کنند همانطوریکه باران زمین تشنه و آب ندیده را زنده می کند این دسته از مؤمنین ایمن و آسوده هستند در روز قیامت.

پیامبر(ص) از خدا نقل نمود که حق تعالی می فرماید: که من از سخی عذاب قبر و شدت قیامت را رفع نمایم و سخاوتمند صبح و شام ننماید مگر آنکه آمرزیده شود و چون خدا کافر سخاوتمند را حکم به جهنم کند به مالک دوزخ میگوید که رخصب ده جهنم را عذاب او را کمتر نماید.

شعر:

نیست نکوتر ز سخاو پیشه تجربه کردم زهر اندیشه

برگذر قافیه اینک کرم خاصه ز بهر درم آمد کرم

قرآن فرمود: بدرستیکه نیکان در نعمت اند و بدرستیکه فاسقین در آتشند. پیامبر(ص) فرمود: سادات مردمان در دنیا سخاوتمندان هستند و سادات مردمان در آخرت اهل تقوا. در مثال آمده است که مرغ وحشی را با دام صید میتوان کرد و آدمی را با احسان و انعام.

کرم پیشه کن کادمی زاده صید

با حسان توان کرد وحشی بقید

چو دشمن کرم بیند و لطف وجود

نیاید ازو هیچ بد در وجود

مسلمان تصور نکند که همواره بایستی فردی دست بذل و بخشش از آستین بیرون کند که مال هنگفتی در اختیار داشته باشد و آدم بینوا که ثروتی ندارد بذل و بخشش او حساب نمی شود نه چنین نیست بلکه بینوا هم می تواند زیادی هزینه زندگیش را به نفع دیگران به مصرف برساند و از این کار هم دریغ نداشته باشد چه آنکه این عمل نهایت کوشش مرد تهیدست است و شکی نیست که اینگونه بخشش از مال هنگفتی که ثروتمند می کند برتر و بهتر است. لذا پیامبر(ص) فرمود: کسیکه به چیزی اشتها و تمایل داشته باشد و دست رد بسینه اشتهای خود زند و دیگری را بر خود مقدم دارد و آنچه محبوب نزد خدا می داند در اختیار او نهد خدای متعال از اعمال ناپسند او درگذرد و او را به ببخشد.

مروست که خداوند به جبرئیل وحی فرمود: که اگر تو را بدنیا فرستم و از اهل دنیا گردانم چه عملی انجام می دهی گفت: یا رب تو دانائی لکم سخ عمل نمایم خانواده پر فرزند را کمک می کنم به انفاق بر آنها و عیب خلق بیوشم تا که از بندگانت کسی شرمسار نگردد و تشنه را سیر آب نمایم.

در روایت است که شخصی نامه حاجت به امام مجتبی (ع) نوشت حضرت مانه را نگرفته فرمود: حاجت رواست آنشخص گفت آیا به مانه نگاه نمی کنید فرمود اگر نامه را بخوانم اثر خواری و کوچمکی در صاحب نماه ظاهر می شود و خدا از من سؤال خواهد نمود.

پیامبر (ص) فرمود: مردم چهار صنفند سخی ، کریم ، بخیل و لئیم . اما سخی آنست که بخورد و اعطا کند و کریم آنست که نخورد و ببخشد و بخیل آنست که بخورد و نبخشد و لئیم آنست که نخورد و نبخشد.

مال ازس بهر آن بکار آید

تا ز بهر تنت سپر گردد

هر که تن را خدای مال کند

مال و تن عرصه خطر گردد

هر کریمی که خوار دارد زر

هر زمانی عزیز تر گردد

آورده اند که در زمان پیامبر(ص) مردی از صحابه هیچوقت مهمان قبول نمی کرد لذا رسول خدا به او عتاب فرمود عرضکرد یا رسول الله زنی دارم که اگر مهمان به منزل ببرم تا یکسال با من دعوا کند فرمود: برو و طعامی مهمیا گردانکه امشب من مهمان شما هستم مرد بخانه رفته و به زن گفت که امشب مهمان شما هستم مرد بخانه رفته و به زن گفت که

امشب رسول خدا مهمان ما است زن گفت چون طعامی که لایق رسول خدا باشد نداریم به حضرت بگو وقت دیگر بیاید
مرد گفت نمی توان زیرا خود حضرت فرموده امشب می آیم پس زن قبول ننمود لذا مرد خود غذائی درست کرد پس
چون شب شد رسول خدا تشریف آورده و طعام تناول فرمودند و رفتند زن گفت ای مرد به پیامبر شکایت مرا کردی گفت
نه از کجا می گویی گفت از آنجا که رسول خدا از طعام ما هیچ نخورد مرد گفت طعام خورد زن گفت عجب دیدم که
رسول خدا وقتی وارد منزل ما شد نان در دامنش بود و چون بیرون رفت ماران و گژدمان بدامنش آویخته بیرون برد مرد
گفت من اینها را ندیدم پس برخواسته به خدمت حضرت رفتند و داستان را گفتند حضرت فرمود راست می گوید آن نان
را که همراه من بود روزی من بود که با من می آمد و آن ماران گناهان شما بودند که بیرون بردم و شما را پاک کردم.

ارزش قناعت در اسلام

از صفاتی که سبب موفقیت انسان در زندگی خود مخصوصاً زندگی مادی می شود و از ذلت و خواری و تملق گویی
دیگران جلوگیری می نماید قناعت است یعنی اکتفا کردن به ضروریات زندگی و دوری از آرزوهای طول و دراز و
رنگارنگ مادی.

خداوند در قرآن می فرماید:

((للفقراء الذين احصرو في سبيل الله لا يستطيعون ضربا في الارض يحسبهم الاحل اغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا يسئلون الناس الحافا))

برای بینوایانی که در راه خدا دچار تنگی شده که نمی توانند در زمین مهاجرت کنند و افراد بی اطلاع فکر می نمایند آنان ثروتمند هستند بخاطر عفتی که در صورتشان است و از مردم کمک نخواهند.

قال رسول الله (ص) :

((عز من قنع و ذل من طمع))

در قناعت عزت و در طمع ذلت است.

عزت ز قناعتست و خواری ز طلب

با عزت خود بساز و خواری مطلب

کس از درخت طمع برنخورد

که آمد برین در که بر سر نخورد.

امام صادق (ع) فرمود: هر که با معماش اندک خدا را ضی گردد خدا هم به عمل اندک او راضی شود.

علی (ع) فرمود: اگر از دنیا بقدر کفایت خواهی اندک و سبکتر چیز دنیا کفایت کند و اگر به قدر کفایت نخواهی هر چه در دنیاست کفایت نباشد.

پیامبر (ص) فرمود: هیچ توانگر و درویشی نیست جز اینکه فردای قیامت آرزو کند ای کاش در عالم دنیا بقدر قوت روزانه اکتفا کرده بودم.

از حضرت باقر (ع) است که فرمود: پرهیز از اینکه چشم بمافوق خود بگشائی . کافیت بدستوری که خدا به پیامبر (ص) داده است توجه کنی که در قرآن فرمود:

((و لا تعجبک اموالهم و لا اولادهم))

مال و فرزندان ایشان تو را بشگفت نیاورد.

و نیز فرموده است:

((لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجاً منهم زهره الحیوه الدنیا))

دیدگان خود را به زر و زیور دنیائی که بمردم کافر داده ام مگشای. پس هرگاه یکی از این امور برای تو پیش آمد از زندگانی رسول خدا(ص) یاد کن که اگر دسترسی پیدا می کرد خوراکش نان جوئی بود و شیرینیش خرما و آتشگیره اش شاخه درخت خرما بود.

سعدی:

کوریار سالاری در افتاد از ستور آن شنید ستم که در صحرای
یا قناعت پر کند یا خاک گور گفت چشم تنگ دنیا دار را

کفاف در زندگی:

از نوفلی نقل شده که امام سجاد(ع) فرمود: رسول خدا(ص) به شترانی در بیابان رسید و مقداری شیر از او خواستند در پاسخ گفت آنچه در سینه شتران است اختصاص به صبحانه اهل قبیله دارد و آنچه در ظرف دوشیده ایم شامگاه از آن استفاده می کنیم.

آنجناب دعا کردند:

خداوندا مال و فرزندان این مرد را زیاد کن. از او گذشته در راه ساربان دیگری برخورد لذا از او هم درخواست شیر کردند ساربان سیه شتران را دوشیده محتوی ظرفهای خود را در میان ظرفهای پیامبر(ص) ریخت و یک گوسفند نیز اضافه بر شیر تقدیم نموده عرضکرد فعلاً همین مقدار پیش من بود چنانچه اجازه بدهید بیش از این تهیه و تقدیم کنم. پیامبر(ص) دستهای خود را بلند کرده گفتند خداوندا به اندازه کفایت به این ساربان عنایت کن. همراهان عرضکردند یا رسول الله آنکه درخواست شما را اجابت نکرد دعائی کردی که ما همه آن دعا را دوست داریم ولی برای این ساربان که حاجت شما را برآورد از خداوند چیزی خواستید که ما دوست نداریم. فرمود:

((ما قل و کفی خیر مما کثر و الهی اللهم ارزق محمد و آل محمد الکفاف))

چیزی کم ولی کافر باشد بهتر است از چیزی که زیاد ولی انسان را از خدا مشغول کند.

رسول خدا (ص) توانگر آن نیست که با فراوانی مال آبروی خود را حفظ کند بلکه توانگر کسی است که نفسش بی نیاز باشد.

و همچنین فرمود: اگر آنچه نزد توست تو را کفایت می کند پس طلب نکن آنچه تو را به طغیان وا می دارد.

در توراه آمده: ای فرزند هر طور می خواهی بکن چون هر نوع عمل می کنی بهمان نحو هم پاداش می بینی هر کس به روزی کم خداوند راضی باشد خداوند هم عمل او را قبول می کند و هر کس به مال حلال کم قانع باشد خداوند رنج او را کم می کند و به کسب او برکت می دهد و آن شخص را از جزو بندگان فاجر خارج میکند.

از علی (ع) درباره تفسیر آیه:

((فلنحینه حیا طیه))

بر هر مرد و زنی که شایسته انجام دهند زندگی زیبایی عنایت می کنیم.

سؤال کردند حضرت فرمود: زندگی زیبا قناعت است.

نخورد مرد با قناعت غم

گر پر از غم شود همه عالم

پر کند باز هم ز خاک نیاز

خنک آن عاقلی که دیده از

داستانی از عمرو مرد فقیر:

آورده اند که در زمان خلافت عمر جوانی برای نماز به مسجد آمده و چون سلام نماز را می داد فوراً برخاسته می رفت و همیشه به اینصورت نماز می خواند روزی چون سلام نماز را داده و خواست برود عمر بانک بر او زد که چرا ادب نگاه نداشته و بعد از نماز به دعاها و ذکرهای وارد شده نمی پردازی و فوراً بلند شده می روی جوان گریان شده گفت ای پس خطاب بانک بر شکستگان می زنی تو چه می دانی که حال بیچارگان چگونه می گذرد. عمر گفت ای جوان مرا از حال خود خبر ده گفت فقیری ما به آنحال رسیده که من و عیالم یک لباس داریم و هر دو یک پیراهن. اگر او می پوشد من لباس ندارم و اگر من می پوشم او را نیست هر روز بامداد من می پوشم و به مسجد آمده نماز می خوانم و زود می روم و لباس را به او می دهم تا او نماز بخواند. حاضران از حال او بگریه آمدند عمر از بیت المال هشتاد درهم نقره آورد و گفت ای جوان این درهمها را بردار و صرف خود و عیال نما.

چون آن درهمها را برداشتند بمنزل رفته حال را به زنش گفت. زن گفت: ای بی همت چرا حال خود با عمر گفתי و سر ما را آشکار کردی و درویشی بمال دنیا بفروختی و عزت و جلال حق تعالی که اگر این پول را پس ندهی یک روز دیگر با تو نباشم من سختی دنیا را به این خاطر اختیار کردم که بدولت قبول آخرت باز نمانم.

جوان رفت و پولها را پس داد و برگشت موقع شب عیالش برخواست و رکعتی چند نماز گذارد و به شوهرش گفت: برخیز و وضو بگیر سپس زن به شوهرش گفت ای مرد مرا با فقری خود خوش بود و تا الان هیچکس از حال ما آگاه نبود اکنون چون آشکار شد من پیش از این دنیا و زندگی کردن نمی خواهم از خدا می خواهم که روح مرا قبض کند تو نیز موافقت می کنی گفت: می کنم. پس هر دو به سجده افتادند و ساعتی با حق در مناجات بودند پس جان به حق تسلیم کردند.

عدی بن حاتم حضرت علی (ع) را دید که در برابرش کاسه ای آب و پاره ای نان جو و نمک نهاده اند گفت ای امیر مؤمنان این روا نیست که روز را گرسنه و مشغول کار و کوشش به سربری و شب را بیدار و درگیر با رنجها به روز آری و سپس افطارت این باشد. علی (ع)

گفت: نفس خود را به قناعت عادت ده و گرنه بیش از آنچه برای او بسنده باشد از تو طلب خواهد کرد.

دنيا طلبی

با بررسی آیات الهی درمی یابیم که دنیا کالا و محل آزمایش و خانه موقت و مکان زودگذر و باعث گمراهی بسیاری و هدایت عده کمی است.

«زندگی دنیا برای کفار زیبا بنظر می رسد» بقره 212

«زندگی دنیا فقط کالای گول زنده است» آل عمران 185

«بگو کالای دنیا کم ولی آخرت برای متقین بهتر است» نساء 77

«زندگی دنیا بازیچه و سرگرمی است!» انعام 32

«زندگی دنیا مثا آبی است که از آسمان فرومی فرستیم و گیاهان سرسبزی می روید اما بعد از مدتی می خشکد و بادهای آنرا به هرسو می کند و خدا بر هر چیز تواناست» کهف 45

«دنیا مثل بارانی است که محصولش ابتدا کشاورزان را از بسیاری متعجب می کند سپس زرد و خشک می شود و به کاه تبدیل می گردد.» حدید 20

«زندگی دنیا شمارا گول نزند.» لقمان 33

دنیا خانه موقت انسانهاست. خانه ای که سعادت و شقاوت او در همین جا مشخص می شود.

دنیا برای افراد عاقل و متفکر و باهوش، تجارتخانه ای است که در آن معاملات مهمی را بنفع خود انجام می دهند. مال و جان و فرزندان خود را می دهند و در مقابل رضایت الهی و بهشت ابدی را بدست می آورند. که متأسفانه این افراد کم هستند.

و دنیا برای افرادی که آینده نگر نیستند و فقط وضع فعلی را می بینند، تجارتخانه ای است که تمام سرمایه های آنها در این محل از بین می رود و جز پرونده ای سیاه از اعمال زشت چیزی برای آنها به ارمغان نمی آورد.

اگر شیری اگر میری اگر مور گذر باید کنی آخر لب گور

دلارحمی بجان خویشان کن که مورانت نهند خوان و کنند سور «باباطاهر»

در دین اسلام از دنیائی که بعنوان هدف باشد، بسیار مذمت شده و علاقه به دنیا ریشه همه خطاها و اشتباهات بشری ذکر شده است.

در قرآن هشدارهای فراوانی در این زمینه به انسانها داده شده است

در سخنان بزرگان دین نیز این هشدارها با عبارتهای مختلف بیان شده است.

دنیا طلبان ز حرص مستند همه موسی کش و فرعون پرستند همه

هر عهد که با خدای بستند همه از دوستی حرص بشکستند همه ابوسعید ابوالخیر

آثار زیانبار دنیا طلبی

1- ثروت اندوزی مایه عذاب می شود.

«به کسانی که طلا و نقره هارا انبار می کنند و آنها را در راه خدا خرج نمی کنند، بشارت عذاب دردناک بده. در روز قیامت همین ثروتها بصورت عذاب بر پشت و پیشانی آنها فرود می آید» «توبه 34»

2- ثروت اندوزی مایه سرگرم شدن و از خدا غافل گردیدن است.

«ثروت اندوزی شمارا مشغول کرد تا زمانی که از دنیا رفتید و شمارا دفن کردند.» «تکاور 1»

3- دنیا طلبی باعث زحمت بی پایان، آرزوی دست نیافتنی و امید بی حاصل می شود

4- دنیا طلبی عقل را فاسد و دل را از شنیدن حکمت، کر می کند.

5- هر چه ثروت انسان بیشتر باشد، حجت های الهی علیه او در قیامت بیشتر است.

6- دنیا طلبی مانع عبادت و اطاعت خداست.

7- پول و ثروت طبق نظر امام رضا (ع) بایکی از اسباب زیر جمع می شود: بخل شدید، آرزوی طولانی، حرص زیاد، قطع رابطه فامیلی، ترجیح دنیا بر آخرت

8- ریشه های لذتهای اصلی دنیا طبق نظر امام باقر (ع) هفت چیز پست است:

نوشیدنی‌ها که بهترین آن آب معدنی است که از لاب‌لای خاک‌ها وحشرات و فاضلاب‌ها بالا آمده و کم‌کم صاف و زلال می‌شود.

خوردنی‌ها که بهترین آن عسل طبیعی است که عسل مدفوع زنبور است.

پوشیدنی که بهترین پوشیدنی ابریشم است که از آب دهان کرم ابریشم به عمل می‌آید!

بوئیدنی‌ها که بهترین بوئیدنی مُشک است که از ناف آهو بعمل می‌آید!

شنیدنی‌ها که بهترین آن غنا و طرب است که صدای شیطان می‌باشد.

سواریه‌ها که بهترین آن در زمان گذشته اسب و حالا ماشین است که آنهم گاهی قاتل صاحبش می‌باشد.

عمل جنسی که از همه لذات برتر است و آنهم که مبال اندر مبال است!

9- اگر کسی بت پرست نباشد ولی دنیا طلب باشد بگفته ابلیس، همین برای گمراهی کافی است.

10- بفرمایش پیامبر (ص) دنیا طلبی اولین عامل معصیت خدا بوده است.

زهر دارد در درون، دنیا چو مار گرچه دارد در برون، نقش و نگار

زهر این مار منقش قاتل است می‌گریزد زوهر آن کس عاقل است.

در عرف جامعه‌ها کسانی را که دارای ثروت و مکنّت هستند زرنک می‌دانند و گاهی به آنها حسرت می‌خورند. زیرا وضع فعلی و ظاهر امر را می‌بینند ولی از عاقبت این افراد خبر ندارند. یکی از افراد بسیار ثروتمند که عاقبت بدی پیدا کرد و داستان‌ش در قرآن برای هشدار و عبرت گرفتن آدمی آمده است، داستان قارون است.

«قارون ابتدا جزء اصحاب موسی (ع) و پسر عموی او بود. او علم و زیبایی و ثروت را با هم داشت. ثروت او آنچنان زیاد بود که کلیدهای انبار

کنج‌های او را شتران حمل می‌کردند. وقتی در کوچه‌ها با آن شوکت و ابهت و زینتها حرکت می‌کرد، مردم می‌گفتند: ای کاش ما هم مثل قارون بودیم! ولی دنیا طلبی او باعث شد که با موسی (ع) مخالفت کند و علیه موسی (ع) توطئه کند و سرانجام دچار قهر الهی شده و به نفرین موسی (ع) خود و ثروتش به زمین فرو رفتند.»

«ثعلبه مردی فقیر بود. او از پیامبر خواست که دعا کند تا ثروتمند شود! پیامبر به او هشدار داد که ثروت برای تو خطرناک است. اما ثعلبه اصرار کرد و پیامبر برایش دعا نمود. طولی نکشید که ثعلبه ثروتمند شد و جزء دامداران گردید. کم‌کم از نظر جا برای دامهای او در مدینه مشکل پیدا شد لذا از پیامبر اجازه گرفت تا به خارج از مدینه برود.

او در خارج از مدینه به زیاد کردن ثروت خود مشغول بود. وقتی پیامبر (ص) نماینده‌ای نزد او فرستاد تا زکات گوسفندان او را بگیرد، ثعلبه امتناع کرد و گفت: چرا پیامبر (ص) سراغ افراد دیگر نمی‌رود و سراغ من فرستاده است؟

نماینده پیامبر بادت خالی برگشت. ناگاه آیه‌ای در باره این امتناع ثعلبه و افرادی مانند او نازل شد.. که تقریباً از ارتداد ثعلبه خبر می‌داد. وقتی این خبر به ثعلبه رسید، گوسفندان خود را برداشت و به مدینه آمد و خدمت پیامبر رفت و گفت: زکات آورده‌ام! پیامبر فرمود: من نمی‌توانم از تو زکات قبول کنم! ثعلبه با شنیدن این مطلب شروع به عجز

ولایه کرد ولی حضرت زکات او را قبول ننمود. بعد از رحلت پیامبر، ثعلبه سراغ ابوبکر رفت و گفت: من زکات آورده ام. ابوبکر گفت: چون پیامبر زکات تو را قبول نکرد، من هم نمی توانم قبول نمایم. ثعلبه بعد از مدتی با حسرت دادن زکات از دنیا رفت!»

دنیا که دلت ز حسرت او زار است سرتاسر او تمام محتزاز است

دنیا که از او دل اسیران ریش است پامال غمش، توانگر و درویش است

نیش همه جان گزاتر از شربت مرگ نوشش چونکو نکه کنی هم نیشش است شیخ بهائی

«درسوره فجر چهارمورد دنیا طلبی بعنوان مانع عبادت اشاره می کند:

کَلَّابِلٌ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ: شما یتیم را اکرام نمی کنید! وَلَا تَخَاضُونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ: یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی کنید! وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا: و میراث وارث را جمع کرده می خورید! وَتَحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا: و مال و ثروت را بسیار دوست دارید!»

«هرگاه قیامت شود، مؤمن فقیر و مؤمن ثروتمند برای سؤال و جواب احضار می شوند! فقیر می گوید: خدا یا! برای چه سؤالی باید بایستم؟

به عزت سوگند! نه حکومتی داشتم تا عدالت یا ستم کنم و نه ثروتی بمن دادی تا حق آنرا اداء کرده و یا نکرده باشم! آنچه بمن رزق دادی، باندازه کفایت بود نه بیشتر! خداوند جل جلاله می فرماید: بنده مرا راست گفت! راه را باز کنید تا به بهشت برود. اما مؤمن ثروتمند می ماند تا اینکه آنقدر عرق می ریزد که برای سیراب کردن چهل شتر، کافی است. آنوقت به بهشت می رود!»

«پیامبر (ص): اتمم در دنیا سه دسته اند: عده ای هستند که جمع آوری مال و ثروت را دوست نداشته و به ضروریات راضی هستند. اینها ایمن می باشند.

دسته دوم از راه حلال مال و ثروت جمع کرده و جمع آوری مال را دوست دارند ولی با مالشان صله رحم نمی کنند و به برادران دینی کمک نمی نمایند و برادران ایمانی را از حقشان منع می کنند. اینها را اگر خدا بخواهد عفو می کند و الاً بر آنها حجت اقامه می نماید.

دسته سوم از حلال و حرام ثروت اندوزی می کنند. واجبات را نمی دهند و اگر خرج می کنند در اسراف و تبذیر است. دنیا بر اینها حاکم است و روز قیامت به جهنم روانه میشوند.»

»

شرابخواری

شراب مایعی است که نه تنها دردین اسلام بلکه در همهٔ ادیان و بلکه ازدید همهٔ اطباء مضر و ضررآور تشخیص داده شده است.

بزرگترین ضرر شراب مختل کردن عقل آدمی است. عقلی که شرافت انسان و برتری او بر سایر موجودات وابسته به آن است.

یکی از دانشمندان گفته است که حتی مصرف کم الکل می تواند ضایعات مغزی بسیاری را سبب شود. و وقتی انسان از نوشیدن مقدار کمی الکل، احساس لذت و شادمانی می کند نمی داند که به نابودی سلولهای مغزی خود کمک کرده است.

{مهم ترین اثر الکل، تضعیف دستگاه اعصاب مرکزی است. الکل در نتیجه تاثیر بر روی اعصاب، واکنش در رگ ها ایجاد نموده و خون را به سطح بدن جریان می دهد و از این طریق، پوست را قرمز می کند و ابتداء در بدن ایجاد حرارت می نماید. اما این اثر دیری نمی پاید، چرا که پس از مدت کوتاهی، بدن حرارت خود را تا دو برابر از دست می دهد.

شخصی که الکل می نوشد ابتدا فعالیت او بیش از حد معمول می شود و به ترتیبی که ذکر شد، درجه حرارت بدن بالا رفته و تنفس شدید می شود. آن گاه مرکز تکلم در مغز تحت تاثیر الکل قرار گرفته و شخص پرچانگی می کند. سپس مرکز سمعی مغز متاثر شده و شخص صداهای بی خود می شنود. بعد مرکز بینایی مغز دچار اختلال گشته و شخص تصاویر موهوم می بیند. و بالاخره مرکز حفظ تعادل تحت تاثیر الکل قرار گرفته و کسی که مشروب الکلی نوشیده، توازن اعمال فیزیکی خود را از دست می دهد.⁽¹²⁾

بدین ترتیب با نوشیدن الکل، خویشتن داری شخص که به عنوان منشا حجب و حیا در انسان پایه گذاری شده است، تقریباً از بین رفته و باعث بروز اعمال ناهنجار می شود.

از دیدگاه متخصصین اعصاب و روان، الکل، عالی ترین اعمال توقفی را فلج می کند و انسان را به سیرت و منش عاری از ملکات اخلاقی و بری از دانش و بینش سوق می دهد. استعمال الکل موجب دگرگونی در شخصیت انسان می شود و انسان با شرم و حیا را افسار گسیخته و بی بندوبار می نماید.

عوارض مصرف الکل، غالباً منشا ارتکاب اعمال شنیع و ارتکاب جرایم می گردد. طبق مطالعاتی که مؤسسات جرم شناسی به عمل آورده اند، اغلب جنایات جنسی و در حدود 70٪ جرایم ضرب و جرح و 80٪ قتل ها، خود آزاری و دیگر آزاری ها در اثر استعمال نوشابه های الکلی واقع می شوند. ازدیاد تصادفات و وسایط نقلیه در کشورهایی که مجاز به نوشیدن الکل هستند بر اثر مستی رانندگان مزاحم است و روی همین اصل، استعمال مشروبات الکلی را اغلب قوانین ممنوع دانسته یا محدود نموده اند.⁽¹³⁾

در کشورهای سوئیس و فرانسه اگر میزان الکل در خون بیش از 0/5 سانتی گرم در لیتر خون باشد، شخص مجاز به رانندگی نیست و تکرار کننده این جرایم از حق رانندگی برای شش ماه محروم می شود. در دانمارک این مقدار یک سانتی گرم و در انگلستان 0/8 می باشد.⁽¹⁴⁾

اثرات سوء نوشیدن الکل منحصر در آن چه گفتیم نیست. الکل نه تنها اعتدال روانی و تنظیم حرکات و فعالیت های انسان را مختل می سازد بلکه آثار مخرب دیگری بر دستگاه های مختلف بدن می گذارد؛ به عنوان نمونه، مصرف الکل، باعث سوء هاضمه و اختلال دستگاه گوارش و کبد می شود، زیرا به علت جاذب الرطوبه بودن آن، آلبومین های سلول های کبد و معده را منعقد می کند. در نتیجه معده اسید کلریدریک پس نمی دهد و سلول های کبد حالت مومی شکل (تشمع کبدی) به خود می گیرند.⁽¹⁵⁾

این است که اسلام با نوشیدن هر نوع مشروبات الکلی، خرید و فروش و هر نوع بهره برداری از آن ها به شدت برخورد کرده است. خمر در آیات قرآنی، پلیدی و رفتار شیطانی تلقی گردیده، نوشیدن آن، گناه کبیره قلمداد و هم چون قمار بازی موجب برانگیختن بذرعداوت و دشمنی دانسته شده است.⁽¹⁶⁾

بر اساس روایات اسلامی، کسی که خمر می نوشد، تا چهل روز، نماز او پذیرفته نمی شود. بلکه در تمامی ادیان الهی، هنگامی که کامل گشته اند، تحریم خمر جزء برنامه های قطعی آن ها بوده است.⁽¹⁷⁾ نوشنده خمر در روز قیامت با صورت سیاه و زبان بیرون آمده در حالی که آب دهان او

بر سینه‌اش می‌ریزد و فریاد العطش برمی‌آورد، محشور می‌گردد. کسی که جرعه‌ای شراب بنوشد، روح ایمان از وی گرفته می‌شود و روح ناپاک و پست جایگزین آن می‌گردد.⁽¹⁸⁾

متأسفانه هم اکنون در کشورهای لائیک و عمدتاً در کشورهای غربی مقادیر زیادی الکل به صورت مشروبات الکلی مصرف می‌شود. تنها در سال 1955 در فرانسه مطابق گزارش رسمی وزارت دارایی این کشور، تعداد 455054 مشروب فروشی دایر بود؛ یعنی برای هر 86 نفر یک باب مشروب فروشی وجود داشته است.

این در حالی است که مصرف الکل سال به سال به طور مرتب در این کشورها افزایش یافته است. هم اکنون دانشمندان کتاب‌های متعددی درباره الکلی سم و مسائل کيفری و ناهنجاری‌های اجتماعی نوشته‌اند. پروفیسور سیگار در کتاب خود تحت عنوان «الکلی سم از گذرگاه اجتماعی» الکلی سم را یکی از مهم‌ترین علل شکست فرانسه در جنگ دانسته و آکادمی علوم فرانسه، قطع نامه‌ای به همین مضمون در محکومیت مصرف نوشابه‌های الکلی صادر نموده است.

از لحاظ علم ژنتیک نیز، اکثر فرزندان افراد الکلی، مبتلا به روان‌پریشانی‌های شدید می‌گردند و به همان جهت، عقب‌ماندگی‌های مختلف شعوری در آنان ایجاد می‌شود.⁽¹⁹⁾ {الکل و فراورده های آن -سید حسن وحدتی شبیری}

آثار زیانبار شراب در جوامع مختلف قابل انکار نیست. به بعضی از این آثار اشاره می‌شود:

شراب را می‌توان ریشه بسیاری از مفاسد غرب دانست که بحمدالله در کشور ما بخاطر رعایت مسائل مذهبی، شرابخواری در حد بسیار ضعیف و اندکی است.

اما در تاریخ می‌توان به مواردی اشاره کرد که شرابخواری باعث نابودی و جنایات و قتل شده است. وقتی هارون، خلیفه عباسی، خواهرش عباسه را به عقد جعفر برمکی وزیر مقتدر خود درآورد او را از هر گونه تماس جنسی منع نمود و جعفر هم اطاعت کرد ولی عباسه نتوانست برهوس خود غلبه کند و تریبی داد تا جعفر با نوشیدن شراب مست شود. آنگاه با او عمل جنسی انجام داد. وقتی بعد از مدت‌ها خبر به هارون رسید، دستور کشتن جعفر برمکی و کندن ریشه برامکه در دستگاه خلافت خود را صادر نمود. و به این ترتیب ریشه برمکی‌ها از قدرت و خلافت کنده شد.

و یا وقتی مغولها به ایران حمله کردند، پادشاه ایران جلال الدین خوارزمشاه بدلیل مستی نتوانست تصمیم درستی برای دفاع از کشور

بگیرد لذا کشور ایران به اشغال مغولها درآمد و تمدن اسلامی دچار آفت مخربی گردید.

در زمان امیرکبیر که می‌رفت کشور ما از تاریکی و گمراهی بدرآید و از عقب ماندگی نجات یابد، بدخواهان حکم قتل امیرکبیر را از ناصرالدین شاه در حال مستی گرفتند و اجرا نمودند. و باعث شدند که امید نجات ایران برباد رود.

در تاریخ ذکر شده که افرادی بوده اند که بر اثر مستی با محارم خود مثل خواهر خود زنا کرده‌اند.

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی آراسته با شکل مهیبی سر و بر را

گفتا که منم مرگ و اگر خواهی زنهار باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را

یا آن پدر پیر خودت را بکشی زاریا بشکنی از خواهر خود، سینه و سر را

لرزید از این بیم جوان بر خود و جادشت کز مرگ فتد لرزه به تن ضیغم نر را

یا خود ز می ناب کشی یک دو سه ساغر تا آنکه پیوشم زهلاک تونظر را

گفتا پدر و خواهر من هر دو عزیز ندهرگز نکنم ترک ادب این دونفر را

لکن چوبه می دفع شر از خویش توان کردمی نوشم و باوی بکنم چاره شر را

جامی دو بنوشید و چو شد خیره ز مستی هم خواهر خود را زد و هم کشت پدر را

ای کاش شود خشک بن تاک و خداوند زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را «ایرج میرزا»

دانشمندان تنها آثار زیانبار شرابخواری را گریبانگیر شرابخوار نمی دانند بلکه به نسلهای بعدی هم این آثار سرایت می کند.

دیرکل سازمان بین المللی مبارزه با الکل گفت که هشتاد درصد دیوانگان و چهل درصد بیماران آمیزشی در نتیجه اعتیاد به الکل بوده است. و دکتري در آلمان گفته است که در ب می کده هارا ببندید تا من در ب نیمی از بیمارستانها و دیوانه خانه هارا ببندم.

می چنانت کند به نادانی که بز ماده را پری خوانی

مست نادم شود به هشیاری تو زمستان طمع چه می داری؟

جایگاه شرابخوار در روایت:

1- اعمال خوب شرابخوار تا چهل شبانه روز قبول نمی شود.

2- شرابخوار عروس شیطان است.

3- شرابخوار و کسیکه سر سفره ای که در آن شراب است نشسته باشد، ملعون است.

4- شفاعت پیامبر (ص) به شرابخوار نمی رسد.

5- شرابخوار در حال مستی از هیچ عملی ابا نمی کند او خدا را نمی شناسد. هتک حرمت می کند. قطع رحم می نماید. اگر شیطان به او دستور دهد که در برابر بُت سجده کند، او سجده می نماید.

6- با شرابخوار مجالست نکنید که اگر بر آنها لعنتی نازل شود شمار انگیرد.

7- به شرابخوار دختر ندهید. با او مجالست نکنید. تأییدش ننمائید. امانت به او ندهید. به عیادتش نروید. در تشییع جنازه اش حاضر نشوید.

8- شرابخواری، پرده عصمت را پاره می کند.

9- شرابخواران سگان جهنمند.

10- شرابخوار با چهره سیاه محشور می شود.

11- خداوند درمان هیچ دردی را در چیزهای حرام قرار نداده است (بعضی از شراب برای درمان استفاده می کنند).

12- پیامبر اسلام (ص) در رابطه با نوشیدن شراب، ده دسته را لعن فرمود: کسیکه درخت آن را می نشاند، آنکه درخت را آبیاری می کند، کسیکه آب آنرا می گیرد و شراب می سازد، کسیکه شراب را می نوشد، ساقی شراب، آورنده شراب، کسیکه شراب بسویش آورده می شود، خریدار شراب، مصرف کننده پول شراب و کسانی که در خوردن و فشردن انگور شراب و فروختن و خریدن و حمل آن دست دارند و کسیکه از پول فروش آن استفاده می کند، همه در گناه شریکند و هر کسیکه شراب به نصرانی یا یهودی و صائبی و یا دیگری بنوشاند، همین گناه را دارد!

13- کسیکه شراب بخورد، خداوند از سَمّ مارهای سیاه و عقربها، مایعی به او بخوراند که قبل از نوشیدن، گوشت صورتش در ظرف بریزد و بعد از نوشیدن، گوشت و پوستش مثل مردار بگردد، بطوریکه اهل محشر از بوی آن اذیت می شوند سپس به جهنم برده می شود!

«وقتی متوکل دستور داد امام هادی (ع) را به مجلس شراب او بیاورند و به امام ابتدا اصرار بر خوردن شراب نمود و چون امتناع امام را دید تکلیف بر شعر گفتن نمود، امام اشعاری را خواندند که وضع مجلس را عوض کرد و اشک به چشمان نحس متوکل آمد و دستور داد امام را با احترام برگردانند. ابیات امام شرح زیر است:

باتوا علی قُللِ الاجبال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القلل

واستنزلوا بعد عزٍّ من معاقلهم واسکنوا حُفراً یا بُس ما نُزِّلوا

ناداهم صارخٌ من بعد دفنهم این الاساور والتيجان والحلل

این الوجوه اللتی کانت منعمه من دونها تضرب الاستار والکُلل

فافصح القبر عنهم حين سائلهم تلك الوجوه عليها الدود تنتقل

قد طال ما اكلوا دهداً و قد شربوا و اصبحو اليوم من بعد الاكل قد اكلوا «ستمگران در قله های برفراز کوه با نگهبانانی نیرومند بسر می بردند. ولی با آمدن مرک این کوه ها سودی برای آنان نداشت.

بعد از عزتی که داشتند باغ مردنشان، به سوراخهایی افتادند چه بد فرو آمدنی بود؟

وقتی آنها را داخل قبر گذاشتند، صدائی آمد که: کجاست آن تخت ها و تاج ها و لباسها؟

کجا هستند آن صورتهایی که غرق در نعمت بودند. و همیشه زیر پرده ها و پشه بندها قرار داشتند؟

ناگاه قبر با زبان فصیح از طرف این مرده ها جواب داد: کرهها بر این صورتهای می غلطند!

یک عمر طولانی خوردند و آشامیدند. حالا خودشان توسط کرهها خورده می شوند.»

اعتیاد

از عوامل انحراف و موانع زندگی سالم، اعتیاد به انواع مواد مخدر است. در زمان کنونی به دلایل مختلف از جمله همسایگی با کشورهای مانند افغانستان و پاکستان، پل ارتباطی بودن ایران برای صادرات مواد مخدر به دنیا، کشور ما را دچار این مرض سخت و خطرناک و این مشکل و معضل بزرگ نموده است. شاید بیش از دو میلیون نفر از هموطنان ما بابه صورت اعتیاد و یا تفریحی و تفریحی از مواد مخدر استفاده می نمایند. چه جوانانی که در راه استفاده و یا قاچاق مواد مخدر جان خود را از دست داده اند. و چه جوانانی که بخاطر اعتیاد به انواع گناهان و تخلفات آلوده شده و از سرقت گرفته تا قتل و تجاوز و غیره را مرتکب می شوند.

اعتیاد پلّه‌ای است که با آن، انجام بسیاری از خلافها و ناهنجاریها، شدنی شده است. عوامل اعتیاد را چند چیز شمرده اند:

رفیق : شصت درصد معتادین از طریق رفیق ناباب آلودگی پیدا کرده اند. اینجاست که جوان سالم باید در مسئله رفاقت، هشدارهای اسلام و بزرگان و افراد دلسوز را گوش کند تا به دام این نارفقان نیفتد.

ناراحتی های عاطفی: چهارده درصد از معتادین باین علت معتاد شده اند.

کنجکاوی: هشت درصد بخاطر کنجکاوی معتاد شده اند.

لذت جویی: شش درصد بخاطر لذت از استفاده مواد مخدر آلوده شده اند.

تسکین درد: پنج درصد برای نجات از درد جسمی معتاد شده اند.

فامیل معتاد: چهار درصد از فامیل معتاد خود اعتیاد را فرا گرفته اند.

انواع مواد مخدر:

1- مواد سستی‌زا مانند تریاک، مُرفین، هروئین و کدئین.

2- مواد توان‌افزا مانند کوکائین، ناس و کراتیم.

3- مواد توهم‌افزا مانند حشیش، ماری جوانا، ال اس دی و غیره.

مراحل اعتیاد به مواد مخدر:

الف: آشنایی با مواد مخدر : در این مرحله فرد در اثر معاشرت با دوستان ناباب و تشویق آنان، کنجکاوی و احساس غروری که در برابر این دوستان در خود می‌بیند، با مواد مخدر آشنا می‌شود و به مرور زمان به این مواد وابستگی پیدا می‌نماید.

ب - تردید و دودلی: در این مرحله فرد پس از اینکه مدت زمانی را بطور نامرتب از ماده مخدر استفاده می‌کند، بطور ناخودآگاه با خویشن‌وارد جنگ و ستیز شده که چه کنم تا نجات یابم؟ ولی با توجه به وابستگی جسمی و روانی به مواد، خود را ناتوان از ترک می‌بیند و در نتیجه میل به افزایش مواد که در آن تدریجاً بدن به مقدار معینی از آن خومی‌گیرد، در او ایجاد می‌شود.

ج- اعتیاد: در این مرحله، فرد بعد از شک و تردید و احتمالاً مدتی ترک کردن، به اعتیاد قطعی کشیده می‌شود! و با مصرف مواد اعتیادآور، سرعت سلامت جسمی و روانی خود را آلوده می‌کند. اعتیاد به تریاک با مصرف یک ماه و اعتیاد به هروئین سرعت انجام می‌شود.

عوارض و ضایعات اعتیاد:

1- فردی و جسمانی: از جمله عوارض آن، بیماریهای جسمانی، دردهای عضلانی، یبوست، تغییر در مردمک چشم، اختلال در دستگاه گوارش، خشکی دهان، خارش بدن، تشنج، گرفتگی صدا، احساس خستگی، فساد دندان و بوی بد دهان، عفونت کبد و ریه که گاهی به مرگ می‌انجامد.

2- عوارض روانی: اختلال در سازگاری روانی فرد، ضعف عصبی، سلب اراده و ابتکار، حالت جنگ و ستیز با خود، پیدایش انحرافات اخلاقی، اضطراب و بی‌قراری، عدم اعتماد به نفس، ترس دائمی و صدها مشکل روحی و روانی و عاطفی دیگر.

3- عوارض اجتماعی: نداشتن علاقه به فعالیتهای اجتماعی، بی‌نظمی خانوادگی، قانون شکنی، جرم و جنایت، ترک محل کار و تحصیل، معتاد نمودن دیگران، فروپاشی نظام خانواده، نابودی فرزندان و انحراف آنان و...

4- جنبه اقتصادی: معتاد به دلیل عدم اشتغال و عدم بازدهی و انگل بودن، ضایعات اقتصادی بزرگی برای کشور ایجاد می‌نماید. عدم احساس مسئولیت در تأمین مخارج خانواده، تهیه هزینه اعتیاد از راه نامشروع و اشتغال به انواع بزهکاری و دهها عوارض دیگر.

5- جنبه سیاسی: افراد معتاد به علت بی تفاوتی نسبت به همه چیز، مشارکتی در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی در مواقع لزوم ندارند. و معمولاً غارتگران و مفسدین از آنها به عنوان عاملان جنایت، قتل و توطئه‌های سیاسی و غیر سیاسی، استفاده می‌کنند.

سیگار چراغ سبزی برای سایر مواد مخدر!

در دود سیگار بیش از چهار هزار نوع ماده سمی وجود دارد که تعدادی از آنها سرطان‌زا می‌باشند. وقتی این مواد سرطان‌زا از دهان وارد نای می‌شوند، تغییرات سرطانی را در آن محل ایجاد می‌کنند و از آنجایی که در نَسج ریه، اعصاب حسی نیست، افراد سیگاری از مراحل رشد سرطان در شش‌های خود اطلاعی ندارند.

این تکثیر سلول‌های سرطانی در طی سالیان متمادی که فرد به استعمال دخانیات پرداخته است، ادامه می‌یابد تا اینکه بتدریج مبتلا به کاهش وزن، خلط خونی، بی‌اشتهایی، سرفه، تنگی نفس، دردهای قفسه سینه و خشونت صدا می‌گردد، که متأسفانه از این لحظه تا مرگ فاصله بسیار کمی است!

در مردان سیگاری عوارضی چون عقیمی، کاهش میل جنسی، و ناهنجاری‌هایی برای فرزندان از جمله لب شکری، سرطان خون و سرطان مغز در اثر سیگار ایجاد می‌شود.

در زنان سیگاری، دردهای عضلانی، دردهای استخوانی، خستگی، ضعف بدن و بی‌اشتهایی فراوان دیده می‌شود.

می‌توانت کُشد سر از بستان‌بَنگ رویت کند به گورستان

آیا معتاد مجرم است یا بیمار؟

جرم معتاد این است که مقدمات اعتیاد را برای خود فراهم ساخته است. ولی وقتی اعتیاد آمد، دیگر فرد معتاد مجرم نیست. زیرا کشش و عادت به مواد چنان در روح و جسم او وجود دارد که نمی‌تواند به آسانی دست از اعتیاد بردارد. بنابر این باید گفت که فرد معتاد، بیماری است که خود در بیمار شدنش نقش داشته است. اگر این معنی و مفهوم در بین مردم و مسئولین کشور ما جا بیفتد، شاید بتوان با تدابیری این بیماران را درمان نمود و از سرایت این مرض به بقیه جلوگیری کرد.

گوش دادن به غنا و صداهای حرام

گوش دادن یکی از راه‌های تغذیه روح است. غذای روح اگر سالم باشد خود روح هم سالم می‌ماند و اگر مسموم باشد، روح را هم مسموم می‌نماید.

طبق نظر اسلام ودانشمندان مسلمان و غیر مسلمان غنا و موسیقی های مطرب برای روح آدمی مضر می باشند. و اولین کسیکه غنارا استفاده نمود، ابلیس بوده است.

اگرچه عده ای می خواهند در دفاع از موسیقی منافی برای آن پیدا کنند ولی با بررسی زندگی انسانهای برگزیده، متوجه می شویم که از موسیقی در زندگی آنها اثری نیست و هرگز عمر گرانبهای خود را صرف شنیدن اصواتی که گاهی انسان را از خود و خدایش غافل می کند و به افکار شهوانی می کشاند، نمی نمایند.

کدام شخصیت بزرگ انسانی را سراغ دارید که در عمر خود از موسیقی استفاده کرده باشد؟ در حالیکه اگر در موسیقی منافع و فوائدی بود و ضررهائی نداشت، آنها هم از آن بهره می بردند.

لهو ولذت دو مار ضحاکند هر دو خونخوار و بی گناه آزار

عقل و دین لشکر فریدونند که بر آرند از دوما، دمار «خاقانی»

موسیقی از زبان بزرگان {از کتاب فرشته زمینی}

1- «پیامبر اسلام (ص): غنا پله کان زنا است.»

2- «امام صادق (ع): خبیث ترین مخلوق خدا، غنا است. و بدترین مخلوق خدا غنا است که باعث فقر و نفاق می شود.»

3- «امام صادق (ع): خانه ای که در آن غنا باشد، از فاجعه ایمن نمی باشد و دعا در این خانه مستجاب نمی شود و ملائکه به این خانه وارد نمی گردند.»

4- «پیامبر (ص): کسیکه لهو را گوش دهد، خدا در گوشش تخم باطل می کارد»

5- «پیامبر (ص): روز قیامت صاحب طنبور در حالیکه صورتش سیاه و دردستش طنبوری از آتش است، محشور می شود»

6- «پیامبر (ص): روز قیامت، مغنی بصورت کور و کر و لال از قبر محشور می شود»

7- «پیامبر (ص): من شمارا نهی می کنم از زقن (رقص) و مزمار (نی) و کوبات (ساز و آواز) و کبرات (طلهای کوچک و بزرگ)»

8- «شخصی به امام صادق (ع) گفت: همسایه ای دارم که اهل غنا است. وقتی من برای قضاء حاجت به دستشویی می روم، برای شنیدن از صدا های غنای همسایه، بیشتر می مانم! آیا این اشکال دارد؟

امام فرمود: نباید بیشتر بمانی که خدا فرموده است: همانا گوش و چشم و دل مورد سؤال واقع می شوند. «اسراء 36»

او گفت: گویا تاکنون این آیه را نشنیده بودم و انشاء الله توبه می کنم!

امام فرمود: حال بلند شو و نماز بخوان که گناهت بزرگ است و اگر در چنین حالی اجلت رسیده بود، خیلی برایت بد بود»

9- «امام باقر (ع): غنا از آن کارهائی است که خداوند به انجام دهنده آن وعده آتش داده است»

10- «امام خمینی: از جمله چیزهائی که مغز جوانها را تخریب می کند، موسیقی است... انسان را از جدیت بیرون می برد. یک جوانی که عادت کرده روزی چند ساعت را با موسیقی سروکار داشته باشد، از مسائل جدی به کلی غافل می شود.» صحیفه نور ج 8 ص 197 تا 201 - ج 9 ص 155

پرهیز کن از لهو از آنکه هرگز سرمایه نکرده است هیچ لاهی «ناصر خسرو»

ضررهای موسیقی و غنا

«از کتاب پرسشها و پاسخهای روز ص 130»

1- ضعف اعصاب و اختلال حواس و بی ارادگی

«دکتر ولف آدلر، پروفیسور دانشگاه کلمبیا می گوید: بهترین و دلکش ترین نو اهای موسیقی، شوم ترین آثار را روی سلسله اعصاب انسان باقی می گذارد.»

«دکتر آاکسیس: اصولاً شنیدن موسیقی و کنسرت، در اعصاب اثر تخریری ایجاد می کند. این اثر گاهی آنچنان شدید است که شنونده رامانند افراد بهت زده می سازد و لذت فوق العاده ای که افراد از آن می برند از همین اثر تخریری است و روشن است که اینگونه تخریرها زیانهای فراوانی دارد و اگر شدت یابد گاهی ممکن است عقل و اندیشه را اسیر جذبه آهنگهای تند موسیقی کند و دیگر نتواند خوب و بد را از هم تشخیص دهد و بی پروا دست به حرکات و اعمال ناشایست بزند و در آن حال نتواند به عواقب وخیم آن بیاندیشد.»

گاهی موسیقی باعث جنایت می شود.

«یک مجله در سوئیس، مقاله ای تحت عنوان «جنون موسیقی» نوشته بود که در آن موسیقی را از جهات مختلف محکوم و مورد انتقاد قرار داده بود.

علت نوشتن این مقاله این بود که که جمعیتی در حدود صد و پنجاه هزار نفر در یکی از میدانهای پاریس برای شنیدن موسیقی گرد هم آمده بودند و پس از اجرای یک کنسرت، چنان به هیجان آمدند که ویتترین هاراشکستند و مغازه هارا ویران نمودند و وعده ای هم زخمی شدند.»

«همچنین در خبرها آمده بود که در ایالت «لتیل راک» جوانی که به یاد گرفتن پیانو اشتغال داشت، چنان تحت تأثیر نعمات موسیقی قرار گرفت که ناگاه از جا برخاسته و با ضربات متعدد کارد، معلم خود را از پای درآورد.»

«موسیقی حتی در نوازندگان آن تأثیرات خطرناکی داشته است. چنانکه عده ای از آنان گرفتار امراض روحی شده و یا دچار امراض جسمی و حتی سکنه شده اند. از جمله:

بتهون در سی سالگی به کلی کر شد و سرانجام دیوانه گردید!

باخ موسیقی دان اطریشی به اختلال حواس و کوری مبتلا شد.

موزارت و شوپن، دوتن از موسیقیدانان نامی دچار ضعف قوا شدند.

شوبرت و واکتر و مندلس و دو کونیسی به اختلالات عصبی و پریشانی فکری و کشمکشهای روحی مبتلا شدند. شومان و دو وراک دچار ضعف اعصاب دیوانگی شدند.»

2- ضررهای اقتصادی:

هزینه‌های سنگینی که امروزه خرج موسیقی و مجالس شهوترانی می‌شود، ضربات سختی را به اقتصاد کشورها از جمله کشور مای‌زند. و بر اثر استقبال و توجهی که به هنر پیشگان و موسیقی دانان می‌شود، عده‌ای از جوانان با استعداد بجای رفتن بدنبال علم و دانش، به موسیقی روی می‌آورند که اخیراً چند نفر از پزشکان ایرانی کار خود را رها کرده و بدنبال موسیقی افتاده‌اند.

3- ضررهای اخلاقی:

موسیقی در محافل مختلف مخصوصاً اگر خواننده زن باشد، مهیج شهوت و هوس بوده و این‌ها تأثیرات شرم‌آوری ببار می‌آورد.

هنگامیکه انسان تحت نفوذ زیر و بم موسیقی قرار گرفت، یکنوع سستی اعصاب بر او مسلط شده بطوریکه از مفاهیم انسانی جز شهوترانی، عشق‌بازی، جمال پرستی چیزی دیگر در برابر دیدگانش مجسم نمی‌شود. و در نتیجه مفاهیم مقدسی چون رحم و مروت حیا و عفت و امانت و برادری مجد و عظمت و کوشش و فعالیت و مبارزه و استقامت در راه هدف و.. همه بفراموشی سپرده می‌شوند.

4- دوری از خدا.

مصادیق موسیقی حرام

1- آلات موسیقی مطرب باشد یعنی انسان را از حال عادی و لو کمی خارج نماید. و یا موسیقی مخصوص مجالس لهو و لعب باشد.

2- تکخوانی زن و نوع شعر مستهجن باشد.

3- تکخوانی زن و شعر دارای مضامین سالم باشد ولی بصورت ترجیع و گرداندن صدا در گلو باشد که این مورد در مجالس عروسی در قسمت زنان اشکال ندارد.

4- خواننده مرد و اشعار مستهجن بخواند

5- خواننده مرد و اشعار خوب باشد ولی صدا را در گلو بچرخاند.

تقلید بی چون و چرا

حسّ تقلید یکی از تمایلات طبیعی است که در تمام افراد بشر در سنین مختلف وجود دارد و درنسل جوان شدیدتر است.

آدمی میتواند بوسیله تقلید، از تجربیات علمی و عملی دیگران استفاده کند و راهی را که گذشتگان پیموده و به نتیجه رسیده‌اند را بییماید و به اهداف خود با زحمت کمتر و سرعت بیشتر دست پیدا نماید. نوجوانان برای ساختن شخصیت خویش و برگزیدن صفات لازم، از دیگران تقلید می‌کنند و روش آنان را برنامه کار خود قرار می‌دهند. با توجه به اینکه تمایل خودنمایی و تشخص طلبی در نوجوانان شدید است، کوشش می‌کنند تا جایی که میسر است از مردان مشهور و ممتاز پیروی نمایند و صفات آنان را الگوی شخصیت سازی خود قرار دهند، به این امید که هر چه زودتر و بیشتر شهرت و افتخاری کسب نمایند و مورد توجه عموم قرار گیرند.

گاهی در این خصوص از قهرمانان ورزشی تقلید می‌کنند. گاه از ستارگان سینما تقلید می‌کنند و کارهای ساختگی و غیر واقعی آنان را برنامه زندگی خود قرار می‌دهند. مانند آنان راه می‌روند، حرف می‌زنند، لباس می‌پوشند، نگاه می‌کنند، می‌خندند، معاشقه می‌کنند و صورت و موی خود را می‌آرایند و خلاصه بجای اینکه شخصیت خویش را بر اساس سجایای اخلاقی و صفات انسانی پی‌ریزی کنند و خود را انسان لایقی بسازند، از این ستاره ها و الگوها تقلید کرده و رفتار آنان را برنامه کار خود قرار می‌دهند و به این واسطه بزرگترین ضربه را به شخصیت معنوی خود می‌زنند.

اینجاست که خطرانی جوانان را تهدید می کند و چه بسا تقلیدهای نابجا باعث شده که از مسیر پاکی و فضیلت منحرف گشته و برای ارضاء حس برتری جوئی، مرتکب گناهان بزرگ شده اند و برای همیشه موجبات تیره روزی و بدبختی خود را فراهم آورده اند.

«مادری در لبنان به دادگاه مراجعه و از پدرش شکایت کرد. و اظهار نمود که پسر دوازده ساله او مرتب از مدرسه فرار می کند و بی حساب پول خرج می نماید و او نمی داند این پولها از کجا آمده است. پس از تحقیقاتی که از «عدنان» شد، او اعتراف نمود که ابتدا فن سرقت را از مشاهده فیلمها یاد گرفته و تاکنون مرتکب 27 فقره سرقت شده است. از جمله هفت دستگاه دوچرخه را دزدیده و فروخته است.»

در زمان حکومت طاغوت عده ای نوجوان که برخی دانش آموز بودند و باند سرقت اتومبیل را اداره می کردند، دستگیر شدند. سن این گروه بین 16 تا 20 سال بود. بیشتر آنان در بازجوئی در مورد انگیزه این کار می گفتند: ما خودمان هم نمی دانیم چرا به اینکار دست زدیم اما هرچه بود از سرقت ماشین مخصوصاً کارهای قهرمانی این سرقتها لذت می بردیم.

خلق را تقلیدشان بر باد داد!

تقلید است که باعث بسیاری از کارهای خلاف می شود و مخصوصاً در مورد نوجوانان و جوانان. در همین کشور خودمان تقلید از فیلمها و هنرپیشه ها چه آثار زیانباری که به بار نیاورده است!

اگر عده ای از نوجوانان ما سیکار می کشند، نتیجه تقلید ناصحیح است. اگر گروهی به مشروبات الکلی روی می آورند باز هم نتیجه تقلید است.

اگر عده ای از دختران از حجاب و عفت زنانه گریزان هستند این هم نتیجه تقلید است. و اگر اعتیاد و روابط نامشروع و استفاده از انواع لباسهای باصطلاح رپی در بین بعضی از جوانان ما وجود دارد، این هم به تقلید برمی گردد.

دامنه تقلید بسیاری از مسائل زندگی ما را دربر می گیرد که گاهی آن مسئله سر نوشت ساز است مثل تقلید در مسائل مذهبی.

متأسفانه انسانهای زیادی از ادیان مذاهب باطل شده هستند که بخاطر تقلید از پدران و اجداد خود، بر همان مذهب غیر حق باقی مانده اند. در حالیکه اگر درباره درستی و نادرستی دین اجداد خود بررسی و تفکر می کردند، می توانستند به راه حق دست پیدا کنند.

دین تو به تقلید پذیرفته ای دین به تقلید بود سرسری

آنک او از پرده تقلید جست او به نور حق بیند آنچ هست

تقلید صحیح آنست که از کارهای خوب دیگران درس بگیریم و کارهای بد دیگران را بخودشان واگذار نمائیم.

درباره تقلید باید پنج نکته مورد توجه قرار گیرد:

اول آنکه از افراد منحرف و گناهکار تقلید نشود، زیرا گناهکاران دیر وزود دچار شکست و بی آبرویی می شوند.

دوم آنکه بدانند که ساختمان طبیعی و استعداد های افراد با هم تفاوت دارد. خدا انسانها را مختلف آفریده و هر انسانی برای انجام کار مناسب با ساختمان خود آمادگی بیشتری دارد.

سوم اینکه از بهترین الگوها را که انسانهای برگزیده هستند تقلید کنیم و از انسانهایی که دارای صفات بدهستند، تقلید نمائیم.

چهارم اینکه در هر تقلیدی، خوب فکر کنیم و چنانچه با عقل سلیم موافق بود آنرا انجام دهیم.

پنجم اینکه در مسائل شرعی یا باید خودمان مجتهد و متخصص باشیم که این نیاز به حداقل بیست سال درس حوزوی دارد و یا باید از مجتهدی که بنظر ما از همه اعلیم است، تقلید نمائیم. همانطور که در مسائل پزشکی از دستورات پزشک تبعیت می کنیم و یا در مسائل ساختمانی از معمار و مهندس تبعیت می نمائیم.

زشتی های زبان

انسان با زبانش می تواند بهترین سخنها را بگوید وبا زبانش ایجاد محبت و صمیمیت کند. افرادی را هدایت نماید. علم بیاموزد. نصیحت کند. با خدا راز و نیاز نماید و دهها کار مفید انجام دهد.

ومی تواند با زبانش به کارهای زشت سفارش کند. ایجاد دشمنی نماید. اسرار دیگران را فاش کند. به دیگران ناسزا و دشنام بگوید و دهها گناه انجام دهد.

یکی از گناهان زبان، فحش و ناسزا است. عده ای از انسانها به عادت زشت ناسزاگویی عادت کرده اند. گاهی عادت دارند که به همسر و فرزندان شان ناسزا بگویند. گاهی عادت دارند به زیر دستان خود اهانت کنند. و گاهی پارا فراتر گذاشته و به مقدسات و ارزشهای مردم ناسزا و اهانت می کنند.

عوامل ناسزا گوئی

1- عادت

2- عصبانیت

3- شوخی

4- مقابله به مثل

5- مسائل سیاسی و حزبی

6- مسائل اقتصادی

7- تربیت نادرست

درمان ناسزا گوئی

1- سکوت

«رسول خدا(ص): هرگاه دیدید که مؤمن خاموش و باوقار است، به او نزدیک شوید که او به حکمت دست پیدا کرده است»

2- تربیت صحیح از دوران کودکی

«پیامبر(ص): فرزندان خود را احترام کنید و ادب خوب به آنها بیاموزید.»

3- رعایت ادب نسبت به دیگران

«علی(ع): دیگران را نیکو صدا بزنید تا شما هم جواب خوب بشنوید.»

زاتکس که نام خلق بگفتار زشت کشت دوری گزین که از همه بدنامتر است

دشنام در آئینه احادیث «پیامبر(ص): کسیکه به پدر و مادرش دشنام دهد، ملعون است! پرسیدند که مگر کسی به

پدر و مادرش دشنام می دهد؟ فرمود: شخصی به پدر دیگران فحش می دهد، آنها هم به پدر و مادر او فحش می دهند.»

«علی(ع): از کلام زشت و ناروا دوری کنید که باعث می شود که پستان و رذلان بشما نزدیک شده و افراد بزرگوار از

شما بگریزند.»

«پیامبر(ص): فحش دادن به مؤمن مثل نزدیک شدن به مرگ است»

«امام صادق(ع) شنید که مسلمانی به غلامش فحش داد. به این خاطر امام با او قطع رابطه کردند.»

«امام صادق(ع): فحش دادن ظلم است و ظالم در آتش جهنم است»

انواع فحش

1- ناسزا به ناموس

2- خطاب کردن به اسم حیوان

3- بوسیله کاریکاتور و نقاشی اهانت کردن

4- با اشاره توهین کردن

و...

هر بدبه خود نمی پسندی با کس مکن ای برادر من

گر مادر خویش دوست داری دشنام مده به مادر من

مسخره کردن دیگران

از گناهان دیگر زبان، مسخره و استهزاء دیگران است. مسخره کردن از این جهت ناپسند است که باعث توهین به دیگران می شود.

ریشه های مسخرگی

1- دشمنی و کینه

2- تکبر

3- تحقیر کردن

4- شوخی و مزاح

5- سفاکت و نادانی

«علی(ع): مسخرگی، تفریح سفیهان و کار نادانان است»

6- حقارت نفس و خودکم بینی

«امام صادق(ع): ذلیل ترین مردم شخصی است که به مردم توهین می نماید»

گاهی مسخره کردن در مورد مسائل اعتقادی است. همانطور که عده ای از اقوام گذشته، پیامبران خدا را مسخره می کردند.

«شما آنان(مومنین) را مسخره کردید و یاد مرا فراموش نمودید. شما کسانی بودید که به آنان(مؤمنین) می خندیدید. در قیامت من بخاطر صبر مؤمنین به آنان پاداش می دهم و ایشان را رستگار می کنم.»

گاهی مسخره کردن در مورد مسائل مالی است. مانند مسخره کردن بعضی از مردان و زنان پولدار، فقیران و بی بضاعتان را.

«پیامبر(ص): کسیکه مؤمنی را ذلیل کند و یا بخاطر فقرش او را تحقیر نماید، خداوند او را در کنار پل جهنم رسوا می سازد.»

گاهی استهزاء در مورد مسائل سیاسی است.

انواع مسخره گی 1- موارد اخلاقی

«مثلا می گوید فلان شخص بخیل است!»

2- موارد اعتقادی

«مجرمین کسانی هستند که در دنیا مؤمنین را مسخره می کردند و به آنان می خندیدند و هرگاه به مؤمنین بر می خوردند با گوشه چشم به آنان طعنه می زدند... (روز قیامت) مؤمنین، کفار را مسخره می کنند.» مطففین 29

3- در مورد قیافه و اندام افراد

«مثلا می گوید فلانی کوتاه قد است!»

چه برخوردی با مسخره کنندگان بکنیم؟ 1- بی اعتنائی

«نقل شده که روزی مالک اشتر، سردار سپاه علی(ع) از بازار عبور می کرد. شخصی از بازاریان که او را نمی شناخت، برای مسخره کردن او، پوست خربزه ای به طرف مالک پرتاب کرد. اما مالک اعتنائی به او ننمود و براه خود ادامه داد. بازاریان به آن مرد خبر دادند که این فردیکه تو او را مسخره کردی، مالک اشتر سردار نظامی لشکر اسلام

است. آن مرد هراسان شد و برای عذرخواهی بدنبال مالک رفت. او مالک را در مسجد یافت و عذرخواهی کرد. مالک گفت: من قصد نداشتم به مسجد بیایم. ولی وقتی این حرکت را از تو دیدم، به مسجد آمده و نماز خواندم و برای دعا کردم تا خدا تو را بیا مرزد.»

2- بر خورد قاطعانه ونهی از منکر

«گاهی لازم است که جلو مسخره کننده بایستد و او را نهی کند و مانع شود تا بعداً دیگری را مسخره ننماید.»

رسول خدا(ص): روز قیامت، شخصی را که در دنیا مؤمنین را مسخره می کرده است، می آورند و برای او دری از بهشت را می گشایند

ومی گویند: داخل شو! او هم که خیلی ناراحت بوده است، بطرف در بهشت حرکت می کند، ناگهان در بهشت را می بندند و از طرف دیگری دری می گشایند! و به او گفته می شود: داخل شو! چون نزدیک آن در شود، آن را هم می بندند!

اگر ممالک روی زمین به دست آری وز آسمان بر بایی کلاه جباری

وگر خزائن قارون و ملک جم داری نیز زد آنکه وجودی ز خود بیازاری

عیب جوئی و تجسس

بعضی از انسانها عادت به تجسس در عیبهای مردم و بازگو کردن این عیبهای دیگران دارند.

در حالیکه اگر نسبت به عیبهای خود تأمل کنند، متوجه می شوند که خود دارای عیوب متعدد بوده و باید خود را مداوا کنند.

«پیامبر(ص): بدنبال لغزشهای مؤمنین نباشید که هر که بدنبال این مطلب باشد، خداوند عیبهای او را آشکار کند»

مرد باید که عیب خود بیند بر ره زور و غیبه ننشیند

تو اگر عیب خود همی دانی نه ای عامی بل جهانبانی «سنائی»

«از صفات خداوند ستار العیوب بودن است و ما که بنده ایم باید از خالق بیاموزیم و عیب دیگران را ظاهر نکنیم.

«امام پنجم (ع): برای انسان همین عیب بس که به عیوب مردم دقیقاً آشنا باشد ولی همان عیوب را که در خود اوست، نبیند»

عیبجوئی مکن ز خلق خدا که بود کار مردم جاهل

عیب خود بین چو مرد روشن بین ناشود تیرگی ز دل زائل

ای که غفلت فرا گرفته تو را گوش کن پند ناصح کامل

گفت احمد خوشا بحال کسی که چو مردان پاک و روشندل

هست دائم به عیب خود مشغول لیکن از عیب دیگران غافل

«علی (ع): از عیبجویان دوری کنید که دوستانشان هم از آنها در امان نیستند.»

انسانهای کریم و بزرگوار اگر از عیوب دیگران هم مطلع شوند، آنرا نادیده گیرند و وظیفه خود دانند که عیبهای دیگران را بیوشند و آبروی دیگران را حفظ کنند. خداوند در قرآن در سوره حجرات دستور داده که: ولا تجسسوا. یعنی در جستجوی عیب دیگران نباشید.

چو عیب تن خویش داند کسی ز عیب کسان برنگوید بسی «فردوسی»

«امام صادق (ع): در عیب رفیقت تعجیل نکن شاید خدا او را بیامزد و بر عیبهای خود ایمن نباش شاید بخاطر آن عذاب شوی!»

مکن عیب کسان تا می توانی که توای دوست عیب خود ندانی

مده بر عیب کس نادیده اقرار و گر بینی بیوشان بهترای یار

که تو هم عیب داری عیبناکی خدا را شد سزای عیب پاکی

مکن مدح خود و عیب دیگر کس و گر گوید کسی گو زین سخن بس! «پیامبر (ص): بعضی از شما خار را در چشم دیگران می بیند ولی استخوان را در چشم خودش نمی بیند!»

«علی (ع): کسیکه از عیب خود مطلع نباشد، از بزرگترین گناهان است.»

«پیامبر (ص): هر که عیب برادرش را بیوشاند، گویا دختر زنده بگوری رازنده کرده است!»

«پیامبر (ص): هر که عیب برادرش را ببیند ولی آنرا بیوشاند، خدا در قیامت عیش را بیوشاند»

«پیامبر (ص): بدنبال عیوب مؤمنین نباشید که هر که اینگونه باشد، خدا بدنبال عیش باشد و هر که خدا بدنبال عیش باشد، رسوا می شود اگر چه در دل خانه اش باشد!»

افشاء اسرار

از خصوصیات خوب، بازگو نکردن اسرار دیگران است. در سخنان بزرگان دین، از اسرار مؤمن به عورت تعبیر شده است. یعنی همانطور که حفظ عورت از نگاه دیگران واجب و لازم است، حفظ اسرار مؤمن نیز لازم می باشد.

انواع اسرار

1- اسرار خانوادگی

2- اسرار نظامی

3- اسرار اقتصادی

4- اسرار علمی

5- اسرار سیاسی

6- اسرار مذهبی و دینی

7- اسرار فرهنگی

که رازها و اسرار نظامی و سیاسی از بقیه مهم تر بوده و گاهی افشاء آنان باعث از بین رفتن جان صدها نفر و شکست حکومتی خواهد شد. که در این موارد جرم افشاء کننده بسیار بزرگ است.

«در یکی از جنگهای صدر اسلام، وقتی که سپاه اسلام برای یورش به مشرکین مکه آماده می شد و رسول خدا دستور داده بود تا خبر این حمله محرمانه بماند، یکی از مسلمانان خبر این حمله را به ابوسفیان اطلاع داد. در این مورد این آیه نازل شد: «ای مؤمنین! به خدا و رسول و پیمانهایتان خیانت ننمائید!» انفال 27

«امام صادق(ع): کسیکه اسرار ما را فاش کند، گویا ما را به قتل رسانده است»

«امام صادق(ع) در تفسیر آیه «پیامبران را به ناحق می کشند» فرمود: بخدا سوگند! پیامبران را با شمشیر نکشتند، بلکه اسرار آنان را فاش کردند و آنها کشته شدند.»

بعضی از حافظین اسرار «وقتی قیس بن مسهر، سفیر امام حسین(ع) برای مردم کوفه، توسط مأمورین دشمن محاصره شد، نامه امام را پاره کرد و خورد. وقتی او را دستگیر کردند، برای اینکه اسرار امام را فاش کند او را شکنجه کردند ولی او لب به سخن نگشود و عاقبت او را بشهادت رساندند.»

چشم چرانی

چشم انسان از اعضای است که بیشتر گناهان به سبب و وسیله آن انجام می شود. و در سخنان بزرگان دین آمده که هر که بتواند چشم خود را کنترل نماید، از بسیاری از گناهان خود را دور نموده است.

یکی از گناهان چشم، چشم چرانی و هیز بودن و نگاههای شهوانی به نامحرم است. چه از طرف مرد نسبت به زن نامحرم و چه از طرف زن نسبت به مرد نامحرم.

«آمده است که جوان عربی در زمان پیامبر(ص) در کوچه مشاهده کرد که زن جوانی از روبرو می آید! این جوان شروع به چشم چرانی به زن نمود بطوریکه حواسش پرت شد و متوجه استخوانی که در سوراخ دیوار فرو شده بود، نشد و استخوان به گونه اش اصابت کرد و خون جاری شد! جوان با همین حالت نزد پیامبر بعنوان طیب الهی رفت و ماجرای این حادثه را گفت. حضرت فرمود: همانا نگاه به نامحرم تیری از تیرهای شیطان است»

چشم انسان مانند دوربین بسیار قوی فیلمبرداری است که همه صحنه ها را علاوه بر نشان دادن به مغز در همان آن، در حافظه ذخیره می کند و بسیاری از خوابها و رؤیاهای و حتی تصورات آدمی از جهان به همین تصاویر باز می گردد.

جوانی که از صبح تا شب چشمش بدنبال زیارویان در گردش است، اگر در خواب جنب و محتمل شود و خوابهای شیطانی ببیند، طبیعی است. و هرگاه روز با خوبان و صالحان همنشین باشد و توسلات به معصومین(ع) داشته باشد اگر در خواب، امام زمان(عج) و زیارتگاه ببیند، باز طبیعی است.

«روزی حضرت عیسی(ع) بایارانش برای دعای طلب باران از شهر خارج شدند. موقع دعا، عیسی(ع) گفت: هر که گناهی مرتکب شده برگردد. همه بجز یک نفر باز گشتند. حضرت به او گفت: تو گناهی مرتکب نشده ای؟ گفت: خیر بجز اینکه روزی در حال عبادت بودم که زنی از مقابلم عبور کرد و من ناخواسته بتماشای او مشغول شدم. ناگاه بخود آمدم و بخاطر این کار زشتم، چشم خود را در آوردم و بطرفی که زن رفت بود، پرتاپ کردم!

حضرت فرمود: پس تو دعا کن تا من آمین گویم! او دعا کرد و عیسی(ع) آمین گفت و باران آمد.»

یکی از نشانه های پاکی چشم، دور ماندن چشم از نگاههای شهوانی است. لذا وقتی دختر شعیب(ع) نزد موسی(ع) آمد و گفت: پدرم تو را به خانه دعوت کرده و مرا فرستاده تا تو را راهنمایی کنم. موسی(ع) چند قدمی بدنبال دختر رفت

وگفت: ما خاندانی هستیم که پشت سر زن نگاه نمی کنیم. پس من جلو می روم و تو از پشت سر بیا و هر کجا نیاز به راهنمایی شد، با انداختن سنگ علامت بده!

اگر چشم را کنترل نکنیم، دل را گرفتار کرده ایم و اگر دل گرفتار شد، سر به رسوائیها خواهد زد.

زدست دیده و دل هردو فریادهر آنچه دیده بیند دل کند یاد

بسازم خنجری نیش ز فولاد زخم بردیده تا دل گردد آزاد» چه بسیار نگاههای کوتاهی که بدبختی های بزرگ و طولانی به ارمغان آورده است. ازدواج هایی که با یک نگاه شروع شده و عاقبت در مدت کوتاهی با یک نگاه دیگر به طلاق کشیده می شود.

«علی (ع): هر که نگاهش به نامحرمان زیاد باشد، فکرش دائماً مشغول خواهد بود.»

«ای رسول! به مردان مؤمن بگو چشم خود را بر حرام ببندند و عورت خود را از حرام حفظ کنند که این مسئله برای پاک بودنشان لازمتراست و به زنهای مؤمنه هم بگو که چشمهای خود را بر حرام ببندند و عورت خود را از حرام حفظ کنند...» نورآیه 30 و 31

«رسول خدا (ص): هیچ وسیله برای پاکی باندازه پاک بودن چشم و بستن آن بر روی حرام نیست. که هر که چشم خود را بر حرام بست، خدا به دلش توفیق مشاهده عظمت الهی را می دهد»

«رسول خدا (ص): هر که چشمش را از حرام پُر کند، خداوند روز قیامت چشمش را از آتش پر کند، مگر اینکه توبه کند و دیگر عمل حرام را انجام ندهد.»

«در روایت است که هر که به نامحرمی برخورد و برای رضای الهی، چشم خود را از او برگرفت و دیگر نگاه نکرد، اگر مرد باشد در همان ساعت، حورالعینی باز دو جاش در می آورند و اگر بر این صفت خوب مداومت کند، خداوند شیرینی مناجاتش را به او می چشاند و ملکوت خود را بردش باز می کند.»

«گویند مغازه داری به زنانی که از مقابل دکانش رد شده خیره نگاه می کرد و بر زبان لاله الا الله! جاری می کرد. یکنفر برای تذکر به او وارد مغازه اش شد و جنسی را خواست. مغازه دار برای آوردن جنس مدتی در داخل مغازه بود که خانمی از مقابل مغازه اش عبور کرد. وقتی مغازه دار جنس مشتری را آورد، مشتری گفت: شما که مشغول آوردن جنس من بودید، یک لاله الا الله! از مقابل مغازه شما رد شد!!»

«پیامبر (ص): سخت است غضب خدا بر زن شوهر داری که چشمش را از حرام پر کند»

«پیامبر (ص): کسی که به عورت دیگری نگاه کند، ملعون است»

«پیامبر (ص): اگر از آسمان بیافتیم و دونیم شوم برایم بهتر است که به عورت کسی نگاه کنم و یا کسی به عورت من نگاه نماید»

اسراف و تبذیر

آدمی در شبانه روز برای رفع احتیاجات خوراکی و پوشاکی، جنسی، رفت و آمد و... خود، باید غذا برای خوردن و لباس برای پوشیدن و همسر برای آرامش و رفع غریزه جنسی و مرکب سواری داشته باشد.

انسان بعنوان خلیفه خدا در زمین تا چه حد می تواند از این نعمتها استفاده کند؟ حد و اندازه خوردن چقدر است؟ تا چه اندازه می تواند از غریزه جنسی مشروع استفاده کند؟ لباس تا چه اندازه؟

خداوند در قرآن اندازه آنرا معین کرده و فرموده است که:

«مؤمنین آنانی هستند که وقتی خرج می کنند، اسراف نکرده و بخل هم نورزیده بلکه حد وسط را رعایت می کنند.» فرقان 67

«بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید.» اعراف 31

«امام صادق(ع): خوردن و آشامیدن و پوشیدن و ازدواج و سوار مرکب شدن اگر با میانه روی باشد، حلال و الا حرام است چون خدا در سوره انعام آیه 141 فرموده است: اسراف نکنید که خدا مسرفین را دوست ندارد.»

علامتهای اسراف

«رسول خدا(ص): از علامتهای اسراف آنستکه آنچه در شان او نیست می خورد و آنچه در شأن او نیست می پوشد و آنچه در شأن او نیست می خرد»

«امام صادق(ع): کمترین حد اسراف آنستکه اضافه آب را دور بریزی و یا لباس مخصوص بیرون را در خانه پیوشی و یا لباس تمیز را در محل کثیف پیوشی!»

«امام صادق(ع): اگر چیزی را در غیر طاعت الهی کنی، اسراف و تبذیر است و کسیکه در راه خیر خرج کند، او میانه رو است.»

«روزی امام صادق(ع) دیدند که مقداری میوه نیم خورد در خانه افتاده است، ناراحت شدند و به غلامان خود فرمودند: اگر شما سیر هستید، خیلی ها گرسنه هستند، پس اینهارا به محتاجان بدهید.»

اگر انسان کنار دریا باشد باز اگر آب اضافی را دور ریخت، مسرف است.

چه بسیار غذاهای که با زحماتی پخته و آماده می شود ولی مقداری از آن به سطلهای زباله منتقل می گردد.

«طبق آمار سی سال پیش: یکماه غذای دور ریخته مردم آمریکا برای خوردن هفتصد میلیون نفر در یکروز کافی است. همچنین هر سال سه میلیارد دلار خرج سگها می شود. ثریا پهلوی قبل از مردن وصیت کرد که ثروتش خرج سگهای پاریس شود!

در فرانسه روزانه 335 میلیارد فرانک صرف نوشابه های الکلی می شود»

در کشور ما میلیاردها تومان صرف نانی می شود که شصت درصد آن مصرف نمی شود.

میلیاردها تومان صرف تهیه سیگار و دود کردن آن میشود.

میلیاردها تومان صرف جشنهای آنچنانی عروسی‌ها و جشنواره‌های طنبورزنی که هیچ بار فرهنگی مثبت ندارد، می‌گردد.

«دو دختر مسلمان فرانسوی که به ایران آمده بودند و در بعضی از مراسمات جشنها شرکت کرده بودند، اظهار داشتند: شما که انقلاب کرده‌اید، همه چیزتان خوب است غیر از مراسم عروسیتان! که خیلی اسراف می‌کنید در حالیکه می‌توانید هزینه این جشنها را صرف خرید وسایل زندگی عروس و داماد نمایید.»

«هر مسلمانی مخصوصاً پدر و مادر و وظیفه دارند که در همه مصارف زندگی حد وسط را رعایت کنند که اسراف باعث از دست رفت نعمتهای حلال دنیوی و باعث عذاب اخروی می‌شود.»

«یکروز امام سجاد(ع) در کوچه به تکه خرمائی برخوردند. به غلامشان فرمودند که تکه خرما را به منزل ببرد تا امام آنرا استفاده کنند. وقتی

بخانه رفتند. امام تکه خرما را خواستند. غلام گفت که من خود آنرا خوردم. امام خوشحال شدند و او را آزاد کردند. وقتی اصحاب گفتند بخاطر این کار کوچک او را آزاد کردید؟ فرمود: او بخاطر این عملش به بهشت خواهد رفت و من نخواستم کسی را که بهشتی است، بعنوان غلام نگه دارم.»

«امام صادق (ع): هر ساختمانی که بیش از مقدار نیاز باشد، در آخرت وبال گردن صاحبش می‌شود»

«اسحاق بن عمار از امام صادق(ع) راجع به مردیکه لباسهای مختلفی دارد و چندتای از آنان را برای پوشاندن بدن خود و چندتا برای زینت کردن و شیک شدن قرار داده آیا اسراف است؟ فرمود: خیر اسراف نیست! زیرا خدا در قرآن فرموده است: هر که زندگیش وسعت دارد باندازه توانائیش خرج کند «طلاق 7»

«امام باقر(ع): سه چیز نجات دهنده انسان است: ترس از خدا در آشکار و پنهان، میانه روی در خرج در سختی و راحتی، سخن به عدل در خشنودی و غضب»

«در مورد آمیزش جنسی، طبق بیانات ائمه(ع) هر چه انسان با همسرش بیشتر آمیزش داشته باشد، مطلوب است و در این زمینه آمده است که کثرت آمیزش از سنت پیامبران است. علت این سفارش شاید بخاطر این باشد که زن و مردیکه از راه حلال اشباع شده باشند، دیگر چشمشان بدنبال نامحرمان نخواهد بود مگر افرادی که مریض باشند.»

«یکی از علل اسراف و تبذیر (ریخت و پاش) چشم و همچشمی‌های ناسالم است. مثلاً فلان کس در عروسی فرزندش به مطرب اینقدر داد، من هم باید در عروسی فرزندم مطرب بیاورم و بیشتر بدهم! در حالیکه اصل دادن پول به مطرب مورد اشکال بوده و حرام است.»

پر خوری

خوردن غذا برای سیر کردن شکم و حفظ سلامتی است. و نباید آنقدر بخورد که کم کم، خوردن هدف قرار گیرد و از غافلان گردد.

اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی

تهی از حکمتی به علت آن که پُری از طعام تائینی «سعدی»

ضررهای پر خوری

1- ضررهای جسمی

«حضرت عیسی(ع) در حال سفر به شهری رسید. در محلی مشاهده کرد که زن و مردی باهم نزاع می کنند. عیسی(ع) علت نزاعشان را پرسید. مرد گفت: این همسر من است که از اخلاقش راضی هستم ولی می خواهم او را طلاق دهم. زیرا آب صورتش رفته است و صورتش شادابی و طراوت ندارد! عیسی(ع) به زن گفت: می دانی چرا اینگونه شده ای؟ گفت: نمی دانم. عیسی(ع) گفت: شما وقتی غذا می خوری پُر می خوری و هنگامیکه معده پر از غذا شود، بخار معده باعث از بین رفتن آب و رنگ صورت می شود. شما باید قبل از سیر شدن دست از غذا بکشی تا عیبیت برطرف شود. زن اینگونه کرد و عیبش برطرف شد.» حلیۃ المتقین

2- ضررهای روحی

«ابو جحیفه در حالیکه آروغ می زد، خدمت پیامبر(ص) آمد. حضرت فرمود: آروغ نزن که هر که در دنیا سیر تر است، در آخرت گرسنه تر می باشد.» حلیۃ المتقین

«امام باقر(ع): هیچ چیز باندازه شکم پُر نزد خدا مبعوض نیست.» بحار ج 66

قوت دل ز عقل و جان باشد قوت تن ز آب و نان باشد

خانه خالی بود حضور دهد تن خالی فروغ و نور دهد

علم جویی، به ترک سیری کن جان طلب می کنی، دلیری کن

صیقل نفس چیست؟ کم خوردن آفت عقل نفس پروردن

نان اگر پر خوری مستی کم خور، ای خواجه کز بلا رستی او حدی مراغه ای

«پیامبر(ص): باسیری غذا خوردن موجب برص است»

«علی(ع): کم است پر خوریکه بیمار نشود!»

«پیامبر(ص): دلهایتان را با زیاد خوردن و زیاد نوشیدن نمیرانید!»

«لقمان(ع): ای پسر کم! وقتی معده پر شد، تفکر می خوابد. حکمت لال می شود و اعضاء از عبادت کسل می گردند.»

«دکتر آلکسیس کارل گفته است: پر خوری علاوه بر اختلال در مزاج، اعصاب مغز را ناتوان ساخته و در شخص اختلالات روحی ایجاد می کند که آثار آن در پکری، تنبلی، خونسردی و حالت بهت و خواب و غصه و رؤیاهای وحشتناک مشاهده می شود.»

حسادت!

حسودم چه کنم؟

زنی 24 ساله هستیم که به تازگی نامزد کرده‌ام. از مشکلی رنج می‌برم که جانم را می‌سوزاند و به تمام وجودم چنگ می‌اندازد. خودم بهتر از هر کسی می‌دانم که هیچ کس در ایجاد این مشکل دخیل نیست.

شاید باور نکنید، اما در زندگی همه چیز دارم. شغل مناسب، تحصیلات، رفاه نسبی و همسری خوب، اما نسبت به دیگران همیشه حس حسادت دارم. نشانه‌های حسد ورزی به قدری در من شدید و بارز است که خیلی روی رفتار و حرکاتم اثر می‌گذارد و سریع‌اواکش نشان می‌دهم، به طوری که همه اطرافیانم متوجه تغییر حالت چهره‌ام می‌شوند. کوچک‌ترین پیشرفت در زندگی دیگران، آزارم می‌دهد. ارزو می‌کنم که همه به لحاظ تحصیلی، شغلی و مالی از من پایین‌تر باشند و هزاران آرزوی بیمارگونه دیگر.

اکنون به قدری از این حس بیمارگونه، درمانده شده‌ام که نمی‌توانم به زندگی عادی ام ادامه دهم. به شدت عصبی و خودخور شده‌ام و دائماً اضطراب دارم که نکند از دیگران عقب بمانم. لطفا کمک کنید.

«میترا - س» - از اهواز

حسادت آفتی است که اگر به کسی برسد او را از درون سوزانده و سپس نابود می کند و حسود به کسی گویند که از پیشرفت و ترقی دیگران احساس نراحتی نموده و آرزو می کند که دیگران پیشرفت نداشته و اگر خداوند به کسی نعمتی عنایت کرده آن نعمت از آن فرد گرفته شود!

قرآن می فرماید:

ام يحسدون الناس على 'م آتيهم الله من فضله.

آیا به آنچه خدا از فضلش به مردم داده حسادت می ورزند؟

سپس خداوند این افراد را مورد لعن قرار داده است:

اولئك الذين لعنهم الله

آنانند «حسودان» که خداوند آنها را لعن نموده است.

در سخنان بزرگان دین هم از حسادت بشدت مذمت شده است:

امیرالمؤمنین (ع): «حسد جسم را از بین می رود.»

امام حسن مجتبی (ع): حسد پیش در آمد فساد است چنانکه

قایل را به کشتن

هاییل وادار کرد.»

تو نیکی می کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

یک داستان

شخصی بود که بیت فوق را مرتب می گفت و بخاطر مطالب شیرینی که بیان می کرد همیشه نزد خلیفه می رفت و برای او صحبت می نمود. وزیر حسادت کرد و تصمیم گرفت تا او را از سر راه بردارد. روزی او را به خانه اش دعوت کرد و غذائی را که در آن سیر زیادی بکار رفته بود به او خوراند. سپس قبل از اینکه مرد نزد خلیفه رود، وزیر نزد خلیفه رفت و گفت: این شخصیکه نزد شما تردد می کند شایعه کرده که دهان خلیفه بوی بد! می دهد. بعد از اینکه مرد نزد خلیفه وارد شد، بخاطر اینکه بوی سیر خلیفه را ناراحت نکند مرتب جلو دهان خود را می گرفت. خلیفه گمان کرد حرف وزیر درست است. لذا در کاغذی نوشت که آورنده این کاغذ را گردن بزیند! و کاغذ را به مرد داد و گفت این پادشاه است! نزد فلان بروید و بگیرید! وزیر که دم درب منتظر عاقبت این مرد بود دید که با کاغذی در سینی بیرون آمد. خیال کرد که خلیفه در کاغذ دستور پادشاه به مرد را داده است لذا آن کاغذ را نخواند از عرب خرید و خودش کاغذ را به فردی که خلیفه امر کرده بود داد و سر وزیر بریده شد! و برای خلیفه فرستاده شد.

درباره آیه زیر آمده است:

ومن شرّ حاسدٍ اذا حسد. و از شرّ هر موجودی زمانیکه حسادت می ورزد. بدترین آفت دل حسادت

است. که سبب خیلی از کارهاست. طوری که ائمه (ع) می فرمایند همانطور که آتش چوب را می خورد، حسادت ایمان را می خورد.

علامه اربلی «ره» در کشف الغمه از رسول خدا (ص) روایت می کند که وقتی به آسمان رفتم و خواستم بهشت و دوزخ را ببینم، جبرئیل مرا بسوی بهشت برد و هشت در بهشت را دیدم که بر هر یک چهار کلمه نوشته شده بود که هر کلمه ای از دنیا و آنچه در دنیا هست، بهتر است. بشرط عمل. 1- بردرب اول نوشته بود: **لَا إِلَهَ إِلَّا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** و علی ولی الله. **لِكُلِّ شَيْءٍ حِيلَةٌ وَحِيلَةُ الْعِيشِ أَرْبَعُ خِصَالٍ. الْقَنَاعَةُ وَبَذْلُ الْحَقِّ وَتَرْكُ الْحَسَدِ وَمَجَالَسَةُ أَهْلِ الْخَيْرِ.** خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خدا و علی ولی خداست. برای هر چیزی راهی است و راه زندگی چهار چیز است. قناعت. سخن حق. ترک حسادت و هم نشینی با خوبان.

از بسیاری از روایات بدست می آید که بدترین چیز برای علماء دو چیز است: یکی حسادت است. و یکی غرور.

آمده است که روزی عیسی بن مریم (ع)، شیطان را دید که باری بر شتر حمل می کند. پرسید این چیست؟ گفت حسادت است که برای علماء می برم.

روایت شده که بر در بهشت، درختی است که شاخه های آن بر صد هزار نفر سایه می اندازد. در سمت راست درخت، چشمه ای پاک کننده وجود دارد که اهل بهشت وقتی از آن می نوشند، دلشان از حسد و پوستشان از مو پاک می شود. همانطور که خدادر آیه 21 سوره انسان می فرماید: **«وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»**. یعنی: خدا به آنان شرابی پاک کننده می نوشاند. سپس در چشمه ای که در چپ درخت است غسل می کنند و با غسل در آن مرگ آنها از بین می رود.

روزی رسول خدا (ص) فرمود که: توجه داشته باشید که برآستی بسوی شما درد و مرضی که اتمتهای گذشته را فرا گرفته بود، بسوی شماروی آورده و آن حسد است. موی بدن را نمی زداید ولی زداینده و نابود کننده دین است. انسان در صورتی از بلای حسد در امان است که دست و زبان خود را نگه دارد و طعنه بر برادر خود نزند و سخن چینی در باره اش نکند.

امام صادق (ع) خطاب به فرزند نعمان احوال دشمن تر از همه شمانزد من، بزرگ منش هایی هستند که سخن چین و نسبت به برادرانشان حسد ورزند. نه آنان از منند و نه من از آنهایم. سپس فرمود: به خدا قسم هر گاه یکی از شما به اندازه روی زمین طلا در راه خدا بدهد بعد از آنکه نسبت به مؤمنی حسد برد بوسیله همان طلاها پوست بدنش را در جهنم می سوزانند.

توانم آنکه نیازم اندرون کس حسود را چه کنم کوز خود برنج درست

مهمترین خصوصی حسادت آن است که در میان
همه طبقات بوده و هر شخص با هر شغلی که است می تواند دارای این صفت رذیله باشد! گاه بین دو کارمند اداره و گاه بین دونفر نظامی و گاه بین دونفر همسایه و دوراننده تاکسی و حتی دونفر گدا حسادت پیدا می شود.

رسول خدا(ص):خدای عز وجل به موسی بن عمران علیه السلام فرمود ای پسر عمران!بر آنچه از فضل خود بمردم داده‌ام حسد مبر وچشمت را دنبال آن دراز مکن ودلت را پی آن مبر! زیرا حسود از نعمت من ناراحت است واز تقسیم که میان بندگانم کرده‌ام جلوگیری می کند!و کسیکه چنین باشد من از او نیستم و او از من نیست.

حسد رنجیست سوزنده کزو آتش بجان افتد چه جایی جان که از حسد آتش در جهان افتد

مرنجان ای عزیز من ز سودای حسودان دل که تو سودی بدست آری و ایشا را زیان افت

ددرمان حسادت

از نظر عقل وشرع حسادت مرض روحی است که باید کنترل شود.وشخص حسود بجای حسادت به غبطه و رقابت روی بیاورد.اگر دیگری در یک فضیلتی از او بالاتر است،او هم سعی کند با تلاش وزحمت خود را به او برساند وحتی از او بالاتر رود.اگر یک مغازه دار درآمدش از مغازه دار دیگر بیشتر است،دیگری بجای حسادت وخراب کردن او،بفکرروش های بهتر وجدیدتر سالمی برای کسب درآمد بالاتر بیافتد.همچنین اگر در کلاسی دانش آموزی زرنگ ودیگری تنبل است!تنبل بجای حسادت وتحقیر زرنگ،بفکر اصلاح خود ورقابت باز زرنگ بیافتد.وهمچنین دیگر افرادی که به یک نوعی نسبت به هم حسادت دارند.همانطور که امام حسین(ع)فرمود ما نسبت به برنج وآب فرات مردم عراق غبطه می خوریم.یعنی ای کاش ما هم از این نعمت مردم عراق بهره مند بودیم.نه اینکه خدا کند این نعمت مردم عراق ازشان گرفته شود ودیگر این نعمت را نداشته باشند!

تکبر

تکبر به معنای خود را بزرگ و برتر دیدن و دیگران را از خود پائین‌تر دیدن است. و این صفتی است که باعث شد ابلیس با هزاران سال عبادت از زمره فرشتگان الهی رانده شده و تا روز قیامت ملعون خدا و ملعون خلق خدا قرار گیرد.

قرآن می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا

خداوند متکبر فخر فروش را دوست ندارد.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

کسیکه ذره‌ای کبر در دل او باشد، داخل بهشت نمی‌شود.

تعجب امام سجاد(ع)

امام سجاد(ع) فرمود: از متکبر فخر کننده متعجبم که دیروز نطفه بود و فردا مردار است! و عجب از کسیکه در وجود خدا، شک می‌کند، در حالیکه مخلوقاتِ او را می‌بیند! و عجب از کسیکه مرگ را انکار می‌کند، در حالیکه مشاهده می‌کند که روز و شب افرادی می‌میرند! و عجب از کسیکه زنده شدن مردگان و جهان آخرت را انکار می‌کند، در حالیکه متولد شدن افراد زیادی را می‌بیند! و عجب از کسیکه خانه از بین رفتنی

- دنیا - را آباد می‌کند، ولی خانه باقی ماندنی - آخرت - را ترک کرده است!

رسول خدا(ص): رز قیامت، خدا با سه دسته سخن نمی‌گوید و

به آنان نظر - لطف - نمی‌کند و اعمال آنان را تزکیه نمی‌نماید و برای آنان

عذابی دردناک است: پیرزنا کار، پادشاه ستمکار، آدم خودرأی و متکبر!

حدیث قدسی: در قیامت نزدیک ترین افراد به من اهل تواضع و دورترین افراد بمن متکبرین هستند. «بحار، ج 14»

رسول خدا(ص): «خداوند متعال به من وحی کرد که تواضع کنید تا احدی بر دیگری فخر نفروشد و احدی به دیگری تجاوز ننماید.»

رسول خدا(ص): «هرگاه متواضعین امت مرا دیدید، شما هم تواضع کنید. و اگر متکبرین را دیدید، شما هم تکبر کنید که تکبر شما باعث خواری و ذلت آنها می‌گردد.»

امیر المؤمنین (ع): «بدترین آفت عقل، کبر است.»

«تواضع و فروتنی پیامبر به حدی بود که پس از پیروزی در جنگ خیبر، برالاغی که لجام و جل آن از لیف خرما بود سوار شده بود و به کودکان و زنان سلام می نمود.

روزی شخصی با آن حضرت سخن می گفت و در حال صحبت می لرزید. پیامبر فرمود: چرا از من می ترسی؟ منکه پادشاه نیستم.»

«روزی پیامبر بطرف مسجد می رفت. در راه به کودکانی رسید که بازی می کردند. همینکه چشم کودکان به حضرت افتاد، چون دیده بودند که حسنین (ع) پر پشت پیامبر سوار شده و حضرت به آنها سواری می داد، آنها هم به پیامبر گفتند: کُنْ جملی! شتر ما باش! پیامبر هم با ملاطفت، تمام بچه ها را بنوبت بر پشت مبارکش سوار می نمود.

مردم که در مسجد منتظر پیامبر بودند، چون دیدند حضرت نیامد، بلال را بدنبال پیامبر فرستادند. وقتی بلال در کوچه با صحنه حلقه زدن کودکان بدور پیامبر و تقاضای سواری از حضرت، مواجه شد، خواست کودکان را از حضرت دور کند اما حضرت فرمود: این کار را نکن! بلکه به خانه ما برو و مقداری گردو بیاور! بلال از خانه حضرت مقداری گردو آورد و به پیامبر داد. حضرت به کودکان فرمود: آیا حاضرید شترتان را به این گردوها بفروشید؟ کودکان با خوشحالی قبول کردند و گردوها را گرفته و پیامبر را رها نمودند. رسول خدا (ص) فرمود: خدا رحمت کند برادرم یوسف را که او را به پول اندکی فروختند همینطور که این کودکان مرا به چند دانه گردو فروختند!»

ترس!

ترس از غزایز طبیعی بشر است که در حد طبیعی لازمه زندگی است ولی اگر از حد خود خارج شد باعث بدبختی انسان می شود. زیر بار ظلم می رود. آرامش خود را از دست می دهد. دست به کارهای خلاف می زند و...

از جمله عوامل ترس، جهل و نادانی، وابستگی شدید مادی، ایمان ضعیف و توکل کم بر خدا و... می باشد.

امیرالمؤمنین (ع): «سه چیز جان را می کاهد: تنگدستی، ترس، اندوه»

و سه چیز روح را زنده می نماید: سخن علماء، دیدار رفقا، گذشتن روزگار بدون گرفتاری زیاد.»

امیرالمؤمنین (ع): «از کاری می ترسی، خود را در آن بیافکن! زیرا ترس از هر کاری، بزرگتر از خود کار است.»

«چندتن از مشرکین، بقصد ترور پیامبر به مدینه آمدند ولی دستگیر شدند. چون حاضر به اسلام آوردن نشدند، پیامبر دستور داد که به غیر از یکنفر از آنان، بقیه را بکشند. شخص آزاد شده از پیامبر سؤال کرد: به چه دلیل همه رفقای من کشته شدند، ولی مرا زنده نگه داشتید؟

حضرت فرمود: زیرا جبرئیل از طرف خدا بر من نازل شد و خبر داد که تو دارای پنج خصلت هستی که خدا و رسول آنها را دوست دارند. اول آنکه تو نسبت به ناموس و خانواده ات غیرت داری. دوم آنکه مردی با سخاوتی. سوم آنکه راستگویی. چهارم آنکه شجاعت داری. پنجم آنکه خوش اخلاقی.

آن مرد با شنیدن این سخن، به حضرت ایمان آورد و مسلمان شد.»

زود رنج بودن

یکی از اخلاق خوبان و نیکان، داشتن حلم و بردباری است. در روابط اجتماعی برای افراد موفق جایی برای زود رنج بودن و عصبانی شدن وجود ندارد و الا موفقیت از بین می رود و افراد از هم فاصله می گیرند.

بردباری خزینه خرد است هر که را حلم نیست دیو و دد است

امام پنجم (ع): کسیکه عصبانیت خود را کنترل کند، در حالیکه قدرت بر اعمال خشونت دارد، روز قیامت خداوند دلش را از اطمینان و ایمان پر نماید. 48

باتو گویم که چیست غایت حلم هر که زهرت دهد شکر بخشش

هر که بجزا شدت جگر بجفا همچون کان کریم، زربخشش

کم مباش از درخت سایه فکن هر که سنگت زند ثمر بخشش

رسول خدا (ص): «محبت خدا بر آنکه در غضب، خوددار باشد، لازم است»

رسول خدا(ص): «خداوند به کسیکه خشم خود را کنترل کند و نسبت به برادر مسلمانش گذشت داشته باشد، و بردباری پیشه نماید، اجر شهید عنایت می کند.»

«مردی خدمت پیامبر آمد و گفت: مرا نصیحتی بفرما! حضرت فرمود: غضب نکن! باز گفت: مرا توصیه ای بفرمائید! فرمود: غضب نکن! برای بار سوم گفت: مرا نصیحتی بفرمائید! فرمود: غضب منما!

آن شخص خدا حافظی کرد و بنزد قبیله خود مراجعه نمود. ناگاه دید که بر سر مسئله قتل، قبیله او آماده کارزار با قبیله دیگر شده است. او هم غضبناک شده و لباس رزم پوشید! اما بیاد سخن پیامبر افتاد و لباس جنگی را در آورد و بنزد قبیله مقابل رفت و گفت: ای مردم! هر جراحت و قتل بی نشانه ای که در افراد شما باشد، بعهده من است و خونهای آنرا می دهم. آنها گفتند: ما به پرداخت این جریمه سزاوارتریم! سپس بایکدیگر صلح نمودند.»

بخل و خساست

بخل!

بخل به معنای دست بسته بودن و عدم تمایل به استفاده رساندن به دیگران از مال و ثروت خود می باشد. و این بخاطر دلبستگی سخت و محکم به مادیات است که در او بصورت بخل جلوه می نماید.

ولا يحسبن الذين يبخلون بما آتاهم الله من فضله هــو خيراً

لهم بل هو شرُّ لهم سيوطقون ما بخلوا به يوم القيامة و لله

میراث

السموات و الارض والله بما تعملون خبير

آنهایی که نسبت به آنچه خدا به آنها داده بخل می ورزند خیال

نکنند که این

بخل برایشان خوب است بلکه این بخل برایشان

شرّ است بزودی اموالی را که در آنها بخل ورزیدند را

می کنید آگاه است.

پیامبر بارها می فرمود که :

اللهم اِنِّی اَعُوْذُ مِنْ الْبَخْلِ

خدا یا! از بخل بتو پناه می برم.

و فرمود:

در دل مؤمن دو خصلت جمع نشود: بخل - بد خلقی

و فرمود:

نزد خداوند، بخیل از ظالم بدتر بود و خدا قسم خورده که به

عظمت و جلالت

، بخیل را وارد بهشت ننمایم.

شاعر گوید:

بخور، بیوش، ببخش و بدانکه حاصل عمر خرد ندانست کس کو به دیگری بگذاشت

بخیل و سه پسرش!

آورده اند در اصفهان مردی پولدار بود که بخیل بود و دست کسی به غذای او نرسیده و شامه روزگار بوی شوربای او

نشنیده ، مصداق این شعر:

از بخیلی که هست امساکش گریزند دست ناپاکش

سه پسر داشت. چون موقع مرگش رسید خواست امتحان نیست ممکن که نیم قطره خون آید از دست ممسکش بیرون! کند کدامیک از پسرانش از جهت بخل از خودش بخیل تر هستند تا او را جانشین خود سازد. ابتدا پسر بزرگتر را خواست و گفت: پسر! نان چگونه خوری؟ گفت نان با پنیر خورم! بخیل گفت برو که بدبختی! و تورا از دولت بهره ای نیست! بعد پسر دوم را طلبید و گفت نان چگونه خوری؟ گفت نان به پنیر می مالم و می خورم! گفت تو نیز بدبختی و از سعادت بهره ای نداری! پسر سوم را خواست و گفت نان چگونه خوری؟ گفت من پنیر را در خیال خود گذرانده و نان را با پنیر خیالی می خورم! پدر گفت تو پسر منی! آنگاه کلید اموال خود را به او داد!

شیطان به یحیی (ع) چه گفت؟

نقلست که حضرت یحیی (ع)، روزی شیطان را به صورت اصلی خود دید و از او پرسید:

کدام دسته از مردم را دوست داری؟ و با کدام دسته دشمن هستی؟

شیطان گفت:

دوست ترین شخص نزد من مؤمن بخیلست و دشمن ترین شخص نزد من فاسق سخاوتمند است.

امیر المؤمنین (ع): «قوت جسم به غذا می باشد و قوت روح به غذا دادن به مؤمنین می باشد.»

امیر المؤمنین (ع): «هر مؤمنی که مهماندوست باشد، وقتی از قبر محشور می شود، صورتش مانند ماه شب چهارده می باشد. در این حال مردم می گویند: این شخص حتماً پیامبر است! فرشته ای جواب می دهد: این مؤمنی است که مهمان دوست بوده و مهمان را عزیز می شمرده است. این مؤمن را فقط به بهشت می برند.»

امیر المؤمنین (ع): «سه صفت در مرد باعث نقص و در زن باعث کمال است. یکی خودخواهی است که اگر زن مغرور باشد، تن بکار زشت ندهد. دوم بخل است که باعث می شود از مال شوهرش خوب مواظبت کند. سوم ترس است که بخاطر ترس، از فساد رویگردان شود.»

«امام باقر (ع) فرمود: پدرم فرمود: با پنج دسته رفاقت نکن و حرف زن!

فاسق، بخیل، دروغگو، احمق و قاطع رحم!

اما فاسق! تو را به یک خوردن و کمتر می فروشد!

اما بخیل! از تو چیزی را که به ان از همه محتاج تری، دریغ می کند!

اما دروغگو! مثل سراپست که نزدیک را دور و دور را نزدیک می سازد!

اما احمق! می خواهد بتو نفع برساند، ضرر می رساند!

اما قاطع رحم! او را در سه جای قرآن ملعون یافتیم!»

امام صادق (ع): «کسیکه غیر از خانه خود، خانه دیگری که به آن نیاز ندارد، داشته باشد. در این حال، فرد مؤمنی درخواست استفاده از خانه مازاد او را بنماید. ولی صاحبخانه به او اعانت ننماید و جواب منفی بدهد، خداوند عزّ و جلّ می فرماید: ای فرشتگان! بنده من بخل ورزید! و خانه اش را به بنده نیازمندم نداد. به عزّتم سوگند! که او را در بهشتیم ساکن نگردانیم.»

بخل باعث طلاق شد!

آورده اند که روزی بخیلی با اهل و عیالش بر سر سفره نشسته بود و غذا می خورد که گدایی دم در خانه شان آمد و تقاضای کمک کرد. زن خواست به فقیر کمک کند ولی شوهرش مخالفت کرد. بگو بگوی آنها کم کم بجای باریکی کشید و خلاصه کارشان به طلاق کشید!

زن بعد از مدتی ازدواج کرد و با شوهر دومش زندگی می کرد. روزی با شوهر دومش سر سفره نشسته بودند و غذا می خوردند که در خانه به صدا درآمد. زن وقتی در را باز کرد دید گدایی است خوب نگاه کرد دید این مرد همان شوهر سابقش می باشد! فریادش بلند شد. شوهر دوم آمد و گفت چه شده؟ زن گفت این مرد گدا شوهر اولم است که ثروت زیادی داشت ولی بخاطر بخیل بودنش، مالش از بین رفت و زندگیش از هم پاشید!

ضرب المثل

در ضرب المثل است که آدم بخیلی بود که یک شب خدا به او گاوی داد و فردای آن شب به همسایه او یک گوساله. آدم بخیل وقتی که خبردار شد به درگاه خدا نالید و گفت: خداوند! نه می خواهم این گاو را به من بدهی و نه آن گوساله ر به همسایه ام!

هلاکت اقوام گذشته بسبب بخل

رسول خدا(ص)فرمود:

از بخل پرهیزید که اقوام گذشته را هلاک کرد و آنها را وادار کرد که بخون یکدیگر دست بیالایند و محارم خویش را حلال شمارند!

قوم لوط بخاطر بخل فاسد شدند!

در باره اینکه عمل زشت لواط(وباصطلاح امروز همجنس بازی) چگونه در میان آنان شیوع یافت - با اینکه مطابق روایات و تواریخ تا به آن روز سابقه نداشت - در حدیثی که صدوق (ره) از امام باقر علیه السلام روایت کرده آن حضرت علت شیوع این عمل را در میان آنها، خصلت نکوهیده بخل ذکر فرموده و به ابوبصیر که راوی حدیث ویکی از اصحاب او است چنین گوید:

بخل به خدا پناه می برد و ما نیز از ای ابامحمد! رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر صبح و شب از شود آنان می پریم، خدای تعالی فرموده: «و کسی که نفسش از بخل نگه داری این صفت به خدا پناه خواهیم داد: رستگارند» و اکنون سرانجام (شوم) بخل را بتو خبر

بی درمانی در مورد قوم لوط اهل قریه ای بودند که بخل داشتند و همین بخل درد شهوت جنسی برایشان بار آورد.

ابابصیر پرسید: چه دردی برای آنها بار آورد؟

امام فرمود:

قریه قوم لوط سر راه مردمی بودند که به شام و مصر سفر می کردند. و چون کاروانی بر آنها وارد می شد از آنان پذیرائی می نمودند. چون این جریان ادامه پیدا کرد از روی بخل و خساستی که داشتند ناراحت شده و به فکر چاره ای افتادند و همان بخل موجب شد که چون میهمانی به خانه آنها می آمد با او لواط می کردند بدون اینکه شهوتی به این کار داشته باشند. و تنها این عمل را انجام می دادند تا میهمانی به منزل آنها نیاید. و همین سبب شد تا پای مسافران از سرزمین آنها قطع شود و دیگر کسی بدانجا نیاید اما این عمل در میان آنها عادت شد و بالاخره سبب هلاکتشان گردید.

سوء ظن و بد گمانی

انسان در روابط خانوادگی و اجتماعی باید دارای حُسن ظن باشد.

حُسن ظن به پیشرفت کارها و ایجاد محبت بین خانواده و جامعه کمک می کند.

ولی سوء ظن باعث از بین رفتن روابط سالم اجتماعی می شود.

معنای سوء ظن آن است که کارها و اعمال دیگران را بر علیه خود حمل کنیم. و یا دیگران را بدون علم و یقین، متهم نمائیم.

«ای مؤمنین! از بسیاری از گمانها دوری کنید که بعضی از گمانها گناه است» حجرات

«پیامبر (ص): خدا سوء ظن به مؤمن را حرام کرده است»

هر چه دائره سوء ظن وسیعتر باشد گناه و فسادش بیشتر است. سوء ظن در مسائل سیاسی باعث خرابی کشور و مملکتی می شود.

سوء ظن در مسائل کاری و شغلی مشکلات زیادی ایجاد می کند.

سوء ظن در مسائل خانوادگی به اختلافات خانوادگی منجر می شود.

و خلاصه سوء ظن در موارد مختلف باعث ضرر و زیانهای می شود.

«نقل شده که: شخصی سگ باوفائی داشت.. روزی کودک در گهواره اش را با سگ تنها گذاشت و از خانه اش خارج شد. وقتی به منزل برگشت، سگ در حالیکه پوزه اش خونی بود، با استقبال صاحبش آمد. مرد خیال کرد که سگ به کودک او آسیبی وارد کرده است. لذا شمشیرش را کشید و سگ را کشت. اما وقتی وارد منزل شد، کودک را سالم دید و در کنار گهواره ماری مرده ای را مشاهده کرد و فهمید که مار قصد آسیب رساندن به کودک را داشته ولی سگ مانع شده و با او زد و خورد نموده است.

مرد آنچنان پشیمان شد که تا سه روز بر بالین سگ مرده اشک می ریخت و اظهار پشیمانی می کرد.»

سوء ظن دشمنان خیالی انسان را زیاد می کند. افراد دارای سوء ظن دارای اضطراب بوده و کمتر در آرامش می باشند.

مثلاً زنانیکه به شوهران خود سوء ظن دارند اکثر اوقات فکرشان نا آرام بوده لذا دچار بیماریهای روانی می شوند. همچنین مردانی که بدون جهت نسبت به همسرشان سوء ظن دارند، دچار ناراحتی اعصاب می شوند و آرامش خود را از دست می دهند.

«امام صادق(ع): کسیکه بخاطر مشکلات مالی ازدواج نمی کند، به خدا سوء ظن دارد. زیرا خداوند وعده داده است که رزق بندگانش

را می دهد.» **درمان سوء ظن**

بهترین درمان، حمل کردن کارهای دیگران بر خوبی است. تا انسان یقین به بد بودن حرکتی نکرده آنرا بر خوبی و خیر حمل نماید.

همچنین فاصله گرفتن از افراد دارای سوء ظن نیز به مداوای این درد کمک می کند.

سوء ظن در آئینه روایات

«علی(ع): بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است. پس آنچه را با گوش شنیدی چنانچه با چشم هم دیدی راست و حق است.»

«اعمال برادرت را تا دلیلی بر خلافش نیافتی، بر نیکوترین وجه حمل نما. و تا زمانیکه می توانی سخن مؤمن را بر خوب حمل کنی، هرگز نسبت به سخن مؤمن گمان بد مبر.» تفسیر نمونه

«امام صادق(ع): اصل حُسن ظن از حُسن ایمان و سالم بودن دل است که هر که را می بیند پاک و خوب می پندارد و احتمال حیاء و امانت و صیانت و راستی به او می دهد.»

«پیامبر(ص): به برادرانتان گمان خوب داشته باشید تا دچار صفای دل و پاکی طبع گردید» تفسیر من هدی القرآن

یک نکته:

سوء ظن در مأمورین اطلاعات و در مورد روابط خارجی ابکسورهای دیگر و در مسائل نظامی باید باشد و نه تنها اشکال ندارد بلکه لازم و واجب و ضروری است. آن که اشکال دارد سوء ظن در داخل جامعه کوچک یا بزرگ مسلمانان است که به وحدت، صمیمیت و پیشرفت و... ضررها وارد می کند.

جهل و نادانی

جهل دشمن انسان است و کسائی که جاهل هستند مانند افراد کور می باشند. همانطور که عقل دوست انسان بوده و علم نور و چراغی باشد.

لذا مثل پیسوادان و بی دانشان را به کور زده اند

با چراغ علم می توان تاریکیها را کنار زد و در راه درست قدم زد. به درجات بالا رسید و خود و دیگران را به سعادت رساند.
افراد بی دانش زود گول می خورند و سریعتر بدام صیادان صید کننده انسانهای جاهل می افتند.
هدف اصلی انبیاء دو چیز بوده است: تزکیة انسانها و آموختن کتاب و حکمت به آنان.

خدا در قرآن از مخاطبین قرآن می پرسد که:

«آیا آنانکه می دانند با آنانکه نمی دانند یکسانند؟» (زمر 9)

شاعره ایرانی پروین اعتصامی می گوید:

ای خوشا خاطر ز نور علم مشحون داشتن

تیرگی هارا از این اقلیم بیرون داشتن

همچو موسی بودن از نور تجلی تابناک

گفتگوها با خدا در کوه و هامون داشتن

پاک کردن خویش را از آلودگیهای زمین

خانه چون خورشید در اقطار گردون داشتن

بی حضور کیمیا از هر مسی، زرساختن

بی وجود گوهر و زر، گنج قارون داشتن

«علی (ع) از حسن (ع) پرسید: عقل چیست؟ فرمود: آینه که قلبت آنچه را به آن سپرده ای، نگاه دارد.

پرسید: دورندیش و حزم چیست؟ فرمود: آینه که منتظر فرصت بمانی و هر جا ممکن شد، شتاب کنی.

پرسید: جهل چیست؟ فرمود: فرصت نارسیده را رسیده پنداشتن و در اقدام، شتاب کردن!»

برخی از نشانه های جاهل اشاره می شود.

1. نافرمانی خدا: انسان عاقل کسی است که جز اطاعت خدا نکند اما جاهل جز نافرمانی نبرد. رسول خدا (ص) در این باره می فرماید: **إِنَّ الْجَاهِلَ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ كَانَ جَمِيلَ الْمَنْظَرِ عَظِيمَ الْخَطَرِ**؛ نادان کسی است که نافرمانی خدا کند، اگر چه زیبا چهره و دارای موقعیتی بزرگ باشد. (اعلام الدین فی صفات المؤمنین، ج 1، ص 56)

2. شوخی زیاد: یکی از نشانه های جهالت شوخی زیاد است؛ چرا که از چشم مردمان می افتد و مردم چنین فردی را جاهل می شمارند و با او رفتاری که در شان عاقل است نخواهند داشت. از این رو امیر مومنان (ع) به مردمان هشدار می دهد که از شوخی

زیاد اجتناب کنند تا متهم به جهالت نشوند و عزت و کرامتشان از میان نرود. آن حضرت می‌فرماید: مَنْ كَثُرَ مِزَاجُهُ اسْتُجْهِلَ؛ هر کس زیاد شوخی کند، نادان شمرده می‌شود. (شرح آقا جمال خوانساری بر غررالحکم، ج 5، ص 183، ح 7883)

3. تکبر: از دیگر نشانه‌های جاهل تکبر است؛ زیرا عاقل و عالم مانند درخت پرباری است که هر چه بیشتر محصول و میوه می‌دهد سر به زیر تر و افتاده‌تر است. جاهل، فردی به دور از فروتنی و اهل تکبر و خودبزرگ بینی است و همین رفتارش خود گواه و شهادتی روشن بر جهالت اوست. امام کاظم (ع) درباره این نشانه جاهل می‌فرماید: إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَلَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ، لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَجَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنَ آلَةِ الْجَهْلِ؛ زراعت در زمین هموار می‌روید، نه بر سنگ سخت و چنین است که حکمت، در دل‌های متواضع جای می‌گیرد نه در دل‌های متکبر. خداوند متعال، تواضع را وسیله عقل و تکبر را وسیله جهل قرار داده است. (تحف العقول، ص 396)

4. افراط و تفریط: جاهل انسان معتدلی نیست و از همین رو در همه کارهای خود یا به افراط می‌رود یا تفریط می‌ورزد. این یکی دیگر از نشانه‌های جاهل است که امام علی (ع) به آن اشاره داشته و می‌فرماید: لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفَرِّطًا؛ همیشه جاهل یا افراط‌گر و تجاوزکار و یا کندرو و تفریط‌کننده است. (النهايه، ج 3، ص 435)

5. بهره نبردن از علم: از دیگر نشانه‌های جاهل این است که از علم و عقل خویش بهره نمی‌برد. بنابراین نمی‌توان گفت که هر کسی علم و عقل دارد، جاهل نیست؛ چرا که کسی که از عقل و علم خویش بهره نبرد، مصداق حقیقی جاهل است. امام علی (ع) می‌فرماید: رَبِّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ؛ چه بسیارند دانشمندانی که جهلشان آنها را کشته در حالی که علمشان با آنهاست، اما به حالشان سودی نمی‌دهد. (ارشاد، ص 144)

6. ناشکیبایی: از دیگر نشانه‌های جهالت فقدان صبر و حلم و بردباری است. پس ممکن است که شخص به ظاهر عاقل و عالم باشد، ولی بر خوردار از حلم نباشد؛ زیرا حلم از آثار عقل و علم است و کسی که حلم نوزد از عقل و علم بهره‌ای نبرده است. از این رو پیامبر (ص) می‌فرماید: ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلَيْسَ مِنِّي وَلَا مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: حِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ وَحَسَنُ خُلُقٍ يَعْيشُ بِهِ فِي النَّاسِ وَوَرَعٌ يَحْجِزُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ سه چیز است که هر کس نداشته باشد نه از من است و نه از خدای عزوجل. عرض شد: ای رسول خدا! آنها کدامند؟ فرمودند: بردباری که به وسیله آن جهالت نادان را دفع کند، اخلاق خوش که با آن در میان مردم زندگی کند و پارسایی که او را از نافرمانی خدا باز دارد. (خصال، ص 145، ح 172)

7. عجله بی‌موقع و سستی نابهنگام: انسان عاقل و عالم کسی است که وقت شناس باشد و هر کاری را در زمان خودش انجام دهد. فرصت‌ها را غنیمت شمارد و بداند که چون ابرها به سرعت می‌آیند و می‌روند. پس نه پیش از وقت عمل می‌کند و نه هنگام فرصتی آن را به تاخیر می‌اندازد. امام علی (ع) در بیان نشانه‌های جاهل می‌فرماید: مِنَ الْخُرْقِ، الْمَعَاجِلَةُ قَبْلَ الْإِمْكَانِ وَالْأَنَاءُ بَعْدَ الْفُرْصَةِ؛ شتاب کردن در کاری پیش از بدست آوردن توانایی و سستی کردن بعد از به دست آوردن فرصت از نادانی است. (جهاد النفس، ح 829)

8. پند ناپذیری و نهی ناپذیری: از دیگر نشانه‌های جاهل می‌توان به این دو خصلت اشاره کرد. امام علی (ع) در این باره می‌فرماید: الْجَاهِلُ لَا يَرْتَدُّعُ، وَبِالْمَوَاعِظِ لَا يَنْتَفِعُ؛ نادان باز نمی‌ایستد (هیچ نهی و بازداشتی در او اثر نمی‌کند) و پند و اندرزها سودش نمی‌دهد. (غررالحکم، ح 1729 - منتخب میزان الحکمه، ص 600)

9. دشمنی با مردم: از نظر امیرمومنان این نشانه یکی از مهم‌ترین نشانه‌هاست؛ چرا که سرچشمه همه نادانی‌ها در انسان است. آن حضرت می‌فرماید: رَأْسُ الْجَهْلِ مُعَادَاةُ النَّاسِ؛ سرآغاز نادانی، دشمنی با مردم است. (غررالحکم، ح 5247)

مصادیق جهل و نادانی : 1- حرف پیامبران و امانان و علما را قبول نمی کند مانند قوم موسی: مردم به موسی(ع) گفتند: یا موسی اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (اعراف/138) یعنی ای موسی(ع) برای ما خدایی درست کن که ما او را ببینیم و مجسمه‌ای باشد. حضرت موسی فرمود: «قَالَ إِنَّكُمْ» به درستی که شما قوم و گروهی «تَجْهَلُونَ» جاهل هستید، «قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» جهل زمینه فرهنگی گناه است. 2- وقتی قرآن را بر سر نیزه کردند، هر چه حضرت امیر فریاد زد که قرآن ناطق من هستم؛ گفتند: نه! قرآن سر نیزه کردند که ما نمی‌جنگیم. جاهل اینگونه است. 3- از افراد منحرف پیروی می‌کنند: قرآن می‌فرماید: «لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (سبأ/31) 4- خصوصیات افراد جاهل از زبان پیامبر اسلام: در سفینه البحار به طور کامل آمده است. پیغمبر(ص) فرمود: نشانه جاهل این است که وقتی با او رفیق می‌شوی، ذلیلت می‌کند «وَإِنْ اغْتَرَّكَ شَتْمُكَ» اگر او را ترک کنی به تو فحش می‌دهد. آدم جاهل نیش می‌زند. «وَإِنْ أُعْطَاكَ مَنْ عَلَيْكَ» اگر چیزی به تو بدهد منت می‌گذارد. «وَإِنْ أُعْطِيَتْهُ كَفَرْتُ» اگر تو به او کمک کنی، کفران می‌کند. نمک می‌خورد و نمکدان می‌شکند. «وَإِنْ أَسْرَزَتْ إِلَيْهِ خَائِكَ» در راز تو خیانت می‌کند و به تو تهمت می‌زند. «وَإِنْ اسْتَعْنَى بِطَرٍّ» پول دار می‌شود، از خوشحالی بالا می‌پرد و ظرفیت ندارد. «وَإِنْ افْتَقَرَ جَدَدَ نِعْمَةِ اللَّهِ» اگر دو روز پول گیرش نیاید به تمام هستی و نیستی فحش می‌دهد. آدم‌های پست و جاهل هستند. «وَإِنْ فَرِحَ أَشْرَفَ وَ طَفَى» اگر خوشحال شد، خیلی بد مستی می‌کند.....

خصوصیات دیگر افراد جاهل

1- به دعانویس و فالگیر مراجعه می‌کند... 2- اهل سوال کردن از علما و آگاهان نیست... 3- ادعای مدعیان دروغین را زود باور می‌نماید... 4- به خرافات و رسم و رسومات الکی پای بند است... 5- درباره احکام دین اطلاعات بسیار کمی دارد... 6- زود از افراد بد تاثیر می‌پذیرند... 7- می‌کنند پدران ما چون این روش را داشتند ماهم باید راه آنها را ببریم ولی قرآن می‌گوید اگر پدران شما نادان بودند شما هم می‌خواهید نادان باشید؟

اضطراب‌ها و نگرانی‌ها و افسردگی‌ها

«الذين آمنوا و تطمئن قلوبهم الا بذكر الله تطمئن القلوب» رعد 28

آنانکه ایمان آورده و دل‌هایشان به یاد خدا آرام است. آگاه باشید با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.

هر انسانی در روند زندگی خود با موانعی روبرو می‌شود. و در مقابل هر نویسی، نیش و در مقابل هر خوشی، ناخوشی وجود دارد. این موانع و مشکلات برای انسان ایجاد دل‌هره می‌کند. در هنگام گرفتاری‌ها دچار اضطراب می‌شود. البته نوع مشکلات و شخصیت افراد و زمان و مکان در طولانی بودن و یا کوتاه بودن این اضطراب‌ها که اگر درمان نشود به افسردگی منجر می‌شود، دخالت دارند.

خود وجود دلهره واضطراب در حد عادی برای آدمی لازم است زیرا باعث گرفتن حالت تدافعی شده و انسان را به عکس العمل واداشته و سعی در رفع مشکل می کند. اما اگر فردی بی خیال و بی تفاوت بوده و هیچ گونه اضطرابی نداشته باشد بجز ائمه معصومین (ع) و بعضی از اولیاء خدا برای دیگران عیب و مریضی حساب شده و در روانشناسی آن را مرض «پسی کوباتی» می نامند.

اما چگونه این افسردگی ها واضطرابها را درمان نمائیم؟ آیا باید سراغ مشروبات الکلی و مواد سکر آور برویم؟ یا سراغ مواد مخدر و برای چند ساعتی از خود بیخود شدن و فراموش کردن دنیا، برویم؟ قرآن کریم با یک جمله کوتاه، نزدیکترین و آسانترین راه را بما نشان می دهد: یاد خدا

آری یاد خداست که ترس از مرگ را به آرامش تبدیل می نماید. یاد

خداست که ترس از هجوم مشکلات و گرفتاریها را از بین می برد. یاد

خداست که دلهره ها و ترسهای ناشی از بی اعتمادی به آینده را کاهش می دهد و...

انواع ذکر و یاد خدا بودن

ذکر خدا انواعی دارد از جمله ذکر لفظی و ذکر قلبی است. که بالاترین ذکر، نماز است.

اگرچه خداوند از تسبیح و تحمید مخلوقاتش مخصوصاً انسان بی نیاز است ولی این ذکرها مایه معرفت و تکامل انسان شده و او را در رسیدن به معرفت الهی یاری می کند.

انسانهای عاقل و زرننگ در عرف عرفا و اولیاء خدا کسانی هستند که همیشه یاد و ذکر خدا بوده و هیچ چیز حتی اشتغالات روزمره آنها را از این امر باز نمی دارد.

«انسانهای مؤمن کسانی هستند که تجارت و خرید و فروش آنها را از یاد خدا مشغول نمی کند.» «نور 37»

«آنانکه در حالت ایستاده و نشسته و خوابیده بذکر خدا مشغول بوده و در خلقت آسمانها و زمین تفکر کرده و می گویند: ای خدای ما! اینها را باطل و بیهوده نیافریده ای. تو از هر نقصی منزّهی. پس ما را از جهنم دور نگه دار.» «آل عمران 191»

«ای مؤمنین! مبادا مال و منال شما را از یاد خدا غافل کند که در این صورت زیان کرده است.» «منافقون 9»

«خدا را بسیار یاد کنید شاید رستگار شوید» جمعه 10»

لذت انسانهای دارای معرفت به ذکر است. یاد کردن خدایی است که: از همه زیبا تر. از همه عظیم تر. از همه مهربان تر. از همه بخشنده تر. به اسرار آشناتر. از همه نزدیکتر. و... است.

برای همین پیامبران و امامان و اولیاء خدا، شبانه روز به ذکر خدا و از همه ذکرها بزرگتر، به نماز مشغول می شدند. رسول خدا (ص) آنقدر شبهارا به نماز گذراند که خدا به فرمود: «ای پیامبر! ما قرآن را نازل نکردیم تا تو به زحمت بیافتی.» طه 1

علی (ع) شبی هزار رکعت نماز می خواند. امامان دیگر نیز بسیاری از اوقات عمر خود را به نماز و ذکر الهی می گذراندند.

خوشا آنانکه اللهیارشان بی بحمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنانکه دائم در نمازند بهشت جاودان بازیشان بی «باباطاهر»

ما حداقل از این روش انسانهای برگزیده متوجه می شویم که در ذکر و نماز، باید منافع و اثرات بسیار مهمی باشد که آنگونه به آن اهمیت داده می شود. برعکس از اهمیت ندادن انسانهای فاسد به نماز و ذکر الهی متوجه می شویم که یکی از عوامل سقوط این انسانها فراموش کردن خالق خود می باشد. کسیکه مرتی اصلی انسان و تربیت کننده و بزرگ کننده انسان است فراموش کند، غافل ترین انسان است.

«یاد خدا بودن همه جا مهم است مخصوصاً در هنگام جهاد با دشمنان، در هنگام برخورد با گناه، در هنگام دیدن جلوه های دنیا مثل کاخها و قصرها و ثروتمندان و دنیا طلبان و زنهای زیبا و باغها و آسمان خراشها و زرق و برقهای ظاهری و...»

آثار دوری از یاد خدا

کسانیکه از ذکر و یاد خدا غافل باشند- که متأسفانه اکثر انسانها این گونه هستند، دچار ضررهای مختلف دنیوی و آخروی می شوند از جمله:

1- دچار سختی در زندگی می شوند: «کسیکه از ذکر من دوری کند، دارای زندگی سختی می شود.» طه 124»

2- کور محشور می شوند: «کسانی را که از یاد من دوری کنند، کور محشور می نمایم. او می گوید: خدا یا! چرا مرا کور محشور نمودی؟ در حالیکه من چشم داشتم؟ خدا گفت: همینطور است. ولی آیات من بتو رسید ولی آنها را فراموش کردی و امروز تو فراموش می شوی.» طه 124»

3- شیطان همراه او می شود: «کسیکه از ذکر خدای رحمن دوری کند، شیطان را همراه او می کنیم.» زخرف 36»

4- دلش سیاه و دچار قساوت می شود: «خدا به موسی گفت: ای موسی! مرا در هیچ حالی فراموش نکن که فراموشی من دلها را قسی می کند.» حدیث قدسی

5- باعث می شود که انسان غافل، خودش را فراموش نماید: «مانند کسانیکه خدا را فراموش کردند، نباشید که خدا هم یاد خودشان را از خودشان بُرد.» حشر 19

همه تسبیح او همی گویند ریگ در دست و سنگ در کھسار

جمله با او درین مناجاتند خواه موسی و خواه موسیقار «اوحدی مراغه ای»

انواع ذکر زبانی

1- حمد و شکر

«رسول خدا روزی سیصد و شصت بار به عدد رگهای بدن تسبیح می فرمودند.»

«امام رضا(ع) بعد از نماز ظهر به سجده رفته و صد بار می فرمودند: حمد الله. وبعد از نماز عصر به سجده رفته و صد بار می فرمودند: شکر الله.»

2- استغفار «روایت شده هر که غروبها هفتاد بار بگوید: استغفر الله ربی و اتوب الیه. هفتصد گناهش پاک شود و اگر خود گناه نداشته باشد، گناهان پدر و مادر و دیگر اقوامش پاک شود»

3- تسبیح

«قبل از هر حمد و شکر، گفتن تسبیح (سبحان الله) مستحب است. مثل: سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر»

4- تکبیر

«با گفتن الله اكبر نماز شروع می شود. و گفتن تکبیر در مواقع مهم از جمله در موقع روبروشدن با دشمن سفارش شده است»

5- صلوات

«بهترین ذکر، صلوات است که اصول الدین را در بر دارد.»

«روایت شده که در شبهای جمعه ملائکه فراوانی به زمین نزول کرده و تا شب شنبه آنجا هستند و فقط صلوات بر محمد و آل محمد را می نویسند»

«روایت شده که در میزان هیچ عملی باندازه صلوات سنگینی ندارد»

6- لا اله الا الله

«در حدیث سلسله الذهب است که خدا فرمود: کلمة لا اله الا الله، حصار من است و هر که در حصار من وارد شود، از عذابیم ایمن می باشد.»

«امام باقر(ع) معمولاً به ذکر لاله الا الله مشغول بودند.»

7- لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم

«امام صادق(ع) فرمود: هرگاه غم اندوهت زیاد شد، این ذکر را زیاد بر زبان جاری کن!»

8- نامهای الله مثل یا حی یا قیوم

9- تسبیحات حضرت زهرا(س)

«هر که این تسبیحات را بعد از نمازهای یومیه بخواند، ثواب هزار رکعت نماز دارد»

افزایش افسردگی واضطراب در جهان صنعتی

در جهان کنونی بیماری افسردگی بسیار زیاد شده است بطوریکه عده‌ای از مردم کشورهای صنعتی با دارو بخواب رفته و با دارو بیدار می‌شوند.

مجله اکونومیست در شماره اول ژانویه 1999 خود، با چاپ گزارشی در باره پدیده افسردگی و علل و آثار آن در ایالات متحده آمریکا نوشت:

به عقیده روان شناسان، افسردگی بیماری ناشی از مدرنیسم و فشارهای جانبی آن است و جوانان به ویژه در آمریکا که سرعت نوآوری در آن جا بیش از سایر نقاط جهان است در سنین پایین تر در دام این بیماری گرفتار می‌آیند.

در سال 202 افسردگی پس از بیماری‌های قلبی، گسترده‌ترین بیماری دامن گیر بشر خواهد بود. به نوشته این مجله:

دکتر ارنست برنت و همکارانش از انستیتو تکنولوژی ماساچوست آمریکا برآورد کرده‌اند که هزینه‌های مربوط به بیماری افسردگی در آمریکا سالانه بالغ بر 44 میلیارد دلار یعنی تقریباً برابر هزینه‌های بیماری‌های عروقی است و این بدان معنا است که هر آمریکایی سالانه 6 هزار دلار بابت بیماری افسردگی پرداخت می‌کند.

این مجله می‌افزاید:

هزینه‌های مربوط به درمان بیماری افسردگی به 12 میلیارد و 400 میلیون دلار بالغ می‌شود و خودکشی مبتلایان به افسردگی 7 میلیارد و 500 میلیون دلار به این رقم می‌افزاید که خسارت ناشی از دست رفتن نیروی انسانی در آن به حساب نیامده است.

اکونومیست می‌نویسد:

در این میان، بازار داروهای ضد افسردگی بسیار گرم است. طبق برآورد انستیتو تکنولوژی ماساچوست ارزش بازار جهانی این داروها بالغ بر 7 میلیارد دلار است که انتظار می‌رود در پنج سال آینده 50٪ رشد داشته باشد!

مشهورترین داروی درمان بیماری افسردگی که امروزه به ویژه در آمریکا رواج دارد «پروژاک» است که شرکت سازنده آن «الی لیلی» سالانه 2 میلیارد و 600 میلیون دلار به جیب سهامداران خود سرازیر می‌کند.

در مجله دانستنی‌ها، 62/7/5 آمده است که:

آمریکایی‌ها هر شب بالغ بر سی میلیون قرص خواب آور مصرف می‌کنند، که اگر طی یک سال این تعداد قرص را روی هم انباشته کنیم حدود 600000 کیلوگرم وزن خواهد داشت.

و این 600 تن قرص برای به خواب بردن تمام مردم جهان به مدت هشت شبانه روز کافی می‌باشد!

«الوین تافلر، نویسنده و نظریه رداژ معروف امریکایی:

در سراسر کشورهای مرفه فریاد عجز و لابه‌های آشنا به گوش می‌رسد. میزان خودکشی نوجوانان رو به افزایش است. الکلیسم بیداد می‌کند. افسردگی روانی همه گیر شده است، بربریت و جنایت مُد روز گردیده است!

در ایالات متحده اتاق‌های اورژانس بیمارستان‌ها مملوّ از معتادان به‌ماری جُوانا و دیوانه‌های سرعت و دسته‌های اراذل واوباش و معتادان به کوکائین و هرویین و بالاخره افرادی که گرفتار بحران شدید عصبی شده‌اند.

مددکاری اجتماعی و بهداشت روانی در همه جا به سرعت رو به گسترش گذاشته است، در واشنگتن یک کمیسیون بهداشت روانی وابسته به دفتر ریاست جمهوری اعلام می‌دارد که به طور کامل شهروندان ایالات متحده از نوعی فشار عصبی رنج می‌برند. و روان‌شناسی از مؤسسه ملی بهداشت روانی ادعا می‌کند که تقریباً هیچ خانواده‌ای بدون نوعی ناهنجاری روانی وجود ندارد و اعلام می‌کند روان‌پریشی، جامعه آمریکا را که آشفته و پریشان و متفرق و نگران آینده است، فرا گرفته است!»

تافلر می‌افزاید: زندگی روزمره واقعاً به طرز افتضاح آمیزی کیفیت خود را از دست داده است و اعصاب همه خورد و داغان است، دست به یقه شدن و تیراندازی در مترو یا صف‌های بنزین نشانگر این واقعیت است که کنترل اعصاب از دست افراد خارج شده است، میلیون‌ها نفر از مردم به آخرین حد از ظرفیتشان رسیده‌اند.

علت این افسردگی‌ها را در فرو رفتن در مادیات و دوری از معنویات و فراموشی خدا ذکر کرده‌اند.

علامت‌های افسردگی :

1- احساس تنهایی و بی‌پناهی

2- وحشت و اضطراب از آینده مجهول

3- دلهره از عدم موفقیت در شؤن مختلف زندگی از جمله در تحصیل، شغل، نحوه کار، انتخاب همسر و زندگی مشترک و نحوه زندگی خانوادگی، وضعیت تحصیل فرزندان و آینده آنان و...

چنانچه بتوان از راه صحیح با این دلهره‌ها برخورد نمود، زندگی سعادتمندانه هر انسانی تضمین شده است.

اولین راهی که اسلام برای مسئله اضطراب و دلهره‌ها پیشنهاد می‌کند، ایمان و توکل به خداست. تکیه بر خالق که قادر است. از همه چیز خبر دارد و بندگان را دوست دارد. تکیه گاهی همیشگی که همه می‌مبند ولی او باقی است. همه دچار مشکل می‌شوند ولی او همیشه قهار و مسلط و حاکم بر همه چیز است.

علی(ع) فرمود: کسیکه توکل کند، سختی‌ها بر او آسان و اسباب آسانی برایش فراهم می‌شود.

پرفسور کارل یونگ: بی‌مذهبی باعث پوچی و بی‌معنا بودن اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای زندگی می‌شود و داشتن مذهب به زندگی مفهوم و معنا می‌بخشد.

دکتر پول ارنست متخصص دانشگاه پنسیلوانیا: مهمترین عامل شفای مریض، ویتامین‌ها، داروها، معدنیت و جراحی و... نیست. بلکه امید و ایمان است. من به این نکته پی برده‌ام که از این پس باید جسم مریض را با بکاربردن وسایل طبی و جراحی و روح وی را با تقویت ایمانش نسبت به خدا معالجه کرد.

در روایات آمده که مؤمن مانند کوه استوار است و سختی‌ها او را تکان نمی‌دهد. مانند حضرت ایوب که در مقابل بدترین مصیبت‌ها ایستاد و مقاومت کرد و عاقبت به رستگاری دوجهان رسید.

مرحله دوم درمان: برطرف کردن گره مشکلاتی که بدست خود ما باز می‌شود. زیرا در بسیاری از موارد کلید حل مشکل بدست ما است. مثلاً شخصی که در خانه نشسته و از خدا روزی می‌خواهد، دعایش مستجاب نمی‌شود! یا کسی که از دست زنش به تنگ آمده و از خدا فرج و گشایش می‌خواهد دعایش مستجاب نمی‌شود زیرا باز کردن گره بدست خودش است و آن طلاق دادن است. (اگر راه دیگری نداشته است). و...

مرحله سوم: صبر و تحمل است. افراد صبور ماندنی‌تر و موفق‌تر می‌باشند.

«اصمعی وزیر خلیفه عباسی در بیابان به خیمه‌ای رسید. زنی جوان و صاحب جمال درخیمه بود. اصمعی از او آب طلبید. زن گفت: شوهرم نیست و اجازه ندارم به شما آب بدهم. ولی اجازه شیر این بز بدست خودم است. زن از شیر به اصمعی داد. در این موقع یک سیاهی از دور پیداشد. زن گفت: شوهرم است که از صحرا برمی‌گردد. وقتی شتر سوار رسید، زن با استقبال او رفت و بر او سلام کرد، پاهای او را شست و... ولی هر چه زن محبت می‌کرد، مرد که قیافه زشتی داشت و یک پایش لنگ بود، با بد اخلاقی به او جواب می‌داد. تا اینکه مرد وارد خیمه شد و نگاه غضبناکی به اصمعی نمود و به آخر خیمه رفت. اصمعی به زن گفت: حیف نیست شما با این امتیازات، با همچو مردی زندگی می‌کنی؟ زن گفت: من از شما که وزیر خلیفه هستی تعجب می‌کنم که می‌خواهی بین من و شوهرم جدائی بیافکنی! اگر من با این مرد زندگی می‌کنم برای این است که می‌خواهم به روایت پیامبر (ص) عمل کرده باشم که فرمود: ایمان دو نیمه است. نیمه‌ای شکر و یک نیمه‌اش صبر است. من خدا را بر نعمتهایش شکر گفته و بر سختی‌های زندگی صبر می‌نمایم. و امید به پادشاهی آخرت دارم.»

مرحله چهارم: معالجات فردی است. از قبیل:

1- بازگو کردن عقده‌ها با محرم اسرار مانند والدین، حضور در زیارتگاهها و مناجات‌های سحرگاهی

2- توبه و طلب آمرزش: اسلام برخلاف مسیحیت که می‌گوید یکشنبه‌ها به کلیسا برو! هر زمان و هر مکانی را برای ارتباط با خداوند و توبه کردن و طلب آمرزش صالح می‌داند.

3- جستجوی راههای موفقیت یعنی علاوه بر همت بلند و تلاش، و مشورت با عقلا بدنبال راه صحیح حرکت کنند و از راههای خلاف که به شکست ختم می‌شود دوری نمایند.

4- اقتصاد در معاش که علی (ع) فرمود: هر که مراعات اقتصاد کند من ضمانت می‌کنم که فقیر نگردد.

5- اهمیت ندادن به عشقهای کدائی: پسر و دختری که مدتی بهم علاقه‌مند شده‌اند ولی راهی برای ازدواج ندارند باید خود را به چیزهای سالم دیگر سرگرم کرده و نگذارند دوری از هم باعث اضطراب و فسادگی شود. 6- راضی بودن به رضای الهی

7- سرگرمیهای سالم همانند سفر «پیامبر: به سفر بروید تا سالم و تندرست بمانید.»

7- توجه به نعمتهایی که داریم. و نگاه با پایین تر از خود نه نگاه به بالاتر از خود وحسرت خوردن و غصه خوردن.

8- مأیوس نشدن از رحمت الهی «لاتیأسوا من روح الله انه لایأس من روح الله الا القوم الکافرون»

9- رعایت حد وسط در گوش کردن نوارهای روضه و عزاداری. متأسفانه عده ای خیال می کنند علامت حزب الله بودن آنست که مرتب نوار مداحان مشهور را ساعتها گوش دهیم. در حالیکه افراط در این کار به افسردگی منجر می شود. شخصی از موثقین نقل می کرد که یکی از طلاب دچار افسردگی شده بود. من چون می دانستم که نوارهای مداحی و روضه زیاد گوش می دهد، پیشنهاد کردم که مدتی از اینها فاصله بگیرد. و او هم همین کار را کرد و از بیماری نجات یافت. البته توسل به ائمه (س) حتی اگر بطور روزانه باشد بسیار در موفقیت انسان نقش دارد ولی مداحی های که با صداهای اکو و چندجور صدای اذیت کننده گوش تهیه می شود بر اعصاب و روحیه انسان اثر منفی می گذارد. پس باید از توسلات به ائمه (ع) بسیار استفاده کنیم و حتی روزانه زیارت عاشورا را زمزمه کنیم ولی از گوش دادن افراطی به نوارهای کاست و سی دی های صوتی پرهیزیم.

درباره افسردگی

* از هر 4 زن، 1 نفر افسردگی شدید را در مرحله ای از زندگی خود تجربه می کنند.

* بیماری افسردگی، زنان را صرف نظر از ویژگی های نژادی، قومی و طبقاتی، دو برابر بیش از مردان مبتلا می کند.

* افسردگی، عامل شماره «1» ناتوانایی و فعالیتهای مختلف در زنان است.

* به طور کلی زنان متأهل بیش از زنان مجرد به افسردگی مبتلا می شوند. همچنین افسردگی در میان مادران جوانی که ناگزیر هستند تمام وقت در منزل و در کنار فرزندان کوچک خود باشند، بیشتر رایج است.

* حداقل 90 درصد از تمامی اختلالات مرتبط با غذا خوردن، در زنان روی می دهد و به طور کلی یک ارتباط قوی بین اختلالات غذا خوردن و افسردگی وجود دارد.

* افسردگی ممکن است زنان را در معرض خودکشی قرار دهد در حالی که تعداد بیشتری از مردان نسبت به زنان در نتیجه اقدام به خودکشی می میرند. اما تعداد زنانی که دست به خودکشی می زنند دو برابر مردان است.

* فقط یک پنجم از زنانی که از افسردگی رنج می برند در پی درمان بر می آیند.

کینه توزی

کینه توزی یکی از علل مهم جنایتها، دعواها و اختلافات است. در دین اسلام جایی برای کینه توزی نیست و باید انسانها اهل عفو گذشت باشند و بدیهای هم را فراموش کنند و الا جامعه دچار ناامنی شده و دادگاهها و نیروهای انتظامی باید قسمتی از وقت خود را صرف رسیدگی به مشکلاتی که بر اثر کینه توزی پیدا شده نمایند. گاه موردی بوده که پدر بخاطر کینه توزی، سر فرزند 4 ساله خود را بریده! یا زن شوهرش را کشته است. یا پادشاهی مثل آغامحمدخان قاجار، شهر کرمان را ویران نموده و بیست هزار جفت چشم مردم را در می آورد و...

رسول خدا(ص): «از لغزش های یکدیگر بگذرید و عفو کنید تا کینه های بین شما از بین برود.»

رسول خدا(ص): «کسیکه زیاد عفو کند، عمرش طولانی خواهد بود و کسیکه عدالتش گسترده است، بر دشمنش پیروز می شود.»

رسول خدا(ص): «از جمله کارهایی که مؤمن اگر داشته باشد، از هر دری که بخواهد داخل بهشت می شود، گذشت و عفو قاتل است.»

امام محمد باقر(ع): «اگر عفو کنی و پشیمان شوی، بهتر است از اینکه انتقام گیری و پشیمان شوی!»

خیلی از خانواده های امروزی بخاطر کینه یک نفر دچار اختلاف و قطع رحم و دعوا و زود و خورد و گرفتاری های زیادی شده اند.

افراد کینه ای باید خود رو درمان کنند. باید دل خود رو صفا بدنند. اهل عفو و گذشت باشند. که بزرگان ما گفتند ادم مومن اگر از کسی ناراحت میشه هنوز اطاق رو ترک نکرده ناراحتی از دلش بیرون میاره

متأسفانه برخی از انسانها کینه ای هستند و اگر سر موضوعی کینه ادم رو در دل بگیرند دیگه به این زودیها دست از دشمنی بر نمی دارند و رفیق نمی شوند. مخصوصا اگر همسر انسان یا فامیل باشه یا همسایه ادم باشه! گاهی کار به قتل و جنایت می کشه. گاهی طلاق و خودکشی و...

اگر اخبار مربوط به حوادثی که بر اثر کینه اتفاق می افته رو مرور کنیم می بینیم بسیاری از جنایات و اتفاقات بد بخاطر کینه است.

اسلام با کینه مخالف است و انسان ها را به عفو و گذشت و دوری از کینه و دشمنی پنهان دعوت نموده است

پیامبر اکرم «ص» بالأخره مکه را بدون جنگ و خونریزی فتح کردند. سپس در اولین اقدام، به کمک امیرالمؤمنین «ع»، کعبه را از وجود بتها پاک کرده، همه بتها را شکستند. پس از آن از مسجدالحرام بیرون آمدند، حلقه در کعبه را گرفتند و بالذات و شادمانی از پیروزی، خطبه وحدت خواندند و فریاد «لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده» سر دادند.

در آن هنگام، مشرکین که آن همه آزار و اذیت خود را به یاد داشتند، منتظر بودند پیامبر گرامی دستور جهاد عمومی صادر سازند و تصوّر می کردند احدی از آنان زنده نخواهند ماند. اما آن حضرت از خود مشرکین پرسیدند: من با شما چه کنم؟ آنها گفتند: هر عقوبتی را برای ما در نظر بگیری، سزاوار ماست. اگر ما را بکشی یا اسیر کنی و اموالمان را مصادره کنی، حق با توست؛ زیرا ما در این سالیان هرچه در توان داشتیم، در ستم به شما کوتاهی نکردیم.

پیامبر اکرم «ص» لبخندی زدند و فرمودند: من شیوه برادرم یوسف نسبت به برادرانش را پیش می گیرم و به شما می گویم: «لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ» [... اذْهَبُوا أَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ]

حضرت یوسف «ع» پس از آن همه آزار، اذیت و ظلمی که از برادران خویش دید، برای اینکه خجالت نکشند، خطاب به آنان فرمود: امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست، خداوند شما را می آمرزد و او مهربانترین مهربانان است

[اهانت به امام

یک روز وقتی که شهید حجت الاسلام والمسلمین سلیمی از بیت امام برای تقویت روحیه رزمندگان به جبهه های جنوب آمده بود صحبت از خصوصیات امام به میان آمد. ایشان گفت: چند روز پیش در محضر امام از جسارت ها و اهانت های شیخ علی تهرانی در رادیو بغداد مطالبی به عرض ایشان رساندیم که این فرد خیلی به شما جسارت می کند!

صحبت ما که تمام شد امام رو به ما کرد و گفت: اتفاقاً چند روز قبل من بیاد او بودم و برایش دعا می کردم. امام حتی نسبت به هدایت مخالفان و دشمنانشان اینقدر احساس دلسوزی می کردند.

حکایت: امام صادق علیه السلام توهین را با بخشش جواب میدهد

امام صادق علیه السلام در مسجد الحرام نشسته بود. که یک وارد مسجد شد و پیراهن ایشان را گرفت و گفت: یک صد اشرفی مرا که به تو امانت داده بودم بده. امام فرمود: شاید اشتباه میکنی. مرد عرب فریاد راه انداخت. حضرت فرمود: بسیار خب! برخیز تا به تو بدهم و با کمال خونسردی با او سخن میگفت تا به منزل حضرت رسیدند، سپس صد اشرفی به او داد. فردای آن روز، آن مرد، بدهکارش را پیدا کرد و فهمید که اشتباه کرده است. به مسجد آمد و امام را پیدا کرد، آن گاه خیلی عذرخواست و گفت: بیا بیا این یک صد اشرفی را بگیر. امام فرمود: من همان دیروز تو را عفو کردم و کینه ای از تو در دل ندارم. پول را هم پس نمی گیرم؛ چون برای خدا دادم. هر معامله ای که برای خدا شد قابل فسخ نیست

هوی پرستی

درمقابل پرهیز کاران و متقین اشخاص فراوانی هستند که اراده کنترل غرائز و شهوات نفسانی خود را ندارند و در چند روزه عمر خود مهار نفس اماره را رها کرده و می گذارند هر جا که می خواهد قدم بگذارد که این دسته ذلیل ترین مردم هستند زیرا شرافت انسانیت را در راه لذات نامشروع زود گذر فدا می نمایند.

قرآن می فرماید:

((قل هل ننبئکم بالا خسرین اعمالا الذین ضل سعيهم فی الحیوة الدنيا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا اولئک الذین کفرو بایات ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم فال نقیم لهم یوم القیامة))

بگو ای رسول آیا آگاه نکنم شما را به اینکه چه کسانی بیشترین خسارات را از جهت اعمالشان دارند آنانیکه منحرف شده کوششان در راه زندگی دنیا و فکر می کنند که آنهاخوب اعمالی دارند آنان کسانی هستند که به آیات الهی و روز قیامت کافر شده پس اعمالشان نابود و هیچ ارزشی در روز جزا برای اعمالشان نیست.

علی (ع) میفرماید:

((من ترک الشهوات کان حرا))

کسیکه شهوات را ترک کند آزاد مرد است.

امام ششم فرمود(ع) پرهیز کنید ا هوای نفستان همانطوریکه از دشمنانتان حذر می کنید زیرا برای مرد چیزی دشمنتر از پیروی از هوای نفسانی و گفتار بیهوده درباره دیگران نیست.

همچنین حضرت فرمود: کسیکه مالک نفسش باشد و او را کنترل کند در هنگامیکه به حرام رغبت می کند و از واجب فرار می کند و چیز نامشروع از خوراک می خواهد و زمانیکه غضبناک است و مانیکه راضی است خداوند بدنش را بر آتش حرام می کنی

داستان عفت و گریه امام حسین(ع) در برابر زن کامجو:

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد که در ابواء زنی بادیه نشین خدمت حضرت مجتبی (ع) رسید در آنحال امام حسن (ع) مشغول نماز بود . نماز را کوتاه نمود و فرمود کاری داشتی جوابداد آری پرسید حاجت تو چیست گفت من زنی بیشوهرم به این مکان وارد شده ام و مایلم از شما کام بگیرم.

حضرت فرمود: دور شو از من می خواهی مرا با خودت در آتش جهنم بسوزانی . آن زن پیوسته در صدد دل بردن از آنجناب بود.

حضرت شروع به گریه کرد و در این بین می فرمود: دور شو ای بر تو. کم کم گریه آنجناب شدید شد. زن که حال امام معتی (ع) را مشاهده کرد او هم شروع بگریه نمود امام حسین(ع) وارد شد دید بادرش با این زن هر دو گریه می کنند. سیلاب اشک امام حسن(ع) چنان برادر را تحت تأثیر قرار داد که او هم شروع بگریه کرد. عده ای از اصحاب حضرت آمدند هر کدام آن حال را مشاهده می کرد گریه آنها را می گرفت تا اینکه صدای گریه ایشان بلند شد. زن بادیه نشین خارج گردید. اصحاب نی متفرق شدند. مدتی از ن پیش آمد و گذشت. حسین بن علی (ع) از نظر عظمت و جلالت برادر خویش سبب گریه را نپرسید. نیمه شبی که امام حسن خوابیده بود ناگاه بیدار شده و گریه آغاز نمود. حسین(ع) پرسید چه شده برادر جان فرمود: خوابی دیدم از آن جهت گریه می کنم تفصیل خواب را جويا شد. فرمود تا زنده ام بکسی مگو یوسف صدیق را در خواب دیدم. مردم برا تماشای او جمع شده بودند من هم جلو رفته او را تماشا می کردم همینکه حسن و زیبائی اش را دیدم گریه ام گرفت یوسف بسوی من توجه نموده گفت برادرم چرا گریه می کنی پدر و مادرم فدایت باد. گفتم بیاد آوردم جریان تو را با زن عزیز مصر که چه رنج و مشقتی کشیدی بزندان افتادی پیر کهنسال یعقوب د فراق تو چه دید برای آن گریه می کنم و در شگفتم از نیروی تو که چه اندازه خود داری یوسف گفت چرا تعجب نمی کنی از خودت راجع به آن زن بادیه نشین که او رد ابواء با تو مصادف شد. چه حالی پیدا کردی دیدی چگونه اشک ریختی؟

پیامبر(ص) فرمود: کسیکه قدرت پیدا کند بر زنی یا کنیزی پس از ترس خدا او را ترک کند خداوند آتش را بر او حرام می کند و او را از قیامت ایمن کرده وارد بهشت می نماید و اگر حرام مرتکب شود خا بهشت را برای او حرام کرده و او را وارد جهنم می نماید و در جای دیگر حضرت فرمود: بیشترین چیزی که باعث جهنمی شدن امت من میگردد دو چیز است شکم پرستی و شهوترانی.

نتیجه نیک مخالفت با هوای نفس:

حضرت رسول (ص) فرمود: در میان بنی اسرائیل عابدی زیبا و خوش سیما بود زندگی خود را بوسیله درست کردن زنبیل از درخت خرما می گذرانید. روزی از درخانه پادشاه می گذشت کنیز خانم پادشاه او را دیده وارد قصر شد و حکایتی از زیبایی و جمال عابد برای خانم تعریف کرد. خانم گفت بوسیله ای او را داخل قصر کن. همینکه عابد داخل شد چشم همسر سلطان به او افتاد از حسن و جمالش در شگفت شد در خواست نزدیکی کرد. عابد امتناع ورزید. زن دستور داد درهای قصر را ببندند و به او گفت غیر ممکن است باید من از تو کام بگیرم و تو نیز از من بهره ببری عابد چون راه چاره را مسدود دید. پرسید بالای قصر شما محلی نیست که در آن جا وضو بگیرم زن بکنیز گفت ظرف آبی بالای قصر ببر تا هر چه می خواهد انجام بدهد. عابد بر فراز قصر رفت در آنجا با خود گفت ای نفس مدت چندین سال عبادت را که روز و شب مشغول بودی به یک عمل ناچیز می خواهی تباه کنی. اکنون خود را از این بام به زیر انداز. بمیری بهتر از آن است که این کار انجام دهی نزدیک بام رفت دید قصر مرتفعی است و هیچ دست اویزی نیست که خود را به آن بیاویزد تا بزمین برسد. حضرت رسول (ص) فرمود: همینکه خود را آماده انداختن نمود امر بجبرئیل شد که فوراً بزمین برد بنده ما از ترس معصیت می خواهد خود را بکشتن دهد. او را ببال خود دریاب تا آزرده نشود عابد را در راه چون پدری مهربان گرفت و بزمین گذاشت. زیباییهایش در همان قصر ماند زنش پرسید پول زنبیل ها را چه کردی؟ گفت امروز چیزی عاید نشد گفت امشب را با چه افطار کنیم. جواب داد باید به گرسنگی صبر کنیم ولی تو تنور را بیافروز تا همسایگان متوجه نشوند ما نان تهیه نکرده ایم. زیرا ایشان بفکر ما خواهند افتاد. زن تنور را روشن کرده با مرد خود شروع به صحبت نمود. درین بین یکی از زنان همسایه برای بردن آتش وارد شد. گفت از تنور آتش بگیر. آن زن بمقدار لازم آتش برداشت و در موقع رفتن گفت شما گرم صحبت نشسته اید نانهایتان در تنور نزدیک است بسوزد زن نزدیک تنور آمده دید نان بسیار خوب و مرتبی بر اطراف تنور است. نانها را جدا کرده پیششهر آورد باو گفت تو در پیش خدا منزلتی داری که برایت نان آماده می شود از خداوند بخواه بقیه عمر ما را از بدبختی و ذلت نجات دهد. عابد گفت صبر همین زندگانی بهتر است.

علی (ع) فرموده است:

((مغلوب الشهوة اذل من مملوك الرق))

کسیکه مغلوب شهوات باشد از بنده زر خرید ذلیل تر است.

همچنین فرمود:

((من احب المكارم اجتنب المحارم))

کسیکه کرامتها را دوست دارد از حرام چشم پوشی کند.

امام صادق(ع) فرمود: شیطان نمی تواند بنده ای را وسوسه کند مگر اینکه ابتدا یاد خدا را از او می برد و او را نسبت به دستور خدا سست می نماید و او را به محرمات وارد کرده و اینکه خدا بر اسرار او مطلع است را از یاد او می برد.

علی(ع) فرمود: مقهور کنید این نفوس یرکش را خود سر و بی قیدند اگر خواسته های آنها را پیروی نمائید شما را در پرتگاه می افکند. در طول تاریخ جهان همواره افرادی بوده اند که با علت پیروی از هوی نفسانی دچار انحراف شده و باعث بدبختی خود در ابتدا و انحراف و فساد بسیاری از افراد بشر شده اند.

پیروی از هوی نفسانی افراد در ابعاد مختلف مثل ریاست طلبی و قدرت طلبی و رفاه طلبی و شکمبارگی و شهوات جنسی و غیره ظاهر شده است. امثال نمرود و فرعون و بخت النصر و چنگیز و تیمور و یزید و بسیاری از افراد مشهور در خونخوارگی و استثمار افراد بشر کسانی بودند که در زندگی خود اراده لازم جهت کنترل غرائز سرکش خود نداشتند لذا باعث شدند که عمری را در غارت مردم محروم و مظلوم سپری و سپس با پرونده سنگینی از اعمال ضد بشری از این جهان رخت ببندند. به نمونه ای از این اشخاص اشاره می شود.

عاقبت نافر جام عمر سعد:

عمر سعد از کسانی بود که می گفتند در کودکی با امام حسین(ع) هم محله بودند و با هم بزرگ شدند و پدرش نیز سعدابن و قاص از سرداران سپاه اسلام بود و هیچکس حتی خود او فکر نمی کردند که روزی به جنگ فرزند پیامبر(ص) و امام برحق امام حسین(ع) برود و لی بدلیل غلبه هوی نفس بر عقل او نتوانست از ملک ری بگذرد و بخاطر حکمرانی بر قسمت کوچکی از این دنیا دست خود را به خون شریقتترین انسان با اصحابش آغشته نمود. علی(ع) می فرماید: چه بسا ساعتی شهوت باعث غم و اندوه روزگاری بشود.

همچنین می فرماید: اگر هوای نفس را فرمانروای خود سازید شما را کور و کر می کند و سرانجام موجب هلاک شما می شود.

هلاکت عابد بر اثر هوا پرستی:

آورده اند در زمان قدیم در سرزمینی عابدی زندگی می کرد که به عنوان زاهد و عابد و دائم الصلاه میان مردم مشهور بود ولی باطنش با ظاهرش فرق داشت تا اینکه یکی از تجار آن سرزمین عازم مسافرت شد چون تنها یک دختر داشت و

کسی را در آن شهر نداشت که دختر را با اطمینان خاطر نزد او بگذارد لذا به فکرش رسید که چون عابد در فکر عبادت خداست لذا بهترین جایی است که می تواند دختر را یزد او بگذارد.

پس دختر را بنزد عابد گذاشت و به مسافرت رفت دختر نزد عابد بود تا اینکه چشم عابد به صورت دختر افتاد و از جمال او دچار وسوسه شیطان شده و بالاخره فریب خورد و با او عمل نامشروع را انجام داد و بعد از مدتی با خود گفت اگر تاجر این ماجرا را بفهمد تمام مردم شهر را خبر کرده و آبروی من خواهد رفت پس با وسوسه شیطان و نفس اماره دختر را کشته و در خارج از عبادتگاه خود جایی پنهانی دفن نمود.

تاجر پس از مراجعت به سراغ دختر خود آمد عابد گفت تو اصلاً دختری پیش من نیاوردی پس تاجر به نزد پادشاه شکایت کرده و حاکم دستور داد تا خانه و اطراف خانه عابد را گشتند که پس جستجو متوجه جسد دختر شده و به امر قاضی تصمیم گرفته شد که عابد را به دار آویزند. پس از اینکه طناب دار به گردن عابد انداختند شیطان به او گفت اگر می خواهی زنده بمانی که شاید از این اعمال توبه کنی باید بگویی من شیطان را می پرستم تا اینکه من تو را نجات بدهم پس عابد بدبخت این جمله را گفت و در همان حال طناب دار را بالا کشیدند و عابد در حالیکه زنا کرده و آدم کشته و مشرک شده بود از دنیا برفت و این همه نتیجه هوی نفس بود.

پیامبر (ص) فرمود: چهار چیز است که وارد خانه ای نمی شود الا اینکه آن خانه را خراب کرده و عمر را بی برکت می کند. خیانت ، شراب خواری ، زنا.

علی (ع) فرمود: کسیکه دائماً فکرش در گناهان دور می زند عاقبت مرتکب گناه می شود.

امام پنجم فرمود: هیچ نکستی به انسان نمی رسد مگر بواسطه گناهی که مرتکب می شود.

علی (ع) فرمود: تعجب می کنم از کسیکه می داند عاقبت لذات نامشروع چیست ولی دست نمی کشد.

وسوسه شیطان چند صورت دارد. گاهی شیطان می خواهد جایی در دل باز کند و گاهی وسوسه می کند که گناه کنی و بعد توبه کن و گاهی به دلش می اندازد که این گناه صغیره است و گاهی از راه تهدید و ترساندن که اگر چنین و چنان نکنی چه می شود.

بلعم باعورا یا دانشمند قلابی :

یکی از علما و دانشمندان مشهور بنی اسرائیل بود. او در عصر حضرت موسی زندگی می کرد.

او نخست در مسیر حق بود و در راه خدا بسیار فعالیت و کوشش کرد و خدمات شایانی را انجام داد و به حدیکه در پیشگاه الهی مقرب شد که دعایش مستجاب می شد و افراد گرفتار و کسانی که با مصائب و سختیهای روزگار دست و پنجه نرم می کردند پیش او می آمدند و از وی درخواست دعا می نمودند. او نیز دعا می کرد و خداوند هم دعایش را مستجاب کرده و گرفتاریهای مردم را برطرف می ساخت.

ولی بر اثر وسوسه و دغدغه شیطان و متابعت از هوی نفس از مسیر حق منحرف شد و در ردیف دنیا پرستان قرار گرفت. از اینرو تمام مقامات خود را از دست داد و از گمراهان گردید.

از امام هشتم (ع) نقل شده که فرمود: بلعم بن باعورا در پیشگاه ایزدی عزیز و محترم بود و خداوند اسم اعظم را به او ارزانی داشته بود. از اینجهت دعایش مستجاب می شد ولی گرفتار وسوسه های شیطان گشت. شیطان او را به هوا پرستی دعوت کرد و لذات جهان مادی را در نظرش آراست و سرانجام او را در صف مخالفان حضرت موسی (ع) قرار داد.

هنگامیکه فرعون به تعقیب موسی و پیروانش مصمم شد به بلعم باعورا گفت بر موسی و پیروانش نفرین کن و از خدا بخواه که آنانرا برای ما حبس کند و نگاه دارد.

بلعم باعورا سخن فرعون را پذیرفت و برای اجرای دستور او سوار الاغش شد که بع تعقیب موسی و یاران او پردازد و در محلی ویژه علیه آنان دعا کند ولیکن الاغش حرکت نکرد و از راه رفتن خود داری نمود بلعم باعورا الاغ را کتک مفصلی زد تا اینکه خداوند قادر آن حیوان را بزبان آورد و به بلعم باعورا اینچنین گفت: وای بر تو برای چه مرا می زنی آیا می خواهی همراه تو بیایم تا اینکه بر موسی و گروه مؤمنان نفرین کنی ، بلعم باعورا از عمل ناروا و ناشایست خود صرفنظر نکرد و دست برنداشت و آنقدر آن حیوان را زد تا اینکه آنرا کشت و خداوند متعال اسم اعظم را از او گرفت.

علی (ع) فرمود: کسانی که مست غفلت و غرور هستند خیلی دیر تر از مست شدگان شراب به هوش می آیند.

توبه حقیقی ثعلبه و نجات او:

در زمان رسول خدا (ص) رویه پیامبر اسلام (ص) این بود که هر گاه می خواستند عازم جهاد شوند میان هر دو نفر از یاران خود پیمان اخوت و برادری می بستند تا یکی به جهاد برود و دیگری در شهر بماند و کارهای لازم او را انجام دهد.

حضرت در جنگ تبوک میان سعیدالن عبدالرحمن و ثعلبه بت انصاری پیمان برادری بست. سعید در ملازمت پیامبر (ص) به جهاد رفت. ثعلبه هم در مدینه مانده و عهده دار امورات خانواده او گردید. ثعلبه هر روز می آمد و ما یحتاج

خانواده سعید را مهیا میکرد. در یکی از روزها زن سعید راجع به کار لازم خانه طبق معمول از پس پرده با او حرف می زد و سوسه نفس هوس خفته ثعلبه را بیدا نمود و با خود گفت مدتی است که این زن از پس پرده با تو سخن می گوید آخرنظر ی بینداز و بین در پشت پرده چیست و گوینده این سخنان کیست . خیالات شیطانی و هوس های نفسانی چنان او را تحریک نمود که قادر بر حفظ خویشتن نبود. به همین جهت به خود جرئت داده و پرده را کنار زد دید زنی است زیبا که حجب و حیا رخسار او را احاطه کرده است. ثعلبه با همین یک نگاه چنان دل از دست داد وی بی قرار شد که قدم پیش نهاد و به زن نزدیک شد . آنگاه دست دراز کرد که با وی در آویزد. ولی همان لحظه حساس و خطر ناک زن فریاد زد و گفت ای ثعلبه آیا سزاوار است که پرده ناموس برادر مجاهد خود را بدری . آیا رواست که او در راه خدا پیکار کند و تو در خانه وی نسبت به همسرش قصد سوء کنی .

این کلام مانند صاعقه ای بر مغز ثعلبه فرود آمد نعره زد و از خانه بیرون رفت و سربکوه و صحرا نهاد. در پای کوهی شب و روز با پریشانی و بیقراری و گریه و زاری سر آورد و پیوسته می گفت: خدایا تو معروف به آموزش و من موصوف به گناهم.

مدت ها گذشت و او همچنان در بیابان ناله و بی قراری می نمود و عذر تقصیر به پیشگاه خدا می برد و طلب عفو و آمرزش می کرد تا اینکه پیغمبر اکرم(ص) از سفر جهاد مراجعت فرمود وقتی سعید به خانه آمد قبل از هر چیز احوال ثعلبه را پرسید همسر وی ماجرا را برای او شرح داد و گفت هم اکنون در کوه و بیابان با غم و اندوه و ندامت دست به گریبان است. سعید با شنیدن این سخن از خاه بیرون آمد و برای جستجوی ثعلبه به هر طرف روی آورد. سرانجام او را یافت که در پشت سنگی نشسته و دست بسر گرفته و با صدایی بلند میگوید:

ای وای بر پریشانی و پشیمانی. وای بر شرمساری وای بر رسوائی روز قیامت. پس سعید نزدیک آمده او را در کنار گرفت و دلداری داد و گفت ای برادر برخیز و با هم نزد پیامبر رحمت برویم این درد را دوائی این رنج را شفائی باید. ثعلبه گفت اگر لازم است حتما به حضور پیغمبر شرفیاب شوم باید دست ها و گردن مرا با بند بسته و مانند بردگان گریز پای به خدمت پیغمبر ببری .

وقتی که با همان وضع آمد درب خانه پیغمبر(ص) ایستاد و با صدای بلند گفت المذنب یعنی گناهکار. حضرت اجازه دادند وارد شود و پس از ورود پرسید ای ثعلبه این چه وضعی است. ثعلبه خلاصه ماجرا را عرضکرد. حضرت فرمود: گناهی بزرگ و خطایی عظیم از تو سرزده ، از اینجا برو و با خدا راز و نیاز کن تا چه خدا فرماید.

ثعلبه از خانه پیغمبر(ص) بیرون آمد و روی به صحرا نهاد دخترش جلو آمد و گفت ای پدر دلم سخت به حالت می سوزد می خواهم هر جا می روی همراهت باشم ولی چون پیغمبر(ص) تو را از نزد خود رانده است منم دیگزن بتو نمی

پیوندم. ثعلبه چند روزی بدین حال در سوز و گداز بسر برد و شبی چند را بگریه وی نیاز پایان آورد. سرانجام هنگام نماز عصر پیک حق آمد و این آیه را بر حضرت حتمی مرتبت خواند:

((والذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم ذکر والله فاستغفروا الذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله و لم یصرو علی ما فعلو و هم یعلمون))

پرهیز کاران کسانی هستند که هر گاه کار ناشایستی از آنها سر زد خدا را بیاد آورند و آگناه خود توبه کنند و کیست جز خداوند که گناهان را بیامرزد و آنها کسانی هستند که بر کارهای زشت اصرار نورزند زیرا بزشتی گناهان آگاهند.

پس پیامبر(ص)، علی(ع) و سلمان را بطلب ثعلبه فرستادند و در میان راه شبانی به آنها رسید حضرت سراغ ثعلبه را از او گرفت چوپان گفت شبها شخصی اینجا می آید و در زیر این درخت می نالد. پس حضرت با سلمان صبر کردند تا شب شد ثعلبه آمد و در زیر آن درخت دست نیاز بسوی خالق بی نیاز دراز کرد و عرض کرد خداوند از همه جا محرومم اگر تو نیز مرا بانی بکه روی اورم و چاره کار را از کجا بخواهم.

در این هنگام مولای متقیان گریست آنگاه نزدیک آمده و فرمود ای ثعلبه مژده باد که خدا تو را آمرزید و اکنون پیغمبر(ص) تو را می خواند آنگاه آیه شریفه یاد شده را که راجع به توبه او نازل شده بود قرائت فرمودند.

ثعلبه برخاست و همراه حضرت به مدینه آمده و یگراست وارد مسجد پیغمبر(ص) شدند حضرت مشغول نماز عشاء بود حضرت امیر و سلمان و ثعلبه نیز اقتدا کردند. بعد از حمد پیغمبر(ص) شروع به خواند یکاثر نمودند همینکه آیه اول را تلاوت فرمود:

((الهاکم التکاثر))

یعنی مشغول داشته شما را ثروت اندوزی .

ثعلبه نعره ای زد و چون آیه دوم را قرائت فرمود:

((حتی زرتم المقابر))

تا زمانیکه شما قبرها را زیارت کنید.

بیشتر ناله کرد.

و چون آیه سوم را شنید:

((کلا سوف تعلمون))

یعنی آن چنین است که بزودی خواهید داشت .

نعره ای کشیده و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

پیامبر(ص) فرمود: از دنیا بترسید و از زنان پرهیزید زیرا شیطان آگاه و د ر کمین گاه است و هیچیک از دامهای وی برای صید پرهیزکاران مانند زنان مورد اطمینان او نیست.

گناهان کبیره طبق نظر ائمه اطهار (ع) گناهی است که وعده عذاب درباره عمل کننده به آن داده شده و اگر بنده مؤمنی مرتکب آنها نشود خدا از گناهانش می آمرزد.

گناهان کبیره:

امام جواد(ع) از امام موسی کاظم(ع) از پدرش امام صادق(ع) نقل می کند که این گناهان جزء گناهان کبیره حساب می شوند.

1.بزرگترین گناه کبیره شرک به خداست.

2.نا امیدی از رحمت خدا.

3.از مکر خدا در امان بودن.

4.عاق والدین شدن.

5.بدون دلیل مرتکب قتل شدن.

6.زنا با زن اجنبی .

7.استفاده بنا حق از مال یتیم.

8.فرار از جهاد.

9. سحر و جادو.

10. مقاربت با زن مانع دار.

11. سوگند دروغ.

12. خیانت.

13. ربا خواری.

14. منع از زکوه واجب.

15. کتمان شهادت.

16. شرابخواری.

17. عهد شکنی و قطع ارتباط با فامیل.

رسول خدا (ص) فرمود: هر روزیکه خورشید سر از دریچه مشرق برآورد و هر شیبکه آفتاب چهره پرده مغرب فرو کشد دو فرشته به امر خدای تعالی چهار جمله را میان خود رد و بدل می نمایند یکی می گوید: ای کاش این مردم آفریده نشده بودند. دیگری می گوید: اکنون که آفریده شده اند ای کاش می دانستند برای چه آفریده شده اند. دیگری می گوید: اکنون که نمی دانند برای چه منظوری آفریده شده اند ای کاش بدانچه عالمند عمل عمل کنند. آندیگر می گوید: اینک که بدانچه می دانند عمل نمی کنند ایکاش از گذشته خود توبه کنند.

علی (ع): شاد کام مباش و خنده مکن با اینکه می دانی کارهای زشتی انجام داده ای و شب را با آنکه می دانی گناهکاری براحتی پایان میاور.

پیامبر (ص) فرمود: هیچ مردی با زن نامحرمی تنها نمی شود جز آنکه سومی آنها شیطان است.

علی (ع) درباره دوری از محرمات می فرماید: بهترین عبادت چشم پوشی از گناه است.

پیامبر (ص) درباره زنا می فرماید: بعد از شرک به خدا عظیم ترین گناه ریختن نطفه در رحم زانی است (نامحرم است).

همچنین در این باره می فرماید: شدید می شود غضب خدای بر زن شوهر داری که چشمش را از نامحرم پر می کند که اگر این کار را کرد همه اعمالش باطل می شود و اگر زنا بدهد بر خدا لازم است که بعد از اینکه در قبرش او را عذاب کرد به آتش جهنم او را بسوزاند.

علی (ع) در این باره فرمود: پیروی از هوای نفس در مورد زنان، خلق و خوی مردان احمق است.

امام پنجم (ع) در باره شراب می فرماید: دائم الخمر مانند بت پرست است.

کسیکه بطور مدام می گساری کند مبتلا به رعشه می شود. سجایای اخلاقی و مردانگیش زایل می شود. شراب چنان آدمی را در گناه جسور می کند که از خونریزی و زنا باک ندارد.

علی (ع) درباره پیروی از شهوات فرمود: آنکس که علاقه شدید به لذت دارد و مطیع شهوات خویشتن است یا آنکس که دچار حرص شده و عاشق جمع مال و ثروتست این دو مراعات و عواطف دین و اوامر مذهبی را در هیچ مورد نمی نمایند. شبیه ترین موجود به این دو طبقه منحرف چهارپایان چرا گاهست.

حرص و طمع

علی (ع) درباره این صفت رذیله می فرماید: طمع راهی است که بازگشت ندارد و ضامنی است بی وفا چه بسا نوشنده ای که قبل از سیر آب شدن لویش را گرفته است. هر چیزی که عظمت آن زیادتر باشد و برای بدست آوردن آن بیشتر مبارزه شود برای از دست رفتنش مصیبت شدیدتر است.

نتیجه حرص و دنیا طلبی :

آمده است که حضرت عیسی (ع) به همراه مری سیاحت می کرد پس از مدتی راه رفتن گرسنه شدند. بدهکده ای رسیدند . عیسی به آن مرد گفت برو نانی تهیه کن و خود مشغول نماز شد. آن مرد رفته سه گرده نان تهیه کرد و بازگشت. مقداری صبر کرد تا نماز حضرت عیسی پایان پذیرد چون کمی طول کشید یک گرده را خورد. حضرت عیسی آمده پرسید گرده سوم چه شد گفت همین دو گرده بود. پس از آن مقداری دیگری راه پیموده به دسته آهوئی برخوردند حضرت عیسی یکی از آنها را پیش خواند و آنرا ذبح کرده و پخته خوردند بعد از خوردن حضرت عیسی فرمود:

قم باذن الله آهو حرکت کرده و زنده شد آن مرد تعجب کرده زبان بکلمه سبحان الله جاری کرد. عیسی گفت تو را سوگند می دهم بحق آن کسی که این نشانه قدرت را برای تو آشکار کرد بگو نان سوم چه شد باز جواب داد دو گرده بیشتر نبود. دو مرتبه براه افتاد نزدیک دهکده بزرگی رسیدند در آنجا سه خشت طلا افتاده بود رفیق عیسی گفت اینجا ثروت و مال زیادی است آنجناب فرمود: آری یک خشت از تو و یکی از آن من و خشت سوم را اختصاص می دهم به کسی که نان سوم را برداشته . مرد حریص گفت من نان سوم را خوردم عیسی از او جدا گردیده گفت هر سه خشت مال تو باشد آن مرد کنار خشتها نشسته و بفکر برداشتن و بردن آنها بود. سه نفر از آنجا عبور نمودند او را با سه خشت طلا دیدند. همسفر عیسی را کشته و طلاها را برداشتند. چون گرسنه بودند قرار بر این گذاشته یکی از آن سه نفر از دهکده مجاور نانی تهیه کند تا بخورد.

شخصیکه برای نان آوردن رفت با خود گفت نانها را مسموم کنم تا آندو پس از خوردن بمیرند. دو نفر دیگر نیز هم عهد شدند که رفیق خود را پس از برگشتن بکشند. هنگامیکه آن مرد نان را آورد آندو نفر او را کشته و خود با خاطری آسوده بخوردن نانها مشغول شدند چیزی نگذشت که آنها هم برفیق خود ملحق گشتند . حضرت عیسی در مراجعت چهار نفر را بر سر همان سه خشت مرده دید گفت اینجور دنیا با اهلش معامله می نماید.

امام ششم فرمود: اگر رزق را خدا قسمت بندی کرده پس حرص برای چیست؟

پیامبر فرمود:

((عز من قنع و ذل من طمع))

کسیکه قناعت داشت عزیز بوده و هر که طمع کرد ذلیل می شود.

عزت زقناعتست و خواری زطلب

با عزت خود بساز و خواری مطلب

کس از درخت طمع بر نخورد

که آمد برین در که سر نخورد

امام ششم فرمود: زمانیکه حضرت نوح از کشتی پیاده شد ابلیس بنزد او آمده و گفت تو از همه بیشتر بر من منت داری زیرا بر این فاسقین نفرین کردی و کار مرا راحت نمودی آیا نمیخواهی دو چیز بتو بیاموزم ، پرهیز از حسد زیرا با من آنچه باید بکند کرد و پرهیز از حرص پس آنچه باید با آدم بکند کرد.

هفت آفت حرص:

پیامبر (ص) فرمود : آدم حریص بین 7 آفت گرفتار است فکری که به بدنش ضرر زده و نفعی برای او ندارد و اندوهی که پایان ندارد و سختی و رنجی که از آن راحت نمی شود مگر هنگام مرگ و البته د راحتی نیز در سخت برین حالت است. و ترس که عاقبت از آنچه که می ترسد در او می افتد و غمی که زندگی را بر او تلخ می کند و برای او فایده ای ندارد و حساب الهی که از عذابش خلاص نمی شود مگر با عفو الهی و عقابی که هیچ راه فرار و گریزی از او ندارد.

امام پنجم (ع) سؤال شد ذلیلترین ذلت ها چیست؟ فرمود حرص بر دنیا.

و همچنین فرمود: کسیکه پیش ثروتمندی رفته و برای ثروتش برای او تواضع کند دو ثلث دینش رفته است.

برتری تحمل گرسنگی، از ذلت در برابر دیگران:

از شخصی بنام سلطان محمد که شغلش خیاطی و تهی دست بوده نقل شده که شبی بخاطر برهنگی بچه هایم و نزدیکی ایام عید و پریشانی و فلاکت خودم گریه زیادی کردم و به مولا علی (ع) خطاب کردم آقا تو شاه مردانی و سخاوتمند روزگاری گرفتاریهای مرا می بینی چون خوابیدم دیدم که از دروازه عیدگاه قندهار بیرون رفتم . باغی بزرگ دیدم که قلعه اش طلا و نقره بود. دری داشت که چندین نفر نزد آن ایستاده بودند.

نزدیک آنها رفتم پرسیدم این باغ کیست گفتند از حضرت علی (ع) است التماس کردم که بگذارند داخل شده و بحضور آن حضرت برسم. گفتند فعلا رسول خدا(ص) تشریف دارند. بعد اجازه دادند بخود گفتم اول خدمت رسول خدا می رسم و از ایشان سفارش می گیرم چون به خدمتش رسیدم از پریشانی خود شکایت کردم فرمود: پیش آقای خود ابوالحسن(ع) برو عرض کردم حواله ای مرحمت فرمائید حضرت خطی بمن دادند دو نفر را هم همراهم فرستادند چون

خدمت حضرت ابا الحسن رسیدم فرمود: سلطان محمد کجا بودی گفتم از پریشانی روزگار بشما پناه آورده ام و حواله از رسول خدا دارم پس آنحضرت حواله را گرفت و خواند و بمن نظر تنیدی فرمود و بازویم را بفشار گرفت و نزد دیوار باغ آورد اشاره فرمود شکافته شد دالان تاریک و طولانی نمایان شد و مرا همراه برد سخت ترسناک شدم اشاره دیگری کرد روشنائی ظاهر شد پس دری نمایان شد و بوی گندی بمشامم رسید با شدت بمن فرمود داخل شو و هر چه می خواهی بردار داخل شدم دیدم خرابه ایست پر از لاشه مردار حضرت بتندی فرمود زود برار از ترس مولا دست دراز کردم پای قورباغه مرده ای بدستم آمد برداشتم فرمود: برداشتی عرض کردم بلی . فرمود: بیا در برگشتن دالان روشن بود در وسط رالان دو دیگ پر آب روی اجاق خاموش مانده بود فرمود سلطان محمد چیزیکه در دست داری در اب بزن و بیرون بیاور چون آنرا در آب زدم دیدم طلا شده است حضرت بمن نگرست لکن خشمش اندک بود و فرمود سلطان محمد بای تو صلاح نیست. محبت مرا می خواهی یا این طلا را عرض کردم محبت شما را فرمود پس آنرا در خدابه انداز بمجرد انداختن از خواب بیدار شدم . بوی خوشی بمشامم رسید خوشحال بودم که از امتحان بیرون آمدم پس از این واقعه گرفتاریم برطرف شده و وضع فرزندان مرتب گردید.

علی (ع) فرمود: گرسنگی بهتر از ذلت خضوع در مقابل دیگران است.

و باز فرمود: ذلت و پستی و شقاوت در طمع و حرص است.

و از اما میازدهم روایت است که فرمود: کسیکه از روی مردم خجالت نمی کشد از خدا هم حیا نمی کند.

هنگامیکه عبدالله بن عامر والی عراق گردید دو نفر که سابقه رفاقت با او داشتند یکی از انصار و دیگر ثقفی برای استفاده از مقام و موقعیت او بسویش حرکت کردند. در بین راه مرد انصاری از مسافتر منصرف شد و بمحل خود بازگشت گفت کسیکه عبدالله بن عامر را والی عراق کرده توانا است بمن هم روزی عنایت کند.

مرد ثقفی بعراق آمد عبدالله بتن عامر احوال رفیق انصاری را از او پرسید ثقفی گفت او از بین راه بازگشت. عبدالله دستور داد بمرد ثقفی از این پیش آمد تعجب کرده شعری به این مضمون سرود. قسم بخدا حرص و آز شخص حریص فایده ای در زیاد کردن روزی ندارد و نه قناعت مرد پارسا ضرر بروزی می رساند.

خداوند به حضرت موسی (ع) وحی نمود که یا موسی می دانی چرا احمق را روزی می دهم عرض کرد نه فرمود تا عاقل بدانند که طلب رزق به حیل و زورنگی نیست.

علت توبه ابراهیم ادهم:

در سبب توبه ابراهیم ادهم بعضی می گویند: روزی از پنجره قصر خود تماشا می کرد مرد فقیری را دید که در سایه قصر او نشسته کهنه انبانی با خود دارد یک نان از انبان بیرون آورد و خورد و بروی آن آبی نیز آشامید پس از آن راحت خوابید ابراهیم با مشاهده این حال از خواب غفلت بیدار شد با خود گفت هر گاه نفس انسان به این مقدار غذا قناعت کند و با کمال راحتی آرامش پیدا نماید من این پیریه های مادی را برای چه می خواهم که جز درد و رنج و اندوه هنگام مرگ نتیجه ای ندارد. پس با همین اندیشه دست از سلطنت و مملکت شسته از باغ خارج شد.

نقل کرده اند. روزی خواست داخل حمامی شود صاحب حمام چون لباسهای کهنه و ژنده او را دید با خود خیال کرد دستش از مال دنیا تهی است اجازه ورود به حمام نداد ابراهیم گفت بسیار در شگفتم کسی را که بدون پول بحمامی راه ندهند چگونه عمل و اطاعت داخل بهشت نمایند.

پیامبر (ص) فرمود: اگر برای بنی آدم دو رودخانه از طلا باشد باز هم قرار نگرفته در طلب رودخانه سوم است.

خشم و غضب

علی (ع) درباره غضب می فرماید: غضب نوعی از جنون است زیرا آدم غضبناک پشیمان می گردد و اگر پشیمان نشد دیوانگیش ریشه دار است. و علاوه بر آیات وحی و کلمات ائمه هدی (ع) همه عقلاء عالم اعتقاد دارند که باید غضب و خشم را کنترل کرد که چه بسا خشم قدرتمندی به نابود کردن مردمان بسیاری منتهی می شود همانطوریکه در تاریخ ایران و جهان نظائر زیادی می توان شاهد مثال آورد که یک لحظه خشم و غضب باعث از بین رفتن مردمان بسیاری شده است به عنوان مثال خشم آقا محمد خان قاجار بر مردم کرمان منجر به این شد که دستور داد هزاران جفت چشم از مردم کرمان درآورده و از چشمها تپه ای درست کردند.

از امام پنجم (ع) روایت شده که در تورت آمده است: ای موسی خشم خود را از کسانی که تحت قدرت و اراده تو و زیر دست تو هستند فروگذار تا منهنم غضبم را از تو باز دارم موسی عرض کرد: خداوندا کدام یک از بندگانت در نزد تو عزیز است خدا فرمود: بنده ای که قدرت داشته باشد ولی خطا کار را عفو کند.

روایت شده که علی (ع) در جنگ با عمرو بن عبدود موفق شده که عمرو را بر زمین انداخته و روی سینه او بنشیند که عمرو آب به صورت مبارک علی (ع) انداخت حضرت او را در آن وقت نکشت بلکه بلند شد و مقداری راه رفت و بعد آمده سر او را جدا کرد. وقتی از حضرت سؤال کردند که علت چه بود فرمود ترسیدم اگر همان وقت سرش را جدا کنم از روی هشم نفسانی باشد که باطل است.

شهید دستغیب می فرماید: خشم حد وسطی در برابر افراط و تفریط دارد. حد وسط خشم که بودنش لازم و ضروری و کمال انسانی در آنست در جایی است که مال یا ناموس یا آبرو یا جان یا دینش مورد تهدید قرار گرفت باید بی تفاوت نباشد خشم صحیح اینجاست. مال حلال را که از راه صحیح بدست آمده تا می شود نباید گذاشت آنرا بنا حق بگیرند و غیره و قرآن هم می فرماید: نه ستم کنید و نه زیر بار ستم بروید. نه به کسی سیلی بزن نه بگذار بیجا به تو سیلی بزنند.

این شعر منسوب به علی (ع) است:

ولقد امر علی الثیم یسبنی

فمضیت ثمه قلت لا یعیننی

بر شخص پستی گذاشتم که مرا دشنام می داد من رد شدم و گفتم مرا اراده نکرده است بمن نبوده است.

موعظه رسول خدا(ص):

روایت است که مردی بنزد رسول خدا (ص) آمده عرضکرد: یا رسول الله مرا تعلیم ده فرمود: برو غضب مکن. آنمرد گفت هیمن مرا بس است و بجانب قبیله خود رفت ناگاه در میان قومش جنگی بپاشد و اسلحه پوشیده و در برابر یکدیگر صف کشیدند آنمرد هم چون چنان دید اسلحه پوشیده و به صف ایستاد آنگاه سخن پیامبر (ص) را بیاد آورد که به او فرمود: غضب مکن پس اسلحه را کنار گذاشت و نزد مردمیکه دشمن قومش بودند آمد و گفت: ای مردم هر جراحت و قتل بی نشانه ای که در افراد شما باشد به عهده من است و من خویهای آن را بشما می پردازم. آن مردم گفتند هر چه اینطور باشد به نفع شما ولی ما به پرداخت این جریمه سزاوارتریم سپس با یکدیگر صلح کردند و کینه از میان برداشت.

پیامبر (ص) فرمود: آنانکه در فرو بردن خشم از دیگران بیشتر است از همه کس دوراندیش تر است.

و باز فرمود: خشم از شیطان است و شیطان از آتش پدید آمده و آتش را با آب می توان خاموش کرد وقتی یکی از شما خشمگین شود وضو بگیرد.

امام پنجم فرمود: مردی که غضبناک شده و راضی نشود پس این سبب داخل شدن در جهنم است و هر که غضبناک شد اگر ایستاده بنشیند تا از او حالت شیطانی زایل گردد و اگر نشسته بایستد و هر مردیکه به فامیل خود خشم گیرد بلند شده و دست خود را به دست او بگیرد آرام می شود زیرا رحم باعث از بین رفتن خشم او می شود.

و امام ششم فرمود: کسیکه نتواند غضب و خشمش را کنترل کند مالک عقلش نمی تواند باشد.

تکبر غرور و عجب

از صفاتی که باعث شد شیطان از درگاه خدا رانده شود و سپس بسیاری از ابناء بشر بواسطه این صفت از خدا دور شوند کبر و غرور است.

قرآن می فرماید:

((ان الله لا يحب من كان مختالا فخورا))

خدا دوست ندارد متکبر فخر فروش را.

پیامبر اسلام (ص) فرمود: داخل بهشت نمی شود کسیکه ذره ای کبر در قلب او باشد.

تکبر ابوجهل هنگام مرگ:

در جنگ بد هنگامیکه ابو جهل برای مبارزه آمد عمرو بن جموح با وی روبرو شده و ضربتی بر ران ابوجهل زد و او هم ضربتی بر دست عمرو وارد آورد که دست او به پوستش آویزان شد. عبدالله بن مسعود گفت من بطرف ابوجهل رفتم موقعیکه در خون غوطه ور بود. گفتم خدا را سپاس که تو را خوار کرد. گفت: خداوند تو را خوار کند، دین و سلطنت از کیست. گفتم از خدا و رسولش. آنگاه پای بر روی سینه اش گذاردم گفت ای کاش یکی از فرزندان ابوطالب مرا می کشت نه تو ای چوپان بر محل دشوار و بلندی بالا رفته ای اکنون که می خواهی سر مرا جدا کنی از پائین گردن قطع کن تا با هیبت و یزرگ در نظر محمد(ص) وم اصحابش جلوه کند گفتم حال که چنین است من از دهان سر تو را جدا می کنم تا کوچک و حقیر معلوم شود. سرش را بریدم چون خدمت حضرت رسول(ص) آوردم بیاس شکر این نعمت بسجده رفت.

تکبر و غرور از دیدگاه قرآن و روایات:

قرآن می فرماید:

((ولا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا))

بر روی زمین با تکبر راه نرو زیرا نه می توانی زمین را سوراخ کنی و نه از گوهها بالا تری .

پیامبر اکرم(ص) فرمود: روزی حضرت موسی نشسته بود در حالیکه شیطان کلاهی را که دارای چندین رنگ بود بر سرش بود پیش او آمد همینکه به موسی (ع) نزدیک شد کلاه از سر برداشته در مقابلش ایستاد و سلام کرد حضرت موسی پرسید تو کیستی ؟ جوابداد شیطان گفت تویی شیطان؟ خداوند تو را همسایه کسی نکند گفت من آمدم عرض سلامی بشما بکنم چون شما در نزد خداوند مقام و رتبه ای دارید موسی (ع) گفت: بگو بینم چه گناهی است که هر گاه از آدمی سر بزنند تو قدرت بر او پیدا می کنی و تحت تسخیرت در می آید.

امام صادق (ع) فرمود: روز قیامت صاحبان کبر بصورت ذرات محصور می شوند و تا پایان حساب قیامت در زیر پاهای خلائقند. درباره غرور و تکبر یکی از امرای خراسان گویند: که جبه خزی پوشیده بود. برای او قلیانی آوردند. قلیان تکانی خورد و آتش آن روی جبه خزش افتاد. رخلاف شأن خودش می دید که لباسش را تکان می دهد تا آتش بیفتد فقط گفت : بچه ها بیائید تا آنها آمدند جبه و مقداری از تنش سوخت حتی شنیدیم اگر می خواست بینی خود را پاک کند دیگری باید دستمال جلوی دماغش می گرفت.

امام صادق (ع) فرمود: در جهنم برای متکبرین مکانی است که به آن سقر می گویند از شدت گرما و حرارت به خدا شکایت کرده و از خدا می خواهد که نفس بکشد پس چون نفس می کشد جهنم را می سوزاند.

مرحوم علامه مجلسی می فرماید: کبر 7 نوع است:

1. کبر در علم ، یعنی عالم بواسطه علمش مردم را حقیر دانسته و از آنها انتظار اکام و ابتداء به سالم داشته و از آنها خدمت خواسته و به شئونات آنها اهمیت ندهد.

2. کبر در عمل و عبادت، که به عبادات خود کبر کرده و دوست داشته باشد که مردم حوائج او را بر آورده کرده و بزیاره او آمده و او را به اهل عبادت و تقوی بودن یاد کنند و خودش را هدایت یافته و دیگران را گمراه می داند.

3. کبر به حسب و نسب، مخصوص کسانی که به اصطلاح نجیب زاده و یا اشراف زاده هستند.

4. فخر فروشی به جمال، که معمولاً مخصوص زنان است.

5. تکبر به مال، که معمولاً در افراد پولدار و ثروتمند دیده می شود.

6. کبر به قدرت بدنی و زور اندام و یا قدرت حکومتی.

7. تکبر نسبت به یاران و شاگردان و تابعین و غلامان و زیردستان.

لغزش همسفر عیسی(ع):

آمده است در یکی از مسافرتهاى حضرت عیسی(ع) مرد کوتاه قامتى که از یاران عیسی بشمار مى رفت و بسیار ملازم آن بزرگوار بود با حضرت عیسی مسافرت کرد. موقعی که عیسی بن مریم (ع) لب دریا رسید با یقین کامل گفت: بسم الله و روی آب شروع کرد به راه رفتن. همین که آنمرد دید عیسی (ع) از روی آب با گفتن بسم الله عبور کرد، او نیز با یقین کامل گفت بسم الله و روی آب براه افتاد تا به حضرت عیسی رسید. در این اثناء بود که آنمرد دچار عجب و خودپسندى شده و با خود گفت: همچنانکه حضرت عیسی روی آب راه مى رود من هم بالای آب راه مى روم پس حضرت عیسی بر من چه فضیلتی دارد؟ در همین موقع بود که شروع کرد به غرق شدن و فریاد زد یا عیسی مرا دیاب حضرت عیسی وی را از غرق شدن نجات داد و فرمود: مگر چه گفتی و چه خیال کردی گفت: با خویشانم گفتیم همچنانکه شما روی آب راه مى روید من نیز روی آب راه مى روم و دچار خودخواهى شدم پس آنمرد بدست حضرت عیسی توبه کرد و خدای رؤوف نیز بعد از قبول توبه او مقام قبلى وی را عطا فرمود.



امام ششم فرمود: هر کس که دچار کبر و غرور شود دلیل آن نیست جز اینکه د خودش احساس ذلت مى نماید.

همچنین امام صادق (ع) فرمود: کبر و غرور گاه در بدترین مردم از هر طایفه و جنس مى باشد. پیامبر(ص) در بعضی از کوچه هاى مدینه عبور مى کرد در حالیکه زن ساه چهره اى سرگین جمع آوری مى کرد پس کسی از یاران آن حضرت به آن زن گفت راه را برای رسول خدا باز کن اما آن زن با کبر و غرور گفت را وسیع است پس بعضی از اشخاص مى خواستند آن زن را کنار بزنند اما پیامبر(ص) فرمود او را رها کنید که متکبر و ستمکار است.

معصوم (ع) فرمود: خودپسندى و خودخواهى و فخر فروشى همه در ردیف شرک و گناه است که در روی زمین انجام مى گیرد. امام ششم به شاگردش جاب فرمود: اى جابر مانع غرور و تکبر و خودخواهى بشو با شناخت نفس خودت. در روایت است که خداوند فرمود: همانا از بندگان مؤن کسانی هستند که درخواست توفیق طاعتی دارند و من آنان را بر انجام آن طاعت موفق نم کنم تا گرفتار عجب نگردند.

پیامبر (ص) فرمود: بدرستیکه خودپسند و عجب هر آینه اعما هفتاد سال را باطل و نابود مى کند.

علی (ع) مى فرماید: بیچاره فرزند آدم مرگش مخفی، مرضهایش پنهان، عمل او محفوظ، پشه او را به ناله مى آورد، آب گلوگیرش مى شود و او را مى کشد و عرق او را مى گنداند.

علی (ع) می فرماید: بنی آدم چقدر بدبخت است شکم او به او می یگوید مرا پر نما و الا آبرویت را می برم و وقتیکه شکمش را پر نمود شکمش به او می گوید مرا خالی نما و الا آبرویت را می برم.

ثروتمند مغرور و فقیر باعزت:

در محضر رسول خدا یکی از ثروتمندان نشسته بود در این هنگام فقیری از مسلمین وارد شد و به عادت اسلامی نزدیک برادر ثروتمندش یشت ناگاه شخص ثروتمند گوشه لباسش را جمع کرد. رسول خدا او را دیده و به او اعتراض کرد که ترسید از فقر او چیزی به تو سرایت کند آن شخص ثروتمند فوراً شرمنده شد عرض کرد با من چیزیست که مرا به کارهای ناروا و اوست دارد. من از این خطایم توبه کرده و بای جانش نصف دارائیم را به او می دهم پیامبر به فقیر فرمود: می پذیری عرض کرد نه زیرا می ترسم بپذیرم و من هم مثل او به فقری کبر بورزم.

امام صادق (ع) فرمود: دو نفر عابد و فاسق وارد مسجد شدند چون بیرون رفتند فاسق عابد و عابد فاسق گردید زیرا وقتی وارد مسجد شدند عابد از عبادت خود دچار غرور و کبر گردید پس اعمالش باطل شد و فاسق احساس پشیمانی و ذلت در مقابل خدا کرده پس خدا او را بخشیده و هدایتش کرد.

روزی ملکی نزد رسول خدا (ص) آمده و گفت که خدا تو را اختیار داده که بنده و رسول متواضعی باشی یا پادشاه و رسول باشی و از مرتبه تو نزد خدا کم نشود و کلیدهای خزائن زمین را برای آنحضرت آورده بود. حضرت فرمود: که می خواهم بنده و رسول متواضع و شکسته باشم و پادشاهی نمی خواهم.

ریا کاری

علی (ع) درباره این صفت می فریاید: بار خدایا بتو پناه می برم که ظاهرم در نظر مردم خوب باشد و کارهای مخفیانه ام که از آن آگاهی قبیح! بتو پناه می برم که حال من این باشد که در نظر مردم خود را حفظ کنم و خودنمایی نمایم به آنچه از من به آن آگاهی کار من این باشد که خودم را خوب جلوه دهم و کارهای بدم پیش تو آید و تمام هدفم از این روش این باشد که بمردم نزدیک شوم اما از خوشنودیهای تو دور گردم.

قرآن می فرماید:

((الذینهم یرائون و یمنعون الماعون))

آنهاییکه مورد غضب خدا هستند کسانی هستند که ریا می کنند و وسایل ضروری را از محتاجان دریغ می نمایند.

پیامبر (ص) فرمود: بدستیکه آنچه من آن بیشتر می ترسم شرک اصغر است. سؤال شد ای رسول خدا شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریا کاری.

واعظ ریاکار:

آورده اند بوعلای مرائی واعظی بوده است مشهور و معروف و به صفت ریا مشهور.

روزی بر سر منبر گفت: مردم مرا ریا کا می گویند و حال آنکه در کمال صدق و اخلاصم و از شائبه ریا و سمعه خلاصم همیشه در اخفای طاعت و پوشاندن عبادات می کوشم و خیرات و مبرات خود را از جمیع اشخاص روی زمین می پوشم. دیشب صد رکعت نماز خوانده ام و امروز روزه دارم و صد درهم تصدق کرده ام و امشب و فردا را نیز همین

طاعات بجا خواهم آورد و هر چه دارم در راه رضای تعالی صدقه خواهم داد و آنرا به هیچ احدی ظاهر نخواهم کرد و آن میان من و خدای منست.

روایت است که مردم ریا کار دارای سه نشانه اند: چون مردم را ببینند شاد می شوند و چون تنها باشند کسل اند و دوست می دارند در تمام اعمالشان مورد پسند مردم واقع شوند.

از امام ششم است که خدای متعال می فرماید: من بهترین شریک هستم و هر گاه کسی در عملی که انجام داده دیگری را شریک گیرد من عمل غیر خالص او را نمی پذیرم.

ریاکاری از دیدگاه پیامبر((ص)):

روایت است که هرگاه بنده ای بجانب اقدس احدیت ربوبی روی نیاز نیاورد و خاک روب آن درگاه نباشد پس حق تعالی توجه کرم خود را از او باز دارد و نظر کرامت بسویش نیافکند و از عملش راضی نشود مبعض او بود و خطاب از جانب رب الارباب بجبرئیل (ع) در رسد که از فلانی مبغضم پس حضرت جبرئیل مبغض او گردد و خطاب در رساند که ای جبرئیل به اهل آسمان منادی نمای که من مبغض فلانم پس جمع موجودات بغض و عدوات او بهم رسانیده و عملش بمنصبه قبول نیاانجامد و دشمنیش در دلها جای می گیرد.

از رسول خدا(ص) روایت است که روز قیامت سه نفر را به موقف حساب آورند و به اولی که عالمست خطاب می رسد که چه اعمالی انجام داده ای گوید بارخدا یا در روز و شب به نماز و بندگی اشتغال داشتم پس خداوند گوید که دروغ می گویی که مرادت طاعت من نبود بلکه مقصودت مصرف به آن گشته که خلاق بذکر حمیده ات متوجه گشته بگویند که این مرد عالمست پس این نوع عبادت بدرگاه ما موجب اجر نگردد به دومی که صاحب نعمت است خطاب رسد که به تو نعمتها ارزانی کردم در کدام راه صرف نمودی گوید که بار خدای صدقه در شب و روز می دادم خدا گوید که دروغ می گویی و ملائکه بدروغ او اعتراف نمایند که مقصد اصلیت آن بود که مردم بگویند که فلان کس آدمی کریم و بخشنده ایست به سومی که شربت شهادت نوشیده خطاب رسد که چه اعمالی انجام داده ای گوید بارالها جهاد در راهت کرده تا شهید شدم فرمان رسد که دروغ می گویی و فرشتگان گویند که دروغ می گویی بلکه منظور تو از این جهاد آن بود که مردم گویند که فلانی شجاع است.

شاعر گوید:

یارب چکنم که دامن تر دارم

زین دامن تر دلی پر آزر دارم

خاکم بر سر چها نکردم امروز

فردا بچه رو پیش تو سر بردارم.

مردی به پیامبر (ص) عرض کرد که ای رسول خدا اعمالم را پنهانی انجام می دهم و دوست ندارم احدی از آنها مطلع شود که من خوشحال شوم پس پیامبر فرمود: برای تو دو اجر است اجر عمل پنهان و اجر عمل آشکار.

روایت است که بدرستی که خدا بهشت را بر هر آدم ریا کاری حرام نموده است.

در زمان پیامبر (ص) جنگی بین مسلمانان و مشرکین پیش آمد در حین جنگ یکی از مسلمانان ضعیف الایمان چشمش به پالان و الاغ یکی از مشرکین افتاد که باصطلاح با قیمت بود لذا به طرف آن مشرک حمله کرد که بتوان آن را مالک شود پس بدست آن مشرک کشته شد بعد از جنگ به پیامبر (ص) گفتند که فلانی هم شهید شد حضرت فرمود: او شهید نشد بلکه قتیل الحمار شد یعنی کشته راه الاغ.

دروغگویی

دروغ گفتن چون خلاف طینت پاک آدمی است و باعث انحراف بسوی بدیها می شود بسیار مورد نکوهش و مذمت قرار گرفته است:

قرآن می فرماید:

((ان الله لا يهدي من هو مسرف كذاب))

بدرستی که خدا هدایت نمی کند کسی که اسراف کننده و بسیار دروغگو است.

در روایت است که پیامبر (ص) فرمود:

((اياكم والكذب فان الكذب فجور يهدي الى النار))

بر حذر باشید از دروغ زیرا گناهی است که انسان را به آتش جهنم می کشاند.

نتیجه ترك دروغ:

یکی از مسلمانان نزد حضرت علی (ع) آمده و گفت یا امیر المؤمنین در اسلام از همه کارهای زشت نهی شده و مرا اجتناب از همه آنها میسر نیست. یکی از زشتیها را بگو تا از آن دوری کنم. حضرت فرمود که دروغ مگو آن شخص قبول نموده و بیرون آمده در کوچه ها که می رفت نظرش به مستی افتاد و میل به شراب خوردن پیدا کرد ولی با خود اندیشید که اگر علی (ع) به من بگوید آیا شراب خوردی اگر بگویم نه دروغ گفته ام و اگر بگویم آری بر من حد شرعی جاری می کند پس از آنجا عبور کرده به قمار بازی رسیده و میل به قمار پیدا کرد ولی باز همین فکر به ذهنش آمده پس از آنجا هم عبور کرد و به همین صورت به هر منکری می رسید این فکر او را از گناه باز می داشت پس بنزد علی (ع) مراجعت نموده گفت یا علی راه همه گناهان دروغ است و باعث همه حسنات و کارهای خوب راستی است.

پیامبر (ص) فرمود:

((آیه المنافق ثلاث اذا وعدا خلف و اذا ائتمن خان و اذا حدث كذب))

علامت منافق سه چیز است اگر وعده به دهد تخلف می ورزد و اگر به او اطمینان کنند خیانت می کند و اگر سختی بگو به دروغ باشید.

بوذرجمهر گفته است. دروغگو با مرده یکسان است برای آنکه فضیلت سخن راستی است پس وقتی که اطمینان به سخن نباشد زندگی او باطل است.

کیفر دروغگو در عالم برزخ:

روزی رسول اکرم (ص) فرمود: دیشب در خواب دیدم که مردی نزد من آمد و گفت برخیز، برخاستم دو مرد را دیدم که یکی ایستاده و در دست خود چیزی شبیه به عصای آهنین دارد و آنرا بر گوشه دهان مرد دیگری که نشسته است فرومی برد و باندازه ای فشار می دهد تا میان دو شانه اش می رسد آنگاه بیرون آورده و در طرف دیر دهان او داخل می کند طرف اول خوب می شود این قسمت دیگر را هم مانند قبل پاره می کند. به آن شخص که مرا حرکت داد گفتم این چه شخصی است و برای چه اینطور عذاب می کشد گفت این مرد دروغگو است که در قبر او را تا روز قیامت اینطور کیفر می دهند.

فردوسی:

نیاید بکار اندرون کاستی همه راستی کن که از راستی

نبینی جز از خوبی و خرمی چو با راستی باشی و مردمی

بلندیش هرگز نگیرد فروغ رخ مرد را تیره دارد دروغ

شخصی خدمت رسول خدا (ص) آمد و گفت: اهل جهنم چه کرده بودند حضرت فرمود: دروغ زیرا بنده وقتی دروغ گفت گناهکار می شود و زمانیکه کافر شد داخل جهنم می شود.

انواع دروغ بشرح زیر است:

1. دروغ بر خداوند و پیامبر (ص) و امامان (ع) که روزه را باطل می کند و قرآن در این باره فرمود:

((فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا))

چه کسی ظالمتر است از کسیکه بر خدا از روی دروغ افترا می بندد.

2. شهادت دروغ: پیامبر (ص) در این باره فرمود:

((شاهد الزور کعالد الوثن))

شهادت دهنده دروغ مثل عبادت کننده بت است.

3. قسم دروغ که پیامبر (ص) می فرماید: سخ دیته هستند که روز قیامت خدا با آنان سخن نمی گوید از جمله آنها کسیکه سوگند دروغ برای فروش کالا یش می خورد.

4. دروغ در وعده رسول خدا (ص) فرمود:

((من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليف وعده))

کسیکه به خدا و روز جزا ایمان دارد باید به وعده اش وفا کند.

5. شوخیهای دروغ امام حسین (ع) فرمود:

((اتقوا الكذب الصغير منه والكبر في كل جد وهزل))

بپرهیزید از دروغ چه بزرگ آن چه کوچک آن در هر شوخی که باشد.

نقل کردن و نوشتن و گوش دادن به دروغ که منشاء بسیاری از شایعات نقل نمودن دروغ است.

شرمنده شدن دروغگو لاف زن:

گویند شخصی قبل از ظهر هر روز کنار درخانه خود فرشی پهن کرده و می نشست و قلیان می کشید.

بعضی از عابان نیز بنزد او آمده و با او می نشستند و بخوردن چای و قهوه مشغول می شدند.

آن مرد یکی از روزها در حالیکه دست بر سبیل خود می کشید گفت دیشب جای شماها خالی بود. عیالم برای ما ته چین پلو پخته بود آنقدر این غذا چرب بود که نتوانستم همه اش را بخورم لذا قدری را گذاشتم برای امروز صبح به عنوان صبحانه خوردم آنقدر این غذا چرب بود که سبیل ما را چرب کرده است در این میان کسی از بچه های کوچک منزل دویده و گفت ، آقا جان آقا جان آن دنبه ای که امروز صبح سیلت را با آن چرب کردی گربه آمد و آنرا برد.

آثار زشت دروغ:

1. سرچشمه نفاق است.

2. اساس ایمان را خراب می کند همانطور یک امام پنجم فرمود:

((ان الكذب هو خراب الايمان))

دروغ یعنی نابود کردن ایمان است.

4. دروغ انسان را به کفر می کشاند.

5. دروغ باعث بی اعتباری دروغگو است. علی (ع) فرمود:

((من عرف بالكذب قلت الثقة))

به کسیکه معروف به دروغگویی شود اطمینان به او کم می شود.

ریشه های دروغگویی :

1. احساس حقارت و خود کم بینی پیامبر (ص) فرمود:

((لا يكذب الكاذب الا من مهانة نفسه))

دروغگو دروغ نمی گوید مگر بخاطر آنکه در خود احساس پستی می نماید.

2. ترس از جریمه و مجازات.

3. دورویی و نفاق قرآن می فرماید:

((والله يشهد ان المنافقين لكاذبين))

بدرستی که خدا شهادت می دهد که منافقین دروغگویند.

4. فشار زیاد از طرف پدر و مادر به فرزند و رؤسا و فرماندهان به زیر دستان.

5. دروغ پدر و مادر و مربیان باعث عادت کودک به دروغ می شود.

6. شوخی و خنده و خوشحال کردن دیگران.

امام پنجم درباره دروغ فرمود: خداوند برای کارهای بد قفلهایی قرار داده که کلید آن قفلها دروغ است و دروغ گفتن از شراب خوردن بدتر است.

امام باقر (ع) از رسول خدا (ص) روایت می کند:

((اقل الناس مروءة من كان كاذبا))

کم مروت ترین مردم کسی است که دروغگو باشد.

پیامبر (ص) در رابطه با سوگند دروغ می فرماید: کسیکه به خدا قسم می خورد پس به اندازه پر پشه ای در آن دروغ وارد کند نقطه سیاهی در قلبش پیدا می شود که تا روز قیامت می ماند.

پیامبر (ص) فرمود: هر گاه مؤمن بی عذر دروغ گوید هفتاد هزار فرشته به او لعنت نمایند و چون از قبر در آید بدبو بود و بوی او بعرش رسد و حمله عرش او را لعنت کنند.

حضرت عیسی (ع) فرمود: کسیکه دروغش زیاد شد نورش می رود.

امام ششم فرمود: بدستیکه دروغگو دروغ می گوید پس بخاطر آن خداوند او را از نماز شب محروم می کند و هر گاه از نماز شب محروم شد رزق حلال بر او حرام می شود.

علی (ع) فرمود: راستی امانت و دروغ خیانت است.

شاعر گوید:

چه از شرک بگذشت کمتر گناه

میان کبایر دروغ است آه

مگر دان زبانت بگرد دروغ

که باشد رخت درد و گیتی سیاه

پیامبر (ص) فرمود: هر گاه مؤمنی بی عذر و دروغ گوید هفتاد هزار فرشته او را لعنت نمایند و چون از قبر بیرون آید بدبو بود و بسوی او بعرش رسد و حاملان عرش او را لعنت کنند.

خساست و بخل

بخل به معنای دست بسته بودن و دم تمایل به استفاده رساندن به برادران و خواهران خود از فضل و نعمت های الهی است که به او داده شده نمی بخشد و دوست ندارد کسی از ثروت او چیزی بدست آورد و این بخاطر دلبستگی سخت و محکم به مادیات است که در او بصورت بخل جلوه می نماید. قرآن می فرماید:

((و لا يحسبن الذين يبخلون بما اناهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم سيطوقون ما بخلوا به يوم القيمة و الله ميراث السموات و الارض و الله بما تعملون خبير))

گمان نکنند آنانیکه نسبت به آنچه خداوند به آنان از فضلش داد.

بخل می ورزند برایشان این بخیل بودن خیر است بلکه خیر نیست و این شر است برای آنانکه آنچه بخل نموده اند روز قیامت برگردنشان آویخته می شود و برای خداست میراث آسمانها و زمین و خدا به آنچه می کنید آگاه است.

پیامبر (ع) بارها فرمود:

((الهم انی اعوذبک من البخل))

خدایا از بخل به تو پناه می برم.

و فرمود: در دل مؤمن دو خصلت جمع نشود: بخل ، بدخلقی .

و فرمود: نزد خداوند بخیل از ظالم بدتر بود و خدا قسم خورده که به عظمتو جلالتم بخیل را وارد بهشت ننمایم.

شاعر گوید:

بخور ، بپوش ، ببخش و بدانکه حاصل عمر

خرد ندانست کس کوبه دیگری بگذاشت

آورده اند : در اصفهان مردی بود مالدار ولی بخیل که دست کسی به غذای او نرسیده و شامه روزگار بوی شوربای او نشنیده مصداق این شعر:

از بخیلی که هست امساکش

گر ببرند دست نا پاکش

نیست ممکن که نیم قطره خون

آید از دست ممسکش بیرون

سه پسر داشت چون موقع مرگش رسید خواست امتحان کند کدامیک از پسرانش از جهت بخل از خودش بخیل تر هستند جانشین خود سازد پس پسر بزرگ خود را خواسته گفت تو نان چگونه خوری گفت نان با پنیر خورم گفت برو که بدبختی و تو را از دولت بهره نیست و پس دوم را طلبید و گفت نان چگونه خوری گفت نان به پنیر می مالم و می خورم گفت تو نیز بدبختی و از ساعات حظی نداری پسر سوم را خواست و گفت نان چگونه خوری گفت من پنیر را در خیال گذرانیده نان را با پنیر خیالی می خورم . گفت تو پسر منی پس کلید اموال خود را به او داد.

سخن حضرت یحیی(ع):

نقلست که حضرت یحیی (ع) شیطانرا بصورت اصلیش دید گفت ای ابلیس مرا خبر ده که کدام صنف از مردمان را دوست می داری و کدام صیف را دشمن گفت: دوسترین کس نزد من مؤمن بخیلست و دشمن ترین کس نزد من فاسق سخاوتمند . یحیی (ع) گفت: این چیست که می گوئی گفت زیرا بخیل بخلش (برای گمراهی) کافی باشد و خداوند به سخاوت سخاوتمند و نظر افکند و او را بیامرزد و بدی قباحث فسق را به او نگیرد.



پیامبر (ص) فرمود:

((اتقوا الشح فانه اهلك من كان قبلکم))

از بخل پرهیزید زیرا بخل اقوام گذشته را نابود نمود.

آورده اند: پادشاهی که به کمال سخاوت بود روزی با یکی از درباریان خود صحبت می کرد و به او گفت مرا آرزوی آنستکه هزار هزار درهم بیک نفر ببهشم او گفت این مقدار بسیار است و برای یکنفر زیاد است گفت اگر نصف دهم چطور است گفت اینمقدار نیز زیاد است پادشاه گفت ای بدبخت من می خواستم این بخشش را به تو نمایم خود را محروم نموده و مرا از سخاوت بازداشتی .

مرد هر چند در هنر کوشد

بخل او جمله را فرو پوشد

از لئیمان تیره دل بگذیز

در کریمان پاک دین آویز

بدترین مرگها:

روزی پیامبر اسلام (ص) گرد خانه کعبه طواف می نمود . مردی را دید دست بر پرده آویخته می گوید: خدایا تو را به عظمت این خانه سوگند می دهم که گناهم را بیامرزی آنجناب فرمود گناهت چیست و عرضکرد بزرگتر از آنستکه شرح دهم پرسید گناه تو بزرگتر است یا زمینها جوابداد گناه من بزرگتر است. سؤال کرد گناه تو بزرگتر از کوه ها است پاسخ داد آری فرمود از دنیا ها بزرگتر است گفت بلی پرسید گناهت بزرگتر است یا آسمانها عرضکرد گناه من فرمود از عرش نیز بزرگتر است جوابداد آری پرسید گناه تو بزرگتر است یا خدا عرضکرد خدا ، از تفصیل گناهایش جویا شد گفت یا رسول الله من مردی ثروتمندم هر گاه مستمندی یه من مراجعه می کند به اندازه ای ناراحت می شوم مثل اینکه کسی با آتش گداخته به من روی آورده پس پیامبر (ص) فرمود دور شو از من که با آتش خود مرا نسوزانی به آن خدائیکه مرا برای خدایت برانگیخته اگر بین رکن و مقام دو هزار سال نماز بخوانی و آنقدر گریه کنی که از اشک چشمت جویها

جاری شود و درختها آبیاری گردد در صورتیکه با بخل و لثامت بمیری خداوند تو را با سر در آتش خواهد انداخت . و ای
بر تو مگر نمی دانی خدا در قرآن فرمود:

((و من یبخل فانما یبخل عن نفسه))

هر کس بخل ورزد از استفاده مالش نسبت به خود جلو گیری کرده است.

بخیلتر از بخیل (داستان):

بخیلی کوفی شنید در بصره مرد بخیلیست که در این صفت کامل است. بطرف بصره رفت تا با مصاحبتی اندازه بخلش
را بیازماید. پس از ملاقات گفت من از راه دور به آرزوی همنشینی آمده ام تا شما که در این صفت مشهوری مرا چیزی
بیاموزی گفت چون رنج سفر برده ای و از راه دور آمده ای اینک بر ما لازم است تو را میهمانی کنیم. فعلا میل به چه
غذائی داری تا تهیه کنم. مرد کوفی گفت مدتها است که آرزوی پنیر تازه دارم اگر فراهم شود بد نیست که خیلی مشتاقم.

بصری ظرفی برداشته بیار آمدی برای میهمان تازه وارد پنیر تهیه کند بدکان پنیر فروش مراجعه کرده گفت از کوفه
میهمان عزیزی وارده شده و پنیر تازه خواسته مایلم یک درهم پنیر تازه خوب بدهی دکاندار گفت پنیری بدهم که مانند سر
شیر باشد. بخیل با خود اندیشید که پس سرشیر بهتر از پنیر است جوانمردی آن است که بهتر را برای میهمان تهیه کنم. از
دکان پنیر فروش خارج شده به سر شیر فروش مراجعه نمود از او نیز سرشیر خوب درخواست نمود. دکاندار گفت
سرشیری برایت بیاورم که صافتر از روغن زیتون باشد. باز گفت معلوم می شود روغن زیتون بهتر از سرشیر است به روغن
فروش مراجعه نموده و درخواست روغن خوب کرد. فروشنده گفت روغن صافتر از آب زلال دارم . بخیل گفت اینطور که
معلوم می شود آب زلال بهتر از روغن زیتون است از روغن فروش جدا شده و گفت در خانه آب زلال خودم دارم. به
منزل برگشته ظرف را پر از آب زلال نموده پیش میهمان نهاد گفت تمام بازار بصره را گشتم بهتر از آب زلال چیزی نیافتم.
داستان را از اول تا آخر شرح داد. کوفی دست بخیل بصری را بوسیدخ گفت گواهی می دهم که تو در این فن از من
استادتری .

پیامبر (ص) فرمود: بخیل از خدا مردم و بخشش دور بوده و به جهنم نزدیک است و بدترین دردها بخل است.

بخل موجب از دست دادن نعمت است:

آورده اند که بخیلی روزی با اهل و عیالش طعام می خورد. سائلی به درب منزل آمده تقاضای کمک کرد ولی همینکه زن خواست چیزی به فقیر بدهد شوهر عصبانی شد و کارشان به طلاق کشید. تا اینکه زن پس از مدتی ازدواج کرده و با شوهر دومش زندگی می کرد . روزی با شوهرش بر سر سفره نشسته بود که فقری درب خانه آمده و تقاضای کمک کرد . شوهر گفت آنچه از طعام مانده بردار و به او بده وقتی زن طعام را به دم درب خانه برد و به فقیر داد ناگهان متوجه شد این فقیر شوهر سابقش است پس فریاد زن بلند شد شوهر او آمده و گفت چه شد گفت این فقیر شوهر اولم است که مال بسیاری داشت ولی به سبب بخل مالش تلف شد و زندگیش از هم پاشید.

ضرب المثل است که یک آدم بخیلی بود که یک شب خدا به او گاوی داد و فردای آن شب هم به همسایه او یک گوساله آدم بخیل وقتی که خبردار شد به درگاه خدا نالید و گفت : خداوندانه می خواهم این گاو را به من بدهی و نه آن گوساله را به همسایه ام.

پیامبر (ص) فرمود: از بخل پرهیزید زیرا که بخل پیشینیان را هلاک کرد و آنها را وادار کرد که بخون یکدیگر بیالایند و محارم خویش را حلال شمارند.

منابع:

بحار الانوار علامه مجلسی

ارزش پدر و مادر اسماعیل گوهری

میزان الحکمة محمدی ری شهری

داستانهای شگفت شهید دستغیب

مناهج الشارعی

مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی

توضیح المسائل امام خمینی (رض)

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر شهید پاک نژاد

مکارم الاخلاق طبرسی

حلیۃ المتقین علامه مجلسی

معلم کبیر عمادزاده

بیست و پنج اصل اخلاقی محمدی اشتیاردی

گفتار فلسفی محمد تقی فلسفی

پرسشها و پاسخهای روز احمد دهقان

و غیره

خوش اخلاقی

مہم ترین عامل موفقیت ها



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند حکیم و علیم و درود و صلوات ابدی و سرمدی بر سرور پیامبران حضرت محمد (ص) و اهل بیت پاک و طاهرینش.

یکی از مهم ترین ارزش های انسانی، خوش اخلاق بودن است.

خداوند همانطور که خود خوش اخلاق است و مهربان ترین مهربان عالم هستی است دوست دارد بند گانش نسبت به هم خوش اخلاق باشند. لذا همه پیامبرانش و همه امامان معصوم را خوش اخلاق قرار داد. و در قران کریم بارها و بارها به خوش اخلاقی توصیه کرده است. و از اخلاق عظیم پیامبرش حضرت محمد ص تعریف کرده است و فرموده است اَنَّک لعلی خلق عظیم.¹ اخلاق تو ای پیامبر عظیم است. و فرموده است اگر اخلاقت خوب نبود مردم از دورت پراکنده می شدند. اری کسی که خوش اخلاق است مردم مایلند با او معاشرت کنند. و با او رفت و آمد نمایند و بین مردم محبوبیت دارد و بعد از مردنش مردم از او تعریف می کنند. ولی ادم بداخلاق تنها است و کسی مایل نیست با او رفت و آمد کند حتی در خانه خود غریب است!

¹ آیه 4 سوره قلم

در این کتاب درباره اهمیت خوش اخلاقی و مصادیق آن مطالبی را عرضه می نمایم.

کرمانشاه-تابستان 96

خوش اخلاقی

خوش اخلاقی باعث موفقیت انسان در زندگی می شود. چه در محیط خانواده و چه در مدرسه و دانشگاه و حوزه علمیه و چه در محیط کار و شغل و یا در بین فامیل و دوستان و اشنایان .

علی علیه السلام می فرماید: با مردم چنان رفتار کنید که تا زنده اید به همنشینی شما مایل باشند و اگر از دنیا رفتید در عزای شما گریه کنند .^(۱)

امام علی ع می فرماید:

((لا عیش اهنأمن حُسن الخُلق))^۲.

زندگی گوارا تر از اخلاق نیکو داشتن نیست .

به پیامبر گفتند: فلانی روزها روزه و شبها نماز می خواند ولی اخلاق بدی دارد و

همسایگانش را با زبان اذیت می کند حضرت فرمود: در او خیری نیست و او از اهل جهنم است

.^(۱)

بحار الانوار 163/71^۱

عیون الحکم و المواعظ، ص 539^۲.

از امام صادق علیه‌السلام سؤال شد تعریف اخلاق خوب چیست؟

فرمود: فروتنی کن، خوش سخن باش و با برادرت با خوشرویی ملاقات کن.^(۲)

فشار قبر شهید به خاطر بد اخلاقی با همسرش

در روایت است که وقتی سعد بن معاذ شهید شد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تشییع جنازه با شکوهی برای او انجام داد حضرت در حالی که پاها را برهنه کرده بود و دنبال جنازه سعد حرکت کرده گاهی طرف راست و گاهی طرف چپ جنازه سعد را می‌گرفت چون نزدیک قبر شدند حضرت داخل قبر شده و با دست مبارکش او را داخل قبر گذاشته و قبر او را آماده و خشت بر آن گذاشت در این هنگام مادر سعد کنار قبر او آمد و گفت گوارا باشد بر تو بهشت‌ای سعد . حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: مادر سعد با چنین یقینی سخن مگو که الان قبر فشار سختی بر بدن سعد وارد نمود . پس مردم سؤال کردند چرا یا رسول‌الله با اینکه در تشییع جنازه سعد آن چنان اهمیت قائل شدی که نسبت به دیگری سابقه نداشت آنوقت می‌فرمایی که سعد دچار فشار قبر شد؟!

حضرت فرمود: آری سعد نسبت به خانواده‌اش بد اخلاق بود و این فشار قبر از آن بد اخلاقی بود.^۳

از علاء بن کامل است که امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر گاه با مردم معاشرت کردی طوری باش که همیشه تو احسان به آنها بنمایی زیرا بنده را گاهی در عبادت کوتاهی است ولی خلق خوشی دارد . بواسطه همان اخلاق نیکو به مرتبه‌ای می‌رسد برابر است با روزه داری که شب زنده‌دار نیز باشد.^(۴)

^۱ الکافی ۱۰۴/۲

^۲ الکافی ۱۰۳/۲

^۳ گناه شناسی، محسن قرائتی، صص ۲۰۳ و ۲۰۴

^۴ الکافی ۱۰۲/۲

خوش رویی

ادم خوشرو به کسی گفته می شود که همیشه با تبسم با مردم روبرو می شود. عبوس نیست بلکه گشاده رو است. همانند پیامبر اسلام و حضرت علی ع که همیشه متبسم بودند.

در حدیثی از امام صادق (ع)، رسول خدا (ص) اینگونه توصیف شده است: از همه کس، حکیمتر و داناتر و بردبارتر و شجاعت‌ر و عادلتر بود. هرگز دستش به زنی نامحرم نرسید و سخاوتمندترین مردم بود. هرگز در هم و دیناری نزد او نماند. بر زمین می نشست و بر زمین غذا می خورد و بر زمین می خوابید و نعلین و لباس خود را پینه و وصله می کرد. در خانه خود رامی گشود و گوسفند را خود می دوشید و پای شتر را خود می بست و چون خدمتکار از گردانیدن آسیاب خسته می شد، خود می گرداند. آب وضو را بدست خود حاضر می کرد و پیوسته سرش در زیر بود. در حضور مردم تکیه نمی کرد و اهل و عیال خود را خدمت می کرد و هرگز آروغ نزد و هر که او را به مهمانی دعوت می نمود، قبول می فرمود و نگاه زیاد به صورت مردم، نمی کرد. هرگز برای دنیا بخشم در نمی آمد و برای خدا غضب می کرد و گاه از گرسنگی، سنگ بر شکم می بست و هر چه حاضر می کردند، تناول می فرمود. انگشتر نقره در انگشت کوچک دست راست می کرد. خربزه را دوست می داشت. هنگام وضو مسواک می زد و ادب هر که را رعایت می فرمود و عذر هر مه را که معذرت می خواست، قبول می نمود و تبسم بسیار می کرد و هرگز صدای خنده اش بلند نمی شد و هرگز کسی را دشنام نداد و خدمتکار و زنان خود را نفرین نکرد. بد را به خوب جواب می داد و ابتدا به سلام و دست دادن می نمود و در هر مجلسی، یاد خدا می کرد. «^۱»

آثار خوشخویی و خوش رویی

خوش خویی آثاری چون جذب و جلب مردم به سوی خود و بهره مندی از همکاری های آنان

برای رشد و شدن های کمالی دارد. افزون بر این خوشخویی می تواند آثار بسیار دیگری در زندگی مادی و معنوی و نیز دنیوی و اخروی آدمی به جا گذارد. از پیامبر گرامی(ص) روایت شده است که آن حضرت درباره آثار خوشخویی می فرماید: خوشخویی خود عبادت است و خوشخو، پاداشی همانند پاداش روزه دار می گیرد. (کافی، ج 2، ص 100)

امام باقر(ع) نیز در همین رابطه می فرماید: تبسم الرجل فی وجه اخیه حسنه؛ لبخند شخص به صورت برادرش برای او حسنه و کار نیک شمرده می شود. (کافی، ج 2، ص 188)

در خبر دیگری از آن حضرت نقل شده است که «ما من شی فی المیزان اثقل من حسن الخلق؛ هیچ چیز در ترازوی عمل، سنگین تر از خوشخویی نیست (بحارالانوار، ج 71، ص 386) زیرا انسان با خوشخویی است که همه کمالات را می تواند در خود تجلی دهد و مظهر کمالات اسمایی الهی شود.

اگر انسانی بخواهد برای خود از نظر اجتماعی اعتباری کسب کند و در میان مردم محبوب گردد و از یاری و همدلی و همکاری آنان بهره برد، بهترین ابزار دست یابی به این اهداف، همان خوشخویی است؛ زیرا انسان هر چه سرمایه دار هم باشد، نمی تواند دل های همگان را با پول بخرد و آنان را به سوی خود جلب کند. پیامبر گرامی(ص) می فرماید: انکم لن تسعوا الناس باموالکم فاسعوهم ببسط الوجوه و حسن الخلق؛ شما هرگز نمی توانید با اموال خود مردم را راضی نگه دارید؛ پس با گشاده رویی و خوشخویی، آنان را از خود خشنود سازید. (۱)

اصولا بدخویی هم، کار آدمی را تباه می سازد و هم نامش را بد می کند. بسیاری از مردم کارهای خوب و نیک زیادی را انجام می دهند ولی به سبب آن که بداخلاق هستند شیرینی کار خوب و نیک خودشان را با بدخویی به تلخی تبدیل می کنند.

از پیامبر(ص) روایت است که بدخویی کار خوب را تباه می سازد، همان گونه که سرکه عسل را فاسد و تباه می کند: الخلق السیء یفسد العمل کما یفسد الخل العسل. (۱)

خوشرویی، «هم در نگاه مطرح است، هم در لبخند. هم در گفتار آشکار می شود، هم در رفتار.» «چه بسا رابطه ها و دوستیهایی که با «ترشرویی» و «اخم کردن» و «عبوس شدن» به هم خورده است. از سوی دیگر مبدأ بسیاری از آشناییها هم یک «تبسم» بوده است وقتی با چهره شکفته و باز با کسی روبه رو می شوید، در واقع کلید محبت و دوستی را به دست او داده اید. برعکس، چهره اخمو و ابروهای گره خورده و صورت درهم و بسته، دریچه ارتباط و صمیمیت را می بندد. اگر این خوشرویی و خنده رویی با نیت پاک و الهی انجام گیرد، علاوه بر تأثیر محبت آفرین، «حسنة» و «عبادت» به حساب می آید امام باقر(ع) می فرمایند: (تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِي وَجْهِ اخِيهِ حَسَنَةٌ. لبخند انسان به چهره برادر دینی اش «حسنة» است!)

تبسم، مبدأ بسیاری از آشناییها و زداینده بسیاری از غمها و کدورتهاست. شگفت از کسانی است که از این کار بی زحمت و رنج و خرج، که برکات فراوان دارد، طفره می روند و به سختی حاضرند «گلخنده» مسرت را بر لبان خود و چهره دیگران بیافرینند. برخورد با چهره باز با دیگران، آنان را آماده تر می سازد تا دل به دوستی با شما بسپارند. خنده رویی و بشاش بودن، دیگران را دل و جرأت می بخشد، تا بی هیچ هراس و نگرانی، با شما باب آشنایی را باز کنند و سفره دلشان را پیشتان بکشایند

اگر با خوشرویی، بتوانید بار سنگین غم دوستان را سبک کنید، کارتان عبادت است و اگر با یک تبسم، بتوانید خاطری را شاد سازید، به خدا نزدیک تر شده اید. به قول حافظ

دایم گل این بستان، شاداب نمی ماند / دریاب ضعیفان را، در وقت توانایی

وقتی یک چهره گشاده و لبخند صمیمی، غمی را از دل می زداید، چرا باید از این «احسان»، دریغ

کرد؟ بعضیها حضوری غم آفرین دارند، برخی هم محضری غم زدا. گروه اخیر، آیت لطف الهی اند که قدرشان ناشناخته است

انسانها تشنه محبت اند و این تشنگی، جز با ملاطفت و خوشرویی برطرف نمی شود. اگر اولین برخورد ما با کسی، به گونه ای باشد که غم او را به شادی و نگرانی اش را به اطمینان مبدل سازد، دریچه ای به دنیای صفا و سرور به رویش گشوده ایم. این نیز نزد خداوند، حسنه و عبادت است

امام صادق (ع) در حدیثی می فرماید: (مَنْ أَخَذَ مِنْ وَجْهِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ قَذَاءً كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ. کسی که از چهره برادر دینی اش، رنج و اندوهی را بزدايد، خداوند به پاداش آن، ده «حسنة» در نامه اعمالش می نویسد)^۱

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ... به هر کس برخورد می نمودند، از بزرگ و کوچک، ثروتمند و فقیر، سلام می کردند و اگر به جایی حتی برای خوردن خرمایی خشک دعوت می شدند، آن را کوچک نمی شمردند. زندگیشان کم هزینه بود، بزرگ طبع، خوش معاشرت و گشاده رو بودند، بی آن که بخندند، همیشه متبسم بودند، بی آن که اخمو باشند، محزون بودند، بی آن که از خود ذلتی نشان دهند، متواضع بودند، می بخشیدند ولی اسراف نمی نمودند، دل نازک و نسبت به تمام مسلمانان مهربان بودند.^۲

^۱ <http://akhlagh.porsemani.ir/content>

ارشاد القلوب (دیلمی) ج ۱، ص ۱۱۵^۲

قرآن کریم دستور داده است: قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا¹: با مردم خوب سخن بگویید

یعنی با تندی با مردم حرف نزنید. یعنی حرف زشت به مردم نزنید. یعنی مردم رو مسخره نکنید. یعنی مردم رو با حرفاتون تحقیر نکنید

یعنی به مردم دروغ نگویید. به مردم تهمت نزنید. مردم رو با حرفاتون ناراحت نکنید بلکه آنها را خوشحال بکنید مخصوصاً همسر و فرزندان و والدین رو...و...

امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر آیه (وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا) بقره 83 «با مردم به زبان خوش سخن بگویید» فرمود: یعنی با همه مردم، چه مؤمن و چه مخالف، به زبان خوش سخن بگویید. مؤمن، به هم مذهب، روی خوش نشان می دهد و با مخالفان، با مدارا سخن می گوید تا به ایمان، جذب شوند و حتی اگر نشدند، با این رفتار، از بدی های آنان در حق خود و برادران مؤمنش، پیشگیری کرده است.

((²))

اری هم قرآن و هم اهل بیت ع به ما سفارش کرده اند که بد زبان نباشیم بلکه خوش زبان باشیم. همیشه حرفهایی بزیم که باعث زیاد شدن محبت بشود. باعث وحدت بشود. باعث دوستی بشود. عیب دیگران را نگوئیم. دیگران را سرزنش نکنیم. خوبیهای دیگران را بگوئیم و از بدیهای آنها حرف نزنیم. زبان خود را از طعنه زدن به دیگران پاک کنیم. دیگران را با زبانمان کوچک نکنیم. تحقیر نکنیم. ناسزا نگوئیم. عیب دیگران را بر زبان نیاوریم.

در این صورت خدا از ما راضی خواهد بود چون با زبان دیگران را اذیت نکردیم..

ولی کسی که با زبانش دیگران را اذیت می کند و مردم از زبان او بیم دارند او ادم بدی هست.

¹ بقره 83

² مستدرک الوسائل ج 12، ص 261، ح 1

که امام صادق ع فرمود: إِنَّ أَبْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ عَبْدٌ اتَّقَى النَّاسَ لِسَانَهُ

مبغوض ترین خلق خدا بنده ای است که مردم از زبان او بترسند^۱

((،))

باید زبان خود را عادت بدهیم به اینکه مطالب خوب بگوییم. و از زشت گویی پاک باشد از حرفهای بی فایده دور باشد. و بلکه حرفهایی بزند که خیر باشد. به نفع مردم باشد. و این حق زبان به گردن صاحبش است.

امام سجاد ع فرمود:

حق زبان، دور داشتن آن از زشت گویی، عادت دادنش به خیر و خوبی، ترک گفتار بی فایده و نیکی به مردم و خوشگویی درباره آنان است.

((۲))

کسی که بخواهد بهشتی باشد باید خوش برخورد باشد. خوش زبان باشد. مهربان باشد. بخشنده باشد.

امام صادق ع . [إِنَّ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ أَرْبَعَ عِلَامَاتٍ وَجْهٌ مُنْبَسِطٌ وَ لِسَانٌ لَطِيفٌ وَ قَلْبٌ رَحِيمٌ وَ يَدٌ مُعْطِيَةٌ فرمود:

بهشتی ها چهار نشانه دارند: روی گشاده، زبان نرم، دل مهربان و دست دهنده

((۳))

باز درباره ایه شریفه (قولوا للناس حسنا) می گوئیم:

1

امالی (صدوق) ص 368 - خصال ص 566 - مکارم الاخلاق ص 4²

امالی (طوسی) ص 683 - مجموعه ورام ج 2، ص 9³

((پروردگار مهربان در آیه شریفه دستوری را صادر مینماید که بر اساس آن موظفیم که با همه مردم (مسلمین) به نیکی سخن بگوییم. زیرا فرموده اند با مردم، نیکو سخن بگوئید و فرموده اند با مؤمنین هر کسی موظف است با دیگران با زبان خوش سخن بگوید حتی اگر گوینده سخن، قاضی باشد و مخاط باشد، باز هم وظیفه دارد با او نیکو سخن بگوید. هرگز تصور نشود معنای سخن نیکو این است که ما و خوش آمد دیگران، مطالبی را بگوییم که آنها دوست دارند، و از گفتن مطالبی که موجب ناراحتی دیگر نماییم. یعنی اگر ببینیم کسی از حرف حق بدش می آید، نگوییم و اگر کسی از سخنان باطل خوشحال می نماییم. بلکه ما وظیفه داریم، سخن حق را بگوییم، اگرچه دیگران را ناراحت کند. ممکن است پرسید میگوید؟ ما برای مشخص شدن پاسخ این پرسش عرض میکنیم: مَثَل مشهور را همه شنیده ایم که گفت بشین و بتمرگ) هر سه به یک معناست یعنی هر سه جمله، یک مطلب را میرسانند ولی جمله اول نیکو شادمانی مخاطب میشود و جمله سوم زشت است و باعث ناراحتی مخاطب میشود و جمله وسطی ما بین آن معنای آیه شریفه این است که هر مطلبی را که میخواهید به دیگران بگوئید در عبارات نیکو قرار دهید و هر آنگونه که دوست میدارید با شما سخن گفته شود با مردم سخن بگوئید. پس آیه شریفه نمی گوید میفرماید چگونه بگوئید.))

یک دنیا معنی در خوش زبانی!

خوش زبانی یک دنیا معنی دارد. انسان با زبانش می تواند بهترین سخنهارا بگوید و با زبانش ایجاد محبت و صمیمیت کند. افرادی را هدایت نماید. علم بیاموزد. نصیحت کند. با خدا راز و نیاز نماید و دهها کار مفید انجام دهد.

خوش زبانی به این است که زبانش برای دیگران خیر و خوب باشد. با زبانش واسطه ازدواج دونفر بشود. با زبانش بین افرادی که اختلاف دارند وساطت کند

خوش زبانی به این است که با فرزندان با لطافت و زیبایی و نرمی حرف بزند. با همسرش با خوبی حرف بزند. با والدینش با محبت حرف بزند.

پیامبر ما که الگوی حسنه هستند خوش زبان بودند و هرگز از حضرتش حرف نامناسبی نشنیدند. حتی نسبت به دشمنانشان نیز حضرت با نرمی سخن می گفتند.

در روایت است که شخصی که منکر خدا بود پیش یکی از اصحاب امام صادق ع رفت تا با او بحث کند. اون اصحاب وقتی شنید که این فرد وجود خدا را انکار می کند عصبانی شد و سر او داد کشید و با تندی با او برخورد کرد. این فرد منکر خدا گفت شما اینقدر تند می شوید ولی رئیس شما جعفر بن محمد هیچوقت به ما تند نمیشود و با محبت با ما حرف می زند و با دلیل قانع کننده با ما سخن می گوید

ما هم باید یاد بگیریم و اگر جوانی در مسائل اعتقادی شبهه دارد با محبت و با دلیل قانع کننده با او حرف بزنیم و این هم یکی از معانی خوش زبانی است

همچنین اگر خانم بدحجابی دیدیم با زبان خوش او را نهی از منکر بکنیم

و خلاصه طبق بیان امام حسن عسگری ع حتی با مخالفین هم با زبان خوش با آنها حرف بزنیم

با "زبان" میشود مسخره کرد!

با "زبان" میشود روحیه داد!

با "زبان" میشود ایراد گرفت!

با "زبان" میشود تعریف کرد!

با "زبان" میشود "دل" شکست!

با "زبان" میشود دلداری داد!

با "زبان" میشود آبرو برد!

با "زبان" میشود آبرو خرید!

با "زبان" میشود "جدایی" انداخت!

با "زبان" میشود "آشتی" داد!

با "زبان" میشود آتش زد!

با "زبان" میشود آتش را خاموش کرد!

راهکار اینکه خوش زبان بشویم چیست؟

1- تربیت صحیح از دوران کودکی

اگر از کودکی انسان خوش زبان تربیت شود تا آخر هم خوش زبان خواهد بود.

والدین باید مواظبت کنند که خود ناسزا نگویند و همچنین مواظبت کنند فرزندانشان هم ناسزا نگویند که اگر گفتند به آنها تذکر بدهند و برخورد کنند تا کودک زبانش خوش باشد. تا زمانی که بزرگ شد از حرف بد دور باشد.

اگر دیدید ادم سن بالایی چه زن و چه مرد ناسزا می گوید حتما والدین درباره او خوب کار نکرده اند.

2- توجه کردن به اینکه رفتار پیامبر اسلام و امامان بر پایه خوش زبانی بوده است.

و خوش زبانی شامل سلام، احوالپرسی توأم با تبسم، صمیمیت و احترام، به دیگران است. لحظه اول ملاقات از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است. در فرهنگ دینی ما، نسبت به سلام کردن، مصافحه و تبسم، احترام، محبت و ابراز علاقه قلبی سفارش و اهتمام فراوان شده است. عدی بن حاتم می گوید: وارد مدینه شدم. پیامبر مرا شناخت از جای خود برخاست و دست مرا گرفته به خانه خود برد... من از فروتنی وی غرق حیرت شدم و از اخلاق پسندیده و ملکات فاضله، و از احترام فوق العاده‌ای که نسبت به تمام افراد قائل بود دریافتم که وی فرد عادی، و فرمانروای معمولی نیست.

حتی وقتی که انسان عمیقاً غمگین و ناراحت است، باید در برخورد با دیگران، خود را شاد نشان دهد و تبسم نماید؛ چنان که امام علی (علیه السلام) در توصیف مؤمن می فرماید: شادی مؤمن در (چهره او، و اندوه وی در دلش پنهان است) (المؤمنُ بَشْرُهُ فِی وَجْهِهِ، وَ حُزْنُهُ فِی قَلْبِهِ یکی دیگر از موارد خوش رفتاری، داشتن روحیه شوخی و مزاح است. ولی باید توجه داشت که شوخی کردن رفتار بسیار ظریفی است که اگر مناسب نباشد تأثیر معکوس می دهد. یعنی به جای شاد کردن، سبب ناراحتی فرد می شود. پس باید در شوخی ها به شخصیت فرد لطمه وارد نشود و احترام او کاملاً حفظ شود.

3-اینکه خوش زبانی عامل موفقیت انسان است .

یکی از عوامل موفقیت انسان به زبانش بر می گردد.افراد خوش زبان در زندگی خانوادگی و اجتماعی موفق تر می باشند.

زبان خوش می تواند افراد مختلف را جذب انسان بکند و همین باعث می شود انها در مسائل مختلف یاور انسان باشند.

توجه به اینکه خوش زبانی باعث جذب دوستان می شود و برعکس بدزبانی باعث فرار و دور شدن دوستان می گردد باعث می شود فرد به اهمیت خوش زبانی پی ببرد.

به عنوان مثال مغازه داری که خوش زبان است مشتری بیشتری دارد و در کسبش موفق تر است.

خانمی که خوش زبان است در استحکام خانواده خود موفق تر است

معلمی که خوش زبان است.راننده تاکسی و اتوبوسی که خوش زبان است موفق تر هستند.

رئیس اداره ای که خوش زبان است و با مردم با خوبی سخن می گوید موفق تر است و رضایتمندی مردم و کارکنانش از او بیشتر می باشد.

موانع خوش زبانی

1-عادت کردن به ناسزاگفتن و غیبت کردن

بعضی از افراد به بدزبانی معتاد هستند!حتما باید غیبت نکنند.یا اگر از شخصی ناراحت می شوند حتما باید فحش بدهند.

و این از عاداتی است که هم در دنیا باعث شکست انسان در کارهایش می شود و هم در آخرت باعث عذاب الهی می گردد. لذا باید افرادی که همچو عاداتهای ناپسندی دارند سریعاً آن را ترک کنند.

2- عصبی مزاج بودن

افرادی هستند که عصبی مزاجند و با حر حرفی که خلاف نظر آنها باشد ناراحت می شوند و پرخاش می کنند.

یکی از مومنین می گفت عیبی که من دارم فوراً نسبت به همسرم ناراحت می شوم و پرخاش می کنم! و البته افراد اینگونه زیاد هم هستند.

این افراد باید تمرین کنند تا کم کم عصبانیت آنها کاهش پیدا کند. باید برای خود جریمه بذارند گر دوباره عصبانی شدند جریمه که مثلاً سه روز روزه است انجام بدهند. باید سعی کنند اگر شخصی آنها را عصبانی کرد چیزی نگویند و سکوت کنند.

3- نداشتن مهارت خوش زبانی

بعضی از افراد بلد نیستند که خوب حرف بزنند. اینها هم برای اینکه از مزایای خوش زبانی بهره مند بشوند باید این مهارت را یاد بگیرند. ابتدا در خانه برای خانواده سعی کنند خوب صحبت کنند. حرفهای خوب بزنند و از حرفهایی که باعث رنجش دیگران می شود دوری نمایند. غیبت نکنند. ناسزا نگویند. همیشه چند تا داستان خوب و عبرت انگیز بلد باشند که بتوانند تعریف کنند. تو گروههای تلگرام سخنان زیبا و حکایتهای قشنگ زیاد است آنها را یاد بگیرند و در جلسات خانوادگی و مهمانی ها بیان کنند. این مقدمه ای برای یاد گرفتن مهارت خوش زبانی است.

تواضع و فروتنی

یکی از موارد اخلاق اسلامی، فروتنی در مقابل دیگران می باشد. یعنی در مقابل مومنین دیگر اعم از خانواده و غیر خانواده. و برعکس تکبر داشتن خلاف اخلاق اسلامی است و مورد تنفر خدا و پیامبر و مردم می باشد.

قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»^(۱)

خدا دوست ندارد هر متکبر فخر کننده را .

تواضع به معنی اظهار کوچکی در مقابل دیگران می باشد البته اظهار کوچکی که نشانه احترام به دیگران و برتر ندانستن خود از غیر بوده نه اینکه شخص با تواضع خودش را در مقابل دیگران کوچک و بی مقدار کرده و عزت خود را از دست بدهد .

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا»^(۲)

خردمان در زمین راه مرو .

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نمونه کامل تواضع و احترام به دیگران بود و به همه حتی کودکان سلام می کرد و هرگز برتری او بر همه بشریت باعث غرور او نشد و در همه عمر در مقابل همه مسلمین تواضع می نمود.

^۱ لقمان، آیه ۱۸.

^۲ لقمان، آیه ۳۷.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(من تواضع رفعه الله و من تکبر وضعه الله).

کسی که تواضع نماید خداوند سبحان او را بالا می برد و کسی که تکبر کند خداوند سبحان او را پایین می آورد.^(۱)

شاعر گوید:

تواضع سر رفعت افرازدت

تکبر ب خاک اندر اندازدت

تواضع رسول خدا صلی الله علیه و آله به مرتبه ای بود که در جنگ خیبر بر الاغی سوار شده بود که لجامش از لیف خرما بود و بر اطفال و زنان سلام می کرد. روزی شخصی با آن حضرت سخن می گفت و می لرزید حضرت فرمود: چر از من می ترسی من که پادشاه نیستم.^(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: از نشانه های تواضع آنست که به محلی در پایین مجلس راضی باشی و سلام کنی بر هر که می بینی و بحث و مجادله را واگذاری اگر چه حق با تو باشد و دوست نداشته باشی تو را بر پرهیز کاری مدح کنند.^(۳)

تحریر المواعظ العددیه / 33

مکارم الاخلاق / 16

بحار الانوار / 124/72

ملاقات گرم امام کاظم علیه السلام با فردی مستضعف

امام هفتم علیه السلام به مردی بادیه نشین که زشت رو بود گذشت به او سلام کرده مدتی پهلویش نشست و با او صحبت نمود . هنگامی که خواست حرکت کند فرمود: چنانچه کاری داشته باشی در انجامش حاضر م. اصحاب به انجناب عرض کردند یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله پهلوی چنین کسی می نشینی؟ آنگاه خود را نیز آماده برای انجام خدماتش قرار می دهی . حضرت فرمود: او هم بنده ای از بندگان خداست و قرآن کریم مارا باهم برادر قرار داده و نسبت ما و او به یک پدر یعنی حضرت آدم منتهی می شود و هر دو دارای یک دین به نام اسلامیم .

از اینها گذشته شاید روزگار کاری کند که روزی به او محتاج شویم . اگر امروز تکبر کنیم در آنروز خواهید دید چگونه بواسطه احتیاج در مقابلش کوچک و متواضع شده ایم .^(۱)

امام رضاع بدن مرد را کیسه کشید

حضرت امام رضا علیه السلام در آن زمان که می توانستند یک حمام خصوصی داشته باشند اما با کمال خضوع و فروتنی به حمام عمومی می رفتند. یکی از روزها امام علیه السلام مانند تمامی مردم به حمام عمومی تشریف بردند. داخل آن حمام مردی غریب و ناشناس بود که می خواست کسی بدنش را کیسه بکشد. نگاهی به اطراف حمام انداخت و چشمش به رخسار پرمهر و لطف امام هشتم علیه السلام افتاد. آنگاه از امام خواش کرد که: آقا اگر ممکن است پشت من را کیسه بکشید. امام علیه السلام با تمام فروتنی کیسه را برداشت و پشت آن مرد را کیسه کشید که در این میان افرادی وارد حمام شده و بر آن حضرت با خطاب یا بن رسول الله ... سلام کردند. آن مرد که متوجه اشتباه خود شده بود با دستپاچگی از امام عذرخواهی کرد ولی امام از او خواست بنشینید تا کارش تمام شود^۲ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر متواضعین را دیدید تواضع کنید اگر متکبران را دیدید تکبر کنید . و همچنین حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر صاحب

نعمتی مورد حسد واقع می‌شود مگر صاحب تواضع و تواضع از اخلاق پیامبران بوده است و تکبر از اخلاق کفار و فرعون‌ها بوده است.^(۱)

گفتار خداوند سبحان با موسی علیه‌السلام :

مرویست که خداوند سبحان به موسی علیه‌السلام وحی فرمود: هرگاه برای مناجات آمدی کسی که خودت را از او بهتر و بالاتر می‌دانی همراهت بیاور .

موسی علیه‌السلام هر فردی از بشر را که نگریست جرأت نکرد بگوید من از او بهترم . پس افراد بشر را رها کرده و در اصناف حیوانات ملاحظه نمود تا رسید به سگ جرب داری. با خود گفت این را همراه می‌برم . بندی بگردن سگ بست و همراه آورد چون قدری راه رفت پشیمان شد بند را باز کرد و سگ را رها نمود . و چون به محل مناجات رسید خداوند سبحان فرمود: کجا است آنچه به تو امر کردیم . گفت: خداوندا شخصی را نیافتم خداوند سبحان فرمود: بعزت وجلال سوگند اگر شخصی را باخود آورده بودی نامت را از جزو پیامبران خارج می‌کردم.^(۲)

شاعر می‌گوید:

تواضع ز گردن فرازان نکوست گدا گر تواضع کند خوی اوست

پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر کس دوست دارد که مردمان در پیش او ایستاده باشند پس نشستگاهش از آتش پس پر خواهد شد .

و فرمود: هر کس از روی تکبر بر زمین راه رود از زیر و رویش او را لعنت کنند.^(۱)

برخورد علی بن یقطین با ابراهیم ساربان

درباره علی بن یقطین آمده است که وی وزیر هارون الرشید بوده اما باطنا مرید و شیعه امام هفتم بود. روزی یکی از مؤمنین بنام ابراهیم جمال خواست خدمت علی بن یقطین برسد چون شعل ابراهیم ساربانی بود علی بن یقطین وزیر او را راه نداد و اتفاقاً در همانسال علی بن یقطین به حج مشرف شد.

در مدینه خواست خدمت موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب شود حضرت او را راه نداد روز دوم در بیرونی خانه علی با آن حضرت ملاقات نمود و عرضه داشت کهای سید من تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید فرمود: به جهت آنکه راه ندادی برادرت ابراهیم جمال را و حق تعالی امتناع فرمود از آنکه حج تو را قبول فرماید مگر بعد از آنکه ابراهیم تو را عفو نماید.

علی گفت ای سید و مولای من ابراهیم را من در اینوقت کجا ملاقات کنم من در مدینه ام و او در کوفه است.

حضرت فرمود: هر گاه شب شود تنها برو به قبرستان بقیع بدون آنکه کسی از اصحاب و غلامان تو بفهمد. در آنجا شتری زین کرده خواهی دید آن شتر را سوار می شوی و بکوفه می روی.

علی بن یقطین شب به بقیع رفت و همان شتر را سوار شد به اندک زمانی در خانه ابراهیم جمال رسید شتر را خوابانید و در را کوبید ابراهیم گفت کیست؟ گفت علی بن یقطین.

ابراهیم گفت علی بن یقطین در خانه من چه می کند. فرمود: بیرون بیا که امر من عظیم است و قسم داد او را که اجازه ورود دهد چون داخل شد گفت ای ابراهیم آقا و مولایم امام صادق ع فرمود که خداوند سبحان امتناع کرده عمل مرا قبول فرماید مگر آنکه تو از من بگذری گفت خداوند سبحان تو را پیامرزد علی بن یقطین صورت خود را بر خاک گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پا روی صورت من گذار و صورت مرا زیر پای خود بمال. ابراهیم امتناع نمود علی او را قسم داد که چنین کند. پس ابراهیم پا بر صورت علی بگذاشت و رخ او را زیر پای خود بمالید و

علی می گفت خدایا تو شاهد باش پس بیرون آمد و سوار شد و همانشب بمدینه برگشت و شتر را بر در خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام خوابانید . آنوقت حضرت او را اذن داد و بر آنجناب وارد شده حضرت از او قبول فرمود .^(۱)

عفو و بخشش

یکی از جلوه های اخلاق اسلامی داشتن صفت عفو و گذشت است.

قرآن کریم می فرماید:

«فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»^(۲)

(هر کس که ببخشد و اصلاح نماید پس اجرش با خداوند سبحان می باشد که خداوند ستمکاران را دوست ندارد.)

بحار الانوار 85/48

عفو در اصطلاح به صفتی می‌گویند که باعث می‌شود از گناه و بدی دیگران چشم‌پوشی کرده و اگر کسی به صاحب عفو اهانتی و یا ظمی نمود او درگذرد مخصوصاً زمانی که قدرت برمقابله و برخورد را داشته باشد .

پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

(ان الله عَفْوٌ يُحِبُّ العَفْوَ).

بدرستی که خداوند صاحب عفو است و عفو را دوست دارد .^(۱)

آورده‌اند که موسی علیه‌السلام با حق مناجات کرد که الهی کدام بنده بنزد تو عزیز تر است خطاب آمد که آنکس که عفو کند با اینکه می‌تواند انتقام بگیرد .^(۲)

موارد عفو و گذشت زیاد است مثل آنجایی که کسی گناهی و یا ستمی را به فردی وارد کند یا اینکه برادر ایمانی در حال عصبانیت اهانتی به انسان نماید و یا اینکه در رابطه با برخورد با ارباب رجوع مورد اذیت قرار گیرد که در همه این موارد عفو پسندیده است .

آورده‌اند که روزی مالک اشتر سردار سپاه علی علیه‌السلام با لباس ساده‌ای از میان بازار کوفه عبور می‌کرد یکی از اشخاص مغرور و متکبر که مالک اشتر را نمی‌شناخت وقتی دید مردی با لباس ساده‌ای از میان بازار عبور می‌کند پوست خربزه‌ای را به سوی مالک اشتر پرتاب نمود ولی مالک اشتر بدون اعتنا از بازار خارج شد .

پس یکی از بازاریان به این مرد گفت میدانستی این اهانت را به چه کسی نمودی؟!

این فرد مالک اشتر بود . وقتی متوجه شد به چه شخصی اهانت نموده بدنش شروع به لرزیدن کرد. او برای معذرت خواهی بدنبال مالک اشتر رفت تا اینکه مالک را در مسجدی دید که مشغول نماز خواندن است بعد از اتمام نماز شروع به عذر خواهی از مالک اشتر نمود و لی مالک

الجامع الصغير 1/267¹

منية المرید/323²

عرض کرد من به مسجد نیامدم مگر برای اینکه از خداوند سبحان طلب آمرزش برای تو نمایم
(۱).

علماء اخلاق گفته‌اند عفو گوهری است که حق تعالی در ضمیر انسان به ودیعه گذاشته و برای رسیدن بدان و پیدا کردنش زحمات زیادی کشید و ناملایمات فراوانی را باید تحمل شد و کسانی به این صفت متعالی می‌رسند که او را از معاصی تبری جسته و روح را به اوصاف عالی الهی آرایش داده و ثنیا کاری کنند که حق تعالی او را مورد عفو قرار دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی علیه السلام کسی که نپذیرد پوزش عذر خواهی را چه راست گوید و چه دروغ به شفاعت من نرسد. و نیز فرمود: پوزش پذیر باشید از هر پوزشی، خواه درست باشد یا نادرست و هر که نپذیرد شفاعت من به او نرسد. (۲)

مقام بخشش امام علی علیه السلام :

ابن خلکان نقل کرده از شیخ نصرالله بن مجلی که گفت شبی در خواب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم و به آنحضرت گفتم قریش و بنی امیه در مکه با شما ستمها کردند آب و نان برویتان بستند. از شکنجه و آزار دریغ نکردند تا بمدینه هجرت کردید آنگاه لشکر کشی کردند و با شما جنگ نمودند بزرگانتان را کشتند ولی نوبت بشما که رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه گفتید هر کس به خانه ابو سفیان رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندان حسین علیه السلام پیدا شد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده‌ای؟

گفتم نه فرمود از او بشنو!

^۱ بحار الانوار ۱۵۷/۴۲

^۲ وسائل الشیعه ۲۱۷/۱۲

از خواب بیدار شدم بخانه ابن صیفی رفتم و خواب خود را برایش گفتم پس فریاد زد و ناله کرده و گریست و گفت بخدا سوگند اشعاری را دیشب گفته ام و هنوز آن را ننوشته‌ام و به احدی نگفته ام پس اشعار خود را خواند و ترجمه اش اینست که:

توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب خون در مکه براه افتاد . شما کشتن اسیران را روا شمردید ولی ما از اسیران می‌گذشتیم و می‌بخشیدیم همین تفاوت بس است میان ما و شما.

از کوزه برون همان برآورد که در او است .^(۱)

مکارم اخلاق

شخصی به محضر امام صادق علیه‌السلام شرفیاب شد و عرضکرد مرا از مکارم اخلاق آگاه کن ! حضرت در جواب او از چند صفت انسانی نام برد و فرمود: گذشت و عفو از آن کسی که بتو ستم کرده و ارتباط با کسی که با تو قطع رابطه نمود و بذل و اعطاء به کسی که تو را محروم کرده و سخن حق اگر چه بر علیه خودت باشد اینها از مکارم اخلاق است .^(۲)

نمونه‌ای از عفو و گذشت امام سجاد علیه‌السلام :

روایت شده شخصی نزد حضرت زین العابدین علیه‌السلام آمد و به آن بزرگوار ناسزا گفت ولی آنحضرت در جوابش چیزی نفرمود .

موقعی که آن شخص رفت امام سجاد علیه‌السلام متوجه اهل مجلس شد و فرمود شنیدید که این مرد بمن چه گفت اکنون من دوست دارم که همه با هم نزد او رویم و من جواب ناسزاهای او را بگویم حضار مجلس گفتند: مانعی ندارد ما هم مایل بودیم که شما جواب او را می‌دادی حضرت زین العابدین علیه‌السلام نعلین‌های خود را پوشید و حرکت کرد . پس از حرکت این آیه شریفه را تلاوت می‌فرمود:

^۱ الوافی 104/15

^۲ ارشادالقلوب 135/1

«وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^(۱)

یعنی مردمان با تقوا آن افرادی هستند که خشم خود را فرو می‌برند و نسبت به خطای مردم عفو و بخشش می‌کنند و خدا نیکوکاران را دوست دارد .

راوی می‌گوید: وقتی آنحضرت این آیه را تلاوت فرمود: ما فهمیدیم که آن بزرگوار به آن شخص بدگویی نخواهد کرد . همین که نزدیک منزل آن مرد رسیدیم امام علیه‌السلام وی را صدا زد و فرمود: بگوئید علی بن الحسین علیه‌السلام آمده . وقتی آن شخص دریافت که حضرت زین العابدین آمده گمان کرد آن بزرگوار در صدد انتقام است لذا خود را برای دفاع آماده نمود . موقعی که چشم امام علیه‌السلام به وی افتاد فرمود: ای برادر تو نزد من آمدی و چنین و چنان گفתי اگر آن سخنانی را که بمن گفתי درباره من صدق کند از خداوند سبحان می‌خواهم که مرا بیامرزد . راوی می‌گوید: همینکه آن شخص این سخنان را از امام سجاد علیه‌السلام شنید دیدگان آن بزرگوار را بوسید و گفت: آنچه که من در باره شما گفتم در وجود تو نیست بلکه من خودم به گفته‌هایم سزاوارترم^(۲) .

حلم و بردباری

داشتن بردباری و صبر و حلم یکی از موارد اخلاق اسلامی و خوش اخلاقی است. اگر ادمی دارای حلم و بردباری نباشد و زود در مسائل مختلف از کوره در برود نمی‌تواند ادم خوش اخلاقی به حساب بیاید. بیکه به عنوان ادم بد اخلاق معرفی می‌گردد.

قرآن کریم می‌فرماید:

آل عمران، آیه 134.^۱

بحار الانوار 54/46^۲

«وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^(۱)

افراد مؤمن کسانی هستند که هر گاه افراد جاهل با آنان تکلم نمایند سلام کرده و اعتنائی نمی‌نمایند .

از خلق و خوی خوبان و نیکان، حلم داشتن و بردباری کردن است

از علی علیه‌السلام پرسیدند: قویترین و داناترین شخص کیست؟ فرمود: هر که حلیم تر است .
پرسیدند: حلیم‌ترین مردم کیست؟ حلیم‌ترین مردم کیست؟ فرمود: آنکه هر گر به غضب نیاید
(۲) .

حلم خواجه نصیر طوسی

درباره خواجه نصیر طوسی می‌نویسند که یک نفر جاهل نامه‌ای به او نوشته و او را سگ خطاب کرده بود .

خواجه در جواب نوشت شما مرا سگ دانسته اید ولی من هر چه فکر کردم که چه چیزم به سگ می‌برد نفهمیدم من دو پا دارم ولی سگ چهار پا دارد او دندانهای تیزی دارد که استخوان را خرد و نرم می‌کند اما دندانهای من از کار هم افتاده است سگ پشم دارد من ندارم .

و با این جواب آن شخص را شرمنده و پشیمان نمود .

داستانی زیبا از یک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله :

در روایت است که به یکی از پیامبران از طرف خداوند سبحان باطن بعضی از امور را نشان دادند به اینصورت که به او گفتند فردا که به صحرا می‌روی نخستین چیزی را که دیدی باید بخوری پس به صحرا رفت و نخستین چیزی که مشاهده کرد کوه بزرگی بود تعجب کرد چگونه می‌شود کوه را خورد بعد با خود گفت من مأمورم که این کار را بکنم پس

فرقان، آیه 63.^۱

بحارالانوار 420/68^۲

تا هر اندازه که بتوانم انجام می‌دهم. شدن یا نشدن آن با من نیست پس با این تصمیم قدم پیش گذاشت هر گامی که بر می‌داشت کوه کوچکتر می‌شد تا وقتی که نزدیکش رسید دید به اندازه لقمه کوچکی گردید آنرا گرفته و در دهان گذاشت دید از عسل شیرین تر و گوارا تر است بعد به او فهماندند که این کوه، خشم و غضب است که نخست تحمل کردنش برای انسان مشکل ولی با حلم و بردباری آسان بلکه لذت بخش می‌شود.^۱

روایت شده که علی علیه‌السلام در جنگ با عمرو بن عبدود موفق شده که عمرو را بر زمین انداخته و روی سینه او بنشیند که عمرو آب به صورت مبارک علی علیه‌السلام انداخت حضرت او را در آن وقت نکشت بلکه بلند شد و مقداری راه رفت و بعد آمده سر او را جدا کرد. وقتی از حضرت سؤال کردند که علت چه بود؟ فرمود: ترسیدم اگر همان وقت سرش را جدا کنم از روی خشم نفسانی باشد که باطل است^(۲)

راه کنترل خشم

امام پنجم فرمود: مردی که عصبانی شده و راضی نشود پس این سبب داخل شدن در جهنم است و هر که عصبانی شد اگر ایستاده بنشیند تا از او خجالت شیطانی زایل گردد و اگر نشسته بایستد و هر مردی که به فامیل خود خشم گیرد بلند شده و دست خود را به دست او بگیرد آرام می‌شود زیرا رحم باعث از بین رفتن خشم او می‌شود.^(۳)

۱ اخلاق اسلامی از تالیفات حضرت آیت الله سید عبدالحسین دستغیب (ره) صفحه 100 الی صفحه 128^۱

۲ مستدرک الوسائل 28/18^۲

۳ الکافی 302/2^۳

دوری از حسادت

یکی از مصادیق اخلاق اسلامی این است که ادمی به دیگران حسادت نکند و بد دیگران را نخواهد بلکه پیشرفت و ترقی و اسایش همگان را ارزو نماید.

آورده‌اند که روزی میرداماد و شیخ بهایی همراه شاه عباس در خارج از شهر حرکت می‌کردند . میرداماد چون از نظر جسمی فربه و چاق بود ، عقب تر حرکت می کرد ولی شیخ بهایی چون بدن لاغر و سبکی داشت ، با سرعت راه می‌رفت .

شاه عباس پیش میرداماد رفت و گفت : آیا نمی‌بینی که شیخ بهایی جلو حرکت می کند و چگونه تند رفته و رعایت وقار و متانت را نمی‌کند .

میرداماد در جواب گفت : شیخ بهایی به این علت تندتر حرکت می‌کند که اسبش از اینکه شخصیتی مانند شیخ بر او سوار است مسرور بوده و گویا می‌خواهد پرواز کند . .

سپس شاه نزد شیخ بهایی رفت و گفت : آیا نمی‌بینی که چگونه چاقی میرداماد باعث شده اسبش با کندی حرکت کند و به سختی راه برود . در حالی که عالم باید مانند شما لاغر باشد! شیخ بهایی گفت گفت این که اسب او کند حرکت می‌کند علتش آن است که اسب او عاجز است عالمی را حمل کند که از صلابت او کوهها نمی‌توانند او را حمل کنند .

شاه عباس متوجه شد که چقدر این دونفر عالم ، مخلص و صادق هستند^(۱) .

باز نقل شده است یک وقتی علامه طباطبایی در مشهد بودند و همان موقع آخوند ملاعلی معصومی نیز به مشهد رفته بودند . روزی شخصی از علامه طباطبایی در مورد شخصیت آخوند ملاعلی پرسید و ایشان جواب داد :

جا دارد مردم از اطراف و اکناف نزد آخوند در همدان رفته و ایشان را زیارت نمایند! سپس این شخص نزد آخوند رفته و نظر ایشان را راجع به علامه طباطبایی پرسیده بود : ایشان فرمود : من مدتها دعایی را می خواندم که گفته شده است هر کسی این دعا را بخواند ، خدا گنجی را نصیب او می کند و معلوم می شود دعای من مستجاب شده و آن گنج آقای طباطبایی است که در این مدت نصیب من شده است (مدتی بین آخوند و علامه مباحثاتی علمی انجام شده بود)^(۲) .

علمایی که در جوانی تهذیب نفس کرده اند این چنین هستند که ابدًا نسبت به هم حسادت ندارند و پشت سر یکدیگر از هم تعریف می کنند و بدگویی هم را نمی نمایند و دلشان نسبت به هم مانند آینه صاف و بدون کدر می باشد.

مزاح و شوخی یکی از علامت های خوش اخلاقی

بزرگان دین سفارش کرده اند که باهم مزاح و شوخی داشته باشید و نسبت به هم خشک و عبوس نباشید. و در عمل هم خود پیامبر اعظم اسلام اهل مزاح بوده اند.

دشمن خدا *

¹ فوائد رضویه .

² مجله فرهنگ همدان

: حضرت علی(ع) می فرماید

رسول الله(ص) هرگاه مردی از اصحابش را غمگین می یافت، او را با شوخی، خرسند می ساخت و می فرمود: خداوند دشمن دارد، کسی را که به روی برادرش چهره درهم کشد^۱

بهترین نشانه شادی چیست؟ *

تبسم، بهترین نشانه شادی و نشاط است. چهره رسول الله(ص) نیز هنگام دیدار یاران بیش از دیگران شاداب و خندان می نمود و گاه چنان می خندید که دندان های مبارکش نمایان می شد. ابوالدرداء می گوید: «رسول خدا(صلی الله علیه و آله) هرگاه سخنی می فرمود، سخنش با لبخند همراه بود. رسول خدا(ص) هم کلام خویش را با تبسم می آمیخت و هم چهره ای خندان داشت و «: هم به چهره دیگران لبخند می زد. در حدیث است

كان اكثر الناس تبسماً و ضحكاً في وجوه اصحابه»^(۲). بیش از همه، لبخند داشت و بر روی یارانش لبخند می زد.

کاش آن اعرابی می آمد *

“: امام موسی بن جعفر(ع) می فرماید

عربی بدوی نزد پیامبر(ص) می آمد و هدیه و سوغاتی به پیامبر اهدا می کرد. بعد همان ساعت می گفت: پول هدیه و سوغات ما را بدهید. رسول خدا(ص) نیز می خندید. پس از آن جریان هر وقت غمگین می شد، می فرمود: آن اعرابی کجاست. کاش پیش ما می آمد^۳

شوخی و مزاح ظریف و زیبای رسول اکرم(ص) و امیرمؤمنان علی(ع) درباره خوردن خرما نیز معروف است. گفته اند روزی آن دو گرامی با هم خرما می خوردند که پیامبر، هسته ها را جلوی علی(ع) می گذاشت و در پایان فرمود: هر که هسته اش بیشتر باشد، پر خور بوده است! امیرمؤمنان در پاسخ گفت: هر که با هسته خورده باشد، پر خورتر بوده است^۴

^۱ سنن النبی، ص 60

^۲ المحجة البيضاء، ج 4، ص 134

^۳ اصول کافی، ج 2، ص 663

^۴ ملامحسن فیض کاشانی، التحفة السنية، ص 323

همچنین از شوخ طبعی پیامبر اکرم(ص) چنین نقل می کنند که حضرت برخی از یاران را از پشت سر بغل می گرفت و دو دستش را بر چشمان آنان می گذارد تا آنان را بیازماید که آیا می توانند با چشم بسته، طرف مقابل را تشخیص دهند یا نه.^۱

غذا بخورم یا نه؟ *

رسول خدا(ص) نه تنها خود، شوخی را آغاز می کرد، بلکه زمینه فرح را برای یاران خود فراهم می آورد.

روزی مرد عربی بر آن حضرت که بسیار اندوهگین می نمود وارد شد. وی می خواست چیزی بپرسد. اصحاب گفتند: نپرس! چهره پیامبر چنان گرفته است که جرئت پرسیدن نداریم. چهره پیامبر هرگز گرفته نبود، مگر هنگام نزول آیات موعظه یا آیات قیامت. او گفت: مرا به حال خود واگذارید. سوگند به خدایی که او را به پیامبری برانگیخت، هرگز رهائش نمی کنم تا خنده بر لبانش ظاهر شود. آنگاه به پیامبر(ص) گفت: ای رسول خدا! شنیده ام دجال با نان و غذا نزد مردم گرسنه می آید. پدر و مادرم به فدایت. آیا باید غذا نخورم تا از لاغری بمیرم یا بهتر است نزد دجال غذای کافی بخورم و چون سیر شدم، به خدا ایمان آورم؟ پیامبر اکرم(ص) آنقدر خیر! خداوند تو را به وسیله آنچه دیگر : خندید که دندان های مبارکش نمایان شد. سپس فرمود مؤمنان را بی نیاز می کند، بی نیاز می سازد^۲

اخرما را با طرف دیگر می خورم *

نقل است روزی حضرت محمد(ص) به صهیب بن سنان فرمود: در حالی که از چشم درد رنج میبری، خرما می خوری؟ صهیب گفت: این چشم من درد می کند و من خرما را با طرف دیگر می خورم^۳

سیره رسول الله(ص) به گونه ای بود که به یارانش اجازه می داد تا در حضور مبارکش، گفته های طنز آمیز ادا کنند. آنان نیز به پیروی از پیامبر اکرم(ص) از شوخی های ناپسند پرهیز داشتند، ولی از شوخی های پسندیده دریغ نمی کردند. در مکتب رسول الله(ص) شوخی باید به اندازه ای باشد که مایه تخریب شخصیت گوینده آن نشود. قیس بن سعد، یار جوان پیامبر(ص) پس از

^۱ سید نعمت الله جزایری، زهر الربیع، ص 7

^۲ محجة البیضاء، ج 4، ص 134

^۳ زهر الربیع، ص 7

به خدا سوگند! آن حضرت با آن شگفتی و خنده، هیبتش " :توصیف شوخ طبعی پیامبر می گوید
از همه افزون تر بود^۱

جد خالد قسری زنی را بوسید، زن به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) شکایت کرد، حضرت او را احضار کردند، او به کار خود اعتراف کرد و گفت اگر او هم می خواهد قصاص کند و مرا ببوسد من آماده ام، پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و اصحاب آن حضرت تبسم نمودند و فرمودند دیگر این کار را نکن. گفت نه، به خدا قسم دیگر نمی کنم. پیامبر از او گذشتند(۲).

عوف بن مالک که از بزرگان صحابه و مردی عظیم الجثه بود روزی به خدمت پیامبر(صلی الله علیه و آله) رفت. حضرت در خیمه نشسته بودند. عوف سلام کرد. حضرت فرمودند: در آی! عوف گفت: به همه اعضای خود در آیم یا چیزی را بیرون گذارم؟ و پیامبر(صلی الله علیه و آله) خندیدند.^۳

روزی پیامبر با حضرت علی (علیه السلام) خرما می خوردند، هر خرما که حضرت رسول(صلی الله علیه و آله) می خوردند به طور پنهانی دانه اش را نزد حضرت علی(علیه السلام) می نهادند تا تمام شد و نزد حضرت رسول(صلی الله علیه و آله) هیچ دانه خرمایی نبود و همه نزد حضرت علی(علیه السلام) بود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: من کثر نواه فهو أکول؛ هر کس دانه او بیشتر باشد بسیار خورده است. حضرت علی(علیه السلام) فرمودند: من اکل نواه فهو اکول؛ هر که خرما را با دانه خورده است او بیشتر خورده است. پیامبر(صلی الله علیه و آله) تبسم نموده فرمان دادند تا هزار درهم به آن حضرت انعام دادند.^۴

منتهی الامال، ج 1، ص 151^۱

بحار الانوار 295/16^۲

خزائن- علامه حسن زاده- ص 397^۳

خزائن- علامه حسن زاده- ص 396^۴

قبول هدیه حلوا و شوخی کردن: روزی یکی از دوستان امام علی علیه السلام حلوایی تهیه کرد و از آن حضرت خواست تا تناول فرماید. امام فرمود: مناسبت آن چیست؟ جواب داد: امروز نوروز است. (روز عید است)

حضرت از آن حلوا میل فرمود ، خندید و چنین شوخی کرد که: اگر می توانی همه روز را نوروز قرار ده. (۱)

اقسام خنده: پیامبر اعظم فرمودند: خنده دو قسم است: خنده ای که خدا آن را دوست دارم و خنده ای که خدا آن را دشمن دارد . اما خنده ای که خدا آن را دوست دارد : لبخندی است که مرد در اثر شوق دیدار به روی برادرش می زند و اما خنده ای که خدای تعالی آن را دشمن دارد : این که مرد برای خندیدن یا خنداندن دیگران سخن ناروا و باطلی بگوید که به سبب آن هفتاد پاییز در جهنم سرنگون است. (۲)

حضرت امام باقر فرمود: خداوند عزوجل آنکس را که میان جمعی شوخی و خشمزگی کند دوستش دارد در صورتی که فحش نباشد . (۳)

با خنداندن از آیت الله گلپایگانی حجره گرفتم

استاد محسن قرائتی همواره از خاطرات شیرینی که در زندگی با آنها مواجه شده اند یاد می کنند. مثلا اینکه چطور توانسته اند با استفاده از توانایی خنداندن دیگران مشکلاتشان را حل و فصل کنند؛ «سال های اول طلبگی ام در قم خواستم در حوزه آیت الله گلپایگانی حجره بگیرم و درس بخوانم اما گفتند به کسانی که لباس روحانیت ندارند حجره نمی دهند. خودم خدمت ایشان رسیدم. فرمودند: شما که لباس ندارید. معلوم است که کم درس خوانده اید. عرض کردم گرچه به من حجره نمی دهید ولی اجازه بفرمایید یک مثال بزنم

ایشان اجازه فرمودند. عرض کردم: می گویند مردی در کاشان به حمام رفت. وقتی لباس هایش را بیرون آورد همه به او گفتند: آه آه. چه آدم کثیفی. وقتی این برخورد را دید دوباره لباس هایش را پوشید تا از حمام بیرون برود. گفتند کجا می روی. گفت می روم حمام تا بیایم

۱ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۷۴.

۲ نهج الفصاحه حدیث ۳۳۵۸

۳ کافی ج ۴ ص ۴۸۶

حمام! حال حکایت شماسست که می‌فرمایید برو درس بخوان بعد بیا اینجا درس بخوان. برو روحانی شو بعد بیا اینجا روحانی شو. وقتی این مثال را زدم ایشان خیلی خندیدند و فرمودند: به شما حجره می‌دهیم. شما اینجا بمانید^۱

مطلبی درباره ی "مزاح و شوخی کردن" به عنوان نشانه ی حسن خلق:

"شخصی به نام یونس شیبانی می گوید: امام صادق (ع) از من پرسید: مزاح شما با یکدیگر چگونه است؟ عرض کردم: بسیار اندک! حضرت فرمود: "این گونه نباشید؛ زیرا مزاح کردن، [نشانه] حسن خلق است و تو می توانی به وسیله آن، برادر دینی ات را شادمان کنی. پیامبر خدا نیز با افراد شوخی می کرد و منظورش، شاد کردن دل آنان بود."

هدف مزاح باید برای شاد کردن دل دیگران باشد. بنابراین، اگر با شوخی کردن، دیگران را برنجانیم یا کسی را مسخره کنیم، این شوخی، ممنوع و نکوهیده است و چه بسا موجب کنیه توزی و دشمنی میان دوستان می گردد. امام علی (ع) در این باره فرمود: "برای هر چیزی، بذری است و بذر دشمنی، مزاح است."^۲

تو شهید نشدی!

امام به آقا مسیح، نوه شان که از جبهه برگشته و به خدمت امام رسیده بود، گفت: تو شهید نشدی که بنیاد شهید ما را یک سفر به سوریه بفرستد!^۳

من از این بازوها خوشم می آید

وقتی امام در اوایل انقلاب از تهران به قم رفت، قشرهای مختلف به دیدار وی می آمدند. روزی عده ای از کشتی گیران با بدن های ورزیده و پیراهن های آستین کوتاه، خدمت امام رسیدند

^۱ <http://hamshahrionline.ir/details/261044/Thoughts/religion>

^۲ ماهنامه طوبی شماره 10 صفحه 52

^۳ برداشته هایی از سیره امام خمینی، ج 1، ص 35.

امام آنها را مورد تفقد خاصی قرار داد و بیاناتی راجع به اهمیت ورزش و این که عقل سالم در بدن سالم است، ایراد فرمود و به ورزشکاران هم که دچار تعجب شده بودند، اجازه داد تا من از این بازوهای شما خوشم می: [امام در این دیدار]، با خنده اظهار داشت . اظهاراتی بکنند آید..^۱

شوخی و مزاح با خانواده

«: یکی از مستخدمان حضرت امام (ره) می گوید

بعد از ظهرها که می شد، خانواده امام، نوه ها، دخترها و عروس ایشان می آمدند و دور معظم له می نشستند و چنان با امام، گرم می گرفتند و شوخی و مزاح می کردند که تصور چنین حالتی برای یک رهبر سیاسی، با آن همه گرفتاری، شاید غیرممکن می نمود.^۲

مزاح امام در تدریس

امام با همه کم حرفی و سکون و سکوت گاهی در درس لطیفه ای می گفتند که حضار حتی با صدای بلندی خندیدند در حالی که خود ایشان همچنان بی تفاوت و ساکت بود، گویی چیزی نگفته اند از جمله روزی یکی از فضلاء شاگردان ایشان که اهل آذربایجان بود در اشکال و سؤال خود پافشاری می کرد، و امام می خواستند که او را ساکت کنند

:در آخر جواب به او گفتند

((یخ)) و با این کلمه ترکی، هم آن طلبه ترک زبان و هم بقیه حضار می خندیدند و سر و صدا فرو می نشست و امام هم بدون اینکه تبسمی کند به درس ادامه می دادند.^۳

در پایان این جمله را عرض کنم که از مجموع آیات و روایت و سیره عملی اهل بیت ع بر می آید که مومن باید دلش دریا باشد و در اخلاق از پیامبر اعظم ص الگو گیری کند . پیامبری که در

برداشت هایی از سیره امام خمینی، ج 2، ص 167^۱.

احمد لقمانی، خنده، شوخی، شادمانی، ص 64، اول، سابقون، 1380 ش^۲.

پایگاه صحیفه عشق^۳

همه فضائل اخلاقی در راس و رتبه اول بودند و هنوز بشری پیدا نشده که بتواند در اخلاق از پیامبر اسلام جلو بزند. و علاوه بر پیامبر اسلام، اهل بیت طاهرینش نیز در اخلاق اسلامی بی نظیر بودند و در حقیقت معدن اخلاق الهی بودند. انشالله که همه مسلمانان بخصوص پیروان اهل بیت دارای اخلاق اسلامی باشند تا موفقیت‌های بی شما کسب کنند.

که اگر همه مردم اخلاق اسلامی داشته باشند دیگر قوه قضائیه و نیروی انتظامی و سایر دستگاه‌های مرتبط، اینهمه سرشان شلوغ نخواهد بود.

منابع

¹ بحار الانوار - علامه مجلسی

عیون الحکم و المواعظ - علی بن محمد اللیثی الواسطی

الکافی - کلینی

گناه شناسی، محسن قرائتی

حیوة القلوب - علامه مجلسی

بحار الانوار - علامه مجلسی

ارشاد القلوب - دیلمی -

مستدرک الوسائل - محدث نوری

امالی - صدوق

خصال - صدوق

¹ مکارم الاخلاق - طبرسی

امالی-طوسی

مجموعه ورام- ورام، مسعود بن عیسی

تحریر المواعظ العددیه - مشکینی اردبیلی، علی-شارح و معلق: احمدی میانجی، علی

نصایح - آیت الله علی مشکینی

خوبی ها و بدی ها-صرفی پور

ثواب الاعمال - شیخ صدوق،

الجامع الصغير - جلال الدین السیوطی

منیة المرید - شهید ثانی

الوافی - فیض کاشانی

اخلاق اسلامی از تالیفات حضرت آیت الله سید عبدالحسین دستغیب (ره)

فوائد رضویه - شیخ عباس قمی

مجله فرهنگ همدان

سنن النبی - علامه طباطبائی

المحجۃ البیضاء - ملامحسن فیض کاشانی

التحفة السنیة - ملامحسن فیض کاشانی -

زهر الربیع - سید نعمت الله جزایری

خزائن - علامه حسن زاده

منتهی الامال - شیخ عباس قمی

شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید،
برداشته هایی از سیره امام خمینی - غلامعلی رجایی

خنده، شوخی، شادمانی - احمد لقمانی

پایگاه صحیفه عشق

¹<http://akhlagh.porsemani.ir/content>
<http://hamshahrionline.ir/details/261044/Thoughts/religion>

ماهنامه طوبی شماره 10

پایه های اخلاق کریمانه



محمد تقی صرفی پور



بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد
مصطفی و ال طاهرینش

وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

(ال عمران ایه 134)

و خشم خود را فرو می برند، و از [خطاهای] مردم در می گذزند؛ و خدا
نیکوکاران را دوست دارد...

قال الصادق عليه السلام: ألا و انّ مكارم الدنيا و الاخرة في ثلاثة أحرف من
كتاب الله عزّ و جلّ. و تفسیره: آن تصل من قطعك؛ و تعفو عمن ظلمك؛ و
تعطي من حرّمك

امام صادق(ع) فرمود آگاه باشید که اخلاق کریمانه در دنیا و آخرت در سه
حرف از قران ذکر شده که فرمود: خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ
الْجَاهِلِينَ.

(اعراف 199)

عفو و گذشت را پیشه کن، و به کار پسندیده فرمان ده، و از نادانان روی
بگردان

و تفسیر این سه حرف انست که:

هر که از تو بُرید تو به او پیوند. و کسی که بتو ظلم کرد را ببخش و کسی که
تو را محروم کرد تو بش عطا کن....

طبق ایه مذکور و تفسیر امام صادق علیه السلام، پایه های اخلاق انسان های
دارای کرامت سه صفت است. **صله ارحام، عفو و بخشش و عطا کردن به
کسی که بتو عطا نکرد**

ما در این کتاب پیرامون این سه صفت افراد دارای کرامت مطالب متنوعی
آورده ایم...

بهار 1404. کرمانشاه

هر که از تو بُرید تو به او پیوند...

اولین پایه اخلاق کریمانه این است که اگر در بین فامیل فردی بود که بخاطر
مساله ای با شما قطع رابطه کرد شما در مقابل باش ارتباطت رو حفظ کن.

قهر کردن با فامیل در بین اکثر مردم رواج دارد گاهی بخاطر ارث و میراث است گاهی بخاطر ازدواج فرزندان‌شان با هم است و گاهی بخاطر شریک بودن است و غیره.

اسلام مخالف قهر کردن فامیل باهم سر هر مساله ای که می خواهد باشد، است.

نباید مومن با هیچ کدام از فامیل چه برادر و خواهر گرفته و چه عمه و دایی و خاله و عمو و فرزندان‌شان قهر باشد.

امیر مؤمنان(ع) فرمود: با ارحام خود ارتباط داشته باشید گر چه به سلامی باشد، زیرا خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: **"و اتقوا الله الذی تسألون به و الارحام"**^۱، بترسید از خدا. زیرا بازپرسی می‌شوید از او و از ارحام ... (آیه اول سوره النساء) (۲)

از امام باقر(ع) روایت آورده که فرمود: معنای تقوای از ارحام این است که از قطع رحم بپرهیزی.

صله رحم و آسانی جان دادن

جان کندن را اسان می‌کند...

^۱ نساء آیه اول

امام صادق(ع) فرمود: هر که دوست دارد، خدا سختی های جان کندن را بر او آسان کند، باید صله رحم کند و به پدر و مادرش نیکی کند در این صورت خدا جان کندن را بر او آسان کند و در زندگی دچار پریشانی و فقر نشود.¹

«حنان بن سدير» می گوید، ما در حضور امام ششم(ع) بودیم و میسر (یکی از اصحاب) در میان ما بود و سخن از صله خویشان شد، آن حضرت فرمود: ای میسر، مرگت چند بار فرا رسید بود و هر بار برای صله رحم تو، عقب افتاد، اگر می خواهی عمرت افزایش یابد به دو پیر خود (یعنی پدر و مادر) احسان کن.²

صله ارحام انسان را از گناه دور می کند.

امام صادق(ع) فرمودند: به راستی ارتباط خویشاوندی و نیکوکاری حساب [روز جزا] را آسان می نمایند و [انسان را] از گناهان دور می سازند. پس با برادران خویش، صله رحم نمایید و به آنان نیکی کنید، اگر چه با نیکو سلام کردن و نیکو پاسخ دادن به سلام باشد.³

همراهی تقوا و صله رحم

امام رضا (ع) فرمود: خدای عز و جل به سه چیز همراه سه امر دیگر فرمان داده است: امر کرده به نماز و زکات پس هر که نماز کند و زکات ندهد نمازش پذیرفته نمی شود، امر کرده به شکر خودش به همراه شکر والدین (در سوره لقمان آیه 14) پس هر که شکر والدین نکند شکر خدا را نکرده و امر کرده به تقوا و صله رحم. در (آیه 1 سوره النساء) و هر که صله رحم نکند تقوا ندارد⁴

¹ امالی شیخ صدوق، ترجمه کمره ای، متن، ص 389

² آداب معاشرت، ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج 1، ص: 54

³ تحف العقول، ترجمه حسن زاده، ص: 685

⁴ آداب معاشرت، ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج 1، ص: 43

صله رحم و پاداش سریع

امام جعفر صادق ع فرمود: سه خصلت است که صاحبان آنها تا وبال و گرفتاریش را در این دنیا نبینند نخواهند مرد: «**1** - ستم کردن به دیگران، **2** - قطع ارتباط با فامیل، **3** - و سوگند دروغ که نبرد با خداوند است» و به راستی آن طاعتی که سریع تر از دیگر طاعات، پاداشش می رسد «صله رحم» است. و گروهی با آنکه فاجر و معصیت کارند، ولی در پرتو صله رحم و مهرورزی به یک دیگر، ثروتشان افزون می گردد، و بی شک سوگند دروغ خوردن و قطع رحم شهرها را ویران و خالی از سکنه می سازد. (۱)

حدیث دیگر از امام صادق (ع) است:

«صله الارحام تحسن الخلق و تسمع الكف و تطيب النفس و تزيد في الرزق وتنسى الاجل»؛ (۲).

صله رحم، اخلاق را نیکو، دست را بخشنده، دل و جان را خوش می سازد، رزق را می افزاید و اجل و مرگ را به تاخیر می اندازد.

این کار نیک و ساده، آن قدر سازنده و مفید است و آنچنان مورد رضای پروردگار، که گاهی تقدیر الهی به خاطر آن عوض می شود و خداوند به پاداش این عمل نیکو، بر عمر کسی می افزاید. در مقابل، قطع رابطه ها و بریدن از خویشاوندان، به حدی شوم و نفرت بار و در نظر خداوند، ناپسند است که عمر را می کاهد.

مرز صله رحم

¹. تحف العقول - ترجمه جعفری، ص: 276
². همان، ص 150 و 151، حدیث 6 و 12.

این ادب معاشرت، اختصاص به بستگان پاک و با تقوا و حزب اللهی هم ندارد. یک وظیفه اخلاقی است، حتی نسبت به آنان که اهل گناهند. چه بسا به برکت رفت و آمدهای بستگان صالح، فاجران هم راه صلاح پیش گیرند و تاثیر بپذیرند. گاهی ترک مراوده و رفت و آمد، سبب می شود که بستگان معصیت کار، در گناه و بیراهه خود، بیشتر پیشروی کنند، ولی حفظ رابطه، جلوی بدتر شدن آنان را می گیرد. در این صورت، تکلیف، همچنان نگهبانی از این خط ارتباط و پیوند خویشاوندی است.

فامیلهایی که خط فکری آنها با ما فرق دارد...

یکی از شیعیان از امام صادق (ع) می پرسد: برخی خویشاوندانم خط و تفکر دیگری دارند، غیر از فکر و مرامی که من دارم. آیا آنان بر من حقی دارند؟ **حضرت فرمود:** آری، حق قرابت و خویشاوندی را چیزی قطع نمی کند. اگر با تو همفکر و هم عقیده باشند، دو حق بر تو دارند: یکی حق خویشاوندی، دوم حق اسلام و مسلمانی (۱).

حتی اگر بستگان، مایه آزار انسان را هم فراهم کنند، باز حق گسستن پیوند را نداریم. در حدیث آمده است: مردی خدمت رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: یا رسول الله! من خویشاوندانی دارم که من با آنان پیوند می کنم و رابطه دارم، اما آنان آزارم می دهند. تصمیم گرفته ام آنان را ترک کنم. حضرت رسول فرمود: آنگاه، خدا هم تو را ترک می کند! ... گفت: پس چه کنم؟ رسول خدا فرمود: به کسی که محروم کرده، عطا کن، با کسی که از تو بریده، رابطه برقرار ساز، کسی که بر تو ستم کرده، از او درگذر. هر گاه چنین کردی، خداوند پشتیبان تو خواهد بود. (۲)

¹. میزان الحکمه، ج 4، ص 83.

². بحار الانوار، ج 71، ص 100.

از علی (ع) نقل شده که فرمود:

«صلوا ارحامکم و ان قطعوکم»؛ (۱).

با خویشاوندانتان پیوند و رفت و آمد داشته باشید، هر چند آنان با شما قطع رابطه کرده باشند.

عوامل قطع رحم چیست؟

1- نفوذ فرهنگ منحط غرب

¹. همان، ص 92.

در فرهنگ منحنط غرب، جایی برای صله ارحام نیست و اکثر خانواده ها از هم پاشیده شده و ارتباطی بین اقوام و فامیل وجود ندارد و همین فرهنگ را از طریق فیلمها و رسانه های خود می خواهند به کشور ما وارد نمایند. لذا می بینیم که در شهرهای مختلف کشورمان، خانه سالمندان احداث می گردد و در بازدید از والدینی که در این مکان ها نگه داری می شوند تعدادی از آنها شکوه می کنند که فرزندان ما در این شهر هستند ولی حاضر نیستند بیایند و احوالی از ما بپرسند!

«نماینده آیه الله بروجردی در آلمان گفته بود که برای عیادت مسلمانی به بیمارستان می رفتیم. در اتاق آن مریض یکی از پیرمردهای آلمانی بستری بود. روزی از ما پرسید که شما با این مسلمانی که مرتب به عیادت اومی آئید نسبتی دارید؟ گفتیم خیر بلکه او برادر مسلمان است. او گفت باینکه زن وبچه من در همین شهر هستند ولی تاکنون به عیادت من نیامده اند!»¹

که این عمل زشت در بعضی از فرزندان خانواده های مسلمان ایرانی مشاهده می شود.

2- بعضی همسران!

موارد زیادی دیده شده که مرد قبل از ازدواج با والدین و فامیل ارتباط حسنه ای داشته است اما بعد از ازدواج ارتباطش با آنها کم می شود و گاهی به دلیل تحریک همسرش، کلاً ارتباط خود را با والدین و فامیل خود قطع می کند و گاهی مرد می خواهد به والدین خود کمک کند زن مانع می شود و مرد با این کار خود را جهنمی می نماید و از طرفی گناه بزرگی را در پرونده همسر این مرد می نویسند که مانع صله ارحام شوهرش شده است.

در حالی که مرد نباید تابع همسرش باشد و مخصوصاً در نیکی به والدین باید وظیفه خود را انجام دهد چه همسرش راضی باشد یا نباشد.

آقایی می گفت: چهار سال است به مادرم سر نزدَم! از او پرسیدم مگر مادر شما جای دوری زندگی می کند؟ **گفت:** نه. در همین شهر است ولی همسر نمی گذارد به مادرم سر بزنم!!!!!!!

باز آقایی می گفت: برادرم قبل از ازدواج خوب بود و به والدین و فامیل سر می زد ولی از زمانی که ازدواج کرد کلاً ارتباطش رو با والدین و فامیل و ما قطع کرد. حتی مادرم از دنیا رفت به مجلس فاتحه او نیامد! و حدود سی سال است ما او را ندیده ام. مادرم قبل از مردنش مرتب می گفت می شود یک روزی بیاید و پسر من از این در داخل خانه شود و من او را ببینم؟ و با این حسرت از دنیا رفت. یقیناً این پسر اهل جهنم است و عاقبت به شر می شود.

اگرچه اکثر خانواده های ایرانی اینگونه نیستند و فرزندان احترام والدین را همیشه نگه می دارند.

چرا این شهید را بهشت نبردند؟

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شد که حضرت موسی بن عمران به پروردگار عرض کرد که آن دوست من که شهید شد حالش چگونه است؟ خطاب رسید او در جهنم است. عرض کرد پروردگارا مگر شهید را وعده بهشت نداده ای؟ **فرمود:** چرا ولی او اصرار داشت به آزدن پدر و مادر! و من عمل کسی را که بر پدر و مادر ستم روا دارد قبول نمی کنم.^۱

3-مشکلات اقتصادی

^۱<http://daneshnameh.roshd.ir/mavara/mavara-index.php?page==Check&Rand=0>

یکی از دلایل کم شدن رفت و آمدها با فامیل، هزینه بالای مهمانی دادن است. که انسان را مستاصل می کند و از دادن مهمانی به فامیل پشیمان می کند. در حالی که اگر فرد وضع مالی خوبی داشت اهل رفت و آمد و مهمانی دادن بود.

همچنین در مورد کمک به والدین هم گاهی مشکلات اقتصادی مانع کمک فرد به والدین خود می شود. در حالی که همانطور که مخارج فرزند به عهده والدین است، مخارج والدین اگر فقیر باشند بعهده فرزندان می باشد و خوشا بحال فرزندی که حاضر است خود گرسنه بماند ولی والدین او سیر بشوند و یا به فامیل فقیر کمک می کند در حالی که خود دچار مشکلات مالی می باشد. این بسیار با ارزش می باشد و در زندگی انسان آثار خیلی خوبی بجا خواهد گذاشت.

دومین پایه اخلاق کریمان

عفو و بخشش کسی که بتو ظلم نموده است...

یکی از مهم ترین پایه های اخلاق کریمانه داشتن روحیه عفو گذشت است. گاهی انسان بوسیله فامیلی مورد اذیت و ظلم قرار می گیرد. گاهی بوسیله همسایه به انسان خسارت وارد میشود. گاهی همکار یا ریس اداره به انسان ظلم می کند. گاهی فردی پول ادم را پس نمی دهد یا دزد اموال ادم را میبرد گاهی در تصادفی طرف انسان با اینکه مقصر است ولی حق انسان را نمی دهد و.... در همه این موارد اسلام توصیه به عفو و بخشش کرده است. قرآن مجید می فرماید:

«وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ

«باید عفو کنند و چشم بپوشند، آیا دوست نمی دارید خداوند شما را ببخشد؟» خدمتکار امام سجاد (ع) ناگهان اهنی که دستش بود سهوا روی طفل امام سجاد افتاد و بچه از دنیا رفت. امام دیدند کنیز دچار اضطراب شده. امام فرمود برو که ازاد هستی.

یعنی به همین راحتی قاتل فرزندشان را بخشیدند و او را در راه خدا ازاد کردند... ما که شیعه ان حضرت هستیم باید اینچنین باشیم.

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: هنگام برپا شدن قیامت، ندا دهنده ای فریاد می زند: هر کس اجر او بر خداست، وارد بهشت شود. گفته می شود: چه کسی اجرش بر خداست؟ در پاسخ می گویند: کسانی که مردم را عفو کردند، آنان بدون حساب

^۱ داخل بهشت می شوند.

امام علی (ع) می فرماید: عفو و گذشت به هنگام قدرت، سپری است در برابر عذاب الهی.^۲

عفو و گذشت، سبب عزت و آبرو می گردد؛ زیرا این خصلت نیکو در نظر مردم، نشانه بزرگواری و شخصیت و سعه صدر است، درحالی که انتقام جویی، نشانه کوتاه فکری و عدم تسلط بر نفس می باشد. پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «بر شما باد به عفو و گذشت که عفو چیزی جز عزت بر انسان نمی افزاید.»^۳ آدمی هر قدر بزرگ باشد، با انتقام گیری، ارزش خود را از دست می دهد و در نزد افکار عمومی کوچک می شود. امام علی (ع) می فرماید: «سیادت و بزرگی، با انتقام جویی ناسازگار است.»^۴ عفو و گذشت، موجب پایین آمدن فشارهای روحی می شود و از این راه، مقاومت طبیعی بدن در برابر بیماری ها بیشتر می شود. تحقیقات انجام شده دلالت می کند که با بالا رفتن میزان عفو و گذشت افراد، شکایت از سردرد، دل پیچه و دیگر بیماری های روان - تنی کاهش یافته است.^۵ گزارش ها حاکی از آن است که بیماری های قلبی و عروقی در افراد کینه توز، بیشتر از افراد دیگر است.^۶

در روایات معصومان (ع) طولانی شدن عمر از آثار عفو، مطرح شده است.

پیامبر (ص) می فرماید: «: کسی که عفویش افزون گردد، عمرش طولانی می شود»^۷

امام علی (ع) می فرماید: دو چیز است که ثوابشان به وزن نمی آید: عفو و عدل.^۸

عفو امام سجاد (ع)

عبدالملک بن مروان بعد از بیست و یک سال حکومت استبدادی، در سال ۸۶ هجری

^۱ مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۴

^۲ «العفو مع القدره جنة من عذاب الله سبحانه»؛ غررالحکم، ج ۱، ص ۳۹۸

^۳ «علیکم بالعفو فان العفو لا یزید الا عزاً»؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۸

^۴ غررالحکم، ج ۶، ص ۳۵۹

^۵ مجله تربیت اسلامی، ش ۴، ص ۳۰۳

^۶ مجله تربیت اسلامی، ش ۴، ص ۳۰۳

^۷ میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۰۱۳ من کثر عفوہ مد فی عمره

^۸ «شینان لا یوزن ثوابهما: العفو و العدل»؛ غررالحکم، ج ۴، ص ۱۸۴

از دنیا رفت و پسرش ولید جانشین او شد. ولید برای آنکه از نارضایتی مردم بکاهد، در مقام جلب رضایت مردم مدینه برآمد. از این رو هشام بن اسماعیل، پدرزن عبدالملک را که حاکم مدینه بود و مردم همواره آرزوی سقوطش را می کردند، از کار برکنار نمود و به جای او، عمر بن عبدالعزیز - پسرعموی جوان خود - را حاکم مدینه قرار داد. عمر برای بازشدن عقده دل مردم، دستور داد هشام بن اسماعیل را جلو خانه مروان حکم نگاه دارند و هر کس که از او بدی دیده یا شنیده، بیاید و تلافی کند. مردم نیز دسته دسته می آمدند و دشنام و ناسزا و لعن و نفرین می کردند.

هشام بیش از همه نگران امام سجاد(ع) و علویان بود و با خود فکر می کرد انتقام علی بن الحسین(ع) در مقابل آن همه ستمها و سب و لعنتها نسبت به پدران بزرگوارش، کمتر از کشتن نخواهد بود؛ ولی امام(ع) به علویان فرمود: «خوی ما این نیست که به افتاده لگد بزنیم و از دشمن، بعد از آنکه ضعیف شد، انتقام بگیریم.» هنگامی که امام(ع) به طرف هشام بن اسماعیل می آمد، رنگ در چهره هشام باقی نماند، ولی برخلاف انتظار وی، امام با صدای بلند فرمود: سلام علیک و با او مصافحه کرد و بر حال او ترحم نمود و فرمود: «اگر کمکی از من ساخته است، حاضرم» بعد از این واقعه، مردم مدینه نیز شماتت به او را متوقف کردند.^۱

آثار و کارکردهای عفو و گذشت

در آیات و روایات برای عفو و گذشت کارکردها، آثار و برکاتی بیان شده که به برخی از آنها در اینجا اشاره می شود.

^۱ <http://www.ettelaat.com/etiran/index.php>

^۲ شهید مطهری، داستان راستان، ج ۱، ص ۲۵۷

1-مقام صابران: کسی که از حق و حقوق خود می‌گذرد و از گناه و خطا و بدهکاری و اشتباهات دیگران چشم می‌پوشد، به مقام صابران می‌رسد و از مواهب و آثار آن بهره‌مند می‌شود.^۱

2-مقام محسنان: اهل عفو و گذشت، به مقام نیکوکاران و محسنان دست یافته و از آثار این مقام در دنیا و آخرت بهره‌مند خواهد شد.^۲

3-تخفیف احکام: عفو الهی نسبت به مردم موجب کاهش شدت احکام و آسانی در آن شده است. به این معنا که اگر خداوند نسبت به مردم گذشت و عفو نداشت احکامی که بر آنان تکلیف می‌شد بسیار سخت‌تر و شدیدتر بود؛ ولی خداوند نسبت به آدمی از نام عفو ظهور کرد و همین امر موجب شد تا احکام تخفیف یابد. (بقره، آیه 187؛ نساء، آیات 43 و 97 تا 99) خداوند در آیه 101 سوره مائده در تعلیل بیان نکردن و مکلف نساختن مردم به پاره‌ای از احکام، تشریح می‌کند که این امر پرتوی از عفو خداوند متعال نسبت به انسان‌ها بوده است

4-مقام متقین: یکی از آثار عفو و گذشت و نادیده گرفتن و رها کردن حق و حقوق خود و احسان به دیگری، ورود به جرگه پرهیزگاران است (آل عمران، آیات 133 و 134؛ نساء آیه 128؛ بقره، آیه 237) زیرا چنین رفتاری از هر کسی به معنای مراقبت نسبت به کارهایی است که باید انجام دهد و کارهایی که باید ترک کند. این گونه است که همواره مراقب است تا اعمالی را انجام دهد که مورد رضایت خداوند است. اصولاً هدف اصلی عبادت که هدف و فلسفه آفرینش انسان و جن است (ذاریات، آیه 56) رسیدن به مقام متقیان است. (بقره، آیه 21) خداوند در آیه 237

^۱ نحل، آیه 126

^۲ آل عمران، آیه 134؛ مائده، آیه 13؛ نساء، آیه 128

سوره بقره بیان می کند چشم پوشی از حقوق خویش، راهی نزدیک تر به تقوا و کسب آن است. پس انسان اگر بخواهد میانبر برود و به آسانی به آخرین هدف و غایت عبادت یعنی تقوا و مقام متقین برسد باید از راه عفو و گذشت بهره گیرد.

5- کفاره گناه: اگر انسان بخواهد کفاره گناهان خود را بدهد و گناهان وی پوشیده و نادیده گرفته شود، باید خود اهل عفو و گذشت باشد. اگر انسان در شرایط سختی چون قصاص از حق خویش بگذرد و از جان قاتل در گذرد، چنین عفو و گذشتی ارزشمندتر است و کفاره گناهان خود عفو کننده می شود. (مائده، آیه 45) البته این برداشت از جمله «فمن تصدق به» است که به معنای کسی است که قصاص را عفو کند. (انوار التنزیل، بیضاوی، ج 1، ص 432) پس عفو از قصاص را به سبب گناهان دیگرش مواخذه نمی کند و از وی درمی گذرد؛ این بر اساس همان قاعده «ارحم ترحم؛ رحم کن تا رحم شوی» است.

6- خیر و برکت: عفو دیگران و گذشتن از حق خویش، موجب برکت و خیر در زندگی عفو کننده می شود. خداوند در آیه 128 سوره نساء عفو و گذشت در اختلافات خانوادگی را موجب خیر و برکت دانسته است. البته از نظر قرآن گاهی انسان به فرجام خیر، در مسئله گذشت از وامداران تنگدست، خود مهم ترین برانگیزنده آدمی برای انجام دادن آن اعمال است؛ به این معنا که کسی که بداند با عفو از ناتوان در پرداخت وام می تواند به خیر بسیار دست یابد و بهره مضاعف برد به طور طبیعی از خیر خویش می گذرد تا به خیر الهی و برکت آن برسد. (بقره، آیه 280) به سخن دیگر، یکی از روش های تشویق دیگران به عفو و گذشت از حق و حقوق خود، آگاهی بخشی نسبت به آثار و برکات این عمل احسانی و خداپسندانه است.

7-تحت الهی: تحمل و گذشت در برابر برخوردهای جاهلانه، موجب دریافت
تحت و سلام، در بهشت است. (نگاه کنید: فرقان، آیات 63 و 73)

8-دفع بدی: عفو و گذشت از گفتار و کردار زشت عمدی دیگران، موجب ادب
شدن آنان و اجتناب آنان از بدی می شود. در حقیقت یک راه آموزشی و تربیتی در
ایجاد جامعه سالم و اخلاقی و پرهیز دادن دیگران از بدی و زشت کاری، ترک مقابله
به مثل و رها کردن حق و حقوق خود و نادیده گرفتن آن است؛ زیرا وقتی مقابله به
مثل می شود ممکن است دیگری همین رویه را به عنوان اصل رفتار در جامعه و اجتماع
تلقی کرده و رفتار زشت خود را ادامه دهد، اما با عفو و گذشت طرف را شرمنده خود
می سازد و این امکان فراهم می شود که او به زشت کاری و بدی خود ادامه ندهد و
بدین ترتیب بدی از فرد و جامعه دور می شود و سلامت اخلاقی و هنجاری در جامعه
تقویت شده و گسترش می یابد. (نحل، آیه 126) از امام سجاد(ع) روایت شده است:
اما حق کسی که از جانب او با سخن یا عمل به تو بدی رسیده این است که اگر بدی
او عمدی باشد گذشت از او برای تو بهتر است، زیرا این گذشت موجب منصرف
شدن آن شخص از بدی کردن و ادب شدن او است. (بحارالانوار، ج 71، ص 20،
ح 2)

9-دوستی: عفو و گذشت در برابر بدی ها، بستری برای ایجاد دوستی ها و پیوندهای
محکم اجتماعی می شود و دل های انسان ها را به هم نزدیک می کند. (فصلت، آیه
34)

10-رحمت الهی: عفو و گذشت کریمانه، از موجبات جلب رحمت خداوندی است
که در آیه 22 سوره نور به آن توجه داده شده است. بر اساس آیه 14 سوره تغابن

عفو و چشم‌پوشی از دشمنی‌های فرزندان و همسران، زمینه جلب رحمت الهی خواهد شد.

11- گذشت و عفو الهی: نیکی به مردم، در آشکار و نهان و گذشت از بدی‌های آنها در پی دارنده عفو الهی است. (نساء، آیه 149) پس اگر می‌خواهیم از سوی خداوند مورد بخشش و عفو قرار گیریم با مردمان نیز این گونه باشیم و به قول معروف چیزی را که برای خود می‌پسندی برای دیگران بپسند و چیزی را که نمی‌پسندی برای دیگران هم بپسند.

12- محبت الهی: براساس آیه 134 سوره آل عمران و 13 سوره مائده عفو و گذشت از لغزش‌های مردم، از عوامل جلب محبت الهی است.

13- مانع مصیبت: عفو خدا از بسیاری از گناهان و خطاهای انسان‌ها، مانع بروز مصیبت‌های بیشتر بر آنان است. (شوری، آیه 30) در حقیقت اگر از دیگری در گذشتی با این کار مصیبت را از خود و دیگران دفع کردی و اجازه ندادی که خود و دیگران به مصیبتی گرفتار شوند. پس برای دفع مصیبت‌ها باید عفو کرد.

14- آمرزش الهی: کسی که عفو و گذشت داشته باشد و کریمانه از خطاهای دیگران در گذرد، با چنین عملی زمینه‌ساز جلب غفران الهی به سوی خود و جامعه‌اش می‌شود. (نور، آیه 22؛ تغابن، آیه 14)

15- بهشت: ورود به بهشت جاویدان، پاداش عفو و گذشت از مردم است. (آل عمران، آیات 134 و 136؛ فرقان، آیات 63 و 75 و 76)

16- پاداش مضاعف: مؤمنان اهل کتاب، دریافت کننده دو اجر و پاداش؛ یکی برای تحمل در برابر کفار و دیگری عفو و گذشت از آزار آنان هستند. (قصص، آیات 54 و 52) البته بر اساس آنچه گذشت هرکسی نسبت به دیگران عفو داشته باشد و از حق و حقوق خود بگذرد با خیر و برکت مواجه می شود که مصداقی از آن نیز پاداش مضاعف و دو چندان مادی و معنوی است.

17- پاداش ویژه الهی: عفو و اغماض از خطای دیگران و اصلاح بدی آنان با نیکی و گذشت، موجب پاداش ویژه خداوند است که در آیه 40 سوره شوری به آن اشاره شده است.

18- همبستگی اجتماعی: از آثار عفو و گذشت، ایجاد همبستگی اجتماعی است. از این رو، در آیه 40 سوره شوری مردم تشویق به عفو و گذشت در جهت تحکیم همبستگی اجتماعی می شوند. در حقیقت این عفو در راستای همبستگی اجتماعی است، نه حمایت از ستمگران و متجاوزان.

19- شفاعت: بهره مندی از شفاعت الهی از آثار عفو است. علی (ع) می فرماید: اقبل من متصل عذره فتنا لك الشفاعة؛ اگر کسی از تو معذرت خواست تو عذر او را بپذیر تا شفاعت شفیعیان (فردا) نصیب شود. (مواعظ صدوق، ص 76)

20- یاری الهی: کسی که اهل عفو و گذشت باشد منصور به نصرت الهی خواهد بود. امام رضا (ع) می فرماید: ما التقت فئتان قط الا نصر الله اعظمهما عفوا؛ هرگاه دو گروه با

هم محاربه کنند خداوند گروهی را نصرت می دهد که عفو و گذشت آن بیشتر باشد.
(امالی شیخ مفید آستان قدس، ص 231)

21- بهره مندی از مکارم اخلاقی: در اسلام بر مکارم اخلاقی تاکید شده است. برخی مصادیق عفو، نشان دهنده مکارم اخلاقی است. امام صادق (ع) می فرماید: ¹ سه خصلت از نشانه های شرافت دنیا و آخرت است: **از کسی که به تو ظلم کرده گذشت کنی، با کسی که با تو قطع رابطه کرده رابطه برقرار کنی و در برابر آدم نادانی که به تو بی حرمتی کرده خویشتن داری نمایی.** (اصول کافی، ج 3، ص 167)

22- طول عمر: یکی از راه های طول عمر با برکت انسان، عفو و گذشت از حق و حقوق خود نسبت به دیگران است. پیامبر گرامی اسلام (ص) می فرماید: ² **کسی که زیاد اهل گذشت باشد عمرش طولانی خواهد بود.** (بحار، ج 75، ص 359)

23- عزتمندی: انسان اگر بخواهد از عزت الهی برخوردار شود باید اهل عفو و گذشت باشد. پیامبر (ص) می فرماید: ³ **عزیزترین بندگان در نزد خدا آن کسی است که وقتی به قدرت رسید عفو و گذشت داشته باشد.** (جامع السعادات، ج 1، ص 303)

همچنین پیامبر (ص) می فرماید: **بر شما باد؛ عفو و اغماض زیرا عفو و گذشت بر عزت**

1: ثلاث من مکارم الدنيا و الآخرة: تعفو عن ظلمك و تصل من قطعك و تحلم اذا جهل عليك؛

2من کثر عفوہ مد فی عمره

3 اعز العباد علی الله الذی اذا قدر عفی؛

و سرافرازی بنده می‌افزاید، شما گذشت داشته باشید خداوند شما را عزیز و سرافراز می‌کند. (اصول کافی، ج 3، ص 167)

24- سروری: امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: ^۱سه خصلت در هر کس باشد نشانه سروری و آقایی او است: فرو بردن خشم خود در وقت غضب، عفو و اغماض از خطای دیگران و صله ارحام با جان و مال (تحف العقول، ص 330)

25- پاداش غیر قابل حساب: درباره ارزش عفو امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: ^۲دو چیز است که (عظمت) ثواب آنها قابل ارزیابی نیست: یکی عفو و اغماض و دیگری عدل و انصاف. (فهرست غرر، ص 252)

26- نشانه‌ای از سیره اهل بیت (ع): هر کسی دوست دارد که خود را همانند اهل بیت (ع) کند، باید اهل عفو و گذشت باشد

پیامبر (ص) می‌فرماید: ^۳فتوت و بزرگ‌منشی ما خاندان رسالت، عفو و اغماض از کسی است که به ما ظلم کرده و بذل و عطا است به کسی که ما را محروم ساخته. (تحف العقول، ص 37)

^۱ ثلاث من كن فيه كان سيذا: كظم الغيظ و العفو عن المسيء و الصله بالنفس و المال؛

^۲ : شيان لا يوزن ثوابهما: العفو و العدل؛

^۳ مروتنا اهل البيت العفو عن ظلمنا و اعطاء من حرمنا

داستان هایی واقعی از عفو بخشش افراد کریم و بزرگوار

عفو و گذشت آخوند ملا حسینقلی همدانی

علامه طهرانی از نوه آخوند نقل می کند: «در یکی از سفرهای زیارتی که آخوند با اصحابشان پیاده به کربلا مشرف می شدند، در راه، راهزنان بیابانی اموال ایشان را غارت کرده و هر چه دارند، می ربایند

سپس که عارف همدانی را می شناسند، به حضورشان آمده و هر چه ربوده بودند، تقدیم کرده و معذرت می خواهند

آخوند ملا حسینقلی فقط کتابهای وقفی را که ربوده بودند، پس می‌گیرد و بقیه کتب و اموال را نمی‌گیرد و می‌فرماید: به مجرد سرقت، من ایشان را حلال کردم؛ چو راضی نشدم به واسطه من خداوند کسی را در آتش دوزخ بسوزاند و نمی‌خواهم به خاطر من لقمه حرام از گلوی کسی پائین برود و موعظه در او بی‌اثر باشد...

بخشش کسی که هر روز بر سر پیامبر خدا خاکستر می‌ریخت...

پیامبر صلی الله علیه و آله همسایه ای یهودی داشت که وی را بسیار اذیت می‌کرد، هر روز از پشت بام خاکستر همراه آتش بر روی سر آن حضرت می‌ریخت. این کار در ظاهر به عنوان ریختن زباله و خاکستر در کوچه، و در حقیقت به منظور ابراز خشم و کینه یهودی نسبت به پیامبر اسلام صل الله علیه و آله انجام می‌شد، و پیامبر کریمانه از کنار آن می‌گذشت. تا اینکه یک روز خبری از مرد یهودی نشد، پیامبر اسلام صل الله علیه و آله از غیبت آن مرد سوال کرد. گفتند خوشبختانه بیمار گشته، و بر اثر بیماری مزاحمت-هایش قطع شده است. فرمود: باید به عیادتش برویم! به سمت خانه اش حرکت کرد. درب خانه یهودی را کوبید. همسرش به پشت در آمد و سوال کرد: کیست؟ حضرت فرمود: پیامبر مسلمانان به دیدار و عیادت همسایه بیمار خود آمده است! زن ماجرا را به شوهرش گفت. مرد یهودی که

بسیار تعجب کرده بود، و در مقابل عملی غیر قابل پیش بینی قرار گرفته بود، گفت: در را باز کن تا داخل شوند. پیامبر صل الله علیه و آله وارد شد، و کنار بستر بیمار نشست. و از حال بیمار پرسید، و به گونه ای برخورد کرد که گویا هیچ اذیت و آزاری از این مرد یهودی به آن حضرت نرسیده است.

مرد یهودی که از فرط خجالت صورت خویش را می پوشانید و در برخورد با این اخلاق کریمانه پیامبر اسلام مبهوت شده بود، از آن حضرت پرسید این نوع برخورد آیا اخلاق شخصی شماست، یا جزء دستورات دینی محسوب می شود؟ حضرت فرمود: جزء دستورات دینی است، و ما به همه مسلمین سفارش می کنیم که چنین کنند. مرد یهودی با برخورد زیبا و پرجاذبه پیامبر اسلام صل الله علیه و آله مسلمان شد...

دو خاطره از بزرگواری مردم

در سال 67 در اندیمشک در عقیدتی سیاسی شهربانی بودم. یکی از پرسنل شهربانی موقع مراجعت به منزل تصادف کرده بود و بچه ای رو زیر گرفته بود که منجر به مرگ بچه شد. قرار شد ما با عده ای منزل پدر بچه برویم و ببینیم اونها چه خواسته ای دارند. وقتی وارد منزلشان شدیم وفاتحه خواندیم. من گفتم درخواست شما چیه؟ ایا ديه می خواهید یا چیز دیگری؟ پدر بچه گفت. هیچ چی نمی خواهیم. اتفاقی است که افتاده و اگر این اقا بچه دیگر مرا زیر کند باز توقعی ندارم.

خاطره دوم در صحنه که بودیم اقایی تصادف کرده بود و پیرمردی رو زیر گرفته بود که منجر به فوت آن پیرمرد شد. با عده ای به منزل فرزندانش که در بیستون بود، رفتیم. و آنها هم گفتند از قاتل گذشتیم و هیچی نمی خواهیم.

مقام بخشش امام علی (ع)

ابن خلکان نقل کرده از شیخ نصرالله بن مجلی که گفت شبی در خواب حضرت امیرالمؤمنین (ع) را دیدم و به آنحضرت گفتم قریش و بنی امیه در مکه با شما ستمها کردند آب و نان برویتان بستند. از شکنجه و آزار دریغ نکردند تا بمدینه هجرت کردید آنگاه لشکر کشی کردند و با شما جنگ نمودند بزرگانتان را کشتند ولی نوبت بشما که رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه گفتید هر کس بهانه ابو سفیان رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندت حسین (ع) پیدا شد.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده ای گفتم نه فرمود از او بشنو از خواب بیدار شدم بخانه ابن صیفی رفتم و خواب خود را برایش گفتم پس صیحه زد و ناله کرده و گریست و گفت بخدا سوگند اشعاری را دیشب گفته ام و هنوز آنرا ننوشته ام و به احدی نگفته ام پس اشعار خود را خواند و ترجمه اش اینست که : توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب خون در مکه براه افتاد. شما کشتن اسیران را روا شمردید ولی ما از اسیران می گذشتیم و می بخشیدیم همین تفاوت بس است میان ما و شما از کوزه برون همان برآود که در او است.^۱

سومین پایه اخلاق افراد دارای کرامت

عطا کردن به کسی که بتو عطا نکرد...

¹ خوبیها و بدیها بخش عفو

گاهی شده ما به فردی مراجعه کردیم و از او درخواست قرض یا کمکی داشتیم ولی او با اینکه می توانست درخواست ما را اجابت کند ولی نکرد... روزگار کاری کرد که او محتاج ما شد و پیش ما آمد تا کمکش کنیم.. افرادی که کریم هستند اصلاً به روی خود نمی آورند و خواسته او را اجابت می کنند و کمکش می نمایند...

مقابله به مثل نکردن هنر افراد کریم است....

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْأَرْضِ مَنَافِعُهُمْ مِنْهَا وَ أَذَاهُمْ عَلَيْهَا وَ مَنْ لَا يَصْبِرْ عَلَى جَفَاءِ الْخَلْقِ لَا يَصِلْ إِلَى رِضَى اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّ رِضَى اللَّهِ تَعَالَى مَشُوبٌ بِجَفَاءِ الْخَلْقِ²

ترجمه:

مؤمن مانند زمین است که همه از آن استفاده می‌برند، و آزار و اذیت آنان نیز در روی همین زمین صورت می‌گیرد. و کسی که صبر و تحمل بر جفاء مردم نکند، به رضای پروردگار متعال نائل نمی‌شود؛ زیرا رضای خداوند آمیخته و توأم با جفای خلق است.

«وَلَا كَافِيَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِسَيِّئَةٍ قَطُّ»

«هرگز رسول خدا ص در برابر اعمال سوء دیگران مقابله به مثل نمودند.

حتی اگر بهت خیانت کنن، مقابله به مثل نکن!

«لَا تَخُنْ مَنْ خَانَكَ فَتَكُونَ مِثْلَهُ»

امام باقر علیه السلام:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»

تمام دین خدا و پیامبران و امامان و کتب آسمانی، همه و همه اومدند،

تا بشر فقط همین به کار رو انجام نده!

بدی رو با بدی جواب نده!

بدی رو با خوبی جواب بده!

به این میگن احسان!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«يَا اَنَسُ اتَّبِعِ السَّيِّئَةَ بِالْحَسَنَةِ تَمْحُهَا»

«ای انس خوبی را پس از بدی دنبال کن تا بدی را محو کنی».

یعنی بدی دیگران را با خوبی جواب بده تا بدی برای همیشه محو و نابود

شود،

یعنی تاریکی قلبت از بین برود.

این کار یعنی «مقابله الإساءة بالإحسان»، فقط کار شخص حکیم و کریم

است و بس!

«الْحَكِيمُ [الْكَرِيمُ] مَنْ جَازَى الْإِسَاءَةَ بِالْإِحْسَانِ»

وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ

و بدی را با نیکی دفع می نمایند

[سورة الرعد (۱۳): الآيات ۱۹ الى ۲۴]

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى
(إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ ۱۹)

پس، آیا کسی که می داند آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، حقیقت دارد،

مانند کسی است که کور دل است؟

.تنها خردمندانند که عبرت می گیرند

(الَّذِينَ يُوفُونَ بَعْدَ اللَّهِ وَ لَا يُنْقِضُونَ الْمِيثَاقَ ۲۰)

.همانان که به پیمان خدا وفادارند و عهد [او] را نمی شکنند

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ

(وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ۲۱)

و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می پیوندند

و از پروردگارشان می ترسند و از سختی حساب بیم دارند

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ

وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ

وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً

وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ

(أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ۲۲)

و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند

و نماز برپا داشتند

و از آنچه روزیشان دادیم، نهان و آشکارا انفاق کردند،

و بدی را با نیکی می‌زدایند،

ایشان راست فرجام خوش سرای باقی

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ

وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ (۲۳)

[همان] بهشتهای عدن که آنان با پدرانشان و همسرانشان و فرزندانسان که [

درستکارند در آن داخل می‌شوند،

و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی‌آیند

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ

فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (۲۴)

[:و به آنان می‌گویند]

درود بر شما به [پاداش] آنچه صبر کردید»

راستی چه نیکوست فرجام آن سرای

[سورة القصص (۲۸): الآيات ۵۱ الى ۵۵]

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ

(لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) ۵۱

نازل ساختیم، **پی‌درپی و به هم پیوسته** و به راستی، این گفتار را برای آنان

امید که آنان پند پذیرند

(الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ) ۵۲

کسانی که قبل از آن، کتاب [آسمانی] به ایشان داده‌ایم، آنان به [قرآن]

می‌گروند

وَ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا

آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا

إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (۵۳)

:و چون بر ایشان فرو خوانده می‌شود، می‌گویند

بدان ایمان آوردیم که آن درست است [و] از طرف پروردگار ماست؛»

«ما پیش از آن [هم] از تسلیم‌شوندگان بودیم

أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا

وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۵۴)

آناند که به [پاس] آنکه صبر کردند

برای آنکه] بدی را با نیکی دفع می‌نمایند] و

و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند، دو بار پاداش خواهند یافت

وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ

وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ (۵۵)

:و چون لغوی بشنوند از آن روی برمی‌تابند و می‌گویند

کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شماست»

سلام بر شما،

«جویای [مصاحبت] نادانان نیستیم

[سورة المؤمنون (۲۳): الآيات ۹۱ الى ۱۰۰]

ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ (۹۶)

بدی را به شیوه‌ای نیکو دفع کن

ما به آنچه وصف می‌کنند داناتریم

[سورة فصلت (۴۱): الآيات ۳۱ الى ۳۵]

وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ

ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (۳۴)

و نیکی با بدی یکسان نیست

بدی را [به آنچه خود بهتر است دفع کن؛]

آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می‌گردد

امام علی علیه السلام:

إِلَيْهِ وَ أُرْدُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ بِالْإِحْسَانِ عَاتِبُ أَخَاكَ

برادرت را (به هنگامی که خطایی از او سر می‌زند) با نیکی کردن به او

سرزنش کن

و شر وی را از راه بخشش به او دور ساز

امام علی علیه السلام:

مَتَى أَشْفَى غِيْطِي إِذَا غَضِبْتُ

أَحِينَ أَعْجَزُ عَنِ الْإِنْتِقَامِ فَيُقَالُ لِي لَوْ صَبَرْتُ

أَمْ حِينَ أَقْدِرُ عَلَيْهِ فَيُقَالُ لِي لَوْ غَفَرْتَ

من در چه موقعی میتوانم خشم خود را بکار برم؟

آیا هنگامی که از انتقام عاجز و ناتوان باشم؟

که در این موقع بمن میگویند خوب بود صبر میکردی

و یا هنگامی که مسلط بر دشمن باشم؟

که در این موقع بمن میگویند اگر عفو و گذشت کنی خوب است

فَإِنْ أَنْتَ أَسَأْتَ إِلَيْهِمْ ظَلَمْتَ نَفْسَكَ وَ أَبْطَلْتَ حَقَّكَ

اگر تو به آنها بدی کنی، به خود ستم کرده‌ای

و باعث از بین رفتن حق خود شده‌ای

اگه جواب بدی دیگرانو با بدی بدهی فکر میکنی چی میشه؟

به خودت ظلم میکنی و نور خودتو از دست میدهی

حسود با استعمال حسادت و پشت نمودن به نور ولایت، در واقع اول در حق

خودش ظلم میکنه و عامل آرامش رو از خودش سلب میکنه و بعدا بقیه رو

(هفت تیر حسادت) هم درگیر ناآرامی میکنه

امام رضا ع دارند به برادرشون جناب زید بن موسی ع این راهنمایی های

ارزنده رو میکنن که

مقابله به مثل کردن، اندیشه ما آل محمد (ع) نیست

هر کسی این اندیشه را زیر پا بگذارد معصیت کرده و در حق خود ظلم

بزرگی نموده،

چون خودش را از نور ولایت محروم نموده است

اینه که به صاحبان نوری که بهت خوبی میکنن، بدی بکنی اشتباه مرگبار!
اگه به صاحب نورت پشت کنی، باعث از بین رفتن نور خودت خواهی شد

امام رضا علیه السلام:

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ

كُنْتُ عِنْدَ الرِّضَا (ع) وَ عِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ مُوسَى أَخُوهُ وَ هُوَ يَقُولُ

يَا زَيْدُ اتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّا بَلَّغْنَا مَا بَلَّغْنَا بِالتَّقْوَى

فَمَنْ لَمْ يَتَّقِ وَ لَمْ يَرَأِ قَبْهَ فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ

فِيذْهَبَ نُورُكَ يَا زَيْدُ إِيَّاكَ أَنْ تُعِينَ عَلَى مَنْ بِهِ تَصُولُ مِنْ شِيعَتِنَا

يَا زَيْدُ

إِنَّ شِيعَتَنَا إِنَّمَا أَبْغَضَهُمُ النَّاسُ وَ عَادَوْهُمْ وَ اسْتَحَلُّوا دِمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ

لِمَحَبَّتِهِمْ لَنَا وَ اعْتِقَادِهِمْ لَوْلَايَتِنَا

فَإِنْ أَنْتَ أَسَأْتَ إِلَيْهِمْ ظَلَمْتَ نَفْسَكَ وَ أَبْطَلْتَ حَقَّكَ

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ الْجَهْمِ

ثُمَّ التَفَتَ عِ إِلَى فَقَالَ لِي يَا ابْنَ الْجَهْمِ

مَنْ خَالَفَ دِينَ اللَّهَ فَأَبْرَأَ مِنْهُ كَائِنًا مَنْ كَانَ مِنْ أَىِّ قَبِيلَةٍ كَانَ

وَ مَنْ عَادَى اللَّهَ فَلَا نُؤَالِهِ كَائِنًا مَنْ كَانَ مِنْ أَىِّ قَبِيلَةٍ كَانَ

فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنْ الَّذِي يُعَادِي اللَّهَ

قَالَ مَنْ يَعْصِيهِ

حسن بن جهم گفت خدمت حضرت رضا(ع) بودم. زید برادرش نیز آنجا

بود.

به او میفرمود:

زید از خدا بترس

ما به این مقام که رسیده‌ایم از تقوی و پرهیزگاری است

هر کس با تقوی و پرهیزگار نباشد از ما نیست و ما از او بیزاریم

که ارزش تو از بین میرود خون شیعیان ما ریخته شود مبادا سبب شوی که

مردم خون و مال شیعیان ما را حلال میدانند

و بواسطه محبتی که با ما دارند و اعتقاد بولایت ما خاندان، با آنها دشمنند

اگر تو به آنها بدی کنی، به خود ستم کرده‌ای و باعث از بین رفتن حق خود

شده‌ای

در این موقع روی بمن نموده فرمود پسر جهم

هر کس مخالف دین خدا باشد من از او بیزارم، هر که میخواهد باشد و از هر

قبیله‌ای باشد

و هر کس با خدا دشمنی بورزد ما به او علاقه نداریم، از هر قبیله‌ای باشد و

هر کس باشد

عرضکردم آقا چه کسی دشمن خدا می‌شود؟

فرمود هر کس معصیت خدا را بکند

عَلَى الْجَمِيلِ بِالْقَبِيحِ كَافَى شَرُّ النَّاسِ مَنْ

«عَلَى الْقَبِيحِ بِالْجَمِيلِ كَافَى وَ خَيْرُ النَّاسِ مَنْ

اهل نور از اهل حسادت، انتقام نمی‌گیرند

شخص شریف، حلیم و مومن

از شخص وضعی، سفیه و فاجر انتقام نمی‌گیرد

امام علی علیه السلام:

مِنْ ثَلَاثَةٍ لَا يَنْتَصِفُونَ ثَلَاثَةٌ

شَرِيفٌ مِنْ وَضِيعٍ

وَ حَلِيمٌ مِنْ سَفِيهِ

وَ مُؤْمِنٌ مِنْ فَاجِرٍ

سه کسانند که از سه کس دیگر

انتقام نمی گیرند

والا از پست،

بردبار از احمق

و مؤمن از گناهکار

[انتصاف – مقابله به مثل]

این حدیث از احادیث زیبای مقاله‌ی مقابله به مثل است

است شریف و حلیم و مومن انگاری مقابله به مثل نکردن، اندیشه شخص

وضیع و سفیه و فاجر، مثل خودش برخورد و رفتار نمی کند که با شخص

[الْإِنْتِصَافُ وَ الْإِسْتِنْصَافُ: طَلَبُ النَّصْفَةِ: استيفاء الحقوق الواجبة]

باید بدانیم که قانون گذشت کردن، پنجاه پنجاه نیست! نصف نصف نیست!

نباید این اندیشه غلط رو داشته باشی که بگویی: پنجاه درصد اون گذشت

کنه تا من هم پنجاه درصد گذشت کنم! در اینصورت تو خودتو با اون یکی

دونستی! اگه اهل نور ولایت باشی، قانون طلایی اش اینه صد درصد تو باید

گذشت کنی، گرچه او یک ذره هم کوتاه نیاید

وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ
وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ
الْمُحْسِنِينَ وَاللَّهُ يُحِبُّ

امام سجاد عليه السلام:

وَقَفَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَأَسْمَعَهُ وَشَتَمَهُ
فَلَمْ يُكَلِّمَهُ

فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ لِجُلَسَائِهِ لَقَدْ سَمِعْتُمْ مَا قَالَ هَذَا الرَّجُلُ
وَ أَنَا أَحِبُّ أَنْ تَبْلُغُوا مَعِيَ إِلَيْهِ حَتَّى تَسْمَعُوا مِنِّي رَدِّي عَلَيْهِ
قَالَ فَقَالُوا لَهُ نَفْعُ وَ لَقَدْ كُنَّا نَحِبُّ أَنْ يَقُولَ لَهُ وَ يَقُولَ
فَأَخَذَ نَعْلَيْهِ وَ مَشَى وَ هُوَ يَقُولُ

الْمُحْسِنِينَ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ

فَعَلِمْنَا أَنَّهُ لَا يَقُولُ لَهُ شَيْئًا

قَالَ فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى مَنْزِلَ الرَّجُلِ فَصَرَخَ بِهِ
فَقَالَ قُولُوا لَهُ هَذَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ

لَهُ عَلَى بَعْضِ مَا **مُكَافئًا** قَالَ فَخَرَجَ إِلَيْنَا مُتَوَثِّبًا لِلشَّرِّ وَ هُوَ لَا يَشْكُ أَنَّهُ إِنَّمَا جَاءَ
كَانَ مِنْهُ

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ

يَا أَخِي إِنَّكَ كُنْتَ قَدْ وَقَفْتَ عَلَى آئِنَاءٍ فَقُلْتَ وَ قُلْتَ

فَإِنْ كُنْتَ قُلْتَ مَا فِيَّ فَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ

وَ إِنْ كُنْتَ قُلْتَ مَا لَيْسَ فِيَّ فَغَفَرَ اللَّهُ لَكَ

قَالَ فَقَبَّلَ الرَّجُلُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ

وَقَالَ بَلْ قُلْتُ فَيْكَ مَا لَيْسَ فَيْكَ وَ أَنَا أَحَقُّ بِهِ
قَالَ الرَّأْوِي لِلْحَدِيثِ وَ الرَّجُلُ هُوَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

روزی شخصی به امام سجاده(ع) که در حضور جمعی از یارانش بود ناسزا
گفت و رفت،

امام به حاضران فرمود:

گفتار او را شنیدید، اکنون دوست دارم همراه من بیایید تا پاسخ مرا نیز
بشنوید.

اطرافیان گفتند

چه خوب بود همان وقت که بدگویی می کرد شما و ما پاسخش را می دادیم
امام با آنان به سوی خانه آن ناسزاگو رفت، و این آیه را تلاوت می کرد که:

الكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»

و فروخورندگان خشم و درگذرندگان از مردم، و خداوند نیکوکاران را
دوست می دارد.

همراهان که ابتدا گمان دیگری داشتند با شنیدن این آیه فهمیدند که امام
نمی رود تلافی برای

خلاصه به خانه آن مرد رسیدند

آمده، خود را آماده ستیز ساخت و بیرون تلافی او به گمان آنکه امام برای
آمد.

اما امام فرمود:

برادرم تو چند دقیقه پیش نزد من آمدی و حرف هایی زدی،
اگر آنچه گفתי در من هست از خدا می خواهم مرا بیامرزد،

و اگر در من نیست از خدا می‌خواهم تو را پیام‌رزد
نرمش عظیم امام مرد را شرم‌نده ساخت،
پیش آمد و پیشانی امام را بوسید و گفت
آنچه گفتم در شما نبود و اعتراف می‌کنم که خود به آنچه گفتم سزاوارترم

الْإِحْسَانُ إِلَى الْمُسِيئِينَ إِلَهِي ... وَ عَادَتُكَ

الهی ... عادت و روش تو احسان و نیکی به بدکاران است

«!با نور، خدایی کن! انسان خداگونه! آتاه الله المُلک! نور پادشاهی»

«تغافل و استحسان»

دو فنّ و هنر علمی از فنون و علوم ربانی، که باید بخوبی بیاموزیم و عملاً
اجراء بنماییم

پس اهل یقین اهل خوبی! اهل احسان! اهل احسان به بدیها
اهل یقین اهل اسائه و بدی به دیگران نیستند، گرچه از آنها بدی بینند
حتی اگه پرنده روی ماشینشون رو کثیف کنه
را به زیبایی به حسد این فیلم گرچه کوتاه است اما بیماری تمامی امتهای، یعنی
تصویر می‌کشد

«داء الامم الحسد»

«جَا حِدٌ لِأَنَّهُ لَمْ يَرْضَ بِقَضَاءِ اللَّهِ الْحَاسِدُ»

آدم حسود – در حقیقت – یک آدم لجوج و ستیزه‌جو است»

«زیرا او به قضا و مقدرات الهی تن نمی‌دهد

مقابله به مثل راننده با پرنده

دل‌نوشته

اگه اختیارا رو به تمنا کنی و پشت به نور، قلبت تاریک میشه
اینجاست که فرشته نگهبان، آلارم تاریکی رو به اطلاعات میرسونه
هر وقت ملک موکل قلبت، قلبتو تاریک کرد «قبض نور»، اینو بدان که
میخواستی مقابله به مثل کنی «تمنّا»! میخواستی استعمال حسد کنی! و او
فهمیده و داره قلبتو تکون میده! آلارم میزنه! چشمک میزنه! پرچم میزنه!
بال‌بال میزنه! خلاصه یه جووری میخواد حالیت کنه که مبادا پّری روی نمودار
و مقابله به مثل کنی

ملک موکل این فن از علوم ربانی رو به خاطرت میندازه و به یادت میاره:
رو جلوی یه بی‌امو! تغافل کن! سرتو بنداز پایین برو! خرتو هی کن برو
مودّب خودت، مسجد نگه دار و دو رکعت نماز برای پرنده ظاهرا بی‌ادب، اما
بخوان و برو

و بدان که

یا ابن آدم،

إِذَا وَجَدْتَ قَسَاوَةً فِي قَلْبِكَ

و سَقَمًا فِي جَسْمِكَ

و نَقِیصَةً فِي مَالِكَ

و حَرِیمَةً فِي رِزْقِكَ

فَاعْلَمْ أَنَّكَ قَدْ تَكَلَّمْتَ فِيمَا لَا یَعْنِیْكَ

وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ یَغْفِرُونَ

!و چون به خشم درمی‌آیند درمی‌گذرند

[سورة الشوری (۴۲): الآيات ۳۶ الى ۴۰]

فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

(وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۳۶)

و آنچه به شما داده شده، برخورداری [و کالای] زندگی دنیاست،

و آنچه پیش خداست برای کسانی که گرویده‌اند و به پروردگارشان اعتماد

دارند بهتر و پایدارتر است

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ

(۳۷) **وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ**

و کسانی که از گناهان بزرگ و زشتکاریها خود را به دور می‌دارند

و چون به خشم درمی‌آیند درمی‌گذرند

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ

بَيْنَهُمْ شُورَىٰ وَأَمْرُهُمْ

(وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳۸)

و کسانی که [ندای] پروردگارشان را پاسخ [مثبت] داده و نماز برپا کرده‌اند

و کارشان در میانشان مشورت است

و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند

(وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ (۳۹)

و کسانی که چون ستم بر ایشان رسد، یاری می‌جویند

و جزاء سیئه سیئه مثلها

فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ

(إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۴۰)

و جزای بدی، مانند آن، بدی است

پس هر که درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهده] خداست

به راستی او ستمگران را دوست نمی‌دارد

امام باقر علیه السلام:

مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَىٰ امْضَائِهِ

حَسَا اللَّهُ قَلْبُهُ أَمْنًا وَ إِيْمَانًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ

هر که خشمی را فرو خورد که بتواند آن را اعمال کند،

خدا روز قیامت دلش را از ایمنی و ایمان پر کند

امام صادق علیه السلام:

مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ وَ إِذَا رَهَبَ وَ إِذَا غَضِبَ حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ

هر کس هنگام خشم و رغبت و ترس و شهوت،

خویش را نگه دارد خداوند جسمش را بر آتش حرام کند

فَلَا تُقَابِلُهُ بِمِثْلِ مَا كَافَحَكَ بِهِ

امام علی علیه السلام:

أَخُ مِنْ إِخْوَانِكَ عَلَىٰ فَضِيلَةٍ ظَهَرَتْ مِنْكَ حَسَدُكَ إِنَّ

فَسَعَىٰ فِي مَكْرُوهِكَ

فَلَا تُقَابِلُهُ بِمِثْلِ مَا كَافَحَكَ بِهِ،

فَتَعَذَّرَ نَفْسَهُ فِي الْإِسَاءَةِ إِلَيْكَ،

وَ تَشَرَعَ لَهُ طَرِيقًا إِلَىٰ مَا يُحِبُّهُ فَيْكَ،

عَلَيْهَا، حَسَدُكَ لَكِنْ اجْتَهِدْ فِي التَّزْيِيدِ مِنْ تِلْكَ الْفَضِيلَةِ الَّتِي

فَإِنَّكَ تَسُودُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تَوْجِدَهُ حُجَّةً عَلَيْكَ

اگر یکی از همنشینانت به فضیلت و امتیاز آشکار تو حسادت ورزیده و تلاش کرد تا تو را آزار دهد، تو مراقب باش که رفتارت مانند رفتار آن حسود نباشد تا بهانه‌ای به دستش بدهی که خود را در بدی‌هایی که با تو کرده حق به جانب دانسته و راهی را در اختیار او قرار دهی که به آرزویش (که به خشم آوردن و کاستن از پایگاه اجتماعی تو است) برسد، بلکه تلاش کن بر آن فضیلت و امتیازی بیفزایی که فرد حسود به خاطر همان امتیازات آشکار به تو حسادت کرده است!

با این روش، بدون آن‌که بهانه‌ای به دست او بدهی، او را اندوهگین کرده (و «انتقامت را از او خواهی گرفت»).

«نور کرامت! آغاز گران بخشش» +

امام علی علیه السلام:

اَخْصِدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرِ غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ

ریشه شرّ و بدی را، در حالی که از دل خود ریشه کن می‌سازی، از قلب

دیگران بر کن!

أَقْرِضْهُمْ مِنْ عَرْضِكَ لِيَوْمِ فَقْرِكَ

از نور آبروی خودت برای گسترش فرهنگ زیبای آل محمد ع به دیگران مایه بذار

یعنی اگر کسی به تو بدی کرد، تو به او خوبی کن

و! اینجوری عملاً فرهنگ والای نورانی رو گسترش بده

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم:

مَنْ تَنَفَّعَهُ يَنْفَعَكَ

وَمَنْ لَا يُعِدُّ الصَّبْرَ لِنَوَائِبِ الدَّهْرِ يَعْجِزُ

وَمَنْ قَرَضَ النَّاسَ قَرَضُوهُ

وَمَنْ تَرَكَهُمْ لَمْ يَتْرُكُوهُ

قِيلَ فَأَصْنَعُ مَاذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ

قَالَ

أَقْرِضْهُمْ مِنْ عَرْضِكَ لِيَوْمِ فَقْرِكَ

هر که را سود دهی، سودت دهد،

و هر که در حوادث دنیا صبوری نکند ناتوان و عاجز گردد،

هر که بد مردم گوید، بدش گویند،

و هر که آنها را رها کند، رهایش نکنند

عرض شد: یا رسول الله! پس چه کنم؟

فرمود:

از آبروی یا کالای خود به آنها وام بده برای روز فقر و ناداریت [روز

]. رستاخیز

لَا تَكُونُوا إِمَّعَةً

!نگو: منم یکی مثل بقیه

مثل بقیه نباش

!مثل نورت باش

!مثل نورت رفتار کن

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم:

لَا تَكُونُوا إِمَّعَةً، تَقُولُونَ

إِنْ أَحْسَنَ النَّاسُ أَحْسَنًا، وَإِنْ ظَلَمُوا ظَلَمْنَا؛»

و لکن وَطَّنُوا أَنْفُسَكُمْ إِنْ أَحْسَنَ النَّاسُ أَنْ تُحْسِنُوا، وَ إِنْ أَسَاءُوا فَلَا تَظْلِمُوا

دنباله رو و بی اراده نباشید که بگویید

اگر مردم خوبی کردند، ما هم خوبی می کنیم

و اگر ظلم کردند، ما هم ظلم می کنیم

بلکه از خودتان اراده داشته باشید،^۱

۱- در حدیثی که در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده، می خوانیم: «خداوند،

پیامبرش را به این آداب مؤدب ساخته و فرموده: نیکی و بدی یکسان نیست،

بدی را با روشی که بهترین است دفع کن، یعنی عمل کسانی را که در حق تو،

بد کرده اند به نیکی پاسخ ده، تا کسانی که با تو عداوت دارند دوست

(صمیمی شوند). (نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۴۹)

۲- امام علی (ع): هنگامی که برادر [دینی] خود را دیدید و با هم دست دادید و

خوشرویی کردید و بعد جدا می شوید، هر گناهی دارید رفته است و فرمود:

«با دشمن خود هم دست بده؛ گرچه بد است. که خدا عزوجلّ بدان امر کرده

(و می فرماید: اَدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ... (تفسیر اهل بیت ج ۱۳، ص ۵۳۶)

۳- علاء بن حضرمی بر پیغمبر (ص) وارد شد و عرض کرد: «ای رسول خدا

(ص) من خاندانی دارم که به آنها احسان می کنم و در عوض به من بدی

¹ <https://drmohammadshabanirad.com/retaliation-ugly-or-beautiful/>

می‌کنند با آن‌ها صله می‌کنم و از من می‌برند»، رسول خدا (ص) فرمود: «ادْفَعْ
(بِاللَّتِي هِيَ أَحْسَنُ....)(بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۴۱۵)

4- امام صادق (ع): و رسول خدا (ص) هیچ‌گاه بدی را با بدی پاسخ نداد،
خداوند متعال به او فرمود: ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ پیامبر (ص) نیز چنین کرد.
(تفسیر اهل بیت ج ۱۳، ص ۵۳۶)

5- در روایتی از امیر المؤمنین (ع) چنین نقل شده است: مِّنْ كَمَالِ الْإِيمَانِ
مُكَافَأَةُ الْمُسِيءِ بِالْإِحْسَانِ.

از [نشانه‌های] کمال ایمان این است که بدی کننده را به نیکی پاداش دهی.
(غرر الحکم، تمیمی آمدی، ح ۹۴۱۳)

6- در روایت دیگری از آن حضرت هم چنین نقل شده است: مَن لَّمْ يُجَازِ
الْإِسَاءَةَ بِالْإِحْسَانِ فَلَيْسَ مِنَ الْكِرَامِ.

(کسی که بدی را به نیکی پاداش ندهد، از بزرگواران نیست). (همان، ح ۸۹۵۸)

چند داستان واقعی در مورد بدی را با خوبی پاسخ دادن...

مورّخین در کتابهای مختلفی آورده اند:

یکی از فرزندان عمر بن خطّاب هرگاه امام کاظم علیه السلام را ملاقات می کرد، به امام علیّ علیه السلام دشنام و ناسزا می گفت و بدین شیوه حضرت را مورد آزار و اذیت قرار می داد. و مرتّب دوستان و اطرافیان حضرت می گفتند: یا ابن رسول الله ! اجازه فرمائید تا او را مجازات و نابود کنیم ، و لیکن امام علیه السلام از این کار جلوگیری می نمود؛ و مانع مجازات او می گردید. روزی حضرت از دوستان خود پرسید: محلّ کار این شخص کجاست ؟ و چه می کند؟

عرضه داشتند: در اطراف مدینه مزرعه ای دارد، روزها در آنجا مشغول کشاورزی است . حضرت سوار مرکب الاغ خود شد و به سوی مزرعه آن شخص بد زبان ، رهسپار گشت ؛ و چون به مزرعه رسید، با الاغ وارد زراعتها و محصول او گردید.

آن شخص با دیدن چنین صحنه ای ، فریاد کشید: زراعت ما را لگدمال نکن ؛ ولی حضرت به راه خود ادامه داد تا نزدیک او رسید و سپس از الاغ پیاده شد و کنارش نشست و با او مشغول شوخی و مزاح گردید؛ و بعد از آن فرمود: چقدر برای این زراعت هزینه کرده ای ؟

گفت : صد دینار، حضرت فرمود: برای درآمد و سود از آن ، چه مقدار آرزو و امید داری که بهره ببری ؟

در پاسخ گفت: علم غیب نمی دانم ، حضرت فرمود: پرسیدم : چه مقدار آرزومندی ؟

آن شخص گفت: دویست دینار. امام علیه السلام سیصد دینار به او داد و با ملاطفت فرمود: درآمد زراعت هم مال خودت باشد. ناگاه آن شخص با

مشاهده چنین برخورد، تعجب کرده ؛ و پیشانی حضرت را بوسید و از جسارتهای گذشته خود عذرخواهی کرد.

و چون شب هنگام نماز فرا رسید و مردم به مسجد آمدند، دیدند آن شخص پشت سر امام علیه السلام نماز جماعت می خواند.

پس از آن ، حضرت به دوستان خود فرمود: حال این کار و روش صحیح بود، یا آنچه که شما پیشنهاد می دادید؟!^۱

اکنون قصاصت بکنم؟

^۱منبع: إرشاد: 297، س 1،

انس بن مالک می گوید: با پیامبر اکرم (ص) از راهی می گذشتیم، درحالی که عبایی با حاشیه زبر و درشت بر دوش آن حضرت بود. دراین میان، یک فرد عرب از راه رسید و عبای پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای که حاشیه عبا روی گردن پیامبر اثر گذاشت. آن عرب با لحنی دور از ادب گفت: محمد، دستور بده از ثروتی که از جانب خدا در اختیار توست، به من بدهند. پیامبر رحمت، این رفتار بی ادبانه را نادیده گرفت، نگاهی سرشار از مهر و محبت به او افکند و فرمود: اکنون قصاصت بکنم؟ اعرابی گفت: نه. پیامبر فرمود: چرا؟! اعرابی گفت: چون تو بدی را با بدی جواب نمی دهی. پس پیامبر تبسمی کرد و فرمود: آنچه می خواهد، به وی بدهید.

امام فرمود: «بله من جواب بدی را با نیکی دادم»

مردی از اهالی شام در جمع دوستان خود در محلی نشسته و مشغول گفت و گو بودند. در این هنگام، امام حسن مجتبی (ع)، به همراه تعدادی از اصحابش، از آن محل عبور می کردند. وقتی مرد شامی، امام حسن و یارانش را دید و ارادت أصحاب حضرت به ایشان را دریافت، به دوستان خود گفت: «این گروه را ببینید که با چه هیبتی راه می روند. آیا شما آنها را می شناسید؟»

یکی از آنان جواب داد: «او که جلوتر از همه راه می رود، حسن بن علی است و همراهان او همگی از بنی هاشم هستند و اکثر مردم ارادت خاصی به ایشان دارند و برای آنها احترام زیادی قائل هستند.» در این لحظه مرد شامی از جای خود برخاست و خود را به جمع گروه امام حسن رساند. رو به روی حضرت قرار گرفت و پرسید: «آیا تو حسن، پسر علی بن ابی طالب هستی؟» حضرت با کمال آرامش فرمود: «بله، همین طور است. من پسر علی بن ابی طالب هستم.» مرد شامی با حالت خاصی گفت: «آیا خیال داری تو هم به راه پدرت قدم بگذاری؟» حضرت جواب داد: «مگر تو پدر من را میشناسی؟ آیا «می دانی که پدر من مردی نیکوکار بوده است؟»

مرد شامی با عصبانیت جواب داد: «پدرت چه کار نیکی انجام داده است؟! تا جایی که من اطلاع دارم، پدر تو کافر، بوده است؛ پس تو هم مانند پدرت، بی دین و کافر هستی!» در این لحظه یکی از اصحاب حضرت به طرف مرد شامی رفت و سیلی محکمی بر صورت او نواخت و او را نقش بر زمین کرد. در این هنگام امام حسن به سمت مرد شامی خم شد و عبای خود را به روی او پهن نمود و به اصحاب خود فرمود: «با ایشان کاری نداشته باشید، به مسجد بروید. من نیز پس از مدتی به آنجا خواهم آمد.» اصحاب امام به سوی مسجد رفتند. امام حسن (ع) دست مرد شامی را گرفت و او را از زمین بلند کرد و به منزل خود دعوت کرد. مرد شامی دعوت امام را پذیرفت و با هم به سوی منزل حضرت رفتند. وقتی به خانه امام حسن (ع) رسیدند، حضرت با خوشرویی و محبت، از آن مرد پذیرایی کرد و یک دست لباس خوب به او تقدیم کرد. مرد شامی بعد از صرف غذا و استراحت، از امام بسیار تشکر

کرد و از محضر ایشان مرخص شد و رفت. امام به مسجد رفت و مشغول عبادت شد. بعد از پایان نماز و دعا، اصحاب امام گفتند: «یا ابن رسول الله! با آن مرد گستاخ و بی ادب چه کردید؟» امام حسن مجتبی (ع) ماجرا را برای دوستانش تعریف نمود. اصحاب حضرت گفتند: یا ابن رسول الله! او به شما و پدر بزرگوارتان توهین کرد؛ ولی شما به بهترین نحو از او پذیرایی کرده و به او محبت کرده اید.» امام فرمود: «بله من جواب بدی را با نیکی دادم و با این کار، آبروی خودم و اهل بیت (ع) را حفظ کردم. آن مرد نسبت به ما اهل بیت، بدگمان بود، ولی متوجه شد که اهل بیت پیامبر (ص)، با برادرانشان رئوف و مهربان اند.» بعد از این ماجرا، هر کس از مرد شامی خبری می گرفت، ماجرای محبت امام حسن مجتبی (ع) را برای همه تعریف می کرد و می گفت: «در جهان هستی، کسی مهربان تر و بهتر از حسن ابن علی (ع) نیست.»

همین عمل چنان طوفانی در سرزمین دل های مکیان مشرک، بر پا کرد...

به هنگام «فتح مکه» که نه تنها دشمنان، بلکه دوستان، انتظار انتقام جوئی شدید مسلمین، و به راه انداختن حمام خون، در آن سرزمین کفر و شرک و نفاق و کانون دشمنان سنگدل و بی رحم را داشتند، و حتی بعضی از پرچمداران سپاه اسلام در آن روز، رو به سوی «ابو سفیان» کرده، و شعار **الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ، الْيَوْمُ تُسَبَّى الْحَرَمَةُ، الْيَوْمُ أَذَلَّ اللَّهُ قُرَيْشًا!** «امروز، روز انتقام، روز از بین رفتن احترام نفوس و اموال دشمنان، و روز ذلت و خواری قریش است» سر دادند، پیغمبر گرامی اسلام(ص) با جمله **إِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطَّلَاقُ!** «بروید و همه آزادید»، همه را مشمول عفو خود قرار داد، رو به سوی «ابو سفیان» شعار انتقام جویانه را به این شعار محبت آمیز تبدیل فرمود که: **الْيَوْمُ يَوْمُ الرَّحْمَةِ أَعَزَّ اللَّهُ قُرَيْشًا!** «امروز روز رحمت است، امروز روز عزت قریش است»! (بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۹)

همین عمل چنان طوفانی در سرزمین دل های مکیان مشرک، بر پا کرد که به گفته قرآن: **يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا!** «فوج، فوج مسلمان شدند و آئین اسلام را با جان و دل پذیرا گشتند».

مقام بخشش پیامبر خدا و اهل بیتش

ابن خلکان نقل کرده از شیخ نصرالله بن مجلی که گفت شبی در خواب حضرت امیرالمؤمنین (ع) را دیدم و به آنحضرت گفتم قریش و بنی امیه در مکه با شما ستمها کردند آب و نان برویتان بستند. از شکنجه و آزار دریغ نکردند تا بمدینه هجرت کردید آنگاه لشکر کشی کردند و با شما جنگ نمودند بزرگانتان را کشتند ولی نوبت بشما که رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه گفتید هر کس

بهبانه ابو سفیان رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندت حسین (ع) پیدا شد.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده ای گفتم نه فرمود از او بشنو از خواب بیدار شدم بخانه ابن صیفی رفتم و خواب خود را برایش گفتم پس صیحه زد و ناله کرده و گریست و گفت بخدا سوگند اشعاری را دیشب گفته ام و هنوز آنرا ننوشته ام و به احدی نگفته ام پس اشعار خود را خواند و ترجمه اش اینست که : توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب خون در مکه براه افتاد. شما کشتن اسیران را روا شمردید ولی ما از اسیران می گذشتیم و می بخشیدیم همین تفاوت بس است میان ما و شما از کوزه برون همان برآود که در او است.¹

اخلاق محمدی آخوند خراسانی

یک شخص سخنرانی بود و به خاطر اختلاف سلیقه ای که با آخوند خراسانی داشت، در منبر به ایشان توهین می کرد. این فرد مشکل مالی پیدا کرد و قصد داشت منزل خود را به فروش رساند. خریدار گفت به یک شرط منزل شما را می خرم که آخوند خراسانی آن را تایید کند. این شخص هم چون چاره ای نداشت با شرمندگی نزد آخوند خراسانی رفت و گفت که پای قولنامه را امضا کنند. آخوند خراسانی به ایشان گفتند: "چرا منزل خود را می فروشید؟" آن شخص گفت که من گرفتاری پیدا کرده ام و به پول احتیاج دارم. آخوند خراسانی مقداری پول به او داد و گفت که خانه

¹ خوبیها و بدیها بخش عفو

خود را نفروش و با این پول مشکل خود را حل کن. این کار مصداق زیباترین عفو و گذشت است. حال اگر کسی که دارای عفو گذشت نیست با چنین فردی برخورد می- کرد، به سرعت کارهای بدش را به او یادآوری می کرد و می گفت: "کاری خواهم کرد تا آخر عمر نتوانی خانه خود را بفروشی."^۱

اهانت به امام

یک روز وقتی که شهید حجت الاسلام والمسلمین سلیمی از بیت امام برای تقویت روحیه رزمندگان به جبهه های جنوب آمده بود صحبت از خصوصیات امام به میان آمد. ایشان گفت: چند روز پیش در محضر امام از جسارت ها و اهانت های شیخ علی تهرانی در رادیو بغداد مطالبی به عرض ایشان رساندیم که این فرد خیلی به شما جسارت می کند! صحبت ما که تمام شد امام رو به ما کرد و گفت: اتفاقاً چند روز قبل من بیاد او بودم و برایش دعا می کردم. امام حتی نسبت به هدایت مخالفان و دشمنانشان اینقدر احساس دلسوزی می کردند.^۲

اگر می گفت بمیر، می مردم

^۱ هزار و یک نکته اخلاقی از دانشمندان

^۲ خاطرات مرحوم آیت الله توسلی، مجله حوزه، شماره ۴۵

رزمنده ای تعریف می کرد که یکی از بچه ها به شوخی پتویش را پرت کرد طرفم. اسلحه از دوشم افتاد و خورد توی سر کاوه. کم مانده بود سخته کنم؛ سر محمود شکسته بود و داشت خون می آمد. با خودم گفتم: الان است که یک برخورد ناجوری با من بکند. چون خودم را بی تقصیر می دانستم، آماده شدم که اگر حرفی چیزی گفت، جوابش را بدهم. کاملاً خلاف انتظارم عمل کرد؛ یک دستمال از جیبش در آورد، گذاشت روی زخم سرش و بعد از سالن بیرون رفت. این برخورد از صد تا توگوشی برایم سخت تر بود. دنبالش دویدم. در حالی که دلم می سوخت، با ناراحتی گفتم: آخه یه حرفی بزن، چیزی بگو، همانطور که می خندید گفت: مگه چی شده؟ گفتم: من زدم سرت رو شکستم، تو حتی نگاه نکردی ببینی کار کی بوده. همان طور که خون ها را پاک می کرد، گفت: این جا کردستانه، از این خون ها باید ریخته بشه، این که چیزی نیست. چنان مرا شیفته خودش کرد که بعدها اگر می گفت بمیر، می مردم.^۱

^۱ یادگاران کتاب شهید کاوه — کورش علیانی

خبر ارتحال میرزا جواد آقای تهرانی

حجت الاسلام امیدوار که یکی از طلاب حوزه علمیه مشهد است می-گوید: روزی سوار تاکسی شدم تا به جایی بروم. راننده ماشین جوانی بود که او را نمی شناختم. بنده به مناسبتی خبر ارتحال میرزا جواد آقای تهرانی (رحمه الله علیه) را به او دادم. تا شنید بسیار متاثر و ناراحت شد. گفتم شما ایشان را از کجا می شناسید. راننده گفت: ۲۰ سال است که من مرید ایشان هستم. زیرا آن زمانی که جوان بودم با دوچرخه ای از کنار خیابان عبور کردم. برای یک لحظه غافل شدم و با ایشان برخورد کردم و خودم و مرحوم آقا تهرانی نقش بر زمین شدیم. با خود گفتم هم اکنون ایشان با عصای خود مرا خواهد زد. ولی همانند پدری مهربان قبل از اینکه لباس های خود را تمیز کنند، مرا از زمین بلند کردند، مرا تمیز کردند و به من دلداری دادند. بعد گفتند فرزندم مشکلی برایت پیش نیامده؟ من در جواب گفتم ببخشید نفهمیدم و عمدی نبود. ایشان در پاسخ فرمودند: نگران نباش از کجا معلوم که تو مقصری؟ شاید من نباید از اینجا راه می رفتم.^۱

افطاری

پدر شهید علی اکبر اردمه تعریف می کند که یکبار یکی از همسایه ها ما را برای افطاری دعوت نکرده بود و من هم به تلافی او را به میهمانی افطاری مان دعوت نکردم. علی اکبر از این کار من ناراحت شد و گفت: «پدر اگر همسایه بر فرض اشتباه کرده است شما چرا مقابله به مثل می کنی؟» و خودش رفت و از آن همسایه معذرت خواهی کرد و او را جهت افطار دعوت نمود.^{۲۱}

عفو روش بزرگان است

امام صادق (ع) فرمود:

زنی از یهود برای رسول خدا گوسفند کباب شده ای را که با سم مهلکی آمیخته شده بود، هدیه آورد تا آن حضرت را مسموم کند، ولی رسول خدا به وسیله ی وحی از آن

^۱ اطلاعات دریافتی از کنگره سرداران و ۳۲۰۰۰ شهید استانهای خراسان

^۲ <http://soada.ir/note>

توطئه، آگاه گردید و ضمن احضار زن، علت این کار را از او جویا شد، وی جواب داد: با خود اندیشیدم که اگر تو در واقع فرستاده ی خدا باشی این سم به تو اثر نمی کند و اگر پادشاه هستی، مردم از شر تو ایمن می شوند. رسول خدا (ص) آن زن را بخشید، در حالی که می توانست او را به خاطر این اقدام بکشد.^۱

امام حسن علیه السلام گوسفند زیبایی در خانه نگهداری می کرد که به آن علاقه مند بود. روزی دید که پای گوسفند، شکسته است. از غلامش علت را پرسید وی پاسخ داد: من شکستم. امام پرسید: چرا این کار کردی؟ گفت: می خواستم شما را ناراحت کنم. امام (ع) لبخندی زد و فرمود: من هم در عوض تو را خوشحال می کنم؛^۲ (تو در راه خدا آزاد هستی)

عفو امام سجاده (ع)

عبدالملک بن مروان بعد از بیست و یک سال حکومت استبدادی، در سال ۸۶ هجری از دنیا رفت و پسرش ولید جانشین او شد. ولید برای آنکه از نارضایتی مردم بکاهد، در مقام جلب رضایت مردم مدینه برآمد. از این رو هشام بن اسماعیل، پدرزن عبدالملک را که حاکم مدینه بود و مردم همواره آرزوی سقوطش را می کردند، از کار برکنار

^۱ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۵.

^۲ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۲۷، چاپ مکتب مفید.

نمود و به جای او، عمر بن عبدالعزیز - پسر عموی جوان خود - را حاکم مدینه قرار داد. عمر برای باز شدن عقده دل مردم، دستور داد هشام بن اسماعیل را جلو خانه مروان حکم نگاه دارند و هر کس که از او بدی دیده یا شنیده، بیاید و تلافی کند. مردم نیز دسته دسته می آمدند و دشنام و ناسزا و لعن و نفرین می کردند.

هشام بیش از همه نگران امام سجاد(ع) و علویان بود و با خود فکر می کرد انتقام علی بن الحسین(ع) در مقابل آن همه ستمها و سبّ و لعنت ها نسبت به پدران بزرگوارش، کمتر از کشتن نخواهد بود؛ ولی امام(ع) به علویان فرمود: «خوی ما این نیست که به افتاده لگد بزیم و از دشمن، بعد از آنکه ضعیف شد، انتقام بگیریم.» هنگامی که امام(ع) به طرف هشام بن اسماعیل می آمد، رنگ در چهره هشام باقی نماند، ولی برخلاف انتظار وی، امام با صدای بلند فرمود: سلام علیک و با او مصافحه کرد و بر حال او ترحم نمود و فرمود: «اگر کمکی از من ساخته است، حاضرم» بعد از این واقعه، مردم مدینه نیز شماتت به او را متوقف کردند.^۱

^۱ <http://www.ettelaat.com/etiran/index.php>

^۲ شهید مطهری، داستان راستان، ج ۱، ص ۲۵۷

امام هادی علیه السّلام خطا کار را می بخشد

در روایات آمده است که یک نفر در مورد امام هادی علیه السّلام بد گویی می کرد، و امام هادی علیه السّلام را متهم به رفتارهای ناشایست می نمود تا جایی که ادعا می کرد امام اُسلحه در منزل داشته و قصد شورش علیه حکومت را دارد. تا این که دربار عباسی حضرت را اجباراً به سامراً فرا خواند. حضرت وقتی روی اسب نشستند تا به سمت سامرا حرکت کنند، آن شخص گفت ای حضرت هادی علیه السّلام آیا می دانی که تمام این کارها را من کرده ام؟ تمام این بد گویی ها را من برای شما درست کردم؟ و من کاری کردم که شما را از مدینه جدّتان به سمت سامرا می برند. بدانکه اگر به خلیفه بگویی که من بد گویی شما را به دروغ کرده ام، من تمام مزارع و نخل های دوستان شما را به آتش می کشم. و چشمه های آبشان را کور می کنم.

امام هادی علیه السّلام با صبوری خاصی فرمود - من دیشب شکایت تو را به بزرگی کردم که پس از او کسی را لایق نمی دانم که شکایت تو را پیش شخص دیگری ببرم. آن شخص می گوید به چه شخصی گفتید؟ حضرت فرمود به خداوند متعال گفتم. آن

شخص لرزید و گفت که آقا من را عفو کن! امام علیه السلام فرمود: «عَفَوْتُ عَنْكَ»
عفو کردم^۱

^۱ بحار الانوار: ج ۶۸، ص ۱۸۲.

امام مقابله به مثل نکرد...

روزی أبوهریره نزد امام علی علیه السلام آمد و سخنان ناروایی به آن حضرت گفت. فردای آن روز باز خدمت امام شرفیاب شد و خواسته هایی را مطرح کرد. حضرت علی علیه السلام همه خواسته های أبوهریره را برایش انجام دادند. این کار امام موجب اعتراض برخی از اصحاب شد. اما آن حضرت خطاب به اصحاب فرمود: «من از اینکه نادانی او بر علمم، گناه او بر عفو و در خواست او بر بخشایشم چیره شود، شرم می کنم». لذا امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ، مُرُوْتْنَا الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمْنَا؛ ما خاندانی هستیم که-، جوان مردی -مان گذشت از کسی است که بر ما ستم کرده است».

امام صادق علیه السلام توهین را با بخشش جواب می-دهد

امام صادق علیه السلام در مسجد الحرام نشسته بود. که یک وارد مسجد شد و پیراهن ایشان را گرفت و گفت: یک صد اشرفی مرا- که به تو امانت داده بودم بده. امام فرمود: شاید اشتباه می-کنی. مرد عرب فریاد راه انداخت. حضرت فرمود: بسیار

¹ بحار الانوار: جلد 41، ص 49. «أَنِّي لَأَسْتَحْيِي أَنْ يَغْلِبَ جَهْلُهُ عِلْمِي وَ ذَنْبُهُ عَفْوِي وَ مَسَاءَلَتُهُ جُودِي»

² بحار الانوار: جلد 71، ص 414.

خب! برخیز تا به تو بدهم و با کمال خونسردی با او سخن می-گفت تا به منزل حضرت رسیدند، سپس صد اشرفی به او داد. فردای آن روز، آن مرد، بدهکارش را پیدا کرد و فهمید که اشتباه کرده است. به مسجد آمد و امام را پیدا کرد، آن گاه خیلی عذرخواست و گفت: بیایید این یک صد اشرفی را بگیرید. امام فرمود: من همان دیروز تو را عفو کردم و کینه ای از تو در دل ندارم. پول را هم پس نمی گیرم؛ چون برای خدا دادم. هر معامله ای که برای خدا شد قابل فسخ نیست.¹

نمونه-ای از روحیه عفو و بخشش در شاگردان مکتب علی علیه السلام

در جنگ صفین یکی از سرداران لشکر معاویه به نام اُصبغ بن ضرار به دست مالک اشتر اسیر شد، اُصبغ مستحق مجازات شدیدی بود که مالک اشتر می-توانست او را مجازات سختی کند. مالک او را به اردوگاه آورد، روز که به پایان رسید، مالک شنید که اُصبغ اشعاری می خواند، او در اشعار خود می گفت: «ای شب تا ابد و تا قیامت

¹ قصه‌های دلنشین، کاظم سعیدپور: 40 موضوع، 244 داستان، ص 64.

شب باش، ای کاش این شب روز نمی شد، زیرا فردا برای من روز سختی خواهد بود...» مالک اشتر در عین صلابت و سخت گیری بر دشمن، در فکر عفو و گذشت- او افتاد. شب پایان یافت، مالک اُصبغ را نزد امیرمؤمنان علی علیه السلام آورد، و وساطت نمود که در مورد این اسیر لطف کند. علی علیه السلام پس از بیان مطالبی، اختیار اُصبغ را به مالک اشتر واگذار نمود، مالک او را به خانه اش آورد و با کمال بزرگواری او را آزاد کرد.^۱

مـرنـج و مـرنـجـان

آقای آخوند ملاعلی معصومی از آقای نخود کی خواست که او را موعظه کند. آقای نخود کی گفت:

مـرنـج و مـرنـجـان .

آقای آخوند گفت: مرنجان را فهمیدم؛ یعنی کسی را #اذیت نکنم. ولی مرنج یعنی چی؟ چطور می توانم ناراحت نشوم؟ مثلاً وقتی بفهمم کسی مرا غیبت کرده یا فحش داده چطور می توانم نرنجم؟! * آقای نخود کی گفت: *

علاج آن است که خودت را #کسی ندانی. اگر خودت را کسی ندانستی دیگر نمی رنجی!

¹ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج 8 ، ص 101 و 102.

